

به نام خداوند جان و خرد



یزدی، ابراهیم، ۱۳۱۰، شصت سال صبوری و شکوری (خاطرات دکتر ابراهیم یزدی)،

جلد دوم، هجده سال در غربت، تهران، کویر، ۱۳۹۸

ISBN: 978-964-214-110-4

۹۲۰ ص. مصور.

فیفا. نمایه. خاطرات دکتر ابراهیم یزدی. ایران - تاریخ.

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۶۸/۴۳

۳۵۳۳۷۶۹

شماره کتابشناسی ملی:

شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی

جلد دوم
هجده سال در غربت

۱۳۹۸



شصت سال صبوری و شکوری

(خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد دوم «هجده سال در غربت»)

دکتر ابراهیم یزدی

طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر

لیتوگرافی و چاپ: غزال • صحافی: صحافی علی • شمارگان: ۵۰۰

چاپ اول: ۱۳۹۴ • چاپ چهارم: ۱۳۹۸ قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

شابک: 978-964-214-110-4 – ISBN: 978-964-214-110-4 Email: kavirbook@gmail.com

نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ و ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نمایر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است

تقدیم به همسر م،
سرکار خانم سرور طلّعه
که بدون همزبانی، همدلی و همگامی او،
طی این راه هرگز برایم میسر نمی بود.
«ابراهیم یزدی»

فهرست

سخن ناشر	۱۹
مقدمه	۲۱
فصل اول: فعالیت‌های علمی - تخصصی	۲۹
۱. در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (MIT)	۲۹
۲. در دانشگاه فرلی دیکنسون - نیوجرسی	۳۸
۳- در مؤسسه ملی بهداشت و گذراندن دوره‌های تخصصی	۴۲
۴. پژوهش درباره سرطان‌زایی ذرات ازیستوزیا پنبه کوهی	۴۵
۵. رها کردن دانشگاه و خروج از آمریکا	۵۳
۶. در دانشکده پزشکی بیلور - هیوستون - تکزاس	۵۳
۷. شناخت مولکولی سرطان	۵۶
۸. در بیمارستان وی - ای	۶۳
۹. دعوت دانشکده پزشکی ایران	۶۶
پیوست‌های فصل اول	۶۸
فصل دوم: فعالیت‌های اسلامی	۹۷
مقدمه	۹۷
۱. همکاری با سازمان خدمات اسلامی	۹۹
۲. همکاری با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا	۱۰۰
۳. اخراج سفرای شاه از کنگره سالانه انجمن اسلامی دانشجویان در	۱۰۴
۴. امت اسلام یا مسلمانان سیاه	۱۱۵
۵. دیدار با مالکم ایکس	۱۲۰
۶. تاسیس جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون	۱۲۱
۷. در مؤسسه مذهب	۱۲۵

۸. معبد راسکو (راسکوچاپل) ۱۲۷
۹. اولین مسجد تکراس ۱۳۰
۱۰. اسلام در رسانه‌ها ۱۳۲
۱۱. در زندان‌های تکراس ۱۳۴
۱۲. تهیه‌ی قرآن برای زندانیان ۱۴۱
۱۳. همایش اسلامی در دانشگاه هیوستون ۱۴۶
۱۴. نشریه‌ی «صدای اسلام» ۱۴۷
۱۵. عبدالباسط قاری مصری در هیوستون ۱۴۸
۱۶. موزیک نوبیایی در هیوستون ۱۴۸
۱۷. خدمات پزشکی به بیماران مسلمان در مرکز پزشکی ۱۴۸
۱۸. ناسا و هلال ماه نو ۱۵۰
۱۹. شورای آموزش شهر و تعویض کتاب‌ها ۱۵۲
۲۰. همگرایی یا واگرایی: جدایی شیعیان از سنیان ۱۵۳
۲۱. خانواده‌ی سرخ‌پوست مسلمان در هیوستون ۱۵۹
۲۲. شرکت در همایش‌های بین‌ادیان ۱۶۰
۲۳. انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا ۱۶۱
۲۴. انجمن علمای جامعه‌شناس مسلمان در آمریکا ۱۶۳
۲۵. شورای اسلامی امریکای شمالی ۱۶۳
۲۶. پرسش‌های مذهبی مرکز پزشکی مایو و پاسخ آن‌ها ۱۶۵
۲۷. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان ۱۷۱
۲۸. انجمن اسلامی دانشجویان و فعالیت سیاسی ۱۷۴
۲۹. همکاری با اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و ۱۸۷
۳۰. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان و ۱۸۹
۳۱. سرنوشت انجمن‌ها بعد از انقلاب ۱۹۰
۳۲. مؤسسه‌ی غیرانتفاعی فیلینک ۱۹۱
۳۳. دفتر پخش کتاب ۱۹۵

۱۹۸	۳۴. خانه‌ی اسلام واشنگتن
۲۰۰	۳۵. پروژه گل سرخ
۲۰۱	۳۶. مشارکت در طرح سرحدی‌زاده
۲۰۳	۳۷. چاپخانه آرم
۲۰۴	۳۸. واحد هنری
۲۰۵	۳۹. بنیاد طاهر
۲۰۷	۴۰. برنامه مشترک قم - دانشگاه تمپل
۲۰۸	۴۱. ارتباط با سازمانهای اسلامی
۲۰۹	۴۱/۱. حزب اسلامی آمریکای شمالی
۲۱۰	۴۱/۲. نهضت اسلامی جوانان آفریقای جنوبی
۲۱۱	۴۱/۳. حزب اسلامی فضیلت ترکیه به رهبری اربکان
۲۱۲	۴۱/۴. شورای عالی روابط اسلامی
۲۱۳	۴۲. در دادگاه‌های امریکا
۲۱۸	۴۳. دیدارهای سیاسی - دینی در هیوستون
۲۲۷	پیوست‌های فصل دوم
۲۹۳	فصل سوم: فعالیت‌های سیاسی
۲۹۳	بخش اول: جبهه ملی ایران - شاخه آمریکا
۲۹۳	۱. تأسیس جبهه ملی
۲۹۹	۲. اولین کنگره‌ی جبهه ملی
۳۰۰	۳. تظاهرات ۸ فوریه ۱۹۶۳ (بهمن ۱۳۴۲)
۳۰۱	۴. نامه به روزنامه‌ها و مجلات
۳۰۱	۵. دومین کنگره‌ی جبهه ملی
۳۰۵	۶. راه‌اندازی چاپخانه
۳۰۸	۷. نامه به دکتر مصدق و ارتباط با ایران
۳۰۹	۸. گزارش مبارزات دانشجویان ایرانی توسط اتحادیه‌های ملی دانشجویان
۳۱۰	پیوست‌های بخش اول - جبهه ملی شاخه‌ی امریکا

بخش دوم: نهضت آزادی ایران - خارج از کشور (۱۳۴۱-۱۳۵۷) ۳۴۷

۱. سازماندهی ۳۴۷
۲. نشریه‌ی پیام مجاهد ۳۵۶
۳. خبرنامه ۳۵۷
۴. انتشار کتب سیاسی ۳۶۲
۵. ارتباط با سازمان مجاهدین خلق اولیه ۳۶۲
۶. جنبش ضد جنگ در آمریکا و مسئله‌ی ایران ۳۶۹
۷. هجرت و شهادت دکتر شریعتی ۳۷۹
۸. دیدار و گفتگو با آیت الله مطهری در لندن ۳۹۲
۹. سفر به نجف ۳۹۳
۱۰. مسافرت‌ها ۴۰۱
۱۱. نشست مشترک نمایندگان نهضت آزادی از داخل و خارج ۴۱۳
۱۲. یادى از شهید مجید توسلی ۴۲۲
- پیوست‌های بخش دوم ۴۲۷

بخش سوم: سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع) ۴۴۰

۱. مطالعات، بررسی‌ها و امکانات ۴۴۰
۲. خروج از آمریکا - جولای ۱۹۶۴ - تیرماه ۱۳۴۳ ۴۵۱
۳. استقرار در قاهره ۴۵۳
۴. قالی‌اهدایی نهضت مقاومت ملی ایران در شهر پورت سعید ۴۶۱
۵. تماس با دبیرخانه‌ی سازمان همبستگی ملل آسیا و آفریقا ۴۶۲
۶. بازداشت در فرودگاه بیروت ۴۶۳
۷. استقرار در لبنان ۴۶۴
۸. مشکل رانندگی در لبنان ۴۶۴
۹. روابط با خسرو قشقایی ۴۶۶
۱۰. ترخیص ماشین و فروش آن ۴۷۰
۱۱. خروج از مصر و قطع رابطه ۴۷۱

۴۷۷	۱۲. توقف فعالیت‌های سماع و انحلال آن
۴۷۸	۱۳. کمک‌های دولت مصر به فعالیت‌های سماع
۴۸۰	۱۴. خروج از منطقه - بازگشت به امریکا
۴۸۲	پیوست‌های بخش سوم
۵۰۰	بخش چهارم: ارتباط با علمای نجف - دیدارها و گفتگوها
۵۰۰	۱. ضرورت تماس، گفتگو و همکاری
۵۰۵	۲. آغاز تماس و ارتباط
۵۰۷	۳. اولین سفر به نجف
۵۰۹	۴. اولین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی
۵۱۱	۵. دیدار با آقای «دکتر محمد صادقی»
۵۱۴	۶. دومین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی
۵۱۶	۷. دیدار با آیت‌الله امینی
۵۱۷	۸. آشنایی با آقای محمد خلیجی
۵۱۸	۹. دیدار با آیت‌الله غروی و آیت‌الله خسروشاهی
۵۲۱	۱۰. دیدار با حاج سید مصطفی علوی کاشانی
۵۲۱	۱۱. نامه به آیت‌الله خویی
۵۲۲	۱۲. مؤتمر علمای اسلام در قاهره
۵۲۳	۱۳. سومین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی
۵۲۶	۱۴. ادامه ارتباط: دیدار و گفتگوی آقای مهندس توسلی با آیت‌الله خویی
۵۲۷	۱۵. روابط دولت عراق و علمای نجف
۵۳۲	۱۶. انتقال آیت‌الله خمینی به نجف
۵۳۵	۱۷. دیدار و گفتگو با آیت‌الله خمینی
۵۳۵	۱۸. دیدار و گفتگو میان آیت‌الله خمینی و آیت‌الله حکیم
۵۳۸	۱۹. خرابکاری در کربلا
۵۳۹	۲۰. گزارش دیدار و گفتگوی آقای مهندس توسلی با آیت‌الله خمینی
۵۳۹	۲۱. گزارش مهندس توسلی از بغداد

۲۲. معرفی رهبر حزب اسلامی آمریکا به آیت‌الله خمینی ۵۴۳
۲۳. ارسال گزارش بخشی از فعالیت‌ها برای آیت‌الله خمینی ۵۴۴
۲۴. بیماری مودودی ۵۴۴
۲۵. نمایندگی آیت‌الله خمینی ۵۴۵
۲۶. سفر به کویت ۵۴۷
۲۷. پیامدهای تفاهم‌نامه ایران و عراق ۵۴۸
۲۸. فشار بر ایرانیان و آیت‌الله خمینی ۵۵۰
۲۹. حفظ ارتباط با نجف ۵۵۳
۳۰. کسالت آیت‌الله خمینی ۵۵۴
۳۱. فیلم «محمد رسول‌الله(ص)» ۵۵۴
۳۲. پاسخ به یک نامه ۵۵۵
۳۳. دیدار با آیت‌الله سید محمدباقر صدر ۵۵۵
۳۴. درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی ۵۵۷
۳۵. کمک مالی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ۵۵۸
۳۶. مصاحبه لوموند با آیت‌الله خمینی ۵۵۹
۳۷. درباره آیت‌الله سید حسن شیرازی ۵۶۰
- پیوست‌های بخش چهارم ۵۶۲
- بخش پنجم: ارتباط با امام موسی صدر و شیعیان لبنان** ۵۷۰
۱. تجدید خاطرات و روابط در صور ۵۷۰
۲. تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بیروت ۵۷۳
۳. برنامه تأسیس بیمارستان ۵۷۴
۴. مدرسه مهندسی جبل‌العامل صور ۵۷۵
۵. سفر به بیروت، فوریه ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) ۵۷۷
۶. مذاکرات با امام موسی صدر ۵۷۹
۷. مؤسسه تحقیقات یا دراسات مجلس اعلی شیعیان ۵۷۹
۸. دکتر ضرابی و درمانگاه امام حسین (مستوصف‌الحسین) ۵۸۲

۵۸۶	۹. سفر به خاورمیانه: دسامبر ۱۹۷۶ - ژانویه ۱۹۷۷
۶۰۴	۱۰. طرحی برای سازماندهی فعالیت‌های شیعیان لبنان
۶۰۹	۱۱. گزارش سفری دیگر به لبنان
۶۱۲	۱۲. جنگ در اقلیم جنوب
۶۱۶	بخش ششم: ارتباط با فلسطینیان
۶۱۶	۱. شرکت در تظاهرات همدردی با مردم فلسطین
۶۱۶	۲. همکاری با مرکز «بحوث» یا دراسات فلسطینی
۶۱۹	۳. دیدار با رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین
۶۲۱	۳/۱ دیدار و گفتگو با منیر شفیق
۶۲۷	۳/۲ در صبرا و شتیلا - دیدار با ابو جهاد
۶۲۷	۳/۳ دیدار با یاسر عرفات در صبرا و شتیلا
۶۳۰	۳/۴ دیدار و مذاکره با الفاهوم
۶۳۱	۳/۵ دیدار با رفیق شرف
۶۳۱	۴. اجلاس مجلس ملی فلسطین
۶۳۲	۵. گزارشی از آشفته بازار مناسبات احزاب و مقاومت در لبنان
۶۳۷	فصل چهارم: همگامی و همدردی با ملت ایران
۶۳۷	مقدمه. نقش ایرانیان خارج از کشور در مبارزات ملی
۶۳۹	بخش اول: تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها، اعتصاب‌ها و بست‌نشستن‌ها
۶۴۰	۱. تظاهرات در برابر کاخ سازمان ملل
۶۴۱	۲. جشن نوروزی در واشنگتن
۶۴۲	۳. اعتراض به انتخابات مخدوش
۶۴۲	۴. راه‌پیمایی اعتراض - از دانشگاه کلمبیا تا سازمان ملل
۶۴۳	۵. تظاهرات علیه شاه در سانفرانسیسکو
۶۴۳	۶. اعتراض به حمله نیروهای نظامی به دانشگاه تهران
۶۴۳	۷. اعتراض به رفراندوم شاه

۸. بست نشستن در سفارت ایران ۶۴۴
۹. کنفرانس مطبوعاتی ۶۴۵
۱۰. تحصن در معبد سازمان ملل متحد ۶۴۵
۱۱. راه‌پیمایی ۹۰ کیلومتری ۶۴۸
۱۲. تحصن مجدد در سفارت ایران در واشنگتن ۶۵۰
۱۳. سفر شاه به آمریکا در خرداد ۱۳۴۳ ۶۵۱
۱۴. راز یک بلیون دلار ۶۵۵
۱۵. توسعه فعالیت‌ها ۶۵۷
۱۶. تظاهرات و اعتصاب غذا در اکتبر ۱۹۷۶ (آذر ۱۳۵۵) ۶۵۸
۱۷. عملیات «مدرس - صمدیه کُتاف» ۶۶۰
۱۸. عملیات «سعیدی»: در واشنگتن و هیوستون ۶۶۱
۱۹. کشتار ۱۷ شهریور، تظاهرات واشنگتن - شهریور ۱۳۵۷ ۶۶۱
۲۰. آخرین تظاهرات اعتراض - ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۵۷ ۶۶۲
- بخش دوم: اقدامات دفاعی** ۶۶۴
- مقدمه** ۶۶۴
۱. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد ۶۶۹
۲. اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر ۶۶۹
۳. فدراسیون جهانی حقوق بشر ۶۷۵
۴. همکاری با جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ۶۷۵
۵. سازمان عفو بین‌الملل ۶۸۰
۶. شورای جهانی کلیساها ۶۸۳
۷. صلیب سرخ بین‌المللی ۶۸۴
۸. اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا ۶۸۵
۹. کمیسیون بین‌المللی قضات ۶۸۵
۱۰. گزارش سازمان عفو بین‌المللی - بخش فرانسه ۶۸۶
۱۱. شرکت در نشست سالانه عفو بین‌الملل - شاخه فرانسه ۶۸۶

۱۲. گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر - عباس شیبانی و محمد مفیدی ۶۸۷	۶۸۷
۱۳. انجمن فرانسوی دوستی و همبستگی با مردم ایران ۶۸۷	۶۸۷
۱۴. تریبون بین‌المللی راسل ۶۸۸	۶۸۸
۱۵. جبهه مترقی فرانسه ۶۸۸	۶۸۸
۱۶. کمیته‌ی خدمات موحدین جهانی ۶۸۹	۶۸۹
۱۷. انجمن ناشران آمریکا ۶۹۱	۶۹۱
۱۸. اعزام ناظران بین‌المللی به ایران ۶۹۱	۶۹۱
۱۹. اطلاعیه‌ی ناظران بین‌المللی ۶۹۲	۶۹۲
۱/۱۹. گزارش بودلو - وکیل و ناظر اعزامی به ایران ۶۹۲	۶۹۲
۲/۱۹. اعلامیه مشترک سازمان‌های بین‌المللی درباره زندانیان سیاسی ایران ۶۹۳	۶۹۳
۳/۱۹. گزارش ناظر بین‌المللی ۶۹۴	۶۹۴
۴/۱۹. اعلامیه‌ی ناظران بین‌المللی ۶۹۴	۶۹۴
۲۰. اعزام مجدد ناظران بین‌المللی به ایران ۶۹۴	۶۹۴
۲۱. شکنجه در ایران ۶۹۵	۶۹۵
۲۲. مقاومت در مقابل خشونت ۶۹۵	۶۹۵
۲۳. کنگره‌های بین‌المللی ۶۹۶	۶۹۶
۲۴. دفاع از اعضای حزب ملل اسلامی ۶۹۶	۶۹۶
۲۵. نامه‌ی روحانیون مبارز به کمیسیون حقوق بشر ۶۹۷	۶۹۷
۲۶. جلب همکاری روشنفکران آمریکا ۶۹۸	۶۹۸
۲۷. انجمن جهانی خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران ۷۰۱	۷۰۱
۲۸. نامه خانم مارگریت مید درباره نقض حقوق بشر در ایران ۷۰۲	۷۰۲
۲۹. کمیته‌ی صلح و عدالت ۷۰۲	۷۰۲
۳۰. یادى از حسین آوا ۷۰۳	۷۰۳
پیوست‌های فصل چهارم ۷۰۵	۷۰۵
فصل پنجم: ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور ۷۷۷	۷۷۷
مقدمه ۷۷۷	۷۷۷

۷۷۷	۱. مهار سازمان دانشجویان ایرانی
۷۷۸	۲. خرید مطبوعات، رسانه‌ها و شخصیت‌ها
۷۷۹	۳. تأسیس اداره‌ی مستقل ساواک در آمریکا
۷۸۰	۴. تلاش برای نفوذ در سازمان‌های دانشجویی و احزاب
۷۸۲	۵. امنیت ارتباطات
۷۸۷	۶. توجیه امنیتی دانشجویان
۷۸۸	۷. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله
۷۹۰	۸. خودداری از تمدید گذرنامه‌ها و توقیف آنها
۷۹۲	۹. پرونده‌سازی و تهدید و ترور
۷۹۵	۹/۱. طرح ترور صادق قطب‌زاده
۷۹۹	۹/۲. طرح ترور دکتر چمران
۸۰۲	۹/۳. محاکمه‌ی غیابی و دستور بازداشت من
۸۰۳	۱۰. آتش زدن دفتر کار
۸۰۵	۱۱. تبلیغات علیه سازمان‌های حقوق بشر
۸۰۷	۱۲. جنگ سیاسی - روانی: ترور شخصیت
۸۱۰	پیوست‌های فصل پنجم
۸۲۱	فصل ششم: خانواده
۸۲۱	۱. سفر خانواده به آمریکا
۸۲۳	۲. استقرار در موریتون - نیوجرسی
۸۳۲	۳. نقاشی‌های همسر
۸۳۴	۴. دکتر چمران و خانواده در نیوجرسی
۸۳۵	۵. خروج از آمریکا
۸۳۶	۶. مشکل برگشت خانواده به ایران
۸۳۹	۷. استقرار در قاهره
۸۴۰	۸. دیدار همسر با پدرش
۸۴۲	۹. انتقال خانواده به بیروت

۸۴۲	۱۰. روابط خانواده‌ام با خانواده‌ی امام موسی صدر
۸۴۳	۱۱. دیدار با اکرم حریری
۸۴۴	۱۲. سفر به بیت المقدس و زیارت مسجد الاقصی
۸۴۶	۱۳. بازگشت به امریکا
۸۴۸	۱۴. سفر همسر به ایران
۸۴۹	۱۵. حرکت به هیوستون - تکزاس
۸۵۱	۱۶. بازگشت همسر و خرید خانه
۸۵۴	۱۷. سفر خانوادگی به نیومکزیکو
۸۵۴	۱۸. سفر مادر و پدر به آمریکا
۸۶۰	۱۹. مشارکت خانواده در فعالیت‌های اسلامی
۸۶۲	۲۰. سفر مادر همسر به آمریکا و درگذشت او
۸۶۲	۲۱. سفر همسر به حج
۸۶۳	۲۲. سفر به پاریس - نوفل لو شاتو
۸۶۳	۲۳. لوح تقدیر برای همسر
۸۶۵	پیوست‌های فصل ششم
۸۷۳	نمایه

سخن ناشر

داستان تاریخ و حوادث و وقایع تاریخی چنان سرشار از پیچیدگی‌ها و رمز و رازهاست که نمی‌توان انتظار داشت به اجماعی همه‌جانبه در توجیه و تفسیر حوادث و وقایع دست یابیم.

علل و عوامل دخیل در حوادث تاریخی از چنان درهم‌تنیدگی و پیچیدگی برخوردار است که همواره سبب‌ساز اختلاف نظر در نگاه عالمان علم تاریخ و تاریخ‌نگاران شده است. این راه صعب و دشوار در شناخت واقعی تاریخ چاره‌ای برای محقق و پژوهشگر پایبند به اصول علمی و خالی از اغراض باقی نمی‌گذارد جز مطالعه همه‌جانبه و سرک‌کشیدن در لابه‌لای اسناد و نوشته‌های تاریخی.

به گمان ما فارغ از گرایش‌ات و تمایلات و ذائقه‌های سیاسی، اختلافی در این فهم تاریخی نیست که «انقلاب اسلامی ایران» رویدادی شگفت‌آور و تأثیرگذار در تاریخ معاصر جهان بوده است. بی‌جهت نیست که در طول کمتر از چهل سال که از شکل‌گیری و پیروزی آن انقلاب می‌گذرد، صدها کتاب و هزاران مقاله و سند تاریخی پیرامون آن منتشر شده و همچنان منتشر خواهد شد.

بی‌تردید یکی از راه‌های دستیابی به کُنه حوادث و وقایع انقلاب ایران، آگاهی از میزان نقش و دخالت بازیگران اصلی آن است. هرچند ممکن است خاطرات این دست‌اندرکاران خالی از خطاها، لغزش‌ها و گاه گزافه‌گویی‌ها نباشد، اما خواندن

۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات آن شخصیت‌ها پنجره‌هایی است به سوی روشنایی و از کنار هم قرار دادن مجموعه آنها نقاط ابهام و تاریک بسیاری از رویدادها بر ما آشکار می‌شود. دکتر ابراهیم یزدی که بی‌تردید یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار و بازیگران اصلی این رویداد عظیم تاریخی است، در مجموعه چندجلدی کتاب خاطرات خود کوشیده است تا بسیاری از ابهامات و کج‌فهمی‌ها را رفع و اصلاح کند و حوادث و وقایع را آنچنان که بوده، برای قضاوت مردم و آیندگان به تصویر کشد. به‌گونه‌ای که خواننده این خاطرات با خواندن آنها با او احساس همدلی می‌کند و بر صداقت در گزارش تاریخی او صحنه می‌گذارد. اکنون جلد دوم این خاطرات تحت عنوان «هجده سال در غربت» پیش روی شماست.

انتشارات کویر خداوند را شاکر است که سرانجام توفیق انتشار این بخش از خاطرات بزرگ‌مرد صادق و فداکار «دکتر ابراهیم یزدی» را یافته است. با امید به آن‌که به زودی شاهد انتشار جلد سوم تحت عنوان «یکصد و هجده روز در نوفل لوشاتو» باشیم. ان‌شاءالله

هجده سال در غربت

به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم
به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن
«ابوالقاسم لاهوتی»

مقدمه

۱. در شهریورماه سال ۱۳۳۹ تهران را به مقصد *ماساچوست* آمریکا، برای یک سفر کوتاه به منظور گذراندن یک دوره‌ی تخصصی در «تغذیه و مواد غذایی» ترک کردم. باعث و مشوق این سفر، بیشتر از همه برادرم، دکتر *اسماعیل* بود. او که شاگرد اول دوره‌ی خود، در دانشکده دندانپزشکی شده بود، در سال ۱۳۳۴ برای گرفتن تخصص به هزینه‌ی دولت ایران به آمریکا (بوستون) رفت و تخصصش را در جراحی و آسیب‌شناسی فک و صورت از *دانشگاه تافتس (Tafts)* گرفت. من بی‌میل نبودم که برای دیدن جهان خارج سفر یا سفرهایی بروم. اما برادرم به هزینه‌ی دولت رفته بود و مجرد بود و من در سال ۱۳۳۳ ازدواج کرده بودم و خداوند دو فرزند، خلیل و سارا را به ما عطا فرموده بود. برادرم اصرار داشت من برای گرفتن Ph.D بروم و استدلال می‌کرد که می‌توانم در آنجا از کمک‌های تحصیلی دانشگاه استفاده کنم. اما من در رفتن به آمریکا یا اروپا، تردیدهای دیگری نیز داشتم. یکی از دل‌نگرانی‌هایم، تعارض میان دو سیستم اجتماعی - فرهنگی متفاوت بود. براساس آنچه از اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آمریکا مطالعه کرده و پی برده بودم، کسانی که به چنان جامعه‌ای می‌روند، در هنگام ورود، ذهن‌شان به‌طور خود به خود، میان آنچه در جامعه‌ی ایرانی خود ما با آنچه در آن محیط وجود دارد مقایسه‌ای می‌کند. از جنبه‌های اخلاقی که بگذریم در بسیاری از این موارد، حاصل این مقایسه ذهنی رضایت خاطر به همراه

۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دارد، برای آن که مطلوب طبع است و مشکل چندانی برای فرد به وجود نمی‌آورد. اما وقتی همان فرد از آن جامعه به محیط قبلی خود، ایران، بازمی‌گردد، مقایسه ذهنی خود به خودی دومی صورت می‌گیرد که حاصل آن چندان مطلوب نیست. مگر آن که فرد مصمم به مهاجرت و اقامت در آن جامعه باشد یا برای مدت کوتاهی، تنها برای دیدار و کسب اطلاعات و تجارب کوتاه‌مدت برود و برگردد. این درگیری ذهنی مانع از آن شده بود که من در سفر به آمریکا جدی باشم. به همین دلیل وقتی به کمک و اقدامات برادرم، بخش تغذیه و مهندسی غذا (Nutrition and Food Eng) مؤسسه‌ی معروف (Massachusetts Institute of Technology- MIT) در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) مرا با شرایط مناسبی به عنوان دانشجوی دوره‌ی دکترای تغذیه و مهندسی غذا پذیرفت اقدامی برای سفر نکردم. البته علت دیگری هم داشت و آن ممنوع‌الخروج بودنم به علت فعالیت در نهضت مقاومت ملی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. به همین علت به من حتی گذرنامه هم نمی‌دادند (در باره نهضت مقاومت ملی ایران به جلد اول خاطرات رجوع شود). در سال ۱۳۳۸ من با یک شرکت داروسازی به نام تولید دارو همکاری می‌کردم و مسئولیت مهم و مؤثری داشتم. این شرکت امتیاز تولید فرآورده‌های دارویی شرکت‌های اروپایی و آمریکایی و توزیع آن‌ها را در ایران و کشورهای همسایه داشت. مدیریت شرکت می‌خواست من برای معرفی و فروش فرآورده‌ها از طرف شرکت به افغانستان و بحرین و سایر شیخ‌نشین‌ها سفر کنم. با کمک سرهنگ فاضل مدیر پرسنل شرکت تولید دارو مشکل گذرنامه‌ی من حل شد. او در حالی که مدیر پرسنل شرکت بود، در رکن ۲ ارتش نیز کار می‌کرد و از ارتباطاتی که داشت استفاده کرد و گذرنامه مرا گرفت. اما برنامه‌ی سفر به این مناطق به سبب مشکلاتی که وجود داشت ممکن نشد.

در اوایل سال ۳۹ دکتر اسماعیل به اتفاق همسرش به ایران برگشت و مدتی در منزل ما در کوی کاخ پشت فرستنده رادیو تهران با ما زندگی می‌کرد. او مجدداً مرا به رفتن تشویق کرد. همسر من با رفتن به آمریکا مخالف نبود بلکه مشتاق من هم بود. اما خودم هنوز دودل بودم. پدرم هم مخالف بود، علت مخالفتش هم خوابی بود که دیده بود. در همان روزهایی که من برای سفر خود را آماده می‌کردم خواب دیده بود که

مقدمه □ ۲۳

من بر سر چشمه‌ای ایستاده‌ام و مردم مراجعه می‌کنند و من کوزه و ظرف آب آن‌ها را پر می‌کنم و به آن‌ها می‌دهم. اما ناگهان بیلی برداشتم و با خراب کردن دهانه‌ی چشمه، جریان آب را قطع کردم. تعبیر پدرم این بود که تو به خیلی‌ها کمک می‌کنی و رفتن تو آن‌ها را محروم می‌سازد. اما با حل مشکل گذرنامه و سوسه شده بودم که بروم. بنابراین با MIT مجدداً مکاتبه کردم و آن‌ها هم بلافاصله جواب مثبت و مساعد دادند. من هم عزم را جزم کردم و بار سفر بربستم.

تا آخرین روزهای خروج از ایران ارتباط و همکاری خود را با دوستان نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی دوم، که تازه فعالیت خود را از سر گرفته بود ادامه دادم، که شرح آن را در جلد اول آورده‌ام. در آخرین جلساتی که با این دوستان و همکاران داشتم، برنامه‌ی سفرم را به اطلاع رساندم و از همه خداحافظی کردم. با بعضی‌ها هم نظیر آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی، فروهر، آیت‌الله طالقانی، خصوصی خداحافظی کردم.

۲. ورود به آمریکا - در اواخر شهریور ۱۳۳۹ با هواپیمای پان امریکن که در آن زمان یکی از مجهزترین و منظم‌ترین شرکت‌های هواپیمایی بود، تهران را ترک کردم. در فرودگاه نیویورک که از ۱۹۶۲ به بعد به نام «جان اف کندی» خوانده می‌شود، به راحتی از بازرسی گذرنامه و گمرک عبور کردم و طبق راهنمایی برادرم با اتوبوس به مرکز شهر در خیابان ۳۴ رفتم و چون می‌خواستم چند روزی در نیویورک بمانم تا دوستان قدیمی را ببینم، در یکی از ساختمان‌های متعلق به انجمن مردان جوان مسیحی، معروف به YMCA اتاقی گرفتم. انجمن مردان جوان مسیحی (Young Men Christian Association)، یک مؤسسه غیرانتفاعی بود که خوابگاه‌های متعدد در بسیاری از شهرهای بزرگ، هم برای زنان و هم برای مردان جوان ایجاد کرده و با قیمت بسیار پایین به آن‌ها اجاره می‌داد. در آن سال اتاق تک‌نفره شبی ۲-۳ دلار بود، در مقایسه با شبی ۲۰-۲۵ دلار در یک هتل درجه ۲ خیلی مناسب بود. تمام امکانات، تسهیلات و خدمات لازم معمولی را هم داشت. قیمت غذاها به همین ترتیب ارزان‌تر از جاهای دیگر بود. چند شبی را در این مرکز، گذراندم، به این ترتیب برای اقامت چند روزه و موقت خوب و راحت بود. تنها چیزی که برایم ناراحت‌کننده بود

استحمام در حمام‌های عمومی و جمعی آن بود. در این مرکز اتاق‌ها فاقد حمام خصوصی بودند. دستشویی‌ها و حمام‌ها در هر طبقه و برای هر چند واحدی عمومی و همگانی بود. آمریکایی‌ها لخت و بدون ناراحتی در حضور یکدیگر حمام می‌گرفتند. شاید برای آنها این امر عادی شده بود. اولین بار که خواستم حمام بروم، حوله‌ای را مثل یک لنگ به خودم پیچیده بودم، جوانی که در همان موقع مشغول استحمام بود، رو کرد به من و گفت: چته؟ مگر از چیزی که داری شرمنده‌ای که آن را می‌پوشانی!!؟ از آن به بعد سعی می‌کردم کمتر در این مرکز حمام بروم و یا در ساعاتی حمام بروم که کسی در حمام نباشد.

در آن چند روز از دوستان قدیمی آقای جلال فخارزاده و محمد نخشب را دیدم. جلال فخارزاده از همدوره‌ای‌های برادرم دکتر کاظم در دبیرستان دارالفنون و پسر مرحوم لرزاده، بانی مسجد معروف لرزاده در خیابان لرزاده در جنوب تهران است. او بعد از دبیرستان، به آمریکا رفت و بعد از پایان دوره دانشگاه در آنجا ماند، ازدواج کرد و اقامت گزید. اما به خلاف اقامت سالیان دراز در آمریکا، خلق و خوی خوب ایرانی، به‌خصوص عشق‌ورزیدن به هموطنان و صحبت‌کردن با آنها را هرگز از دست نداده است. او سال‌هاست که در یک شرکت بیمه معروف به نام "Life Insurance" کار می‌کند و یکی از بهترین و موفق‌ترین مدیران آن است و چندین بار جایزه‌ی طلائی بهترین مدیر را دریافت کرده است. اما برخلاف این موفقیت‌ها هم‌چنان انسانی افتاده و متواضع و مهربان است. او از کار خود همیشه احساس لذت و آرامش می‌کند. شاید این یکی از رموز موفقیت‌های او باشد. وقتی به او تلفن کردم روز بعد به دیدنم آمد و باهم سری به محل کارش زدیم و سپس به گردش در شهر پرداختیم. او روز بعد هم آمد و به اصرار او به گردش و قدم‌زنی در شهر و تجدید خاطرات گذشته پرداختیم. در آن روزها هوای نیویورک بسیار بارانی و طوفانی بود و بارانی بسیار تند می‌بارید و باد شدیدی می‌وزید. شدت بارش باران به حدی بود که بعضی از خیابان‌ها را آب گرفته بود. باد آن چنان شدید بود که چترها تاب تحمل آن را نداشتند و می‌شکستند. وقتی باران و باد تمام شد، طرف‌های زباله‌ی کنار خیابان مملو بود از چترهای شکسته‌ی مردم. این باران برای من هم بی‌زیان نبود. قبل از خروج از ایران، رفتم چهارراه مخبرالدوله اول سعدی شمالی که بورس کفاشی‌های خوب تهران بود یک

مقدمه □ ۲۵

جفت کفش خریدم که مجبور نباشم در آمریکا با دلار کفش بخرم. اما این کفش تاب تحمل باران نیویورک را نداشت و کف آن جدا شد. معلوم شد اگرچه زیر کفش یک ورقه نازک چرم انداخته بودند ولی زیر آن مقوا گذاشته بودند. آب باران موجب خیس شدن مقواها و جدا شدن کف کفش شده بود. بنابراین مجبور شدم، همان روزهای اول و دوم یک جفت کفش چرمی به مبلغ ۱۳ دلار بخرم.

با نخسب، که از سال‌های بسیار دور یکدیگر را می‌شناختیم، تلفنی تماس گرفتم او در همان محل اقامتم به دیدنم آمد و باهم به محل زندگی او رفتیم و پیرامون مسائل ایران و ضرورت اقدامات جمعی برای حمایت از مبارزات ملت ایران گفتگو کردیم. این گفتگوها و نتایج آن در فصل سوم، فعالیت‌های سیاسی — بخش اول تاسیس جبهه ملی — شاخه آمریکا آمده است.

۳. برنامه و هدف اولیه ام این بود که طی یک سال یا حداکثر دو سال، دوره‌های مورد نظر را تمام کنم و به ایران برگردم. اما چنین نشد. سفرم نه یک سال یا دو سال بلکه هجده سال به طول انجامید و در نهایت در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ پس از یک اقامت چهارماهه در نوفل لوشاتو به وطن بازگشتم. زندگی و فعالیت‌های من در طی این ۱۸ سال به سه دوره تقسیم می‌شود.

دوره اول، پنج سال — از شهریور ۱۳۳۹ (سپتامبر ۱۹۶۰) تا تیرماه ۱۳۴۴ (جولای ۱۹۶۴)

دوره دوم، ۲ سال — از تیرماه ۱۳۴۴ (جولای ۱۹۶۴) تا شهریور ۱۳۴۶ (اگوست ۱۹۶۶)

دوره سوم، یازده سال از شهریور ۱۳۴۶ (اگوست ۱۹۶۶) تا مهرماه ۱۳۵۷ (سپتامبر ۱۹۷۸)

۴. به دلایلی ادامه‌ی تحصیل در ام‌آی‌تی. بعد از یک ترم متوقف شد. ابتدا قصد داشتم بلافاصله به ایران برگردم. اما بنا به توصیه برخی از دوستان و تمایل شخصی ام از همسرم خواستم که به همراه فرزندانمان به آمریکا بیاید و بعد از اقامت یکساله همراه هم به ایران برگردیم. اگر چه همسر و فرزندانم به من ملحق شدند اما بازگشت ما به ایران میسر نشد. بنابراین ابتدا همکاری پژوهشی و آموزشی با دانشگاه

فرلی دیکنسون در نیوجرسی و سپس دانشکده پزشکی بیلور در هیوستون تگزاس را پذیرفتم. شرح فعالیت‌های علمی - تخصصی ام را در فصل اول آورده‌ام. برخلاف علاقه و دل‌بستگی عمیق به کار علمی و موفقیت‌هایی که در این فعالیت‌ها داشتم، نمی‌توانستم نسبت به آنچه در ایران می‌گذشت و مبارزات مردم بی‌تفاوت باشم. فعالیت سیاسی را جدای از فعالیت‌های فکری - اسلامی نمی‌دانستم. در فعالیت‌های اسلامی با نگاهی فرا ملی همکاری با مسلمانان غیر ایرانی از کشورهای مختلف را اساسی میدانستم. فعالیت‌های اسلامی در امریکا را، چه در سطح قاره‌ای و چه در سطح محلی، برای حفظ هویت دینی - فرهنگی خود و خانواده‌ام، به خصوص فرزندان لازم می‌دانستم. شرح این فعالیت‌ها در فصل دوم آمده‌اند. فعالیت‌های سیاسی در فصل سوم، در شش بخش شامل: **بخش اول** جبهه‌ی ملی ایران - شاخه امریکا؛ **بخش دوم** نهضت آزادی ایران - خارج از کشور؛ **بخش سوم** سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)؛ **بخش چهارم** ارتباط با علمای نجف، **بخش پنجم** ارتباط با امام موسی صدر و شیعیان لبنان و **بخش ششم** ارتباط با فلسطینی‌ها شرح داده شده‌اند.

ایرانیان خارج از کشور عموماً نسبت به رویدادهای داخل ایران بی‌تفاوت نبوده‌اند و همیشه و به طور دائم متاثر از رنج و درد هموطنان خود در داخل کشور و مبارزات آنان بوده و هستند و با استفاده از امکانات خارج از کشور از آنان حمایت کرده‌اند. در **فصل چهارم** این مجموعه بخشی از این همگامی و همدردی با ملت ایران در دوران ستم شاهی و استبداد سلطنتی آمده است. در **فصل پنجم** بخشی از برخوردها و واکنش‌های سازمان امنیت ایران با مبارزات ایرانیان خارج از کشور را به اختصار شرح داده‌ام.

این دفتر از خاطرات را نمی‌توانم ببندم بدون آن‌که از همراهی و همدلی همسر و هزینه‌هایی که به علت این فعالیت‌ها همسر و فرزندانم متحمل شده‌اند یاد می‌کنم. **فصل ششم** این دفتر به این امر اختصاص داده شده است.

خاطرات این هجده سال در دو دفتر آمده‌اند. **دفتر اول** در شش فصل به ترتیبی که در بالا به آن اشاره شد. **دفتر دوم** - که جداگانه تدوین شده است شامل نامه‌هایی است که طی ۱۸ سال با بیش از سیصد نفر از رهبران و فعالان جنبش در داخل و

مقدمه □ ۲۷

خارج از کشور داشته‌ام. از جمله نامه‌هایی است از دکتر مصدق، آیت‌الله خمینی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری، رحیم عطایی، دکتر سید احمد صدرحاج سید جوادی، حجت‌الاسلام دعائی، حجت‌الاسلام هادی خسروشاهی، صادق قطب زاده، دکتر مصطفی چمران، مهندس محمد توسلی، دکتر غلامعباس توسلی، دکتر علی شریعتی، مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر فریدون سبحانی، پرویز امین، دکتر علی امین و....

۵. فعالان و کنشگران سیاسی مورخ و تاریخ نویس نیستند، آنها تجارب و فعالیت‌های خود را گزارش می‌دهند. این وظیفه مورخ است که گزارش‌ها را جمع‌آوری کند و آنها را نظیر یک «مغز تصویری» در کنار هم قرار دهد، بررسی نماید و گزارشی جامع از رویدادها را عرضه کند.

در انتشارخاطرات این دوره (دفتر اول و دفتر دوم - خاطرات) کوشش شده است تا آن‌جا که ممکن است فارغ و آزاد از تأثیر رویدادهای بعد از پیروزی انقلاب در داوری‌ها نسبت به اشخاص و رویدادها، ارائه شوند.

امید و انتظار این است که صاحب‌نظران با سعه‌ی صدر این مجموعه را بخوانند و این نویسندگان را از ارائه نقد و نظر محروم نسازند.

با امید به پیروزی نهایی ملت ایران در تحقق آرمان‌های، آزادی، عدالت و مردم‌سالاری.

دکتر ابراهیم یزدی

زمستان ۱۳۹۱

فصل اول

فعالیت‌های علمی - تخصصی

۱. در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست MIT

حدود ۷-۱۰ روز بعد از ورودم به نیویورک، با قطار به بوستون رفتم. در ایستگاه قطار در بوستون تابلوهایی برای اجاره‌ی اتاق در همان اطراف ایستگاه قطار دیدم و چون جایی را بلد نبودم اتاقی به طور موقت، هفته‌ای ۱۲ دلار، اجاره نمودم. و سپس به ام آی تی، در کمبریج برای ثبت نام مراجعه کردم. شهر بوستون و کمبریج توسط رودخانه چارلز از هم جدا شده است. ساختمان ام آی تی، در کنار رودخانه و مشرف بر آن قرار دارد. دانشگاه هاروارد هم، به فاصله کمی از MIT در همین شهر واقع شده است. به آسانی دفتر ثبت نام را پیدا کردم، مدارکم را ارائه دادم و با پرداخت نیمی از شهریه‌ی یک ترم، در بخش مهندسی مواد غذایی ثبت نام کردم، کارت دانشجویی، برنامه کلاس‌ها و اطلاعات ضروری دیگر را دریافت کردم.

پس از ثبت نام در ام آی تی، و اجاره‌ی منزل به بررسی و مطالعه سابقه و تاریخچه‌ی تأسیس MIT و آشنایی با قسمت‌های مختلف آن پرداختم.

انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) که به عنوان یکی از بزرگترین مراکز آموزش مهندسی جهان شناخته شده است، ۱۵۰ سال پیش هم زمان با دارالفنون در ایران در زمان امیرکبیر تأسیس یافته است. اولین ساختمان آن بسیار کوچک و تاحدودی کوچک‌تر از ساختمان اولیه دارالفنون بود. اما به تدریج توسعه داده شده است. درحالی که دارالفنون تهران نه تنها توسعه پیدا نکرد بلکه روز بروز کوچک‌تر و ضعیف‌تر شد تا آنجا که به یک دبیرستان تبدیل شد و اکنون هم متروکه شده است و متأسفانه امکان دارد، نظیر بسیاری از ساختمان‌های قدیمی و تاریخی در این ناحیه از تهران، تخریب شود و فدای بی‌فکری زمامداران و مسئولان شود. با دیدن ساختمان اولیه و کنونی

۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

MIT به یاد آوردم هنگامی که در کلاس چهارم متوسطه در *دارالفنون* درس می‌خواندم به مناسب یکصدمین سالگرد بنای دارالفنون مقاله‌ای نوشتم که در رادیوی تهران خوانده شود. از مقایسه‌ی سرنوشت دارالفنون با ام. آی. تی، سخت ملول و افسرده شدم از خود می‌پرسیدم چرا دارالفنون آن سرنوشت را پیدا کرده و MIT این چنین شده است؟ یافتن علل یک چنین سرنوشتی مدت‌ها فکر مرا به خود مشغول کرده بود. به نظرم چنین می‌رسد که اگرچه حکومت‌های استبدادی سوادآموزی و عالم شدن مردم را بر نمی‌تابند و ترجیح می‌دهند مردم بیسواد و بی‌اطلاع بمانند اما عامل دیگری هم مؤثر بوده است. ادامه‌ی کار دارالفنون در سطح یک مؤسسه دانشگاهی نیاز به دانشجویانی داشت که با علوم بنیادی در سطح معلوماتی در دوره دبیرستان آشنا شده باشند و سپس برای تکمیل به دانشگاه وارد شوند. هنگامی که دارالفنون افتتاح شد، چند دوره فرزندان رجال و اشراف که شرایط اولیه برای ورود به دارالفنون را داشتند، ثبت نام کردند و وارد شدند. اما نبودن مراکز تدریس علوم بنیادی در سطح مقدمات و فقدان دانشجو، منجر به تعطیلی دارالفنون شد. در حقیقت/میرکبیر، مؤسس دارالفنون ابتدا می‌بایستی بر تأسیس دبستان و دبیرستان و تدریس علوم پایه به سبک جدید اقدام می‌کرد. کاری که *میرزا حسن خان رشیدی* و افرادی نظیر او به دنبالش بودند. در دوره رضاشاه با اجرای قانون «*تعلیمات اجباری*» آموزش در دبستان و دبیرستان همگانی شد و در دانشگاه تهران ادامه پیدا کرد.

بر دیوار سالن مرکزی ساختمان ام آی تی، پیکره‌های دانشمندان بزرگ جهان، از هر قوم و نژادی، که به علوم بنیادی، نظیر فیزیک، شیمی و ریاضیات خدمت کرده‌اند، حجاری یا نصب شده است. در میان آن‌ها، اسامی دانشمندان برجسته‌ی ایرانی، *جابر ابن حیان طوسی، ابوعلی سینا، رازی و بیرونی* را به خاطر دارم. دیدن آنها برای من مسلمان و ایرانی غروربرانگیز بود.

اتاقی که نزدیک ایستگاه قطار گرفته بودم، خیلی به MIT نزدیک نبود. اگرچه می‌توانستم پیاده بیایم و بروم، اما عبور از روی پل *رودخانه چارلز* و باد بسیار سردی که از جانب دریا می‌وزید، بعضی روزها بسیار ناراحت‌کننده بود. هنگام ثبت نام در MIT با بعضی از دانشجویان ایرانی کم و بیش آشنا شدم از جمله با *آقای جد بابائی*

۳۱ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

که شاگرد اول دانشکده نفت آبادان بود و به هزینه‌ی دولت یا شرکت نفت، برای ادامه‌ی تحصیل آمده بود. باهم توافق کردیم و به اتفاق یک دانشجوی دیگر، آپارتمانی را با سه اتاق خواب مفروش در فاصله نزدیکی به MIT به قیمت مناسبی هر نفر ماهیانه ۵۰ دلار اجاره کردیم. کلاس‌ها بزودی شروع شدند. مشکل زبان نداشتم. درس‌ها را می‌فهمیدم. اگرچه در بعضی موارد، درس استاد را به فارسی یادداشت برمی‌داشتم. اما دروسی را که انتخاب کرده بودم، بیشتر مهندسی بودند تا تغذیه بنابراین واقعاً مشکل داشتم.

در هفته اولی که کار خود را در MIT شروع کردم، در آزمایشگاه، با فردی آشنا شدم به نام نیک Nick، که وقتی فهمید ایرانی هستم شروع کرد با من فارسی صحبت کردن. تعجب کردم که فارسی را از کجا یاد گرفته است. گفت که کارمند اصل ۴ ترومن در ایران بوده و در مامازن ورامین کار می‌کرده است. خاطرات جالبی از ایران داشت. از جمله این‌که می‌گفت ایرانی‌ها عادت ندارند چیزی را که بلد نیستند، بگویند نمی‌دانند، ایرانی‌ها همه چیز را می‌دانند!! البته غرور ملی و تعصب ایرانی‌ها، به‌خصوص در برابر یک آمریکایی، اجازه نمی‌داد حرف او را بپذیریم، با او احتجاج کردم. اما در خلوت دلم و ذهنم یاد داستانی از مادرم درباره همین موضوع افتادم. مادرم ما را نصیحت می‌کرد که اگر چیزی را نمی‌دانید حتماً پرسید. ندانستن عار نیست. جهل و ندانستن و اصرار بر دانایی و نپرسیدن ننگ و عار است. برای تقویت تأثیر سخنش، مادرم داستان زن جوانی را نقل می‌کرد که به خانه شوهر رفت، بعد از مدتی، همسرش به او گفت که می‌خواهد رئیس اداره یا شرکتش را به همراه تنی چند از دوستان به شام دعوت کند و از آنها با سبزی پلو با ماهی پذیرایی کند. از همسرش پرسید اگر پختن سبزی پلو و ماهی را بلد نیست از مادرش یا خواهرش بخواهد که بیایند به او کمک کنند. اما زن، درحالی که بلد نبود، گفت نه بلدم. مرد مواد لازم را خرید و به سر کار رفت. زن که بلد نبود به ناچار نزد زن همسایه رفت و از او کمک خواست. زن همسایه با رویی گشاده زن جوان را گام به گام راهنمایی کرد:

- برنج را اینگونه پاک می‌کنی،

- بلدم،

- برنج را اینگونه امتحان می‌کنی که نیم‌پخت شده باشد.

۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

- بلدم،

- برنج را اینگونه آبکش می‌کنی.

- بلدم،

- سبزی را اینگونه به برنج اضافه می‌کنی.

- بلدم،

- برنج را اینگونه دم می‌کنی.

- بلدم،

زن همسایه از خودخواهی و نادانی زن جوان و از این بلدم، بلدم‌هایش آن چنان ناراحت شد که تصمیم گرفت او را ادب کند. بنابراین، به او توصیه کرد که: وقتی خواستی برنج را دم کنی، یک خشت خام می‌گذاری روی برنج و دم‌کنی را می‌گذاری روی دیگ. و زن جوان نادان گفت: بلدم. و نتیجه معلوم است که چه شد.

بله، این یکی از صفات زشت بیش‌تر ما ایرانی‌هاست که اگر چیزی را نمی‌دانیم نه تنها حاضر به اعتراف به آن یا حتی قبول ندانستن آن نیستیم و سکوت نمی‌کنیم، بلکه به‌رغم نادانی، مدعی دانستن آن نیز می‌شویم. اگرچه به آن دانشجوی آمریکایی اعتراض کردم، اما در درون خود می‌دانستم که حق به جانب اوست.

درس‌های MIT بیش از آنچه تصور می‌کردم مهندسی بودند تا تغذیه و برای کسی مثل من، که سابقه‌ی مطالعه‌ی دروس ریاضی و مهندسی را نداشتم فهم آنها اکثراً برایم مشکل بود. با وجود این از حاصل کار خودم راضی بودم. در ترم اول دروسی را برداشتم که بیشتر با تغذیه سر و کار داشتند تا مهندسی غذا.

دروس آزمایشگاهی را خیلی خوب گذراندم و کمتر مشکل داشتم. یکی از آموزش‌های دانشجویان دوره‌ی دکترا، تهیه مقاله‌ی علمی و ارائه در سمینارها بود. موضوعی که برای تهیه مقاله‌ی و سمینار من معین شده بود و برایم خیلی جالب بود درباره‌ی آنتاگونیست‌های ویتامین‌ها در مواد غذایی (Food Antagonists) بود، که خیلی خوب از عهده‌ی آن برآمدم.

کنجکاوی‌هایم مرا وادار کرد تا در کنار کلاس و درس، به مطالعه‌ی سایر وجوه زندگی دانشگاهی بپردازم. یکی از نکات جالبی که برخورد کردم، اجباری بودن دروس فلسفه و حکمت و اخلاق برای دانشجویان تمام رشته‌های علمی در MIT بود. وقتی

۳۳ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

به جستجوی دلایل آن پرداختم، پی بردم که نگرش عمیقی در ورای این تصمیم وجود دارد. برای یک دانشمند، در هر رشته‌ای از علم، فهم مسائل فلسفی، اخلاقی و حتی سیاسی ضروری است، در غیر این صورت قادر به ایفای نقش سازنده‌ای در جامعه نخواهد بود. سال‌ها بعد، هنگامی که در مرکز پزشکی تکزاس در هیوستون به کار پژوهش و تدریس پرداختم، با *انستیتیوی مذهب (Institute of Religion)* آشنا شدم. در این مؤسسه، دانشجویان یک دوره‌ی چهارساله را می‌گذراندند و متخصص در مذاهب برای خدمت به بیماران می‌شدند و به آن‌ها اصطلاحاً می‌گفتند «کشیشان بالینی». آن‌ها در کنار پزشکان، به رفع نیازهای روحی و معنوی بیمار، در طی درمان و بستری بودن در بیمارستان می‌پرداختند. دانشجویان پزشکی، در دو دانشکده‌ی پزشکی بیلور و دانشکده‌ی پزشکی تکزاس نیز موظف بودند، دروس ویژه‌ای را در *انستیتیوی مذهب* بگذرانند. این مشاهدات و مطالعات مرا به یاد پزشکی سنتی در ایران انداخت. که پزشک را «حکیم» می‌گفتند و پزشکان می‌بایستی ابتدا علوم فلسفی و حکمت بیاموزند و حکیم بشوند، بعد طبیب.

برای این‌که بتوانم درآمد مختصری که کمک به هزینه‌هایم باشد داشته باشم، در اداره‌ی پست‌خانه MIT کاری را قبول کردم با ساعتی یک دلار و ده سنت. کارم بسته‌بندی و آماده‌سازی کتاب‌ها و مجلات MIT برای ارسال به پست‌خانه‌ی مرکزی برای پخش بود. ساعات کار آزاد و معمولاً شب‌ها بود. به تدریج با دانشجویان ایرانی در MIT و *هاروارد* و سایر دانشگاه‌های منطقه و هم‌چنین پزشکان ایرانی که برای گذراندن دوره‌های تخصصی در ماساچوست بودند، آشنا شدم. دانشکده‌های پزشکی و بیمارستان‌های ماساچوست، بیش‌تر در بوستون و کمبریج بسیار معروف و از جمله بهترین آنها در آمریکا و شاید دنیا هستند. دکتر *جواد شمسایی*، دوره‌ی تخصصی را می‌گذرانید. او را از زمان فعالیت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست، که او هم عضو بود، می‌شناختم با دکتر *آرام*، فرزند *استاد احمد آرام* از زمان دانشجویی آشنا بودم. او در دانشکده‌ی دندانپزشکی با برادرم دکتر *اسماعیل هم‌درس* و هم‌کلاس بود. بعد از اتمام دانشکده‌ی دندانپزشکی به آمریکا رفت و تخصص‌اش را گرفت، ازدواج کرد و ساکن آمریکا شد. او را بسیار مهربان و بامحبت یافتم. به لطف دوستی‌های دیرینه او

۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

را بیشتر می‌دیدم. دکتر شمسایی مجرد بود و در بعضی از روزهای آخر هفته می‌آمد و باهم به جلسات ایرانیان می‌رفتیم.

در این محفل بود که با آقایان مجید تهرانیان و فیروز پرتوی آشنا شدم. دکتر مجید تهرانیان، در آن زمان دانشجوی هاروارد بود و از مسؤولان باشگاه ایرانیان و مسؤول انتشار مجله‌ای به زبان فارسی بود به نام *پندار*. دکتر فیروز پرتوی در اولین انتخابات غیردولتی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا که در مرداد ۱۳۳۹ برگزار شد به عنوان عضو هیئت دبیران انتخاب شده بود. او همان کسی است که بعد از گرفتن دکترای فیزیک خود از MIT در اول تابستان ۱۳۴۳ به اتفاق دکتر شریعتی و با ماشینی که در اروپا خریداری کرده بود از راه زمینی به ایران برگشتند و در مرز او را همراه دکتر شریعتی بازداشت کردند. دکتر فرخ سعیدی و دکتر داریوش فهیمی هم از پزشکان خوب و برجسته‌ی ایرانی در مراکز پزشکی ماساچوست بودند. دانشجویان و پزشکان ایرانی در این منطقه از جهت تحصیلی و مدارج علمی بسیار برجسته بودند. در میان آنان شاگرد تنبل و یا کم‌هوش به ندرت دیده می‌شد. اما ایرانیان را بیش‌تر فاقد گرایش‌های سیاسی و یا دینی یافتیم. نه از جهت سیاسی و نه از جهت دینی هم‌زبانی نمی‌یافتیم. دکتر جدی‌بائی که باهم آپارتمان گرفته بودیم متدین و معتقد و نمازخوان بود اما او به زودی بعد از پایان ترم اول، MIT را ترک کرده و به دانشگاه کیس Case در اوهایو رفت. با مسلمانان غیرایرانی نیز، از طریق مرکز اسلامی گوئینز آشنا شدم اما خیلی فرصت نمی‌کردم که به آنها سر بزنم.

فکر چند مسأله خیال مرا آرام نمی‌گذاشت. اول آن که من نمی‌توانستم زندگی را بدون خانواده برای مدت طولانی و تنها ادامه دهم. به‌خصوص که به هنگام ترک ایران همسرم باردار بود و من برخلاف تمایلم نتوانستم برنامه‌ی سفرم را تا بعد از وضع حمل او به تعویق بیاندازم. اگرچه همسرم در نامه‌هایش شکوه و شکایتی نمی‌کرد و برعکس مرا به ادامه‌ی برنامه تشویق می‌کرد، اما به هر حال فکر و حواسم متوجه و نگران خانواده بود. آوردن خانواده هم، بدون کار و درآمد امکان‌پذیر نبود. برخلاف وعده‌هایی که رئیس بخش تغذیه مهندسی غذا به برادرم داده بود و خوش‌بینی‌های او، روشن شد دادن کمک هزینه، حداقل در سال اول میسر نبود. وضع مالی خودم هم

۳۵ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

آن‌طور نبود که بتوانم خانواده را بیاورم. دوم آن‌که هر روز خبرهای جدیدی از فعالیت و مبارزه از ایران می‌رسید. برای من که فعالیت اجتماعی و سیاسی بخش تفکیک‌ناپذیری از زندگی‌ام شده بود و طی هفت سال، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، در کنار دوستان بسیار خوبی در نهضت مقاومت ملی فعالیت کرده بودم، از این که آن‌ها را تنها گذاشته‌ام احساس بدی داشتم. از طرف دیگر فضای سیاسی و فرهنگی محافل ایرانیان را نمی‌پسندیدم و با خوی و سرشت و تربیت من سازگاری نداشت و در میان آنها احساس غربت می‌کردم. یکی از دوستان قدیم، که بیش‌تر در روزهای تعطیل آخر هفته با محبت می‌آمد عقب من تا اوقات بیکاری را باهم بگذرانیم با مشاهده نگرانی‌ها و افسردگی‌ام به من توصیه کرد دوست دختری بگیرم!! تصور و تشخیص‌اش این بود که ناراحتی‌های من، به علت دوری از خانواده و فشارهای جنسی است. او خود دوست یا دوستان دختری داشت که بیش‌تر همراه خود می‌آورد. او می‌گفت که می‌تواند از دوست دخترش بخواهد که یکی از دوستانش را همراه بیاورد که من تنها نباشم!! نمی‌خواستم خیلی در این مورد با او بحث کنم. تنها از او پرسیدم اگر به توصیه‌اش عمل کنم تضمین می‌کند که بر ناراحتی‌های من افزون نشود. چرا که من همسر باردارم را با دو کودک ۵ ساله و ۳ ساله تنها گذاشته‌ام و آمده‌ام. حالا اگر من، اگرچه با رعایت موازین شرعی کاری را که توصیه می‌کند انجام بدهم و بعد، ناراحتی وجدان و عذاب روحی‌ام بر سایر نگرانی‌ها و ناراحتی‌هایم افزوده گردد چگونه می‌توانم آن را از بین ببرم و یا جبران کنم درحالی که کاری است انجام شده و غیرقابل جبران و همراه با شرمندگی همیشگی درونی‌ام. او جوابی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد، دیدگاهش کوتاه‌بینانه بود. احساس خیلی خوبی پیدا کرده بودم که به وسوسه‌های این دوست خوبم تسلیم نشدم و به قول معروف دست از پا خطا نکردم.

در این مدت ارتباطم را با دوستان نیویورک، به خصوص دکتر شایگان و دکتر نخشب حفظ کرده بودم. اما این چیزی نبود که روح ناآرام مرا راضی کند. بعد از مطالعه و تفکر بسیار تصمیم گرفتم بعد از پایان ترم تحصیلی به ایران برگردم. گرچه در بعضی از دروس نمراتم خوب بود، اما در دروس مهندسی رضایت‌بخش نبودند و

۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

این مانع از آن شد که دانشگاه به وعده خود برای دادن کمک تحصیلی عمل کند. تعطیلات سال نو مسیحی را با اتوبوس به کنتاکی برای دیدن خواهرم که با همسرش، دکتر علی پایدارفر، که در آن زمان دانشجوی دوره‌ی دکترای علوم اجتماعی بود رفتم. و از آنجا به شیکاگو، به دیدن دکتر محمد مولوی، که دوره‌ی تخصصی را می‌گذرانید سفر کردم. هم‌زمان از دو کارخانه داروسازی در اطراف شیکاگو، دیدار کردم. دیدار دنیای جدید برایم مفید و آموزنده بود، اما روحم در جای دیگری بود. وقتی به نیویورک برگشتم، برنامه‌ای تنظیم کردم که با کشتی به اروپا بروم و از آنجا یک ماشین بخرم و از راه زمینی به ایران برگردم.

در نیویورک در جلسات ایرانیان، که به‌طور مرتب در یکی از هتل‌ها با حضور دکتر شایگان و دکتر نخشب تشکیل می‌شد، شرکت کردم. صادق قطب‌زاده را دیدم. او نیز به سمت عضو هیئت دبیران انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شده بود. عمده‌ترین موضوع بحث در این جلسات، چگونگی کمک به مبارزین داخل کشور و برنامه‌ریزی برای آن بود.

در یکی از جلسات ماهانه، با حضور دکتر شایگان و دکتر سیف پورفاطمی، عنوان شد که چرا نهضت ملی شکست خورد و کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۳۲ پیروز شد. برخی از حاضران دخالت بیگانگان و توطئه‌ی سیاست‌های خارجی را علت اصلی دانستند. اما برای بعضی دیگر، از جمله خود من، مهم‌تر از بررسی نقش سیاست‌های خارجی و بررسی علل داخلی، ضعف‌ها، خصلت‌ها، اختلافات احزاب سیاسی، کوتاهی و اشتباهات رهبران نهضت ملی و همکاران دکتر مصدق، رهبران به عنوان عوامل اصلی تأثیرگذار مهم‌تر از دلایل بیرونی و خارجی بودند. معنای این سخن من این نبود که نقش مخرب سیاست‌های خارجی نادیده گرفته شود. بلکه منظور این است که نقاط ضعف درونی خودمان را نادیده نگیریم و به روال عادی جاری، فرافکنی نکنیم.

طرح این موضوع و اظهار نظرها منجر به آن شد که از من خواستند در این باره مطالعه‌ای بکنم و آن را در یک نشست ماهانه ارائه دهم. اما من برای تهیه‌ی سخنرانی خود و ارائه‌ی مطلب نیازمند مدارک بودم. در دوران جنبش ملی، در سطح دانشگاه فعال بودم و از رویدادها و اختلافات خبر داشتم اما کافی نبود و مایل بودم سخنان

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۳۷

خود را مستند ارائه دهم. یکی از مدارک مهم مورد نیاز مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره‌های ۱۶ و ۱۷ بود. با کمک و به همراه یکی از ایرانیان مقیم نیویورک به کتابخانه مرکزی شهر نیویورک رفتیم. در این کتابخانه بخش کتاب‌ها، روزنامه‌ها و مجلات فارسی‌زبان بسیار غنی بود. از جمله مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی از دوره اول تا دوره ۱۸ را داشتند.

با مروری بر مذاکرات مجلس و چگونگی برخورد و درگیری میان نمایندگان ملی در مجلس و نیز با مراجعه به روزنامه‌های آن دوره، توانستم نکات مورد نظر را استخراج و در سخنان خود بخشی از علل داخلی سقوط دولت ملی را نشان بدهم. در این نشست ماهانه، طیفی از ایرانیان با افکار و اندیشه‌های متفاوت و متضاد شرکت داشتند. هم چپی‌ها بودند و هم ملی‌ها و ملی - اسلامی‌ها. سخنرانی‌ام را با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع کردم. بعد از اتمام سخنانم در فرصت پرسش و پاسخ یکی از دانشجویان تند چپ‌گرا با تعرض از من ایراد گرفت که چرا سخنانم را با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» شروع کرده‌ام. او انتظار داشت که در شهر نیویورک در یک گردهمایی ایرانیان تحصیل کرده، کسی نام خدا را بر زبان نیاورد. ایراد او اعتراض برخی از حاضران را برانگیخت. از جمله خانم دکتر شایگان ضمن اعتراض به گوینده آن سخنان گفت شما هم شورش را درآورده‌اید. یعنی چی؟ همان اندازه که شما عقاید غیر دینی یا ضد دینی خود را مطرح می‌کنید، افرادی هم که اعتقاد دینی دارند، حق بیان آزادانه‌ی عقاید خود را دارند. با پیشنهاد و اصرار دوستان برنامه‌ی بازگشت خود را به ایران لغو کردم و به همسرم اطلاع دادم که مقدمات سفرش را به امریکا فراهم سازد. در خلال این مدت، در یکی از مدارس نیویورک برای فراگیری زبان فرانسوی و آلمانی ثبت نام کردم و از مراکز و مؤسسات علمی و صنعتی تا حد امکان، بازدید به عمل آوردم. بازدید از کارخانجات داروسازی معروف لدرلی اولین سازنده آنتی‌بیوتیک تتراسایکلین (ارومایسین)، برایم بسیار جالب بود. این کارخانه توسط دکتر لدرلی در حدود یکصد سال قبل تأسیس شده بود. آزمایشگاه و محل کار دکتر لدرلی به همان صورت قدیمی‌اش، شامل یک اتاق کار به اضافه اصطبل که چند اسب در آنجا نگه‌داری می‌کرد، در محل فعلی کارخانه حفظ شده بود. دکتر لدرلی از این اسب‌ها برای تولید انواع سرمهای پزشکی استفاده می‌کرده است. نکته‌ی قابل

توجه این بود که در اینجا نیز، مانند MIT، حرکتی، در این مورد صنعتی، داروسازی، در سطح بسیار کوچک شروع شده است و آرام آرام گسترش پیدا کرده و به یکی از بزرگترین کارخانجات داروسازی جهان تبدیل شده است. در حالی که در ایران، این نوع خدمات، اعم از فرهنگی، علمی، اقتصادی یا صنعتی دوام پیدا نمی‌کنند، حداکثر تا زمانی که بانی اصلی زنده هست دوام می‌یابد و بعد به تدریج کوچک و کوچک‌تر می‌شود و از بین می‌رود. چرا؟ به نظر می‌رسد چند عامل مؤثر باشند. یکی از آن‌ها و شاید مهم‌ترین آن‌ها این باشد که در ایران به دلیل قرن‌ها سلطه‌ی حکومت‌های استبدادی، روحیه‌ی همکاری جمعی در ما ایرانیان بسیار ضعیف است. نه تنها در تجارت، در سیاست هم همکاری‌های گروهی بسیار ضعیف است. دیگر این که مبانی ساختارهای سیاسی، اجتماعی در جامعه‌ی ما مانع اصلی ادامه حیات این نوع نهادهاست.

۲. در دانشگاه فرلی دیکنسون - نیوجرسی

چند هفته بعد از استقرار در نیویورک تصمیم گرفتم، اگرچه به طور موقت یک کار مناسب نیمه وقتی، که درآمدی داشته باشد، پیدا کنم. به‌ویژه که دیر یا زود خانواده‌ام نیز به من ملحق می‌شد و نیاز به اندوخته‌ای داشتم. کاری مناسب با درآمد خوب در کارخانجات داروسازی پیدا کردم. اما اولاً اجازه کار نداشتم و با ویزای دانشجویی نمی‌توانستم کار مناسب داشته باشم. ثانیاً نمی‌خواستم مسئولیت کاری را بپذیرم که تمام اوقات مرا اشغال کند. قصد ماندن و زندگی کردن در آمریکا را، بهر قیمت نداشتم. دکتر سیف پورفاطمی، برادر دکتر سید حسین فاطمی، در دولت مصدق، سفیر ایران در سازمان ملل متحد بود که بعد از کودتا حاضر نشد ادامه دهد و استعفا داد، ولی با توجه به وضعیت سیاسی حاکم در ایران بعد از کودتا و سرنوشت دکتر سیدحسین فاطمی حاضر نشد به ایران برگردد و در دانشگاه فرلی دیکنسون، در شعبه‌ی مرکزی آن در شهر تی‌نک (Teaneck) در نیوجرسی به تدریس پرداخت. با دکتر سیف پورفاطمی در جلسات مقدماتی گفتگو برای تشکیل جبهه ملی از نزدیک آشنا شده بودم. دو فرزند او، فرامرز و فریبرز، هر دو علوم سیاسی می‌خواندند و علاقمند به فعالیت سیاسی - ملی بودند. روزی که به دیدن دکتر سیف‌پور رفته بودم با

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۳۹

فرزندان ایشان نیز آشنا شدم و بعد از دیدار دکتر سیف‌پورفاطمی، آن‌ها مرا به صرف قهوه در رستوران دانشگاه دعوت کردند. در آن‌جا در نشریه‌ی خبری دانشگاه خواندم که در شعبه‌ی دانشگاه فرلی دیکنسون در شهر مادیسون - نیوجرسی یک مرکز پژوهشی بنام *انستیتوی پژوهش بهداشت* Health Research Institute وجود دارد که جدیداً اعتبار و بودجه‌ای برای مطالعه پیرامون *رابطه‌ی تغذیه و سرطان* دریافت کرده است و به یک همکار پژوهشگر برای کوتاه‌مدت نیاز دارد. این آگهی نظرم را جلب کرد و یک روز به اتفاق آقای *فرامرز فاطمی*، به شهر مادیسون که با نیویورک حدود ۵۰ کیلومتر فاصله داشت رفتیم.

دانشگاه فرلی دیکنسون، یک نهاد آموزشی خصوصی است که شعبه‌ی اصلی آن در شهر تینک (Teaneck) نیوجرسی واقع شده است و در دو شهر دیگر، روترفورد و مادیسون نیز شعبه دارد. شعبه‌ی مادیسون، از همه جدیدتر و در یک زمین بزرگ و بسیار باصفایی واقع شده بود. اگرچه جدید بود اما بسیار مجهز بود. در ساختمان مرکزی، با دکتر اسمیت که دکترای خود را در پزشکی داشت و تخصصش را در پاتولوژی گذرانده بود، دیدار کردیم. او ضمن نشان دادن کارهایی که در مرکز تحقیقاتی‌اش انجام می‌داد، از پیشنهاد همکاری استقبال کرد. از اول فوریه ۱۹۶۱ کارم را شروع کردم. قرار ما همکاری حداکثر تا آخر تابستان بود. پول زیادی نمی‌داد اما نوع کارش برایم جالب بود. علاوه بر این، برنامه‌ی کاری‌ام روزانه انعطاف‌پذیر بود. بنابراین فرصت برای برخی فعالیت‌ها را داشتم. اولین پروژه تحقیقاتی که شروع کردم بررسی و مطالعه‌ی *رابطه سرطان ریه با ویتامین آ (A)* بود. دکتر اسمیت روش بسیار جالبی برای ایجاد سرطان‌های ریوی در حیوانات آزمایشگاهی به نام تکنیک پیوند بافت یا (Tissue Transplant Technique (TTT) ابداع کرده بود. در این روش بافت جنینی ریه‌ی موش همراه با یک ماده سرطان‌زا، به عضله ران موشهای بالغ جوان تلقیح می‌شد. مجاورت بافت جنینی ریه با ماده سرطان‌زا بعد از مدتی موجب سرطانی شدن سلول‌های ریوی و تومورهای سرطانی از بافت ریوی می‌شدند. در واقع یک سیستم سرطان‌های ریوی تجربی در یک حیوان آزمایشگاهی ایجاد شده بود که می‌توانستیم تأثیر عوامل مختلف را در رشد و یا توقف آن‌ها مطالعه کنیم. برای تهیه

۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ریه‌ی جنین موش‌ها ما در آزمایشگاه یک کلنی تکثیرموش‌های سفید داشتیم. یک جفت موش نر و ماده را در قفس فلزی کوچک قرار می‌دادیم. هر روز صبح موش‌های ماده برای بارداری آزمایش می‌شدند. وقتی موش‌ها جفت‌گیری می‌کنند و موش ماده باردار می‌شود، یک ماده‌ی سفیدرنگی در واژن (مهبلی) موش ماده ترشح می‌گردد و دهانه واژن را می‌بندد. با مشاهده این ماده سفید، موش ماده به قفس جداگانه‌ای منتقل و تاریخ انعقاد نطفه یادداشت می‌شد. دوره بارداری موش‌ها حدود ۲۰ روز است. با توجه به تاریخ انعقاد نطفه، یک روز قبل از موعد وضع حمل، موش‌های باردار را بیهوش می‌کردیم و با سزارین جنین‌های یک روز مانده به تولد را زنده بیرون می‌آوریم و سپس با کلروفورم بیهوش و با یک عمل جراحی قفسه سینه آنها را باز و ریه‌هایشان را جدا می‌کردیم. تعداد جنین‌ها در موش‌های ماده در هر بارداری متفاوت است، تا ۱۲ جنین هم دیده می‌شود.

این ریه‌ها را، که در واقع «بافت ریوی جنینی» بودند، در ظرف استریل مخصوص ریزریز و سپس به‌طور خالص یا همراه با ترکیبات شیمیایی سرطان‌زای به دست آمده از دود سیگار، نظیر متیل کولانترون، به طرز خاصی به عضله ران موش‌های بالغ جوان تلقیح می‌کردیم. سلول‌های ریوی در محل تلقیح به صورت یک گویچه درمی‌آمدند. در موش‌هایی که بافت ریوی همراه با ماده شیمیایی سرطان‌زا تلقیح شده بودند، ماده‌ی شیمیایی سرطان‌زا در وسط یا مرکز این گویچه قرار می‌گرفت. بعد از گذشت مدت زمانی، در تماس دائم ترکیب شیمیایی سرطان‌زا، بافت ریوی سرطانی می‌شد و چون نوع سلول‌ها ریوی هستند، و در بافت ریه انواع سلول‌ها وجود دارند، طیفی از سرطان‌های ریوی از حیث منشأ سلولی و هم‌چنین مراحل و فازهای مختلف دگرذیسی سرطانی ایجاد می‌شدند. حال اگر موش‌ها، بعد از تلقیح تحت رژیم غذایی معینی قرار بگیرند، به آنها ویتامین آ (A) تزریق شود یا برخی از ویتامین‌ها از رژیم غذایی حذف شود، پیامدهای آن را می‌توان در بروز و ظهور سرطان‌ها مطالعه و آنها را با گروه کنترل مقایسه کرد. تومورهای ریوی را می‌توانستیم به گروهی از موش‌های جوان سالم تلقیح کنیم و آنها را تحت درمان با عوامل شیمیایی یا پرتودرمانی قرار بدهیم. این که سلول‌های ریوی جنین، بعد از تلقیح به داخل عضله‌ی ران موش‌های

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۴۱

جوان بالغ، به دور هم حلقه بزنند و تشکیل یک گویچه بدهند، خود یک پدیده بسیار جالب زیستی است. سلول‌های ریوی جنین که ما به عضله ران موش‌های بالغ تلقیح می‌کردیم، به هم می‌چسبیدند و در شکل یک گویچه کلنی خود را تشکیل می‌دادند. این گویچه بعد از مدتی که رشد می‌کند و کمی بزرگ می‌شود، با آزمایش عضله موش‌های دریافت‌کننده‌ی این تلقیح قابل لمس و اندازه‌گیری است.

کار تحقیقات را، با علاقه و دقت و جدیت پی‌گیری می‌کردم. به طوری که دقت و علاقه من، به‌رغم حقوق کمی که می‌گرفتم، نظر دکتر اسمیت را آن‌چنان جلب کرده بود که به من پیشنهاد کرد اگر مایل باشم بعد از تابستان نیز، البته با دریافت حقوق بیش‌تر، بمانم و ادامه بدهم. اما من جواب قطعی به او ندادم تنها گفتم باید فکر کنم.

به کمک یکی از کارمندان مؤسسه تحقیقاتی، یک ماشین سواری دست دوم، که ده سال قدیمی بود، به قیمت حدود ۱۰۰ دلار خریدم و توانستم گواهی‌نامه رانندگی بگیرم. این امر مرا در رفت و آمد به محل کارم و نیز به نیویورک و ادامه همکاری با دوستان ملی، کمک و یاری کرد. یادآور شوم که در ایران از سال ۱۳۳۲ رانندگی می‌کردم، اما نظیر بسیاری از رانندگان ایرانی، رعایت اصول ایمنی رانندگی را نمی‌کردم. از جمله این که هنگام رانندگی در میان دو خط کشیده شده در جاده حرکت نمی‌کردم و این مشکل آفرین بود. برای اصلاح این رفتار هنگام رانندگی مدت‌ها آگاهانه تمرین و دقت می‌کردم که در بین دو خط حرکت کنم. بالاخره بر این عادت نامطلوب گذشته غلبه کردم.

فعالیت‌های پژوهشی در انستیتوی پژوهش بهداشت به خوبی پیش می‌رفت و ما توانسته بودیم یک رابطه‌ی علمی معناداری میان ویتامین A و بروز سرطان‌های ریوی پیدا کنیم، از حاصل نتایج مطالعات، مقاله‌ی کوتاهی برای ارائه به نشست سالیانه انجمن پژوهش سرطان آمریکا (American Association for Cancer Research) تهیه کردیم. مقاله پذیرفته شد و در بهار همان سال، در شهر آتلانتیک در نیوجرسی ارائه گردید که بسیار مورد توجه قرار گرفت و خبرگزاری‌های جهانی آن را مخابره کردند. بعدها از طریق برادرم، دکتر کاظم یزدی مطلع شدم که روزنامه‌های ایران نیز، به نقل از خبرگزاری‌های خارجی خبر این موفقیت را، به مناسبت مشارکت یک ایرانی، درج کرده بودند. (رک، مأخذ شماره ۹ در فهرست مقالات علمی ام، گزارش

۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

اجلاس انجمن پژوهش‌گران سرطان آمریکا (۱۹۶۲). این موفقیت سبب شد که دکتر اسمیت و مقامات دانشگاه به‌طور جدی از من بخواهند که بمانم و به کار تحقیقاتم ادامه بدهم. اما ویزای من، از نوع دانشجویی بوده و مدت آن هم به زودی به سر می‌آمد. آن‌ها گفتند که این مشکلی نخواهد بود. آنها برای من درخواست ویزای اقامت دائم می‌کنند. در آن زمان گرفتن ویزای اقامت دائم بسیار مشکل بود. برطبق قانون سه گروه می‌توانستند ویزای اقامت دائم درخواست کنند: بستگان درجه اول یک شهروند آمریکایی، کسی که سرمایه‌ای حدود ۵۰۰۰۰ دلار با خود به آمریکا بیاورد و گروه سوم کارشناسان برجسته‌ای که مورد نیاز مراکز تجاری، صنعتی و دانشگاهی باشند. رئیس دانشگاه به من اطلاع داد که از این ماده قانونی استفاده خواهند کرد و برای من به عنوان کارشناس و متخصص از اداره‌ی مهاجرت ویزای اقامت درخواست خواهند نمود. هنگامی که با دوستان ایرانی مشورت کردم بدون استثناء آن را تأیید کردند و گفتند هزاران ایرانی که ویزای دانشجویی دارند وکیل می‌گیرند و هزاران دلار هزینه می‌کنند، ویزای اقامت بگیرند. بعضی از ایرانیان با ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار به طور صوری و ظاهری، ولی رسمی با یک زن آمریکایی ازدواج می‌کنند تا بتوانند ویزای دائم بگیرند. پس از دریافت ویزا از هم جدا می‌شوند. این دوستان تأکید کردند که حتی اگر بخواهم به ایران هم برگردم، آن را بپذیرم، چیزی از دست نمی‌دهم. موافقت خودم را به دانشگاه اطلاع دادم. اداره‌ی مهاجرت با درخواست دانشگاه موافقت کرد و قبل از پایان مدت ویزای دانشجویی‌ام در سپتامبر ۱۹۶۱ (شهریور ۱۳۴۰)، نوع ویزایم تغییر کرد. دو هفته بعد از ورود خانواده‌ام، اداره مهاجرت اوراق مربوط به اجازه اقامت آن‌ها را نیز فرستاد و ویزای دائم آن‌ها نیز صادر شد.

۳. در مؤسسه ملی بهداشت و گذراندن دوره‌های تخصصی

با استقرار در دانشگاه فرلی دیکنسون از طریق رئیس دانشگاه و رئیس انستیتوی پژوهش بهداشتی، ترتیبی داده شد تا در زمینه مطالعات و پژوهش‌های سرطانی، نظیر شیمی درمانی، سرطان‌زایی، دوره‌های تخصصی را در مراکز علمی و دانشگاهی بگذرانم. به این ترتیب دوره‌هایی را در مؤسسه معروف /سلون کترینگ Sloan Kettering Institute

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۴۳

در شهر رای Rye در نیویورک و نیز در یکی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی *انستیتیوی راکفلر* در شهر نیویورک و در مؤسسه ملی بهداشت (N.I.H) در باتیسدا در ماریلند گذراندم. که برای من از نظر علمی بسیار پربار و مفید بودند.

مؤسسه ملی بهداشت آمریکا، در ایالت مریلند برنامه‌ی گسترده‌ای برای آزمون هزاران ترکیب شیمیایی، صناعی و طبیعی علیه تومورهای سرطانی در دست اجرا داشت. سه نوع تومور در موش‌های آزمایشگاهی تولید شده عبارت بودند از تومور *سارکوما (sarcoma)*، تومور مایع سلول هیلا *Hela* و *لوسمی یا سرطان خون*، نتایج آزمایش این ترکیبات صناعی و طبیعی بر روی این سه نوع تومور به صورت مدون برای تمام مراکز علمی و تحقیقاتی ارسال می‌شد. مقدار دوز دارویی هر ماده در هر توموری معین شده بود، مدت سه ماه مهمان این مؤسسه (NIH) بودم. برای من فرصت بسیار مناسبی بود که با یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های تحقیقات ضد سرطانی آمریکا و شاید دنیا و نیز متخصصین متعددی از نزدیک آشنا شوم و با آنها کار کنم.

مؤسسه‌ی ما تنها مرکز علمی بود که سیستمی از تومورهای سرطانی ریوی در موش‌ها را که خود ایجاد کرده بود در اختیار داشت که می‌توانست اثرات احتمالی داروهای ضد سرطانی را در این سیستم مورد آزمایش قرار دهد. مؤسسه‌ی ملی بهداشت قراردادی با مؤسسه پژوهشی ما منعقد کرد تا اثرات انواع ترکیبات شیمیایی خاصی را که آنها در اختیار ما قرار می‌دادند، در این تومورها مورد آزمایش قرار دهیم.

علاوه بر NIH یک دوره‌ی تکمیلی نیز در مؤسسه بزرگ *اسلون کترینک* در شهر رای Rye در ایالت نیویورک گذراندم. *اسلون کترینک* یکی از دو مرکز بزرگ تحقیقات و درمان سرطان در آمریکا - شاید در جهان است. مرکز دیگر، مؤسسه‌ی *ام دی اندرسن در هیوستون* است. این دو مرکز در ارزیابی امکانات و تحقیقات و ارزش علمی آنها، در صدر فهرست مراکز علمی قرار دارند. کار در *اسلون کترینک* مرا با انواع دیدگاه‌ها در مورد سرطان و چگونگی پژوهش درباره آنها آشنا ساخت. یکی از این پروژه‌ها استفاده از ترکیبات ضد تنفس سلولی برای کشتن سلول بود. یک دانشمند آلمانی در تحقیقات خود نشان داده بود که سرطان، اختلالی ناقص در فرایند *اکسیداسیون سلولی* است. اگر این اختلال کامل بشود سلول می‌میرد، اما کامل نیست

۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

بنابراین سلول نمرده است ولی حالت طبیعی آن دچار اختلال شده است. براساس این نظریه اگر موادی به کار گرفته شوند که اختلال ناقص فرایند اکسیداسیون سلولی را کامل کنند، سلول سرطانی می‌میرد. بنابراین کوشش برای یافتن و به کار بردن ترکیباتی که این کار را انجام دهند، مانند آنتی اکسیدان‌ها، بخشی از تحقیقات بنیادی در درمان سرطان بود.

با استفاده از تومورهای سرطانی ریوی در موش‌های آزمایشگاهی، ما سه طرح اصلی را مورد بررسی قرار دادیم: طرح اول، آزمایش مواد شیمیایی که توسط NIH برای ما فرستاده می‌شد.

برخی از ترکیبات شیمیایی دریافتی از NIH برای آزمون اثرات درمانی احتمالی آن‌ها در سرطان ریوی آزمایشگاهی، به قرار زیر بودند:

۱. آلفا توکوفرول Alpha tocopherol؛ ۲. فلوراوسیل 5FU، ۳. تیوتپا ThioTEPA، ۴. سیتوکسان Cytoxan، ۵. ویتامین A همراه با پرتودرمانی، ۶. سارکولیزین Sarcolysine، ۷. اکتینومایسن دی، ۸. اسکوآلن Squalene، ۹. بوتیل هیدروکسی تولوئن.

نتایج آزمایش‌ها را برای NIH می‌فرستادم و آن‌ها چه مثبت چه منفی، در گزارش‌های خود منعکس می‌کردند.

هم‌چنین با بخش رادیولوژی بیمارستان شهر موریتون مذاکره کردم و دو طرح تحقیقاتی مشترک را به اجرا گزاردم. به موجب طرح اول تومورهای ریوی را با وسیله‌ای که خود ما ابداع کرده بودیم تحت درمان با مواد شیمیایی و رادیوتراپی قرار دادیم. در طرح دوم تومورهای سرطانی موش‌ها را تحت فشار بالای اکسیژن پرتودرمانی می‌کردیم.

برای بررسی اثرات پرتودرمانی تحت غلظت و فشار بالای اکسیژن (Hyperbaric Oxygenation) در بیماران سرطانی اتاق‌های بزرگی درست شده بودند که بیمار در این اتاق قرار داده می‌شد و اکسیژن با غلظت و فشار بالا وارد اتاق می‌شد. در حالی که بیمار از این اکسیژن استنشاق می‌نمود، تحت درمان با اشعه قرار می‌گرفت. بالا رفتن غلظت اکسیژن در سلول‌ها، آن‌ها را به پرتودرمانی حساس‌تر می‌ساخت. بنابراین امید این بود که با دوز کم‌تری از پرتوها، بتوان نتایج درمانی بهتری به دست

۴۵ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

آورد. درمان بیماران تحت شرایط غلظت و فشار اکسیژن کار چندان پیچیده‌ای نبود. اتاقک‌های فلزی بزرگی درست شده بود که بیمار روی یک نوار نقاله می‌خوابید و به درون اتاقک هدایت می‌شد. در اتاقک بسته می‌شد و فشار اکسیژن تا ۲ یا ۳ برابر فشار جو، بالا می‌رفت. در چنین شرایطی بافت یا ارگان مورد نظر پرتودرمانی می‌شد. اما این کار در موش‌های آزمایشگاه چندان آسان نبود. برای اجرای هر دو طرح ما می‌بایستی وسیله‌ای ابداع می‌کردیم که پرتوهای رادیواکتیو تنها بر «تومورهای سرطانی» رشد کرده در ران موشهای جوان تابیده شوند و نه تمام بدن موش‌ها. در انسان، بیمار بر طبق نظر و دستور پزشک روی نوار نقاله بی‌حرکت دراز می‌کشد و پزشک می‌تواند پرتودرمانی را روی بافت یا ارگان مورد نظر متمرکز سازد. اما موش‌ها به دستورات ما عمل نمی‌کردند. بنابراین ما ابتدا آن‌ها را با یک ترکیب شیمیایی خواب‌آور نظیر باربیتال، می‌خوابانیدیم، یعنی بیهوش می‌کردیم. اما برای تمرکز پرتودرمانی روی تومورها و نه تمام بدن موش‌ها، دستگاهی درست کرده بودم که موش‌هایی که در ران آن‌ها تومور ریوی تلقیح شده و رشد کرده بودند، قرار می‌دادم و تمام بدن موش به جز تومور با یک ورقه‌ی ضخیم سربی پوشیده می‌شدند و سپس آن‌ها را در تانک کوچکی که فشار اکسیژن در آن را می‌توانستیم تا ۲ یا ۳ اتمسفر بالا ببریم قرار می‌دادم و همزمان تومورها را پرتودرمانی می‌کردم. در مواردی که هدف ما بررسی اثرات همزمان شیمی‌درمانی و پرتودرمانی بود، دیگر لزومی نداشت موش‌ها را در داخل اتاق اکسیژن بالا قرار بدهیم. پرتودرمانی در بخش رادیولوژی بیمارستان موریستون انجام می‌شد. مسؤول این بخش در این پروژه با مؤسسه ما همکاری داشت و نتایج علمی، به‌نام بیمارستان و دانشگاه به‌طور مشترک گزارش می‌شد.

۴. پژوهش درباره سرطانزایی ذرات ازبستوزیا پنبه کوهی

یکی دیگر از پروژه‌های تحقیقاتی مشترک من و دکتر اسمیت بررسی اثرات سرطان‌زایی ذرات ازبستوزها یا پنبه کوهی بود. ازبستوزها مواد معدنی فیبرمانند با ترکیبات شیمیایی سیلیکات منیزیم و کلسیم هستند که ویژگی‌های شیمیایی و فیزیکی مشترکی دارند، از جمله این که قابل احتراق نیستند یعنی «نسوزند». به همین علت در صنعت به‌طور فراوان از آن‌ها استفاده می‌شود. مشاهدات بالینی نشان داده است که

۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

کارگرانی که در معادن پنبه‌ی کوهی، در کارخانجات تولید فراورده‌های پنبه‌ی کوهی کار می‌کنند و یا کارگرانی که از این مواد در عایق‌سازی لوله‌های ساختمان‌ها استفاده می‌کنند، بیش‌تر دچار ناراحتی‌های ریوی، از جمله نوعی سرطان ریوی و یا معدی می‌شوند و نیز کارگرانی که از ورقه‌های پنبه‌ی کوهی برای ایزولاسیون استفاده می‌کنند، مبتلا به سرطان پوست می‌شوند. حتی کارگرانی که در معدن یا آسیاب کار می‌کنند، ذرات این مواد را همراه خود به منزل می‌برند و اعضای خانواده را در معرض خطر ابتلاء به سرطان قرار می‌دهند. اما هیچ مطالعه جدی علمی در اثبات رابطه‌ی تنفس ذرات پنبه‌ی کوهی با سرطان‌های ریوی انجام نشده بود.

استنشاق غبار تمام انواع پنبه‌های نسوز، موجب ابتلا به بیماری‌های ریوی می‌شوند. ازبستوها برحسب ترکیب شیمیایی و اشکال فیزیکی ذرات به چندین گروه تقسیم می‌شوند. کریسوتیل، کروسیدولیت، آنتوفیلیت و آموزیت. فیبرهای یک نوع آن به نام کریسوتیل، *Chrysotile* مجعدمانند هستند و بعد از ورود به بدن، به تدریج در بافت‌ها حل می‌شوند. اما انواع دیگری هستند، نظیر آموزیت *Amosite* که ذرات آن گاهی به صورت سوزن‌های نوک تیز و گاهی بدون شکل خاص هستند. این نوع ازبستوها از سایر انواع آن خطرناک‌ترند. اگرچه رابطه‌ی سرطان‌های ریوی با ذرات ازبستوز چندان روشن نیست اما مطالعات گسترده بالینی ویژه آن چه ما در تحقیقات آزمایشگاهی خود انجام دادیم رابطه‌ی نوعی از بیماری ریوی بنام مزوتلیوما (بدخیم و خوش‌خیم) با استنشاق ذرات انواع ازبستوزها روشن شده است. *اتحادیه تولیدکنندگان پنبه‌ی کوهی* یک صد هزار دلار بودجه در اختیار مؤسسه ما گذاشت تا این رابطه را مورد بررسی علمی قرار دهیم. برای این کار آن‌ها ۴ یا ۵ نوع ازبستوز در اختیار ما گذاشتند.

این ازبستوزها را در آسیاب‌های خاصی به صورت پودر و ذراتی با اندازه‌های معین درآوردیم برای ارزیابی خواص سرطان‌زایی ذرات ازبستوز ما دو نوع پژوهش انجام دادیم.

در یک بررسی، ذرات ازبستوز را همراه با متیل کولانترن، ماده‌ی سمی دود سیگار، با بافت ریوی جنینی، موش‌ها با همان شیوه TTT به عضله‌ی ران موش‌های نر بالغ تلقیح کردیم. بیش‌تر ازبستوزهایی که مورد استفاده قرار گرفتند، به‌ویژه

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۴۷

آموزیت، بافت ریوی جنینی را به تومورهای سرطانی تبدیل کردند. خلاصه‌ای از نتایج این تحقیق در کنگره‌ی سالیانه «انجمن پژوهش‌گران سرطان آمریکا (۱۹۶۹) ارائه و مورد توجه محافل علمی قرار گرفت. سپس تومورهای ابتدایی را به عضله‌ی ران موش‌های بالغ جوان تلقیح کردیم و آن‌ها به رشد خود ادامه دادند. آن‌گاه ما این تومورها را با مواد شیمیایی ویژه‌ای که مؤسسه ملی بهداشت آمریکا برای ما فرستاده بود، تحت درمان قرار دادیم و نتایج بسیار مثبتی به دست آوردیم.

چاپ متن کامل این پژوهش سال‌ها به تعویق افتاد. من از دانشگاه فرلی دیکنسون به دانشکده پزشکی بیلور رفتم و چون به شدت درگیر تحقیقات جدیدی شده بودم تهیه گزارش علمی این پژوهش به تأخیر افتاد. بعد از برگشتنم به ایران، سال‌ها بعد، دکتر اسمیت متن مقاله را تهیه کرد و برای من با پست الکترونیک فرستاد و من آن را دیدم و نهایی کردم و سپس در مجله‌ی پزشکی *مونت سینا* چاپ و منتشر شد (پیوست شماره ۵-مأخذ ۲۶).

اما در یک پژوهش دیگری، ما ذرات ازبستوز را در یک مایع مخصوصی به صورت سوسپانسیون یا محلول معلق درست کردیم آن‌گاه با یک سرنگ مخصوص یا *تروکار* آن‌ها را از مجرای تنفسی وارد ریه همستر کردیم. تزریق این مواد به داخل ریه‌ی همسترها به فاصله‌ی یک ماه تکرار می‌شد. پس از مدتی، همسترهایی را که علایم بیماری در آن‌ها ظاهر می‌شد، بی‌هوش می‌کردیم و ریه‌ی آن‌ها را بیرون می‌آوردیم و بررسی می‌کردیم. این مطالعات نشان داد که ذرات ازبستوز موجب ایجاد نوعی تومورهای بدخیم در همسترها می‌شود. تومورهایی که در این همسترها ایجاد شدند، از جهت بافت‌شناسی از نوع «مزوتلیوما Mesothelioma» بودند. مزوتلیوما توموری است که از یاخته‌های ویژه‌ای در ریه (مزوتلیوم) به وجود می‌آیند و ممکن است بدخیم و یا خوش‌خیم باشند. تومورهای ایجادشده در همسترهای ما از نوع مزوتلیومای بدخیم بودند. تومورهای اولیه را وقتی به ران همسترهای نر بالغ تلقیح کردیم به رشد خود ادامه دادند. ما سپس این تومورها را تحت درمان با مواد شیمیایی نظیر *سینکووایت* (تزریق مستقیم داخل حفره‌ی قلب) و *هماتوپور فیرین* و نیز پرتوهای ایکس قرار دادیم. این درمان‌ها، هم رشد تومورها را متوقف کرد و هم بر طول حیات همسترها افزود. یک گزارش مقدماتی، به صورت مقاله‌ی علمی تهیه شد

و برای ارائه در یک کنفرانس بین‌المللی در مورد پنبه‌ی نسوز، که در سال ۱۳۴۳ در مسکو برگزار شد، فرستادیم که پذیرفته شد. دکتر اسمیت اصرار داشت که برای ارائه مقاله خود من بروم اما من با توجه به فعالیت‌های سیاسی در رفتن به مسکو دچار تردید شدم. با دوستان سیاسی‌ام و برادرم دکتر کاظم در ایران مشورت کردم، با توجه به نظر منفی آن‌ها، از سفر به مسکو صرف‌نظر کردم.^۱ سال‌ها بعد از دکتر اسمیت به عنوان شاهد، در دادگاهی در هیوستون تکزاس، که به شکایت کارگران یک کارخانه از بستوز رسیدگی می‌کرد، دعوت به عمل آمد. شهادت دکتر اسمیت باعث شد دادگاه به نفع کارگران رأی دهد.

در مؤسسه پژوهش بهداشت، سه تیم عمده‌ی تحقیقاتی کار می‌کردند. یکی تیم دکتر اسمیت و من بود. تیم دیگری زیر نظر خانمی که دکترای شیمی حیاتی داشت و درباره بقایای کلر آلی در گوشت‌های موجود در فروشگاه‌ها، تحقیق می‌کرد. مواد شیمیایی که برای سم‌پاشی و دفع آفات نباتی در مزارع به کار می‌روند، یا می‌رفته‌اند بیش‌تر دارای هسته کلر آلی هستند. حیواناتی که از این مزارع تغذیه می‌شوند مواد شیمیایی به کار رفته در دفع آفات نباتی را همراه با علوفه می‌خورند و ترکیبات کلر آلی در چربی آن‌ها حل می‌شود و برای مدت‌های مدیدی در بدنشان باقی می‌ماند و انسان‌هایی که از گوشت این حیوانات استفاده می‌نمایند، مقادیر غیرقابل قبولی از این کلر آلی را در بدن خود ذخیره می‌کنند که عواقب و عوارض بهداشتی جدی دارد.

تیم دیگری زیر نظر یک دکتر متخصص تغذیه، طرحی را برای پایین آوردن کلسترول خون بررسی می‌کردند. بیماری‌های قلب و عروق دومین و یا شاید اولین علت مرگ و میر در آمریکا هستند. رژیم غذایی متوسط مردم آمریکا به گونه‌ای است که بیش‌تر میزان چربی‌های خون را بالا می‌برد. هر سال میلیون‌ها دلار صرف هزینه تحقیقات پیرامون راه‌های کاهش کلسترول خون می‌شود. این تیم برای آزمون بالینی

۱. چاپ کامل این پژوهش هنگامی انجام شد که من آمریکا را ترک کرده بودم و بنا به دلایلی ارتباطم با دانشگاه فرلی دیکسون و دکتر اسمیت قطع شده بود. بنابراین گزارش این پژوهش، بدون نام من، به چاپ رسید. چاپ این یافته‌ها مورد استقبال هم محافل علمی و هم مراکز تهیه و تولید از بستوز و هم سندیکای کارگران در آمریکا قرار گرفت.

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۴۹

مؤثر بودن روش ابداعی خود در کاهش کلسترول خون از دانشجویان و کارمندان دانشگاه و نیز اعضای مؤسسه استفاده می‌کردند. من هم داوطلب شدم. اما وقتی کلسترول خونم را اندازه گرفتند، چیزی حدود ۱۶۰ بود. در حالی که میانگین مقدار آن در خون آمریکایی‌ها بالای ۲۵۰ بود. هدف از این مطالعه، کاهش سطح کلسترول خون به زیر ۲۰۰ بود. در حالی که کلسترول خون من ایده‌آل بود. این امر سبب بحث‌های جانبی علمی در مؤسسه شد و این که چرا چنین است. درباره اثرات چند عامل همه متفق‌القول بودند: نخوردن گوشت خوک؛ سالی یک ماه روزه در ماه مبارک رمضان؛ نخوردن غذاهای پرچربی. گوشت خوک از جهت اثرات زیان‌بخش بهداشتی در صدر فهرست انواع گوشت‌ها قرار دارد. سایر انواع گوشت، به ترتیب کاهش زیان‌بخشی بعد از گوشت خوک بدین قرارند: گاو، گوساله، گوسفند، مرغ‌ها (ماکیان) و ماهی‌ها.

علاوه بر پژوهش‌های جاری، از اول سال تحصیلی، از من خواسته شد که تدریس آموزش بهداشت Health Education را بپذیرم. موضوعاتی که در این درس می‌باید تدریس می‌شدند، برایم جالب بود و به من امکان می‌داد با طیف وسیعی از دانشجویان ارتباط ذهنی و فکری برقرار سازم. علاوه بر تدریس، در هر ترم یک یا دو دانشجوی نیز، برای نوشتن مقالات علمی تحقیقی، به عنوان بخشی از نیازهای آموزش دانشگاهی، در برنامه‌های پژوهشی ما شرکت می‌کردند.

کار در دانشگاه فرلی دیکنسون، سبب شد که با بدنه‌ی اصلی جامعه آمریکایی تماس عمیق‌تری پیدا کنم. در این دانشگاه و شهرهای مادیسون و موریستون، افراد خارجی یا نبودند یا به ندرت دیده می‌شدند. دانشجوی خارجی در این دانشگاه، فقط یک دانشجوی آفریقایی از نیجریه بود که تمایلات اسلامی داشت و باهم خیلی نزدیک و دوست شده بودیم. به مناسبت عضویت در کادر آموزشی، در مهمانی‌ها و گردهمایی‌های استادان، شخصیت‌های اقتصادی و بازرگانی شهر دعوت می‌شدم و از نزدیک به روحیات و خلیقات آنان پی می‌بردم. در سیستم مدیریت شهر، انتخابات شورای شهر، شهردار و سایر مقامات شهر مطالعه کردم. نکات بسیار آموزنده‌ای را یافتم. در ایران بیش‌تر درک و تصور عموم از آمریکا دو چیز است: عمل‌کرد سیاست خارجی آمریکا در ایران و سایر کشورها. دوم اخلاق جنسی یا آشفتگی و فقدان

۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اخلاق در مناسبات و روابط جنسی. آن هم، به دلیل آن چیزی که از طریق فیلم‌های ساخته شده در هالیوود مشاهده می‌شود. بی‌تردید هر ایرانی وطن‌پرستی با عمل‌کرد دولت آمریکا در ایران مخالف است و با آن مبارزه می‌کند. نه تنها مسلمانان، بلکه هیچ انسان باتقوایی نمی‌تواند با آنچه در آمریکا در قلمرو روابط بی‌بند و باری جنسی می‌گذرد موافق باشد. بسیاری از خود آمریکایی‌ها هم موافق نیستند. اما شناخت جامعه آمریکا محدود به همین دو موضوع نمی‌شود. فلسفه علمی و عملی زندگی، کار و مردم آمریکا معادل با این دو مطلب نیست. هر جامعه‌ای، حکم یک اقیانوس را دارد. با قدم زدن در کنار دریا، شنا کردن در ساحل، یا حتی قایق‌رانی و کشتی‌رانی در سطح آب‌های اقیانوس، نمی‌توان مدعی شد که دریا و اقیانوس را شناخته‌ایم. تلاش می‌کردم تا به رمز موفقیت این مردم پی ببرم. بسیاری از ارزشهایی که رسول گرامی (ص) اسلام و امامان برجسته و برحق و بزرگان دین ما، توصیه کرده‌اند، در زندگی روزمره آن‌ها مشاهده می‌کردم. به‌طور مثال به ندرت به هم دروغ می‌گویند؛ قبول مسؤلیت می‌کنند، وجدان کاری بسیار بالایی دارند و اگر کاری را پذیرفتند به نحو احسن و با کمال صداقت، آن را انجام می‌دهند. نسبت به هم مهربان هستند.

در طی این برنامه‌ها فرصتی یافتیم تا با شخصیت‌های دینی نیز گفتگو و مبادله‌ی اندیشه و نظر داشته باشیم. بین شهر مادیسون و موریستون، دانشگاهی بود به نام *Drew* که یک حوزه علمیه یا مدرسه الهیات مسیحی بود. من و همسرم. با یکی از استادان آن‌جا و همسرش آشنا شده بودیم. او یک مسیحی روشن‌ضمیر و سلیم‌النفس بود. بیش‌تر باهم پیرامون مقولات دینی بحث می‌کردیم. خانواده‌ای از هر جهت سالم بودند که آشنایی و رفت و آمد با آن‌ها، به‌ویژه برای همسرم، که بیشتر اوقات تنها و بی‌هم صحبت می‌ماند، مغتنم بود.

تکافل اجتماعی یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی زندگی در آمریکاست. سازمان‌های مختلف مردمی برای کمک به افراد جامعه تأسیس شده‌اند. یکی از این سازمان‌ها به نام «ارتش رستگاری» *Salvation Army* در سرتاسر آمریکا فعال است. این سازمان که به گروه‌ها یا کلیساهای مسیحی تعلق دارد، فعالیتهای متنوعی داشت. از جمله این‌که لوازم مستعمل خانواده‌ها را، اعم از لباس، اثاثیه‌ی منزل، که مورد نیاز خانواده‌ها نبود و یا می‌خواستند نو کنند، همه را در یک مرکزی در حوزه‌ی فعالیت خود جمع‌آوری

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۵۱

می‌کنند، اگر نیاز به تعمیر داشته باشد، تعمیر می‌کنند، و سپس آن‌ها را در فروشگاه‌های ویژه‌ای معروف به مغازه‌های رفاه Weffare store با قیمت‌های بسیار نازل در معرض فروش می‌گذارند. بسیاری از خانم‌های طبقات متشخص شهر، همسران استادان و حقوقدانان، مدیران صنایع و پزشکان، شهردار و غیره در این نوع انجمن‌ها فعال بودند. لباس‌های جمع‌آوری شده را ابتدا می‌شستند سپس رفو و تمیز می‌کردند. بعد در یک فروشگاه‌های می‌فروختند و درآمد آن را صرف کمک به هزینه‌ی بیمارستان‌ها می‌کردند.

یکی از خدمات عمومی و مردمی، *نگهداری از معلولین* است. هنگامی که برای چاپ ارزان‌تر نشریات جبهه ملی و نهضت آزادی به مراکز مختلف مراجعه و جستجو می‌کردم، مرا به بنگاهی هدایت کردند که از طریق خود معلولین زیر نظر سازمانی به نام *ایسترسیل Easter Seal* اداره می‌شد. این سازمان یک مؤسسه خیریه ویژه معلولین با شعبه‌هایی در سرتاسر آمریکا بود که به طور مستقل از طریق مردم هر شهری اداره می‌شد. دفتر مرکزی این سازمان، در نیویورک، خدمات عمومی و راهنمایی‌های فنی و حرفه‌ای و کارشناسی به تمام شعبات و شاخه‌ها می‌داد. علاوه بر این جمع‌آوری کمک‌های مردم در سطح کشور توسط دفتر مرکزی مدیریت و توسط شعبات اجرا می‌شد. اما درآمدها و کمک‌های جمع‌آوری شده به طرز خاصی تقسیم می‌شد. کارگاه‌های فنی توسط خود معلولین اداره می‌شدند. خدمات فنی در این کارگاه‌ها، متعدد و از همه نوع بود. خدمات تکثیر و چاپ اوراق یکی از آن‌ها بود.

در اوایل اقامت در شهر موریتون بعضی روزها می‌دیدیم که افراد همراه با سگ‌های خاصی، به صورت گروهی، در سطح خیابان‌ها حرکت می‌کنند. همراه هر سگ یک نابینا و یک راهنما وجود داشت. به این سگ‌ها *Seeing Dogs* یا *سگ‌های بیننده* می‌گفتند و همراه فرد نابینا برای آموزش در شهر حرکت می‌کردند. مدرسه‌ای به همین نام «سگ‌های بیننده» در شهر وجود داشت، که مجهزترین آن از نوع خود در دنیا بود. صدها سگ اصیل در این مرکز پرورش و برای کمک و هدایت نابینایان آموزش داده می‌شدند. این سگ‌ها می‌توانستند، موانع بر سر راه، چراغهای سبز و قرمز راهنمای عبور پیاده، بوی دود، آتش‌سوزی و ده‌ها مورد دیگر را تشخیص بدهند و به صاحب

۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

خود کمک کنند. کار این سگ‌ها در کمک به صاحبانشان در حقیقت چیزی کم‌تر از یک انسان دیگر نبود. بسیار باهوش و به شدت آموزش دیده بودند.

بیمارستان‌ها و مراکز خدمات درمانی نیز بیش‌تر دو نوع خصوصی و یا عمومی بودند. بخشی از خدمات بهداشتی توسط گروه‌های داوطلب مردمی انجام می‌شد. مثلاً در «خانه همسایگی» محله ما برنامه‌ای بود برای واکسیناسیون اطفال محله. پرستاران داوطلب در همان مهد کودک، واکسن‌های خوراکی یا تزریقی را، طبق برنامه‌ی اداره‌ی بهداشت شهر، (به کلی رایگان) به کودکان می‌دادند. هر شهری یا در میان چند شهر کوچک، یک بیمارستان عمومی وجود دارد که هزینه ساخت و تأمین بودجه‌ی اداره آن با شورای شهر است. بیمارستان‌های خصوصی بیش‌تری توسط نهادهای مذهبی تأسیس شده‌اند، بیمارستان‌ها چه عمومی و چه خصوصی تابع مقررات بسیار سفت و سخت اداره‌ی بهداشت دولت فدرال قرار دارند. برخی از بیمارستان‌ها، که امکانات خوبی دارند، به دانشکده‌های پزشکی ایالت، در نزدیکی شهر وابسته هستند و دانشکده‌های پزشکی، از امکانات آن‌ها برای آموزش استفاده می‌کنند. این بیمارستان‌ها سطح خدمات درمانی به نسبت بالایی دارند.

خدمات بیمارستانی، به جز خدماتی که حرفه‌ای و تخصصی توسط نیروی عظیم داوطلبان انجام می‌گیرد. داوطلبان از دو گروه سنی تشکیل شده‌اند. جوانان حدود ۱۳ تا ۲۰ ساله و زنان و مردان مسن ۶۰ یا ۶۵ ساله به بالا. در ایام تعطیل مدارس، بسیاری از نوجوانان دختر و پسر به صورت داوطلب در بیمارستان‌ها کار می‌کنند. بسیاری از زنان شاغل، بعد از بازنشستگی، فعالیت‌های اجتماعی خود را به شکل داوطلب در بیمارستان‌ها ادامه می‌دهند. در بیمارستان‌ها، روپوش این داوطلبان، به رنگ صورتی در سرتاسر آمریکا مشخص است. این داوطلبان میلیون‌ها ساعت کار داوطلبی و رایگان برای بیمارستان‌ها انجام می‌دهند. در شهر موریتون چندین بیمارستان و درمانگاه وجود داشت. بیمارستان عمومی شهر به نام بیمارستان موریتون بود و کادر آموزشی محسوب می‌شد و چندین پزشک ایرانی در آن‌جا دوره‌ی تخصص خود را می‌گذرانیدند. یکی از پروژه‌های تحقیقات علمی من با همکاری بخش رادیولوژی این بیمارستان صورت می‌گرفت. یک بیمارستان خصوصی هم بود به نام بیمارستان همه

۵۳ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

ارواح - All Soul's Hospital که به کلیسای کاتولیک شهر تعلق داشت و راهبه‌ها آن را اداره می‌کردند. همسرمدتی در بخش زایمان و نوزادان این بیمارستان کار می‌کرد.

۵. رها کردن دانشگاه و خروج از آمریکا

فعالیت‌های سیاسی ما و تماس و مذاکره با مقامات مصری و دعوت دولت مصر از ما و توافق آن دولت برای دادن امکانات به گروه ما برای گذراندن دوره‌های ویژه به نتیجه رسیده بود. چمران و من از آمریکا و قطب‌زاده و پرویز امین و . . . دیگران از اروپا آماده شدیم برای رفتن به مصر و استقرار در خاورمیانه و فعالیت‌های زیرزمینی جدید. من از دانشگاه استعفا دادم. کلیه لوازم زندگی را با کشتی به ایران فرستادیم، با این برنامه که خانواده هم به ایران برگردند. شرح کامل این ماجراها را در جای دیگری گفته‌ام. اما بعد از دو سال مجبور شدیم به آمریکا برگشتیم.

۶. در دانشکده پزشکی بیلور - هیوستون - تکزاس

بعد از برگشت از خاورمیانه به آمریکا، که شرح آن را در جای دیگر داده‌ام برای یک سال در نیوجرسی (۱۹۶۶-۱۹۶۷)، در همان دانشگاه فرلی دیکنسون ماندم. پروژه جدیدی را که درباره‌ی اثرات سرطان‌زایی ذرات پنبه‌ی کوهی شروع کرده بودم مجدداً آغاز کردم. اما به علت این‌که چندین سال گرفتاری شدید در مبارزات سیاسی، به کار علمی و تخصصی‌ام لطمه شدیدی زده بود، بعد از برگشت به زندگی عادی احساس کردم برای ادامه زندگی و تأمین معاش باید از جهت علمی عقب‌ماندگی‌ها را جبران کنم. در طی دو سالی که در آمریکا نبوده و در خاورمیانه سرگرم بودم و ارتباطم با مرکز علمی دانشگاهی به کلی قطع شده بود، طرح‌های تحقیقاتی که برخی از آن‌ها به اتمام رسیده بود و برخی ناتمام مانده بودند و توسط رئیس مرکز تکمیل شده بودند، تماماً به صورت چندین مقاله‌ی علمی در مجلات معتبر به چاپ رسیده بودند اما بدون ذکر نام من. برای من که به کار علمی در مراکز دانشگاهی علاقه داشتم چاپ مقالات علمی بدون نام من، لطمه بدی به سوابق علمی‌ام زده بود. هنگامی که دو سال قبل از آن، از دانشگاه استعفا دادم و به مصر و خاورمیانه رفتم، این که گزارش علمی تحقیقات انجام شده به نام من چاپ بشود یا نشود، برایم خیلی مهم نبود. اما وقتی مجدداً به آمریکا و به کار علمی برگشتم، متوجه شدم که این زیان و ضرر سنگینی

بود، که می‌بایستی جبران کنم. از طرف دیگر دانشگاه فرلی دیکنسون یک مرکز دانشگاهی کوچکی بود که در آن امکان رشد برایم وجود نداشت. اکنون که اجباراً به آمریکا برگشته بودم، می‌بایستی برنامه‌ریزی درازمدت داشته باشم. علاوه بر این می‌بایستی به جبران گذشته، توان علمی‌ام را تقویت کنم. در طی یکساله‌ای که در نیوجرسی بودم به این مسائل فکر می‌کردم و با همسرم بحث و مشورت می‌کردم و بالاخره با کمک و تشویق او با مراکز علمی معتبر در سایر نقاط آمریکا برای گذراندن دوره‌های تخصصی فوق دکترا به مکاتبه پرداختم. در آمریکا بعد از دوره دکترا، برنامه‌های آموزشی متعدد و متنوع تحت عنوان «دوره مابعد دکترا» (Post Doctoral) وجود دارد. معمولاً کسی که دکترای خود را در رشته‌ای از علوم می‌گیرد، برای کار علمی و عملی در یک موضوع خاص مورد علاقه‌اش با یک استاد برجسته و شناخته شده در همان موضوع، و همچنین برای تقویت سوابق علمی‌اش، داوطلبانه چنین دوره‌هایی را می‌گذرانند. در این دوره معمولاً به فرد داوطلب و متقاضی، یک حقوق ماهیانه‌ای می‌دهند که در مجموع، به شرط رعایت قناعت، مکفی است. این نوع دوره‌ها عموماً در مراکز عرضه می‌شود که هم بودجه‌های فراوان برای انجام طرح‌های پژوهشی دارند و هم برای انجام آن طرح‌ها، به نیروی کار علمی شایسته و نسبتاً ارزان احتیاج دارند. چون یک پژوهشگر دوره فوق دکترا، در حالی که از نظر کیفی، تحقیقات قابل قبول و مناسبی را انجام می‌دهد، حقوق و مزایای کمتری از یک استاد دریافت می‌کند و ضمناً چون مدت این برنامه برای یک دوره یکساله یا دو ساله است، پژوهش‌گر برای حداکثر بهره‌برداری علمی و همچنین به دلیل رقابت شدید، مجبور است کار زیادی انجام بدهد. یک پژوهش‌گر فعال و خوش‌کار معمولاً در طی یک دوره دو ساله، بین ۵-۶ مقاله علمی به چاپ می‌رساند. این از نظر تقویت سوابق علمی، برای ورود به بازار کار خیلی مهم است. خصوصاً اگر با گروه و تیم علمی شناخته شده‌ای کار کرده باشد.

با توجه به وضعی که داشتم، این برنامه، مناسب‌ترین برای من بود. اما قبولی درخواست من مستلزم آن بود که مراکز دانشگاهی مربوطه، مدارک علمی مرا معادل Ph.D بشناسند و سپس مرا به عنوان دوره مابعد دکترا بپذیرند. من علاوه بر انجام مطالعات و پژوهش‌های علمی در فرلی دیکنسون و چاپ چندین مقاله علمی و ارائه

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۵۵

آنها در کنفرانس‌های علمی، دوره‌های مختلف را در انستیتوی ملی بهداشت (NIH) در باتیسدا، ماری‌لند مرکز تحقیقات سرطانی اسلون کترینگ در شهر رای Rye در شمال نیویورک، و انستیتوی راکفلر که بعدها دانشگاه راکفلر شد، در نیویورک و یک مرکز علمی پژوهشی در باره‌رابور ایالت ماین گذرانیده بودم. تمام این مدارک را برای مراکزی که پاسخ مثبت به درخواست من داده بودند، فرستادم. دو مرکز به‌طور جدی به درخواست من پاسخ دادند. یکی از آنها بخش فارماکولوژی دانشگاه پنسیلوانیا، در شهر فیلادلفیا بود. رئیس این بخش از من دعوت کرد بدیدنش بروم. چون فاصله زیادی با نیوجرسی نداشت به دیدنش رفتم. او آزمایشگاه‌های تحقیق و کل بخش خود را به من نشان داد و توضیح داد که چرا به همکاری من با گروهش علاقمند است. او درباره تنگی نفس یا آمفیزم ریوی مطالعه می‌کرد. اما نتوانسته بود در حیوانات آزمایشگاهی، به‌طور تجربی آمفیزم ایجاد نماید. برای مطالعه روی این بیماری، به‌خصوص معالجه شیمیایی آن، داشتن یک سیستم آزمایشگاهی در حیوانات ضروری بود. در صورت ایجاد آمفیزم در حیوانات آزمایشگاهی، نظیر موش یا موش صحرائی، می‌توان اثرات داروها را قبل از انسان، روی این حیوانات بررسی کرد. او شیوه کار من و تیم ما را در ایجاد سرطان‌های ریوی در موش‌ها در فرلی دیکنسون مطالعه کرده و آشنا و علاقمند شده بود و مایل بود که من با پیوستن به گروه آنها، بتوانم یک سیستم آزمایشگاهی آمفیزم ایجاد کنم. پیشنهادهای او روی هم‌رفته خوب بود اما این چیزی نبود که من به آن علاقه داشته باشم. علاوه بر این، او ضمن صحبت از من پرسید که چرا ریش گذاشته‌ام؟ و این‌که آیا می‌توانم آنرا بتراشم یا منع مذهبی دارم؟ او در برابر تعجب و پرسش من، توضیح داد که در دانشکده پزشکی پنسیلوانیا، مقررات ویژه‌ای برای لباس خانم‌ها و آقایان، اعم از استاد یا دانشجو وجود دارد که همه باید آنرا رعایت کنند. از جمله این‌که مردها حق گذاشتن ریش را ندارند و اگر من بخواهم با آنها همکاری کنم باید از مقررات آنها تبعیت نمایم. جواب من بطور واضح منفی بود نه از باب این‌که نمی‌خواستم ریشم را بتراشم. بلکه این نوع برخوردها با مشرب سیاسی من سازگار نبود. رئیس این بخش یک آمریکایی فیلی‌پینی‌تبار بود و در سر راه سفرش به فیلی‌پین می‌خواست از ایران هم دیدن کند. من او را به برادرم دکتر اسماعیل در دانشکده دندان‌پزشکی دانشگاه تهران معرفی کردم. اما از پیوستن به گروه او خودداری کردم.

دعوت‌نامه دوم از دکتر هاریس بوش، رئیس بخش فارماکولوژی دانشکده پزشکی بیلور، در مرکز پزشکی تکزاس در هیوستون بود. دکتر بوش، چند نمونه از مقالات علمی چاپ شده توسط گروه خودش را برایم فرستاد، تا نوع مطالعات و پژوهش‌ها را در بخش خودش نشان دهد.

گروه بزرگی مرکب از ده‌ها پزشک و یا دکترها در علوم پایه، زیر نظر او در بخش فارماکولوژی، پیرامون یکی از اساسی‌ترین موضوعات و مشکلات پزشکی عصر حاضر تحقیق می‌کردند. کار پژوهشی آنها در قلمرو ژنتیک مولکولی و سرطان‌شناسی مولکولی (Molecular Oncology)، مطالعه تطبیقی اسیدهای نوکلئیک، DNA و RNA سلول‌های سرطانی و سلول‌های سالم، بود و این درست همان چیزی بود که من به آن علاقه داشتم. علاوه بر این پیشنهاد او از جهت مزایا، بهتر از پنسیلوانیا بود. بنابراین نظر قطعی خود را برای پیوستن به گروه دکتر بوش اطلاع دادم. آن‌ها مدارک علمی مرا معادل با Ph.D تأیید کردند و مرا برای یک دوره دو ساله مابعد دکترا پذیرفتند و رسماً به من ابلاغ کردند که از اول سپتامبر ۱۹۶۷ بروم و مشغول شوم. ماهیانه نسبتاً خوبی هم معین کردند. در طی این دوره از پرداخت مالیات بردرآمد به دولت فدرال هم معاف بود.

در دانشکده پزشکی بیلور کار من در هفته اول، آشنایی با محیط کار و همکاران بود. دکتر هاریس بوش، رئیس بخش فارماکولوژی، مرا به یکی از همکارانش، که کره‌ای تبار بود و همسرش دانشجوی دوره دکترا در همان بخش بود، معرفی کرد تا با او کار کنم و به محیط و آزمایش‌ها و تحقیقاتی که می‌شد آشنا شوم تا بعد، پروژه مستقل تحقیقاتی مرا معین کند. در بخش دکتر بوش، زیر نظر خود او نزدیک به ۲۰ متخصص از کشورهای متعدد، از هندوستان گرفته تا مجارستان و البته از خود آمریکا، دوره‌های مابعد دکترا را می‌گذرانیدند.

۷. شناخت مولکولی سرطان

در این بخش، استادان مختلف هرکدام روی موضوع خاصی مطالعه و تحقیق می‌کردند. دکتر هاریس بوش و گروهش روی ویژگی‌های مولکولی تومورهای سرطانی و مقایسه آن‌ها با سلول‌های سالم تحقیق می‌کردند. تحقیقات دو بخش داشت. یک گروه

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۵۷

پروتئین‌های سلول‌های سرطانی را جدا و استخراج می‌کردند و ترتیب اسیدهای آمینه آن‌ها، معین و با ترتیب اسیدهای آمینه همان پروتئین در سلول‌های سالم از نوع همان سلول‌های سرطانی مقایسه می‌کردند. عده دیگر اسیدهای نوکلئیک، به‌طور خاص اسیدهای ریبونوکلئیک را مطالعه می‌کردند. موادی که با آن کار می‌کردیم سلول‌های جگر موش صحرائی بود، به عنوان سلول‌های سالم و سلول‌های تومور کبدی از همین حیوان بود. در دو سه هفته اول با تکنیک‌ها به‌سرعت آشنا شدم و به‌زودی در شیوه استخراج سلول‌های کبدی موش صحرائی و سلول‌های تومور کبدی مهارت پیدا کردم. ابتدا به موش‌های صحرائی فسفر رادیواکتیو یا ^{32}P تزریق می‌کردیم. این فسفر در چرخه متابولیسم سلولی وارد می‌شد و به زنجیره فسفری مولکول‌های RNA می‌چسبید. بنابراین اسیدهای ریبونوکلئیک توسط ^{32}P مارک‌دار می‌شدند. ابتدا با کشتن موش‌های صحرائی کبد موش‌های سالم و تومور موش‌های سرطانی را درمی‌آوردیم. سپس، سلول‌ها را از هم جدا می‌کردیم، و بعد از پالایش، دیواره سلول‌ها را با نیروی صوتی sonification پاره می‌کردیم تا هسته سلول‌ها آزاد شوند. بعد هسته‌ها را جدا و پالایش می‌دادیم و آن گاه جدار هسته‌ها را با شیوه ظریفی از هم پاره می‌کردیم تا هستک‌ها آزاد شوند. هسته و هستک سلول‌ها، جایگاه مولکول‌های بزرگ DNA هستند. مولکول‌های DNA، که ستون فقرات کروموزوم‌ها را تشکیل می‌دهند، حاوی تمامی رموز حیاتی در موجودات زنده‌ای هستند. ویژگی‌های حیاتی موجودات زنده به صورت خاصی در درون هسته (و هستک) سلول رمز شده است. از روی این DNA سه نوع عمده RNA یا اسید ریبونوکلئیک ساخته می‌شود. اسید ریبونوکلئیک‌های پیک یا messenger RNA = mRNA که حاوی رمز مشخصات سلول و موجود است. دوم، اسید ریبونوکلئیک‌های ریبوزومی یا rRNA که در ریبوزوم‌ها (یا به تعبیر من - کارگاه پروتئین‌سازی) در سیتوپلاسم کار سنتز پروتئین‌ها را از روی الگوی mRNA انجام می‌دهند و گروه سوم، اسید ریبونوکلئیک‌های ناقل یا tRNA، که در سنتز پروتئین در ریبوزوم‌ها نقش دارند.^۱ هدف ما در این بررسی، استخراج اسید ریبونوکلئیک‌های ریبوزومی از هستک سلول‌ها بود.

۱. ر ک به: مبانی ژنتیک مولکولی، ابراهیم یزدی، مؤسسه اطلاعات ویرایش دوم، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

ابتدا کل اسیدهای ریبونوکلیئیک را از هستک و سپس هریک از اسیدهای ریبونوکلیئیک ریبوزومی را از این مجموعه جدا و استخراج می‌کردیم و با آنزیم‌های معین آن‌ها را به قطعات کوچکتر، از مجموعه‌ی عناصر ترکیبی آنها، به نوکلئوتیدها تقسیم می‌کردیم. با استفاده از روش الکتروفورز دوبعدی این قطعات را از هم جدا می‌ساختیم و از صفحات الکتروفورز بازیابی و با اندازه‌گیری مقدار رادیو اکتیویته در هر قطعه درصد مقدار هریک از این قطعات را در اسیدهای ریبونوکلیئیک ریبوزومی سلول‌های سالم و سرطانی محاسبه و مقایسه می‌کردیم. با این روش مابه‌تفاوت‌های ساختاری میان این اسیدها در سلول‌های سالم و سرطانی پی می‌بردیم. معنای این یافته‌ها برای ما این بود که یک قسمت خاصی از زنجیره اسیدهای ریبونوکلیئیک سلول‌های سرطانی با سلول‌های سالم تفاوت دارد. از آن‌جا که اسیدهای ریبونوکلیئیک از روی DNA سلول رونویسی می‌شوند این تفاوت در واقع انعکاس تفاوت در ساختار DNA یا ژن‌های سلول‌های سرطانی و سالم است. یک تفسیر از این یافته‌ها در آن زمان بر این بود که احتمالاً یک ژن سرطان‌زا، به داخل DNA سلول سالم پیوند خورده است.

البته یافته‌های ما در آن زمان، برای خود بسیار پراهمیت بود. اما سال‌ها بعد با پیشرفت تکنولوژی، دانشمندان توانستند، ساختار زنجیره‌ی خود DNA را شناسایی و ترتیب نوکلئوتیدهای آن را محاسبه کنند و اطلاعات بسیار زیادی از ژن‌ها به دست بیاورند.

هر آزمایشی را که تمام می‌شد، نتایج را ابتدا در گردهمایی هفتگی گروه ارائه می‌دادیم. نظرات انتقادی یا تکمیلی دریافت می‌شد. با تکرار آزمایش‌ها، اطلاعات کافی برای محاسبه و ارزیابی معنادار به دست می‌آوردیم. سپس در نهایت یافته‌های خود را به صورت مقاله‌ای برای چاپ در مجلات معتبر می‌فرستادیم. اگرچه هریک از اعضای گروه روی یک پروژه کار می‌کردند اما کار گروهی بود و در نهایت مقاله‌ای که برای چاپ فرستاده می‌شد نام مسئول اصلی پروژه در اول اسامی پژوهش‌گران مقاله و سپس نام اعضای همکار او در گروه و در آخر نام رئیس بخش - یعنی دکتر بوش - می‌آمد. علاوه بر ارسال مقاله برای مجلات علمی، یافته‌هایمان را در نشست‌های علمی سالانه انجمن‌های علمی مربوط به رشته کاری خودمان ارائه می‌دادیم. گاهی

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۵۹

هم از دانشگاه‌های مختلف برای ایراد سخنرانی پیرامون تحقیقاتمان دعوت می‌شدیم. فهرست کامل مقالاتی که در آن دو سال چاپ و یا سمینارهایی که شرکت و سخنرانی کرده‌ام به طور جداگانه در انتهای همین بخش آورده‌ام.

کیفیت کار، نظریه‌ها، تکنیک‌ها از هر جهت برای من بسیار جالب بود. اما رقابت علمی هم بسیار شدید بود. باید وقت زیادی را صرف مطالعه بنیادی می‌کردم تا بتوانم خودم را به سطح سایر همکاران در گروه برسانم. آن‌ها بیش‌تر یا دکترای علوم پایه را داشتند یا مدرک پزشکی خود را گرفته بودند و دوره‌های تخصصی را می‌گذراندند و هرکدام سال‌ها در این رشته سابقه و تجربه داشتند و من می‌باید با آن‌ها رقابت می‌کردم و این برایم خیلی سخت بود. طبیعت کار تحقیقات به ساعات اداری، ۸ صبح تا ۵ بعدازظهر، محدود نمی‌شد. بعضی اوقات مجبور بودم برای تمام کردن برخی از آزمون‌ها دیروقت، مثلاً ساعت ۱ یا ۲ بعد از نیمه شب به آزمایشگاه بروم. علاوه بر این، بیلور محیط علمی پرکار و تلاش و پرتوقعی بود. رئیس بخش، دکتر بوش، خود بسیار فعال بود و در سرتاسر آمریکا به خاطر پرکاری‌اش معروف بود. گروهی که زیر نظر او بودند، هر سال چندین دوجین مقاله‌ی علمی به چاپ می‌رسانیدند. موقعیت علمی او در آمریکا باعث شده بود که چندین دوره به ریاست انجمن پژوهش‌گران سرطان آمریکا انتخاب شود.

طبیعت کار تحقیقات علمی طوری بود که باید تمام مجلات علمی را به طور مرتب مرور می‌کردیم. اعضای گروه در طول هفته مقالات علمی را می‌خواندند و از نوع و سطح کارهای علمی دیگران بااطلاع می‌شدند. تعداد مجلات علمی هم آنقدر زیاد بود که برای مطالعه آنها، همیشه کمبود وقت داشتیم. شب و روز، همه کار می‌کردند. هفته‌ای یک‌بار، همه‌ی اعضای گروه دور هم ناهار می‌خوردیم. اما نه به سبک ایرانی، بلکه یک ساندویچ کوچک و مختصر، که هرکس با خود می‌آورد و ضمن خوردن ساندویچ، بحث و تبادل علمی داشتیم. رئیس بخش، مقالات علمی را از مجلات انتخاب و هریک از اعضای گروه را موظف می‌کرد که آن مقاله را خوب مطالعه کند و هنگام ناهار برای جمع توضیح بدهد. در هر جلسه ۲ یا ۳ مقاله عرضه می‌شد و مورد بحث قرار می‌گرفت. علاوه بر این روزهای شنبه تمامی اعضای گروه در سالن کنفرانس بخش جمع می‌شدیم و اعضای هر گروه به نوبت، پیشرفت کار

۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

تحقیقات و یافته‌های خود را به گروه گزارش می‌دادند. به علاوه، در محیط دانشکده همه روزه انواع سمینارهای علمی برگزار می‌شد و سخنرانان از این مرکز پزشکی یا از اقصی نقاط دنیا به آنجا می‌آمدند و کنفرانس می‌دادند. شرکت در این سمینارها و اطلاع از پیشرفت‌های علمی برای هر پژوهشگری یک ضرورت غیرقابل اجتناب بود. کار به سرعت و با نظم در بیلور پیش می‌رفت. هنگامی که طرح پژوهشی به نقطه‌ی قابل جمع‌بندی می‌رسید، هر پژوهشگر موظف بود مقالات و گزارش‌های علمی برای ارائه در سمینارها و چاپ در مجلات علمی تهیه کند. از آنجا که کار گروهی بود، در هر گروه، هرکس، روی یک قسمت از طرح تحقیقاتی کار می‌کرد. در نتیجه، در پایان کار، چندین گزارش و مقاله علمی تهیه می‌شد، که در هرکدام نام کسی که پژوهشگر اصلی بود در اول مقاله و نام سایرین پس از او، به عنوان همکاران و شرکت‌کنندگان در پژوهش ذکر می‌شد. در پایان اسامی، نام رئیس بخش می‌آمد. به این ترتیب، هر پژوهشگری در مدت ۱ تا ۲ سالی که با این گروه کار می‌کرد، ۶ تا ۷ مقاله‌ی علمی چاپ می‌کرد.

رئیس بخش، دکتر بوش، یک یهودی ارتدکس بود. اعضای گروه از مذاهب و ملیت‌های مختلف بودند. ژاپنی، کره‌ای، هندی، آلمانی، مجارستانی، فرانسوی، چینی، مسیحی، یهودی، هندو... همه جور بودند. و من در دو سال اول تنها ایرانی و تنها مسلمان در این مجموعه بودم بعدها دکتر شکری/الخطیب فلسطینی از رام‌الله، که دکترای خود را در بیوشیمی از دانشگاه تگزاس گرفته بود به گروه ما ملحق شد. باید اقرار کنم که هرگز احساس نکردم که به دلیل ایرانی یا فلسطینی و مسلمان بودن تحقیر شده باشیم و یا مورد عنایت خاص یا بی‌عنایتی قرار گرفته باشیم. جو محیط کار، یک جو کاملاً علمی، بین‌المللی و دوستانه بود.

در مرکز پزشکی تگزاس و بیمارستان‌های متعدد آن و دانشکده پزشکی بیلور صدها پزشک متخصص از سراسر دنیا یا برای گذراندن دوره‌های تخصصی می‌آمدند و یا در آنجا مشغول به کار بودند. در میان آنان تعداد قابل توجهی از کشورهای اسلامی آمده بودند. کار کردن در بیلور به ما این فرصت را داده بود که با بسیاری از آنان از نزدیک آشنا بشویم. بعضی از آنها به انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا پیوستند و همکاری کردند. با بعضی از آنها روابط دوستانه بسیار نزدیکی پیدا کردم.

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۶۱

دکتر صالح وکیل، رئیس بخش بیوشیمی بیلور قبل از آن‌که به بیلور بیاید در دانشگاه کنت در کارولینای شمالی کار می‌کرد، به اتفاق همکارانش به خاطر پژوهش‌هایی که در مورد لیپیدها انجام داده بود، برنده جایزه‌ی نوبل در شیمی حیاتی شده بودند. او عراقی‌تبار و اهل حله و شیعه بود. اگرچه گرایش‌های دینی چندانی از خود نشان نمی‌داد، اما به فعالیت ما بسیار علاقمند بود و حمایت می‌کرد.

یک روز هنگامی که در دفتر و آزمایشگاهم در بیلور مشغول کار بودم، مرحوم دکتر میرشمسی وارد شد. اولین بار بود ایشان را می‌دیدم. او رئیس مؤسسه سرم‌سازی حصارک کرج بود. برای گذراندن یک دوره‌ی تخصصی در ویروس‌شناسی، به دعوت دکتر ملنیک، رئیس بخش ویروس‌شناسی به بیلور آمده بود. او پس از معرفی خود برای من گفت که مؤسسه آن‌ها، صادرکننده‌ی عمده سرم ضد مار به ایالت تگزاس است. کمی هم درباره‌ی چگونگی شکار مار توسط مردم بومی در نواحی کویری اطراف سبزوار و شاهرود، توضیح داد که برایم جالب بود. او با دقت و علاقه‌ی تمام از نوع کارهای علمی من جويا شد. بعد از برگشت به ایران مجموعه‌ی جالبی در ماده‌ی «ویروس‌شناسی عمومی»، به‌ویژه درباره شیوه و فن‌آوری کار نوشت که برنده‌ی جایزه در ایران شد. او در آذر ۱۳۸۷ درگذشت. خدا او را رحمت کند.

در بیلور از نظر علمی به سرعت خود را به پای دیگران رساندم. چندین مقاله علمی به چاپ رسانیدم و در سمینارهای سرتاسری چندین گزارش ارائه دادم. به این ترتیب طی دو سال کار در این بخش، توانستم تا حدی عقب‌ماندگی علمی‌ام را جبران بکنم.

محیط دانشگاه فرلی دیکنسون بسیار آرام و تعداد همکاران انگشت‌شمار بود. شهر مادیسون نیز بسیار زیبا و آرام و آرام‌بخش بود. اما دانشکده‌ی پزشکی بیلور بسیار متفاوت بود. بیلور در قلب مرکز پزشکی تگزاس در شهر هیوستون قرار دارد. در این مرکز پزشکی علاوه بر بیلور، دانشکده پزشکی دانشگاه تگزاس نیز قرار دارد. یک دانشکده پرستاری، یک دانشکده دندان‌پزشکی، و یک دانشکده داروسازی و نزدیک به ۱۲ بیمارستان عظیم با معروفیت جهانی قرار دارند. یکی از بزرگترین مراکز و بیمارستان‌های تحقیقات و درمانی سرطان در دنیا به نام ام - دی اندرسون

۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

M.D.ANDERSON در این مرکز است. بزرگ‌ترین جراحان قلب دنیا، دکتر کولی و دکتر دیبکی در این مرکز بودند. اولی در بیمارستان سنت لوک و دومی در بیمارستان متدودیست. دکتر دیبکی، هم‌چنین رئیس دانشکده‌ی پزشکی بیلور نیز بود. مرکز پزشکی تگزاس Texas Medical center به تنهایی یک شهر بزرگ در قلب شهر هیوستون در تگزاس به مساحت حدود ۳۰۰ هکتار، با جمعیتی حدود ۱۵۰-۲۰۰ هزار کارمند موظف است.

در گزارشی که در سال ۲۰۰۰ در مورد بهترین و پیشرفته‌ترین مراکز پزشکی و بیمارستان‌های آمریکا منتشر شد از میان ۶۲۴۷ مرکز پزشکی در آمریکا /م. دی. اندرسن با ۱۰۰ امتیاز در صدر جدول و مرکز سرطان اسلون کترینگ با ۹۸/۹ امتیاز در ردیف دوم قرار داشتند.

از تمام دنیا بیماران سرطانی، قلبی و... از کودکان کم سن و سال گرفته تا زنان و مردان سالخورده به این مرکز مراجعه می‌کنند. در بیمارستان‌های این مرکز علاوه بر زبان انگلیسی، زبان‌های اسپانیایی و عربی از زبان‌های اصلی رایج می‌باشند. همه‌جا نشانه‌های راهنمای بیماران به هر سه زبان نوشته شده‌اند. در این مرکز علاوه بر تأسیسات و تجهیزات عظیم پزشکی، خدمات جانبی گسترده، از جمله مسجد، کلیسا، کتابخانه بسیار مجهز، رستوران‌ها، نمایشگاه‌ها، فروشگاه‌ها وجود دارند.

واقف و مؤسس اولیه مرکز پزشکی تگزاس شخصی بود بنام /م. دی اندرسن، که مرکز پژوهش و درمان سرطان ام. دی. اندرسن به نام اوست. اندرسن یک بازرگان و صنعت‌کار بسیار موفق بود. فروش تنها پنبه شرکت او در سال ۱۹۰۱ بالغ بر یک میلیارد دلار بود. اندرسن خانواده‌ای نداشت و تا پایان عمر مجرد باقی ماند. هنگامی که احساس کرد روزگارش به زودی به سر خواهد آمد و با مرگش، بخش عظیمی از دارایی‌اش به دولت تعلق خواهد گرفت، به فکر چاره افتاد و در سال ۱۹۳۶ «بنیاد /م. دی. اندرسن» را تأسیس کرد. او از دارایی خود هشتصد هزار دلار به بستگان دور و نزدیکش بخشید و ۲۰ میلیون دلار به بنیاد جدید خود اختصاص داد و تأسیس مرکز پزشکی تگزاس را طراحی کرد. او سه سال بعد مرحوم شد اما بنیادش باقی ماند. ایالت تگزاس، و به خصوص هیوستون در ۷۰ سال پیش در مقایسه با سایر ایالات

۶۳ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی

آمریکا کم‌ترین میزان توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی را داشت. طرح تأسیس چنین مرکزی در شهر هیوستون، که یک بندر کوچک نفتی بود و محصولی جز نفت و پنبه نداشت، در آن زمان بسیار بلندپروازانه و دور از واقع‌بینی بود. اما او مصمم بود. اگرچه مرگ زودرس به او امان نداد، اما بعد از او هیئت امنای بنیادش، قطعه زمینی در حاشیه‌ی شهر هیوستون به منظور ایجاد «مرکز پزشکی تگزاس» خرید و به تدریج قطعاتی از این زمین در اختیار نهادهای درمانی، پژوهشی و بهداشتی و آموزشی قرار داده شد در زمانی که من به هیوستون رفتم، این مرکز هم چنان بیرون از شهر بود. اما امروزه به تقریب در مرکز شهر قرار گرفته است. در سال ۲۰۰۱ که برای درمان سرطان پروستاتم به بیمارستان ام. دی. اندرسن مراجعه کرده بودم، مطلع شدم که مدیران مرکز پزشکی تگزاس برنامه‌ای را تصویب و اجرای آن را شروع کرده‌اند که طی ده سال، امکانات و تسهیلات آموزشی، بهداشتی درمانی را تا ۵۰ درصد افزایش دهند.

دانشکده‌ی پزشکی بیلور، (Baylor) در قلب مرکز پزشکی تگزاس قرار دارد. در ابتدا، این دانشکده به دانشگاهی به نام Baylor در شهر کوچک ویکو Wayco در تگزاس وابسته بود. اما بر اثر توسعه مرکز پزشکی دانشکده‌ی پزشکی بیلور از دانشگاه بیلور ویکو جدا شد و به صورت یک نهاد آموزشی - پژوهشی مستقل درآمد.

۸. در بیمارستان وی - ای

با پایان‌گرفتن دوره دو ساله فوق دکترا در بیلور، لاجرم می‌بایستی در صدد کار مناسبی برمی آمدم. تمایلی به رفتن از شهر هیوستون نداشتیم. در هیوستون خانه خریده بودم، فرزندانمان هرکدام در دبستان و دبیرستان درس می‌خواندند و محیط آرام خوبی داشتیم. خوشبختانه یکی از استادان وابسته به گروه پژوهش‌گران بخش فارماکولوژی، بنام دکتر جورکی، که با خود دکتر بوش بر روی ساختمان سلول سرطانی با میکروسکوپ الکترونی مطالعه داشت، از من خواست که با او کار کنم. دکتر جورکی، مجار تبار و استاد بخش پاتولوژی بیلور و رئیس بخش پاتولوژی و آزمایشگاه تشخیص طبی در بیمارستان وی - ای Administration Veteran's Hospital شهر هیوستون بود و با کارهای تحقیقاتی من آشنا بود وقتی باخبر شد که دوره‌ی دو ساله‌ام تمام شده است، از من دعوت کرد که به گروه او در بیمارستان وی -

۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ای. بیپوندم. بیمارستان وی - ای در کنار مرکز پزشکی تگزاس قرار داشت و به دانشکده پزشکی بیلور وابسته بود. در واقع یکی از بیمارستان‌های آموزشی محسوب می‌شد. از پیشنهاد او استقبال و از بیمارستان بازدید کردم. بخش پاتولوژی وسیع، پرکار و مجهز بود. او قسمتی را که می‌خواست در آنجا یک آزمایشگاه پژوهشی دایر کنند، نشان داد و گفت هرچه را که بخواهم و نیاز داشته باشم و سفارش بدهم او تهیه خواهد کرد. من مستقیم مسئول این آزمایشگاه تحقیقاتی شدم. در بخش خدمات پزشکی نیز می‌توانستم کار کنم. در ضمن به دلیل وابستگی بیمارستان به دانشکده‌ی پزشکی، سمت‌های آکادمیک در بخش‌های فارماکولوژی و پاتولوژی نیز پیدا کردم. در مجموع، شرایط کار، موفقیت علمی و حقوق مکفی، مرا وادار به قبول این پیشنهاد کرد و من در آخر تابستان ۱۹۶۹ که دوره دو ساله مابعد دکترا در بیلور تمام می‌شد، به بخش او پیوستم و کارم را آغاز کردم.

در این آزمایشگاه جدید، ماهیت پژوهش همان بود که در بیلور انجام می‌دادم. اما نوع سلول‌های سرطانی و سالمی را که بررسی می‌کردم متفاوت بودند. اضافه بر پروژه‌ی تحقیقاتی مستقل خودم، با برخی از پژوهش‌گران دیگر، در بیمارستان طرح‌های مشترک تحقیقاتی را شروع کردیم. مثلاً دکتر گرینبرگ، پاتولوژیست و سیتولوژیست دانشکده‌ی پزشکی بود، و روی انواع سلول‌های ریوی مطالعه داشت. در بخشی از کار تحقیقات او، من نیز شرکت کردم و چند مقاله به‌طور مشترک به چاپ رسانیدیم. یکی دیگر دکتر عزت، عراقی‌تبار بود. او متخصص پوست و با بخش پوست بیلور دکتر نوکس که در رشته‌ی خود معروف بود، همکاری داشت. دکتر عزت، به طور خاص روی تهیه‌ی واکسنی برای ایجاد ایمنی علیه سیفلیس کار می‌کرد. یک طرح تحقیقاتی را درباره‌ی مصونیت‌زائی اسیدهای نوکلئیک جدا شده از زخم‌های سیفلیس در خرگوش نوشتم و پیشنهاد دادم، بخش پوست بیلور آن را پذیرفت. دکتر عزت در خرگوش‌ها با تلقیح تری‌پنوم عامل بیماری‌زای سیفلیس، ایجاد زخم می‌کرد و سپس زخم‌ها را برمی‌داشت و من اسیدهای نوکلئیک، به‌ویژه DNA آن را جدا و آن را به خرگوش‌های سالم تزریق می‌کردیم و بعد به آن‌ها تری‌پنوم تلقیح می‌شد. اگر خرگوش‌ها مصونیت پیدا کرده باشند، در برابر بیماری‌زایی تری‌پنوم مقاومت نشان خواهند داد. حاصل کار تشویق‌کننده بود و دو مقاله‌ی علمی مشترک چاپ کردیم.

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۶۵

به زودی دکتر جورکی مسؤولیت‌های جدیدی را به من واگذار کرد و از من خواست مدیریت آزمایشگاه زهرشناسی (Toxicology)، آزمایشگاه تشخیص ایمنی، میکروبی‌شناسی، انگل‌شناسی را بپذیرم. به این ترتیب من به کار خدمات پزشکی نیز وارد شدم. افزون بر این چند ساعتی در هفته تدریس دانشجویان را نیز بر عهده‌ام گذاشتند. به این ترتیب ۸۰ درصد وقتم صرف تحقیقات، ۱۵ درصد خدمات پزشکی، و ۵ درصد تدریس دانشجویان می‌شد. *آزمایشگاه زهرشناسی*، زیر نظر من توسط CDC به یک آزمایشگاه مرجع (Reference) ارتقاء یافت. منظور از آزمایشگاه مرجع این بود که تمام آزمایشگاه‌های تشخیص طبی در آمریکا، توسط مرکز کنترل بیماری‌ها یا Center for Disease Control = CDC که در شهر *آتلانتا*، ویرجینیا قرار داشت به طور منظم و ادواری کنترل می‌شد. این کنترل به این ترتیب بود که هر سه ماه یک بار نمونه‌های نامشخص در میکروبی‌شناسی، انگل‌شناسی، پاتولوژی، بیوشیمی، ایمنی، زهرشناسی . . . برای تمام آزمایشگاه‌های تشخیص پزشکی، در سرتاسر آمریکا ارسال می‌شد. آزمایشگاه باید آن‌ها را نظیر نمونه‌های دریافتی از بیماران آزمایش می‌کرد و جواب‌ها را برای مرکز کنترل می‌فرستاد و این مرکز، براساس درستی یا نادرستی جواب‌ها، هر آزمایشگاهی را ارزیابی می‌کرد و نمره می‌داد. اما چون در هر آزمایشی، برحسب آمار، جواب‌های منفی نادرست و مثبت نادرست به دست می‌آید، در سرتاسر آمریکا آزمایشگاه‌هایی به عنوان مرجع انتخاب می‌شدند که تمام جواب‌ها را با جواب این آزمایشگاه‌ها می‌سنجیدند. آزمایشگاه زهرشناسی بیمارستان وی. ای زیر نظر من یک مرجع شناخته شد و این در مرکز پزشکی *تگزاس* بر اعتبار بخش پاتولوژی بیمارستان افزود. افزون بر این چندین کار ابتکاری در اندازه‌گیری برخی از عوامل شیمیائی خون بیماران نیز انجام دادم.

بعد از پیوستن به بیمارستان وی - ای، به مقام *آسیستان پروفیسوری*، در دو بخش *فارماکولوژی* و *پاتولوژی بیلور* نیز منصوب شدم. کار در بخش پاتولوژی بیمارستان، مزایای دیگری نیز برای من داشت و از جمله کار با میکروسکوپ الکترونی بود. علاوه بر این، به دعوت مرکز کنترل بیماری‌ها در شهر *آتلانتا*، جورجیا یک دوره فشرده بررسی و شناسایی میکروبی‌های غیر هوایی و نیز *قارچ‌شناسی پزشکی* را در این مرکز گذراندم.

همکاری با بیمارستان وی - ای و بیلور تا سال ۱۹۷۸ یک سال قبل از انقلاب یعنی حدود ۸ سال ادامه داشت. در حالی که سرگرم کارهای تحقیقاتی و علمی بودم در فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی نیز به شدت درگیر بودم. شرح این فعالیت‌ها را در جای دیگری خواهم گفت. هر قدر این درگیری‌ها بیشتر می‌شد، ناچار به کیفیت کار علمی ام لطمه می‌زد. به طوری که ناچار شدم یک سال قبل از آن به پیشنهاد و اصرار دوستان نهضتی از همه‌ی مسئولیت‌های خود در بیمارستان و دانشگاه کناره‌گیری کنم. در طی هشت سال کار علمی در بیمارستان وی ای، حداقل سالی دو بار در کنگره‌های سالیانه، گزارش‌های علمی ارائه می‌دادم. مقالات متعدد علمی در مجلات معتبر به چاپ رساندم، به عضویت چندین انجمن علمی درآمد. نظیر انجمن پژوهش‌گران سرطان آمریکا American Association for Cancer Research، آکادمی بین‌المللی پاتولوژیست‌ها، انجمن استادان دانشگاه‌های آمریکا.

۹. دعوت دانشکده‌ی پزشکی ایران

هنگامی که دکتر حسین میرشمسی رییس مؤسسه سرم‌سازی حصارک کرج برای آشنایی نزدیک با پیشرفت‌های جدید علمی و کسب تجربه در بخش ویروس شناسی دانشکده پزشکی بیلور مشغول به کار شد و مطلع شد که من در بخش فارماکولوژی با دکتر بوش کار می‌کنم، از آزمایشگاه من دیدن کرد، هم با کار من آشنا شد و هم در باره برخی از روش‌های علمی با من مشورت کرد. این آشنایی به آشنایی و ارتباط دو خانواده منجر شد که برای هر دو خانواده بسیار مفید بود. پیشنهاد دکتر میرشمسی این بود که به ایران نبرم و کارهای تحقیقاتی ام را در ایران ادامه دهم. او گفت اگر موافق باشم با دکتر آرمین که در آن دوره معاون دانشکده پزشکی ایران شده بود، برای دعوت من به ایران سخن خواهد گفت. او پس از پایان کارش در بیلور به ایران بازگشت. همان‌گونه که در جای دیگری توضیح داده‌ام دکتر میرشمسی رئیس مؤسسه سرم‌سازی حصارک و یکی از مشتریان عمده‌ی سرم‌های ضد مار این مؤسسه ایالت تگزاس بود. دکتر میرشمسی پس از بازگشت به ایران در نامه‌ای برایم نوشت که با دکتر آرمین صحبت کرده و او استقبال کرده است و از من خواست خلاصه‌ای از

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۶۷

کارهای علمی ام را به همراه مدارک علمی ام برای او بفرستم (دفتر دوم - نامه ها). من آن چه را خواسته بود تهیه کردم و فرستادم. دکتر آرمین در نامه‌ای از من خواست به ایران بروم. (بخش پیوست ها). اما این مصادف بود با خبر محاکمه غیابی در دادگاه نظامی. واضح است که نمی توانستم دعوتش را بپذیرم. خود او هم چند ماه پس از آن سمت استعفا داد.

اکنون که آن دوره را مرور می‌کنم، از این‌که کارهای علمی‌ام را رها کردم، احساس ملالت و دل‌تنگی می‌کنم. تحقیقات علمی برای من تنها یک «شغل» و درآمد نبود بلکه یک نوع عبادت بود که با عشق و شوق مؤمنانه آن را انجام می‌دادم و شاید به همین دلیل بود که برخلاف فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اسلامی‌ام، در کارهای علمی تخصصی خود نیز موفق بودم.

احساس رضایت و آرامشی که از مطالعات و پژوهش‌های علمی برایم حاصل می‌شد، قابل مقایسه با هیچ کار دیگری نبود. کار علمی را من عبادت می‌دانستم، به این معنا که از نظر من جهان «کلمه»‌ای است از خداوند و کار اصلی علم، شناخت جهان و پدیده‌های هستی، که آفریده خداوند هستند. فهم علمی جهان موجب معرفت عمیق ما نسبت به جهان و خداوند خالق جهان می‌شود.

THE NEW YORK TIMES, SUNDAY, APRIL 22, 1962.

VITAMIN A LINKED TO LUNG CANCER

Nutrition Studies Cited by
Jersey Research Team

By ROBERT K. PLUMB

Experiments suggesting that increase in lung cancer frequency in the last few decades may be due in part to better nutrition have been performed at the Fairleigh Dickinson University in Madison, N. J.

The studies were conducted by Dr. William E. Smith, director of the Health Research Institute of Fairleigh Dickinson, and Dr. Llonas Miller and Dr. Ebrahim Yazdj. They have been published in The Proceedings of the American Association for Cancer Research.

The research team found that large amounts of vitamin A stimulated the growth of transplanted lung cancers that were formed as a result of the application of a chemical from cigarette smoke and from automobile exhaust.

The studies were undertaken to find whether large doses of vitamin A would prevent malignant change in lung tissue exposed to a cancer-causing chemical. Quite the opposite effect was found in the experiments, it was reported.

In the studies, mice were exposed to methyl cholanthrene, a chemical related to the compounds that are formed when tobacco, oil or gasoline are burned.

Results of Experiments

The tumor tissues that arose as a result of treatment with methyl cholanthrene were transplanted to the leg muscles of other mice.

Bronchogenic types of cancers, similar to those found in a majority of human lung cancer cases, grew in 4 per cent of a group of mice on a diet deficient in vitamin A. When another group of mice was placed on a diet containing an adequate amount of vitamin A, 9 per cent of the cancers grew. And when a third group of mice was given excess vitamin A it was found that 20 per cent of the bronchogenic cancers grew.

The results are now being checked on groups of mice larger than the units of twenty-five to thirty-three on which the experiments were first conducted, Dr. Smith said.

In contrast to the results with bronchogenic cancers, the Fairleigh Dickinson team reported, high doses of vitamin A slowed the growth of a different type of lung cancer known as adenocarcinoma. Adenocarcinoma occurs occasionally in human lungs but it is rare in comparison with bronchogenic cancer.

Dr. Smith said that the results suggested the possibility that increased use of high potency vitamin pills and foods rich in vitamin A might be playing a role in stimulating cancerous growths in human lungs exposed to cancer-causing chemicals.

پیوست شماره ۱. انعکاس بین‌المللی آزمایش ویتامین A و سرطان ریه، به نقل از گزارش نشست سالیانه انجمن امریکائی پژوهش سرطان. برای گزارش علمی به ماخذ شماره ۵ - مقالات و سخنرانی‌های علمی رجوع شود.

Baylor University College of Medicine

Texas Medical Center
Houston, Texas 77025

Office of Dean

May 25, 1967


Dr. Ebrahim Yazdi
3 Milton Place
Morristown, New Jersey 07960

Dear Doctor Yazdi:

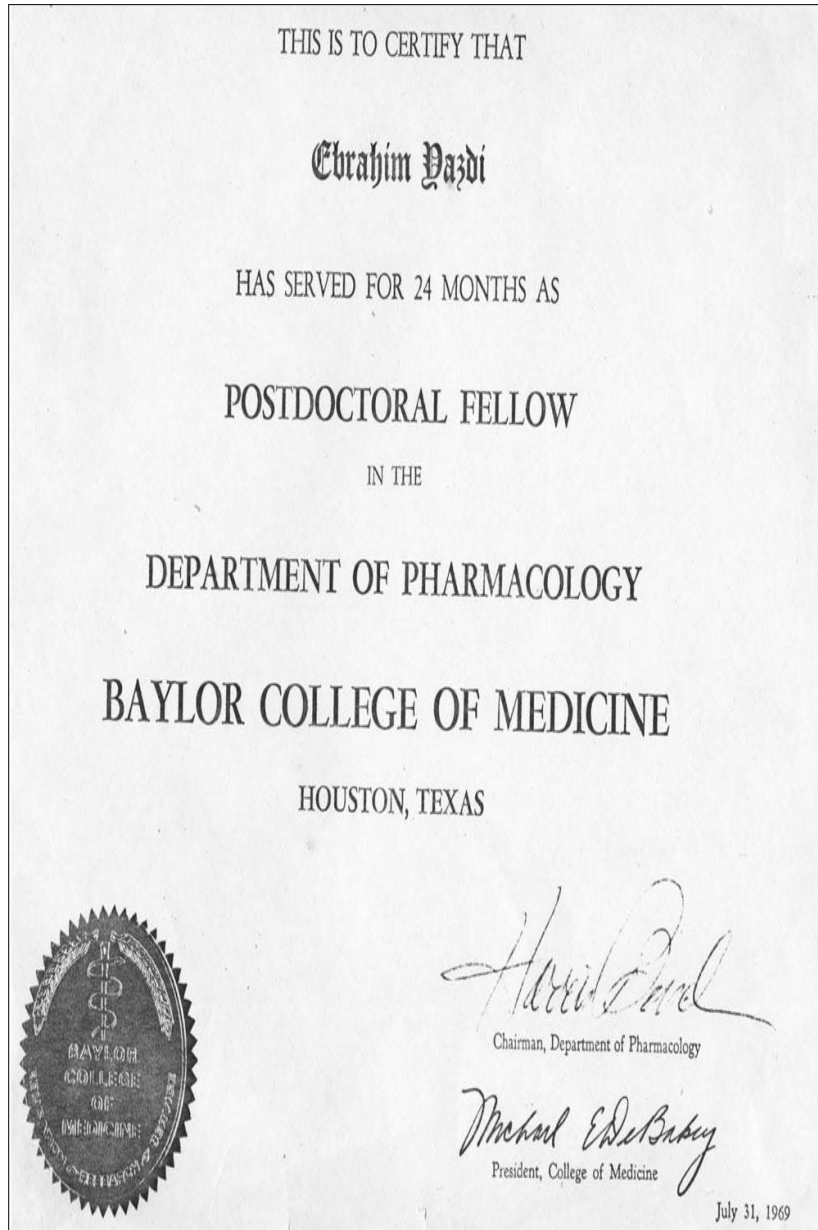
Upon the recommendation of Doctor Harris Busch, Chairman of the Department of Pharmacology, I have approved your appointment as Postdoctoral Trainee in the Department of Pharmacology, effective September 1, 1967, or as soon thereafter as you arrive to assume the responsibilities of the position. This appointment is for a period of one year and will carry a stipend at an annual rate of \$9,000.

We are pleased to be able to provide the opportunity for you to continue your training in this specialized area.

Yours sincerely,


J. R. Schofield, M. D.
Academic Dean

JRS/mle
Enclosure - 1
ccs - Dr. Harris Busch
Business Office



پیوست شماره ۳. گواهی گذراندن دوره مابعد دکترا ۱۹۶۷-۱۹۶۹ در دانشکده پزشکی بیلور

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۷۱

BAYLOR COLLEGE OF MEDICINE
TEXAS MEDICAL CENTER
HOUSTON, TEXAS 77025

ASSOCIATE DEAN FOR FACULTY AND CLINICAL AFFAIRS
(713) 529-4951

July 1, 1971

Notification of Appointment

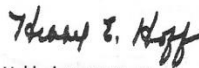
TO: Ebrahim Yazdi, Ph. D.

I am pleased to inform you that the Board of Trustees has confirmed your appointment as follows:

Academic rank: Research Assistant Professor of Pathology and Research Instructor in Pharmacology

Period of appointment: July 1, 1971 through June 30, 1972

Please know that we deeply appreciate your contributions to the programs of the College.

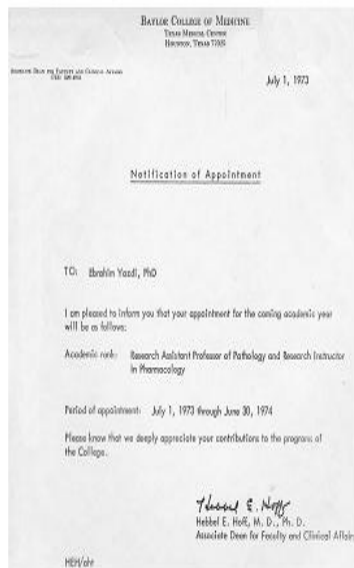
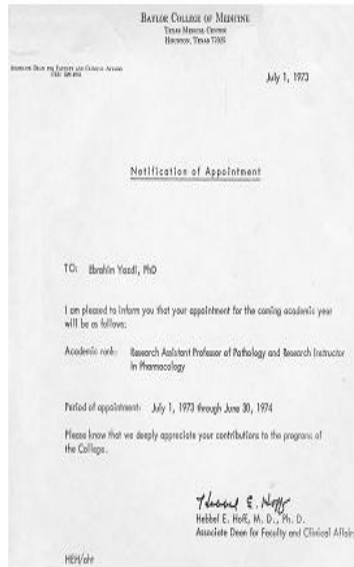

Hebbel E. Hoff, M. D., Ph. D.
Associate Dean for Faculty and Clinical Affairs

HEH/aht

پیوست شماره ۴. حکم دستیاری در دانشکده پزشکی بیلور (سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸)

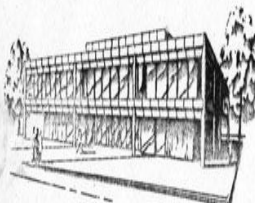
این حکم همه ساله تمدید می‌شده است. در سال ۱۹۷۷ پیشنهاد ارتقاء مقام دانشگاهی‌ام به دانشیاری به هیئت امناء دانشکده داده شد. اما من به علت درگیری در مبارزات سیاسی از دانشکده پزشکی استعفا دادم.

۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری



ادامه پیوست ۴. تمدید سالیانه حکم
دستیاری در دانشکده پزشکی بیلور

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۷۳



AMERICAN SOCIETY OF CLINICAL PATHOLOGISTS
2100 WEST HARRISON STREET • CHICAGO, ILLINOIS 60612 • (312) 738-1336

RECORD OF ATTENDANCE AT CONTINUING EDUCATION PROGRAM

Ebrahim Yazdi, PhD.
Name - Number

Advanced Clinical Toxicology
Program Title


Program Number	Place and Date(s)	Program Level
EC 210	ASCP Educational Center Sept 10-14, 1973	Advanced
Hours of Instruction	Format	Continuing Education Units
31	Lecture - Laboratory	3.1

George F. Stevenson

Continuing education programs of the American Society of Clinical Pathologists are accredited by the AMA Council on Medical Education.

ASCP FORM 6

پیوست شماره ۵. گواهی گذراندن دوره پیشرفته زهرشناسی با لینی ۱۹۷۳


INSTITUT D'ETAT DES SERUMS ET VACCINS RAZI
Boîte postale 656 Téhéran
HESSARAK - KARADJ (IRAN) Adresse télégraphique : LABHESSARAK - TEHERAN ۵/۶/۳۵

سرور اسرار فایز دکتر یزدی
باعتقاد سلام و لفرام - درمطرب سفید سپید دند ستم معاصم (انام) سوا صید میر معصوم (انام) سپید
با ستر در تمامه بی طبع حضا که صد کته! یاد را نظرد در واقع عطر کله ستر ستر
مقاله جنم در ستم نامه بر دکتر آری در ستم از وقت استامه در ستم از ستم در ستم در ستم در ستم
ما ستم در ستم ستم (از ستم - که در ستم اکتساب) ستم در ستم در ستم در ستم در ستم در ستم
در ستم در ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
که در ستم در ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
در ستم در ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
داد با در ستم در ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
بنا کله ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
دعوم از ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

پیوست شماره ۶. نامه دکتر میرشمسی به دکتر یزدی

فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۷۵

توفیقاً در باب محتوی دماهیست تحقیقات علمی که در آنجا شرکت داشته‌ام

قسمت اول - همکاری با انستیتوی تحقیقات بهداشتی

انستیتوی تحقیقات بهداشتی - HEALTH RESEARCH INSTITUTE در شهر مادیسون ^{ایالت ویسکانسین} MADISON در ایالت ویسکانسین
فیرلی دیکینسون FAIRLEIGH DICKINSON در شهر مادیسون MADISON در ایالت ویسکانسین
می‌باشد. پروژه‌های تحقیقاتی این انستیتو با همکاری علمی بنابرین نامی MORRISTOWN
MEMORIAL و SE. BARNABAS در تقدیمت های مالی و فنی شرکت
صنعتی (کارخانجات در درونی روس - سیبا - ساندوز و سایر) و هم چنین اداره
بهداشت ایالت ویسکانسین و انستیتوی ملی بهداشت (NIH) حکومت فدرال آمریکا
انجام می‌گیرد. این پروژه‌ها در مسائل مربوط به تغذیه - ادویه‌های گاستریک - سرطانها
و بیماریهای کاردیواسکولر می‌باشد.

دکتر ویلیام اسمیت W.E. SMITH مدیر سرپرست انستیتو مسئول اصل
کلیه این برنامه‌هاست. گروه دکتر مختلف برای ما در تحقیق در هر یک از مسائل بالا هستند.
اینجا در آوریل ۱۹۶۱ به انستیتوی مزبور پیوستم. در سال اول همکاری
برای آشنائی با روشها و استانداردهای روز دنیا برنامه‌هایی که در آنجا شرکت داشته‌ام از طرف
انستیتوی مزبور و بنا به دعوت دکتر جوزف نایتر J. LF رئیس
(مرکز ملی خدمات برای شیمی‌تراپی سرطان Cancer chemotherapy National Service Center)
در آنجا کارگاهها را برگزار کرد. در ایالت کاربند باز در بعضی موارد
هم چنین از دیدن مشاوری بنا به دعوت دکتر Chester Stock رئیس انستیتوی اسلون کتریک
SLOAN KE در نیویورک دیدار نمود.

برنامه انستیتوی تحقیقات بهداشتی در زمینه پژوهش‌های سرطانی از نظر علمی

۱- کارسینومزین

۲- درمان تجربی سرطان

اینجا ضمن شرکت در کفیات کارسینومزین، مسئول و در برنامه‌های
درمان تجربی سرطان بودم.

پیوست شماره ۷. گزارش خلاصه فعالیت‌های علمی به دکتر آرمین

محدثی و ماهیت برنامه دار در زمان تجزیه سرطان نظیر مختصر عبارت بود از:

الف - تدریس و جراحیات : در تحقیقات آنته الی در باره اثر
 در شبیه A در سرور و ظهور سرطان ریه بعدی استدی مانا استفاده تکنیک
 تلقیح بافت Tissue Transplant Technique و با تلقیح بافت سلولهای ریه همراه
 با ماده کارسینوژن 2Me در سرورهای سفید صفت از آن اثر طولانی در شبیه
 در سرور و ظهور سرطانهای سینه بود، موفق به ایجاد یک سری از انواع تنگناست سرطانهای
 سینه و سدی گردید.

ب - در زمان تدریسهای ایجاد شده در سرورهای سفید نوع BALB/c یا
 هیپو تدریس را آسمان کردم - این هیپو تدریس عبارت از از نوع تنگناست هیپو تدریس
 Epidermoid carcinoma از نوع Bronchogenic در سرور Bronchial cell carcinoma
 - ثابت نهال - تلقیح - ریه این تدریس قادر است با هم نوع سلولهای
 مستحقات بیولوژیک از قبیل ضربیه - طول عمر زیاد - وزن و
 حجم تدریس در طی مراحل رشد، نوع تغذیه - جنس سینه - سن و غیره برای هر یک از این
 تدریسها سبزی دقت گردید. در نتیجه این مطالعات مشاهده شد که در یک شرایط
 است از در ناات حفظ تغذیه - جنس سینه - وزن - سکن - محرک - جمعیت (نسبت تعداد سینهها
 - سطح و حجم نفس) و شرایط است از از تلقیح (تعداد سینهها - جنس و وزن Donor و
 سینهها) این هیپو تدریس با نسبت قابل این سینهها - در صدر سینهها - سینهها
 هم فیت دیده شد که هیچ یک از این تدریسها نظیر طبیعی در جمیع Regress نمی شود.
 لذا با ترتیب همایستیم تدریسها برای مطالعه سرطان ریه قابلیت تدریس و تدریس
 قرار گرفتند.

ب - در این تجزیه - هدف اساسی ما در این برنامه که عبارت بود از:

اول - مطالعه صفت این تدریسها - ۱ - راهبرایا - ۲ - سینهها
 و سینهها آیا رابطهای میان خندان هست بیولوژیک هر یک از این تدریسها در شبیه
 بدرامهای بند وجود دارد یا خیر؟ و اگر صفت رابطهای مشاهده گردد آیا این رابطه انجلی از
 آنجا - تاثیر در ریه در زمان خواهد داشت یا خیر؟

دوم مطالعه در باره تغییر اثرات سولفورامیک رادیه‌تراپی از طریق توان
توان اشکالین با عوامل شیمیایی دفریکس.

برای از یاد اثرات مفید و مخرب در زمان مرفعی با اشکالین نسبت
ایزیزه از طریق عوامل شیمیایی ما در سولفورامیک نظر داشتیم. یکی مسند با مهندج
Radiosensitization و دیگر Combine Tumor Inhibiting Action. روش
اول ترکیب شیمیایی حوزه‌های کمترین اثری بر روی رشد تومور سولی نه ندارد. بلکه
استفاده از آن همان یا قبل یا بعد از رادیه‌تراپی موجب بالا بردن اثربخشی آن می‌گردد
اشکالین بر روی سلول‌های سرطانی سبک‌تر می‌گردد. یا برعکس با بالا بردن مقاومت سولفورامیک
سالم در برابر سلول‌های طبیعی ایزیزه انجام بالا بردن اثربخشی آن می‌گردد.
اثرات ایکاد می‌نمایند. در مورد دوم ترکیب شیمیایی حوزه‌های دارای اثرات همان
کننده بر روی رشد تومور می‌باشد. در اثر تمام آنها با رادیه‌تراپی گاه‌گانه است
مجموعه‌ای اثر هر دو باشد (Additivity) یا گاه اثرات رادیه‌تراپی بر تومور
(Synergism).

در نتیجه مطالعات بالا مانده داریم که هر یک از این تومورها
خاصیت متفاوتی در برابر رادیه‌تراپی با اشکالین از حیث اثر می‌دهند. در رابطه‌ای
میان این خاصیت با ساختمان هسته‌ای تومور آنها وجود دارد. خاصیت هدایت
کلیسکلیک می‌تواند در تعیین رادیه‌تراپی دانگ در بهترین حالت ها یکگز نیز ضمیمه رابطه‌ای
را تأیید کرده است. (ارجوع کنید به: Radiotherapeutic Response
of Primary Lung Carcinomas According to cell Type
MARTIN L. Silberger et al. Bul. of John Hopkins Hosp.
119(4), 1966.)

-۴-

اما در باره درمان شیمیایی این سرطانیها ما ابتدا از ترکیب شیمیایی مورد
 مشاهده شده را که در حال حاضر برای کنترل و مهار رشد تومورهای سرطانی در سطح کلینی کار
 می شود مورد مطالعه سربسی قرار داریم. این ترکیبات عبارتند از انواع آنجی بوتیک ها که
 با این دارو (هورمونها - آنژی مناسیت ها - و آنژی منوتیک ها)

ترکیبات مزبور توسط cense و یا کارهای تهیه کننده در اختیار ما قرار
 است.

معمود بر ترکیبات مشاهده شده ما سوادیمین را نیز مورد بررسی قرار دادیم.
 این مورد عبارت بوده از از یک سری ترکیبات جدید فضا نمایی آل و آرسنید های آل
 که در بخش سیمی دانها، خوک و گندک مستقری شده است.
 گروه دیگری از ترکیبات شیمیایی نیز مورد آزمایش قرار گرفته اند که در این
 سیمی آل استیدی محققات جدیدی مستقری شده اند می شوند.

در سنتز این ترکیبات جدید، بر اساس توجهات تئوریک در کاسیم
 اثر شده امین و بیولژی سرطان، تغییر دانه برین سلج حسیت تومور ها به
 امین مورد نظر بوده است.

هم چنین ما اثر ترکیب شیمیایی مشاهده شده ای را که در محققین برای
 از دیار حسیت تومور های سرطانی به اشتراکین کار می برند - نظیر ویتامین ک که گروه
 کتر Mitchell در انگلستان ساخته روی آن مطالعه می نمایند - علیه تومور های
 سرطان نیز کار کرده ایم.

اما در باره استفاده از عوامل فیزیکی برای تهیه اثرات رادیوا
 محاسبت این تومور های سرطان روی سالت به سیمین در جهت شرایط
 مادی ایزون Hyperbaric Oxygenation (HPO) سربسی نمودیم. این برنامه
 با کمک دکترهای بخش رشتش تومورولوژی بیمارستان دکتر زلی SK. Barnabas
 انجام گرفته است.

معمود بر چهار تومور سرطان ریدی که در مطالعه اشاره شده، برای در این تجربه

تا از دو نوع *Pulmonary Mesothelioma* که در استئوی حوزی و در حفره درجهت
Hamsters یکبار مورد آزمایش قرار گرفته است.

میزان کارسینومزاسی - میزان بار این ماده چهارست است از

مطالعه سرطان زایی فیبرهای پنبه کوهی یا *Asbestos* و ترکیبات و سایر مربوطه
میزان فرسودگی با یک دهگاری گروه کتر *Selikoff* از دانشگاه پیتسبرگ
Mc. Simms در فرسودگی انجام می‌گیرد. این گروه تحقیقات کلینی را بر عهده دارد
گروه تحقیقات تجربی بر روی حیوانات ۲۰ زن کجای اداره می‌دهد.

انواع فیبرهای پنبه کوهی از طرف صاحبان مسکن استخراج می‌شود، کارخانجات
در کشور تولیدکننده نظیر انزهای جنوبی - کانادا - ۳ لان غربی و شرقی - آمریکا و هم چنین
از طرف ادارات بهداشت ایالت نیویورک برای آزمون است مورد نظر با استئوی ما در حال مکرر
ما این فیبرها را از نقطه نظر اثرات احتمالی سرطان زایی آنها بررسی می‌کنیم
برای این منظور در روز استنار می‌نایم. یکی هان روش پیوند بافتی است
که طی آن بافت چربی روی را در موشهای سفید و *Hamsters* همراه با این فیبرها
شرایط کنترل شده پیوند می‌دهیم. روش دیگر ترزین *Intera Tracheal*
یا *Intrapleural* این فیبرها در *Hamsters* و *Rats* می‌باشد.
در نتیجه این مطالعات نشان داده است که اثرات زایی این فیبرها
در حیوانات مورد آزمون یکبار فرود می‌آید *Mesothelioma* که می‌تواند

قسمت دوم - همکاری با دانشگاه پردیس - مرکز ژن تکراری

در سپتامبر ۱۹۶۷ - پس از کسب موفقیت در اخذ مدرک فوق لیسانس در رشته بیولوژی (NIH) آمریکا - اتمام برای مطالعه درباره بیولوژی سلول سرطان دستوراتی برای روش سلول با دانه پزشکی دانشگاه پردیس - همکاری در مرکز ژن تکراری مشتمل گردیدم. ابتدا اقرار این برنامه برای کمال بود. فعلاً برای ارسال تبدیل شده است. حداکثر آن سه سال قابل تمدید است.

این مطالعات در بخش فارماکولوژی دانشگاه پزشکی مزبور در جهت هدایت پروفسور هارلیس برن Harris Buschman رئیس بخش انجام می گردید.

در بخش مزبور بر پروفسور در باره مشکل مسئله معینی مطالعه و تحقیق می نمایند. گروهی که اتمام بدان دستتتم بنام گروه اسیدهای نوکلئیک می باشد.

محققیات گروه ما از یک طرف با فارماکولوژی داروهای با هدف علاج کارسینوما استاتیک مربوط می گردد. که جزو مستلزم و همراه با تحقیق درباره سوسپنسی اسیدهای نوکلئیک و بیولوژی دوگانه در ژنتیک جدید می باشد.

متظردر این مطالعات آن است که اطلاعات جدیدی در سطح مولکول سلول سالم و نئوپلاستیک کسب شود. با تقابله آنها با یکدیگر تفاوت های احتمالی مشخص گردد. کسب چنین اطلاعاتی روش ما را درباره ماهیت نئوپلاستیک دست می دهد. با استفاده از سلول نئوپلاستیک ما بر ماهیت نئوپلاستیک در سطحی جدیدی را برای کنترل و مهار رشد و تقسیم سلولها سرطان سبوی ما باز خواهد کرد.

از اینها که مرکز اصلی - در زمینه تکرار اجزای ژنوم و سنتز آنها اسیدهای دکساکسی ریبونوکلئیک (DNA) و اسیدهای ریبونوکلئیک (RNA) در هسته هستند سلول می باشد. لذا در سلولهای اخیر ترجمه فوق العاده ای متداول در تکثیر متدهائی شده است که توان اجزای مختلف سلول پستانداران را با هم نسبتاً مخالف و طبیعی تمیز نمود.

-۷-

تکثیر متدهای مربوط با استخراج هسته هسته‌سازهای کبدی و تومورهای سرطانی و کشتن در باجه‌های نرولیک و پرکتین‌های آنرا و سونل از جهه کارهایی است که کرده، پرتوش Busch. بنظر آن شناخته شده است.
سدنایی در گروه با آن کار می‌کند می‌باشد از سدنایی سالم کبدی *Rat* و تومورهای سرطانی نظیر *No Viko FF Hepato* و انواع موریس هیا تروما و *Wal Kow Carcinoma*.

برای اندازه‌های ندره میزان‌های آنتی‌بی‌جی نمایند. میزان‌های اختصاصی است که تحت نظر مستقیم پرتوش اجراء میگردد در هر قسمت می‌باشد.

اول - مطالعه در DNA هسته نوکلئیک هیا تروما است.
مطالعه اثر pH و غلظت المده سیم در استخراج DNA - تعیین ترکیب درصد نوکلئوتایدی ی ترکیب از این DNA ها - (Base Composition) - استخراج و توزیع گران این هسته *Perinucleolar nucleolus Associated* و *Entera-nucleolar* - تعیین مشخصات DNA در هر یک از آنها که با این منظور از مطالعه باید که اهمیت برای تعیین جایگاه احتمال سنتز RNA های هسته می‌باشد.

دوم - تحلیل و کف ترتیب نوکلئوتاید‌های اسیدهای نوکلئیک.
- *Nucleic Acids - Sequence Analysis*

هم‌نظر که در مورد پرتوش ها ترکیب قرارگرفت اسیدهای آمینو در کیمیه بی بیستیدها - نوع پرتوش ها را تعیین می‌نمایند و کف ترتیب اسیدهای آمینو در پرتوش‌های طبیعی و نورال یا غیر نورال بدین معیار کنترل برخی از پورهای ناشی از وجود پرتوش‌های غیر نورال شده است. در مورد اسیدهای نوکلئیک ~~مطالعه~~ که اجراء دستگاه ژنتیک سول هستند نیز هست‌های کف ترتیب قرارگرفت نوکلئوتیدها در پرتوش‌های *DNA* و *RNA* می‌باشد. از آنجا که کلیه اجزاء ژنتیک بصورت ترتیب قرارگرفت این نوکلئوتاید‌ها

-۸-

از اسید های نوکلئیک محض و قابل انتقال است. در این باره نیز به شرح زیر می آید.
 نوکلئیک می باشد، موفقیت رکشف ترتیب قرار گرفتن نوکلئوتامیدها با امکان رسیدن
 تا ماهیت نوکلئیدسم و کارسینوژن سیتی را در سطح بیولوژی مولکولی زنده تا توضیح
 نهایی دکنترل دوما در این درجهین سطحی به پروریم.

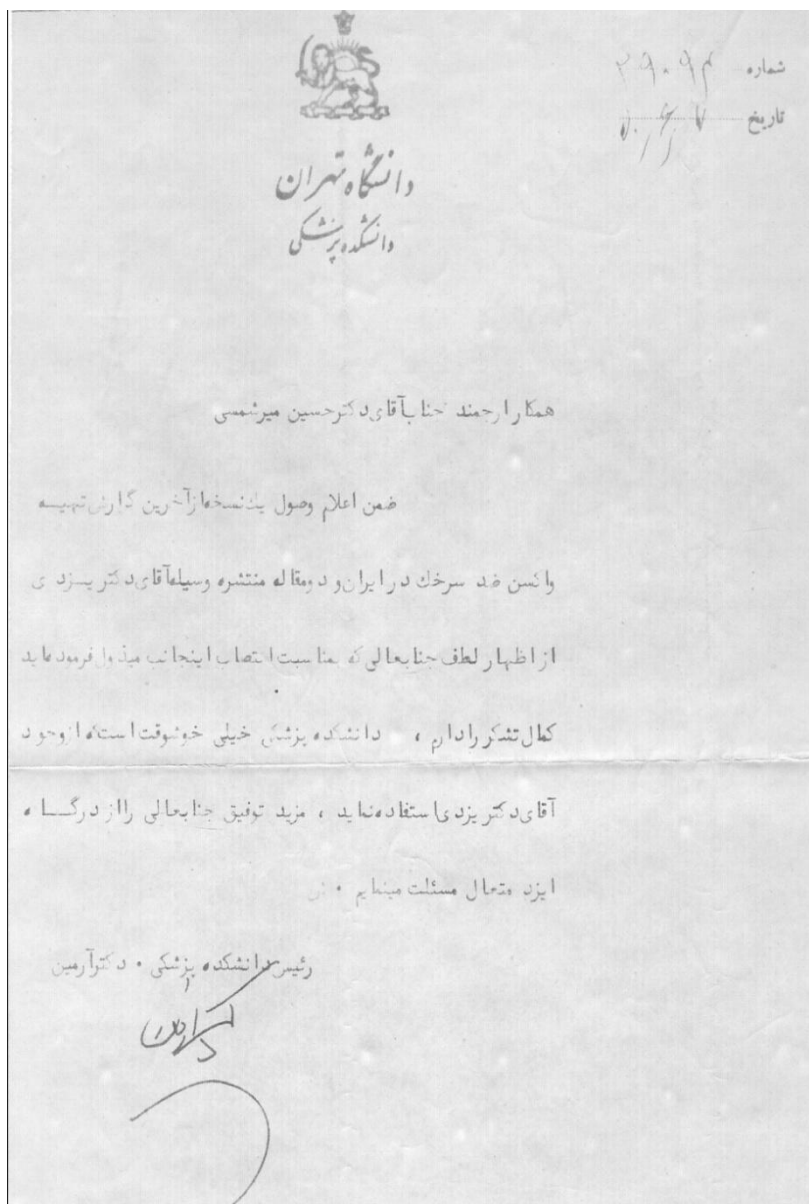
از دسته اسید های نوکلئیک (DNA و RNA) اصل حاضر درش
 محده بر روی RNA متراکمی باشد. از ش گروه اساسی اسید های پیونوکلئیک
 (~~messenger RNA~~ Ribosomal RNA و transfer RNA)
 گروه RNA است که تا همی زنجیره آن (۸-۱۰ نوکلئوتامید) دکی وزن مولکولی بیس از
 هکتکت مطالعه است در وضعیت های اسید و اکسید ای است آید است. فعالیت
 برای کشف ترتیب نوکلئوتامیدها در هر زنده که نیز اراده دارد اما است زنده
 زنجیره و مابدهون وزن مولکولی و سایر اشکالات پیشرفت سطحی کرده و هنر در اصل
 اول می باشد.

در اصل حاضر بررسی های ایجاب در روی انواع ریبونورمال RNA
 هکتکتول منظور کب اطلاعات درباره ترتیب نوکلئوتامیدها می باشد.

از بدی شرط و ناخرانابرون برخی شکلات و نامعوزم درون بعضی هکتکت
 قبلاً بررسی می طلبم.

که در حوصله ای که در خواندن این اوران تبدیل رشته آید و کجایم.

با تقدیم احترام
 دکتر کورنی



پیوست شماره ۸. نامه دکتر آرمین به دکتر میرشمسی



شماره ۲۸۴۴۱

تاریخ ۵/۶/۵۰

دانشگاه تهران
دانشکده پزشکی

دوست و همکار گرامی جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

محترماً بدینوسیله وصول مقالات بسیار جالب و ارزنده

جناب عالی را که از مطالعه آنها لذت بردم اعلام میدارد، از خداوند بزرگ توفیق

ورستگاری جناب عالی را که با انجام کارهای علمی و تحقیقاتی خویش برای کشور عزیزمان

ایران افتخار کسب میفرمائید آرزومندم، خواهشمند است در آینده هم از مطالعات

علمی خویش اینجانب را مستفیض بفرمائید و سلام اینجانب را با آقای پرفسور گی بوری

برسانید. ش

ارادتمند

رئیس دانشکده پزشکی، دکتر آرمین

RAPID AND

RELIABLE METHODS

FOR THE IDENTIFICATION OF

POISONS AND DRUG OVER-DOSES

E. Yazdi

E. Yazdi, Ph.D.
Research Biologist-Pharmacologist
Laboratory Scientist

F. Gyorkey

F. Gyorkey, M.D.
Chief of the Service

Toxicology and Drug-Abuse Diagnostics
Laboratory Service
Veterans Administration Hospital
Houston, Texas 77031

پیوست شماره ۱۰. راهنمای تشخیص مطمئن و فوری زهرها و مصرف بالای دوز داروها

INTRODUCTION

DRUGS MOST COMMONLY ABUSED

Numerous drugs and compounds are legally or illegally available; however, only relatively few drugs are involved in the majority of poisoning cases and/or drug over-doses (accident, suicide, and homicide). Data from literature and experience include the following, in general:

Alcohol, ethyl
Barbiturates
Bromides
Carbon monoxide
Heavy metals
Opiates
Parathion
Phenothiazine compounds
Salicylates

Among these chemicals, only four (barbiturates, carbon monoxide, salicylates and ethyl alcohol) are the cause of 80-90% of the chemically induced death in adults. Statistical study of acute intoxication is as follows: barbiturates 48%; aspirin and other mild analgesics 32%; tranquilizers 9%; carbon monoxide 4%; hypertensive drugs 3%, and a combination of the above drugs 3%.

TASK OF DRUG SCREENING

It is apparent from these figures that the laboratory examination of biological specimens for barbiturates, salicylates, opiates, and tranquilizers can diagnose over-dose and acute intoxication in about 90% of cases.

TIME - A LIFE SAVING FACTOR

When dealing with a patient suspected of acute poisoning, we must always remember that the use of poisoning takes no holiday, and, as a matter of fact, occurs more frequently during "leisure hours". When a poisoning or drug over-dose case is brought to the hospital, time is a prime factor in saving the patient's life. Therefore, rapid and reliable tests are mandatory so that effective treatment can be administered immediately.

This manual is to serve the above purposes. In this laboratory, a General Drug Screen request is examined for the following drugs:

Ethyl alcohol
Barbiturates
Opiates
Phenothiazines
Salicylates

Texas Children's Hospital

Operated jointly with St. Luke's Episcopal Hospital
and Texas Heart Institute in the Texas Medical Center



Department of Pathology

February 13, 1974

Ebrahim Yazdi, Ph.D.
Laboratory Service of the V. A. Hospital
2002 Holcombe
Houston, Texas 77025

Dear Dr. Yazdi:

This is to thank you for the very excellent help you have been giving us with toxicologic screens and individual drug analyses. We have very much appreciated your prompt service at very short notice. You are providing a very necessary service that makes the practice of medicine at Texas Children's Hospital considerably easier in the area of poisoning and drug overdoses.

Please do not hesitate to let me know if there is any way I can be of service to you and helping you on the performance of these tests. If it is convenient, we would very much like to have you stop by the Texas Children's Hospital Laboratory and see our facility.

Sincerely,

David F. Peterson, M.D.
Pathologist

DFP/bg

cc: Dr. Ferenc Gyorkey
V. A. Hospital
2002 Holcombe
Houston, Texas 77025

پیوست شماره ۱۲. فهرست مقالات علمی، سخنرانی‌ها و سمینارهای علمی

1. **Yazdi, E.**, "The Food Antagonists," Presentation at the Massachusetts Institute of Technology, 1960 (unpublished).
2. Smith, W. E., L. Miller, and **E. Yazdi**, "Studies on Lung Cancer in Mice in Relation to Varied Levels of Vitamin A," Proceedings of the American Association of Cancer Research, pp. 363. 1962.
3. **Yazdi, E.**, et. al., "P32. Distribution in Oligonucleotides of Rapidly Sedimenting Nucleolar RNA's of Hepatomas and Normal Rat Liver", Cancer Research, 29, pp. 1755-1762, 1969.
4. Marks, R., E. J. Hidvegi, **E. Yazdi** and H. Busch, "Isotope Content of Oligonucleotides of Nuclear and Nucleolar RNA of Rat Liver", Biochem., Biophys., Acta, 195, pp. 340-350, 1969.
5. **Yazdi, E.**, "Oligonucleotides of Nucleolar RNA from Rat Liver and Hepatomas", Guest Speaker, Health Research Institute, Farleigh Dickinson University, Madison, N. J., 1969.
6. Smith, W.E. and **E. Yazdi**, "Induction of Carcinomas from Mouse Lung Transplanted with Asbestos", Proceedings of the American Association for Cancer Reserch, 1969.
7. **Yazdi, E.**, et al: "Oligonucleotides of Nucleolar RNA of Normal Liver, Morris Hepatoma 9618A and Novikof Hepatoma? Proceeding of the American Association for Cancer Research, 1969.
8. Wikman, E., E. Haward, **E. Yazdi**, et al., "Structural Differences in Nuclear and Ribosomal RNA's of Hepatomas and Normal Liver", Tenth International Cancer Progress Abstract No. 428. Houston Medical Arts Publishing Co., p. 2655, 1970.
9. **Yazdi, E.** and W.E. Smith". Effect of X-Irradiation and Chemicals on the Growth of a Transplantable Mesothelioma in Golden Syrian Hamsters". Presented at Islamic Medical Association of US and Canada, Annual Convention 1971.
10. **Yazdi, E.**, et al., "The Nucleic Acids of Normal and Neoplastic Human Lung Tissue, "Sixty-Seventh Annual Meeting, American Association of Pathologists and Bacteriologists, St. Louis, MO., 1970.
11. **Yazdi, E.**, et., al., "Biochemical Study of Nuclei Isolated from Normal Lung and Lung Tumors I. Journal of the National Cancer Institute, 47, pp. 121-129, 1971.
12. **Yazdi, E.**, and Gyorkey, "Low Molecular Weight Nuclear RNA's of Normal and Neoplastic Human Lungs, "Sixty-ninth Annual Meeting, American Association of Pathologists and Bacteriologists, 1971.
13. **Yazdi, E.** and F. Gyorkey, "Biochemical Study of Nuclei Isolated from Normal Lung and Lung Tumors II. Nuclear RNA's of Low Molecular Weight", Journal of the National Cancer Institute, 47, pp. 765-770, 1971.
14. **Yazdi, E.**, et. al. "Polyribosomes from Normal and Neoplastic

Human Lungs, "Sixty-ninth Annual Meeting, American Association of Pathologists and Bacteriologists, 1972.

15. **Yazdi, E.**, "Sodium Pentobarbital Anaesthesia in Golden Syrian Hamsters under Hyperbaric Oxygenation". J. IMA (Islamic Medical Association) of U.S. Canada.

16. **Yazdi, E.**, "Indction of Pulmonary Carcinomas by Using Tissue Transplant", Department of Pharmacology Seminar, Baylor College of Mideicne, 1972.

17. Smith, W. E., **E. Yazdi** and L. Miller, "Carcinogenesis in Pulmonary Epithelia in Mice on Different Levels of Vitamin A", Environmental Research, 5, pp. 152-163, 1972.

18. **Yazdi, E.** and F. Gyorkey, "Frequency of Partial Nucleotide Sequences in 18S and 28S Ribosomal RNA from Human Lung Tissues", Laboratory Investigation, 26(4), 1972.

19. **Yazdi, E.**, "Ribonucleic Acids of human Lung Tissues", Pathology Seminar, Department of Pathology, Baylor College of Medicine, 1973.

20. **Yazdi, E.**, and F. Gyorkey, "Ribonuclease Activity in Normal Lungs and Lewis Lung Carcinoma", Laboratory Investigation, 28(3), 1973.

21. Greenberg, S.D., **E. Yazdi**, F. Gyorkey, C. Sato, D. E. Jenkins, and P. Gyorkey: "Cytodynamics of Pulmonary Alveolar Cells-Kinetic and Autoradiographic Study. Scientific Proccedings, American Association of Pathologists and Bacterioloists, February 1973.

22. Gyorkey, F. and **E. Yazdi**, "Cellular and Sub- Cellular Distribution of Zinc in Normal, Hyperplastic and Carcinomatous Human Prostate Glands", American Journal of Pathology, 70(2), 1973.

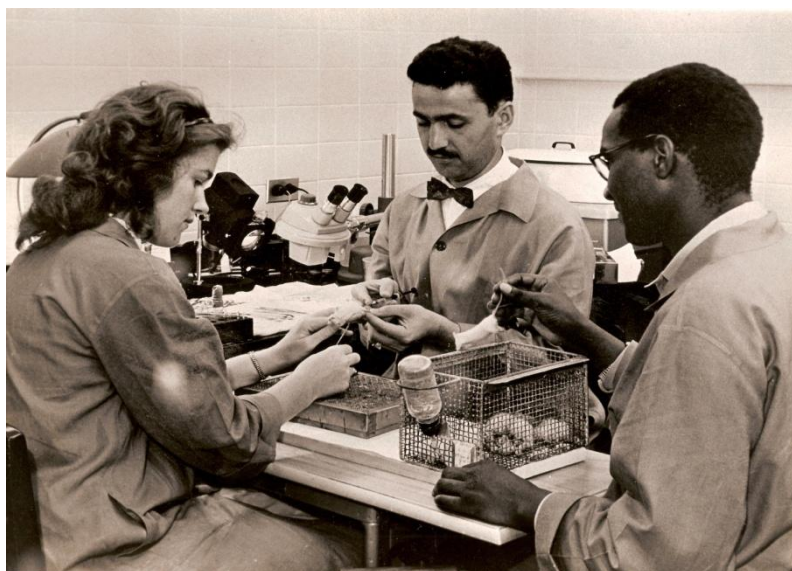
23. Yazdi, E. and F Gyorkey, "RNA Synthesis in Isolated Nuclei of Human Lungs", American Journal of Pathology, 70(2), 1973.

24. Izzat, N.N. and **E. Yazdi**, "Immunological Studies on Treponemal Cellular Antigens I. Serological Changes and Resistance to Infection in Rabbits Immunized with Treponemal Nucleic Acids", British Journal of Venereal Diseases, 49(4), 1973.

25. **Yazdi, E.**, F. Gyorkey and H. Busch, "Minor Base Compostion of Nuclear RNA of Human Lungs and Lung Tumors", American Journal of Patology, 14(2), 1974.

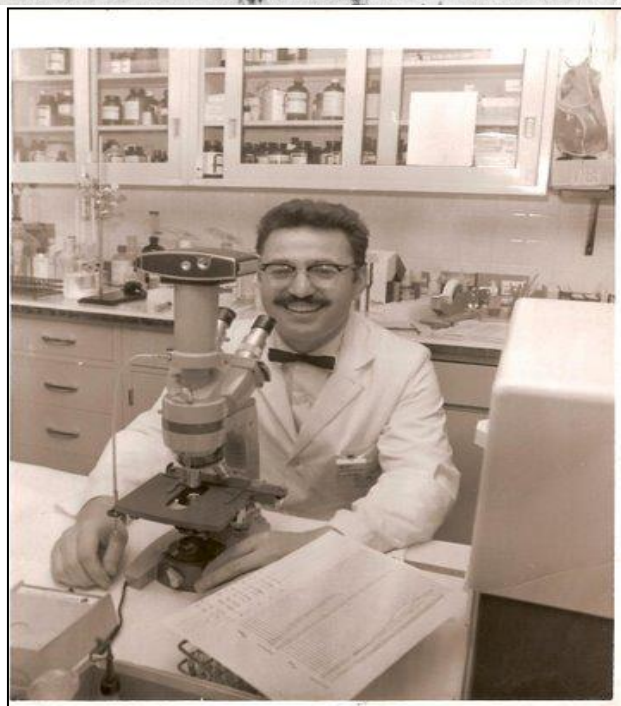
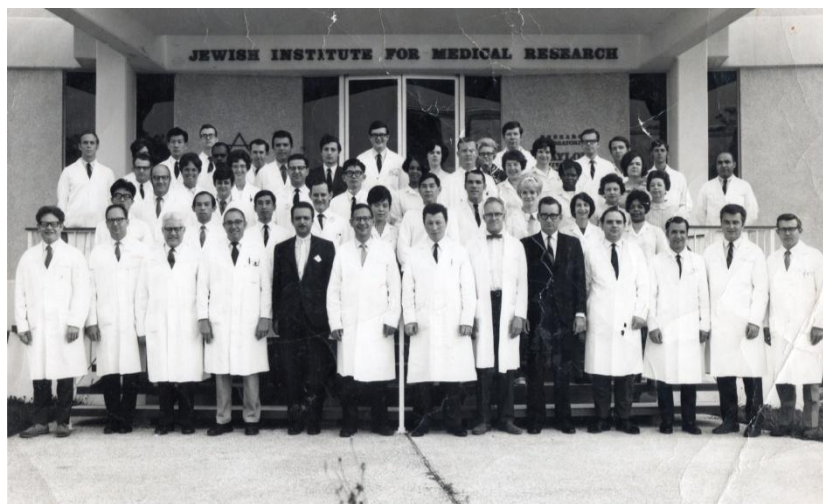
26- Yazdi,E and F.Gyorkey:" Ranpid and Reliable Methods for the Identification of Poisons and Drug Over-Dose". A Laboratory Mannual.Feb. 1974.

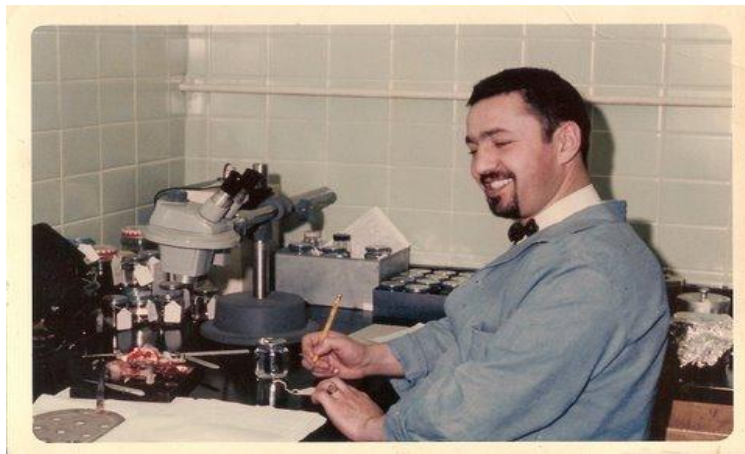
27. Smith W. E., **Ebrahim Yazdi**, et al. "Complete Remissions in Chemotherapy of Lung Cancer Models Induced in Mice by Asbestos". The Mount Sinai Journal of Medicine Vol. 72 No. 1 January 2005.



پیوست شماره ۱۳. گالری عکس‌های فصل اول

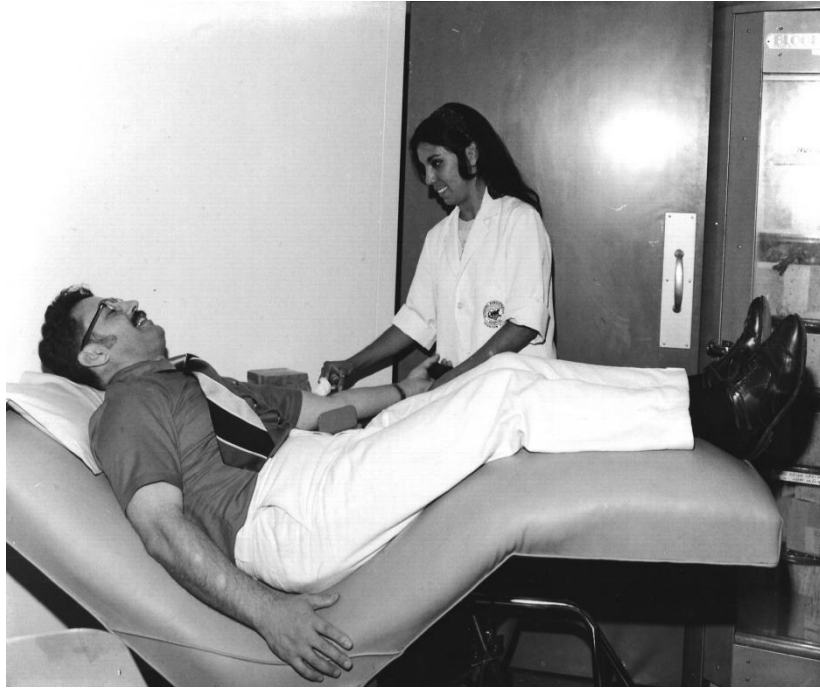
فعالیت‌های علمی - تخصصی □ ۹۱



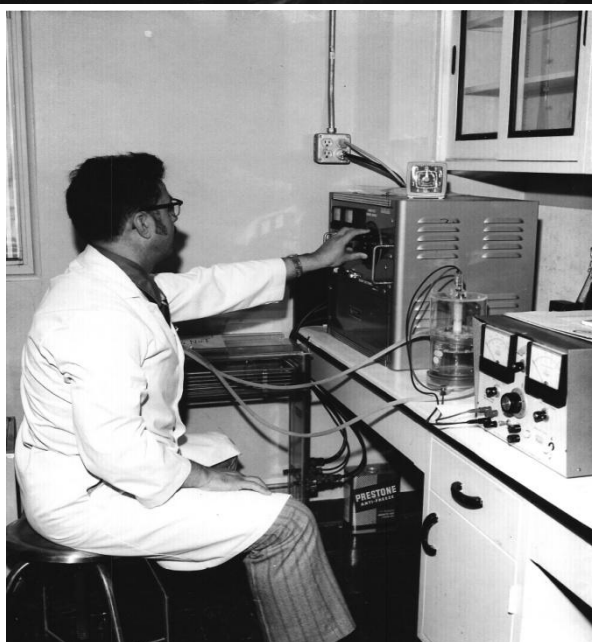


۹۳ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی





۹۵ □ فعالیت‌های علمی - تخصصی



فصل دوم

فعالیت‌های اسلامی

مقدمه

تجربه‌ی فعالیت در جبهه‌ی ملی آمریکا و همکاری با سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا نشان داد که ما روشنفکران دینی فعالان ملی - اسلامی ابتدا باید وقت و نیروی خود را در جهت شناخت و ایجاد ارتباط با دانشجویان مسلمان و شخصیت‌های اسلامی و سازمان‌دهی آن‌ها صرف کنیم. جبهه‌ی ملی ترکیبی از افراد با گرایش‌های دینی، ضد دینی و یا غیر دینی بود. در حالی که در تشکیلات جبهه‌ی ملی، عناصر دینی (چمران، قطب‌زاده، نخشب، بیرانوند، مافی و خود من) بیشترین مسئولیت را پذیرفته بودیم، اما با عناصر ضد دینی، چپ و توده‌ای، دائم درگیر یک جنگ اعصاب بودیم. به‌ویژه بعد از مخالفت روحانیان با بخش حقوق زنان و تقسیم اراضی در انقلاب سفید شاه و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، عناصر چپی و وابسته به حزب توده، نه فقط روحانیان بلکه اسلام را آماج تیرهای خود قرار داده بودند. ابتدا سعی کردیم اولاً با کار پی‌گیر و جدی با این حملات مقابله کنیم؛ ثانیاً با ایراد سخنرانی‌های مستند و مستدل، ایرادات آن‌ها به اسلام را جواب بدهیم و حملات آن‌ها را خنثی سازیم. از آن‌جا که من و چمران در نیوجرسی نزدیک هم زندگی می‌کردیم و فرصت دیدار و بحث و گفتگوی بیشتری داشتیم، باهم قرار گذاشتیم در واکنش به حملات عناصر چپ به اندیشه‌ی اسلامی به بهانه‌ی انقلاب سفید شاه و مخالفت روحانیان با حقوق زنان، در دفاع از اصالت اندیشه‌ی اسلامی خودمان مطالبی جمع‌آوری کنیم و به صورت سخنرانی در جلسات ادواری ایرانیان نیویورک ارائه دهیم. برای این منظور مطالبی پیرامون عشق، ازدواج و طلاق و خانواده در کشورهای

آمریکا، روسیه، چین، مصر و ایران گرد آوردیم و برنامه را اجرا کردیم. در مسیر این جمع‌آوری به مطالب بسیار جالبی برخورد کردیم. از جمله این که کتابی به انگلیسی یافتیم به نام «باغ گل سرخ Rose Garden» که ترجمه کتابی از عربی بود که در قرن اول یا دوم هجری در شمال آفریقا نوشته شده بود. نویسنده در پیشگفتار کتاب آورده است که خلیفه عبدالملک از من خواست روابط زن و مرد در شهر غرناطه را بررسی کنم و گزارشی برای او تهیه نمایم. اما چون این مستلزم رفتن به اماکن خاص بود و ممکن بود گرفتار شحنة و داروغه بشوم، خلیفه یک یادداشت به دست من داد مبنی بر این که از جانب خلیفه مأمور بازرسی این اماکن هستم. او سپس وضعیت منازل ویژه زنان تن‌فروش اعم از سیاه‌پوست و سفیدپوست را شرح می‌دهد. در این منازل اتاق‌ها دورتادور ساختمان بودند و در وسط ساختمان اتاق نوازندگان و خوانندگان قرار داشت. اشعاری را که در واقع محرک و پورنو بود خوانده می‌شد، همه را نوشته بود. او هم چنین، وضعیت منازلی را شرح داده است که مردان جوان و قوی، سیاه و سفید، از زنان مراجعه‌کننده پذیرایی می‌کردند. در این مطالعه هم چنین ما به آمار سازمان ملل متحد از وضعیت خانواده در کشورهای اسلامی برخوردیم که به موجب آن تنها ۴٪ از ازدواج‌ها در این کشورها، چند همسری است. به سخن دیگر، برخلاف این که مردان مسلمان اصل عدالت قرآنی در مورد تعدد زوجات رارعايت نمی‌کنند اما رقم تعدد زوجات بسیار محدود است. این رقم در مقایسه با درصد روابط جنسی بیرون از ازدواج در میان زنان و مردان آمریکایی به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. دکتر کینزی یکی از پیشگامان مطالعه‌ی عشق، ازدواج و خانواده در آمریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰ مطالعه‌ی میدانی گسترده‌ای در این مورد انجام داد و حاصل آن را در چند جلد کتاب منتشر ساخت. او هم چنین «مؤسسه مطالعات جنسی» در دانشگاه ایندیانا را پایه‌گذاری کرد. این سخنرانی‌ها با استقبال خوبی روبه‌رو شد. اما کافی نبود.

اقدام دوم ما جمع‌آوری نام و نشانی ایرانیان اسلام‌گرا و برقراری تماس با آنها بود. اما ما چون در آن زمان، کتاب و نشریه‌ای در موضوعات دینی از دید روشنفکری دینی نداشتیم ناچار به ایران متوسل شدیم و با شرکت انتشار تماس گرفتیم. فهرست کتاب‌ها را برایمان فرستادند و از روی آن فهرست، تعدادی عناوین را انتخاب کردیم

فعالیت‌های اسلامی □ ۹۹

و از هر کدام ۱۰-۲۰ جلد برایمان ارسال کردیم. اسامی این کتاب‌ها را برای افرادی که آدرس آنها را جمع‌آوری کرده بودیم، فرستادیم تا اگر خواستند سفارش بدهند. یعنی کار را از یک سطح بسیار پائین و ابتدایی شروع کردیم. اما واکنش خوب و رضایت‌بخش بود. به تدریج توانستیم شبکه‌ی ارتباطی کم و بیش منظمی را با دوستان هم‌فکر در سرتاسر آمریکا ایجاد کنیم.

در اثر این ارتباط‌ها باخبر شدیم که **اولاً** - دانشجویان مسلمان از کشورهای مختلف اسلامی در دانشگاه‌های مختلف، برخی به دور هم جمع می‌شوند و فعالیت‌های مشترکی را انجام می‌دهند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین این فعالیت‌ها، برگزاری نماز جمعه در دانشگاه بود. **ثانیاً** باخبر شدیم که چندین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های ایالات مرکزی آمریکا باهم تماس برقرار کرده و در دانشگاه ایلینوی گرد هم آمده‌اند و «انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا» معروف به MSA را تشکیل داده‌اند. این گروه‌هایی به همت دوستان ایرانی دکتر بهادری‌نژاد و دکتر حسن مرشد و دکتر احمد صقر از لبنان صورت گرفته است. دکتر بهادری‌نژاد از هم‌دوره‌ای‌های دکتر چمران در دانشکده‌ی فنی و نیز عضو پابرجای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و باهم سال‌ها مأنوس بودیم. این اخبار ما را بسیار دلگرم کرد و ما هم برنامه آنها را تأیید کردیم. اما چون به شدت درگیر فعالیت‌های سیاسی در جبهه ملی و سازمان دانشجویان ایرانی بودیم برخلاف اعتقاد و علاقه‌ای که داشتیم، نمی‌توانستیم، یعنی فرصتی نداشتیم که در فعالیت‌های MSA نیز مشارکت داشته باشیم. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، به سرعت گسترش یافت و انجمن‌های محلی در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا به آن پیوستند.

۱. همکاری با سازمان خدمات اسلامی

پس از استقرار در نیوجرسی و شروع به کار در دانشگاه فرلی دیکنسون با یک گروه اسلامی فعال در نیوجرسی به نام «سازمان خدمات اسلامی» (Islamic Service Organization) آشنا شدم. اعضای آن‌ها بیش‌تر مهاجران فلسطینی یا یمنی بودند. دود /سعد عضو فعال و مؤسس این سازمان بود. جلسات ماهانه منظمی داشتند و از من هم

۱۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

برای همکاری دعوت کردند. این دعوت را پذیرفتم و چند نوبت در جلسات عمومی آنها سخنرانی کردم. علاوه بر این با گروهی از مسلمانان مهاجر از اروپای شرقی، به ویژه یوگسلاوی در نیوجرسی هم آشنا شدم.

۲. همکاری با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا

در تابستان ۱۹۶۶ که از خاورمیانه به آمریکا و نیوجرسی برگشتم، ارتباط و همکاری جدی‌ام را با سازمان‌های اسلامی غیر ایرانی و نیز با MSA آغاز کردم. در فاصله‌ی حدود دو سالی که خارج از آمریکا بودم ارتباطم با دوستان ملی و اسلامی، تنها از طریق مکاتبه آن هم بسیار کم بود. وقتی برگشتم، جبهه‌ی ملی آمریکا، تقریباً فعالیت مرتبی نداشت. سازمان دانشجویان (کنفدراسیون) فعال بود، اما به طور دربست در کنترل نیروهای چپ بود. البته آنها بین خودشان هم اختلافات شدیدی پیدا کرده بودند و هرکدام حزب و گروه خود را تشکیل داده بودند. با برخی از دوستان قدیم دکتر شایگان، دکتر نخشب، دکتر رضا صدر، در یک سالی که در نیوجرسی بودم، تماس برقرار کرده و دیدارهایی داشتم. اما به علت ضرورت تمرکز فکر و نیرو روی ترمیم ضایعات درونی و داخلی و خانوادگی و نیاز به جبران عقب‌ماندگی علمی، فرصت برای کار با ایرانیان را نداشتم. اما همکاری با گروه‌های اسلامی را مفید و ضروری می‌دانستم و رابطه‌ام را در مرحله‌ی اول با سازمان خدمات اسلامی در نیوجرسی و سپس با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا، که فعال‌ترین سازمان اسلامی در امریکا بود، برقرار کردم.

به زودی باخبر شدم که MSA، هر سال در پایان تابستان، یک نشست سالانه، هر بار در یک نقطه، برگزار می‌کند و مسلمانان، اعم از دانشجوی، استاد و غیره همراه با خانواده‌ها در این نشست‌ها شرکت می‌کنند. در تابستان سال ۱۹۶۷، در نشست سالانه MSA به همراه خانواده شرکت کردیم. در سال‌های بعد، حتی بعد از انتقال محل کارم از نیوجرسی به هوستن تگزاس، در نشست‌های سالانه MSA شرکت داشتم. شرکت در این نشست‌ها، به قول معروف هم فال بود و هم تماشا. هم از مرخصی استحقاقی سالیانه‌ام استفاده می‌کردم و به اتفاق خانواده به سفر می‌رفتیم و هم در برنامه‌های

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۰۱

بیش‌تر فرهنگی MSA شرکت می‌کردم. اکثریت اعضای این انجمن را برادران سنی تشکیل می‌دادند و به طور طبیعی، فرهنگ و باورهای اهل سنت در بحث‌ها و مراسم غالب بود. دانشجویان شیعه خیلی کم شرکت داشتند.

اگرچه بخش عمده‌ای از فعالان سنی در MSA تعصب نداشتند و اندیشه‌های مذهبی متفاوت را تحمل می‌کردند، اما برخی مسائلی مطرح می‌شد که چه ایرانی و چه غیر ایرانی به وضوح، تعصبات کور را منعکس می‌ساخت و موجب واکنش‌های نه چندان مطلوب می‌شد. به‌طور نمونه، یکی از افراد فعال MSA در ایالت کانزاس، که هندی‌تبار بود و همسر آمریکایی مسلمان داشت، مسؤولیت تهیه‌ی جزوه‌های آموزش دینی MSA به زبان انگلیسی را به عهده داشت. او در بخشی از این جزوه در فصل مربوط به «*خلفای راشدین*»، ضمن شرح «انتخاب» ابوبکر خلیفه‌ی اول و «نصب» عمر خلیفه‌ی دوم، براساس وصیت ابوبکر و «انتخاب» خلیفه‌ی سوم «عثمان» توسط شورای خلافت، در مورد انتخاب خلیفه‌ی چهارم، امام علی ع به کلی سکوت کرده بود. گویی خلیفه چهارمی در کار نبوده است. در اولین نشست سالانه‌ی MSA در یک جلسه خصوصی با حضور ۵ یا ۶ نفر از فعالان انجمن در حضور این فرد مسئله را مطرح کردم و به او ایراد گرفتم و خطرات و پیامدهای سوء این نوع نگرش‌ها و ضرورت سعه صدر و جامع‌نگری را در انجمن یادآور شدم. خوشبختانه چون افراد فعال و مؤثر عموماً و اکثراً حسن نیت داشتند این نوع تذکرات مفید واقع می‌شد. تبلیغ و توصیه نوع رفتارهای جامع‌نگر در MSA موجب شد که چندین بار پیشنهاد کردند که من ریاست انجمن را بپذیرم. اما من به دلیل اولویت‌های دیگر نپذیرفتم اما به توصیه من، برای یک دوره آقای حسین شهرستانی^۱ که شیعه عراقی بود انتخاب شد. در یک دوره هم آقای یونس مختارزاده افغانی که خواهرزاده آقای طاهر احمدزاده (یا یک نسبت دیگر) انتخاب شد. یونس مختارزاده، بعد از انتخابش، برای دیدار خانواده عازم افغانستان شد. برخی از اعضای فعال MSA که روابط نزدیکی با *رابطه العالم الاسلامی* - در مکه - داشتند به او پیشنهاد کردند و ترتیبی دادند که او بر سر راه، از مکه دیدن و با اعضای «*رابطه*» دیدار و گفتگو کند. آن‌ها

۱. دکتر حسین شهرستانی، وزیر نفت دولت فعلی عراق است. درباره او در جای دیگر توضیح داده‌ام.

۱۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

هم‌چنین به او پیشنهاد کردند که در ایران با مقامات ارشد ایرانی، و حتی اگر ممکن شد با شاه دیدار کند هدف آن‌ها از این دیدارها، جلب توجه و جذب کمک‌های بیش‌تر مالی بود. یونس مختارزاده، مسئله را خصوصی به من گفت و نظر مرا خواست. من با هر دو مورد، مثل همیشه، مخالفت کردم. به جد معتقد بودم که MSA باید از نظر مالی مستقل از دولت‌های اسلامی باشد و برای تأمین مالی خود به مردم و کمک‌های مردمی متکی باشد. علاوه بر این به او توصیه کردم قبل از دیدار با هر مقامی در ایران با طاهر احمدزاده و توسط ایشان با مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، استاد شریعتی و آیت‌الله طالقانی دیدار و گفتگو کند. او بهانه‌ای آورد به مکه نرفت. در ایران هم همان‌گونه که توصیه کرده بودم ابتدا با طاهر احمدزاده صحبت می‌کند. گفتگو با احمدزاده یونس را به کلی متحول می‌سازد. به طوری که وقتی به آمریکا برمی‌گردد، دیگر آن یونس قبلی با آن دیدگاه‌های ارتجاعی نبود. همین امر موجب برخی از تقابل‌ها با سایر دوستان فعال در MSA شد. افزون بر این، یونس هنگام بازگشت از ایران، مقاله‌ای را که طاهر احمدزاده درباره‌ی «جهان‌بینی اسلامی» نوشته بود، همراه خود آورد و برای من پست کرد. مقاله خیلی منسجم نبود، اما من آن را ویرایش کردم که به صورت یک جزوه کوچک توسط دفتر پخش کتاب چاپ و توزیع شد.

من اگرچه مسئولیت ریاست انجمن را نپذیرفتم، اما با اصرار دوستان، مسئولیت امور مذهبی MSA را پذیرفتم. علت آن هم این بود که تبلیغ و تشویق جامع‌نگری و تساهل و تسامح را در چنین مجموعه‌ای ضروری می‌دانستم و به عنوان دبیر امور مذهبی می‌توانستم این نگرش را به‌کار گیرم. علت اصرار برخی از دوستان فعال MSA همین نگرش یا منش و روش من بود. اعضای انجمن از سرتاسر آمریکا پرسش‌های فقهی خود را به نشانی من، یعنی «دبیر امور مذهبی» می‌فرستادند. اگرچه در بیش‌تر موارد نمی‌دانستم پرسش‌گر چه مذهبی دارد و نمی‌خواستم بپرسم. اما دو جلد کتاب «فقه سنت» نوشته یک مصری را به عربی تهیه کرده بودم و در پاسخ به سؤال پرسش‌گر، نظر فقهی مذاهب چهارگانه اهل سنت، شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی و نیز فقه جعفری را می‌نوشتم. پرسش‌ها و پاسخ‌ها در مجله «الاتحاد» ارگان

۱۰۳ □ فعالیت‌های اسلامی

MSA چاپ می‌شد. این‌گونه نگرش و پاسخ دادن‌ها با استقبال بسیاری از اعضای انجمن روبه‌رو شد. برخلاف اختلاف در دیدگاه‌های دینی و سیاسی ادامه‌ی همکاری را مفید می‌دانستم و از هر فرصتی برای همگامی استفاده می‌شد. در اکتبر ۱۹۷۸ برای تدوین برنامه‌های آینده‌ی انجمن به عضویت در «کمیته‌ی ویژه برنامه‌های آینده» دعوت شدم و پذیرفتم (پیوست‌ها). اعضای این کمیته عبارت بودند از:

آقایان دکتر صدیقی، ربیع احمد، محمود رشدان، جمال بداوی، اسماعیل احمد، عتیق الرحمان، فؤاد شاهین (از کانادا)، اردوغان غورمن، شفیع بلبل، رشید حامد، اقبال یونس، دکتر یزدی.

رفتار پرسش‌برانگیز حامد الگار - دکتر الگار استاد دانشگاه کالیفرنیا در برکلی یک آمریکایی انگلیسی‌تبار مسلمان و متخصص کشورهای اسلامی است. به فارسی، ترکی، عربی، خیلی خوب سخن می‌گوید. فارسی را با خط خوشی می‌نویسد. با ادبیات عرفانی شیعه و مبارزات علمای شیعه از دوران شورش تناکو و مشروطه، به‌خوبی آشناست. اولین بار او را در یکی از نشست‌های سالانه MSA دیدم. او در سخنرانی خود در آن روز با اشاره به متون عرفانی شیعه، به خصوص صحیفه سجادیه، از سنی‌ها ایراد گرفت که نسبت به این متون عرفانی بسیار غنی بی‌توجهی می‌کنند. این موضع او با استقبال شیعیان حاضر در جلسه روبه‌رو شد. اما در یکی از نشست‌های منطقه‌ای MSA در دایس (کالیفرنیا)، که او یکی از سخنران‌ها بود، در سخنانش ناگهان بخشی از یکی از کتاب‌های شریعتی را که در آن به شیخین و عثمان و معاویه تعریض‌هایی یافته بود مطرح و برای حاضرین به انگلیسی ترجمه کرد. این کتاب با امضای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان تکثیر و منتشر شده بود. او با طرح این موضوع با لحنی بسیار تحریک‌آمیز گفت چگونه ممکن است MSA اجازه بدهد به نامش این نوع کتاب‌ها چاپ شود. باید جلوی آن را گرفت و به آن‌ها اجازه نداد با نام «انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا» این کتاب‌ها را چاپ کنند. سخنان او جلسه را متشنج کرد. درگیری‌های لفظی میان دانشجویان ایرانی حاضر در جلسه با بعضی از اعضای غیرایرانی MSA به وجود آمد. من با زحمت زیاد توانستم حاضران را به نوعی آرام کنم. اما هرگز نفهمیدم

۱۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

منظور او از این سخنان چه بود و چرا آن کار را کرد. او می‌توانست به طور خصوصی با ما صحبت کند. او با من رابطه و مکاتبه داشت (دفتر دوم - نامه‌ها). اما به جای آن، در یک جلسه‌ی عمومی ایراد خود را مطرح و حاضران را تحریک کرد.

او یکبار دیگر هم رفتاری غیراخلاقی و غیرقابل انتظار از خود بروز داد. او بعد از انقلاب در سفری به ایران با مهندس بازرگان مصاحبه‌ای انجام داد و به ایشان اطمینان داد که آن را نمی‌خواهد منتشر کند بلکه می‌خواهد از آن برای کتابش استفاده نماید. مهندس بازرگان متأسفانه در آن مصاحبه به او اعتماد کرد و برخی از حرف‌ها را درباره آقای خمینی زد که پرهزینه بود. اما الگار برخلاف قولش به مهندس، نوار صحبت‌های او را در اختیار *انجمن اسلامی دانشجویان* قرار داد و آنها هم متن کامل آنرا منتشر کردند که موجب واکنش‌های تندی علیه زنده‌یاد مهندس بازرگان شد.

۳. اخراج سفرای شاه از کنگره‌ی سالانه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا

یازدهمین کنگره‌ی سالیانه‌ی *انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا* با شرکت بیش از ۱۵۰۰ نفر از مسلمانان سراسر قاره آمریکا و کانادا در روزهای ۳۱ آگوست تا ۴ سپتامبر ۱۹۷۳ در دانشگاه *میشیگان* در *گرین لیگ*، ایالت *میشیگان* تشکیل شد. همان‌طور که پیش از این اشاره کردم این کنگره هر سال در پایان تعطیلات تابستانی در یکی از ایالات آمریکا برگزار می‌شد. هزاران دانشجو و غیر دانشجوی مسلمان، از ملیت‌های مختلف از سرتاسر آمریکا در این کنگره‌ها شرکت می‌کردند. این کنگره‌ها برای بسیاری از مسلمانان آمریکا به نوعی حکم یک «حج» را داشت. برنامه‌ی این کنگره‌ها برحسب وضعیت سیاسی و نیز روابط درونی میان گروه‌های سیاسی و مذهبی درون انجمن، شیعیان و اهل سنت متغیر بود. به همان اندازه که اعضای انجمن و شرکت‌کنندگان در کنگره متنوع بودند، گرایش‌های سیاسی متنوعی نیز در داخل انجمن حضور داشتند. افرادی بودند که با «*رابطه‌العالم الاسلامیه*» در ارتباط بودند که اعضای اصلی آن علمای بزرگ وهابی و مرکزش در عربستان سعودی است و سیاست‌ها و برنامه‌های آنان را در انجمن پی‌گیری می‌کردند. در میان شیعیان، توجهات سیاسی به پیروی از وضعیت ایران، شدید بود. در میان سنیان، طیفی از

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۰۵

افکار و اندیشه‌ها وجود داشت. اما رهبران اصلی انجمن می‌کوشیدند وحدت مسلمانان را حفظ کنند و تقابلهای و یا تنازعات فرقه‌ای و مذهبی تا حد امکان به درون انجمن وارد نشود. براساس همین سیاست در مواردی یک دانشجوی شیعه عراقی، دکتر حسین شهرستانی یا شیعه افغانی، یونس مختارزاده، به ریاست انجمن انتخاب شدند. من همان‌گونه که گفتم در حالی که سعی می‌کردم انجمن منحصر به یک گروه خاص سنی یا شیعه نشود، برخلاف حضور و مشارکت جدی در فعالیت‌های انجمن، مسئولیت رسمی در انجمن را نمی‌پذیرفتم. اما در چند دوره به اصرار، مسئولیت دبیری امور مذهبی را پذیرفتم. در چنین مجموعه‌ای از افکار و گرایش‌های مذهبی و سیاسی، گاهی از اوقات یک جریان، برتری خود را در مجموعه پیدا می‌کرد و به طور طبیعی سیاست‌های نه‌چندان مقبولی از نظر جریان‌های دیگر اعمال می‌شد.

دانشجویان ایرانی فعال در سازمان‌های دانشجویی ایرانی در آمریکا (کنفدراسیون) بدون توجه به بافت درونی انجمن و نیز به علت مخالفت با اصل فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان به خصوص گروه فارسی‌زبان آن، با این انجمن مخالف بودند و از هر فرصتی علیه آن استفاده می‌کردند. در یازدهمین کنگره وقتی آن‌ها شنیدند که سفیران ایران در واشنگتن و کانادا به کنگره می‌آیند دست به فعالیت شدید علیه آن زدند و با پخش اعلامیه‌هایی، ضمن اعلام مخالفت با انجمن، به عنوان یک گروه زرد و وابسته به دولت‌های ارتجاعی اسلامی، از همه دانشجویان خواسته بودند که برای جلوگیری از برگزاری این کنگره در دانشگاه میشیگان دست به کار شوند. هنگامی که من به اتفاق خانواده به محل برگزاری کنگره رسیدم، جو بسیار ملتهبی به وجود آمده بود و درگیری میان این دو گروه بسیار جدی شده بود. اعضای هیأت دبیران MSA با توجه به شرایط ملتهب و خطر درگیری با دانشجویان از من خواستند تا با دانشجویان ایرانی معترض گفتگو و آنها را به آرامش دعوت کنم. دانشجویان معترض ایرانی را به یک جلسه‌ی خصوصی دعوت کردم و با آن‌ها به گفتگو پرداختم. برای این دانشجویان روشن کردم که دانشجویان ایرانی عضو انجمن اسلامی دانشجویان و خود من نیز با دعوت و حضور سفرای ایران در کنگره و توزیع پیام اردشیر زاهدی به

۱۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

شدت مخالف هستیم. در این کنگره برای اولین بار سفیر شاه در کانادا (پرویز عدل) و نماینده سفیر شاه در واشنگتن (فرزانه) نیز شرکت کرده بودند. اعلام شده بود که اردشیر زاهدی هم به کنگره خواهد آمد. شرکت این افراد به حق مورد اعتراض شدید دانشجویان مسلمان ایرانی شرکت‌کننده و جمعی از مسلمانان دیگر کشورها بود. اعضای برجسته‌ی غیر ایرانی انجمن اسلامی دانشجویان از فعالیت‌های سیاسی من و مبارزه با استبداد سلطنتی به‌خوبی آگاه بودند و به شدت نگران واکنش ایرانی‌ها و ادامه‌ی کار کنگره بودند. این افراد با اعمال نفوذ برنامه‌های کنگره را تغییر دادند و قسمت‌هایی را که اجرای آن‌ها بر عهده من بود، لغو کردند یا تغییر دادند. از جمله این که طبق برنامه قرار بود امامت نماز ظهر در روز شنبه با من باشد. روز شنبه مشارکت و حضور جمعیت در برنامه‌های کنگره از جمله نماز، در بالاترین سطح است. به‌طور معمول کسی که امامت نماز جماعت را بر عهده می‌گرفت خطبه نماز را هم می‌خواند و من مصمم بودم در خطبه نماز علیه حضور سفیران شاه صحبت کنم. اما با تغییر برنامه مرا حذف کردند تا این امکان در اختیار من نباشد. این عمل زشت برخی از کارگردانان کنگره، موجب افزایش عصبانیت دوستان ایرانی شد.

روز شنبه در جلسه عمومی، بعد از نماز ظهر پرویز عدل و فرزانه آمدند و در ردیف اول جلوی تریبون و در کنار برخی از سفیران کشورهای اسلامی حاضر در جلسه، نشستند. سالن مملو از جمعیت بود. سخنران بعد از نماز آن روز حسین اعظم، دبیر جماعت اسلامی بنگلادش، بود. پس از پایان سخنرانی، من که در ردیف جلو نشسته بودم درخواست کردم تا سؤالی را از سخنران محترم مطرح کنم. گرداننده جلسه که مرا می‌شناخت و از مواضع ما حمایت می‌کرد به من اجازه داد و پشت تریبون رفتم و صحبت خود را به صورت پرسش از سخنران مطرح کردم. ابتدا حدیثی را از پیامبر ص نقل کردم که فرمود: خداوند لعنت می‌کند کسی را که خود را **ملک‌الملوک (شاهنشاه) بخواند یا کسی را به این نام خطاب کند**. سابقه‌ی استفاده از این عنوان را در ایران بعد از اسلام بیان کردم و با افشای ماهیت ضد اسلامی و ضد انسانی رژیم شاه، به خفقان و ترور در ایران حمله کردم و سپس از سخنران پرسیدم وظیفه مسلمانان در برابر چنین رژیمی چیست و با چنین حکومتی

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۰۷

چه باید کرد و آیا جز تلاش برای براندازی آن راهی وجود دارد. در این هنگام در حالی که هنوز حسین /عظم واکنشی به پرسش من نشان نداده بود، پرویز عدل به انگلیسی فریاد برآورد که من جوابش را می‌دهم، من جوابش را می‌دهم، و با حرکتی ابلهانه به طرف تریبون آمد تا به من حمله کند. در حالی که سخنان من جمعیت را به شدت علیه شاه تحریک کرده بود، عمل پرویز عدل خشم بیشتر مسلمانان شرکت‌کننده را برانگیخت و به مدت پنج دقیقه به تظاهرات علیه او پرداختند؛ فریادهای «جاسوس سیا»، «منافق»، «خفه شو برو بنشین»، «مرگ بر شاه»، «او را بیرون بیندازید» و نیز فریادهای الله اکبر از همه سو بلند شد. عدل که هوا را پس می‌بیند برمی‌گردد، سر جای خود می‌نشیند. همین حرکت باعث شد که من به سخنان خود ادامه دهم و به شرح دادگاه‌ها و شکنجه‌ها در زندان‌ها و نیز مقاصد تفرقه‌اندازانه‌ی سفیر شاه از شرکت در کنگره پرداختم. بعد از آن چند نفر دیگر و هم‌چنین سخنان اصلی سخن گفتند و همگی سخنان مرا تأیید و تصدیق کردند و شرکت‌کنندگان نیز با فریادهای «الله اکبر» به تأیید سخنان گویندگان پرداختند.

پس از سخنرانی حسین اعظم و سخنان من و واکنش حاضران، جلسه موقتاً تعطیل شد. سپس جمعی از مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی از مسئولان کنگره خواستند که از شرکت نمایندگان رژیم ایران در جلسات جلوگیری شود. سرانجام پرویز عدل و فرزانه درحالی که چند پلیس آمریکائی و تنی چند از مأموران ساواک آن‌ها را محافظت می‌کردند، محل کنگره را ترک گفتند. به این ترتیب از حضور او در جلسات پس از آن نیز جلوگیری شد. این رویارویی باعث شد در قطعنامه کنگره، در باره ایران و در باره آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی چنین تصویب شود:

«بند ۴. از آن‌جا که ما، مسلمانان آمریکای شمالی بازداشت و شکنجه مجاهدین و علما را، هرکجا که رخ بدهد، محکوم می‌کنیم، خواهان توقف این اعمال ضد اسلامی و آزادی تمامی مجاهدین و علما هستیم.»

«ما می‌خواهیم که دولت ایران همه‌ی زندانیان بی‌گناهی را که بدون هیچگونه اتهام قانونی و یا محکومیتی به زور و در دادگاه‌های مخفی، زندانی کرده است، به‌ویژه علامه‌ی مجاهد آیت‌الله طالقانی، به‌زودی آزاد سازد.» (بخشی از این روی داد در

۱۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران، خارج از کشور، شماره ۱۴، شهریور ۱۳۵۲ به چاپ رسیده است. به اسناد نهضت آزادی ایران رجوع شود).

همکاری و فعالیت‌های من در MSA، پیامدهای دیگری هم داشت. بدون آن‌که تلاش کنم MSA سیاسی شود، مسایل اساسی در جهان معاصر اسلام را مطرح می‌کردم. به‌طور مثال با پیشنهاد من موضوع یکی از نشست‌های سالانه، «جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام» تصویب شد. رهبران یا فعالان جنبش‌های اسلامی به کنفرانس دعوت شدند. از پاکستان، خورشید احمد، از سودان حسن ترابی و صادق المهدی، از جاهای دیگر افرادی آمدند که نام آن‌ها را فراموش کرده‌ام. خود من درباره‌ی جنبش اسلامی ایران سخن گفتم. متأسفانه بسیاری از دوستان ایرانی ما، به صرف اینکه بیش‌تر اعضای فعال MSA اهل سنت و برخی از آن‌ها با دولت عربستان رابطه دارند، از آمدن به نشست و همکاری خودداری می‌کردند.

از طریق فعالیت در MSA با بسیاری از دانشجویان مسلمان از کشورهای مختلف اسلامی آشنا شدم. این دانشجویان بیش‌تر دیدگاه‌های ما را به راحتی نه تنها قبول داشتند، بلکه در داخل MSA از مواضع ما حمایت می‌کردند. اعضای فعال در MSA طیف وسیعی از مسلمانان با ملیت‌های گوناگون به نسبت از تمام کشورهای اسلامی را دربر می‌گرفت. اگرچه افراد غیر دانشجو که تحصیلات خود را هم تمام کرده بودند نظیر خود من، در MSA فعال بودند، اما بدنه‌ی اصلی آن، به خصوص در سطح شعبه‌های محلی در دانشگاه‌های مختلف، بیش‌تر دانشجو بودند. بخش عمده‌ای از این دانشجویان پس از اتمام تحصیل به کشورهای خود برگشتند و هرکدام توانستند نقش مفید و مؤثری را در کشورهای خود ایفا کنند. نظیر انور ابراهیم و ماهاتیر محمد در مالزی، بن یوسف در الجزایر، همایون کبیر در بنگلادش. در همان اوایل بعد از پیروزی انقلاب ایران، پادشاه مالزی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون دعوت به همکاری کرد. ماهاتیر محمد نخست‌وزیر و انور ابراهیم معاون نخست‌وزیر و وزیر اقتصاد شد. اگرچه بعدها این دو نفر باهم اختلاف پیدا کردند و کارشان در تقابل با یکدیگر بسیار دردناک شد، اما آن‌ها و گروهشان نقش اساسی در تحولات مالزی در طی ۳۰ سال

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۰۹

گذشته ایفا کرده‌اند. بن یوسف، بعد از اتمام تحصیل و گرفتن دکترای خود به الجزایر برگشت و مدت‌ها معاون وزیر نفت بود. بعدها او مسؤول یک واحد بسیار فعالی در بانک اسلامی، وابسته به کنفرانس اسلامی شد و چندین سفر هم به ایران کرد. در هر سفر به دیدن من می‌آمد او و بسیاری از روشنفکران دینی ابتدا از «جبهه‌ی نجات الجزایر» تحت رهبری بالحاج حمایت کردند. اما بعدها به علت مواضع نه‌چندان قابل قبول این جبهه، حمایت خود را متوقف کردند. یکی از این موارد، مصاحبه بالحاج بود که در آن گفته بود: «دموکراسی کفر است» و یا این که هدف و برنامه‌ی آن‌ها تشکیل یک دولت اسلامی است و در پاسخ پرسش خبرنگار، ۵ کشور را به عنوان نمونه ذکر کرده بود: عربستان، ایران، لیبی، پاکستان و سودان. بن یوسف گفت روشنفکران دینی در الجزایر، در واکنش به موضع بالحاج گفتند که کسی به دولت‌های اسلامی از نوع عربستان، لیبی و سودان و . . . نیازی ندارد و حمایت خود را پس گرفتند. همایون کبیر، یکی دیگر از این دانشجویان از بنگلادش بود. او پس از برگشت به کشورش مدتی سفیر و سپس وزیر امور خارجه آن کشور شد. بعد از انقلاب چند سفر به ایران آمد و هر بار هم یکدیگر را می‌دیدیم.

دکتر باسمانچی، از دانشجویان ترکیه و از فعالان MSA بود. در سفری به ازمیر ترکیه او را دیدم. او با شورای شهر ازمیر همکاری می‌کرد و مسؤول طرح فاضلاب ازمیر بود. در آن سفر که به دعوت نجم‌الدین اربکان، به همراه مهندس عبدالعلی بازرگان و مهندس رضا مسموعی به ترکیه رفته بودیم، به حضور در شورای شهر دعوت شدیم. دکتر باسمانچی، طرح فاضلاب ازمیر را از روی نقشه برای اعضای شورا توضیح می‌داد. از جمله این که در طرح او آمده بود که در کف لوله‌های انتقال فاضلاب، با قطر بزرگ، یک لوله‌ی کوچک، باریک، با سوراخ‌های متعدد نصب کرده بود که با پمپ‌های قوی، هوای بیرون را به داخل این لوله با فشار قابل کنترل وارد می‌کرد. این هوا، از درون سوراخ‌های لوله‌ی باریک به داخل فاضلاب وارد می‌شد و به میکروب‌ها امکان می‌داد تا مواد بیوشیمیایی درون فاضلاب را گوارده کنند و به مواد اولیه تجزیه نمایند. این فرایند که در تمام طول چندین کیلومتر فاضلاب ادامه می‌یافت در نهایت فاضلاب را به یک آب نیمه تصفیه، تبدیل می‌کرد که در پایان خط

لوله‌های فاضلاب در بیرون از شهر، به استخرهایی هدایت می‌شد و از آن‌جا برای آبیاری در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گرفت. یکی دیگر از فعالان MSA تیجانی وابسته به یک خانواده‌ی بسیار بزرگ و معروف سودان و الجزایر بود. او با گروه و حزب «صادق‌المهدی» در سودان همکاری داشت. او در زمان اقامت ما در نوفل لوشاتو به آنجا آمد و با آیت‌الله خمینی دیدار کرد و پیرامون حمایت از انقلاب ایران با من هم سخن گفت. من به او توصیه کردم، به عنوان حمایت از انقلاب ایران و با راه‌پیمایی و تظاهرات، در عمل جنبش اسلامی در سودان را تقویت کنند. او به سودان برگشت و بعد از برگزاری راه‌پیمایی‌ها، عکس‌های آن را برای من به پاریس فرستاد. آقای تیجانی بعدها، طی رویدادی شیعه شد و ماجرای آن را در کتابی به نام: «آن‌گاه هدایت شدم» (Then I was Guided) منتشر کرد.^۱

بعضی از فعالان MSA، بعد از اتمام تحصیل به کشورهای خود برگشتند و در آمریکا ماندند. هریک منشاء فعالیت‌های اسلامی مهمی شدند. یکی از این فعالیت‌ها، تشکیل شورای اسلامی آمریکای شمالی Islamic Council of North America یا ICNA است. این سازمان توانسته است نقش بسیار مهمی در آمریکا ایفا کند. در حال حاضر ریاست آن با دکتر سعید یک کشمیری تبار است. در MSA او همیشه از مواضع ما حمایت و دفاع می‌کرد. مسلمانان آمریکا، در انتخابات ریاست‌جمهوری از نامزدی حسین برکه / اوایما حمایت کردند. دکتر سعید، به‌عنوان رئیس ایسنا ICNA نقش مهمی داشت. این شورا یکی از سازمان‌های اسلامی بود که در سال ۱۳۸۸ که باز داشت شدم طی نامه‌ای به مقامات ایران به این بازداشت اعتراض کرد.

دکتر انیس احمد، برادر خورشید احمد، از رهبران جماعت اسلامی پاکستان، در MSA بسیار فعال بود. بعد از اتمام تحصیل و مدتی تدریس در آمریکا، به مالزی رفت و سال‌ها رئیس دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی بود. در این مدت مکاتباتی هم داشتیم. یکی از کارمندان سابق وزارت امور خارجه ایران آقای دکتر کاظمی موسوی، نیز در این دانشگاه تدریس می‌کرد.

1. THEN I WAS GUIDED, Muhammad al-Tijani al-Samani. Ansarian Publications, Qum, I.R.J.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۱۱

دکتر احمد صقر یکی از بنیانگذاران اولیه MSA لبنانی تبار و عضو انجمن عبادالرحمان لبنان بود. در آمریکا دکترای خود را در علوم تغذیه گرفت و پژوهش‌های زیادی را درباره‌ی خواص درمانی «عسل» انجام داد و مقالات متعددی چاپ کرد. او سرانجام بعد از سال‌ها تدریس در دانشگاه‌های آمریکا، مدیریت تمام وقت یک مرکز اسلامی در کالیفرنیا را به عهده گرفته است. یکی دیگر از فعالان MSA، که دکترای خود را در امور اجتماعی از هاروارد گرفته بود، دکتر صیدیقی، پاکستانی تبار، او نیز به جای تدریس در دانشگاه مدیریت یک مرکز بسیار فعال اسلامی را در کالیفرنیا جنوبی برعهده گرفته است. برخی دیگر از فعالان MSA، از جمله مندرکف، انجمن اسلامی جامعه‌شناسان و علوم سیاسی آمریکا را به وجود آوردند و برای هم رشته‌های خود همایش‌های حرفه‌ای با گرایش اسلامی برگزار و مجله‌ای هم منتشر می‌کنند.

دکتر حسین شهرستانی، بعد از اتمام دکترای فیزیک از کانادا، به عراق برگشت و مدت‌ها عضو برجسته‌ی سازمان انرژی هسته‌ای عراق بود. در زمان صدام دستگیر و مدت‌ها در زندان بود. بعد از آزادی یا فرار از زندان به ایران پناهنده شد. بعد از سقوط صدام، در دولت کنونی عراق وزیر نفت است. دکتر مظفر پرتوماه، از سنی‌های بسیار خوش فکر و متعهد ایران، اهل سنندج، دکترای فیزیک داشت که در گروه فارسی PSG نیز فعال بود. اگرچه از برادران اهل سنت بود، اما اشعار زیبایی در تجلیل از مقام والای امام علی (ع) می‌سرود. او بعد از انقلاب در اسفند ۱۳۵۷، به دعوت من به ایران آمد و بلافاصله به سنندج رفت و با معرفی من، آیت‌الله طالقانی او را از جانب خود مسئول ستاد برگزاری انتخابات شورای شهر سنندج کرد. در این ستاد، زیر نظر دکتر مظفر پرتوماه، دو نماینده از طرف گروه‌های چپ و دو نماینده از جانب اسلام‌گرایان (گروه مفتی‌زاده) انتخابات را برگزار کردند و ۱۱ نفر، ۸ نفر از اسلام‌گرایان و سه نفر از گروه‌های چپ انتخاب شدند، «مرحوم دکتر پرتوماه» در هنگام سفر در کردستان، یک بار هم توسط گروه‌های چپ کرد به عنوان فرد وابسته به دولت جمهوری اسلامی بازداشت شد. من با ارسال تلگرافی به قاسملو خواستار آزادی او شدم و خوشبختانه مورد قبول واقع شد و او را آزاد کردند. او بعد از آزادی، از ایران خارج شد و تا هنگام مرگ، به دلیل سرطان، در آمریکا بود.

۱۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دکتر احمد القاضی (مصری تبار) از اعضای مؤسس جامعه‌ی اسلامی کلانشهر هیوستون ISGH، از تگزاس به فلوریدا رفت و یک مؤسسه پزشکی به نام «اکبر کلینیک» دایر کرد. یحیی خیری (مصری تبار) از اعضای فعال MSA، در آمریکا ماند و یک مؤسسه مالی به نام «بدون ربا» «No Reba» را تأسیس کرد.

عبدالله عبدالله بعد از سقوط دولت طالبان در افغانستان، وزیر امور خارجه کرزای شد و سپس در انتخابات گذشته ریاست جمهوری، کاندیدای ریاست جمهوری شد. اما به دلایلی انتخاب نشد و از همکاری با دولت کرزای سرباز زد. من او را در شهریور ۱۳۸۶ در مراسم سالگرد شهید احمدشاه مسعود، در کابل دیدم. هم‌چنان‌ش سرزنده و فعال یافتم.

بسیاری از اعضای سابق MSA، از کشورهای مصر، عربستان سعودی، ترکیه، الجزیره، کویت، فلسطین، پاکستان، هند، بنگلادش، مالزی، کشمیر، سوریه و آفریقای جنوبی پس از بازگشت به کشورهای خود مصدر خدمات بسیار زیادی شدند. هرکدام هم به تناسب، ارتباط خود را با من حفظ کردند. به‌طور نمونه فعالان «انجمن اسلامی پزشکان» آفریقای جنوبی نه تنها با من در ارتباط بودند و مجله خود را برای من می‌فرستادند، چندین بار مرا به شرکت در کنگره خودشان دعوت کردند که متأسفانه نتوانستم بروم.

در آمریکا، دکتر حطوط و عبدالحمید یونس شورای روابط عمومی مسلمانان (MPAC = Muslim Public Affaris Council) را بنیان‌گذاری کردند. این شورا، براساس ضوابط و مقررات آمریکا تأسیس شده است و کارش تماس با نمایندگان کنگره و سناتورها، روزنامه‌ها، رسانه‌های گروهی، در راستای اثرگذاری به نفع مسلمانان است. این شورا با گروه‌های دینی دیگر، یهودیان و مسیحیان دیدارها و همایش‌های مشترک می‌گذارد. به سبک لابی‌های آمریکا، به‌ویژه یهودیان، در انتخابات کنگره و سنا با حمایت از افراد خاص و کمک مالی به انتخاب آنان، پایگاه مستحکمی برای مسلمان‌ها در این نهادها به‌وجود آورده است. این شورا یک دفتر دائمی در واشنگتن دی سی دارد. مدیرمسئول در این شورا - یک جوان مصری‌تبار به‌نام مریوتی از نسل دوم مهاجران است. این نسل، برخلاف نسل اول، به فرهنگ و زبان و

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۱۳

ادبیات آمریکا تسلط دارد. نظیر پدران‌شان انگلیسی را با لهجه عربی صحبت نمی‌کنند و به راحتی می‌توانند در آمریکا فعالیت مؤثری داشته باشند. به کمک همین شورا است که در سال‌های اخیر کاخ سفید یک شب در ماه مبارک رمضان، رهبران مسلمانان را به افطار دعوت می‌کند. علاوه بر این در مراسم تحلیف رئیس‌جمهور جدید، یک یهودی یک مسیحی و یک مسلمان مراسم دعا برگزار می‌کنند. روحانی مسلمان معمولاً صفحاتی از کتاب مقدس قرآن را می‌خواند. حضور و فعالیت مسلمانان در ساختار قدرت، به تدریج موجب تحکیم موقعیت مسلمانان در آمریکا شده است. یکی دیگر از کارهای مؤثر این شورا، سرمایه‌گذاری در تهیه فیلم جدیدی از زندگی‌نامه «مالکوم ایکس» به کارگردانی «کینگ» است. فعالیت‌های همین شورا باعث شد که یک مؤسسه غیردولتی، جایزه بزرگی به مبلغ ۵۰۰۰۰۰ دلار، به کارگردان فیلم مالکوم ایکس هدیه داد. این فیلم آنقدر مؤثر و جذاب تهیه شده است که بسیاری از دبیران تاریخ در دبیرستان‌های آمریکا به تمام دانش‌آموزان خود دیدن آن را سفارش می‌کردند، برخی هم به عنوان بخشی از آموزش تاریخ آمریکا دیدن آن را به دانش‌آموزان تکلیف کردند.

این فیلم در دو بخش تهیه شده است. بخش اول، زندگانی مالکوم ایکس قبل از مسلمان شدنش که حاکی از آن است که هر نوع خلاف و منکری را به عنوان یک جوان سیاه‌پوست مرتکب شده بود. در بخش دوم، زندگی پاک و فعال و پربار او را بعد از مسلمان شدن نشان می‌دهد.

تشکیل MSA و فعالیت‌های آن، تأثیرات بسیار مثبت و عمیقی بر گروه‌های اسلامی در آمریکا برجا گذاشت. اما اسلام یک پدیده تازه در آمریکا نبود. برخی از شواهد حاکی از آن است که تعدادی از مسلمانان اندلس (و نیز یهودیان) بعد از غلبه مسیحیان بر آندلس (اسپانیا) و تشکیل دادگاه‌های تفتیش عقاید (انگیزسیون)، مجبور به فرار شدند. مسلمانان آندلس دریانوردان بسیار ماهری بودند. کریستف کلمب، با استخدام یکی از همین دریانوردان مسلمان می‌خواست راه دریایی هند را پیدا کند که سر از آمریکا درآورد. اقیانوس اطلس نزد مسلمانان اندلس به «دریای ظلمات» شناخته شده بود. تعدادی از مسلمانان آندلس از دست مسیحیان فرار کردند و به جانب دریای

ظلمات گریختند. گفته می‌شود آن‌ها قبل از کریستف کلمب به آمریکا رسیدند. هنگامی که در هیوستون، به عنوان رئیس جامعه اسلامی کلان شهر هیوستون فعالیت می‌کردم، شنیدم یا خواندم که برخی از کلیساهای قدیمی در شهر بندری «گالوستون» (Galvestown) در جنوب هیوستون، در خلیج مکزیک، پیش از آن مسجد بوده‌اند. معماری و برخی از تزئینات داخلی، این ظن و گمان را تقویت می‌کرد. علاوه بر این، در میان بردگان سیاهی که سفیدپوستان اروپا و آمریکا از آفریقا «شکار» می‌کردند و به آمریکا می‌آوردند، افراد مسلمان هم بودند. به موجب گزارش‌های تاریخی، برخی از بردگان، گوشت خوک و شراب نمی‌خوردند و در مواقع معین در روز، رو به سمت خاص، اعمال و مناسکی را انجام می‌داده‌اند که تمامی آن‌ها با نمازهای روزانه‌ی مسلمانان انطباق کامل دارد. برخی از این بردگان علیه اربابان خود قیام می‌کردند و برای مقابله با اربابان به جنگل‌ها پناه می‌بردند. در گزارش‌های تاریخی آمده است که برده‌های مسلمان نقش مهمی در این قیام‌ها داشته‌اند. آکس هیلی که خود یکی از نوادگان بردگان ربوده شده از آفریقا است تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی در مورد اصل و نسب خود در آفریقا انجام داده است که در کتابی به نام «ریشه‌ها (Roots)» منتشر شده و از روی آن فیلمی به همین نام ساخته شده است. در این کتاب به مسلمانانی که از آفریقا ربوده شدند و به عنوان برده به آمریکا آورده شدند، اشاراتی شده است. غرض من از این بحث این است که اسلام در آمریکا ریشه‌های عمیقی دارد. اما بعد از بردگان، اولین مسلمانانی که از کشورهای اسلامی به آمریکا مهاجرت کرده‌اند در قرن نوزده و سپس در اوایل قرن بیستم، گروه‌های جدید از مسلمانان دست به مهاجرت جمعی زدند. در دهه‌ی ۱۹۱۰ یک گروه از مسلمانان سوریه، حدود ۹۰ نفر، به طور دسته‌جمعی به ایالت آیوا IOWA مهاجرت کردند و در شهر سِدار راپید Cedar Rapid - اسکان گزیدند و اولین و شاید قدیمی‌ترین مسجد را ساختند. در یکی از سفرهایم به آمریکا، زمانی که دخترم مریم در ایوا دانشجوی بود و به دیدنش رفته بودم، از مرکز اسلامی و مسجد سِدار راپید دیدن کردم. آن‌ها ضمن آن که ساختمان مسجد قدیمی را حفظ کرده بودند، مرکز اسلامی جدیدی را در دست احداث داشتند. در همین سفر برای آخرین بار با دکتر/ایروینک، یک استاد آمریکایی،

۱۱۵ □ فعالیت‌های اسلامی

که مسلمان شده و نام *الحاج تعلیم علی* را برای خود انتخاب کرده بود، دیدن کردم. او را از سال‌ها قبل، هنگامی که در دانشگاه تگزاس در آستین (Austin) درس می‌داد، می‌شناختم و می‌دانستم که در حال ترجمه قرآن به زبان رایج انگلیسی - آمریکایی است. در *سدار راپید*، او ترجمه‌ی کامل قرآن خود را که تازه چاپ شده بود به من هدیه داد.^۱ علاوه بر مهاجرت جمعی از مسلمانان سوریه، گروهی از *زرتشتیان ایران* نیز در اوایل قرن بیستم به ایوا مهاجرت کردند و در تاسیس شهر معروف به پرشیا (Persia) مشارکت داشتند. گروهی از این ایرانیان زرتشتی هنوز هم در ایوا هستند و هر سال مراسم جشن سده را برگزار می‌کنند.

گروه دیگری از مهاجران مسلمان به آمریکا، *کارگران عرب* کارخانجات ماشین‌سازی در دیترویت بودند. آن‌ها هم برای خود مسجد ساخته بودند، اما حضور در مسجد و فعالیت‌هایشان بیش از دینی، فرهنگی - عربی بود. حتی در مسجد هم، چندان رعایت اخلاق و رفتار اسلامی را نمی‌کردند. فعالیت MSA، جو فرهنگی در میان این گروه‌های مهاجر عرب را به نفع رعایت موازین اخلاق دینی و امتناع از مشروب‌خواری و غیره تغییر داد. به طوری که به تدریج اسلام، نه فقط یک هویت فرهنگی - عربی، بلکه یک هویت دینی شد.

با ازدیاد تعداد مسلمانان مهاجر به آمریکا و نیز دانشجویانی که بعد از اتمام تحصیل، در آمریکا مانده و نقش رهبری و سازماندهی مسلمانان را در آمریکا بر عهده گرفته بودند، جنبش اسلامی، شکل جدیدی به خود گرفت و امروز «*شورای مسلمانان آمریکا*» یکی از قوی‌ترین نهادهای اثرگذار در آمریکاست. ریاست آن با دکتر سعید از فعالان قدیم MSA است.

۴. امت اسلام یا مسلمانان سیاه

در کنار مسلمانان مهاجر به آمریکا، آمریکاییانی هم بودند که به اسلام روی آورده و مسلمان شده بودند. در دهه‌های ۴۰ تا ۱۹۷۰ این آمریکایی‌های مسلمان بیش‌تر سیاهان بودند. البته از میان سفیدپوستان آمریکایی طبقه متوسط نیز، افرادی مسلمان

1. The Quran Translation and Commentary by T.B. Iring (Al-Hajj Ta'lim Ali) Amana Books, Brattleboro, Vermont 1991.

می‌شدند. اما جنبش اسلامی در میان سیاه‌پوستان آمریکا به مراتب قوی‌تر و گسترده‌تر بود.

در دهه‌ی ۱۹۳۰، یک مسلمان مهاجر به نام «فرض یا فرد، محمد یا فارس محمد» در حومه شهر دیترویت یا شیکاگو، به عنوان یک پارچه‌فروش دوره‌گرد به در منازل سیاهان رفت و آمد داشت و هنگام ارائه کالای خود، با آنها به گفت و گو می‌نشست و درباره اسلام برای آنان سخن می‌گفت. از میان این سیاهان، شخصی به نام عالیجاه محمد - یا الیاس محمد، به شدت به او علاقمند و یکی از یاران خاص او می‌شود. اما گویا فرض محمد ناگهان ناپدید می‌شود و الیاس یا عالیجاه محمد، مدعی می‌شود که از جانب فرض محمد، برای نجات سیاهان مأموریت پیدا کرده است. به این ترتیب او سازمانی را به نام ملت یا امت اسلامی Nation of Islam تأسیس می‌کند که بعدها به نام مسلمانان سیاه Black Muslims معروف شدند. این شهرت مدیون کتابی است به همین نام درباره‌ی این گروه که توسط یک استاد دانشگاه هاروارد نوشته شد.

امت اسلامی یا مسلمانان سیاه، به زودی و به سرعت به یکی از قوی‌ترین گروه‌های سیاسی - اسلامی آمریکا تبدیل شدند. نشریه‌ی آنها، به نام «محمد سخن می‌گوید» Muhammad Speaks در تیراژ بسیار بالایی در سرتاسر آمریکا توزیع می‌شد. اگرچه مرکز آنها در شیکاگو بود، اما در بسیاری از شهرهای آمریکا، شعبه‌هایی تحت نام «مسجد» ساخته شده بود. یکی از معروف‌ترین آنها، مسجد هارلم معروف به «مسجد شماره ۷» بود. هارلم در قلب شهر نیویورک، با جمعیت حدود صد درصد سیاه‌پوست، یکی از مراکز جنایت در آمریکا بود. سیاهان به محض این‌که مسلمان می‌شدند، یک تغییر و تحول اساسی در رفتار و منش آنان به وجود می‌آمد. از آن بی‌بند و باری و فساد، مشروب‌خوری، زن‌بارگی به کلی دور، اما در عین حال، بسیار فعال و رزمنده می‌شدند. عالیجاه محمد خود را «رسول خدا» می‌دانست و توضیح می‌داد که به همان معنایی که خداوند به مادر موسی درباره موسی وحی کرد و به او دستور داد که فرزندش را در جعبه‌ای در رودخانه نیل رها کند، خداوند برای نجات سیاهان آمریکا به او مأموریت داده است. عالیجاه محمد، سیاهان را اولین بشر و انسان آفریده خدا می‌دانست و معتقد بود که سفیدپوستان مخلوق شیطان هستند. می‌گفت سفیدپوستان

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۱۷

نمی‌توانند مسلمان شوند. روزه در ماه مبارک رمضان را، به ماه دسامبر سال میلادی تغییر داده بود. او علت آن را چنین توضیح می‌داد که در ماه دسامبر، که مصادف است با میلاد مسیح و سال نو، خوش‌گذرانی در میان آمریکایی‌ها به طور عام و در میان سیاه‌پوستان به طور خاص بسیار زیاد می‌شود. برای مهار پیروانش روزه را بر آن‌ها در این ماه واجب کرده بود و نماز را هم ۸ بار در روز. در افکار و اندیشه‌های این گروه، انحرافات جدی مشهود بود، به عنوان نمونه، آنها معتقد بودند که شخص الله - خداوند، در وجود فرض محمد، که با ذکر نامش برای او سلام و صلوات می‌فرستادند، در آمریکا ظاهر شده است تا سیاهان را نجات بدهد و: «خداوند خواسته است که با حکمت برتر الهی خود، ما بر سر پای خودمان بایستیم. در تاریخ گذشته انسان هرگز چنین وحی بزرگی در حکمت الهی به یک انسان نشده است. مسلمانان ارتدکس بر این باور جاهلانه هستند که خداوند - الله - چیزی بی‌شکل است و او به زندگی ما توجه دارد ... من دو سنت هم برای چنین خدایی خرج نمی‌کنم». (نشریه «محمد» سخن می‌گوید - ۲۴ نوامبر ۱۹۷۲).

در مورد انسان اولیه مخلوق خدا چنین باور داشتند: «این اشتباه نیست که اولین انسان روی زمین یک مرد سیاه‌پوست بود. حضرت علیجاه محمد، آخرین پیامبر خداست. یک آیه در قرآن نیست که بگوید محمد بن عبدالله آخرین پیامبر است. علیجاه محمد به ما آموخته است که او نه تنها «محمد» قرآن است، بلکه الیاس یا علیجاه تورات نیز می‌باشد. علیجاه محمد می‌گوید که با توجه به وضعیت اسفبار سیاهان در آمریکا آن‌ها باید ۸ بار در روز نماز بخوانند.

«چقدر شما احمق هستید که فکر می‌کنید، محمد ۱۴۰۰ سال پیش می‌تواند شما سیاهان را از جهنم آمریکا نجات دهد. محمد زمان گذشته مرد بزرگ دوران خود بود اما حضرت علیجاه محمد، به مرد سیاه در آمریکا آموخته است که شما احتیاجی ندارید به سمت شرق رو کنید، فرزند نوزاد غرب طلوع کرده است. (محمد سخن می‌گوید - شماره ۱ / دسامبر / ۱۹۷۲).

در ژوئیه ۱۹۷۵ علیجاه محمد درگذشت. پسرش والاس محمد، رهبری این گروه را به دست گرفت. او که مدتی در الازهر تحصیل کرده بود به تدریج مواضع نادرست و افراطی گروه را تغییر داد. نام گروه را از «امت اسلام» به «مجتمع جهانی اسلام در

غرب» تغییر داد و هدف جدیدی اعلام کرد: «ورود و حضور در فعالیتهای عام مسلمانان در آمریکا». علاوه بر این تحت رهبری والاس محمد، این گروه با جنبش حقوق مدنی در آمریکا و حزب دموکرات نزدیک شد. در گذشته سیاهان طرفدار اعراب و مخالف اسرائیل بودند و به همین دلیل، یهودیان این گروه، سیاهان مسلمان را «ضد یهود» می‌نامیدند. اما در نگرش سیاهان نسبت به یهودیان نیز تغییراتی صورت گرفت. سال‌ها بعد هنگامی که او برای سرکشی به مسجد این گروه به هیوستون سفر کرده بود باهم دیدار و گفتگو داشتیم. اما از عقاید افراطی و کم و بیش انحرافی، فاصله گرفته بود

در زمان علیجاه محمد، امت اسلام با دنیای عرب و مسلمانان جهان بی‌ارتباط بود. اما والاس محمد با سازمان‌ها و دولت‌های عربی نزدیک شد و رابطه برقرار کرد. یکی از فعال‌ترین و بانفوذترین پیروان علیجاه محمد شخصی بود بنام مالکم /یکس. سیاهانی که مسلمان می‌شدند عموماً از واژه ایکس، به دنبال نام خود استفاده می‌کردند. وجه تسمیه ایکس این بود که وقتی اجداد آنها را از آفریقا ربودند و به آمریکا آوردند، اربابانشان روی آنها اسامی جدیدی گذاشتند برحسب اینکه اربابان فرانسوی تبار یا انگلیسی تبار باشند. اسامی فرانسوی یا انگلیسی به کار برده می‌شد. اما این‌ها اسم واقعی این سیاهان نیست و چون نمی‌دانند که اسامی واقعی آنها چیست از حرف ایکس استفاده می‌کنند.

اعضای «مسلمانان سیاه» خشونت‌گرا نبودند. اما براساس آموزه‌های علیجاه محمد، اگر پلیس به آنها ظلم و ستم می‌کرد موظف بودند در برابر پلیس بایستند و دفاع کنند. به همین دلیل، گروه مسلمانان سیاه یا امت اسلامی، یک سازمان نیمه نظامی هم بود. اعضای این گروه در شهرهای مختلف، به دفعات با پلیس محلی درگیر می‌شدند و به زد و خورد می‌پرداختند. در سفری که برای سخنرانی به شیکاگو دعوت داشتم (۱۹۷۱) در مرکز امت اسلام و مسجد شماره ۱ محمد در شهر شیکاگو با عالیجاه محمد دیدار کردم. او با گرمی مرا پذیرفت و خیلی دوستانه سخن گفتیم. قصد بحث و مناظره با او را نداشتم، بلکه می‌خواستم از نزدیک او را ببینم. شاید اگر دیدارهایمان تکرار می‌شد، وارد بحث و گفتگو درباره برخی از عقاید انحرافی آنها می‌شدم. او

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۱۹

قدی کوتاه و چشمان نافذی داشت و به سبک تاجیک‌ها کلاهی که بر روی آن ملیله‌دوزی شده بود، بر سر داشت.

مالکم/یکس یکی از فعال‌ترین و مؤثرترین رهبران جنبش اسلامی سیاهان آمریکا محسوب می‌شد. او بسیار باهوش و سریع‌الانتقال بود. هنگامی که در دبیرستانی در اطراف شیکاگو، در *ایالت ایلینویز* درس می‌خواند، معلمش از یک شاگردان می‌پرسد که وقتی بزرگ بشوند، می‌خواهند چه کاره باشند. *مالکم* می‌گوید می‌خواهد یک حقوقدان بشود. معلمش که یک سفیدپوست بود به او می‌گوید *مالکوم* چیزی را بخواه و دنبالش برو که بتوانی به آن برسی. تو می‌توانی نجار یا کفاش خوبی بشوی. اما نه یک حقوقدان. این جواب معلم، سرآغاز تحول زندگی *مالکم* می‌شود. او از درس و مدرسه دست می‌کشد و از شیکاگو به بوستون نزد خواهرش می‌رود و در آنجا به گروه‌های جنایتکار خیابانی می‌پیوندد و هر عمل منکر قابل‌تصور را انجام می‌دهد و هنوز بیست سالش نشده بود که به زندان می‌افتد. تنها کسی که در زندان به دیدنش می‌رفت، خواهرش بود که تازه مسلمان شده بود و به جنبش «ملت اسلام Nation of Islam» پیوسته بود. خواهرش هر بار که به دیدن او می‌رفت، نشریات این گروه را به او می‌داد. به این ترتیب *مالکم* جوان مسلمان شد و اسلام یک تغییر و تحول اساسی در او به وجود آورد و انسان جدیدی شد. *مالکوم* برای گذراندن زمان، یکی از کارهایی که در زندان کرد حفظ تمامی لغات فرهنگ واژه‌های انگلیسی بود و این موجب تسلط او بر زبان انگلیسی شد. بعدها این تسلط او بر زبان انگلیسی، او را به یکی از قوی‌ترین سخنران‌های آمریکا تبدیل کرد. *مالکم* بر اثر تغییر در رفتارش در زندان بزودی مشمول عفو و آزاد شد. بعد از آزادی به جنبش مسلمانان سیاه پیوست و به سرعت، بعد از رهبر آن، الیاس محمد یا *عالیجاه محمد* قوی‌ترین و بانفوذترین رهبر جنبش شد. اما به تدریج میان او و رهبر جنبش اختلاف به وجود آمد و هنگامی که به دنبال آشنایی و دوستی‌اش با رئیس مرکز اسلامی نیویورک با اسلام سنتی آشنا شد، از جنبش مسلمانان سیاه فاصله گرفت و در نهایت از آنها برید و جنبش اسلامی جدیدی را سازمان داد. در سفری که به حج رفت اعتقادش به اسلام راستین عمیق‌تر شد. در نامه‌ای از مکه به همسر و یارانش در آمریکا نوشت که: «تنها راه علاج

سرطان نژادپرستی آمریکا اسلام راستین است. من در مراسم حج دیدم که سفیدترین سفیدها در کنار سیاه‌ترین سیاه‌ها می‌نشستند و از یک کاسه باهم غذا می‌خوردند، بدون آن که کم‌ترین توجهی به نژاد و رنگ یکدیگر داشته باشند».

۵. دیدار با مالکم ایکس

در سال ۱۹۶۲، که هنوز در دانشگاه فرلی دیکسون کار می‌کردم، در یکی از سفرهایمان به نیویورک به اتفاق همسرم به هارلم رفتیم و در مسجد شماره ۷ که زیر نظر مالکم اداره می‌شد، با او دیدار کردیم.

در آن زمان مالکم هنوز با مسلمانان سیاه همکاری داشت. هارلم در نیویورک منطقه‌ای است که بیش‌تر قریب به اتفاق ساکنان آن سیاه‌پوست هستند. در آن زمان هارلم جهنمی از فساد و دزدی و قتل و جنایت بود. مسجد شماره ۷، در مرکز هارلم قرار داشت و به یک معنا، جزیره‌ای از بهشت در جهنم هارلم بود. وقتی به مسجد رسیدیم و در زدیم، دو مرد سیاه‌پوست با ادب فراوان و با سر و وضع و لباس بسیار مرتب در را گشودند و ما را به داخل دعوت کردند. قصد خود را برای دیدار مالکم به آن‌ها گفتیم. دقایقی بعد خود مالکم به استقبال ما آمد و ما را به سالن پذیرایی برد. خود را معرفی کردیم که مسلمان و از ایران هستیم. بحث ما با او بیشتر درباره نظرات گروه مسلمانان سیاه بود. این گروه معتقد بود که انسان مخلوق و برگزیده‌ی خدا و سیاه‌پوستان هستند.^۱ تمام پیامبران سیاه‌پوست بوده‌اند. سفیدپوستان مخلوق شیطان هستند. سفیدپوستان هرگز نمی‌توانند مسلمان بشوند. آن‌ها شیطان‌پرستند. /ایاس محمد، رهبر این گروه، خود را رسول و پیامبر خدا و مأموریتش را نجات سیاه‌پوستان آمریکا از بردگی سفیدپوستان می‌دانست. با مالکم درباره‌ی این دیدگاه هایشان سخن گفتیم. او ما را، یعنی آسیایی‌ها را سفیدپوست نمی‌دانست می‌گفت شما هم رنگین‌پوست هستید. بحث ما با او حدود دو ساعت طول کشید و او هم در طول گفتگو با چای و کیک از ما پذیرایی کرد. سال‌ها بعد خود مالکم به اشتباهش پی برد و به اسلام راستین

۱. براساس آخرین یافته‌های علمی، انسان‌های کنونی یا هوموسپین‌ها، همه از نسل یک آدم و حوای آفریقایی هستند.

۱۲۱ □ فعالیت‌های اسلامی

پیوست و از گروه علیجاه محمد جدا شد و سازمان اسلامی خود را تشکیل داد و در نهایت او را در دفتر کارش ترور کردند.^۱

افزون بر «امت اسلام» و گروه مالکم ایکس، به تدریج سازمان‌های دیگری از رنگین‌پوستان مسلمان آمریکا تشکیل شد. یکی از آن‌ها حزب اسلامی آمریکا بود. رهبر آن، حامد، با دوستان ما در واشنگتن بسیار نزدیک بود و با من هم در هیوستون ارتباط داشت. در سفری به خاورمیانه به من گفت مایل است که با آیت‌الله خمینی در نجف دیدار نماید. من طی نامه‌ای او را به آیت‌الله خمینی معرفی کردم. (دفتر دوم - نامه‌ها).

افزون بر رنگین‌پوستان آمریکا، اسلام در میان سفیدپوستان طبقه متوسط آمریکا نیز به تدریج رشد کرده است. علاقه‌ی این گروه از سفیدپوستان به اسلام، بیش‌تر از جنبه‌های عرفانی آن می‌باشد که در جای دیگری به آن پرداخته‌ام. رشد اسلام در آمریکا آن‌چنان جلب توجه کرده بود که روزنامه‌ی نیویورک تایمز (۱۵ سپتامبر ۱۹۷۵) در یک سری مقالات تحلیلی تحت عنوان «اسلام امروز: دین اسلام در دوران سکیولار قوی است». نوشت: «در زمانی که مسیحیت رو به افول است و در برابر فرهنگ‌های سکیولار عقب‌نشینی می‌کند، اسلام در حال رشد و قوی شدن است». رشد اسلام تنها در آمریکا نبود که جلب توجه کلیسای مسیحی را کرده بود، مجله‌ی لایف در یک گزارش تحلیلی از وضع مذاهب بزرگ جهان، اسلام، مسیحیت و یهودیت، نوشت که در برابر هر یک نفری که در آفریقا مسیحی می‌شود، ۱۱ نفر مسلمان می‌شوند. بیلی‌گراهام، کشیش معروف آمریکا برای کشف علل رشد سریع اسلام در آفریقا به این قاره سفر کرد و مجموعه‌ی بررسی‌های خود را در کتابی منتشر ساخت. در شهر هیوستون نیز، تعداد قابل توجهی از سیاه‌پوستان و نیز سفیدپوستان با قبول اسلام، به فعالیت‌های ما در مسجد و جامعه‌ی اسلامی شهر پیوستند.

حضور آن‌ها در فعالیت‌های اسلامی شهر، یکی از موجباتی بود که ما برنامه‌ی آموزشی برای زندانیان تگزاس را به اجرا بگذاریم که شرح آن در جای دیگر آمده است.

۶. تاسیس جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون

هنگامی که سفر و انتقال به تگزاس برای کار در دانشکده‌ی پزشکی بیلور قطعی شد،

۱. برای علاقمندان به سرنوشت مالکوم ایکس، دیدن آخرین فیلم زندگی او را توصیه می‌کنم.

۱۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

با بسیاری از دوستان مسلمان غیرایرانی تماس گرفتم تا از وجود فعالیت‌های اسلامی در تگزاس و به‌خصوص شهر هیوستون اطلاعاتی کسب کنم. اما هرچه بیش‌تر جست‌وجو کردم، کسی خبری نداشت یا شاید خبری نبود. وقتی در هیوستون مستقر شدم از همان بدو ورودم شروع به جست‌وجو کردم. تعداد مسلمانان شهر بسیار کم بود و هیچ فعالیت گروهی و جمعی هم وجود نداشت. با برخی از پزشکان ایرانی، که در مرکز پزشکی تگزاس دوره می‌گذرانیدند یا کار می‌کردند، آشنا شدم. دکتر عریضی از پزشکان بسیار خوب اصفهانی با خانواده‌اش در مرکز پزشکی کار می‌کرد و دوره می‌دید. در بیلور با دکتر حسین میرشمسی آشنا شدم. یک روز در دفتر کارم در بیلور سرگرم کار بودم، مردی خوش‌سیما و مهربان با سن و سالی بالاتر از ۶۰ سال به دیدنم آمد و خود را معرفی کرد که رئیس مؤسسه سرم‌سازی رازی در حصارک کرج است و برای گذراندن یک دوره‌ی کوتاه به بخش ویروس‌شناسی بیلور آمده است. چند شب قبل در مهمانی منزل دکتر ملنیک رئیس‌بخش ویروس‌شناسی با دکتر یوش، آشنا می‌شود و از طریق او مطلع می‌شود که من هم در بیلور هستم. او را مردی بسیار متین و مؤدب و سخت‌کوش در کار یافتم.

این آشنائی، منجر به ارتباط خانواده‌ها شد، که برای همه، در آن دیار غربت، سخت مغتنم بود. تلاش برای یافتن کسانی که آمادگی برای فعالیت‌های مشترک اسلامی داشته باشند را ادامه دادم. و از هرکس سراغ می‌گرفتم. یک روز در دفتر کارم در بیلور، کسی که خود را دکتر احمد القاضی معرفی می‌کرد به سراغم آمد و گفت، مصری‌تبار است و در بخش جراحی قلب دکتر کولی، در بیمارستان سنت لوک دوره تخصصی می‌گذراند. تلاش و تکاپوی مرا برای گرد هم آوردن مسلمانان شنیده و آمده است که اعلام آمادگی کند. باهم برنامه‌ای تنظیم کردیم که با خانواده‌ها شروع می‌شد. قرار گذاشتیم روزهای یک‌شنبه، دو خانواده، دور هم جمع بشویم. باهم قرآن بخوانیم و معانی آیات را باهم بحث کنیم. باهم نماز بخوانیم و برای بچه‌هایمان برنامه‌هایی اجرا کنیم. این برنامه به‌زودی شروع شد. همسر او، خانم ایمان ابوالسعود، دختر یکی از فعالان معروف و سرشناس جمعیت اخوان‌المسلمین مصر بود. دکتر ابوالسعود، سال‌ها در زمان عبدالناصر در مصر زندانی بود. بعد از رهایی، مصر را ترک

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۲۳

و به غرب گریخت. از عجایب روزگار این که فعالان سیاسی، چه مسلمان غیرمسلمان از شر ظلم و ستم حکام کشورهای مسلمان به غرب پناه می‌برند. از آن پس دو خانواده روزهای یک‌شنبه در منزل ما جمع می‌شدند.

کوشش برای تشکیل این جلسات برای تأمین هدف دیگری هم بود. ما صاحب ۴ فرزند بودیم. بچه‌ها بزرگ می‌شدند و به طور طبیعی، آینده دینی و اخلاقی آن‌ها برای ما بسیار مهم بود. ما محیط آمریکا را به‌خلاف بسیاری از جنبه‌های مثبت آن، نه برای زندگی خودمان و نه برای فرزندانمان مناسب نمی‌دانستیم. اما چون به دلیل مبارزات سیاسی ضد استبداد سلطنتی، امکان بازگشت به ایران برای ما بسیار کم و یا ناممکن شده بود. با هریک از دوستان در ایران هم که مشورت می‌کردیم به ما می‌گفتند که به ایران برنگردیم. قبل از مهاجرت و سفر به خاورمیانه، هنگامی که با همسرم درباره‌ی آینده فرزندانمان سخن می‌گفتیم، هر دو به این نتیجه رسیده بودیم که به هر قیمتی که باشد به یک کشور اسلامی مهاجرت کنیم و در آمریکا نمانیم. همسرم حاضر و آماده برای هر نوع فداکاری بود. اما بحث ما این بود که کجا؟ کدام کشور اسلامی؟ جریان مهاجرت به مصر و بعد لبنان و خاورمیانه تا حدی، این نظر را در مورد فرزندانمان تأمین می‌کرد، یا تصور ما چنین بود که تأمین می‌کند. اما تجربه زندگی در مصر و لبنان، مشاهده وضعیت جامعه و مدارس آن‌ها و مشکلات متعددی که به هر حال برای زندگی خارجی‌ها در این منطقه وجود داشت، اختلاف شدید میان ایران با کشورهای عرب همسایه، حملات شدید مطبوعات و مقالات کشورهای عربی، نه فقط به دولت ایران، بلکه به خود «ایرانیان»، جوئی را ساخته بود که کار کردن و تأمین معیشت خانواده و زندگی را برای خانواده‌های ایرانی از نوع ما، غیرممکن ساخته بود.

به تدریج مسلمانان تازه‌ای از کشورهای اسلامی به هیوستون آمدند. هیوستون شهری در حال رشد بود و از میان آنان افراد جدیدی به گروه پیوستند. در اولین ماه مبارک رمضان بر تعداد اعضای گروه اضافه شد و اولین نماز عید فطر را مسلمانان شهر در منزل ما خواندند. در نماز روز عید فطر در منزل ما فردی از اهالی عربستان سعودی که به عنوان بیمار یا مسافر به هیوستون آمده بود، گفت عربستان سعودی آمادگی دارد برای ساختن مسجد به شما کمک کند و اصرار داشت که این کمک را بپذیریم. من آن را رد کردم. بعدها، در فرصت‌های دیگر، این پیشنهاد باز هم مطرح

۱۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

شد. اما هر بار من آن را رد می‌کردم. استدلال من این بود که اگر ما بتوانیم مسلمانان متعهد را جذب کنیم، خودشان مسجد می‌سازند. اما اگر بدون این مسلمانان، مسجد بسازیم، آن مسجد بدون مسلمان و نمازخوان خالی خواهد ماند. معتقد بودم همان‌طور که پدرها و مادرها برای تربیت فرزندان خود هزینه می‌کنند، باید برای ساختن مسجد به عنوان پایگاه حفظ هویت دینی نیز از درآمد خود هزینه کنند. در آن روز در نماز عید فطر یک مسئله دیگر هم اتفاق افتاد. من پیش‌نماز بودم و نماز را مانند سنت شیعیان، خواندم. بعد از نماز برخی از دوستان سنی مذهب، که از هند و پاکستان بودند، به نماز من ایراد گرفتند که چرا به جای سه قنوت، پنج قنوت گفته‌ام یا چرا چنان دعایی را خوانده‌ام. این موجب بحث بسیار خوبی در میان ما شد. اولین پرسش من از آن‌ها این بود که آیا نماز عید فطر واجب است یا مستحب! آن‌ها به اتفاق گفتند، مستحب است. پرسیدم آیا در مورد محتوای دعاها حرف و ایرادی دارید؟ گفتند خیر. گفتم ببینید مهم، بودن باهم و نماز خواندن باهم است. بار دیگر شما بخوانید، من هم پشت سر شما خواهم خواند. آن‌ها قانع شدند و مسئله فیصله پیدا کرد و جلسات یک‌شنبه‌ها ادامه یافت.

با وجود این، چندین هفته گذشت و ما دو خانواده تنها به دور هم می‌نشستیم برای اجرای برنامه لذت آرامش حاصله برای همه ما محسوس بود. ما ۵ فرزند و آن‌ها سه فرزند داشتند. دکتر احمد القاضی، جراح و عضو تیم دکتر کولی بود. دوره‌ی تخصص‌اش را می‌گذرانید. گفتم که همسر دکتر القاضی خانم ایمان، دختر دکتر ابوالسعود از رهبران اخوان المسلمین بود که سال‌ها در زندان بوده است. در جریان آن مبارزات، ابوالسعود همسرش را از دست می‌دهد و ایمان را به یک پانسیون در سوئیس می‌سپارد. ایمان از هر جهت اسم بامسمائی داشت. مؤمن، آرام، مطمئن به خود بود. ورود او به خانواده ما اثرات مثبتی داشت. او با پیراهن بلند و گشاد و ساده و روسری خود، نمونه‌ای شد برای سایر زنان. خود احمد هم بسیار آرام و باطمینان بود. اطلاعات اسلامی هر دوی آن‌ها نیز خوب بود و به این ترتیب جلسات یکشنبه‌ها، برای همه‌ی ما مفید و پربار بود. در هر جلسه، به نوبت، همسر من یا ایمان القاضی، بچه‌های کوچک‌تر را در اتاقی جداگانه مواظبت می‌کردند و سرگرم نگاه می‌داشتند تا دیگران با خیال راحت برنامه را اجرا کنند. به زودی خانواده‌های دیگری

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۲۵

به جمع ما پیوستند که اتاق محقر کوچک مهمانخانه منزل ما، گنجایش آن‌ها را نداشت. بنابراین با مشورت و تبادل نظر با همسر، دیوار میان آن اتاق با اتاق نشیمن را برداشتیم. در آمریکا اسکلت ساختمان‌ها بیش‌تر از تخته است. خانه‌ها در آمریکا بیش‌تر با چوب ساخته می‌شوند. برداشتن اتاق و ترمیم آن، کار ساده‌ای بود و فضای بیش‌تری را برای ما فراهم ساخت. به این ترتیب هسته‌ی اولیه‌ی تاسیس جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون به وجود آمد. در نوامبر ۱۹۶۹، جامعه را به عنوان یک نهاد مدنی غیر انتفاعی - دینی در ایالت تگزاس به ثبت رساندیم.

۷. در مؤسسه مذهب

یک روز متوجه شدیم که در مرکز پزشکی تگزاس، ساختمانی است با نام «مؤسسه مذهب (Institute of Religion)». مراجعه و تحقیق کردیم، معلوم شد نوعی از یک کالج چهارساله است که در آن‌جا «روحانی پزشکی» (Medical Pastor) تربیت می‌شود. فلسفه‌ی زیربنایی آموزش در این مؤسسه جالب بود. مؤثر بودن درمان بیماران رابطه‌ی نزدیکی با حالات روحی و روانی بیمار دارد. برای تسهیل، تسریع و تکمیل کار پزشک، کسی باید به روان و روحیه‌ی بیمار برسد. این وظیفه به عهده‌ی «روحانی پزشک» گذارده می‌شود. او درباره‌ی مسائل روانی، اجتماعی و مذاهب، تخصص می‌گیرد و سپس در بیمارستان‌ها سرگرم به کار می‌شود. در برنامه‌ی مطالعه مذاهب، نظر به مذهب خاصی نیست چرا که با کل مذهب و با تمام مذاهب زنده‌ی دنیا آشنا می‌شوند. افزون بر این، دانشجویان دانشکده‌های پزشکی در این مرکز هم به عنوان بخشی از دروس انتخابی خود، واحدهایی در این مؤسسه می‌گذرانیدند.

از آن‌جا که این ساختمان در قلب مرکز پزشکی تگزاس قرار داشت، برگزاری جلسات یک‌شنبه در این ساختمان برای هر دو خانواده، به خصوص دکتر القاضی که بیش‌تر حتی روزهای یک‌شنبه را هم مجبور بود در بیمارستان حضور داشته باشد، خیلی راحت‌تر و مناسب‌تر بود. با مسئول مؤسسه مذاکره شد و موافقت او را برای تشکیل جلسات یک‌شنبه‌ها در ساختمان جلب کردیم. جای بسیار مناسبی بود. چندین اتاق و آشپزخانه و امکانات داشت. به‌طوری که هم‌زمان می‌توانستیم هم برای بزرگ‌ترها و هم برای بچه‌ها، جلسات جداگانه داشته باشیم. خانم ایمان/القاضی، مسئولیت نگهداری

و آموزش بچه‌ها را به عهده گرفت. به این ترتیب اولین قدم‌ها برای ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی برداشته شد. آرام آرام، از گوشه و کنار، داوطلبان جدیدی به جمع ما پیوستند. وقتی ماه مبارک رمضان فرا رسید، به برکت این ماه، ناگهان افراد جدید و بیش‌تری در جلسات حاضر شدند.

برنامه‌ی جلسات روزهای یک‌شنبه ما، یک ساعت قبل از نماز ظهر شروع می‌شد. شرکت‌کنندگان، دور هم به صورت حلقه می‌نشستیم. زنان یک طرف و مردان طرف دیگر. هرکس موظف بود یک یا دو آیه و یا بیش‌تر از متن عربی قرآن را بخواند. بعضی از اعضای جوان، که خواندن عربی نمی‌دانستند، ترجمه انگلیسی را می‌خواندند. پس از قرائت هر آیه‌ای به عربی، ترجمه‌ی انگلیسی آن نیز خوانده می‌شد. بعد از خواندن آیات، بحث درباره‌ی معنای آیه شروع می‌شد. در بعضی از جلسات، دکتر *القاضی* توضیحاتی پیرامون معنای آیه و پیام آن برای ما، در قرن بیستم می‌داد. در بعضی از جلسات هم من این کار را انجام می‌دادم و سپس نظر اعضاء را جویا می‌شدیم. هنگامی که این جلسات شروع شد، بعضی از اعضای سنی مذهب با بحث پیرامون آیات قرآن مخالفت کردند. آن‌ها اصرار داشتند که باید آیات را فقط برای ثواب آن‌ها بخوانیم. تفسیر آیات را «حرام» می‌دانستند. اما پاسخ ما به آنها این بود که ما «تفسیر» نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم آن را بفهمیم. قرآن برای انسان نازل شده است و انسان باید معنا و مفهوم آیات را درک کند. در این جمع نه تنها ما سعی می‌کنیم معانی آیات را بفهمیم بلکه با بحث و تبادل نظر با یکدیگر می‌خواهیم به فهم بهتر و مشترکی از آیات برسیم. آن‌ها به تدریج راضی و قانع شدند. اما ایراد دوم آن‌ها به حضور زنان در جلسات قرآن و مشارکت آنان در بحث‌ها بود. این برای آن‌ها خیلی سنگین بود. جواب من به این افراد این بود که اولاً قرآن برای زنان و مردان هر دو نازل شده است. زنان هم باید آن را بخوانند و بفهمند. ثانیاً در آمریکا، مردان همه به سر کار می‌روند، و نقش زنان، به خصوص زنان مسلمان، در تربیت فرزندان - به خصوص تربیت دینی - بسیار مهم‌تر از نقش آنان در کشورهای عربی یا اسلامی است. اگر زنان خود تربیت دینی و فهم درست قرآنی نداشته باشند، چطور انتظار دارید فرزندانمان مسلمانان خوبی تربیت شوند. آن‌ها با این استدلال، اما با کمی ناراحتی، حضور زنان را در جلسات قرآن تحمل می‌کردند. البته خود زنان از این

۱۲۷ □ فعالیت‌های اسلامی

جلسات استقبال کرده و بسیار راضی بودند. متأسفانه سال‌ها بعد، هنگامی که گروه‌های جدیدی از مسلمانان مهاجر از هند به هیوستون آمدند، این ترتیب بر هم خورد و رئیس وقت جامعه‌ی اسلامی شهر هم با آنها همراه شد.

بعد از اتمام برنامه قرائت قرآن و بحث و بررسی آیات، نماز جماعت برگزار می‌شد. گاهی امام نماز یکی از برادران سنی (دکتر القاضی) بود و گاهی هم خود من. بعد از نماز همه شرکت‌کنندگان دور هم و باهم غذا می‌خوردیم. البته هر خانواده‌ای غذای خود را می‌آورد به‌جز افراد مجرد و دانشجویان که مهمان خانواده‌ها بودند.

۸. معبد راسکو (راسکو چاپل Rasko Chapel)

در روزنامه‌های محلی، هیوستون پست و هیوستون کرونیکل، خواندم که معبدی در شهر هیوستون برای استفاده‌ی تمام ادیان در دست ساختمان است. در راس خبر نام فردی به عنوان مسئول برنامه‌های معبد آورده شده بود. با پی‌گیری، تلفن او را پیدا کردم و به دیدنش رفتم. ضمن معرفی خودم به عنوان رئیس جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون، آمادگی جامعه را برای همکاری به او اعلام کردم. اما او که یک کشیش کاتولیک بود، با سردی جواب داد که این فقط برای یهودیان و مسیحیان است. به او اعتراض کردم که پس چرا نوشته‌اید برای «تمام ادیان» جواب درستی نداد. درباره‌ی فردی که بانی این معبد است تحقیق نموده و او را پیدا کردم. کسی به نام دومنیل و خانمش، هر دو کاتولیک، فرانسوی‌تبار بانی این معبد بودند. به او تلفن زدم و خود را معرفی کردم. با احترام و شوق فراوان از تلفن من و آمادگی‌ام برای همکاری، استقبال و سخنان کشیش را نفی کرد و از من برای بازدید از معبد دعوت کرد. این معبد در یک فضای به‌نسبت بزرگی در نزدیکی دانشگاه سنت توماس در مرکز شهر هیوستون در دست بنا بود، هنوز تمام نشده بود. او درباره‌ی راسکو گفت که نام یک نقاش معروف آمریکای لاتین است و تابلوهای او تم یا زمینه‌های عرفانی دارد. در جلوی ساختمان معبد، استخر بزرگی بود که یک تندیس ابسترکت در وسط آن قرار داده شده بود. معبد به شکل هشت‌ضلعی ساخته شده بود. بر هر دیوار معبد، یکی از تابلوهای راسکو نصب شده بود که در ابعاد کل دیوار معبد، حدود ۳ متر در ۲ متر نقاشی شده بودند. سقف معبد، با شیشه‌های روشن پوشیده شده بود که نور خاصی

۱۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

به داخل سالن اصلی می‌تابید. نیمکت‌هایی در مقابل هر دیوار یا ضلع معبد برای نشستن دیدارکنندگان و انکشاف درون نصب شده بودند.

آقای دومنیل یک بانک‌دار بسیار برجسته و موفقی بود. همسرش خانم دومنیل، استاد هنر دانشگاه رایس (Rice Univ.) هیوستون بود و گنجینه‌ای از هنرهای آفریقا را جمع‌آوری کرده بود. آقای دومنیل و خانمش من و همسر من را به منزلشان دعوت کردند. خانه‌ای بسیار وسیع و یک موزه به تمام معنا از هنرهای آفریقا بود. این دیدارها تکرار شد. در طی این دیدار برای ما توضیح دادند که یک پسر و یک دختر آنها در نیویورک و هر دو مسلمان و عارف و صوفی شده‌اند.

آقای دومنیل از آن پس مرتب با من در تماس بود و بالاخره مرا به حضور در کمیته برنامه‌ریزی افتتاح معبد دعوت کرد. در افتتاح معبد، یک کشیش مسیحی، یک خاخام یهودی و یک نماینده از جامعه اسلامی شهر، هرکدام صفحاتی از کتاب مقدس خود را خواندند.

در این مراسم، دکتر شکری الخطیب یک فلسطینی اهل رام‌الله و دارای دکترا در بیوشیمی، از طرف جامعه اسلامی شهر، آیاتی از سوره‌ی مریم را به عربی و خلیل یزدی، پسر من، ترجمه‌ی انگلیسی آن‌ها را خواند. به این ترتیب با افتتاح معبد راسکو، برگزاری جلسات یک‌شنبه جامعه اسلامی شهر هیوستون از «انستیتو مذهب» در مرکز پزشکی تکزاس به معبد راسکو منتقل شد. آقای دومنیل، چند حلقه موکت بسیار زیبا برای استفاده ما در موقع نماز نیز خریداری کرد. اعضای شرکت‌کننده در برنامه‌ی قرائت و بحث قرآن، روی نیمکت‌ها می‌نشستند و سپس بعد از اتمام درس قرآن با پهن کردن موکت، نماز جماعت برگزار می‌شد. مرحوم دومنیل به برنامه‌های ما علاقه بسیاری نشان می‌داد. در بعضی از روزهای یک‌شنبه در جلسه قرآن ما حاضر می‌شد و به بحث‌های ما گوش می‌داد. در یک روز یک‌شنبه‌ای، هنوز جلسه‌ی ما شروع نشده بود، آقای دومنیل به اتفاق فرد دیگری به جلسه‌ی ما آمد و او را معرفی کرد: پدر مبارک. او پسر پدر مبارک، کشیش معروف لبنانی و از دوستان بسیار خوب و صمیمی امام موسی صدر در لبنان بود. پدر مبارک، نه تنها با امام موسی صدر خیلی نزدیک بود، از فعالیت ایشان نیز حمایت می‌کرد. هنگام تشکیل حرکت المحرومین، پدر

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۲۹

مبارک عضویت آن را پذیرفت. دومنیل به هنگام معرفی کشیش مبارک پسر، گفت که او در کالج پاریس فرانسه درس می‌دهد و برای دیدار آن‌ها به هیوستون آمده است. او از ما اجازه خواست که به اتفاق در جلسه‌ی قرآن ما شرکت کنند. من نظر دوستان جلسه را جويا شدم و همه با خوشحالی از آن استقبال کردند. من هم از پدر مبارک خواهش کردم که او جلسه ما را شروع کند! او ابتدا با لهجه‌ی بسیار خوبی با صدای بلند سوره‌ی فاتحه را به عربی خواند و سپس از این که به او اجازه دادیم در جلسه قرآن و در بحث ما شرکت کند تشکر کرد.

با امکاناتی که در معبد راسکو به وجود آمده بود، مراسم عید فطر و قربان را هم در همان‌جا برگزار کردیم. قبل از آن، این مراسم در پارکی نزدیک خانه ما - گادوین پارک - برگزار می‌شد. در مراسم اعیاد فطر و قربان برطبق سنت، بسیاری از مسلمانان، مردان و زنان و کودکان، بهترین و زیباترین لباس‌ها را می‌پوشیدند و مراسم عید را برگزار می‌کردند. ارتباط و همکاری ما با معبد راسکو، هم‌چنان تا هنگام انقلاب و خروج من از آمریکا ادامه داشت.

خانم و آقای دومنیل که از فعالیت‌ها و همکاری‌های من با سازمان بین‌الملل عفو در لندن و نیز با شاخه آنها در هیوستون اطلاع پیدا کرده بودند، وقتی بنیاد دومنیل را تأسیس کردند (Menil Foundation)، از من دعوت شد که عضویت در هیأت امنای بنیاد را بپذیرم و فعالیت‌های خود را به آزادی زندانیان سیاسی در ایران محدود نکنم و برای آزادی تمام زندانیان سیاسی دنیا فعالیت کنم. این بنیاد برای آزادی زندانیان سیاسی آمریکای لاتینی یک همایش بسیار وسیعی برگزار کرد و از کاردینال سرخ هم در این همایش دعوت کرد. یک بار هم به پیشنهاد من، برنامه‌ای با شرکت تمام مذاهب دنیا در معبد راسکو برگزار شد. از ایران به پیشنهاد من قرار بود مهندس بازرگان و دکتر شریعتی دعوت شوند، اما دولت ایران موافقت نکرد و دکتر سید حسین نصر، همراه با گروهی از استادان موزیک عرفانی آمدند و برنامه‌هایی اجرا کردند.

بعدها خانم دومنیل، یک ساختمان بزرگی را در مرکز شهر هیوستون، نزدیک معبد راسکو ساخت و تمام آثار هنری مردم آفریقا را که طی سالیان دراز جمع‌آوری کرده بود به این ساختمان منتقل کرد و کل موزه را به شهر هیوستون هدیه داد.

۹. اولین مسجد تکزاس

با ازدیاد تعداد مسلمانان در شهر و همکاری با جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون، گام جدی برای خرید ساختمان برای مسجد برداشته شد. در مرکز شهر، یک ساختمان قدیمی را، به مبلغ ۲۵۰۰۰ دلار توانستیم بخریم. اما لازم بود تغییرات و تعمیراتی انجام شود تا برای استفاده به عنوان مسجد آماده شود. جنب و جوش و همکاری در میان مسلمانان، اعم از مهاجران یا مسلمانان آمریکایی بسیار بالا بود. به یاد می‌آورم که یک زوج آمریکایی رنگین‌پوست، با سنی حدود ۵۰ سال که تازه اسلام آورده بودند، با شوق و ذوق در تعمیرات ساختمان شرکت می‌کردند. کار مرد تازه مسلمان، نجاری بود. او در هوای شرجی و بسیار گرم هیوستون، در حالی که به شدت عرق می‌ریخت، بی‌وقفه کار پانل‌گذاری دیوارها را انجام می‌داد. در یکی از این روزها، یکی از اعضای جامعه که مصری بود، به هنگام بازدید از ساختمان از او می‌پرسد حالا که مسلمان شده‌ای نمازت را به چه زبانی می‌خوانی؟ او گفته بود من حالا نمازم را به انگلیسی می‌خوانم. مرد مصری می‌گوید، خدا آن را نمی‌پذیرد باید به عربی بخوانی. مرد نجار ضمن اعتراض کار را رها می‌کند و می‌گوید مگر خدا تنها عربی بلد است که باید با او به عربی سخن گفت. من به هر زبانی که بلد باشم با او حرف می‌زنم. هر موقع هم یاد گرفتم نمازم را به عربی می‌خوانم.

با آماده شدن مسجد، تمامی فعالیت‌ها، به‌جز برگزاری مراسم نماز اعیاد قربان و فطر، در این ساختمان برگزار می‌شد.

علاوه بر جلسات روزهای یک‌شنبه که برای عموم مسلمانان بود، جلسات دیگر، برای برخی از گروه‌های ملی نیز تشکیل می‌شد. برای دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان جلسات قرائت و بحث و بررسی آیات قرآن در شب‌های جمعه در محل مسجد برگزار می‌شد. در این جلسات، سوره‌های قرآن به‌ترتیب تاریخ نزول، بنابه تاریخ قرآن زنجانی خوانده و بحث می‌شد. بحث آیات قرآن را خود من انجام می‌دادم. برای آمادگی خودم، از چندین تفسیر استفاده می‌کردم. پرتوی از قرآن (طالقانی) المیزان (طباطبایی) و ... علاوه بر این، با مشارکت فعال اعضای انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی‌زبان، برای دانشجویان ایرانی،

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۳۱

کلاس‌های مطالعات قرآنی در سه سطح تشکیل دادیم. در سطح اول آموزش روخوانی بود. هریک از دانشجویان داوطلب شرکت در کلاس‌ها می‌بایستی دو صفحه قرآن را بخواند. به ازای هریک غلط در قرائت، یک نمره از ۱۰۰ کم می‌شد. اگر دانشجوی نمره‌اش به زیر ۸۰ می‌رسید، در کلاس اول، آموزش قرائت قرآن، ثبت نام می‌شد. کسانی که قرائت قرآن آنان قابل قبول بود (نمره بین ۸۰ تا ۱۰۰) در کلاس دوم ثبت نام می‌شدند. در این کلاس، آشنایی با علوم قرآنی، تاریخ قرآن، چگونگی جمع‌آوری قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و ... و نیز مآخذ و منابع برای مطالعه قرآن آموزش داده می‌شدند. در کلاس یا سطح سوم، دانشجوی به بررسی و پژوهش موضوعی قرآن می‌پرداخت. هر دانشجوی موضوعی را انتخاب می‌کرد و تحت نظر یکی از اساتید کلاس‌ها، درباره آن پژوهش می‌کرد و سپس مقاله‌ای را می‌نوشت و به استاد راهنما می‌داد و وقتی نهایی می‌شد، در جلسات عمومی شبهای جمعه ارائه می‌داد. آقایان دکتر کمال خرازی، دکتر علی صادقی تهرانی از استادان راهنمای این کلاس‌ها بودند.

بحث‌های قرآنی شب‌های جمعه توسط دانشجویان «ضبط» می‌شد و سپس آن‌ها را از روی نوار پیاده می‌کردند. این متن‌ها را من ویرایش می‌کردم و بعد از تکثیر بین دانشجویان توزیع می‌شد. تعدادی از نوارهای صوتی آن جلسات هنوز در دسترس هستند، افرادی از اعضای جلسه‌ی مطالعات قرآنی سه‌شنبه شب‌ها، (در منزل ما در تهران)، داوطلبانه آن‌ها را از روی نوار پیاده می‌کنند و اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد، ویرایش و آماده چاپ خواهد شد.

با وجود استفاده از مسجد، مراسم عید قربان و عید فطر، هم‌چنان در معبد راسکو برگزار می‌شد. مسجد هیوستون در خیابان ریچموند، اولین مسجد در تگزاس بود. امروز بعد از گذشت نزدیک به ۴۰ سال از تاریخ اولین مسجد، بیش از ۱۸ مسجد در شهر هیوستون ساخته شده است. هیئت امنای جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون، ساختمان آن مسجد قدیمی را فروختند و مسجد بزرگ‌تری را با امکانات بیش‌تر در مرکز شهر خریداری کردند.

مراسم اولین نماز عید فطر در شهر هیوستون با شرکت حدود ۲۰ نفر در خانه ما

۱۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

برگزار شد. آخرین نماز عید فطر، در سال ۱۳۸۷ در همین شهر با شرکت حدود ۲۰ هزار نفر، در بزرگترین سالن سرپوشیده شهر، در دو نوبت، هر بار حدود ده هزار نفر، برگزار شد (۲).

۱۰. اسلام در رسانه‌ها

در تگزاس، رسانه‌های گروهی، رادیو و تلویزیون، بیش‌تر خصوصی و مردمی هستند. این رادیوها برای جلب شنونده، انواع برنامه‌های ابتکاری را اجرا می‌کنند. یکی از این فرستنده‌های رادیو که شنوندگان بسیار فراوانی در سرتاسر تگزاس داشت با نام مخفف کی‌تی‌آر/اچ یا KTRH معروف بود. این رادیو روزهای یکشنبه از ساعت ۷ تا ۹ شب، برنامه‌ای را اجرا می‌کرد به نام «مذهب روی خط» یا Religion on The Line. در این برنامه، هر هفته یکی از مسئولان گروه‌های دینی، یهودی، مسیحی یا مسلمان دعوت می‌شدند. فرد مهمان حدود یک ساعت درباره باورهای دینی خود سخن می‌گفت که مستقیم پخش می‌شد. سپس شنوندگان آن برنامه تلفن می‌زدند و پرسش‌های خود را مطرح می‌کردند. پرسش‌ها و پاسخ‌ها نیز مستقیم پخش می‌شدند. در چندین نوبت از من دعوت شد و در این برنامه شرکت کنم. پرسش‌ها، بیش‌تر درباره تعدد زوجات در اسلام بود. افزون بر شرکت در برنامه‌های رادیویی، در مواردی، نظیر عید قربان یا عید فطر، خبرنگاران تلویزیونی نیز می‌آمدند و مصاحبه می‌کردند.

در شهر هیوستون، دو روزنامه یومیه به نام‌های «هیوستون کرونیکل و هیوستون پست» منتشر می‌شدند. این روزنامه‌ها نیز به مناسبت‌های مختلف تماس می‌گرفتند و مصاحبه می‌کردند که چاپ می‌شد.

هنگامی که مسجد هیوستون در جولای ۱۹۷۲ افتتاح شد. روزنامه‌ی هیوستون کرونیکل (Houston Chronicle) در مورد مسجد و فعالیت‌های آن با من مصاحبه‌ای کرد که در ۱۱ اگوست ۱۹۷۲ همراه با توضیحاتی پیرامون اسلام و مسلمانان منتشر شد (پیوست ۲ و ۳). او در گزارش خود تحت عنوان مسلمان‌ها، اولین مسجد خود را در جنوب آمریکا افتتاح کردند در صفحه‌ی اول روزنامه ضمن عکس از نماز جماعت، در مسجد، نوشت: «اکنون هیوستون اولین مسجد خود را ساخته است و این مسجد، برخلاف ساختمان‌های بسیار زیبا در قاهره، بیت‌المقدس یا مکه، یک خانه ویلایی

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۳۳

کوچکی است که بازسازی و در ماه جولای افتتاح شده است. قبل از آن، مسلمانان هیوستون در «راسکو چابل» جمع می‌شدند و نماز می‌خواندند. دکتر یزدی، دستیار دانشکده پزشکی بیلور می‌گوید: «ما نیازی به کسب مجوز از هیچ نهادی یا مقامی نداشتیم». در اسلام ما طبقه یا قشری به نام روحانیت نداریم. هرکجا مسلمانان هستند، موظفند دور هم جمع بشوند و جامعه‌ی اسلامی خود را بسازند و با رأی بیش‌تر افراد آن را اداره کنند. مسلمانان دلاس و نیواورلئان نیز امیدوارند به زودی مسجد محلی خود را بسازند. اسلام یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان است و ۷۰۰ میلیون مسلمان در دنیا وجود دارند. اگرچه اصل آن از یک سرزمین عربی بود، اما امروز در تمام دنیا پراکنده است. اسلام در آمریکا به شدت در حال رشد است، به‌ویژه در سالهای اخیر».

دکتر یزدی می‌گوید: ما به عنوان مسلمان موظف هستیم اسلام حقیقی را به مردم آمریکا معرفی کنیم: «برخی از آمریکایی‌ها، با پیش‌داوری منفی از اسلام سخن می‌گویند». او درباره‌ی برخورد مردم هیوستون با مسلمان‌ها، می‌گوید، برخورد آن‌ها بسیار خوب است و با احترام و تساهل برخورد می‌کنند. دکتر یزدی می‌گوید تا آن‌جا که بتوانیم از ورود به سیاست پرهیز می‌کنیم. ما خود را سفیران ۷۰۰ میلیون مسلمان دنیا می‌دانیم. صلح جهانی با درک و فهم متقابل ملت‌ها تأمین می‌شود». در مورد فعالیت‌های جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون دکتر یزدی می‌گوید: ۱. کمک به دانشجویان خارجی که برای تحصیل به تکزاس می‌آیند؛ ۲. کمک به بیمارانی که برای درمان به مراکز پزشکی هیوستون می‌آیند، شامل راهنمایی آن‌ها، کمک به پیدا کردن محل برای همراهان، کمک به گفتگو با پزشک اگر مشکل زبان داشته باشند، کمک به تهیه دارو، درمان و در مواردی برنامه رادیویی ۳. شرکت در حداقل دو برنامه‌ی رادیویی ۴. تأسیس یک کتابخانه‌ی اسلامی ۵. آموزش مبانی اسلامی برای مسلمانان جدید و نیز برای زندانیان مسلمان و ۶. انتشار روزنامه صدای اسلام».

استقبال از این برنامه‌ها و شرکت در آن‌ها بر این اساس بود که اسلام را باید وارد متن جامعه کرد. بسیاری از مسلمانان مهاجر آمده‌اند تا در آمریکا بمانند و زندگی کنند. عده‌ای از آنها، اعتقادات دینی ندارند یا بسیار ناچیز است. بنابراین در فعالیت‌های دینی حضور و مشارکت ندارند. اما آن‌هایی که گرایش و انگیزه دارند، برای حفظ خود و فرزندان‌شان باید اسلام را وارد متن جامعه نمایند و آن‌ها باید خود را بخشی از

۱۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

«جامعه» بدانند و در فعالیت‌های آن شرکت کنند. با شرکت در برنامه‌های رادیو، تلویزیون و روزنامه این منظور حاصل شده بود. در دنباله‌ی این برنامه‌ها درخواست‌های فراوانی از کلیساها و از دانشگاه‌ها برای ایراد سخنرانی دریافت می‌کردیم. طبیعی بود که یک فرد نمی‌توانست به تمام این درخواست‌ها جواب مثبت بدهد، بنابراین تقسیم کار صورت می‌گرفت و از سایر اعضای فعال جامعه برای شرکت در این برنامه دعوت می‌شد.

یکی از کلیساهای پررونق هیوستون، کلیسای موحدین یا Unitarianها بود. اعضای این کلیسا کشیش به معنای رایج آن نداشتند. برنامه‌های مذهبی را خود اعضا اجرا می‌کردند. یک بار هم از من دعوت کردند و به اصرار خواستند که مراسم مذهبی آن روز یک‌شنبه کلیسای آنان را انجام بدهم!! من هم با خواندن آیاتی از سوره مریم به بحث پیرامون آن آیات پرداختم. اعتقادات کلیسای موحدین به باورهای دینی ما مسلمانان، در توحید و نبوت بسیار نزدیک است.

جیمی کارتر در زمان ریاست جمهوری خود، یک روز را به نام «روز زمین» اعلام کرد. در سرتاسر آمریکا، گروه‌های مردمی داوطلبانه دور هم جمع می‌شدند و درباره‌ی سه موضوع آلودگی خاک، آب و هوا صحبت و بحث می‌کردند. فیلم‌های بسیار جالبی در آلودگی محیط زیست فراهم و به نمایش گذاشته می‌شد.

یکی از دانشجویان ایرانی دوره‌ی دکترا، وفایی، از دانشگاه هیوستون، که به طور پرکار در این برنامه شرکت کرده بود، از من دعوت کرد تا در یکی از این برنامه‌ها که از رادیو هم به طور مستقیم پخش می‌شد، سخن بگویم. دکتر وفایی، برادر دکتر عباس وفایی، دندان‌پزشک از دوستان قدیمی ما بود. او بعد از اتمام تحصیل به ایران بازگشت و در دانشگاه شریف به تدریس پرداخت. من دعوت او را پذیرفتم و درباره‌ی «آلودگی ذهن Mental pollution صحبت کردم و خود این اصطلاح، موجب جلب توجه و بحث‌های متعدد شد.

۱۱. در زندان‌های تکزاس

روزی جوان رنگین پوستی حدود ۲۰ تا ۲۲ ساله به دیدنم آمد و گفت به تازگی از یکی از زندان‌های تکزاس آزاد شده است. او از اوضاع زندان‌ها و رفتار زندان‌بانان با

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۳۵

تمامی زندانیان به‌ویژه زندانیان مسلمان شرح مفصلی داد و گفت در زندان‌های تگزاس، تعداد قابل توجهی زندانی مسلمان وجود دارد که دائماً در معرض فشار و آزار و اذیت زندانبانان هستند. به عنوان مثال می‌گفت در تگزاس، زندانیان را برای کار اجباری به مزارع پنبه می‌برند. مأموران مسلح زندان سوار بر اسب از زندانیان مراقبت می‌کنند. هنگام ظهر وقتی زندانیان مسلمان در وسط مزرعه به نماز می‌ایستند، مأموران محافظ مسلح در حالی که سوار بر اسب هستند، بر آن‌ها می‌تازند. وقتی آن‌ها در حال رکوع یا سجود هستند، با شلاق بر آن‌ها می‌کوبند. او وضعیت یک زندانی را برای من تعریف کرد که به خاطر داشتن قرآن به متن عربی و ترجمه انگلیسی او را به سلول انفرادی برده و ممنوع‌الملاقات کرده بودند. در ماه مبارک رمضان، مانع روزه گرفتن مسلمانان می‌شوند و آن‌ها را مجبور می‌کنند برخلاف اعتقادشان گوشت خوک بخورند. از این جوان پرسیدم که او چگونه و چرا به سراغ من آمده است. جواب داد که زندانیان مسلمان از طریق مصاحبه‌هایی که با روزنامه‌ها و رادیوها، به خصوص KTRH درباره‌ی اسلام و مسلمانان انجام داده‌ام از فعالیت‌های جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون باخبر شده‌اند. هنگامی که دوره محکومیت او به اتمام می‌رسد و آزادی‌اش نزدیک می‌شود، سایر زندانیان از او خواستند که به هر نحوی که ممکن است با ما تماس بگیرد و از ما کمک بخواهد.

بعد از دریافت این پیام و گزارش، بر آن شدم که سازمان زندان‌ها و وضعیت زندانیان مسلمان را بررسی کنم. تا آن زمان اطلاعات زیادی از این موضوع نداشتم. هیچ یک از اعضای جامعه اسلامی، جز بعضی از مسلمانان آمریکایی هم، اطلاعی نداشتند. اما چون به جوان قول داده بودم که هر کاری بتوانم انجام بدهم، اولین اقدام به آشنایی با سازمان زندان‌ها بود. به دنبال این دیدار و گفتگو، در یکی از برنامه‌های راسکو چاپل، با یکی از اعضای شورای شهر هیوستون آشنا شدم و درباره‌ی وضعیت اسفناک زندانیان با او سخن گفتم و سپس طی نامه‌ای موضوع را پی‌گیری کردم (پیوست ۴).

در ایالت تگزاس، نهادی به نام بخش اصلاح یا تأدیب تگزاس یا Texas Department of Correction یا TDC، وجود دارد که مرکز آن در شهر هنسترویل (Huntsville) در حدود ۱۰۰ کیلومتری شمال هیوستون است. اولین گام این بود که با

۱۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

رئیس این مرکز، به عنوان رئیس جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون تماس بگیریم. از یکی از اعضای جامعه‌ی اسلامی شهر، یک آمریکایی رنگین‌پوست مسلمان شده، که اسم اصلی‌اش تام دورو بود، ولی بعد از مسلمان شدن نام احمد/الصبور را انتخاب کرده بود، خواستم با رئیس این مرکز تماس بگیرم. احمد/الصبور تماس گرفت و قرار ملاقاتی گذاشت. در روز موعود در محل کارش همراه با احمد/الصبور او را دیدم. نظرم آن را درباره دیدار با زندانیان مسلمان به او اطلاع دادیم. او ابتدا شرحی از طرز کار نهاد تحت نظر خود و تعداد زندانیان به ما داد. خلاصه‌اش این بود که در تگزاس ۱۶ زندان و حدود ۱۷ هزار زندانی وجود دارد. هریک از این زندانیان در محل جداگانه‌ای، دور از هم قرار دارند. ۱۵ زندان ویژه‌ی مردان و یک زندان ویژه‌ی زنان است. زندانیان برحسب وضع و مراتب جرائم، نگهداری می‌شوند. آن‌ها که برای اولین بار مرتکب جرمی شده و به زندان افتاده‌اند، در یک زندان نگهداری می‌شوند. زندانیان شرور و پرخاش‌گر یا خطرناک در زندان ویژه‌ی دیگر و تحت مراقبت‌های بسیار شدید هستند. در هر زندان حدود ۷۰۰ تا ۱۵۰۰ زندانی نگهداری می‌شود. این زندان‌ها در نقاط مختلف ایالت تگزاس پراکنده هستند، بعضی از آن‌ها حدود ۲۰۰ مایل شمال هیوستون و برخی حدود ۷۰ مایل جنوب هیوستون واقع شده‌اند.

بخش تأدیبات تگزاس یک مسئول امور مذهبی زندانیان داشت که یک کشیش مسیحی بود و امور مذهبی زندانیان زیر نظر او بود. در هر زندان یک عبادت‌گاه عمومی کلیسا، وجود داشت. بیشتر زندانیان مسیحی بودند! اما در میان آنها تعداد کمی هم زندانی یهودی بود. مسلمان‌ها بیشتر بعد از گرفتاری، در زندان مسلمان شده بودند. اسلام به طور خودجوش در میان زندانیان در حال رشد است. در هر زندان، هسته‌ای از مسلمانان وجود دارد و همین هسته سبب ازدیاد تعداد مسلمانان می‌شود.

بر طبق قانون، مدیر زندان موظف است شرایط را برای عبادت زندانیان و مراسم مذهبی آنان فراهم سازد. تعدادی کشیش مسیحی و چند خاخام یهودی در استخدام TDC هستند که مراسم مذهبی را برای زندانیان یهودی یا مسیحی در روزهای شنبه و یا یک‌شنبه انجام می‌دهند و حقوق دریافت می‌کنند. برخی از آن‌ها که کارمند رسمی و موظف زندان نیستند، برای انجام مراسم عبادی زندانی دعوت می‌شوند، و پاداش

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۳۷

ثابتی به جهت هزینه رفت و آمد به آن‌ها پرداخت می‌شود. علاوه بر این، مقامات زندان برطبق قانون موظفند هر نوع کتاب، به خصوص کتب مذهبی مورد درخواست زندانیان را برای آنها تهیه و در اختیارشان بگذارند. زندانیانی که مسلمان می‌شوند یک تحول و دگرگونی اساسی در رفتارهایشان پدیدار می‌شود و به معنای واقعی کلمه «صلاح» می‌شوند. با وجود این، هیچ‌گاه از طرف مقامات زندان از این حرکت و تحول فکری و دینی زندانیان استقبال نمی‌شد، بلکه برعکس آنرا محدود و سرکوب می‌کردند.

بعد از اولین دیدارمان با رئیس سازمان زندان‌ها یا TDC، اگرچه قول همکاری داد اما مرتب بهانه می‌گرفت و حاضر به دادن اجازه به ما برای دیدار با مسلمانان و اجرای مراسم عبادی نبود. احمد الصبور مرتب پیگیری می‌کرد. اما جواب مثبت نمی‌گرفت. ظاهراً کشیش مسیحی مسئول امور مذهبی با درخواست ما مخالفت می‌کرد. یک بار هم گفته بود که تعداد مسلمانان زندانی کم است و نمی‌توان برای آنها برنامه‌ای گذاشت. ما هم اصرار داشتیم حتی اگر یک نفر هم باشد وظیفه دینی ماست که کمک کنیم. وقتی متوجه شدم که ما را سر می‌دوانند، طی نامه‌ای برای رئیس TDC او را تهدید کردم که اگر جواب مثبت ندهد، علیه او به دادگاه شکایت خواهم کرد. بعد از ارسال این نامه، به یکی از رنگین‌پوستان آمریکایی مسلمان شده شادروان هارولد تیلمن Harrold Tilman که حقوق‌دان بود و کار وکالت انجام می‌داد و عضو جامعه اسلامی شده بود وکالت دادم که به‌عنوان وکیل جامعه اسلامی با رئیس زندان‌ها تماس بگیرد و به زبان قانون از او حق مسلمانان زندانی را مطالبه کند. ما می‌دانستیم وضع زندان‌ها خوب نیست و از همه طرف شکایات زیادی علیه رئیس زندان‌ها شده و سر و صدای آن به روزنامه‌ها نیز کشیده شده است و او حاضر نبود که مسأله جدیدی علیه او در روزنامه‌ها مطرح شود. از آن‌جا که این نوع مقامات، در ردیف استاندار، شهردار، شورای شهر، مسئول پلیس، قاضی‌القضات یا دادستان، شورای آموزش، همه انتخاب‌شده‌ی مردم هستند، این مقامات نسبت به افکار عمومی خیلی حساسند، احساس نیاز به رأی مردم آنها را «رام» و مهار شده نگه می‌دارد. بعد از تماس وکیل ما او عقب‌نشینی کرد و وکیل ما را به دفترش دعوت کرد و برنامه‌ی ما را برای دیدار از تمام زندان‌ها پذیرفت. ما هم کار را بلافاصله شروع کردیم (پیوست ۵).

در دیدار از زندان‌ها، ابتدا *احمد/الصبور* و بعد از مدتی، یک آمریکایی رنگین‌پوست مسلمان شده دیگر، *اکرم/انصاری*، مشارکت داشتند. این دو از برادران رنگین‌پوست مسلمان شده عضو جامعه‌ی اسلامی شهر بودند. *احمد/الصبور* سربازی‌اش را در دوران جنگ ویتنام - در یکی از کشتی‌های جنگی آمریکا در آب‌های بین‌المللی نزدیک به ویتنام گذرانیده بود. او مسئول ارتباط‌های رادیویی بود. هرچندگاه یک بار به سربازان مرخصی می‌دادند و آنها وقت خود را در سنگاپور یا تایلند به عیاشی می‌گذراندند. *احمد/الصبور*، می‌گفت از این کارها خوشش نمی‌آمد و به‌جای عیاشی به گردش در شهر می‌پرداخت. در یکی از این گردش‌ها، از مسجد شهر دیدن کرد و در آنجا یک قرآن با ترجمه انگلیسی (یوسف علی) خرید. می‌گفت بعد از برگشتن به کشتی، اغلب اوقات بیکاری خود را صرف خواندن قرآن می‌کرد. هرقدر بیشتر می‌خواند، علاقمندی‌اش بیشتر می‌شد. وقتی دوره‌ی سربازی‌اش تمام شد و به شهر خودشان در *کالیفرنیا* برگشت، خود را مسلمان می‌دانست. در آن‌جا به دوستان قدیم که نظیر بسیاری از جوانان سیاه‌پوست هریک به نوعی آلوده به مفسد بودند، پیوست. اما از زندگی‌اش ناراضی بود. می‌گفت یک شب تا صبح نخوابیدم و با خود گفتم: «تام کسی از تو نخواسته مسلمان باشی، خودت می‌گویی هستی، اگر می‌خواهی مسلمان باشی، درست مسلمان باش. اگر هم نیستی چرا به خودت دروغ می‌گویی؟» با این جدال‌های درونی، ایمان به اسلام مرا وادار کرد که برای بیرون رفتن از آن جمع، از *کالیفرنیا* به هیوستون مهاجرت کنم. در هیوستون از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها با فعالیت‌های جامعه‌ی اسلامی آشنا می‌شود و با ما تماس می‌گیرد و نام خود را از تام دورو به «*احمد/الصبور*» تغییر می‌دهد. در هیوستون، در پست‌خانه‌ی مرکزی شهر مشغول به کار می‌شود. هفته‌ای یک یا دو بار شب‌ها به منزل ما می‌آمد و تا دیروقت با من قرآن می‌خواند و بحث‌های دینی می‌کرد. به این ترتیب او در جامعه اسلامی فعال شد. توسط او دوستان رنگین‌پوستش به جامعه‌ی اسلامی راه یافتند. یکی از آنها، *اکرم/انصاری* بود که در دوران سربازی مشغول ارتباطات رادیویی بوده است و پس از آن هم آن را ادامه داده است. به تدریج یک هسته‌ی ۵ نفره از مسلمانان رنگین‌پوست درست شد که درعین حال رابط جامعه اسلامی شهر با اعضای *امت/اسلام* یا *مسلمانان* سیاه در شهر بودند.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۳۹

از آنجا که ما هنوز اطلاعات چندانی از داخل زندان‌ها نداشتیم برنامه‌ای تنظیم کردیم که روزهای شنبه و یکشنبه، از زندان‌ها دیدن کنیم و بعد از دیدار از تمام زندان‌ها، برنامه را نهایی کنیم. در برنامه‌ی زندان‌های تگزاس در مرحله‌ی اول احمد/الصبور و در مرحله‌ی بعدی اکرم/انصاری همکاری نزدیک داشتند.

مدیر بخش تأدیب یا همان رئیس زندان‌ها، نقشه کامل زندانها را به ما داد و طی نامه‌ای به تمام مسئولین زندان‌ها/احمد/الصبور و مرا معرفی کرد. کار ما این بود که حدود ساعت ۸/۳۰-۹ در محل اولین زندان حاضر می‌شدیم و بعد از عبور از هفت‌خوان امنیتی به اندرون زندان هدایت می‌شدیم. مدیر زندان، قبلاً حضور ما را - یعنی «امام» مسلمان شهر هیوستون را از طریق بلندگوهای داخل زندان و یا آگهی در جعبه اعلانات به همه اطلاع می‌داد. هدف ما در مرحله‌ی اول آشنایی نزدیک با مسلمانان و در مرحله‌ی دوم آموزش دینی آنها بود. اما اولین زندانی که به ما اجازه دادند برویم زندان مخصوص مجرمین بسیار شرور و پرخاش‌گر بود. مدیر این زندان کلیه ۱۵۰۰ زندانی را به سالن بزرگ کلیسای زندان دعوت کرده بود. وقتی ما وارد شدیم، در یک طرف سالن، تمام زندانیان سیاه‌پوست و در طرف دیگر زندانیان سفیدپوست نشسته بودند. بعد از انجام مراسم معارفه، وقتی شروع به صحبت کردم، زندانیان سفیدپوست شروع کردند به شعار دادن علیه ما و شلوغ کردن. زندانیان سیاه‌پوست، به حمایت ما برخاستند. چیزی نمانده بود که زد و خورد شروع شود. اگر شروع می‌شد، قطعاً بهانه‌ی خوبی به دست مقامات بالای زندان و کشیش‌ها می‌داد که کل برنامه‌ی ما را به بهانه‌ی برهم خوردن نظم زندان متوقف سازند. اما ما توانستیم به سرعت افراد مؤثر میان سیاهان را شناسایی کنیم. در حالی که من مشغول صحبت برای زندانیان بودم، احمد/الصبور به سیاهان حالی کرد که باید ساکت بنشینند و تسلیم تحریکات نشوند وگرنه برنامه‌ها متوقف می‌شود. من صحبت‌ها را کوتاه کردم و ادامه‌ی آن را به جلسه دیگری موکول کردم. جلسه بدون حادثه ختم شد. توطئه‌ای بود که به سلامت از آن جستیم.

ورود به زندان‌ها و اجرای مراسم خالی از خطرات جانی نبود برخی از زندانیان بسیار شرور و خیلی خطرناک بودند. در میان آن‌ها کسانی بودند که مرتکب قتل‌های مکرر، حتی در زندان شده بودند. بنابراین کافی بود با تحریک رؤسای زندان به جان

۱۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ما بیفتند و کار ما را بسازند.

بعد از این جلسه، از مدیر زندان‌ها خواستیم که اسامی زندانیان مسلمان را به ما بدهد و فقط از کسانی که خود را مسلمان می‌دانند و مایل به دریافت خدمات دینی هستند، دعوت کنند. در بعضی از زندان‌ها کار به راحتی شروع شد اما در بعضی دیگر، چون مدیر زندان با برنامه ما مخالف بود، مرتب بهانه‌گیری و یا تحریک می‌کرد.

بعد از یک دور دیدار از تمام ۱۶ زندان و دیدار با مسلمانان زندانی، با وضعیت عمومی زندان‌ها آشنا شدیم. بنابراین برنامه دائمی دیدار روزهای یکشنبه را نهایی کردیم. هدف از این دیدارها، در ابتدا ایجاد یا تقویت یک هسته‌ی منسجم از مسلمانان و در مرحله بعد آموزش آن‌ها بود. اگر این هسته‌ها، تشکیل می‌شدند و آموزش کافی می‌دیدند خود بهترین مبلغان دین در داخل زندان بودند. ما حداکثر می‌توانستیم ماهی یکبار و گاهی دو ماه یک بار به هر زندان سرکشی کنیم. در حالی که این افراد به طور دائم در زندان بودند و در صورت آموزش و تقویت روحیه‌ی ایمان دینی می‌توانستند بهترین کار را انجام بدهند. در نظر ما بسیاری از این زندانیان نه مجرم، بلکه قربانی نظام اجتماعی، اقتصادی حاکم بر جامعه بودند. آنها به شدت نیازمند و علاقمند به دریافت آموزش‌های دینی بودند. بنابراین از مقامات مسئول خواستیم که در ابتدا اسامی زندانیان مسلمان را به ما بدهند، در مرحله بعد فقط از آن‌ها برای حضور در مراسم عبادی دعوت به عمل آید. آن‌ها قبول کردند و همین‌گونه هم شد. هنگامی که از زندانیان خواستند تا با اعلام دین خود، برای شرکت در مراسم ثبت نام کنند، ما متوجه شدیم که بعضی از زندانیان، اگرچه هنوز مسلمان نشده بودند، اما برای فرار از محیط یک‌نواخت سلول‌های زندان، ثبت نام کرده بودند. این امر باعث شد که آمار مسلمانان بالا برود و درخواست ما از بابت دریافت امکانات از مقامات زندان تقویت بشود.

به این ترتیب جلسات هفتگی با شرکت از ۵ نفر تا ۱۵ نفر، در یکی از اتاق‌های قسمت اداری، بیش‌تر در ساختمان کلیسای زندان، برگزار می‌شد. برنامه هر جلسه ابتدا خواندن قرآن، متن انگلیسی آن و سپس بحث و توضیح درباره‌ی آیات و پاسخ به پرسش‌ها بود. آن‌گاه اگر جلسه هم‌زمان با وقت نماز ظهر بود نماز به جماعت خوانده می‌شد. آموزش مبانی دینی، پیام اصلی اسلام در وحدت انسان‌ها، نفی و طرد

نژادپرستی، برادری و ... موضوعات اصلی بود.

برگزاری این جلسات بدون اشکال و با آرامی ادامه پیدا کرد. تنها در همان اوایل شروع این برنامه اولین جلسه‌ای که در دفتر کشیش زندان با حضور ۶ یا ۷ زندانی تشکیل شده بود، مرغ مینای کشیش، با شنیدن صدای ما، شروع کرد به حرف زدن، اما بدترین و رکیک‌ترین فحش‌ها را به زبان می‌آورد. وقتی ما ساکت می‌شدیم، او هم ساکت می‌شد. تا ما شروع می‌کردیم او هم شروع می‌کرد. بالاخره ما مجبور شدیم به آن کشیش اعتراض کردیم و او را مجبور کردیم مرغ مینایش را از اتاق بیرون ببرد.

آموزش مکاتبه‌ای - از آنجا که فاصله دیدار ما از زندان‌ها نسبتاً زیاد بود، برای جبران آن، ما آموزش مبانی اعتقادی دینی را به‌طور مکاتبه‌ای آغاز کردیم. یکی از فعالان جامعه اسلامی، دکتر ظفر تقوی از شیعیان هندی تبار مسئول دروس مکاتبه‌ای شد. ما این دروس را در دیدارهای حضوری به زندانی نمی‌دادیم، بلکه آن‌ها را پست می‌کردیم. در انتهای هر درس، ۲۰ پرسش مطرح می‌شد. هر زندانی مسلمان عضو این مجموعه موظف بود دروس را در فرصت‌های درون زندان مطالعه کند و پرسش‌ها را جواب بدهد و جواب‌ها را برای ما بفرستد و ما هم ارزیابی خود را از جواب آن‌ها برایشان می‌فرستادیم. زندانیان از این برنامه بسیار استقبال کردند. یک علت عمده‌ی آن، تنهایی و انزوای زندانیان بود. اکثر قریب به اتفاق این زندانیان از خانواده‌های بسیار محروم و یا خانواده‌ای به معنای واقعی کلمه نداشتند. بنابراین با جامعه بیرون از زندان ارتباطی نداشتند، کسی به دیدن آن‌ها نمی‌رفت. تنها و بی‌کس بودند. مکاتبه یک وسیله ساده، مشروع و قانونی و کم‌هزینه برای ارتباط با دنیای خارج از زندان بود.

۱۲. تهیه‌ی قرآن برای زندانیان

در ابتدای شروع برنامه‌ها به هر زندانی مسلمان علاقمند به فراگیری مبانی دینی، یک قرآن، ترجمه‌ی یوسف علی، را به او هدیه می‌دادیم. در اوایل این قرآن‌ها را هر جلد ده دلار، خودمان می‌خریدیم و برای جایزه به زندانی می‌دادیم. اما ادامه‌ی این روش از امکانات مالی جامعه‌ی اسلامی شهر خارج بود. به‌ویژه که روز به روز بر تعداد درخواست‌کنندگان افزوده می‌شد. برای ادامه کار، به یکی از دوستان ایرانی در نیوجرسی، دکتر قاسم صالح‌خو متوسل شدم. ایشان از محل ثلث ارث پدر مرحوم

۱۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

خود، به تدریج یک صد جلد قرآن خریداری و هدیه داد. در مرحله بعد، وقتی آگاه شدیم که برای خرید کتاب‌های دینی مقدس، بخش تأدیب بودجه در اختیار دارد، با مسئولان مذاکره کردیم تا از محل اعتبارات مربوطه برای زندانیان مسلمان قرآن خریداری شود. آن‌ها اگرچه دوست نداشتند اما پذیرفتند، ولی بدون مشورت با ما، ترجمه انگلیسی قرآن جورج سال Sale را خریدند. جورج سال یک کشیش مسیحی بود که سال‌ها در سوریه اقامت داشت و عربی را تا آن‌حد آموخته بود که قرآن را به انگلیسی ترجمه کند. اما او خود در انگیزه‌ی ترجمه‌ی قرآن می‌گوید برای این بود که مسیحیان بتوانند بهتر با مسلمانان مبارزه و مقابله کنند. ترجمه‌ی انگلیسی قرآن سال، حاوی نارسایی‌ها و اشتباهات و مطالب نادرستی بود و در نتیجه ما به مقامات اعتراض کردیم و آن‌ها در نهایت ترجمه‌ی انگلیسی یوسف علی را از مرکز اسلامی واشنگتن خریدند.

بعد از این که برنامه شکل منظم خود را یافت، افزون بر *اکرم/انصاری* یکی دیگر از اعضای فعال جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون نیز برای مشارکت در این برنامه داوطلب شد. به این ترتیب دیگر لزومی نداشت من خود به زندان‌ها بروم، این سه نفر کار را ادامه دادند. چند نفری از این زندانیان هم وقتی آزاد شدند به جامعه‌ی اسلامی پیوستند.

هنگامی که یک زندانی مسلمان می‌شد، روحیه و اخلاق و رفتار او به کلی تغییر می‌یافت، بسیار منظم و تمیز می‌شد و احساس مسئولیت می‌کرد. این تغییر تا آن‌جا بود که زندانیان مسلمان در میان سایر زندانیان نمونه محسوب می‌شدند. مقامات و مسئولان زندان‌ها، به‌خلاف مخالفت‌ها و کارشکنی‌های اولیه، به تدریج به اهمیت و مؤثر بودن فعالیت‌های اسلامی در زندان‌ها پی بردند و به اسلام به عنوان عامل مؤثر در تغییر شخصیت و رفتار زندانیان اعتراف کردند. در شهر *هنتسزول (Huntville)*، مرکز TDC، یک دانشگاه ویژه جرم‌شناسی وجود دارد که در آمریکا معروف است. این دانشگاه با همکاری TDC گاهی سمینارهایی در موضوعات جرم‌شناسی و تأدیب زندانیان برگزار می‌کند که مسئولان زندان‌های سایر ایالات هم شرکت می‌کنند. در یکی از این همایش‌ها، از نمایندگان جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون و خود من برای ایراد سخنرانی دعوت کردند.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۴۳

با وجود این، در برخی از زندان‌ها هنوز فشار بر زندانیان مسلمان ادامه داشت و مسلمانانی که زیر بار زور و بی‌قانونی نمی‌رفتند، به شدت مجازات می‌شدند. یکی از این زندانیان شخصی بنام «عبدالله» بود. او از دوستان علیجاه محمد رهبر مسلمانان سیاه آمریکا بود که به جرم قتل به حبس ابد محکوم شده بود. او چندین زندان عوض کرده بود و بالاخره او را به زندان تگزاس منتقل کرده بودند. او بسیار خوش‌خلق و آرام و رشید بود. اطلاعات اسلامی نسبتاً خوبی داشت و احساس تعلق و ایمان اسلامی او قوی بود. او که از مسایل سیاسی زندان خبر و آگاهی نداشت، در جنگ معروف به *رمضان ۱۹۷۳*، که ملک فیصل جریان صدور نفت عربستان را قطع کرد آن چنان هیجانی شده بود که عکس فیصل را از روزنامه‌ها بریده و به عنوان ناجی اسلام به دیوار سلول خود چسبانده بود. در این زندان‌ها، مسلمانان وابسته به گروه «مسلمانان سیاه» نیز بودند. عبدالله چون از امت اسلام یا مسلمانان سیاه بریده بود، زندانیان وابسته به مسلمانان سیاه با او قطع رابطه کرده بودند و زندانبانان را علیه او تحریک می‌کردند. اما عبدالله از میدان به در نمی‌رفت. ورود و فعالیت ما در زندان‌ها موجب شد که فشار از روی او کاسته شود و روابط مسلمانان سیاه، با سایر مسلمانان بهبودی پیدا کند. سال‌ها بعد شنیدم که او را از زندان تگزاس به زندانی در ویرجینیا منتقل ساخته‌اند. بعد از انقلاب اسلامی در اواخر سال ۱۳۵۸، نامه‌ای از او به آدرس من در تهران رسید که درخواست کرده بود امکان رهایی او را از زندان فراهم کنم (پیوست ۷). او در این نامه رونوشت نامه‌ای را که به سازمان ملل شکایت کرده بود برایم فرستاد (پیوست ۸). به موجب قانون، هرگاه زندانی از نظر رفتار و اخلاق نشان دهد که اصلاح شده است، ممکن است در فهرست اسامی قابل عفو یا (Parole) قرار گیرد. اما برای آزادی باید یک شخص حقیقی یا حقوقی او را ضمانت کند. او در این نامه خواسته بود که من ضامن او بشوم. او اشاره کرده بود که بعد از آزادی دوست دارد بیاید ایران. در آن تاریخ مهندس میرحسین موسوی سرپرست وزارت امور خارجه بود. من نامه «عبدالله» را با یادداشتی مبنی بر سوابق او برای ایشان فرستادم و از او درخواست کردم اقدام نماید (پیوست ۹). نمی‌دانم ایشان کاری کردند یا نه، اما بعد از چندی نامه‌ای از عبدالله، از هیوستون، برای من رسید که طی آن از من تشکر کرده بود. او چند سال بعد در هیوستون درگذشت (پیوست ۱۰).

۱۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

رنگین‌پوستان که از فرهنگ آمریکایی خیری ندیده بودند بعد از مسلمان شدن، سعی داشتند، تا حد امکان روش زندگی خود را از روش غالب در آمریکا، زندگی در منزل، رفتار در محیط بیرون و حتی لباس پوشیدن تغییر دهند. برخی از آنان پوشیدن لباس بلند، لُباده به سبک برخی از اعراب را «سنت پیامبر» تلقی می‌کردند و آن‌گونه لباس می‌پوشیدند.

در یکی از روزهایی که احمدالصبور و اکرم انصاری با پوشیدن چنین لباسی به زندان می‌روند، مورد تمسخر زندانبانان قرار می‌گیرند. در دوره‌ای که من خود فعال بودم، و احمدالصبور یا اکرم انصاری همراه با من می‌آمدند، من آن‌ها را از پوشیدن آن نوع لباس‌ها منع می‌کردم. اما در دوره‌ای که آن‌ها برنامه را به تنهایی ادامه می‌دادند، از این نوع کارها انجام می‌دادند. آن‌ها در برابر تمسخر زندانبانان، واکنش تندی نشان می‌دهند و کار بالا می‌گیرند و مدیران زندان از کار آن‌ها جلوگیری می‌کنند. گویا زندانبانان پوشش آن‌ها را به لباس زنان تشبیه کرده بودند. متأسفانه برداشت شکلی و قشری از «سنت رسول‌الله» در میان مسلمانان رنگین‌پوست آمریکا کم و بیش خیلی رایج است یا بوده است. به طوری که در یک مورد، در سانفرانسیسکو برخی از همین مسلمانان به علامت تبعیت از سنت رسول خدا علاوه بر لباس بلند و قبا و بستن شال سبز به کمر، شمشیری نیز تهیه و به کمر خود می‌بستند و با این هیئت و شمایل در خیابان‌ها و سرکار خود ظاهر می‌شدند. استدلال آن‌ها این بود که پیامبر همیشه شمشیرش به کمرش بود. در برخوردی که با بعضی از آن‌ها داشتم، برایشان توضیح دادم که شمشیر به کمر بستن رسول خدا، به معنای این بود که پیامبر همیشه مسلح حرکت می‌کرده است. اگر شما می‌خواهید از سنت رسول خدا تبعیت کنید، باید به جای شمشیر «کلت» به کمر ببندید. البته توضیح می‌دادم که به چه دلایلی این کار درست نیست و امروزه موضوعیت ندارد. این ایراد به بعضی از عرب‌ها هم وارد است. در تصاویر بالای سر کاغذهای برخی از سازمان‌های اسلامی عربی، تصویر مرد عربی که دو زانو بر زمین نشسته و شمشیری بر روی زانوهایش دارد، دیده می‌شود. آن‌ها هم استدلال مشابهی داشتند اما حاضر نبودند در تصاویرشان مسلسل را جایگزین شمشیر سازند.

۱۴۵ □ فعالیت‌های اسلامی

خبر اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های اسلامی ما در زندان‌های تگزاس به سازمان‌های اسلامی در سایر ایالات آمریکا رسید و آن‌ها نیز برنامه‌های مشابهی را به اجرا گذاشتند. یک نمونه از تماس از طرف مقامات زندان‌ها در سایر ایالات آمریکا، نامه‌ای است که در ژوئیه ۱۹۷۸ از طرف بخش تادیب واشنگتن دی‌سی و ویرجینیا دریافت کردم که در آن درخواست راهنمایی شده بود. (در پیوست‌ها) در یکی از نشست‌های سالانه MSA که مسلمانان از سراسر آمریکا در آن شرکت می‌کنند از من خواسته شد در مورد این برنامه‌ها توضیحاتی بدهم. تشریح آن چه انجام می‌دادیم سبب تنظیم یک «راهنمای فعالیت در زندان‌ها» برای مسلمان‌ها شد.

توسعه‌ی فعالیت‌های سیاسی علیه استبداد سلطنتی شاه و درگیری وسیع من در این مبارزات سبب شد که فعالیت‌های خود را در جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون کاهش دهم. با الطاف الهی، جامعه اسلامی بسیار رشد کرده بود. افراد جدیدی به آن پیوسته بودند و نیازی به حضور دائم من نبود. به تدریج از کم و کیف فعالیت‌های اسلامی در زندان‌ها بی‌خبر ماندم اما تا این اندازه اطلاع داشتم که این کارها با موفقیت ادامه دارد.

مسئولان TDC در نهایت پذیرفتند که نظیر مسیحیان و یهودیان زندانی یک «مام» هم برای مسلمان‌ها استخدام کنند و به او حقوق و مزایا و امکانات بدهند. از میان زندانیان سابقی که اسلام آورده و سپس آزاد شده بودند فرد مناسبی از طرف جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون معرفی شد و او عهده‌دار ارائه خدمات به زندانیان شد. در سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰، هنگامی که در هیوستون، تحت درمان سرطان پروستات بودم فیلم جدیدی از زندگی مالکوم/یکس توسط یک کارگردان رنگین‌پوست به نام کینگ بر روی صحنه رفت. این فیلم با استقبال وسیع نه فقط سیاهان بلکه سفیدپوستان آمریکا نیز روبه‌رو شد. در قسمت اول این فیلم زندگی مالکم قبل از مسلمان شدن و در قسمت دوم بعد از مسلمان شدن با هنرمندی تمام به تصویر کشیده شده است. باخبر شدم که قرار است این فیلم در سالن مرکزی دانشگاه جنوبی تگزاس TSU در هیوستون، که دانشجویان آن بیش‌تر سیاهان هستند، به نمایش گذاشته می‌شود. همسر مالکوم و نزدیک‌ترین عضو گروه او، در مراسم نمایش این فیلم و برای

۱۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

دیدن آن خواهند آمد. دوستان سابق آمدند و با وجود بیماری ام مرا برای تماشای این فیلم، بردند. بعد از نمایش فیلم در سرسرا با افراد مختلف از جمله همسر مالکوم دیدار کردیم و سخن گفتیم. در این دیدار، دو جوان رنگین پوست، حدود ۳۰ تا ۳۵ سال همراه با همسرانشان و فرزندانشان به سوی من و همسرم آمدند و با گرمی با ما سلام و علیک کردند. همسران و دختران ۸-۹ ساله این دو به طور کامل پوشش اسلامی داشتند.

این دو جوان خود را معرفی کردند و گفتند که از زندانیان سابق تگزاس هستند و در زمانی که من به زندان می‌رفتم، با اسلام آشنا و سپس مسلمان شدند. به برکت اسلام و تغییر در رفتارها به زودی مشمول عفو و آزاد شدند. سپس در یکی از شهرهای شمالی تگزاس، نزدیک دالاس مستقر می‌شوند و یک کار کوچک تجاری راه می‌اندازند، خانواده تشکیل می‌دهند و یک مرکز اسلامی کوچک نیز تأسیس می‌کنند.

دیدار این دو خانواده، برای من بسی ارزشمند بود. خداوند را برای چنین توفیقی سپاس گذاردم. در آن سال هایی که روزهای یکشنبه، به جای صرف وقت با خانواده به زندان می‌رفتم، گاهی همسرم گله می‌کرد که حتی روزهای تعطیل را هم در کنار خانواده نیستم. اما آن روز با دیدن آن دو خانواده گفت آن وقت گذاشتن‌ها واقعاً ارزش آن را داشته است. امید است که خداوند هم پذیرفته باشد.

علاوه بر نامه‌های عبدالله، زندانی سابق تگزاس، نامه‌های دیگری نیز از زندانیان تگزاس و سایر ایالات برای من فرستاده می‌شد. (پیوست‌های ۱۱-۱۵)

۱۳. همایش اسلامی در دانشگاه هیوستون

یکی از اقدامات جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون، برگزاری همایش با شرکت فعالان و متفکران اسلامی آمریکا در دانشگاه هیوستون بود.

در یکی از این همایش‌ها از دکتر ابروینک، و از دکتر اسماعیل فاروقی نیز دعوت شده بود. شادروان دکتر اسماعیل فاروقی، از فلسطینی‌های مهاجر به آمریکا و رئیس بخش علوم انسانی و هنر دانشگاه تمپل (Temple Univ) در ایالت پنسیلوانیا بود. او در ضمن عضو مجلس شورای ملی فلسطین نیز بود. انسانی وارسته، پرکار و خوش فکر بود. در همایش هیوستون، من در سخنرانی خود، به پدیده غرب‌زدگی در

۱۴۷ □ فعالیت‌های اسلامی

ایران و آرای جلال آل احمد پرداختم. دکتر فاروقی در سخنرانی خود، بروز پدیده مشابهی را در کشورهای عربی و ترکیه با نام «فندی سندروم» مطرح ساخت. در سحرگاه یک شب ماه مبارک رمضان، به منزل مسکونی دکتر اسماعیل فاروقی حمله کردند او و همسرش را که برای مراسم سحر بیدار شده بودند با طرز وحشیانه‌ای سر بردند. هیچگاه روشن نشد که قاتل یا قاتلین چه کسانی بودند و از کجا دستور گرفته بودند.

همسر دکتر فاروقی، خود یک کارشناس برجسته هنر اسلامی بود و کتاب او یکی از مآخذ در این موضوع می‌باشد. دکتر فاروقی به عنوان رئیس بخش علوم انسانی و هنر دانشگاه تمپل، قبول کرده بود که از میان فضیلتی حوزه علمیه که ما معرفی می‌کنیم، به عنوان دانشجوی دکترا بپذیرد. شرح این برنامه را که دکتر بهشتی هم در آن همکاری داشت در جای دیگر آورده‌ام.

۱۴. نشریه «صدای اسلام» "Voice of Islam"

با سازماندهی مسلمانان هیوستون در جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون و پیوستن نیروهای باارزش، امکان فعالیت‌های دیگری، غیر از برگزاری جلسات قرآن یک‌شنبه‌ها فراهم شد. یکی از این برنامه‌ها، انتشار روزنامه «صدای اسلام» بود که ابتدا در چهار صفحه، که به تدریج صفحات آن تا ۲۶ صفحه هم رسید. دکتر ظفر تقوی، سردبیر و هیأت تحریریه آن اعضای جامعه از جمله سارا یزدی بودند. افزون بر مقالات تحلیلی دینی و فرهنگی و اجتماعی، اخبار مسلمانان شهر هیوستون، آمریکا و جهان نیز در آن چاپ می‌شد. چندین شماره از این روزنامه منتشر شد. اما به یاد ندارم که چرا و چگونه چاپ و انتشار آن متوقف شد. احتمال می‌دهم که هیئت‌مدیره‌ی جدید جامعه‌ی اسلامی شهر با انتشار آن موافقت چندانی نداشت و یا نتوانستند با هیئت تحریریه و سردبیر آن کار کنند. خط‌مشی راهبردی ما در جامعه‌ی اسلامی کلانشهر هیوستون، جلب همکاری و همگامی همه‌ی مسلمانان صرف نظر از وابستگی‌های مذهبی یا نژاد و رنگ و جنسیت آن‌ها بود. اما هنگامی که گروه جدیدی از مسلمانان مهاجر از هند آمدند و بیش‌تر اعضای جامعه را تشکیل دادند و در انتخابات سالانه جامعه، پیروز شدند این سیاست‌ها را تغییر دادند.

۱۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۵. عبدالباسط قاری مصری در هیوستون

یکی از برنامه‌های موفق ISGH، دعوت از عبدالباسط قاری معروف قرآن به هیوستون بود که با استقبال زیاد مسلمانان شهر روبه‌رو شد.

۱۶. موزیک نوبیایی در هیوستون

یکی از نوازندگان معروف موسیقی «نوبیا» که به هیوستون آمده بود، به دعوت ISGH برنامه‌هایی بسیار جالب اجرا کرد. نوبیا، منطقه‌ای است در جنوب مصر، در مرز باسودان و موسیقی بومی آن بسیار مشهور است.

۱۷. خدمات پزشکی به بیماران مسلمان در مرکز پزشکی

همه‌ساله هزاران نفر از سرتاسر جهان برای استفاده از خدمات درمانی به مرکز پزشکی تگزاس در هیوستون می‌آیند. در این میان، بیماران مراجعه‌کننده از کشورهای عربی - اسلامی، تعداد قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. بسیاری از این بیماران یا همراهانشان، با زبان انگلیسی آشنایی نداشتند. بیمارستان‌های مرکز پزشکی برای حل مشکل این بیماران با منزل ما به عنوان رئیس جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون تماس می‌گرفتند و کمک می‌خواستند. همسر، برحسب این که بیمار از چه کشوری و زبان ملی‌اش چه بود، از اعضای جامعه اسلامی کمک می‌خواست. به بیماران ایرانی که نیازمند این‌گونه خدمات بودند، همسر خود رسیدگی می‌کرد. برخی از این بیماران، متأسفانه فوت می‌کردند و در مواردی همراهان بیمار قادر به تأمین هزینه‌ی حمل جنازه به کشورشان نبودند، اما اصرار داشتند، مراسم کفن و دفن اسلامی باشد و در گورستان مسلمانان به خاک سپرده شود.

از طرف جامعه‌ی اسلامی/کلائشهر هیوستون با یکی از غَسَّال‌خانه‌های شهر گفتگو و توافق شد در چنین مواردی بیمارستان درگذشت بیمار را به این غَسَّال‌خانه خبر دهد و جنازه به آن‌جا منتقل شود. در آمریکا غَسَّال‌خانه‌ها و گورستان‌ها توسط بخش خصوصی اداره می‌شوند. غَسَّال‌خانه‌ها یا مرده‌شورخانه‌ها معمولاً در داخل خود شهر قرار دارند.

برطبق مقررات بهداشتی، در این غَسَّال‌خانه ابتدا با تزریق مواد شیمیایی ویژه - نظیر فنول داخل ورید متوفی، خون بدن متوفی به‌طور کامل خارج می‌شود. این عمل

۱۴۹ □ فعالیت‌های اسلامی

کمک می‌کند که بدن متوفی دیرتر فاسد شود. در واقع نوعی مومیایی کردن است. سپس بر طبق رسم جاری خود آمریکائیان، بهترین لباس‌های متوفی را چه زن، چه مرد، به او می‌پوشانند. آرایش‌گر ویژه صورت و موهای او را آرایش می‌دهد و سپس بدن را در تابوتی که داخل آن با پارچه بسیار زیبایی، معمولاً ساتن، پوشیده شده است می‌خوابانند. آرایش‌گر ویژه، صورت و دهان بیمار را طوری شکل می‌دهد که گویی او در حال خنده است. تابوت را روی یک میزی قرار می‌دهند و در حالی که در آن باز است، بستگان و دوستان متوفی می‌آیند در جلوی تابوت کمی توقف می‌کنند، دعایی می‌خوانند و رد می‌شوند. پس از آن در تابوت را می‌بندند و برای دفن به گورستان می‌برند. اولین باری که من در غسل‌خانه‌ای شاهد یکی از این مراسم بودم، متوجه شدم که بستگان مرده بر خلاف ما ضحّه نمی‌زنند و گریه تند و شدید نمی‌کنند. کنجکاو شدم و از یکی از آنها علت را پرسیدم. او گفت ما برای از دست رفتن عزیزمان ناراحت هستیم. اما در عین حال معتقدیم او پیش خدا رفته است و این ما را تسلی می‌دهد و راضی و خوشحال می‌کند. او پیش خدا رفته است.

برای درگذشتگان مسلمان، قرار ما با غسل‌خانه این بود که به محض اطلاع، به بیمارستان مراجعه کرده و مرده را به غسل‌خانه می‌بردند و بدن را مومیایی می‌کردند. سپس افرادی از جامعه اسلامی شهر، به همراه خانواده و نزدیکان متوفی، مراسم غسل و کفن اسلامی را انجام می‌دادند. برای خاک‌سپاری مردگان مسلمان، با یکی از گورستان‌های شهر که بین هیوستون و شهر بندری گالوستان بود، توافق شده و قسمتی از زمین گورستان برای دفن مردگان مسلمان اختصاص داده شده بود. بعد از انجام نماز میت مرده‌های مسلمان در این قسمت بر طبق آداب و رسوم اسلامی، رو به قبله به خاک سپرده می‌شدند. غسل‌خانه و صاحب گورستان، صورت هزینه‌ها را بر طبق تعرفه می‌نوشت و صاحب عزا می‌پرداخت. این هزینه‌ها در آمریکا، به نسبت بالاست و به همین علت بسیاری از مردم، در زمان حیات خود، بیمه‌ی مرگ و دفن را می‌خرند و قسطی می‌پردازند. در بعضی از موارد بستگان متوفی از جمله برخی از ایرانیان ترجیح می‌دادند جنازه‌ی عزیزشان را به کشور خود برگردانند. هزینه‌ی حمل جنازه با تابوت افزون بر انجام مراسم بهداشتی - مومیایی کردن و غسل و غیره رقم بالایی را تشکیل می‌داد که برای همه خانواده‌ها پرداخت آن آسان نبود. در یکی از

۱۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

موارد، بیمار ایرانی جوانی بود از نیروهای ویژه - کلاه سبزه‌ها، که با مراکز نظامی - امنیتی ایران نزدیک بود و همکاری داشت. او در وقایع بهمن ۱۳۴۰ و حمله به دانشگاه حضور داشت و چگونگی ضرب و شتم دانشجویان را، البته با ناراحتی شدید، شرح می‌داد. او یک بیمار قلبی بود که به هنگام عمل قلب درگذشت. همسر جوانش حاضر نشد جنازه را در آمریکا به خاک بسپارد. اما می‌گفت باید منتظر باشد تا از ایران برایش پول بفرستند. در این گونه موارد، بستگان یا همراهان بیمار با سفارت کشورشان در واشنگتن تماس می‌گرفتند و آن‌ها کمک می‌کردند. اما سفارت ایران در واشنگتن حاضر به کمک به این زن داغ‌دار نشد. همسر این زن را به دلیل همین مشکلات به منزل آورد. وقتی همسر از جواب منفی سفارت ایران به این زن جوان داغ‌دار باخبر شد با دفتر یکی از سناتورهای هیوستون در واشنگتن تلفنی تماس گرفت و بعد از شرح آنچه گذشته بود، از او کمک خواست. این سناتور، با سفیر ایران - تماس می‌گیرد و ضمن اعتراض تأکید می‌کند که دفتر وی هزینه‌ی ارسال جنازه را به ایران می‌پردازد و سپس صورت‌حساب آن را برای سفارت خواهد فرستاد. این تماس و تلفن موجب می‌شود که سفارت ایران به هواپیمایی ایران ایر دستور دهد که جنازه متوفی و همسرش را به تهران ببرند و در تهران هزینه را از خانواده او مطالبه کنند.

۱۸. ناسا و هلال ماه نو

تعیین شب اول ماه مبارک رمضان و نیز عید فطر، همیشه در میان مسلمانان آمریکا، نظیر کشورهای دیگر جهان، از جمله ایران، با سر و صدا و بروز اختلاف نظرها روبه‌رو می‌شد. جمعی از مسلمانان مهاجر سنی مذهب، با مرجع قرار دادن مکه، از نظر ورأی علمای *رابطة العالم الاسلامی* پیروی می‌کردند. در حالی که سایرین به خصوص شیعیان، آن را قبول نداشتند و نادرست می‌دانستند. در هر حال طلوع و غروب ماه نو تابع افق محلی است و مکه نمی‌تواند معیار تعیین‌کننده در این موضوع باشد.

زمانی که دبیر امور مذهبی MSA بودم، به یاد دارم که این اختلاف مطرح می‌شد و پرسش اساسی در نهایت این که چگونه می‌توان طلوع ماه نو را قطعی کرد.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۵۱

در هیوستون، یکی از اعضای برجسته جامعه اسلامی، دکتر ظفر تقوی در ناسا یا یکی از شرکت‌های طرف قرارداد با ناسا کار می‌کرد. در یکی از جلسات روزهای یکشنبه که این مسئله مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. عده‌ای اصرار داشتند که مکه ملاک و مرجع است و عده‌ای مانند ما افق محلی را ملاک می‌دانستند. دکتر تقوی در جلسه مطرح کرد که ناسا یک کتابچه‌ای دارد که در آن ساعات طلوع و غروب خورشید و ماه در تمام روزهای سال، برای هر شهر و منطقه‌ای تعیین شده است و اگر این نوع اطلاعات درباره شهر مورد نظر در این دفتر نباشد، از مرکز ناسا بخواهیم آن‌ها جدول ساعات طلوع و غروب خورشید یا ماه را در شهر مورد نیاز استخراج نموده و به متقاضی بدهند. در آن زمان این نوع اطلاعات در دسترس همگان نبود. با درخواست ما یک جلد از این کتابچه تهیه و مورد مطالعه جدی قرار گرفت. اما این اطلاعات کافی برای تعیین روز اول ماه نبود. زیرا عمر ماه نو یعنی زمان طلوع و غروب ماه جدید در بعضی از شهرها، خیلی کوتاه بود. و طلوع و غروب ماه نو، قبل از غروب آفتاب صورت می‌گرفت. معنای آن این بود که حتی اگر فضا و افق به‌طور کامل هم روشن و شفاف باشد، رؤیت هلال ماه نو بعد از غروب خورشید، ناممکن است. در تعیین ماه نو، اصل قرآنی رؤیت هلال ماه نوست. با مراجعه به کتب فقهی، معلوم شد، بعضی از علما، پیش‌بینی منجمین را، در صورتی که به علم آن‌ها اعتماد داشته باشیم، کافی می‌دانند. به دوستانی که مکه را مرجع می‌دانستند، و زیر بار این استدلال نمی‌رفتند، تذکر دادم که ناسا مسئول فرستادن سفینه‌های فضایی است. آن‌ها توانستند به ماه آدم بفرستند. آن‌ها حتماً می‌دانند که ماه در هر لحظه و ثانیه در کجا قرار دارد، در غیر این صورت نمی‌توانستند کسی را در ماه پیاده کنند.

به هر حال بعد از بحث‌ها و گفتگوها، به عنوان رئیس جامعه‌ی اسلامی، نظر خود را به این صورت به رأی گذاشتم و تصویب شد:

۱. برطبق آیه‌ی شریفه قرآن، اصل رؤیت هلال ماه نو است.
۲. اگر برطبق جدول پیش‌بینی‌های ناسا، غروب ماه نو در شهر محل اقامت فرد مسلمان، بعد از غروب آفتاب باشد، یعنی این که امکان رؤیت هلال ماه نو وجود دارد، اگرچه به دلایل گوناگون، نظیر ابری بودن هوا، نتوان آن‌را دید. بنابراین روز بعد، روز اول ماه نو خواهد بود.

۱۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بررسی جدول ساعات طلوع و غروب ماه نو در مناطق مختلف، هم‌چنین نشان داد که طلوع و غروب ماه نو در تمام شهرها، در یک ساعت معین نیست. در بعضی از مناطق، غروب ماه نو، قبل از غروب خورشید و در بعضی از مناطق بعد از غروب خورشید صورت می‌گیرد. این بدان معناست که در بعضی از کشورها، مانند عربستان سعودی، یا عراق، غروب ماه نو، بعد از غروب خورشید است در حالی که در بعضی دیگر از کشورها، نظیر ایران و پاکستان و ... ماه نو در آن روز قبل از غروب خورشید غروب کرده است و روز بعد، غروب آن بعد از غروب خورشید واقع می‌شود و این علت تفاوت و اختلاف در تعیین روز عید فطر است.

این نکته را هم یادآوری کنم، که دیدگاه آیت‌الله خوئی در این مورد این بود که چون خداوند روز اول ماه شوال را، عید برای «مسلمین» قرار داده است. وقتی اکثریتی از مسلمانان روز معین را، عید فطر اعلام کردند، بقیه آن را بپذیرند و به آن‌ها ملحق شوند.

۱۹. شورای آموزش شهر و تعویض کتاب‌ها

پسر یوسف در کلاس پنجم دبستان کالتر (Kolter School) هیوستون درس می‌خواند، در کتاب درسی آن‌ها آمده بود که مسلمانان رو به کعبه که در جنوب قاهره واقع شده است، نماز می‌خوانند. پسر به آموزگارش تذکر می‌دهد که این بیان نادرستی است. کعبه در جنوب قاهره واقع نشده است. آموزگار با پرخاش به او جواب می‌دهد و بر آن‌چه در کتاب آمده است اصرار می‌ورزد. یوسف به او می‌گوید من و خانواده‌ام هر روز نماز می‌خوانیم و بهتر می‌دانیم کعبه کجاست. اما آموزگار با او تندی می‌کند و یوسف هم به او با تندی جواب می‌دهد و با خشم از کلاس بیرون می‌رود. کمی پس از آن، مدیر مدرسه با همسر در منزل تلفنی تماس می‌گیرد و غیبت یوسف را از سر کلاس درس خیر می‌دهد. همسر با نگرانی به مدرسه می‌رود و هر کجا که احتمال می‌دادند یوسف رفته باشد سر می‌زنند، اما او را نمی‌یابند و در نهایت او را در اتاق خوابش در منزل می‌یابند. همسر او را با خود به مدرسه و دفتر مدیر مدرسه می‌برد تا توضیحات یوسف را بشنود. مدیر مدرسه حق را به جانب یوسف می‌دهد و آموزگار کلاس او را به دفتر خود فرا می‌خواند و وادارش می‌سازد

۱۵۳ □ فعالیت‌های اسلامی

که از یوسف در حضور سایر دانش‌آموزان پوزش بطلبید. ماجرا تمام می‌شود و یوسف به سر کلاس خود برمی‌گردد.

اما این حادثه سرآغاز یک حرکتی از جانب جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون شد. قبل از این رویداد، مطالبی موهن در کتاب‌ها درباره‌ی اسلام و حضرت محمد(ص) دیده و خوانده بودیم، مانند این‌که: «حضرت محمد(ص) یک «راهزن - Hiwayman بود یا این که محمد(ص) هم‌چون همه‌ی ژنی‌ها، یک دیوانه یا صرعی بوده است.

من مسئله را به شورای جامعه‌ی اسلامی شهر گزارش دادم و با تائید آنان، به یکی از اعضای جامعه، مأموریت دادم که به شورای آموزش شهر Board of Education برود و با طرح مسئله و اعتراض جمع‌آوری این کتاب‌ها را درخواست کند.

شورای آموزش شهر، در یک جلسه‌ی رسمی، از نماینده‌ی جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون دعوت کرد تا اعتراض خود را بیان کند. نماینده‌ی جامعه چندین نمونه از کتاب‌هایی که حاوی نکات زشت یا نادرست درباره‌ی مسلمانان و پیامبر اسلام بود، با خود به نشست شورای آموزشی شهر برد و درباره‌ی هر کدام توضیحاتی داد. شورای شهر پس از شنیدن اعتراض‌ها و توضیحات نماینده‌ی جامعه، تصویب کرد که هر کتابی را که حاوی مطالب نادرست و موهن علیه اسلام یا مسلمانان است، با نظر نماینده‌ی جامعه‌ی اسلامی شهر، از کتابخانه‌ها خارج کنند. افزون بر این، اسامی کتاب‌هایی را که درباره‌ی اسلام اطلاعات درست و موردتأیید و قابل قبول برای مسلمانان نوشته شده است، بدهند تا خریداری و در اختیار کتابخانه‌ها بگذارند. این یک پیروزی خوبی برای جامعه‌ی اسلامی شهر بود. نکته‌ی قابل توجه و یادآوری و آموزنده این است که اعضای شورای آموزش شهر توسط خود مردم انتخاب می‌شوند و ناچار به افکار و نظرات و دادرسی مردم اهمیت می‌دهند.

این مصوبه و عمل شورای آموزش شهر هیوستون نشان داد که بیش‌تر مردم عادی آمریکا تا چه حد، آزاداندیش هستند و خود را موظف به احترام به دگراندیشان دینی می‌دانند.

۲۰. همگرایی یا واگرایی: جدایی شیعیان از سنیان

اندیشه‌ی وحدت اسلامی بسیار جذاب و فریباست. اما در عمل صدها مانع بزرگ و

کوچک بر سر راه آن فرار گرفته است که بیش‌تر از درون است. از درون خود مسلمان‌ها. مسلمان‌ها از نظر مذهبی فرقه فرقه شده‌اند. علاوه بر این از کشورهای مختلف، از ملیت‌ها و فرهنگ گوناگون هستند. اندیشه‌ها، باورها و رفتارهای قابل قبول و جا افتاده‌ی اسلامی در میان ملل گوناگون مسلمان، بیش‌تر و به شدت متأثر از فرهنگ بومی و ملی همان قوم است و کشیدن مرز و خط میان آنچه به‌درستی اسلامی است با آنچه سنن و آداب و رسوم قومی و محلی است کار آسانی نیست. علاوه بر این مسلمان‌ها عموماً متعصب هستند. تعصبات مذهبی، همراه با دشمنی‌های قومی و مذهبی بر مشکلات می‌افزاید. هنگامی که مسلمان‌ها از یک جامعه‌ی سستی بیرون می‌آیند، به جامعه‌ای مثل آمریکا مهاجرت می‌کنند که یک جامعه‌ی غیر اسلامی و غیرسننی است، احساس تنهائی شدید می‌کنند. برخی از اقوام و ملل به دور هم جمع می‌شوند و سازمان‌های ملی خود را به وجود می‌آورند (نظیر ایرانیان و اعراب). در اکثر موارد این فعالیت‌ها کافی نیست و آن‌ها را راضی نمی‌کند. به‌ویژه اگر با خانواده باشند و به قیود مذهبی هم پای‌بند باشند. بنابراین گروه دومی از اجتماعات، جوامع اسلامی، یا تشکل‌های اسلامی به‌وجود می‌آیند. اما این تشکل‌ها و جوامع، از درون دچار پدیده‌ی تشنج‌آفرین درگیری و تقابل باورها و سنت‌ها می‌شوند. تا آن‌جا که در بسیاری از موارد سبب برهم خوردن خود این تشکل‌ها می‌شود. رهبران و فعالان این تشکل‌ها بایستی از گشادگی سینه فراوانی برخوردار باشند، مردم‌شناس باشند و بتوانند نقاط مشترک را بیابند و بر آن تکیه کنند و از طرح مسائل مورد اختلاف امتناع ورزند و حتی جلوگیری کنند تا همگرایی و انسجام مجموعه باقی بماند. اما این کار آسانی نیست. در جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستن، *احمدالتقاضی* و عبدالحمید یونس، هر دو مصری‌تبار و واجد تمامی خصوصیات خوب بودند. اگرچه سنی مذهب، اما متعصب و یک بعدی و قشری و متحجر نبودند. در ورای سنن، فلسفه آن‌ها را می‌دیدند و به آن‌ها توجه داشتند. تفاهم میان ما به عنوان بنیان‌گذاران جامعه‌ی اسلامی شهر واقعی و عمیق بود. من اگرچه یک شیعه هستم اما متعصب نیستم و می‌توانستم همیشه وجوه مشترک را در نظر بگیرم و از طرح مسائل مورد اختلاف پرهیز کنم. بنابراین ما به هم خیلی نزدیک شدیم. اما همه اعضای جامعه این طور نبودند.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۵۵

از آغاز تأسیس جامعه اسلامی کلاشهر هیوستون، سعی ما بر این بود که شیعه و سنی باهم و در کنار هم، زیر یک سقف و یک نام، اسلام، باهم همکاری و هم‌گامی داشته باشند. خوشبختانه همکاران اولیه در تأسیس جامعه آقایان دکتر احمد القاضی، عبدالحمید یونس، حجت‌الحق قاضی، سمیر شماع، طاهر عصفی، سنی‌مذهب بودند، اما اصل مدارا و تساهل و تسامح را در همکاری با شیعیان پذیرفته بودند. خود من به عنوان یکی از مؤسسين، که سال‌ها رئیس جامعه بودم نه تنها مروج و مبلغ این همکاری بودم بلکه آگاهانه سعی می‌کردم جامعه رنگ یک مذهب خاص - سنی یا شیعه را به خود نگیرد. اما به تدریج که افراد جدیدی از مسلمانان مهاجر، به خصوص از هند و پاکستان، به جامعه می‌پیوستند، تعصبات فرقه‌ای بروز کرد و در هر فرصتی روابط آرام و سالم میان اعضاء را برهم می‌زد. هم سنی‌ها و هم شیعیان مهاجر از هند و پاکستان بسیار متعصب هستند، نه فقط در باورهای خود، بلکه در ضدیت با یکدیگر نیز اصرار دارند. با افزایش تعداد اعضاء و علاقمندان و فعالان جامعه اسلامی، به طور طبیعی سنی‌ها اکثریت را داشتند. تا زمانی که افرادی مثل دکتر احمد القاضی یا عبدالحمید یونس یا شکری الخطیب در هیوستون بودند و سمیر شماع زنده بود، آنها تعصبات فرقه‌ای در میان سنی‌ها را مهار می‌کردند. حضور من، به عنوان رئیس جامعه اسلامی، تمایلات فرقه‌گرایانه و تعصبات ضد سنی در میان شیعیان عضو جامعه اسلامی را مهار می‌کرد. افرادی نظیر ظفر تقوی، حسن‌خان و ... (از شیعیان هند و پاکستان) به راحتی همکاری می‌کردند. اما وقتی افراد جدید متعصب و سخت‌سر از هر دو مذهب به جامعه آمدند و اعضاء متعادل سنی‌مذهب از این شهر رفتند، و اکثریت سنی، در انتخابات طبیعی درون جامعه اسلامی، مدیریت آن را بدست گرفتند، کنترل برخوردها و جلوگیری از روند جدایی فعالان دو مذهب تقریباً غیر ممکن شد. مثلاً در دورانی که افرادی مثل القاضی و یونس و خطیب بودند، من به عنوان رئیس جامعه اسلامی به مناسبت عاشورا و تاسوعا، مراسمی را در مسجد برگزار می‌کردم و متعمداً و آگاهانه از القاضی یا یونس برای سخنرانی دعوت می‌کردم. آنها هم در سخنان خود از مقام شامخ امام حسین ع سخن می‌گفتند. اما برخی از شیعیان از این برنامه‌ها راضی نبودند و می‌خواستند مراسم سنتی مرثیه‌سرایی و سینه‌زنی داشته

باشند. برادران شیعه می‌آمدند، ولی بعد از نماز مغرب و عشاء با اصرار مراسم سینه‌زنی سنتی را انجام می‌دادند. بعضی از آنها، با صراحت هم می‌گفتند که به‌خلاف برادران سنی، آن چنان محکم سینه می‌زدند و یا حسین می‌گفتند که در و دیوار و سقف مسجد می‌لرزید، اما همین افراد در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند!!

رفتار تعصب‌آمیز و ضد شیعه‌ی برخی از برادران سنی، به این تقابل دامن می‌زد. برای مثال حسن (ح) که از متفکرین برجسته‌ی مصری محسوب می‌شود، در سفری به هیوستون، اتهام کهنه و بی‌پایه‌ای را علیه شیعیان مطرح می‌کرد و می‌گفت شیعیان در پایان نماز خود می‌گویند، **خان‌الامین، خان‌الامین**، یعنی «جبرئیل روح‌الامین» خیانت کرد و وحی الهی را به جای علی ع به محمد بن عبدالله (ص) داد!! شاهد این نوع تعصبات کور از هر دو طرف بودیم.

به هرحال همین برخوردها و تعصبات درنهایت موجب شد که شیعیان جامعه‌ی اسلامی که به هرحال در اقلیت بودند به تدریج از فعالیت‌های جامعه خود را کنار بکشند. تا زمانی که من رئیس جامعه بودم و این نوع رفتارها را مهار می‌کردم، آنها هم ملاحظه می‌کردند و در جامعه‌ی اسلامی ماندند. اما بعد از آن که مدیریت جامعه اسلامی تغییر یافت، آنها هم راه خود را رفتند و مسجد و عبادت‌گاه جداگانه‌ای برای خود تهیه کردند. شیعیان شهر با انسجام درونی خود، به‌زودی توانستند ساختمانی را که به عنوان «گاندی سنتر» در شهر هیوستون توسط فردی هندی ساخته شده بود را با پرداخت یک سوم بهای آن نقد و بقیه قسطی، بخرند و فعالیت‌های خود را در آن‌جا متمرکز سازند. بعد از پیروزی انقلاب، بنیاد علوی، که مرکزش در نیویورک بود و بنیاد مستضعفان مدیریت آن را به عهده داشت، از امکانات مالی برای کمک به سازماندهی شیعیان در شهرهای مختلف آمریکا استفاده می‌کرد هم‌چنین وارد معادلات شیعیان شهر هیوستون شد و با پرداخت بدهی باقیمانده‌ی گاندی سنتر، مالکیت و مدیریت آن را به‌گونه‌ای کامل در دست گرفت و یک روحانی را هم به امامت و ریاست آن برگماشت. در ابتدای امر، شیعیان هیوستون، با قبول نظریه‌ی ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی را ولی امر یا به تعبیر خودشان، *امیرالمؤمنین* دانستند و به تغییرات و تحولات در مرکز اسلامی خود تن دردادند، اما به‌زودی میان آنان و روحانی مدعی

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۵۷

نصب از جانب علمای نجف، بر سر کاربرد مسایل دینی و فرهنگی در جامعه‌ی آمریکا و تگراس اختلاف افتاد و شیعیان فعال سابقه‌دار در شهر، مانند حسن‌خان، ناچار کنار گذارده شدند. رفتار روحانی منصوب، چه در مسایل مالی و چه اخلاقی و مذهبی آن چنان بود، که در نهایت بعد از اعتراضات و شکایت‌های شدید اعضای مرکز، او را کنار گذاشتند.

در تبلیغات و گردهمایی‌های دینی جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون، اگرچه ما از طرح مسائل شیعه یا سنی با آمریکایی‌های مسلمان شده پرهیز داشتیم اما چون به هر حال معتقدان هر دو مذهب فعال بودند، این مسلمانان با اندیشه‌ها و باورهای هر دو مذهب آشنا می‌شدند. تمایل به تشیع در میان آن‌ها، به‌ویژه در هیوستون، زیاد بود. بروز این تمایل گاهی موجب درگیری‌های ناگواری می‌شد. به عنوان مثال زوجی رنگین پوست، خانم و آقای براون، هرکدام حدود ۴۰-۵۰ سال سن، به جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون پیوستند. آقای براون، یک نجار ماهر بود و در تعمیر و آماده‌سازی مسجد بسیار فعال بود، برخورد ناشایست یک برادر سنی مصری را با او در جای دیگری شرح داده‌ام. اما هنگامی که خانم براون به علت کسالت و بیماری در بیمارستان بستری بود، به اتفاق همسرم به عیادت او رفتیم. او می‌گفت یکی از دوستانشان ترجمه‌ی انگلیسی نهج‌البلاغه را برای او هدیه برده بود و او آن را می‌خواند. برادران و خواهران سنی مذهب که به عیادت او رفته بودند، با مشاهده نهج‌البلاغه، او را از خواندن آن منع کرده بودند. این نهج‌البلاغه را احمدالصبور به او هدیه داده بود. گرایش احمدالصبور به تشیع کاملاً خود جوش بود. شرح حال او را من در جای دیگری گفته‌ام، او اگرچه کارمند پست‌خانه بود، اما ساعات فراغت را در فیلینک و دفتر پخش کتاب، صرف می‌کرد. دفتر پخش کتاب، علاوه بر چاپ و توزیع کتاب‌های فارسی آثار بازرگان، مطهری و شریعتی، کتاب‌های مفید درباره‌ی اسلام به زبان انگلیسی از جمله ترجمه انگلیسی قرآن کریم و نهج‌البلاغه و ترجمه‌ی برخی از آثار علامه طباطبایی را هم توزیع می‌کرد. احمدالصبور در طی این همکاری با این نوع آثار آشنا شد و با مطالعه و بررسی‌های خود، تشیع را انتخاب کرد. و در نهایت به گروه جدید در مرکز اسلامی وابسته به بنیاد علوی پیوست.

به نظر من آثار ترجمه شده‌ی شیعیان به انگلیسی یک ایراد اساسی دارد و آن، تکیه و تأکید بر به کار بردن واژه «شیعه» در این آثار است. آثار اسلامی برادران اهل سنت، به غیر از کتب فقهی، بر سنی بودن آن تأکید ندارد. بلکه انتشار و تبلیغ آن‌ها به نام «اسلام» است و هرکس آن را می‌خواند و می‌پذیرد در واقع اسلام را پذیرفته است، اگرچه در عمل و نتیجه، مذهب اهل سنت را پذیرفته است. اما وقتی در ترجمه‌ی آثار متفکرین شیعه، اصرار بر معرفی آن به عنوان یک اثر «شیعی» می‌شود، از همان ابتدا نوعی جبهه‌گیری علیه آن ایجاد می‌شود. در حالی که شیعیان خود را معتقد به اسلام واقعی می‌دانند. در این نوع نگرش نکات ظریفی وجود دارد که باید به آن توجه داشت.

علاقه و توجه به تشیع در میان رنگین‌پوستان مسلمان آمریکایی کاملاً چشم‌گیر بود. اما تماس و گفتگوی برخی از شیعیان سنتی مهاجر یا مسافر با این افراد، گاهی در آن‌ها ایجاد شک و تردید درباره‌ی اصل تشیع می‌کرد. در مواردی هم موجب بروز مشکلات می‌شد. در این موارد، به طور طبیعی آن‌ها با من تماس می‌گرفتند و کمک می‌خواستند. یکی از این موارد، هنگامی رخ داد که یکی از مدرسین به نام حوزه علمیه قم به هیوستون آمده بود و با این گروه دیدار و گفتگویی داشت. چندی بعد، همسر یکی از این تازه‌مسلمانان به من تلفن زد و با عصبانیت و ناراحتی و اعتراض، دین و مذهب جدید همسرش را به شدت به باد تمسخر گرفت. من ابتدا او را آرام کردم و سپس علت را پرسیدم. گفت همسرش، یک یا دو زن دیگر، یکی سفیدپوست و دیگری سیاه‌پوست، را «صیغه» کرده است. او حق داشت ناراحت باشد. من با شوهرش تماس گرفتم و از او توضیح خواستم. او برای من شرح داد که آن عالم شیعی که با آن‌ها دیدار و گفتگو داشته است. در ثواب صیغه برای آن‌ها روایاتی را نقل کرده و گفته است که به ازاء هر قطره آب غسل جنابت با زن صیغه‌ای، فرشتگان چندین ثواب برای او می‌نویسند و برای او پاداش‌هایی در بهشت ذخیره خواهد شد. شنیدن این روایات صرف نظر از صحت و سقم آن‌ها، برای این نوع آمریکایی‌های تازه‌مسلمان جوازی شرعی برای برگشت به دوران قبل از مسلمان شدنشان بود. من نتوانستم بفهمم که این مرد بزرگوار و دارای نام در حوزه‌ی علمیه قم، چرا از میان

تمام ارزش‌های مکتب تشیع، جواز صیغه کردن را برای این تازه مسلمانان صادر کرده بود. او در سفر به کالیفرنیا به اعضای انجمن اسلامی دانشجویان فارسی زبان هم گفته بود برای نزدیکی با زنان امریکایی حتی به صیغه هم احتیاج ندارید چون ما با امریکا در جنگیم و هر کجا به زنانشان دست پیدا کنیم حکم ما ملکیت آیمانکم را دارند!!!!.

۲۱. خانواده سرخ‌پوست مسلمان در هیوستون

روزی در آزمایشگاهم در بیمارستان مشغول کار بودم که مردی با معرفی خود در تلفن خواست او را ببینم. با او در منزل قرار گذاشتم. مردی حدود ۴۵ ساله، از تبار سرخ‌پوستان آمریکا و مسیحی مسلمان شده بود که با همسر و سه فرزندش از ایالت اوکلاهما به هیوستون مهاجرت کرده بود. می‌گفت در مورد باورهای اعتقادی مسیحیت دچار شک و تردیدهای فراوان شده بود. با کشیش کلیسایی که عضو آن بود، پرسش‌هایش مطرح کرده بود. اما پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نکرده بود. کلیسای خود را عوض می‌کند. با کشیش کلیسای جدید نیز پرسش خود را مطرح می‌کند، اما جواب‌های او هم برایش قانع‌کننده نبودند. در آن شهر کوچک محل اقامتش، عموماً فهمیده بودند که او با دین خود مشکل پیدا کرده است و کلیساهای شهر حاضر به قبول او نبودند. او به همراه خانواده به شهر دیگری در ایالت اوکلاهما کوچ می‌کند. در آنجا نیز داستان تکرار می‌شود. روزی که برای خرید نیازمندی‌های خانواده به یک سوپرمارکت رفته بود در روی قفسه‌های کتاب، ترجمه انگلیسی قرآن پیکتال را می‌بیند و آن را به قیمت حدود ۲ دلار می‌خرد و شروع به خواندن آن می‌کند. می‌گفت هر قدر بیشتر می‌خواندم کلام و پیام آن را قانع‌کننده‌تر می‌یافتم. تمامی پرسش‌هایم را پاسخ می‌گفت. پذیرش تنها یک موضوع برای من مشکل بود و آن این‌که عیسی مسیح نه خدا، نه پسر خدا، بلکه فقط رسول برگزیده‌ی خداست. در مسیحیت از کودکی به ما گفته شده بود که عیسی پسر خداست. تثلیث محور اصلی و کلیدی کلام مسیحیت است. مدت‌ها با خود کله‌جار رفتم. در نهایت پذیرفتم که سخن قرآن در مورد عیسی مسیح منطقی و عقلانی است و پذیرفتم و مسلمان شدم. اما چون در آن شهر نمی‌توانستم بمانم. با خانواده به هیوستون نقل مکان کردیم. از طریق رادیو با فعالیت‌های جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون و شما آشنا شده‌ام و

۱۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌خواهم به جامعه بپیوندم. از آن پس او و خانواده‌اش یکی از اعضای ثابت‌قدم جامعه‌ی اسلامی شدند. گسترش اسلام در میان سرخپوستان بومی آمریکا چشمگیر است اما البته نه به اندازه‌ی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار. نکته‌ای که باید در این‌جا یادآوری کنم، این است که عقاید و باورهای صاحبان و ساکنین اصلی آمریکا، یعنی سرخ‌پوستان به مبانی توحید اسلامی ما بسیار نزدیک است.

۲۲. شرکت در همایش‌های بین‌ادیان

برنامه‌های ما در رادیو و انعکاس فعالیت‌هایمان در روزنامه‌های محلی باعث شده بود که در هر برنامه یا همایشی که با هدف گفتگو میان ادیان برگزار می‌شد، از مسلمانان نیز دعوت شود. در این موارد به طور طبیعی با جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون - تماس می‌گرفتند و دعوت می‌شدیم.

به طور مشخص می‌توان از دو برنامه که در یادداشت‌های باقی مانده از گزند روزگار آورده ام یاد کرد.

به ابتکار اتحادیه دانشجویان دانشگاه باپتیست (Baptist University Student Union) و همکاری انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا (MSA) - شعبه هیوستون همایشی با شرکت نمایندگان ۵ مذهب شامل هندو، بودایی، مسیحیت، یهودیت و اسلام تشکیل شد. آقای جواد سائمه (فلسطینی) رئیس MSA دانشگاه هیوستون در برگزاری این همایش نقش موثری داشت.

من به عنوان رئیس جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون، درباره «نسبت اسلام با جامعه کنونی» صحبت کردم. رئیس اتحادیه زنان باپتیست هم یکی از سخنرانان بود، رئیس کمیته بین‌المللی و شورای اجرایی اتحادیه دانشجویان دانشگاه باپتیست اظهار داشت که این همایش به ابتکار و پیشنهاد آقای جواد سائمه برگزار می‌شود. او گفت که «جواد» به او گفته است «ما امیدواریم بتوانیم نظراتمان را باهم مبادله کنیم و نمی‌خواهیم کسی دینش را با اسلام عوض کند، بلکه می‌خواستیم یکدیگر را درک کنیم».

یکی دیگر از برنامه‌هایی که مسلمانان هم دعوت شدند، همایشی بود در دانشگاه هیوستون تحت عنوان: «اسلام و سیاهان» - سمپوزیوم «تاریخ سیاهان» و «مبارزه سیاسی سیاهان». در این همایش شخصیت‌های شناخته شده و چندین نماینده از

۱۶۱ □ فعالیت‌های اسلامی

مجلس ایالتی و یا فدرال دعوت شده بودند و سخنرانی کردند. (نظیر باربارا جوردن نماینده تکزاس در کنگره، از حزب دمکرات و میکی لیلاند، نماینده شهر هیوستون و نماینده شهر دالاس و چندین استاد دانشگاه). یکی از روزنامه‌های محلی، دپلی تکزاس، (۱۰ فوریه ۱۹۷۶) گزارشی از این همایش را با عنوان «اسلام برای سیاهان حیات بخش است» منتشر کرد.

خبرنگار از صحبت‌های من نقل کرده بود که: «قبل از آن که شما سیاه یا سفید باشید، یک انسان هستید، برای رهایی واقعی شما بایستی سیستم ارزش‌های خود را تغییر بدهید و بپذیرید که آن انسانی آزاد است که از اختیار خود استفاده کند؛ «اسلام، به مفهوم غربی، تنها یک مذهب نیست، بلکه یک فلسفه، یک ایدئولوژی و یک حرکت اجتماعی - انسانی با هدف مشخص است. با هدف حرکت انسان کوشش برای توسعه و انکشاف توانمندی‌های شخصی و حرکت بسوی تکامل است. اسلام با هر نوع استثمار و استعمار که آزادی و اختیار انسان را محدود کند، مخالف است. اگر آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، رنگین‌پوستان، خواهان تغییر وضع موجود خود هستند، باید ابتدا هدف و منظور خود را از «تغییر» روشن کنند. اگر نظر بر همگن شدن با سفیدپوستان و مثل آنان شدن است باید بگویم سیاهان در یک دام افتاده‌اند. زیرا سفیدپوستان خود آزاد نیستند. اگر سیاهان می‌خواهند با سفیدپوستان رقابت کنند، دیر یا زود مثل آنان ستمگر و ظالم می‌شوند. جنبش رنگین‌پوستان، باید انسان سفید را تغییر بدهد. در اسلام کار براساس استثمار مجاز نیست و بلکه باید مبتنی بر ارزش‌های انسانی باشد. در آفریقا، اسلام، مسیحیت و مارکسیسم، هر سه فعال هستند. اما اسلام برنده به جاست. زیرا مسیحیت با امپریالیسم، استثمار و استعمار آغشته شده و پیوند خورده است.»

۲۳. انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا

همکاری با MSA و مشارکت در فعالیت‌ها، مرا با گروهی از پزشکان مسلمان مهاجر به آمریکا و یا آمریکایی مسلمان شده، آشنا کرد. افزون بر این مرکز پزشکی تکزاس، یکی از بزرگ‌ترین مراکز تحقیقات و درمان پزشکی در آمریکا و از جهتی در دنیا است. هر سال صدها پزشک مسلمان از کشورهای مختلف اسلامی برای گذراندن دوره‌های

۱۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تخصصی خود به آمریکا می‌روند. اشتغال من در دانشکده پزشکی بیلور و بیمارستان وی. ای، و نیز ریاست جامعه‌ی اسلامی کلان شهر هیوستون، مرا با طیف وسیعی از این پزشکان آشنا کرد. برخی از این پزشکان، بعد از گذراندن دوره‌های تخصصی به شهرها و ایالات دیگر آمریکا می‌رفتند. اما رابطه‌ی خود را با هم حفظ می‌کردیم. با کمک این افراد بود که انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا Islamic Medical Association of US and Canada (IMA) را تأسیس کردیم.

در دوره‌ی اول من عضو هیأت دبیران انتخاب شدم. IMA هر سال کنگره خود را، مستقل از نشست سالانه MSA برگزار می‌کرد. من در بعضی از جلسات این کنگره شرکت می‌کردم. در کنگره چهارم - ۲۰ نوامبر ۱۹۷۱، که در دانشگاه کلمبیا، نیویورک برگزار شد، دکتر صالح عسگری به ریاست انتخاب شد. دکتر کیهان بختیاری (ایرانی)، دبیر مالی و دکتر فریدون عزیزی نماینده‌ی هماهنگ‌کننده در شرق آمریکا و من، نماینده‌ی هماهنگ‌کننده در غرب آمریکا انتخاب شدم. به عنوان هماهنگ‌کننده و نماینده IMA در غرب، شعبه‌ی IMA در هیوستون را تشکیل دادم و جلسات ماهیانه از پزشکان تشکیل می‌شد که ضمن آن بحث‌ها و سخنرانی‌های علمی نیز انجام می‌شد. در همان سال اول IMA دست به انتشار یک مجله علمی زد.

اعضای انجمن، مقالات علمی می‌نوشتند. خود من بخشی از کارهای تحقیقاتی‌ام را به صورت مقاله علمی در این مجله چاپ کرده‌ام. (مقاله ۱۵-در فهرست مقالات علمی) خوشبختانه، این انجمن هم‌چنان پابرجاست و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. علاوه بر نشست‌های سالیانه، هر دو سال یک‌بار یک نشست بین‌المللی در بیرون از قاره‌ی آمریکا تشکیل می‌دهد. پزشکان مسلمان از کشورهای مختلف در این نشست‌ها شرکت می‌کنند. از جمله دومین کنگره بین‌المللی انجمن اسلامی پزشکان آمریکای شمالی و بیست‌وپنجمین نشست سالانه‌ی آن، در جولای ۱۹۹۲ - مرداد ۱۳۷۱ - در شهر/استانبول برگزار شد^۱. برای شرکت در این کنگره و ایراد سخنرانی دعوت شدم و تحت عنوان: «بیماری‌های قلب آدمی» صحبت کردم. برگردان فارسی و تدوین و

۱. تلفظ درست نام این شهر «اسلامپول» است. هنگامی که سلطان محمد فاتح شد قسطنطنیه را، که در دست رومی‌ها بود، فتح کرد، آن را «شهر اسلام» یا «اسلام پول» نامید. اما چون در زبان ترکی حرف «پ» وجود ندارد آن را اسلام‌بول خواندند. در دوران آتاتورک آن را به استانبول که بی‌معناست، تبدیل کردند.

۱۶۳ □ فعالیت‌های اسلامی

تکمیل این سخنرانی با عنوان «بیماری‌های قلب آدمی» همراه با ترجمه کتاب «خدا در ناخودآگاه» ویکتور فرانکل و نیز به صورت جداگانه چندین بار چاپ شده است.^۱

۲۴. انجمن علمای جامعه‌شناس مسلمان در آمریکا

تعدادی از دانشجویان مسلمان از کشورهای مختلف، بعد از اتمام تحصیل به کشورهای خود بازنگشته و وارد بازار کار تخصصی در آمریکا می‌شوند. با استفاده از تجربه‌ی تأسیس انجمن‌های اسلامی مهندسی و پزشکان در ایران، انجمن اسلامی پزشکان در آمریکا و کانادا تشکیل شد. سپس، با پیگیری و مذاکره با جامعه‌شناسان و فارغ‌التحصیل‌های رشته‌های علوم انسانی، انجمن علمای جامعه‌شناس مسلمان در آمریکا به وجود آمد. در تأسیس این انجمن دکتر انیس/احمد، برادر دکتر خورشید/احمد از رهبران جماعت اسلامی پاکستان و دکتر زین‌العابدین نقش مؤثری داشتند. انیس احمد بعد از اتمام تحصیل، مدتی در بخش فلسفه و مذهب در دانشگاه ایالتی آپالاچیان، در کارولینای شمالی تدریس می‌کرد. انیس/احمد به عنوان رئیس این انجمن انتخاب شده بود. به دعوت انیس احمد در همایش سالانه‌ی این انجمن در مارس ۱۹۷۵ شرکت و تحت عنوان: «از مسلمان بودن تا اسلامی شدن» سخنرانی کردم. در خلال این همایش از وضعیت حقوق بشر در ایران و سرکوب مبارزین صحبت به میان آمد و توضیحاتی دادم و سپس نامه‌ای برای انیس احمد همراه با بعضی از گزارش‌های ناظران بین‌المللی را فرستادم. انیس احمد موجب شد که انجمن علمای جامعه‌شناس مسلمان، با صدور بیانیه‌ای از مبارزات ملت ایران حمایت کند (پیوست‌های ۱۸ و ۱۹). انیس احمد چندسالی رئیس دانشگاه بین‌المللی اسلامی در مالزی (کوآلا لامپور) بود.

۲۵. شورای اسلامی امریکای شمالی

به تدریج که بر تعداد دانشجویان رشته‌های مختلف دانشگاهی که از کشورهای اسلامی برای تحصیل به آمریکا آمده بودند و در MSA فعال بودند، به‌ویژه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی افزوده شد، اکثریت قابل توجهی از این دانشجویان به

۱. خدا در ناخودآگاه - بیماری‌های قلب آدمی - انتشارات رسا، چاپ دوم، ۱۳۸۸، بیماری‌های قلب آدمی، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۷

۱۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

کشورهای خود باز گشتند. اما جمع قابل توجهی در امریکا ماندند و به کار تخصصی خود پرداختند. توسط همین کارشناسان مسلمان نهادهای مدنی - حرفه‌ای تاسیس شدند که در تاسیس برخی از آنها نظیر *انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا* و *انجمن اسلامی جامعه شناسان آمریکا و کانادا* همان‌طور که اشاره شد، سهم بود. سال‌ها بعد از بازگشت به ایران، در سال ۱۹۸۲، با پیوستن تعدادی از این نهادها، *شورای اسلامی امریکای شمالی* به وجود آمد که به سرعت گسترش پیدا کرد و در حال حاضر به یکی از فعال‌ترین سازمان‌های اسلامی در امریکا تبدیل شده است. اعضای اولیه‌ی تشکیل دهنده این شورا عبارتند از *انجمن علمای جامعه شناس مسلمان (AMSS)*، *انجمن علما و مهندسين مسلمان امریکا (AMSE)*، *انجمن اسلامی پزشکان امریکا (IMA)*، *انجمن اسلامی دانشجویان (MSA)*، *انجمن جوانان مسلمان امریکای شمالی (MYNA)*، *بنیاد اسلامی کانادا (CIT)*، *بنیاد اسلامی امریکای شمالی (NAIT)* و *انجمن مجتمع مسلمانان (MCA)*. با کمک *امیر قطر* و یکی از فعالان جنبش اسلامی در امریکا - *یوسف ندا* - این شورا توانست مرکزی را در ایندیانا پولیس خریداری کند.

اولین مدیر یا رئیس ملی این شورا آقای دکتر *مزمّل صدیقی* بود. او از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا بود و دکترای خود را از *هاروارد* گرفت. اما به جنبش اسلامی در امریکا پیوست و تمام وقت خود را وقف این فعالیت‌ها کرد. بعد از او دکتر *سید سعید* انتخاب شد که از دانشجویان مسلمان کشمیری و فعال در جنبش استقلال کشمیر بود. در امریکا با *MSA* همکاری نزدیک داشت و دیدگاه‌ها و نظرات سیاسی او با ما همسوئی داشت. در دوران ریاست دکتر سعید هنگامی که در ایران بازداشت شدم شورای اسلامی امریکای شمالی با ارسال نامه به رهبر انقلاب به این بازداشت اعتراض کرد و خواهان آزادی ام شد.

یکی از سازمان‌های نزدیک به این شورا، کمیته‌ی روابط عمومی اسلامی (MPAC) است. این کمیته از حمایت مالی جمعی از مسلمانان قدیمی امریکا، نظیر دکتر *حطوت* و مهندس *عبدالحمید یونس* برخوردار است اما اداره‌ی آن با نسل دوم مهاجران مسلمان به امریکاست که در امریکا به دنیا آمده‌اند یا در امریکا بزرگ شده‌اند. این کمیته با سناتورها و نمایندگان مجلس امریکا در تماس است و می‌کوشد تا از طرح و

۱۶۵ □ فعالیت‌های اسلامی

تصویب قانون به ضرر مسلمانان جلوگیری کند و یا قوانینی به نفع مسلمانان امریکا تصویب شود. کار این کمیته به نوعی مانند کار کمیته روابط عمومی اسرائیل (IMPAC) در امریکا است. با کمک مالی همین گروه بود که فیلم *جدید مالکوم/یکس ساخته شد* که با استقبال وسیع در امریکا، حتی در میان سفید پوستان، روبرو شد و به عنوان یک منبع آموزش تاریخ امریکا تماشای آن به دانش آموزان دبیرستانها توصیه شد.

۲۶. پرسش‌های مذهبی مرکز پزشکی مایو و پاسخ آن‌ها

کلینیک مایو Mayo Clinic در شهر رجستر ایالت مینوسوتا، یکی از مراکز پزشکی معتبر در آمریکا و در دنیاست. هر سال هزاران بیمار از کشورهای مختلف جهان، از جمله کشورهای اسلامی، برای درمان بیماری‌های خود به این مرکز مراجعه می‌کنند. این همان مرکزی است که *مهندس بازرگان*، برای درمان بیماری قلب خود قرار بود در آنجا بستری شود. دکتر حسین قریب، پسر دکتر قریب، استاد دانشکده‌ی پزشکی و پدر طب اطفال ایران که از دوستان قدیم مرحوم مهندس بازرگان و از استادان ملی بود در این مرکز کار می‌کند.

هنگامی که من در هیوستون و رئیس *جامعه‌ی اسلامی کلان‌شهر هیوستون* بودم، نامه‌ای به تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۷۲ از دکتر *اندرسون* رئیس این مرکز پزشکی دریافت کردم که در آن پرسش‌هایی در مورد موضع و نظر اسلام پیرامون برخی از مسائل شده بود. (پیوست‌های ۲۰ و ۲۱) به پیوست این نامه‌ها جواب‌های دکتر *جلالی* را به پرسش‌ها یشان را هم فرستادند.

در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۷۲ بعد از مشورت با برخی از دوستان صاحب‌نظر (شیعه و اهل سنت)، نامه‌ای برای دکتر *اندرسون* فرستادم (پیوست ۲۲) و به همراه آن پاسخ هریک از پرسش‌ها را به شرح زیر دادم:

الف. روزهای مقدس مذهبی^۱

اگرچه هیچ روزی در اسلام «مقدس» نیست، اما روزهایی هستند که مسلمانان سرتاسر دنیا در آن روزها مراسم ویژه‌ای برگزار می‌کنند.

۱. تقویم مسلمانان، سال قمری است و انطباق آنها با روزهای شمسی متغیر است.

۱۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱. اعیاد: عید فطر، در پایان ماه رمضان، ماه روزه‌گیری، و اولین روز از ماه بعد (شوال)؛ عید قربان، در آخرین روز از مراسم و مناسک حج در مکه.
۲. یادبودها: رحلت پیامبر(ص)؛ - شهادت امام علی(ع)^۱؛ عاشورا - روز شهادت امام حسین(ع)،
۳. برنامه‌های ویژه: - معراج و اسراء پیامبر(ص)؛ شب قدر؛ نیمه شعبان - روز تولد امام مهدی(عج)

ب. نمادها و غذاهای مقدس - در اسلام نداریم.

ج. مراسم خاک‌سپاری - دفن مردگان در اسلام واجب است. مقررات زیر رعایت می‌شود: ۱. غسل میت برطبق آداب مذهبی ویژه - بدن زن مرده، باید توسط یک زن مسلمان و بدن مرد مرده توسط یک مرد مسلمان شسته شود؛ ۲. کفن کردن - بعد از غسل میت بدن مرده باید در یک پارچه سفید تمیز پیچیده شود؛ ۳. نماز میت - نماز ویژه‌ای است که بر جنازه خوانده می‌شود؛ ۴. خاک‌سپاری - بدن مرده باید هرچه سریع‌تر بعد از انجام مناسک بالا به خاک سپرده شود. مرده باید به گونه‌ای در قبر گذاشته شود که صورت او رو به قبله (مکه) باشد. جهت قبله برای منطقه روجستر (کلینیک نایو) به طرف شرق، ده درجه انحراف به سمت شمال است؛ ۵. در مورد دفن جنین - به سن جنین بستگی دارد. قبل از ۱۳۰ روز، ممکن است آن را، نظیر هر نوع بافت دیگری دفن کرد. اما بعد از ۱۳۰ روز که جنین موجود زنده محسوب می‌شود، باید نظیر یک انسان دفن می‌شود. تبصره - قراردادن جنازه در «جعبه» تابوت و دفن آن، ضرورتی ندارد. در صورتی که مقررات بهداشتی آمریکا مومیایی کردن و گذاشتن در تابوت مخصوص و دفن با آن را لازم می‌داند، از نظر شرعی بی‌اشکال است.

د. درمان مذهبی - به نوع بیماری بستگی دارد. در آسیب‌ها و بیماری‌های مشخص، درمان مذهبی مطرح نیست، مگر این که وضعیت روانی بیمار بحرانی شده باشد. در آن صورت ممکن است به عنوان تکمیل کوشش‌های پزشک، در درمان بیمار و تقویت روحیه‌ی بیمار از آن استفاده شود.

۱ یادبود این روزها بیشتر توسط شیعیان برگزار می‌شود.

روش‌ها و ابزارهای درمانی

الف. داروها، انتقال خون و واکسن‌ها - هیچ محدودیتی در استفاده از داروهای درمان‌کننده، خون یا واکسن وجود ندارد. همه قابل قبول هستند حتی برخی از مواردی که در موارد عادی استفاده از آنها حرام است، در بیمار به عنوان دارو با تجویز پزشک استفاده از آنها اشکالی ندارد.

ب. انجام بیوپسی - نمونه‌برداری از تومورها و زخم‌ها، که تحت نظر پزشک انجام می‌شود، بدون اشکال است.

ج. استفاده از اجزاء بدن حیوانات بدون اشکال است.

د. پیوند اعضا هم برای کسی که اعضای خود را هدیه می‌دهد و هم کسی که به او پیوند می‌زنند، بدون اشکال است.

تبصره. هر چیزی که به عنوان دارو، درمان، پیش‌گیری و غیره برای حفظ سلامتی و درمان بیماری، توسط پزشک تجویز شود، نه تنها قابل قبول است بلکه به شدت توصیه هم می‌شود.

پایان دادن به حیات

الف. طولانی کردن حیات و حق مردن: ۱- کوشش برای حفظ حالت بیمار، قابل قبول است و توصیه می‌شود. «دراز کردن عمر»، یک امر نسبی است. هیچ کس طول عمر خود را نمی‌داند، بنابراین منظور افزایش میانگین سال‌های عمر است. ۲- **حق مردن** - در اسلام این حق به رسمیت شناخته نمی‌شود. هر تلاشی برای پایان دادن به حیات خود، (خودکشی یا نوع دیگر) ممنوع است.

ب. اثاناسیا (Aethanasia) - یا پایان دادن به مرگ بیمار صعب‌العلاج یا ناامید از درمان قابل قبول نیست.

ج. هدیه اندام‌های بدن، بدون اشکال است.

د. کالبدشکافی برای مقاصد پزشکی یا قانونی بدون اشکال است.

هـ. از بین بردن بدن باید به ترتیبی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، صورت بگیرد. در موارد خاص مانند مرگ بر اثر آتش‌سوزی، جنگ، تصادف‌های رانندگی و غیره که

۱۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

منجر به متلاشی شدن بدن بشود، ممکن است از انجام برخی مراسم چشم‌پوشی کرد اما نماز بر میت و دفن غیرقابل حذف است.

آفرینندگی

الف. در مورد کاربرد یوجنی (Eugenies) و ژنتیکی، مذاهب مختلف دیدگاه‌های متفاوت دارند.

ب. جلوگیری از بارداری - به‌طور عموم پذیرفته شده است. اما چند پیش شرط دارد:
۱. زن و شوهر هر دو موافق باشند،
۲. شیوه‌ی جلوگیری بر طبق قاعده «لاضرر» نباید برای سلامتی زن و شوهر مضر باشد. (هر چیزی که برای سلامتی انسان مضر باشد، حرام است). در این موارد باید با پزشک خانواده مشورت شود.
۳. آزمایش‌های نازایی، بدون اشکال است.

در تکمیل پاسخ‌ها: ۱. برای مقررات غذایی مسلمانان به مآخذ زیر رجوع شود:
«صقر، احمد» مقررات و آداب غذایی مسلمانان: مجله‌ی جامعه‌ی متخصصان تغذیه آمریکا، شماره ۵۳، ۱۹۷۱

۲. روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان یکی از فروع دین اسلام است. بنابراین هر مسلمان بالغ، مرد یا زن، باید آن را انجام دهد. اما برای زنان باردار و شیرده و هر کسی که وضعیت سلامتی او، اجازه روزه گرفتن ندهد، روزه گرفتن نه تنها واجب نیست بلکه حرام است.

بعد از ارسال این نامه، دوباره از طرف کلینیک مایو، نامه‌ای در ۲۴ ماه می ۱۹۷۳ (سوم خرداد ۱۳۵۲) دریافت کردم که سؤالات جدیدی را عنوان کرده بودند:

۱. نازا کردن با جراحی، چه در زن و چه در مرد

۲. تلقیح مصنوعی

۳. سقط جنین - چه به عنوان درمان، یا به درخواست مادر.

در پاسخ به این پرسش‌ها نوشتم که هر سه موضوع میان علما، چه شیعه و چه سنی، مورد بحث است.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۶۹

در مورد سقط جنین، نظر بسیاری از دانشمندان اسلامی این است که اگر پزشک متخصص، انجام آن را برای نجات و درمان مادر ضروری بداند، بدون اشکال است. اما در مورد سقط جنین به درخواست زن باردار، مسئله فرق دارد. نظرات متفاوت است. به مثل در مورد زنی که به علت تجاوز به عنف باردار شده است، بعضی از علما نظر موافق داده‌اند.

در مورد این پرسش‌ها، در همان تاریخ (خرداد ۱۳۵۲) نامه‌ای را برای آیت‌الله خمینی فرستادم، پرسش‌های کلینیک مایو را مطرح کردم و نظرات ایشان را جویا شدم که:

۱. آیا عقیم نمودن داوطلبانه زن یا شوهر، با عمل جراحی مجاز است یا خیر؟ توضیح دادم که این عمل چه در زن و چه در مرد بسیار ساده است. با این جراحی در مردها، اسپرماتوزوئید که عامل انعقاد نطفه در رحم زن است، دیگر نمی‌تواند از بیضه‌ها وارد کیسه منی شود. در زنان، اسپرم نمی‌تواند به محل معین برای لقاح با تخمک زن برسد. هر دو عمل، در مجموع خطری برای سلامتی زن یا مرد ندارد.

۲. آیا تلقیح مصنوعی، مجاز است یا خیر؟ توضیح آن که اگر علت بچه‌دار نشدن زن ناشی از اشکالاتی در مرد باشد، نظیر فقدان یا کمبود اسپرم و یا نواقصی در اسپرم، زن و شوهر با توافق یکدیگر، به بانک «اسپرم» مراجعه می‌کنند و زن با تلقیح اسپرم، که صاحب آن به کلی ناشناس است، باردار می‌شود.

در این موارد، اهداءکننده اسپرم در ابتدا از جهات متعدد پزشکی بررسی می‌شود که عیب و ایرادی مانند بیماری‌های وراثتی، نداشته باشد. در ثانی پس از اهداء اسپرم، هویت اهداءکننده برای پزشک، زن و شوهر، همه نامعلوم می‌ماند و تعیین آن غیرممکن می‌شود.

منظور از این تلقیح مصنوعی، استفاده از اسپرم شوهر، برای زن نیست.

سوم این‌که اسلام در چه مواردی سقط جنین را اجازه می‌دهد. جنین را از چه سنی، بعد از انعقاد نطفه می‌توان یا نمی‌توان سقط کرد؟ آیا در شرایط جواز، سن جنین مؤثر است؟ آیا سلامتی روانی و فیزیکی مادر در تجویز آن مؤثر است؟ آیا در صورتی که بارداری نتیجه تجاوز به عنف باشد، سقط جنین مجاز است؟

آیا مشکلات مادی و اقتصادی زن و شوهر می‌تواند موجب مجوز سقط جنین باشد؟ متن کامل این نامه در دفتر دوم- نامه‌ها، آمده است. متأسفانه پاسخی به این نامه دریافت نکردم و نمی‌دانم که این نامه بدست ایشان رسید یا خیر.

پس از دریافت نامهٔ دوم کلینیک مایو، پاسخ‌های خود را برای مرکز پزشکی مایو تهیه و فرستادم. در ضمن یک نسخه از پرسش‌های آنان و پاسخ‌های خودم را برای دکتر بهشتی به آدرس هامبورگ آلمان فرستادم. مرحوم دکتر بهشتی پاسخ‌های مرا به تقریب در تمام موارد تائید کرد. در برخی از موضوعات خود ایشان توضیحاتی داده بود که مفید بود. اما به هر حال من پاسخ‌هایم را فرستاده بودم. چه کسی مرا به این مرکز پزشکی معرفی کرده بود نمی‌دانم. احتمال می‌دهم شاید دکتر قریب معرفی کرده است. البته در آن زمان من نمی‌دانستم که دکتر حسین قریب در این مرکز کار می‌کند یا خیر. من در جریان بیماری و سفر مهندس بازرگان به این مرکز مطلع شدم که دکتر قریب دعوت‌کننده از مهندس بازرگان است. یک یا دو بار هم تلفنی باهم صحبت کردیم.

بعد از ارسال جواب‌ها، نامه‌های متعددی از مسئولان این مرکز پزشکی دریافت کردم. یک نمونه از این نامه‌ها، در بخش پیوست‌ها آمده است.

بعد از پیروزی انقلاب، این مسائل را به اضافه چند مسئله دیگر با آیت‌الله حاج سیدعباس ابوترابی، برای فهم خود مطرح کردیم که عبارت بودند از:

۱. تلقیح مصنوعی، نه فقط اسپرم، بلکه تخمک. توضیح آن که در سال‌های اخیر علاوه بر «بانک اسپرم»، «بانک تخمک» نیز ایجاد شده است. زنانی که هنوز در سن و سالی هستند که بدن آن‌ها «تخمک» (اوول) تولید می‌کند، تخمک خود را به بانک هدیه می‌کنند و در آنجا تحت شرایطی نگهداری می‌شود. زنانی که به دلایل پزشکی قادر به تولید تخمک نیستند از این بانک «تخمک» می‌خرند، این تخمک در آزمایشگاه با اسپرم همسر آمیخته و نطفه بسته می‌شود و سپس آن را در رحم زن قرار می‌دهند. زن دریافت‌کننده «تخمک» صاحب آنرا نمی‌شناسد. در مورد «رحم اجاره‌ای» نیز توضیحاتی دادم و نظرشان را جویا شدم. برخی از زنان، اوول تولید می‌کنند و نطفه هم منعقد می‌شود، اما یا رحم آن‌ها قادر به نگهداری «نطفه» نیست یا به دلایل پزشکی رحم آن‌ها برداشته شده است. در این موارد تخمک زن و اسپرم همسر در لوله‌ی

۱۷۱ □ فعالیت‌های اسلامی

آزمایش منعقد می‌گردد و سپس نطفه منعقد شده به «رحم» زن دیگری منتقل می‌شود. در واقع زنی که رحم سالم دارد، آن را به نطفه یک زوج «اجاره» می‌دهد یا ممکن است رایگان در اختیار بگذارد. پس از گذراندن دوران بارداری، فرزندی که به دنیا می‌آید، به زوج صاحب نطفه تحویل داده می‌شود. این شیوه عمل، پیامدهای پزشکی، حقوقی دارد که باید مورد بررسی قرار گیرند. *ابوترابی*، پاسخ‌هایی دادند که چون در زمان حیات ایشان منتشر نشد، انتشار آن‌ها را ضروری نمی‌دانم.

۲۷. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان

از همان آغاز فعالیت‌های سیاسی در جبهه ملی - شاخه‌ی آمریکا، جمع‌بندی ما (حداقل من و دکتر چمران) این بود که اگرچه همه دوستان اسلام‌گرای ما در آمریکا و اروپا، در درون سازمان‌های جبهه ملی (آمریکا و اروپا) فعال و با تمام گروه‌های سیاسی در تعامل و همگرایی هستند، اما برای اثرگذاری درازمدت، ما باید هم‌زمان و به موازات فعالیت‌های سیاسی، در جهت سازماندهی نیروهای اسلام‌گرا، دانشجویان و غیر دانشجویان خارج از کشور نیز دست به کار شویم.

دکتر نخشب، در حالی که عضو شورای مرکزی و هیئت اجرایی جبهه ملی - آمریکا بود، هسته‌ای از اعضای حزب مردم ایران را سازماندهی کرده بود. اگرچه ما هم هسته‌ای از نهضت آزادی ایران - خارج از کشور را تشکیل داده بودیم که گاهی فعالیت‌هایی هم داشت، اما هیچ‌کدام از این‌ها در وضعیتی نبودند که همه‌ی ایرانیان اسلام‌گرا را در یک نهاد واحد سازماندهی کنند. نهادهای سیاسی می‌توانند، ستون فقرات یا دیرک خیمه‌ی نهادهای دانشجویی و صنفی باشند، اما نمی‌توانند، حداقل در خارج از کشور، تمام نیروها را زیر یک چتر واحد گرد هم آورند. شرایط و وضعیت جنبش سیاسی ایرانیان خارج از کشور به گونه‌ای بود و هست که همه‌ی نیروها، با هر گرایشی، ضمن حفظ مواضع خود، می‌توانند با یکدیگر همکاری کنند. اما مؤثر بودن این همکاری‌ها و استمرار آن مشروط به این بود که هریک گرایش‌های سیاسی و فکری، سازماندهی خود را داشته باشند برای ما نیز سازماندهی نیروهای اسلام‌گرا به گونه‌ای جدی مطرح بود. گروه‌های چپ سازمان‌های سیاسی خود را داشتند. حزب توده‌ی ایران، که مرکز آن در آن زمان در آلمان شرقی بود، شبکه‌ی گسترده‌ای از

۱۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

اعضایش در اروپا و آمریکا فعال بودند، نشریات فراوان و متنوعی داشتند، مانند *مجله‌ی دنیا*، *مجله‌ی مسائل بین‌المللی*، *روزنامه‌ی مردم*، که به‌طور وسیع توزیع می‌شد. اعضای این حزب در انجمن‌های دانشجویی نقش فعال داشتند.

برای ارتباط با ایرانیان، به‌ویژه دانشجویان اسلام‌گرا، ما فاقد فضای لازم بودیم. کار را از ابتدایی‌ترین سطح شروع کردم. همان‌طور که در جای دیگری اشاره کرده‌ام با شرکت انتشار در ایران تماس گرفتم و از کتاب‌های شرکت، به‌خصوص آثار مهندس *بازرگان* درخواست کردم و فرستادند. فهرست این کتاب‌ها را برای تنی چند از دوستان همفکر، که در ایالات مختلف بودند، فرستادم. از این راه، به‌تدریج یک شبکه‌ی کوچک اولیه از ارتباطات به وجود آمد. هنگامی که به اتفاق دکتر *چمران*، برای سازماندهی سیاسی - نظامی آمریکا را ترک کردیم، ادامه‌ی این کار را به عهده‌ی یکی از دانشجویان علاقمند، *آقای فریدون هاشمی*، در *ایلینویز* واگذار کردیم. اما تا زمانی که دو سال بعد، در ۱۹۶۶ به آمریکا برگشتیم، کار زیادی انجام نشده بود. پیش از آن‌که از خاورمیانه خارج شویم، در گردهمایی دوستان در خاورمیانه، توافق شد که نیروی بیشتری صرف سازماندهی جوانان مسلمان شود. مهندس *محمدتوسلی* با این جمع‌بندی به آلمان رفت. هسته اولیه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آلمان به همت *اسدالله خالدی* در شهر *گیسن* آلمان و در جلسات آموزش قرآن شکل گرفته بود. سپس در سایر شهرها نیز هسته‌هایی به وجود آمده بودند. بنابراین قرار شد آقای مهندس *توسلی* در هر زمینه‌ای که ممکن است به این هسته‌ها کمک کنند. با کمک ایشان بود که مجله *اسلام «مکتب مبارزه»* شروع به انتشار کرد.

بعد از برگشتن به آمریکا به دلیل علاقه و اعتقادی که به کار اسلامی فراملی داشتیم، همکاری خود را با گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی آغاز کردم. همان‌طور که اشاره کردم *انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا* در سال ۱۹۶۲ با پیگیری دکتر *مه‌دی بهادری‌نژاد* و دکتر *حسن مرشد* و جمعی از دانشجویان مسلمان سایر کشورها، از جمله *احمد صق*، در دانشگاه ایلوی تشکیل شده بود. بعد از برگشتن از لبنان به آمریکا، در تابستان ۱۹۶۶ به اتفاق خانواده در نشست سالانه *MSA* شرکت کردم. در این نشست با تنی چند از ایرانیان علاقمند که در این نشست شرکت کرده بودند،

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۷۳

آشنا شدم. در گفتگو با آنها ضرورت کار گروهی برای سازماندهی ایرانیان علاقمند را مطرح و نظر موافق آنها را جلب کردم. همکاری با مسلمانان غیر ایرانی براساس حرکت در راستای نگرش جهان وطنی اسلامی محسوب می‌شد. اما این همکاری موجب آن نشده بود که هدفی را که برای سازماندهی دانشجویان و غیردانشجویان اسلام‌گرای مشغول به تحصیل داشتیم نادیده بگیریم. بنابراین در خلال نشست MSA در سال ۱۹۶۶ از ایرانیان حاضر در نشست دعوت کردم و با آنها پیرامون متشکل ساختن ایرانیان علاقه‌مند به فعالیت‌های اسلامی گفتگو کردیم. اکثریت آنان با این پیشنهاد موافقت کردند. در همان جلسه سه نفر آقایان فرخ مروستی، ابراهیم تسوجی و علی آگاه قبول مسئولیت کردند و اولین هسته‌ی گروه فارسی‌زبان در MSA شکل گرفت. بلافاصله اطلاعیه‌ای مبنی بر تشکیل چنین گروهی منتشر شد. کار اولیه و مهم این هسته، قبل از هر چیز شناسایی دانشجویان مسلمان و افراد علاقمند فارسی‌زبان در سراسر آمریکا و ایجاد ارتباط با آنها بود.

دکتر چمران در آن زمان در کالیفرنیا بود. ایشان هنوز هم عضو مادام‌العمر شورای سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا بود و در جلسات آنها شرکت می‌کرد. اما جو غالب در این سازمان نه تنها غیردینی، بلکه ضد دین شده بود و برخی از اعضای آن به‌طور مرتب با دکتر چمران درگیر می‌شدند. من موافق ادامه حضور دکتر چمران در این شورا نبودم به‌خصوص که به علت درگیری‌ها وقت و انرژی زیادی به هدر می‌رفت، بدون آنکه بازدهی ملموسی داشته باشد. بالاخره دکتر چمران قانع شد که به جای صرف وقت در شورای سازمان دانشجویان ایرانی، با دانشجویان مسلمان برای سازماندهی آنها وقت بگذارد. در آن زمان دکتر قندی، سیادت در کالیفرنیا و اکرم حریری در ایلینوی بودند. پیشرفت گروه PSG در سال اول چندان رضایت‌بخش نبود. بنا به اصرار و پیشنهاد دکتر چمران، در نشست بعدی گروه PSG، که هم‌زمان با نشست MSA و در کنار آن تشکیل شد، من مسئولیت گروه را پذیرفتم. اساسنامه‌ای نوشتیم و ساختار تشکیلاتی گروه فارسی‌زبان و رابطه‌ی آن با سازمان ما در MSA، اعضای هیئت دبیران و وظایف هر یک و چگونگی عضوگیری، تعریف شدند. در نشست سوم، تعداد مشارکت فارسی‌زبانان، به‌طور چشم‌گیری افزایش پیدا کرد و اساسنامه به تصویب نهایی رسید. در نشست چهارم من دیگر مسئولیت مستقیم

۱۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ریاست هیئت رهبران را نپذیرفتم. ترجیح دادم دوستان جوان، مسئولیت مستقیم بپذیرند و ما در کنار به آنها کمک کنیم. در ثانی برگزاری نشست PSG در کنار نشست MSA مشکل شده بود و از جهاتی به نظر می‌رسید نظم نشست MSA را مختل کند. چون تعداد قابل توجهی از حاضرین در نشست MSA در جلسات جانبی به عنوان نشست PSG شرکت می‌کردند. از امکانات محل استفاده می‌شد. این باعث آن شده بود که رهبران MSA، مرتب اعتراض کنند. بنابراین ترتیبی داده شد که از سال بعد، نشست PSG، در محلی جداگانه، هم‌زمان ولی با سه روز اختلاف با نشست MSA تشکیل شود.

برخی از اعضای PSG، مایل بودند که به هر ترتیب در جلسات نشست MSA حضور داشته باشند. من هم حضور و مشارکت خود را ضروری می‌دانستم. بنابراین نشست PSG طوری برنامه‌ریزی شد که می‌توانستم بعد از اجلاس MSA در نشست PSG نیز حضور پیدا کنم. البته بعضی از دوستان ما به‌خصوص دکتر جمشید حقیگو، با این جدایی موافق نبودند و تا حدودی هم حق داشتند. اما به نظر می‌رسید که این تفکیک اجتناب‌ناپذیر شده بود.

۲۸. انجمن اسلامی و فعالیت سیاسی

در اساسنامه گروه فارسی‌زبان به صراحت تأکید شد که «انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت سیاسی نمی‌کند». درباره این بند از اساسنامه بحث‌های فراوان شد. من شخصاً با این بند موافق بودم و از آن دفاع کردم. منطق و استدلال من در غیرسیاسی ماندن انجمن این بود که: «منظور از فعالیت سیاسی چیست؟ برطبق نظر جامعه‌شناسان، هدف از فعالیت سیاسی فردی یا گروهی دو رکن دارد: اول ایجاد رابطه با مردم و دوم اثرگذاری بر افکار و اندیشه‌ها. رابطه با مردم ممکن است مستقیم و سازمان‌یافته یا غیرمستقیم باشد. اثرگذاری بر افکار و اندیشه‌های مردم در قلمرو سیاسی قاعداً هدفمند و در جهت اثرگذاری و مهار قدرت است. گفته می‌شود که حزب یا سازمان سیاسی به دنبال کسب قدرت است و باید باشد. این سخن درستی است. اما موضوع یا اختلاف اصلی، تعریف قدرت سیاسی است. برای برخی از احزاب، قدرت سیاسی یعنی تصاحب قدرت حکومتی. اما این یک تعریف ناقص از قدرت سیاسی است.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۷۵

معنای درست‌تر و عملی‌تر قدرت سیاسی برای یک حزب یا گروه سیاسی، نفوذ و سیطره بر افکار عمومی مردم و توانایی برانگیختن آنان در جهت اهداف و برنامه‌های فرد یا گروه سیاسی است. برخورداری از این قدرت ممکن است موجب به دست گرفتن قدرت مدیریت کشور بشود یا نشود. در واقع، مبارزه سیاسی در نهایت به مبارزه برای «تسخیر سرزمین توده‌ها» خلاصه می‌شود. درگیری و تقابل قدرت حاکم با مبارزین سیاسی نیز در همین رابطه معنا و مفهوم پیدا می‌کند. قدرت حاکم نمی‌خواهد مبارزین سیاسی مخالف او به این قلمرو وارد شوند. بنابراین با محدود کردن یا قطع تمامی راه‌های ارتباط گروه یا فرد سیاسی با جامعه می‌کوشد تا اولاً مانع ارتباط شود، ثانیاً آنها را منزوی سازد. اگر با قطع ابزارهای ارتباطی نتواند به هدف خود برسد، با بازداشت فعالان آن را ادامه می‌دهد. حتی تا مرحله قتل و اعدام مخالفین هم پیش می‌رود. یکی دیگر از ابزارهای قطع این ارتباط، جنگ سیاسی - روانی و تبلیغاتی و ترور شخصیت است. «مارکسیست اسلامی» خواندن مجاهدین خلق اولیه از همین منظر قابل توجیه است. در رابطه با انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور ما می‌بایستی فعالیت سیاسی را تعریف کنیم. فعالیت سیاسی در خارج از کشور، عموماً در برگزاری تظاهرات اعتراض‌آمیز، صدور بیانیه‌ها و عملیات دفاعی و نظایر آن خلاصه می‌شد. کاری که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی انجام می‌داد. ما این نوع فعالیت‌ها را برای انجمن اسلامی دانشجویان نادرست می‌دانستیم که موجب ضعف و تجزیه انجمن و سطحی شدن فعالیت‌های انجمن می‌شود و انجمن، انسجام و یکپارچگی خود را از دست می‌دهد. هدف ما از تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان این بود که یک سازمان گسترده دانشجویی ایجاد شود که زیر پوشش آن تمام دانشجویان مسلمان با هر موضع سیاسی یا حتی دینی بتوانند گردهم آیند. در داخل انجمن‌های اسلامی به عنوان مثال، هواداران یا مقلدین سایر مراجع هم بودند. اکثر قریب به اتفاق دانشجویان آذری، مقلدین آیت‌الله شریعتمداری بودند. انجمن‌ها اگرچه در کل از آیت‌الله خمینی حمایت می‌کردند، اما نه به معنای طرد هواداران آیت‌الله شریعتمداری.

اما یک تعریف دیگر کار سیاسی در انجمن‌های اسلامی، آموزش سیاسی و دادن «بینش و دانش سیاسی» و در نهایت تربیت سیاسی به معنای تربیت کار دسته‌جمعی و گروهی بود. برای تحقق چنین تعریفی از کار سیاسی، ما نه تنها با آن مخالف نبودیم

بلکه آن را ضروری می‌دانستیم. به این ترتیب استدلال و منطق من این بود که انجمن باید بتواند به صورت یک سازمان گسترده، تمام دانشجویان ایرانی مسلمان را، با هر گرایشی دربر بگیرد. فعالیت سیاسی انجمن موجب می‌شد که تعداد قابل توجهی از دانشجویان ایرانی از ورود به آن خودداری کنند. منظور از فعالیت سیاسی در این بند این نبود که گروه فارسی‌زبان «غیرسیاسی» باشد. بلکه منظور آن بود که انجمن به نام خود و به سبک کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، راه‌پیمایی و تظاهرات سیاسی و یا بیانیه‌های سیاسی صادر نمی‌کند. اما انجمن برای بالابردن آگاهی سیاسی اعضا و هواداران خود، همایش‌های آموزش سیاسی برگزار می‌کند. آموزش سیاسی اعضای انجمن و بالابردن آگاهی سیاسی آنان، همراه با آموزش‌های ایدئولوژیک، به مراتب مهم‌تر و مؤثرتر از برگزاری راه‌پیمایی و تظاهرات بود. تظاهرات و راه‌پیمایی یا صدور بیانیه‌های سیاسی اگرچه «عمل سیاسی» محسوب می‌شوند اما می‌بایستی بر اساس درک و آگاهی سیاسی اعضا باشد. در غیر این صورت ممکن است احساس سیاسی اعضا، به شدت تقویت شود، اما این احساس با بینش سیاسی و متناسب با آن برخوردار از دانش سیاسی و یا تربیت سیاسی توأم و همراه نباشد و این خود موجب مشکلات جدی برای انجمن‌ها به‌طور کلی و جنبش اسلامی خارج از کشور به‌طور خاص می‌شود.

از همان ابتدای فعالیت گروه فارسی‌زبان، در آموزش‌های درون انجمن، من بر معنا و مفهوم و اهمیت چند مقوله هم در قلمرو دین و هم سیاست تأکید می‌کردم که عبارت بودند از: احساس، بینش، دانش و تربیت. احساس مذهبی، یک پدیده درونی و وجودی در انسان است. هیچ انسانی بدون چنین احساسی نیست. اما احساس، موتور یا انگیزه حرکت است. این حرکت هنگامی معنادار می‌شود که با بینش همراه باشد. رسالت قرآن کریم دادن بصیرت یا بینش دینی و نه احساس دینی، به ما انسان‌هاست. احساس مذهبی بدون بینش موجب سوءاستفاده از مذهب، حتی علیه مذهب می‌شود. این تمایز میان احساس و بینش در امور سیاسی هم هست. احساس سیاسی، به معنای آزادی، شرکت در سرنوشت، مبارزه با استبداد، از ذات و درون خود انسان سرچشمه می‌گیرد. اما این بینش سیاسی است که می‌تواند احساس سیاسی را جهت بدهد. احساس سیاسی به تنهایی سبب سوءاستفاده‌های فراوان در تاریخ شده

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۷۷

است. اما در حرکت، ما به دانش سیاسی و یا دینی نیز نیاز داریم. حرکت بر اساس احساس و با جهت‌گیری بر طبق بینش و تکیه بر دانش، در نهایت باید منجر به «تربیت دینی» یا «تربیت سیاسی» بشود. فلسفه فعالیت‌های ما در انجمن‌های اسلامی و گروه فارسی‌زبان، به کارگیری احساس مذهبی (سیاسی) به عنوان انگیزه و دادن بینش و تعیین جهت، بالا بردن دانش و تربیت عملی سیاسی و دینی بود. با توجه به رسوبات فرهنگ استبدادی در روحيات و خلیقات ما ایرانی‌ها و فقدان روحیه کار جمعی، فعالیت در درون انجمن‌ها، بیش از هر چیز تمرین برای کار جمعی بود. ساختار درون انجمن‌ها، در هر حوزه‌ای بر اساس تمرین کار جمعی، مشارکت هرچه بیشتر همه‌ی اعضا در فعالیت‌های انجمن بود. برای بالا بردن بینش و دانش اسلامی، مطالعات قرآنی در تمام حوزه‌ها محور اصلی بود. کتاب‌های دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، مطهری، عموماً خوانده و بحث می‌شد. در همایش‌های منطقه‌ای، علاوه بر بحث موضوعات دینی، آموزش‌های سیاسی، شامل تحلیل‌های سیاسی، بررسی تاریخ معاصر ایران، از شورش تنباکو تا عصر حاضر، مورد بحث قرار می‌گرفت. در مواردی، اعضا تشویق و وادار می‌شدند که خود مقاله‌هایی تهیه و عرضه کنند. به تدریج که انجمن‌ها منسجم‌تر و فعال‌تر می‌شدند، بحث‌ها و آموزش‌های سیاسی بیشتر و عمیق‌تر می‌شدند. علنی شدن فعالیت‌های سیاسی - نظامی در ایران، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، بر کمیت و کیفیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان و سازمان‌های دانشجویی ایرانی - کنفدراسیون اثرات گسترده‌ای برجای گذاشت. کنفدراسیون در واکنش به جنبش مسلحانه به سه گروه تقسیم شد، یک گروه مخالف جنگ مسلحانه، گروهی موافق و گروهی هم میانه‌رو. که به ترتیب به خط راست، خط چپ و خط میانه معروف شدند. این اختلاف در درون کنفدراسیون نه تنها متأثر از جنگ مسلحانه در ایران بود بلکه انعکاس اختلافات درون جنبش چپ نیز بود. حزب توده ایران چندین نوبت دچار انشعاب و ریزش نیرو شده بود. ابتدا جمعی از اعضای برجسته آن از حزب جدا شدند و «سازمان انقلابی حزب توده» را اعلام کردند. و به هواداری از چین و مائو پرداختند و نمایندگانی از آنان به چین رفتند. سپس جمعی دیگر به عنوان «کادرها» انشعاب کردند و سازمان «طوفان» را

۱۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

درست کردند. این تغییرات و تحولات در فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های اعضای این گروه‌ها در درون کنفدراسیون مؤثر بود.

اما علنی‌شدن فعالیت سازمان مجاهدین خلق، موجب انشقاق در درون انجمن‌های اسلامی و یا نهضت آزادی ایران نشد، بلکه موجب بالا رفتن سطح آگاهی سیاسی انجمن‌ها شد.

با علنی‌شدن فعالیت سازمان مجاهدین خلق، هیئت سه نفره رهبری نهضت آزادی ایران - خارج از کشور - دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من، تصمیم گرفت که برای انعکاس فعالیت و مبارزات داخل کشور، نشریه «پیام مجاهد» را منتشر سازد. انتشار پیام مجاهد با استقبال بسیار وسیع و گسترده انجمن‌های اسلامی روبرو شد. یک هم‌کنشی سالم و معناداری میان فعالان انجمن‌های اسلامی، پیام مجاهد و نهضت آزادی به وجود آمد. عضوگیری از درون انجمن‌ها رشد کرد. این اعضا و هواداران در دانشگاه‌های مختلف سراسر آمریکا، فهرست اسامی دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌ها را از دفتر دانشگاه دریافت و برای پیام مجاهد می‌فرستادند. مسئولان چاپ و توزیع پیام مجاهد، آن را برای تمام این آدرس‌ها پست می‌کردند.

از سال ۱۳۵۰ جنبش اسلامی خارج از کشور، در سه بعد کاملاً مشخص سازماندهی شد: بعد ایدئولوژیک، بعد سیاسی و بعد نظامی. انجمن‌های اسلامی بستری برای کار ایدئولوژیک بودند. کار ایدئولوژیک به شدت مورد نیاز بود. احزاب چپ، هر یک وابسته به یک جریان چپ جهانی بودند، حزب توده و حلقه‌های نزدیک به آن با امکانات وسیعی که در آلمان شرقی داشتند، انواع نشریات سیاسی و ایدئولوژیک را منتشر می‌کردند. گروه‌های چپ مائوئیست نیز از دستاوردهای ایدئولوژیک و سیاسی این جریان سیاسی جهانی با ترجمه و انتشار آن‌ها در نشریات فارسی خود، بهره می‌بردند. حزب سوسیالیست کارگران، که به تروتسکیست‌ها تعلق داشت آن‌ها هم از هم‌کاری با تروتسکیست‌های جهانی بهره می‌بردند. اما جریان یا جنبش اسلامی خارج از کشور فاقد این بسترها و امکانات بود. اکثریت مسلمانان جهان را اهل تسنن تشکیل می‌دهند. گروه‌های سیاسی اهل تسنن یا وابسته به دولت‌های واپس‌گرا و سرکوب‌گر کشورهای عربی و مخالف هر نوع فعالیت سیاسی

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۷۹

بودند و یا در مواردی هم که مستقل از دولت‌ها بودند، نظیر *انحوان المسلمین مصر* و *جماعت اسلامی پاکستان* اگرچه آثار فکری خوب و جالبی هم داشتند و ترجمه‌ی برخی از آثار آنان، نظیر «*عدالت اجتماعی در اسلام*» اثر سید قطب، و یا «*خلافت و پادشاهی در اسلام*» اثر مودودی، رهبر *جماعت اسلامی پاکستان* بسیار خوب بودند. اما ما نمی‌توانستیم صرفاً از آن‌ها برای آموزش‌های ایدئولوژیک دانشجویان استفاده کنیم. جنبش‌های سیاسی شیعیان، به‌خصوص در ایران، در مقایسه با اهل تسنن، آثار فرهنگی و ایدئولوژیکی به مراتب مترقی‌تری داشتند. از طرف دیگر ما هم در خارج از کشور نمی‌توانستیم جداگانه به تولید آثار فرهنگی و ایدئولوژیک بپردازیم و نیازی هم نبود. کار سترگ دکتر علی شریعتی و آثار *مهندس بازرگان* و مطهری برای فعالیت ایدئولوژیکی انجمن‌های اسلامی دانشجویان، گروه فارسی‌زبان، کفایت می‌کرد. ما تنها می‌بایستی با سفارش آن‌ها از ایران و یا تکثیر و چاپ در خود آمریکا به این نیاز پاسخ می‌دادیم. با تأسیس و فعالیت *دفتر پخش کتاب*، زیرمجموعه *فیلمینک*، این مهم انجام شد. مهم‌تر از تمام این آثار، تأکید فراوان ما بر *مطالعه قرآن* در درون انجمن‌ها بود. *قرآن خود سرچشمه جوشان و پر خیر و برکت در آموزش‌های ایدئولوژیک است*. خط‌مشی ما این شعر *اقبال لاهوری* بود که:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن

در حوزه‌های محلی انجمن، در بحث‌های قرآنی به‌طور عمومی از دو مأخذ استفاده می‌شد: *المیزان* و *پرتوی از قرآن*.

نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، مسئولیت فعالیت در بعد سیاسی را برعهده داشت. که از طریق انتشار *پیام مجاهد*، چاپ کتاب‌های سیاسی، اعم از مجاهدین خلق و یا جنبش‌های سیاسی اسلامی و یا غیر اسلامی کشورهای دیگر (*فیلمین، ایرلند، فلسطین، و...*) و نیز دستور بحث‌های تحلیلی، که به‌طور خصوصی برای اعضا و هواداران ارسال می‌شد، رسالت خود را انجام می‌داد. در *بعد نظامی*، استقرار مرحوم دکتر چمران در لبنان و هدایت عملیات نظامی علیه مهاجمان اسرائیلی، امکانات بسیار خوبی را برای جنبش اسلامی فراهم ساخته بود.

ساختار و مناسبات سازمانی در درون هر یک از این سه محور، ویژگی‌های خاص

۱۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خود، متناسب با رسالت و هدف‌ها و برنامه‌های مربوطه به خود را داشت. ساختار تشکیلاتی هر گروه اجتماعی به طور کلی، تابعی است از نوع کار و فعالیت همان گروه. به عنوان مثال، شرکت انتشار، در سال ۱۳۳۶، برای تأمین نیازهای خاص جنبش اسلامی به طور عام و روشنفکری دینی به طور خاص تأسیس یافت. اساسنامه این شرکت و نوع فعالیت آن‌ها کاملاً تابعی است از «وظیفه آن». بنابراین یک اشتباه راهبردی بود اگر شرکت انتشار نشریات نهضت آزادی و یا مجاهدین خلق را تکثیر می‌کرد. انجمن‌های اسلامی دانشجویان، بنا به سرشت و ماهیت آن نمی‌بایستی نشریات مجاهدین خلق را تکثیر می‌کردند و یا همان‌طور که در جای دیگری گفته‌ام، برنامه‌های سیاسی انجام می‌داد. ساختار سازمانی، عضوگیری، چه در سطح کلان و چه در سطح حوزه‌های محلی، به هیچ وجه متناسب با کارهای سیاسی جدی نبود. عضوگیری در انجمن‌ها و ورود در آن‌ها به نسبت آسان و راحت بود، در شرایطی که ساواک فعال بود، عوامل ساواک می‌توانستند به راحتی به درون سازمان‌های دانشجویی، از جمله انجمن‌های اسلامی نفوذ کنند و از درون به انجمن‌ها لطمه بزنند. اما ساختار سازمانی نهضت آزادی در خارج از کشور به گونه‌ای بود که امکان نفوذ عوامل ساواک تقریباً برابر با صفر بود. به همین نسبت چگونگی یارگیری داوطلبان برای عملیات نظامی و اعزام آنها به لبنان سخت‌تر بود. با بالا رفتن سطح آگاهی سیاسی در درون انجمن‌ها و فعالیت در شبکه نهضت آزادی، افراد داوطلب برای پیوستن به مجاهدین و شرکت در عملیات نظامی زیاد شدند. اما هرکس که داوطلب می‌شد، آمادگی یا شایستگی برای اعزام نداشت.

بنابراین، سه بعدی شدن جنبش اسلامی و سازمان‌یافتگی آن در هر سه بعد، موجب شکوفایی و گسترش جنبش در تمام ابعاد شده بود.

از طریق نشریات تحلیلی داخلی، که توسط نهضت آزادی تهیه شد (به اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱ - ۱۳۵۷ به سایت نهضت آزادی ایران رجوع کنید) و در درون انجمن‌ها توسط اعضای نهضت و یا هواداران مطرح و بحث می‌شد، آرام آرام این منطق و نگاه جا افتاد و این به نوبه خود، مانع پیدایش گرایشات سیاسی افراطی در درون انجمن‌ها شد، نوعی تفاهم در سطح کلان به وجود آمد. فقدان افراطی‌گری در درون انجمن‌ها، معلول همین تفاهم کلی بود. البته هرکجا هم که لازم

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۸۱

می‌شد، برخی اقدامات صورت می‌گرفت. نظیر آنچه در نشست سالانه MSA در میشیگان رخ داد که منجر به اخراج سفیر ایران در کانادا و سرکنسول واشنگتن در آن نشست شد. و در جای دیگری آن را شرح داده‌ام.

همین تفاهم مشترک از وظایف و رسالت‌ها بود که در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ که انجام راه‌پیمایی و اعتراض به حضور شاه در آمریکا و اعتراض به کشتار ۱۷ شهریور ضروری تشخیص داده شد و این عملیات، به نام «سازمان جوانان مسلمان» برگزار شد، اکثریت قریب به اتفاق اعضای انجمن اسلامی دانشجویان از این ابتکار استقبال کردند و با موفقیت بی‌سابقه‌ای انجام شد که گزارش آن‌ها در جای دیگری آمده است. برطبق اساسنامه (پیوست ۲۵) ساختار سازمانی گروه فارسی‌زبان، شامل یک هیئت دبیران ۵ نفری بود که در نشست سالانه، با رأی مستقیم و مخفی همه اعضای شرکت‌کننده در کنگره انتخاب می‌شدند. تقسیم کار در هیئت دبیران عبارت بود از: دبیر تشکیلات، دبیر فرهنگی، دبیر انتشارات، دبیر مالی و رئیس هیئت که هماهنگ‌کننده فعالیت‌های دبیران بود. در دو سال آخر قبل از انقلاب، با اصلاح اساسنامه یک شورای ۲۱ نفره (یا ۲۵ نفری) معین شد که در نشست سالانه انتخاب می‌شد و این شورا بود که سپس هیئت دبیران را انتخاب می‌کرد. شعب یا واحدهای محلی گروه‌های فارسی‌زبان در دانشگاه‌ها، خودمختار بودند. اعضای هر واحد محلی هیئت دبیران ۳ تا ۵ نفری خود را با رأی مخفی و مستقیم انتخاب می‌کردند. هریک از دبیران محلی، با دبیر مربوط به وظایف خود در هیئت دبیران مرکزی در تماس دائم قرار داشت. در مواردی هم که امکان‌پذیر بود، دبیران واحدهای محلی با دبیر مربوطه در هیئت دبیران مرکزی جلسات هماهنگی و مشورتی برگزار می‌کردند. نظیر جلسه دبیران تشکیلات یا مالی یا انتشاراتی و فرهنگی.

هر حوزه یا واحد محلی دو نوع برنامه داشت: برنامه‌های درون‌گروهی، شامل مطالعات قرآنی، مطالعات سیاسی - تاریخی، و دوم برنامه‌های عمومی شامل جلسات سخنرانی و بحث و انتقاد در دانشگاه. ورود به جلسات نوع دوم برای همه دانشجویان آزاد بود. بنابراین دانشجویان غیرعضو و حتی غیرمذهبی نیز حضور پیدا می‌کردند. در بعضی از حوزه‌ها، حضور افرادی از کنفدراسیون در بین جلسات به کشمکش‌های تندتر کشیده می‌شد. در اوایل تأسیس واحدهای محلی، هزینه‌ی جلسات عمومی و

۱۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دعوت از سخنران را خود اعضا تأمین می‌کردند. اما به اعضای واحدهای محلی آموزش داده شد که در ابتدا واحد خود را به عنوان یک نهاد فعال دانشجویی در دانشگاه معرفی کنند. تقریباً در تمام دانشگاه‌های آمریکا، یک مرکز فعالیت دانشجویی وجود دارد، که به انواع وسایل مجهز است. دانشجویان می‌توانند آزادانه و به رایگان از این امکانات استفاده کنند. این مرکز همچنین برای دعوت سخنران از بیرون از ایالت، بودجه‌ای در اختیار دارد. بنابراین انجمن‌های محلی می‌توانستند به این مرکز مراجعه کنند و هزینه‌ی رفت و آمد سخنران مدعو خود را دریافت کنند.

واحدهای محلی، می‌توانستند، نشریاتی را به نام خود منتشر سازند. اما مطالب آن می‌بایستی حتی‌الامکان در چارچوب خط‌مشی‌های مصوب انجمن باشد. انتشار این نشریات موجب بروز ابتکارها و خلاقیت‌ها و نیز کسب تجارب در سطوح محلی شد. یک نمونه از این نشریات محلی، مجله ارگان انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی‌زبان در/اوکلاهما بود، که با همت و مسئولیت آقای علی گرجستانی منتشر می‌شد. در بعضی از واحدهای محلی، حاصل پژوهش‌های موضوعی اعضا درباره‌ی قرآن به صورت جزوه‌هایی منتشر می‌شد. نمونه‌ای از این جزوات عبارتند از، **صبر در قرآن، مستضعفین در قرآن و...**

در بعضی از واحدهای محلی، سمینارهای آموزشی «روش‌شناسی» تشکیل می‌شد. در آموزش‌های دبیرستانی در ایران، اگرچه حجم دروس علوم بنیادی زیاد است، اما روش‌های علمی مطالعه، یادداشت‌برداری، مآخذنویسی، فن سخنرانی و مناظره و... را به دانش‌آموزان یاد نمی‌دهند. آموزش این دروس به دانش‌آموزان برای دوره‌ی دانشگاه بسیار ضروری است. اما دانشجویان ایرانی چنین آموزش‌هایی را ندیده بودند. در برخی از واحدهای محلی، طی سمینارهایی، این دروس آموزش داده شدند جزوه‌هایی نیز تهیه شد. (مانند: رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق؛ بررسی و نقد روزنامه‌ها و نشریات گروه‌های چپ)

نشست‌های سالیانه گروه فارسی‌زبان همه ساله با موفقیت برگزار می‌شد. اولین نشست در ۱۹۶۷ و نهمین و چه‌بسا آخرین آن اوت ۱۹۷۷ قبل از انقلاب بود. قبل از نشست سال ۱۹۷۷، مسئول کمیته تشکیلات انجمن فرم‌های ویژه‌ای را برای تمام واحدهای محلی عضو انجمن فرستاده و از آن‌ها خواست که تعداد اعضاء

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۸۳

و اسامی نمایندگان و ناظرین منتخب واحد محلی برای شرکت در نشست را همراه با اسامی اعضای هیئت دبیران گزارش دهند. این گزارش‌ها توان سازمان یافته انجمن را نشان می‌دهد. به موجب گزارش مسئول تشکیلات اسامی واحدهای محلی و تعداد اعضای هر یک به قرار زیر بوده است:

۱ آرلینگتن (تگزاس) ۲۲ عضو؛ ۲. ایمز (ایوا) ۸ عضو؛ ۳. بتن روژ (لوئیزیانا) ۱۴ عضو؛ ۴. بومانت (تگزاس) ۱۴ عضو؛ ۵. برکلی (کالیفرنیا) ۲۴ عضو؛ ۶. بوستن (ماساچوست) ۱۸ عضو؛ ۷. شیکاگو (ایلی‌نویز)؛ ۸. کالج استیشن (تگزاس)؛ ۹. دنتون (تگزاس) ۱۴ عضو؛ ۱۰. دیترویت (میشیگان) ۹ عضو؛ ۱۱. ایست لانسینگ (میشیگان) ۱۰ عضو؛ ۱۲. فرزنو (کالیفرنیا) ۷ عضو؛ ۱۳. هیوستون (تگزاس) ۲۴ عضو؛ ۱۴. هاموند (لوئیزیانا)؟؛ ۱۵. ایندپندنس (کانزاس) ۱۷ عضو؛ ۱۶. کانزاس سیتی (میسوری) ۱۵ عضو؛ ۱۷. کینگز ویل (تگزاس)؟؛ ۱۸. لورنس (کانزاس) ۱۴ عضو؛ ۱۹. لوس‌آنجلس (کالیفرنیا) ۱۴ عضو؛ ۲۰. مانهاتان (کانزاس) ۱۰ عضو؛ ۲۱. مونتگمری (وست ویرجینیا) ۱۱ عضو؛ ۲۲. نیویورک؟؛ ۲۳. نورمن (اوکلاهما) ۱۸ عضو؛ ۲۴. پیتسبورگ (کانزاس) ۵ عضو؛ ۲۵. رالی (نورث کارولینا) ۷ عضو؛ ۲۷. سولون (اوهایو) ۹ عضو؛ ۲۸. (اوهایو)؟؛ ۲۹. سنت لوئیز (کالیفرنیا) ۱۱ عضو؛ ۳۰. واشنگتن دی‌سی؟؛ ۳۱. ورنبرگ؟؛ ۳۲. ایپسین سیتی (میشیگان) ۵ عضو؛ ۳۳. اوجین (اورگان) ۱۵ عضو؛ ۳۴. دالاس (تگزاس)؟؛ ۳۵. سن حوزه (کالیفرنیا)؟؛ ۳۶. ال‌پاسو (تگزاس)؟؛ ۳۷. تمپو (آریزونا)؟؛ ۳۸. سنت لدئیر (میسوری)؟؛ ۳۹. نیواورلئان (لوئیزیانا)؟؛ ۴۰. مسکو (ایداهو)؟

جمع کل واحدهای محلی که گزارش آن‌ها به این نشست داده شده بود ۴۰ واحد بودند. اسامی بعضی از واحدها در این گزارش نیامده است. نظیر واحدهای آستین و سن آنتونیو و گالوستون در تگزاس و واحدهای استیل‌واتر در اوکلاهما. کل تعداد اعضای رسمی گزارش شده در این حوزه‌ها ۳۴۲ نفر بودند. اما تعداد اعضای بعضی از حوزه‌های محلی در همین گزارش معین نشده است. بنابر این تعداد اعضا از این رقم بیشتر بود. گزارش حوزه برکلی - شامل برکلی و داویس است. هر یک از واحدهای محلی - هیئت دبیران مرکب از ۵ نفر داشته است: مسئول تشکیلات، فرهنگی، ارتباطات، انتشارات و مالی.

۱۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

در گزارش به این نشست اسامی این مسئولان و شماره تلفن تماس آن‌ها در تمام حوزه‌ها آمده است. اگرچه در این گزارش‌ها تنها نام اول مسئول ذکر شده است. نکته دیگر این‌که در این گزارش‌ها تعداد اعضای هر واحد محلی آمده است. تعداد افراد علاقمند در بسیاری از حوزه‌ها بیش از تعداد اعضای رسمی آن حوزه بوده است.

خط مشی کلان ما در درون انجمن اسلامی این بود که هیچ گروهی حذف نشود. ما به خوبی واقف بودیم که گرایش‌های سیاسی غالب در برخی از حوزه‌ها (مانند برکلی) هوادار جبهه ملی و مخالف نهضت آزادی است. اما تصمیم جمعی در نهضت آزادی واحد آمریکا، این بود که به رغم دست داشتن اکثریت، در ترکیب هیئت دبیران انجمن، از افراد حوزه کالیفرنیا نیز کسانی باشند. تهیه اسلایدهای تاریخی و استفاده از آنها در کلاس‌های آموزشی تهیه و توزیع نوارها و کتاب‌های ایران، بخشی از خدمات جانبی انجمن‌ها بود.

انسجام درونی میان واحدهای محلی و همکاری در سطح خوبی بود. جو غالب در انجمن‌ها، بسیار دوستانه و مهربانانه بود. مواردی هم درگیری و برخورد میان اعضا به وجود می‌آمد. اما در هر حوزه یا منطقه‌ای، افرادی نقش ریش سفید را پیدا کرده بودند و با کدخدانمنشی این درگیری‌ها را حل می‌کردند. در اوکلاهما، به‌عنوان نمونه آقایان رکنی و نعمت‌اللهی این نقش را داشتند. آقای رکنی را همه «پدر» صدا می‌کردند. در حوزه برکلی، محمد هاشمی «پدر» بود. در مواردی هم درگیری‌ها و اختلاف‌ها، به سطوح بالاتر می‌رفت و معمولاً از ریش سفیدی من استفاده می‌شد و دوستان جوان هم با نظر لطفی که داشتند، توصیه‌های مرا می‌پذیرفتند. درگیری‌ها به‌طور عمومی ناشی از خصلت‌ها بود. در موارد بسیار نادر به خط مشی مربوط می‌شد. شاید بتوان گفت که نظر حوزه برکلی در مورد خط مشی غالب در کل انجمن‌ها با نظر اکثریت اعضا متفاوت بود. اما در آنجا هم در میان خودشان گاهی درگیری‌های خصلتی وجود داشت.

میانگین فعالیت درسی اعضای انجمن خوب و رضایت‌بخش بود. یکی از مواردی که مدام به دانشجویان تأکید می‌شد، توجه و تمرکز بر تحصیل بود. اصرار داشتیم که هیچ‌کس نباید به بهانه‌ی فعالیت در انجمن، از تحصیل خود عقب بماند. بزرگ‌ترین و تنها بهانه‌ی ماندن دانشجویان ایرانی در آمریکا ادامه‌ی تحصیل است. اگر کسی درس

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۸۵

نمی‌خواند و مشکل سیاسی در برگشت به ایران ندارد، باید به ایران برگردد. البته به ندرت بودند کسانی که خیلی علاقه به درس خواندن نداشتند یا بی‌استعداد بودند، و انقلابی بودن را بهانه کرده و می‌گفتند: «درس و کتاب به کنار، کتاب بی کتاب». این یک موضع بسیار خطرناک و انحرافی بود. خوشبختانه فراگیر نشد. البته در میان دانشجویان کسانی بودند، که آن‌چنان مجذوب جنگ مسلحانه شده بودند که نمی‌توانستند خود را به درس خواندن در آمریکا راضی کنند، این افراد در نهایت نماندند و به خاورمیانه رفتند (به عنوان نمونه حمید عطار و شادروان محسن الهی).

اسامی برخی از اعضای فعال انجمن

اسامی برخی از حوزه‌های انجمن در شهرهای مختلف که در گزارش مسئول تشکیلات به نشست سالانه سال ۱۹۷۷ آمده است ذکر کردم. اما اسامی اعضا و فعالان در هیچ گزارشی نیامده است. برای من نام بردن از اعضای هیئت‌های دبیران و شورای انجمن در سال‌های قبل از انقلاب بسیار مشکل است. اسناد و مدارک انجمن‌ها، یا در دسترس نیستند یا در آتش‌سوزی دفترم در هیوستون، در دی‌ماه ۱۳۵۷، از بین رفته‌اند. اما اسامی برخی از فعالان انجمن‌ها را (دانشجو و چه غیر دانشجو) بدین شرح ذکر می‌کنم: کمال خرازی، تقی بانکی، رضا صدر، علی محمد ایزدی، هادی نژادحسینیان، محمد گرجی، علی گرجی، علی آگاه، احمد عزیزی، جلیل ضرابی، کلود طباطبایی، بهزادینا، سیروس، بهمن، بهروز و فرزانه نجاریان، حسن غفوری‌فرد، امیر میرخانی، حمید آهنگران، علی صادقی تهرانی، فرشته هاشمی، شهین اعتضادی (طباطبایی)، فریدون عزیزی، محمد علی نجفی، مصطفی چمران، عباس چمران، فرخ مروستی، کریم دلاور، محمد هاشمی بهرمانی، وهاجی، مصطفی تاج‌زاده، حسین نواب صفوی، شریف، علی خرم، محمدخانی، جمشید حقگو، بهرام ناهیدیان، محمدرضا هزارخانی، مهدی نوربخش، امیر محلاتی، حسین ملانک، غنیمی‌فر، انصاری، باقر ولی‌بیک، حسین نصیری، علی نصیری، علی منفرد، شاهچراغی، مصطفی و رضا طباطبایی، محسن سازگارا، برادران عقابی، محسن الهی، یوسف، مصطفی احمدی، قندی، حسن کمالوند، فریدون هاشمی، سعید، حسین شیخ‌الاسلام‌زاده، صادق آیت‌اللهی، رضا

۱۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

روحانی، شهریار روحانی، حسین مظفری، پرویز زندگی‌نیا، حسن سوداچی، بهروز ماکویی، مرتضی توسلی، رضا مشفقیان، حمید عطار، صمد رضوی، عبدالله کاجی، حسن موحدیان، لیلی مصطفوی، مهدی رهنمایی، حسین لواسانی، محسن نوربخش، مسعود مانیان، جواد یارجانی، قاسم صالح‌خو، کمال حاج سید جوادی، عبدالرضا صدر، حسین آوا، محسن ...، حمید عمویی، رضا مسموعی، جاویدان‌نژاد، احمد شیخ‌زادگان، ناصر سبزیعلیان، روغنی‌زاد، عمّدی، مهدی بهادری‌نژاد، اکرم حریری، علی افروز، مهدی تابشیان، عباس دینی، حسین عابد جعفری، علوی، رضا امراللهی، عندلیبیان، محمد توسلی، علی نجار، درودی، عامری، محمد طلیعه، مهدی کمالی‌پور، جواد و مجید رحیمیان، مجیدی، خسرو انجام، علیرضا نوبری، طاووس بازرگانی، حمید راشد.

همایش‌های منطقه‌ای

یکی از اقدامات بسیار مفید گروه فارسی زبان، تشکیل **سمینارهای محلی - منطقه‌ای** بود. این همایش‌ها در هر منطقه‌ای که برگزار می‌شد، حوزه‌ی محلی میزبان و مسئول همایش بود. نظیر همایش‌هایی که در حوزه‌های کانزاس، آرلینگتون، واشنگتن دی سی، بومانت و دیویس (کالیفرنیا) برگزار شد. در این همایش‌های منطقه‌ای که بیش‌تر به مدت سه روز برگزار می‌شد ۱۲ برنامه، هر برنامه ۴ ساعت، دو بار در روز، صبح و عصر برگزار می‌شد. سخنرانی‌ها بیش‌تر آموزشی در موضوعات مختلف بود.

همایش حوزه‌های محلی ایالات جنوبی آمریکا در شهر آرلینگتون تگزاس نمونه‌ای

از این گردهمایی‌ها است:

- همایش آرلینگتون: حوزه‌ی محلی میزبان یک همایش سه روزه بود. محل برگزاری در یک ساختمان عمومی، سالن ورزش یک کلیسا بود. به علت ضرورت تهیه غذا توسط خود دانشجویان، هزینه‌ها به تعداد اعضا تقسیم می‌شد. بسیاری از اعضای انجمن برای تامین هزینه‌های خود کار می‌کردند، ساعتی ۲ دلار در رستوران. برای شرکت در همایش هم باید کار را رها می‌کردند و هم هزینه رفت و آمد و همایش را می‌پرداختند. تعداد شرکت‌کنندگان در این همایش بیش از ۷۰۰ نفر بود. در

۱۸۷ □ فعالیت‌های اسلامی

همین همایش برای شیعیان لبنان و فلسطینی‌ها بیش از دوازده هزار دلار کمک جمع‌آوری شد. بعضی از خانم‌های جوانی که تازه ازدواج کرده و به آمریکا آمده بودند جواهرات عروسی خود را نیز برای کمک به لبنان هدیه کردند. یک نمونه از موضوعات و سخنرانان این همایش در پیوست ۲۶ آمده است.

۲۹. همکاری با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و مجله «مکتب مبارز» بعد از بازگشت از خاورمیانه به آمریکا و شروع به کار در بیلور، به تدریج ارتباط را با دوستان هم‌فکر در آمریکا و اروپا برقرار کردم. مهندس توسلی هنوز در اروپا بود و با اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا همکاری می‌کرد و با مرکز اسلامی هامبورگ و دکتر بهشتی نیز در ارتباط بود. انسجام درونی اتحادیه‌ی انجمن‌ها به نقطه‌ای رسیده بود که انتشار یک مجله‌ی تئوریک اسلامی را ضروری و ممکن ساخته بود. اولین شماره‌ی مجله به نام «مکتب مبارز» منتشر شد. نام این مجله از مقاله‌ی مهندس بازرگان به نام اسلام مکتب مبارز و مولد، اقتباس شده بود. دکتر نمازی، که در آن زمان در دانشگاه وین مشغول به تحصیل بودند، به عنوان مسئول مجله با من تماس گرفتند و ضمن گزارش کارهای انجام شده و برنامه‌های آینده، همکاری با اتحادیه به‌طور عام و ارسال مقاله برای مجله مکتب مبارز، به‌طور خاص را درخواست نمودند. در همین زمان، جنگ ۵ روزه جون ۱۹۶۷ خاورمیانه و شکست اعراب اتفاق افتاد. دکتر نمازی درخواست یک سرمقاله برای مجله پیرامون جنگ خاورمیانه را کردند و من بلافاصله مقاله‌ای تحت عنوان «مسئله‌ای به نام شکست» تهیه و فرستادم. در این مقاله اشاره کرده‌ام که خاورمیانه جنگ‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های زیادی را دیده است. جنگ صلیبی تمام نشده است. هنگامی که در جنگ جهانی اول، ارتش فرانسه وارد دمشق شد، فرمانده جنگ با چکمه وارد مسجد اموی شد و بر سر مزار صلاح‌الدین ایوبی ایستاد و خطاب به ایوبی گفت: «صلاح‌الدین ما برگشتیم». یعنی حمله‌ی انگلیس و فرانسه به خاورمیانه، به یک معنا، ادامه‌ی جنگ‌های صلیبی است. تشکیل دولت اسرائیل و تصاحب سرزمین‌های عربی، جنگ اعراب و اسرائیل، مظاهر و تجلیات ادامه‌ی جنگ صلیبی است. شکست اعراب

در این جنگ به معنای شکست مسلمانان و یا پایان جنگ نیست. این نبرد ادامه دارد^۱. این مقاله با استقبال خوبی روبرو شد. دوستان اتحادیه برای شماره‌های بعدی مقالات تحلیلی می‌خواستند. من سال‌ها بود که یادداشت‌هایی درباره اقتصاد سیاسی جمع‌آوری کرده بودم. با توجه به تجربه‌ی سفر به قاهره و مشاهده‌ی «سرنوشت اسفبار سوسیالیسم در یک نظام استبدادی» مقاله‌ی خود را تحت عنوان «اقتصاد اسلامی» تدوین کردم و برای دکتر نمازی فرستادم. این مقالات در ۳ یا ۴ شماره پشت سر هم منتشر شدند.^۲ اما ادامه پیدا نکرد و ناتمام ماند. یک علت آن زیادی کارهای من در فعالیت‌های علمی‌ام در دانشکده پزشکی بیلور بود.

با شکل گرفتن گروه فارسی‌زبان در MSA، و رشد تدریجی آن، ارتباط و همکاری و همگامی میان این گروه در آمریکا با اتحادیه در اروپا ضروری به نظر می‌رسید. بنابراین هم به اعضای هیأت مدیران گروه فارسی‌زبان و هم از طریق مکاتبه با دوستان اروپا (مهندس عبدالله توسلی و مصطفی حقیقی و...) در مرحله‌ی اول به هنگام برگزاری نشست‌های سالیانه، پیام‌های دوستی میان دو واحد قاره‌ای رد و بدل شد. در مرحله‌ی دوم، اعزام نماینده از طرف هر یک از این سازمان‌های قاره‌ای به نشست‌های یکدیگر بود. در مرحله‌ی سوم، مجله‌ی «مکتب مبارز» ارگان هر دو سازمان اعلام شد. و از آن پس، در موارد لازم بیانیه‌های مشترک با امضای دو سازمان قاره‌ای صادر می‌شد. چاپ کتاب‌های دکتر شریعتی یا مهندس بازرگان، که به سفارش گروه فارسی‌زبان توسط دفتر پخش کتاب چاپ می‌شدند، با نام هر دو سازمان صورت می‌گرفت.

بخشی از هزینه‌ی چاپ و توزیع این کتاب‌ها توسط فیلیپک، از محل وجوهات شرعی که به نام آیت‌الله خمینی برای من فرستاده می‌شدند، پرداخت می‌شد. آیت‌الله خمینی، طی یادداشتی از من خواستند که از جانب ایشان سهمی از وجوه دریافتی برای فعالیت‌های اتحادیه در اروپا نیز ارسال شود. (دفتر دوم - نامه‌ها)

۱. به سرمقاله مکتب مبارز، شماره ۲ سال ۱۳۴۶ رجوع کنید.

۲. به شماره‌های (زمستان ۱۳۴۱، پاییز ۱۳۴۲ و تابستان ۱۳۴۷ و زمستان ۱۳۴۷) مجله مکتب مبارز رجوع شود. مجموعه این مقالات در: «مجموعه آثار جلد اول مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷» نگارنده آمده است.

۳۰. انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا-گروه فارسی‌زبان و سازمان‌های

موازی

با وجودی که سیاست حاکم بر انجمن‌ها امکان حضور و فعالیت به همه گرایش‌های دینی و سیاسی را می‌داد اما به دلایلی دانشجویان مسلمانی هم بودند که حاضر نشدند به گروه فارسی‌زبان به پیوندند و در صفوف واحد دانشجویان مسلمان وارد شوند و سازمان جداگانه‌ای تاسیس کردند. در ادبیات سیاسی و فعالیت‌های جمعی این نوع سازمان‌ها از نوع «موازی» با یک سازمان اصلی محسوب می‌شوند. یکی از این سازمان‌ها در امریکا به نام «سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی» که توسط دو برادر، آقایان علی و محمد جمالی از شیکاگو، تشکیل شده بود و خود را هوادار سازمان مجاهدین خلق و مرتبط با آن‌ها می‌دانست، به جای پیوستن به گروه فارسی‌زبان، به سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا (عضو کنفدراسیون) پیوست و با آن‌ها همکاری می‌کرد. متأسفانه در مواردی هم هماهنگی با کنفدراسیون علیه گروه فارسی‌زبان موضع می‌گرفت و تبلیغ منفی می‌کرد. این دو برادر و بسیاری از دانشجویانی که در این گروه متشکل شده بودند انگیزه دینی و ملی-ایرانی داشتند. اما نه از سوابق فعالیت‌های ما در کنفدراسیون و مشکلات آن خبر داشتند و نه به ضرورت یک سازمان واحد اسلامی برای آموزش مبانی دینی به دانشجویان اعتقاد داشتند. اولویت آن‌ها فعالیت سیاسی بود. آن‌ها با سازمان مجاهدین خلق در تماس بودند و این سازمان با فعالیت مستقل نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و انجمن‌های اسلامی موافق نبود. ما به طور اصولی با حضور و فعالیت دانشجویان مسلمان در کنفدراسیون موافق نبودیم، چرا که آن را تجربه کرده بودیم. در جای دیگری در همین جلد از خاطراتم آن را شرح داده‌ام. متأسفانه غلبه‌ی گروه‌های چپ و تحمیل نظریات سیاسی و ایدئولوژیک بر کنفدراسیون نه تنها به کنفدراسیون لطمه زد، بلکه در نهایت آن را به خطوط مختلف معروف - خط میانه، خط راست، خط چپ - براساس موافقت یا مخالفت با روش مبارزه مسلحانه در ایران تقسیم کرد.

هنگامی که مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در شهریور ۱۳۵۴، تغییر ایدئولوژیکی را اعلام کرد، انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی در کنفدراسیون با مشکل روبرو شد و در نهایت از کنفدراسیون جدا شد یا به گزارشی اخراج شد. زیرا گروه‌های چپ مسلط

۱۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

در کنفدراسیون از مارکسیست شدن مرکزیت سازمان مجاهدین خلق حمایت کردند اما گروه دانشجویان مسلمان ایرانی عضو کنفدراسیون حاضر به قبول و تأیید مارکسیست شدن رهبری سازمان مجاهدین نشد که این یک موضع مثبت از طرف ما تلقی شد. ما اگرچه از ابتدا با همکاری این گروه با کنفدراسیون موافق نبودیم و آن را یک همکاری موقت به نفع گروه‌های چپ و به زیان دانشجویان مسلمان می‌دانستیم، برای قانع کردن آن‌ها، چندین بار اعضای از انجمن (و نیز نهضت) با آن‌ها جلسات مشترک گذاشتند. اما گفتگوها نتیجه‌ای نداشت. این گروه حتی بعد از جدا شدن از کنفدراسیون هم حاضر به پیوستن به گروه فارسی‌زبان نشد و سازمان جداگانه‌ی مستقلی را اعلام کرد. به‌رغم اهداف مشترک، نظیر مراسم یادبود شریعتی، راه جداگانه‌ای رفتند و با گروه فارسی‌زبان درگیر شدند و نسبت‌های ناروایی به آن دادند. (پیوست ۲۷) بعضی از اعضای نهضت و نیز اعضای واحدهای محلی انجمن در بعضی از شهرها، به منظور جلب همکاری آن‌ها، در جلساتشان شرکت می‌کردند و گزارش آن را برای ما می‌فرستادند و ما هم با علاقه و جدیت روند همگرایی را دنبال می‌کردیم. متأسفانه همه این گزارش‌ها در دسترس نیست. یکی از این گزارش‌ها، مربوط به نشست این گروه در هیوستون - در فوریه ۱۹۷۷ است که در پیوست ۲۹ آمده است. آن‌ها هم چنین در ارتباط خود با حزب اسلامی آمریکا مطالبی را در مورد گروه فارسی‌زبان عنوان کردند که این حزب طی نامه‌ای به انجمن موضع خود را توضیح داد (پیوست ۳۰).

در مجموع ما آن‌ها را یک سازمان یا انجمن «موازی» با گروه فارسی‌زبان و مضر برای کل جنبش دانشجویان مسلمان آمریکا می‌دانستیم. در ۱۳ خرداد ۱۳۵۷ گروهی از اعضای این انجمن به‌مناسبت سالروز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در کلیسای آمریکایی بابتیست در غرب برکلی گرد آمدند و سه روز اعلام روزه و اعتصاب غذا کردند سپس در روز ۱۵ خرداد با راه‌پیمایی در سانفرانسیسکو، در برابر ساختمان کنسولگری ایران در کالیفرنیا به تظاهرات اعتراض‌آمیز پرداختند. عده‌ای از اعضای گروه فارسی‌زبان، در حوزه محلی نیز به آنان پیوستند.

۳۱. سرنوشت انجمن‌ها بعد از انقلاب

با پیروزی انقلاب، بسیاری از اعضای انجمن‌ها، و شاید اغلب اعضا، به ایران برگشتند.

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۹۱

بعضی‌ها تحصیل خود را تمام کردند و مدرک کارشناسی یا کارشناسی ارشد و در مواردی دکترای خود را گرفتند و بعضی‌ها هم تحصیل را نیمه‌تمام رها کردند و برگشتند. سپس دو تغییر اساسی در انجمن‌ها رخ داد. اول این که با برگشت اعضای فعال و قدیمی به ایران، عناصری ناباب و بعضاً نفوذی وارد انجمن‌ها شدند. دوم اینکه، حزب جمهوری اسلامی، با کمک‌های مالی فراوان و پرداخت هزینه‌های انجمن، پدرخواندگی انجمن‌ها را برعهده گرفت و با این شگرد حمایت انجمن‌ها را جلب کرد. اما این خود موجب دولتی شدن و رکود و افول انجمن‌ها شد. در دوران قبل از انقلاب، اعضای انجمن‌ها، خود هزینه‌های فعالیت‌ها را می‌پرداختند و هیچ فرد یا گروهی خود را متولی انجمن‌ها نمی‌دانست. ارتباط ارگانیک و وابستگی انجمن‌ها به ارگان‌های دولتی سبب شد که عناصر نفوذی از این طریق وارد دستگاه‌های دولتی شوند. دو نمونه را به یاد دارم. یک مورد سعید امامی است که من در مقاله‌ای تحت عنوان «منشاء پیدایش سعید امامی» (روزنامه نشاط، شماره ۱۴۰، دوم شهریور ۱۳۷۸) آن را شرح داده‌ام. مورد دیگر فردی بود که به یک فرقه‌ی مذهبی غیررسمی وابسته بود ولی با حضور در انجمن اسلامی و معرفی از طریق آن‌ها به وزارت علوم، توانسته بود پست دانشگاهی در یکی از مراکز آموزشی به‌دست آورد. در سال‌های اخیر، فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا (گروه فارسی‌زبان) و اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، به‌طور کامل زیر نظر نماینده‌ی ولی فقیه اداره می‌شوند. بسیاری از دانشجویان و ایرانیان اسلام‌گرای مقیم خارج با مواضع و شیوه‌ی مدیریت انجمن‌ها موافق نیستند، بنابراین، این انجمن‌ها دیگر آن وضعیت سابق را ندارند و متأسفانه جایگزینی هم برای آنها به‌وجود نیامده است و جنبش اسلامی در میان ایرانیان خارج از کشور آن انسجام و موقعیت گذشته را از دست داده است. اگرچه ظرفیت‌ها و توانمندی‌های بالقوه آن بیش از گذشته است.

۳۲. مؤسسه غیرانتفاعی فیلینک

FILINC=Free Islamic Literature Incorporated

توسعه‌ی فعالیت‌های اسلامی و سیاسی - دفاعی نیازمند بودجه‌ی کافی بود. هزینه‌ی این فعالیت‌ها به‌طور عمده از سه طریق تأمین می‌شد. اولین منبع تأمین هزینه

۱۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

فعالیت‌های جاری با کمک خود دانشجویان و ایرانیان علاقمند، اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان یا نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) خوانندگان و علاقمندان پیام مجاهد و دریافت‌کنندگان نشریات بود. دوم از طریق دریافت وجوهات، به عنوان نماینده آیت‌الله خمینی از سال ۱۳۵۰. در جای دیگری متن یادداشت آیت‌الله خمینی را آورده‌ام. این یادداشت را تکثیر کردم و برای انجمن‌های اسلامی و شخصیت‌های علاقمند و متدین در آمریکا و اروپا و خاورمیانه و ایران فرستادم. استقبال بسیار گسترده‌ای شد. به‌خصوص که ارسال وجوهات برای آیت‌الله خمینی از ایران با مشکلاتی روبرو شده بود. سوم کمک‌های ارسالی از ایران بود. بالا رفتن قیمت نفت در دهه ۱۳۵۰ و توسعه‌ی امکانات مالی طبقه‌ی متوسط در ایران به دوستان ما در داخل این امکان را می‌داد که به تأمین هزینه‌ی فعالیت‌ها در خارج از کشور کمک کنند. میزان این کمک‌ها، که برای شخص من فرستاده می‌شد، به تدریج به حدی بالا رفت که اگر راهی قانونی برای دریافت‌ها و هزینه‌ها فکر نمی‌شد، به‌طور حتم، برای من موجب ایجاد مشکل با اداره مالیات بر درآمد آمریکا می‌شد. اداره مالیات بر درآمد آمریکا Internal Revenue Service=IRS در رصد کردن درآمدها و دریافت مالیات‌ها بسیار جدی و انعطاف‌ناپذیر بود. طرز کار آنها هم این بود که در ماه دهم یا یازدهم هر سال فرم‌های مالیاتی به‌همراه جدول مالیات‌ها و راهنمای چگونگی محاسبه مالیات هر فرد یا خانوار، به آدرس افراد پست می‌شد. هر فردی که در آمریکا کار می‌کند، خواه رسمی یا غیررسمی، در هر سنی که باشد، باید یک کارت و شماره تأمین اجتماعی Social Security Number = S.S.N داشته باشد. هرکجا کار می‌کند، کارفرما موظف است از حقوق او مبلغی را علی‌الحساب بابت مالیات بر درآمد او کم کند و برای اداره مالیات بر درآمدها بفرستد. در پایان سال، هر فرد موظف است با پر کردن فرم‌های مالیاتی، کلیه درآمدهای خود را به تفصیل گزارش دهد. و سپس بر اساس جدول‌های مالیاتی و وضعیت خانواده (تعداد افراد خانواده) و هزینه‌ها، مقدار مالیاتی را که باید به دولت فدرال بپردازد، حساب کنند. اگر جمع مالیاتی را که در هنگام دریافت حقوق و درآمد، از او کسر شده است کمتر باشد، مابه‌التفاوت را باید همراه فرم مالیاتی بفرستد و اگر کسری‌ها از میزان مالیاتی که به او تعلق می‌گیرد بیشتر باشد، مابه‌التفاوت را می‌نویسد و اداره مالیات بر درآمد، آن را طی یک چک برای

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۹۳

مالیات‌دهنده برمی‌گرداند.

به موجب قانون، مالیات‌دهندگان می‌توانند، درصدی از سهم مالیات بر درآمد خود را به سازمان‌های غیرانتفاعی ثبت‌شده در هر ایالت کمک نمایند. سازمان‌ها، نهادهای دینی (هر دینی) و فرهنگی و خیریه و عام‌المنفعه و کلیساها و مساجد و کنیسه‌های وابسته به نهادهای دینی، به‌طور معمول به عنوان نهادهای غیرانتفاعی به ثبت رسیده‌اند و کمک به این نهادها، مشمول کسر از مالیات بر درآمد می‌شود. به این ترتیب مالیات‌دهندگان می‌توانند سهمی از آن چه را که به عنوان مالیات باید به دولت *فدرال* بپردازند، خود به‌طور مستقیم به نهادهای غیرانتفاعی رسمی پرداخت کنند. مقدار مالیاتی که افراد از درآمد خود به دولت می‌پردازند، با درآمد آن‌ها و تعداد خانوار و هزینه‌هایشان بستگی دارد. بنابراین هر قدر فاصله درآمد و هزینه بیشتر باشد، درصد مالیاتی که به دولت پرداخت می‌شود بیشتر خواهد بود. بسیاری از افراد ترجیح می‌دهند حداکثر سهمی را که قانون مجاز دانسته، به نهادهای غیرانتفاعی رسمی مورد علاقه و قبول خود بپردازند.

من نمی‌توانستم کمک‌های مالی که برای فعالیت‌های ما ارسال می‌شد به حساب درآمدهای خود منظور کنم. از طرفی هم نمی‌توانستم دریافت آن‌ها را در فرم‌های مالیاتی منعکس نسازم. انعکاس آن‌ها هم در فرم‌های مالیاتی به معنای بالا رفتن میزان درآمد من، و در نهایت پرداخت درصد بالایی از درآمدها به اداره مالیات بر درآمد بود. بنابراین با مشورت یک حقوقدان مسلمان در شهر هیوستون، در سال ۱۹۷۰ یک سازمان غیرانتفاعی در ایالت تگزاس، تحت نام *تشریفات اسلامی آزاد (مجانی) Free Islamic Literature Inc.* به ثبت رسانیدم و یک شماره حساب بانکی به نام همین مؤسسه باز کردم و تمام کمک‌های دریافتی را به جای واریز در حساب بانکی شخصی خودم، به حساب این مؤسسه غیرانتفاعی واریز می‌کردم. این امر در ضمن حساب مالی فعالیت‌های غیرخانوادگی را از شخص و خانواده من به‌کلی جدا ساخت. ثبت این مؤسسه موجب بالا رفتن کمک‌های مالی به فعالیت ما شد. زیرا ایرانیانی بودند، به‌خصوص پزشکان ایرانی، که درآمدهای خوبی داشتند، و مقدار قابل توجهی از مالیات بر درآمد سالیانه خود را به جای دولت به این مؤسسه می‌پرداختند. اگرچه فیلمیک را شخصاً در ایالت تگزاس به ثبت رساندم، اما دو نفر آقاپان دکتر

کلود طباطبایی و دکتر جلیل ضربایی را هم به عنوان اعضای مؤسس و هیأت امنا معرفی کردم.

در واریز پول‌های دریافتی به حساب فیلینک مشکل قانونی وجود نداشت. در آن دوره، امکانات دولتی، اعم از فدرال یا ایالتی، حساسیتی نسبت به کمک‌های مالی بیرون از مرز آمریکا به مؤسسات غیرانتفاعی، به خصوص اسلامی، در آمریکا نداشتند. اما مشکل ما این بود که هزینه‌هایی را که می‌پرداختیم باید در چارچوب ضوابط و مقررات ناظر بر فعالیت این نوع مؤسسات باشد. به موجب این مقررات هزینه‌ها باید در ارتباط با اهداف اعلام‌شده و به‌ثبت رسیده مؤسسه باشد. یکی دیگر اینکه هیأت امنا نمی‌توانستند از محل درآمدهای مؤسسه هزینه‌های شخصی و خصوصی خود را برداشت کنند. با راهنمایی و مشورت حقوق‌دان و نیز همسر یکی از اعضای جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون، که در اداره مالیات بر درآمد/یالت تگزاس کار می‌کرد، راه‌های قانونی پرداخت هزینه‌ها از صندوق فیلینک را پیدا کردیم. به‌عنوان مثال، پرداخت کمک‌هزینه به دانشجویان نیازمند، پرداخت هزینه‌ی چاپ کتاب و توزیع آن‌ها، پرداخت هزینه‌ی سفرهای مکرری که چه در داخل آمریکا و چه به خارج از آمریکا داشتیم. البته، جدای از این حساب‌های رسمی، من در دفتر مالی شخصی خودم، برای هر یک از انواع کمک‌هایی که دریافت می‌کردم حساب خاصی باز کرده بودم و بر طبق آن عمل می‌کردم. مثلاً آیت‌الله خمینی به من اجازه هزینه ۲۰٪ از وجوه دریافتی را داده بودند. هر نوع پولی که از این بابت برای من فرستاده می‌شد، بعد از کسر ۲۰٪ به حساب ایشان منظور و در اولین فرصت از طریق کویت و آقای حاج سید/سماعیل بهبهانی برای ایشان می‌فرستادم. همین تفکیک حساب‌ها در تمام موارد اعمال می‌شد. نظیر کمک به فلسطین، کمک به لبنان، یا کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی. اما کمک‌هایی که عام بود و مصرف آن‌ها به عهده‌ی خود من واگذار شده بود به حساب درآمدهای عمومی مؤسسه گذاشته می‌شد.

به این ترتیب نظمی ایجاد شده بود که می‌توانستیم به راحتی هزینه‌ی برنامه‌های خود را تأمین کنیم. موضوع دیگری که عملاً به نفع این نوع فعالیت‌ها بود، حجم مبادلات مالی فیلینک بود. مبادلات فیلینک به ندرت به ماهی بیش از ۱۰۰ هزار دلار می‌رسید. در مقایسه با حجم بسیار بالای مبادلات سایر سازمان‌ها و مؤسسه‌های

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۹۵

غیرانتفاعی در آمریکا، این رقمی نبود که مقامات مسئول کنترل سازمان‌های خیریه حتی زحمت نگاه کردن به گزارش‌های ما را به خود بدهند.

۳۳. دفتر پخش کتاب = BDC Book Distribution Center

واحد دیگری که به عنوان زیرمجموعه‌ی فیلینک راه‌اندازی شد، مرکز پخش کتاب یا BDC بود. کتاب‌ها به سفارش و به نام انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان و در مواردی با نام اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و یا هر دو سازمان قاره‌ای یا مستقیماً به نام مرکز پخش کتاب BDC چاپ می‌شدند. افراد یا انجمن‌های اسلامی درخواست‌های خود را به آدرس مرکز پخش کتاب می‌فرستادند و وجه کتاب‌ها را نیز به مرکز پخش می‌پرداختند.

در مواردی که انجمن‌ها قادر به پرداخت پول کتاب‌ها نبودند، دفتر پخش کتاب صورت حساب‌ها را به فیلینک می‌داد و وجه آن را دریافت می‌کرد و فیلینک به حساب هزینه‌های خود می‌گذاشت.

قلمرو فعالیت‌های دفتر پخش کتاب تنها آمریکا نبود. از آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا درخواست کتاب می‌آمد. اما مهم‌تر از آمریکا و اروپا، درخواست کتاب از عراق، لبنان، سوریه، افغانستان، پاکستان، هند و فیلیپین بود.

نام و آدرس برخی از مراکز سفارش‌دهنده کتاب که در دسترس بودند:

کابل، هندوی جدید، دکان برنج‌فروشی مان سینگ، آقای قربانعلی، جناب آقای شیخ میرحسین صادقی

کابل، ایستگاه سابق سرای غزنی، دکان آقایان محمدحسین علی حسین، جناب آقای میرزا احمد عالم.

قندهار، بازار کابل، دکان حاج نجف‌علی صراف، توسط حساب آقای نقدی به دست آقای اعتماد برسد.

کویت، ص. پ ۱۱۰۴۵ السید مهیمن

افغانستان، کابل، شار دوشمشیره، ترابی مارکیت، کتابفروشی جاوید، دانشمند محترم آقای عالم

پاکستان، کویت، شار علمدار، سیدآباد، مکان نمبر ۲۷/۴۳-۷، آقای اسلامی

۱۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پاکستان - کوئته - محله حسین آباد - حیدرعلی رود - منزل حاج سید میرحسین -
جناب آقای اعتماد

پاکستان، کراچی ۳، پارسی کالونی، نمبر، ۱۱۶ آیت الله شریعت اصفهانی
لبنان، بیروت، برج البراجنه، شارع العنان، بنایه کرمل، الطابق ۶، سماحہ الشیخ الدكتور
صادقی، یصل الی السمیع، (منظور محمد منتظری است).

Mr. Moussawi, P. O. Box 3471, New - Toun, Krachi 5-Pakistan

کابل - جمال هنيه - کارته سخی - سرک سخی نمبر ۹۱۵ - آقای سید موسی علی پور
کابل - وزارت معارف - شعبه مهندسی - آقای جمعه خان

علاوه بر چاپ و توزیع کتاب، دفتر پخش یک واحد تکثیر نوارهای صوتی نیز
ایجاد کرد. صدها نوار صوتی (کاست) از ایران برای دفتر پخش ارسال می شد که
توسط این دفتر با دستگاه های بسیار دقیق تکثیر و برای درخواست کنندگان از
کشورهای مختلف فرستاده می شدند. بخش عمده ای از پول کتاب و نوارهای ارسالی
برگشت نمی شد. اما برای اینکه کار دفتر پخش ادامه پیدا کند و ورشکست نشود.
صورت حساب کتاب ها و نوارهای ارسالی را به من می دادند و من از محل کمک های
دریافتی، از جمله وجوهات شرعی، پرداخت می کردم.

حجم کار دفتر پخش کتاب به آن اندازه زیاد شد که برای اداره امور خود، محل
نسبتاً بزرگی را در هیوستون اجاره کرده بود و چند کارمند تمام وقت و نیمه وقت در
این دفتر کار می کردند.

بعد از بازگشت ما به ایران، مدیریت فیلینک تا زمانی که دکتر طباطبایی در آمریکا
بود به عهده ایشان بود. بعد از آن مدیریت فیلینک و دفتر پخش، بر عهده آقای دکتر
مهدی نوربخش بود.

با پیروزی انقلاب و بازگشت بسیاری از دانشجویان و اعضای انجمن ها و
نیز فعالان سیاسی، از یک طرف و تحولاتی که در فضای سیاسی ایران به وجود آمد،
حجم کار دفتر پخش به شدت کاهش پیدا کرد و تقریباً به نقطه توقف رسید. این
در حالی بود که بیش از یکصد و پنجاه هزار دلار کتاب های فارسی چاپ شده،
شامل تقریباً تمام آثار شریعتی، آثار بازرگان، برخی از آثار مطهری و ... در انبار بدون
مشتری و درخواست مانده بود. نوارهای صوتی نیز به همین سرنوشت دچار شدند. با

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۹۷

توجه به توقف درخواست کتاب‌های فارسی آقای دکتر نوربخش، تهیه و توزیع کتاب‌های اسلامی به زبان انگلیسی را محور اصلی فعالیت دفتر پخش قرار داد. کاتالوگ کاملی از این کتاب تهیه و برای تمام دانشگاه‌ها و مراکز و مؤسسات اسلامی آمریکا فرستاده شد و با استقبال خوبی روبرو شد. اما حجم سفارشات تناسبی با میزان هزینه‌ها نداشت. در صنعت چاپ کتاب در آمریکا توزیع کتاب بر عهده شرکت‌های بزرگی است که امکانات بسیار فراوان دارند و رقابت با این شرکت‌ها، کار آسانی نبود.

به ابتکار آقای دکتر نوربخش بعضی از آثار اسلامی متفکران ایرانی، نظیر جهاد و شهادت و اقتصاد اسلامی، به انگلیسی ترجمه و چاپ شدند. علاوه بر این برخی از کتاب‌های سیاسی - تاریخی نظیر، سال‌های بحران، خاطرات ناصر قشقایی توسط دفتر پخش چاپ شد. به این ترتیب ادامه کار دفتر پخش کتاب هزینه سنگینی را به فیلینک تحمیل کرده بود. از طرف دیگر میزان کمک به فیلینک، تقریباً به صفر رسیده بود.

قطعه زمینی که در نزدیک دانشگاه هیوستون خریده بودیم، با تغییراتی که در برنامه‌های توسعه دانشگاه به وجود آمده بود و در معرض خطر تصاحب توسط شورای شهر قرار گرفته بود به ناچار فروخته شد. در این فاصله، یکی از افراد خیری که مبلغی حدود ۷۰ هزار دلار قبل از انقلاب در اختیار فیلینک قرار داده بود، بعد از انقلاب و گشایش فضای سیاسی اولیه، پس دادن و انتقال این مبلغ را به ایران درخواست کرد. خوشبختانه، این پول به جای آن که به حساب فیلینک ریخته شده باشد که در آن صورت نمی‌توانستیم، به حساب شخصی برگردانیم، به نام خود ایشان در یک بانک سپرده شده بود. بنابراین کل مبلغ با احتساب سود و بهره آن به ایشان پرداخت شد. ایشان هم آن را برای امور خیریه در ایران به کار گرفت.

در دوره‌ای که دکتر طباطبایی مسئولیت فیلینک را بعد از انقلاب، بر عهده داشت به منظور کسب درآمد، به افرادی وام‌هایی دادند که در فعالیت‌های خاص اقتصادی به کار انداخته شود. اما این مشارکت‌ها نه تنها سودی برای فیلینک نداشت بلکه سرمایه‌هایی را هم که برای این کار گذاشته بودند به کلی از بین برد.

در سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ که به دعوت چند دانشگاه برای ایراد سخنرانی به آمریکا رفتم و بعد از آن که به علت تشخیص سرطان پروستات مجبور به ماندن و درمان سرطانم شدم، شخصاً در کار مدیریت فیلینک دخالت کردم و هیأت مدیره را قانع

کردم که فعالیت‌ها را متوقف کنند. تا آنچه که از سرمایه مانده است حفظ شود. در مرحله اول، لازم بود، محل دفتر پخش کتاب و انبار آن تخلیه شود. کتاب‌های فارسی، که عملاً مشتری نداشت، حدود یکصد و پنجاه هزار دلار تماماً برای خمیر شدن داده شد. برخی از کتاب‌های مفید فارسی و کلیه کتاب‌های انگلیسی به بنیاد فرهنگی - اسلامی هیوستون هدیه داده شد. قرارداد کاری دو - سه نفر کارمند دفتر پخش لغو شد. کلیه موجودی‌ها به حساب فیلیپک از هیوستون به شهر دیگری انتقال داده شد. هیأت امنای جدیدی معین شدند.

۳۴. خانه اسلام واشنگتن

در شهر واشنگتن دی سی، هسته ایرانیان اسلام‌گرا، چه دانشجو و چه غیر دانشجو، بسیار فعال بود. در میان ایرانیان آقای بهرام ناهیدیان که سال‌ها در این شهر به فرش فروشی اشتغال داشت، فعالیتش از سایرین چشم‌گیرتر بود. او با ابتکار خودش، ساختمان نسبتاً بزرگی را در یکی از خیابان‌های مرکزی شهر واشنگتن برای فعالیت‌های اسلامی این گروه از ایرانیان اجاره کرده بود. وقتی مطلع می‌شود که صاحبخانه قصد فروش ساختمان را به قیمت حدود ۶۰ هزار دلار دارد، با پرداخت ۱۵۰۰۰ دلار نقد و مابقی اقساط ماهیانه آن را خریداری می‌کند. ولی کل ساختمان در رهن فروشنده باقی ماند. این ساختمان اگرچه قدیمی و فرسوده بود، اما اتاق‌های متعدد داشت که هم جلسات گروه در آنجا تشکیل می‌شد و هم برخی از دانشجویان نیازمند در آنجا سکونت گزیده بودند. آقای ناهیدیان از اینکه مجبور بود بابت باقیمانده قیمت ساختمان ماهیانه مبلغی را به عنوان سود پول، به فروشنده، که یهودی بود، پردازد به شدت ناراحت بود. در سفری به ایران با ناصر میناچی صحبت می‌کند و ایشان را راضی می‌کند که باقیمانده پول خانه را به مبلغ حدود ۴۵ هزار دلار پرداخت کند. اما مشکل این بود که خانه اسلام به نام بهرام ناهیدیان خریداری شده بود و آقای میناچی نمی‌خواست به ساختمانی که به نام یک فرد است کمک کند. ناهیدیان ابتدا تلفنی و سپس طی نامه‌ای مشکل را برای من گزارش داد و درخواست کرد که «خانه اسلام» به نام مؤسسه غیرانتفاعی فیلیپک خریداری و ثبت شود. این پیشنهاد معقولی بود. من، به عنوان رئیس هیأت امنای فیلیپک، مراتب را با نظر موافق

فعالیت‌های اسلامی □ ۱۹۹

خودم به‌طور کتبی به اطلاع کلیه اعضای هیأت امناء رساندم و هیأت امناء در اجلاس خود این پیشنهاد را تصویب کرد و «خانه اسلام» همزمان با پرداخت بهای کامل آن توسط آقایان ناهیدیان و میناچی، به مالکیت فیلینک منتقل شد.

از جمله مزایای انتقال، این بود که «خانه اسلام» از پرداخت برخی هزینه‌ها، نظیر مالیات و غیره، معاف شد. ناهیدیان از طرف فیلینک به عنوان سرپرست و مسئول و مدیر خانه اسلام معرفی شد. افراد گروه از امکانات خانه اسلام استفاده می‌کردند، اما متعهد بودند، هزینه‌های جاری آن را، نظیر آب و برق، گاز و تلفن و غیره را خود بپردازند. فیلینک یا ناهیدیان، به عنوان مدیر مسئول خانه اسلام، در برنامه‌های دینی و فرهنگی گروه ایرانیان دخالتی نمی‌کرد. آنها استقلال عمل خود را داشتند. اما ناپیوستگی کاری که موهن و زننده باشد انجام دهند و انجام هم نمی‌دادند. البته گاه‌به‌گاه، برخوردها و درگیری‌هایی میان اعضای گروه با یکدیگر و یا با آقای ناهیدیان بروز می‌کرد. اما سیاست فیلینک دخالت در این مسایل نبود. حل آنها را به عهده خود گروه و آقای ناهیدیان واگذار کرده بود. متأسفانه برخی از جوان‌هایی که در آن ساختمان سکونت کرده و از آن استفاده می‌کردند، وظایف خود را در مورد نظافت محل و غیره، رعایت نمی‌کردند و چندین بار از جانب شهرداری اخطارهایی برای آقای ناهیدیان فرستاده شده بود. این وضعیت بعد از پیروزی انقلاب کمی تندتر و حادث‌تر شده بود. به‌طوری که ناهیدیان مراتب را چندین بار به هیأت مدیره جدید فیلینک گزارش کرده و حتی اخطار کرده بود که ممکن است مقامات محلی خانه را مصادره کنند. بعد از پیروزی انقلاب، هم من و هم بسیاری از اعضای هیأت امناء فیلینک به ایران آمده بودیم. اما برای ادامه کار فیلینک هیأت امناء و هیأت اجرایی جدیدی به *استانداری ایالت تگزاس* معرفی شده بود. هیأت مدیره جدید، بر اساس گزارش‌های ناهیدیان پیشنهاد فروش خانه اسلام را به من گزارش داد و نظر خواهی کرد. پس از بررسی‌های لازم و مشورت با ناهیدیان، درنهایت موافقت خود را با فروش خانه اسلام، به اطلاع آنها رساندم. به این ترتیب خانه اسلام فروش رفت و مشکل مدیریت آنجا حل شد. اما ناهیدیان بعد از فروش خانه اسلام درخواست کرد که پولی را که بابت خرید آن خانه در ابتدا پرداخته کرده بود به ایشان پس داده شود تا آن پول را صرف خرید مسجد یا مرکزی در جای دیگری کند. بر طبق مقررات ناظر بر

۲۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

سازمان‌های غیرانتفاعی، هیچ بخشی از سرمایه مؤسسه را نمی‌توان به مالکیت افراد خصوصی منتقل ساخت. بلکه تنها می‌توان آنها را به مؤسسه یا مؤسسات غیرانتفاعی به ثبت رسیده دیگری انتقال داد. ناهیدیان، بعد از به ثبت رساندن مؤسسه جدید خود، اوراق قانونی را برای فیلیپک فرستاد و من هم موافقت خود را با پرداخت درصدی که آقای ناهیدیان در خرید خانه اسلام سرمایه‌گذاری کرده بود، به هیأت مدیره اطلاع دادم و آن پول از طرف فیلیپک در وجه مؤسسه غیر انتفاعی جدید پرداخت شد.

اما این فعل و انفعال در زمانی انجام شد که مناسبات و روابط سیاسی در ایران برهم خورده بود. این تعارضات سیاسی، در کنار تیرگی روابط خانوادگی موجب شد که آقای میناچی، بعد از گذشت ۱۷ سال، از زمان خرید خانه اسلام، ادعا کند که تمام پول فروش خانه اسلام تعلق به ایشان دارد و فیلیپک باید، همان‌طور که در مورد آقای ناهیدیان انجام داد، با ایشان رفتار کند. ایشان اصرار داشت که وجه آن به یکی از پسرانش برای خرید خانه پرداخت شود. اما این درخواست عملی نبود. زیرا همان‌طور که اشاره شد طبق قانون ناظر بر مؤسسات خیریه و غیرانتفاعی، فیلیپک نمی‌توانست پولی را به حساب افراد خصوصی، پرداخت کند. علاوه بر این ایشان هنگامی که به اتفاق مرحوم مهندس بازرگان به پاریس آمدند حدود ده هزار دلار برای پرداخت بدهی دانشجویان حوزه لوس آنجلس (کالیفرنیا) کمک کردند. توضیح آن که روزنامه‌های امریکا حاضر نشدند ترجمه انگلیسی مصاحبه آیت‌الله خمینی با لوموند فرانسه را که گاردین انگلیس چاپ کرده بود، چاپ کنند. روزنامه نیویورک تایمز حتی حاضر نشد با دریافت ۱۸۰۰۰ دلار آن را به‌عنوان آگهی چاپ کند. روزنامه لوس آنجلس تایم با دریافت ۱۲۰۰۰ دلار آن را چاپ کرد. دانشجویان انجمن اسلامی در این حوزه تنها توانستند ۲۰۰۰ دلار جمع کنند و ۱۰۰۰۰ دلار بدهکار شدند. آقای میناچی این مبلغ را پرداخت کرد. اما بعد از ۱۷ سال ادعا کرد که آن کمک برای مبارزه با شاه و سقوط شاه بود. وقتی شاه در ۲۶ دیماه ۵۷ از ایران رفت آن پول باید به ایشان مسترد می‌شد. این رفتارهای غیرمعقول را هیچ کس از ایشان انتظار نداشت.

۳۵. پروژه گل سرخ

آقای مهندس گل احمر از مسلمانان خیر ایران، در سفری به آمریکا به هیوستون آمدند و بعد از مشاهده و مطالعه فعالیت‌های فیلیپک و دفتر پخش کتاب و نیز جامعه

۲۰۱ □ فعالیت‌های اسلامی

اسلامی کلانشهر هیوستون، حدود هفتاد هزار دلار در اختیار من گذاشتند تا در هر فعالیتی که داریم، آن را به مصرف برسانم. با توجه به بروز برخی سوء تفاهم‌ها و مسائل و مشکلاتی که بر سر راه این نوع کمک‌ها پیش‌بینی می‌کردم، ایشان بر طبق درخواست من، کتباً نظر خود را نوشتند و دادند تا هیچ‌گونه ابهامی در کار نباشد و سوء تفاهمی پیش نیاید. این مبلغ به حساب **فیلینک** واریز شد و طرحی به نام «گل سرخ» برای کمک تحصیلی به دانشجویان واجد صلاحیت نوشتم و هیأت امانت فیلینک آن را تصویب کرد و کمک آقای گل احمر برای اجرای این طرح اختصاص داده شد. برخی از دانشجویان ایرانی برای تأمین هزینه‌های تحصیل خود در آمریکا مجبور بودند در جاهای مختلف، نظیر رستوران‌ها کار کنند. از میان اعضای انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان کسانی بودند که قبول مسئولیت در مدیریت انجمن کرده بودند، اما مجبور بودند به کار خود، مثلاً در یک رستوران، ادامه دهند. من ابتدا با این دانشجویان صحبت می‌کردم که هر مقدار ساعتی که در رستوران کار می‌کنند و به میزانی که درآمد دارند، آن را صرف فعالیت در انجمن بکنند و فیلینک آن را به عنوان کمک هزینه به دانشجو بپردازد. بعد از جلب رضایت خود دانشجوی، هیأت اجرایی فیلینک عهده‌دار پرداخت منظم این کمک‌هزینه تحصیلی به فرد مورد نظر می‌شد. پرداخت این کمک‌ها، در چارچوب اساسنامه فیلینک و مقررات قانونی بلامانع بود.

۳۶. مشارکت در طرح سرحدی‌زاده

مرحوم سرحدی‌زاده، پسرعمو یا برادر آقای سرحدی‌زاده، وزیر کار دولت میرحسین موسوی و از رهبران حزب اسلامی کار بود که به علت فعالیت سیاسی علیه شاه، و همراهی و همکاری با روحانیان مبارز، تحت تعقیب ساواک بود و با اصرار دوستانش از ایران خارج می‌شود و بنا به قول خودش، به توصیه دکتر بهشتی به هیوستون می‌آید. او توانسته بود مبلغ حدود ۵۰ هزار دلار با خود به آمریکا بیاورد و برای اداره زندگی خود و خانواده‌اش مجبور بود دست‌به‌کار بشود. ایشان از همان بدو ورود، به گروه ایرانیان مسلمان و جلسات قرآن مسجد جذب شد. در تماس و گفتگو با آقای مظفری، که تخصص‌اش معماری بود، توافق می‌کنند تا با مشارکت یکدیگر، وارد کار

۲۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ساختمان‌سازی شوند. زمینی را در یکی از خیابان‌های اصلی شهر برای این کار مناسب می‌بینند. اما سرمایه آنها کافی برای پرداخت یک جای قیمت زمین به مبلغ یک صد هزار دلار نبود. در نتیجه، از فیلیپک درخواست ۳۰ هزار دلار وام می‌کند. اما من به دو شرط قبول کردم. اول آنکه وام نباشد بلکه به نسبت ۳۰٪ مشارکت باشد. دوم اینکه زمین در رهن فیلیپک باشد. هر دو شرط پذیرفته شد. اوراق ثبتی لازم امضا شد. اما قبل از آنکه برنامه ساختمان در روی زمین آغاز شود، سفر من به پاریس و سپس پیروزی سریع انقلاب پیش می‌آید و سرحدی‌زاده، به ایران برگشت. اما چون هنوز اطمینانی به اوضاع ایران نبود، تکلیف زمین و سهام را معین نمی‌کند و طرح ساختمان متوقف و مسکوت می‌ماند. مرحوم سرحدی‌زاده به حزب جمهوری اسلامی ایران پیوست و در انفجار حزب در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ کشته شد. خود من هم در ایران آن‌چنان گرفتار مسایل سیاسی شده بودم که فرصتی برای فکر کردن درباره فیلیپک و سرمایه‌هایش نداشتم. تا آنکه از طریق هیأت اجرایی فیلیپک باخبر شدم که زمین سرحدی‌زاده به مبلغ ۱۷۰ یا ۱۸۰ هزار دلار به فروش رفته است. اما سهم فیلیپک پرداخت نشده است. در حالی که زمین در رهن فیلیپک بود، روشن نشد که چگونه مهندس مظفری توانسته بود آن را به فروش برساند.

تحقیق کردم معلوم شد مهندس مظفری هم به ایران آمده‌اند. از ایشان سهم فیلیپک را مطالبه کردم اما حاضر به پرداخت سهم فیلیپک نشد، به این بهانه که سرمایه فیلیپک از محل دریافت وجوهات به نام آیت‌الله خمینی است و حالا هم میان نهضت آزادی و آیت‌الله خمینی اختلاف به وجود آمده است و نهضت آزادی از امکانات فیلیپک برای خود استفاده می‌کند. این نظر ایشان به کلی نادرست بود. توسط سرحدی‌زاده (در حزب اسلامی کار) با خانواده سرحدی‌زاده گفتگو کردم. ظاهراً سهم آنها از بابت فروش زمین نیز پرداخت نشده بود. من دقیقاً از میزان سرمایه اولیه مرحوم سرحدی‌زاده در خرید زمین اطلاعی نداشتم، اما فیلیپک، به موجب اسناد ثبتی مالک ۳۰ درصد زمین بود و به عبارتی بایستی ۳۰٪ بهای فروش زمین، یعنی ۵۴۰۰۰ دلار دریافت کند. اما مظفری حاضر به قبول پرداخت پول نبود. از دوستان مشترک دکتر ضرابی، (که خود از اعضای امنای فیلیپک بودند) مهندس حسین حریرری و دکتر سید احمد صدرحاج سید جوادی، با ایشان گفتگو کردند. اما حاضر به قبول نظر و رأی

۲۰۳ □ فعالیت‌های اسلامی

این بزرگواران نشد. بالاخره قبول کرد مسئله را با آیت‌الله خمینی مطرح و پرسش نماید. من به این شرط قبول کردم که متن نامه‌ای را که می‌نویسد، ببینم. چون پاسخ ایشان به مقدار زیادی به متن سؤال ارتباط پیدا می‌کرد. ایشان نامه را نوشت. من هم دیدم. بعد از اصلاحاتی نهایی شد و ایشان آن را برای دفتر آیت‌الله خمینی فرستاد. من هم توسط آیت‌الله سیدصادق لواسانی، ماجرا و نظرم را به اطلاع آیت‌الله خمینی رساندم. ایشان در پاسخ مظفری نوشتند که اگر به یک یهودی هم بدهی دارید باید پردازید. به این ترتیب مظفری، نه ۳۰٪ سهم فیلینک از ۱۷۰۰۰۰ دلار بهای فروخته شده زمین بلکه همان ۳۰ هزار دلار اولیه را در تهران پرداخت کرد. بخشی از این پول توسط دکتر احمد صدرحاج سید جوادی به بنیاد دائره‌المعارف تشیع پرداخت شد.

۳۷. چاپخانه آرم

چاپ آثار دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و سایر کتاب‌هایی که در ایران اجازه انتشار نمی‌یافتند و یا آنکه ظرفیت و امکان ارسال آنها به آمریکا، در تیراژ مورد نیاز دانشجویان و ایرانیان علاقمند، امکان‌پذیر نبود. به ناچار بایستی در خود آمریکا چاپ می‌شدند. اما چاپخانه‌های معمولی آمریکا، سفارش چاپ در تیراژ مورد نیاز را، که حداکثر ۵۰۰۰ نسخه بود، نمی‌پذیرفتند. حجم کار آنها به مراتب خیلی بیشتر از این بود. بنابراین برای تأمین نیازها امکان خرید چاپخانه‌ای کوچک و راه‌اندازی آن مورد بررسی قرار گرفت. طرح اولیه تهیه چاپخانه برای تکثیر نشریات را در سربرگ‌های شرکت انتشار در اردیبهشت ۱۳۵۲، برای اعضای نهضت آزادی و فعالان انجمن اسلامی فرستادم. این پیشنهاد با استقبال روبرو شد. و براساس آن، اطلاعیه دومی در ۱۲ خرداد منتشر شد. با توجه به شرایط سیاسی ایران، مدیریت شرکت انتشار در تهران به ما توصیه کرد که از نام شرکت انتشار استفاده نشود. در اطلاعیه شماره ۳ - در ۷۳/۱۰/۴ (۱۲ / مهرماه / ۱۳۵۲) طرح اجرایی آن برای تمامی افراد علاقمند و آماده به کمک (حدود ۸۰ نفر)، فرستاده شد و هیئت امنای مؤسسه غیرانتفاعی فیلینک، سرمایه لازم برای خرید چاپخانه را تأمین کرد و چاپخانه خریداری و با مسئولیت یکی از اعضای انجمن در حوزه برکلی، راه‌اندازی شد. اما متأسفانه، مدیریت چاپخانه مطلوب نبود و در نهایت، هیئت امناء فیلینک چاپخانه را به هیوستون منتقل کرد. در

۲۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

هیوستون به نام چاپخانه آرم "Arm Printing" راه اندازی شد. دوستان جوان ما این نام را به یاد سه برادر شهید احمد، رضا و مهدی رضایی انتخاب کردند. مغازه‌ای در یکی از مراکز بازرگانی شهر، اجاره شد و ضمن عرضه و فروش لوازم التحریر و قبول سفارشات چاپ، کتاب‌های مورد نیاز دفتر پخش در آنجا چاپ می‌شدند. یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی‌زبان، مسئولیت چاپخانه را برعهده گرفت. نیمی از سرمایه فروشگاه، از محل ارثی که بعد از فوت پدر همسر ما به او رسیده بود، تأمین شد و همسر ما در سرمایه و مدیریت فروشگاه نیز، مشارکت داشت. فعالیت این فروشگاه و ارتباطی که با انواع حرفه‌ها، از جمله ساخت مهرهای لاستیکی پیدا کرده بودیم، به ما این امکان را داد که مهرهای مورد نیاز برای فعالیت‌های سیاسی مخفی را تهیه کنیم. در جای دیگری شرح داده‌ام که به علت خودداری سفارت و کنسولگری ایران از تمدید پاسپورت بعضی از ایرانیان فعال، ما مجبور شدیم، مهرهای این سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌ها را درست کنیم و خودمان پاسپورت‌ها را تمدید کنیم. علاوه بر این، دوستانی که در منطقه خاورمیانه فعال بودند و بعضاً به‌طور قاچاق به ایران می‌رفتند و برمی‌گشتند، به مهرهای گمرک مرزی و یا فرودگاه‌های بعضی کشورها، نظیر افغانستان، پاکستان و یا بحرین نیاز داشتند. محمد منتظری، نمونه‌هایی از مهرهای ورود و خروج این فرودگاه‌ها و گمرک‌ها را برای من فرستاد و این فروشگاه آنها را تهیه کرد و ما آنها را توسط مسافری به لبنان فرستادیم. با پیروزی انقلاب، ادامه کار این فروشگاه ضرورتی نداشت و جمع‌آوری شد. مبلغ قابل توجهی هم زیان و ضرر داد.

۳۸. واحد هنری

از سال ۱۳۵۶، به‌خصوص بعد از جریان درگذشت دکتر شریعتی و تشییع جنازه در لندن و نیز تظاهرات وسیع و گسترده در واشنگتن به مناسبت سفر شاه به آمریکا، برداشتن عکس و فیلم از مراسم ضرورت پیدا کرد. ابتدا بعضی از افرادی که در این فعالیت‌ها حضور پیدا می‌کردند با دوربین‌های خود عکس یا فیلم می‌گرفتند. اما این کار مشکلاتی به همراه داشت. از آن جمله این که ما نمی‌توانستیم به دلایل امنیتی به هرکس اجازه بدهیم از این برنامه‌ها عکس برداری کند. لازم بود نهاد و افرادی معین

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۰۵

شوند و فقط به آنها اجازه فیلم‌برداری و گرفتن عکس داده شود. در میان فعالان گروه فارسی زبان هیوستون، یکی از دانشجویانی که در رشته عکاسی و فیلم‌برداری تحصیل می‌کرد با نام «علی نجار» انتخاب شد و مسئولیت این کار را پذیرفت، با مبلغی حدود ۶۰۰۰ دلار، یک دوربین حرفه‌ای فیلم‌برداری و نیز دوربین عکاسی خریداری شد و واحدی برای صرفاً کارهای عکاسی و فیلم‌برداری، به عنوان زیرمجموعه فیلینک به وجود آمد. کارهای ایشان بسیار خوب و کاملاً حرفه‌ای بود. بهترین فیلم، از حیث کیفیت از تظاهرات روز ورود شاه به آمریکا تهیه شد. این فیلم‌ها با دوربین‌های آن زمان که معروف به سوپر ۸ بودند، گرفته شده است. ارتباط آقای علی نجار بعد از پیروزی انقلاب، با ما قطع شد. اگرچه فیلم‌ها و عکس‌های گرفته شده را برای من فرستاد، اما از برگرداندن و تحویل وسایلی که در اختیارش بود، خبری نشد.

۳۹. بنیاد طاهر

در اوایل خردادماه ۱۳۵۶ دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی و آقای ابوالفضل تولیت و همسرش، طاهره خانم، به هیوستون آمدند تا بنیاد طاهر را در آمریکا به ثبت برسانند. چندین جلسه با هم داشتیم. من دقیقاً نمی‌دانستم و اصراری هم نداشتم که بدانم، سرمایه‌ای که قرار است در بنیاد وقف شود چقدر است. اما جسته و گریخته می‌گفتند حدود یکصد میلیون پوند انگلیس است. مقررات ثبت یک سازمان غیرانتفاعی در آمریکا و اصول کار را برای آنان توضیح دادم. اما عدم آمادگی خود را برای پذیرفتن هر نوع مسئولیتی در این بنیاد اعلام کردم. قرار شد یک هیئت امناء معین کنند تا بنیاد را به ثبت برسانند. یکی از وکلای مسلمان آمریکایی، هارولد تیلمن، از اعضای فعال جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون را به آنها معرفی کردم. برای به ثبت رسانیدن بنیاد و انجام امور قانونی نیازی نبود که تمام سرمایه از لندن به آمریکا و به نام بنیاد معرفی شود. مبلغ کمی - حدود ۱۰۰۰ دلار برای ثبت کافی بود. حق‌الوکاله تیلمن هم مبلغ قابل توجهی نبود (حدود ۳۰۰ دلار). آقایان صدر و تولیت اصرار داشتند من عضویت در هیئت امناء را بپذیرم. اما بنا به دلایلی مایل نبودم درگیر مسائل بنیاد طاهر بشوم. مرحوم تولیت، که در همان مدت کوتاه اقامت خود با فعالیت‌های اسلامی ما در تگزاس آشنا شده بود، اصرار کرد که برای سهیم شدن در

۲۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ثواب این فعالیت‌ها کمکی نکند. در نهایت مبلغ ۱۷۰۰۰۰۰ دلار برابر بدهی زمینی که نزدیک دانشگاه هیوستون خریده بودیم، پرداخت کردند که من عیناً آن را به حساب مؤسسه غیرانتفاعی فیلینک، واریز کردم (در مورد این زمین در جای دیگری توضیح داده‌ام). سفر این بزرگواران به هیوستون مصادف شد با درگذشت دکتر شریعتی در انگلیس. چون مجبور بودم هرچه سریع‌تر به لندن بروم، آنها را به مرحوم تیلمن سپردم و به لندن رفتم.

بعد از برگشت از سفر لندن و خاورمیانه، تیلمن جریان ثبت بنیاد طاهر را گزارش داد. اما پولی به حساب بنیاد واریز نشد. ظاهراً به دلیل اختلافات درونی - خانوادگی تولیت، جابه‌جایی پول صورت نگرفته بود. من دیگر مرحوم تولیت را ندیدم. آقای صدر را بعد از پیروزی انقلاب و برگشت به ایران، دیدم.

پس از پیروزی انقلاب، کلیه دارایی‌های بنیاد طاهر در ایران مصادره و مسئولیت آن به عهده آیت‌الله مهدوی کنی واگذار می‌شود. اما انتقال موجودی حساب‌های بنیاد طاهر در لندن به بنیاد طاهر در ایران با موانع قانونی روبرو می‌شود. یکی از بستگان مرحوم تولیت، به‌عنوان تنها وارث شرعی و قانونی او به دادگاه شکایت می‌کند. متأسفانه وی با بی‌تقوایی و از روی جهل ادعا کرد که مرحوم تولیت چند میلیون پوند به حساب بنیاد طاهر در آمریکا در اختیار من قرار داده است. با حکم دادگاه، بانک فتوکپی تمام چک‌هایی را که مرحوم تولیت از حساب خود در لندن کشیده بود، در اختیار دادگاه قرار می‌دهد و تنها سندی که حاکی از پرداخت پول توسط مرحوم تولیت به ما بود، همان چک ۱۷۰۰۰۰۰ دلاری بود که به حساب مؤسسه خیریه واریز شده بود.

دکتر صدر حاج سیدجوادی در همان سفری که به همراه مرحوم تولیت به آمریکا آمدند، پیشنهاد دادند و اصرار کردند که کلیه کمک‌های مالی که از ایران برای فعالیت‌های سیاسی - اسلامی به اروپا و آمریکا فرستاده می‌شود، به نام و آدرس من ارسال شود و من برای سازمان‌ها و افراد بفرستم. تمرکز کمک‌های مالی در یک مرکز، شاید از جهاتی ضروری و مثبت بود، اما به‌علت حساسیت‌هایی که بعضی از دوستان فعال خارج از کشور در این‌گونه روابط داشتند، آن را نپذیرفتم. (دفتر دوم - نامه‌ها، نامه‌های آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی).

۴۰. برنامه مشترک قم - دانشگاه تمپل

با توجه به نفوذ روحانیت شیعه در ایران و نقش حساس بازدارنده یا تسریع‌کننده‌ای که در تحولات اجتماعی و فرهنگی دارند، فهم و درک آنها از وضعیت کنونی جهان بسیار مهم و می‌توانست کارساز باشد. در سال ۱۳۵۶ در این باره در فرصتهایی با مرحوم دکتر بهشتی گفتگوهایی داشتیم. هر دو به این جمع‌بندی رسیده بودیم که برای کمک به فهم روحانیون جوان حوزه علمیه قم از شرایط جهان امروزی و اصلاح دیدگاه‌ها، سفر آنها به خارج و در صورت امکان، تحصیل در دانشگاه‌های غربی، بسیار مؤثر خواهد بود. بر این اساس، بعد از مطالعاتی که انجام گرفت ابتدا نامه‌ای در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۸ (۴ مهرماه ۱۳۵۶) برای *حامد الگار* - استاد دانشگاه کالیفرنیا در برکلی فرستادم. در این نامه توضیح دادم که: «شما با سیستم آموزش در مراکز قم و نجف آشنا هستید. ما بر این باوریم که برای فعالیت‌های آینده اسلامی بسیار مهم است که بعضی از فارغ‌التحصیل‌های حوزه‌های علمیه به آمریکا بیایند و یک یا دو سالی را برای مطالعات ویژه در دانشگاه‌های آمریکا صرف کنند و به این ترتیب به آنها فرصتی داده شود تا با سیستم‌های آموزشی غربی و فرهنگ و آداب و رسوم آشنا شوند. پرسش من این است که آیا بخش تحت نظر شما در دانشگاه کالیفرنیا آمادگی برای پذیرش یک یا دو نفر از این افراد را دارد یا خیر؟ روشن است که انتخاب فرد با دقت زیاد انجام خواهد شد و هزینه‌های این دانشجویان توسط یک گروه ویژه پرداخت خواهد شد.»

دکتر *حامد الگار*، یک آمریکایی انگلیسی‌تبار است که در زبان‌های فارسی، عربی و ترکی به طور کامل وارد و مطالعات فراوانی درباره روحانیت ایران انجام داده و منتشر کرده است.

هم زمان نامه‌ای برای دکتر *اسماعیل فاروقی* فلسطینی‌تبار، رئیس بخش فلسفه و علوم انسانی در دانشگاه تمپل فرستادم و درمورد امکان تحصیل این افراد در دانشگاه تمپل گفتگو کردم. در جریان فعالیت‌هایی که توسط *جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون* برگزار کرده بودیم، از دکتر فاروقی دعوت کرده بودم و او یکی از سخنرانان اصلی این همایش‌ها بود. او از نظر فکری و سیاسی به روشنفکران دینی ایران خیلی نزدیک بود. با دکتر *اسماعیل فاروقی* و دکتر بهشتی به این توافق رسیدیم که

۲۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

دکتر بهشتی (دارالتبلیغ اسلامی قم)، روحانیان جوان با استعداد را که دروس حوزوی را تا سطح یا «خارج» تمام کرده باشند، کتباً معرفی کند و مدارک آنها را گواهی نماید. دکتر فاروقی بر اساس این گواهی‌نامه‌ها فرد معرفی شده را به عنوان «دانشجوی ویژه» برای دوره کارشناسی ارشد یا دکترا می‌پذیرد. هزینه تحصیل این دانشجو توسط مؤسسه غیرانتفاعی فیلینک پرداخت می‌شود. این برنامه به اجرا گذاشته شد تا آنجا که به‌خاطر دارم - حداقل دو نفر (آقایان عروضی و ثقفی) از حوزه قم، دارالتبلیغ اسلامی، توسط مرحوم بهشتی معرفی و در دانشگاه تمپل پذیرفته و مشغول به تحصیل شدند. دکتر اسماعیل فاروقی، که در ضمن عضو مجلس شورای ملی فلسطین هم بود، در سحرگاه ماه رمضان هنگام صرف سحری، به همراه همسرش در منزل مسکونی توسط یک گروه ناشناس به طرز فجیعی به قتل رسیدند. ارتباط من با تمپل قطع شد. با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران در داخل کشور و حوادث و پیامدهای آن از وضعیت این دانشجویان و برنامه تمپل بی‌خبر ماندم. با قتل دکتر فاروقی و پیروزی انقلاب، کل برنامه متوقف و بلاموضوع شد.

۴۱. ارتباط با سازمان‌های اسلامی

علاوه بر همکاری با انجمن‌های اسلامی یادشده، در سال ۱۹۷۸ گام‌های جدیدی برای ایجاد ارتباط با سایر سازمان‌های اسلامی در آمریکا و سایر کشورها برداشته شد.

اسامی برخی از این سازمانها به شرح زیر است:

- مرکز پژوهش‌های قرآنی - کشمیر (دکتر سید زاهدحسن موسوی)؛ خانه رفاه در لندن Muslim Welfare House؛ خدمات اطلاع‌رسانی اسلامی Muslim Information Service؛ بنیاد اسلامی - لندن - خورشید احمد The Islamic Foundation؛ مرکز پژوهش‌های علمی و اسلامی انگلیس Muslim Welfare House؛ انجمن علمی و اسلامی انگلیس Muslim Welfare House؛ انجمن مطالعات اسلامی - کلرادو. The American Institute of Islamic Studies؛ انجمن اسلامی نئواورلئان؛ حزب اسلامی امریکای شمالی The Islamic Party in North America= IPN؛ حزب فضیلت ترکیه؛ نهضت اسلامی جوانان افریقای جنوبی و انجمن اسلامی پزشکان افریقای جنوبی.

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۰۹

درباره بعضی از این سازمان‌ها توضیحاتی می‌دهم:

۴۱-۱. حزب اسلامی آمریکای شمالی

(The Islamic Party of North America = IPN)

گروهی از مسلمانان آمریکایی آفریقایی‌تبار، به ابتکار و دعوت مظفرالدین حمید (حامد) ابتدا در بهار ۱۹۶۹ به دور هم جمع شدند و سازمان جدیدی به نام مسجدالامه یا The Community Mosque تشکیل دادند که شعباتی هم در واشنگتن، والاس و هیوستون داشت. سپس در ژانویه ۱۹۷۲، مظفرالدین حامد با گردهم آوردن اعضای این گروه از شهرهای مختلف آمریکا در واشنگتن دی‌سی، حزب اسلامی آمریکای شمالی را تأسیس کردند. مرکز آن را در واشنگتن دی‌سی قرار دادند و اعضای فعالشان همراه با خانواده‌ها از شهرهای مختلف به واشنگتن مهاجرت کردند. مرام و هدف حزب در پیوست ۳۲ آمده است.

این حزب بیشتر تحت تأثیر جماعت اسلامی پاکستان قرار داشت اما از عربستان سعودی و بعضی کشورهای عربی دیگر نیز کمک مالی و نشریات مجانی دریافت می‌کرد. حدود ۱۵ تا ۲۰ خانواده که از نقاط مختلف آمریکا به واشنگتن مهاجرت کرده بودند، اعضای ثابت آن بودند و تا حدود ۱۰۰ نفر نیز عضو وابسته داشت. زن‌های عضو باید روبند بگذارند. از قراری که می‌گفتند زندگی امیر (مظفرالدین حامد) با زندگی اعضای تفاوت فاحش دارد. معمولاً اعضاء بدون چون و چرا از امیرشان اطاعت می‌کنند و هیچگاه اعمال و رفتار امیر را مورد سؤال قرار نمی‌دهند. این امر باعث اختلاف نظرهایی در این سازمان شده بود. ارگان این سازمان نشریه اسلام است. سردبیر این نشریه در ابتدا یک مسلمان پاک و روشن‌فکری بود به نام «مفسر» که بر سر اختلافاتی که با امیر (I. P. N) پیدا کرد اخراج شد. مفسر به همکاری خود با نشریات دیگر ادامه داد. در سفری که حامد به خاورمیانه داشت اظهار تمایل کرد که با آیت‌الله خمینی هم در نجف دیدار داشته باشد. من هم نامه‌ای در معرفی برایشان نوشتم (دفتر دوم - نامه‌ها).

۲-۴۱. نهضت اسلامی جوانان آفریقای جنوبی

(THE MUSLIM YOUTH MOVEMENT OF SOUTH AFRICA MTMSA)

یکی از اعضای فعال جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون، یوسف پاتل دانشجوی دکترای معماری در دانشگاه رایس در شهر هیوستون بود. او اگرچه سنی مذهب بود اما به جهت بینش اسلامی و گرایش سیاسی با مانزدیک‌تر بود تا هم مذهبی‌های خودش. او در برنامه‌های جامعه اسلامی خیلی فعال بود، بعد از اتمام تحصیل به آفریقای جنوبی برگشت. اما ارتباط خود را با من حفظ کرد. از طریق او من با نهضت اسلامی جوانان آفریقای جنوبی آشنا شدم. بعد از تأسیس انجمن اسلامی پزشکان آمریکای شمالی، پاتل با پزشکان مسلمان در آفریقای جنوبی صحبت کرد و آنها هم انجمن اسلامی پزشکان آفریقای جنوبی را تأسیس کردند. مجله‌ای منتشر می‌کردند که برای من هم می‌فرستادند.

در اواسط سال ۵۷، تابستان ۱۹۷۸، پاتل به من خبر داد که در اکتبر ۷۸ قرار است کنگره سازمان جوانان مسلمان آفریقای جنوبی تشکیل شود و از من دعوت کرد به عنوان سخنران مدعو به دوربان سفر کنم. من دعوت او را پذیرفتم، اما با سفری که به نجف و سپس به پاریس داشتیم برنامه سفر به دوربان به کلی منتفی شد.

بر اساس اطلاعاتی که یوسف پاتل برای من فرستاد، نهضت اسلامی جوانان آفریقای جنوبی در دسامبر ۱۹۷۰ در شهر دوربان (در ساحل شرقی، با ۹۰۰ هزار جمعیت) پایه‌گذاری شده بود. در ابتدای کار برای به وجود آوردن آگاهی اسلامی، سخنرانی‌هایی در نقاط مختلف صورت گرفت و کم‌کم فکر ایجاد تشکل پیدا شد. کمک مسلمانانی که از خارج به منطقه مسافرت کرده و معلومات اسلامی خود را در اختیار مردم قرار می‌دادند، در این مرحله بسیار قابل توجه بوده است. در مرحله بعد، فردسازی و به وجود آوردن مسلمانان خودآگاه آغاز شد و اولین اجتماع خانوادگی در ۱۹۷۲ به وقوع پیوست. به تدریج شعبات شهرهای دیگر به وجود آمدند. در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ ده شعبه جدید و از جمله شورای زنان به وجود آمد.

تا سال ۱۹۷۸ که هنوز با من در ارتباط بودند این نهضت ۲۵ شعبه در آفریقای جنوبی داشت و با سازمان‌های مشابهی در سوازیلند (کوچکترین کشور آفریقا با نیم میلیون جمعیت و بسیار سبز و خرم ولی با وجود فاصله کمی از اقیانوس هند به این

۲۱۱ □ فعالیت‌های اسلامی

اقیانوس و یا آبراه آزاد دیگری راه ندارد. این کشور عضو کشورهای مشترک‌المنافع انگلیس است)، جزیره موریتیوس (از کشورهای مشترک‌المنافع، با ۹۰۰ هزار جمعیت از مردمان مختلف، به‌ویژه هندی)، بوتسوانا Botswana (که در وسط قسمت جنوبی قاره قرار گرفته و در ۱۹۶۶ از انگلستان استقلال گرفت. سرزمینی است صحرایی و بزرگ با مردمی قبیله‌ای به تعداد ۷۰۰ هزار نفر) و نامیبیا که در جنوب آنگولا است و تحت قیمومیت آفریقای جنوبی بود، همکاری داشت.

در آن دوران، آپارتاید در آفریقای جنوبی حاکم بود. از جمعیت ۲۴ میلیونی آفریقای جنوبی ۷۰ درصد سیاهان و حدود ۱۰ درصد رنگین‌پوستان یا هندی‌ها و پاکستانی‌ها و بقیه سفیدپوست بودند. مسلمانان اکثراً هندی و پاکستانی‌تبار بودند. مرامنامه و برنامه‌های کاری این «نهضت» در پیوست ۳۳ آمده است.

۴۱-۳. حزب اسلامی فضیلت ترکیه به رهبری اربکان

دکتر شادی اوزگل از دانشجویان ترک در دانشگاه هیوستون بود. او و همسرش خانم الیف شادی از اولین کسانی بودند که به جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون پیوستند. در میان ترک‌ها، آنها که دین‌باورند، واقعاً معتقد، صمیمی، بی‌ریا و صادق هستند. ترک‌هایی که به جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون پیوستند با صداقت و صمیمیت در بسیاری از فعالیت‌ها شرکت می‌کردند. شادی و همسرش «الیف» بعد از اتمام تحصیل به ترکیه بازگشتند. در حالی که با «اسلام» تغییردهنده و متحول آشنا شده بودند. شرکت فعال آنها در جلسات قرآنی در شکل‌گیری و تثبیت باورهای دینی آنان بسیار مؤثر بود. آنها بعد از برگشت به ترکیه، با انگیزه دینی و ملی، در تحولات سیاسی شرکت کردند و تماس خود را با من حفظ کردند.

شادی در یکی از نامه‌هایش (۲۲ ژانویه ۱۹۷۴) نوشت:

«برادر من به حرکت سیاسی پیوست و در انتخابات اخیر مجلس ملی در ماه اکتبر گذشته شرکت کرد و انتخاب شد. گروه اسلام‌گرای آنها، حزب فضیلت، از ۴۵۰ کرسی، ۴۸ کرسی به دست آورد. دولت هنوز تشکیل نشده است. زیرا هیچ حزبی اکثریت مطلق را به دست نیاورده است. تلاش برای ایجاد یک ائتلاف و تشکیل

۲۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دولت حزبی که بالاترین تعداد کرسی‌ها را دارد حزب ... که بیشتر تمایلات و گرایشات چپی دارد و می‌خواهد با حزب برادر من ائتلاف کند تا دولت را تشکیل دهند. در جوّ سیاسی ترکیه، این ائتلاف اگرچه دور از ذهن است، اما محتمل‌ترین گزینه ممکن است. همه منتظر حوادث هستند. پیش‌بینی آینده بسیار سخت است. این حزب (فضیلت) از افرادی تشکیل شده است که همه معتقد و آرمانی هستند، اعضای انتخاب‌شده برای پارلمان همه نمازخوان هستند، اما حزب جدید در مسائل سیاسی و مجلس تازه‌کار و بی‌تجربه است. با کمک خداوند امیدواریم در جهت توسعه جنبش اسلامی حرکت کنیم. ما درست نمی‌دانیم چه می‌شود اما همه دعا می‌کنیم.»

به دنبال این نامه، ارتباط با حزب فضیلت و مؤسس و دبیرکل آن، نجم‌الدین /ربکان برقرار شد و ادامه یافت.

۴-۴۱. شورای عالی روابط اسلامی

آقای محمد توفیق عویبه Oweide، مؤسس و دبیرکل شورای عالی روابط اسلامی در مصر و از افسران ارتش مصر، وابسته به اخوان‌المسلمین بود که در کودتای افسران آزاد، به رهبری نجیب و ناصر و در همکاری میان افسران آزاد با جمعیت اخوان‌المسلمین نقش مؤثری داشت. بعد از یک سوءقصد به ناصر، که گفته می‌شد به دست افراطیون /اخوان‌المسلمین صورت گرفته بود روابط ناصر با اخوان به شدت تیره شد و به دستور او، سران و فعالان اخوان از جمله سید قطب، سعید رمضان (پدر طارق رمضان، از شخصیت‌های فکری - سیاسی برجسته مسلمان در اروپا) و ابوالسعود به زندان و بعضاً اعدام شدند. آقای محمد توفیق، به زندان نیفتاد اما در خانه خود تحت نظر زندانی شد. در سال ۱۹۵۷ که سه کشور انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند، سرهنگ محمد توفیق، طی نامه‌ای به ناصر اعلام آمادگی کرد که داوطلبانه به پورت سعید برود و دفاع مردمی در برابر تهاجم ارتش‌های خارجی را سازماندهی کند. ناصر با پیشنهاد او موافقت کرد و سرهنگ توفیق با مهارت توانست نیروهای مردمی، از جمله /اخوان‌المسلمین را در پورت سعید سازماندهی کند. به طوری که نیروهای انگلیسی، از جمله چتربازان، نتوانستند در پورت سعید به زمین بنشینند و با دادن تلفات سنگین عقب‌نشینی کردند. البته در عقب‌نشینی ارتش‌های سه دولت

۲۱۳ □ فعالیت‌های اسلامی

متجاوز، فشار ژنرال آیزنهاور به سه دولت و اولتیماتوم شوروی سابق نیز مؤثر بود. پس از این رویداد، محمد توفیق، از ناصر درخواست کرد که به او اجازه بدهد تا یک برنامه رادیویی به زبان‌های مختلف آفریقایی، برای مخاطبین آفریقایی راه‌اندازی کند. ناصر به علامت سپاس از کار توفیق در پورت سعید این درخواست را پذیرفت. و محمد توفیق، شورای عالی روابط اسلامی و نیز رادیو اسلام از قاهره را به راه انداخت. برنامه‌های اسلامی این رادیو، یکی از مؤثرترین در نوع خود، در آفریقا بود. در نهضت آزادی ایران خارج از کشور، بارها بحث کرده بودیم که با سازمان‌های اسلامی در سراسر دنیا، ارتباط برقرار سازیم. یکی از این سازمان‌ها همین شورا بود. مکاتباتی را شروع کردیم، اما در ایجاد ارتباط موفق نبودیم. آخرین نامه من به آقای محمد توفیق عویله در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۶، بعد از برگشت به آمریکا، از نیوجرسی بود. برخلاف سازمان‌های خیریه و غیرانتفاعی حقوق بشری، که بسیار منظم هستند، و ما توانسته بودیم با آنها روابط معناداری را برقرار سازیم، متأسفانه سازمان‌های اسلامی یا خود بسیار نامنظم بودند (و هستند) یا شرایط و جوّ بسته سیاسی و امنیتی، به آنها مجال و فرصت فعالیت منظم را نمی‌دهد. کوشش ما برای ارتباط و همکاری با سایر سازمان‌های اسلامی در کشورهای اسلامی نیز چندان موفق نبود.

۴۲. در دادگاه‌های آمریکا

دادگاه اول. در طی سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸، دو بار به دادگاه رفتم. بار اول، هنگامی که بچه‌ها را از استخر محله به منزل می‌آوردم یک افسر راهنمایی، بدون علت، مرا به سرعت غیرمجاز متهم کرد و قبض جریمه صادر کرد. می‌توانستم ۱۵ دلار جریمه را بپردازم یا اعتراض کنم و به دادگاه بروم. اما جریمه را نپرداختم و به دادگاه رفتم. قصد من از این امر، غیر از ایستادگی در برابر یک اقدام ناحق، آشنایی از وضعیت دادگاه‌ها بود. تا آن روز سابقه حضور در هیچ دادگاهی را نداشتم. بنابراین خواستم تا از این فرصت استفاده کنم و از نزدیک با شیوه کار دادگاه آشنا شوم. در روز معین شده به دادگاه رفتم. افسر راهنمایی که به من قبض جریمه داده بود، نیز حضور داشت. در قبض جریمه محل این سرعت غیر مجاز ثبت شده بود، که با فاصله بسیار کمی از یک پل باریک بر روی یک مسیل، قرار داشت و من برای رفتن به منزل

۲۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌بایستی از روی این پل، گردش به چپ عبور می‌کردم. درست بعد از عبور از این پل بود که پلیس مرا متوقف کرد. از دادگاه درخواست کردم یک تخته سیاه و گچ آوردند. روی تخته، کروکی خیابان اصلی و پل باریک را کشیدم و توضیح دادم که برای گردش به چپ با یک زاویه ۹۰ درجه و عبور از روی آن پل باریک امکان نداشته است که با سرعت ۵۰ مایل رانندگی کرده باشم. قاضی با دقت به حرف‌ها و توضیحات من گوش داد. توضیحات افسر راهنمایی، قاضی را مجاب نکرد و در نهایت به نفع من رأی داد. اما در پایان به من گفت این‌ها افسران ما هستند و من برای حفظ روحیه و اعتبار آنها باید هوای آنها را داشته باشم. بنابراین من تو را به طور سمبولیک ۳ دلار جریمه می‌کنم، ولی اجازه نمی‌دهم که این مورد در سابقه رانندگی تو نگهداری شود. اگرچه من با این نظر موافق نبودم اما آن را پرداختم و پرونده مختومه اعلام شد.

دادگاه دوم. در سال ۱۹۷۱، بنا به عللی، پرسشنامه جدیدی در اداره مهاجرت پر کردم. در این پرسشنامه سؤالات متعددی وجود داشت که همه را جواب دادم، اما در فرم، سه سؤال جالب و بحث‌انگیز بود:

۱. آیا شما به تعدد زوجات اعتقاد دارید؟
۲. آیا شما تعدد زوجات را تبلیغ می‌کنید؟
۳. آیا شما به تعدد زوجات عمل می‌کنید؟

در برابر هر پرسش دو ستون، یکی برای جواب «آری» و یکی برای «خیر» بود. دکتر شکری الخطیب، فلسطینی تبار اهل رام‌الله در منطقه اشغالی که دوره دو ساله ما بعد دکترا را در همان بخش فارما کولوژی، دانشکده پزشکی بیلور می‌گذرانید و عضو هیئت مدیره جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون بود، همراه من به اداره مهاجرت آمده بود. او به من اصرار کرد که پاسخ این سه پرسش را منفی بدهم. اما من حاضر نشدم. اولاً نمی‌توانستم برخلاف باورم، چیزی بنویسم. من مؤمن به قرآن هستم. از باب ایمان به قرآن به تعدد زوجات معتقدم. او گفت جواب مثبت بدهی درخواستت رد می‌شود. او درست می‌گفت. چرا که تعدد زوجات در آمریکا قانوناً ممنوع است. در

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۱۵

ثانی من می‌خواستم شیوه کار نهادهای اداری را در عمل و تجربه دریابم. جامعه آمریکا، نظیر هر جامعه انسانی، یک اقیانوس است. با قدم زدن در کنار دریا، یا حتی شنا کردن و قایقرانی در آن نمی‌توان گفت دریا را شناخته‌ایم. برای شناخت جامعه باید در آن غور و غواصی کرد. من در آمریکا زندگی می‌کردم. باید از هر فرصتی برای شناخت عمیق‌تر این جامعه استفاده می‌کردم.

دو پرسش اول از این سه پرسش را جواب مثبت و سومی را منفی دادم. مأمور رسیدگی درخواست مرا، به دلیل همین دو جواب مثبت، رد کرد و من درخواست کردم پرونده به دادگاه ارجاع داده شود. چندی بعد، روز دادگاه به‌طور کتبی به من ابلاغ شد. در روز معین در دادگاه حاضر شدم. رئیس دادگاه از من توضیح خواست. در پاسخ نکات زیر را یادآور شدم:

۱. من مسلمان هستم و به آن‌چه در قرآن آمده است اعتقاد دارم. قرآن چند همسری را با رعایت شرایط خاص مجاز شمرده است. بر این اساس به تعدد زوجات معتقدم.

۲. قاضی با کنجکاوی پرسید: منظور از «شرایط خاص» چیست؟ توضیح دادم که اولاً حداکثر تا چهار زن، و نه بیشتر؛ ثانیاً با رعایت عدالت. اما معنای عدالت چیست؟ جامعه شناسان و فلاسفه در مورد معنا و مفهوم عدالت اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند عدالت یعنی «انصاف»، بعضی آن را «رضایت» می‌دانند. بعضی عدالت را در مورد زنان، فراهم آوردن شرایط یکسان برای زندگی آنها می‌دانند. اما مهمترین آن، عشق یکسان برای همه زنان است. اما عشق یکسان مرد به تمام زنان غیرممکن است. لذا خداوند در آیه دیگری از قرآن کریم خطاب به مردان می‌گوید که شما هرگز نمی‌توانید رفتار عادلانه‌ای با زنان خود داشته باشید، بنابراین، دنبال اقناع تمام امیال خود نروید و به همان یک زن اکتفا کنید. (سوره نساء - ۱۲۹)

قاضی در اینجا پرسید، پس در این صورت چرا قرآن تعدد زوجات را اجازه داده است؟ پاسخ دادم که در مقدمه آیه قرآن مربوط به تعدد زوجات و آیه قبل از آن بحث یتیمان و خانواده‌های بی‌سرپرست و ضرورت رسیدگی به آنان است. در یک شرایط ویژه تاریخی قبول این مسئولیت، یک امتیاز برای مردان نیست، بلکه یک وظیفه اجتماعی تلقی می‌شود. بعد مثال زدم وضعیت جامعه و برهم خوردن تعادل

جمعیت در آلمان بعد از جنگ، در الجزیره و ویتنام بعد از دوران انقلاب. برهم خوردن تعادل جنسیتی جمعیت به این معناست که زنان و خانواده‌های بسیاری بدون سرپرست شده‌اند. از نظر ما روابط زن و مرد در یک خانواده را نباید صرفاً در چارچوب ارضای غریزه محدود خلاصه کرد. خانواده یک جایگاه احساس امنیت و یک پناهگاه است. زنان و کودکان بی‌سرپرست نیاز به امنیت در یک خانواده دارند. بنابراین، سلامت روانی - اجتماعی جامعه ایجاب می‌کند که مردان مسئولیت بیشتری بپذیرند و زنان شوهردار نیز همراهی کنند. سپس برای قاضی توضیح دادم، که حتی در شرایط عادی، بنا به دلایل گوناگون تعداد زنان بیش از مردان است. بنابراین، اگر جامعه به حال خود رها شود و زور و اجباری، چه به جهت اقتصادی و یا اجتماعی برای ازدواج مجدد و مکرر نباشد، چند همسری بسیار محدود خواهد بود. بنابر آمار رسمی سازمان ملل متحد، درباره ازدواج، طلاق و خانواده در کشورهای اسلامی، تنها ۴ درصد ازدواج‌ها چند همسری است.

آن‌گاه توجه قاضی را به جامعه آمریکا جلب کردم و پرسیدم به نظر قاضی محترم چند درصد مردان متأهل آمریکا، به رغم داشتن همسر قانونی و رسمی با زنان متعدد دیگر رابطه جنسی دارند، بدون آن که به طور قانونی و رسمی مسئول پیامدهای آن باشند.

به این بحث اضافه کنم که در آمریکا فرقه دینی مورمن‌ها، گروهی مسیحی هستند که معتقدند پیامبرشان در آمریکا مبعوث شده است. اسلام را یک دین توحیدی می‌دانند. اما پیامبر اسلام را خاتم پیامبران نمی‌دانند. این فرقه مذهبی باورهای بسیار نزدیکی با اسلام دارند. مشروبات الکلی را حرام می‌دانند و به چند همسری اعتقاد دارند و به رغم فشارهای قانونی دولت، با صراحت و به طور علنی چندین همسر اختیار می‌کنند.

۳. برای قاضی توضیح دادم که پرسش از «اعتقاد» در این فرم، خلاف اصل دوم متمم قانون اساسی آمریکاست، که تفتیش عقاید را به کلی ممنوع ساخته است. اداره مهاجرت حق ندارد درباره باورهایم از من بپرسد.

قاضی پرسید، مگر شما در فرم‌های قبلی به این پرسش جواب نداده‌اید؟ پاسخ دادم که در فرم‌های قبلی چنین پرسشی وجود نداشت. قاضی از نماینده اداره مهاجرت پرسید که آیا همین طور است؟ او گفت خیر، در فرم‌های قبلی هم این

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۱۷

پرسش بوده است و ایشان جواب منفی داده بود. من آن را انکار کردم. قاضی از نماینده اداره مهاجرت خواست که فرم‌های قبلی را بیاورد. قاضی ادامه رسیدگی را به جلسه بعدی موکول کرد و در ضمن از من خواست که هر آنچه را که گفته‌ام به صورت لایحه دفاعی خود بنویسم و در جلسه بعد به‌طور کتبی به دادگاه بدهم.

در جلسه بعد، نماینده اداره مهاجرت فرمی را که من در سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ در ایران برای کسب ویزای سفر به آمریکا، با پذیرش دانشگاه مهندسی MIT در بوستون پر کرده بودم، به دادگاه ارائه داد و معلوم شد در آن فرم این سه پرسش وجود نداشتند. قاضی دادگاه سپس درباره پاسخ مثبت من به پرسش دوم، تبلیغ چند همسری پرسید که چگونه این کار را می‌کنی؟

جواب دادم که جناب قاضی جامعه آمریکا، از بیماری‌های اجتماعی رنج می‌برد. نهاد خانواده به تدریج در حال از دست دادن معنا و مفهوم خود می‌باشد و نتیجه برهم خوردن امنیت خانواده و بلاموضوع شدن آن به عنوان یک جایگاه امن، دختران و پسران جوانی که در چنین شرایط متزلزل و ناامن به سر می‌برند، به انواع نابهنجاری‌های روانی دچار می‌شوند که حاصل آن بالا رفتن نرخ جنایت، سقط جنین، مصرف مواد مخدر است. از طرف دیگر، بنابر مطالعات منتشر شده توسط متخصصین برجسته‌ای از جمله دکتر کینزی، استاد دانشگاه ایندیانا، و مؤسس مرکز مطالعات جنسی در این دانشگاه، ۷۵ درصد مردان آمریکایی، استانداردهای دوگانه دارند. دکتر کینزی گزارش یافته‌های خود را در سه جلد: رفتار جنسی مردان، رفتار جنسی زنان، و خانواده در اواخر دهه ۱۹۵۰ منتشر کرد. در این مطالعه میدانی، این پرسش از مردان شده بود که: اگر شما همسر دارید آیا به خود اجازه می‌دهید که با زنان دیگری هم رابطه داشته باشید؟ و اگر شما چنین رفتاری دارید، آیا موافقید که همسر شما هم مردان دیگری رابطه داشته باشد؟ ۷۵ درصد مردان به پرسش اول جواب مثبت و به دومی جواب منفی داده بوده‌اند. یعنی مردان آمریکایی، معیار دوگانه دارند. یکی برای خودشان و یکی برای همسرشان. اما وقتی همین پرسش از زنان آمریکا شده بود، ۷۵ درصد به هر دو پرسش جواب منفی داده بودند. یعنی با داشتن همسر موافق نیستند با مرد دیگری رابطه داشته باشند و موافق نیستند که همسرشان هم با زن دیگری رابطه داشته باشد. در واقع زنان آمریکایی معیار یگانه دارند.

۲۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

با ذکر این گزارش‌ها، گفتم که تنها راه حل برون رفت از این مشکلات قانونی کردن چند همسری، با تعیین شرایط ویژه می‌باشد.

قاضی پرسید منظور تو از این شرایط ویژه چیست؟ جواب دادم که اولاً ازدواج با همسر جدید باید با اطلاع و موافقت همسر قبلی باشد. ثانیاً دادگاهی رسیدگی و جواز ازدواج با همسر جدید را صادر نماید.

قاضی پرسید چگونه می‌خواهی چند همسری را تبلیغ کنی. جواب دادم، در طی مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی با بیان این مسائل از مردم دعوت خواهم کرد که با نمایندگان برگزیده خود در مجلس قانون‌گذاری گفتگو کنند و قانون‌گذاران را به لغو ممنوعیت چند همسری و قانونی کردن آن قانع کنند.

قاضی که بسیار تحت تأثیر صحبت و استدلال‌های من قرار گرفته بود، پرسید خوب، تو چرا خودت به چند همسری عمل نمی‌کنی؟ جواب دادم، عالیجناب قاضی، برای من خدا یکی و زن هم یکی.

قاضی در پایان رأی به نفع در خواست من داد. در ضمن از مأمور اداره مهاجرت خواست که پرسش اعتقاد، در فرم را حذف کنند.

تجربه این دادگاه برای من بسیار آموزنده بود. من به عنوان یک شهروند خارجی، در یک دادگاه، از اداره مهاجرت آمریکا، که بسیار قدرتمند است، به دادگاه شکایت کرده‌ام و قاضی دادگاه با کمال آرامش و بی‌طرفی، به سخنان و مدافعات من گوش کرد و در نهایت به نفع من رأی داد. چه بسا کسانی که به سلوک فردی و اجتماعی بسیاری از آمریکاییان، به خصوص رفتارهای اخلاقی جنسی ایراد و انتقاد داشته باشند و یا با عملکرد سیاست خارجی دولت آمریکا با سایر مردم جهان موافق نباشند و بر ضد آنها مبارزه کنند. اما در درون جامعه آمریکا نهادها و هنجارهای فردی و اجتماعی ویژه‌ای، هنوز هم زنده و پا برجاست که در ثبات و تعادل اجتماعی - سیاسی بسیار مؤثر و مفید هستند.

۴۳. دیدارهای سیاسی - دینی در هیوستون

در طول سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷، با باز شدن نسبی فضای سیاسی ایران، شخصیت‌های صاحب نام و نشان، از میان روحانیان و فعالان سیاسی توانستند از ایران به خارج

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۱۹

سفر کنند و از جمله به هیوستون بیایند و بعضا در منزل مهمان ما باشند. بزرگانی چون دکتر سید محمد حسینی بهشتی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، سید محمد مجتهد شبستری، گلزاده غفوری، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله خرازی، آیت‌الله بنایی (از پیروان آیت‌الله شریعتمداری و از اساتید درالتبلیغ قم)، دکتر احمدی (عضو کنونی شورای انقلاب فرهنگی) ابوالحسن بنی‌صدر، مهندس میرحسین موسوی، مرحوم تولیت و همسرش، دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی، علاءالدینی (صاحب و مدیر کارخانه شوفاژکار)، مهدیان، مهندس رضایی (از مدیران اصلی و موسس بانک صادرات ایران)، مهندس شهرستانی، سید حسین نصر.

خلاصه‌ای از گفتگوهایی که با برخی از این بزرگان داشته‌ام در ادامه همین بخش آمده است. در مورد سفر آقایان تولیت و صدر حاج سید جوادی در جای دیگری توضیح داده‌ام. آقای مهدیان حامل پیام‌هایی از دوستان ایران بود که پیشنهاد کرده بودند از مسئولیت‌های دانشگاهی و پزشکی‌ام استعفا بدهم و تمام وقت به مدیریت فعالیت‌های سیاسی بپردازم. آقای مهدیان در همین دیدار تأکید کردند که حقوقی را که من از دانشگاه و بیمارستان دریافت می‌کنم و برای تأمین زندگی‌ام نیاز دارم، تعهد پرداخت کرده‌اند. تعهدی که هیچ‌گاه انجام نشد. درحالی‌که من بالاچاره از مسئولیت‌های دانشگاهی و علمی و تخصصی‌ام استعفا دادم.

دکتر نصر به دعوت راسکوچاپل به هیوستون آمده بود، شرح آن را در همان بخش داده‌ام. در دیدار و گفتگویی که داشتیم ایشان به شدت دکتر شریعتی را منحرف می‌دانست و تأکید می‌کرد که تنها حامی جدی تشیع در ایران، محمدرضا پهلوی است. ایشان در آن زمان ظاهراً رئیس دفتر فرح پهلوی بودند.

دیدار با دکتر بهشتی

در نیمه اول سال ۱۳۵۷، دکتر بهشتی به آمریکا آمد و از ایالات مختلف از جمله تگزاس (هیوستون)، نیویورک، واشنگتن دی سی، دیدار کرد. در هیوستون ما با هم درباره وضعیت جنبش در ایران و ضرورت ایجاد تشکل‌های سیاسی مذاکرات مفصلی داشتیم. آشنایی ما با هم و برخی همکاری‌ها از زمان فعالیت‌های دانشجویی (۱۳۲۸-۱۳۳۲) و جنبش ملی شدن صنعت نفت آغاز شده بود. در آن زمان جو غالب بر

حوزه‌های علمیه بسیار بسته و تنگ بود. به عنوان نمونه برای طلاب و روحانیان یادگیری زبان‌های خارجی، نه تنها مطلوب نبود، بلکه زشت شمرده می‌شد. در چنان جوی دکتر بهشتی نه تنها زبان انگلیسی را یاد گرفته بود بلکه در دبیرستان حکیم الهی قم تدریس می‌کرد. در آن دوران روحانیان قم، نشریات و کتابهایی که برای جوانان قابل استفاده باشد، منتشر نمی‌کردند. چند روزنامه یا سالنامه دینی منتشر می‌شد. اما از جانب روحانیان حوزوی نبود. تماس روحانیان جوانی چون مرحوم دکتر بهشتی و امام موسی صدر با روشنفکران دینی، از جمله ارتباطات متقابل میان این روحانیان و انجمن‌های اسلامی سبب شد که آنها نیز مجله مکتب اسلام را منتشر کردند. ابتدا چند شماره پراکنده «مکتب تشیع» منتشر کردند. اولین شماره مکتب اسلام در آذر ۱۳۳۷ منتشر شد. این زمانی بود که مجلات فروغ علم و گنج شایگان که توسط انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران منتشر می‌شدند، توقیف و تعطیل شدند. انتشار مکتب اسلام با استقبال خوبی روبرو شد و همان شماره اول، چهار بار تجدید چاپ شد.

انتشار مکتب اسلام، همزمان بود با تشکیل متاع و عضویت و همکاری مطهری با آن (در مورد متاع در جلد اول خاطراتم توضیح داده‌ام). به ابتکار متاع، در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ انجمن‌های اسلامی پزشکان و مهندسين تاسیس شد. نسل جدید و جوان از روحانیان حوزوی، نظیر شادروانان مطهری، بهشتی، باهنر، مهدی حائری یزدی، با این انجمن‌ها از نزدیک همکاری داشتند و در بسیاری از جلسات ماهیانه این انجمن‌ها سخنرانی می‌کردند. من در شهریور ۱۳۳۹ از ایران خارج شدم. تا آن زمان از طریق انجمن اسلامی پزشکان و متاع با این گروه از روحانیان در تماس نزدیک بودم. بعد از سفر به آمریکا این تماس‌ها تقریباً قطع شد تا وقتی مرحوم دکتر بهشتی، با دعوت هیئت امنای مرکز اسلامی هامبورگ به آلمان منتقل و در هامبورگ مستقر شد. هنگامی که جمعی از رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران - خارج از کشور در خاورمیانه (قاهره، بیروت، بغداد) مستقر بودند، تماس و ارتباط جدید با دکتر بهشتی برقرار شد. با توجه به علائق علمی ایشان، کتاب‌هایی به زبان عربی تهیه و هنگامی که مهندس محمد توسلی، منطقه را به قصد آلمان ترک کردند، با مرحوم بهشتی در هامبورگ دیدار و این کتاب‌ها را هدیه کردند. مهندس توسلی دیدار و گفتگوی خود را با دکتر بهشتی برای من فرستادند که در دفتر دوم خاطرات - نامه‌ها - آمده است.

۲۲۱ □ فعالیت‌های اسلامی

من بعد از برگشتن به آمریکا و استقرار در هیوستون تگزاس، ارتباط مکاتبه‌ای کم و بیش منظمی با ایشان داشتم و پیرامون مسائل مورد علاقه مشترک تبادل نظر می‌کردیم. مرکز اسلامی هامبورگ زیر نظر ایشان، چند نشریه در باره اسلام به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی منتشر کرد که ترجمه انگلیسی آنها را برای من فرستادند و من هم نظرات خود را نوشتم و فرستادم. در اوایل سال ۱۳۴۶ هیئت دبیران اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، دست به انتشار مجله‌ای با نام «اسلام مکتب مبارزه و مولد» زد. نام این مجله از یکی از کتابهای مهندس بازرگان گرفته شده بود. اما به نام «مکتب مبارز» معروف شد. هیئت تحریریه مجله از من درخواست همکاری قلمی کرد. دکتر حسین نمازی در آن زمان دانشجوی اقتصاد در اطریش و مسئول مجله بود. من مقالاتی تحت عنوان «اقتصاد اسلامی» نوشتم و برای آنها فرستادم. اما یک نسخه هم برای دکتر بهشتی فرستادم و از ایشان خواستم تا نظر خود را بنویسند، و ایشان هم محبت کردند و نوشتند. یکبار دیگر هم، من از کمک‌های فکری ایشان بهره بردم و آن وقتی بود که مرکز پزشکی معروف مایو (Mayo Clinic) در مینوستا (شمال آمریکا)، طی نامه‌ای از من پیرامون برخی مسائل پزشکی - دینی سوالاتی را مطرح کرد. بیماران زیادی از سرتاسر جهان از جمله مسلمانان به این مرکز مراجعه می‌کردند. کادر پزشکی این مرکز مرتباً با مسائلی در رابطه با باورها و سنت‌های اسلامی بیماران روبرو می‌شد. به عنوان مثال آیا فقه اسلامی موافق با انتقال خون است؟ بیش از ۲۰ سوال از این نوع مطرح شده بود. من انتقال خون را مثال زدم برای اینکه برخی از مسیحیان انتقال خون را حرام می‌دانند و چندین بار اتفاق افتاده است که بیماری را که در اثر تصادف رانندگی به شدت مجروح و بی‌حال شده بود، به بیمارستان آورده بودند و تزریق خون به او توسط پزشک معالج وی خلاف باورهای دینی‌اش بوده است.

من در آن زمان، رئیس جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون بودم و در رادیو و تلویزیون برنامه‌هایی در معرفی اسلام اجرا می‌کردم، در میزگردهای پرسش و پاسخ درباره اسلام شرکت می‌کردم. بنابراین رئیس این مرکز پزشکی حدود بیش از ۲۰ سوال را برای من فرستاد و من نظرات فقهی رایج و شناخته شده را تدوین کردم و

۲۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

برای دکتر بهشتی، که صلاحیت فقهی داشتند، فرستادم و ایشان آنها را تأیید کردند و برای من فرستادند. من سپس پاسخ‌های خود را برای کلینیک مایو فرستادم. این پرسش‌ها و پاسخ‌ها، در جای دیگر در همین مجموعه آمده است.

با توجه به این سوابق طولانی دوستی و همکاری، سفر ایشان به آمریکا و تگزاس در دیدار و گفتگوها برای هر دوی ما بسیار مغتنم بود. به خصوص که سفر ایشان مقارن بود با سفر قریب‌الوقوع من به نجف و دیدار با آیت‌الله خمینی.

هر دوی ما قبول داشتیم که نیروهای اسلامی نیاز به تشکل و سازماندهی دارند. با پراکندگی نیروها آینده جنبش در ابهام قرار خواهد داشت. در مورد چگونگی سازماندهی نیروها، با هم اختلاف نظر پیدا کردیم. نظر ایشان این بود که یک حزب واحد تشکیل شود و همه نیروهای اسلامی، از روحانیان و روشنفکران ملی - اسلامی در آن شرکت کنند ولی یک گروه ۳ تا ۵ نفری از روحانیان، بر تصمیمات حزب نظارت نهایی با حق وتو داشته باشند. از قانون اساسی مثال زدند که یک گروه ۵ نفری از مجتهدان، مصوبات مجلس مقننه را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنها را تأیید و یا رد می‌کند. من این نظر و قیاس را نادرست و غیرواقع‌بینانه می‌دانستم. در برابر نظرم این بود که نهضت آزادی ایران در داخل فعالیت خود را آغاز کند، و تجدید سازمان نماید. روحانیان نیز سازمان ویژه خود را داشته باشند و این دو با هم یک جبهه مشترک ایجاد نمایند. هر دو گروه در پاره‌ای از مسائل از استقلال برخوردارند. در حالی که در پاره‌ای از مسائل با هم مشترکند و همکاری می‌کنند. اما اگر قرار باشد نیروهای اسلامی، یک حزب و سازمان واحد داشته باشند، با آن هم مخالفتی ندارم ولی بر باورم که رابطه روحانیان و روشنفکران در این حزب واحد همان الگوی شورای مرکزی نهضت آزادی ایران باشد. در نهضت آزادی طالقانی عضو هیئت موسس و شورای مرکزی بود، اما حق ویژه‌ای برای خود قائل نبود. در تصمیمات شورا او هم یک رأی داشت، برابر رأی جوان‌ترین عضو شورا. در یک سازمان سیاسی تصمیمات فقهی گرفته نمی‌شود که به نظر اجتهادی روحانیان نیازی باشد. اما وقتی صحبت از مسائل فقهی و تخصصی به میان آید و نیاز به نظر کارشناسی باشد، منطق و خردورزی و احساس مسئولیت دینی حکم می‌کند که شورای تصمیم‌گیری، نظر

۲۲۳ □ فعالیت‌های اسلامی

کارشناسی روحانیان عضو شورا را خواستار شود و بر طبق آن عمل کند. این همان کاری بود که در شورای مرکزی نهضت آزادی صورت می‌گرفت. مرحوم بهشتی با این نظر به شدت مخالفت کرد و بر نظر خود اصرار ورزید و نهایتاً هم حزب جمهوری اسلامی بر اساس همین دیدگاه تشکیل شد.

موضوع دومی که بهشتی در این گفتگوهای دوجانبه مطرح کرد، تشکیل شورای اجتهاد یا مرجعیت بود و معتقد بود که با توجه به تنوع و پیچیدگی مسائل جامعه جدید یک فرد نمی‌تواند در باره همه این مسائل نظر بدهد. مرجعیت باید شورایی باشد و خودشان در آن حضور داشته باشند و آن را مدیریت کنند. طرح شورای مرجعیت و استقلالی که هر یک از مراجع برای خود قائل هستند، تا چه اندازه می‌توانست عملی باشد قابل تأمل بود.

همان‌طور که اشاره کردم، سفر ایشان به هیوستون و این گفتگوها، هم‌زمان بود با برنامه سفر من به خاورمیانه و نجف. ایشان مطالب و نکاتی را هم در باره آیت‌الله خمینی، روحیات ایشان و نیز برخی از مواضع مطرح کردند.

دکتر بهشتی بعد از این گفتگوها هیوستون را به مقصد نیویورک ترک کرد. خبر سفر ایشان را به دوستان نیویورک و ضرورت تماس و گفتگو را با ایشان مطرح کردم. اما دوستان ما در نیویورک نتوانستند با ایشان تماس بگیرند و ظاهراً به جای نیویورک به واشنگتن دی سی رفته بودند و با دوستان مقیم واشنگتن دی سی، آقایان علی آگاه، روغنی زاد و بهرام ناهیدیان نیز تماس گرفته بودند. صراحت من در گفتگو با دکتر بهشتی در مورد چگونگی همکاری میان نیروهای روشنفکر ملی - اسلامی و روحانیان ظاهراً به مذاق ایشان خوش نیامده بود و موجب کدورت و تیرگی روابط شد و بعد از انقلاب هم، مسائل دیگری پیش آمد و مزید بر علت شد که در جای دیگری (جلد چهارم خاطرات) آنها را شرح داده‌ام.

دیدار با هاشمی رفسنجانی

آقای هاشمی رفسنجانی در اوایل سال ۱۳۵۷، ظاهراً تازه از زندان آزاد شده بودند و به ایشان اجازه خروج از کشور را هم داده بودند و سفری به آمریکا داشتند. برادر ایشان آقای محمد هاشمی دانشجوی دوره کارشناسی ارشد مدیریت اداری در

۲۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

دانشگاه داوینس در کالیفرنیا بود. هر دو برادر با هم سفری به هیوستون داشتند و گفتگوهای بسیار مفصلی پیرامون مسائل جنبش در داخل ایران و در خارج از کشور با هم داشتیم.

دیدگاه‌ها در سطح کلان خیلی به هم نزدیک بود. هیچ‌یک از ما انتظار پیروزی زودرس را نداشتیم و مبارزه را دراز مدت و طولانی می‌دیدیم. شاید به همین دلیل هم هیچ‌کدام، برنامه معین و خاصی برای حکومت، در صورت پیروزی نداشتیم. با آقای هاشمی نیز مسئله همبستگی نیروها به خصوص همکاری و همگامی میان نیروهای ملی - اسلامی و روحانیان و نیز رابطه این نیروها با نیروهای چپ (مارکسیستی) بحث و گفتگو شد. با هم توافق داشتیم که تغییر ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق یک انحراف و خیانت بوده است و باید با شدت با آن برخورد کرد. این انحراف و خیانت به نام مارکسیسم، علیه مجاهدین مسلمان، بر روابط میان نیروهای اسلامی با گروه‌های چپ، اثر منفی برجای گذاشته است. وضعیت جنبش اسلامی در خارج از کشور نیز مورد بررسی قرار گرفت. برای ایشان توضیح دادم که انحراف و خیانت رهبری مجاهدین، بر وضعیت جنبش اسلامی خارج از کشور اثر تخریبی چندانی نداشته است. ما از مدتها قبل از اعلام تغییر مواضع از رویدادهای درون سازمان با خبر شده بودیم و طی نشریات تعلیماتی درون گروهی، ذهن دانشجویان و فعالان اسلامی خارج از کشور را نسبت به آن حساس کرده بودیم. هنگامی که بیانیه تغییر ایدئولوژیک منتشر شد، اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان آن را محکوم کردند. تنها دو یا سه نفر در آمریکا و به همین تعداد هم در اروپا، به بهانه این که اصل برای ما انقلاب است، این انحراف را نادیده گرفتند.

آقای هاشمی علاقه زیادی به این رویدادها نشان دادند، چرا که خود ایشان در ابتدا از حامیان مجاهدین و از کمک رسانان مالی به آنها بودند. تغییر ایدئولوژیک برای ایشان و سایر روحانیان مبارز ضربه سختی محسوب می‌شد.

آقای هاشمی نسبت به رفع اختلافاتی که گفته می‌شد آقای بنی‌صدر با دوستان نهضتی در اروپا و آمریکا پیدا کرده است، علاقه نشان دادند. من برای ایشان توضیح دادم که من و دوستان نهضتی در آمریکا هیچ اختلاف شخصی با ایشان نداریم و علاقه‌ای هم به صرف وقت و انرژی پیرامون این مسائل نداریم و بهتر آن می‌دانیم که

۲۲۵ □ فعالیت‌های اسلامی

کار مثبت خود را، اگر می‌توانیم ادامه دهیم. اما از آمادگی ایشان برای رفع اختلاف یا کاهش درگیری استقبال کردم و ایشان را از طرف خود و دوستان نهضتی در آمریکا و اروپا وکیل کردم تا هر طور که صلاح می‌دانند مذاکره و توافق کنند. دیدار با آقای هاشمی و گفتگوهای انجام شده بسیار مغتنم و سازنده بود.

دیدار با دکتر محمد مجتهد شبستری

آقای دکتر مجتهد شبستری را از زمانی که به سمت ریاست مرکز اسلامی هامبورگ، بعد از بهستی به آلمان آمده بودند، می‌شناختم و در تماس بودم. هنگامی که دکتر شریعتی در جنوب لندن درگذشت، مقامات دولت ایران کوشش می‌کردند تا جنازه آن مرحوم را بگیرند و به ایران ببرند که نتوانستند و بالاخره با اقداماتی که شد جنازه را به فرزند ارشد او - /حسان شریعتی - تحویل دادند. با توجه به جنجال‌های تبلیغاتی علیه دکتر شریعتی توسط جناحی از روحانیان و حملات به او به عنوان سنی‌گری و وهابی‌گری، ترتیبی داده شد که در مرحله اول جنازه را به مسجد /امام‌باره منتقل کردند که توسط شیعیان آفریقایی (تانزانیایی) اداره می‌شد. در مرحله دوم برای انجام مراسم غسل، من شخصاً با آقای مجتهد شبستری در آلمان تماس گرفتم و از ایشان درخواست کردم تا به لندن بیایند و مراسم غسل میت را انجام بدهند. ایشان با کمال خوشرویی پذیرفتند و به لندن آمدند و کار انجام شد. در سفری که ایشان به آمریکا داشتند، به هیوستون هم آمدند و چند روزی هم ماندند که فرصت خوبی برای دیدار، تجدید خاطرات و گفتگوهای مفید دوجانبه بود.

دیدار با آقای دکتر احمدی

حجت‌الاسلام دکتر احمدی، که بعد از انقلاب و از بدو تأسیس شورای انقلاب فرهنگی عضو ثابت آن هستند، با معرفی مرحوم مطهری به آمریکا - هیوستون آمدند و چند روزی مهمان ما بودند. ایشان را فردی اهل مطالعه مسائل فلسفی و عمیق دیدم. اما اطلاعات ایشان و متاثر از آن، داوری ایشان از غرب بسیار ابتدایی بود. با کمک برخی از دانشجویان فعال عضو انجمن اسلامی دانشجویان - واحد هیوستون، ایشان از مراکز علمی دانشگاهی و نیز از مرکز ناسا دیدار کردند که برایشان بسیار

۲۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

جالب بود. چندین جلسه گفتگو با دانشجویان و نیز برخی از مسلمانان آمریکایی داشتند که ظاهراً برای هر دو طرف مفید بوده است. این گونه ارتباطها، میان فعالان جریان روشنفکر ملی - اسلامی و روحانیان، به خصوص نسل جدید و جوان آنها، سازنده و مفید بود. سفر این گروه از روحانیان حوزوی به خارج از کشور و آشنایی با جهان غرب، ولو ابتدایی، همواره در اصلاح ذهنیت این افراد و داوری واقع‌بینانه مؤثر و مفید بوده است.

پیوست‌های فصل دوم

The Muslim Students' Association
OF THE UNITED STATES & CANADA

Headquarters: P.O. Box 38 • Plainfield, Indiana 46168 • (317) 839-8157

10/05/78

Dear Br. *Ebrahim,*

Assalamu Alaikum.

As you may know, the MSA has just finalized formation of new MSA Committees for this year. These committees are expected to play an important role in enabling the MSA to fulfil its commitment to Islam and Muslims in North America.

I am writing to request you to serve as *Member, Task Force on Future Projections*. Your knowledge of the MSA and your commitment to the Cause are excellent qualifications, and I am hopeful that you will accept this new responsibility as another opportunity to serve the Cause of Allah.

A list of other members of your committee is enclosed for your immediate use. A complete directory of MSA Committees will be made available at a later date.

May Allah accept our individual and collective efforts to serve His Cause.

Yours in Islam,

Rabie Ahmed (ck)

Rabie H. Ahmed
President

RHA/ck

۱. نامه کمیته ویژه برنامه‌های آینده انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا - ۷ اکتبر ۱۹۷۸.

عکس نوشته بود که مسلمانان در برابر صفحات قرآن (قاب عکس) نماز می خوانند!!!؟

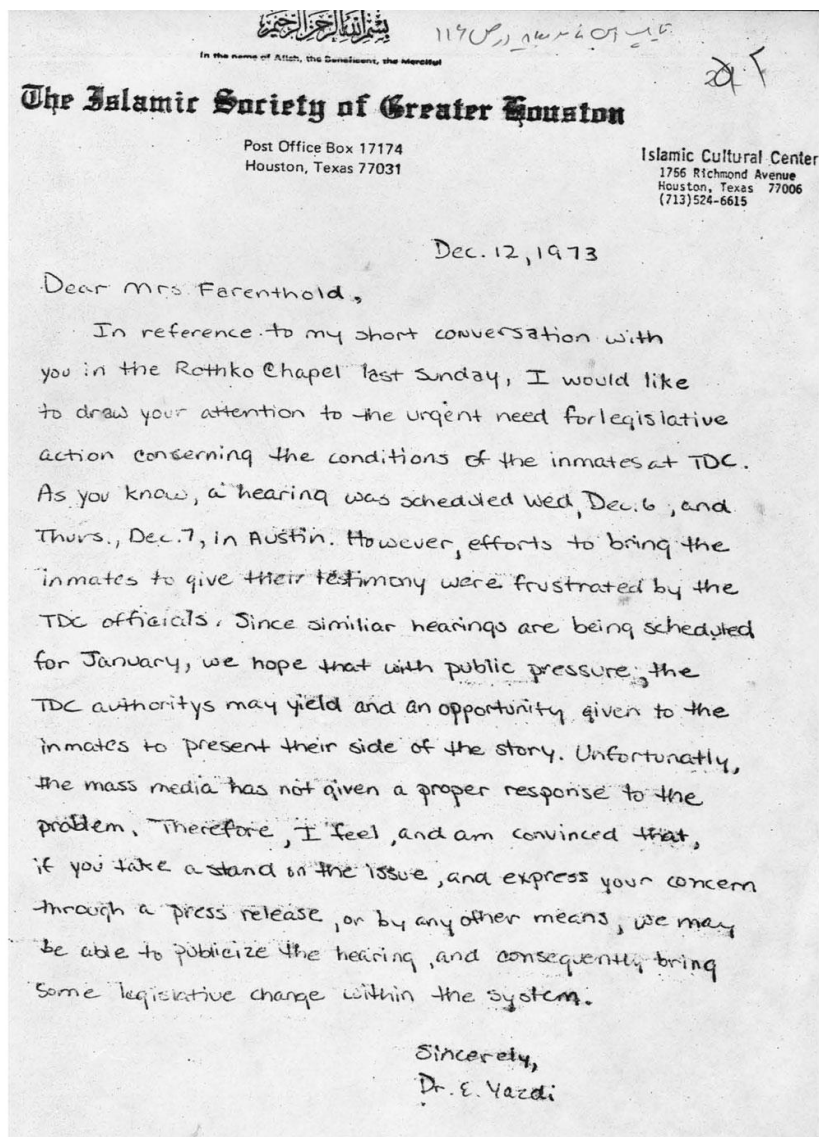
۲۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری



۲ و ۳. گزارش خبری روزنامه هیوستون کرونیکل از افتتاح اولین مسجد مسلمانان در ایالات جنوبی امریکا - ۱۱ اوت ۱۹۷۲



هیوستون کرونیکل در زیر این عکس نوشته بود که مسلمانان در برابر صفحات قرآن (قاب عکس) نماز می خوانند!!!؟



۴. نامه دکتر یزدی به خانم فرتول، یکی از اعضای شورای شهر هیوستون در رابطه با TDC

دسامبر ۱۹۷۳



TEXAS
DEPARTMENT OF CORRECTIONS

W. J. Estelle, Jr.

Director

Huntsville, Texas 77340

November 19, 1974

DON E. KIRKPATRICK, Ph. D.

ASSISTANT DIRECTOR
IN CHARGE OF TREATMENT

Dr. Ebrahim Yazdi
P.O. Box 17174
Houston, Texas

TEXAS BOARD OF
CORRECTIONS

Dear Dr. Yazdi:

H. H. Coffield
Chairman
Rockdale, Texas

I hope this note finds you well and things going well in all your fields of endeavor. I am pleased you are still a part of the Islamic effort with us.

James M. Windham
Vice-Chairman
Livingston, Texas

At the time your I.D. card was issued we issued them differently to people in your status. We now, because there have become so many people and the operation so complex, have to ask our Non-Employee volunteers, such as yourself to come in for up dated cards. At your earliest convenience will you come to the Personnel Department here in Huntsville and present your present card and get a new one. While you are here please pick up, fill out, and turn in to the Personnel Department people a completed application form in order that our files may be brought up to date. Your cooperation in this is essential and I hope will not be misinterpreted and quickly accomplished. Come any week-day Monday through Friday from 8:00 to 4:00 except holidays.

T. Louis Austin, Jr.
Secretary
Dallas, Texas

Lester Boyd
Member
Vernon, Texas

Mark McLaughlin
Member
San Angelo, Texas

Robert J. Bacon, M.D.
Member
Houston, Texas

Sincerely,
Clyde M. Johnston
Clyde M. Johnston
Director of Chaplains

Fred W. Shield
Member
San Antonio, Texas

CMJ/gh

L. H. True
Member
Wimberley, Texas

cc: Mr. Bobby Maggard
file

Joe V. LaMantia, Jr.
Member
McAllen, Texas

۱۱۰
۲۵
۵۱

TEXAS DEPARTMENT OF CORRECTIONS

Date 2-2-85
 TDC No. 198860 Name Charles A. Harris Unit Huntsville
 To Dr. Ebrahim Yazdi, Islamic Society of Greater Houston
 RFD, Street or Box No. P.O. Box 17174 City Houston State Texas 77031

TO THE PERSON RECEIVING THIS LETTER

Mail is opened and inspected in compliance with TDC Rules and Regulations. Any money to be deposited to the account of an inmate must be in the form of a postal money order or cashier's check made payable to the INMATE TRUST FUND. They must be mailed to P. O. Box 60, Huntsville, Texas 77340. The correct name and number of the inmate to receive the money must be included or the funds will be returned to the sender. Please include a return address on all envelopes directed to the Inmate Trust Fund.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَيْسَ الْخَبْرُ
 بِمَسْمُومٍ إِذْ كُنَّا فِي الْخَبَرِ

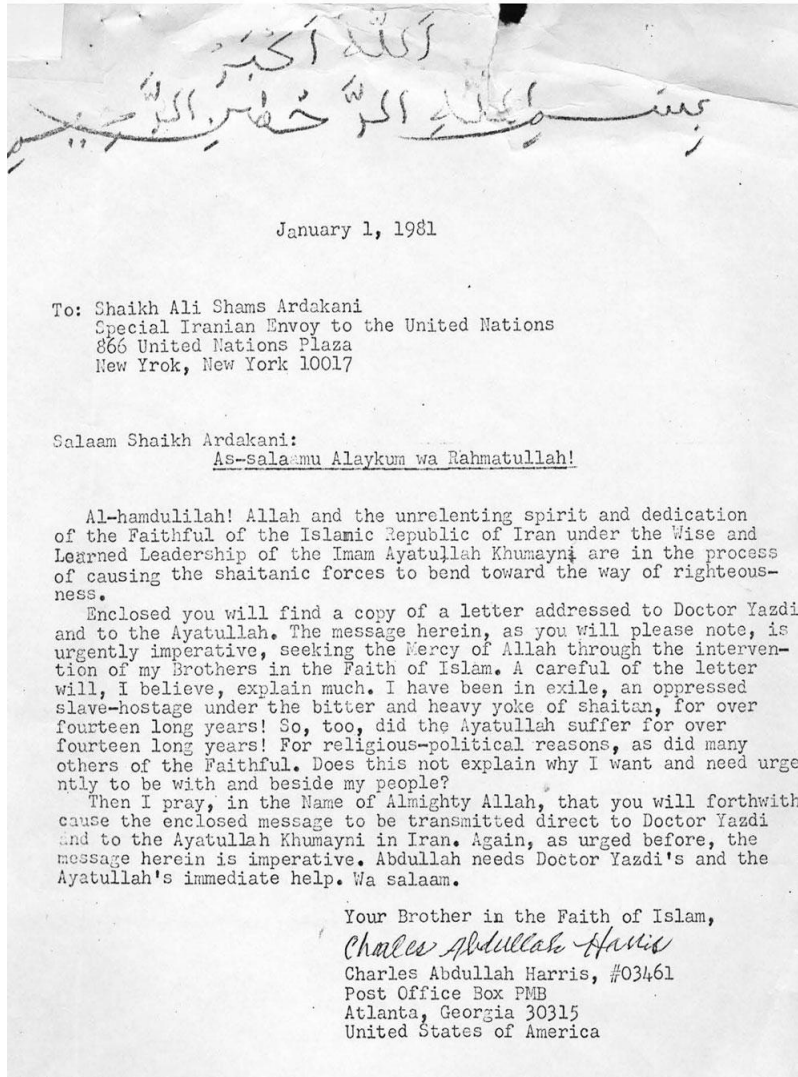
Salaam Doctor Yazdi,
As-salaamu Alaykum wa Rahmatullah!

Under date of January 18th I received a short letter from our Wazir Ansari advising me that I would soon receive a visit from you and himself. To this letter I responded promptly on January 12th, advising of my re-assignment to the Huntsville Unit, and that I should like you two to visit me here. Will you not please determine if Wazir Ansari has as yet received my answer? He certainly should have had it by now. I wrote him at P.O. Box 33279.

Because I have not yet received either a visit or response from you I admit I'm left a trifle puzzled. Please do let me know something soon.

meantime do give my warmest salaam to all the Brothers and Sisters. I pray also that Allah will continue to bless you and all in his work and in his household. Always.

Your brother in Islam,
Abdullah



۷. نامه عبدالله به نماینده ایران در سازمان ملل متحد ۱ ژانویه ۱۹۸۱

۲۳۳ □ فعالیت‌های اسلامی

"Evil is that for which they have
sold their souls..."

--Surah I, Ayat 90
Al Qur'an

Bismillah: Again, from the heart and hand of
akh Mu'allim Abdullah Dejazgomah, an humble
and devout servant of Allah: direct to Doctor
Ibrahim Yazdi, a faithful and committed Brother,
and to the Imam Ayatullah Khumayni, the Supreme
Leader of the Islamic Republic of the Nation of Iran:

Salaam! As-salaamu Alaykum wa Rahmatullah wa Baracatu!

Bismillah: This is a follow-up of a letter respectfully addressed
to you and the Grand Ayatullah under date of November 5, 1980, in
accordance with their mode of reckoning of time. In the event that
my letter failed to reach you, or was delayed for any shaitanic or
any other devilish reason, I am here renewing my initial fraternal
request. (Please note that this letter was originally addressed to
to you in care of Shaikh Ali Shams Ardakani, the Special Iranian
Envoy to the United Nations for transmission).

In my other letter to you I prayed that you and The Ayatullah would
seriously consider my fourteen years plight of persecution and suffer-
ing under the oppressive domination of the great satan. I urged that
if they be given any merciful consideration, as Mr. Queen was shown
merciful consideration by the Power of Allah residing in the Ayatul-
lah, then I, your dedicated Brother in the Faith of Islam, pray-
pleaded that a demand, as the on-going negotiations are progressing
promisingly, be made on the United States Government that I too be
given similar consideration and summarily loosed from this fourteen
years of oppressive exile (As of this writing I note that the 52 devil
worshippers have been released. I note also their spewing of venomous
propaganda. Tortured, they moaned. Why, they were as fat as corn fed
American pigs).

My Brother Doctor Yazdi, you know well my slave-bondage here in this
corrupt and hostile land, and the religious-political cause of it.
With your own eyes you have seen me under the cruel and merciless iron
heel of the living beast. You witnessed how he kept me most tightly
bolted behind iron bars to prevent my awakening my sound asleep and
thoroughly misguided brothers. Even then, despite the awesome burden
of your work on the Path of Islam, Allah in His Mercy enabled you to
reach down and give me badly needed help. I am totally committed and
dedicated to the Cause of Islam. I need to be where you and the Imam
Ayatullah are. A word rightly placed will bring over to you.

The Ayatullah himself knows and bears the scars and bitter pain of
his long years in oppressive exile. He suffered fourteen long years
of it! And, shukran Allah, he also knows the blessed commitment of the
Faithful, and the Unlimited Love and Mercy of Allah, to deliver.

May your Brother suffering here under the bitter yoke of taqut too
know the merciful relief of deliverance? Cause me to be delivered to
the Islamic Republic of Iran, where I may be with my People; where I
may be with my Brothers and Sisters under the Divine and Merciful Law
of Allah. To this end do I ever pray. Wa salaam.

Your dedicated Brother in the Faith of Islam,
Abdullah Dejazgomah
Abdullah Dejazgomah
aka Charles Abdullah Harris, #03461-079
Post Office Box PHB
Atlanta, Georgia 30315
United States of America

Dated: 2/1/81

۸. نامه عبدالله به دکتر یزدی - ۲ ژانویه ۱۹۸۱

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

سرانجام گرامی جناب دکتر موسوی بدو السلام به پیوست نامه‌های

برادری از مسلمانان سیه آمریکا اسلام به چهار مرتبه عبدالله از زندانیان سابق کراس در حال

حضور انداخته است ارسال می‌دارد.

من این سرانجام را بسیار دراز است که می‌توانم. در زمانی که برانجام نیست

اسلامی از زندانی کراس سرور شد. عبدالله و قتل کرد تا نگردد ما برانجام سرور کنیم

مرد است (سینه شد. در). در کراس است گفت سخن شرایط زندانی بود. با رفاه و بارها

خواندن قرآن و ارسال اسلحه انفرادی سرور. با وجودی که بسیار بود است و در آن سرور

حموش کرده. بدو از تندی که پس برادری با من حفظ کرده بود. هر نامه پیوست هر ادب

من رسیده است. نظرم، می‌توانم در آنجا بود. در بر طبق معترض خود آهنگ، با کس

در آن زمان از آنجا آزاد و در آن نقل بود. هر روز که می‌توانم در آنجا بود که آن را سرور.

بر حال مسکن قابل بودی است. در صورتیکه امکان دارد ما با کس

در طبقه رفاه است اگر امری می‌توانم انجام کرد. اگر چیزی که در قیامت می‌توانم در آنجا بود

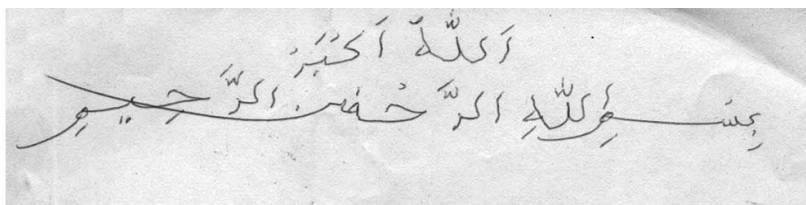
تا در حقیقت نگذیرم. در آنجا می‌توانم در آنجا بود. هر یک می‌توانم

داد که بطور عمومی نگاه کردیم. با کس که در آنجا است. سلام.

۷۳
۵/۵/۲

ابراهیم یزدی
نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی

۹. نامه دکتر یزدی به مهندس موسوی، نخست وزیر درباره عبدالله ۱۳۶۰/۵/۲۰



Whatever is in the heavens
And on earth, doth declare
The Praises and Glory of
Allah,--the Sovereign, the
Holy One, the Exalted in
Might, the Wise.
--Surah LXII, Ayat 1

Bismillah: From the heart and hand of 'Akh
Abdullah, an humble and devout servant of
the All-Mighty, the Most Holy One. To Our
Beloved Doctor Yazdi a Faithful and Pure
Muslim walking upright and proclaiming the
Pure Faith in the four corners of the Great
and Wonderful Islamic Republic of Iran under
inspiring love and guidance of the Supreme
and Beloved Imam Ayatullah Khumayni--

Salaam Brother Doctor Yazdi!
As-salaamu Alaykum wa Rahmatullah!

How ineffably happy I am to be out of that evil
and wicked stronghold presided over by Shaytan and
his lively and obedient host of devil worshipers!
The All-Mighty Love and Protection of Allah, and
my dear and faithful Brothers and Sisters have all,
in a spirit of Islamic Unity, helped me to withstand
the bitter oppression and cruelty of the Evil One and
enabled me to come out safely and whole. Al-hamdulillah.

I can never thank you enough for your selfless and
diligent devotion to me while I was under the heavy
and merciless yoke of the hissing poisonous snake
whose sole aim is to use and to abuse and confuse the
deaf, dumb, and blind. But I thank Allah all the days
of my life. The Great Devil of this nation failed to
bend me, or to break me. I am, al-hamdulillah, still
whole and strong in Faith. I shall always be, insh'Allah.

I hope and pray that Allah in His Mercy has kept you
and your precious and beautiful household well and
strong and prosperous. I was thinking of you and your
diligence in the cause of Islam only the other night.
And, for a moment, I thought about your little daughter
Iman (Faith). She must now be about ten years old. How
time flies. Allah is truly wonderful!

II

Doctor, I long to see and sit down and talk with you and other dedicated Brothers and Sisters. As you may well know, without my having to tell you, I won't be able to remain long in the world of the Great Satan. I must leave this utterly evil and wicked nation. Surely, you must have, or can assign me, some responsible Islamic Duty that will enable me to live inside a Pure Islamic Nation, whereat I can live and breathe the high and noble principles of the Faith without block or hindrance. Even the physically blind can see that this nation of vipers are decadent and dying; that any who tarry overlong must die ingoably with them.

I don't want to be in that number. Therefore, in the Name of Allah, please arrange for me to come to Tehran. Of a certainty, there must be a place for me in the furtherance of the struggle to completely realize the high ideals of the Islamic Republic of Iran. I pray to Allah that it may be so.

I have just written to Brother Ahmad* and to the good Brother Akram* in Houston telling them that I was out. I asked them in my letters how you were doing. They have been truly faithful. Brother Ahmad writes me--when I was still in Satan's prison--that he had visited you in Februray; that you and all the family were well and that the children were in school. He further wrote that you yourself were holding a very important position in Government. As you will note, I didn't have your address at the time of writing this, so I am sending the letter to the Ministry, hoping that you may get it. I hope you do, for I want so very badly to hear from you and to learn how you and your household are doing.

For now, I shall conclude this. May Allah continue you in your work and may He continue to prosper and protect you and yours--always. Wa salaam.

Your Brother in the Pure Faith of Islam,

Abdullah
'Akh Charles Abdullah Harris
1011 East Elmwood Avenue
Fort Worth, Texas 76104
United States

11-10-75
Office TDC 60/11

Ba. yazdi,
As-salaam alaikum!

It is my hope and prayer to be out of here or bond in a few days and hopefully settle my indebtedness to you and the brothers who favored me in the past. I talked to my mother by phone several times in the past weeks but she has not been successful in finding the bill of sale on the car. May Allah forgive me for the ~~inconvenience~~ you brothers have experienced because of my problems.

My mother is going all out to get me out of here so that in addition to saving myself from another distasteful trip to T.D.C., I might be more able to honor my obligations.

Please give my salams and best wishes to the society. May Allah continue to guide you in your quest of the "perfect state."

As-salaam alaikum wa rahmatullah!

Yours,
Panoja

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۵/۶ السلام عليكم ورحمة الله

My Brother in Faith,
 My name is Sister Tahira Abdul Barr. I took
 Shohada on February 4, 1972 at Masjid Al Mujahida
 in Philadelphia. Since that time I have tried to
 fulfill my contract with U.S. I have been recently
 involved in taking men prisoners here in
 the city prison in Raleigh North Carolina, so
 for 2 Brothers have taken Shohada and we
 are working together in trying to establish Islam
 behind the bars of the jail.

One of the problems among problems that I
 am having is that of knowing my rights and the
 rights of the prisoner, of course the prison officials
 are not going to tell me all the things that is
 within the rights of the prisoner. Can the Brother
 Abdullah have a prayer rug, tapeya, or any other
 such articles? (Please list) Also recently he was
 sent an Arabic-English set of Hadith and for some
 reason he was not allowed to have them. If
 you could tell me what to do to see to it that
 he has his Hadith or some stated law in the
 defence of the Brother then would you send it to
 me so that it could be done right and in some
 organized way, also helping me is a Brother by
 the name of Abdul Khalig. He said he would help me
 in this matter.

Please help me and my Brothers in Faith
 Your Sister in Faith

Tahira 919 TE2885
 825 Newcombe Rd
 Raleigh N.C. 27610

P.S. A Brother by the name of Bankie told me about you
 he was at the North Carolina State Prison (from our area)

۱۲. نامه یک زندانی زن از کارولینای شمالی به دکتر یزدی، نوامبر ۱۹۷۵

Dear Dr. E. Yazdi,

3 September 1975

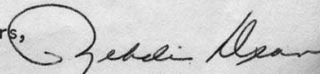
I was given your address about three years ago by Mr. Hassan Ghafoori of the University of Kansas, Physics Department. During the passing of those three and previous years I have acknowledged the facts of Islam and I now proudly proclaim myself as being Moslem. Of course simply proclaiming to be Moslem is not what makes a Moslem. Obedience and submission to the will of "Allah" is the key factors of Islam. Obeying and following the will of "Allah" is what makes a completely true Muslim.

Mr. Yazdi, before I go any further in my letter let me introduce myself. Formerly I was known as Rusty Deans, now you may address me as Mehdi Dean. This name was chosen by some Iranian friends who taught and explained to me the basic fundamentals of Islam.

I have learned the daily prayers in Arabic and I will continue to grasp every possible strand of knowledge I am able to learn about being Moslem and apply to my daily life. I am also prepared for the coming Ramazan, September 8th through October 6th. I am sure I will be able to undergo this test of endurance with a lot of patience and complete faith in "Allah". Discipline, sincerity and devotion are very important ingredients in making a truly faithful and devoted Moslem.

As I come to a close, let me thank you for taking your time and if you would like to send any advice or religious material you think will assist me in understanding more of the duties as a Moslem please feel free to do so, it will be greatly appreciated.

I hope to be hearing from you soon. Let us thank "Allah" for showing us the truth we seek. Sincerely yours,



In The name of Allah The Beneficent
The Merciful.

Dear brother Ibrahim,

The Salaams of the
brothers here in New Orleans go
out to you. I am writing to tell
you that we have contacted the
Authorities at Parish Prison and
brother Abul Rahman tells me that
he is awaiting a reply to my
letter so he can send in some
Islamic Literature.

I am also writing to
tell you of the many problems we
have here. We have the problem of
attendance at the Jamaah, which
really hurts us because it weakens
our organization. Also a lot of brothers
have strict ideas about financial
matters and will not contribute any-
thing to the Muslim Association.

We run up against strong opposition
to all of the suggestions for raising
money to run the Association and
make it grow. Some examples are
→

GOVERNMENT OF THE DISTRICT OF COLUMBIA

THE DEPARTMENT OF CORRECTIONS
Correctional Complex
Lorton, Virginia 22079
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Feb. 2, 1978

Dr. Yazda,

The brother bearing this letter is an Imam with the World Community of Al-Islam in the West. He is currently the only Islamic Chaplain in the Texas Department of Corrections. I have suggested that he contact you and arrange to meet and discuss how the two of you might work together.

I am looking forward to your visit in March. In Shi' Allah.

Your Brother
Michael Haddad, D.D.

DR. YASDA 713-729-5741

Charles E. Tyson
214-749-1112
Administration of Chaplaincy Services
South East and South Central Regions

Assalamu Alaikum Brother Ibrahim,

I am Abdul-Hakim. Bayrous Makoui drove you from the airport to our home in Berkeley, where we sat and talked over some tea with Morteza. You were on your way to the M.S.A. conference to be held in Davis, Calif. I trust you remember me, and will allow me to make a request of you in the nature of work which is jihad fisabilillah. I both enjoyed our brief association, al hamdu lilah, and greatly appreciated your discussion at Davis the next morning on the nature and role of Islamic political movements during this century. I especially found informative your statements concerning the three or was it four stages through which such movements pass. I am very concerned about the state of the community which is forming here in America, and about the possibility of a viabile Islamic movement developing here. For this reason, I would like to begin an Islamic journal. One which is at once scholarly yet readable for all English speaking Muslims. Its readership will be primarily American Muslims who suffer from either a lack of communication on the one hand, or from inaccurate and poorly interpreted information on the other. Moreover, our community here is further fragmented by geographical, ethnic, and ideological differences. How confused we are! It would, therefore, be a great service to the community if a journal existed which would direct at it some clear, accurate, and inshallah unitive Islamic writing. Hence, I am only asking certain Muslims

for articles. Inshallah, we have had enough arguing. I pray our community will welcome any sincere effort to establish a free press whose starting point is that of laying aside all forms of jahiliyyah which some claim to be Islam. And may Allah protect me from my own inadequacies with respect to my awareness of Islam. My intentions are pure and inshallah my labor will produce something suitable for Allah's blessings. We American Muslims have come up into Islam through so much fighting that it is difficult for us to find the peace in our existence which Islam offers. To truly recognize our confusion we have but to acknowledge the fact that we are fighting each other now more vehemently than we are either striking our own nafs or than we are seeking to withdraw from jahiliyyah while concurrently **striving** for even greater dependence on Allah. I realize these statements are vague without offering specific examples, but I am certain you have an understanding of that to which I am referring inshallah. Since this is a letter asking for your help, ideas, and contribution, I must restrict my letter.

If you can find the time, would you be willing to make a contribution? I pray you will. If so, I would especially like to print your lecture delivered at Davis. I would like it to be concise yet I would prefer it not being short, since, due to the nature and importance of your subject, it could be one of the most important articles.

Finally, it is my intention to release each copy, inshallah, on a quarterly basis. At some future time if you have any ideas

or suggestions, and/or material from which you feel I may benefit, please do not hesitate in communicating with me. All praise belongs to Allah and may His blessings be upon you for your fine work in Houston and for any way in which you might assist me in this undertaking. I remain

Your Beloved Brother in Islam

Muhammed A.H. Olatunde

Muhammad A.H. Olatunde

Jan 6, 1974
۴۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

Muslim Association
OF
NEW ORLEANS

4883 CERISE AVENUE
NEW ORLEANS, LOUISIANA 70126

EXECUTIVE COMMITTEE

PRESIDENT:
Abdul Rahman Khan
318 N. Alexander St.
(504) 482-3638

VICE-PRESIDENT:
Abdullah Al-Yousifi,
Box 5034
31 McAlister Dr.
(504) 865-1419

SECRETARY:
Abdul Gader El-Alem
3612 St. Charles Ave.
(504) 895-0478

TREASURER:
Abdul Saleem Khan
823 N. Alexander
(504) 488-0023

COMMITTEE CHAIRMAN

MEMBERSHIP:
Rubhi Kahoak
639 S. Hennessy
(504) 721-0844

RELIGIOUS AFFAIRS:
Kamal Bismail
224 Dilton Ave.

WOMEN:
Bassima Alam
4421 Jeannette Dr.
(504) 885-6097

PUBLICITY:
Yousuf Randall Cantore
4818 Lynhuber Dr.

SOCIAL:
Sirri Al-Tikriti
1711 Homer St.
(504) 835-1828

EDUCATIONAL:
Mohiuddin Yousof
518 N. Alexander
(504) 482-3638

PROGRAM:
Mizanur Rahman
6440 S. Claiborne Ave.
Apt. 102
(504) 866-7750

EX-OFFICIO:
Kamal Al-Jabi
4883 Cerise Ave.
(504) 242-5947

Dr. E. Yazli
R.E. Center Mosque

Salaam Alaikum. I appreciated
your letter of December 12, 1973.
Although I don't agree with
what you say, I think that
your enthusiasm is great.
Now to the point!
We need a center mosque here
desperately I tell you this as
though it is the word of
Allah because I know that
Allah does not want Muslims
to endure the self-inflicted

humiliation we are enduring
We are very poorly organized
We rely on the Christian peoples
hospitality like indigents like
a foundering ship,
hardly anyone comes to prayers
at the Civil Party yesterday we
charged \$2.50 as a donation for
the mosque fund and for the
expense of the meal I personally
appealed to the people to have
pride and build a mosque and
begin by donating something
I failed! we failed!

We got \$35.50 not even enough
to cover our expenses it makes
me sick to see so many
strong faces faces I never see
at Jomah seeming to look
at me as though I was
a kaffir infidel because they
didn't know I am a Muslim
I don't know where to go
from here except I know

that I am going to press them in the news letter I am going to press them in the mail with appeals for them to start acting like Muslims and come to prayer and spend something in the cause of Islam!

When we have a place of our own I know that more people will come. Word you in Houston please help us by making a collection for us. Perhaps, when the brothers see a start being made they will reciprocate.

Peace be with you
Husayn Abdul Rahman

(Randolph Coates)
Your American Muslim Brother

شصت سال صبوری و شکوری □ ۲۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

ASSOCIATION OF MUSLIM SOCIAL SCIENTISTS
(A non-profit, non-political, educational and cultural organization)
3702 W. 11th Avenue, Gary, Indiana 46404

19

Anis Ahmad
c/o Dept. of Philosophy and Religion
ASU
Boone, NC 28607
March 4, 1975

Dr. Ibrahim Yazdi
P.O. Box 17174
Houston, TX 77211

Dear Brother Yazdi

As-salamu Alaykum. Thank you very much for you kind note of March 2, 1975, with copies of information about repression in Iran. I hope this letter will find you in best of Islamic spirits and health. Sometime back when I was invited by Brother Zafar Taqvi to address a seminar in Houston, I responded to him and was expecting some follow-up from Brothers in Houston. Unfortunately, for a long time I have not been in very active contact with our Brothers in your area. I hope Islamic work in Houston and areas around are progressing and the community is actively striving towards Islamic objectives.

The material you have sent is of great value to me. Both in terms of our Islamic responsibility and in terms of my profession. As an Islamic educationist, I am supposed to disseminate as much through information about persecution of the workers of Islam as possible. Please send me ten copies each of the material and bill me for that. I would do my best to further spread the message. This spring I am teaching a seminar, Religion and Violence in the Third World. I would be interested in receiving some more information such as articles published in different journals, books published on the Imperialist Rule in Iran, as well as any independent studies and reports that you may know of.

I need your help in locating talent from Iran for active involvement in the Association of Muslim Social Scientists. As you might have read in newsletters the Association is holding its first annual convention in June, 1975.

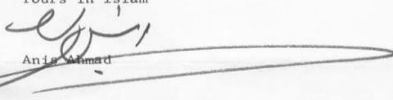
20

March 4, 1975 Page 2

The general theme of the convention is "From Muslim to Islamic." I would very much appreciate receiving from you names, addresses, and areas of specialization, preferably in the Social Sciences, that is political science, economics, history, sociology, psychology, and religion, who may be invited for presenting papers in the convention. We would like all papers to be highly academic and analytical.

I hope everyone in the family is fine. Please convey my personal greetings to Brothers in Houston.

Yours in Islam


Anis Ahmad

۱۸. نامه انجمن اسلامی جامعه شناسان امریکا به دکتر یزدی - ۴ مارس ۱۹۷۵

ASSOCIATION OF MUSLIM SOCIAL SCIENTISTS

Anis Ahmad
c/o Dept. of Philosophy and Religion
Appalachian State University
Boone, NC 28607
December 9, 1974

Dear

Assalamu Alaykum wa Ramatullah,

It is my pleasure and honor to inform you about the forthcoming annual convention of the Association of Muslim Social Scientists. We plan to have it in the summer of 1975 (last week of June). The general theme of the convention is From Muslim to Islamic. We would like to invite you for presentation of a research paper, responding to a research paper, or giving a lecture on a topic dealing with the areas defined in our outline of the theme. I am enclosing with the letter the outline and a printed form which you may fill and return to me or to the program chairman, Dr. S. Zainul Abedin. If you have any questions, please feel free to write to me.

Hoping to hear from you soon.

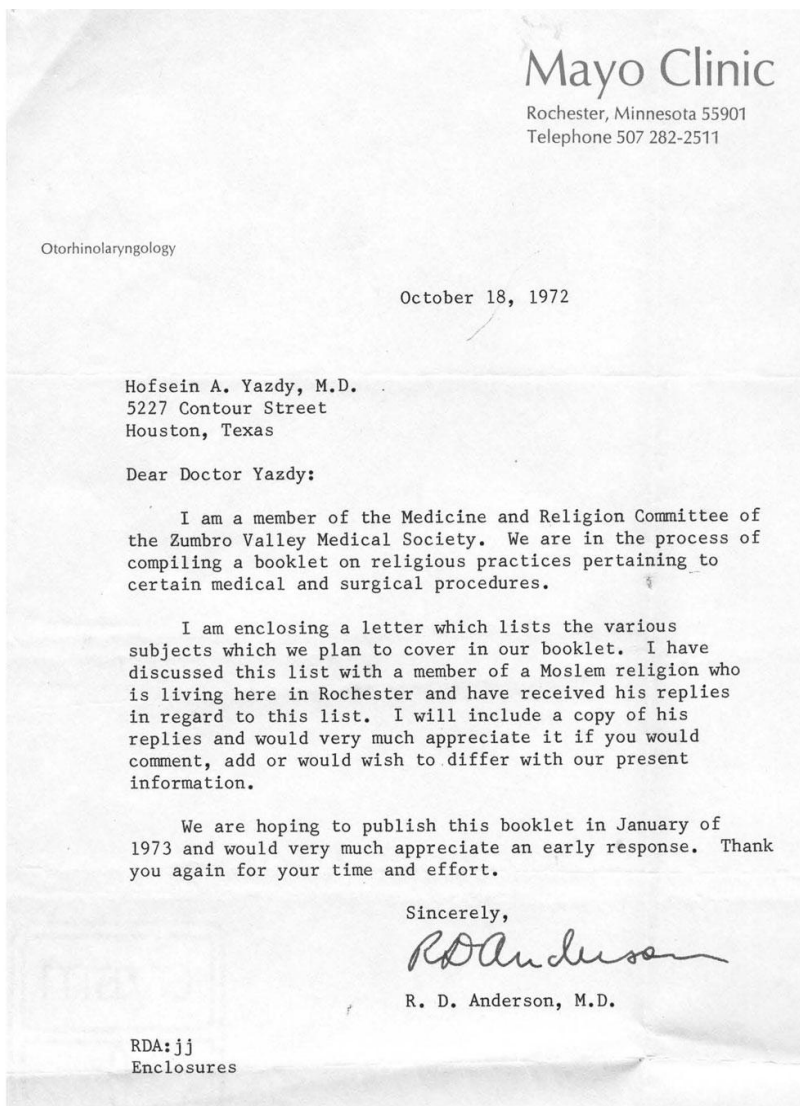
Sincerely yours

Anis Ahmad
Secretary, Association of Muslim Social Scientists

Please send your synopsis to: Dr. S. Zainul Abedin
Program Chairman
741 West Kilgore
Kalamazoo, MI 49008

۲۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

الف. اصل نامه



۲۰. نامه مرکز پزشکی مایو به دکتر یزدی - ۱۸ اکتبر ۱۹۷۲

The "you" that is more than integer in the "Muslim" billion, stands somewhere in this spectrum of professional identities--from child to philosopher--and hence carries a special meaning of Islamicness that is relevant to your station in the spectrum. What is this meaning?

You are an economist or a workman; a physicist or an engineer; a sociologist or a leader; a historian or a businessman; a physician or a man of letters; a painter, architect, sculptor or musician; a linguist or anthropologist; an astronomer, geographer, mathematician or chemist; a professional, researcher or student; a theologian or faqih; a political scientist or politician. In every case you are a mere "Muslim," a mere integer in the billion, unless you have raised and answered the question, What is the meaning of Islamicness for my professional identity? Unless you have engaged other Muslims in discussion of his or her professional identity--he or she being the other occupants of the spectrum--and shared in the establishment of their answers.

This is the theme of the Fourth Annual Convention of the A.M.S.S. It can be broken down under the following categories:

1. Arts: Architecture, painting, sculpture and decoration, music.
2. Letters: Language and linguistics, literature in all its forms, and in comparative study.
3. Humanities: Philosophy, theology, law history, education, religion
4. Social Sciences: Political science, economics, international relations, geography, anthropology, sociology.
5. Professional Ethics: The morals pertinent to each profession.

Every Muslim "Integer" anxious to raise his understanding of professional Islamicness is invited to attend. Every thinker with something to contribute to the definition of professional Islamicness is invited to attend as well as to send a synopsis of his contribution to Program Chairman, Syed Z. Abedin, 741 West Kilgore, Kalamazoo, Michigan 49008.

The convention will be held in the summer of 1975 (last week of June).
Deadline for receiving synopses of contribution is March 1, 1975.

ب. ترجمه نامه:

«دکتر یزدی عزیز من عضو کمیته پزشکی و مذهب جامعه پزشکی دره ذمبرو (Zumro Valley) هستم. ما در جریان تهیه دفترچه‌ای درباره مقررات مذهبی مربوط به روش‌های معین پزشکی و جراحی هستیم. در پیوست فهرست موضوع‌های مختلفی که در این دفترچه بحث می‌شوند، آمده است. من این فهرست را با یکی از اعضای پزشک مسلمان، که در روچستر زندگی می‌کند، مطرح کردم و جواب‌های او را هم برای شما می‌فرستم و بسیار خوشحال خواهم شد اگر شما نظر خودتان را بدهید، امیدواریم این دفترچه را در ژانویه ۱۹۷۳ چاپ کنیم. بنابراین خوشحال خواهیم شد اگر هرچه سریعتر به ما جواب بدهید. از همت شما بار دیگر تشکر می‌کنم.
با احترام - دکتر آر. دی. اندرسون

Dear _____

We members of the Committee on Medicine and Religion of the Zumbro Valley Medical Society are in the process of compiling a booklet on religious practices pertaining to medical and surgical procedures.

May we request of you a response concerning the views and ethical teachings or guidelines of your denomination regarding the following areas that relate to medicine and religion:

1. RELIGIOUS PRACTICES
Holy days
Sacraments
Burials (including fetus)
Religion and the healing process (faith healing)
2. THERAPEUTIC AGENTS AND PROCEDURES
Drugs, blood and vaccines
Biopsies
Loss of limb
Transplants (donor and recipient)
3. TERMINATION OF LIFE
Prolongation of life (the right to die)
Euthanasia
Donation of parts or body
Autopsy
Disposal of body
4. PROCREATION
Eugenics and genetics
Birth control (all types)
Sterility tests
Artificial insemination (donor and recipient)
5. ADDENDUM

We desire permission to rework your stated views so that they may be better understood by the medical and paramedical professionals. This work will be undertaken by a body of specially oriented physicians and clergy.

The purpose of this undertaking is to familiarize medical personnel with a depth of understanding to better appreciate the feelings and religious needs of those in their care. Our publication goal is January of 1973, therefore, we would appreciate an early response in regard to the above matter.

Sincerely yours,

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

The Islamic Society of Greater Houston

Post Office Box 17174
Houston, Texas 77031

December 23, 1972

PRESIDENT
Dr. Ibrahim Yazdi
5227 Contour Place
Houston, Texas 77035
(713) 729-5741

GENERAL SECRETARY
Hassan Ali Khan
910 Silber Road, Apt. D-24
Houston, Texas 77024
(713) 681-6253

TREASURER
Masharul Haque Quazi
1909 Colquitt St., Apt. 1
Houston, Texas 77006
(713) 526-0171

SOCIAL ACTIVITIES
Egun Ahmad Bilir
6327 Harmon St.
Houston, Texas 77016
(713) 442-5133

RELIGIOUS SECRETARY
M. Tahsin Rifai
1925 W. Main St., Apt. 4
Houston, Texas 77006
(713) 822-1368

MEMBERS
Ta'her Asafi
P.O. Box 19361
Houston, Texas 77024
(713) 781-4825

G. Thomas Devereaux
1909 Colquitt St., Apt. 3
Houston, Texas 77006
(713) 524-9935

OBSERVERS
Ahmed Hasan
1412 Hawthorne St., Apt. 8
Houston, Texas 77006
(713) 522-4653

Harell Gordon Tillman
4506 Montrose Blvd., Suite 1
Houston, Texas 77006
(713) 522-3869

EDITOR, VOICE OF ISLAM
Dr. S. Zafar H. Taqvi
5932 Millart St., Apt. 39
(713) 748-2885

R. D. Anderson, M. D.
Medical and Religion Committee,
Zumbro Vally Medical Society,
Mayo Clinic
Rochester, Minn. 55901

Dear Dr. Anderson:

As' Salam Alakum
(May Peace be with you)

It is unfortunate that I recieved your letter very late. Enclosed please find the answers to your questions. I hope they are clear and to the point. Please don't hesitate to write me or call me at my office during the day, or at home in the evening. My telephone numbers are:

Office- (713)-747-3000, ext. 210
Home- " -729-5741

Wa' Salam (and peace)

Sincerely yours,

Ebrahim Yazdi, Ph.D.,
President

Mayo Clinic

Rochester, Minnesota 55901
Telephone 507 282-2511

April 23, 1974

Harold O. Perry, M.D.
Dermatology

Ebrahim Yazdi, Ph.D., President
The Islamic Society of Greater Houston
Post Office Box 17174
Houston, Texas 77031

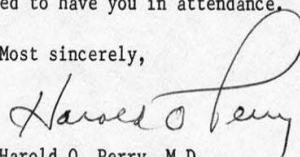
Dear Dr. Yazdi:

The work of the Committee on Medicine and Religion of the Zumbro Valley Medical Society has completed an important phase of its work by the publication of a handbook entitled "Religious Aspects of Medical Care".

Your contribution in helping complete the material compiled is greatly appreciated and we wish you to recognize that the committee appreciates your help.

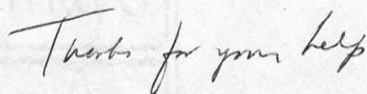
This booklet is being introduced to the members of the Zumbro Valley Medical Society at a meeting to be held the evening of May 1, 1974 at 7:00 p.m. at Mann Hall, Medical Science Building, Rochester, Minnesota. Mr. Arnie Larson of the Department of Medicine and Religion of the AMA will be the guest speaker. Should you find it possible to attend that meeting, we would be pleased to have you in attendance.

Most sincerely,



Harold O. Perry, M.D.

HOP:mb



۲۵۵ □ فعالیت‌های اسلامی

۲۴. اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا گروه فارسی‌زبان مصوب
شهریورماه / ۱۳۵۴ - اوت ۱۹۷۵

از آنجا که هدف عالی، وحدت فکری و تشکل سازمانی، زیربنای پیشرفت هر گروهی است و از آنجا که خدای واحد پایه تمام ارزش‌های عالی انسانی و کمال مطلق و هدف غایی در سیر تکامل هستی است و ایمان به او محکم‌ترین و مطمئن‌ترین تکیه‌گاه فکری و وجدانی انسان هاست و انسان‌های آگاه و مسئول را خداوند برای کلیه مردم به عنوان نمونه قرار داده است، و با اعتقاد به این حقیقت که اسلام عالی‌ترین و کامل‌ترین مکتب فکری و اجتماعی است؛ مسلمانان فارسی‌زبان در آمریکا و کانادا، به خواست و یاری خدای بزرگ در این انجمن اسلامی متشکل می‌شوند.

فصل اول - نام

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا «گروه فارسی‌زبان» (M.S.A (P.S.G) تبصره ۱. منظور از عنوان فارس زبان در نام انجمن کلیه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مسلمان فارسی زبان که مقیم امریکا و کانادا بوده، می‌باشد و چون انجمن باید از هر نوع تظاهر و برخوردی که رنگ دسته‌بندی خاصی در داخل جامعه اسلامی دارد اجتناب کند، لذا از نوشتن عنوان فارسی زبان که فلسفه آن تنها ضرورت‌های عملی خارجی می‌باشد بر روی نشریات و هر نوع کاغذ مکاتباتی خود، خودداری می‌نماید.

تبصره ۲. انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا «گروه فارسی زبان» همبستگی خود را با جنبش‌های اسلامی تأکید کرده و نیز با انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا (M.S.A) همکاری دارد، در کنگره‌ها و سمینارهای منطقه‌ای آن شرکت می‌کند.

ماده ۲ - هدف

الف. بازشناسی و شناساندن مکتب اسلام و گسترش آن بین علاقمندان و جویندگان حقیقت.

ب. تحقیق و تحلیل مسائل اجتماعی روز و جستجوی راه حل ممکن بر مبنای تعالیم اسلام.

۲۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ج. ایجاد و توسعه روح برادری و برابری اسلامی و کوشش در راه وحدت همه‌جانبه مسلمانان جهان.

د. نشر اخلاق و تربیت اسلامی در بین مسلمانان.

ماده ۳ - ارگان

نشریه «اسلام مکتب مبارز» ارگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا «گروه فارسی زبان» می‌باشد.

فصل دوم - عضویت

ماده ۴ - هر فرد مسلمان فارسی‌زبان که معتقد به اسلام و در جستجوی حقیقت باشد، می‌تواند به پیشنهاد یک عضو و رأی اکثریت اعضاء حوزه به عضویت انجمن درآید.

ماده ۵ - اعضاء حوزه‌ها موظف به رعایت کلیه اصول و شعائر و انجام تکالیف اسلامی و اجتناب از محرمات آن می‌باشند و باید از خط‌مشی کلی انجمن منحرف نشوند.

ماده ۶ - اعضاء حوزه‌ها موظفند در جلسات حوزه به طور منظم و فعالانه شرکت کنند و هر عضوی که بدون عذر موجه سه جلسه متوالی و یا پنج نوبت در سال از جلسات حوزه غیبت کند و یا هر یک از شرایط لازم از اساسنامه را برای عضویت از دست بدهد با پیشنهاد دو عضو و تصویب دوسوم اعضاء مستعفی شناخته می‌شود.
تبصره - رسیدگی به غیبت اعضاء از مسئولیتهای هیئت دبیران حوزه مربوطه می‌باشد.

فصل سوم - حوزه‌ها

ماده ۷ - هر حوزه متشکل از دانشجویان فارسی‌زبان به شرح تبصره ۱ از ماده ۱ همین اساسنامه می‌باشد.

تبصره - حداقل تعداد اعضاء هر حوزه پنج نفر می‌باشد.

ماده ۸ - اداره هر حوزه به عهده یک هیئت اجرائیه می‌باشد که برای مدت یک سال انتخاب می‌شوند.

ماده ۹ - هر حوزه برحسب نیاز خود برنامه‌ای چهارماهه تنظیم کرده و در این برنامه

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۵۷

تمام اعضاء باید فعالانه شرکت داشته باشند.

ماده ۱۰ - حوزه‌ها دارای جلسات خصوصی سازمانی هستند که در آنها فقط اعضاء اجازه شرکت دارند. در شرایط استثنائی با تصویب اکثریت اعضاء شرکت غیر عضو نیز به عنوان ناظر ممکن خواهد بود.

تبصره - در جلسات عمومی حوزه‌ها افراد غیر عضو آزادی شرکت دارند.

ماده ۱۱ - در هر شهر فقط یک حوزه انجمن می‌تواند وجود داشته باشد.

تبصره - در صورت وجود چند انجمن اسلامی در یک شهر انجمنی به رسمیت شناخته می‌شود که از طرف نشست تأیید شده باشد.

فصل چهارم - حقوق و وظایف حوزه‌ها

ماده ۱۲ - هر حوزه حق بحث و اظهار نظر در کلیه امور انجمن را دارد.

ماده ۱۳ - هر حوزه حق اعزام نماینده به نشست سالیانه را مطابق مقررات همین اساسنامه دارا می‌باشد.

ماده ۱۴ - کلیه حوزه‌ها موظف به اجرای تصمیمات متخذه از طرف نشست انجمن و هیئت‌دبیران منتخب آن می‌باشد.

ماده ۱۵ - حوزه‌ها باید به طور مرتب حق عضویت مقرر خود را پرداخت نمایند.

ماده ۱۶ - حوزه‌هایی که بدهی‌های خود به انجمن را به طور کامل حاکتر تا دو هفته قبل از نشست نپرداخته باشند از حقوق نمایندگی در نشست محروم می‌گردند.

تبصره - چنانچه حوزه‌ای نتواند به دلایلی بدهی خود را تا قبل از مهلت مقرر پرداخت نماید، باید علت آن را به اطلاع هیئت‌دبیران برساند تا در صورت موجه بودن عذر، نسبت به شرکت حوزه مزبور در نشست تصمیم بگیرند.

ماده ۱۷ - میزان حق عضویت هر حوزه به ازاء تعداد اعضاء رسمی حوزه، حداقل یک دلار در ماه برای هر نفر می‌باشد.

تبصره - حوزه‌ها برای مخارج داخلی خود می‌توانند علاوه بر شهریه مذکور در ماده ۱۷ شهریه جداگانه گرفته، منتها باید مصرف آن را قید کنند.

ماده ۱۸ - جهت تقویت بنیه مالی انجمن کلیه حوزه‌ها موظفند سالانه معادل یک

۲۵۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

روز حقوق خود را به ترتیب مشروحه در ماده ۱۷ به صندوق انجمن بپردازند.
تبصره ۱ - جهت یادبود خاطره ۱۲ محرم ۱۳۸۲ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) آن روز، روز پرداخت اعلام می‌گردد.

تبصره ۲ - میزان یک روز حقوق عبارت از ۱/۳۶۵ درآمد سالانه می‌باشد.
ماده ۱۹ - حوزه‌ها باید اعضاء خود را که از محل یک حوزه به محل دیگری که در آنجا حوزه انجمن وجود دارد، می‌روند، از طریق دبیر تشکیلات به حوزه دوم معرفی کنند تا حتی‌الامکان، کمک‌های لازم به عضو منتقل شده انجام شود. چنانچه عضو مزبور در ظرف یک ماه خود را به حوزه دوم معرفی کرد، بدون تشریفات عضو حوزه دوم محسوب می‌شود. در صورتی که تماس مزبور پس از انقضای این مدت انجام یافت، تشریفات حوزه دوم در مورد قبول عضویت باید رعایت شود.

ماده ۲۰ - حوزه‌ها در صورت نیاز می‌توانند آئین‌نامه داخلی برای حوزه تنظیم کرده و شرایط عضوگیری را در آن ذکر گردانند و یک نسخه از آن را برای هیئت دبیران ارسال دارند.

تبصره ۱ - هرگونه تغییر و یا اصلاح آئین‌نامه باید حداکثر تا یک ماه بعد از آن به هیئت دبیران اطلاع داده شود.

تبصره ۲ - آئین‌نامه حوزه‌ها نباید مغایر با اساسنامه انجمن باشد.
ماده ۲۱ - هیچ حوزه‌ای نمی‌تواند به چاپ و انتشار رساله و یا تکثیر کتاب و هر نوع اعلامیه‌ای با نام انجمن مبادرت ورزد مگر با اجازه‌نامه کتبی از دبیر انتشارات.

ماده ۲۲ - حوزه‌هایی که در بین دو نشست تأسیس می‌شوند و یا قبلاً وجود داشته متنها به عضویت انجمن درنیامده بودند، می‌توانند به صورت موقت از طرف هیئت دبیران پذیرفته شوند تا نشست نسبت به عضویت قطعی آنها تصمیم بگیرد.

تبصره: حوزه‌هایی که نشست عضویت آنها را می‌پذیرد می‌توانند برای نشست بعدی نماینده ارسال دارند.

فصل پنجم - اخراج حوزه‌ها

ماده ۲۳ - اخراج حوزه‌ها از انجمن با پیشنهاد هیئت دبیران و یا سه حوزه و تصویب دوسوم (۲/۳) نمایندگان حاضر در نشست صورت می‌گیرد.

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۵۹

تبصره ۱ - نشست به نمایندگان حوزه‌ای که پیشنهاد اخراج آن شده، اجازه صحبت و دفاع از خود را خواهد داد.

تبصره ۲ - اعضاء حوزه‌های اخراج شده از انجمن و یا منحل و تمام اعضاء سابق انجمن که در محل جدید آنها حوزه انجمن وجود نداشته باشد، در صورتی که مورد تأیید هیئت دبیران باشند، در عضویت انجمن باقی هستند و می‌توانند با دعوت هیئت دبیران در جلسات نشست با حقوق ناظر شرکت کنند.

تبصره ۳ - انجمن‌های منحل شده باید اموال خود را تسلیم دبیر مالی نمایند.

ماده ۲۴ - نشست سالیانه عالیترین مرجع صلاحیتدار انجمن است و هر سال یک بار تشکیل می‌گردد.

بند اول - چگونگی تشکیل نشست:

ماده ۲۵ - نشست از نمایندگان حوزه‌های انجمن تشکیل می‌شود.

این نمایندگان باید مطابق مقررات اساسنامه انجمن و با رأی مخفی انتخاب شده باشند و لااقل یکسال عضو انجمن باشند.

ماده ۲۶ - هیئت دبیران موظفند در نیمه سال مسئولیت خود، تاریخ و محل برگزاری نشست آینده را از طریق ارسال پرسشنامه به حوزه‌ها استفسار کنند.

ماده ۲۷ - تعداد نمایندگان هر حوزه جهت شرکت در نشست انجمن به نسبت تعداد اعضاء آن حوزه به قرار زیر است:

پنج نفر اول یک نماینده. از شش تا ده نفر دو نماینده. از یازده تا پانزده نفر سه نماینده. از شانزده تا بیست و پنج نفر چهار نماینده. از بیست و پنج نفر به بالا بازا هر پانزده نفر یک نماینده اضافه می‌شود.

ماده ۲۸ - رسمیت نشست مشروط به حضور حداقل نصف به اضافه یک نمایندگانی که انجمن به ازاء اعضاء حوزه‌ها می‌تواند داشته باشد، می‌باشد.

تبصره ۱ - در صورت عدم رسمیت نشست، هیئت دبیران موظف به دعوت مجدد از حوزه‌ها می‌باشد. این نشست با شرکت نمایندگان حداقل یک سوم (۱/۳) حوزه‌ها رسمیت می‌یابد و باید حداکثر تا سه ماه بعد صورت گیرد.

تبصره ۲ - در صورت عدم حضور نمایندگان یک سوم حوزه‌ها در نشست فوق‌العاده

۲۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

هیئت دبیران تا نشست بعدی در سمت خود باقی خواهند ماند.

ماده ۲۹ - پس از رسمیت اولین جلسه نشست، جلسات بعدی با حضور حداقل دوسوم (۲/۳) تعداد نمایندگان شرکت کننده رسمیت خواهد یافت.

ماده ۳۰ - هر نماینده شرکت کننده در نشست فقط حق یک رأی دارد.

ماده ۳۱ - در نشست علاوه بر نمایندگان حوزه‌ها افراد زیر حق شرکت دارند :

الف - اعضاء حوزه‌ها به عنوان ناظر و با معرفی کتبی هیئت اجرائیه. حوزه ناظران باید واجد شرایط نمایندگان باشند. ناظران مربوطه با دارا بودن حق پیشنهاد و اظهار نظر، بدون حق رأی.

تبصره - این معرفی باید همراه با اعتبارنامه نمایندگان اعزامی به نشست برای هیئت دبیران ارسال گردد.

ب - هیئت دبیران می‌توانند از ناظرانی که از روی علاقمندی و فقط برای کسب اطلاع میل به شرکت در نشست را دارند، دعوت کند.

تبصره ۱ - نشست می‌تواند از ناظر دعوت شده در صورت لزوم کسب اطلاع کند.

تبصره ۲ - در دعوتنامه ارسالی به ناظران غیرعضو تذکر ماده - ۳۴ - ضروری است.

ج - اعضاء حوزه‌هایی که جدیداً به عضویت انجمن پذیرفته شده‌اند با حقوق ناظر.

ماده ۳۲ - نمایندگان نشست نسبت به نظار عضو برای پیشنهاد و اظهار نظر و سؤال حق تقدم دارند.

ماده ۳۳ - در دعوتنامه هر نشست تذکر ماده‌های ۳۱ و ۳۲ اساسنامه ضروری است.

ماده ۳۴ - برای رسیدگی به مسائل داخلی انجمن در صورتی که جنبه خصوصی داشته باشد با تشخیص و به تقاضای هیئت دبیران و یا سه حوزه، رئیس نشست از نظاری که عضو انجمن نیستند تقاضا می‌کند که جلسه را ترک گویند. مگر آن که نشست در غیاب آنها رأی به حضورشان بدهد.

ماده ۳۵ - نظاری که عضو انجمن نیستند حق شرکت در شوراها را ندارند مگر با تصویب نشست.

بند دوم - وظائف نشست

ماده ۳۶ - وظائف نشست انجمن عبارتند از: استماع گزارش هیئت دبیران درباره

۲۶۱ □ فعالیت‌های اسلامی

اعتبارنامه نمایندگان که توسط مسئول تشکیلات تقدیم نشست می‌شود.
تبصره ۱- در صورت اشکال در کار بعضی از نمایندگان، نشست کار خود را با تصویب نصف به علاوه یک اعتبارنامه‌ها آغاز می‌کند. اعتبارنامه‌های مورد اعتراض به شورای اعتبارنامه که مرکب از پنج نفر از نمایندگان منتخب نشست است ارجاع می‌شود.
تبصره ۲- گزارش شورای اعتبارنامه‌ها توسط مخبر شورا در نشست مطرح می‌شود و پس از مذاکره رد یا تصویب می‌شود.

تبصره ۳- گزارش شورای اعتبارنامه‌ها حداکثر باید در آغاز اولین جلسه رسمی روز دوم نشست باشد. در غیر این صورت، نشست رأساً اقدام به رسیدگی می‌کند.
ماده ۳۷- انتخاب هیئت‌رئیس نشست.

تبصره ۱- هیئت رئیس نشست مرکب از یک رئیس و دو منشی می‌باشد.
تبصره ۲- شرایط انتخاب رئیس، همان شرایط انتخاب هیئت‌دبیران است و منشی‌ها از میان نمایندگان و یا ناظرانی که حداقل یک سال عضو انجمن باشند با رأی کتبی انتخاب می‌شود.

تبصره ۳- تا انتخاب هیئت‌رئیس، اداره جلسات به عهده هیئت‌دبیران است و دبیر تشکیلات مسئول افتتاح نشست می‌باشد.

تبصره ۴- چنانچه رئیس و منشی‌ها از میان نمایندگان نشست انتخاب شوند حق رأی خود را از دست خواهند داد.

ماده ۳۸- استماع و رسیدگی به گزارش سالانه هیئت‌دبیران، رد یا تصویب آن.

تبصره- گزارش هیئت‌دبیران باید کتبی باشد.

ماده ۳۹- رسیدگی به تقاضای عضویت حوزه‌ها. تقاضای مزبور همراه با گزارش لازم توسط هیئت‌دبیران به نشست تقدیم می‌شود.

بند سوم - شوراها

ماده ۴۰- پس از بررسی مسائل فوق‌الذکر، نشست برای رسیدگی به مسائل مختلف شوراهائی را تعیین می‌کند.

تبصره ۱- هریک از نمایندگان می‌توانند از حق رأی خویش فقط در یکی از شوراها استفاده کنند.

۲۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تبصره ۲ - ناظران عضو انجمن بدون داشتن حق رأی اجازه شرکت و اظهارنظر در شوراها را خواهند داشت.

تبصره ۳ - تعداد افراد هر شورا حداقل سه نفر و حداکثر پنج نفر می‌باشد.

ماده ۴۱ - تشکیل شوراهاى مورد نیاز انجمن منوط به پیشنهاد کتبی هیئت دبیران و یا سه حوزه و یا پنج نماینده با تصویب نصف به علاوه یک نمایندگان حاضر در نشست می‌باشد.

ماده ۴۲ - گزارش شوراها به صورت کتبی به نشست داده می‌شود. اتخاذ تصمیم نهائی درباره گزارش شوراها به عهده نشست می‌باشد.

ماده ۴۳ - تصمیمات نشست با تصویب نصف به علاوه یک نمایندگان حاضر در نشست قابل ارجاع است. غیر از موارد مذکوره در ماده ۲۳ و ماده ۴۴.

ماده ۴۴ - تصویب خط‌مشی و تغییر یا تکمیل اساسنامه، آراء حداقل دوسوم (۲/۳) نمایندگان شرکت‌کننده در نشست را لازم دارد.

تبصره ۱ - هرگونه پیشنهاد مربوط به تغییر در خط‌مشی و یا اساسنامه انجمن باید دو ماه قبل از نشست کتباً به هیئت‌دبیران تسلیم و هیئت دبیران موظفند عین پیشنهاد را برای طرح و بررسی در حوزه‌ها تا یک ماه قبل از نشست به حوزه‌ها ارسال نمایند و همچنین حوزه‌ها موظفند که اساسنامه را در حوزه‌های خود مورد بررسی قرار داده و نظرات خود را در مورد آن (ولو اینکه تغییری را ضروری ندانند) یک ماه قبل از نشست به هیئت دبیران کتباً تسلیم نمایند.

فصل هفتم - هیئت دبیران

ماده ۴۵ - هیئت دبیران مرکب از پنج نفر که با مسئولیت مشترک و تعیین سمت از طرف نشست از بین اعضاء رسمی انجمن اعم از نماینده در نشست و یا اعضاء غیرنماینده که دو سال عضو انجمن باشند، برای مدت یکسال انتخاب می‌شوند.

ماده ۴۶ - هیئت دبیران عبارتند از: ۱- دبیر تشکیلات ۲- دبیر ارتباطات ۳- دبیر فرهنگی ۴- دبیر انتشارات و توزیع ۵- دبیر مالی.

ماده ۴۷ - هر یک از اعضاء هیئت دبیران می‌توانند حداکثر دو دوره متوالی و یا سه دوره غیر متوالی بعنوان عضو هیئت دبیران انتخاب شوند.

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۶۳

ماده ۴۸ - علاوه بر اعضاء اصلی هیئت دبیران، دو نفر نیز به عنوان عضو علی‌البدل انتخاب می‌شوند. اعضاء علی‌البدل باید یک سال عضو انجمن باشند.

ماده ۴۹ - چنانچه نشست موفق به انتخاب هیئت اجراییه نگردد، اقدام به انتخاب سه نفر هیئت اجراییه موقت با مسئولیت مشترک برای مدت سه ماه خواهد کرد.

تبصره - هیئت دبیران موقت موظف به دعوت مجدد از حوزه‌ها می‌باشند. این نشست با شرکت نمایندگان حداقل یک سوم (۱/۳) حوزه‌ها رسمیت می‌یابد و باید حداکثر تا سه ماه بعد صورت گیرد.

فصل هشتم - حقوق و وظائف هیئت دبیران

ماده ۵۰ - حقوق و وظائف مشترک هیئت دبیران :

الف - هیئت دبیران در فاصله دو نشست مرجع رسیدگی به کلیه مسائل مربوط به انجمن می‌باشند.

ب - هیئت دبیران موظف به اجرای کلیه مصوبات نشست می‌باشند.

ج - هیئت دبیران مسئول کلیه مطالبی است که در انتشارات یا اعلامیه‌های انجمن منتشر می‌شود.

د - در صورت بروز اختلاف در یک حوزه هیئت دبیران می‌توانند به اختلاف آنها رسیدگی کنند.

ه - اعضاء هیئت دبیران موظفند ظرف دو ماه از تاریخ نشست کمیته‌های خود را تشکیل و برنامه‌های اجرایی خود را تنظیم و به تصویب هیئت دبیران برسانند.

ماده ۵۱ - چنانچه هر یک از اعضاء هیئت دبیران، با داشتن هرگونه عذر موجه نتوانند به طور مستقیم در هیئت دبیران همکاری داشته باشند و یا از سمت خود استعفا دهد، هیئت دبیران از اعضاء علی‌البدل دعوت به همکاری خواهد کرد.

تبصره - انتخاب عضو علی‌البدل به عنوان عضویت در هیئت دبیران باید با موافقت حداقل سه نفر از هیئت دبیران باشد.

ماده ۵۲ - هیئت دبیران به اعتبارنامه نمایندگان نشست رسیدگی می‌کنند.

پس از رسیدگی هیئت دبیران نمایندگان یک حوزه در موارد زیر از حقوق

۲۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

نمایندگی در نشست محروم می‌گردند.

الف - در صورتی که بدهی‌های خود را طبق مقررات مالی انجمن پرداخت نکرده باشند.

ب - چنانچه انتخاب نمایندگان طبق مفاد اساسنامه و مقررات حوزه مربوطه انجام نگرفته باشد.

ماده ۵۳ - حقوق و وظایف هریک از هیئت دبیران

۱- دبیر تشکیلات

الف - برقراری ارتباط دائم با حوزه‌ها و اعضاء انجمن که در محل آنها حوزه نیست.

ب - جمع‌آوری گزارش فعالیتهای حوزه‌ها و تقدیم آن به نشست.

ج - تشویق و راهنمایی‌های لازم برای تأسیس حوزه‌های جدید.

د - راهنمایی مسئول تشکیلات حوزه‌ها در مسائل سازمانی و تشکیلاتی.

۲- دبیر ارتباطات

الف - تماس با شخصیت‌ها و مراکز مذهبی، علمی و اجتماعی و (در درجه اول اسلامی) و جمعیت‌های دانشجویی.

ب - ترجمه اعلامیه‌ها و اخبار به منظور معرفی جنبش اسلامی به زبان‌های عربی و انگلیسی و توزیع آنها در محافل بین‌المللی اسلامی.

ج - ارتباط با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا.

۳- دبیر فرهنگی

الف - ایجاد و نظارت بر کمیته‌های تحقیقی و بالا بردن و هماهنگ کردن سطح برنامه‌های فرهنگی واحدها و کلیه فعالیت‌های دیگر در اجرای مفاد بندهای الف و ب از هدف انجمن.

ب - تهیه و جمع‌آوری مقالات جهت نشریه «اسلام مکتب مبارز» ارگان دو سازمان آمریکا و اروپا.

ج - انتشار نتایج سمینارها و کنفرانس‌های منطقه‌ای.

۴- دبیر انتشارات و توزیع

الف - همکاری در تنظیم و تدوین نشریه «اسلام مکتب مبارز» ارگان دو سازمان آمریکا و اروپا.

ب - چاپ و توزیع نشریات لازم برای تقویت فکری گروه.

ج - انتشار نشریه داخلی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا.

۵- دبیر مالی

الف - دریافت حق عضویت حوزه‌ها و وجوه نشریات ارسالی و یک روز حقوق.

ب - طرح برنامه‌های ابتکاری جهت تقویت بنیه مالی انجمن و ترتیب دریافت کمک‌های مالی از افراد نیکوکار برطبق مصوبات انجمن.

تبصره ۱ - کلیه برنامه‌های ابتکاری که برای تقویت بنیه مالی انجمن است و همچنین دریافت کمک از افراد پس از تصویب هیئت دبیران اجرا می‌گردد.

تبصره ۲ - کلیه مخارج مالی انجمن باید به تصویب هیئت دبیران برسد.

ماده ۵۴ - اعضای علی‌البدل هیئت دبیران می‌توانند در امور اجرائی انجمن با هیئت دبیران همکاری نزدیک داشته باشند و در جلسات رسمی یا مشورتی آنها شرکت نمایند.

فصل نهم - نشست فوق‌العاده

ماده ۵۵ - درمواقع استثنائی و یا حادثه‌ای که موجب متوقف‌شدن وظایف هیئت دبیران و اعضای علی‌البدل شود و یا این که ضرورت مصالح انجمن ایجاب کند، نشست انجمن می‌تواند بنا به تقاضای هیئت دبیران به طور فوق‌العاده تشکیل شود.

فصل دهم - انحلال انجمن

ماده ۵۶ - انجمن می‌تواند با رأی چهارپنجم (۴/۵) نمایندگان شرکت‌کننده در نشست انحلال خود را اعلام کند.

ماده ۵۷ - با توجه به تبصره ۲ از ماده ۲۸ چنانچه دو سال متوالی هیئت دبیران موفق به تشکیل نشست نشود، در سال بعد نشست با حضور نمایندگان حاضر در جلسه

۲۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

فقط می‌تواند انحلال خود را اعلام نموده و نسبت به اموال انجمن تصمیم لازم اتخاذ کند. هیئت دبیران باید در دعوت‌نامه نشست یاد شده این مطلب را به اطلاع کلیه حوزه‌ها برسانند.

ماده ۵۸ - کلیه اموال انجمن پس از انحلال در اختیار یک سازمان اسلامی مورد اطمینان قرار خواهد گرفت.

تبصره - برای تشخیص صلاحیت سازمانی که باید اموال انجمن به او منتقل شود، آراء موافق دو سوم (۲/ ۳) نمایندگان حاضر در نشست مذکور لازم است.

فصل یازدهم - همکاری با اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

ماده ۵۹ - برای ایجاد وحدت بیشتر بین مسلمانان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا «گروه فارسی‌زبان» با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا همکاری می‌کند، هیئت دبیران موظفند این همکاری را توسعه داده و موجب نزدیکی هرچه بیشتر دو سازمان گردند.

ماده ۶۰ - انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا «گروه فارسی‌زبان» و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا استقلال داخلی دارند و دو سازمان بر مبنای اساسنامه خود، برنامه‌ها و وظایف قاره‌ای خود را انجام می‌دهند.

تبصره - در مواردی که دو سازمان لازم می‌آید که یک تصمیم مشترک بگیرند (مانند صدور اعلامیه مشترک و غیره)، دبیر ارتباطات آمریکا و دبیر ارتباطات خارجی اروپا مسئولیت کار مشترک را در چهارچوب اساسنامه‌های خود به عهده خواهند داشت.

ماده واحده - این اساسنامه در یازده فصل و شصت ماده و ۴۱ تبصره در تاریخ اوت ۷۵ برای یک سال به طور موقت جایگزین اساسنامه قبلی گردید.

۲۶۷ □ فعالیت‌های اسلامی

موضوع بحث	نسخه/نوع	محل	تاریخ
اصول فقهی و اخلاق و سوره‌های اسلامی	برادر ابراهیم	کابل	۱۳۰۳
اسلام شناسی	اسلام شناسی شرقی و غربی	کابل	۱۳۰۷
بررسی رابطه‌های اسلامی و سیاسی		چین	۱۳۰۷
اسلام شناسی	اسلام شناسی شرقی از ۱۸۸۱-۱۹۰۸ و جدیداً تا ۱۹۸۸	کابل	۱۳۰۷
اصول علم اقتصاد	اقتصاد در بیان ساده		۱۳۰۷
اسلام شناسی	جدیداً در اسلام شناسی از ۱۳۰۷ تا آخر	کابل	۱۳۰۷
نسخه دعا + ترجمه دعا کیل	نیایشی - ترجمه دعا کیل (چین)	چین	۱۳۰۷
اقتصاد کسب	اقتصاد کسب - نیایشی و کسب (کابل)	کابل	۱۳۰۷
اقتصاد کسب	" " " " " "	"	۱۳۰۷
اقتصاد اسلامی	اسلام و اقتصاد (کابل)	کابل	۱۳۰۷
اقتصاد اسلامی	" " " " " "	"	۱۳۰۷
بازت اقتصاد و جوامع اسلامی	دولت و اقتصاد در اسلام - جوامع اسلامی در ایران	کابل	۱۳۰۷
<p>مطالعات جانبی ۱ ۱- فهرست جنبش‌های اسلامی: جنگل‌ها، راه‌ها، سرتانها - اندیشه‌های جوامع اسلامی در سرتب رد گزیندها - بارزه‌ها (مطالعه)</p> <p>۲- پیوندهای فراد: سرتانها (مطالعه جنبش‌ها)</p> <p>۳- کتاب - مکتب‌های اسلامی - جنبش‌های اسلامی (مطالعه جنبش‌ها)</p> <p>۴- کتاب - جنبش‌ها</p> <p>۵- مقاله پیام‌ها در اسلام</p> <p>۶- ۲۹ مرداد - سرتانها (مطالعه)</p>			

۲۵. یک نمونه از برنامه‌های آموزشی در همایش‌های انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا

The Muslim Students' Association
OF THE UNITED STATES & CANADA

شماره ۱ / ۱
پیوست دارد (۳ برگ)
تاریخ

"والذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو مروا کسراما" (فرقان ۷۲)
"و آنان هستند که بنا حق شهادت ندهند و هرگاه بعمل لغوی بگذرند بزرگوارانه"
"از آن درگذرند."

برادران و خواهران عزیز
بعد از سلام و تهنیت :

بطوری که اطلاع دارید استاد دکتر شریعتی در ۲۹ خرداد ۵۶ در انگلیس بطور نامعلومی شهید شد و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا بلافاصله براساس رسالتی که برای خود قائل میبندد دستبگشافتند. در چنین شرایطی که این انجمنها و هزاران دانشجوی عضو و هوادار این انجمنها در خارج کشور سرگرم برگزاری مراسم یادبود این عزیز از دسترفته بودند در تاریخ ۱۸ تیرماه ۵۶ (۸ جولای ۷۷) اعلامیه ای به امضای "سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی" در خارج از کشور منتشر گردید. در این اعلامیه انجمنهای اسلامی دانشجویان را با زشت ترین کلمات و رویه ای که با هیچ یک از موازین اسلامی تطبیق نمیکند مورد حملات ناروا و اتهام غیرواقعی قرار دادند. البته این اولین بار نیست که چنین حملاتی توسط این گروه به انجمن شده است. و این گروه هم تنها گروهی نیست که به انجمنهای اسلامی حمله میکند. گروههای دیگری هم هستند که زیر پوشش های دیگر حمله کرده و میکنند. اینکه چرا این حملات علیه انجمن میشود و ریشه ها و علل آن چیست احتیاج به بحث دیگری دارد که ما آنرا به بعد موکول می نمایم. اما در مورد این اعلامیه چون نویسندگان آن يك اتهام خاص و مشخصی را مطرح کرده اند انجمن اسلامی بلافاصله برای روشن شدن جریان امر با مسئولین "حزب اسلامی آمریکای شمالی" و "مسجد الامة" در واشنگتن دی سی تماس گرفت. برادران مسئول این سازمان که از چنین اتهامی به انجمن های اسلامی دانشجویان دچار شگفتی شده بودند طی نامه ای به انجمن مراتب را روشن کرده و خبر و اتهام غیرواقعی این گروه را به انجمن تکذیب کردند. ما از آنجا که بعنوان مسلمان درگیری با اینگونه مسائل را مضر به حال حرکت اصیل اسلامی میدانیم در صد آن نیستیم که به این حملات و اتهامات با همان زبان بآنها جواب بدیم. اما برای اطلاع اعضای انجمنها و همه مسلمانان و ملت ایران اصل انگلیسی نامه "حزب اسلامی" و "مسجد الامة" و ترجمه فارسی آنرا منتشر میسازیم.

ما به همه برادران و خواهران مسلمان توصیه میکنیم که براساس تربیت اسلامی از هرگونه درگیری بی اساس و عکس العملهای غیر اسلامی در برابر این گونه حملات و اتهامات خود داری نمایند. تنها راه مبارزه با انحراف ادامه کار خلاق و سازنده ای است که انجمنهای اسلامی دانشجویان در طی سابقه طولانی کار خود سازندگی آنرا نشان داده اند.

والسلام علی من اتبع الهدی

کمی بیانیه این گروه و اصل انگلیسی نامه حزب اسلامی و ترجمه فارسی آن به پیوست است.

انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا
گروه فارسی زبان

۲۶. نامه انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان به حزب اسلامی آمریکای شمالی در باره سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی - (بدون تاریخ)

هر نوع چاپ و تکثیر این اعلامیه برای نیروهای غیر اسلامی ممنوع است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همزمان با دریافت خبر مسافرت فرح پهلوی ، همسر پلید ناه سفاک به آمریکا ، سازمان ما بنا به وظیفه خویش درقبال خلق مسلمان و مستضعف ایران و در پیرو برنامه های دفاعی خود از مبارزین در بند و افشای هر چه بیشتر سیستم فدا خلقی حاکم بر ایران به تدارک یکسری آکسیونهای افشاگرانه برخاست . در این میان نظریه اینکه فرح پهلوی بمثابة سوگلسی حرصی " حقوق انسانی " مورد توجه مجامع فریبکار بهرژوازی آمریکا ، در این کشور مورد توجه و سیاست قرار میگیرد ، لازم دیدیم که ضمن روشن کردن و برآشفتن افکار عمومی نسبت به این توطئه ها در نشان دادن حقوق اولیه انسانی لگد مال شده در ایران ، سوتنه های فوتی و حیاتی شخصی را در مقابل افکار عمومی و نیروهای متروقی گذارده و از این طریق رژیم را وادار به عقب نشینی کنیم . آنچه‌آنکه متاثر از همین مبارزات در مورد مبارز محبوب و مسلمان وارسته ای چون دکتر شیانی - عقب نشینی کرده و او پس از مدتها زندانی و شکنجه از زندان آزاد شد .

از اینرو در پیرو برنامه های اخس دفاعی خود (به خرداد خونین شماره های ۱ و ۲ و ۳ مراجعه شود) برای آزادی آیت‌الله مجاهد طالقانی و لغو حکم اعدام ۶ مبارزی که در لحظه جانان در خطر است علی الخصوص طلیبه مبارز سید مهدی هاشمی از این شترتن که رژیم با توطئه مزورانه خویش و سکوت سایر نیروها شدیداً قصد جانن کرده است ، همزمان با سایر آکسیونهای سازمان در این رابطه ، آکسیون اعتصاب غذا برای مدتی که فرح در آمریکا بسر میبرد برگزار کنیم . پس از ارزیابی امکاناتمان از آنجا که آکسیون اعتصاب غذا از پرکارترین آکسیونها میباشد ، قرار شد که همزمان در نیواکس و واشنگتن که موقعیت سیاسی مناسبی را نیز از جنبه نمایندگان کشورهای مختلف و پختن اخبار دارد ، این آکسیون برقرار گردد که در حقیقت هسته اساسی و مرکزی آن واشنگتن بوده و آکسیون شیکاگو در تقویت آن در جلب توجه بیشتر باشد . (در این خصوص اعلامیه فارسی مستقلاً داده شده است)

نظر به اینکه بهترین مکان برای برگزاری این امر اماکن نسبتاً عمومی مانند مساجد و کلیساها بوده و تهیه مکان برای اقامت چندین روزه بنظر اعتصاب غذا بمثابة یکی از آکسیونهای حاد سیاسی همیشه مشکل اساسی بوده و معمولاً کمتر کسانی حاضر به واگذاری مکان به این منظور میباشند ، مسئله یافتن مکان بخصوص در واشنگتن که واحد سازمانی در آنجا نداریم که احتمالاً در اثر نیافتن مکان مورد نظر از مکان واحد محلی استفاده شود ، از مسائل حیاتی این آکسیون بوده و تعیین کننده انجام و یا عدم انجام آن میبود . از اینرو گروه هوادار سازمان در واشنگتن با پشتکاری و علاقه ای شدید در پیرو رهنمود سازمان به مسجد ام‌مر و واشنگتن که در اختیار حزب اسلامی (*Islamic Party*) قرار دارد و از متروقیترین نیروهای مسلمان ، آمریکا میباشد ، مراجعه و درخواست اجازه استفاده مسجد برای این منظور را مینمایند . برادران مسئول این مسجد طویضم انتظار ما برای دادن پاسخ ، دوسه روز مهطل میکنند و این امر در شرایطی اتفاق میافتد که اعلامیه ما بسراری اعلام این آکسیون حاضر و میبایست بمجرد گرفتن خبر توافق محل ، آدرس آکسیونها را در آن درج نموده و اعتصاب غذا شروع گردد . چرا که اعتصاب غذا بدون فراهم شدن کلیه مقدماتنجز گرسنگی بیحاصلی نخواهد بود . در مراجعه نهائی به مسئولین مسجد و جوابی نظر مسئولین ، بنا بگفته امام مسجد روشن میشود که در این فاعله ضمن تماسی ، انجمن اسلامی -

واشنگتن عضو "اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا" با پیوستی که میدانسته است برای چه امری خواهان استفاده از مسجد هستیم و از آنجایی که میدانند هر مسلمانی بحق نسبت به چه مسائلی حساس میباشد، ما را کسانیکه معرفی کرده است که قسمتی از قرآن را قبول نداریم و با چنین دشنام مفرزانه و اتهام بیبنی نسبت به ما، گوشیده است تا از برگزاری این آکسیون جلوگیری کرده و عملاً خدمتگداری افتخاری و مجانی دشمن مشترک را بنماید. البته این عجب نیست اگر این انجمنها از روی حماقت و استعمار طلبی خواست بسیاری از توده های مادتشان سد راه مبارزات افشاگرانه و مترقی مکن در خارج از کشور گردند، چه علاوه بر بیانات معمول همیشگی ایشان و تبلیغات سوء چندین ساله ایشان علیه این آکسیونها، در روز پاره ای (که در ۱۲ صفحه بانضمام یک صفحه ضمیمه) پر از جعل و انگیزه های خائنانهای که در هر دو ماه پیش تحت عنوان گزارشی از سمینار پینتر آنگره ما که بحساب خود برای افراد ما در جنین اسلامی، در میان انواع و اقسام افراد از عالم و عالی و حتی کسانیکه الفبای سیاسی را نمی دانند در سطح نسبتاً وسیع و "مخفیانه" (بزم خودشان مخفیانه و خصوصی) پخش گردیده است، علاوه بر کوشش خائنانهای در دامن نام افراد و روابط، نظر این انجمنها را نسبت به آکسیونهای مکن افشاگرانه، در جهت تحمیل آنها از قول نمایندگانشان اینچنین تبلیغ میکند: "آیا شعار دادن... تظاهرات، اعلامیه نویسی، داد کشیدن، شد بیش سیاسی؟ کوشش تحلیل هائی را که شما بر اساس بنیست سیاستان کردید! اگر منظور شما از بنیست سیاسی، شعار و اعلامیه و... اینهاست، انجمن اصلاً اینها را قبول ندارد،".

به هر حال با پیگیری، برادران ما در واشنگتن، مسئولین مسجد امسه پس از چندین جلسه شور برای بررسی شایعاً بی که در مورد ما گفته شده بود در حالی که یکی از برادران هوادار سازمان ما نیز در آخرین جلسه شور شرکت داشتند بنا به ماهیت مترقی ایشان تبلیغات انجمن اسلامی را بی پایه و اساس ارزیابی کرده و مسجد را در اختیار آکسیون ما قرار میدهند و بدین وسیله توطئه احمقانه انجمن اسلامی برای جلوگیری از آکسیون دفاعی، منور بی اثر میشود اما انجمن اسلامی که متأسراً از حرکت ما در این یکساله گوشیده بود برای جلب نیرو هائی که امکان پیوستن به ما دارند، رنگ و لعاب سیاسی بخورد بدند نتوانست عقب خویش را مخفی دارد و این واقعه باعث شد که سکت متمهیدانه ۴ ساله ما در زیر ضربات مداوم و بی امان تبلیغات، این نیرو ها بشکند. سکتی را که برای جلوگیری از سوء استفاده مغرضین و دشمنان اسلام و فرصت طلبان حشر، بسا دیدن آن ورق پاره حفظ کردیم و برای آنکه توده های بخشش آمده ما خشکترین تر نشوند، حتی از اعلام آن در میان توده های سازمان خود داری کردیم تا برای تسکین چنین خشکی مجبور به جواب نباشیم و ترجیح میدادیم که از هائی نسبت به ما ناروشتن شود تا آنکه باین جبهه داخلی گشوده شده با پاسخ خود گسترتر بدیم. بخصوص آنکه آن ورق پاره با انگیزه ای تنظیم شده بود که هر نوع برخورد کافی بآن شرح یکسری اطلاعات راجه در مورد ما وجه در مورد آنها موجب میگشت که ما در برخورد به آنها مسئولیت احساس میکردیم.

سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی با شناخت از ماهیت اینگونه تبلیغات سوء و مفرزانه و ابعاد خطرناکی که میتواند چنین شایعه پراکنی های وقیحانه داشته باشد و مبارزات ضد رژیم و ضد امپریالیستی را تخطئه نماید، انزجار خویش را ز اینگونه اعمال اعلام داشته و آنرا پشت محکوم کرده و افشای نماید.

سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی
 ۸ ژوئیه ۱۹۷۷ - ۱۷ تیر ۱۳۵۶
 برقرار باد رحمت همه نیرو های همدم و مبارز اسلامی

۲۷۱ □ فعالیت‌های اسلامی

۲۸. گزارشی از نشست عمومی سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی تاریخ: یکشنبه

بیستم فوریه ۱۹۷۷

توضیح: همان‌طور که در متن گزارش آمده است «انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی» توسط گروهی که مستقیماً با سازمان مجاهدین خلق رابطه داشت، جدای از «انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا- گروه فارسی زبان» در درون کنفدراسیون شکل گرفته بود و به عنوان یک سازمان موازی با انجمن فعالیت می‌کرد. اعضای «انجمن» فعالیت آن‌ها را زیر نظر داشتند و ضمن تماس و گفتگو با آن‌ها، فعالیت‌های آن‌ها را گزارش می‌دادند. سند زیر یکی از این گزارشات است:

موضوعات جلسه مذکور: ۱. تفسیر سوره بینات ۲. معرفی مجاهد شهید آیت‌الله غفاری ۳. بحث پیرامون مصوبات

- افراد شرکت‌کننده: تقریباً حدود ۱۷ نفر شرکت داشتند که تقریباً تمامی این افراد در جلسات شب جمعه انجمن شرکت می‌نمایند به غیر از دو خانم. علاوه بر این تعداد سه تن از برادران انجمن اسلامی در این جلسه نیز شرکت داشتند.

- چگونگی بحث‌ها: بحث قرآنی: سوره بینات از پرتوی از قرآن گفته شد و بعد به عنوان بحث آزاد هر کس نظرانش را ابراز می‌داشت آن چه که به وضوح در این بحث‌ها آشکار بود این که تعریف‌هایی که برای اکثر واژه‌های قرآنی مثل کفر و شرک و عمل صالح ... می‌شد اکثراً نظرات شخصی بود و کمتر مفاهیم دقیق قرآنی این کلمات گفته می‌شد. در رابطه با صحبت فوق مطالب کلی اسلام مثل توحید و لا اله الا الله و یا قیام که این واژه‌ها خیلی کلی هستند و می‌توان مسائلی که مورد علاقه همه است از آن نتیجه‌گیری کرد مثل مبارزه با باطل و غیره اما در مواردی که صحبت از واژه‌های خاص‌تری مثل کفر و شرک و یا عمل صالح می‌شد تعاریف غیرکامل و یا بعضی ناصحیح و یا حداقل مبهم و کلی داده می‌شد و هرکس برای خود یک نوعی تعریف می‌کرد.

- بحث پیرامون منشور و مصوبات: ابتدا منشور سازمان به وسیله رئیس جلسه (جواد دبیر فرهنگی سازمان) خوانده شد و سپس سؤالات و پاسخ به سؤالات بود. منهای سؤالات حاشیه‌ای سؤالات اساسی زیر به وسیله خود افراد مطرح و به وسیله

۲۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

خودشان هم جواب داده شد. ۱- در صفحه ۴ مصوبات آمده است که: «افراد مسلمان درون این سازمان از یک طرف به خاطر ضعف ایدئولوژی ناشی از نگرش خاص حاکم در آن مقطع جنبش اسلام و از سوی دیگر به علت وجود جو ناسالم حاکم یکی پس از دیگری سازمان را ترک گفتند و یا در جو حاکم بر سازمان حل گشتند». لطفاً این قسمت را بیشتر توضیح دهید. (سؤال کننده غلام) و محسن هم چنین سؤالی را مطرح کرد.

۲- در همین صفحه آمده است که «در چنین شرایطی که جنبش اسلامی هرچه بیشتر به حمایت و تبلیغ نیاز دارد سازمان ما «سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی» بنا به ضرورت تاریخی در این مقطع خاص جنبش و به عنوان تنها سازمان علنی دانشجویان مسلمان ایرانی مبلغ و مدافع جنبش انقلابی اسلامی تشکیل گردیده و... چرا گفته شده تنها سازمان علنی دانشجویان مسلمان؟ (سؤال کننده غلام) و بنظر محسن نیز همین سؤال کرد.

۳- در مصوبات گفته شده است «سازمان هم چنین از جنبش خلق به طور اعم و مبارزین و مبارزات دمکراتیک آنها با هر ایدئولوژی و بینش مترقی که باشد دفاع کرده...» این مسئله را بیشتر توضیح دهید.

۴- گفته شده است که: «سازمان برای پیش برد اهداف خویش می‌بایست با سایر گروه‌ها و سازمان‌های دانشجویی مترقی با حفظ اصول و پرنسپ‌های سازمانی در صورت لزوم همکاری مشخص نماید». سؤال شد که معیارهایتان را برای این همکاری بیشتر توضیح دهید.

۵- در آنجا که صحبت از گروه‌های درون کنفدراسیون شد این سؤالات مطرح شد که:

الف: چرا شما (منظور همین گروه علی جمالی فعلی) با شناختی که از جبهه ملی داشتید و می‌دانستید که این‌ها به قول شما فرصت طلب هستند پس چرا با این گروه در درون کنفدراسیون همکاری نزدیک داشته‌اید؟

ب: آیا جریان اخراج شما از درون کنفدراسیون یک جریان تحمیلی بوده و یا این که نه، اگر آنها شما را اخراج نمی‌کردند شما کماکان به صورت سابق فعالیت‌هایتان

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۷۳

را در درون کنفدراسیون ادامه می‌دادید؟

۶- نظر سازمان شما راجع به روحانیت چیست؟ با توجه به نظریات مختلفی که امروز در مورد روحانیت مطرح است (سؤال‌کننده محسن).

۷- شما در صحبتی که راجع به حرکت جنبش دانشجویی خارج از کشور نمودید چرا هیچ اشاره‌ای به حرکت انجمن اسلامی دانشجویان ننمودید و این که نظرتان راجع به انجمن و چگونگی روش همکاری شما با این گروه شخصی چیست؟ (سؤال‌کننده محسن)

- **جواب سؤالات:** سؤال‌ها به ترتیب بوسیله محمد مجاهد - غلام - سهراب - جواد پاسخ داده شد و محسن فقط بعد از هر سخنران سؤال می‌کرد. سؤالات بدین گونه پاسخ داده شدند.

محمد مجاهد: «پس از کودتای ۲۸ مرداد اختناق و جو پلیسی حاکم باعث شد که عده‌ای فرار و یا برای تحصیل به آمریکا و اروپا بروند که بعد از چندی شروع تشکیل سپس سازماندهی سپس با لزوم تبلیغ بکار پرداختند.» «تا کنگره ۳۵ کنفدراسیون دست رژیم بود که پس از سیمنار هشتم کنفدراسیون رهبری دست افراد مبارز افتاد. شرایط جهانی متذکره در منشور عبارت از تضاد چین و شوروی بود» و بهانه و یا علت اخراج حزب توده از کنفدراسیون پس از ۱۵ خرداد به سبب موضع مشترکش با روسیه بود.»

رکود نسبی مبارزات داخل: «ظهور مجاهدین باعث تحمیل جو دموکراتیک به کنفدراسیون گشت (در اینجا با این صحبت خیلی از مسائل نظیر تاکتیک کشیدن مسلمانان به کنفدراسیون و . . . نادیده گرفته می‌شود). در کنگره ۲ سازمان آمریکا انشعاب شد شاید می‌گفت (نظریه راست و میانه انشعاب کردند) مقصود این که جبهه ملی کنفدراسیون بود.

«پس از جریان منافقین و مبارزات ما در کنفدراسیون آن‌ها به خیال اینکه ما حل و جذب محیط می‌شویم و عده‌مان کم است ما را اخراج کردند». اخراج ما اخراج تشکیلاتی بود نه سیاسی.

کنفدراسیون حرکتش بر پایه دفاع از مبارزات مردم نبوده بلکه گروه‌گرایی و

۲۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

رهبری طلبی پایه حرکتشان را تشکیل می‌داد.

سؤال محسن «چرا مسلمان‌ها با علم به این مسئله در کنفدراسیون کار می‌کردند؟ سهراب: «ما از تمام نظرات و گروه‌هایی که برای سرنگونی نظام طاغوتی و رژیم پهلوی مبارزه می‌کنند دفاع می‌کنیم مخصوصاً از مسلمانها. رشد نظرگاه اسلامی در کنفدراسیون به این دلیل آغاز شد که افراد مسلمان می‌دیدند که در رابطه با مبارزات درون کشور، افرادی نیستند که از آن‌ها دفاع کنند فعالیت خود را شروع کردند. جواد: «ایجاد جو دمکراتیک به وسیله دفاعیات و پاسخ به اتهامات رژیم و تز مارکسیسم اسلامی در تفرقه‌افکنی و عمده کردن تضاد فرعی به وسیله رژیم».

جواب به سؤال محسن: «وحدت ما دعوت در اصول نبود، وحدت اصولی بود ما از این نظریه شناخت کامل داشتیم فقط ماندیم در آنجا که ثابت کنیم خصلت دموکراتیک خود را از دست داده است. ما با آنها در مبارزات ضد رژیمی وحدت در عمل می‌توانیم داشته باشیم در شرایط مشخص. ما دارای دموکراسی درونی در چهارچوب قرآن هستیم». در جواب به پاسخ به سؤال «۲» گفته شد: زیرا سازمان‌های دیگر اسلامی در اساسنامه‌شان تبلیغ اسلام و یا دفاع از جنبش را قرار نداده‌اند. (محمد مجاهد) چندین بار این مسئله تکرار شد که می‌گفتند (ما بر مبنای ضرورت این سازمان را تشکیل دادیم).

در جواب به سؤال سه گفته شد: از آن مبارزینی که علیه رژیم مبارزه می‌کنند دفاع می‌نمائیم و تنها بخش اسلامیش را تبلیغ می‌نمائیم. (جواد). در پاسخ به پنجمین سؤال گفته شد: همان طوری که مجاهدین سعی می‌کردند محیط دمکراتیکی در درون جنبش به وجود آورند (پاسخ به اتهامات رژیم) این نظریه ما هم متأثر از این عمل در درون کنفدراسیون با دیگر گروه‌ها کار می‌کرد. نمی‌دانم منظورش مجاهدین بود یا خودشان. (سعی می‌کرد جو دموکراتیک در درون جنبش به وجود بیاورد برای اینکه درک صحیح داشت زیرا منبعث از درک صحیح از شرایط مشخص جامعه است).

ما با جبهه ملی در درون کنفدراسیون فقط وحدت در عمل داشتیم نه اینکه وحدت در اصول داشته باشیم وحدت اصولی بود. و این دستاورد و عملکرد جنبش ایران نیز بوده است. ما از این نظریه شناخت کامل داشتیم و تا زمانی که این نظریه

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۷۵

خصلت دمکراتیکی‌اش را داشت همکاری داشتیم. ولی به محض انحراف می‌بایستی افشاء شوند. از اینکه وحدت در عمل داشتیم نه وحدت تشکیلاتی. ما تا اینجا مبارزه کردیم که ثابت کنیم این مجموعه دموکراتیک نیست. چون این نظریه محتوی اپورتونیستی داشته ما را نمی‌توانستند ببیند و نتوانستند یا نمی‌توانند ما را در درون خود هضم کنند و آنقدر شرمندانه‌اند که هیچ چیز بر علیه ما ننوشته‌اند. (جواد). و بعد جواد ادامه داد که: جنبش اسلامی در خارج از کشور از یک عقب‌افتادگی برخوردار بوده است. جزو علل وجودی و اهداف این سازمان دو مسئله گفته شد: ۱- دفاع از جنبش ۲- تبلیغ جنبش جزو اهداف و وظایفشان. اشاره شد که ما «مسئولیت‌مان دفاع همه‌گانه و تبلیغ بخش اسلامی جنبش است». بنابر جمع‌بندی ما می‌بایستی یک حرکت اصولی را آغاز می‌کردیم ما سعی نمی‌کنیم با برچسب زدن به یک گروه دیگر سازمان خود را موجه جلوه دهیم ولی برخورد قاطع نسبت به مسائل داریم ولی معتقدیم اگر در بخش اسلامی کم‌کاری شده است و به سؤالاتی جواب داده نشده است در جهت جواب گویی حرکت نکنیم و به جنبش اسلامی در خارج که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که جنبش اسلامی دارای بخش علمی نبوده که دفاع خلق در دستور کارش بوده باشد و لذا، مسئله مشخصی که مطرح می‌کنیم این است که بسنجیم و ببینیم ضرورت‌های مبارزات درون ایران چیست و بعد بر مبنای آن واقعیت‌ها را بیابیم. جهت‌گیری نموده و ضرورت‌ها را پاسخ دهیم. این خواست، خواستی است که بر مبنای درک اصولی از ضرورت‌های جنبش اسلامی است. ما با بقیه افرادی که در تشکلات دیگر هستند منافع گروه‌گرایانه و خصمانه نداریم و از آن‌هایی که این روابط حسنه را می‌خواهند برهم زنند بایستی جلوگیری نمائیم. از مسائلی که بی‌محتوی است (مثلاً فلانی این را گفت و یا فلانی فلان حرف را زد و غیره) بایستی جلوگیری کنیم. و راجع به آخرین سؤال بلافاصله جواد جواب داد که محک عملکرد است و تا در محیط عمل دیده نشود باهم عملی صورت نخواهیم داد (افراد انجمن ناز این گروه را کشیده و کمک و مدد بخواهند بعد این برادران روی خوش نشان می‌دهند) و نشان دهند که آیا در جهت وحدت واقعی هستند یا خیر.

جمع‌بندی

۱- اولین نکته‌ای که شایان توجه است این که هیچ فردی از نظریات دیگر، خط راست، پاندولی رزمنده - تروتسکی‌ها شرکت نداشتند. با وجودی که مصوبات این گروه قبلاً به فروش رسیده بود و اعلام جلسه از یک هفته قبل شده بود؟ آیا این عمل نشان‌دهنده آن نیست که گروه‌های دیگر تشکیل این گروه جدید در مقابل انجمن اسلامی دانشجویان را به نفع خویش ارزیابی می‌نمایند و لذا با رشدش مخالفی نشان نمی‌دهند. (در تأیید صحت این تحلیل، باید در نظر داشت که طبق مصوبات آنها این یک سازمان «اسلامی» است و فقط «مسلمانها» حق شرکت دارند) پس بهتر است این طور گفت که چرا طبق رسم متداوله برای برهم زدن جلسه حمله نکردند. یک سؤال مطرح است و آن این که چرا لاقلاً یک نفر نفرستاده بودند که از جلسه گزارش تهیه کند. ۲- با سؤالاتی که بوسیله خود افراد شد، دو موضوع به چشم می‌خورد: الف - در درون این گروه بر سر مصوبات منشور اختلافاتی به چشم می‌خورد (برای من مشهود نبود هر گروهی بالطبع در درون خود اختلافاتی دارد ولی در این جلسه چیزی بر من مشهود نبود. لاقلاً از این جلسه نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت. ب - سؤالات و جواب‌ها نشان‌دهنده این امر بود که این گروه شدیداً خواستار درگیری با انجمن اسلامی بوده و بهیچ وجه حاضر نیست از مواضع گرفته شده‌اش دست بردارد. خیلی هم انتظار داشتند که برادران انجمن هم در مقابل بحث و جدل را با آنها شروع نمایند.

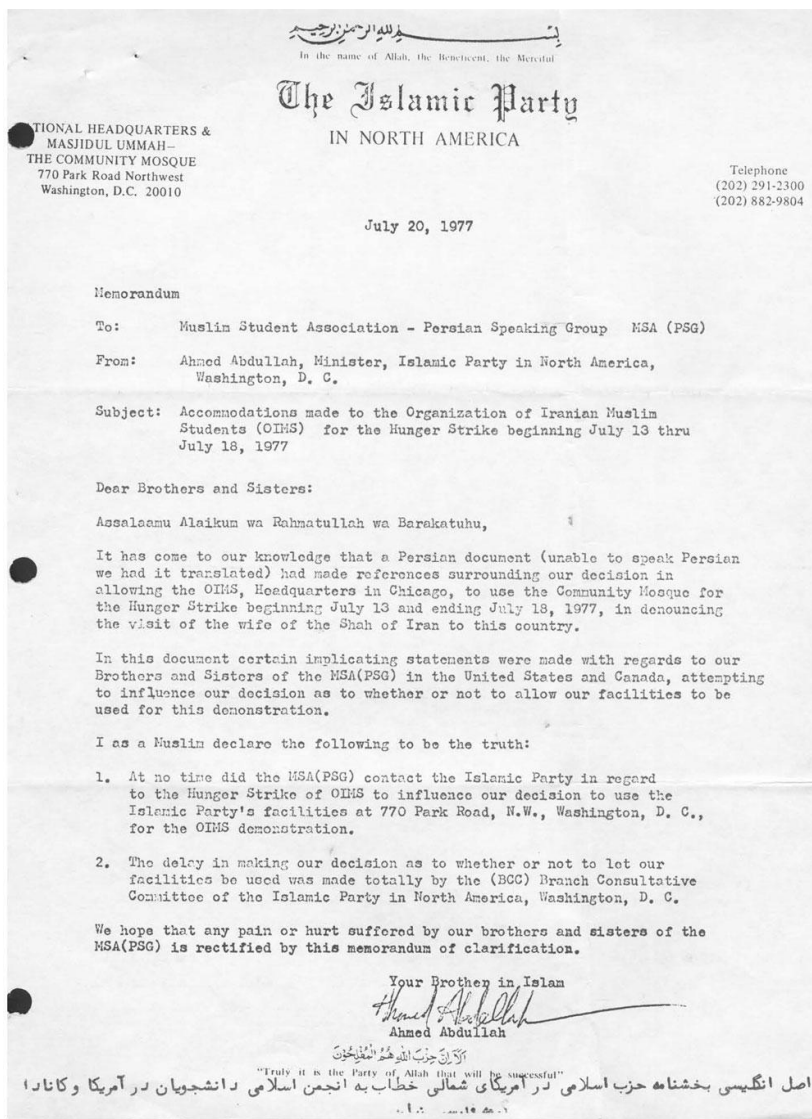
۲ - با اینکه این گروه سخنانی را نسبت به «انجمن» گفته (کم‌کاری - عدم دفاع یا تبلیغ از جنبش - عقب‌ماندگی) البته مسئله عدم دفاع از جنبش را ما هم قبول داریم که انجمن سیاسی نیست زیرا به موجب خود اساسنامه‌اش نیست و یا مثلاً جواب محمد مجاهد قسمت دومش صحیح به نظر می‌رسد که گفت (زیرا سازمان‌های دیگر اسلامی در اساسنامه‌شان تبلیغ اسلام و یا دفاع از جنبش را قرار نداده‌اند) که البته مسئله تبلیغ اسلامی را اشتباه کرد ولی دفاع را درست می‌گوید. با توجه به تمام صحبت‌ها و نوع برخورد به مسائل می‌توان نتیجه گرفت که همان طور که در سطح کل سازمان ایشان نظرات مختلفی نسبت به انجمن است در این حوزه نیز این مسئله

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۷۷

کمی مشهود بود بعضی حادث‌تر برخورد می‌کنند و بعضی ملایم‌تر برخورد می‌کنند (مثل محمد مجاهد) لذا این امر که (این گروه شدیداً خواستار درگیری با انجمن بوده) برایم قابل قبول نیست. بعضی افراد هستند که خواستار درگیری شدید هستند البته ماهیت این افراد زیر سؤال است و بعضی از آنها نیستند. اما این موضع را قبول دارم که این افراد حاضر نیستند که از مواضع خود دست بردارند و بعضی هم انتظار بحث و جدل را داشتند.

۳- ماشاءالله که بنا بر اظهار خودشان شخص مشکوکی است ساکت در جلسه حضور داشت و فقط اعلامیه سرود را پخش می‌کرد و کمی در بحث قرآن شرکت کرد. (توضیح آنکه سرود ز خون ز خون و یک سرود دیگر در جلسه خوانده شد). راجع به سیاهکل و سیاست کنفدراسیون (رزمنده برای تبلیغ سیاهکل و چریک‌ها) منظور چیست؟ رزمنده‌ها برای تبلیغ سیاهکل و چریک‌ها این سرود را و یا مسلمان‌های کنفدراسیون برای تبلیغ چریک‌ها می‌خواندند اگر منظور مسلمان‌های کنفدراسیون است بیشتر برای دموکراتیک نشان دادن خودشان.

۴- با تمام تلاش‌هایشان به هیچ‌وجه موفق به گرفتن عضو فعال نگردیده و اعضاء تماماً همان بچه‌های سابق و قدیمی می‌باشند. در این جمع ۳ الی ۴ چهره جدید بود که نمی‌شناختیم (دو دختر و ۲ پسر).



۲۹. نامه حزب اسلامی امریکای شمالی به انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا - گروه فارسی زبان ۲۰- جولای ۱۹۷۷

فعالیت‌های اسلامی □ ۲۷۹

ترجمه فارسی بخشنامه حزب اسلامی در آمریکای شمالی خطاب به انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا گروه فارسی زبان .

بسم الله الرحمن الرحيم

حزب اسلامی در آمریکای شمالی

مراکز ملی و مسجد الامه
شماره ۷۷۰ پارک رود - شمالی غربی
واشنگتن دی سی ۲۰۰۱۰
۲۰ جولای ۱۹۷۷

تلفن ۲۳۰۰-۲۹۱/۲۰۲
۹۸۰۴-۸۸۲/۲۰۲

بخشنامه
به : انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان
از : احمد عبد الله، امام حزب اسلامی در آمریکای شمالی - واشنگتن دی سی .
موضوع : امکاناتی که در اختیار " سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی " برای اعتصاب غذا - ۱۳ تا ۱۸ جولای ۱۹۷۷ قرار داده شد .

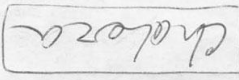
برادران و خواهران عزیز
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاتنه

با اطلاع ما رسیده است که یک سند فارسی (که بعلمت عدم قدرت در تکمیل فارسی ما آنرا ترجمه کرده ایم) مطالبی در باره تصمیم ما در مورد اجازه دادن به سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی که مرکزش در شیکاگوست، برای استفاده از مسجد الامه در اعتصاب غذایی که در ۱۳ جولای شروع و در ۲۸ جولای ختم میشد، بمنظور اعتراض به دیدار زن شاه ایران از این کشور، مطرح ساخته است .
در این سند، اظهارات اشاره کننده " مشخصی شده است دایره براینکه برادران و خواهران در انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی زبان - در آمریکا و کانادا کوشش نموده اند تا در تصمیم ما مبنی بر صدور اجازه در استفاده از تسهیلات ما برای این تظاهرات دخالت و نفوذ نمایند .
من بعنوان یک مسلمان اعلام میکنم که مطالب زیر درست و حقیقت است :

- ۱- در هیچ زمانی انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان با حزب اسلامی در مورد اعتصاب غذای سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی جهت دخالت در تصمیم ما مبنی بر اینکه تسهیلات حزب اسلامی در محل ۷۷۰ پارک رود - آن - دلیوی - واشنگتن دی سی برای تظاهرات سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی مورد استفاده قرار گیرد، تماس نگرفته اند .
- ۲- تاخیر در تصمیم ما مبنی بر اینکه تسهیلات ما مورد استفاده قرار بگیرد یا خیر مطلقاً مربوط به کمیته مشورتی غرضی حزب اسلامی در آمریکای شمالی - واشنگتن دی سی بوده است .

ما امید داریم که هرگونه رنج یا تعبیه که به برادران و خواهران ما در انجمن اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان رسیده است توسط این بخشنامه جبران شده باشد .

برادر شما در اسلام
احمد عبد الله



ترجمه فارسی بخشنامه حزب اسلامی در آمریکای شمالی خطاب به انجمن اسلامی
دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان

January 22, 1974

Dear Ibrahim,

Recently I have received a letter from Iqbal concerning the books and the check that I have written you about. The matter is not much of a problem. I have already written him a reply.

In the same letter he has written ^{the} list of the new executive members. I noticed that you are sitting this year out. There was some amount of reaction ^{lately} for your continual presidency since the inception of the Society - justified or unjustified - it was mostly psychological. Anyway I think it is good for you and the Society. You will be having some breathing time and be more relaxed for the next year. Br. Youness is a well mannered and able man and the Society will not lose any ground. And the fobia among the members will be washed away by this action and the time provided. Actually I was going to suggest to you to wait this year out but, I was involved with my own problems so much that I did not have the peace of mind to do it. Anyway the Society needs your energy and devotion for a long long time. People like occasional changes if nothing else.

Maybe I have written to you before. My brother went into politics. In the last elections - in Mid October - he has been elected to National Assembly from a Party claiming to be on the side of Islam. Out of 450 seats they have 48. The government has not been formed yet because no single party has the majority. Many tries including coalition of the parties which claim to be in the middle and to the right has failed. Right now the party with the most number of seats in the parliament which seems to be to the left among all the major parties is trying to form a government together with the islamic party which is the right most (my brother's party). This seems ironic and yet it has a much better chance to be realized. Everybody is waiting to see what will happen. It is very difficult to forecast the future. This party is made out of men with ideals and everybody they put into the parliament does their regular prayer. But the party is rather new and rather inexperienced in parliament and the politics. With God's help maybe some ground will be gained in islamic direction. However like I said no one knows what will happen in the future. We are just hoping and praying for the best.

How is Surur and the children? Lately we had been hit by a series of sicknesses at home. But life goes on. Best wishes for you and for all the members of your family. Selam to you, your family and all the members of the Society that I know.

Asselamun Aleykum

Sadi

O. Şadi Özkul
İzzettin Mah. Kuzu Sk.
No. 7 Ankara/ Turkey

SHERKAT SAHAMI INTESHAR

شرکت سهامی انتشار

Inteshar Publishing Co.

تهران - خیابان باب همایون - سرای سا

خصوصی، برای انتشارنیت
اول اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۲

بمسئله تمالی
برادرانی، بعد از سلام

موضوع: طرحی برای تهیه چاپخانه و کتیرکتب و نشریات اسلامی

مقدمه: جنبش‌نهن اسلامی در خارج از کشور و در میان جوانان فارسی زبان در چند سال اخیر سرعت رشد کرده و در حال گسترش است. هم‌زمان سرعت و جنبش که رشد میکند، سطح احتیاج جوانان به کتب اسلامی و میزان درخواست‌ها بالا میرود. بخصوص درخواست برای آن دسته از کتبی که بیشتر با زبان روز، بانسلی جوان صحبت میکند، روز بروز بیشتر میگردد. برای تهیه این کتب و نشریات تا بحال از راه اقدام بنده است. آندسته از نشریات که در اصل در ایران چاپ شده اند، از ایران سفارش داده میشوند و تأسیسه که در خارج از ایران تهیه شده و آن دسته از کتبی که بهر دلیل در شرایط کنونی تهیه آنها از ایران همسرزیده است و نیست یا کافی برای احتیاجات جنبش نبوده است در خارج از کشور چاپ و توزیع میگردد. چاپ این نشریات اگرچه خواهد بود و بطور مرتب و منظم ادامه میدهد، احتیاج به بودجه وسیع و فراوانی دارد. مثلاً برای تألیفات برادران و کتیرکتب و نشریات بسیار زیاد است، اما تهیه آن از داخل یا اندازه احتیاج همسر نیست. تجدید چاپ آنها هم از عهده قدرت مالی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در حال حاضر خارج است. لذا برای حل این مشکل طرح زیر پیشنهاد میگردد:

- ۱- تألیفات دکتر شمعنی (پاهر مؤلف دیگری) ۱۲ جلد برای تجدید چاپ و کتیر انتخاب میگردد. انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا - آمریکا کانادا، با مذاق هم آنها را انتخاب خواهند نمود.
- ۲- یکپاره‌فروش‌های پیش‌فروش کتب منور، هر قسط مبلغ ده دلار (پاسدال آن) تهیه میگردد.
- ۳- قبوض منور توسط اعضای انجمن‌های اسلامی و جوانان مسلمان ولانند در آمریکا و اروپا برای فروش عرضه خواهند شد.
- ۴- کوشش خواهد شد که انشاءالله در ظرف مدت دو ماه پس از تزییح این قبوض، در حد ۵۰۰ قبیض فروخته شود.
- ۵- با فروش ۵۰۰ قبیض، هر کدام مبلغ ده دلار، جمعاً در حد پنج هزار دلار جمع خواهد شد.
- ۶- در ظرف یک ماه پس از جمع‌آوری سرمایه منور، وسایل چاپ خریداری و چاپخانه دایر و شروع بکار خواهد نمود.
- ۷- چاپخانه مسئولیت چاپ کلیه نشریات اسلامی را بر عهده خواهد گرفت.
- ۸- یک ماه پس از استقرار چاپخانه، اولین سری از کتب انتخاب شده چاپ و توزیع میگردد.
- ۹- از سری کتب بالا، یک نسخه برای مشترکین بطور مجانی فرستاده خواهد شد و مازاد آنها بفروش خواهد رسید.

تأمین مخارج چاپ:

تهیه وسایل چاپ بدان معنی نیست که چاپ نشریات "مجانی" خواهد بود. چه آنکه چاپخانه مجبور است برای انتشارات مورد نظر، کاغذ، مرکب و غیره خریداری نماید. برای تأمین این مخارج از کتب بالا پیش از ۵۰۰ نسخه چاپ خواهد شد و تنها ۵۰۰ نسخه آنها مجانی برای مشترکین فرستاده میشود و با فروش بقیه، مخارج منور تأمین میگردد.

سزایای طرح پیشنهادی:

الف- تهیه یک مرکز انتشاراتی مستقل وابسته برای جنبش اسلامی. ب- پاهین آوردن قیمت کتب. ج- ایجاد کارسازنده برای افراد انجمن‌ها (توضیح آنکه فروش ۵۰۰ قبیض اشتراک و قبیض همسر است که افراد و اعضا انجمن‌ها دست‌به‌دست میکنند فعالیت وسیعی بزنند و این خود یک کار توده‌ای و همگانی است که آنها را کارکاردسته جمعی خواهد گشتاند.) د- واضح است که کار چاپخانه منحصراً به چاپ این کتب نخواهد بود. ولی این طرح امکان آرا بوجود خواهد آورد که بر حجم کتب و انتشارات مفید اسلامی بیافزاییم.

توضیح و درخواست:

یک- لطفاً از کتیرکتهای علمی درباره این طرح با افرادیکه مورد اعتماد نیستند و ولانند ی آنها بجنبش اسلامی روشن نیست خود داری کنید. دو- در صورتیکه با اصل طرح موافق هستید، پاهیک مطالعه اجمالی از ظرفیت حوزه فعالیت وسیعی بزنند و این خود یک کار توده‌ای و همگانی است. سه- این یادداشت، اولین اطلاعیه درباره این طرح است. پس از یافتن کلیه نظریات، در صورتیکه اکثریت برادری که این یادداشت را دریافت کرده اند، با آن موافق باشند، جزئیات دقیق این طرح تهیه و ولی یادداشت دیگری با اطلاع شما خواهد رسید. چهار- این اطلاعیه فقط برای فعالین انجمن‌های اسلامی دانشجویان "گروه فارسی زبان" ارسال میگردد و در انتظار نظرات شما - پاهید موفقیت

۱- پردی
Home Office: Saray Saba, Bab Homayoun St., Teheran, Iran, Tel. 313911
U. S. Office: P. O. Box 17174, Houston, Texas 77031, Tel. 713-729-5741

۳۲. مرام و هدف حزب اسلامی آمریکای شمالی

«ثبوت برتری اسلام بدون یک حرکت انقلابی ممکن نخواهد بود زیرا هرگز بین تشکیلات غیرمذهبی و مملکتی با کسانی که از مذهب فقط آداب و اعمالی را برحسب عادت و بدون توجه به جنبه‌های اخلاقی سیاسی و اجتماعی آن انجام می‌دهند، تضاد و برخوردی پیدا نمی‌شود. در ضمن همه پیامبران رهبرانی انقلابی بودند بنابراین طبیعی است که حتی امروز همانگونه مبارزات برای پیروزی اسلام بر دیگر راههای زندگی لازم باشد. هدف «آی پی ان» این است که عملاً یک سیستم اسلامی را پیاده کند.

متد: با مطالعه قرآن و تاریخ زندگی محمد(ص) مشاهده می‌شود که استراتژی خاص موعظه، تعلیم، تجهیز و بنا کردن به کار گرفته شده بود. آموزش تئوری اسلام هرگز از سازمان‌دهی و عمل جدا نبود. «آی. پی. ان» عقیده دارد که آینده اسلام در نیمکره غربی بستگی به آن مسلمانانی دارد که این روش را اتخاذ می‌کنند. آنها می‌بایست در عین حال که خود را از نفوذ و کنترل جامعه غالب غیراسلامی جدا می‌کنند، بتوانند سنت پیامبر را در تحولات اجتماعی امروز به کار ببندند. «آی پی ان» خود را قانوناً موظف می‌داند تا مطابق روش زیر کار کند:

۱- قبل از اتخاذ هر تصمیم یا برداشتن هر قدم راهنمایی خداوند و یا پیامبرش را در آن مورد بجوید.

۲- هرگز وسایلی را که اصول حقانیت و درستی و اخلاق را زیر پا می‌گذارد، به کار نبرد.

۳- بوسیله رواج افکار صحیح اسلامی و شکل دادن به افکار عمومی باعث تغییرات دلخواه در تفکر، شخصیت و رفتار اعضاء شود.

برنامه و فعالیت‌ها: ۱- تعلیم پیگیر اعضاء

۲- مدرسه برای بچه‌ها تا تحت تأثیر روش‌های غیر اخلاقی مدارس عمومی قرار نگیرند.

۳- تبلیغ اسلام با پخش اعلامیه‌ها در خیابان‌ها و مجامع عمومی، سخنرانی‌های هفتگی در مسجد، برنامه‌های سخنرانی در دانشکده‌ها، کالج‌ها یا از طریق رادیو و یا تماس‌های شخصی با آشنایان.

۲۸۳ □ فعالیت‌های اسلامی

۴- انتشار منظم روزنامه *الاسلام*، همچنین کتاب بچه‌ها و بروشورهائی در مورد جنبه‌های مختلف اسلام و کمک به ترجمه متون مهم اسلامی به انگلیسی.

۵- اداره «امور مردم مستضعف» که وظیفه دارد مسائل مربوط به زندگانی اقلیت‌ها، فقرا و مردم استثمار شده را در نظر داشته و اقداماتی را که «آی پی ان» بتواند برای کمک انجام دهد، توصیه نماید. از طریق همین اداره اخبار موجود در مورد مردم مستضعف را پخش کرده و با سازمانهای دیگر که برنامه‌های مشابه دارند همکاری می‌کند و اطلاعات لازم را جهت مبارزه با استعمار و استعمار نو و امپریالیسم در سطح بین‌المللی فراهم می‌آورد.

«آی پی ان» خدمات دیگری نیز برای مسلمانان انجام می‌دهد. از جمله تهیه محلی برای عبادت و مراسم مخصوص، خدمات مشورتی جهت راهنمایی کسانی که در این جامعه غیر اسلامی زندگی می‌کنند، برنامه سالانه «اطعام گرسنگان» در ماه رمضان برای تأکید توجه اسلام به فقرا، اداره مسلمانان زندانی که با آنها مکاتبه و مجاناً برایشان نشریات اسلامی ارسال می‌شوند.

«آی پی ان» همچنین برنامه‌های اقتصادی نیز دارد تا کمک‌های مالی به نهضت بنماید. این برنامه‌ها شامل کتابفروشی، تاکسی‌رانی، مغازه غذاهای طبیعی و یک بازار سالانه در مسجد هستند.

عضویت و شکل سازمانی: عضویت براساس میزان تعهد اسلامی است. از اعضاء جز آنچه اسلام از هر مسلمانی می‌خواهد، خواسته نمی‌شود. هر زن و مرد عاقل و بالغ صرف‌نظر از نژاد، طبقه اقتصادی یا تحصیلات می‌تواند تقاضای عضویت نمایند، به شرطی که اهداف «آی پی ان» را هدف خود گرفته و پس از مطالعه و تعمق در اساسنامه بتواند آن را بپذیرد. «آی پی ان» براساس شورای اسلامی بنا شده است. یعنی امور براساس مشورت دوجانبه انجام می‌شوند و اداره کلی مسئولیت با امیر، دو معاون و شورای مشورتی است.

اهمیت زنان را در داخل خانه تأکید می‌نماید ولی در حدود دستورات اسلامی برای زن فعالیت در دیگر کارها را نیز جایز می‌داند. زنان در جماعت در شعبه مخصوصی که کارش تکمیل کار مردان است، متشکل شده‌اند. جلسات تعلیماتی و خدماتی آنها بوسیله سه نفر که در مقابل امیر مسئول هستند اداره می‌شوند.

۲۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

- ۳۳- مرامنامه و برنامه‌های کاری نهضت اسلامی جوانان افریقای جنوبی:
- «سازمانی است براساس مکتب اسلام و پیروی از قرآن و سنت پیامبر و هدف آن عملی نمودن اهداف این مکتب و جلب رضای خداوند در دنیا و آخرت است.» برای دستیابی به هدف فوق از برنامه‌های زیر استفاده می‌شود:
- ۱- شناساندن اسلام و کمک به اعضاء برای اسلامی زیستن.
 - ۲- ایجاد وحدت در میان مسلمانان جنوب آفریقا و شناساندن ارثیه گرانپهای اسلامی به اعضاء.
 - ۳- تشدید تعالیم اسلامی و تفهیم روح قرآن و سنت و تشجیع فراگیری زبان عربی.
 - ۴- بوجود آوردن محیط سالم با قرار دادن مسجد بعنوان مرکز همه فعالیت‌ها.
 - ۵- بازشناسی شخصیت پیامبر اسلام.
 - ۶- به وجود آوردن وسائلی، تا امکانات محلی در سطح تمام کشور به خدمت درآید.
 - ۷- جزء لایتجزای نهضت، اسلامی نمودن زنان مسلمان (مخصوصاً با فراهم آوردن تسهیلاتی نظیر محل مخصوص نماز در مسجد و غیره).
 - ۸- معرفی اسلام به مردم دیگر.
 - ۹- همکاری با سازمان‌های اسلامی دیگر.
- شعار سازمان : گفته قرآنی «تمام مسلمانان برادرند».
- رهبر نهضت : محمد(ص) پیامبر اسلام.
- راهنمای نهضت : قرآن.
- ایده‌آل نهضت : ساختن مسلمانانی که بتوانند از طریق فعالیت و تحرک برای بشر نعمتی باشند.
- روش نهضت : دوستی با همه ولی عدم کنار آمدن در اصول.
- «تشکیلات ما نه یک باشگاه است، نه یک انجمن و نه یک جامعه، بلکه یک حرکت است (نهضت یا موومان)، (Movement) حرکتی که در حال رشد و شتابگیری است.»

فعالیت‌ها

الف، در سطح کشور:

- ۱- برنامه زکوة و رسانیدن آن به مسلمانان مستحق.
- ۲- آمارگیری، تا به ضعف و قدرت خود پی ببرند.
- ۳- اجتماعات و اردوهای جوانان تا به آنان روش زندگی عملی اسلامی را بیاموزند.
- ۴- انتشار نشریه «القلم» که در جهان پخش می‌شود.
- ۵- مؤسسه تعلیماتی «السلام» برای تربیت کسانی که امر دعوت اسلامی را بعهدہ می‌گیرند.
- ۶- برنامه کتاب و نوار که در سطح جهانی پخش می‌شود.
- ۷- درمانگاههای پزشکی که بوسیله اطباء اداره می‌شوند.
- ۸- خطبه‌های جمعه و پیامها و انتشارات دیگر.
- ۹- کمیته‌ای برای مقابله با تبلیغات ضد اسلامی.
- ۱۰- مراکز اسلامی که جهت بوجود آوردن سرگرمیهای فرهنگی، مذهبی، تفریحات سالم و احتیاجات اجتماعی دیگر بوجود آمده است. (اینگونه فعالیت‌ها برای کسانی که در محیط غیر اسلامی زندگی می‌کنند اساسی هستند).
- ۱۱- برنامه‌های تربیت مدیر و رهبر.

ب، در سطح شعبه‌ها:

- ۱- کلاس قرآن و تأکید در موارد مبتلا به روز.
- ۲- کتابخانه‌های اسلامی که تا کنون ۲۷ کتابخانه در مدارس و مساجد تشکیل شده است.
- ۳- اردوهای آخر هفته‌ای اسلامی، تا جوانان اسلام را در عمل زندگی کنند.
- ۴- مدرسه اسلامی روزهای یکشنبه برای کودکانی که معلومات ناچیزی در اسلام دارند.
- ۵- برنامه کمک به آسیب‌دیدگان از جمله خانواده‌های مستحق که بدلیلی متضرر شده‌اند.
- ۶- برنامه «زمستان گرم» که در فصل سرما به مستحقان پتو و لباس می‌رساند.

۲۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

- ۷- برنامه تقسیم گوشت قربانی.
- ۸- برنامه توزیع مجانی نثریات اسلامی.
- ۹- برنامه دعوت اسلامی در میان غیر مسلمانان (با توجه به اهمیت این مسئله در این کشور، تمام شعبه‌ها فعالانه برای آن کار می‌کنند).
- ۱۰- کمکهای سمعی و بصری مختلف، برای فعالیت‌های بالا.

۲۸۷ □ فعالیت‌های اسلامی

پیوست ۳۴. گالری عکس‌ها

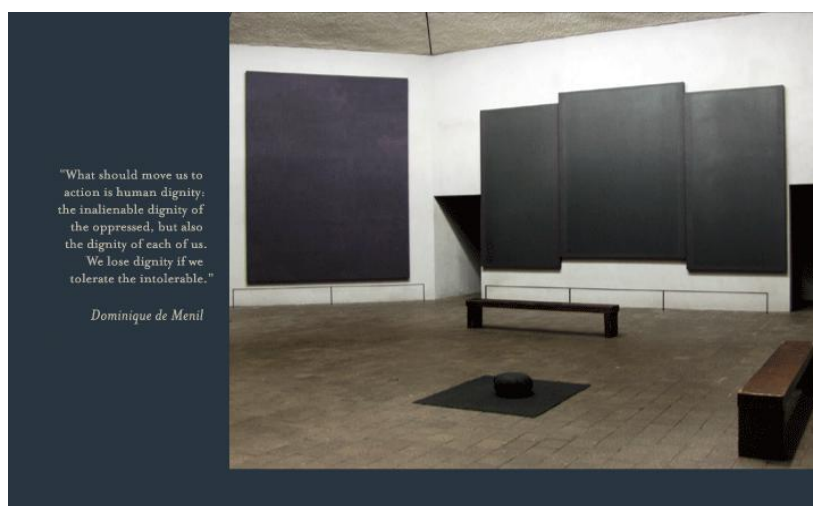


سخنرانی در مؤسسه خدمات
اسلامی در نیوجرسی



نماز و خطبه در عید فطر در راسکو چاپل - هیوستون

تصاویری از معبد راسکو - هیوستون





تصاویری از همایش جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون



احمدالصبور، دکتر ایروینگ، سرکنسول سیلان در هیوستون، طاهر عصفافی



دکتر تیلمن درحال سخنرانی. دکتر ایروینگ، احمدالصبور، دکتر احمدالقاضی و یک استاد دانشگاه هیوستون در میزگرد جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون





نماز جماعت در همایش اسلامی - دکتر ایروینگ سه نفر دیگر از مسلمانان
امریکایی در صف اول نماز دیده می‌شوند





حامد، امیر حزب اسلامی آمریکای شمالی در میانه تصویر در همایش اسلامی هوستون

فصل سوم

فعالیت‌های سیاسی

بخش اول: جبهه ملی ایران - شاخه آمریکا

۱. تأسیس جبهه ملی

در همان روزهای اولی که وارد نیویورک شدم با نخشب تماس گرفتم. نخشب را بعد از سال‌ها برای اولین بار می‌دیدم. نخشب را از سال‌های خیلی دور، از هنگامی که دانش‌آموز دبیرستان دارالفنون بودم و به دعوت برادرم، دکتر کاظم، به عضویت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست درآمدم، می‌شناختم. در آن زمان وی دانشجوی دانشکده حقوق بود و همراه مهندس جلال آشتیانی، محمدجواد رضوی قمی و برادرم و کسان دیگر، نهضت خدایپرستان سوسیالیست را تشکیل داده بودند. ارتباط دوستی بین ما، حتی بعد از مشکلات و مسائلی که در نهضت خدایپرستان سوسیالیست پدید آمد و منجر به اختلاف و شکاف و انشعاب شد، ادامه یافت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هنگامی که در اواسط شهریور همان سال، یعنی حدود دو هفته بعد از کودتا، اولین اعلامیه «نهضت مقاومت ملی ایران» منتشر شد نخشب از اولین اعضای مؤسس آن بود. اما بعد از دستگیری‌اش ارتباط وی با نهضت مقاومت قطع شد. بعد از آزادی از زندان او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و فوق لیسانس خود را در علوم/اداری گرفت و برای دکترا ادامه داد. او که هنوز مجرد بود، در یک مؤسسه مخصوص نگهداری پسر بیچاره‌های بی سرپرست که وابسته به شهرداری نیویورک بود، هفته‌ای ۱۵ ساعت کار می‌کرد و به ازای آن از اتاقی برای سکونت و غذا و سایر امکانات مرکز استفاده می‌کرد، هر دو از دیدار هم، بعد از سال‌ها دوری و بی‌خبری بسیار خوشحال شدیم. او ابتدا وضعیت درسی و کار و سپس شمه‌ای از فعالیت‌های سیاسی خود و از

۲۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

آشنایی‌اش با خانم تهمینه، یک امریکایی عرب‌تبار سوری، که به زودی ازدواج خواهند کرد، برایم شرح داد. او گفت جلسات مشترکی با دکتر شایگان و سایر ایرانیان فعال دارند اما گفت احساس می‌کند که دکتر شایگان اعتماد لازم را به او ندارد. با کمک و همکاری دوستان قدیمی حزبی‌اش، نظیر دکتر محمد پورفر، دکتر پرویز پیشوازاده و مهندس بیرانوند و خسرو مافی، هسته‌ای از حزب مردم ایران را تشکیل داده است. او هم چنین گفت که با صادق قطب‌زاده در واشنگتن دی سی در تماس است. صادق قطب‌زاده را از ایران می‌شناختم. او از اعضای شاخه دانش‌آموزان نهضت مقاومت ملی بود و با دکتر عباس شیبانی در یک محله زندگی می‌کردند و دکتر شیبانی رابط این شاخه با کمیته اجرایی بود. پدر صادق قطب‌زاده در خیابان کارگر جنوبی چوب فروشی داشت و مرد خیر و خوش‌نامی بود. قطب‌زاده بعد از اتمام دبیرستان، برای ادامه تحصیل به واشنگتن سفر کرد و با انجمن اسلامی دانشجویان در تهران توسط آقای ابوالفضل حکیمی در ارتباط بود. نخشب توضیح داد که صادق در کنگره آن سال سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا به عنوان عضو هیئت دبیران سازمان انتخاب شده و بسیار فعال است.

نخشب هم چنین جریان تظاهرات ایرانیان مقابل سازمان ملل در شهریور همان سال و حوادث کنگره سازمان دانشجویان را برای من شرح داد. من هم به نوبه خود او را در جریان کامل فعالیت‌ها و تحولات اخیر ایران و چگونگی تشکیل جبهه ملی (دوم) و نقش و تأثیر کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی در شروع فعالیت آن قرار دادم و ضرورت تشکیل یک سازمان گسترده و فراگیری را که بتواند همه نیروهای ملی را بسیج کرده و ساماندهی نماید توضیح دادم.

به اتفاق هم به دیدن دکتر شایگان رفتیم. دکتر شایگان را آخرین بار حدود سال‌های ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ بعد از آزادی از زندان دیده بودم. به نظر خیلی افتاده‌تر و پیرتر شده بود. دکتر شایگان را تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به عنوان یکی از همکاران دکتر مصدق به اسم می‌شناختم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، او نیز همراه با سایر همکاران دکتر مصدق دستگیر، محاکمه و محکوم شد. بعد از آزادی‌اش از زندان، همراه جمعی از دوستانی که در نهضت مقاومت ملی فعالیت می‌کردیم به

فعالیت‌های سیاسی □ ۲۹۵

دیدنش رفتم. این آشنایی در دیدارهای بعدی بیشتر شد. هدف ما از دیدارهای بعدی، همراه با بعضی از جوانان فعال در نهضت مقاومت ملی (نظیر آقای دکتر عباس شیبانی، که آن زمان دانشجوی بود) این بود که او را قانع کنیم که خطرات سیاسی خود را بنویسد. جوانان نهضت مقاومت ملی حاضر شده بودند که به ایشان در این مورد کمک کنند. اگرچه ایشان استقبال کرد و جواب مثبت داد اما هرگز کاری صورت نگرفت. مدت کوتاهی بعد از آزادی، دکتر شایگان ایران را ترک و به آمریکا مهاجرت کرد. در آن زمان ایشان به همراه خانواده در شهر کوچک نیوراشل Newrachel در نزدیکی نیویورک زندگی می‌کرد و در دانشگاه نیواسکول نیویورک، فارسی درس می‌داد. در دیدار با دکتر شایگان، گزارش مفصلی از فعالیت‌های تهران، آمادگی مردم و تحولات سیاسی به اضافه تحلیل‌هایی که دوستان ما در نهضت مقاومت ملی داشتند، به همراه پیام آقایان مهندس بازرگان و باقر کاظمی را به ایشان دادم و به طور مبسوط پیرامون ضرورت تشکیل یک سازمان فراگیر، در آن شرایط تحت نام جبهه ملی (دوم) صحبت کردم. او را کاملاً مساعد و آماده برای فعالیت یافتیم و استقبال کرد. قرار شد باز هم یکدیگر را ببینیم. اما برای ایشان توضیح دادم که عازم بوستن و MIT هستم. بعد از استقرار در آنجا با ایشان تماس خواهم گرفت.

در فرصت‌های دیگر، علاوه بر دکتر شایگان و دکتر نخشب با صادق قطب‌زاده، شاهین فاطمی، دکتر سیف‌پور فاطمی نیز در همین مورد صحبت کردم. بعد از برگشتن از بوستون و توقف در نیویورک و سپس استقرار موقت در نیوجرسی به همراه خانواده، فعالیت برای سازمان‌دهی نیروهای ملی و ضداستبدادی به شکل جدی‌تری پیگیری شد. مکاتبات خود را با سایر دوستان فعال قدیمی در ایران که زمانی در انجمن اسلامی دانشجویان (در تهران و شیراز) و کانون مشهد، متاع و نهضت مقاومت ملی فعال بودند و با هم آشنا بودیم و در ایالات مختلف آمریکا و یا اروپا پراکنده بودند، آغاز کردم. دکتر مصطفی چمران در کالیفرنیا بود، برادر بزرگترش، دکتر عباس چمران در یکی از شهرهای شمالی ایالت نیویورک، دکتر مهدی بهادری‌نژاد و دکتر مرشد در ایلی نویز، امان‌الله طهماسبی در اوهایو، دکتر شریعتی و پرویز امین در پاریس، دکتر صمد تقی‌زاده در لندن و شاپور رواسانی در

۲۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

برلین بودند. با همه اینها، به تدریج با فاصله زمانی تماس مکاتبه‌ای را شروع کردم. در این مکاتبات نظرات خود را در مورد سازماندهی نیروهای مبارز و آماده به فعالیت شرح دادم و از آنها نیز نظرشان را خواستار شدم. با دوستان ایران، مهندس بازرگان، رحیم عطایی و دکتر خواجه‌جوی، عباس رادنی، دکتر احمد صدر حاج سید جوادی، نیز باب مکاتبه و دادن گزارش فعالیت‌ها و کسب خبرها و نظرها را آغاز کردم. (دفتر دوم- نامه‌ها)

اخبار فعالیت‌ها و جوش و خروش‌های مردم در اوایل سال ۱۳۳۹ در میان ایرانیان ساکن آمریکا و اروپا، اعم از دانشجو، پزشک، بازرگان و صاحبان تخصص‌های دیگر، حرکت و توجه جدیدی به وجود آورده بود. اگرچه اکثریت ایرانیان علاقه‌ای به کار سیاسی نشان نمی‌دادند اما حوادث ایران روزبه‌روز بر تعداد علاقمندان و شور و هیجان آنها افزوده بود.

حاصل تماس‌ها و مکاتبات و گفتگوها، رسیدن به یک اجماع نظر درباره تشکیل یک سازمان فراگیر ملی، تحت نام «جبهه ملی ایران» بود. در بعضی از نقاط تمرکز ایرانیان، هسته‌ها و یا واحدهای محلی تحت نام «جبهه ملی» به‌طور خودجوش تشکیل شده بودند. به عنوان مثال، دکتر مصطفی چمران، در نامه‌هایش، بعد از شرح این که از ایران به دانشگاه A & M در کالج استیشن نگزاس رفته و فوق‌لیسانس خود را در آنجا گرفته و اکنون در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی آخرین مرحله از دکترای خود را در الکترونیک می‌گذرانند، ضمن استقبال از فکر و حرکت، اطلاع داد که با کمک برخی دیگر از دانشجویان ملی، از جمله آقای حسن لباسچی، یک هسته یا واحد جبهه ملی را به‌وجود آورده‌اند. البته آن را به‌طور علنی اعلام نکرده‌اند، اما کلیه فعالیت‌های دانشجویی زیر نظر و هدایت این هسته صورت می‌گیرد.

شرح مشابهی از پاریس از دکتر شریعتی و پرویز امین و از دکتر تقی‌زاده (لندن) و *رواسانی (آلمان)* در مورد فعالیت برای تأسیس جبهه ملی دریافت کردم. در خلال این بررسی‌ها مطلع شدم که خسرو قشقایی با بی‌بی خانم، مادرش در مونیخ آلمان ساکن هستند و برادر بزرگ ترش ناصر قشقایی گاهی مونیخ و گاهی بوستون، پیش پسرش، دکتر عبدالله قشقایی در رفت و آمد است. مهندس رضوی با کمتر کسی در ارتباط بود و کسی از او خبری نداشت.

فعالیت‌های سیاسی □ ۲۹۷

گفتگوها و مشورت‌ها برای تشکیل جبهه ملی در شرق آمریکا (نیوجرسی، نیویورک، واشنگتن) منجر به تشکیل یک هسته یا شورای موقت شد که اولین جلسات خود را در منزل دکتر شایگان در نیوراشل برگزار کرد. کسانی که در این جلسات اولیه حضور داشتند، تا آنجا که به خاطر دارم عبارت بودند از: دکتر علی شایگان، دکتر سیف پورفاطمی، دکتر محمد نخشب، دکتر ناصر خدایار، شاهین (علی محمد) و فرامرز فاطمی، مهندس بیرانوند، دکتر محمد پورفر، خسرو مافی، صادق قطب‌زاده و نگارنده. از همان جلسات اولیه، در مورد ساختار سازمانی و تشکیلاتی جبهه ملی دو نگرش یا نظر مطرح بود و در عمل پیگیری می‌شد. یک فکر و نگرش طالب آن بود که هسته‌ای یا گروهی به نام «جبهه ملی ایران - در تبعید» اعلام موجودیت کند. افرادی را هم که برای عضویت در این هسته یا شورا نام می‌بردند عبارت بودند از دکتر شایگان، دکتر سیف پورفاطمی، خسرو قشقایی و ناصر قشقایی و مهندس رضوی. این نگرش بر این باور بود که این‌ها همان «همکاران دکتر مصدق» هستند و به اعتبار آن تنها آنها حق دارند، به نام جبهه ملی فعالیت کنند. اگرچه برخی از این افراد، خود نیز مبلغ و مدافع چنین فکری بودند اما اکثریت کسانی که اعلام آمادگی برای فعالیت در جبهه ملی کرده بودند با این نگرش موافق نبودند. به دلیل بعد مسافت، تجمع و گردهمایی این افراد در یک محل و ایفای نقش رهبری، تحت نام جبهه ملی در تبعید وجود نداشت و اگر هم صورت می‌گرفت، در عمل یک یا چند نفر، کنترل اصلی و واقعی را در دست می‌گرفتند. کسانی هم بودند که چنین دعوایی در سر داشتند و بعضاً بروز هم می‌دادند. اما به هر حال از این نگرش استقبال نشد. نگرش دیگری که من هم معتقد و مدافع آن بودم، این بود که نیروهای ملی در یک سازمان دموکراتیک، بر اساس اصول و ضوابط معین و توافق‌شده‌ای سازمان داده شوند. مسئولین سازمان با آرای اعضای آن برگزیده شوند و در برابر اعضا هم مسئول و جوابگو باشند. شخصیت‌های برجسته ملی مورد احترام هستند و ممکن است به عنوان بالاترین مقام در سازمان انتخاب بشوند، اما تنها در چهارچوب مقررات سازمان و مصوبات آن عمل خواهند کرد و حق ویژه‌ای نخواهند داشت. بعد از بحث‌های مقدماتی، بالاخره فکر و نظر و نگرش دوم به تصویب اکثریت اعضای مؤسس رسید.

۲۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

اگرچه در خلال این بحث‌ها و تبادل نظرها، هواداران نگرش اول، شتاب‌زده، دست به انتشار دوره جدید «باختر/مروز» به عنوان ارگان «جبهه ملی ایران در تبعید» زدند که با اعتراض‌هایی روبرو شد.

هیئت مؤسس، به‌عنوان شورای موقت «جبهه ملی ایران در آمریکا» کار سازماندهی را به عهده گرفت. در اولین قدم، تثبیت تعداد اعضای شورای موقت و تصویب اعضای آن بود. این کار ضروری بود. زیرا بعضی از اعضای برجسته هیئت مؤسس، بدون اطلاع و تصویب قبلی، افرادی را به جلسات دعوت می‌کردند و این افراد یک یا دو جلسه می‌آمدند و دیگر نمی‌آمدند. اما با تصویب جمع، دعوت افراد جدید تابع مقررات خاص شد. اساسنامه موقتی را تدوین کردم که به تصویب رسید. آقای دکتر شایگان به عنوان رئیس شورا و بنده هم به عنوان دبیر آن انتخاب شدیم. اولین هیئت اجرایی شامل آقایان دکتر نخشب، دکتر ناصر خدایار، شاهین فاطمی، فرامرز فاطمی و بنده معین شد. مسئولیت کمیته تشکیلات را نیز بر عهده من گذاشتند. به عنوان مسئول تشکیلات با ایرانیان علاقمند در سرتاسر آمریکا تماس گرفتم و یک فرم مخصوص درخواست عضویت در جبهه ملی فرستادم و از همه خواستم که در صورت تمایل اولاً آنها را پر کنند و بفرستند (پیوست ۱۲) و ثانیاً در محل و ایالت خود واحدهای محلی تشکیل بدهند. اعضا و فعالیت‌های خود را به هیئت اجرایی گزارش کنند. استقبال از این حرکت بسیار وسیع و رضایت‌بخش بود. عضوگیری به‌طور جدی آغاز شد. درخواست عضویت بعضی از اعضا به عنوان نمونه در پایان این بخش آمده است.

بیش از ۲۰۰ در خواست عضویت که در میان آنها ۱۰ زن ایرانی بود، دریافت شد. این درخواست‌ها در هیأت اجرایی مطرح و عضویت همگی به تصویب رسید. این اعضا در حدود ۲۰ ایالت در سرتاسر آمریکا، شامل، نیویورک، نیوجرسی، واشنگتن دی سی، پنسیلوانیا، ایلی نویز، میشیگان، اوهایو، می‌نوستا، آریزونا، کالیفرنیا، ماساچوست، اوکلاهما، ایندیانا، یوتا، کنتاکی و... پراکنده بودند. بیش از نیمی از این اعضا در غرب آمریکا و کالیفرنیا ساکن بودند. در میان اعضا دانش‌آموز، دانشجو، پزشک، حقوقدان و استاد دانشگاه، جوان‌ترین، آقای محمد حسین بنی‌اسدی متولد ۱۳۲۱ و مسن‌ترین، آقای دکتر شایگان متولد ۱۲۸۲ هـ. ش. بودند.

۲. اولین کنگره جبهه ملی

شورای مرکزی تشکیل اولین کنگره سراسری را تصویب کرد. کمیته ویژه تدارکات کنگره اول انتخاب شد و من به عنوان مسئول این کمیته معین شدم و اطلاعاتی برای کلیه اعضا فرستادم (پیوست ۱). همچنین از سازمان‌ها و واحدهای محلی (ایالتی) خواسته شد که گزارشی شامل، تاریخ تأسیس، تعداد اعضا، نام و تعداد اعضای کمیته محلی و تاریخ انتخاب و مسئولیت هر یک، رونوشتی از اساسنامه و آیین‌نامه به همراه خلاصه‌ای از فعالیت‌های انجام شده و معدل درآمد ماهیانه و موجودی صندوق برای کمیته تدارکات بفرستند. به این ترتیب، مقدمات تشکیل اولین کنگره جبهه ملی فراهم شد. اولین کنگره جبهه ملی ایران در آمریکا، در اواسط تیرماه ۱۳۴۱ (۶-۸ جولای ۱۹۶۲) با شرکت اعضا و نمایندگان واحدهای محلی از حدود ۲۰ ایالت و شهر، در نیویورک برگزار شد. اساسنامه و منشور جبهه ملی به تصویب کنگره رسید. اعضای جدید شورای مرکزی انتخاب شدند. شورای مرکزی دو نوع عضو داشت. اعضای که در شرق آمریکا (نیوجرسی، نیویورک، نیوانگلند، واشنگتن) ساکن بودند و می‌توانستند و موظف بودند به‌طور مرتب در جلسات ماهیانه شورا حضور پیدا کنند. گروه دیگر از اعضای شورا، ساکن ایالات مختلف آمریکا بودند و به دلیل دوری راه، امکان شرکت در جلسات ماهیانه را نداشتند. ولی موظف بودند در جلسات فصلی، هر سه ماه یک بار، حضور پیدا کنند. شورای مرکزی بر طبق اساسنامه می‌توانست با حضور تعداد معینی از گروه اول اعضا که ساکن شرق بودند، کار خود را ادامه داده و تصمیمات لازم را اتخاذ کند. در شورای مرکزی جدید، آقای دکتر شایگان مجدداً به سمت ریاست شورا و بنده هم به عنوان دبیر شورا انتخاب شدیم. دکتر چمران که تحصیلاتش را در برکلی تمام کرده بود و برای همکاری با مرکزآزمایشگاه‌های بل به نیوجرسی آمده بود به عضویت در شورا انتخاب شد. شورای مرکزی جدید، هیئت اجرایی جدیدی را انتخاب کرد. در این هیأت اجرایی، دکتر نخشب مسئول تبلیغات، دکتر چمران، مسئول مالی، نگارنده به عنوان مسئول تشکیلات، انتخاب شدند. نخشب، دستور بحث‌های داخلی را می‌نوشت که همراه با دستورالعمل تشکیلاتی برای افراد فرستاده می‌شد تا در حوزه‌ها مورد بحث قرار گیرد.

۳۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اعضای هیئت اجرایی برای توسعه کادرهای سازمان، بعضاً به ایالات سفر می‌کردند و با اعضای فعال و یا واحدهای ایالتی جلسات مشترک برگزار می‌کردند و گزارش‌های خود را در شورا مطرح می‌کردند.

با همت و پشتکار مسئول تبلیغات، دکتر نخشب، اولین شماره «اندیشه جبهه» در مهرماه ۱۳۴۱ منتشر شد. از آنجا که «ایران آزاد» نشریه خبری - سیاسی توسط جبهه ملی اروپا منتشر می‌شد، جبهه ملی آمریکا، «اندیشه جبهه» را به صورت یک نشریه سیاسی - اقتصادی - تحلیلی منتشر کرد. هر دو جبهه تصویب کردند که ایران آزاد و اندیشه جبهه ارگان هر دو سازمان باشند.

بعد از انتشار اولین شماره اندیشه جبهه، کمیته تشکیلات اطلاعیه‌ای برای تمام واحدها ارسال نمود، که در بخش پیوست‌ها آمده است.

۳. تظاهرات ۸ فوریه ۱۹۶۳ (بهمن ۱۳۴۲)

به مناسبت تشدید فشار رژیم شاه بر مبارزین سیاسی و فعالان جنبش دانشجویی و به دنبال تصمیم جلسه فوق العاده هیئت اجرایی روز جمعه ۸ فوریه روزتظاهرات همگانی و به تمام اعضا و واحدها اعلام شد. جبهه ملی با همکاری سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، تظاهرات گسترده‌ای را در سرتاسر آمریکا سازماندهی کرد.

دو هدف عمده این تظاهرات عبارت بودند از:

الف - از نظر خارجی

- ۱- جلب توجه حداکثر مردم آمریکا نسبت به وقایعی که در میهن ما می‌گذرد.
- ۲- رسوا کردن هرچه بیشتر رژیم ضد ملی موجود در ایران.
- ۳- اعتراض به توقیف دسته‌جمعی سران جبهه ملی و دانشجویان.

ب - از نظر داخلی

- ۱- همدردی با دوستان مقیم ایران.
- ۲- جلب توجه هرچه بیشتر ایرانیان مقیم آمریکا نسبت به وقایع میهن مان و جلب آنها به شرکت در مبارزه.

۳۰۱ □ فعالیت‌های سیاسی

۳- ایجاد یک حرکت و جنبش میان اعضاء و واحدها - آزمایش قدرت نیروهای ملی، کسب تجربه.

۴- کمک به رشد و توسعه و تحکیم سازمان‌های محلی.

در بسیاری از ایالات آمریکا، حتی در شهرهایی که تعداد ایرانیان انگشت‌شمار بودند، این تظاهرات اعتراضی برگزار شد. گزارش این تظاهرات در پیوست ۵ آمده است.

۴. نامه به روزنامه‌ها و مجلات

یکی دیگر از اقدامات روشنگرانه، نوشتن نامه به روزنامه‌ها و مجلاتی بود که با گرفتن پول از سفارت ایران مطالبی به نفع شاه می‌نوشتند.

متنی به عنوان نمونه تهیه شد تا اعضای محلی در چارچوب آن نامه بنویسند. این متن به همراه دستورالعمل تشکیلاتی برای تمام اعضاء فرستاده شد. این دستورالعمل و متن پیشنهادی در بخش پیوست‌ها آمده است.

۵. دومین کنگره جبهه ملی

دومین کنگره جبهه ملی در اواسط شهریورماه ۱۳۴۲ (۱-۳ سپتامبر ۱۹۶۳) برگزار شد. هیئت اجرایی گزارش کمیته‌ها را به اطلاع کنگره رساند.

کنگره، گزارش شورای مرکزی شامل گزارش هیئت اجرایی و هر یک از مسئولین را استماع و آن را تأیید کرد. متأسفانه متن این گزارش‌ها در دسترس نیست. اما در میان اوراق باقیمانده از حوادث، گزارش کمیسیون‌های مالی و تبلیغات در بخش پیوست‌ها آمده است.

پس از استماع و تأیید گزارش‌ها، کنگره به بررسی اوضاع سیاسی کشور و در نهایت تدوین و تصویب قطعنامه پرداخت و سپس اعضای شورای مرکزی انتخاب شدند. متأسفانه نسخه‌ای از قطعنامه مصوب در دسترس نیست و از مضمون آن چیزی هم به خاطر ندارم. در انتخابات جدید، تغییراتی در اعضای شورای مرکزی داده شد. یکی از ویژگی‌های جامعه آمریکا، حرکت دائم جمعیت است. بعضی از فعالین جبهه که ساکن شرق بودند، به ایالات دیگر رفته بودند و در مقابل برخی از فعالین از سایر ایالات به شرق آمده بودند. از جمله این افراد دکتر مصطفی چمران بود که دکترای

۳۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

الکترونیک خود را از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی گرفته بود و در یکی از بزرگ‌ترین مراکز پژوهش فضایی، آزمایشگاه‌های بل، در نیوجرسی (مری هیل) استخدام شده بود. در این دوره، دکتر چمران علاوه بر عضویت در شورای مرکزی، به عضویت در هیئت اجرایی نیز انتخاب شد. در کنگره دوم اعضای جدید شورای مرکزی عبارت بودند از علی بزرگر، پرویز تهامی، حسین بنی‌اسدی، دکتر صحت، دکتر ممتاز.

در خلال این فعالیت‌ها، تماس و مکاتبه با دوستان در اروپا ادامه و گسترش پیدا کرد. در اروپا نیز، واحدهای خودجوش سیاسی، تحت نام جبهه ملی، در همه جا تشکیل شده بودند و هریک به تناسب امکانات و تعهدات، مطالبی منتشر می‌ساختند. مثلاً دوستان ملی در انگلیس، زیر نظر و با کمک دکتر تقی‌زاده، نشریه ۲۹ / سفند را به عنوان ارگان جبهه ملی انگلیس بیرون می‌دادند. این فعالیت‌های خودجوش، در نهایت به تشکیل سازمان جبهه ملی ایران در اروپا منجر شد و تماس و ارتباط سازمانی میان دو واحد قاره‌ای جبهه ملی برقرار شد. در اروپا نیز سعی شده بود ساماندهی نیروها دموکراتیک باشد و همه نیروها در شورای مرکزی، حضور داشته باشند. اعضای شورای مرکزی اروپا تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند عبارت بودند از: شاپور رواسانی، راسخ افشار، برادران شاکری، بیات‌زاده، خمسی، کارگشا، شریعتی، تقی‌زاده، امین و... جبهه ملی اروپا نشریه «ایران آزاد» را به عنوان ارگان رسمی خود منتشر می‌کرد. دکتر شریعتی مسئول و سردبیر بود. او مقالات خود را با اسم مستعار «شمع» می‌نوشت.

جبهه ملی در آمریکا علاوه بر اندیشه جبهه، بولتن «اخبار جبهه ملی» را به‌طور منظم و ماهیانه منتشر می‌کرد. در کنگره اول و دوم جبهه ملی آمریکا، نمایندگانی از جبهه ملی اروپا نیز شرکت کردند و متقابلاً به هنگام تشکیل کنگره‌های جبهه ملی اروپا، نمایندگانی به کنگره‌های آنان اعزام می‌شد.

در مجموع باید بگویم، جبهه آمریکا از جهت بسیج و سازماندهی نیروهای ملی و مبارز، علیرغم فقدان تجربه و آموزش تشکیلاتی بسیاری از فعالان، در مراحل اولیه موفق بود. بر اساس آمار و اطلاعاتی که در همان زمان جمع‌آوری شده بود، حدود هفت هزار دانشجوی ایرانی در آمریکا به تحصیل مشغول بودند. تعداد ایرانیانی که کم و بیش توجهات و فعالیت‌های سیاسی، به نحوی از انحاء داشتند، حدود ۲۰۰ نفر بودند و این با توجه به مسائل و عوامل مختلف، یک پیروزی بود.

۳۰۳ □ فعالیت‌های سیاسی

تا قبل از سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و تشکیل سازمان‌های جبهه ملی در اروپا و آمریکا، فعالیت‌های سیاسی به‌طور عمده در انحصار و مهار حزب توده / ایران قرار داشت. نه این که عناصر ملی‌فعالیتی نداشته باشند، چرا داشتند اما به‌طور پراکنده. در سال‌های اولیه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عناصر ملی که به اروپا و آمریکا رفته بودند، گاه‌به‌گاه بیانیه‌هایی تحت عنوان «*هواداران نهضت مقاومت ملی*» یا «*هواداران نهضت ملی*» و غیره پخش می‌کردند. اما عمده فعالیت‌ها توسط حزب توده صورت می‌گرفت که توسط رهبری حزب از اروپای شرقی هدایت می‌شد. علاوه بر *روزنامه مردم*، *مجله دنیا*، *ماهنامه یا فصلنامه «اخبار و مسائل بین‌المللی»* به‌طور مرتب منتشر و در همه جا توزیع می‌شد. اعضا و افراد وابسته به حزب توده، در میان دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های مختلف، در آمریکا و اروپا فعال بودند. در برابر آنها عناصر ملی پراکنده، بدون ارتباط با هم و عموماً غیرفعال بودند، عناصر ملی - مذهبی، دانشجویان مسلمان نیز فاقد سازمان و ارتباط ویژه‌ای بودند. عده‌ای از جوانان و دانشجویان مسلمان، به دلیل انگیزه‌ها و گرایش‌های مذهبی، با *انجمن‌های اسلامی* که توسط مسلمانان غیر ایرانی تأسیس یافته و اداره می‌شد همکاری می‌کردند. در بعضی شهرها و ایالات، عناصر ملی - مذهبی و مسلمانان، در انجمن‌های دانشجویان ایرانی فعالیت می‌کردند، نظیر *انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه*، که دکتر شریعتی و پرویز امین در آن فعال بودند و *مجله پارسی* زیر نظر آنها منتشر می‌شد.

برخی از احزاب ملی، نظیر *حزب مردم ایران*، *حزب ملت ایران* و *حزب زحمتکشان ملت ایران* - نیروی سوم فعالیت‌های محدودی داشتند. نخشب در آمریکا، تلاش بسیار می‌کرد تا اعضا و علاقمندان *حزب مردم ایران* را سازماندهی کند. برخی از اعضای *حزب ملت ایران* نیز به صورت فردی و یا گروهی فعالیت‌هایی می‌کردند. در برلین، نشریه‌ای توسط این افراد منتشر می‌شد (نظیر نشریه «نبرد» توسط *حیدر رقابی* - *هاله*). از میان احزاب ملی، نیروی سوم از همه فعال‌تر و سازمان‌یافته‌تر عمل می‌کرد و نشریه «*سوسیالیسم*» را به‌طور تقریباً مرتب منتشر می‌ساختند. فعالیت این گروه تحت عنوان «*جامعه سوسیالیست‌های ایران*» صورت می‌گرفت. سال‌ها قبل از آن *علی‌اصغر حاج سید جوادی* زمانی که در پاریس بود، *مجله‌ای* را منتشر می‌کرد. از *پرویز پیشداد*، *ناصر پاکدامن*، *حسین ملک*، نیز به عنوان افراد فعال این گروه نام می‌بردند.

۳۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

وقایع سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ به بعد در ایران از یک طرف و حوادث جهانی، در کوبا، ویتنام، الجزایر، و بالا گرفتن اختلافات میان چین و شوروی از طرف دیگر بر وضعیت فکری و مناسبات سیاسی تمام نیروهای سیاسی ایران اثرات عمیقی بر جای گذاشت.

تأسیس و فعالیت جبهه ملی (دوم) و نهضت آزادی در ایران، بی‌تردید، مناسبات نیروهای ملی و ملی - مذهبی در خارج از کشور را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد و این نیروها را به حرکت جدیدی در راستای سازماندهی نیروهای مبارز و ضد استبداد وادار ساخت. به دنبال این اثرات بود که از حدود سال ۱۳۳۹ به بعد تقریباً تمام انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی که بعضی از آنها که تا آن زمان در کنترل دولت ایران بودند، به دست نیروهای ملی و مبارز و ضد استبداد افتاد. به عنوان مثال می‌توان از انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا نام برد که تا قبل از نشست سالیانه در مرداد ۱۳۳۹، به طور کامل در دست دولتی‌ها بود، ولی از این تاریخ، استقلال کامل خود را از دولت ایران به دست آورد (که شرح آن در جایی دیگر آمده است). از سال‌های ۴۰ و ۴۱ به بعد است که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی به عنوان یکی از بازوهای قدرتمند مبارزات سیاسی از خارج از کشور و همچنین عرصه رقابت‌های فکری و سیاسی میان نیروها و احزاب سیاسی شکل می‌گیرد.

دکتر چمران و من، هر دو عضو شورای مرکزی و هیئت اجرایی و نیز دکتر چمران مسئول مالی و من مسئول تشکیلات جبهه ملی ایران در آمریکا بودیم. دکتر نخشب مسئول انتشارات و تبلیغات بود. میان ما سه نفر نیز هماهنگی و تفاهم نسبی وجود داشت. اما یکی دیگر از اعضای هیئت اجرایی، شاهین علی محمد فاطمی، مرتب به بهانه‌های مختلف با نخشب درگیر می‌شد. این درگیری‌ها در بازدهی کار هیئت اجرایی اثر منفی می‌گذاشت. شاهین فاطمی از طرف دیگر عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا بود و به دلیل سالیان دراز اقامت در آمریکا، به امکانات وسیعی دسترسی داشت. نشریه مستقلی نیز به زبان انگلیسی به طور ماهیانه منتشر می‌کرد و سعی داشت همه جا، به خصوص در مطبوعات و رسانه‌های گروهی آمریکا به عنوان «رهبر» مخالفین ایران شناخته شود. در میان دوستان، نه تنها کسی چنین داعیه‌ای نداشت بلکه تعمد هم بود که هرکسی از گستره فعالیت‌هایمان آگاه نشود.

۳۰۵ □ فعالیت‌های سیاسی

فعالیت‌های جبهه ملی، غیر از انجام مصاحبه‌ها و تظاهرات و نمایشات اعتراض علیه ایران، نامه‌های اعتراض به سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی انتشار دو نشریه بود که به آن‌ها اشاره کردم.

۶. راه‌اندازی چاپخانه

استفاده از چاپخانه‌های معمولی در آمریکا، برای تکثیر نشریات در تیراژی که می‌خواستیم، گران تمام می‌شد. سعی کردیم، مرکز مناسبی برای چاپ ارزان نشریات پیدا کنیم. با مرکزی که مخصوص معلولین بود به نام *ایسترسیل* Easter Seal که انواع و اقسام خدمات، از جمله خدمات چاپ و تکثیر را ارائه می‌دادند آشنا شدیم و چند نوبت از آن‌ها استفاده کردیم. اما این کافی نبود. یکی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی، آقای مهندس محمد حسینی، تخصص خود را در صنعت چاپ گرفته بود و در یک شرکت بزرگ چاپ در پیتسبورگ (ایالت پنسیلوانیا) کار می‌کرد. او البته نهضتی نبود اما با گروه ما بسیار نزدیک بود و صمیمانه همکاری می‌کرد. او پیشنهاد خرید یک ماشین چاپ دست دوم ارزان‌قیمت را به ما داد. دکتر چمران و من نظر او را پذیرفتیم به شرطی که مسئله فقط بین ما سه نفر بماند و در جایی گفته نشود. مهندس حسینی یک ماشین چاپ افسست ۱۱۰۰ دست دوم پیدا کرد و به قیمت ۱۰۰ دلار برای ما خرید. در یک تعطیل آخر هفته، به اتفاق دکتر چمران به پیتسبورگ رفتیم و با کرایه کردن یک واگن مخصوص حمل بار که به پشت ماشین‌های معمولی بسته می‌شود، ماشین چاپ را به نیوجرسی آوردیم. یکی از اتاق‌های زیرزمین خانه مسکونی خودم را برای این کار اختصاص دادم. برای آن که سر و صدای ماشین چاپ همسایه‌ها را ناراحت نکند، تمام دیوارهای این اتاق را با پتو و وسایل دیگر «ضد صدا» عایق‌بندی کردیم. ماشین چاپ افسست با تمامی وسایل جانبی برای تهیه و ساخت پلتهای فلزی همراه بود. مهندس حسینی، دو روز تعطیلی آخر هفته را آمد نیوجرسی و به دکتر چمران و من، طرز تهیه پلتهای فلزی و کاغذی و کار با ماشین چاپ افسست را آموزش داد. از آن پس، هر وقت می‌خواستیم چیزی را چاپ کنیم، دکتر چمران که با خانواده خود در شهری به فاصله ۱۸-۲۰ کیلومتری ما زندگی می‌کرد، به همراه خانواده به منزل ما می‌آمد. درحالی‌که خانواده‌ها با هم سرگرم بودند ما هم تمام شب را

۳۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

با کمک هم پلیت می‌ساختیم و چاپ می‌کردیم. یادم هست هنگامی که در سالروز قیام ۱۵ خرداد، شاه به آمریکا می‌آمد، و نهاد بین‌المللی مبارزه با اعتیاد، طی نامه‌ای خطاب به رئیس دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس، شاه را به عامل اصلی شیوع اعتیاد جوانان ایرانی به هروئین متهم کرد و به دعوت از وی اعتراض کرد، ما در همان زیرزمین و با همان ماشین چاپ، یکصد هزار نسخه از روی آن نامه تکثیر کردیم و در اختیار واحدهای محلی جبهه ملی ایران و سازمان‌های دانشجویی در ایالات مختلف قرار دادیم به طوری که از این نامه برای تمام شعبات و واحدهای پلیس و مبارزه با اعتیاد فرستاده شد.

مطالب نشریات معمولاً تایپ می‌شدند و از روی آنها افست چاپ می‌کردیم. دکتر چمران، علاوه بر سیرت آرام و ملایم، خط زیبایی داشت و این امر کمک بسیار مؤثری در تزئین و زیبایی عناوین مقالات و مطالب نشریات ما بود.

هنگامی که برنامه سفر ما به قاهره قطعی شد، ماشین چاپ افست را ابتدا در اختیار یکی از افراد جبهه ملی، سعید فرید (فرزند آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی) گذاشتیم. ولی مجدداً توسط مهندس حسینی به پیتسبورگ برده و فروخته شد.

در سازماندهی نیروهای ملی، ملی - اسلامی و حتی عناصری با گرایش‌های چپ ما موفق شده بودیم جبهه ملی را از محدوده ائتلاف چند حزب سیاسی فراتر ببریم. برای موفقیت این راهکار ما حتی از تکثیر و توزیع نشریات نهضت آزادی ایران که به دستمان می‌رسید، به رغم اعتقاد و تمایل درونی، خودداری می‌کردیم. امید ما این بود که جبهه ملی بتواند، به عنوان یک تشکیلات مستقل، نماینده واقعی تمام نیروهای ضد استبداد و ضد استیلاهای خارجی با هر نوع گرایشی بشود، یک سازمان فراگیر ملی فراحزبی با اساسنامه و منشور مستقل. اما متأسفانه با مشکلات بازدارنده درونی روبرو شدیم. به رغم استقبالی که بسیاری از ایرانیان، اعم از دانشجو یا استاد یا مهندس و پزشک و غیره، از جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی کردند، بروز مسائل داخلی، رقابت‌ها، خصلت‌ها، رسوبات فرهنگ استبدادی، سلطه کیش شخصیت که بسیاری از ما ایرانی‌ها، کم و بیش به آن مبتلا هستیم، بر مناسبات درونی جبهه ملی اثر منفی گذاشت و به تدریج جبهه ملی را از درون سست کرد.

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۰۷

فعالیت‌های سیاسی برای همه بسیار وقت‌گیر بود. اعضای این جلسات، در منطقه وسیعی پراکنده بودند. هرکدام برای شرکت در جلسه می‌بایستی چندین ساعت رانندگی کنند تا به محل برگزاری جلسه برسند. راندمان و بازدهی جلسات بسیار کم بود. ما ایرانی‌ها دنبال چیزی بودیم که هیچ‌کدام آمادگی آن را نداشتیم. پایه دموکراسی، قبول تنوع افکار و اندیشه‌ها، تحمل اندیشه‌های متفاوت و مخالف و تن در دادن به همکاری جمعی با کسانی است که در تمام زمینه‌ها با ما یکسان فکر نمی‌کنند. اما ایرانی‌ها، حتی آنها که سالیان دراز در جهان غرب و در میان غربی‌ها زندگی می‌کنند و کرده‌اند و از نزدیک با مکانیزم‌های عملی و اجرایی کار گروهی آشنا هستند، تن به حداقل مقررات کار جمعی نمی‌دهند. در جلسات گروهی ایرانیان، همیشه با برخوردهای شدید آراء و عقاید، همراه با رفتارهای نابهنجار و بیمارگونه روبرو می‌شدیم. جلسات جبهه ملی هم مصون از این آفات نبود. در درون جبهه ملی سه گروه عمده، فعال بودند: عناصر ملی، عناصر ملی - اسلامی و عناصر چپ. در میان عناصر ملی کسانی بودند که با صداقت فعالیت می‌کردند اما کسانی هم بودند که داعیه‌ها داشتند و فرصت‌طلبی می‌کردند. در میان عناصر چپ کسانی بودند که خود را مارکسیست می‌دانستند. اما با عناصر ملی - مذهبی، همگرایی داشتند اما برخی از این عناصر به شدت ضد اسلام و اسلام‌گرایان بودند و دائم موجب برخورد و تلاطم می‌شدند.

علاوه بر این، برخی از عناصر درون جبهه ملی و سازمان دانشجویان، نظر موافق و مساعدی نسبت به اسرائیل داشتند. به طوری که وقتی در یکی از بیانیه‌ها یا سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی به شاه و اسرائیل به شدت حمله شده بود، این گروه‌ها، در تکثیر این بیانیه، قسمت‌های ضد اسرائیلی آن را حذف کردند!!

بعد از ۱۵ خرداد، برخی از این عناصر به حملات خود علیه اسلام شدت بخشیدند به طوری که دکتر چمران و من، مشترکاً سه یا چهار سخنرانی پیرامون زن و خانواده، ازدواج و طلاق در اسلام و در میان مسلمانان ایراد کردیم. این تقابل‌ها موجب آن شد که بازدهی کار بسیار کم باشد. به طوری که اغلب شب‌ها هنگامی که دیروقت با چمران از این جلسات به منزل برمی‌گشتیم واقعاً هر دو شدیداً احساس خستگی و فرسودگی می‌کردیم.

از یک طرف جبهه ملی ایران - شاخه آمریکا و سازمان‌های دانشجویی در آمریکا

۳۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

(و نیز در اروپا) در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴، توانسته بودند نیروها را سازماندهی کنند و هم نقش مؤثری در مبارزه علیه استبداد سلطنتی و حمایت از مبارزات مردمی در داخل کشور ایفا نمایند. اما از طرف دیگر، درگیری‌های داخلی، برخوردهای خصلتی و شخصی و شخصیتی، جبهه ملی را دچار تلاطم‌های فرسایشی داخلی می‌کرد.

اگرچه فعالیت مؤثر ایرانیان خارج از کشور، به‌طور دائم وابسته به ادامه مبارزات در داخل کشور است و با فروکش کردن مبارزه سیاسی به معنی پارلمانی در ایران، کاهش فعالیت‌های برون مرزی قابل پیش‌بینی بود، اما به نظر می‌رسد، جبهه ملی شاخه آمریکا، اگر همان برنامه‌های راهبردی کنگره اول و دوم را رعایت می‌کرد، می‌توانست موقعیت خود را به عنوان یک سازمان سیاسی فراگیر حفظ کند.

۷. نامه به دکتر مصدق و ارتباط با ایران

۱- در طی سالهای ۱۳۴۰، ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، به مناسبت سال نو، هر سال، یادداشت تبریکی برای دکتر مصدق به آدرس دکتر غلامحسین مصدق می‌فرستادم. در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد و فعالیت در نهضت مقاومت ملی، با دکتر غلامحسین مصدق رابطه خود را حفظ کرده بودم و از طریق ایشان برخی از نشریات نهضت مقاومت ملی را برای دکتر محمد مصدق می‌فرستادم. دکتر غلامحسین نامه‌های مرا به ایشان می‌داد و جواب‌های ایشان را برای من می‌فرستاد. این پاسخ‌ها در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

۲- به رغم فشار کار در دانشگاه و فعالیت‌های جبهه ملی و اداره خانواده، از هر فرصتی برای تماس با ایران استفاده می‌کردم. با بازرگان، تا قبل از بازداشت در بهمن ۱۳۴۱ و با رحیم عطایی در تماس بودم. عطایی بینش بسیار عمیقی از مسایل سیاسی داشت و با نامه‌های خود نه تنها مرا در جریان رویدادهای تهران، اعم از جبهه ملی و نهضت آزادی قرار می‌داد، بلکه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های خود را نیز می‌فرستاد. تعدادی از این نامه‌ها که باقیمانده است در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

از حدود یک سال بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از یک طرف اختلافات داخلی در جبهه ملی بالا گرفت. از طرف دیگر این زمانی بود که نیروهای اصلی نهضت آزادی

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۰۹

ایران، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده، پرویز امین، دکتر شریعتی و نگارنده، برای سازماندهی مبارزه مسلحانه و تأسیس پایگاه آموزشی (سماع) برنامه‌های جدیدی را دنبال می‌کردیم و لاجرم همکاری با جبهه ملی قطع شد.

اما با وجود این، به‌طور مرتب گزارش‌هایی از رویدادهای درون جبهه ملی، سازمان‌های دانشجویی و نیز فعالیت‌های بیرونی توسط برخی از اعضای فعال این سازمان‌ها، که با ما در ارتباط بودند، به ویژه اعضای مرکزی نهضت آزادی در اروپا دریافت می‌کردیم و دیدگاه‌ها و نظراتمان را می‌فرستادیم. نمونه‌ای از این گزارش‌ها را می‌توان در دفتر دوم- نامه‌ها ملاحظه کرد.

۸. گزارش مبارزات دانشجویان ایرانی توسط اتحادیه‌های ملی دانشجویان ۱۹۶۱/۶۲

Coordinating Secretariat of National Unions of Student (COSEC)

اتحادیه‌های ملی دانشجویان از کشورهای مختلف جهان عضو این کنفرانس بین‌المللی دانشجویی هستند. در دوران جنگ سرد، دو اتحادیه بین‌المللی دانشجویی فعال بودند: یک اتحادیه همین COSEC نزدیک به غرب و دیگری اتحادیه‌ای که به‌طور تقریباً کامل تحت سیطره و سلطه کمونیست‌ها بود. کنفدراسیون دانشجویان ایران بعد از بحث‌های فراوان درون‌سازمانی، در نهایت، تصویب کرد که به کوسک بپیوندد. مرکز این اتحادیه بین‌المللی دانشجویان، در لیون، هلند بود.

گزارش کنفرانس بین‌المللی دانشجویان، مورخ ۱۹۶۱ و ۶۲ (۱۳۴۱/۱۳۴۰) شاید، به احتمال قوی، اولین گزارش بین‌المللی از فشار و سرکوب سیاسی در ایران، به‌خصوص دانشجویان توسط یک نهاد بین‌المللی باشد. متن کامل این گزارش درباره ایران به‌طور جداگانه توسط خود کوسک چاپ و توزیع شده است. من به دلیل محدود بودن صفحات این یادداشت‌ها، تصویر روی جلد این گزارش به همراه چند عکس چاپ‌شده در این نشریه را عیناً گراور می‌کنم (پیوست ۱۵). کسانی که مایل باشند متن کامل گزارش را ببینند، احتمالاً می‌توانند آدرس را در سایت این اتحادیه بیابند و با آنها

در هلند مکاتبه کنند. P.o.Box 36, Leiden, Netherlands Cosec

پیوست‌های بخش اول

جبهه ملی شاخه آمریکا

پیوست ۱- اولین کنگره جبهه ملی ایران در آمریکا: اطلاعیه تشکیل کنگره مورخه ۷ جون ۶۲

«جناب آقای... ایالت...»

به موجب تصویب شورای مرکزی جبهه ملی ایران در آمریکا، اولین کنگره جبهه ملی در روزهای ۶-۷-۸ جولای ۱۹۶۲ در نیویورک، با شرکت نمایندگان سازمان‌های محلی جبهه ملی در سرتاسر آمریکا تشکیل خواهد شد.

از آنجا که سازمان محلی جبهه ملی در آن ایالت تا به حال تشکیل نیافته است و از طرفی از طریق اطلاعاتی که شورای مرکزی در اختیار این کمیته گذاشته است، جنابعالی در طی مبارزات چند ساله اخیر علاقمندی و همکاری صمیمانه خود را با مبارزان، نشان داده‌اید. لهذا این کمیته از جنابعالی دعوت می‌نماید تا گزارشی از وضع موجود نیروهای ملی و مبارز در آن حوزه تهیه و با نظر خودتان در مورد امکانات و چگونگی شروع تشکیل سازمان محلی جبهه ملی در آن حوزه حداکثر تا ۱۵ جون ارسال دارید. برنامه کنگره و سایر مطالب ضروری بعد از دریافت گزارش بالا ارسال می‌گردد. با تقدیم احترام. جبهه ملی ایران در آمریکا- کمیته تدارکات کنگره اول-
ابراهیم یزدی

پیوست ۲- گزارش دیدار اعضای هیأت اجراییه جبهه ملی از ایالات

بنام خدا یکشنبه ۱۲/۱/۴۱ گزارش مذاکرات سازمانی که در اجتماع نمایندگان کمیته‌های جبهه ملی ایالات اوهایو، پنسیلوانیا و شمال مرکزی آمریکا و سه نفر اعضای هیئت اجراییه صورت گرفته است :

الف - استماع گزارش کمیته‌های مزبور

ب - مذاکرات راجع به توسعه سازمان‌های جبهه ملی

۱- کلیه کمیته‌ها و عناصر وابسته به جبهه ملی هر کس را که در محیط آمریکا

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۱۱

علاقه‌مند به جبهه ملی می‌شناسند اسم و آدرس آنها را برای هیئت اجرائیه ارسال دارند.

۲- کمیته اوهایو مأموریت یافت که تشکیل جبهه ملی در میشیگان را با مسافرت‌های خودشان به آن حدود مورد بررسی قرار داده و گزارش مطالعات خود را برای هیئت اجرائیه ارسال دارد.

۳- کمیته مینوسوتا عهده‌دار توسعه سازمان‌های جبهه ملی در استان‌های شمالی، مرکزی خواهد بود.

۴- هر یک از کمیته‌های جبهه ملی گزارش ماهیانه خود را حداقل تا پنجم هر ماه فرنگی به هیئت اجرائیه ارسال دارد. اولین گزارش شامل چگونگی تشکیل کمیته محلی و تعداد افراد و درآمد ماهیانه و غیره خواهد بود.

۵- هر یک از کمیته‌های محلی حداقل ۵۰٪ درآمد ماهیانه خود را به هیئت اجرائیه، ارسال دارد.

۶- کمیته‌های ایالات شمال مرکزی و پنسیلوانیای غربی اسم و آدرس تمام ایرانیان مقیم حوزه خود را در اختیار هیئت اجرائیه می‌گذارد تا نشریات مستقیماً، از طرف هیئت اجرائیه به‌طور مرتب ارسال شود.

پیوست ۳- اطلاعیه درباره انتشار اندیشه جبهه

جبهه ملی ایران در آمریکا هیئت اجرائیه ۶ مهرماه ۱۳۴۱، شماره ت ۴۳ کمیته ایالتی بعد از سلام

۱- تعداد... جلد اولین شماره مجله اندیشه جبهه ارسال گردید. برای شماره بعد لطفاً میزان احتیاج خود را فوری اطلاع دهید.

۲- توزیع مجله در آن حوزه - چه برای اعضا، چه برای غیراعضا - مستقیماً توسط خود آن کمیته اجرا می‌شود. مطمئناً آن کمیته کوشش خواهد کرد تا مجله هرچه بیشتر، بهتر، منظم‌تر توزیع و فروخته شود و بهای آن جمع‌آوری گردد.

۳- از نظر آن که بتوان مجله را منظم‌اً انتشار داد، هیئت اجرائیه تصویب کرده است که کمیته‌های محلی موظف هستند بلافاصله بعد از دریافت سهمیه خود بهای

۳۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

آن را کلاً پرداخت و ارسال دارند.

۴- مطالب مجله را در حوزه‌ها قرائت کنید، نظریات و سؤالات افراد را ارسال دارید.

۵- قبوض آبونمان به زودی ارسال می‌گردد.

۶- انتشار مداوم مجله بستگی کامل به همکاری عمیق و صمیمانه همه اعضا - چه از نظر مطالب علمی و چه از نظر مالی - دارد.

۷- منتظر دریافت نظریات شما و مبلغ... دلار بابت... شماره هستیم. به امید موفقیت. کمیته تشکیلات. ابراهیم یزدی

پیوست ۴- دستور بحث برای حوزه‌ها

جبهه ملی ایران در امریکا

کمیته تشکیلات

تاریخ . . .

کمیته ایالتی : به پیوست . . . نسخه دستور بحث تعلیماتی شماره که توسط کمیته تبلیغات تهیه شده است ارسال می‌گردد تا در حوزه‌های جبهه ملی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. گزارش نتیجه این بحث‌ها را با اشکالات و سؤالات که احتمالاً افراد خواهند داشت برای کمیته تبلیغات به نشانی کمیته تشکیلات ارسال دارید. موفقیت شما را خواهیم. هیأت اجرائی جبهه ملی ایران در امریکا- کمیته تشکیلات

KTashkilat, Box 104, Convent Station, N.J.

پیوست ۵- کنگره دوم جبهه ملی ایران در امریکا

جبهه ملی ایران در امریکا هیأت اجرائی

به تمام واحدها و سازمانها و اعضاء :

۱- تاریخ دومین کنگره جبهه ملی ایران در امریکا از روزهای ۳۱ اگوست - اول و دوم سپتامبر به روزهای اول - دوم و سوم سپتامبر تغییر پیدا کرده است.

۲- از طرف سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا روزهای ۱۹-۲۳ اگوست، مصادف با روز کودتای ۲۸ مرداد، روز تظاهرات همگانی، اعلام شده است. در آستانه

۳۱۳ □ فعالیت‌های سیاسی

شروع انتخابات در ایران شعار تظاهرات عبارتند از:

- A- الغای حکومت نظامی و انحلال سازمان امنیت در سراسر کشور.
 - B- آزادی زندانیان سیاسی و تأمین آزادی فعالیت‌های انتخاباتی برای آنها.
 - C- آزادی مطبوعات و اجتماعات و احزاب.
 - D- حق رأی برای بیش از ۲۰ هزار ایرانی مقیم خارج از کشور.
- لازم است کلیه سازمانهای محلی با کلیه امکانات خود در این تظاهرات شرکت و آن را تقویت نمایند. هم‌چنین گزارش عملیات خود را برای سازمان مرکزی - کمیته تشکیلات ارسال دارند. با امید به موفقیت. کمیته تشکیلات - ابراهیم یزدی

پیوست ۶ - گزارش کمیته تشکیلات از تظاهرات ۸ فوریه ۱۹۶۳

به دنبال تصمیم جلسه فوق‌العاده هیئت اجرائی در روز ۳ فوریه (دوشنبه) روز جمعه ۸ فوریه روز تظاهرات همگانی اعلام گردید و مراتب طی بخشنامه مورخ ۳ فوریه به همه واحدها و اعضاء ابلاغ گردید.

در بسیاری از ایالات امریکا، حتی در شهرهایی که تعداد ایرانیان انگشت شمار بودند، این تظاهرات اعتراضی برگزار شد:

۱. نیوجرسی - کلیه اعضای حوزه نیوجرسی در برنامه مشترک با حوزه نیویورک شرکت کردند.

۲. نیویورک - ۱۵ نفر از اعضاء و طرفداران جبهه ملی مقیم دو حوزه نیوجرسی و نیویورک - از ساعت ۳ در محل کنسولگری حاضر شدند و قطعنامه‌ای را که تنظیم کرده بودند به مسئول کنسولگری تسلیم کردند و از او خواستند تا به تهران مخابره کند. از ساعت ۴/۵ بعدازظهر مخبرین جرائد - خبرگزاری‌ها و فیلم‌بردارها در محل حاضر شدند.

در ساعت ۵/۵ سرکنسول برای ترک محل کنسولگری فشار آورد. دانشجویان حاضر شدند با دریافت رسیدی کنسولگری را ترک کنند. اما بالاخره کنسولگری به پلیس متوسل شد و در ساعت ۶ بعدازظهر دانشجویان به دستور پلیس محل کنسولگری را ترک و در مقابل عمارت کنسولگری به تظاهرات پرداختند. برنامه تظاهرات در ساعت ۷/۵ بعدازظهر خاتمه پذیرفت. در تمام مدت تظاهرات چه در

۳۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

داخل کنسولگری و چه در خارج، مخبرین جرائد - خبرگزاری‌ها مصاحبه کردند و فیلم برداشتند و در ساعت ۱۱ بعدازظهر همان شب از مراکز فرستنده شماره ۲ و ۴ هم متن مصاحبه و هم فیلم آنها بطور نسبتاً کامل پخش شد. به علت تعطیل روزنامه خبری در مطبوعات منعکس نشد.

صبح روز بعد تلویزیون‌های سراسری در ساعت ۸، به دنبال پخش اخبارحوادث عراق گفتند که خبر دیگر خاورمیانه دیروز در برابر عمارت راکفلر بود و سپس جریان تظاهرات را که «به خاطر اعتراض به رژیم دیکتاتوری شاه بود» پخش نمود.

بایستی گفت که این تظاهرات - در سرمای شدید - به بهترین وجهی در تلویزیون‌های سرتاسری منعکس شد. در تمام طول مدت تظاهرات شعارهایی به شرح «دیکتاتوری شاه ایران را به کمونیزم می‌کشاند - اصلاحات ارضی بله دیکتاتوری شاه نه - درود به دانشگاه قهرمان تهران و زندانیان را آزاد کنید» در دست تظاهرکنندگان حمل می‌شد. همچنین اطلاعیه‌ای مبنی بر علل این تظاهرات به زبان انگلیسی توسط تظاهرکنندگان در میان مردم پخش گردید.

۳- **میشیگان** - روز جمعه ۸ فوریه از ساعت ۸/۵ بعدازظهر تظاهراتی در صحن دانشگاه میشیگان با شرکت ۱۸ نفر برگزار گردید. مصاحبه مطبوعاتی توسط مسئول این تظاهرات انجام گردید. تظاهرکنندگان شعارهایی از قبیل «دانشجویان زندانی دانشگاه تهران را آزاد کنید»، «ما رژیم دیکتاتوری شاه را محکوم می‌کنیم»، «ما به توقیف دسته‌جمعی سران جبهه ملی اعتراض داریم» و نظایر آن حمل می‌کردند. روزنامه محلی ضمن انتشار شرح تقریباً کامل مصاحبه و چاپ عکس تظاهرکنندگان از قول مسئول تظاهرات نوشت: «ما خواهان یک حکومت دموکراسی و انجام انتخابات آزاد هستیم، ما خواستار یک حکومت قانونی هستیم، شاه ایران متهم به دیکتاتوری است و قانون اساسی ۱۹۰۶ را زیر پا گذاشته است. سپس می‌نویسد: «محمد رضا شاه پهلوی به علت اعتراض دانشجویان به تجاوز شاه در سال ۱۹۵۳ دانشگاه تهران را بسته است». هیچگونه خبر رسمی از انعکاس این تظاهرات در اخبار رادیویی به دست ما نرسیده است.

۴- **ویسکانسین (مدیسون)** تنها دو عضو منحصر به فرد جبهه ملی در این شهر

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۱۵

در این روز مصاحبه‌ای ترتیب داده و حقایق اوضاع ایران را برای مخبر روزنامه Madison Cardinal تشریح کردند که متن این مصاحبه به طور تقریباً کامل منتشر گردیده است.

آنها در مصاحبه خود به رژیم دیکتاتوری شاه اشاره کرده‌اند و گفته‌اند که رژیم شاه مطلقاً غیرقانونی است و حکومت مصدق تنها حکومت قانونی بوده است. آنها همچنین به . . . کودتای ۲۸ مرداد اشاره کرده و سپس ادعای شاه را که مخالفین خود را کمونیست قلمداد می‌کند رد کرده گفته‌اند که در ایران سه دسته سیاسی که هر کدام مخالف دیگری است وجود دارد: رژیم فاسد شاه و هیئت حاکمه - حزب توده - جبهه ملی و نظر شاه از کمونیست قلمداد کردن جبهه ملی فقط مشوب کردن اذهان مردم امریکا است. فراندوم یک صحنه‌سازی مضحکی بیش نبود تا قدرت شاه را برای چند سالی بیشتر محکم سازد. به هیچوجه در اصلاحات ارضی و فراندوم، صداقت و درستی در کار نبوده است. به جز انعکاس این مصاحبه در روزنامه مزبور گزارشی از انعکاس آن در سایر مراکز نرسیده است.

۵- اوکلاهما (تالسا) - شهر سرمایه‌داران نفتی امریکا - روزنامه محلی این شهر که سخنگوی سرمایه‌داران محلی است در ۲۳ ژانویه در ستون سردبیری می‌نویسد که «اعتراض برای چه؟» و به تظاهرات دانشجویان ایرانی در سفارت ایران در واشنگتن حمله کرده و به جای محکوم ساختن پلیس واشنگتن که عامل اخراج و زندانی کردن دوستان ما بوده است، می‌نویسد: «شاه مظهر تحولات جدیدی در ایران است و ما پیروزی او را خواستاریم و اعتراض محصلین بی‌ربط و بی‌دلیل است» و سپس پیروزی شاه را در فراندوم پیش‌بینی می‌کند! اما همین روزنامه مجبور می‌شود در برابر تظاهرات دوستان ما در این شهر و در برابر روزنامه‌های دیگر اوکلاهما تسلیم شده، عکس تظاهرات آنان و نظرات دوستان ما را چاپ کند.

از ۸ یا ۱۰ نفر محصلین این شهر ۵ نفر از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر با حمل شعارهایی در برابر روزنامه مزبور تظاهرات می‌کنند و به بهترین وجهی صدای اعتراض خود را منعکس و رژیم شاه را محکوم می‌سازند. در تمام مدت تظاهرات - مخبرین خبرگزاری‌ها حضور داشته، مصاحبه و فیلمبرداری می‌کنند. جریان از

۳۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

فرستنده N.B.C در ساعات ۶ و ۱۰ بعدازظهر با نشان دادن تظاهرات و شعارها منعکس می‌شود. سخنگوی این فرستنده در آغاز انتشار خبر خود گفت «دانشجویان کشوری که در همسایگی آنها جنگ و خونریزی ادامه دارد با در دست داشتن شعار در مقابل روزنامه تریبون - صلح‌جویانه به مبارزه خود ادامه دادند. اینها ۵ نفر دانشجوی ایرانی دانشگاهشان بودند که بدینوسیله مخالفت خودشان را با شاه ایران ابراز کردند و خواهان انتخابات آزاد و آزادی دانشجویان و رهبران جبهه ملی ایران بودند».

۶- کالیفرنیا - از ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر ۸ فوریه - تظاهراتی با شرکت اعضای جبهه ملی از شهرهای سن‌خوزه، برکلی - سن‌لوئی - لوس‌انجلس و سایر دانشجویان علاقمند به جبهه ملی در برابر کنسولگری ایران در سانفرانسیسکو به عمل می‌آید. تظاهرکنندگان شعارهایی نظیر آنچه در بالا شرح داده شده است با خود حمل می‌کردند و اطلاعیه‌ای به زبان انگلیسی چاپ کرده و توزیع کردند. در تمام مدت تظاهرات مخبرین جرائد و خبرنگاری‌ها در محل حضور داشته و مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی به عمل آمد و از مراسم فیلمبرداری شد.

متأسفانه به دلائلی که نه برای مسئولین محلی تظاهرات و نه برای این کمیته روشن است مطلقاً کوچکترین خبری از این تظاهرات در هیچ یک از مطبوعات یا رادیو و تلویزیون منعکس نگردیده است.

روز بعد مسئول سازمانی کمیته کالیفرنیا با روزنامه محلی مصاحبه مجددی تشکیل داده و ضمن توضیح حقایق اخبار ایران به سانسور محافل خبرگزاری در سانفرانسیسکو اعتراض می‌نماید. این روزنامه با چاپ کامل مصاحبه نامبرده در ستون سردبیری ضمن شرح اعتراضیه به روزنامه‌های محلی اعتراض کرده می‌نویسد معلوم نیست چرا این محافل از انتشار این اخبار جلوگیری کردند.

لازم است به این مطلب اشاره کرد که دوستان ما در این ایالت، یک اشتباه بزرگی را مرتکب شدند و به دستور سازمانی مبنی بر اجرای تظاهرات محلی توجه نکردند و به جای آن که هرکدام در حوزه خود ولو هرقدر قدرتشان محدود باشد تظاهرات بنمایند. در سانفرانسیسکو اجتماع کردند و تمام مزایائی را که یک تظاهرات محلی

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۱۷

می‌تواند از نظر هدف‌های دوگانه بالا که در مقدمه ذکر شد داشته باشد، از دست دادند.

۷. *اوهایو (کلیولند)* در این شهر روزنامه‌های محلی تعطیل هستند - مسئولین دو مرکز خبرگزاری تلویزیون شهر توسط شاه خریداری شده‌اند - هر دو، سال قبل طبق دعوت شاه به ایران رفتند. در سال قبل طی یک مصاحبه با دوستان ما بعد از آنکه در جواب سؤال «نظر شما نسبت به شاه چیست؟ جواب محکوم‌کننده دوستان ما را دریافت کردند، از پخش و انتشار مصاحبه خودداری کردند. با توجه به این عوامل و با مذاکره و تماس با مسئولین تشکیلات اعضای جبهه ملی در اوهایو به دوستان ما در پیستبورگ پیوسته و در تظاهرات آنها مشترکاً شرکت نمودند.

۸. پیستبورگ - در این روز ۲۹ نفر از اعضای جبهه ملی در اوهایو - پیستبورگ و سایر علاقمندان به جبهه ملی از ساعت یک بعدازظهر در برابر عمارت حکومتی شهر به تظاهرات پرداختند و در ساعت ۵ بعدازظهر مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دادند. در طول تظاهرات شعارهایی نظیر آن چه در بالا گفته شده است با خود حمل می‌کردند. اطلاعیه‌هایی به زبان انگلیسی چاپ نموده بودند و همچنین ترجمه انگلیسی اعلامیه جبهه ملی را که در *ایران‌نامه*^۱ چاپ شده بود تجدید چاپ نموده در طول تظاهرات پخش نمودند. از کلیه تظاهرات عکسبرداری شده مصاحبه تلویزیونی و مطبوعاتی به عمل آمد که در ساعات ۷ و ۱۱ بعدازظهر همان روز در فرستنده‌های شماره ۲ و ۷ و روز بعد در روزنامه بزرگ شهر منعکس شد.

۹. *مینسوتا* - در این حوزه دوستان ما تنها موفق به انتشار یک اطلاعیه به زبان انگلیسی شده‌اند که از عکس‌العمل آن نیز گزارشی در دست نیست.

۱۰. *ایلینوی* - در گزارش مقدماتی نوشته‌اند که ترتیب مصاحبه‌های مطبوعاتی داده‌اند ولی گزارشی از اجرای آن فرستاده‌اند.

۱۱. کنتاکی انجمن جدیدالتأسیس ایرانیان در لکزینگتون یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل می‌دهد. نامه‌هایی برای *سازمان جهانی حقوق بشر* و رئیس دانشگاه تهران

۱. *ایران‌نامه* نشریه‌ای بود که به زبان انگلیسی در شرق آمریکا، نیویورک، توسط علی محمد (شاهین) فاطمی منتشر می‌شد.

۳۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

فرستاده‌اند - مصاحبه آنان در روزنامه‌های دانشگاه کنتاکی - روزنامه شهر لکزینگتون و روزنامه ایالت کنتاکی منتشر گردید.

۱۲. اوکلاه‌ها - نورمان - برنامه‌های تلویزیونی - رادیویی و غیره تنظیم کرده بودند که متأسفانه به علت نداشتن یک سازمان مسئول و عناصر مجرب نتوانستند از هیچ یک از امکاناتی که داشته‌اند، استفاده کنند.

۱۳. واشینگتن - بستن - ایندیانا - اریزونا - دوستان ما نتوانستند عملی انجام دهند.

پیوست ۷- بخشنامه به تمام اعضاء و واحدهای جبهه ملی امریکا - ۱۱ فوریه ۱۹۶۲
در مجله تایم مطالبی به نفع شاه و علیه ملیون نوشته شده که تمام اعضای جبهه ملی باید به آن اعتراض کنند. در زیر موضوعاتی ذکر شده که باید در نامه به آنها اشاره شود. البته هرکسی باید به سلیقه خود نامه‌ای بنویسد که نامه دوستان یک جور نشود. بنابر این هر یک از اعضاء موظفند که در حدود زیر - نامه‌ای به مجله تایم نوشته رونوشت آن را یک نسخه به مجله Nation و یک نسخه به Minority of One و یک نسخه به تشکیلات ارسال دارند.

جمهوری ایران (آمریکا) - تمام همکاران و دوستان جمهوری ایران
 در مورد مطالب منفی که در روزنامه‌های ایران نوشته شده است و تمام همکاران و دوستان ایران را مطلع کنید - در روزنامه‌های ایران که باید
 در آنها به اشتباه نوشته شده است - همه همکاران را مطلع کنید تا آنها بتوانند که نام در روزنامه‌ها هم که نوشته شود - بنابراین همکاران و دوستان
 که در روزنامه‌ها نوشته شده است - روزنامه‌ها را از این کشور بفرستید. *Nation* و *Minority of One* و دیگر نشریات دیگر را به

Letters should be written by all local chapters
 to Time Magazine.

Address:
 Letters to the Editor
 Time & Life Building
 Rockefeller Center
 New York 20, N.Y.

The letters should strongly protest the article
 on Iran written in the Time issue of February 1, 1963
 pointing out:

- 1) The Shah of Iran is an absolute dictator who rules with an "Iron Hand."
- 2) The Shah did not distribute his lands but sold the less desirable pieces of property - the money being deposited in Swiss Banks.
- 3) The Shah's referendum was a hoax. Constitutionally he did not even have the right to call for a referendum.
- 4) A referendum is only possible where there is freedom. In Iran, the opposition's leaders were in jail, meetings and newspapers were suppressed etc.
- 5) A question for Time Magazine - Why does it completely neglect writing about political prisoners in Iran, suppression of students, the Bazar's strike etc.

The Minority of One
 77 Pennington Ave.
 P.O. Box 544
 Passaic, N.J.

The Nation
 333-6 Ave of Americas
 New York, N.Y.

کلیشه بخشنامه

۳۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خلاصه صور حسابه‌های ایران در آمریکا از خرداد ۶۲ تا اسفند ۶۳

مخارجها	بهدارستان تبریز	مخارجها
باقی مانده از کتبی سال قبل 48.00 ر.		برای تهیه و چاپ تمام نسخه 39.00
ازبزرگ 393.25	ارسال از کتبی شماره 1 12.05	چاپ کتبی شماره 19 نسخه 14.00
کتابخانه شریانی 200.00	بابت پست کتبی مختلف 17.00	چاپ فهرست نامی 10.00
مراکز 41.00	چاپ 1000 نسخه از کتبی شماره 2 200.00	ولایتی (با در نظر گرفتن شکایات) 2.60
خرابی 69.00	خرید موبایل در بانک از تاریخ ۶۲ 3.34	کرایه صندوق پستی برای ارسال کتبی شماره 4.50
اوهالو 316.00	اعلام بار و کتبی شماره 1 در حسن کور 9.00	لوازم التحریر 2.85
پستلوانیا 251.50	رستوران و چاپ کتبی شماره 19 نسخه 5.00	کتب چاپی اعلامیه تهران 30.00
ایلی نر 74.00	کرایه برای پستی تمام کتبی در 30.00	برای توزیع از کتبی شماره 1 18.69
اندا نا 17.50	1000 نسخه کتبی شماره 1 در 175.00	چاپ کارت عضویت 7.75
مشکین 16.00	کتابخانه برای کتبی شماره 1 و اعلامیه 15.00	برای فهرست 6.50
اروکلها 29.00	خرید کتبی برای ارسال اعلامیه 8.20	فهرست ارسال کتبی شماره ۶۲ 36.25
داشکلی 77.00	خرید کتبی برای ارسال کتبی شماره 1 33.50	کرایه نامه با هر صندوق پستی 3.00
نوعرسی 169.85	بابت باقی مانده کتبی شماره 1 15.00	برای 1000 نسخه از کتبی شماره 92.70
لبن 25	1000 نسخه از کتبی شماره 1 330.00	کتابخانه شماره 5000 از کتبی شماره 1 34.82
می نوستا 81.33	برای بابت پست و اعلامیه 37.00	فهرست و اعلامیه از کتبی شماره 1 12.90
ولایتی 40.75	کتابخانه و اعلامیه برای کتبی شماره 1 38.00	استفسار در وقت برای از کتبی شماره 6.00
دندلها 12.00	خرید موبایل از تاریخ بانک 5.80	برای بابت پست و اعلامیه استفسار 30.60
یرا 7.50	کرایه صندوق پستی اعلامیه در 1.50	چاپ اعلامیه برای تاریخ ۷ آذر 21.60
آوردنا 4.00	کرایه نامه صندوق پستی برای اعلامیه 105.00	برای ارسال کتبی شماره 1 1.49
مقدور با اوراق باقی مانده 37.46		بهدارستان تبریز
	جمع کل خرج 1,415.64 ر.	
	درآمد کل 1,902.14 ر.	
	بمانده برای ارسال کتبی اعلامیه در ماه شهری 486.50 ر.	

پیوست ۸. گزارش مالی به خط مرحوم دکتر چمران (مسئول مالی)

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۲۱

پیوست ۹. گزارش دبیر کمیسیون تبلیغات (دکتر نخشب) به دومین کنگره جبهه ملی ایران در آمریکا

در یک سال گذشته که می‌توان گفت اولین سال فعالیت سازمانی جبهه ملی ایران در آمریکا بود کمیسیون تبلیغات نیز نظیر سایر ارگان‌ها وظایفی به عهده داشت. این وظایف، بالابردن سطح معلومات اجتماعی افراد جبهه، قادر ساختن آنان به اشاعه هدف‌ها و افکار جبهه و از این راه کمک به توسعه سازمانی جبهه و جلب افراد تازه جهت عضویت در جبهه ملی بود. کمیسیون تبلیغات در راه انجام وظایف خود فعالیت‌های زیر را انجام داد:

۱. انتشار سه شماره اندیشه جبهه

۲. انتشار هفت شماره بولتن اخبار جبهه ملی

۳. تهیه و توزیع ۹ شماره دستور بحث جهت تأمین خوراک فکری برای حوزه‌های

جبهه ملی

تمام این اقدامات با استقبال شدید نیروهای جبهه ملی در همه جا مواجه شد. سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا رسماً خواستار شدند در صورت توافق در سایر مسائل مجله اندیشه جبهه ارگان تئوریک جبهه ملی در خارج از ایران شناخته شود. بولتن‌ها در توضیح جنایات و حق‌کشی‌های رژیم دیکتاتوری شاه همچنین آگاه ساختن ایرانیان خارج از ایران به واقعیاتی که در میهن ما می‌گذشت رُز مؤثری بازی کردند. دستور بحث‌ها مورد احتیاج و درخواست شدید همه حوزه‌های جبهه ملی بود و هرگاه دیر به آنها می‌رسید از راه کمیسیون تشکیلات شکایت می‌کردند.

مسئله مهمی که از ابتدا مورد توجه کمیسیون تبلیغات بود ایجاد یک جهت مثبت در توجیه و تبیین مسائل و در نتیجه پیشروی بسوی وحدت فکری و محرک به وحدت سازمانی در میان نیروهای جبهه ملی بود. کمیسیون تبلیغات راهنمای خود را در انجام این وظیفه دشوار قطعنامه اولین کنگره جبهه ملی ایران در آمریکا قرار داد و با تکیه به مفاد آن قطعنامه بود که تمام دستور بحث‌ها در جهت معینی توانستند تا حدودی وحدت نظر در میان افراد جبهه بوجود آورند. در اینجا ناچار به تذکر است که تمام دستور بحث‌ها در هیئت اجرائیه به تصویب رسید و بسیاری از آنان در هنگام طرح، تکمیل و تعدیل گردید و با در نظر گرفتن اینکه در هیئت اجرائیه حق و تو

۳۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

وجود داشت باید از تمام اعضای هیئت اجراییه که با تصویب و تأیید خود به این منظور کمک کردند در اینجا ابراز سپاسگزاری نمود. همچنین از اعضای کمیسیون تبلیغات که با نهایت اخلاص و صمیمیت جلسات متعددی تشکیل و در کمک به تنظیم کارهای کمیسیون نهایت فداکاری را نمودند تشکر نمود. به طور قطع فعالیت کمیسیون تبلیغات خالی از نقص نبوده است. واضح است در اولین سال شروع به کار اختلاف سلیقه میان بعضی افراد و همچنین، ضعف بنیه مالی جبهه ملی فعالیت کمیسیون تبلیغات را تا حدود زیادی محدود ساخت.

در پایان کمیسیون تبلیغات جبهه ملی ایران در آمریکا عقیده دارد جبهه ملی مظهر سازمانی نهضت ملی ملت ایران می‌باشد، ناچار چه از نظر سازمانی و چه از نظر تئوریک می‌باید همراه با تحولات و رشد نهضت ملی در جهت تکاملی خود پیش رود. اظهار نظر در جهت جنبه سازمانی به عهده کمیسیون تشکیلات است. در اینجا همین قدر متذکر می‌شود که پیشروی به سوی وحدت سازمانی بدون وحدت فکری از محال هم محال‌تر است. کمیسیون تبلیغات در جهت تکامل جنبه‌های تئوریک جبهه ملی در آخرین ساعات مسئولیت خود وظیفه خود می‌داند نظر اعضای محترم کنگره را به مسائل زیر جلب نماید.

۱- جبهه ملی اینک از یک جبهه ائتلافی که چند حزب سیاسی برای مواجهه با یک مسئله سیاسی روز در آن شرکت کرده باشند خیلی پیش‌تر رفته است.

۲- جبهه ملی دیگر مجموعه چند قدرت سیاسی نیست که هر یک تشکیلات علیحده داشته باشند و افراد آنها در حوزه‌های حزبی خود شرکت کنند بلکه خود دارای تشکیلات مستقل، اساسنامه، مرامنامه، منشور قطعنامه کمیسیون تبلیغات و حوزه‌های جبهه‌ای شده است.

۳- به خاطر شرایط خفقان‌آوری که در ایران است تکامل جنبه‌های فکری جبهه ملی امروز بیشتر به دوش نیروهای جبهه ملی خارج از ایران است.

۴- در صورتی که عده‌ای تصور کنند جبهه ملی بدون اظهار نظر در مسائل فکری و مسلکی می‌تواند پشتیبانی همه نیروها را داشته باشد باید گفت اولاً این نیروها به خاطر نبودن شرایط مساعد برای پیشرفت احزاب بسیار محدودند، ثانیاً همه در جبهه و تشکیلات جبهه ادغام شده و درهم آمیخته‌اند.

۳۲۳ □ فعالیت‌های سیاسی

۵- نیروهای آزاد جبهه ملی که عضو هیچ دسته و حزبی نیستند از تعداد افراد احزاب خیلی بیشترند ما نمی‌توانیم از دادن حربه مؤثر تئوریک و عقیدتی به این نیروها خودداری کنیم و به خاطر وجود عده محدودی افراد احزاب، افراد جبهه را بسوی یک وحدت فکری پیش ببریم.

۶- اگر جبهه ملی در مسائل مطروحه اظهار نظر نکند میدان را باز می‌گذارد که نیروهای دیگر از گوشه و کنار، افکار و معتقدات خود را در میان اعضای جبهه رسوخ دهند.

۷- در این صورت در هر ایالت در هر شهرستان حتی در هر حوزه به تناسب عقیده خاص افرادی که در این نقاط فعالیت می‌کنند یک نوع فکر خاص به وجود خواهد آمد و تشتت و هرج و مرج فکری و در دنبال آن هرج و مرج سازمانی ظهور خواهد کرد.

۸- اگر جبهه ملی می‌خواهد به تدریج به سوی وحدت فکری و سازمانی پیش رود و در نتیجه نیروهای متشتت و پراکنده امروز را به صورتی متحد و یکپارچه درآورد باید از روی واقع‌بینی در جهت اظهار نظر درباره مسائل اساسی پیش‌روی کند و خود دارای جهان‌بینی و تئوری مبارزه گردد.

۹- اگر افراد جبهه ملی می‌خواهند در راه پیشرفت جبهه ملی مبارزه کنند باید بدانند برای چه و در راه چه هدف‌هایی فداکاری می‌کنند و چرا راهی که آنها برگزیده‌اند بر راه سایرین ارجحیت دارد.

۱۰- راجع به پیشروی بسوی سوسیالیسم در قطعنامه اولین کنگره جبهه ملی ایران در آمریکا قید شده است که جبهه ملی بسوی استقرار حاکمیت مردم بر روابط اقتصادی و سیاسی، همچنین به سوی اجتماعی که در آن استثمار انسان از انسان محو شده باشد پیش می‌رود آیا این غیر از پیشروی به سوی سوسیالیسم است؟

۱۱- جبهه ملی باید پاسخگوی احتیاجات اساسی ۹۸ درصد مردم غارت شده و محروم میهن ما باشد. این ۹۸ درصد خواستار تغییر اساسی در روابط اقتصادی و سیاسی کنونی می‌باشند.

۱۲- مهمترین مسئله کشورهای عقب‌مانده، عقب‌ماندگی اقتصادی و اختلاف عظیم طبقاتی است و جز از راه پیشروی به سوی سوسیالیسم نمی‌توان به این دو مسئله جواب داد.

۳۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۳- کمیسیون تبلیغات بهیچوجه اظهار نکرده است که جبهه ملی یک جبهه سوسیالیستی است، همیشه اظهار نظر کرده است که جبهه ملی به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود.

۱۴- هنگامی که رژیم کودتا مسائلی نظیر تقسیم اراضی و دادن سهمی از منافع را به کارگران پیش کشیده است، جبهه ملی نمی‌تواند از اظهار نظر قطعی در این مسائل خودداری کند.

۱۵- بحث این مطالب در دستور بحث‌ها جنبه توجه دادن به ضرورت این مسائل و کمک به روشن ساختن جهت تکاملی جنبه‌های تئوریک جبهه ملی داشته است. اینک بر کنگره است که با قضاوت خود راه آینده را روشن سازد. با تقدیم احترام،
مسئول تبلیغات و اعضای کمیسیون تبلیغات

پیوست ۱۰- نمونه‌ای از اقدامات کمیته تبلیغات به شرح زیر است:

از: کمیسیون تبلیغات ج - م - آ

به: تمام واحدهای ج - م - آ - شماره - ۱۱

موضوع: تأیید در تشکیل حوزه - اجرای برنامه - و استفاده از نشریه اخیر حاوی دستور بحث‌ها

۱- تشکیل حوزه

سعی کنید به هر ترتیب شده حوزه را به طور مرتب تشکیل دهید. حوزه آخرین و اساسی‌ترین واحدهای سازمانی یک نیروی اجتماعی است. یعنی کار تمام واحدها برای این است که حوزه به طور مرتب تشکیل و از آن در جهت رشد و توسعه سازمان - بالا بردن سطح تفکر افراد - تربیت و ایجاد یک کادر ورزیده استفاده کرد (در این زمینه دستور بحث شماره ۴ را یکبار مطالعه کنید).

۲- شروع کار حوزه

حوزه را شروع کنید ولو بیش از ۳ یا ۴ فرد آماده نداشته باشید - در انتظار ننشینید که تمام افراد یک ناحیه را موافق کنید آن گاه حوزه را تشکیل دهید بلکه ابتدا با تعداد

۳۲۵ □ فعالیت‌های سیاسی

معدود حوزه را تشکیل دهید آنگاه با همکاری یکدیگر فرد یا افرادی به حوزه بیفزایید.

۳- برنامه حوزه

مهمترین مسئله برای حوزه انجام و برگزاری آن طبق برنامه است - یعنی برای هر قسمت از برنامه باید وقت مشخصی در نظر گرفت - در هر جلسه باید برای سخنرانی - گفتن اخبار - نوشتن مقاله - تهیه یک قطعه شعر یا دکلاماسیون طبق استخوانبندی برنامه که در دستور بحث شماره ۴ ذکر شده است به افراد مأموریت داد برای دفعه بعد خود را آماده نمایند.

۴- نشریه اندیشه جبهه حاوی دستور بحث‌ها

اخیراً نشریه‌ای از مجموعه دستور بحث‌های سابق به ضمیمه پاره‌ای از نظرات جبهه ملی اروپا که در دومین کنگره جبهه ملی اروپا به تصویب رسیده است تهیه گردید. این نشریه از نظر درک پایه‌های کار فکری و ایدئولوژیک جبهه ملی بسیار باارزش و گرانبهاست، هر فرد جبهه ملی ضروری بنظر می‌رسد یکی از آنها را برای خود نگه دارد و در صورت امکان از آن برای آشنا ساختن دیگران به افکار جبهه ملی و اشاعه فکر و یافتن همفکران جدید از آن استفاده نماید - برای آنکه مطالب دستور بحث‌ها برای افراد روشن و یکبار بطور کامل روی آنها بحث شود لازم است تمام حوزه‌های جبهه ملی در هر بار یکی از دستور بحث‌ها را برای طرح در دفعه بعد تعیین نمایند. یک فرد مأموریت بگیرد مدت ۱۵ یا ۲۰ دقیقه درباره یک دستور بحث صحبت و مدت ۲۰ دقیقه هم حوزه به طور آزاد روی آن بحث نماید. در صورتی که در تفسیر یا نظر جبهه ملی در موردی اختلاف نظر حاصل گردید موضوع را ضمن گزارش حوزه به مرکز ارسال دارید تا پاسخ داده شود. (کمیسیون تبلیغات)

پیوست ۱۱. اسامی برخی از اعضای جبهه ملی، شاخه آمریکا، به قرار زیر است :

- ۱- سید علی شایگان، نیویورک ۲- محمد نخشب، نیویورک ۳- صادق قطب‌زاده، واشنگتن دی سی ۴- مصطفی چمران نیوجرسی ۵- محمدحسن لباسچی، کالیفرنیا ۶- خسرو پارسا، نیویورک ۷- محمد توسلی، ایلی نوی ۸- جمشید قراجه داغی، کالیفرنیا ۹- علیمحمد طباطبائی، کالیفرنیا ۱۰- امیرناصر مصلح‌پور، کالیفرنیا ۱۱- حسین نوح‌نژاد، کالیفرنیا ۱۲- محمدرضا لباسچی، کالیفرنیا ۱۳- علی‌اصغر اصغری، کالیفرنیا

۳۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۴- محمدرضا قزوینی، کالیفرنیا ۱۵- فریدون سوفر، کالیفرنیا ۱۶- سیروس شاه خلیلی، کالیفرنیا ۱۷- مهدی صباغیان، اوهایو ۱۸- فرج اردلان، واشنگتن ۱۹- منوچهر راد، کالیفرنیا ۲۰- علی سرشار، کالیفرنیا ۲۱- جلیل کرمانی عرب، کالیفرنیا ۲۲- نوذر حبیبی، کالیفرنیا ۲۳- بوذرجمهر مدرسی، کالیفرنیا ۲۴- رضا ماهروئیان، کالیفرنیا ۲۵- خسرو قاضی مراد، کالیفرنیا ۲۶- رسول نواب پور، کالیفرنیا ۲۷- منوچهر دزفولیان، کالیفرنیا ۲۸- کامبیز قائم مقام، سن لویی ۲۹- عزیزالله صوفی سیاوش، کالیفرنیا ۳۰- علی روستائیان، نیویورک ۳۱- محمدعلی دولتی، نیویورک ۳۲- امیرناصر کوهیار، اکلاهما ۳۳- خیرالله رحمتیان، نیویورک ۳۴- ایرج بابایی، اکلاهما ۳۵- داریوش فهیمی، ماساچوست ۳۶- عزیزالله کرملو، ماساچوست ۳۷- فیروز پرتوی، ماساچوست ۳۸- مجید تهرانیان، ماساچوست ۳۹- ناهید قشقایی، ماساچوست ۴۰- هما قشقایی، ماساچوست ۴۱- پرویز جواهری، پیتسبورگ ۴۲- تقی تیرگری، پیتسبورگ ۴۳- محمد حبیبی، پیتسبورگ ۴۴- امان الله کیهانی، پیتسبورگ ۴۵- محمدرضا جعفرنیا، پیتسبورگ ۴۶- فرهاد جباری، پیتسبورگ ۴۷- ضیاءالدین محسنی، پیتسبورگ ۴۸- مهدی کحافی، فیلادلفیا ۴۹- جمشید فوزی، کالیفرنیا - لس آنجلس ۵۰- امیرحسین کجوری کالیفرنیا - لس آنجلس ۵۱- عباسعلی درگاهی کالیفرنیا - لس آنجلس ۵۲- امیرمسعود جهرمی کالیفرنیا - لس آنجلس ۵۳- حسن انصاری، کالیفرنیا- لس آنجلس ۵۴- بهرام منصوری کالیفرنیا- لس آنجلس ۵۵- پرویز سیداحمدی، کالیفرنیا ۵۶- عباس فتوره چی، کالیفرنیا ۵۷- منوچهر عسگری، نیوجرسی ۵۸- فرخ رهنما، نیوجرسی ۵۹- پرویز عامری، نیوجرسی ۶۰- احمد لاری زاده، نیویورک ۶۱- علی اصغر شالفروش، نیوجرسی ۶۲- حمید منزه، نیوجرسی ۶۳- ابراهیم یزدی، نیوجرسی ۶۴- فرامرز فاطمی، نیوجرسی ۶۵- یوسف توسلی، نیویورک ۶۶- معصومه کاشانی، نیویورک ۶۷- ایرج عامری، نیویورک ۶۸- عبدالحسین ایروانی، نیویورک ۶۹- ابراهیم کرانی، نیویورک ۷۰- عباس بیرانوند، نیویورک ۷۱- نادر حبشی، نیویورک ۷۲- عبدالقادر مولوی، نیویورک ۷۳- حسین اکبری، نیویورک ۷۴- علیرضا محسنی، نیویورک ۷۵- عبدالله پرنگی، نیویورک ۷۶- منوچهر بیرانوند، نیویورک ۷۷- بتول کاشانی، نیویورک ۷۸- عبدالرسول هاشمی نسب، نیویورک ۷۹- امیرخسرو خداپار، نیویورک ۸۰- فریدون تاج بخش، نیویورک ۸۱- حسین احمدی، نیویورک ۸۲- علی اکبر توحیدی، نیویورک ۸۳- پرویز

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۲۷

پیشوازاده، نیویورک ۸۴- محسن پورفر، نیویورک ۸۵- محمد پورفر، نیویورک ۸۶- احمد قاسمی، نیویورک ۸۷- کیومرث دبیران، نیویورک ۸۸- پریمهر قیصری، نیویورک ۸۹- خسرو کلاتری، کالیفرنیا ۹۰- علی برزگر، مینوستا ۹۱- محمود صیرفی‌زاده، مینوستا ۹۲- فرهنگ بختیار، اوهایو ۹۳- منصور طاهری، اوهایو ۹۴- امان‌الله طهماسبی، اوهایو ۹۵- رضا رازانی، اوهایو ۹۶- محمدجعفر جد بابایی، اوهایو ۹۷- مهدی حائری، اوهایو ۹۸- خسرو زمانی کاشانی، اوهایو ۹۹- شاپور پرتوی، اوهایو ۱۰۰- حسن صدر، اوهایو ۱۰۱- علی کیهانی، اوهایو ۱۰۲- حسن کمالوند، ایلی نوین ۱۰۳- منوچهر حیدری، ایلی نوین ۱۰۴- مهدی صراف‌زاده، ایلی نوین ۱۰۵- حسین صراف‌زاده، ایلی نوین ۱۰۶- عبدالله ارمی، ویسکانزین ۱۰۷- حسنعلی رونقی، نیویورک ۱۰۸- محمد تهامی، اریزونا ۱۰۹- پرویز تهامی، میشیگان ۱۱۰- حسن حامیان، واشنگتن ۱۱۱- مهدی ابطحی، واشنگتن ۱۱۲- علی پیامی، واشنگتن ۱۱۳- جهانگیر شجاعی، واشنگتن ۱۱۴- جلال بنی‌فاطمی کاشی، واشنگتن ۱۱۵- احمد محمدی، واشنگتن ۱۱۶- محمد اقتداری، واشنگتن ۱۱۷- همایون بهروز، واشنگتن ۱۱۸- جهانسوز قریب، واشنگتن ۱۱۹- فریدون قریب، واشنگتن ۱۲۰- محمدعلی حامیان، واشنگتن ۱۲۱- فریدون شمس، واشنگتن ۱۲۲- هوشنگ صبور، واشنگتن ۱۲۳- حسن موسوی اخوان، واشنگتن ۱۲۴- رمضانعلی رشیدی، مینوستا ۱۲۵- عباس امیر، اوهایو ۱۲۶- سیروس سرّی، واشنگتن ۱۲۷- موسی شفقت، واشنگتن ۱۲۸- هوشنگ ضرابی، واشنگتن ۱۲۹- پرویز سهندی، واشنگتن ۱۳۰- اکبر رفیعی، واشنگتن ۱۳۱- سید فضل‌الله فال اسیری، نیویورک ۱۳۲- ناصر لطیفیان، نیویورک ۱۳۳- رضا فرشید فرمند، نیویورک ۱۳۴- ناصر مدرس، نیویورک ۱۳۵- علی‌اکبر خسروانجم، نیویورک ۱۳۶- حسین پارساپور، نیویورک ۱۳۷- اسماعیل خزان، نیویورک ۱۳۸- محمود پرویزی، نیویورک ۱۳۹- توفیق سرهنگیان، نیویورک ۱۴۰- منوچهر تدریسی، نیوجرسی ۱۴۱- داریوش شادمان، ایلی نوین ۱۴۲- محمدعلی عمّدی، ایلی نوین ۱۴۳- مینا تهرانیان، ماساچوست ۱۴۴- محمدحسین پازند، ایلی نوی ۱۴۵- محمدعلی اکبریان، ایلی نوی ۱۴۶- فریدون هاشمی، ایلی نوی ۱۴۷- انوشیروان فطری، ماساچوست ۱۴۸- محمدحسین بنی‌اسدی، اربانا.

پیوست ۱۲. نمونه‌هایی از درخواست عضویت

جبهه ملی ایران
درامبرگ

شماره ۱

درخواست نامۀ عضویت جبهه ملی
ایالت کالفرنیا

این جانب **محمد حسن بلوچی** دارنده شناسنامه شماره ۷۸۸
صادره از **تهران** متولد **۱۳۱۳** تقاضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینماید.

سوابق این جانب بقرار زیر است :

- ۱ - آخرین مدارک تحصیلی **کمال در دانشگاه تهران سال دوم دانشکده طب**
- ۲ - **شغل دانشجو - در رشته حقوق سیاسی**
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب **نیروی سوم - دکتر جنبی**
- ۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته **عضو حزب نیروی سوم**

رئیس انجمن دانشجویان ایرانی در شمال کالفرنیا
عضو هیئت مدیران انجمن ایران در نیویورک (ایران)
معاون انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا

امضاء **محمد حسن بلوچی**

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینمایم .
امضاء
تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای را تایید مینمایم .
امضاء
تاریخ

عضویت آقای **محمد حسن بلوچی** در جلسه مورخ **۱۷ شهریور ۱۹۴۷** کمیته شهرستان **کالفرنیا**
با کثرت آراء تصویب گردید.
دبیر کمیته شهرستان کالفرنیا

نظریه کمیته تشکیلات کل
.....

۱۹۸

جبهه ملی ایران
درامبریه

شماره ۲

درخواست نامزد عضویت جبهه ملی
ایالت کابلیفونیا

این جانب **مصطفی حیران** دارنده شناسنامه شماره ۲۴۶۱۰ صادره از **تهران** متولد ۱۳۱۱ تقاضای عضویت جبهه ملی ایران را مینماید.

سوابق این جانب بقرار زیر است:

- ۱ - آخرین مدارک تحصیلی
- ۲ - شغل
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب
- ۴ - خلاصه فعالیت‌های اجتماعی در گذشته

رکتر
کفین عمر

امضاء

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینماید.

امضاء
تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی پیشنهاد آقای را تایید مینماید.

امضاء
تاریخ

عضویت آقای **مصطفی حیران** در جلسه مورخ **۱۳۲۲** کمیته شهرستان **کابلیفونیا** با کثرت آراء تصویب گردید.

دبیر کمیته شهرستان **کابلیفونیا**

نظریه کمیته تشکیلات کل

لر

جبهه ملی ایران
درامت سزیه
درخواست نامت نامه عضویت جبهه ملی
ایالت
این جانب مخزن کتب دارنده شناسنامه شماره
صادر از متولد ۱۳۰۲ تنضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینماید .
سوابق این جانب بقرار زیر است :
۱ - آخرین مدارك تحصیلی رسمی و غیر رسمی اداره
۲ - شغل
۳ - سابقه عضویت در احزاب
۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته عضو حزب مردم ایران

امضاء مخزن کتب
این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینماید .
امضاء
تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای را تایید مینماید .
امضاء
تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
با کثرت آراء تصویب گردید .
دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته انتخابات کل
کفر

۲۸/۲۵

جبهه ملی ایران
درامد
در شرف امانت نامه عضویت جبهه ملی
ایالت

این جانب دکتر سید علی ... دارنده شناسنامه شماره
 صادره از طهران متولد ۱۳۰۹ تناضی عضویت جبهه ملی
 ایران را مینه‌اید. از ابتدای جبهه ملی عضو بوده‌ام (عضو مؤسس)
 سوابق این جانب بقرار زیر است:

- ۱ - آخرین مدارك تحصیلی ~~دانشگاه~~ درجه ~~دو~~
- ۲ - شغل معلم
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب **جبهه ملی**
- ۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته **در جبهه ملی**

امضاء **د. سید علی**

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
 آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینمایم.
 امضاء
 تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
 پیشنهاد آقای را قایید مینامم.
 امضاء
 تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
 با کثرت آراء تصویب گردید.
 دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته تشکیلات کل

ص

جبهه ملی ایران
درامبره
دوشنبه هجرت نامه عضویت جبهه ملی
ایالت صبوری

این جانب (امیر فتح) متولد دارنده شناسنامه شماره ۴۱۱۵۷
صادره از متولد تنضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینماید .

سوابق این جانب بقرار زیر است :

۱ - آخرین مدارك تحصیلی
۲ - شغل Research Associate
۳ - سابقه عضویت در احزاب
۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته
عضو هیئت رزمنه

امضاء کفر

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینماید .
امضاء
تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای را تایید مینماید .
امضاء
تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
با اکثریت آراء تصویب گردید .
دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته تشکیلات کل کفر

۳۰/۳

جبهه ملی ایران
درام - پیکا

ورژنی است، نامه عضویت جبهه ملی
ایالت کرمان

این جانب علیرضا میرزا... دارنده شناسنامه شماره ۶۷۱ ...
صادر از کرمان متولد ۱۳۱۴ تقاضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینمایم .

سوابق این جانب بقرار زیر است :

- ۱ - آخرین مدارک تحصیلی لیسانس
- ۲ - شغل دانشجو
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب صبح
- ۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته فعالیت در سازمان های
دانشجویی

امضاء

این جانب محمد... دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای علیرضا میرزا... را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینمایم .
امضاء محمد...
تاریخ ...

این جانب محمد... دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای علیرضا میرزا... را تایید مینمایم .
امضاء محمد...
تاریخ ...

عضویت آقای علیرضا میرزا... در جلسه مورخ ... کمیته شهرستان دبیر کمیته شهرستان
با کثرت آراء تصویب گردید .

نظریه کمیته تشکیلات کل کفر

جبهه ملی ایران
در آمریکا
دوختی است نامه عضویت جبهه ملی

ایالت آمریکا

این جانب محمد علی بیگ سیدی دارنده شناسنامه شماره ۹۴۱
صادره از (معمول) متولد ۱۳۲۱ تقاضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینماید.

سوابق این جانب بقرار زیر است :

۱ - آخرین مدارک تحصیلی در ایران

۲ - شغل تحصیل

۳ - سابقه عضویت در احزاب

۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته

امضاء

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینمایم .
امضاء
تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای را تایید مینمایم .
امضاء
تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
با کثرت آراء تصویب گردید .

دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته تشکیلات کلی

۱۰۵
۱۳۳۸

کمیته تشکیلات

جبهه ملی ایران
درامندریه
در شرف است زاجه عضویت جبهه ملی
ایالت املی

این جانب ... محمد ترسی ... دارنده شناسنامه شماره ۲۲۲۲ ...
صادره از ... تهران ... متولد ... تناسی عضویت جبهه ملی
ایران را مینماید .

سوابق این جانب بقرار زیر است :

۱ - آخرین مدارک تحصیلی ... راه ...
۲ - شغل ...
۳ - سابقه عضویت در احزاب ...
۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته ...

امضاء ...

این جانب ... دارنده کارت عضویت شماره ۱۴۴۰ ... جبهه ملی
آقای ... را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینماید .
امضاء ...
تاریخ ۱۳۰۴ - ۱۹۶۳

این جانب ... دارنده کارت عضویت شماره ... جبهه ملی
پیشنهاد آقای ... را تایید مینماید .
امضاء ...
تاریخ ۱۳۰۴ - ۱۹۶۳

عضویت آقای ... در جلسه مورخ ... کمیته شهرستان ...
با کثرت آراء تصویب گردید .
دبیر کمیته شهرستان ...
نظریه کمیته تشکلات کل

جبهه ملی ایران
درآمدنامه
درخواست نامتوازه عضویت جبهه ملی
ایالت

این جانب **صادق قطب‌زاده** دارنده شناسنامه شماره **۱۰۸۵۶**
صادره از **تهران** متولد **تهران** تقاضای عضویت جبهه ملی
ایران را مینمایم.

سوابق این جانب بقرار زیر است :

- ۱ - آخرین مدارك تحصیلی **دبیر**
- ۲ - شغل **مدرس**
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب **نهضت**
- ۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

امضاء

این جانب **صادق قطب‌زاده** دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
آقای **صادق قطب‌زاده** را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینمایم .
امضاء
تاریخ **۱۹۳۰**

این جانب **صادق قطب‌زاده** دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
پیشنهاد آقای **صادق قطب‌زاده** را تایید مینماید .
امضاء
تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
با اکثریت آراء تصویب گردید .
دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته تشکیلات کل **کفر**

۳۲ / ۲

جبهه ملی ایران
درانگه
درخواست نامه عضویت جبهه ملی
ایالت

این جانب **خسرو پارسا** دارنده شناسنامه شماره **۲۱۷۵۵**
 صادره از **تهران** متولد **تهران** تقاضای عضویت جبهه ملی
 ایران را مینماید.

سوابق این جانب بقرار زیر است :

- ۱ - آخرین مدارک تحصیلی **دیپلم کتبات**
- ۲ - شغل **اترین در بیمارستان Methodist**
- ۳ - سابقه عضویت در احزاب -
- ۴ - خلاصه فعالیت های اجتماعی در گذشته

بدین حضرت **رئیس درجی** **همکار با دوستان جبهه ملی**
و جناب دکتر کتک

امضاء

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
 آقای را برای عضویت جبهه ملی ایران پیشنهاد مینماید .
 امضاء
 تاریخ

این جانب دارنده کارت عضویت شماره جبهه ملی
 پیشنهاد آقای را قایید مینماید .
 امضاء
 تاریخ

عضویت آقای در جلسه مورخ کمیته شهرستان
 با اکثریت آراء تصویب گردید .
 دبیر کمیته شهرستان

نظریه کمیته تشکیلات کل

کفر

۳۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۱۳- گزارش از نیویورک برای جمال (دکتر چمران)
توضیح: در مدت دوسالی که از امریکا خارج شده بودیم، دوستان همراه ما از امریکا گزارش فعالیت‌ها و رویدادها را می‌فرستادند. مشروح این گزارشات در دفتر دوم - نامه‌ها (نامه‌های آقایان علی برزگر و مهندس محمد حسینی) آمده است. گزارش‌های زیر نمونه هستند:

از: حسینی، محمد (اریک)

به: چمران، مصطفی (جمال)

تاریخ: ۱۹۶۵/۱۱/۱۵ - شماره ۱۰۸ شماره عمومی ۱۰۱۰

از اینجا و آنجا

- دو هفته قبل جلسه‌ای در نیویورک به دعوت آقای بنوعزیزی و شرکت آقایان صیرفی‌زاده، علی محمد (شاهین) فاطمی، خسرو پارسا، حکمت - بنوعزیزی - سعید فرید - مهدوی - مجید تهرانیان - نخشب و عده دیگر تشکیل شد. در این جلسه مطالب مختلف بحث شد ولی رئوس مطالب عبارت بود از این که آیا واقعاً کمیته‌ای به نام کمیته دفاع لازم است یا نه؟ این طور احساس شده که این کمیته وجودش لازم نیست زیرا انجمن دانشجویان می‌تواند آن را رهبری کند و جبهه ملی از نظر سیاسی آن را کمک کند. در این جلسه دوباره درباره اتحاد نیروها بحث شده است. آقای بنوعزیزی گزارش داده که ایشان به ملاقات Justice Douglas (قاضی دوگلاس) رفته‌اند و از وضع ایران مفصلاً با ایشان صحبت کرده‌اند و از آقای Douglas (دوگلاس) خواسته‌اند که وسیله فراهم کنند که عده‌ای از ایرانیان بروند و آقای Robert Kennedy (روبرت کندی) را ملاقات کنند. ابتدا پیشنهاد شده بود که آقایان مهدوی - حسینی - تهرانیان - پارسا به دیدن آقای کندی بروند ولی به جای آقای حسینی آقای حکمت انتخاب شدند. منظور از این ملاقات چیست؟ بنده اطلاعی ندارم ولی حدس من این است که شاید می‌خواهند یک Campaign به پا کنند، برای این محصلین و به مجلس علیه شاه. این عده قرار است جلسه‌ای در روز جمعه، شنبه و یکشنبه ۱۹-۲۱ نوامبر در واشنگتن داشته باشند و قرار است روز شنبه تظاهراتی جلوی سفارت انجام گیرد و اعتصاب غذا شود.

۳۳۹ □ فعالیت‌های سیاسی

- در نیویورک به طوری که آقایان پارسا و بیرانوند اظهار می‌داشتند توده‌ای‌ها خانه دانشجو را کنترل می‌کنند. آقای پارسا از مهندس بیرانوند درخواست می‌کرد که اعضاء جبهه با هم همکاری کنند و در انتخابات شرکت کنند و توده‌ای‌ها را شکست بدهند. قرار شد مذاکراتی در این مورد انجام شود و جلساتی برای همکاری بین جبهه ملی ایران در تبعید و جبهه ملی ایران در آمریکا در نیویورک و همچنین بین خانه دانشجو و خانه ایران برقرار شود. اریک (مهندس محمد حسینی)

پیوست ۱۴. گزارش کنگره جبهه ملی

از: برزگر، علی

به: چمران، مصطفی

تاریخ: ۱۸ آوریل ۱۹۶۶

برادر عزیز: در جوف گزارش کنگره /خبر جبهه را در آمریکا برایتان می فرستم. اول می خواستیم تفسیری بر آن بنویسیم ولی شما خودتان با خواندن این گزارش نتایج لازم را خواهید گرفت. جبهه عملاً در دست تبعیدیان است و اقلیت اندکی هم که هست الآن خیلی خسته است از جدل و بحث و اختلافات سال های اخیر، که مانعی در کارشان ایجاد کند. آنها از این به بعد آمریکا را سنگر خود خواهند کرد و به این دلیل است که می شود حدس زد که /اردلان که اینقدر در اروپا فعال بوده به آمریکا آمده است. چه استفاده هایی ممکن است ایشان از این موقعیت خود میخواهند بکنند یا می توانند بکنند، خدا عالم است. انتقاد شدید ایشان از یک طرف از مهدوی و از طرفی دیگر خصومت ایشان با نیروهای غیرمتعهد متمایل به مارکسیسم، که در عین حال رقیب مهدوی نیز هست نشان می دهد که رقابت هایی بین این دو گروه یا در حقیقت بین مهدوی، که دار و دسته ای ندارند و تبعیدیون در جریان است. در عین حال در تهیه /اساسنامه (که با پست زمینی فرستاده می شود) چنین به نظر می رسد کوشش شده جبهه را از لحاظ سازمان ها تحت دیسپلین نسبتاً شدید هیات /جرائی درآورند. بسان جبهه اروپا اما در چند سال پیش و مرداد ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ که مربوط به (ناخوانا) مانند حق اخراج اعضاء را بایشان میدهد. علاوه بر این ماده ۳۰ افراد وابسته به احزاب ملی عضو جبهه ملی حق ندارند نظرات و عقاید سیاسی خاص خود را در سازمان های جبهه ملی اعمال نمایند. چقدر خواهند توانست از این ماده استفاده نمایند و جبهه را با دیسپلین کنند، بستگی به اهتمام ایشان است، ولی وسعت آمریکا و توجه به سابقه فعالیت های جبهه چنین به نظر می رسد که اشکالات عمده ای در راه استقرار دیسپلین در جبهه وجود داشته باشد، به خصوص اینکه تشکیل کنگره و جبهه دیسپلین سابق ایشان را در بین افراد تبعیدی تا اندازه ای شکسته است و مثل اینکه اگر اجازه فعالیت به کادر هیات اجرائی بدهیم و بگذاریم

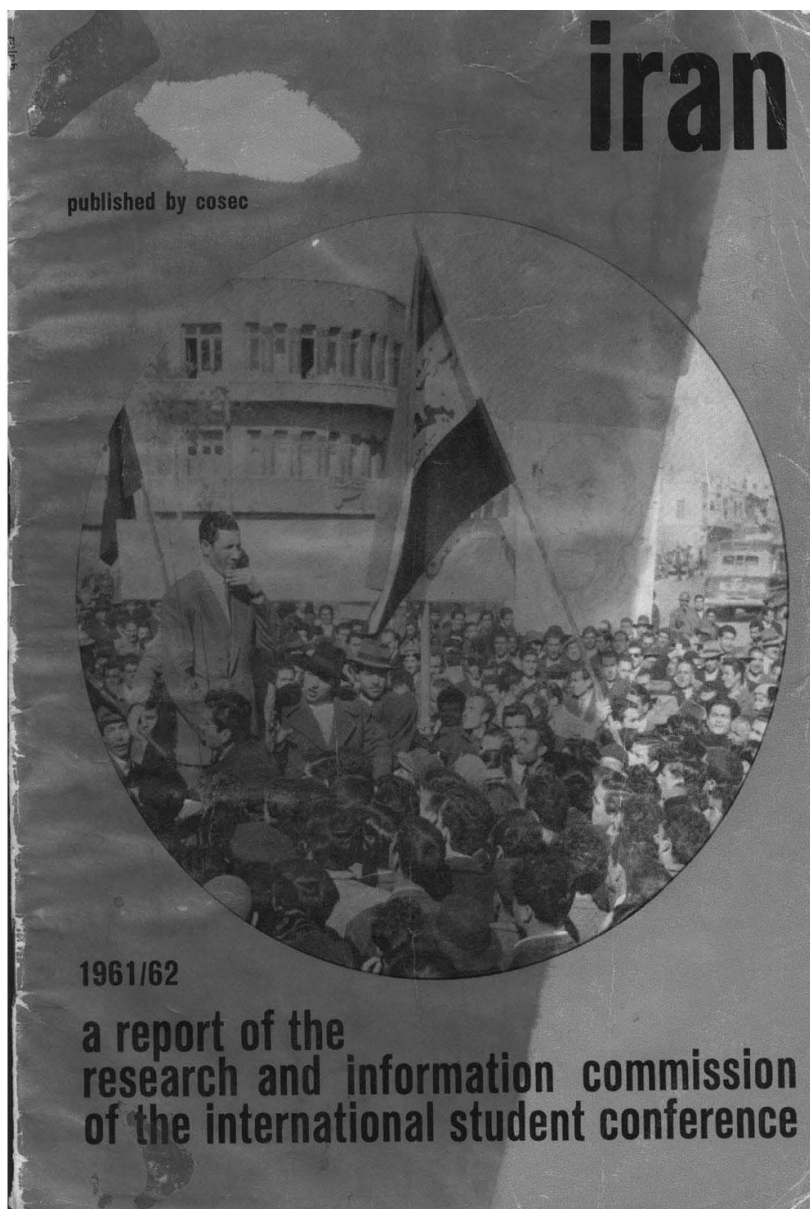
فعالیت‌های سیاسی □ ۳۴۱

در اختلافات جهت گیری کنند تا یک سال و نیم آینده که کنگره بعدی تشکیل خواهد شد باندازه کافی از نظر داخلی نامحسوب باشند که بتوان هیات‌اجرائی جدیدی را انتخاب کرد. این البته در صورتی است که نمایندگان واقعی به کنگره بیایند ولی از منظر خارجی اینکه آیا چه استفاده‌ها خواهند توانست بکنند بستگی به اردلان دارد که به حدس اینجانب مسئول ارتباطات خواهد بود. نکته اضافی: اصل دوم اساسنامه جبهه تحت عنوان اصول و هدفها تبدیل شده است به استقرار حکومت ملی و احیای سنن انقلابی جنبش مشروطه با تجهیز وسیع نیروهای توده برای برانداختن سلطه استعمار و از میان برداشتن دستگاه حاکمه استبدادی متکی به آن. ولی آن‌چه که مهم است آنست که در ظرف این یکسال و نیم ما در آمریکا چه می‌توانیم بکنیم؟ ۱- از نظر نیروها: حفظ فعالیت یک اقلیت هشیار در داخل جبهه - حفظ دیالوگ با نیروهای مارکسیست غیر متعهد - انتقاد بجا از رهبری جبهه - حفظ تماسها با دانشجویان سازمان‌های دانشجویی و شخصیت‌ها ۲- از نظر خودمان: تعلیمات فردی - ازدیاد تماسها در میان خودمان - از دید نفرات و به‌وجود آوردن یک شبکه دینامیک و فعال مطلع با دیسیپلین. ۳- از نظر تبلیغاتی: پخش کتب و نشریات به میزان نسبتاً وسیع میان افراد فعال و تحت تاثیر گذاشتن ایشان بتدریج و خوراک مداوم.

اینها مطالب کلی بودند که می‌خواستم حضورتان عرض کنم. راجع به کنگره و نتایج آن گو اینکه قرار نبود تجزیه و تحلیل کنم. و اما راجع به انتقاد از خود: راندمان کار ما (در شرق) در ظرف شش ماه گذشته آنطوری که می‌خواستیم نبوده است. بجز دوستان/ریک رفقای دیگر فعالیت شان شدید نبوده است و بعضی حتی به نامه‌های نگارنده پاسخ نداده‌اند. البته اشکال کار مثل اینکه این بود که تماسها از اول وسیله جمال گرفته شده بود. و انتقال آنها بنگارنده بدون تماس فردی و قرارهای لازم ممکن نیست و بعلاوه آشنائی با یکی دو نفر از ایشان قبلاً وجود نداشتند، لذا شاید حق دارند که به نامه‌های مربوط جواب نداده‌اند و با کمک شما امیدوارم این تماسها برقرار و تقویت شوند و از این رو لازم است در صورت موافقت مرکز در ظرف دو سه ماه آینده ترتیب یک جلسه مشترک و یا اگر صلاح نباشد جلسه جداگانه با حضور افراد داده شده و مسایل مورد بررسی قرار گیرند و کارها تقسیم شوند.

۳۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

منتظر جواب و نظرات شما در این باره هستیم، به خصوص اینکه با توجه به سابقه تماس‌ها لازم است با بعضی افراد مستقیماً به وسیله شما تماس گرفته شود. اگر تماس‌های چند ماه آینده ما نیز به نتیجه‌ای نرسد. در مورد ماشین و دستوراتی که خواسته بودیم هنوز منتظریم. مقادیری مطالب را با پست زمینی برای اطلاع شما میفرستیم. خدمت دوستان سلام مخلصانه ما را ابلاغ کنید. قربان شما. علی



پیوست ۱۵. روز دانشجو در مجله ارگان کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان



Police savagely attack unarmed students during the January demonstrations demanding the release of students arrested earlier for being members of the National Front.



Iranian Students' Day, December 7, 1961, was the occasion of a gathering in which more than 12,000 students of Tehran University participated.



بخش دوم: نهضت آزادی ایران - خارج از کشور (۱۳۴۱-۱۳۵۷)

۱. سازماندهی

از اوایل سال ۱۳۴۱ مسئله تشکیل شاخه «نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» میان دوستان ملی - اسلامی مطرح گردید. هنگامی که در شهریور ۱۳۳۹ تهران را ترک کردم، به دلیل حضور فعال در مبارزات داخل کشور و عضویت در کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی، بعد از خروج از کشور هم، ارتباط خود را با دوستان داخل ایران، مهندس بازرگان، رحیم عطائی و آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی حفظ کردم و در جریان بروز اختلافات در درون جبهه ملی (دوم) من هم در جریان تأسیس یک سازمان سیاسی ملی - مذهبی علنی بودم. هنگامی که تأسیس نهضت آزادی ایران اعلام شد، رحیم عطائی گزارش نسبتاً کاملی برای من فرستاد. در خارج از کشور دوستان ملی - مذهبی نظیر دکتر شریعتی و پرویز امین در پاریس و دکتر چمران (کالیفرنیا) و صادق قطب‌زاده (واشنگتن) و بنده (نیوجرسی) در آمریکا با هم در ارتباط مستقیم و یا مکاتبه‌ای بودیم. اخبار ایران را با هم مبادله می‌کردیم و سیاست‌های خود را در فعالیت‌هایی که در جبهه ملی ایران در اروپا یا آمریکا و یا در سازمان‌های دانشجویان ایرانی در آمریکا و اروپا بود، هماهنگ می‌کردیم. همه این دوستان تقریباً از اعضای سابق انجمن‌های اسلامی دانشجویان در ایران (تهران و مشهد) و نهضت مقاومت ملی ایران بودند، که سالیان دراز یکدیگر را می‌شناختیم و با هم همکاری‌های نزدیک داشتیم و اکنون در سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا یا آمریکا و یا سازمان‌های دانشجویی فعال بودیم. در آمریکا، صادق قطب‌زاده به عضویت هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شده بود. دکتر چمران، قطب‌زاده و من، عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران در آمریکا بودیم. در اروپا، دکتر شریعتی و پرویز امین نیز اعضای سازمان دانشجویان ایران فرانسه و از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران در اروپا بودند.

بعد از اعلام تأسیس نهضت آزادی ایران، در اردیبهشت ۱۳۴۰، مسئله تشکیل نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بین خود ما به بحث گذاشته شد. تقریباً اتفاق نظر وجود داشت که در خارج از کشور، داشتن تشکیلاتی به نام نهضت آزادی

۳۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

ضروری است اما اعلام فعالیت علنی آن ضرورتی ندارد. علت این بود که شرایط مبارزه برای عناصر ملی - مذهبی در خارج از کشور، در چارچوب جبهه ملی ایران (آمریکا و اروپا) با شرایط داخل ایران تفاوت‌های جدی و اساسی داشت. اولاً حضور و فعالیت دوستان ما در این سازمان‌ها بسیار چشمگیر و تعیین‌کننده بود. اگرچه در این سازمان‌ها برخوردهای ایدئولوژیک میان نیروهای اسلامی با غیردینی‌ها یا ضد دینی‌ها وجود داشت اما در ابعاد سیاسی و در موضوعاتی نظیر مبارزه با شاه و یا حمایت آشکار از دکتر مصدق، برخلاف جبهه ملی ایران در تهران، اختلاف نظری وجود نداشت. محیط سیاسی مبارزه در خارج از کشور جایی برای محافظه‌کاران باقی نمی‌گذاشت. بنابراین حمله مستقیم به شاه و حمایت و تجلیل صریح و بی‌پرده از دکتر مصدق مورد قبول تمامی نیروها بود.

اگرچه با توجه به نکات فوق ما لزومی نمی‌دیدیم که موجودیت و تأسیس شاخه نهضت آزادی ایران در خارج از کشور اعلام گردد، اما تکثیر و توزیع نشریات نهضت آزادی که در داخل می‌رسیدند را لازم می‌دانستیم. ولی با توجه به بروز و بالا گرفتن اختلاف میان جبهه ملی ایران و نهضت آزادی در داخل کشور و انعکاس آن در سازمان‌های جبهه ملی خارج از کشور و برخوردهای احتمالی، رعایت جوانب احتیاط را لازم می‌دانستیم. اما این قسمت اخیر به خودی خود و با سرعت حاصل شد. به این معنا که نشریات و اعلامیه‌های سیاسی نهضت آزادی که به خارج از کشور می‌رسیدند، به‌طور طبیعی، مورد استقبال افکار عمومی مبارزین که اکثراً و عموماً خالی از حب و بغض‌های گروهی و شخصی بودند، قرار می‌گرفت. در مواردی، حتی در درون جبهه ملی، عناصر ملی تکثیر آنها را مطرح می‌کردند.

به‌عنوان مثال به یاد دارم که در همان سال ۱۳۴۱ نهضت آزادی ایران نامه سرگشاده‌ای خطاب به شاه نوشت و با نقل قول‌های مستقیم از شاه و وزرایش نشان داد که شاه مسئول تمام بدبختی‌ها و مصیبت‌های مملکت می‌باشد (اسناد نهضت آزادی ایران، جلد اول، صص ۱۳۳-۱۵۶). این نامه وقتی به دست ما رسید، تکثیر و توزیع آن را ضروری و مفید دانستیم. اما هنوز تردیدهایی از واکنش دوستان جبهه ملی داشتیم. چند روز بعد در جلسه شورای مرکزی جبهه ملی ایران در آمریکا، دکتر شایگان، قبل از شروع رسمی جلسه، این نامه نهضت را مطرح کرد و با تجلیل فروان از حسن ابتکار و شجاعت

۳۴۹ □ فعالیت‌های سیاسی

رهبران نهضت آزادی، پیشنهاد کرد که هیئت اجرائیه آن را تکثیر و توزیع کند. به هر حال، مقدمات تأسیس نهضت آزادی در خارج از کشور از همان اوایل سال ۱۳۴۱ فراهم شد.

دکتر شریعتی از پاریس با کمک و مشورت پرویز/امین متنی را به عنوان اساس کار و سیاست‌ها تهیه و تدوین کرد که برای ما (چمران، قطب‌زاده و من) فرستاد. ما هم نظراتمان را فرستادیم و در نهایت یک هسته اولیه، قبول مسئولیت کرد، که عبارت بودند از: دکتر شریعتی (پاریس)، پرویز/امین (پاریس)، دکتر چمران (کالیفرنیا)، صادق قطب‌زاده (واشنگتن)، و بنده (نیوجرسی)، بنده هم به عنوان مسئول این هیئت انتخاب شدم. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷)

در اولین اقدام، از طرف این هسته، گزارشی به تهران، جهت آقای مهندس بازرگان فرستادم که طی آن، وضعیت و مناسبات نیروهای سیاسی خارج از کشور (چپی‌ها، ملی‌ها و ملی - مذهبی‌ها یا مسلمان‌ها) و سیاست این هسته مرکزی نهضت آزادی در خارج از کشور، در قبال نیروها و نحوه و چگونگی فعالیت در چارچوب جبهه ملی، شرح داده شده بود. آقای مهندس بازرگان در پاسخ، نظر خود و دوستان شورای مرکزی نهضت آزادی در ایران را برای ما ارسال داشتند. و طی آن سیاست و خط مشی و عملکردهای ما را در خارج از کشور مورد تأیید قرار دادند. (دفتر دوم - نامه ها)

اما حوادثی که از اواخر سال ۱۳۴۱ در تهران رخ داد و بحرانی که گریبانگیر جبهه ملی (دوم) شد، بر مناسبات نیروهای ملی در خارج از کشور نیز اثر گذاشت. بخشی از این بحران، سیاسی و بخش دیگر آن، تشکیلاتی بود؛ اگر چه آن هم منشأ سیاسی داشت. در مورد چگونگی سازماندهی جبهه ملی (دوم) در ایران، در میان نیروهای ملی دو نگرش مطرح شده بود. یک نگرش بر این اصرار و تأکید داشت که جبهه ملی خود به صورت یک «حزب» سامان داده شود و احزاب ملی که در آن زمان عبارت بودند از حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، نیروی سوم و نهضت آزادی ایران خود را منحل کنند و اعضای آن، همه به صورت فردی، به عضویت در جبهه ملی درآیند. اساس استدلال آنها این بود که احزاب ملی، به صورت کمیّت، نیروی قابل توجهی نیستند و پایگاه گسترده‌ای در میان مردم ندارند. در حالی که جبهه

۳۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ملی (اول) به دلایل سوابقش در دورانی که دکتر مصدق آن را رهبری می‌کرد، نفوذ و پایگاه وسیعی در میان مردم داشت. یکی از مدافعان اصلی و جدی این طرح، حزب سوسیالیسم، به رهبری دکتر محمدعلی خنجی بود. دکتر خنجی از جمله رهبران یا فعالین حزب توده ایران بود که در سال ۱۳۲۶ از آن حزب جدا شده بودند. در حدود سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰، تعدادی از این جداشدگان از حزب توده، از جمله دکتر خنجی، خلیل ملکی، جلال آل احمد، علی اصغر حاج سید جوادی، به حزب زحمتکشان ملت ایران پیوستند که به تازگی توسط دکتر مظفر بقایی تشکیل شده بود و تا آن زمان یکی از هواداران سرسخت جنبش ملی شدن صنعت نفت و دکتر مصدق بود. مرکز این حزب در خیابان اکباتان، نزدیک میدان بهارستان واقع بود و من بعضی از روزها که فرصت می‌کردم به حزب می‌رفتم و در جلسات بحث و انتقاد آن حزب که توسط دکتر خنجی اداره می‌شد، شرکت می‌کردم و اما پرسش‌ها و نقد من از حزب به‌طور عمده درباره مبانی فکری آنها، یعنی مارکسیسم و ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک بود. در همین جلسات بود که با حیدر رقابی، معروف به «هاله»، که شاعر زبردستی بود، آشنا شدم. اما به‌زودی میان این گروه و بقایی اختلاف شد و آنها از حزب جدا شدند و تحت نام «حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم» به فعالیت خود ادامه دادند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، میان خلیل ملکی و دکتر خنجی نیز اختلافاتی بروز کرد و از هم جدا شدند و گروه خنجی، حزب سوسیالیست را که بعد از انشعاب از حزب توده تشکیل داده بودند، مجدداً فعال کردند. دکتر خنجی بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ به همکاری خود با نهضت مقاومت ملی ادامه داد. و من از نزدیک شاهد فعالیت‌های او بودم. (اسناد نهضت مقاومت ملی ایران - جلد پنجم، اسناد درون سازمانی. گردآورنده نهضت آزادی ایران. بهار ۱۳۶۳). در جریان فعالیت جبهه ملی (دوم) این گروه نیز به جبهه ملی پیوست. اما با این نگرش و قصد که جبهه ملی به یک حزب سراسری و فراگیر تبدیل شود. آنها حتی حزب سوسیالیست خود را نیز منحل اعلام کردند. احزاب ملی این نظریه را نپذیرفتند. نظریه دیگری که در جبهه ملی مطرح شد. این بود که جبهه ملی می‌بایستی مرکز تجمع و ائتلاف و اتحاد نیروها و احزاب ملی باشد، نه اجتماع منفردین. البته این نظریه حضور شخصیت‌های ملی

۳۵۱ □ فعالیت‌های سیاسی

شناخته شده و معتبر از همکاران سابق دکتر مصدق در جبهه ملی را نفی نمی‌کرد. این اختلاف نظر در جبهه تا هنگام دخالت دکتر مصدق ادامه یافت. هنگامی که نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کرد و مورد حمایت دکتر مصدق هم قرار گرفت، شورای مرکزی جبهه ملی عضویت نهضت آزادی را در جبهه ملی به عنوان یک حزب سیاسی نپذیرفت و اختلافات بالا گرفت که منجر به بروز یک بحران جدی در جبهه ملی شد. هنگامی که سازمان دانشجویان دانشگاه تهران عضو جبهه ملی، مراتب را به دکتر مصدق که به صورت تبعید در احمدآباد زندگی می‌کرد، گزارش داد و نظرخواهی کرد، دکتر مصدق نظر و نگرش حاکم بر شورای جبهه ملی (دوم) را رد و از نظریه دوم حمایت کرد. انتشار نامه دکتر مصدق در عمل موجب توقف فعالیت جبهه ملی (دوم) و تشکیل جبهه ملی سوم با شرکت نمایندگان پنج حزب شامل حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب نیروی سوم، حزب مردم ایران و نهضت آزادی ایران شد. این تغییرات مصادف شد با اوج سرکوب سیاسی و تعطیل عملی احزاب و فعالیت‌های سیاسی علنی. بنابراین عمر جبهه ملی (سوم) نیز بسیار کوتاه بود.

در خارج از کشور، صورت مسئله تا حدود نسبتاً زیادی با داخل فرق می‌کرد. احزاب ملی عموماً در خارج از کشور فعالیتی نداشتند. بخش قابل توجهی از نیروهای ملی، به صورت منفرد در سازمان‌های جبهه ملی، چه در آمریکا و چه در اروپا، ساماندهی شده بودند و این سازمان‌ها در رهبری مبارزات سیاسی خارج از کشور موفق بودند. به طوری که در حدود سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴، فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی خارج از کشور را دو جریان اصلی هدایت می‌کردند: سازمان‌های قاره‌ای جبهه ملی ایران در آمریکا و اروپا و حزب توده ایران. سازمان دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی، به تناسب نیروهای ملی و توده‌ای، در کنترل سیاسی این نیروها بود و رقابت کاملاً محسوسی برای کنترل سازمان‌های دانشجویی میان این دو قدرت سیاسی به چشم می‌خورد.

البته در درون سازمان‌های جبهه ملی، چه در اروپا و چه در آمریکا، رقابت یا اختلاف میان فعالین منفرد با کسانی که عضو احزاب سیاسی ملی بودند وجود داشت که گاهی حاد می‌شد و بروز می‌کرد. اگرچه احزاب ملی در خارج از کشور، فعالیت

۳۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

حزبی به معنا و مفهوم سازمانی آن نداشتند و بنا به دلایلی نمی توانستند داشته باشند، اما اعضای این احزاب که در خارج از کشور مشغول تحصیل و یا کار بودند، در درون سازمان‌های جبهه ملی و سازمان‌های دانشجویی فعالیت می‌کردند. از احزاب ملی، حزب مردم ایران، تحت رهبری دکتر نخشب در آمریکا، فعالیت‌هایی داشت. مرحوم نخشب تلاش می‌کرد که شاخه برون مرزی حزب را فعال و منسجم سازد. اعضای از حزب ملت ایران نیز در خارج بودند اما فعالیت گروهی و حزبی مؤثری نداشتند و به صورت منفرد در جبهه ملی فعالیت می‌کردند (نظیر دکتر صحت و دکتر بهروز برومند در آمریکا). در برلن غربی نشریه‌ای منتشر می‌شد که گرایش‌های پان ایرانیستی کاملاً واضحی داشت. نیروی سومی‌ها، از همه فعال‌تر بودند و تحت نام «جامعه سوسیالیست‌ها» فعالیت مستقل داشتند و در فعالیت جبهه ملی نیز مشارکت می‌کردند. هنگامی که جبهه ملی (سوم) در ایران اعلام موجودیت کرد، در خارج از کشور، به‌طور خاص در اروپا، نمایندگان احزاب ملی نیز به دور هم جمع شدند تا جبهه ملی (سوم) را به وجود آورند. نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نیز این دعوت را پذیرفت. اما عمر این جبهه ملی نیز بسیار کوتاه بود. اما این امر سبب شد که نهضت آزادی خارج از کشور حضور و فعالیت علنی داشته باشد. این حوادث موقعی رخ داد که سفر جمعی از اعضای نهضت به قاهره قطعی شده بود. بنابراین دوستان جدیدی که از ایران به اروپا آمده بودند، مسئولیت‌های اجرایی نهضت آزادی را برعهده گرفتند، نظیر دکتر فریدون سبحانی، مهندس ابوالفضل بازرگان (از انگلیس)، دکتر غلامعباس توسلی (پاریس). در این دوره اعضای شورای مرکزی نهضت عبارت بودند از، دکتر مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده، دکتر علی شریعتی، پرویز امین، دکتر فریدون سبحانی، مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس محمد توسلی، دکتر مهدی مظفری و نگارنده.

در حدود سال ۱۳۴۳، هنگامی که صادق قطب‌زاده از سفر سنگاپور، به منظور شرکت در یکی از کنفرانس‌های کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان، به آمریکا برگشت، مقامات آمریکایی، به بهانه اینکه تاریخ اعتبار گذرنامه‌اش گذشته است، مانع ورود او به آمریکا شدند. او ناچار به اروپا برگشت و به کمک اتحادیه دانشجویان

۳۵۳ □ فعالیت‌های سیاسی

عرب، گذرنامه سوریه‌ای گرفت و در پاریس مستقر شد.

در این دوره فعالیت نهضت آزادی به‌طور عمده، حفظ ارتباط با اعضای خود در اروپا و آمریکا بود و فعالیت‌های دفاعی به منظور کمک به مبارزات داخل کشور از طریق سازمان‌های دانشجویی و جبهه ملی انجام می‌داد. در اروپا، عملاً دو گروه خود را جبهه ملی می‌نامیدند: یک گروه سازمان جبهه ملی ایران در اروپا بود که روزنامه ایران آزاد را چاپ می‌کرد و دیگری «جبهه ملی سوم»، که در واقع منفردینی بودند، نظیر آقای ابوالحسن بنی‌صدر و حسن حبیبی که خبرنامه جبهه ملی را در پاریس منتشر می‌ساختند. علاوه بر جبهه ملی اروپا و آمریکا، یک گروه هم، تحت عنوان جبهه ملی روزنامه باختر امروز را منتشر می‌کرد.

در طی سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۶ که تعدادی از اعضای اصلی شورای مرکزی نهضت آزادی خارج از کشور برای تشکیل یک سازمان سیاسی - نظامی و تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم شاه در قاهره مستقر شدند، ارتباط‌ها و تماس‌هایی میان نهضت آزادی و سازمان‌های سیاسی و انقلابی منطقه، نظیر سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)، حزب التحریر، اتحادیه بین‌المللی احزاب سیاسی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برقرار شد. در برخی از نهادهای جهانی، نظیر مؤتمر علمای اسلام در قاهره، صادق قطب‌زاده به عنوان نماینده نهضت آزادی ایران شرکت می‌کرد. در طی این دو سال و در زمانی که آقای مهندس توسلی در بغداد و من در لبنان (بیروت) مستقر شده بودیم، هرکجا به تماس و فعالیت علنی نیاز بود، به نام نهضت آزادی ایران - خارج از کشور عمل می‌کردیم. نظیر سفرهای من به نجف و دیدار با علما و فعالان نجف و یا دیدار و گفتگویی که به اتفاق دکتر چمران و مهندس توسلی با آیت‌الله خمینی داشتیم (پادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۸۳). همچنین هنگامی که در بیروت بودم به عنوان نماینده نهضت آزادی با دفتر پژوهش‌های فلسطینی، به ریاست دکتر سایق ارتباط برقرار کرده بودم.

دوره دوم فعالیت‌های نهضت آزادی خارج از کشور، مربوط است به سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰. در تابستان ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) بنا به عللی که در فصل مربوط به

فعالیت‌های «سماع» آورده‌ام، تمام اعضای نهضت آزادی ایران که در منطقه خاورمیانه (مصر، لبنان و عراق) پراکنده بودند، از منطقه خارج شدند. آقای مهندس توسلی ابتدا به آلمان و سپس به ایران و سایر دوستان نیز هرکدام با کمی فاصله به ایران برگشتند. قطب‌زاده همچنان در پاریس ماند. دکتر چمران به کالیفرنیا رفت و من هم چند ماه بعد از او، به آمریکا و نیوجرسی برگشتم.

در این دوره نهضت آزادی خارج از کشور در حال سکوت و رکود بود. این سکوت از یک طرف مربوط به وضعیت اعضای فعال نهضت آزادی در خارج از کشور بود. اعضای نهضت آزادی نظیر آقایان دکتر فریدون سجابی، مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر غلامعباس توسلی و ... همه به ایران برگشته بودند. اعضای دیگر، از جمله دکتر چمران و من، مجبور بودیم مدتی برای بهبود وضعیت زندگی خود و خانواده صرف وقت کنیم. از طرف دیگر، فعالیت‌های سیاسی در داخل ایران کم و بیش راکد شده بود. مبارزات سیاسی ایرانیان خارج از کشور همیشه تابع وضعیت مبارزات داخل کشور است. در این زمان محاکمات سران و فعالان نهضت آزادی پایان یافته بود و آنها دوران محکومیت‌های خود را در زندان‌های تهران و برازجان می‌گذرانیدند. فعالیت احزاب سیاسی، نهضت آزادی و جبهه ملی در داخل ایران نیز به کلی متوقف شده بود. حرکت قشقایی‌ها در فارس به طور کامل سرکوب شده بود. حرکت‌های جدید، بیرون از احزاب ملی و نهضت آزادی یا جبهه ملی، نظیر روحانیت و حزب‌های اسلامی نیز، سرکوب و تار و مار و همه ساکت شده بودند.

در این دوره یکی از کارهای انجام شده، به همت و ابتکار صادق قطب‌زاده جمع‌آوری و چاپ مدافعان سران و فعالان نهضت آزادی، به خصوص مهندس بازرگان و مهندس سجابی در دادگاه‌های نظامی بود. صادق قطب‌زاده در پاریس مشغول تهیه و نوشتن تز دکترای خود پیرامون افکار و اندیشه‌های مهندس بازرگان بود. مدافعان مهندس بازرگان دو بخش داشت. بخش اول را طی جلسات متعدد در دادگاه مطرح کرده بود. اما از طرح بخش دوم با عنوان «چرا با استبداد مخالفیم» در دادگاه جلوگیری شد. این قسمت از مدافعان عیناً به خارج از کشور فرستاده شد و برای اولین بار به نام نهضت آزادی ایران - خارج از کشور منتشر شد. چاپ دوم این مدافعان توسط انتشارات مدرسه چاپ و توزیع شد.

۳۵۵ □ فعالیت‌های سیاسی

در اواخر سال ۱۳۴۹ یا اوایل ۱۳۵۰ دکتر چمران به دعوت امام موسی صدر به لبنان برگشت و در جنوب لبنان، به عنوان مدیر مدرسه فنی جبل‌العامل در شهر صور مستقر شد. برگشت چمران به لبنان بار دیگر به ما فرصت داد تا در مسیر تحولات سیاسی لبنان قرار گیریم.

از سال ۱۳۵۰ به بعد، فعالیت نهضت آزادی ایران در خارج از کشور وارد مرحله سوم و دوره تازه‌ای شد. در این زمان، سازمان مجاهدین خلق اولیه، وارد صحنه شده بود و اولین موج دستگیری‌ها از اعضای این سازمان و سایر گروه‌های مسلحانه، نظیر چریک‌های فدایی خلق، آغاز شده بود.

در این موقع، دکتر چمران در جنوب لبنان، صادق قطب‌زاده در پاریس مستقر شده بودند و من هم در هیوستون - تگزاس بودم. تقریباً تمام دوستان فعال سابق نهضتی، دکتر فریدون سحابی، مهندس محمد توسلی، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس ابوالفضل بازرگان پرویز امین و... به ایران برگشته بودند. دکتر چمران در جنوب لبنان به کار اداره و توسعه مدرسه فنی جبل‌العامل در صور و همچنین، آموزش جوانان شیعه لبنانی و بعضاً آموزش داوطلبان ایرانی مشغول بود. صادق قطب‌زاده در فعالیت‌های اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا از یک طرف و فعالیت‌های سیاسی در سطح بین‌المللی، به عنوان نماینده نهضت آزادی سرگرم بود.

در آمریکا، قسمت عمده‌ای از فعالیت‌های ما روی سازماندهی انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، گروه فارسی زبان متمرکز بود. از اعضای قدیمی نهضت آزادی از ایران افرادی نظیر دکتر جلیل ضرابی (جزء گروه سوم از اعضای نهضت که در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شده بود و بعد از گذراندن دوره زندان و آزادی، برای ادامه تحصیل به آمریکا آمده بود)، دکتر کلود طباطبایی و همسرش خانم دکتر شهین اعتضادی، دکتر جمشید حقیگو، آقای محمد نعمت‌اللهی به آمریکا آمده بودند. افراد جدیدی نیز به همکاری با نهضت آزادی ابراز علاقه می‌کردند. به این ترتیب در آمریکا هسته مرکزی جدیدی به وجود آمد که تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران فعال بود. هر یک از واحدهای قاره‌ای نهضت آزادی، تشکیلات مستقل خود را داشتند و کنگره‌های خود را تشکیل می‌دادند.

۲. نشریه پیام مجاهد

با انتشار خبر علنی شدن حضور و فعالیت سازمان مجاهدین خلق اولیه در ایران، نهضت آزادی تصمیم گرفت، نشریه «پیام مجاهد» را به عنوان ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور منتشر کند. اولین شماره پیام مجاهد در دو ورقه در سال ۱۳۵۰ منتشر شد و به تدریج بر حجم مطالب آن افزوده شد. انتشار آخرین شماره آن در شهریور ۱۳۵۷ بود (مجموعه پیام مجاهد: ۱۳۵۰-۱۳۵۷، اسناد نهضت آزادی ایران-خارج از کشور). مطالب پیام مجاهد به طور عمده شامل انعکاس مبارزات داخل ایران، خصوصاً، مبارزات ملی - مذهبی بود. یک هیئت تحریریه، زیر نظر خود من انتشار پیام مجاهد را برعهده داشت. کلیه امور فنی، در هیوستون انجام می شد و پس از چاپ آن در آمریکا، نسخه اصلی روزنامه، با پست سریع به آلمان (هامبورگ) ارسال می شد. واحد قاره‌ای نهضت آزادی ایران در اروپا نیز آن را تکثیر و در اروپا و خاورمیانه توزیع می کرد.

استقبال مردم از پیام مجاهد بسیار وسیع بود. در آمریکا، هر شماره حدود ده هزار نسخه و برای هزاران ایرانی در آمریکا ارسال می شد. هزینه چاپ و توزیع نشریه، توسط ایرانیان علاقمند پرداخت و تأمین می شد. از سرتاسر ایران اخبار مبارزات مردمی، به دفتر پیام مجاهد در اروپا و آمریکا می رسید. ارتباطات و همکاری های تنگاتنگی میان نهضت آزادی و برادران روحانی در نجف و سوریه به وجود آمده بود. از طریق دکتر چمران در لبنان، ارتباط منظم و سازمانی با سازمان مجاهدین خلق اولیه که شاخه یا واحد برون مرزی آن در بغداد مستقر بود، برقرار شده بود. آنها نشریات و اخبار خود را برای ما می فرستادند تا در پیام مجاهد منعکس یا توسط نهضت آزادی تکثیر شود. هنگامی که انتشار پیام مجاهد شروع شد برخی از رهبران سازمان مجاهدین با انتشار آن به مخالفت پرداختند و خواستار آن شدند که پیام مجاهد و فعالیت نهضت در خارج از کشور به کلی تعطیل شود. آنها می خواستند که خود، مستقیماً در خارج از کشور به سازماندهی نیروهای هوادار خود بپردازند. اما نظر ما این بود که میدان عمل سازمان مجاهدین به طور عمده در داخل کشور و در رابطه با مبارزه مسلحانه علیه استبداد سلطنتی است. فعالیت چنین سازمانی در خارج از

۳۵۷ □ فعالیت‌های سیاسی

کشور، در اروپا و آمریکا، توجیهی ندارد. آنچه در خارج از کشور نیاز هست، انعکاس و تبلیغ مبارزه سازمان مجاهدین و گروه‌های ملی - اسلامی است. و نهضت آزادی این مسئولیت را برای خود پذیرفته بود. آنها مرتب از طریق دکتر چمران فشار می‌آوردند. اما ما نظر آنها را در مورد فعالیت در خارج از کشور نادرست دانستیم و تسلیم نشدیم. نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، ضمن آنکه مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را تأیید کرد و حاضر به هر نوع کمک و همراهی بود حاضر نبود استقلال سازمانی و تشکیلاتی خود را از دست بدهد. و آن را نادرست می‌دانست. در نتیجه مرکزیت سازمان به دوستان ما در ایران شکایت بردند. از تهران، طالقانی و مهندس بازرگان نظر ما را جویا شدند. من به عنوان رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور و مسئول انتشار پیام مجاهد شرح مفصلی برای آنها فرستادم و مواضع و دلایل خودمان را به تفصیل توضیح دادم. این بزرگواران نظر ما را در ادامه فعالیت‌های تشکیلاتی و تبلیغاتی مستقل تأیید کردند و در مورد پیام مجاهد، خواستند که انتشار آن را توسط نهضت آزادی ایران صراحتاً اعلام کنیم. شورای مرکزی نهضت آزادی نظر و پیشنهاد دوستان داخل را پذیرفت و پیام مجاهد که تا آن زمان بدون ذکر وابستگی آن به نهضت آزادی منتشر می‌شد از آن پس به عنوان «ارگان رسمی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» معرفی شد.

۳. خبرنامه

ناشرین «خبرنامه» جبهه ملی سوم که در پاریس زیر نظر آقای ابوالحسن بنی‌صدر منتشر می‌شد نیز با انتشار پیام مجاهد به مخالفت پرداختند. انتشار خبرنامه در پاریس از زمانی شروع شد که جبهه ملی سوم در اروپا با شرکت احزاب ملی، اعلام موجودیت کرد. اما وقتی جبهه ملی سوم در داخل ایران با بن‌بست روبرو و تعطیل شد، فعالیت آن در خارج از کشور نیز متوقف شد. البته سازمان جبهه ملی ایران در اروپا که ایران آزاد را به عنوان ارگان رسمی خود منتشر می‌ساخت، هیچ‌گاه جبهه ملی (سوم)، مرکب از نمایندگان احزاب ملی را نپذیرفت و اختلافات بالا گرفت. در هر حال از آن پس تا زمان انقلاب اسلامی، خبرنامه جبهه ملی سوم منتشر می‌شد. ناشرین خبرنامه نیز بعضاً در مخالفت با انتشار پیام مجاهد نامه‌هایی به تهران برای دوستان

نهضتی می‌فرستادند. دوستان نهضتی از ایران (آقایان مهندس بازرگان و طالقانی) توضیحاتی از نهضت خارج از کشور خواستند. نهضت خارج از کشور، در این مورد نیز توضیحات مبسوطی برای داخل فرستاد و شرح داد که اولاً انتشار پیام مجاهد در رقابت با هیچ حزب و گروه و نشریه‌ای نیست و ثانیاً هر حزب و گروهی حق دارد، عقاید و آراء خود را از طریق انتشار نشریات مستقل به اطلاع عموم برساند و نهضت آزادی ایران نیز قطعاً چنین حقی را دارد. در این مورد نیز دوستان داخل انتشار پیام مجاهد را مورد تأیید قرار دادند. پیرامون همین موضوع، دیدارها و مذاکراتی با آقای بنی‌صدر داشتیم که در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

اخبار مبارزات داخل ایران از چندین کانال به دست ما می‌رسید. به دلیل گسترش فعالیت‌ها در ابعاد مختلف، بالاجبار بیرون از منزل مسکونی‌ام محلی را اجاره کردم و فعالیت‌ها در آنجا متمرکز شد. در این مرکز چندین خط تلفن نصب شده بود. دریافت اخبار ایران از طریق ارتباطات تلفنی بود. در این محل که برای فعالیت‌ها تدارک دیده شده بود، دو شماره تلفن در تمام ۲۴ ساعت به یک ضبط صوت مکالمات تلفنی که با شنیدن صدا فعال و با ختم آن قطع می‌شد، وصل شده بود. شماره این تلفن‌ها در اختیار دوستان نهضت در داخل ایران قرار داده شده بود. از هر کجای ایران، هر کس می‌توانست در هر ساعتی از شبانه‌روز به این دو شماره زنگ بزند و مطالب خود را به سرعت بخواند، دستگاه آن را ضبط می‌کرد و سپس اعضا و علاقمندان نهضت که در این دفتر کار می‌کردند، آنها را از نوار پیاده و برای تکثیر آماده می‌کردند یا در اختیار هیئت تحریریه پیام مجاهد قرار می‌دادند. در آن زمان فاکس نبود و این شیوه سریع‌ترین وسیله انتقال اخبار و اطلاعات بود.

هیئت تحریریه و کادر اجرایی پیام مجاهد در هیوستون زیر نظر خود من عبارت بودند از آقایان رضا روحانی، حسین مظفری و کمال خرازی. در طی مدت ۷ سال، از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، حدود ۶۷ شماره پیام مجاهد منتشر شد. علاوه بر این، در مناسبت‌های گوناگون، نهضت آزادی، بیانیه و تحلیل‌های خبری و سیاسی منتشر کرده است. کلیه بیانیه‌ها، نشریات سازمان مجاهدین اولیه، به جز چند نشریه تعلیماتی آنها، و همچنین بیانیه‌ها و اخبار مبارزات گروه‌های مختلف ملی - اسلامی، روحانیون قم... توسط نهضت تکثیر و توزیع شده است. برخی از این نشریات، نظیر مدافعات سران

۳۵۹ □ فعالیت‌های سیاسی

سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰، به انگلیسی ترجمه شدند. یکی از واحدهای زیرمجموعه سازمان نهضت در آمریکا، تحت نظر خانم دکتر شهین طباطبایی و همسرش دکتر کلود طباطبایی مهم‌ترین اخبار و رویدادهای مربوط به مبارزات مردمی را به صورت بیانیه مطبوعاتی به زبان انگلیسی تهیه و برای تمام خبرگزاری‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های اسلامی در سرتاسر دنیا می‌فرستاد.

واحد دیگری از نهضت آزادی شاخه آمریکا اخباری را که در نشریات خبری جهان درباره ایران منتشر می‌شد، جمع‌آوری می‌کرد. بریده آنها را تحت عنوان «اخبار ایران» (News Of Iran (NOI) تکثیر و برای استفاده واحدهای درون سازمان و علاقمندان می‌فرستاد. گروه دیگری از اعضا و علاقمندان نهضت، نشریه انگلیسی «ایران دفنس» (Iran Defense) را منتشر می‌ساختند. در این نشریه مبارزات و مقاومت‌های مردم ایران، به‌خصوص دفاع از زندانیان سیاسی منتشر می‌شد. یک آدرس صندوق پستی، توسط آقای دکتر جمشید حقگو، در میسوری تهیه شده بود. تمام مکاتبات با پیام مجاهد با این آدرس صورت می‌گرفت. یک حساب بانکی هم ایشان باز کرده بود و تمام کمک‌های مالی را که به این آدرس فرستاده می‌شد به آن حساب واریز می‌کرد. علاوه بر این، به تمام نامه‌ها جواب می‌داد. در واقع وظیفه واحد روابط عمومی در نهضت را برعهده گرفته بود.

با توسعه کار انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان، انتشار منظم پیام مجاهد، برگزاری همایش‌های قاره‌ای و یا منطقه‌ای، داوطلبان همکاری با نهضت آزادی روزبه‌روز بیشتر می‌شد. به همان نسبت هم، به تعداد اعضای نهضت در آمریکا (و اروپا) اضافه می‌شد. افراد جدیدی به عضویت در شورای مرکزی نهضت در آمریکا دعوت شدند. آخرین اعضای این شورا در سال ۵۷، قبل از انقلاب عبارت بودند از: آقایان دکتر رضا صدر، دکتر جمشید حقگو، دکتر جلیل ضرابی، دکتر بهزادنی، دکتر کلود طباطبایی، دکتر شهین اعتضادی، مهندس حسین مظفری، دکتر کمال خرازی، مهندس نژاد حسینیان، علی آگاه، رضا طباطبایی، محسن سازگارا و خود من.

در اروپا نیز شورای نهضت عبارت بودند از دکتر صادق طباطبایی، صادق

۳۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

قطب‌زاده، مهدی نواب، کریم خداپناهی و ... در رأس هرم تشکیلات نهضت آزادی در خارج از کشور سه نفر، دکتر چمران از خاورمیانه، صادق قطب‌زاده، مسئول اروپا، من مسئول آمریکا. ما سه نفر علاوه بر ارتباط با تلفن و نامه، حداقل سالی یک بار یکدیگر را می‌دیدیم و فعالیت‌ها را هماهنگ می‌کردیم.

از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۷ جنبش اسلامی خارج از کشور در سه محور شکل گرفته و یک ارتباط ارگانیک بسیار خوبی میان این سه قلمرو فعالیت به‌وجود آمده بود که عبارت بودند از: محور انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا با اولویت کار عقیدتی؛ محور نهضت آزادی ایران با اولویت کار سیاسی و محور سوم با اولویت کار نظامی زیر نظر دکتر چمران در جنوب لبنان. تا زمانی که تعدادی از اعضای کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق اولیه، اعلامیه تغییر مواضع به مارکسیسم را نداده بودند، افرادی که داوطلب برای همکاری با سازمان بودند، پس از تأیید صلاحیت آنان، امکانات سفرشان به لبنان فراهم می‌شد. قبل از سفر آنها، باید برای خود یک گذرنامه تهیه می‌کردند. دانشجویانی که بورسیه دولت ایران بودند و با سفارت رابطه داشتند، زیر نظر گرفته می‌شدند و در یک فرصت مناسب گذرنامه آنها را برمی‌داشتند، عکس صاحب اصلی گذرنامه با عکس داوطلب سفر به لبنان عوض می‌شد. فرد داوطلب با این گذرنامه به لبنان می‌رفت و پس از دیدن آموزش‌های رزمی و شرکت در عملیات ضد اسرائیل در جنوب لبنان، توسط دکتر چمران به سازمان مجاهدین معرفی می‌شد. در فصل مربوط به همکاری با سازمان مجاهدین خلق اولیه سرگذشت و سرنوشت برخی از این افراد آمده است.

با توسعه فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان (گروه فارسی‌زبان)، اساسنامه آن اصلاح شد و یک شورای مرکزی، علاوه بر هیئت دبیران پیش‌بینی شد. در نشست‌های سالانه، اعضای شورای مرکزی انتخاب می‌شدند و شورای مرکزی هیئت دبیران را انتخاب می‌کرد. قبل از آن، هیئت دبیران مستقیماً توسط نشست سالانه انتخاب می‌شد. با وجودی که اعضای نهضت در آمریکا در انجمن‌های محلی و در نشست‌ها، تقریباً اکثریت را داشتند اما سیاست و خط مشی کلی این بود که شورای مرکزی یا هیئت دبیران نماینده همه گرایش‌ها در درون انجمن باشد نه یک گرایش

۳۶۱ □ فعالیت‌های سیاسی

خاص، حتی نهضت آزادی ایران. اعمال چنین سیاستی، برای حفظ انسجام و رشد انجمن اسلامی دانشجویان ضروری بود. رابطه احزاب سیاسی با انجمن‌ها و سازمان‌های صنفی، همواره به‌عنوان یکی از مقولات بسیار مهم و حساس در سازماندهی نیروهای سیاسی - اجتماعی محسوب می‌شده است.

تجربه سازماندهی نیروهای صنفی (نظیر اتحادیه‌های کارگری و یا دانشجویی) نشان داده است که بدون حمایت فعال احزاب سیاسی از اتحادیه‌ها و سازمان‌های صنفی، این سازمان‌ها شکل نمی‌گیرند. احزاب سیاسی با در اختیار قرار دادن تجربه و دانش سیاسی و تشکیلاتی خود موجب شکل‌گیری و انسجام این نوع سازمانها می‌شوند. اما تعامل احزاب با سازمان‌های صنفی از جمله دانشجویی هنگامی مفید و سازنده است که احزاب سیاسی، سازمان‌های صنفی را به ابزارهای سیاسی خود تبدیل نکنند؛ خود را پدرخوانده یا قیم این سازمان‌های صنفی ندانند. احزاب سیاسی هر قدر هم در سازمان‌های صنفی نفوذ داشته باشند، باید عالماً و عامداً از هرگونه دخالت مستقیم و غیرمستقیم برای نفوذ و کنترل این سازمان‌ها پرهیز کنند. در غیر اینصورت، انجمن‌های صنفی دچار تشتت و از هم‌گسستگی می‌شوند. متأسفانه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، به رغم موقعیت بسیار ویژه و نقش بسیار فعالی که در مبارزات ضد استبدادی ایران داشت، به این آسیب دچار شد و به شدت لطمه خورد.

نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، به رغم قدرت و نفوذی که در درون انجمن‌های اسلامی دانشجویان داشت، متعمداً و آگاهانه از اعمال فشار و زور و کنترل انجمن پرهیز می‌کرد و می‌کوشید تا در انجمن همه‌ی گرایش‌های سیاسی، فکری، مذهبی حضور داشته باشند.

اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی در آمریکا نیز، در نشست‌های سالانه کلیه اعضای نهضت انتخاب می‌شدند. شورا سپس یک هیئت اجرایی سه نفره برای امور تشکیلات فرهنگی یا تعلیمات و آموزش و مالی انتخاب می‌کرد. تهیه دستور بحث‌ها و تحلیل‌های درونی برعهده دبیر فرهنگی بود. چند ماه قبل از آنکه تغییر ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین در شهریور ۱۳۵۴ اعلام شود، به علت ارتباط‌هایی که داشتم از آن مطلع شدم و برای جلوگیری از پیامدهای سوء این تغییرات و آماده کردن ذهن دانشجویان، دستور بحثی تهیه کردم و برای تمام اعضای نهضت فرستادم. و از طریق

۳۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

این اعضا، مسئله با بدنه دانشجویان در انجمن‌های اسلامی مطرح شد. این دستور بحث‌ها به‌طور جداگانه در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است.

۴. انتشار کتب سیاسی

علاوه بر انتشار کم و بیش مرتب و منظم پیام مجاهد، نهضت آزادی برای خارج از کشور کتاب‌های زیادی را هم منتشر کرد. فهرست این کتاب‌ها نیز در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است. انتشار این کتاب‌ها در بالا بردن سطح دانش سیاسی نه تنها اعضای نهضت آزادی، بلکه کلیه اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان بسیار مفید بودند.

۵. ارتباط با سازمان مجاهدین خلق اولیه

افراد داوطلبی که توسط «سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)»، مستقر در قاهره، دوره‌های آموزشی را می‌گذراندند، موظف شده بودند که دروس را به دقت و با تفصیل هرچه بیشتر نوشته و در پایان دوره به مسئول کلاس‌های آموزشی، تحویل دهند. هنگامی که من از قاهره به لبنان رفتم، این گزارشات را در هم ادغام و اولین نشریه کامل را تحت عنوان سازماندهی مخفی - فن مبارزه با پلیس تهیه کردم. در همین زمان بود که کتاب شورشگری و ضد شورشگری را نیز تدوین کردم. این دو کتاب توسط آقای چنگیز حاجباشی، که خود در قاهره دوره‌های آموزشی را گذرانیده بود، به ایران فرستاده شد. آقای حاجباشی با مهارت توانسته بود آنها را در چمدان خود جاسازی کند و به ایران وارد کند. قبل از آقای حاجباشی، آقای رضا رئیسی طوسی نیز که دوره‌های آموزشی را در قاهره گذرانیده بود به ایران برگشته و با هسته‌های اولیه سازمان، در حدود سال ۱۳۴۶ تماس برقرار ساخته بود. به این ترتیب من در جریان کلی این فعالیت جدید قرار گرفته بودم. اما هر نوع کوشش برای تماس با آنها را نادرست و غیرامنیتی می‌دانستم. توسط رضا رئیسی آموزش‌های امنیتی به هسته‌های اولیه سازمان منتقل شد.

هنگامی که اولین گروه از اعضای سازمان دستگیر شدند و خبر آن توسط دکتر چمران از بیروت برای من فرستاده شد، تماس ما با سازمان، از طریق هسته‌ای از سازمان که در بغداد مستقر شده بود، برقرار شد. در تابستان ۱۳۵۱ (۱۹۷۲)، به

۳۶۳ □ فعالیت‌های سیاسی

درخواست و تمایل این هسته و با اصرار دکتر چمران به بیروت رفتیم. آقای حقیقت‌شناس یا دادار جهرمی که از اعضای سازمان و هسته مستقر در بغداد بود به بیروت آمد و در یک جلسه سه نفری پیرامون مسائل مختلف جنبش، گفتگوهایی به عمل آمد و قرارهایی برای ادامه تماس و همکاری گذاشته شد.

در این دیدار، دادار نسخه خطی نشریه «شناخت»، تهیه شده توسط سازمان را داد تا چاپ و منتشر سازیم. در مقدمه این جزوه، با صراحت با مارکسیسم خط‌کشی شده بود. در تمام صفحات متن دست‌نوشته، در پاورقی‌ها در اثبات و تأیید مطالب و مواضع جزوه، آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص) و نهج‌البلاغه نقل شده بود. در همان چند روزی که در بیروت بودم، این نوشته را با دقت خواندم و مطالب آن را، به رغم پاورقی‌ها، غیرقابل قبول دانستم. من در دوران تحصیل در دبیرستان و دانشکده، مبنای ایدئولوژی مارکسیسم را خوانده بودم. در جلسات آموزشی درونی نهضت خداداد پرستان سوسیالیست نیز نکات اصلی فلسفه ماتریالیسم، ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک تدریس می‌شد. بنابراین تا حدود زیادی با این مسائل آشنا بودم. مطالب شناخت را انحرافی و غیراسلامی تشخیص دادم. در آخرین دیداری که در همان سفر با دادار داشتیم نظرم را برای او توضیح دادم. او با یادآوری پاورقی‌های جزوه، تأکید کرد که متن شناخت کاملاً اسلامی است، اما من تأکید کردم که کار شما مانند یک خیاطی است که پارچه نفیس و قیمتی را بر روی الگوی مورد نظرش انداخته و بریده است. اما لباسی که دوخته، به تن صاحبش نمی‌خورد. به عبارت دیگر الگوی به کار رفته در جزوه شناخت همان اصول اندیشه و جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیک است و آیات و روایات بر اساس آن الگو گزینش شده‌اند. اگرچه در باره تفسیر و برداشت از آیات در روایات که در جزوه آمده است نیز، حرف و سخن بسیار داشتیم. او در نهایت پیشنهاد کرد که من نظراتم را بنویسم و او آنها را برای مرکزیت، در ایران، خواهد فرستاد. در این دیدار، آقای رئیسی طوسی که در آن زمان به همراه همسرش به انگلیس آمده بود، به عنوان رابط معرفی شد.

در گفتگوهای دوجانبه با دکتر چمران، او نظر خوشی نسبت به افراد سازمان که دیده و با او گفتگو کرده بودند نداشت. می‌گفت آنها به او اصرار دارند که به سازمان

۳۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوند و می‌خواستند که به نام نظم و تشکیلات سازمانی، امکانات و توانمندی‌های او را به خدمت خود بگیرند. اما با وجود این چمران بر کمک به آنها، از بیرون سازمان و نه از درون، تأکید داشت.

بعد از برگشت به آمریکا، در اولین فرصتی که دست داد، نقد جزوه شناخت را به تفصیل نوشتم و توسط دکتر چمران برای آنها فرستادم، اما جوابی از آنها نیامد. در عوض، جزوه شناخت، بدون مقدمه اولیه و پاورقی‌ها - تنها متن اصلی، توسط «جبهه ملی ایران در خاورمیانه» که منتشرکنندگان روزنامه «باختر امروز» بودند، منتشر شد. این جبهه با چریک‌های فدایی خلق همکاری می‌کرد. به این ترتیب ما حاضر نشدیم جزوه شناخت را چاپ و تکثیر کنیم.

بعد از جزوه شناخت، سه جزوه آموزشی دیگر نیز، برای ما فرستادند: جهان سه عنصری، تکامل و سومی درباره اقتصاد. چیزی در حد «اقتصاد به زبان ساده». جهان سه عنصری، ارائه ناقص و نادرستی از کتاب «فره بی‌انتهای» مهندس بازرگان - و نشریه تکامل، نیز بر اساس و الگوی «خلقت انسان» دکتر سحابی تدوین شده بود. علاوه بر این، سایر نشریات سازمان، مجله «جنگل»، مدافعات مجاهدین و غیره را نیز فرستادند و ما هم برخی از آنها را در تیراژ محدود چاپ می‌کردیم و ارتباطمان را حفظ کرده بودیم.

در میان دانشجویان فعال عضو انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا (و نیز در اروپا)، مجاهدین اولیه از اعتبار ویژه و بالایی برخوردار بودند. برخی از آنان در تماس با من علاقمندی خود را برای پیوستن به سازمان ابراز می‌کردند. اولین کسی که از آمریکا داوطلب شد و به بیروت رفت، سید مرتضی خاموشی بود. او بعد از مدتی همکاری با چمران در جنوب لبنان، رسماً به سازمان پیوست. متأسفانه او عاقبت خوبی پیدا نکرد. در بغداد، او عضو بسیار فعال هسته مستقر در بغداد شد. با خواهر زن حنیف‌نژاد که همسر مهندس میثمی بود، در بغداد به سر می‌برد، ازدواج کرد. مهندس میثمی هنگامی که در یک خانه امن مشغول آزمایش یک بمب بود، در اثر انفجار علاوه بر این که دچار آسیب‌های شدیدی شد، دستگیر و زندانی شد. همسرش که او هم عضو سازمان بود، به دستور سازمان فرار کرد و به بغداد رفت، در آنجا بود

۳۶۵ □ فعالیت‌های سیاسی

که با مرتضی آشنا شد و با او ازدواج کرد. مرتضی در حالی که در یک خانواده بسیار مذهبی بزرگ شده بود و خودش هم بسیار مذهبی بود، در جریان تغییر ایدئولوژیک مرکزیت، تغییر ایدئولوژی داد و مارکسیست شد. یک سال قبل از انقلاب، او به اتفاق همسرش به دستور سازمان وارد ایران شد، اما لو رفت و در یک درگیری هر دو کشته شدند. بعد از انقلاب در دوران تصدی معاونت نخست وزیر در امور انقلاب عکس او و همسرش را بعد از کشته شدن، در یکی از اسناد ساواک دیدم.

ساواک کتابچه‌ای داشت که در آن عکس و مشخصات تمام کسانی را که در درگیری‌های خیابانی و یا زیر شکنجه کشته می‌شدند، نگهداری می‌کرد. در بالای هر صفحه عکس ۴×۶ فرد، دختر یا پسر، نام و نام خانوادگی، سن، وابستگی سازمانی او به مجاهدین، یا چریک‌ها و . . . نوشته شده بود و در پایان صفحه - آخرین عکس او چسبانده شده بود. در این عکس‌ها جای سوختگی‌های متعدد با سیگار بر روی بدن قربانی، بخصوص زنان کاملاً مشهود بود.

مرتضی خاموشی از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در حوزه کالیفرنیا بود چه در آن دوره و چه بعد از آن، مکاتبات متعددی با من داشت. این مکاتبات در «دفتر دوم - نامه‌ها» آمده است.

یکی دیگر از کسانی که به معرفی من به سازمان پیوست حمید عطار (شیرازی) بود. او برای تحصیل به تگزاس آمده بود و در دانشگاه تگزاس در یکی از شهرهای شمالی - مرکزی تگزاس (آرلینگتون) وارد شده بود. او بلافاصله به انجمن اسلامی پیوست و عضو فعال آن شد. اما او آنچنان عاطفی و احساسی بود که نتوانست به تحصیل ادامه بدهد و در نهایت با اصرار فراوان، او را به دکتر چمران در لبنان معرفی کردم. حمید دارای کیفیت بسیار برجسته‌ای بود و به زودی توانست اعتماد و علاقه چمران را به خود جلب کند. در مدتی که او در جنوب لبنان بود، به همراه چمران در عملیات دفاعی علیه اسرائیل شرکت می‌کرد و تجارب زیادی آموخت، سفر حمید به لبنان همزمان بود با جنگ‌های داخلی لبنان. با راهنمایی دکتر چمران، حمید گزارش‌های خوبی از لبنان برای ماهنامه پیام مجاهد می‌فرستاد، که اکثراً چاپ شده‌اند.

بعد از گذراندن چندین ماه در لبنان، حمید به سازمان پیوست و به بغداد رفت و نماینده هسته مستقر در بغداد، در سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد و در اردوگاه آنان

۳۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

مسئول تعلیمات داوطلبان شده بود. در جریان تغییر ایدئولوژیک، او حاضر به قبول تغییر نشد و با هسته مستقر در بغداد «مسئله‌دار» شد. از آن تاریخ به بعد، حمید مورد ایذاء و اذیت فراوان قرار گرفت. آنها استعفای او را از سازمان نپذیرفتند و هرگونه امکانی را برای زندگی مستقل از سازمان از او گرفتند. تمام اوراق هویت و سفر او را مصادره کردند. اما او با کمک فلسطینی‌ها از بغداد به دمشق رفت و در نهایت با من تماس گرفت و من توانستم برای او از دانشگاه مجدداً پذیرش بگیرم. در مرحله بعد که مسئول هسته مستقر در بغداد، گذرنامه او را به او پس دادند و حمید با گرفتن ویزا به آمریکا برگشت. در حالی که به شدت بیمار شده بود. حمید مدت‌ها تحت درمان بود، و بالاخره بعد از مدتی به ایران برگشت و به شیراز رفت، بعد از انقلاب، هنگامی که سپاه پاسداران را تأسیس کردم و حکم فرماندهی سپاه پاسداران شیراز را به مرحوم مهندس رجبعلی طاهری دادم که او نیز در سپاه شیراز مشغول به کار شد. اما او را به علت ارتباط نزدیکی که با من داشت، بعد از چند ماه فعالیت از سپاه بیرون کردند. هم‌اکنون او در شیراز با خانواده خود زندگی می‌کند.

یکی دیگر از ترکش‌خورده‌های «تغییر ایدئولوژیک سازمان» خانم ستوده بود (اسم مستعار). خواهر او، همسر یکی از عناصر برجسته سازمان بود. او خود همسر حسین روحانی مسئول هسته سازمان در بغداد بود. او که از جریان تغییر ایدئولوژیک در درون سازمان بی‌خبر نگه‌داشته شده بود، به تدریج تغییر در رفتار اعضاء، به خصوص همسرش را متوجه می‌شود و در نهایت بر اثر کنجکاوی و پیگیری، همسرش تغییر ایدئولوژیک را به او اطلاع می‌دهد. اما او زیر بار نمی‌رود و تصمیم خود را به جدایی از همسرش، که مارکسیست شده بود، به او اطلاع می‌دهد. اما همسرش که مسئول شاخه بود، حاضر نبود مدارک هویت و گذرنامه‌اش را به او بدهد. اما در نهایت او موفق می‌شود اسناد سفر خود را بگیرد و با زحمت زیاد به دمشق برود. شوهر خواهرش، که با تغییر ایدئولوژیک سازمان به شدت مخالفت کرده بود، او را به من معرفی و از من خواست برای سفرش به آمریکا کمک کنیم. من دعوت‌نامه‌ای برای او فرستادم و او توانست ویزای سفر خود را به آمریکا به عنوان توریست، بگیرد. و در هیوستون به خانواده ما - به نام «خاله ستوده» ملحق شود. او نیز بر اثر این فشارها، مدت‌ها بیمار بود. حضور در یک خانواده، به تدریج او را آرام کرد. هنگامی که

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۶۷

همسر من به *نوفال لوشاتو* آمد، او در غیاب همسر من اداره امور منزل را به عهده گرفت. پس از انقلاب با دکتر رفیعی ازدواج کرد.

از اواسط سال ۱۳۵۲، به تدریج از طریق رابط سازمان - آقای دکتر رضا رئیسی طوسی در جریان رویدادهای درون سازمان قرار گرفتم. همان اندازه که انتشار اخبار تشکیل سازمان مجاهدین و فعالیت‌های آنان، اثر مثبت بر روحیه و تمایلات دینی دانشجویان و جوانان ما داشت، انحراف مرکزیت و تغییر ایدئولوژیکی می‌توانست اثرات بسیار بدی داشته باشد. بنابراین ما مجبور بودیم انجمن‌ها را برای روبرو شدن با این موضوع آماده کنیم.

یکی از اولین کارهایی که انجام شد، تهیه یک دستور بحث داخلی برای اعضا در آمریکا و اروپا بود که طی آن تغییر ایدئولوژیکی، گزارش و تحلیل شده بود و از اعضای نهضت در حوزه‌های انجمن خواسته شده بود که این مسئله را به تدریج و با رعایت ظرافت برای فعالان مطرح سازند (*اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷*). محور اصلی برخورد با این مسئله در داخل انجمن‌ها این بود که حمایت ما از سازمان مجاهدین خلتی اولیه، به خاطر اندیشه آنها و فداکاری‌هایشان بود. به عبارت دیگر، دلبستگی ما به مجاهدین به خاطر باورهای دینی ما بوده است نه به خاطر خودشان. علاوه بر این ما تغییر ایدئولوژیکی در انسان را یک پدیده عادی می‌دیدیم و برای ما مهم این نبود که افرادی که خود را مسلمان می‌دانند مارکسیست شده‌اند، اما اگر این تغییر ایدئولوژیکی با صداقت همراه بود، آنها می‌بایستی سازمان مجاهدین را رها می‌کردند و برای ادامه مبارزه به گروه‌های مارکسیستی - چریک‌های فدایی می‌پیوستند، نه آن که در سازمان بمانند و با زور، اعضاء را به تغییر ایدئولوژیکی وادارند. این اقدام ما بسیار مؤثر واقع شد. در همان زمان سمینار منطقه‌ای *انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، گروه فارسی‌زبان*، در شهر *بومانت* در ایالت *تگزاس* برگزار می‌شد. بیش از ۸۰۰ دانشجو در این سمینار شرکت کرده بودند. در یک جلسه خصوصی با حضور بیش از ۸۰ نفر از فعالان انجمن و اعضای نهضت، مسئله انحراف سازمان و خیانت در رهبری سازمان مجاهدین مطرح و مورد بحث قرار گرفت. رهبری جدید، ابتدا، آیه قرآن را در آرم حذف کردند. سپس در شهریور ۱۳۵۴، نشریه تغییر ایدئولوژیکی منتشر شد. ما بلافاصله واکنش نشان دادیم. در اروپا جزوه‌ای در

پاسخ این تغییر منتشر شد. در آمریکا، در سرمقاله‌ای به طور مفصل این تغییر مورد بحث قرار گرفت و نشان داده شد که فرار سازی در بهار ۱۳۵۲، یک فرار ساختگی بوده است. اگر ساواک ایران اطلاعات مربوط به تمامی اعضای سازمان را به دست آورده بود و تمام آنها را دستگیر می‌کرد، پیامد آن به مراتب کمتر از انحراف و خیانت رهبری سازمان در آن زمان بود. بعد از انتشار این سرمقاله، بیانیه‌ای با امضای «کادرهای سازمان مجاهدین خلق» علیه انحراف رهبری منتشر شد. عمل رهبری جدید سازمان، تنها یک انحراف نبود، بلکه خیانت محسوب می‌شد. از آنجا که این انحراف با مارکسیست شدن رهبری اعلام شد، روابط میان مبارزین مسلمان و مارکسیست‌ها به شدت تیره و به تقابل و درگیری کشیده شد. این تقابل تنها در ایران و در زندان‌ها نبود، بلکه در خارج از کشور و در میان اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان با اعضای کنفدراسیون که مارکسیست‌ها در آن غالب بودند، نیز بروز کرد. به خصوص این که جریان‌اتی که علی‌الاطلاق با اسلام و مسلمانان رابطه خوبی نداشتند، این تغییر ایدئولوژیک را بهانه‌ای برای سرکوب و ملامت مسلمانان قرار دادند. یکی از مشکلات ما در این دوره، مهار احساسات سرکش شده کمونیستی دانشجویان مسلمان بود. از آغاز علنی شدن مبارزات مسلحانه در ایران مبارزان مسلمان به مبارزان مارکسیست احترام می‌گذاشتند. به یاد دارم، در همان اوایل سال ۱۳۵۰، آقای دکتر محمدتقی (دوود) بانکی که به آمریکا آمد، از طالقانی برای من پیام آورد که با کمونیست‌ها درگیر نشویم و با آنها با ملاطفت برخورد کنیم. ما این سیاست را در داخل انجمن‌ها و در فعالیت‌های خود رعایت می‌کردیم و به رغم این که اعضای از کنفدراسیون دانشجویی، مرتباً به انجمن‌ها حمله می‌کردند، ما مقابله به مثل نمی‌کردیم. اما انحراف و خیانت رهبری جدید سازمان مجاهدین خلق این سیاست‌ها را تغییر داد و کنترل احساسات ضد مارکسیستی دانشجویان مسلمان برای ما هم مشکل شده بود. این درگیری‌ها هنگامی به اوج خود رسید که اخبار قتل مخالفین انحراف و خیانت رهبری، در درون سازمان، نظیر شریف واقفی و صمدیه لباف و ... منتشر گردید.

با تمهیداتی که در درون انجمن اسلامی دانشجویان، با صدور دستور بحث‌های تعلیماتی صورت گرفت، در هیچ حوزه‌ای، دانشجویان عمل رهبری را تأیید نکردند.

۳۶۹ □ فعالیت‌های سیاسی

تنها در یک حوزه، دو نفر از فعالان حوزه محلی با این منطق که تعهد ما به انقلاب است، به رغم مارکسیست شدن رهبری همکاری با سازمان را ادامه دادند. در اواسط سال ۱۳۵۶، متنی به عنوان «اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران - مجاهدین اسیر» برای من فرستاده شد و نظر ما را نسبت به آن متن جویا شدند. متن اصلی و نقد و نظر خود را برای کلیه اعضای نهضت آزادی در آمریکا و اروپا فرستادم (پیوست ۱). مشکل اساسی، چه در متن مجاهدین اسیر و چه در بیانیه کادرها، ادامه خوش‌بینی به جریان‌های مارکسیستی و بی‌توجهی به واکنش گروه‌های مارکسیستی به انحراف و خیانت رهبری سازمان مجاهدین خلق، بود. اگرچه اصل متن بیانیه مجاهدین اسیر در دسترس نیست، اما نقدی که بر آن نوشته شده است به اندازه کافی گویاست. انحراف رهبری سازمان، نه تنها موجب رکود و سردی انجمن‌ها نشد، بلکه موجب رشد و آگاهی سیاسی جدیدی در درون انجمن‌ها شد. انعکاس این رشد سیاسی در تظاهرات اکتبر ۱۹۷۷ در واشنگتن به هنگام سفر شاه به آمریکا بروز و ظهور پیدا کرد. بیش از هزار نفر از اعضای انجمن‌ها، از سرتاسر آمریکا، حتی از کالیفرنیا، در واشنگتن گرد هم آمدند و زیر نام «سازمان جوانان مسلمان» علیه شاه دست به تظاهرات زدند، که شرح آن در جای دیگری آمده است.

۶. جنبش ضد جنگ در آمریکا و مسئله ایران

هنگامی که ارتش آمریکا وارد جنگ ویتنام شد، بسیاری از مردم آمریکا تصور می‌کردند که دخالت آمریکا در این جنگ برای دفاع از مردم ویتنام در برابر کمونیسم است. باور عمومی این بود که اگر آمریکا در برابر تجاوز کمونیست‌ها در ویتنام نایستد، کمونیست‌ها در سایر نقاط جهان گستاخ شده و دست به تجاوزهای جدید خواهند زد. اما بخش قابل توجهی از مردم آمریکا با دخالت دولت آمریکا در جنگ موافق نبودند. محور اصلی و اولیه جنبش ضد جنگ، کواگرها بودند. فرقه‌ای از مسیحیان که علی‌الاصول پاسیفیست بودند و با هر نوع جنگی مخالف هستند. اما به تدریج که جنگ به درازا کشید و نیروی انسانی، مادی و مالی بیشتر و بیشتری در ویتنام به کار گرفته و مصرف شد، گروه کوچک مخالفین جنگ به یک جنبش وسیع مردمی تبدیل شد. هدف این جنبش، فشار بر تصمیم‌گیرندگان دولت آمریکا برای

۳۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خروج از ویتنام بود. هنگامی که نیکسون اعلام کرد که سربازان امریکایی به کامبوج اعزام خواهند شد، تظاهرات ضد جنگ بالا گرفت. در دانشگاه کنت گاردهای مسلح دولت فدرال بسوی دانشجویان معترض آتش گشودند و چندین دانشجو را کشتند. مخالفین جنگ بر این باور بودند که مردم ویتنام درگیر یک جنگ میهنی هستند و برای رهایی از سیطره متجاوزین خارجی می‌جنگند. به رغم نارضایتی دولت امریکا و فرماندهان ارتش از پخش اخبار جنگ، هر روز اخباری در رسانه‌های محلی امریکا منتشر می‌شد که نشان می‌داد دهقانان ویتنامی بر اثر بمباران هواپیماهای امریکایی کشته می‌شوند و بمباران شیمیایی، مزارع و منابع طبیعی و جنگل‌های ویتنام را از بین می‌برد. هوشه مینه محبوب‌ترین رهبر مردم ویتنام بود. دولت امریکا از یک رژیم فاسد و غیرمردمی حمایت می‌کرد و سربازان امریکایی بدون آن که بدانند برای چه می‌جنگند، کشته و نابود می‌شدند.

خدمت نظام وظیفه اجباری نیز علت دیگری برای اعتراض جوانان و دانشجویان بود. میانگین سن سربازان اعزامی به جبهه ۱۹ سال بود. هفت سال جوان‌تر از میانگین سن جنگجویان جنگ جهانی دوم.

یکی دیگر از دلایل اعتراض جوانان این بود که جوانان را برای رفتن به جنگ و کشته شدن «بالغ» می‌دانستند، اما بر طبق قانون، سن آن‌ها اجازه نمی‌داد که رأی بدهند یا از فروشگاه‌ها «مشروب» بخرند یا در رستوران‌ها بنوشند. این اعتراض‌ها موجب شد که قانون را تغییر دادند و سن رأی دهندگان را به ۱۸ سال کاهش دادند. اعتراض‌ها فقط از ناحیه جوان‌ها نبود اعتراض‌های مردمی در درون ساختار حکومتی نیز شکاف ایجاد کرد. مک نامارا وزیر دفاع، ادامه جنگ را غیر اخلاقی خواند و برکنار شد.

حضور و شرکت فعال ارتش آمریکا در جنگ ویتنام اثرات گسترده و عمیقی را بر مردم و جامعه آمریکا باقی گذاشت. این جنگ بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار برای مالیات‌دهندگان آمریکایی هزینه در بر داشت. در طی سالیان دراز جنگ، ۱۱ میلیون جوان آمریکایی در این جنگ شرکت کردند. نزدیک به ۵۰ هزار آمریکایی کشته شدند و رقمی نزدیک به ۷۰۰ هزار معلول جنگی (جسمی و روانی) بر جای ماند که بخش عمده‌ای از آنان را بیماران روانی تشکیل می‌دادند. هم زمان با تشدید مداخله آمریکا

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۷۱

در جنگ ویتنام موج اعتراض مردم آمریکا و سازمان‌ها و گروه‌های متعدد، علیه مشارکت آمریکا در این جنگ بالا گرفت و پدیده‌ای به نام «جنبش ضد جنگ» به وجود آمد.

هزاران شهروند آمریکایی در بسیاری از شهرها، به علامت اعتراض به دولت دست به راه‌پیمایی زدند. بزرگ‌ترین گردهمایی مردمی آن زمان، با شرکت ۵۰۰ هزار نفر در پایتخت آمریکا، علیه جنگ برگزار شد. شخصیت‌های بزرگی چون دکتر اسپاک، متخصص معروف کودکان، و یک کشیش برجسته فیلادلفیایی، استادان برجسته‌ای همچون، نوام چامسکی، ریچارد فالک، اریک فروم، رمزی کلارک، اقبال احمد و... به جنبش ضد جنگ پیوستند. دانشگاه‌ها به مراکز عمده این جنبش تبدیل شدند و آن‌چنان قوی بودند که در بسیاری از شهرها به درگیری میان دانشجویان و تظاهرکنندگان ضد جنگ با پلیس فدرال منجر شد. جنبش ضد جنگ قشرهای مختلف و متفاوت مردم آمریکا را از بی‌تفاوتی نسبت به عملکرد حاکمیت بیرون آورد و سبب پیدایش نوعی از آگاهی سیاسی - اجتماعی در جامعه آمریکا شد.

جنبش‌های اعتراضی، معروف به «ضد فرهنگ» Counter Culture (نظیر هیپی‌گری - بی‌پی‌گری و غیره) و جنبش حقوق مدنی سیاهان بالا گرفت. هزاران جوان آمریکایی داوطلبانه به زندان رفتند ولی حاضر به شرکت در جنگ نشدند. به طوری که جریان‌ها و نیروهای راست و ارتجاعی، صاحبان صنایع نظامی، احساس نگرانی و وحشت کردند.

بعد از اتمام جنگ، این حرکت گسترده اجتماعی - سیاسی، ناگهان بدون «موضوع - سوژه» شد. حرکت‌های سیاسی و اجتماعی نیاز به مَحْمُول یا سوژه دارند. جنگ ویتنام یک محمل و یا سوژه بود. که چون تمامی قشرهای جامعه با آن سر و کار داشتند، عکس‌العمل نشان می‌دادند. اما وقتی جنگ تمام شد این حرکت عظیم نباید از بین می‌رفت. این مردم آمریکا بودند که علیه سیاست‌ها و عملکردهای دولت و هیئت حاکمه خودشان اعتراض می‌کردند. منافع مردم کشورهای جهان سوم در این بود که این جنبش متوقف نشود. اما اگر این جنبش نمی‌توانست موضوع جدیدی را برای ادامه حرکت بیابد، آرام آرام مستهلک می‌شد و از بین می‌رفت. رهبران این جنبش، روشنفکران مترقی، نسبت به این امر حساس بودند. اما آنها چه موضوعی را

۳۷۲ □ شصت سال صیوری و شکوری

می‌توانستند بهانه قرار بدهند؟ گروه‌های مختلف سعی کردند از این موقعیت استفاده کنند. اعراب و آمریکائی‌های عرب‌تبار تلاش کردند موضوع فلسطین را به میان بکشند. اما مسئله فلسطین نمی‌توانست سوژه فراگیری در این جنبش باشد. زیرا روشنفکران یهودی نقش مؤثری در جنبش ضد جنگ داشتند. به‌علاوه صهیونیست‌ها در آمریکا قوی و بانفوذ هستند. بنابراین مسئله فلسطین سوژه‌ای نبود که بتواند فراگیر شود. اگرچه، جریان‌های قوی مسیحی، که ضد یهودی و ضد صهیونیست بودند، آن را مطرح می‌ساختند. برخی از روشنفکران سعی کردند موضوع تبعیض نژادی و آپارتاید در آفریقای جنوبی را مطرح کنند. اما آفریقای جنوبی فاصله زیادی با آمریکا داشت و مسائل آنجا، با مسائل روزمره مردم آمریکا برخورد عملی چندانی نداشت. علاوه بر این، دولت اسرائیل روابط نزدیکی با دولت آپارتاید آفریقای جنوبی داشت و گروه‌های فشار صهیونیستی اجازه نمی‌دادند چنین امری اتفاق بیفتد. در چنین شرایط و جوی بود که برخی از گروه‌های ایرانی، از جمله خود ما به این فکر افتادیم که مبارزه با شاه را موضوع و سوژه‌ای برای جنبش روشنفکری آمریکا کنیم.

در جنبش روشنفکران مترقی جدید در آمریکا، گرایشات متعدد و متنوعی، از مذهبی و غیرمذهبی تا ضدمذهبی فعال بودند. هم نیروی چپ با گرایشات سوسیالیستی بود و هم رهبران مذهبی، اعم از یهودی و مسیحی و هم استادان دانشگاهی و شخصیت‌های برجسته سیاسی و حقوقی فعال بودند. به عنوان نمونه، رمزی کلارک، یک حقوقدان برجسته و دادستان سابق آمریکا، که با نوشتن کتاب *پرفروش جنایاتی که آمریکا را تکان داد* معروفیتی به‌دست آورده بود، یکی از فعالان جنبش ضد جنگ بود. هم‌چنین فیلسوف و روانکاو معروف، *اریک فروم* که بسیاری از کتاب‌های او به فارسی برگردان شده است. دکتر *اسپاک*، نویسنده کتاب *پرفروش «بیچه شما»*، *نوام چامسکی*، استاد برجسته انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT)، *ریچارد فالک* استاد و رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه پرینستون بود. او در حال حاضر در دانشگاه کالیفرنیا در *سنتا باربارا* و نماینده ویژه شورای حقوق بشر *سازمان ملل* در غزه است. حتی *سناتور مک گاورن McGovern* نیز به این جنبش پیوست و نامزد انتخابات ریاست جمهوری شد.

۳۷۳ □ فعالیت‌های سیاسی

مطالعات و بررسی‌های اولیه ما نشان داد که می‌توان از این نیروها به نفع مبارزه ضداستبدادی در داخل ایران و علیه شاه و خنثی‌سازی سیاست و عملکردهای دولت آمریکا در ایران و کمک به جنبش ملی ایران بهره برد، بدون آنکه کمترین زیان و ضرری به منافع ملی وارد سازد و یا جنبش را در برابر بیگانه متعهد سازد. این کاری بود که گروه‌های ایرانی با موفقیت در اروپا به‌خصوص در فرانسه انجام داده و توانسته بودند در موارد متعدد روشنفکران برجسته فرانسوی را به حمایت از جنبش ضد استبداد در ایران وادار کنند.

هنگامی که سران و فعالان نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی محاکمه می‌شدند، من جریان را با دکتر اسمیت، رئیس مؤسسه پژوهش‌های بهداشتی در دانشگاه فرلی دیکنسون که باهم همکار بودیم مطرح کردم و از او خواستم که به عنوان استاد دانشگاه به سناتور نیوجرسی و نمایندگان مجلس نامه بنویسد و به بازداشت و محاکمه استادان دانشگاه تهران (دکتر سجایی و مهندس بازرگان) و به سیاست خارجی دولت آمریکا در حمایت از شاه اعتراض کند. او نامه‌های خوبی نوشت و وزارت امور خارجه هم جواب‌هایی داد.

پس از برگشت به آمریکا در سال ۱۹۶۶ و در اوج جنبش ضد جنگ اقدامات مختصری شد و آمادگی این نیروها مورد سنجش قرار گرفت. به عنوان مثال، هنگام بازداشت‌های گسترده در داخل ایران و محاکمه مبارزان سیاسی، در چندین مورد از این گروه‌ها، استفاده شد. یک بار در سال ۱۳۵۶، با شورای جهانی کلیساها که مرکزش در نیویورک است تماس گرفته و مذاکره کردیم و آنها موافقت نمودند نماینده‌ای به ایران اعزام نمایند و پدر روحانی ویلیام ویپلر Wm.L Wipfler به تهران اعزام شد و با شخصیت‌های مبارز ملی و فعال در آن مقطع، از جمله دکتر مفتاح، مهندس بازرگان، دکتر پیمان و... گفتگو کرد. او بعد از بازگشت از ایران، یک کنفرانس مطبوعاتی در دفتر کارش در نیویورک ترتیب داد و از من هم برای شرکت در آن، دعوت به عمل آورد. او گزارش مفصل خود را از سفر به ایران و سرکوب‌های سیاسی ارائه داد و من هم رساله‌ای پیرامون «شکنجه زندانیان سیاسی در ایران» ارائه دادم. این کنفرانس مطبوعاتی بازتاب خوبی پیدا کرد.

در یک مورد دیگر با اتحادیه آزادی‌های مدنی Civil Liberties Union تماس گرفتیم و مذاکره کردیم و موافقت آنها را برای اعزام ناظر به ایران جلب کردیم. آنها یک استاد دانشگاه/اوکلاهما را، که حقوقدان و عضو فعال این اتحادیه بود، به تهران اعزام نمودند. او نیز بعد از برگشت از ایران، گزارش مشاهدات و مذاکرات خود با مقامات مسئول در ایران را منتشر ساخت.

مسئله‌ای که شاید یادآوری آن جالب باشد این بود که این اتحادیه که یک ستاد مردمی و غیردولتی است از حقوق مدنی مردم در برابر تخلفات مقامات و مأمورین دولت، اعم از محلی یا فدرال دفاع می‌کند. در یکی از گفتگوهایم با یکی از حقوقدانان این اتحادیه، هنگامی که سابقه مبارزات مردم ایران در زمان دکتر مصدق علیه استعمار انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا و انگلیس را شرح دادم، او توضیح داد که اقدام دولت آمریکا علیه دولت دکتر مصدق تخلف از قوانین آمریکا بوده است و اگر زمینه آماده بشود، می‌توان دولت آمریکا را در خود آمریکا به محاکمه کشید. او پیشنهاد کرد با کسی مثل رمزی کلارک صحبت شود. خود او مسئله را پیگیری کرد. اما در نهایت معلوم شد که به دلیل گذشت زمان، موضوع شامل مرور زمان شده و قابل طرح در دادگاه‌های آمریکا نیست. اساس احتجاج منطقی ما در پیگیری قضیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ این بود که دولت وقت آمریکا، با دخالت‌های مرئی و نامرئی خود در ایران بالاترین ضربه‌ها را به روند نوپای دموکراسی در ایران زده است. شاهد مثال و مآخذ ما در این ادعا دو کتاب از قاضی معروف ویلیام داگلاس، عضو دائمی دیوان عالی کشور آمریکا بود. ویلیام داگلاس چندین بار به ایران سفر کرده بود. در یکی از کتاب‌هایش تحت عنوان «مردم مهربان، در سرزمین دوستانه Friendly People, Friendly Land» و به‌طور مبسوط از ایل قشقایی و مهمان‌نوازی‌های آنان صحبت کرده و نشان می‌دهد که به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ و آداب و رسوم قشقایی‌ها قرار گرفته بوده است. در کتاب دیگرش تحت عنوان «غرب هندوستان West of Indious» سفرش را از تنگه خیبر در افغانستان تا مرز ایران در خانقین شرح می‌دهد و تمام مسیر خراسان تا کرمانشاه را طی کرده است. او این کتاب خود را به «علی روستایی مهربان یکی از دهات همدان» تقدیم کرده است.

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۷۵

داگلاس در این کتاب شرح می‌دهد که چگونه مردم عادی و روستایی ایران، که با آنها برخورد داشته است، در عین حال که از او به عنوان یک آمریکایی با خوش‌رویی استقبال و پذیرایی می‌کرده‌اند، اما احساسات ضد آمریکایی خود را هم پنهان نمی‌کردند. او همچنین طرح دکتر مصدق را در مورد نحوه جمع‌آوری و هزینه سهم ارباب و رعیت را که به شورای منتخب روستاییان واگذار شده بود، اجرای دموکراسی در عمیق‌ترین بخش جامعه، یعنی روستا، تلقی می‌کند و آن را یکی از عوامل عمده حمایت دهقانان از دکتر مصدق می‌داند. داگلاس در کتاب دیگری تحت عنوان «مانیفست دموکراسی» ضمن تجلیل فراوان از دکتر مصدق به عنوان یک رهبر فرزانه میهن‌دوست و خدمتگذار واقعی مردم ایران و معتقد واقعی به مردم‌سالاری، به شدت از سیاست دولت آمریکا و دخالت در امور داخلی ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ انتقاد می‌کند و با صراحت می‌نویسد که دولت آمریکا اولین جوانه‌های دموکراسی نوپای ایران را نابود کرد.

در گفتگوهایی که با حقوقدان آمریکایی برای طرح دعوا و شکایت علیه دولت داشتیم از اظهار نظرهای این قاضی معروف آمریکایی سود بردم. برای ما مهم این بود که چنین اظهار نظرهایی از جانب مقامات قضایی آمریکا شده بود، نه از جانب نیروها و شخصیت‌های ملی ایرانی که در هر حال در تعارض و مبارزه با شاه و حامیانش بودند.

در یک مورد دیگر اعزام یک حقوقدان، در ایالت اورگان، در شمال غربی آمریکا، به نام چارلز پوتر Porter به ایران بود که علاوه بر سفر به ایران، بر سر راهش در عراق نیز توقف کرده و در نجف با آیت‌الله خمینی و آیت‌الله بجنوردی پدر سیدکاظم بجنوردی، رهبر حزب ملل اسلامی دیدار و گفتگو داشت.

در هر حال اعزام ناظرین بین‌المللی برای حضور در دادگاه‌ها و یا رفتن به زندان‌ها و مصاحبه با زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها و انتشار یافته‌هایشان، از هر جهت به نفع مبارزین داخلی و کمک مؤثری برای آنها بود. در فصل چهارم، این فعالیت‌ها را به تفصیل آورده‌ام.

اما هدف ما از تماس با رهبران جنبش ضد جنگ ویتنام، فقط این نبود که ناظرینی

به ایران اعزام شوند. بلکه ما می‌خواستیم، امکانات بالقوه و بالفعل این جنبش به نفع مبارزه ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی ملت ایران علیه شاه و علیه سیاست‌ها و عملکردهای دولت آمریکا در ایران به حرکت درآید. اقدامات اولیه ما با استقبال روبرو شد. یکی از فعالان جنبش ضد جنگ بنام تام ریکز، که استاد تاریخ در دانشگاه بود، سازمانی را تشکیل داد بنام «مردم با مردم» People to people و بعد از تماس‌ها و گفتگوها، سمیناری را در واشنگتن دی. سی در مورد ایران برگزار کرد و از من هم برای سخنرانی در این همایش دعوت کرد. من موضوع صحبت‌ها را جنبش اسلامی ایران انتخاب کردم. علت این بود که بعضی از روشنفکران ضد جنگ در آمریکا، نظر خوبی نسبت به دین به طور عام و به اسلام به طور خاص نداشتند. بعضی از آن‌ها که گرایش مارکسیستی داشتند و چپ بودند، تنها مارکسیست‌ها چریک‌های فدایی خلق را انقلابی می‌دانستند. گروه‌های مبارز اسلامی، حتی سازمان مجاهدین خلق، دکتر سبحانی و مهندس بازرگان و شریعتی را مبارزین «مترقی» می‌دانستند، نه انقلابی. من طی سخنرانی خود به چند نکته پرداختم. اول این که خواست‌های رهبران و فعالان جنبش اسلامی ایران، از جمله نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین خلق و روحانیان مبارز چیست و چرا با استبداد سلطنتی مخالفند. دوم این که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران مسلمانند و از جنبش اسلامی و رهبران آن حمایت می‌کنند. در این نشست، آقای احمد شاملو هم دعوت شده بود و به ایراد سخنرانی پرداخت. اولین بار بود که با احمد شاملو از نزدیک آشنا می‌شدم.

همین اقدامات اولیه نشان داد که جلب حمایت جنبش ضد جنگ آمریکا از جنبش ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی ایران با یک مشکل اساسی درونی روبروست. این مشکل تعارض میان ویژگی فرهنگی - اسلامی جنبش ملی - اسلامی ایران با زمینه‌های فکری - فرهنگی غیرمذهبی یا ضد مذهبی رهبران جنبش ضد جنگ آمریکا بود.

با ازدیاد تعداد دانشجویان ایرانی در سایر کشورها، نظیر هند، فیلیپین، شعبات انجمن اسلامی دانشجویان در آن نقاط نیز به وجود آمد. به تدریج، شبکه‌های نهضت آزادی نیز در همه جا به موازات انجمن‌های اسلامی دانشجویان شکل گرفتند. نشریه پیام مجاهد به عنوان عامل خط و جهت دهنده سیاسی نقش عمده و اصلی را ایفا

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۷۷

می‌کرد. نشریات *انجمن‌های اسلامی دانشجویان*، به‌طور عمده، نقش جهت‌دهندگی عقیدتی و ایدئولوژیک را داشتند.

از نظر سازمانی، واحدهای *نهضت آزادی* در آمریکا و در اروپا، شوراهای مرکزی مستقل قاره‌ای خود را داشتند و در عضوگیری، و فعالیت‌های سیاسی آزاد بودند. اما در فعالیت‌های بیرونی و اساسی هماهنگی وجود داشت. علاوه بر دیدارهای منظم و مکرر میان سه نفر، *چمران*، *صادق قطب‌زاده* و *من* که بیشتر اوقات در *لبنان* صورت می‌گرفت، ملاقات‌های دو جانبه بین *قطب‌زاده* و *من*، برای ایجاد هماهنگی، در نشست‌های سالیانه و یا نمایندگان شوراهای اروپا و آمریکا صورت می‌گرفت که به بحث و بررسی فعالیت‌ها و هماهنگی و ترسیم خط مشی‌های کلی می‌پرداختند.

بودجه *فعالیت‌های نهضت*، از چندین محل تأمین می‌شد. اول از محل کمک‌های اعضا و طرفداران *نهضت* در خارج کشور. دوم، از محل پرداخت وجه نشریات و کتاب‌ها. سوم از ایران. قبل از انقلاب، به دلیل سرازیر شدن درآمد نفتی، و پایین بودن نرخ دلار، دوستان *نهضت* در داخل ایران از وضعیت مالی نسبتاً خوبی برخوردار بودند. و به همین علت، بخش عمده‌ای از هزینه فعالیت‌های خارج از کشور از محل کمک‌های داخلی تأمین می‌شد.

در سال ۱۳۵۱، آقای *خمینی* کتباً اینجانب را به عنوان نماینده خود برای دریافت وجوهای شرعیه با حق هزینه کردن قسمتی از آن معرفی کردند. فعالیت‌های گسترده ما در خارج از کشور، به‌خصوص در آمریکا، طوری شده بود که بخش قابل توجهی از ایرانیان مقیم آمریکا، به‌خصوص پزشکان ایرانی، راغب و مایل به پرداخت وجوهای شرعیه شده بودند. برای آن که این وجوهای را بتوانند از مالیاتی که به دولت آمریکا باید بدهند، کسر کنند، همان طور که در جای دیگری نوشته‌ام، در سال ۱۳۷۱، یک مؤسسه غیرانتفاعی به نام *فیلینک* در *ایالت تگزاس* به ثبت رسانده شد. بعدها از میان اعضای اصلی *نهضت آزادی* و *انجمن اسلامی دانشجویان* کسانی به عنوان هیئت امناء دعوت شدند. سیستم و طرز کار به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که تمام کمک‌های مالی به حساب این مؤسسه واریز می‌شد و هزینه‌ها نیز توسط مؤسسه پرداخت می‌شد. کمک‌کنندگان می‌توانستند کمک‌های خود را در مؤسسه غیرانتفاعی،

۳۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

از مالیات به دولت کسر کنند. این طرز کار، امکانات مالی فعالیت‌های ما را به طور بی‌سابقه‌ای گسترش داد.

تشکیلات نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و اعضای فعال آن متناسب با شرایط، متغیر بوده است. بخش عمده‌ای از اعضا و فعالان نهضت آزادی در خارج از کشور، کسانی بودند که برای ادامه تحصیل به خارج آمده بودند. اگرچه در فعالیت‌های سیاسی حضور و مشارکت داشتند اما لاجرم به ایران برمی‌گشتند. این امر سبب می‌شد که ترکیب رهبری و همچنین ساختارهای تشکیلاتی، متناسباً ترمیم و تغییر پیدا کند، مثلاً بعد از سال‌های ۴۱ و ۴۲، دوستان جدیدی از ایران به خارج از کشور سفر کردند. این امر موجب تقویت فعالیت‌های نهضت شد. اما این جریان همزمان شد با سفر جمعی از دوستان به مصر و بازگشت برخی دیگر به داخل. همیشه یک شورای مرکزی و یک هیئت اجرایی کلیه فعالیت‌ها را زیر نظر داشت و اعضای نهضت که در شهرها و کشورهای مختلف اروپا یا آمریکا پراکنده بودند، منفرداً با هیئت اجرایی در ارتباط بودند و کار می‌کردند. در برخی از شهرها که تعداد اعضا بیش از یک نفر بود، این اعضا، حوزه یا شاخه آن شهر را تشکیل می‌دادند.

از سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ به بعد، فعالیت‌های نهضت وارد فاز جدیدی شد. بنا به تصمیم جمع قرار شد کادرهای اصلی نهضت، حتی آنها که در مصر و خاورمیانه بودند، به جز سه نفر، آقایان دکتر چمران، صادق قطب‌زاده، و بنده، وضع خود را عادی کرده و در اولین فرصت به ایران برگردند.

علاوه بر این، قرار شد کادرهایی که می‌مانند، فعالیت‌های خود را در دو محور اصلی و عمده متمرکز سازند: انجمن‌های اسلامی دانشجویان (واحد‌های ایدئولوژیک) و نهضت آزادی (واحد‌های سیاسی)، هنگامی که دکتر چمران به دعوت امام موسی صدر به جنوب لبنان رفت و سرپرستی مدرسه فنی جبل‌العامل در صور را برعهده گرفت، فعالیت جدیدی به این دو نوع اضافه شد و آن ادامه برنامه آموزش مبارزه مسلحانه داوطلبان ایرانی بود.

از حدود سال ۱۳۵۰ به بعد نهضت آزادی خارج از کشور عملاً سه شاخه اصلی پیدا کرده: آمریکا، اروپا: خاورمیانه. در هر یک از دو قاره آمریکا و اروپا، یک شورای مرکزی به وجود آمد، که هیئت اجرایی قاره‌ای را انتخاب می‌کرد که مدیریت امور

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۷۹

اجرائی را برعهده داشت. رئیس شوراهای قاره‌ای که منتخب خود شورا بود کلیه امور را زیر نظر داشت و هماهنگ می‌کرد. یک گروه سه نفری مرکب از دکتر چمران، صادق قطب‌زاده (شورای نهضت در اروپا) و بنده (شورای نهضت در آمریکا) تمامی فعالیت‌های نهضت آزادی در خارج از کشور را هماهنگ می‌کرد. عمده فعالیت‌های نهضت عبارت بود از آموزش سیاسی به جوانان و دانشجویان که مشغول به کار یا تحصیل بودند و سازماندهی آنها در شبکه‌های تشکیلاتی نهضت، انعکاس مبارزات داخل کشور و دفاع از آنها، جمع‌آوری کمک‌های مردمی جهت دفاع از زندانیان سیاسی و اعزام ناظرین بین‌المللی به محاکم ایران، حضور در مجامع بین‌المللی مستقل (نظیر جامعه حقوقدانان دموکراتیک و...)، اعزام داوطلبان مبارزه مسلحانه به لبنان برای آموزش و سپس انتقال به ایران.

انتشار مرتب نشریه پیام مجاهد، به عهده نهضت در آمریکا بود، که یک هیئت تحریریه آن را، زیر نظر خود من اداره می‌کرد. امور فنی تهیه و چاپ روزنامه در شهر هیوستون - تگزاس انجام می‌شد و سپس به اروپا (هامبورگ) برای تکثیر ارسال می‌شد. تیراژ روزنامه در ابتدا کم بود اما به تدریج مورد استقبال قرار گرفت و در سال آخر - سال ۱۳۵۷، تیراژ آن در آمریکا ده هزار شماره بود. نه تنها در اروپا و آمریکا، بلکه در سایر کشورها در میان محافل ایرانی، نظیر فیلیپین، هند و پاکستان، عراق، افغانستان نیز توزیع می‌شد. علاوه بر روزنامه، اکثر آثار سیاسی مبارزین ملی - مسلمان داخل کشور، به‌خصوص بیانیه‌های مجاهدین اولیه، تکثیر می‌شد. صادق قطب‌زاده مسئول فعالیت‌های بین‌المللی بود.

۷. هجرت و شهادت دکتر شریعتی

از اواخر سال ۱۳۵۵، فشار بر مبارزان سیاسی در داخل ایران افزایش پیدا کرد و فضای سیاسی به‌شدت بسته شد. برنامه‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد، تقریباً به‌طور کامل تعطیل و شریعتی نیز بازداشت شد. در سفر شاه به الجزایر، با اقداماتی که دوستان پاریس به‌خصوص صادق قطب‌زاده انجام داد، بوتفلیقه وزیر امور خارجه از طرف بوم‌دین، رئیس جمهوری الجزایر از شاه رسماً آزادی دکتر شریعتی را درخواست کرد. در خواست بوتفلیقه معطوف به ارتباط شریعتی با جبهه آزادی‌بخش

۳۸۰ □ شصت سال صیبری و شکوری

الجزایر (FLN) بود. شریعتی در زمان تحصیل در فرانسه با جبهه آزادی بخش الجزایر و نشریه «المجاهد» ارگان این جبهه، همکاری می‌کرد. این همکاری موجب شد یک بار مزدوران پلیس فرانسه او را تا سرحد مرگ مضروب ساختند. داستان این حادثه را بعدها دکتر شریعتی برایم نوشت. من که مرتب با او در تماس بودم، ناگهان ارتباطمان قطع شد و از او بی‌خبر ماندم. بعد از دو یا سه هفته، در پاسخ به نامه‌های من و نگرانی‌هایم نوشت که وقتی برای دیدار رابطش با جبهه آزادی‌بخش که یک آرایشگر الجزایری بود، می‌رود، ناگهان مورد حمله چند اوباش قرار می‌گیرد و از هوش می‌رود. او تنها به یاد داشت که آرایشگاه بسته بود. وقتی چشم باز می‌کند، خود را در اورژانس بیمارستان بستری می‌یابد. دستش را شکسته بودند. چند روزی بستری می‌ماند تا سلامتی خود را به دست می‌آورد. اما نمی‌توانسته است مسئله را با کسی در میان بگذارد. مسئولان جبهه آزادی‌بخش الجزایر از جمله، بوتفلیقه از این حادثه باخبر بودند. بعد از پیروزی جبهه آزادی‌بخش، بوتفلیقه وزیر امور خارجه بود که شاه برای امضای تفاهم‌نامه با صدام حسین به وساطت الجزایر، به آن کشور رفت. از این فرصت استفاده شد و بوتفلیقه آزادی دکتر شریعتی را از شاه درخواست کرد. شریعتی به این ترتیب از زندان آزاد شد اما برای ما به خارج پیغام داد که دیگر نمی‌تواند در ایران بماند. تاب و تحمل تنفس در فضای بسته را ندارد. صادق قطب‌زاده از پاریس با من تماس گرفت و با هم مشورت کردیم که چه کنیم. قرار شد صادق قطب‌زاده هم با مقامات الجزایر صحبت کند و از آنها بخواهد که دانشگاه الجزایر از دکتر شریعتی برای تدریس در آن دانشگاه از او دعوت کنند. هم‌چنین با دانشگاه الازهر نیز تماس بگیرد و سعی کند آنها را برای دعوت از دکتر شریعتی قانع سازد. هم‌زمان به دکتر شریعتی پیغام دادیم که اگر او بتواند از مرز افغانستان خارج شود ما برای سفر او به اروپا گذرنامه تهیه خواهیم کرد. در جای دیگری من توضیح داده‌ام که ما چگونه برای افرادی که می‌خواستند به لبنان یا مصر یا جاهای دیگر، برای فعالیت سفر کنند گذرنامه تهیه می‌کردیم و چگونه گذرنامه‌های ایرانی آنها را تمدید می‌کردیم.

در حالی که صادق قطب‌زاده کار دعوت از او را با الجزایر و الازهر پیگیری می‌کرد، دکتر شریعتی، تهران را به مقصد مشهد، به منظور بررسی امکان خروج از مرز

۳۸۱ □ فعالیت‌های سیاسی

افغانستان، ترک کرده بود. او توانست به کمک دوستانش، گذرنامه‌ای به نام «علی مزینانی» دریافت کند و بلافاصله از ایران خارج شود.

تمام پرونده‌های شریعتی در ساواک با همین نام بود. در اطلاعیه‌ها و دستورات ساواک به مرزهای زمینی و هوایی، همه جا «شریعتی» ممنوع‌الخروج اعلام شده بود. حتی مدارک تحصیلی او، در ایران و فرانسه، احکام اداری - فرهنگ استان و دانشگاه فردوسی مشهد، همه جا یا شریعتی یا شریعتی مزینانی - بودند. اما ظاهراً شناسنامه دکتر شریعتی فقط «علی مزینانی» بود. در اسناد ساواک «شریعتی یا شریعتی مزینانی» ممنوع‌الخروج بود نه «مزینانی». با این مقدمه، دکتر شریعتی در ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۶ به نام علی مزینانی به همسرش وکالت می‌دهد که برای خروج او از کشور و معالجه چشمش در بلژیک درخواست گذرنامه نماید. او همچنین برای درخواست گذرنامه جهت دخترانش سوسن و سارا مزینانی، به همسرش وکالت داد. احسان شریعتی، در آن زمان برای ادامه تحصیل در آمریکا بود. شریعتی بعد از تنظیم وصیت‌نامه‌اش از تهران به مشهد رفت. هیچ‌کس از برنامه و قصد او با خبر نبود. اگر گذرنامه برایش صادر نمی‌شد او از مرز افغانستان خارج می‌شد. اما گذرنامه او به نام علی مزینانی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۶ صادر و او در ۵۶/۲/۲۶ از تهران با هوایمایی سابقا به مقصد بلژیک خارج می‌شود. در حالی که تنها همسرش و یکی از دوستانش، آقای خسرو منصوریان، او را مشایعت می‌کردند. او روز دوشنبه ۵۶/۲/۲۶، پس از نماز صبح، طی نامه‌ای پدرش را از قصد و غرض خود از سفرش که آن را «سفر اعجاز مکرساز خداوند» نامید، آگاه کرد. این نامه در همان زمان به دست ما رسید و منتشر کردیم.

هوایمایی سابقا تهران را به قصد بروکسل ترک می‌کند و در سر راه در آتن توقف می‌کند. علی برای احتیاط و بدون برنامه قبلی در آتن پیاده می‌شود و پس از ۲۴ ساعت با هوایمایی بعدی به بروکسل می‌رود. شریعتی بعد از دو روز توقف در بروکسل به انگلستان رفت. تا ترتیب ورود همسر و سایر فرزندان را بدهد. پس از یک هفته توقف در انگلیس چون مسافرت خانواده‌اش یک هفته به تعویق افتاده بود ولی از ماندن در انگلیس ناراحت بود به فرانسه می‌رود. و در آنجا با آقای دکتر حسن

۳۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

حبیبی و قطب‌زاده ملاقات می‌کند تا مقدمات اقامت خود را در آنجا فراهم ساخته و راجع به برنامه‌های آینده با آنها مشورت کند.

دکتر شریعتی پس از دو هفته توقف در فرانسه، چون خبردار شد که خانواده‌اش روز شنبه ۲۸ خرداد از تهران حرکت خواهند کرد دوباره به انگلیس مراجعت نمود. همسر او، خانم «پوران شریعت رضوی» همراه با دختر کوچکش خانم مونا با گذرنامه‌ای به نام «شریعت رضوی» قصد خروج داشت، دو دختر دیگرشان سوسن و سارا، با گذرنامه‌ای به نام «مزینانی» عازم سفر بودند. خانواده دکتر شریعتی، همسرش همراه با دخترانش در روز شنبه ۲۸ خرداد برای خروج از تهران و پرواز به لندن به فرودگاه تهران مراجعه می‌کنند. به گذرنامه دو دختر آنها - که به نام «مزینانی» صادر شده بود، اجازه خروج داده شده بود و به آنها تحویل داده می‌شود. اما به همسرش که به نام «شریعت رضوی» است اجازه خروج داده نشد و بعد از مراجعه معلوم شد که ایشان را هم در ۲۱ خردادماه ممنوع‌الخروج کرده‌اند. دو دختر علی به این ترتیب از تهران خارج می‌شوند. دکتر شریعتی در روز شنبه ۲۸ خرداد به فرودگاه لندن و از آنجا همراه سوسن و سارا به آپارتمانی که در جنوب انگلیس در شهر سوئت همپتون به‌طور موقت تهیه شده بود، می‌رود. او تا ساعت ۸ شب با آنها بود و سپس به اتاق خود رفت. روز بعد در شرایطی کاملاً مشکوک او را در کنار در افتاده و مرده یافتند! علی در سفر خود به انگلیس بنا به برخی ملاحظات به یکی از بستگان خانواده همسرش مراجعه می‌کند و در مدت توقف کوتاهش در انگلیس در منزل آنها در سوئت همپتون بوده است و به کمک همین خانواده بود که منزلی برای آمدن خانواده‌اش تهیه کرده بود و آن شب، اولین شبی بود که در محل جدید به‌سر می‌برد و در آن اتاق تنها خوابیده بود. و در آن منزل جز شریعتی و دو دخترش و دو نفر از بستگان خانمش ظاهراً شخص دیگری نبوده است و یکی از همین دو نفر، اولین کسی بوده است که روز یکشنبه صبح به اتاق علی می‌رود و او را در کنار در، افتاده می‌یابد و بلافاصله به دیگران خبر می‌دهد و شریعتی را به بیمارستان می‌برد و سپس به دوستان لندن تلفن می‌زند و مراتب را خبر می‌دهند. دوستان علی بلافاصله به جنوب انگلیس حرکت می‌کنند. خبر شهادت علی به‌سرعت در همان یکشنبه صبح در

۳۸۳ □ فعالیت‌های سیاسی

داخل و خارج از ایران منتشر می‌شود. دوستان و شاگردان دکتر شریعتی، از اقصی نقاط جهان به طرف لندن رهسپار می‌شوند. از جانب دیگر ساواک نیز به سرعت دست‌به‌کار شد تا با زدن نعل وارونه، بهره‌برداری سیاسی نماید. ساواک که علیرغم تمامی ادعاهایش و علیرغم اینکه از مدرن‌ترین وسایل و کامپیوترها و مغزهای متفکر... تربیت‌شده برخوردار بود و در حالی که علی روز ۲۶ اردیبهشت‌ماه موفق به فرار از ایران شده بود، تا اواسط خردادماه از این فرار مطلع نشده بود. علاوه بر این، ساواک حتی تا آخرین لحظه‌ای که خانواده دکتر شریعتی عازم خروج از ایران بودند و در روز ۲۸ خرداد از خروج همسرش جلوگیری کرد، از نحوه فرار علی باخبر نبود. شریعتی که دائم تحت نظر مأمورین بود و هر کجا می‌رفت مورد تعقیب بوده است، توانسته بود از چنگال ساواک بگریزد. سه یا چهار روز بعد از «غیبت» دکتر شریعتی، حسین‌زاده که مسئول او بود می‌کوشد تا از وی خبری بیابد. در تهران نمی‌یابد، سراغ او را از مشهد می‌گیرد، باز هم خبری نمی‌یابد. مجدداً در تهران جویای او می‌شود. باز راه به‌جایی نمی‌برند. و این بار به سراغ مزینان و سبزواری می‌روند.

مأموران ساواک به این مناطق سر می‌زنند. در مشهد دست‌به‌کار می‌شوند و به هر خانه‌ای که احتمال وجود او می‌رفت سر می‌کشند. اعضای خانواده او، حتی دخترانش را تحت سؤال قرار می‌دهند. اما در هیچ‌کجا اثری از او نمی‌یابند. در این زمان که اواسط خردادماه است، در تهران و مشهد، کم و بیش خروج دکتر شریعتی از ایران بین مردم شایع شده بود. ساواک که هنوز نمی‌دانست وی کجاست و چگونه فرار کرده است، بیشتر حدس می‌زند که از مرزهای شرق ایران و احتمالاً از افغانستان خارج شده است. لذا به پادگان‌های مرزی در طیبات و تربت‌جام دستور می‌دهد که هر کجا شریعتی را یافتند او را با گلوله بزنند. در همان روزها شایع شده بود که حسین‌زاده، ردپای او را از هندوستان و یا در پاریس جویا می‌شود!! اما به هر حال وقتی او درمی‌یابد که بار دیگر از شریعتی رودست خورده است، خود را شکست‌خورده می‌یابد و سخت به‌دست و پا می‌افتد و طرحی برای جبران این ضرر و جلوگیری از ضررهای بیشتر آن و احتمالاً بازگرداندن علی تهیه می‌کنند.

ابتدا همه جا شایع می‌کنند که: «او با اجازه خودمان برای معالجه رفته است. اصلاً

۳۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ما خودمان او را فرستادیم». و یا این که : «قبل از رفتن ما با هم قول و قرارهایی گذاشته‌ایم». ولی واضح بود که به‌زودی این دروغ آنها فاش می‌شود. حضور دکتر شریعتی در خارج از کشور و برنامه‌های افشاگرانه وسیع در سطح بین‌المللی، لطمه بزرگی به حیثیت و آبروی رژیم و ساواک می‌زد. لذا روز ۲۱ خرداد خانواده‌اش را ممنوع‌الخروج کردند و سپس در ۲۸ خرداد مانع خروج همسر و دخترش از کشور شدند. اما وقتی در روز یکشنبه ۲۹ خردادماه خبر مرگ مشکوک دکتر شریعتی منتشر شد، بازی تازه‌ای را آغاز کردند.

بعد از دو روز سکوت، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در ۳۱ خرداد اطلاعیه‌ای را که ساواک در اختیار آنان گذارده بود عیناً چاپ می‌کنند. به‌موجب این اطلاعیه: «دکتر علی شریعتی که برای درمان ناراحتی چشم و کسالت قلبی خود، به انگلستان رفته بود در آنجا بر اثر سکته قلبی «در لندن» درمی‌گذرد».

علاوه بر این، کسی که داشتن هر کتابش جریمه‌ای برابر با سه سال زندان داشت و ده‌ها بلکه صدها نفر به‌همین جرم در زندان‌های شاه به‌سر می‌بردند، ناگهان می‌شود: «متفکر و پژوهنده بزرگ» و «شادروان علی شریعتی» که «برای سال‌های متمادی از استادان پوینده و لایق دانشگاه بود» (کیهان ۱۳۵۶/۳/۳۱). و یا «محقق بزرگ اسلامی» و «نویسنده و عالم توانا» (اطلاعات ۱۳۵۶/۳/۳۱). در همین شماره اطلاعات خواندیم که: «ترتیب حمل جنازه آن مرحوم توسط سفارت ایران در انگلیس و خانواده شریعتی داده شد که به‌زودی وارد تهران می‌شود». با این خبر «خانواده شریعتی» را به همکاری با «سفارت ایران» در لندن متهم ساختند و ضمناً نیت خود را هم اعلام می‌کنند که «ترتیب حمل جنازه... داده شده است».

علاوه بر این، روز دوشنبه ۳۰ خردادماه، یک روز بعد از انتشار خبر شهادت دکتر شریعتی، حسین‌زاده، مأمور ساواک، به منزل آنها در تهران و به دیدار همسر وی می‌رود و مراتب تسلیت خودشان را از درگذشت «ستاد علی شریعتی» بیان می‌دارد. در روز سه‌شنبه ۱۳۵۶/۳/۳۱ به روزنامه‌ها اجازه دادند که اطلاعیه محمد همایون، از بنیانگذاران حسینیه ارشاد و دعوت وی را به مجلس تذکر و ترحیم در روز پنج‌شنبه ۲ تیرماه و همچنین آگهی تسلیت با امضای مهندس بازرگان و دکتر سجایی را چاپ کنند.

۳۸۵ □ فعالیت‌های سیاسی

طرح ساواک این بود که از یک طرف، جنازه را تحویل گرفته و به ایران ببرند و از طرف دیگر، با دادن چاپ آگهی در روزنامه‌ها هم مردم را «راضی» و هم زمینه را برای ادامه اجرای طرح خود فراهم سازند. اما در عصر روز سه‌شنبه ۳۱ خرداد قبل از چاپ آگهی‌ها در روزنامه‌ها، مردم که از خبر مطلع شده بودند همه جا به‌دور هم جمع شدند تا کسب خبر کنند. دانشجویان با آنکه دانشگاه به‌علت امتحانات تعطیل بود سراسیمه و گریان برای کسب خبر و مطلع شدن از جریان به دانشگاه‌ها هجوم بردند و تظاهرات وسیعی را علیه رژیم برپا کردند. عده زیادی از دانشجویان به مسجد قبا سرازیر شدند تا شاید از آنجا خبر صحیحی بپرسند. پلیس مسجد را تعطیل کرد. عصر همان روز، در مراسم ختمی که در مسجد ارک تهران برگزار شده بود، اجتماع عظیمی از دانشجویان، مردم عادی و علاقمندان به جنبش اسلامی و خصوصاً دکتر شریعتی شرکت می‌کنند. در بین مردم شایع بود که این ختم بنا به دعوت مهندس بازرگان است. هنوز ختم به آخر نرسیده بود که جو جلسه به‌سرعت تغییر و موضوع سخنرانی عوض می‌شود و به سوگواری شگفتی تبدیل می‌شود. در گزارش کتبی خبری که دوستان ما از داخل برای ما فرستادند، علاوه بر مطالب بالا آمده بود که:

«اعلامیه‌هایی که به‌سرعت در ظرف یک روز تهیه شده بود به دیوارها نصب شد. جمعیت با چشمان گریان و خون‌گرفته از تصمیم انتقام و مشتان گره‌کرده از شبستان خارج شدند و شعار پرتین «قاتلش را می‌کشیم...» با فریاد آماده‌خروج از مسجد و حرکت در خیابان‌ها شدند. پلیس که خود را از قبل آماده این صحنه کرده بود به مردم حمله می‌کند. عده‌ای زیر ضربات لگد و باتوم موفق به فرار یا زخمی و دستگیر شدند. پلیس جمعیت را در حلقه محاصره گرفت و با زور روحانیان و افراد مسن‌تر را جدا و خارج کرد. سپس جوانان باقیمانده را سوار کامیون‌ها و اتوبوس‌های متعدد ارتشی و روانه شکنجه‌گاه می‌کند. در رابطه با این مراسم بعداً سه نفر از آقایان روحانیون را دستگیر کردند که یک نفرشان را ظاهراً آزاد می‌کنند ولی از سرنوشت دو نفر دیگر خبری نیست. یکی از دستگیرشدگان آقای سید عبدالغفار سجادی است که متهم است مقاله تهیه شده دانشجویان را در منبر قرائت کرده است.»

۳۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

حسین‌زاده به ملاقات همسر دکتر شریعتی می‌رود و به او اطلاع می‌دهد که به سفارت ایران در لندن دستور داده شده است که جنازه دکتر شریعتی را تحویل گرفته و ترتیب انتقال آن را به ایران فراهم سازند و از وی می‌خواهد که به لندن تلفن بزند و بگوید که جنازه را به سفارت برای حمل به ایران تحویل دهند.

روز بعد حسین‌زاده مجدداً به دیدار همسر دکتر شریعتی می‌رود و در حضور جمعی از دوستان وی که برای عرض تسلیت به همسرش جمع شده بودند، ضمن تجلیل فراوان از علی مراتب تأثر و تأسف شاه را بیان می‌کند و وعده می‌دهد که به فرزندان وی «بورس تحصیلی» خواهند داد و مراسم یادبود باشکوهی برگزار خواهند کرد. حسین‌زاده می‌گوید: «اعلیحضرت مقرر فرموده‌اند که از این استاد بزرگ و پژوهشگر باید تجلیل شایسته‌ای گردد». علاوه بر این، حسین‌زاده مراتب تأثر هویدا را به‌عنوان نخست وزیر بیان کرده و می‌گوید دستور داده‌اند که هواپیمای اختصاصی در اختیار همسر دکتر بگذارند تا برای رفتن به انگلیس و حمل جنازه به ایران از آن استفاده شود.

علاوه بر این، مقالات به اصطلاح تحلیلی به نام دکتر شریعتی در کیهان تحت عنوان «سیری در اندیشه‌های دکتر شریعتی: انسان مسلمان و مسائل جهان امروز» (کیهان دوم تیرماه ۱۳۵۶) چاپ کردند که ظاهراً تجلیل از شریعتی بود اما هم تلاش شده بود که از وی چهره یک «ناسیونالیست» معتقد به «خاک و خون» را بسازند و ضمناً کار او و همه کار او را در چارچوب یک «آنتی مارکسیست» خلاصه کند. همزمان با انتشار این مقالات دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی در مسجد امام حسین روز دوشنبه ۴ تیرماه، مراسم رسمی برگزار کردند (کیهان ۲ تیرماه ۱۳۵۶). البته دانشجویان دانشگاه مشهد بنا به آن چه در گزارش برای ما نوشته شده بود ختم اعلام‌شده را تحریم کرده بودند. ظاهراً قرار بوده است که در این مراسم رسمی، استاندار و تولیت آستان قدس، فرمانده لشکر و رؤسای ادارات نیز حضور پیدا کنند و طی «تجلیل باشکوهی» جنازه‌اش را در یکی از حجرات صحن مقدس دفن نمایند.

به این ترتیب برای ما مشخص شد که طرح رژیم شاه چه می‌باشد. رژیم می‌خواست

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۸۷

که دکتر شریعتی را به یک «محقق و دانشمند» رسمی دولتی تبدیل کند و به این نیرنگ خود به جوانان به آنها که «مید علی» بودند، بنمایاند که علی از خود ما بوده است و به این ترتیب اثرات شگرف و عمیق افکار علی را در روی نسل جوان خنثی سازد و برای این برنامه بود که :

اولاً- کوشیدند نیرو بسیج کنند تا جنازه دکتر شریعتی را تحویل گرفته و خود به ایران حمل کنند. برای این منظور نزد خانواده‌اش رفتند و آنها را تحت فشار قرار دادند و آن چنان از برنامه‌های خود مطمئن شده بودند که اعلام کرده بودند که ترتیب حمل جنازه داده شده است و به‌زودی به ایران می‌رسد و مراسم «یادبود عظیمی برگزار می‌گردد». نمایندگان سفارت ایران در لندن با مقامات رسمی دولت انگلیس تماس برقرار و همه نیروهای خود را بسیج کردند تا هرچه سریع‌تر جنازه دکتر شریعتی را برای حمل به ایران تحویل بگیرند. شاید بر اثر همین کوشش‌ها بود که مقامات قانونی انگلیس پس از انتقال جسد به بیمارستان به‌سرعت کالبدشکافی کردند و نتیجه در ظرف ۲۴ ساعت یعنی در همان روز ۳۱ خرداد - که مقامات ایرانی با اطمینان از حمل جنازه به ایران صحبت می‌کردند - اعلام شد. بلافاصله بعد از اعلام نتیجه مقدماتی پزشک قانونی، فشار سفارت برای تحویل گرفتن جنازه نیز شدت گرفت. سرهنگ یا سرتیپ ده‌دشتی با تعدادی از مأمورین ساواک، با همان هواپیمای خصوصی به لندن اعزام شدند تا جنازه را تحویل گرفته و به‌طور رسمی به ایران ببرند. بیم آن می‌رفت که به هر دلیلی جنازه در چنین شرایطی به سفارت ایران تحویل داده شود.

واضح بود که هدف از اجرای برنامه‌های رژیم ایران خدشه وارد ساختن بر اصالت شخصیت دکتر شریعتی بود. اما این برنامه با همت و ابتکار و تلاش گسترده دوستان شریعتی و شاگردان وی عقیم ماند. گام اول و فوری این بود که با پزشک قانونی لندن، با سازمان عفو بین‌الملل، با اعضای پارلمان انگلیس تماس گرفته و اهمیت سیاسی درگذشت دکتر علی شریعتی توضیح داده شود. به ابتکار نهضت آزادی ایران، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا تلگراف‌های متعددی به نخست‌وزیر، دادستان، اعضای

پارلمان انگلیس و سازمان‌های بین‌المللی زده شد. در این تلگراف‌ها اعلام شد که: دکتر علی شریعتی یک جامعه‌شناس و محقق بزرگ ایرانی که به‌علت مخالفتش با رژیم شاه مدت‌ها در زندان مورد زجر و شکنجه قرار گرفته بود و اخیراً توانسته بود از ایران فرار کند، به‌طرز کاملاً مشکوکی در جنوب انگلیس درگذشته است و دولت ایران می‌کوشد با تصاحب جنازه وی بر توطئه خود سرپوش بگذارد. همزمان، ضمن پیگیری این فعالیت‌ها، با احسان پسر ارشد شریعتی که در ایالت واشنگتن آمریکا به تحصیل اشتغال داشت تماس گرفتم و از او خواستم که فوراً به هیوستون بیاید، که آمد و او را در جریان امر قرار دادم. برای او توضیح دادم با توجه به اینکه او پسر ارشد دکتر شریعتی است، قانوناً حق دارد جنازه پدرش را تحویل بگیرد تا در هرکجا که خانواده‌اش مایل باشند، دفن کنند. با کمک و ترتیباتی که آقای عنایت اتحاد در لندن داده بود، آقای احسان شریعتی طی تلگرافی به یک وکیل دعاوی انگلیسی (به نام پیتر) درگذشت غیرمترقبه پدرش را اطلاع داده و ضمن ابراز مشکوک بودن مرگ وی به او وکالت و اختیار داد تا فوراً به محل رفته و از طرف او جنازه را تحویل بگیرد تا خودش برسد. ضمناً آقای احسان شریعتی طی تلگرافی به مقامات انگلیسی تصمیم خود را اطلاع داد و وکیل خود را معرفی نمود. این اقدامات شرعی و منطقی و قانونی آقای احسان شریعتی، مقامات انگلیس را به عقب‌نشینی وادار ساخت. ایشان صبح روز پنج‌شنبه ۲ تیرماه به لندن وارد می‌شود و بلافاصله با حضور وکیل خود جنازه پدرش را از مقامات انگلیسی تحویل گرفته، در یک سردخانه به امانت می‌سپرد. مأمورین دولت ایران که در ۳۱ خرداد مدعی بودند: «ترتیب حمل جنازه... داده شد». در ۲ تیرماه نوشتند که: «پسر دکتر شریعتی که در ایالات متحده تحصیل می‌کند به انگلستان رفته است تا ترتیب حمل جنازه پدر را به ایران بدهد...» حسین‌زاده به خانواده شریعتی در ایران مراجعه می‌کند و از این که آقای احسان شریعتی تلگراف زده و وکیل تعیین کرده است، اظهار ناراحتی می‌کند و می‌گوید: «ما تمامی کوشش خود را به‌کار برده‌ایم که جنازه دکتر را با احترام به ایران بیاوریم و سفارت ایران نهایت همکاری را کرده است. اما معذک، احسان وکیل تعیین کرده است که جنازه را حرکت ندهند و به کسی تحویل ندهند تا خودش برسد». ضمناً تدارکاتی دیده شد و

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۸۹

تلگرافات متعددی از سرتاسر دنیا به مقامات انگلیسی مخابره و درخواست شد که جنازه دکتر شریعتی را باید فقط به پسر او - احسان تحویل بدهند نه به مقامات سفارت ایران.

با توجه به تدارکات رژیم و کوشش آنها برای تصاحب جنازه جهت حمل به ایران و اجرای طرح موزیانه خودشان، برای من و دوستانمان قطعی و مسلم شد که سفارت دولت ایران به هیچ وجه حاضر نخواهد شد جنازه به خانواده تحویل داده شود تا طبق وصیت‌نامه‌اش در مزینان و یا در هر گورستان عمومی دیگری دفن شود. بنابراین بعد از تحویل گرفتن جنازه توسط احسان شریعتی، در مسجد امام باره، که متعلق به شیعیان لندن است نگهداری شد و توسط جمعی از جوانان مسلمان محافظت می‌شد.

پس از ورودم به لندن، اولین مسئله‌ای که حائز اهمیت بود، مراسم غسل و کفن کردن جنازه بود. با توجه به هیاهوهایی که علیه دکتر شریعتی در تهران در یکی دو سال قبل از آن صورت گرفته بود، و مخالفین، شریعتی را سنی یا وهابی معرفی می‌کردند و حتی از آرم حسینیه ارشاد، نام ابوبکر و عمر را استخراج کرده بودند، مراسم غسل و کفن وی اهمیت پیدا کرده بود. بنابراین من شخصاً با آقای مجتهد شبستری که امام مرکز اسلامی هامبورگ بودند، تماس تلفنی گرفتم و خواهش کردم برای این مراسم به لندن تشریف بیاورند و ایشان با روی باز پذیرفتند و آمدند. قبل از سفر به لندن، با ارسال تلگرافی شهادت دکتر شریعتی را به اطلاع آیت‌الله خمینی رساندم:

امام خمینی ۷۷/۶/۲۱ - نجف اشرف - عراق ۳۱ خرداد ۵۶
شهادت نابهنگام علی شریعتی را در روز یکشنبه ۲۹ خرداد در انگلستان، در هجرت به اطلاع می‌رساند. توضیح بیشتر انشاءالله حضوری. والسلام. ابراهیم یزدی
بعدازظهر روز جمعه سوم تیر ۱۳۵۶ جنازه آن شهید توسط آقای مجتهد شبستری امام مسجد هامبورگ و آقایان حسن حبیبی و عبدالکریم سروش و خود من در مسجد امام دوباره غسل داده و بر آن نماز خوانده شد. همراه با این فعالیت‌ها تدارکاتی برای تشییع جنازه در لندن و برگزاری مراسم یادبود، توسط اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و

۳۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خانواده شریعتی دیده شد. در روز شنبه ۴ تیرماه بنا به دعوت انجمن‌های نامبرده در بالا، تشییع جنازه باشکوهی در لندن - از میدان آکسفورد تا مسجد امام باره - صورت گرفت. و سپس مراسم ختم در محل مسجد مزبور برگزار شد.

در مورد محل خاک‌سپاری جنازه دکتر اختلاف‌هایی بروز پیدا کرد. همسر آن شهید اصرار داشت که جنازه برای خاک‌سپاری به ایران منتقل شود. وقتی ایشان وارد لندن شدند به شدت ناراحت بودند. اما تحویل جنازه به ایران یعنی دادن امکان به دولت ایران که با برگزاری مراسم رسمی **اولاً** تأیید کند، که خروج او از تهران، با موافقت خود آنها بوده است و **ثانیاً**، ادعاهای مخالفین شریعتی را که او با ساواک همکاری می‌کند، تأیید شود. برخی دیگر از دوستان، از جمله محمد منتظری، اصرار داشتند که به جای زینبیه جنازه در نجف به خاک سپرده شود. اما این نیز چند ایراد اساسی داشت. **اولاً** هیچ‌کس مطمئن نبود که مقامات دولت عراق، جنازه را که برای حمل تحویل می‌گیرند، به دولت ایران تحویل ندهند **ثانیاً** با توجه به هیاهو و جنجال‌هایی که جمعی از روحانیون علیه شریعتی به‌راه انداخته بودند و نامه‌ای که مطهری درباره شریعتی به **آیت‌الله خمینی** نوشته بود و مذاکراتی که با ایشان در لندن داشتیم که در صفحات بعد، آن را شرح داده‌ام احتمال این که **آیت‌الله خمینی** برای نماز جنازه حاضر شوند، بسیار بعید بود. این عدم حضور به هیچ وجه به مصلحت جنبش در آن زمان نبود. بنابراین بهترین گزینه، همان خاک‌سپاری در زینبیه بود. بعد از انجام مراسم خاک‌سپاری در زینبیه که شرح آن خواهد آمد، **شادروان استاد محمدتقی شریعتی**، طی نامه‌ای از خاک‌سپاری در زینبیه و سایر اقدامات انجام‌شده تشکر کردند (دفتر دوم - نامه‌ها).

به‌رغم مشکلات قانونی بسیاری که وجود داشت، به‌خواست و عنایت پروردگار و همت دوستان دکتر شریعتی، و زحماتی که آقای **امام موسی صدر** کشیدند و موافقت مقامات سوری را جلب کردند، جنازه در روز یکشنبه ۵ تیرماه ۱۳۵۶ با هواپیمای سوریه از لندن به دمشق حمل شد. و در فرودگاه دمشق **امام موسی صدر**، دکتر **مصطفی چمران**، دکتر **مفتح**، دکتر **صادق طباطبایی** و تنی چند از علمای شیعه لبنان، روحانیون حوزه علمیه نجف، دوستان و شاگردان و علاقمندان علی تا ۵ صبح در

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۹۱

انتظار بودند. کمتر چشمی بود که گریان نباشد. پس از انجام تشریفات لازم با مشایعت همراهان مستقیماً به حرم مطهر حضرت زینب برده شد و در کنار ضریح حضرت زینب(ع) که شریعتی او را بعد از فاطمه(ع) بزرگ‌ترین زن تاریخ می‌دانست، قرار داده شد. از ساعت ۱۰ صبح به تدریج نمایندگان سازمان‌های انقلابی سیاسی و انجمن‌های اسلامی و جمعی از مسلمانان علاقمند، ایرانی و غیر ایرانی در حرم مطهر حضور به هم رسانیدند. خبر به سرعت در بین مسلمانان پخش شد. بسیاری از زوآر ایرانی که کم و بیش از خدمات علی باخبر بودند در حرم جمع شدند. از طرف مقاومت فلسطین، *ابومازن عضو هیئت اجرائیه مرکزی فتح*، (محمود عباس، رئیس جمهور کنونی دولت فلسطین) و معاونش، مفتی شام و معاونش، وزیر اوقاف سوریه، تولیت آستانه حضرت زینب(ع) و جمعی از علمای سوریه و لبنان، *امام موسی صدر*، رهبران و نمایندگان حرکت‌المحرومین و *امل* - برخی از فرماندهان نظامی *امل* (سازمان نظامی حرکت‌المحرومین)، نمایندگان نهضت آزادی، نمایندگان روحانیون مبارز، نماینده انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا در مراسم شرکت داشتند. در ساعت ۱۱ صبح، آقای صدر و همه حاضرین بر جنازه آن شهید بزرگوار نماز گذاشتند.

بعد از نماز، *ابومازن* خطاب به آقای *احسان شریعتی* و نمایندگان نهضت آزادی ایران گفت که: *ما شریعتی را شهید انقلاب فلسطین می‌دانیم*. پس از ختم نماز، جنازه بر دوش نمایندگان روحانیون مبارز، حرکت‌المحرومین - نهضت آزادی ایران، سازمان *امل*، انجمن‌های اسلامی و دوستان علی شریعتی به دور حرم طواف داده شد. زیارت‌نامه خوانده شد سپس در ساعت ۱۱:۳۰ به طرف قبرستان عمومی که در ۵۰ متری صحن حضرت حرم زینب(ع) می‌باشد حمل شد، در حالی که دسته‌های گل که توسط سازمان‌های شرکت‌کننده هدیه شده بود، در پیشاپیش جمعیت حرکت می‌کرد. در صحن قبرستان، آقای صدر در بیانات کوتاهی به عربی ضمن تجلیل از افکار و شخصیت و خدمات دکتر شریعتی متذکر شدند که: حضرت زینب، شهید راه حق را که در مقابل ظلم و ستم مستمراً مبارزه نمود و در برابر زر و زور و تزویر تسلیم نشد و به همین جهت نتوانست با آرامش به سرزمین خود برود، به نزد خود فراخواند. به‌هنگام خاکسپاری، دکتر *چمران* نیز خطابه کوچکی ولی پر معنایی به یاد دکتر شریعتی

۳۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ایراد کرد. متن کامل سخنان چمران را در «یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران - ص ۲۵۱، انتشارات قلم، ۱۳۸۴» آورده‌ام.

پس از برگزاری این مراسم ساده، زیبا و متین، جنازه در اتاق کوچکی که در ضلع شمال شرقی قبرستان است و سادگی و بی‌پیرایگی آن، همانست که واقعاً علی خود خواسته است به رسم امانت به خاک سپرده شد. روز بعد آقای هانی‌الحسن، عضو کمیته مرکزی مقاومت فلسطین و مشاور سیاسی یاسر عرفات مراتب تسلیت یاسر عرفات را که به علت سفرش به قاهره نتوانسته بود در مراسم شرکت کند، به نمایندگان نهضت آزادی و آقای احسان شریعتی اظهار کرد.

۸. دیدار و گفتگو با آیت‌الله مطهری در لندن

هنگامی که به لندن وارد شدم، جمعی از دوستان، از جمله آقایان دکتر عبدالکریم سروش و دکتر کمال خرازی به استقبال آمدند و مرا به منزل یکی از دوستان بردند. در مسیر راه به محل استراحت و نیز در محل، آقایان سروش و خرازی در مورد مطالبی که آیت‌الله مطهری در مسجد امام باره، برای ایرانیان در مورد شریعتی گفته است و واکنش‌های تندی که در میان ایرانیان ایجاد شده است برایم توضیحاتی دادند. آقای مطهری به اتفاق علامه طباطبایی و یک فرد دیگر، برای درمان بیماری چشم علامه طباطبایی به لندن آمده بود و در منزل مهندس شهرستانی مستقر شده بودند. آقای مطهری در گردهمایی جمعی از ایرانیان مقیم لندن در مسجد امام باره گفته بود که شریعتی را خود ساواک به اروپا فرستاده است!! این سخن نادرست و به کلی دور از حقیقت که در شأن آقای مطهری هم نبود، موجب واکنش‌های تند و تیز ایرانیان، به خصوص جوانان و دانشجویان هوادار شریعتی علیه آقای مطهری شده و فضای بسیار ملتهب و متشنجی را در میان ایرانیان وجود آورده بود. آقایان خرازی و سروش با توجه و اطلاع از روابط و اعتمادهای متقابل آقای مطهری و من، از من خواستند که به دیدن ایشان بروم و ذهنشان را روشن کنم. خود این آقایان با آقای مطهری تماس گرفتند و وقتی را تعیین کردند و آمدند و با هم به منزل مهندس شهرستانی به دیدن آقای مطهری رفتیم. روابط من با مطهری بسیار نزدیک بود. هنگامی که مرحوم مطهری در سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ به تهران آمد، در خیابان ری، کوچه دردار همسایه

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۹۳

دیوار به دیوار پدرم شد و از این طریق باهم آشنا شدیم و روابط خانوادگی پیدا کردیم. در متاع (شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - جلد اول) از ایشان هم دعوت شد و پذیرفتند و با هم همکاری می‌کردیم. بعد از خروج از ایران من مرتباً با ایشان در تماس بودم. اما از زمان خروج از ایران در سال ۱۳۳۹، این اولین بار بود که یکدیگر را می‌دیدیم و طبیعی بود که هر دو از این فرصتی که دست داده بود، خوشحال باشیم.

سفر دکتر شریعتی و سخنی که ایشان گفته بودند مطرح شد، ایشان گفتند که آن را از قول «جوانی که در حسینیۀ ارشاد، کار می‌کند»، نقل کرده‌اند (نام او را هم بردند). من اقداماتی را که در مورد خروج دکتر شریعتی از ایران انجام شده بود، به تفصیل شرح دادم. که ایشان پذیرفتند و ما هم خوشحال که ایشان را آگاه کرده‌ایم. سپس دامنه بحث ما به نقدها و ایرادهای ایشان از برخی اندیشه‌های دکتر شریعتی کشیده شد. به‌طور مشخص ایشان ایرادهای خود را در مورد «فلسفه تاریخ» در آثار شریعتی عنوان کردند. من در پاسخ ایرادها و انتقادهای مطهری مطرح کردم که ما آثار و اندیشه‌های نه شریعتی و نه هیچ متفکر دیگری را «مطلق» نمی‌دانیم. شریعتی یک متفکر برجسته بود اما بی‌تردید اندیشه‌هایش خالی از عیب و ایراد نیست. بنابراین پیشنهاد کردم که ایشان، با صراحت نقدهای خود را بیان کنند. قطعاً برای رشد فکری جوانان بسیار مؤثر خواهد بود. ایشان ضمن قبول ضرورت انتشار نقد آثار و اندیشه‌های شریعتی، نظر دادند که شاید مفید نباشد که این نقد مستقیم باشد. بلکه نظرشان این بود که مثلاً دیدگاه‌های شریعتی درباره تاریخ، بدون اشاره به خود دکتر شریعتی و صاحب اندیشه، نقد شود. آن را هم من بی‌ایراد می‌دانستم. اما در نقد یک فکر اشاره به صاحب آن فکر، از جهت ایجاد یک جوّ و فضای علمی بحث و گفتگو می‌تواند، مؤثر باشد. به هر حال گفتگوی ما با ایشان از حدود ساعت ۳ بعدازظهر تا ۷ یا ۸ بعدازظهر به طول انجامید که در آن بعضاً آقایان دکتر سروش و دکتر خرازی نیز در بحث شرکت داشتند.

۹. سفر به نجف

بعد از انجام مراسم تشییع و خاکسپاری جنازه دکتر شریعتی، با دوستان خداحافظی کردم و از لبنان به بغداد و سپس به نجف رفتم.

علاوه بر تلگرافی که خود من قبل از سفر به لندن به آیت‌الله خمینی زدم، انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و اروپا و سایر نهادهای اسلامی با ارسال تلگراف‌هایی برای آیت‌الله خمینی به نجف، درگذشت او را تسلیت گفتند. ارسال این تلگراف‌ها طبق یک برنامه و به منظور اثرگذاری بر موضع آیت‌الله خمینی در رابطه با درگذشت شریعتی بود. در دیدار با آیت‌الله خمینی در نجف چندین موضوع مطرح شد. در یک جلسه از این دیدار، شیخ محمد منتظری هم حضور داشت. محمد منتظری، به شدت سرگرم تدارک برای برگزاری مراسم اعتصاب غذا به نام «روحانیان مبارز خارج از کشور» در پاریس بود. این اعتصاب غذا در حمایت از زندانیان سیاسی، ولی عمدتاً حمایت و دفاع از «سید مهدی هاشمی» بود. در این دیدار آیت‌الله خمینی عدم موافقت خود را با این نوع فعالیت‌های آقای محمد منتظری با صراحت بیان کردند. علت مخالفت در اصل موضوع نبود بلکه استدلال ایشان این بود که آقای محمد منتظری بسیار زیرک و باهوش و پرکار است و باید تمام استعداد و انرژی خود را روی تحصیلات حوزوی خود متمرکز سازد و اگر چنین کند، آینده بسیار خوبی در حوزه خواهد داشت. ایشان همچنین تأکید داشت بر این که، آنچه را آقای محمد منتظری انجام می‌دهد از دیگران هم ساخته است و انجام آنها را باید به آنها واگذار کرد. اما منتظری روحیه‌ای بسیار ناآرام و بی‌قرار داشت و به رغم این توصیه‌ها به کار خود ادامه داد.

در این دیدار، پیرامون دیدگاه‌های شریعتی و تأثیر حرکت او بر روحیات و تفکرات نسل جدید بحث شد. من نظراتم را با صراحت بیان کردم و گفتم که به جرأت می‌توان گفت هیچ نویسنده‌ای و متفکری در تاریخ معاصر ایران به اندازه شریعتی روی جوان‌ها اثر نگذاشته است. شریعتی زبان زمان ما را، به‌خصوص زبان و ذهن نسل جوان را به‌خوبی فهمیده بود و با آن زبان با آنها سخن می‌گفت و دردهای آنان را مطرح می‌ساخت و به پرسش‌های بی‌پاسخ‌مانده آنان، پاسخ داده است. تأثیر شریعتی تنها بر نسل جوان تحصیل‌کرده نبود. علیرغم برخی موضع‌گیری‌های غرض‌آلود و یا جاهلانه توسط معدودی از روحانیون، بسیاری از فضلا و طلاب جوان حوزه علمیه، تحت تأثیر افکار شریعتی قرار گرفته‌اند. برای آیت‌الله خمینی توضیح دادم که رژیم شاه و ساواک سخت در تکاپوست تا روابط شریعتی و جریانی

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۹۵

را که او به آن تعلق داشت، یعنی جریان اسلامی روشنفکران را با جریان اسلامی فیضیه برهم بزند و وحدت و همگرایی که به دنبال کوشش سالیان دراز جمعی از شخصیت‌های اسلامی، نظیر مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی و مطهری میان این دو جریان ریشه‌دار اسلامی به وجود آمده بود، مخدوش سازد. حفظ سلامت و رشد حرکت اسلامی در گرو ادامه این وحدت است و می‌بایستی به رغم تلاش عناصر وابسته، حاصل این وحدت حفظ شود.

آیت‌الله خمینی در پاسخ صحبت‌های من، ضمن تأیید تأثیرات شریعتی بر نسل جدید، ایرادات خود را به شریعتی نیز بیان کردند. و چند مورد را هم ذکر کردند. به‌عنوان نمونه موضع شریعتی درباره علامه مجلسی یا ایرادات او به مفاتیح‌الجنان را مردود می‌دانستند. نظر آیت‌الله خمینی این بود که مجلسی از خدمتگزاران بزرگ اسلام بوده است و نبایستی به او حمله می‌شد. یا می‌گفتند که وقتی شریعتی با آن ظرافت و لطافت، مسئله نیایش و دعا را مطرح ساخته است مگر مفاتیح‌الجنان جز دعاهای اصیل اسلامی چیز دیگری است. آیت‌الله خمینی همچنین به موضع شریعتی درباره حدیث ثقلین و جریان سقیفه که در کتاب اسلام‌شناسی شریعتی آمده است، ایراد داشتند. من جریان دیدار و گفتگوهای مفصل خود را با آقای مطهری در لندن همراه آقایان دکتر سروش و دکتر خرازی، برای ایشان توضیح دادم و تأکید کردم که اولاً علاقه و احترام و اعتقاد ما به شریعتی به این معنا نیست که او را مطلق کنیم. جز قرآن که وحی منزل است، هیچ نوشته و کلامی مطلق نیست. بنابراین ما شریعتی را مطلق نمی‌کنیم. و ثانیاً نوشتجات و سخنان شریعتی را سه قسمت می‌کنیم. قسمت اعظم آنها قابل قبول، مفید و بسیار مؤثر می‌باشند. برخی از افکار وی نادرست است و مورد قبول ما هم نمی‌باشد و در پاره‌ای از مسائل هم اشتباه دارد. اما این دو قسمت اخیر نباید باعث بشود که ما از خدمات عظیم او چشم‌پوشیم. باید در برابر کسانی که او را تخطئه می‌کنند، از وی تجلیل به‌عمل آید. تصادفاً آنها که او را تخطئه می‌کنند، هرگز نیامده‌اند به‌صورت معقول و منطقی ایراداتی را که به او وارد است، مطرح کنند. بلکه به شیوه اهل جهنم با او به تخاصم پرداخته‌اند و قبل از آنکه بخواهند ایرادات خود را در باره مطالب او مطرح و اصلاح کنند، با تمسک به برخی مسائل کودکانه و

۳۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ماجراجویانه از قبیل بیرون کشیدن اسم عمر و ابوبکر و عثمان از شکم آرم حسینیه /رشاد! و انتساب مطالبی به او که او هرگز آنها را نگفته است، شخصیت او را بکوبند تا به دنبال آن، روابط جوانان را با روحانیت برهم بزنند. در برابر چنین جریانی باید از خدمات وی تجلیل شود. پیشنهاد مشخص من آن بود که آیت‌الله خمینی در پاسخ به تلگرافات واصله از وی تجلیل کنند تا بهانه‌ها از دست دشمن گرفته شود.

نظر آیت‌الله خمینی این بود که چون انتقادات و ایراداتی به برخی از نوشتجات دکتر شریعتی دارند، چنین اعلامیه‌ای به مصلحت نمی‌باشد. اما من تأکید کردم که به نظر می‌رسد اشکالی نداشته باشد چنانچه ایشان ضمن تجلیل از دکتر به وارد بودن ایرادات هم اشاره‌ای بشود. اما به هر حال، ایشان همچنان تأکید کردند که دخالت ایشان در این امر دعوای ایران را شدیدتر خواهد کرد و به مصلحت نمی‌باشد اما من هم بر موضع خود تأکید داشتم.

آیت‌الله خمینی همچنین گفتند تلگراف‌های زیادی از آمریکا و اروپا به مناسبت درگذشت شریعتی به ایشان شده است و اسامی تعدادی از آنها را که یادداشت کرده بودند به من دادند و گفتند من نمی‌توانم به همه آنها تک تک جواب بدهم. یادداشتی خطاب به شما می‌نویسم، شما از جانب من از همه آنها تشکر کنید. من هم قبول کردم. روز بعد، آقای دعایی نامه آیت‌الله خمینی را خطاب به من در پاسخ به تلگراف‌های تسلیت آوردند اما من با آگاهی و اطلاع از فضای حاکم بر جوانان و دانشجویان مسلمان و اعتقادی که به دکتر شریعتی داشتند و با توجه به سیاست‌های مودیانه‌ای که مسئولان رژیم شاه در مورد دکتر شریعتی اتخاذ کرده بودند متن را مناسب ندیدم و به آقای دعایی برگرداندم و نظراتم را هم برای ایشان توضیح دادم و تأکید کردم که این متن به موقعیت آیت‌الله خمینی در میان جوانان و روشنفکران لطمه می‌زند. سپس نجف را به مقصد بغداد ترک کردم. آیت‌الله خمینی حتی قبول نکردند که به استاد محمدتقی شریعتی تلگراف تسلیت بزنند. من از این موضع ایشان ناراحت شده بودم. خصوصاً وقتی به بغداد برگشتم و فرصتی که تا روز پرواز از بغداد داشتم، کتاب «ناکثین، مارقین و قاسطین» مرحوم دکتر را که همراه داشتم و می‌خواندم در یکی از پاورقی‌ها به مطلبی برخوردم که شریعتی خود به اتهاماتی که به او زده می‌شد

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۹۷

جواب داده بود. روز بعد آقای دعایی به هتل محل اقامت من در بغداد آمدند و متن جدیدی را که نظرات من تا حدودی رعایت شده بود آوردند که قبول کردم (پیوست شماره ۲). من هم نامه‌ای را که بعد از ترک نجف، در بغداد نوشته و در آن از برخی مسائل گله کرده بودم، همراه با کتاب شریعتی به ایشان دادم که به آیت‌الله خمینی بدهند.

مطلب دیگری که در این سفر از آیت‌الله خمینی پرسیدم درباره بنیاد طاهر بود که شرح آن را داده‌ام. با توجه به سوابق طولانی مسئولیت تولیت در آستان حضرت معصومه، از آیت‌الله خمینی در مورد وقف اموال ایشان پرسیدم. ایشان گفتند: انتقال اموال ایشان به یک بنیاد خیریه به صورت وقف برای تبلیغات اسلامی اشکالی ندارد.^۱ موضوع دیگری که در این دیدار و گفتگو مطرح شد، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های کلی مبارزه علیه رژیم شاه بود. نظری که با ایشان مطرح ساختم این بود که رهبری یک جنبش نمی‌تواند و نباید منتظر بنشیند و صرفاً به اقدامات شاه واکنش نشان بدهد. به طوری که اگر شاه مثلاً، تقویم را عوض نکند، یا حزب رستاخیز را نسازد، رهبری حرفی برای گفتن نداشته باشد. نظر من این بود که ایشان می‌بایستی موضوعات و مسائلی را، ابتکاراً در رابطه با نظام حاکم مطرح کنند که شاه مجبور به ابراز واکنش نسبت به آنها بشود؛ واکنش‌هایی که بعضاً می‌توان آنها را پیش‌بینی کرد و اتخاذ آن مواضع و حرکت‌ها برای وادار کردن شاه به همین واکنش‌ها می‌باشد.^۲ ایشان از این فکر استقبال کردند و از من خواستند که در این زمینه، نظرات و پیشنهادهای خود را برایشان بنویسم و من هم قبول کردم که بعد از برگشت به آمریکا با دوستان، در داخل و خارج مشورت کنم و سپس نظراتم را بنویسم.

انجام این مهم به تأخیر افتاد تا هنگام درگذشت ناگهانی حاج آقا مصطفی خمینی که آقای دعایی از نجف به من تلفن زدند و گفتند، آیت‌الله خمینی می‌خواهند جواب تلگرافات تسلیت به مناسبت درگذشت حاج آقا مصطفی را بدهند و اگر نظراتی دارم

۱. به‌رغم آن‌همه عجله و اصرار برای تأسیس و به ثبت رساندن بنیاد طاهر و تأکید مرحوم تولیت برای انتقال موجودی نقدی حساب ایشان در لندن، تا زمان فوت آن مرحوم، انتقال سرمایه بنیاد طاهر عملی نشد.
۱. در واقع این پیشنهاد من، برنامه‌ریزی بر اساس Preaction بود و نه عملیات مبتنی بر Reaction.

بدهم تا در این بیانیه منعکس سازند. من نظرات را جمع‌بندی و به ایشان اطلاع دادم. موضوع دیگری که در این دیدار و گفتگوی دوجانبه در راستای برنامه‌ها و اهداف راهبردی مبارزه مطرح کردم، شیوه‌های برخورد با/ارتش بود. برای ایشان توضیح دادم که مبارزه علیه شاه، درنهایت به تقابل میان ارتش و مردم منجر خواهد شد. چون به هر حال، این ارتش است که شاه را بر اریکه قدرت حفظ کرده است؛ قدرت‌های خارجی هم با استفاده ابزاری از/ارتش، برنامه‌های خود را پیاده می‌کنند. پس با/ارتش چگونه باید روبرو شد. آیت‌الله خمینی با مبارزه مسلحانه موافق نبودند. دیدگاه ایشان این بود که در صورت گسترش مبارزه مسلحانه، سازمان‌های سیاسی - نظامی، نظیر مجاهدین و یا فداییان، از امکانات و برتری‌های تشکیلاتی برخوردارند و می‌توانند مسیر حرکت را تعیین کنند. این دیدگاه، از یک بعد، درست و واقع‌بینانه بود، اما راهکاری را ارائه نمی‌داد. راهبرد پیشنهادی من به ایشان این بود که باید یک تقابل سیاسی - روانی با ارتش را آغاز کرد. هدف از این نوع برخورد برهم زدن ساختار قدرت و سازمان ارتش از درون بود. بدنه اصلی همه ارتش‌ها را مردمان عادی و عامی تشکیل می‌دهند. در ایران، احساس مذهبی در این قشر بسیار قوی است. بنابراین با مخاطب قرار دادن بدنه اصلی ارتش و دعوت از آنها به نافرمانی مدنی و ترک خدمت، می‌توان قبل از درگیری نهایی ارتش با مردم، نظم درونی آنها/آیت‌الله خمینی را برهم زد. آیت‌الله خمینی از این پیشنهاد استقبال کردند و قرار شد، در اعلامیه‌های بعدی، به‌طور مرتب به این موضوع پرداخته شود. این بیانیه یک یا دو هفته بعد منتشر شد. برای اولین بار یک «منشور سیاسی» با هدف‌های سیاسی و برنامه‌های مشخصی برای عمل و مبارزه منتشر شد، که تأثیر تاریخی خاصی را برجای گذاشت. بررسی مفاد و محتوای بیانیه‌های آیت‌الله خمینی در نیمه دوم سال ۵۶ و طول سال ۵۷ و فرار سربازان از خدمت و نیز رویدادهای درونی ارتش، مؤثر بودن این برنامه را نشان می‌دهد.

مسئله دیگری که با آیت‌الله خمینی مطرح شد درباره برخی از مسائل ایران بود. در اوائل سال ۱۳۵۶، حرکات سیاسی جدیدی در ایران در شرف بروز و ظهور بود. محور اصلی این حرکات، آن بود که یک مبارزه علنی را بر رژیم تحمیل کنند. رژیم

فعالیت‌های سیاسی □ ۳۹۹

مدعی شده بود که می‌خواهد آزادی بدهد. جمعی اعتقاد داشتند که باید از این ادعای رژیم استفاده کرد و مبارزه علنی وسیعی را بر دشمن تحمیل کرد. از جمله کسانی که برای تحقق چنین برنامه‌ای پیشقدم شده بودند، آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی بود. ایشان از علمای برجسته مبارز و سرسخت و مقاومی بود که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مرکزیت نهضت مقاومت ملی قرار داشتند و بارها به‌خاطر مبارزه علیه رژیم شاه به زندان افتادند یا تبعید شدند. تماس و ارتباط من با ایشان از زمان تأسیس نهضت مقاومت ملی در شهریور ۱۳۳۲ شروع شده بود. علاوه بر عضویت در شورای مرکزی نهضت، ایشان با علمای مبارز و مقاوم تهران و شهرستان‌ها از جمله آیت‌الله میر سیدعلی قمی، آیت‌الله سید ضیاءالدین حاج سید جوادی (وکیل قزوین در دور هفدهم مجلس) در تماس بودند. در سال ۱۳۵۶ حاج آقا رضا زنجانی از جمعی از رهبران سیاسی برای ایجاد یک مرکزیت واحد جهت مبارزه علنی دعوت کرده و به دنبال آن بودند که آنها منشوری را دسته‌جمعی امضاء می‌کنند. باید به‌خاطر داشت در اوایل سال ۵۶ هنوز وحشت و سکوت شکسته نشده بود. هنوز ساواک در سرکوب آزادی‌خواهان بیداد می‌کرد و اگرچه رژیم شاه بنا به اصرار و توصیه آمریکا درصدد باز کردن دریچه‌های اطمینان و اعطای برخی آزادی‌ها بود اما هنوز جوّ سکوت و ارباب شکسته نشده بود. اقدام آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی قبل از هر چیز در زمینه شکستن همین سدها بود. به‌موجب خبری که قبل از عزیمت من به خاورمیانه توسط آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی داده شد قرار بوده، این بیانیه یا منشور مشترک توسط ۷ یا ۸ نفر امضاء شود. اسامی آن اشخاص را هم دادند و خواستند که من در سفر به نجف از آیت‌الله خمینی نظرخواهی کنم. خصوصاً در مورد بعضی از آنها که حرف و حدیث زیاد بود. در این سفر من مسئله را با آیت‌الله خمینی مطرح ساختم و ایشان پاسخی دادند که عیناً نوشتم و بعداً توسط مسافر به تهران فرستادم. پاسخ به آیت‌الله زنجانی به شرح زیر بود:

«شنیدم که با جمعی بنا دارید که مبدأ یک تحرکی در این وقت مناسب بشوید. از اصل مسئله متشکرم و خوشحالم. لکن افرادش را نمی‌شود اعتماد کرد و اعتماد نکنید. با افرادی که اسلامی هستند و به اسلام توجه دارند و به مصالح

اسلامی توجه دارند، با این اشخاص تماس بگیرید و اعلامیه بدهید. با افراد اهل علم برجسته در قم و یا مشهد امضاء بگیرید و یا از اشخاص سرشناس بازار در تهران و سایر جاها. از اهل علم و منبر هم بسیار خوبست، حساب روی آن بیشتر خواهد بود. هم مصونیت بیشتر خواهند شد، هم دولت روی آن بیشتر حساب خواهد کرد. از افرادی که شنیدم در (ناخوانا) نیستند پرهیز کنید، ضرر دارد، پرهیز کنید دشمنی آنها برای ما بیشتر است.»

این پاسخ را توسط آقای صدر برای آقای زنجانی فرستادم.

در این سفر، همچنین آخرین تحولات سیاسی در جهان بعد از شکست آمریکا در ویتنام و اثرات آن بر ایران را با آیت‌الله خمینی مطرح کردم و بر اساس برخی شواهد و قرائن احتمالی تغییراتی را در ایران به اطلاع ایشان رساندم. مجموعه این تحلیل‌ها و بررسی‌ها را در همان سال در سمینار انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان در شهر آریلینگتن - تگزاس طی یک سخنرانی مطرح کردم. نوار آن سخنرانی مخفیانه به ایران رسید و تکثیر شد و به سرعت در تمام ایران پخش شده بود. آن روز که من آن تحلیل را در آن سمینار ایراد کردم، هرگز تصور نمی‌کردم تا به آن حد مورد استقبال در داخل ایران قرار گیرد. متن تدوین شده این سخنرانی در مجموعه آثار نهضت آزادی، جلد اول، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ آمده است.

علاوه بر این، آقای دعایی با آقای دکتر حسین شهرستانی، قراری برای دیدار با هم گذاشته بودند. دکتر حسین شهرستانی، دکترای خود را در فیزیک هسته‌ای از کانادا گرفته بود و در دوران دانشجویی با انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا (MSA) همکاری داشت و یک دوره هم، به ریاست انجمن اسلامی انتخاب شده بود. انتخاب او به این سمت، حاصل برخی از تلاش‌های من در جهت حفظ وحدت و انسجام مذهبی در درون انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بود. در این انجمن، برادران اهل سنت به‌طور طبیعی اکثریت را داشتند. اما برادران شیعه‌مذهب نیز نظیر دکتر شهرستانی یا خود من، فعال بودیم. ادامه مطلوب فعالیت‌های انجمن در گرو نشان دادن سعه صدر و تفاهم از جانب وابستگان به مذاهب مختلف، خصوصاً اکثریت بود. دکتر شهرستانی بعد از اتمام تحصیل به عراق برگشت و در سازمان

۴۰۱ □ فعالیت‌های سیاسی

انرژی اتمی عراق و تدریس مشغول شد. اما به جهت سیاسی با گروه عسگری و حزب التحریر نزدیک بود و به‌طور مخفی با آنها همکاری می‌کرد. او از تماس‌های من با سازمان‌های حقوق بشر در اروپا و آمریکا، نظیر *عفو بین‌الملل* اطلاع داشت و هر زمان به خارج از عراق سفر می‌کرد با من تماس می‌گرفت و اطلاعات و اخبار سرکوب و شکنجه شیعیان زندانی را برای من می‌فرستاد و من آن را برای این سازمان‌ها می‌فرستادم. اما او با روحانیان هوادار *آیت‌الله خمینی* در نجف تماس نداشت. در دیداری که با ایشان و آقای دعایی در بغداد داشتیم، این معرفی صورت گرفت و ارتباط برقرار شد. بعد از پیروزی انقلاب، آنها ارتباط خود را با آقای دعایی، در دوره خدمت من در وزارت امور خارجه، به عنوان سفیر جمهوری اسلامی در عراق، حفظ کردند و در مواردی کمک‌هایی هم می‌شد.

بعد از پیروزی انقلاب و تشدید درگیری میان مسلمانان عراق با رژیم صدام، دکتر حسین شهرستانی همراه با برخی از یارانش دستگیر و زندانی شد و حتی شایع شد که او تیرباران شده است. اما از زندان، نمی‌دانم آزاد شد یا فرار کرد و مخفیانه به ایران آمد و با سازمان‌های مخالف صدام همکاری می‌کرد. بعد از سقوط صدام به عراق برگشت و در دولت مالکی وزیر نفت شده است.

پس از بازگشت از خاورمیانه، طی یک گزارش تحلیلی جریان خروج دکتر شریعتی از ایران، و اقدامات انجام شده را در سرمقاله‌های *پیام مجاهد* - شماره‌های تیرماه و مردادماه ۱۳۵۶، به طور مبسوط شرح دادم. این مقالات در یک مجموعه با بیانیه‌های صادره توسط مهندس بازرگان و علی‌اصغر حاج سید جوادی توسط نهضت آزادی ایران خارج از کشور به چاپ رسید.

۱۰. مسافرت‌ها

یکی از اشکالات اجتناب‌ناپذیر فعالیت‌های سیاسی - عقیدتی در خارج از کشور، پراکندگی نیروهای فعال و علاقمند در ایالات مختلف آمریکا و نیز در اروپا و خاورمیانه بود. در آن دوره (۱۳۴۰-۱۳۵۷)، فرآورده‌های انقلاب الکترونیک هنوز در دسترس همگان قرار نگرفته بود. اگرچه از طریق مکاتبه و یا تلفن، بخشی از نیازها

۴۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تأمین می‌شد، اما این نوع ارتباط نمی‌توانست جای دیدارهای حضوری و گفتگو و پیدا کردن زبان مشترک و جمع‌بندی‌های اجرایی را بگیرد. این کمبود به ناچار می‌بایستی از طریق سفرهای چندجانبه برای دیدارها و گفتگوها جبران شود. این مسافرت‌ها در دو بخش صورت می‌گرفت. مسافرت به ایالات مختلف قاره آمریکا، و سفر به اروپا و خاورمیانه.

قسمت اول. سفر به ایالات مختلف آمریکا

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان در اکثر مراکز دانشگاهی در ایالات مختلف آمریکا حوزه محلی داشت. اما بسیاری از اعضای این انجمن‌ها، تجربه و دانش کافی برای فعالیت مفید و مؤثر نداشتند و اکثراً با مشکلاتی در زمینه‌های مختلف، نظیر روابط انسانی با یکدیگر، در درون انجمن و با بیرون از انجمن، با دیگر سازمانهای دانشجویی (کنفدراسیون) روبرو بودند. برای حل این نوع مشکلات، از امکانات مختلف استفاده می‌شد. یکی از آنها برگزاری همایش‌های منطقه‌ای بود. در این همایش‌ها یکی از حوزه‌های محلی، مسئولیت میزبانی را می‌پذیرفت و سپس از اعضای انجمن و بعضاً هواداران و علاقمندان در یک منطقه جغرافیایی، نظیر مرکز و جنوب غربی آمریکا برای شرکت در همایش دعوت می‌شد. در این همایش‌ها دو برنامه اجرا می‌شد، یکی سخنرانی‌ها و برنامه‌های رسمی و دیگری جلسات خصوصی‌تر آموزشی. در جلسات خصوصی آموزشی، هدف این بود که برخی از مشکلات فکری - سیاسی، و رفتاری اعضا حل و فصل شود. این همایش‌ها اگرچه بسیار مفید بودند، اما کافی نبودند. ضروری بود، افراد باتجربه و دانش بیشتر، مرتب به حوزه‌های محلی سرکشی کنند. در بعضی از موارد هم، که خود من به این سفرها می‌رفتم.

برای رفتن به این سفرها، به مسئولین حوزه‌های انجمن آموزش داده شده بود که چگونه از امکانات دانشگاهی استفاده کنند. در اکثر دانشگاه‌های آمریکا یک مرکز فعالیت دانشجویی که به نوعی باشگاه دانشجویان است، وجود دارد. از محل شهریه‌های دریافتی از دانشجویان، هزینه این مراکز تأمین می‌شود. در واقع انجمن‌ها را تشویق می‌کردیم که در این باشگاه دانشجویی ثبت نام کنند و از امکانات آن، برای

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۰۳

تشکیل جلسات هفتگی یا ماهیانه خود، جلسات خصوصی و یا عمومی، استفاده کنند. علاوه بر این، انجمن‌ها می‌توانند از هر کجای آمریکا، با هزینه این باشگاه، سخنران دعوت کنند. این شیوه کار در توسعه فعالیت‌ها به انجمن‌های محلی کمک مؤثری بود. هزینه برخی از سفرهای من به حوزه‌های محلی در روزهای آخر هفته، از همین محل تأمین و پرداخت می‌شد. این سفرها معمولاً مصادف بود با مناسبت‌های مختلف و همزمان با تشکیل جلسات عمومی از همه ایرانیان. در بعضی از حوزه‌ها، علاوه بر سخنرانی در جلسه عمومی ایرانیان، در جلسات عمومی برای مسلمانان غیرایرانی، آمریکائیان نیز به زبان انگلیسی سخنرانی می‌کردم.

یکی از سفرهایم به ایالات مختلف آمریکا و سپس اروپا در ۱۱ تا ۲۸ اکتبر ۱۹۷۵ بود. در این سفر ابتدا به ترتیب به شیکاگو، مینیاپولیس، واشنگتن دی سی، نیویورک و سپس به پاریس و بیروت رفتم و از طریق آلمان، پاریس، نیویورک به هیوستون برگشتم. در فرودگاه شیکاگو، دکتر جلیل ضرابی، از اعضای شورای نهضت در آمریکا و عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان و نیز عضو انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا، منتظرم بود به اتفاق به منزلش رفتیم. روز بعد به همراه او با آقای علی جمالی، مسئول گروه «دانشجویان مسلمان» که در کنفدراسیون فعال بودند، دیدار و گفتگو کردیم. سپس جلسه‌ای با حضور برخی از فعالین حوزه شیکاگوی انجمن اسلامی دانشجویان، از جمله آقایان رضا طباطبایی و محسن سازگارا از شیکاگو و دکتر بهزادنیا از دیترویت (میشیگان) داشتیم. به طور خصوصی نیز با دکتر ضرابی و دکتر بهزادنیا در باره فعالیت‌های انجمن و نهضت تبادل نظر کردیم. سپس به دعوت انجمن اسلامی شهر مینیاپولیس به این شهر رفتم. دکتر عوض، مصری‌تبار رئیس انجمن، از عده‌ای مسلمانان فعال شهر برای صرف افطار دعوت کرده بود. بعد از کمی استراحت در منزل دکتر عوض به همراه او به محل برگزاری مراسم رفتیم. طبق برنامه قبلی، بعد از صرف شام من درباره «اسلام در آمریکا» به انگلیسی حدود ۴۵ دقیقه صحبت کردم و حدود ۳۰-۴۰ دقیقه هم بحث آزاد و پرسش و پاسخ انجام شد. بعد از ختم جلسه عمومی، ایرانیان حاضر در جلسه، که حدود ۱۵ نفر بودند - درخواست کردند که جلسات جداگانه‌ای با آنها داشته باشم. روز بعد (شنبه) این جلسه برگزار شد و گزارش آن جلسه را برای دبیر تشکیلات انجمن، جهت پیگیری

۴۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

فرستادم. روز بعد (یکشنبه) از مینیاپولیس به واشنگتن دی سی پرواز کردم. در فرودگاه، جمعی منتظر بودند. در این سفر با حامد، دبیر کل حزب اسلامی آمریکا نیز دیدار و گفتگو داشتیم. اگرچه گزارش دیدار و گفتگو با دوستان فعال در واشنگتن دی سی را برای دبیر تشکیلات فرستادم اما متأسفانه یادداشت‌هایم از این دیدار در دسترس نیستند.

در سفر دیگری که به بوستون (۱۹۷۸/۳/۱۳) داشتم درباره «انسان در اسلام» و در سفر به کانزاس، درباره «مقام حضرت مریم در قرآن» صحبت کردم.

در سفر به دیترویت (میشیگان)، در یک گردهمایی عمومی، با شرکت ایرانیان و اعراب، حدود ۶۰ نفر صحبت کردم. با ایرانی‌های دین‌گرا، جلسه‌ای در منزل دکتر بهزادنیا برگزار شد و حدود ۴۰۰ دلار کمک برای جنگ‌زدگان لبنان جمع‌آوری شد.

در شیکاگو، در مسجد شهر در روز میلاد رسول گرامی (ص)، ابتدا امام مسجد، که یک مصری تبار بود صحبت کرد و سپس من درباره اوضاع لبنان، حرکت محرومین و امل صحبت مختصری کردم و ۸۰۰ دلار کمک برای لبنان جمع‌آوری شد.

در شیکاگو هم چنین در مسجد «السلام» که مسلمانان رنگین‌پوست آمریکایی آن را تأسیس کرده بودند حاضر شدم و با امام مسجد و فعالان آن گفتگوهای خوبی داشتم. در سفر به بوستون (۱۹۷۷/۲/۶)، جلسه‌ای با اعضای فعال انجمن، از جمله آقایان دکتر فریدون عزیزی، دکتر محمد علی نجفی (از MIT) و تبیانی و . . . برگزار شد. همه متفق‌القول بودند که فعالیت انجمن مثبت و مفید است و باید ادامه پیدا کند. اعضای ثابت حوزه بوستون حدود ۱۳ نفر بودند. دو جلسه تحقیقاتی و تعلیماتی داشتند. موضوعات عبارت بودند از اقتصاد، تاریخ، اخلاق، خانواده، مطالعات تئوریک، قرائت و بحث و بررسی آیات قرآن، در جلسات قرآن بین ۳۰ تا ۳۵ نفر شرکت می‌کردند و اکثراً راضی بودند. اعضای فعال حوزه بوستون از بی‌توجهی برخی از اعضای انجمن به ادامه تحصیل نگران بودند.

در سفر به لوس‌آنجلس (۱۹۷۷/۱/۱۲) در جلسه خصوصی و عمومی افراد عضو و علاقمند انجمن شرکت کردم. در لوس‌آنجلس تعداد مسلمانان و ایرانیان نیز، بسیار زیاد بود. چندین مسجد و مرکز اسلامی فعال بود. آقای مهندس سیفیان، از اعضای حزب ملل اسلام که بعد از آزادی از زندان به آمریکا آمده و در لوس‌آنجلس مستقر

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۰۵

شد بود، آقای حسین نواب صفوی، مجید شریف، عبدالرضا صدر (پسر آقای دکتر احمد صدر حاج سید جوادی) و مصطفی تاج زاده، فعال بودند.

در جلسه خصوصی اعضاء و علاقه‌مندان، پیرامون مسائل مختلف جنبش اسلامی در ایران و خاورمیانه، فعالیت‌های نهضت آزادی، نشریه پیام مجاهد، بحث و گفتگو شد. بعضی از اعضای جلسه، به‌عنوان مثال، حسین نواب، نگران آن بودند که «حرکت المحرومین لبنان» هم نظیر سازمان مجاهدین خلق تبدیل به یک بت شود و به همه لطمه بزند. در مورد پیام مجاهد، چند ایراد مطرح شد، از جمله این که در مورد بیانیه‌های شخصی سرهنگ رحیمی، دو موضع کاملاً متضاد گرفته شده است. توضیح داده شد که این اشتباه، به علت تغییر یکی از اعضای هیئت تحریریه صورت گرفته است.

در حوزه لوس‌آنجلس در مورد آیت‌الله خمینی، دیدگاه‌ها متفاوت بود. بعضی از اعضاء می‌گفتند نظیر دوستان داخل ایران از عنوان «آیت‌الله‌العظمی - یا حاج آقا روح‌الله» استفاده شود. بعضی، عنوان «رهبر» را توصیه می‌کردند و بعضی هم، نظیر دوستان اروپا، به خصوص صادق قطب‌زاده اصرار داشتند عنوان «امام» به کار برده شود.

در مورد سوریه، ایراد می‌گرفتند که موضع‌گیری‌های نهضت آزادی قاطع نیست باید قاطع برخورد شود. درباره موضع‌گیری و عملکرد اعضای نهضت آزادی در انجمن‌های اسلامی دانشجویان، دو نظر بود، یک نظر این بود که اعضای نهضت، نظر و رأی واحد داشته باشند. نظر دیگر بر این باور بود که اعضای نهضت که در انجمن‌ها فعال هستند، آزاد باشند و بر حسب تحلیل‌های خود در انجمن‌ها نظر و رأی بدهند. اما نظر من بر این بود که تصمیمات باید اقناعی باشند. یعنی اعضای فعال در انجمن‌ها باید با هم تبادل نظر و گفتگو بکنند و درباره مواضع و فعالیت‌ها به توافق برسند. به هر حال همه متفق القول بودند که سیاست نهضت درباره انجمن‌ها، یعنی عدم دخالت در امور داخلی انجمن‌ها، ولی کمک و حمایت صادقانه، برای حفظ انجمن درست و واقع‌بینانه است. این موضوع هم مطرح شد که بعضی‌ها که در انجمن‌ها در اقلیت هستند، از حضور و اثرگذاری نهضت ناراحتند و علیه نهضت سمپاشی و تبلیغ می‌کردند که حزبی‌ها نباید در انجمن‌ها بمانند!!

قسمت دوم. سفر به خاور میانه و اروپا

اولین سفرم به خاورمیانه و اروپا در ۱۹۷۰ بود. در این سفر علاوه بر دیدار امام موسی صدر و دکتر چمران با حقیقت‌شناس (دادار جهرمی) که عضو واحد سازمان مجاهدین خلق مستقر در بغداد بود، دیدار و گفتگو کردم.

سفر بعدی به خاورمیانه و اروپا در تابستان سال ۱۹۷۳ بود. طبق رویه معمول و برای هماهنگی بیشتر، برنامه سفر و موضوعاتی که باید مطرح می شد برای آقایان صادق قطب زاده و دکتر رضا رئیسی طوسی نوشتم. (پیوست ۵)

در بیروت با دکتر چمران درباره مسائل مختلف، وضع مدرسه در صور، جنبش مقاومت فلسطین و جنبش شیعیان لبنان و روابط این دو با هم، وضعیت نهضت در آمریکا و اروپا، درباره بنی صدر و ... با هم گفتگو و تبادل نظر کردیم.

دکتر چمران مطرح کرد که دولت آمریکا از آقای صدر برای سفر به آمریکا دعوت کرده است. این موضوع مناقشه برانگیزی بود. آقای صدر نظر ما را خواسته بود. جنبه‌های مثبت و منفی آن بررسی شد. در مجموع نظر ما هر دو منفی بود. پیامدهای منفی آن بیش تر بود. آقای صدر و مجلس شیعیان و حرکت محرومین، به اندازه کافی تحت فشارهای ناروای سیاسی قرار داشتند، این سفر می توانست بهانه خوبی به دست مخالفان بدهد تا هوچی بازی دریاورند.

در دیدار و گفتگو با دکتر چمران و صادق قطب زاده، صادق ابتدا فعالیت‌های خود را در رابطه با فتح (فلسطینی)، کارهای لبنان و آقای صدر، مسائل مربوط به نجف و آیت الله خمینی، مسائل مربوط به لبنان و دکتر چمران را مطرح کرد. من نیز درباره فعالیت‌های آمریکا، نشریات، آموزش‌های درون گروهی، روابط با انجمن‌ها، رابطه حرکت خارج از کشور با داخل کشور، رابطه نهضت آزادی - خارج از کشور، سازمان مجاهدین خلق، ضرورت گسترش فعالیت نهضت در خارج کشور، آموزش کادرها و ضرورت تحمیل مبارزه علنی در داخل کشور به حکومت، مطالبی را مطرح کردم. هر سه توافق داشتیم که نهضت آزادی خارج از کشور می تواند و باید در راستای تکمیل و تصحیح وضع داخل کشور، به تعبیری انتقال از وضعی که هست به وضع مطلوب، حرکت کند.

ما همچنین درباره روحانیون مبارز خارج از کشور (نجف)، ماهنامه ۱۵ خرداد،

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۰۷

ارگان آنها، رابطه با روزنامه *باختر امروز*، که به نام «جبهه ملی خارج از کشور - واحد خاورمیانه» منتشر می‌شد، صحبت کردیم. صادق همچنین درباره گروه «۱۲ محرم - ۱۵ خرداد» که آقای بنی‌صدر به راه انداخته بود توضیحاتی داد. ما همچنین در مورد چگونگی بسیج تمام نیروها، امکانات مالی و نیروی انسانی و نیز درباره نوارها و سرودهای انقلابی، مجله جنگل شماره ۳، که توسط مجاهدین در ایران منتشر شد، ترجمه *مداخلات سعید محسن* به انگلیسی و نواری از رضا رضایی، گفتگو کردیم. توافق کردیم که حتی‌الامکان خود را درگیر موضع‌گیری علیه سایر دستجات سیاسی نکنیم و بر ضرورت تقویت تعلیمات فکری، سازمانی - امنیتی، تأکید کردیم.

در مورد تبلیغات بین‌المللی، درباره نوع مطالبی که باید ترجمه شوند، صحبت کردیم. برخی از انتقاداتی که به مصاحبه صادق با دو نشریه *الدستور* لبنان شده بود، مطرح شد.

صادق قطب‌زاده در سال گذشته، در دو نوبت در بیروت با مطبوعات عربی مصاحبه کرده بود. مصاحبه اولی در نشریه‌های کثیرالانتشار *البلاغ* و *المحرر* چاپ شده بودند که بسیار خوب بود و مورد توجه قرار گرفت. اما در مصاحبه دوم با *الدستور* مطالب او بسیار درهم و خدشه‌دار بود. در دیداری که با دوستان آلمان داشتم، آنها ایرادات خود را به این مصاحبه مطرح کردند. صادق *قطب‌زاده* توضیح داد که در مصاحبه اول، سؤالات تهیه و تنظیم شده بود و بر اساس آنها جواب داده شده بود اما در مصاحبه با *الدستور* به جای طرح سؤال و جواب، او با خبرنگار «صحبت و مداخله» کرده بود و خبرنگار بر حسب استنباط خود مطالب را به هم بافته بود. ایراد دیگر این بود که مصاحبه دومی در موقعیت سیاسی مناسبی برگزار نشده بود و موجب تشدید فشار بر ایرانیان فعال و بالا بردن ریسک امنیتی شده است و احتمالاً، ضررهای امنیتی آن بیش از منافع سیاسی بوده است. صادق با قبول این انتقاد قرار شد: اولاً در آینده اگر ضرورتی برای مصاحبه پدید آمد با سایر دوستان مشورت کند و نظر آنها خواسته شود؛ ثانیاً در هر حال بدون مشورت با دکتر چمران در بیروت، مصاحبه‌ای نکند؛ ثالثاً مصاحبه‌ها باید با تنظیم قبلی سؤالات انجام گیرد و متن مصاحبه، حتی‌الامکان قبل از چاپ دیده شود و در صورت لزوم اصلاح شود.

یکی دیگر از انتقاداتی که به طور دائم مطرح می‌شد، به خصوص از جانب مخالفین نهضت، ضرورت فعالیت نهضت در خارج از کشور بود ما به کرات به این انتقاد جواب داده بودیم. از نظر ما، جنبش‌های انقلابی ابعاد سه‌گانه‌ای دارند: فکری - اعتقادی، سیاسی و نظامی. هیچ حرکت انقلابی، به معنای تغییرات بنیادی در جامعه، بدون مبانی فکری و اعتقادی شکل نمی‌گیرد. حرکت انقلابی صرفاً یک واکنش احساسی و عاطفی به یک وضعیت نابسامان و نامطلوب نیست. بلکه حرکتی در راستای تحقق عینی و عملی موازین فکری و اعتقادی است. در شرایط و مناسبات سیاسی - امنیتی، ممکن است ضرورت ایجاد کند که برای توسعه نواندیشی و نوآوری و بسط مبانی اعتقادی سازمان‌ها یا نهادهای ویژه‌ای، بدون ارتباط ارگانیک با سازمان‌ها و نهادهای سیاسی یا سیاسی - نظامی به وجود بیایند. اما جنبش انقلابی بعد سیاسی دارد. بر اساس باورها و اعتقادات فکری و عقیدتی، نظام حاکم مورد نقد قرار می‌گیرد و در صورت لزوم تغییر در مناسبات سیاسی حاکم محور مبارزه قرار می‌گیرد. نهادها و سازمان‌های خاص و ویژه، جدای از سازمان نظامی به وجود می‌آید، اما ممکن است مبارزه برای تغییر اساسی در مناسبات سیاسی حاکم، از طریق مبارزات مسالمت‌آمیز به جایی نرسد و حاکمان حاضر، به تغییر در الگوهای رفتاری خود نباشند، در آن صورت، درگیری و تقابل نظامی برای تغییر اجتناب‌ناپذیر می‌شود. به قول عرب‌ها، *آخرین درمان، داغ کردن* است. شرایط ویژه حاکم، تفکیک نهادها و سازمان‌های سیاسی، نظامی و عقیدتی را از یکدیگر ضروری ساخته بود. فعالیت *نهضت آزادی در خارج از کشور* و انجمن‌های اسلامی، هر کدام در راستای یکی از این دو بُعد محسوب می‌شد. *صادق قطب‌زاده* مطرح کرد که برخی‌ها به مرامنامه نهضت آزادی در داخل کشور نیز ایراد می‌گیرند و می‌گویند این مرامنامه، استراتژی جهاد مسلحانه را نمی‌پذیرد و یک سازمان رفرمیستی است تا انقلابی. توضیح دادم که این یک برداشت نادرست و ناشی از ذهنی‌گرایی و عدم توجه به *ضرورت تلفیق مبارزات علنی و مخفی* است. مبارزه مخفی شیوه انتخابی فعالیت برای انقلابیون نیست. مبارزه سیاسی در نهایت به معنای «*یجاد ارتباط با توده‌ها*» و «*آموزش سیاسی*» آنهاست. شیوه ایده‌آل و مطلوب، مبارزه علنی است. مبارزه مخفی را دشمن بر ما تحمیل می‌کند. بنابراین ما می‌بایستی از هر فرصتی برای تحمیل مبارزه سیاسی علنی

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۰۹

استفاده کنیم. نهضت مقاومت ملی، در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹، که شرایط را برای تحمیل یک مبارزه سیاسی علنی مساعد دید، تشکیل جبهه ملی دوم را مطرح کرد و جبهه ملی شروع به کار کرد. اما وقتی این جبهه بنا به علل و دلایلی با مشکلات بیرونی و درونی روبرو شد، نهضت آزادی ایران تشکیل شد. رهبران و فعالان نهضت آزادی را که بازداشت، محاکمه و محکوم کردند، برای مرامنامه آنها نبود، بلکه برای تأثیر شیوه‌های به کار برده شده در مبارزه بود. تحمیل شیوه مبارزه علنی در همان سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ موجب جهش در مسیر مبارزه ملت ایران شد و ابعاد جدیدی پیدا کرد. متأسفانه برخی از مبارزین سیاسی، بر اساس احساس و عاطفه عمل می‌کنند و از فهم و درک شرایط و مقررات کار سیاسی علنی و تفاوت آن با مقررات کار سیاسی مخفی عاجز می‌مانند و دچار نوعی چپ‌روی کودکانه (به قول لنین) می‌شوند. در راه بازگشت از بیروت، در فرانکفورت توقف کردم و با همشهری (آقای کریم خداپناهی) که بار سنگین مکاتبات و پیگیری امور نهضت در اروپا را بر عهده داشت دیدار کردم و سپس در شهر کنستانس با تعدادی از اعضای شورای نهضت در اروپا و نیز دبیران اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا دیدار و گفتگو داشتیم. در برگشت به آمریکا، گزارش کتبی مذاکرات کنستانس را برای اعضای شورای نهضت در آمریکا فرستادم.

از فرانکفورت به پاریس رفتم و با توصیه صادق قطب‌زاده، دیدار و گفتگوهایی با آقای بنی‌صدر نیز انجام شد.

دیدار با آقای بنی‌صدر

در پاریس با آقای دکتر بنی‌صدر به طور خصوصی دیدار و گفتگو داشتیم. شنیده بودم که ایشان از من ناخشنودی‌هایی دارد و من ترجیح دادم که مستقیماً از زبان خود او ایرادها و انتقادها را بشنوم. گفتگوهای ما بسیار دوستانه بود. او ابتدا از من گله کرد که تو همه چیز را «کنترل» می‌کنی. به موجب گزارشاتی که دوستان کالیفرنیا، به او داده بودند، می‌گفت تو همه چیز را سانسور می‌کنی؟ حتی لغات را هم کنترل می‌کنید!! مثل واژه «سیاست موازنه عدمی»، «تار عنکبوت قدرت‌ها» و ... در سمینار انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان، داماد تو، (آقای نوربخش) نوارهای مرا

در دفتر پخش توقیف کرده است! و نه تنها تکثیر نمی‌کند، بلکه آنها را هم بر نمی‌گرداند! این حرف‌ها هیچکدام درست نبودند و من بسیار متعجب و متأسف شدم که ایشان دچار چه توهمات شده است. ایشان حتی نتوانست توضیح بدهد که در کدام مقاله یا کتاب، مطالب مورد نظر ایشان سانسور شده‌اند؟ یا کدام نوار فرستاده شد و توزیع نشده است؟ به علاوه دوستان ایشان در برکلی (آقایان محمدهاشمی، بهروزماکویی و علیرضا نویری) امکانات فراوانی دارند و کسی مانع کارهای آنان نشده است. آنها چرا خودشان توزیع نمی‌کنند!! نمی‌خواهند یا نمی‌توانند؟ (دفتر دوم - نامه‌ها)

دیدار و گفتگو با دکتر صمد تقی‌زاده

دکتر تقی‌زاده از زمان دانشجویی با جبهه ملی همکاری داشته است. زمانی در لندن، روزنامه ۲۹ اسفند را منتشر می‌کرد. انسان وارسته‌ای است. تخصص‌اش را در پاتولوژی گرفته بود. او مدت‌ها در بیمارستان هامر/اسمیث کار می‌کرد. با هم مکاتبات فراوان داشتیم. در این سفر با ایشان در لندن دیدار و درباره کلیات اوضاع ایران و فعالیت‌های جبهه ملی سوم گفتگو کردم.

او با آقای بنی‌صدر همکاری می‌کرد و خبرنگار جبهه ملی سوم را منتشر می‌کردند. اما جبهه ملی سوم با تهاجم نیروهای امنیتی و بازداشت رهبران و فعالان احزاب ملی، بعد از صدور چند اعلامیه، عملاً فعالیتش تعطیل شد. در خارج از کشور اگرچه برای یک دوره کوتاهی، جبهه ملی سوم با حضور احزاب شروع به کار کرد، اما عملاً تعطیل شد.

برای آقای تقی‌زاده توضیح دادم که به هیچ وجه مخالف انتشار خبرنگار، به نام جبهه ملی سوم، یا بدون نام آن نیستم، اما باید موضوعیت داشته باشد. ایشان بر این باور بودند که در چارچوب نظرات دکتر مصدق، در جبهه ملی، هم احزاب و هم فعالان سیاسی منفرد می‌توانند حضور داشته باشند و همکاری کنند. من بدون این که مخالف این نظر باشم، آن را غیرعملی می‌دیدم. به خصوص که در اروپا، جبهه ملی ایران - شاخه اروپا هنوز فعال بود. ایران آزاد منتشر می‌شد و با خبرنگار به شدت در رقابت بود.

در این گفتگو از آقای دکتر تقی‌زاده خواستم که به آقای بنی‌صدر توصیه و

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۱۱

نصیحت کند که به برخی از حرف‌های بی‌اساس حساس نباشد و مسائل جزئی را که صحت و سقم آنها روشن نیست، مطرح نسازد و اگر هم موردی وجود دارد و با آن برخورد می‌کند، همان را مستقیماً به خود من بنویسد.

دکتر تقی‌زاده در مورد دوستان کالیفرنیا (برکلی) از من پرسید، جواب دادم که عموماً بچه‌های فعال و خوبی هستند، مرتب به آنها سر می‌زنم، در جلساتشان شرکت می‌کنم. اما آنها با هم اختلاف دارند. بخشی از این اختلافات هم، طبیعی است و در سایر حوزه‌ها هم وجود دارد. اما در بعضی از حوزه‌ها، کسانی هستند که خود را وارد این اختلاف‌ها نکرده‌اند و نقش پدری و میانجی را دارند. در برکلی، افراد مؤمن کم ندارند. آقای ماکویی، جوانی است مسلمان، علاقمند به کار مثبت. اما کمی بی‌تاب و کم حوصله است، انتظار دارد، همه مثل خودش باشند. اشتباهات هم دارد. حسین شیخ، مسلمان خوبی است، اما بسیار وسواسی است و با هر نوع کتاب و مطالعه قهر کرده است. آقای علیرضا عزیزی بسیار زیرک و باهوش و درسخوان است. اما گاهی در داوری هایش شتاب‌زده است. آقای محسن نوربخش، بسیار درسخوان و فعال است. صادق آیت‌اللهی وارسته و خوش‌فکر و متعادل است. من ندیدم و نشنیدم که با کسی اختلاف و بگو و مگو داشته باشد. (دفتر دوم - نامه‌ها)

قرار شد اسناد و نشریات نهضت، برای تقی‌زاده فرستاده شود تا او ببیند و اگر سندی نیست، ولی او دارد بفرستند تا اضافه شود. آنها را برای آقای بنی‌صدر هم بفرستد.

سفر به اروپا و خاورمیانه - تیرماه ۱۳۵۶

پس از رسیدگی به برخی از کارهای ضروری، بار سفر بستم و در ساعت ۸/۳۰ روز ۲۳ جون ۱۹۷۷، هیوستون را به مقصد نیویورک و واشنگتن و سپس لندن ترک کردم. در نیویورک توقف کوتاهی داشتم. با حسین آوا، دیدار و گفتگو کردم. عکسی از دکتر علی شریعتی را به او دادم تا از آن برای تهیه پوستر استفاده کند. یک بیانیه مطبوعاتی به نام نهضت آزادی ایران به فارسی و انگلیسی تهیه شد که برای خبرگزاری‌های ای. پی. (AP) و یو پی آی (UPI)، مایک والاس، باربارا والترز، فرانسیس فیتزجرالد، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، کریستین ساینز مونیور فرستاده

۴۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

شد. مایک والاس، خبرنگاری برجسته بود که برنامه جالبی تحت عنوان «۶۰ دقیقه» داشت. در یکی از برنامه‌های خود با شاه مصاحبه‌ای کرد و با پرسش‌های خود، شاه را به شدت تحریک کرد (۲۲ اکتبر ۱۹۷۶ - مهرماه ۱۳۵۵) شاه در واکنش به صحبت‌های او حرف‌های بسیار تندی علیه او و یهودیان آمریکا زد.^۱ باربارا والترز - معروفترین خبرنگار زن آمریکایی بود که به خبرنگار یک میلیون دلاری مشهور بود. زیرا حقوق سالانه او یک میلیون دلار یعنی بالاترین رقم بود. خانم فرانسیس فیتزجرالد، یک روزنامه‌نگار برجسته‌ای بود که نوشته‌ها و گزارش‌های او از ویتنام موجب شهرت او شده بود. کتابی تحت عنوان «آتش در خلیج Fire in the Lake» نوشته بود که برنده چندین جایزه شد. علاوه بر این‌ها، این خانم مقاله‌ای بسیار جالب در مجله هارپر تحت عنوان «به شاه هرچه می‌خواهید بدهید» نوشت که بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد. او در مقاله خود نشان داد که رژیم شاه با بحران‌های جدی روبروست و او نمی‌تواند این بحران‌ها را حل کند، زیرا خود مسبب و علت غایی و اصلی بحران‌هاست. مقاله او در همان زمان به فارسی برگردانده شد و به صورت نشریه یا جزوه جداگانه‌ای توزیع شد. گفتگو با این روزنامه‌نگاران و جلب نظر موافق آنها برای نوشتن تحلیل‌هایی از ایران و نشان دادن چهره خشن و سرکوبگر نظام استبداد سلطنتی، بسیار ضروری و مهم بود. از نیویورک به واشنگتن رفتم. قرار بود دوستان واشنگتن، از خبرنگاران رسانه‌های گروهی، برای انجام یک کنفرانس مطبوعاتی دعوت کنند، اما بنا به مشکلاتی نتوانستند.

در واشنگتن، بلیط دو سره به لندن را نهایی و پرواز کردم. در فرودگاه لندن، آقای کمال خرازی همراه با بعضی از دوستان دیگر آمده بودند. از آنجا یکسره به اتفاق آقای خرازی به منزل ایشان رفتیم. آقای کمال خرازی دکترای خود را از دانشگاه هیوستون دریافت کرده بود و در دوران تحصیل در بسیاری از فعالیت‌ها، همکاری جدی داشت و عضو شورای نهضت آزادی در آمریکا بود. علاوه بر این، روابط خانوادگی بسیار صمیمی و نزدیکی در بین دو خانواده به وجود آمد. آقای خرازی از دوستان بسیار نزدیک آقای دکتر سروش بود که در آن زمان در لندن، دکترای خود را

۱. متن این مصاحبه را در «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، انتشارات قلم، آورده‌ام.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۱۳

در فلسفه علم به پایان می‌رسانید.^۱ در دومین دیدار با دوستان لندن، دکتر سروش، دکتر رضا رئیسی طوسی و دکتر کمال خرازی و در باره وضعیت و محل جنازه دکتر شریعتی و نیز، مهمتر از آن وضعیت کشور، تحولات و پیش‌بینی‌ها را بررسی کردیم. با دخی خانم (ستوده)، خواهر زن دکتر رضا رئیسی دیدار کردم. در باره دخی خانم پیش از این توضیحاتی داده‌ام.

با آقای دکتر رضا رئیسی طوسی، که از اعضای سماع و دوره دیده در مصر و از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق و رابط این سازمان بود دیدار کردم. دکتر رضا رئیسی طوسی در حال گذراندن دکترای اقتصاد خود بود. با خانواده‌اش، همسرش، خواهر زنتش (دخی خانم) و سارا و علی، دختر و پسرشان دیدار کردم. همه آنها بسیار مهربان و با لطف و صفا بودند. دو یا سه سال قبل از آن، مراسم نامزدی خلیل پسرم با دخترعمویش، رؤیا در منزل آنها برگزار شد. نه من می‌توانستم به ایران بروم و نه صلاح بود خلیل را بفرستم. او در سال آخر دبیرستان بود. به پیشنهاد و اصرار مادرم، برادرم دکتر/سماعیل به همراه رؤیا و همسرش به لندن آمدند. در آنجا رؤیا و خلیل با هم صحبت کردند و در نهایت نامزد شدند تا بعدها ترتیب ازدواج آنها داده شود.

۱۱. نشست مشترک نمایندگان نهضت آزادی از داخل و خارج

به دنبال گسترش مبارزات اعتراضی مردم در ایران و باز شدن نسبی فضای سیاسی و شروع مجدد فعالیت نهضت آزادی در داخل، امکان تماس و گفتگو و هماهنگی میان نهضت آزادی داخل و خارج کشور فراهم شد، گفتگوهای مقدماتی انجام شد و در نهایت در هفتم اسفندماه ۱۳۵۶، شش نفر نمایندگان شورای نهضت در آمریکا و در اروپا و نهضت در داخل کشور در آلمان گرد هم آمدند.^۲ یک پیام صوتی ضبط شده در نواری از مهندس بازرگان نیز ارسال شده بود که در ابتدای این گردهمایی شنیده شد.

1. Chelsea College, University of London, Dept. of Science, Philosophy and History.

۱. شرکت‌کنندگان: دکتر سید محمد مهدی جعفری، دکتر فریدون سحابی از ایران، دکتر صادق طباطبائی، کریم خداپناهی، صادق قطب‌زاده از اروپا و من هم به همراه یکی از اعضای شورای مرکزی نهضت در آمریکا.

۴۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

در طی این نشست که سه روز به طول انجامید. موضوعات و مسائل زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفت:

- بررسی کامل جنبش، ویژگی‌های فعلی، نیازهای عام و نیازهای خاص.
- دریافت گزارش و بررسی وضعیت و موقعیت نهضت در داخل کشور.
- ارائه گزارش از وضعیت و موقعیت نهضت در خارج از کشور به تفکیک آمریکا و اروپا. در بررسی وضعیت کل جنبش ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی، نمایندگان اعزامی نهضت از داخل به تفصیل پیرامون رویدادهای سیاسی کلان، از بعد از اعلام تأسیس نهضت و سپس بازداشت رهبران و فعالان پرداختند.

بعد از ۱۵ خرداد، یک دوره آرامش ظاهری، به تعبیری فترت در مبارزه بروز کرده که تا ۱۳۵۰ ادامه داشت، آرایش نیروهای سیاسی به این گونه بود که به رغم فترت ظاهری، مذهبی‌ها فعال بودند، ملیون هم کم و بیش بودند، مارکسیست‌ها ظاهراً غائب بودند. مارکسیست‌های اصیل اعدام شده بودند، برخی توبه نامه نوشتند و جمعی زیرکانه، با رعایت موازین امنیتی، پنهانی فعالیت می‌کردند. از سال ۱۳۵۰، از فعالین سیاسی گذشته خبری نبود. نسل جدیدی از فعالان هم در بین مسلمانها و هم مارکسیست‌ها به صحنه آمده بودند. از ملیون خبری نبود. از جوانها هم کسی دنبال آنها نرفت. در این دوره هم برای مسلمانها و هم برای مارکسیست‌ها، مسئله ایدئولوژی به‌طور جدی مطرح بود. از سال ۱۳۵۱ به بعد، به‌رغم سرکوب و دستگیری‌ها و اعدام‌ها، مجاهدین از اعتبار و قدرت بالاتری برخوردار بودند. اما از سال ۵۳ به بعد به تدریج علائم فروپاشی هم در میان مجاهدین و هم چریک‌های فدایی مشهود شد. این فروپاشی تنها به علت فشار و سرکوب نیروهای امنیتی از بیرون نبود، از درون این سازمان‌ها مشکلاتی پدید آمده بود. درگیری‌های داخلی و تصفیه‌های خونین صورت گرفت. پلیس امنیتی - سیاسی رژیم حداکثر استفاده را برای از بین بردن کامل سازمانهای سیاسی - نظامی کرد.

در مورد باز شدن فضای سیاسی و پیگیری حقوق بشر کارتر بحث شد که هم در ایران و هم در سایر نقاط جهان، خصوصاً شوروی مطرح است. آمریکایی‌ها از گسترش جهاد مسلحانه خصوصاً کشته شدن افسران آمریکایی وحشت‌زده شده بودند. علاوه بر این، مبارزات اعتراضی ایرانیان خارج از کشور، موضع‌گیری برخی از

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۱۵

رسانه‌های بین‌المللی علیه شاه، موجب اصلی اتخاذ سیاست فضای باز، اما بسیار محتاطانه و دست به عصا از جانب دولت شد. با احساس این شرایط و به منظور تحمیل مبارزه سیاسی علنی بر حکومت، اعتراض‌های فردی و جمعی در داخل ایران رو به شدت گذاشت.

جریان «شریعتی» در حسینیه و سپس در مسجد قبا، حتی گروه‌های غیر مذهبی را هم به تحرک واداشت. در انجمن ایران و آلمان شب‌های شعر، با حضور هزاران نفر برگزار شد. روزنامه کیهان هم اخبار و مقالات آنها را چاپ می‌کرد. تحلیل برخی از فعالان داخل این است که شب‌های شعرگوتی، تا حدودی برای رقابت با اسلام‌گرایان است. در دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر) جریان درگیری درون سازمان مجاهدین و ترور شریف واقفی جوئی را علیه مارکسیست‌ها به وجود آورد که تا ماه‌ها ادامه داشت. در سطح کلان سیاسی، در تهران شایع شده بود که شاه می‌خواهد برود، اما کارتر نپذیرفته است. سفر شاه به آمریکا در ماه اکتبر ۱۹۷۷ به این شایعات پایان داد. پیش‌بینی می‌شود وقتی شاه به ایران برگردد خشونت علیه مبارزان تشدید خواهد شد. گفته می‌شد که دولت آمریکا با شاه توافق کرده است که سرکوب و خشونت باشد، اما ظاهر حفظ شود. به همین علت، حمله به تجمع جبهه ملی در کاروانسرا سنگی، توسط لباس شخصی‌ها - یعنی ساواکی‌ها بود نه نیروی مسلح رسمی. در خیابان‌ها هم لباس شخصی‌ها که مسلح به سلاح کمری هستند فعالان را دستگیر می‌کنند.

- فشار علیه بازاریان فعال، شرکت‌های خصوصی (نظیر صافیاد) از طریق مطالبه مالیات‌های سنگین اعمال می‌شود.

- در زندان‌ها فشار بر زندانیان سیاسی کمتر شده است. کتاب می‌دهند، ملاقات زندانیان با خانواده‌ها حضوری شده است.

تحلیل و جمع‌بندی این است که ملت تا حدی جلو رفته است. شاه با تثبیت وضع جلو آمده، اما وضع هنوز همان شکل سابق را دارد. احتمال هم داده می‌شود که وضعیت گذشته - فشار شدید - تکرار شود. فعالیت سیاسی نسبی میسر است. کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر تشکیل شده و گام‌هایی برای اتحاد نیروها برداشته شده است. بالاخره در داخل، جمع‌بندی این است که زمینه‌های سیاسی مناسب است اما

۴۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

چگونه باید استفاده کرد تا سایر فعالیت‌ها هم امکان‌پذیر شود. در گزارش وضعیت داخل، گفته شد که از سه گروه سیاسی، چپی‌ها، ملیون، مسلمان‌ها، ملیون به تماس و گفتگو با مذهبی‌ها اشتیاق نشان می‌دهند. *داریوش فروهر* با مذهبی‌ها خیلی نزدیک شده و مرتب در جلسات مذهبی حاضر می‌شود. به قم می‌رود، با علما ملاقات می‌کند. او توانسته با این فعالیت‌ها نظر بازاری‌ها و مذهبی‌ها را به خود جلب کند. *مهندس حسینی* در گلزار ... سخنرانی کرده است. البته او به کلی از جریان فعالیت‌ها به دور است اما ظاهراً خط مشی *فروهر* را دنبال می‌کند. یک خط تمایزی میان *فروهر* و *سنجایی* دیده می‌شود. اگرچه همه ملیون در شورای ارتباط و هماهنگی عضو هستند، اما *فروهر* و *بختیار و شایان* (از سوسیالیست‌های خلیل ملکی) از شورا خارج شدند و اعلام کردند که «با شورا کار نمی‌کنند». در این شورا از مارکسیست‌ها *منوچهر هنزارخانی* عضو است. او از یک طرف برای سازماندهی مارکسیست‌ها تلاش می‌کند و از طرف دیگر به دنبال همکاری و همگامی با مسلمان‌هاست.

جنبش اسلامی، دست بالا را دارد. در همه جا، در بسیاری از شهرها حضور فعال دارد. تظاهرات اعتراضی مردمی، به بهانه‌های مختلف برگزار می‌شود و در بسیاری از آنها مردم شعار یا مرگ یا خمینی سر می‌دهند. نیروهای انتظامی قادر نیستند، یا نمی‌خواهند با مردم درگیر شوند. در تهران، نیروی انتظامی از ارتش کمک خواست، هلیکوپترها آمدند، اما تأثیری نداشت. دولت برای آرام کردن به علما متوسل شده است. آمادگی مردمی وجود دارد اما خلاء رهبری کاملاً محسوس است. چپی‌ها فعالیت‌های مخفی، در گروه‌های کوچک را دارند. یکی از همین گروه‌ها، ترجمه فارسی گزارش چاپ شده در روزنامه «*اومانیته*» فرانسه را منتشر کرده است. روحانیان سخت در تلاشند و بار خود را می‌بندند. از آیات عظام *گلپایگانی* و *شریعت‌مداری* هم حمایت می‌کنند.

نمایندگان نهضت در داخل گزارش دادند که رهبران و فعالان نهضت باهم رایزنی کرده‌اند که کار حزبی را شروع کنند. اما اکثریت بر این باور است که هنوز زود است. اعضاء و هواداران نهضت در داخل دو گروهند: گروه قدیمی‌ها که در جریان فعالیت‌های سال‌های اخیر بوده‌اند و فقط فعالیت‌های سیاسی علنی را بلد هستند. اما قدیمی‌ها از هم فاصله گرفته‌اند و بی‌خبر از هم هستند. برخی هم معترضند. *احمد*

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۱۷

علی‌بابایی با دیدگاه‌های اکثر قدیمی‌ها مخالف است. در برابر قدیمی‌ها، جوان‌ها قرار دارند که با کار کردن در یک سازمان بی‌در و پیکر مخالف هستند. بنابراین جوان‌ها هم معتقدند اگر نهضت قبل از حل مسائل خود بخواهد فعالیت کند، به ضررش خواهد بود، باید کمی صبر کرد. البته منظور از جوان‌ها، در اینجا افراد مثل سید مهدی جعفری و ابوالفضل حکیمی هستند، که خود از جوان‌های قدیم محسوب می‌شوند جوان‌های امروز با خط مشی نهضت موافق نیستند و دنبال کارهای اساسی‌تر هستند.

در میان روحانیان، اختلاف در مورد شریعتی هم چنان بارز است، معادینخواه به علت مواضع ضد مجاهدین و شریعتی منزوی شده بود. اما اخیراً مواضع خود را اصلاح و در جهت همگرایی با نهضت آزادی حرکت می‌کند. در مجموع روحانیان خلاء اصلی مجاهدین را دارند پر می‌کنند. اما آن‌ها از احساس مذهبی مردم برای به حرکت در آوردن استفاده می‌کنند. اگر نهضت هم بیاید معلوم نیست بتواند نیروهای مردم را در سطح روحانیان بسیج کند. در قم سه نفر، گلی‌گانی، شریعت‌مداری و نجفی مرعشی با هم کار می‌کنند، اختلافی با هم ندارند. اما درک درستی از مسائل سیاسی ندارند. باید روحانیان را کمک کرد و به آن‌ها رسید. نماینده‌ی (ناخوانا) به دیدار مهندس بازرگان رفته و برای فعالیت سیاسی و همکاری اعلام آمادگی و تبعیت کرده است.

دانشجویان دانشگاه‌ها نسبتاً متشکل و فعال هستند. به هنگام سفر کارتر به ایران دانشجویان تظاهرات اعتراضی کردند. برخی از آن‌ها به مغازه‌ها و بانک‌ها حمله کردند و شیشه‌ها را شکستند. اما عوامل ساواک آن را توسعه دادند. رؤسای اصناف گفته‌اند که خودشان با ساواکی‌ها برخورد خواهند کرد. حمله ضد امریکا در بسیاری از گردهمایی‌ها، نظیر مسابقات ورزشی دیده می‌شود. شاه و عوامل او مخالفان را همچنان «انارشینست» و «کمونیست» می‌داند. گفته می‌شود، برنامه قم (اعتراض به مقاله تحریک آمیز علیه آیت‌الله خمینی)، کار رژیم نبوده است و نمی‌خواسته به این جا برسد. اما از دستشان خارج شده است. ظاهراً در حوادث اخیر، جعفریان که زمانی توده‌ای بود و اکنون از اعضای برجسته ساواک است، همه کاره می‌باشد. توده‌ای‌ها در بسیاری از نهادها نقش دارند. پیش‌بینی می‌شود که کابینه آموزگار، در آینده (۱۳۵۷)

۴۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

تغییر اساسی پیدا کند. رژیم دستش باز شده و در تمام کارهایش شکست خورده است.»

گزارش مبسوط نمایندگان نهضت داخل کشور، توسط سایر اعضاء مورد بحث قرار گرفت. سپس وضعیت جنبش به طور عام و نهضت به طور خاص در خارج از کشور توسط نمایندگان واحدهای قاره‌ای ارائه شد و به پرسش‌های نمایندگان داخل پاسخ داده شد. واحدهای قاره‌ای نهضت، به طور دائم در ارتباط با هم هستند و نشریات درون سازمانی را می‌بینند و در انتشار نشریات بیرون سازمان با هم همکاری دارند. بنابراین بحث و بررسی کار فعالیت نهضت در خارج از کشور وقت چندانی را به خود اختصاص نداد.

اما نظری را که در نشست مسئولان نهضت در اروپا و آمریکا در شهریور ۱۳۵۵ مطرح شده بود، در این نشست هم عنوان شد که خلاصه آن این بود که داخل، درک درستی از وضعیت نهضت در خارج ندارد. البته من شخصاً با این سخن چندان موافق نبودم. مسئله این بود که ما هم در خارج از کشور یا درک و اطلاع درستی از وضعیت سیاسی در داخل کشور نداشتیم و یا اطلاعات ما ناقص بود.

موضوعات یاد شده در بالا، در روز اول گردهمایی مورد بررسی قرار گرفت.

روز دوم - دستور بحث از این قرار بود:

- ضرورت تدریس علوم سیاسی به خصوص اصول «فلسفه سیاسی».
- تنظیم برنامه توسعه سازمانی نهضت در داخل، تهیه آمار از مسئولیت‌هایی که باید توسط اعضای جدید پر شوند.
- چگونگی بهره‌مندی از اعضای نهضت در خارج از کشور که به داخل می‌روند باید و می‌خواهند، به سازمان نهضت در داخل بپیوندند.
- بررسی و تدریس علوم جامعه‌شناسی در ایران.
- آموزش «متدشناسی» برای اعضاء و علاقه‌مندان.
- تهیه فهرست منابع برای پژوهش‌های اساسی.
- ضرورت آموزش سیاسی دانشجویان در خارج کشور (و در داخل).
- در مورد موضوعات بالا، نشریات آموزشی توسط واحد آمریکا تهیه و میان اعضاء

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۱۹

توزیع شده است. قرار شد آنها تکثیر و تکمیل شوند. همچنین مطرح شد که بررسی شود که در دانشگاه‌های آمریکا، از دروسی که تدریس می‌شوند کدام یک به درد کارهای ما می‌خورند، اطلاعات جمع‌آوری شود و به اعضاء و علاقه‌مندان توصیه شود که بروند و این دروس را فرا بگیرند. (نظیر علم سازماندهی Organization).

اعضا و علاقه‌مندان درعین حال که آموزش می‌بینند، خود می‌توانند در موضوعاتی آموزش بدهند و معلمی کنند. در واقع از سامانه شناخته شده بنام Perpetual استفاده شود: شاگرد - معلم - شاگرد - معلم.

این برنامه نیاز به مطالعه جدی دارد ولی عملی و بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. در مورد کارهای دفاعی - بین‌المللی یا اسلامی کردن جنبش دانشجویی در خارج از کشور، توسعه کار انجمن‌های اسلامی دانشجویان با تماس و همکاری با جنبش‌های اسلامی، تربیت کادر برای فعالیت در داخل کشور، نیز بحث و گفتگو شد.

در زمینه برنامه‌های عملی، در موارد زیر توافق و تأکید شد:

۱. ایجاد یک مؤسسه تحقیقاتی
۲. برنامه بلندمدت تحقیقات اسلامی
۳. ترجمه و چاپ و انتشار آثار شیعه به زبانهای عربی و انگلیسی
۴. اعطای بورس به دانشجویان مسلمان واجد شرایط و صلاحیت (ایرانی و غیر ایرانی)
۵. تحقیق درباره مسائل دانشجویان خارج از کشور
۶. تشکیل انجمن‌های هنری
۷. کتابخانه اسلامی مأخذ
۸. تهیه طرح و برگزاری یک سمینار بین‌المللی از گروه‌ها و احزاب اسلامی - خصوصاً با اهل تسنن
۹. برگزاری سمینار آموزشی برای علاقه‌مندان در تابستان آینده - به مدت یکماه
۱۰. تکثیر خطبه‌هایی از نهج‌البلاغه به صورت مستقل
۱۱. ترجمه آثار مترقی برادران اهل سنت به فارسی و انگلیسی
۱۲. جمع‌آوری فهرست و آدرس متفکرین اسلامی - در دنیا
۱۳. دادن آگاهی و جلب نظر برادران سنی، به ایران و تشیع، در نهادهایی که سنی و

۴۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

شیعه باهم کار می‌کنند (نظیر MSA در آمریکا).

برخی از اظهار نظرها، توسط اعضای حاضر در نشست:

حسینی (مستعار) نیاز تعلیماتی افرادی که به فعالیت علاقه‌مندند: کسانی که کار در سطح سیاسی و یا سیاسی - نظامی علاقه‌مندند و کسانی که کار در پشت جبهه؛ آموزش برای پیدا کردن بینش سیاسی علمی یا تشکیلاتی، تکمیل حوزه‌ها و معرفی اعضای که به ایران می‌روند و نیز برنامه‌ای برای کسانی که کار سیاسی در درجه دوم زندگی آنهاست، با کسانی که مذهبی هستند ولی کار سیاسی نمی‌کنند در همان چارچوب باید برخورد کرد که سالم به ایران برگردند و در همان سطح مذهبی کار کنند.

علوی (مستعار) - دانشجویان ممکن است در محیط آمریکا احساس حقارت کنند و با بدبینی همه ارزش‌ها را نفی کنند. شناساندن آمریکا و فرهنگ و تمدن آنها و عوامل اصلی زیربنایی در پیشرفت آنها به دانشجویان ضروری و مؤثر است. علاوه بر این کار در درون انجمن‌ها تمرین کار دسته‌جمعی است. باید دانشجویان را با متون اصلی اسلامی آشنا ساخت.

عباسی (مستعار) - فعالیت‌ها را به دو گروه فرهنگی و سیاسی تفکیک کرد. باید به جنبه‌های کار سیاسی فردی و تشکیلاتی (سازمانی) توجه شود. ایجاد نوعی خودآگاهی اسلامی و اخلاق اسلامی، در سطح خودسازی فردی، خواندن قرآن، نهج‌البلاغه و یک دوره تاریخ اسلام و تشیع ضروری است. بر ضرورت تمرین کار جمعی باید تأکید کرد.

در قسمت سوم این نشست ارتباط سازمانی میان داخل با خارج و خارج با داخل بررسی شد. مسئولیت نهضت در داخل برای خارج ارسال منظم اخبار یا اطلاعات، تحلیل‌ها و مباحث ایدئولوژیک، جزوات و کتاب‌ها. (روشن شود که تحلیل یا اخبار و اطلاعات برای توزیع وسیع است یا محدود).

مسئولیت نهضت در خارج برای داخل، ارسال منظم و کافی تولیدات به داخل، افشاگری‌ها، مراجعه به مراجع جهانی، اسناد فعالیت‌های بین‌المللی.

- ضرورت پیش‌بینی مالی به طور مستمر و غیرمستمر.

- اعزام افراد از داخل به خارج برای آموزش و تحقیق، تعیین نیازهای اشخاص واجد صلاحیت، تأمین نیازها و هزینه‌ها.

۴۲۱ □ فعالیت‌های سیاسی

- اعزام کادرهای آموزش دیده به داخل - تعیین و اعلام نوع نیاز.
- سازماندهی اعضای که به ایران برمی گردند، معرفی آنها به ایران و جذب آنها در فعالیت‌ها.

توضیح داده شد که برخورد دوستان داخل با افرادی که به داخل معرفی می شوند، خوب نیست. صادق قطب‌زاده گفت یکی از کسانی که به ایران رفته بود، مدت‌ها علاف بود. بعضی از افراد رفتند و ناراضی برگشتند، معلوم شد در داخل، آقایان روابطشان باهم مغشوش است و باهم رابطه ندارند. این وضعیت در سال ۱۳۵۵، معلول آن بود که نهضت در داخل هنوز بازسازی نشده و تجدید حیات نکرده بود. هر سال حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از دانشجویان ایرانی از آمریکا به ایران برمی‌گشتند. در میان این افراد کسانی بودند که در انجمن‌های اسلامی فعال بودند، بعضی از آنها در عین حال عضو نهضت واحد آمریکا هم بودند. اما در بازگشت به ایران جذب فعالیت‌های نهضت نشدند.

- ادامه تماس مرتب با نجف

- برنامه‌ریزی درازمدت برای ۳ تا ۵ سال آینده

- ضرورت تشکیل نشست مشترک سه جانبه، هر ۳ یا ۶ ماه یکبار

- رفع اشکالات سازماندهی، تنظیم فعالیت‌های علنی و غیرعلنی و نیمه علنی
چگونگی انطباق کار علنی و مخفی و حفظ امنیت اعضا، پیش‌بینی برای حمله دستگاه و دستگیری‌های گسترده.

- تعریف سامانه ارتباط میان داخل و خارج

- هماهنگ کردن فعالیت و مواضع و خط‌مشی‌ها

- در مورد چگونگی ارسال اخبار و اطلاعات، از طریق نامه و پست و مسافر، گفتگو شد و آدرس‌های مورد نیاز مبادله شد. ارسال نامه به داخل با پست (مطالب کلی)، با مسافر (مطالب خاص)، با پست جاسازی شده.

- و بالاخره در مورد بودجه و هزینه‌ها صحبت شد و ترتیباتی داده شد (برای

پرداخت بدهی واحد اروپا - برای زندانیان سیاسی در ایران و . . .).

- دفتر ساختمانی شرکت سمرقند یکی از مراکز ارتباطی در داخل معین شد.

۴۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

- انتقاداتی که برخی از فعالان داخل به بیان‌های آیت‌الله خمینی داشتند مطرح شد. (به نامه آقای دکتر سجابی در دفتر دوم رجوع شود) قرار شد به نحوی به نجف منتقل شود. به نظر دوستان داخل، فهم و شناخت سیاسی و قدرت تحلیل برخی از مراجع قم (شریعت‌مداری) بیشتر از آیت‌الله خمینی است. این نگرانی هم مطرح شد که در مورد آیت‌الله خمینی نباید غلو کرد در صورت اشتباه یا انحراف چه باید کرد؟ در مجموع این نشست، که در نوع خود بی‌سابقه بود، برای فعالان هر سه واحد بسیار مثبت و مفید ارزیابی شد. اتفاق نظر وجود داشت که راهی طولانی درپیش داریم و برنامه‌ریزی‌های ما باید درازمدت باشد.

اما رهبران و فعالین نهضت آزادی علاوه بر چند نفری که نام آنها برده شد، در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، در آمریکا و اروپا، عبارت بودند از دکتر فریدون سجابی، مهندس ابوالفضل بازرگان، مهندس محمد توسلی، دکتر غلامعباس توسلی، بهرام راستین، فربرز راستین، دکتر کمال خرازی، مهندس هادی نژادحسینیان، دکتر کلود طباطبایی، دکتر جلیل ضرابی، دکتر شهین طباطبایی، دکتر شهریار روحانی، دکتر صادق طباطبایی، مهندس نوربخش، مهدی نواب، گیسودراز، کریم خداپناهی، مهندس حسین مظفری، دکتر رضا صدر، رضا روحانی، دکتر جمشید حقگو، دکتر علی بهزادانیا، محسن سازگارا، رضا طباطبایی، بهروز نجاریان، محمد سوری، احمد عزیزی، دکتر مهدی نوربخش.

بعد از پیروزی انقلاب، مجموعه اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷ و نیز تمام شماره‌های نشریه پیام مجاهد در سایت نهضت آزادی ایران قابل دسترسی است.

۱۲. یادى از شهيد مجيد توسلى

آقای مهندس محمد توسلی خبر دادند که بردارشان- مجید آقا- سخت تحت فشار است؛ هم فشار ساواک و هم فشار گروه منافقین منحرف در سازمان مجاهدین خلق.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۲۳

مجید آقا که عضو سازمان شده بود، بعد از اعلام انحراف و تغییر ایدئولوژیکی حاضر به ادامه همکاری با آنها نبود. در چنین شرایطی تنها راه را خروج از ایران می‌دانست. اما کار ساده‌ای نبود. بعد از اطلاع از این ماجرا، با محمد منتظری در بیروت تماس گرفتم تا اگر بتواند ترتیبی بدهد تا مجید آقا به کوئته (پاکستان) برود. من در جریان این نوع فعالیت‌های وی بودم و به درخواست او مهرهای ورود و خروج چندین فرودگاه و مرز را در پاکستان و بحرین برای او درست کرده بودیم با دریافت جواب مثبت از منتظری، ابتدا یک یادداشت توسط یکی از بستگان برای تهران فرستادم: «عمو جان سلام دارد و می‌گوید به شوهر مینا خانم بگویند که از آن دانشگاهی که پذیرش برای دوستشان خواسته‌اند، میسر نیست. یعنی مدرسه خوبی نیست و جز اتلاف وقت و عمر چیزی در بر ندارد و رفتن به آن مدرسه به هیچ وجه صلاح نیست. به خصوص که خیلی به خارجی‌ها علاقه‌ای ندارند. اما با مسئولین یک دانشگاه دیگر در ایالات جنوبی که به مراتب وضع بهتر و عالی‌تری دارد، صحبت کرده‌اند و همه نوع امکانات و وسایل درس و زندگی و بورس در اختیار دانشجویان خارجی می‌گذارند و به زودی فرم ثبت نام آنها را برای ایشان خواهند فرستاد. عمو جان می‌گفتند فوری به ایشان خبر بدهید که صلاح نیست که ایشان پذیرش نگرفته راه بیفتند، بهتر است صبر کنند تا اپلی‌کاسیون فرستاده بشود».

بعد از ارسال این پیام، آقای محمد منتظری شرح جزئیات چگونگی تماس با رابط در تهران و خروج از ایران را برای من نوشت که آن را در روی یک برگ تایپ کردیم و سپس به طرز خاصی زیر عکس یکی از فرزندانم گذاشتیم و آن را روی یک کارت پستال چسباندیم و سپس برای «عمه جان» عزیزش - خواهرم مینا خانم توسلی به ایران پست کردیم. تصویر این متن به قرار زیر است:

در تهران - ساعت ملاقات بین ۲ و ۲ و ربع بعد از ظهر روزهای دوشنبه و پنج شنبه در مدرس مدرسه مروی پشت شمس العماره و اگر احیاناً مدرس بسته بود، داخل مدرسه طرف درب مدرس در این محل ها طرف تهران و یا طرف دیگر هر کدام آمدند مشغول نماز میشوند، در مشهد - داخل صحن حضرت رضا، نزدیک سقاخانه اسماعیل طلائعی روزهای دوشنبه و پنج شنبه بین ساعت ۲ و ۲ ربع بعد از ظهر.

در زاهدان - در مسجد آقای کفعمی روزهای یکشنبه و دوشنبه وقت نماز ظهر و نماز مغرب وسیله تماس:

۱- ۲۵ روز قبل از روزی که در فوق آمده است و مناسب برای طرف تهران است باید با درس ذیل نامه نوشته شود و ۲۰ روز قبل از تاریخ یعنی ۵ روز پس از ارسال نامه باید يك تلگراف بهمان آدرس بشود، در نامه و تلگراف تاریخ نوشتن آن را قیفاً ذکر شود که طرف مقابل بتواند بخشی حساب کند. تاریخ تلگراف باید در متن تلگراف ذکر گردد.

۲- اسم هر يك از سه شهر فوق که توسط دوستان مناسب است در نامه و تلگراف گفته شود. علامت تماس:

۱- اسم دوستان در ایران ابرج خواهد بود و در دستش يك جلد مکتب اسلام یا در جلوی او بهنگام نماز گذاشته شود.

۲- اسم رابط پاینده است و در دستش يك دستمال سرخ خواهد بود.

۳- ابرج خواهد پرسید "آیا معاملات زیتون در لبنان خوب است؟"

۴- پاینده پاسخ خواهد داد که "اگر درخت زیتون در لبنان باقی مانده باشد."

آدرس برای نامه یا تلگراف:

پاکستان - کویته - شارع طمدار - سید آباد نصر 7-43-27 آقای اسلامی.

متن تلگراف این خواهد بود:

"حال والده امروز خوب و در است."

M. ISLAMIC ALANDAR St. SEYED ABAD 7-43-27
KOWETEH PAKISTAN

«در تهران - ساعت ملاقات بین ۲ و ۲ ربع بعد از ظهر روزهای دوشنبه و پنج شنبه در مدرس مدرسه مروی پشت شمس العماره و اگر احیاناً مدرس بسته بود، داخل مدرسه طرف درب مدرس. در این محل ها طرف تهران و یا طرف دیگر هر کدام مشغول نماز می شوند.»

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۲۵

«در مشهد - داخل صحن حضرت رضا، نزدیک سقاخانه اسماعیل طلائی روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه بین ساعت ۲ و ۲ و ربع بعد از ظهر.»
«در زاهدان - در مسجد آقای کفعمی روزهای یکشنبه و دوشنبه وقت نماز ظهر و نماز مغرب.»

وسیله تماس:

۱- ۲۵. روز قبل از روزی که در فوق آمده است و مناسب برای طرف تهران است باید به آدرس ذیل نامه نوشته شود و ۲۰ روز قبل از تاریخ یعنی ۵ روز پس از ارسال نامه باید یک تلگراف به همان آدرس بشود. در نامه و تلگراف، تاریخ نوشتن آن دقیقاً ذکر شود که طرف مقابل بتواند به خوبی حساب کند. تاریخ تلگراف باید در متن تلگراف ذکر شود.

۲- اسم هر یک از سه شهر فوق که توسط دوستان مناسب است در نامه و تلگراف گفته شود.

علامت تماس:

اسم دوستان در ایران، ایرج خواهد بود و در دستش یک جلد مکتب اسلام یا در جلوی او به هنگام نماز گذاشته شود. ۲- اسم رابط پاینده است و در دستش یک دستمال سرخ خواهد بود. ۳- ایرج خواهد پرسید که «آیا معاملات زیتون در لبنان خوب است؟». پاینده پاسخ خواهد داد که «اگر درخت زیتون در لبنان باقی مانده باشد».

آدرس برای نامه یا تلگراف: پاکستان - کوئته - شارع علمداد سید آباد نمبر 743-27 آقای اسلامی. متن تلگراف این خواهد بود: «حال والده امروز... خوب و در... است. M.ESLAMI ALAMDAR St. Seyed ABAD 7-43-27 Koweteh "PAKESTAN"

این اوراق هنگامی به تهران رسید که متأسفانه آقای مجید توسلی در درگیری خیابانی، به همراه احمد/احمد، مجروح می‌شود ولی از صحنه می‌گریزد. مدتها به طور مخفی زندگی می‌کرد. آقای احمد/احمد در خاطرات خود جریان درگیری خیابانی، مجروح شدن خود و مجید آقا را نوشته است. مجید مدتی در منازل امن به طور مخفی زندگی می‌کرد. از جمله مدت‌ها در منزل سید علی ابوترابی در قم پنهان بود.

۴۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

سپس به مشهد رفت و در آنجا در یک درگیری کشته شد به عنوان ناشناس در محلی نامعلوم به خاک سپرده شد. خدایش او را رحمت کند. زندگی نامه این شهید در پیوست ۳ آمده است.

پیوست‌های بخش دوم

پیوست ۱- نقد و اصلاح اطلاعیه مجاهدین زندانی - ۱۳۵۷/۲/۱۴

بسمه تعالی

برادران ایمانی - بعد از سلام

موضوع- اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران - مجاهدین اسیر مورخه ۵۶/۷/۲۵

قسمت اول - مطالب اطلاعیه - با اصلاحاتی که برادر رابط اروپا تلفنی عنوان کردند به شرح زیر موافقیم:

بند ۲ - اگرچه در پایان بند «خیانتکارانه» بودن و «انحراف ...» مطرح شده است ما تصریح بیشتر آن را ضروری می‌دانیم.

بند ۵ - مبارزه با این جریان باید تا از بین رفتن آن ادامه یابد. گویا برادران مجاهد ایران تصور می‌کنند که امکان و احتمال آن هست که این «جریان» (نه افراد و اعضای از آن) به خط صحیح برگردد. چنین تصویری ذهنی‌گرایی و عدم توجه به واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی - تاریخی است. نباید این‌گونه ذهنی‌گرایی را در سطح جنبش مطرح و شایع ساخت آن هم به نام مجاهدین راستین و اصیل. این‌گونه تصورات خود مانع موضع‌گیری در برابر خیانت و انحراف و سبب بقای آن می‌گردد.

بند ۶ - همکاری با این جریان سازش است. اما سازشی خیانتکارانه. این خیانت باید تصریح گردد.

بند ۷ - با حذف آن موافقیم. اما کافی نیست. اولاً گویا برادران مجاهد اسیر در بند توجه ندارند یا بی‌خبرند که تمامی جریانهای مارکسیستی ایران از این خیانت و انحراف استقبال کردند. آن را تأیید نمودند و برخی هم که امکانش را داشتند با آن همکاری نمودند. (نظیر چریکهای فدایی خلق) ثانیاً - عبارت «ما بین این . . . و سایر مارکسیست‌ها فرق قائلیم» بسیار گنگ و مبهم و نارساست و می‌تواند مورد سوءاستفاده‌های بیشتری - بیش از گذشته - قرار گیرد.

در این جا اگرچه تلویحاً بیان می‌شود که منافقین مارکسیست هستند، اما در هیچ

جای دیگری به آنها صریحاً مارکسیست خطاب نشده است. بلکه به آنها «چپ‌نما» گفته شده است نه «مارکسیست نما». و این دو یک معنا را افاده نمی‌کنند. انتخاب لغت چپ‌نما بجای «مارکسیست‌نما» در جهت پرهیز از برخورد با مارکسیست‌ها و همچنین در جهت تبرئه ضمنی آنها از عملیات این جریان می‌باشد. در حالی که هیچ یک از سازمان‌های مارکسیستی صریحاً و رسماً مارکسیست بودن آنها را نفی نکرده‌اند. خودشان هم خود را مارکسیست می‌دانند. چرا ما کاسه از آش گرم تر شویم و مارکسیست بودن آنها را به طور صریح و روشن عنوان نکنیم و آنها را به همین نام خطاب نکنیم.

به علاوه روشن نیست که این فرقی که قائل هستند چیست. طرح چنین مسئله‌ای در سطح جنبش باز هم می‌تواند مورد سوءاستفاده‌های کلانی قرار گیرد و مارکسیست‌ها خود را به عرابه جنبش اسلامی ببندند و خود را توجیه کنند و باز در فرصت دیگری ضربه بزنند.

بند ۹ - درباره رابطه صنفی عناصر وابسته به این جریان باید توضیحاتی داده شود که منظور چیست.

بند ۱۰ - به کلی حذف شود. متأسفانه در مورد این بند هم مطالبی دیده می‌شود که ناشی از نگرش خاصی است و برخی مطالب هم برادران مجاهد در بند ندیده گرفته‌اند:

۱- این که ضد مارکسیست بودن ویژگی یک جریان راست ارتجاعی است، نه درست است و نه واقعیت دارد و نه منطقی است. هستند کسانی که از همین جبهه ضد اسلام هستند، ولی در درون جنبش اسلامی نیستند. هستند کسانی که ضد مارکسیست می‌باشند و در درون جنبش انقلابی هستند. هر ضد مارکسیستی ضد انقلابی و یا ارتجاعی نیست - این گونه طرز تفکر نادرست است. هر مسلمان موحدی که به جهان‌بینی توحیدی اعتقاد داشته باشد ضد جهان‌بینی ماتریالیستی است. اما این به معنای ضد انقلابی بودن نیست. سوءتعبیر و سوء استفاده از چنین عباراتی به این گونه خواهد بود که چون مجاهدین راستین ضد مارکسیستی را ناشی از جریان راست ارتجاعی می‌دانند و چون اسلام ضد مارکسیسم است آیت‌الله خمینی

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۲۹

ضد مارکسیسم است، بازرگان و شریعتی ضد مارکسیسم هستند پس اینها هم جزو جریان راست ارتجاعی قرار دارند.

۲- عنوان «جریان راست ارتجاعی» می‌تواند چنین تفسیر شود که «جریان راست» در برابر جریان چپ قرار دارد. این جریان راست ممکن است ارتجاعی باشد یا غیرارتجاعی و مترقی - آنها که دارای خصوصیات نامبرده شده در اطلاعیه هستند ارتجاعی می‌باشند و خوب حالا چه کسانی به جریان راست مترقی وابسته هستند - کسانی که فاقد این موضع‌گیریها باشند یعنی مجاهدین موافق مشی (مسلحانه) و موافق مارکسیست‌ها باشند. در برابر این جریان راست - جریان چپ قرار دارد - خیانت و انحراف از طرف - جریان چپ - بوده است - بنابراین اصالت از کجاست.

۳- مجاهدین عزیز در بند جمع‌بندی می‌کنند که هرکس که موافق مجاهدین - موافق مشی مسلحانه و موافق مارکسیست‌ها نباشد در نهایت به سازش و تسلیم‌طلبی و همکاری با پلیس منجر خواهد شد. این نگرش درست به نظر نمی‌رسد.

۴- برادران مجاهد در بند کمترین اشاره‌ای نمی‌کنند و نکرده‌اند که تکلیف کسانی که به اسلام حمله می‌کنند چیست و مواضع آنها چیست و آنها در کدام جریان قرار دارند. آنها که به نام مارکسیسم و به نام مشی چریکی، مسلمانها و اسلام را ارتجاعی و ... می‌دانند آیا خیانت نمی‌کنند؟ گویا این مجاهدین در بند نوشتجات فراوانی را که مارکسیست‌های ایرانی از حزب توده گرفته تا چریکهای فدایی (نوشتجات بیژن جزینی) هر کدام به زبانی به لحنی و در سطح مشخصی، اسلام و مسلمانان مبارز و انقلابی و رهبران آنها را مورد حملات خود قرار داده‌اند، نخوانده‌اند. خصوصاً بعد از جریانات منافقین! چنین به نظر می‌رسد که مجاهدین خلاق در جو سال‌های ۴۴ تا ۵۰ چنین سیاستی را اتخاذ کرده بودند. نگرشی که جو خاص بخشی از جنبش اسلامی را در آن مقطع زمانی خاص در یک موضوع مشخص تبیین می‌کرده است و امروز در سال‌های ۵۶ و ۵۷ چنین نگرشی به کلی مردود است. این‌گونه نگرش و برخورد با مارکسیست‌ها امری است از مقوله تاکتیکها نه استراتژی. هرگاه آن‌گونه گرایش و توجه به مارکسیست‌ها بصورت امری استراتژیک در جنبش اسلامی در آید، بار دیگر ضربه‌های مهلک و کاری خواهد خورد. آیا نباید از تجربه

۴۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

روابط مسلمانان انقلابی با مارکسیست‌ها - در روسیه شوروی - در چین - و در خود ایران تجربه گرفت. یک بار - و چند بار - برای همیشه کافی است - هرگز نباید مجدداً چنین تجربه‌ای تکرار شود.

بند ۱۲ - دقت در محتوا و مطالب این بند چنین می‌رساند که گویا برادران مجاهد اسیر در بند - که خداوند آنها را حفظ کند - هرگونه نقص و ایراد و اشکال سیاسی - ایدئولوژیک - و تشکیلاتی سازمان را نفی می‌کنند. بند ۱۲ بیشتر به گذشته به صورت حفظ مواریث و یا احیاء آن توجه کرده است. کمترین اشاره‌ای به ضرورت مبرم بررسی اساسی از گذشته و پیدا کردن نقاط ضعف و ابهام و نواقص نشده است. بند ۱۲ و تمامی این اطلاعیه کمترین اشاره‌ای به اینکه در گذشته اشکالات وجود داشته است نکرده است. ریشه انحراف و خیانت منافقین را از کجا می‌دانند. عوامل درونی که مربوط به طرز کار سازمان بوده است که پیدایش و رشد چنین انحرافی را ممکن ساخته است کدامند. آیا نباید اینها بررسی، کشف شوند و اصلاح شوند. چگونه ممکن است که برادران مجاهد/اسیر در بند که بعد از دو سال که از افشای خیانت منافقین می‌گذرد و امروز این اطلاعیه را می‌خواهند صادر کنند کمترین اشاره‌ای به این امر عظیم ننموده‌اند.

ما معتقدیم که جریان انحرافی منافقین خائن تحت تأثیر عوامل بیرونی (بیرون از سازمان و حرکت اسلامی) و عوامل درونی (درون سازمان مجاهدین و حرکت اسلامی) به وجود آمده است. باید با واقع‌بینی انقلابی دور از تعصب سازمانی به بررسی این عوامل پرداخت، باید به جرأت گفت که برادران مجاهد اسیر بیش از هرکس می‌توانند (چراکه بیش از همه از درون سازمان خبر دارند) این عوامل درونی انحراف را بررسی کنند و معرفی نمایند و چراغی فرا راه دیگران قرار دهند. و این یک وظیفه مبرم و اساسی این برادران در بند است.

به نظر ما غیر ممکن است یک سازمان انقلابی اسلامی ولو مجاهدین بتوانند در ایران رشد کنند، پا بگیرند مگر آن که دقیقاً تمامی عوامل درونی خیانت و انحراف را بررسی کنند و آنها را بیابند و سپس پیش‌بینی‌های لازم و ضروری در جهت حفاظت سازمان از چنان ضربه‌هایی بنمایند. اینها هستند رئوس اساسی‌ترین مسائلی که در

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۳۱

رابطه با اطلاعیه مزبور به نظر می‌رسید و اشاره شد. امید که مؤثر واقع گردد.

قسمت دوم - درباره چگونگی عملکرد برادران اروپا در مورد این اطلاعیه

این اطلاعیه که در ۱۹۷۸/۴/۲۸ از پاریس پست اکسپرس شده بود در سوم ماه می یعنی ۱۳۵۷/۲/۱۳ به دست ما رسید. چند روز قبل از ارسال آن برادر رابط تلفنی به چنین مطلبی اشاره کردند و خبر دادند و اضافه کردند که اروپا نظرات خود را درباره آن داده است. برای امریکا هم می‌فرستند تا امریکا هم نظر بدهد.

انتقاد و پیشنهاد اول این است که بهتر و مقرون به صواب آن است که به محض وصول این اطلاعیه و یا موارد مشابه آن را فوری با پست اکسپرس برای ما بفرستند تا به موقع برای مسئولین امریکا فرستاده شود تا آنها هم به موقع نظرات خود را جمع‌بندی و ارسال دارند و برادر رابط با داخل بتواند جمع‌بندی نظرات هر ۲ بخش را معرفی نماید. ضمناً در مورد نظرخواهی بخش امریکا توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که جز در موارد کاملاً ضروری و فوق‌العاده این نظرخواهی به صورت کتبی و با فرصت کافی باشد تا بتوان آن را برای مسئولین که در قاره وسیع امریکا پراکنده هستند فرستاد و نظر خواست.

موفق باشید - با سلام‌های برادرانه فرهاد (دکتر یزدی)

پیوست شماره ۲. نامه آیت‌الله خمینی خطاب به دکتر یزدی، در پاسخ به

تلگراف‌های تسلیت درگذشت دکتر شریعتی

بسمه تعالی شعبان‌المعظم ۹۷ جناب آقای دکتر یزدی ایده‌الله تعالی پس از اهداء سلام تلگراف‌های زیادی از اروپا و آمریکا از طرف اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا از بخش‌های مختلف و سایر برادران محترم مقیم خارج از کشور ایده‌الله تعالی در فقدان دکتر علی شریعتی واصل شده چون جواب به تمام آنها از جهاتی میسر نیست و تفکیک صحیح نمی‌باشد از جنابعالی تقاضا دارم تشکر اینجانب را به همه برادران محترم ایده‌الله تعالی ابلاغ نمایند. اینجانب در این نفس‌های آخر عمر امیدم به طبقه جوان عموماً و دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می‌باشد. امید است

۴۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دانشمندان و متفکران روشن ضمیر مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبب خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملت‌ها و مربی نفوس و مکمل نقیصه‌های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است برای عموم بیان کنند. مطمئن باشند با عرضه اسلام به آن طور که هست و اصلاح ابهام‌ها و کجروی‌ها و انحراف‌ها که به دست بدخواهان انجام یافته نفوس سالم بشر که از فطرت الله منحرف نشده و دستخوش اغراض باطله و هوس‌های حیوانی نگردیده یکسره به آن روی آورند و از برکات و انوار آن بهره‌مند شوند. من به جوانان عزیز نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسان و عمال سرسپرده آنها می‌دهم. طبقه جوان روشن بین در خارج و داخل روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یکدل و یکصدا از حق انسانیت و انسان‌ها دفاع کنند تا به خواست خداوند متعال دست اجانب از کشورهای اسلامی قطع شود. و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرموزی که در صدد تفرقه بین انجمن‌های اسلامی است و مطمئناً از عمال اجانب‌اند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا. والسلام علیکم و علیهم و رحمة الله و برکاته. روح الله الموسوی الخمینی

پیوست ۳. نامه به آقایان صادق قطب‌زاده و رضا رئیسی طوسی

بسمه تعالی ۱۹۷۳/۴/۱۶

برادران ایمانی عزیز، بعد از سلام، به طوری که می‌دانید مدت‌هاست که برای سفری به اروپا و خاورمیانه تلاش می‌کرده‌ام که هم ضروری است و هم به تاخیر افتاده است. به امید خدا برنامه‌ام را طوری تنظیم کرده‌ام که برای ماه آینده انشاءالله در خدمتتان خواهم بود. جزئیات برنامه سفرم را بعداً برایتان خواهم نوشت. اما برای آن که بتوان هرچه زودتر برنامه را تنظیم کرد رئوس برنامه سفرم را برایتان می‌نویسم. لطفاً با توجه به مسائلی که مطرح است نظرات خودتان را درباره جزئیات سفر بنویسید تا بلکه بتوانیم برنامه‌ها را طوری تنظیم بنماییم که حداکثر استفاده را از وقت و فعالیت‌هایمان ببریم. کل سفرم ۲۱ روز خواهد بود.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۳۳

- حرکت از آمریکا ۲۶ ماه می- ورود به اروپا (فرانکفورت یا پاریس) در همان روز
- شرکت در نشست سالانه گروه
- جلسه مشورتی با فعالین گروه (خصوصی)
- مذاکرات با جابر و احمد
- جلسه مشترک با فعالین صدیق (تشکیل اولین نشست را پیشنهاد می‌کنم)
- حرکت از اروپا برای خاورمیانه ۶ یا ۷ جون - برگشت یا ۱۱ یا ۱۲ جون
- توقف در پاریس و ادامه مذاکرات با صدیقی‌ها (جابر و ...)
- تماس با مذاکرات با خبرنگار (با صلاح‌دید شماها)
- برگشت به آمریکا ۱۵ یا ۱۶ جون

دستور جلسات خودمان:

الف. در سطح نهضت:

۱. بررسی مسائل تشکیلاتی (گزارش وضع آمریکا - اروپا) (مسئله تعلیمات کار مخفی برای اعضا)
۲. بررسی روابط بین‌المللی
۳. بررسی مسائل مالی
۴. گزارش و بررسی وضع پیام مجاهد (توزیع در آمریکا و اروپا و خاورمیانه)
۵. بررسی روابط نهضت با:
 - جبهه ملی دوم و سوم و خبرنگار
 - سازمان مجاهدین خلق
 - با کنفدراسیون و سازمان‌های دانشجویی
 - با سایر دسته جات
- ب. در سطح انجمن اسلامی:
 ۱. گزارش کار آمریکا - اروپا
 ۲. بررسی روابط گروه در دو قاره (انتشارات - مالی و ...)
 ۳. موضع‌گیری‌های سیاسی گروه
 ۴. فعالیت‌های گروه و روابطش با کنفدراسیون و سایر سازمان‌های دانشجویی

۴۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

چون وقت مان محدود است تنظیم مطالبی که لازم است صحبت نمایم، راندمان کارمان را بالا خواهد برد.
این نامه فقط برای جابر و احمد فرستاده شده است. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. دکتر ابراهیم یزدی

پیوست ۴ - خلاصه زندگینامه شهید مجید توسلی (۱۳۵۶-۱۳۳۱)



شهید مجید توسلی حجتی در تاریخ ۱۳۳۱/۳/۴ در یک خانواده متوسط مذهبی در محله شاهپور تهران کوچه سعادت که امروز به نام او نامگذاری شده است به دنیا آمد.

تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در مدارس محلی گذراند. او چهار برادر (عباس، محمد، عبدالله، مرتضی) و دو خواهر دارد. او کوچکترین فرزند خانواده است و تحت تأثیر فعالیت‌های مذهبی و اندیشه سیاسی برادران خود به ویژه

آقای مهندس محمد توسلی، اولین شهردار تهران بعد از انقلاب قرار داشت. بعد از پایان تحصیلات دوره دبیرستان و در دوره تحصیل دانشجویی خود ابتدا جذب فعالیت‌های فرهنگی هنرستان صنعتی کارآموز گردید.

هنرستان کارآموز از جمله مؤسساتی است که در دهه چهل توسط انجمن اسلامی مهندسين به همت جمعی از اعضای آن از جمله مهندس مهدی بازرگان و آقایان مهندس منوچهر سالور و مهندس یوسف طاهری قزوینی برای تربیت تکنسین مجرب و با تربیت دینی و اجتماعی تأسیس شد و در سال‌های قبل از انقلاب بستری برای فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی بود. آقایان مهندس شهاب گنابادی، مهندس مرتضی

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۳۵

کتیرایی، شهید محمد علی رجایی، شهید دکتر باهنر، مهندس میرحسین موسوی، مهندس محمد علی نجفی، حاجی پور و اسفندیاری و ... از جمله کسانی هستند که در مدیریت و فعالیت‌های تربیتی و فوق برنامه هنرستان همکاری داشته‌اند. آقایان مهندس علی اکبر معین فر، مهندس مصطفی کتیرایی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس محمد توسلی از جمله اعضای هیات مدیره هنرستان کارآموز بودند.

مجید توسلی یکی از معلمین فوق برنامه کارآموز بود که با علاقه مندی و عاشقانه با هنرجویان کارآموز ارتباط صمیمی و نزدیک داشت. شاگردان و دوستان او خاطرات زیادی از ایمان، رفتار انسانی و فداکاری‌های او در ذهن دارند که در برخوردها و مناسبات بازگو می‌کنند و یاد او را گرامی می‌دارند.

در سال ۱۳۵۰ که دو برادر او (آقایان مهندس محمد توسلی و مهندس عبدالله توسلی) در ارتباط با کمک به زندانیان سازمان مجاهدین خلق اولیه بازداشت شدند، مجید با روحیه حساسی که داشت تحت تأثیر قرار گرفت و به مطالعه پرداخت. به تدریج روحیه او برای همکاری‌های سیاسی - نظامی آماده می‌شد، قبل از سال ۱۳۵۴ با حلقه‌هایی از سازمان مجاهدین خلق اولیه مرتبط بوده است اما بعد از سال ۱۳۵۴ و انحراف در آن سازمان جذب گروه‌های مسلمان مسلحانه شده است.

ساواک او را زیر نظر داشت و برای بازداشت او به دفعات به منزل وی (خیابان مولوی، روبروی تشکیلات ژاندارمری، کوچه سعادت پلاک ۶۲) مراجعه می‌کرد و روزی که او برای دیدار مادرش آمده بود ماموران ساواک زنگ درب خانه را می‌زنند. او با تیزهوشی امنیتی که داشت به مادرش می‌گوید کمی تأمل کن تا برای بازکردن درب آماده شوی. در این فاصله از قسمت دیوار جنوبی حیاط ساختمان بالا رفته و از طریق پشت بام خانه همسایه خود را به کوچه جنوبی می‌رساند و موفق به فرار می‌شود. ماموران ساواک که ظاهراً بر اساس اطلاع از خبرچین‌های محلی با اطمینان از این که مجید در منزل هست مراجعه کرده بودند با برخورد طبیعی مادر پس از جستجوی کامل منزل دست خالی منزل را ترک می‌کنند.

از این تاریخ، زندگی مخفی کامل شهید مجید توسلی آغاز می‌شود و گه گاه تلفنی با مادر و برادران ارتباط داشته است.

۴۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۵ در محل قرار با آقای احمد/احمد در مقابل در مدرسه رفاه توسط ماموران ساواک محاصره و با وجود زخمی شدن در ناحیه شانه با استفاده از یک وانت و تهدید راننده از محل فرار می‌کند و به منزل آقای مهندس مهدی رضایی (داماد خواهر بزرگ) واقع در خیابان سمندگان نارمک می‌رود و بلافاصله با تغییر قیافه با استفاده از چادر و پوشش خونریزی دست از آنجا خارج می‌شود. راننده وانت موضوع را به پلیس اطلاع می‌دهد و در فاصله کوتاهی منزل آقای مهندس رضایی و مغازه خواربارفروشی حاج آقا رضایی پدر ایشان که در کنار ساختمان واقع بود محاصره می‌شود ولی آنها با خونسردی همه چیز را انکار می‌کنند و پلیس اثری از او پیدا نمی‌کند.

شهید مجید خود را به منزل آقای مهندس هاشم صباغیان می‌رساند و پس از مشورت به منزل آقای مهندس عباس توسلی واقع در کوچه مقابل حسینیه ارشاد که کمتر مورد توجه بود وارد می‌شود. از چند پزشک آشنا فقط آقای دکتر طلوعی قبول مسوولیت کرد و در منزل با عمل جراحی گلوله را از دست خارج و چند نوبت آن را پانسمان می‌کند.

با توجه به تردهایی که به منزل آقای مهندس عباس توسلی می‌شد، پس از بررسی و مذاکره آقای مهندس میرحسین موسوی و خانم ایشان زهرا رهنورد از دوستان آقای مهندس محمد توسلی با طیب خاطر از نگهداری و مراقبت مجید استقبال کردند و مدتی در منزل ایشان واقع در خیابان سهروردی جنوبی نگهداری شدند و پس از بهبود نسبی آنجا را ترک و مجدداً به خانه مخفی خود مراجعت کرد. بعدها معلوم شد یکی از خانه‌های امن شهید مجید، منزل آقای سید علی اکبر بوتربابی در قم بوده و شهید سید علی اندرزگو نیز با او ارتباط داشته است.

شهید مجید توسلی از جمله شهیدانی است که محل شهادت و قبر او مشخص نشده است. مجموعه اطلاعات پراکنده‌ای که تاکنون به دست آمده است نشان می‌دهد که شهید مجید در مهرماه سال ۱۳۵۶ در یک درگیری خیابان احمدآباد مشهد به شهادت رسیده و در قبرستان عمومی مشهد در قطعات گمنام دفن شده است. ظاهراً با توجه به این که کارت شناسایی او جعلی بوده، ساواک قادر به شناسایی او نشده است زیرا در پرونده ساواک او اثری از شهادت دیده نمی‌شود.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۳۷

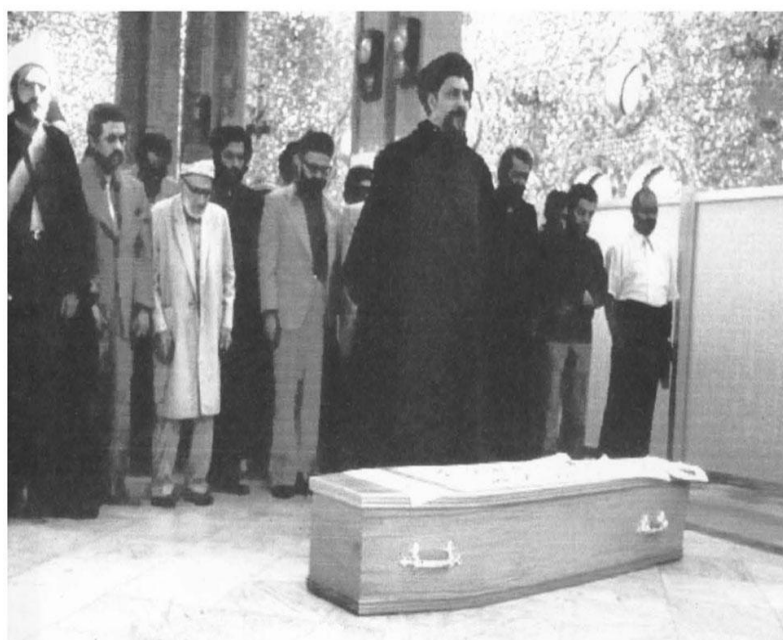
شهید مجید در دوران یکساله بازداشت آقای مهندس محمد توسلی در سال ۱۳۵۰ ارتباط نزدیکی با فرزندان خردسال ایشان داشت و کوشش می‌کرد خلاء پدر را پر کند. برای آنها کتاب می‌آورد و با خواندن کتاب و محبت کردن ارتباط برقرار می‌کرد. فرزندان، خاطرات فراموش نشدنی از عمو مجید دارند. او معلمی توانا و با محبت بود، در جمع خانوادگی نیز با نوجوانان و جوانان می‌توانست ارتباط نزدیک برقرار کند و بر شخصیت آنان اثر بگذارد.

غم فراغ شهید مجید، به خصوص مشخص نبودن قبر او بیشترین بار اندوه را در طول بیش از بیست سال بر مادر وی داشت که تا سال ۱۳۷۶ که به رحمت ایزدی پیوستند همواره به یاد او بودند.

پیوست ۵. عکس‌های زینبیه



۴۳۹ □ فعالیت‌های سیاسی



بخش سوم: سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)

۱. مطالعات، بررسی‌ها و امکانات

در آغاز دهه ۱۳۴۰، چندین حادثه در جهان اتفاق افتاد که بر نگرش و روش سیاسی بسیاری از مبارزان کشورهای جهان سوم از جمله ایران اثر گذاشت. از این میان، دو حادثه، پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و جنبش آزادی‌بخش الجزایر، از همه مهمتر بود. اولین گزارش جامع از انقلاب کوبا در ۱۹۶۱ منتشر شد. سیر تحولات سیاسی در کوبا و پیروزی کاسترو از هر جهت دراماتیک و جذابیت ویژه‌ای، به‌خصوص برای مبارزان جوان داشت. هنگامی که یک گروه‌بان ارتشی به نام «باتیستا» طبق برنامه آمریکا در کوبا کودتا و دولت ملی و مردمی را سرنگون کرد، فیدل کاسترو که عضو فعال جنبش دانشجویی بود و به تازگی از دانشکده حقوق فارغ‌التحصیل شده بود، از باتیستا، به خاطر نقض قانون اساسی به دادگاه عالی کوبا شکایت کرد. دادگاه به شکایت او رسیدگی و نظر او را در تخلف از قانون اساسی توسط باتیستا تأیید می‌کند، اما قاضی محکمه در نهایت به کاسترو می‌گوید که عمل باتیستا کودتا نیست او انقلاب کرده است و هر انقلابی قانون خود را می‌نویسد و به اجرا می‌گذارد. کاسترو جوان آرمان‌گرا، جواب می‌دهد: اگر چنین کرده است، من هم می‌روم و علیه باتیستا انقلاب می‌کنم. او رفت و با انقلاب خود باتیستا را سرنگون و صفحه جدیدی در تاریخ نه تنها کوبا، بلکه در آمریکای لاتین باز کرد.

آنچه کاسترو، در ۹۰ مایلی آمریکا، کشوری با قدرت و نفوذ عظیم و استثنایی، در کوبا انجام داد، یک معجزه در قلمرو انقلابات جهان محسوب می‌گردد.

چنین تجربه‌ای نمی‌توانست نظر مبارزان جوان در کشورهای جهان سوم را جلب نکند. جاذبه آن فوق‌العاده بود.

حادثه دوم، پیروزی انقلاب آزادی‌بخش الجزایر و کسب استقلال آن کشور بود. اگر انقلاب کاسترو، به‌طور عمده نظر جریان‌ها و احزاب چپ دنیا را به خود جلب کرد، انقلاب الجزایر، بی‌تردید مورد توجه مبارزان مسلمان قرار گرفت و این دو حادثه درست در زمانی اتفاق افتاد که مردم ویتنام قهرمانانه علیه اشغالگران فرانسوی و سپس آمریکایی می‌جنگیدند.

۴۴۱ □ فعالیت‌های سیاسی

در خاورمیانه، رشد و تناوری ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر در مصر، حوادث عراق، یمن، جنگ‌های آزادی‌بخش در آفریقا و سایر نقاط، شرایط و اوضاع خاصی را در جهان به وجود آورده بود. دوران، دوران مبارزات آزادی‌بخش و عصر انقلابات مردمی بود.

این حوادث نمی‌توانست از نظر مبارزان ایرانی دور بماند. طبیعی بود که نظر گروه‌های چپ مارکسیستی به جانب کشورهایی نظیر چین، ویتنام و کوبا جلب شود و تمایل به مبارزه مسلحانه در میان آنان ریشه بدواند. بالا گرفتن اختلافات میان چین و شوروی بر جنبش چپ ایران اثر گذاشت و سبب انشعابات جدیدی از حزب توده شد.

اما در همین زمان، اوایل دهه ۱۳۴۰ حوادث مهمی در ایران اتفاق افتاد. بازداشت سران جبهه ملی و جنبش دانشجویی و فعالان بازار، محاکمه سران و فعالان نهضت آزادی و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بازداشت و تبعید آیت الله خمینی به ترکیه نیز به سهم خود اثرات جدی و گسترده‌ای بر جامعه ما، به‌خصوص بر مبارزان ملی و ملی - اسلامی بر جای گذاشت. به‌طوری که بسیاری از مبارزان به این جمع‌بندی رسیدند که با حاکمیت سرتاپا مسلح و خشن و بی‌رحم دیگر نمی‌توان از قانون سخن گفت و مبارزه مسالمت‌آمیز قانونی، یا به اصطلاح آن روزها، «مبارزه پارلمانی» بی‌فایده است و باید دست به کاری دیگر زد. گروه‌ها و نیروهای مبارز به سرعت این فکر را پذیرفتند به‌طوری که از اواخر سال ۱۳۴۳، استراتژی مبارزه مسلحانه قهرآمیز به نگرش غالب درآمد.

در خارج از کشور، به دلیل باز بودن جوّ سیاسی، امکانات فراوان، اندیشه مبارزه مسلحانه شاید زودتر از داخل ایران مورد توجه قرار گرفته بود.

این فکر و نگرش از همان ابتدای ورود به آمریکا و فعالیت در جبهه ملی و نهضت آزادی، نظر من و سایر فعالان نهضتی را به خود جلب کرده بود. منتها به دلیل باورهای ملی - اسلامی، تمایل ما بیشتر به الجزایر و مصر بود. جریانات چپ، بعد از انشعاب از حزب توده، (ابتدا سازمان انقلابی حزب توده، بعد کادرها و سپس گروه طوفان) به چین و ویتنام و کوبا متمایل و متوجه شدند. افرادی از این گروه‌ها به این کشورها سفر کردند و به تدارک امر مبارزه قهرآمیز مسلحانه پرداختند. بعدها

۴۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

گروه‌هایی از این جریان در عمان، یمن جنوبی مستقر شدند و برخی هم به گروه‌های چپ فلسطینی پیوستند و یا حتی به ویتنام رفتند.

در فرانسه دکتر شریعتی، عضو اصلی هسته مرکزی نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) با جبهه آزادی‌بخش الجزایر (FLN) و روزنامه ارگان رسمی آن - المجاهد - همکاری نزدیک داشت و بر سر این همکاری مورد حمله قرار گرفت و تا آستانه مرگ هم رفت.

یکی دیگر از اعضای اصلی هسته مرکزی نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) در فرانسه، پرویز امین^۱ نیز با اعتقاد راسخ به ضرورت جنبش مسلحانه به مطالعه گسترده جنبش آزادی‌بخش الجزایر پرداخت. پرویز امین از نزدیکان نصرت‌الله امینی و از جوانان پرشور و فعال نهضت مقاومت ملی در اراک بود. او قبل از سفر به فرانسه برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۳۷ به‌طور مرتب به تهران می‌آمد و با من در ارتباط بود. بعد از سفر به پاریس با دکتر شریعتی از نزدیک آشنا و همکاری شد. در سال‌های قبل از ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و تأسیس جبهه ملی ایران - شاخه اروپا، گاه‌به‌گاه اعلامیه‌هایی تحت عنوان «جوانان نهضت ملی ایران»، صادر می‌کرد. اما فعالیت عمده‌اش در سازمان دانشجویان ایرانی در فرانسه بود. بعد از استقرار من در آمریکا، با دوستان قدیمی فعال در نهضت مقاومت ملی و انجمن اسلامی دانشجویان، از جمله دکتر شاپور رواسانی در برلن و دکتر شریعتی و پرویز امین در پاریس ارتباط برقرار کردم و از طریق مکاتبه هم از حال هم باخبر می‌شدیم و هم فعالیت‌ها را هماهنگ می‌کردیم، به‌طوری که همزمان با تشکیل جبهه ملی آمریکا، در اروپا نیز سازمان جبهه ملی تشکیل شد. دکتر رواسانی، دکتر شریعتی، پرویز امین از اعضای فعال جبهه ملی اروپا شدند. با اعلام تشکیل نهضت آزادی ایران، طی مکاتباتی با دکتر شریعتی و پرویز امین از یک طرف و گفتگو با صادق قطب‌زاده و دکتر چمران در آمریکا از طرف دیگر، همان‌طور که در جای دیگری شرح داده‌ام، هسته اصلی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، بدون آن که موجودیت خود را به‌طور علنی اعلام کند، شروع

۱. شادروان پرویز امین بعد از انقلاب با دائرةالمعارف بزرگ اسلامی همکاری می‌کرد. وی در سال ۱۳۸۹ درگذشت. رحمت خدا بر او باد.

۴۴۳ □ فعالیت‌های سیاسی

به کار کرد. این هسته، مسئله ایران و ضروری‌ترین رسالت و وظیفه‌ای را که با آن روبروست، مورد بررسی قرار داد. همان‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ام، به دلیل باز بودن فضای سیاسی در آمریکا و اروپا، انواع و اقسام کتاب‌ها و آثار قلمی انقلابیون فعال به زبان‌های زنده دنیا را جمع‌آوری و مطالعه جدی آنها را شروع کردیم. پرویز امین، کتاب‌هایی را که درباره *انقلاب الجزایر* نوشته شده بودند، با علاقه زیاد می‌خواند و یکی از آنها را که نوشته فرحت عباس از رهبران جبهه آزادی بخش الجزایر بود، از فرانسه به فارسی برگردان کرد. دکتر شریعتی، برگردان کارهای *فرانتس فانون* را شروع کرد. در آمریکا نیز مدارک و مآخذ فراوانی از جنبش‌های انقلابی و آزادی‌بخش جهان در دسترس بودند. دکتر چمران و من، با علاقه و با ولع، این آثار را جمع‌آوری کرده و می‌خواندیم و با هم بحث می‌کردیم. در طی این مطالعات متوجه شدیم که از بعد از جنگ کره توجه و تمرکز زیادی برای جمع‌آوری آثار انقلابی جهان و مطالعه جدی آنها در مراکز دانشگاهی و نظامی آمریکا به وجود آمده است. علت آن بود که جنگ کره دیدگاه جدیدی را در مبارزه با کمونیسم در میان سیاستمداران و تصمیم‌سازان آمریکا به وجود آورده بود. تا آن زمان تصور و تفکر حاکم بر محافل سیاسی و نظامی آمریکا و غرب این بود که درگیری میان دو بلوک شرق و غرب به صورت یک جنگ کلاسیک میان دو ارتش کلاسیک بروز خواهد کرد. اما جنگ کره این تصور را در هم شکست و نشان داد که درگیری‌های آینده جهان غرب با بلوک شرق، جنگ ارتش‌های کلاسیک کشورهای جهان سوم و یا کشورهای غربی با ارتش‌های مردمی غیرکلاسیک و آزادی‌بخش، یا همان اصطلاح رایج‌تر، *جنگ‌های چریکی یا پارتیزانی* می‌باشد. نکته دومی که جنگ کره نشان داد این بود که ارتش‌های کلاسیک کشورهای غربی و یا هم‌پیمانان و دست‌نشانندگان آنها در جهان سوم آمادگی این نوع جنگ‌ها را ندارند. جنگ‌های کلاسیک تابع قوانین و مقررات خاصی هستند که به «*قوانین ناپلئونی جنگ*» معروف است. اما جنگ‌های مردمی یا نامنظم، از قوانین کاملاً متفاوتی تبعیت می‌کنند. بنابراین یک ارتش کلاسیک نمی‌تواند، به راحتی با گروه‌های مسلح چریکی در یک جنگ نامنظم مقابله کند. در جنگ تحمیلی ایران و عراق، ارتش عراق به شیوه جنگ کلاسیک به ایران حمله کرد اما دفاع ایران توسط ستاد جنگ‌های نامنظم بود و این شیوه جنگ موجب پیروزی ایران شد.

جنگ کره در واقع تقابل و درگیری ناموفق ارتش‌های منظم و کلاسیک غرب با یک ارتش نامنظم و مردمی بود که در نهایت سبب توجه جدی محافل نظامی، سیاسی و دانشگاهی غرب، به‌خصوص آمریکا، به پدیده جنگ‌های انقلابی و مردمی شد. در این بررسی‌ها دو موضوع اساسی مطرح شد. اول اینکه ریشه و انگیزه جنگ‌های مردمی کشورهای جهان سوم چیست و چگونه می‌توان ظرفیت و توان بالقوه انقلاب‌های مردمی را در این کشورها کاهش داد یا به‌کلی از بین برد. نکته دوم این که چگونه می‌توان یا باید با ارتش‌های نامنظم مردمی جنگید. برای یافتن پاسخ به این پرسش‌ها، در مرحله اول حرکت گسترده‌ای در جهت بررسی و شناخت علمی انقلابات جهان و جنبش‌های شورشگری آغاز شد. تمام کتاب‌ها و آثار انقلابیون جهان، مائوتسه دنگ (چین)، چه گوآرا (کوبا)، ژنرال جیاب (ویتنام)، همه و همه به انگلیسی ترجمه شدند. ده‌ها بررسی علمی درباره جنگ‌های اسپانیا، قبرس، یونان، برمه، الجزایر، مصر، آنگولا، ویتنام، چین، روسیه، کوبا و... منتشر شد. پژوهشگران غربی - آمریکایی در نهایت به این جمع‌بندی رسیدند که در کشورهای جهان سوم که اکثریت مردم را دهقانان بی‌زمین تشکیل می‌دهند، زمین مهم‌ترین مسئله است. در این کشورها، زمین‌ها به‌طور کلی به مالکین بزرگ تعلق دارد، در حالی که دهقانان شب و روز روی زمین کار می‌کنند ولی از حداقل ضروریات زندگی محروم هستند. بنابراین در این کشورها، زمین جذاب‌ترین انگیزه برای بسیج دهقانان محروم به حمایت از انقلابیون است. از آن زمان مسئله تقسیم اراضی میان دهقانان بی‌زمین، به عنوان یک «ضد انگیزه» به منظور پیشگیری از بروز انقلاب‌های مردمی در بسیاری از کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، مطرح شد.

اما در مورد مسئله مهم یعنی مقابله نظامی با شورشگران، تغییراتی در آموزش‌های رزمی و سازماندهی ارتش‌های کلاسیک غرب و کشورهای اقماری داده شد. نیروها یا گروه‌های رزمی ویژه‌ای که قادر به مقابله با چریک‌ها یا پارتیزان‌ها و شورشگران باشند تربیت شدند. نظیر سپاه تفنگداران دریایی آمریکا و کلاه سبزه‌ها یا تکاوران در ایران. ما تقریباً اکثر قریب به اتفاق این کتاب‌ها را از کتاب کلاسیک کلاتزویتس «درباره جنگ» تا آثار مائو، و... را جمع‌آوری و به دقت مطالعه کردیم. کلاتزویتس، یک افسر

۴۴۵ □ فعالیت‌های سیاسی

برجسته پروسی و معلم ولیعهد پروس بود. او درس‌هایی را که به ولیعهد داده بود در یک مجموعه بنام «درباره جنگ On War» منتشر کرده بود. این کتاب، تقریباً به تمام زبان‌های دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است و در دانشکده‌های نظامی تدریس می‌شود (یا می‌شده است). او در کتاب خود نظرات جالبی را درباره جنگ و سیاست ارائه می‌دهد. حاصل این بررسی‌ها کتابی شد که نگارنده با استفاده از یک کتاب به زبان انگلیسی با عنوان «شورشگری و ضد شورشگری» جمع‌آوری و تدوین کرد. عنوان آن کتاب انگلیسی همین بود. اما وقتی کتاب را خواندم، ترجیح دادم آن را، نه به صورت یک ترجمه کامل و وفادار به متن، بلکه برگردان آزاد مفاهیم به فارسی انجام دهم. در این کتاب، قوانین ناظر بر جنگ‌های شورشگری یا مردمی و انگیزه‌ها و چگونگی راه‌های مقابله با این نوع جنگ‌ها شرح داده شده است. این کتاب یکی از اولین آثاری بود که بعدها برای مجاهدین اولیه، جهت استفاده در آموزش کادرها به تهران فرستاده شد. این کتاب ابتدا توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور به چاپ رسید. سپس در آبان ۱۳۵۷ در تهران تجدید چاپ شد.

یکی از پرسش‌های اساسی برای گروه‌هایی که به نبرد مسلحانه علیه رژیم شاه معتقد بودند، برنامه‌های راهبردی انقلاب بود. از نظر تئوری‌های انقلاب و براساس تجربه شوروی سابق، چین و کوبا، سه نظریه اساسی مطرح بود. خیزش لنینی (شوروی)، جنگ فرسایشی (چین) و تئوری کانونی (کوبا). براساس آموزه‌های لنین، انقلاب وقتی امکان‌پذیر است که شرایط سیاسی - اقتصادی به گونه‌ای شکل گرفته و متحول شود که حکومت نتواند فرمان براند و مردم هم حاضر به قبول و تمکین از حکومت نباشند. حزب کمونیست بایستی با رخنه در ارتش و در شوراها خود را آماده سازد تا با بروز وضعیت یاد شده، با یک خیزش قدرت را در دست بگیرد و این کاری بود که بلشویک‌ها به رهبری لنین در دولت کرنسکی انجام دادند و پیروز شدند.^۱ در چین، مائو جنگ فرسایشی درازمدت و تسخیر شهرها از طریق روستاها را مطرح و به اجرا گذاشت و پیروز شد. در کوبا یک گروه مصمم به کوهستان، در جایی که ارتش نمی‌توانست به راحتی به آنها دسترسی پیدا کند، پناه بردند و کانونی

۱. حزب توده ایران، شرایط بعد از انقلاب اسلامی را با حکومت کرنسکی مقایسه می‌کرد و براساس الگوی خیزش لنینی در ارتش و در شوراها انقلاب نفوذ کرده بودند.

۴۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بنا کردند که با روستائیان رابطه برقرار کرد. تشکیل این کانون و ادامه حیات آن، نظم استبدادی حاکم بر کوبا - توسط باتیستا را مختل کرد. درست همانطور که وجود یک غده چرکی در بدن انسان، موجب اختلالات زیستی می‌شود. در ایران گروه سیاهکل ظاهراً بر اساس الگوی کوبا می‌خواست عمل کند.

بعد از مطالعه‌ی این تئوری‌ها و بررسی و شناخت تجارب تاریخی کشورمان ما به این نتیجه رسیدیم که سیاست راهبردی برای سقوط نظام، برهم زدن نظم شهرها و غیرممکن ساختن اعمال اقتدار دولت می‌باشد.

ما ضمن این مطالعات با موضوعات دیگری نیز آشنا شدیم که در مبارزه سیاسی آن زمان بسیار ضروری و آموزنده بود. نظیر فن مبارزات خیابانی، فن مبارزه با پلیس، سازماندهی مخفی، تهیه آسان مواد منفجره، ساخت تله‌های انفجاری، کوکتل مولوتف که برخی از این نوع اطلاعات را به شیوه‌های مناسب برای استفاده دوستان به ایران فرستادیم.

مطالعه این آثار به ما نشان داد که مبارزان ایران از جمله خود ما، از مبانی، اصول و فن مبارزه با پلیس سیاسی و سازماندهی مخفی بسیار بی‌اطلاع هستیم. از این بابت نیروهای چپ و کمونیست‌ها از نیروهای ملی و ملی - اسلامی خیلی جلوتر بودند. مثلاً تا آن زمان ما از سیستم‌های شنود یا استراق سمع (Bugging) بی‌خبر بودیم. این مطالعات ما را با انواع وسایل الکترونیکی که سازمان‌های امنیتی برای شنود و ردیابی و اطلاع از فعالیت مبارزان سیاسی به‌کار می‌برند، آشنا ساخت. به یاد دارم که یکی از دوستان که در همان زمان از تهران آمده بود برایم نقل کرد که در سال ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱ پنج نفر از رهبران برجسته جبهه ملی دوم در منزل دکتر/امیر علائی جلسه‌ای داشتند و تصمیماتی می‌گیرند. بعد از ختم جلسه، هنگامی که به منازل خود می‌رسند، از طرف ساواک به یکی از آنها (احتمالاً دکتر صدیقی) زنگ زده و گفته می‌شود که فلان موضوع را که شما در جلسه بحث می‌کردید به آن صورت نیست، بلکه مثلاً به این صورت است. هدف از این تلفن فقط این بود که به آنها فهمانده شود که ساواک تمامی حرکات آنها را زیر ذره‌بین خود دارد و از همه چیز آنها خبر دارد. اما این تلفن مسئله‌ساز شد و در روابط بین کسانی که در آن جلسه حضور داشتند ایجاد بحران کرد. هرکس از خود می‌پرسید چه کسی اسرار خصوصی آن جلسه را به ساواک خبر داده است. هنگامی

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۴۷

که ما با سیستم‌های الکترونیکی استراق سمع آشنا شدیم، متوجه شدیم که این کار چقدر برای ساواک ساده و ارزان بوده است.

در هر حال این مطالعات به ما، بیش از پیش نشان داد که به آموزش جدی نیاز داریم. ما نمی‌توانستیم این اطلاعات را صرفاً از کتاب‌ها به دست آوریم و خودمان را آموزش دهیم. برخی از اطلاعات را می‌توانستیم جمع‌آوری کرده و مورد استفاده قرار دهیم اما در مورد برخی از مسایل ما نیاز به تجربه و عمل داشتیم و برای تأمین این نیاز باید پایگاهی امن در یک سرزمین مناسب داشته باشیم تا هم خودمان آموزش ببینیم و هم داوطلبان را بسیج و در آنجا آموزش دهیم.

برای شروع جدی کار، بعد از مشورت‌ها و گفتگوهای گسترده بین خودمان، یک کمیته سری مرکب از آقایان دکتر شریعتی، پرویز امین، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و خود من تشکیل شد. این کمیته تصمیم گرفت امکانات حرکت و استقرار در الجزایر یا مصر را بررسی کند. آقای پرویز امین به عنوان نماینده ویژه به الجزایر اعزام شد. نامه‌هایی در معرفی او تهیه کردم. از جمله نامه‌ای از دکتر شایگان در معرفی او گرفتیم. دکتر شایگان وزیر و همکار دکتر مصدق و یک شخصیت بارز شناخته شده بود. ما به چنین معرفی‌نامه‌ای احتیاج داشتیم. دکتر شایگان این افراد را نمی‌شناخت، اما روابط ما با هم دوستانه و محترمانه بود. به درخواست من دکتر شایگان این معرفی‌نامه‌ها را نوشت و داد. در حالی که پرویز امین عازم الجزیره بود، کانال غیرمترقبه جدیدی برای ارتباط با مصر باز شد. جریان از این قرار بود که در اعتراض به فشارهای سیاسی شاه در ایران و حمایت آمریکا از شاه، جبهه ملی ایران در آمریکا و سازمان دانشجویی ایرانی در آمریکا، برنامه‌هایی تدارک دیده بودند. یکی از این برنامه‌ها راه‌پیمایی اعتراضی به طول ۸۰ کیلومتر از مرکز شهر بالتیمور از مقابل ساختمان روزنامه معروف بالتیمورسان Baltimore Sun تا مرکز اسلامی شهر واشنگتن دی سی بود. در این راه‌پیمایی در نهایت ۱۳ نفر تا پایان برنامه باقی ماندند. اسامی کسانی که در راه‌پیمایی شرکت داشتند را در جایی دیگر گفته‌ام. برنامه حرکت طوری تنظیم شده بود که روز جمعه - به هنگام نماز جمعه که در مرکز اسلامی شهر واشنگتن برگزار می‌شد، به مسجد می‌رسیدیم - تبلیغات بسیار وسیعی به راه افتاده بود. رادیوهای محلی مرتب حرکت کاروان را خبر می‌دادند. پلیس هر ده و بخشی که

ما از آن عبور می‌کردیم، وظیفه حمایت و امنیت را برعهده می‌گرفت. هنگام ورود به شهر واشنگتن جمع کثیری از ایرانیان به استقبال ما آمدند و به راه‌پیمایی پیوستند. و هر قدر به مسجد نزدیک‌تر می‌شدیم، بر جمعیت، افزوده می‌شد. بعد از اتمام نماز جمعه و ختم راه‌پیمایی و تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه شاه و کنل‌ی، یکی از مسئولین مرکز اسلامی به نام «الزین» که سرکنسول مصر در واشنگتن نیز بود، دکتر چمران و مرا به دفتر خود در مسجد دعوت کرد. او در آنجا بعد از ذکر مقدماتی، از ما دعوت کرد که به مصر سفر کنیم. طبیعی بود که ما از این دعوت استقبال کنیم. در همان زمان، بعد از برگشت از واشنگتن به نیوجرسی (منزل و محل اقامتم)، نامه‌ای از آقای علی شریفیان که از لبنان پست شده بود، دریافت کردم. او در این نامه از سفر قبلی‌اش به مصر و گفتگوهایش با مقامات مصری و استقبال آنها از همکاری با نهضت آزادی ایران شرح مفصلی داده بود. اما مقامات مصری از او خواسته بودند که مدارک بیشتر دال بر معرفی خود و برنامه‌های مورد نظر نهضت بیاورد. او در ایران با مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و احتمالاً افراد دیگر نیز صحبت کرده بود و به او توصیه شده بود که در خارج از ایران با ما تماس بگیرد. او به اتفاق یک نفر دیگر از دوستان فعال در نهضت آزادی از ایران خارج شده بود و از طریق زمینی به ترکیه و از آنجا به لبنان رفته بود. من این گزارش را برای اعضای کمیته ویژه فرستادم. کمیته ویژه، بعد از دریافت این گزارش تصویب کرد که ارتباط با او را ادامه بدهیم. دکتر شریعتی این جوان را از مشهد می‌شناخت. دوستان تهران هم او را تأیید کرده بودند (دفتر دوم- نامه‌ها). از طرف دیگر پرویز امین از الجزایر برگشت و گزارش داد که به رغم استقبال مقامات دولت جدید الجزایر از چنین تماس و برنامه‌ای، به دلیل آشفتگی اوضاع بعد از استقلال و تأسیس دولت ملی، در حال حاضر آمادگی کمک جدی به ما را نداشتند. با وجود این ما به تدارک برای استقرار در الجزایر ادامه دادیم. به عنوان مثال، برای تأمین هزینه‌های جاری برنامه‌های آینده‌مان در الجزایر، با چند نفر از پزشکان ایرانی ملی - مذهبی مقیم آمریکا (از جمله دکتر جعفرنیا) مذاکره کردیم و آنها را قانع کردیم که به عنوان پزشک به الجزایر بروند که هم به مردم الجزایر خدمت بکنند و هم از محل درآمدی که به‌دست می‌آوردند، قسمتی از هزینه‌های گروه را که در الجزایر مستقر می‌شوند، تأمین کنند. اما آشفتگی مدیریت جدید در الجزایر آن چنان بود که

۴۴۹ □ فعالیت‌های سیاسی

استخدام و کار این پزشکان نیز مرتب به تعویق می‌افتاد و در نهایت عملی نشد. بعد از پیروزی انقلاب الجزایر رقابت‌های گروهی نیز آن چنان بالا گرفته بود که امکان استقرار در آنجا را غیرممکن ساخته بود. البته برخی از رهبران و کادرهای رهبری جبهه آزادی‌بخش به پرویز امین قول داده بودند که اگر پایگاهی در جایی ایجاد شود، آنها حاضرند داوطلبانه بیایند و افراد ما را آموزش دهند. دریافت گزارش پرویز امین، و خبرهای مساعد از مصر، کمیته ویژه را بر آن داشت که برنامه الجزایر را به کلی متوقف و برنامه مصر را به‌طور جدی پیگیری کند. در این فاصله ارتباط رسمی با مصر برقرار شده بود.

بعد از صحبت‌های آقای «الزین» در واشنگتن با ما، سه نفر آقایان دکتر چمران، پرویز امین و من به دعوت سفیر مصر در سوئیس آقای «فتحی الدیب» برای گفتگوهای مقدماتی به «برن» رفتیم. به دنبال این گفتگوها، تیمی مرکب از آقایان دکتر چمران، پرویز امین، بهرام راستین و علی شریفیان و من به قاهره رفتیم و بر سر ترتیبات اولیه توافقی‌هایی صورت گرفت و قرار شد اول تابستان ۱۹۶۴ (تیرماه ۱۳۴۳) اولین گروه در قاهره مستقر شده و کار خود را آغاز کند.^۱

بعد از دریافت اولین جواب‌های مثبت از مقامات مصر، گزارش مفصلی از طرف دوستان نهضتی برای مهندس بازرگان نوشتم و توسط مسافر برایشان فرستادم و این قبل از دستگیری ایشان در بهمن ۱۳۴۱ بود. ایشان نقطه نظرهای خودشان و سایر دوستان نهضتی را به‌طور مبسوط برای ما نوشتند. در این نامه ایشان نظر موافق دوستان داخل ایران را با اصل ایجاد یک پایگاه «تبلیغاتی» در مصر برای به راه انداختن یک رادیو و مفید بودن آن اطلاع دادند. اما در مورد ایجاد پایگاه جهت آموزش مبارزه مسلحانه نظر موافقی ندادند. البته ایشان با اصل استراتژی مبارزه

۱. مرحوم سرهنگ نجاتی در کتاب پرارزش خود «تاریخ بیست و پنج ساله ایران» (جلد اول، ص ۴۷۰) در مورد چگونگی ارتباط ما با مصر دچار چند اشتباه شده است: ۱- «سران انقلابیون الجزایری ضمن مذاکره با دولت مصر، موافقت جمال عبدالناصر را برای اعزام گروهی از افراد نهضت آزادی ایران به مصر کسب کردند». نادرست است. ۲- «مذاکرات مربوط به برنامه اعزام اولین گروه به قاهره برای دوره‌های آموزش چریکی، ابتدا در بیروت با سرهنگ زغلول عبدالرحمن، وابسته نظامی مصر، سپس در سوئیس (برن) با سرتیپ صفواتی دنبال شد». نادرست است.

۴۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

مسلحانه مخالفت نکرده بودند اما چندان امیدی به استقبال مردم به‌خصوص جوانان از چنین برنامه‌هایی نداشتند. آقای مهندس بازرگان، در این نامه، همچنین به سفر آقای شریفیان به مصر و مذاکراتش با دوستان داخل، (از جمله مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی) اشاره کرده بودند. (دفتر دوم - نامه‌ها)

مصری‌ها خیلی سریع‌تر از آنچه که ما تصور می‌کردیم آمادگی نشان دادند و مجموعه نیروهای نهضت آزادی ایران، در حالی چنین مسئولیتی را می‌پذیرفت که آمادگی لازم برای کل برنامه را نداشت. اما در میان دوستان ما نیز هیچ‌کس این نظر را نداشت و مطرح نکرد که از فرصت پیش آمده استفاده نکنیم و کار را متوقف کنیم. در مورد ادامه کار و اجرای برنامه، همه اتفاق نظر داشتیم.

به هر حال می‌بایستی در مرحله اول، خودمان را آماده چنین کاری می‌کردیم. راهی را که وارد می‌شدیم داوطلبانه بود و خود انتخاب کرده بودیم. شرایط سیاسی سرکوب داخلی نبود که به اجبار ما را راهی زندان می‌کرد، بلکه برعکس انتخابی به طور کاملاً آزاد بود. برای ادامه کار اولین داوطلبان، اعضای اصلی، معین شدند. این هسته به عنوان اولین گام، در ژانویه ۱۹۶۴ اصول مرامی و سیاسی سماع را تدوین و تصویب کرد (پیوست ۱). روز ۹ ژانویه ۱۹۶۴ اولین جلسه آشنایی هیئت مرکزی تحت عنوان نمایندگان «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) و نمایندگان دولت مصر به ریاست جمال‌الدین رفعت معاون رئیس جمهوری مصر، برگزار شد. در اجلاس روزهای ۱۱ و ۱۳ ژانویه، اصول مرامی و سیاست خارجی و داخلی سازمان (سماع) به وسیله هیئت مصری تسلیم جمال عبدالناصر رئیس جمهوری شد.

درباره برنامه آموزش نظامی - سیاسی اعضای سازمان (سماع) و دیگر افرادی که با معرفی سازمان برای طی دوره‌های نظامی و چریکی معرفی می‌شدند، توافق به عمل آمد و در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۶۴ موافقتنامه‌ای در این مورد بین هیئت مرکزی و نمایندگان مصری به امضا رسید. (پیوست ۲) اولین داوطلبان، از میان اعضای هسته اصلی بر پایه انتخاب خود مجبور بودند تغییرات اساسی در شیوه زندگی خود ایجاد کنند. اما بریدن از یک زندگی کم و بیش منظم و راحت روزانه در کشورهای غربی و انتخاب شیوه‌ای جدید از «زندگی» که مستلزم انواع محرومیت‌ها و ناراحتی‌ها و خطرات بود کار آسانی نبود. بعضی از اعضای هسته اصلی، نظیر صادق قطب‌زاده،

۴۵۱ □ فعالیت‌های سیاسی

پرویز امین، بهرام راستین، مجرد بودند. حرکت آن‌ها و انطباق با شرایط جدید برایشان خیلی راحت تر بود. اما برای افرادی نظیر شریعتی، چمران و خود من که متأهل و صاحب خانواده بودیم کار آسانی نبود. حتی بین ما چند نفر، وضعیت همه یکسان نبود. همسر دکتر چمران آمریکایی بود. دکتر چمران می‌توانست همسر و سه فرزندش را به طور موقت پیش پدر و مادر همسرش در کالیفرنیا بفرستد. آنها از امکانات مالی خوبی برخوردار بودند. دکتر شریعتی وضعیت خوبی نداشت. در سفری که برای مذاکره با مصری‌ها به برن می‌رفتم، از دکتر در پاریس دیدن کردم. زندگی او، همراه همسر و سه فرزندش، کاملاً طلبگی و محقرانه بود. او اهل فکر و قلم بود نه میدان رزم. مناسبات خانوادگی او هم تناسبی با چنان برنامه‌هایی نداشت. او خود نیز به این مسئله اشراف و توجه وافی داشت و در این باره با هم صحبت مفصلی داشتیم.

اما برای من، مسئله طور دیگری بود و از جهاتی پیچیده‌تر. من نمی‌توانستم همسر و چهار فرزندم را در آمریکا رها کنم. امکانات مالی چنین اجازه‌ای نمی‌داد. علاوه بر این همسر به شدت از بیماری زخم معده رنج می‌برد و به علت دوری از خانواده به شدت افسرده بود. نمی‌توانستم او را تنها بگذارم. تلاش‌های قبلی ام برای پیدا کردن کاری در دانشگاه الجزایر یا هر نهاد علمی دیگر به نتیجه نرسید. لاجرم برای برگرداندن خانواده به ایران برنامه ریزی کردم. اما آن هم، به شرحی که در فصل ششم آورده‌ام، عملی نشد.

۲. خروج از آمریکا - جولای ۱۹۶۴ - تیرماه ۱۳۴۳

از دانشگاه استعفا دادم و با دکتر اسمیت و همکاران دانشگاهی‌ام، به عنوان برگشتن به ایران خداحافظی کردم و سپس در اوایل جولای ۱۹۶۴ با کشتی کوئین ماری از نیویورک به مقصد بندر لوه‌اور، فرانسه، به همراه همسر و چهار فرزندم، آمریکا را ترک کردیم.

به جهت حفظ امنیت عملیات و سفر، به همه دوستان در جبهه ملی و یا سازمان دانشجویان، به همه گفتیم که به ایران برمی‌گردیم. چون همسر به خاطر بیماری زخم معده بسیار رنجور بود و به عمل جراحی معده نیاز داشت، عموماً و اکثراً آن را باور کرده بودند. ماشین فولکس واگن‌ام را به سعید فرید زنجانی دادم تا بعداً بفروشد و

۴۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

پولش را برایم بفرستد. ماشین چاپ افست را آقای مهندس محمد حسینی آمد و با زحمت به پیتسبورگ برگرداند. سفر با کشتی کوئین ماری چهار روز طول کشید و بسیار خوب بود، اگرچه گاهی تلاطم دریا موجب دل‌آشوبی می‌شد. در این سفر با دکتر تقی تیرگری و دکتر جعفرنیا که هر دو به ایران می‌رفتند، همسفر بودیم. در بندر لوه‌اور از کشتی پیاده شدیم تا با قطار به پاریس برویم. در گمرک هنگام بازرسی چمدان‌ها و صندوق‌های همراهان، مأمور گمرک، که ظاهراً یهودی و فارسی هم بلد بود، مجلات و نشریات سیاسی و کتاب‌هایی را که برای بردن به مصر همراه داشتیم، به شدت بررسی کرد، متوجه محتوای سیاسی آنها شد، اما گیر نداد و از گمرک عبور کردیم. قطار پاریس بسیار کثیف و ناراحت کننده بود. قبل از پیاده شدن از کشتی، همسرم لباس‌های بچه‌ها را عوض کرده بود، اما در قطار همه کثیف شدند به طوری که در پاریس با سر و وضعی نه چندان مناسب از قطار پیاده شدیم. در ایستگاه قطار دوستان فرانسه آقایان دکتر غلامعباس توسلی، دکتر مهدی مظفری، پرویز امین، فریبرز راستین، همه به دیدن ما آمدند. بسیار محبت کردند و ما را به یکی از خوابگاه‌های دانشگاه بردند. در اولین دیدار خبر دادند که دکتر شریعتی که به همراه دکتر فیروز پرتوی و با ماشین او به ایران می‌رفتند در مرز بازرگان دستگیر شده و همه را به تهران برده‌اند.

فیروز پرتوی، از دانشجویان فعال و عضو جبهه ملی و هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا بود. او دکترای خود را در فیزیک از MIT گرفته بود و با خرید یک ماشین سواری از راه زمینی عازم ایران بود. دکتر شریعتی نیز که دکترای خود را گرفته بود، و کار تحصیلش تمام شده بود، می‌خواست به طور موقت به ایران برود. بنابراین از فرصت استفاده می‌کند و با دکتر پرتوی همسفر می‌شود. خبر بازداشت او در مرز برای ما نگران کننده بود.

هنگامی که از ایران به آدرس برادرم در برلن نامه آمد که خانواده را نفرستم، برای من چاره ای نبود جز این که خانواده را هم به قاهره ببرم. هماهنگی‌های لازم با سفارت مصر انجام شد و در نهایت به اتفاق خانواده به قاهره پرواز کردیم. در فرودگاه قاهره نماینده دولت مصر به استقبال ما آمد و خود را معرفی کرد:

۴۵۳ □ فعالیت‌های سیاسی

محمدعلی مُسَعَد. او حدود ۳۵-۴۰ سال داشت و بسیار مؤدب و متین بود. ما را با ماشین خودش به محل اقامت برد. قبل از سفر ما به قاهره آقای شریفیان و شاید هم پرویز امین به قاهره رفته بودند. برای هیئت ما دو آپارتمان در کنار هم، در یکی از ساختمان‌های چند طبقه متعلق به دولت در نظر گرفته شده بود. این آپارتمان‌ها در یکی از کوچه‌های فرعی از میدان کبری/القبة، که قصر معروف «قبة» نیز در این میدان است، واقع شده بود. آپارتمان‌ها هر یک با دو اتاق خواب ساده و ابتدایی با حداقل امکانات بودند. در یکی از آنها خانواده ما و در دیگری اعضای گروه جای گرفتند. رابط مصری اطلاع داد که می‌توانند آموزش‌های اولین گروه از داوطلبان را شروع کنند.

۳. استقرار در قاهره

بعد از اولین دیدار و مذاکره با سفیر مصر در برن و تحصیل موافقت‌ها، گزارش مفصلی از جانب گروه به تهران، برای آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی فرستادم. یک گروه سه نفری تحت نظارت ایشان قبول مسئولیت کردند که اعضای جوان نهضت آزادی ایران و یا هرکس را که خود آنها واجد شرایط می‌یابند، انتخاب کرده و معرفی نمایند و ترتیب سفر او را به آلمان و از آنجا به قاهره جهت گذراندن دوره‌های آموزشی بدهند.

علاوه بر این، برای اعضای اصلی هیئت اجرایی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور در آن زمان (مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر فریدون سبحانی، دکتر غلامعباس توسلی)، پیرامون این برنامه، توضیحاتی داده شد و قرار شد در خارج از کشور نیز با افرادی که صلاحیت ورود به این برنامه و آمادگی لازم را دارند، تماس گرفته شود. با برخی از اعضای هیئت دبیران وقت سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، (آقایان علی برزگر و حسن لباسچی) به‌طور کلی، درباره برنامه‌ها گفتگوهای محرمانه‌ای صورت گرفت. آقایان برزگر و لباسچی از اعضای شورای جبهه ملی ایران، در آمریکا، بودند، علاوه بر این، با برخی دیگر از اعضای جبهه ملی ایران، در اروپا، نیز در ابتدای عملیات، همزمان با سفر پرویز امین به الجزایر، مذاکرات و مکاتباتی بدون نتیجه انجام شد (نظیر آقای خسرو شاکری). در انتخاب افراد در مرحله اول، ملاک و معیارهای

۴۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

عقیدتی و آمادگی جسمی مورد نظر بود. اما اداره چنین سازمانی، به شبکه ارتباطی وسیعی نیاز داشت. کسانی که لزوماً نباید کار رزمی بکنند ولی در مجموعه عملیات، در شاخه‌های مختلف باید نقش داشته باشند تا کل سازمان بتواند حرکت کند. مثلاً، ما در آمریکا با پزشکان ایرانی علاقمند به مبارزه ملی و معتقد به راه نهضت آزادی صحبت کردیم و از میان آنان کسانی برای جمع‌آوری کمک‌های مالی داوطلب شدند. از بعضی دیگر برای حلقه‌های رابط در ارتباطات با دوستان خارج از کشور و یا ایران استفاده می‌شد. در اروپا نیز ما به چنین افرادی نیاز داشتیم. فعالیت در جبهه ملی ایران، شاخه آمریکا و یا اروپا و سازمان‌های دانشجویی، اعضای نهضت را با افراد زیادی آشنا کرده بود که در میان آنان واجدین شرایط فراوان بودند. در تمام این دیدارها و مذاکرات و فعالیت‌ها، اولین نکته‌ای که به شدت به آن توجه می‌شد، مخفی ماندن عملیات بود. قرار ما در هسته مرکزی از ابتدا بر این بود که حرکت گروه به قاهره و استقرار در آنجا و ایجاد پایگاه برای آموزش، می‌بایستی به کلی مخفی بماند و از هرگونه عملی که موجب افشای برنامه بشود به‌طور جدی پرهیز شود.

این تصمیمات از این جهت بود که ما نمی‌خواستیم تبلیغات و سر و صدای بی‌مورد ایجاد شود. ایجاد پایگاه در مصر تنها بخشی از برنامه‌ها بود نه تمام آن. علاوه بر این افشای عملیات و در نهایت افشای اسامی اشخاص، بی‌تردید موجب واکنش‌های شدید در ایران و ایجاد مشکلات امنیتی برای خانواده‌ها می‌شد. بنابراین رعایت جدی اصول کار مخفی از همان ابتدا مورد توجه بود.

بر این اساس برای سفر به مصر از گذرنامه‌های ایرانی استفاده نکردیم. دولت مصر موافقت کرده بود که برای هرکس که ما معرفی می‌کنیم، یک اجازه سفر موقت یا «لسه پاسه» Lessier Passier مصری صادر کنند. به جز اعضای هسته اصلی که در مذاکرات با مصری‌ها مشارکت داشتند و با اسامی واقعی معرفی شده بودند، سایرین با اسم مستعار معرفی می‌شدند و مدارک سفر مصری فقط به این نام برای آنها صادر می‌شد. بعدها مصری‌ها چندین بار از ما خواستند که اسامی واقعی افرادی که برای آموزش به قاهره اعزام می‌شدند به آنها داده شود، اما چون ضرورتی برای آن نمی‌دیدیم، زیر بار نرفتیم. در تمام این موارد و موارد مشابه، از یک اصل اساسی در سازماندهی مخفی استفاده می‌کردیم به نام "اصل دانستن به دلیل احتیاج Not Need to

۴۵۵ □ فعالیت‌های سیاسی

Know". مقامات مصری نیازی نداشتند که اسامی واقعی همه افراد را بدانند. فرآیند اعزام افراد به قاهره از آلمان آغاز شد. بر طبق توافق میان دو دولت ایران و آلمان، اتباع ایرانی می‌توانستند بدون ویزا، با یک گذرنامه معتبر وارد آلمان شوند. ورود و خروج آنها در هیچ کجا ثبت نمی‌شد. فرد داوطلب بعد از ورود به آلمان، با کسی که از طرف سازمان معین شده بود، تماس می‌گرفت و مراجعه می‌کرد. تمام مدارک ایرانی خود را، اعم از گذرنامه یا شناسنامه، گواهی رانندگی و... به او تحویل می‌داد. تحت یک نام مستعار، از سفارت مصر در برن ورقه سفر برای او صادر می‌شد و توسط رابط ما دریافت و به فرد داده می‌شد. فرد با این نام و مدارک سفر، با هواپیمای مصری از آلمان (فرانکفورت) وارد قاهره می‌شد و در خانه امنی که در قاهره درست شده بود، اقامت می‌گزید و بلافاصله، بعد از چند روز استراحت و آشنایی با محیط، به محل آموزش‌ها منتقل می‌شد. افراد بعد از گذراندن دوره‌های آموزشی بر طبق برنامه از قاهره به آلمان برمی‌گشتند مدارک سفر مصری خود را به رابط سازمان در آلمان تحویل می‌دادند و مدارک ایرانی خود را دریافت می‌کردند و سپس به دنبال برنامه‌ها می‌رفتند.

برنامه‌های آموزشی بر دو نوع بودند: آموزش تئوری شامل دروس سازماندهی مخفی، اصول تئوری مواد منفجره، استراتژی - تاکتیک، رمزنویسی. این آموزش‌ها در یک ساختمان دو طبقه داده می‌شد که هم محل سکونت شاگردان و هم محل برگزاری کلاس‌ها بود. افراد بعد از گذراندن دوره آموزش‌های تئوری به پادگان نظامی الخاص، در حومه شهر قاهره جهت دیدن دوره عملی منتقل می‌شدند. معلمین کلاس‌ها، معمولاً افراد ثابتی بودند. سطح معلوماتشان روی هم رفته خیلی بالا بود و بر موضوعات درسی کاملاً مسلط بودند. تدریس و گفتگوها، در کلاس‌ها به زبان انگلیسی صورت می‌گرفت. اعضای هر کلاس در هر دوره، معمولاً بین ۳ تا ۵ نفر بودند. در هر گروهی، یک نفر مسئول یا سرگروه و رابط با مسئول کل آموزش‌های سازمان بود. اعضای هر کلاس موظف بودند درس‌ها را به دقت بنویسند و در پایان هر دوره، تمام یادداشت‌های خود را به مسئول آموزش تحویل بدهند. در کلاس‌های درس و در پادگان الخاص و در هر جای دیگری، این افراد به عنوان کسانی که از

۴۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

افغانستان در مصر دوره می‌بینند، معرفی می‌شدند. مدت هر دوره آموزشی، نظری و عملی، حداقل سه ماه بود. اولین دوره آموزشی با شرکت چهار نفر، آقایان بهرام راستین، چنگیز حاجباشی، پرویز امین و علی شریفیان آغاز شد. در این کلاس، به دلیل عدم آشنایی شرکت کنندگان با زبان انگلیسی، تدریس به زبان عربی بود که توسط آقای علی شریفیان به فارسی و یا برعکس ترجمه می‌شد.

به‌زودی دکتر چمران و آقای مهندس محمد توسلی به جمع ما در قاهره ملحق شدند. آقای مهندس توسلی که از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در تهران و از دانشجویان فعال نهضت در تهران بود، بعد از شرکت در کنگره کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در لوزان، به نمایندگی از طرف سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (وابسته به جبهه ملی) به آمریکا رفت و برای دوره فوق‌لیسانس در دانشگاه ایلی‌نوی در شامپاین، مشغول تحصیل شد و از همان آغاز ورود به آمریکا با ما ارتباط و تماس خود را برقرار کرد و در فعالیت‌های دانشجویی و جبهه ملی شرکت نمود. او از اولین کسانی بود که در جریان برنامه‌های ویژه و تدارک مبارزه مسلحانه قرار گرفت و هماهنگ با این برنامه‌ها، یکی از دروسی که در دانشگاه انتخاب کرد و رساله‌ای درباره آن نوشت موضوع «سازمان و سازماندهی» بود. این رساله با درجه ممتاز (A) پذیرفته شد. مهندس توسلی وقتی فوق‌لیسانس (MS) گرفت، بلافاصله به قاهره آمد و به گروه پیوست و به عضویت در هسته مرکزی انتخاب شد. در درون گروه، او «سازمان و سازماندهی» را به عنوان یک موضوع اصلی تدریس کرد. او دوره آموزشی را به اتفاق مهندس ابوالفضل بازرگان، رضا رئیسی طوسی و دونفراز دانشجویان فعال کالیفرنیا، آقایان کوثری و حمیدی (اسامی مستعار)، به معرفی دکتر چمران، گذراند.

دکتر چمران، از مرکز مطالعات الکترونیکی بل در نیوجرسی استعفا داد و بعد از انتقال خانواده به کالیفرنیا، به قاهره آمد. مهندس ابوالفضل بازرگان، برادرزاده مهندس بازرگان، نیز در دوران دانشجویی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی در ایران بود. او برای گذراندن دوره تخصص در انگلیس مشغول تحصیل بود. در انگلیس علاوه بر حضور در فعالیت‌های دانشجویی و جبهه ملی، به عنوان عضو هیئت اجرایی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نیز انتخاب شده

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۵۷

بود. او بعد از اتمام برنامه تحصیلی‌اش در انگلیس و قبل از برگشت به ایران، به گروه پیوست و به قاهره آمد و دوره‌های آموزشی نظری و عملی را گذراند. او یکی از بهترین اعضای گروه چه از حیث نظری و چه از جهت عملی بود. در عملیات رزمی از بهترین افراد بود.

دکتر چمران، یکی از دانشجویان بسیار فعال و صمیمی و صادق و معتقد کالیفرنیا را به نام «علی نصر» به همکاری دعوت کرده بود. او با کمال میل پذیرفت و به گروه پیوست و به قاهره آمد و دوره‌های عملی و نظری را همراه با دکتر چمران و خود من گذراند. به زودی از ایران نیز افرادی معرفی شدند. اولین آنها آقای رضا رئیسی طوسی بود. او از اعضای کانون اسلامی مشهد و از دوستان شریعتی (پدر و پسر) بود. در تهران در دوران دانشجویی در انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی فعالیت می‌کرد. از تهران توسط آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی معرفی شد و به آلمان آمد و سفر او به آلمان مصادف بود با یکی از سفرهای سازمانی من به آلمان. بعد از دیدار و گفتگو با او، ترتیب سفرش به قاهره و گذراندن دوره‌های آموزشی داده شد. مهندس حسین حریری، از اعضای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و از اعضای نهضت آزادی در ایران بود. او نیز در سفری به اروپا، با ما تماس گرفت و برای گذراندن دوره به قاهره آمد. مهندس حریری به دلیل ناراحتی چشم، تنها دوره آموزش‌های نظری را گذراند. او در شبکه ارتباطات در ایران عمل می‌کرد. مهندس طاهری، یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در انگلیس به معرفی دوستان نهضتی بعد از اتمام تحصیل به سازمان معرفی شد و به قاهره آمد. او دوره‌های نظری و عملی را گذراند و سپس به تهران برگشت.

در طول اقامت اعضای که برای گذراندن دوره‌های عملی و نظری به قاهره می‌آمدند از طرف سازمان آموزش‌های سیاسی و عقیدتی نیز داده می‌شد. هریک از اعضای سازمان، هنگامی که از آمریکا یا اروپا به قصد استقرار در قاهره حرکت می‌کردند، کتاب‌های مفید سیاسی، عقیدتی، انقلابی، هرچه داشتند با خود به همراه می‌آوردند. خود من چندین صندوق کتاب‌های خود را، در سفر با کشتی به اروپا به همراه آوردم و از بندر لوهاور با کشتی به اسکندریه فرستادم. با این کتاب‌ها،

به زودی یک کتابخانه کوچک ولی نسبتاً غنی پیرامون موضوعات مورد نظر و نیازمان در یکی از آپارتمان‌های محل اقامت اعضای سازمان به وجود آوردیم.

از همان ابتدای ورود و استقرار در قاهره، متوجه بوروکراسی شدید سیستم دولتی مصر شدیم. به رغم محبوبیت فرق‌العاده عبدالناصر در میان مردم، دستگاه اداری دولت او، فاسد و راکد بود. برای ما که تمام امکانات رفاهی، شغلی و تخصصی را، با انگیزه‌های آرمانی پشت سر گذاشته بودیم و در اجرای برنامه‌هایمان بالاترین تحرک را داشتیم، سنگینی و کندی روابط اداری مصری‌ها غیر قابل تحمل بود.

اولین تصمیم جمعی ما این بود که قبل از آنکه تعداد بیشتری از افراد به قاهره بیایند، باید تمام اعضای هسته مرکزی این دوره‌ها را بگذرانند و سپس به ارزیابی آنچه مصری‌ها می‌توانند در جهت اهداف سازمان کمک کنند، بپردازیم. بنابراین دکتر چمران و خود من نیز در دوره کامل این آموزش‌ها شرکت کردیم. صادق قطب‌زاده، تنها دوره آموزش‌های نظری را گذرانید.

دوره آموزش نظری را دکتر چمران و من به اتفاق اعضای یک گروه دیگر گذرانیدیم، اما دوره عملی را در یک تیم سه نفری (دکتر چمران، علی نصر و من) طی کردیم. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، آموزش عملی در پادگان نظامی «الخاص» در ۹۰ کیلومتری قاهره داده می‌شد. این پادگان در میان باغ‌های سرسبز و زیبای مرکبات در کنار یکی از شاخه‌های فرعی رودخانه نیل قرار داشت و ظاهراً اختصاص به آموزش عملیات ویژه رزمی، برای داوطلبان از تمام کشورهای آفریقایی، عربی و اسلامی داشت. در آنجا ما با افرادی از اریتره، کنگو و بعضی دیگر از کشورهای آفریقایی آشنا شدیم. دروس رزمی، شامل آموزش جنگ تن‌به‌تن، دفاع شخصی، کار با مواد منفجره، راه‌پیمایی در شب، استفاده از امکانات ابتدایی برای عبور از رودخانه، جهت‌یابی، توپوگرافی، تمرین کمین و شیبخون، صعود به ارتفاعات و پایین آمدن از دیوارهای سنگی (سنگ‌نوردی)، عبور از موانع، در شرایط نامساعد، نظیر سیم‌های خاردار، در زیر رگبار گلوله‌های واقعی، و....

از این دوره خاطرات زیادی در ذهن مانده است. آموزش ما سه نفر، مصادف بود با ماه مبارک رمضان و ما به افسر رابط و مسئول تعلیمات اطلاع دادیم که روزه می‌گیریم و باید سحرها برخیزیم و خود را برای روزه آماده کنیم. آنها هم با رستوران

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۵۹

پادگان قرارهای لازم را گذاشتند. تعداد بسیار اندکی از افراد پادگان برای سحر بیدار می‌شدند. غذای پادگان چندان مطبوع نبود. ما بیشتر از غذاهای ساده، نان و پنیر و شیر و البته مرکبات که فراوان بود، استفاده می‌کردیم. در یکی از شب‌های رمضان، بعد از خوردن سحری، برای قضای حاجت به دستشویی عمومی ساختمان رفتیم. منظره‌ای که دیدیم باورکردنی نبود. مصری‌ها در مستراح برای تطهیر خود، برخلاف ما ایرانی‌ها از آب استفاده نمی‌کردند و چیزی به نام آفتابه نداشتند. ظاهراً خود را با روزنامه تمیز می‌کردند. در پادگان، سربازان، روزنامه‌ها را به داخل مستراح می‌ریختند و این سبب گرفتگی مجاری فاضلاب و پخش فضولات در کف مستراح‌ها و راهروها شده بود. برای ما استفاده از امکانات تقریباً غیر عملی بود. اما در عین حال می‌بایستی به نیاز طبیعی مزاج خود جواب بدهیم. می‌بایستی خود را برای خواندن نماز صبح و استراحت مختصر قبل از شروع عملیات روزانه آماده می‌کردیم. آن شب مجبور شدم برای قضای حاجت به پشت بام واحدی که در آن سکنی داشتیم بروم. اما با مشکل تطهیر روبرو بودم و چون ساختمان سیمانی و بتون بود، حتی سنگ هم برای استنجاء پیدا نکردم. بالاخره از پوست پرتقال‌های مصرف شده برای تطهیر استفاده کردم. وقتی برگشتم آقای نصر پرسید چه کار کردی. برایش گفتم و او رفت و برگشت. اما به هنگام نماز خواندن، متوجه حرکات غیر عادی علی نصر شدم. بعد از نماز از او علت ناراحتی‌اش را پرسیدم، با کمی شرمساری گفت که مخاط مخرجش سخت می‌سوزد و از من پرسید که چگونه با پوست پرتقال خود را تمیز کرده‌ام. معلوم شد علی نصر با سطح بیرونی پوست پرتقال خود را تطهیر کرده بود و مواد شیمیایی تند و تیز موجود در بافت سطح خارجی پوست پرتقال مخاط را به شدت ناراحت کرده است. اما چاره‌ای نداشت و باید تحمل می‌کرد. در یکی از عملیات آموزش دفاع شخصی در نبرد تن‌به‌تن، دست چپم از بازو به پایین به شدت آسیب دید به طوری که مدت‌ها قادر به استفاده از آن نبودم.

ارتباط ما با دوستان در اروپا و آمریکا از دو نوع بود، یک نوع آن، ارتباط سیاسی با اعضا و مسئولان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بود. در آن موقع نهضت آزادی یک شورای مرکزی و یک هیئت اجراییه داشت. اعضای شورای مرکزی در کشورهای مختلف پراکنده بودند. همه ما عضو شورای مرکزی بودیم. اعضای هیئت

۴۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اجرائی، در انگلیس و پاریس بودند. نوع دیگر ارتباطات ما، صرفاً در رابطه با فعالیت سازمان مخصوص در قاهره بود. برای این نوع فعالیت‌ها، ما به آدرس‌ها و اشخاص مختلف نیاز داشتیم. تمام کسانی که به قاهره آمده بودند، به ظاهر در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا ساکن بودند و لاجرم با خانواده و دوستان خود مکاتبه داشتند. امنیت این نوع فعالیت‌ها ایجاب می‌کرد که ارتباط خودشان را با خانواده و برخی از دوستان نزدیک و غیر سیاسی حفظ کنند. بنابراین کسانی موظف شده بودند که نامه‌های این افراد را دریافت کنند و سپس بعضی از نامه‌ها را به آدرس رابط ما در فرانکفورت پست می‌کردند و بعضی‌ها را به آدرسی در قاهره ارسال می‌کردند. مسئول ویژه‌ای در قاهره این نامه‌ها را دریافت می‌کرد و به گیرندگان آنها می‌رسانید. متقابلاً جواب نامه‌ها نوشته می‌شد و به آدرس‌های معین در اروپا و آمریکا پست می‌شد. تا از آنجا توسط فرد موظف دریافت و به مقصد (ایران) یا هر جای دیگر پست شود.

علاوه بر این، ایرانی‌هایی بودند که از هر جهت مورد اعتماد بودند و مؤید و موافق فعالیت‌های نهضت و حرکت برای مبارزه مسلحانه بودند. اما به دلایلی آمادگی مشارکت و حضور فیزیکی مستقیم را نداشتند. این افراد، خدمات جانبی دیگری انجام می‌دادند. مرتب گزارشات سیاسی از وضع ایران، نشریات سیاسی مبارزان را برای ما می‌فرستادند. برخی از آنها در شبکه مالی، به منظور جمع‌آوری کمک‌های مالی علاقمندان و تأمین هزینه عملیات فعالیت می‌کردند. برخی از دوستان پزشک در این شبکه فعال بودند.

ارسال مطالب و گزارش‌ها به قاهره به دو صورت بود. برخی از نامه‌ها و مطالب مستقیماً به آدرس صندوق پستی که به نام «محسن فهمی» در قاهره تهیه شده بود فرستاده می‌شدند و برخی که خیلی مهم بودند، به صندوق پستی ویژه در برن می‌رفت و از آنجا با پست دیپلماتیک سفارت مصر به قاهره فرستاده می‌شد. این روش، بسیار کند و در مواردی بسیار زیان‌بخش هم بود. زیرا، برخی از اخبار، جمعی و یا فردی حساس بودند و باید فوری اقدام می‌شد. اما سیستم اداری بسیار ناکارآمد مصر از یک طرف و اصرار در رعایت اصول امنیت، بروز برخی از مسائل را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. به عنوان نمونه جریان سفر پدر و مادر همسرم به بیروت برای دیدن دخترشان بود که در فصل ششم شرح آن آمده است.

۴۶۱ □ فعالیت‌های سیاسی

پس از آن که اعضای گروه اصلی، دوره آموزش‌های لازم را طی کردند، برخی به ایران برگشتند و برخی برای امور ضروری و اجرایی برخی از برنامه‌ها در خارج ماندند. پرویز امین، به بصره رفت تا بتواند راه‌های رفت و آمد قاجاق به ایران از راه بصره - خرمشهر را بررسی و امکاناتی فراهم کند تا بتوانیم در موقع لزوم از آن استفاده کنیم. پرویز امین، انسان وارسته، و خویشن‌دار و فداکاری بود که با کمال صداقت در راه هدف آماده همه نوع فداکاری بود. او در بصره با نام مستعار احمد - حسین بن یوسف، متولد ۸ جولای ۱۹۳۷ در الجزیره به عنوان (آدرس) شارع ایسلی (Isly) - الجزایر، شغل تاجر، اسم‌الاب محمد، مستقر شد و یک دهه نوشتار به‌فروشی راه انداخت و به‌تدریج با مردم بومی و محلی ارتباط برقرار کرد. در اختلاط با توده‌های عامی مردم و جلب اعتماد آنها تا آنجا موفق شده بود که یکی از کاسب‌های محل پیشنهاد ازدواج دخترش را به او داده بود. پرویز هم آن را رد نکرد، اما با توجه به فعالیت‌هایی که داشت و خطرات و مشکلات حاضر نشد تن به ازدواج با یک دختر بومی و محلی بدهد. آن را خلاف اخلاق دانست.

مهندس توسلی در بغداد مستقر شد و در کار ایجاد ارتباط با ایرانیان مقیم بغداد و نجف و کربلا بسیار موفق بود. دکتر چمران در قاهره ماند و مدیریت کلاس‌های آموزشی و تدریس برخی از دروس را به عهده گرفت. صادق قطب‌زاده به پاریس برگشت تا فعالیت خود را در شاخه روابط بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشر ادامه دهد. دکتر رضا رئیسی طوسی نیز به تهران برگشت و این مصادف شده بود با آغاز فعالیت سازمان مجاهدین خلق. چنگیز حاجی‌باشی، با موفقیت توانست مدارک آموزش خوبی را به ایران منتقل سازد. از جمله کتابچه «فن مبارزه با پلیس» و اصول سازماندهی مخفی و شورشگری و ضد شورشگری. ایشان این کتاب و مدارک را به دکتر رضا رئیسی تحویل داد و ایشان توانست آن آموزش‌ها را به کادرهای اولیه مجاهدین منتقل کند.

۴. قالی‌اهدایی نهضت مقاومت ملی ایران در شهر پورت سعید

در یکی از روزهایی که فرصت داشتیم به اتفاق دکتر چمران برای گردش به شهر پورت سعید رفتیم. از موزه شهر بازدید کردیم. در این موزه، عکس امضا شده

۴۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دکتر مصدق در یک قاب مینیاتور ایرانی و در کنار آن، قالی اهدایی نهضت مقاومت ملی ایران و نامه نهضت به مردم شهر پورت سعید، نصب شده بود. در حمله نظامی سه کشور انگلیس، فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۵۷ به مصر، مردم پورت سعید دلاورانه در برابر مهاجمین ایستادگی کردند. ارتش متجاوزین، صحرای سینا را با سرعت طی و در کناره شرقی کانال سوئز برای نفوذ در داخل سرزمین اصلی مصر صف‌آرایی کردند. اما مقاومت مردمی در برابر مهاجمین بسیار شدید بود. چتربازان انگلیسی سعی کردند با پریدن از هواپیماهای جنگی مستقیماً به خود شهر پورت سعید وارد شوند، در حالی که نیروی زمینی دشمن به شهر حمله کرده بود، مردم شهر سیم‌های خاردار آغشته به گازوئیل را در مناطقی که چتربازان فرو می‌آمدند، آتش می‌زدند. مردم چتربازان را محاصره و تعدادی را دستگیر کردند. این مقاومت همزمان شد با التیماتوم شوروی به این سه کشور و فشار آمریکا - آیزنهاور - برای عقب‌نشینی نیروهای مهاجم از سرزمین مصر. در ایران تظاهرات متعددی در حمایت از مردم مصر برگزار شد که شرح آنها در جلد اول خاطرات آمده است. به همت حاج محمدتقی انوری‌زاده اصفهانی که از تجار خوش‌نام بازار و هوادار دکتر مصدق و عضو فعال نهضت مقاومت ملی بود، یک قالی بسیار زیبا خریداری شد و در متن قالی بافته شد: «هدیه نهضت مقامت ملی ایران به شهر قهرمان پورت سعید». قاب عکس دکتر مصدق و این قالی و پیام نهضت را، به اتفاق انوری‌زاده به سفارت مصر که آن زمان در خیابان قوام/السلطنه بود، بردیم و به سرکنسول تحویل دادیم و او هم، با استفاده از مصونیت دیپلماتیک این قالی را با خود به مصر برد و دولت مصر آن را در موزه شهر پورت سعید قرار داد. متن این نامه، تصویر قالی اهدایی و عکس امضا شده دکتر مصدق در «سناد نهضت مقاومت ملی ایران» آمده است.

۵. تماس با دبیرخانه «سازمان همبستگی ملل آسیا و آفریقا»

احزاب و سازمان‌های چپ سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین این سازمان را تأسیس کردند. مرکز آن قاهره و مسئولان آن عموماً کوبایی و مصری بودند. از ایران تنها از حزب توده ایران دعوت کرده بودند. اگرچه اساسنامه و برنامه‌های این سازمان حاکی از آن بود که احزاب عضو این سازمان لزوماً از کمونیست‌ها نیستند. در آذر

۴۶۳ □ فعالیت‌های سیاسی

۱۹۶۴ صادق قطب‌زاده پیشنهاد کرد که از جانب جبهه ملی یا نهضت آزادی ایران در اجلاس سالیانه این سازمان در *هاوانا* شرکت کند. ما مطمئن نبودیم که جبهه ملی اروپا حاضر باشد او را به عنوان نماینده خود معرفی کند. شرکت او هم از جانب نهضت آزادی ایران در *هاوانا* خالی از پیامدهای امنیتی نبود. به خصوص از واکنش روحانیان مطمئن نبودیم. در هر حال برای ایجاد رابطه نامه‌ای به دبیرکل سازمان، شخصی به نام یوسف الصباحی مصری، نوشته شد، اما پیگیری نشد و معوق ماند.

۶. بازداشت در فرودگاه بیروت

برای تحرک و استقلال بیشتر در جابه‌جایی افراد تصمیم گرفتیم به کمک مصری‌ها، هم‌گذرنامه ایرانی و هم‌جواز سفر *پاسه* ایرانی چاپ کنیم. چاپ‌گذرنامه کمی پیچیده بود و به طول انجامید، اما *پاسه*ها خیلی زود انجام شد. یکی از اعضای سازمان در *آلمان* به سفارت ایران مراجعه کرد و با ادعای گم شدن گذرنامه و این که می‌خواهد به *ایران* برود، یک برگ عبور *پاسه* ایرانی دریافت کرد و آن را برای ما فرستاد. ما از روی آن حدود ۱۰۰ کپی تهیه کردیم. اسم و مشخصات فرد مسافر را خودمان در فرم *پاسه* می‌نوشتیم و با مهرهایی که درست کرده بودیم، آنها را مهر می‌زدیم. عکس مسافر نیز روی فرم چسبانده می‌شد. اولین گام برای آزمایش را خود من برداشتم. یک *پاسه* به نام من، به همراه *پسرم خلیل* و دخترم *سارا* برای برگشت به *ایران* از مبدأ *آلمان* صادر شد. با هواپیمای مصری به بیروت پرواز کردم. در فرودگاه بیروت مأمور بازرسی گذرنامه‌ها، اعتبار *پاسه* را نپذیرفت و به اصطلاح به ما گیر داد. در نهایت اصرار داشت که مسئله را با سفارت *ایران* در بیروت مطرح کند که من به شدت اعتراض کردم. چه آنکه با ارجاع قضیه به سفارت *ایران*، مسئله لو می‌رفت و به احتمال قوی، مرا به *ایران* تحویل می‌دادند. به مأمور بازرسی گذرنامه، قوانین بین‌المللی را یادآور شدم و تأکید کردم که بر طبق این قوانین، تنها کاری که می‌توانید و باید انجام دهید برگرداندن من به کشور مبدأ، یعنی مصر است. بعد از جر و بحث‌های زیاد، او گفت اگر شرکت هواپیمای مصری برگرداندن مرا به *قاهره* بپذیرد، او حرفی نخواهد داشت. به اتفاق مأمورین لبنانی به دفتر هواپیمایی مصری در فرودگاه که خوشبختانه هنوز باز بود رفتیم. با این

۴۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیش‌فرض که رئیس هواپیمایی مصر در فرودگاهی مثل بیروت، قطعاً می‌تواند با مقامات مسئول در قاهره تماس بگیرد، از او خواستم در مورد برگشت من از مسئولان بالاتر خود کسب تکلیف کند. او درخواست کرد به او فرصت بدهیم. بعد از حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه به مأمور لبنانی گفتم که با اولین پرواز به قاهره که صبح روز بعد خواهد بود مرا به قاهره، یا همان مبدأ پرواز برمی‌گردانند. اما مأمور لبنانی نپذیرفت که من و خلیل و سارا تنها و بدون مأمور به شهر برویم. بنابراین ما را تحت‌الحفظ به هتلی در منطقه رأس بیروت بردند و شب را در هتل ماندیم و صبح روز بعد، پس از صرف صبحانه آمدند ما را به فرودگاه بردند و به دفتر هواپیمایی مصری برای برگرداندن به قاهره تحویل دادند.

بعدها متوجه شدم که استفاده از لسه پاسبه، تنها برای استفاده در سفر از راه زمینی به درد می‌خورد و مطمئن است. اما به هر حال این هم یک تجربه بود.

۷. استقرار در لبنان

با پایان یافتن دوره‌های تعلیماتی اعضای مرکزی، هر یک از اعضاء به محل‌های ماموریت خود رفتند. محل ماموریت من در بیروت معین شد. هیچ دلیلی برای ادامه ماندن من و خانواده‌ام در قاهره وجود نداشت. بنابراین، در پایان سال تحصیلی فرزندانمان به لبنان نقل مکان کردیم.

۸. مشکل رانندگی در لبنان

من علاوه بر گواهی‌نامه رانندگی ایرانی، گواهی‌نامه آمریکایی نیز داشتم. آنرا در امریکا توسط یک آژانس سیر و سیاحت وابسته به مؤسسه AAA (تریپل A) به گواهی‌نامه بین‌المللی تبدیل کرده بودم تا با آن بتوانم در لبنان رانندگی کنم. اما پلیس لبنان آن را نپذیرفت و در یک نوبت که رانندگی می‌کردم به من ابلاغ کرد که باید گواهی‌نامه لبنانی بگیرم.

روز بعد با سرایدار آپارتمان محل سکونت‌مان، در شارع الصیدانی، صحبت کردم و آدرس محلی را که باید مراجعه کنم پرسیدم. اما او به من گفت احتیاج نیست به آنجا بروی ۵۰ لیبه لبنانی بده من با گواهی‌نامه آمریکایی و بین‌المللی‌ات گواهی‌نامه رانندگی

۴۶۵ □ فعالیت‌های سیاسی

لبنانی برایت می‌گیرم. او گفت تشریفات این کار تو را خفه خواهد کرد. اما من از باب کنجکاوی نپذیرفتم. به آدرسی که داده بود مراجعه کردم و در صف طویلی ایستادم. وقتی نوبتم رسید فرم‌ها را گرفتم تا مدارک لازم را بر اساس آن تهیه کنم. یکی از مدارک، گرفتن برگ گواهی عدم سوء پیشینه بود و چند قطعه عکس. آدرس محل گرفتن برگ عدم سوء پیشینه را از سرایدار پرسیدم. او باز گفت ۱۰ لیره بده تا بروم برایت بگیرم. اما من باز هم نپذیرفتم و به محل مراجعه کردم. اوراق را دادم و چند روز بعد رفتم و جواب را گرفتم. با مدارک کامل برای گرفتن گواهی‌نامه مراجعه کردم. مأمور مربوطه گفت عکس‌ها باید توسط «مختار» محله گواهی شوند که عکس‌های خود شماست!! از سرایدار ساختمان آدرس مختار را پرسیدم. گفت ۵ لیره بده تا بروم بگیرم و بیاورم. گفتم می‌خواهم با مختار آشنا شوم. آدرس یک مغازه‌ای را در نزدیکی دانشگاه آمریکایی در بیروت داد. به آنجا رفتم در یک مغازه، یک میز و چند صندلی قرار داشت. سراغ مختار را گرفتم. مردی حدود ۴۵-۵۰ سال به من معرفی شد. عکس‌ها را دادم. او گفت من باید بدانم که این عکس‌ها مال خودت می‌باشد!! گفتم این که مشکلی نیست. گذرنامه ام را به او نشان دادم و گفتم این منم و این هم عکس من، مأمورین دولت لبنان در فرودگاه با دیدن من و عکس من و گذرنامه‌ام اجازه ورود مرا تأیید کردند. گفت من کاری به آنها ندارم. من باید خودم تعیین کنم که این عکس‌ها خود تو هستن!! گفتم چگونه؟ گفت کسی را باید پیدا کنی که من او را بشناسم و او هم تو را بشناسد و تو را و عکس‌هایت را گواهی کند؟ گفتم پدرجان من غریب از کجا چنین فردی را پیدا کنم! گفت این دیگر مشکل توست نه من!! با ناامیدی از دفتر مختار بیرون آمدم. در جلوی مغازه با فردی که در همان آپارتمان محل سکونت ما زندگی می‌کرد و آشنا شده بودیم، برخورد کردم. پرسید چرا دلخور و گرفته‌ای!! داستان را شرح دادم. او گفت مختار را می‌شناسد. با هم به محضر مختار رفتیم. به دستور مختار او در پشت عکس‌های من، صحت انتساب آنها را به من گواهی کرد و مختار صحت امضای او را گواهی کرد. به این ترتیب مشکل حل شد. و روز بعد عکس‌ها را با بقیه مدارک به اداره راهنمایی بیروت تحویل دادم. اما قبل از آنکه گواهی‌نامه‌ای صادر شود، مجبور به ترک لبنان شدم.

۹. روابط با خسرو قشقایی

آقای خسرو قشقایی برادر محمد ناصر قشقایی از سران ایل قشقایی در ایران بود. در زمان دکتر مصدق، خسرو قشقایی به نمایندگی مجلس شانزدهم از فیروزآباد انتخاب شد بود. ناصر قشقایی نیز از جانب شاه سناتور انتصابی بود. در اواخر دولت ملی دکتر مصدق، نمایندگان دولت آمریکا به ناصر قشقایی پیشنهاد می‌کنند که اگر از زاهدی حمایت کند، ۵ میلیون دلار یک‌جا و بعد از آن هم سالیانه ۵ میلیون می‌پردازند، ناصر قشقایی، نه تنها این پیشنهاد را نمی‌پذیرد بلکه آن را بلافاصله به اطلاع دکتر مصدق می‌رساند^۱ این امر موجب می‌شود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برادران قشقایی مشمول خشم و غضب نه تنها شاه، بلکه آمریکایی‌ها قرار گیرند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در چند نوبت ارتش سعی کرد، ایل قشقایی را خلع سلاح کند، اما توفیقی بدست نیاورد. اما فشار بر آنها چنان بود که مجبور شدند ایران را ترک کنند و بسیاری از اموال آنان مصادره شد. تا زمانی که بی بی خانم، مادر برادران قشقایی در قید حیات بود در باغ ارم شیراز ساکن بود، اما بعد از درگذشت او این باغ نیز توسط دولت مصادره شد.

ناصر قشقایی در بوستن نزد پسرش که پزشک بود و طبابت می‌کرد، ساکن بود و در بهمن ۱۳۶۲ از دنیا رفت. خسرو قشقایی در مونیخ آلمان ساکن شد و از محل اموال مصادره شده خود آنان، با موافقت ساواک مبالغی در ماه از ایران برای او فرستاده می‌شد.

با آغاز فعالیت جبهه ملی دوم در ایران و جبهه ملی در آمریکا و اروپا، خسرو قشقایی نیز تحت عنوان «جبهه ملی ایران در تبعید (یا چیزی شبیه به این) با کمک برخی از فعالان سیاسی وابسته به جریان چپ، دست به انتشار روزنامه باختر امروز زد. در اوایل دهه ۱۳۴۰، همزمان با تجدید حیات جبهه ملی و تأسیس نهضت آزادی ایران و جنبش روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی، ناآرامی‌ها در ایل قشقایی بروز کرد. جمعی از جوانان ایل دست به شورش مسلحانه زدند. خسرو قشقایی برای جلب

۱. سال‌های بحران - خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی - به تصحیح نصرالله حدادی - چاپ دفتر پخش کتاب (هیوستون - تگزاس ۱۹۸۸).

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۶۷

کمک مالی و تأمین اسلحه برای شورشگران، چندین بار به مصر سفر کرد. اما جواب مثبت و صریح از مصری‌ها دریافت نکرد. هنگامی که سازمان مخصوص (سماع) در مصر مستقر شد، مقامات مصری ما را در جریان مراجعات و درخواست و انتظارات خسرو قشقایی قرار دادند. در یکی از سفرهای خسرو قشقایی به قاهره، مقامات مصری وسیله دیدار او را با دکتر چمران فراهم ساختند (ژانویه ۱۹۶۶). به دنبال این دیدار و گفتگو، دکتر چمران آدرس مرا در بیروت در اختیار خسرو قشقایی قرار می‌دهد و او بدون اطلاع قبلی، شبی دیروقت به آپارتمان محل اقامت ما آمد. در این دیدار ما درباره همکاری‌های مشترک گفتگو کردیم. حاصل این گفتگو این بود که یک گروه ۵ نفری از جوانان ایل قشقایی برای گذراندن یک دوره آموزشی از آلمان به قاهره رفتند و زیر نظر دکتر چمران، توسط مصری‌ها آموزش دیدند. این گروه پس از اتمام دوره آموزش از طریق آلمان به ایران برگشتند. اما یکی از آنها تمام اطلاعات مربوط به آموزش در قاهره زیر نظر «دکتر مصطفی چمران ساوهای» را در اختیار ساواک و سپس مطبوعات قرار داد.

مقامات مصری، در حالی که در مورد همکاری با قشقایی‌ها چندان خوشبین نبودند، اما اصرار داشتند که ما با آنها همکاری کنیم. اما اکثریت دوستان، به خصوص آنها که در اروپا بودند، نظیر صادق قطب‌زاده و پرویز امین، چندان موافق نبودند. دلایل عدم موافقت آنها یکی هم این بود که اولاً در میان اطرافیان نزدیک او، عناصر مشکوک امنیتی (عامل ساواک) وجود دارند که پیوسته مراقب او هستند و فعالیت‌های او را گزارش می‌دهند. بنابراین احتمال داده می‌شد که از طریق این عناصر، فعالیت‌های ما نیز لو برود و امنیت افراد به خطر افتد. ثانیاً این دوستان بر این باور بودند که عناصر وابسته به گروه‌های چپ نیز به خسرو قشقایی بسیار نزدیک هستند و با توجه به نگرش نه چندان مساعد این عناصر نسبت به نهضت آزادی ایران و فعالان سیاسی ملی - اسلامی، همکاری نزدیک ما چندان ثمربخش نخواهد بود. شاید به همین دلایل بود که خسرو قشقایی هم نظر مساعدی به دوستان ما در اروپا نداشت. با وجود این ملاحظات، جمع‌بندی این بود که با رعایت موازین امنیتی سعی شود با او نزدیک شویم و با جلب اعتماد او، به جنبش شورشگری در فارس کمک کنیم. چمران در نقد رفتار و برخوردهایی که دوستان ما با خسرو قشقایی داشتند به من نوشت:

«همان غرور و همان اتکا و ایمان صددرصد به دانشگاه، باعث اشتباهات فراوانی شد. ما همه نکات و ریزه کاری‌های خود را در اختیار دانشگاه (دولت مصر) گذاشتیم؛ در حالی که مایل نبودیم هاکوپ (خسرو قشقای) از آنها باخبر شود. به اصول امنیتی و مراعات همه جانبه کارها از طرف دانشگاه مطمئن بودیم و آنها را وارد کارهای خود کرده بودیم و این، خسارت عظیمی به بار آورد. در دانشگاه، افراد زیادی وجود دارند. ممکن است یکی نظیر محمدعلی خوب و باوفا باشد، ولی دلیلی وجود ندارد که دیگری نظیر نسیم پای‌بند اصول بوده، منافع ما را مراعات نماید؛ شور و احساسات ما را مسلماً ندارد و سهل‌انگاری برای او امر ساده‌ای است. بنابراین ما با چه اطمینانی همه چیز خود را در اختیار آنها گذاشتیم؟ اگر دانشگاه و شخصیت‌ها مهم هستند، نه خود قوانین و اصول، و برنامه‌ها برحسب شخصیت‌ها تغییر می‌کند، بنابراین ما نیز می‌بایست برحسب شخصیت‌ها با آنها رفتار می‌کردیم و همه چیز خود را در اختیار هر کسی نمی‌گذاشتیم. هاکوپ هم وطن ما بود و احساسات ما را نیز داشت و در راه ما قدم می‌گذاشت، ولی ما با او [مثل یک] غریبه رفتار کردیم و با دیوار محکمی اطراف خود را از او پوشاندیم؛ در حالیکه نسبت به دانشگاه خارجی همه چیز خود را باز کردیم، و در اختیارشان گذاشتیم؛ در حالی که شور و احساسات و انگیزه ما را نداشتند و اگرچه در بعضی اصول و برنامه‌ها باهم مشترک بودیم، ولی اختلافات زیاد بود؛ به خصوص آن که مراعات اصول امنیتی برای ما امری حیاتی بود، ولی برای آنها حیاتی نبود و احساس خطر ما را نداشتند و نمی‌کردند. با این پایه غلط مشغول بازی با هاکوپ شدیم و چقدر اشتباه کردیم. هاکوپ از اول نسبت به ما بدبین بود. از عباس (پرویز امین) متنفر بود. گفته عباس را در اروپا تکرار می‌کرد که گفته بود: «... اکنون ما باید تکلیف هاکوپ و آل و تبار او را معین کنیم...» او از کمال ناراحت بود. بازی‌های او را درک کرده بود. از جابر دل خوشی نداشت... فطرتاً نیز ناراحت و مظنون بود و از این نظر نباید به او ایراد بگیریم، زیرا واقعاً حق داشت که مشکوک باشد. ما از نظر وجدان خود فکر می‌کردیم که این بازی به نفع همه و حتی به نفع هاکوپ است، ولی هاکوپ به هیچ وجه این امر را نمی‌پذیرفت و حق داشت که نپذیرد. از نظر او عده‌ای جوان می‌خواهند او را گول بزنند، با او بازی کنند، از قدرت و نیرویش به نفع خود استفاده کنند و اینها ناجوانمردانه است. آن روز که درباره

۴۶۹ □ فعالیت‌های سیاسی

هاکوپ بحث بود، احمد (ابوالفضل بازرگان) می‌گفت: «برای ما مشکل است با او بازی کنیم، زیرا ما اهل این کارها نبوده‌ایم» و راست می‌گفت. عباس در برنامه‌ای که اجرا شد، اصرار داشت و دیگران نیز به دلیل اینکه عباس، هاکوپ را بهتر از دیگران می‌شناسد، نظر او را پذیرفتند. به هر حال برنامه هیچ گاه با واقعیت وفق نمی‌کرد. از فرآش و گارد و آشپز تا معلمین دانشگاه، هیچ یک اصول امنیتی را مراعات نمی‌کردند. خود نسیم مراعات نمی‌کرد و ما باید این محاسبه را اول می‌کردیم و این طور بده نمی‌شدیم. ما به هاکوپ می‌گفتیم در عمل کسب اطمینان می‌کنیم؛ در حالی که از قدم اول با او بازی می‌کردیم و بازی هم بسیار ناشیانه بود. مسئله مالی و سوء تفاهم نیز به مراتب به مشکل افزود و به جایی رسید که بدتر از آن سراغ نداشتیم. نسیم (و محمد علی رابطین دولت مصر)، منصور (سرهنگ فتحی الدیب)، هاکوپ و دوستانش همه به ما حمله می‌کردند و چه قدر برای جمال مشکل بود که با هاکوپ روبرو شود. در کلاس در کنار دوستانش بنشیند؛ در حالی که آنها او را متفق و دروغ‌گو می‌پنداشتند. تحمل این فشار روانی آن قدر زیاد بود که گاه‌گاهی باعث می‌شد یک‌باره اشک از چشمان جمال جاری گردد. او می‌دانست. تقصیر ما هم نبود. آن طور که هاکوپ تصور می‌کرد نبود. آن طور که نسیم معرفی کرده بود، نبود. ما را در گوشه‌ای گذاشته، از هر طرف به ما می‌تاختند. برنامه طوری بود که ما را به این گوشه بن بست کشانده بود و چاره‌ای جز تحمل صبورانه این ناراحتی‌ها نبود. (یادنامه دکتر چمران، نامه‌های ۳۷-۴۰)

به هر حال در دیدار قشقای با من در بیروت، او ابتدا از دوستان ما در اروپا گله کرد و حرفهایش را در مورد آنان با صراحت بیان کرد. من برخی از مسایل و موانع را برای او توضیح دادم. اما به او اطمینان دادم که از هر کمکی که بتوانیم خودداری نخواهیم کرد. متأسفانه رفتار مسئولان مصری با قشقای و با ما نادرست بود. برخی از مطالب را به او گفته بودند که هیچ لزومی به گفتن آنها نبود. (نظیر این که آنها به من پاسپورت مصری داده‌اند. می‌گفت چرا به من نمی‌دهند!!)».

در دیدارش با من او اظهار علاقه کرد که به نجف و به دیدار آیت‌الله خمینی برود. من مطمئن نبودم که آیت‌الله خمینی از این دیدار استقبال خواهند کرد. بنابراین موافق سفرش به نجف نبودم و برای او شرح دادم که اگر بدون تمهیدات قبلی برود، اگر

۴۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

آیت‌الله خمینی او را نپذیرد، برای هر دوی آن‌ها بد خواهد بود. بنابراین بهتر است قبلاً یک استمزاجی بشود و آمادگی به وجود بیاید. او نظر مرا پذیرفت و نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی نوشت. من چند روز بعد این نامه را برای آیت‌الله خمینی فرستادم. اما همانطور که پیش‌بینی کرده بودم، ایشان این دیدار را به مصلحت ندانستند.

با دستگیری دوستان خسرو قشقایی در ایران و سرکوب شورشگران فارس و نیز با خروج ما از قاهره، ارتباط ما با خسرو قشقایی نیز به کلی قطع شد.

بعد از انقلاب، خسرو قشقایی به ایران آمد و به نمایندگی مجلس انتخاب شد، اما اعتبار نامه‌اش رد شد و به رغم امان‌نامه‌ای که به او داده شده بود، در شیراز او را بازداشت و در ۱۳۶۱ اعدام کردند.

در اردیبهشت ۱۳۴۴، چمران برای جمع و جور کردن زندگی و نقل و انتقالات لازم قاهره را به مقصد آمریکا از طریق ژنو (سوئیس) ترک کرد. قرار بود او از جانب نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، در اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل که در ژنو برگزار می‌شد، شرکت کند. اما با تأخیری که در پرواز او از قاهره صورت گرفت، هنگامی به ژنو رسید که اجلاس به پایان رسیده بود.

در این سفر، دکتر چمران با افراد مختلفی از فعالان سیاسی در جبهه ملی و سازمان دانشجویان و بیرون از این گروه‌های سیاسی، دیدار و گفتگو کرد. با برخی از آنان تشکیل سماع را مطرح و حمایت به خصوص تعهد کمک مالی آنان را جلب کرد. چگونگی تماس و ارتباط، با رعایت اصول امنیتی را مطرح کرد. به عبارت دیگر شبکه‌ای از افراد علاقمند و آماده برای کمک و حمایت را سازماندهی کرد. شرح این فعالیت‌ها را دکتر چمران در نامه‌هایی که برای من به بیروت فرستاد، گزارش کرده است (یاد نامه دکتر چمران - فصل نامه‌ها).

۱۰. ترخیص ماشین و فروش آن

دکتر چمران در آذر ۱۳۴۴ در بازگشت از آمریکا به بیروت و سپس به قاهره، بر سر راه خود در آلمان توقف می‌کند و یک ماشین اوپل استیشن واگن می‌خرد و مسیر آلمان تا لبنان را به همراه خانواده با آن طی می‌کند. ماشین را با کشتی به اسکندریه

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۷۱

می‌فرستد. بعد از چند روز اقامت با ما در بیروت، با هواپیما به قاهره پرواز می‌کند. اما او نتوانست به رغم کمک مقامات مصری، ماشین را از گمرک اسکندریه ترخیص کند و بعد از مدتی، ماشین را به بیروت برگرداندند. ماشین به نام مهندس توسلی خریداری شده و به دکتر چمران وکالت داده شده بود. اما ترخیص آن از گمرک بندر بیروت، با موانع بسیار جدی روبرو شد. در جریان ترخیص نمی‌دانم به چه علت، شماره شاسی و موتور در اوراق خرید با خود ماشین تطبیق نمی‌کرد. مأمور گمرک، پولی می‌خواست تا آن را نادیده بگیرد و ماشین را ترخیص کند. اما با توجه به ناهم‌خوانی شماره‌ها، دچار تردید شدیم که حتی اگر آن را ترخیص کنیم، نتوانیم آنرا بفروشیم. بعد از مشورت با یکی از دوستان لبنانی، ماشین را به همان صورت که در گمرک بود، به یکی از دلال‌ها فروختیم و خود را خلاص کردیم.

۱۱. خروج از مصر و قطع رابطه

دکتر چمران در خرداد ۱۳۴۵، از قاهره خارج شد و به آمریکا برگشت. با خروج چمران از قاهره، ارتباط ما با مصری‌ها به کلی قطع شد. روابط ما با مصری‌ها، به تدریج تیره شد. این تیرگی روابط هم علل سیاسی داشت و هم علل اداری. ناسیونالیسم عرب، به رهبری جمال عبدالناصر توانسته بود روح و روان میلیون‌ها عرب را از طبقات مختلف از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا خلیج فارس یا به تعبیر خودشان «مِنَ الْخَلِیْجِ الی الْمَحِیْطِ» به خود جلب و جذب کند و آن‌ها را بیدار و به شدت سیاسی کند. در راستای همین سیاست، دولت ناصر «خلیج فارس» را، که تا تاریخ به یاد دارد خلیج فارس بوده است، «خلیج عربی» خواند. دولت ایران هم به مقابله با ناصر پرداخت و کانال سوئز را کانال داریوش نامید. اما سیاست‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی توده‌وار به سرعت دچار یک چرخه معیوب می‌شوند. رهبران به جای آن که مردم را هدایت کنند، دنباله‌رو مردم می‌شوند. برای مردم کار کردن، تفاوت اساسی دارد با دنبال مردم رفتن و مطابق ذوق آنها سخن گفتن. یکی از آفات سیاست‌های پوپولیستی، گرفتاری در چنبره افراط است. ناسیونالیسم افراطی، به شوونیسم و نژادپرستی و ضدیت با سایر اقوام و نژادها می‌انجامد. ناسیونالیسم عرب به رهبری ناصر، به تدریج با ایران و ایرانیان درگیر شد. دلایل و علل بسیار مثبتی برای مخالفت

۴۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

عبدالناصر با شاه ایران وجود داشت. اما متأسفانه مبارزه و مقابله با رژیم شاه، به درگیری و تقابل با ایرانیان تعمیم داده شد. پیامدهای این سیاست را ما حداقل در سه محور مشاهده می‌کردیم که موجب اعتراض و درنهایت تیرگی و قطع روابط فی‌مابین شد. این سه محور عبارت بودند از:

اول - استفاده از نام خلیج عربی به جای خلیج فارس در روزنامه‌ها و سخنرانی‌های رسمی و غیررسمی در مصر و به تبع آن در سایر کشورهای عربی. دولت ناصر، اولین دولت عربی بود که واژه خلیج عربی را به جای خلیج فارس به کار گرفت. این برای ما قابل قبول نبود و به کرات با مقامات سطح بالای دولت مصر آن را برادرانه و مشفقانه مطرح می‌کردیم. به یاد دارم در یک جلسه مذاکره‌ای که هیأت ایرانی - مرکب از دکتر چمران، مهندس توسلی و من با هیأت مصری، زیر نظر کمال‌الدین رفعت معاون رئیس جمهور در محل حزب سوسیالیست حاکم مصر داشتیم، این مسئله را مطرح کردیم، اما آن‌ها جواب درستی به ما نمی‌دادند. جالب این بود که بر دیوار دفتر کار آقای رفعت، نقشه بزرگی از خاورمیانه نصب بود و با حروف بسیار درشتی نوشته «الخلیج الفارسی». با وجود این، آنها بر سیاست نادرست خود اصرار می‌ورزیدند.

دوم - حمله مصری‌ها و سایر اعراب به «ایرانیان» به مناسبت حضور و فعالیت در شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس بود. آنها در مطبوعات و سخنرانی‌های خود، حضور این ایرانیان را به مهاجرت یهودیان به اسرائیل و غصب تدریجی اراضی فلسطینیان تشبیه و از «ایرانیان» به عنوان «اسرائیلیان خلیج» یاد می‌کردند. لبه تیز این حمله به جای شاه به ایرانیان بود و بیشتر جنگ عرب و عجم را دامن می‌زد و تبلیغ می‌کرد تا جبهه ضد شاه را در ایران و منطقه. مصری‌ها شیعیان و ایرانیان مقیم عراق و سایر مناطق عربی را «شعوبی» می‌دانستند. شعوبیه یک حرکت سیاسی در میان مسلمانان غیرعرب بود که هدفشان در مرحله اول برقراری مساوات در میان همه مسلمانان عرب و غیرعرب بود. اما بعدها افراطی شدند و عرب‌ها را حقیر و پست می‌شمردند. وجود چنین نگرشی در میان نخبگان حاکم بر مصر برای ما هم تعجب‌آور و هم تأسف‌برانگیز بود. این نوع نگرش و بیان و تبلیغ آن، عملاً به ایجاد تقابل و تنازع میان ایرانیان با اعراب منجر می‌شد. اما حضور ایرانیان در شیخ‌نشین‌ها - نظیر امارات عربی متحده، پاسخ به یک نیاز در خود این شیخ‌نشین‌ها بود. از آنجا که

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۷۳

در تاریخ نه چندان دور، قبل از ورود استعمار انگلیس به خلیج فارس، حاکمان این شیخ‌نشین‌ها را ایرانیان تعیین می‌کردند، دولت‌های عربی می‌ترسیدند که مدیریت این شیخ‌نشین‌ها، عملاً به دست ایرانیان بیفتد. به عنوان مثال، علاوه بر بحرین که یکی از استان‌های ایران محسوب می‌شد، کلیه امور جزایر و بنادر خلیج فارس در سواحل جنوبی توسط دریابگی، حاکم‌نشین بندر لنگه و منصوب دولت مرکزی ایران اداره می‌شد، حاکمان شارجه، ابوظبی و راس‌الخیمه را منصوب می‌کرد.

دولت‌های عربی، از جمله مصر، برای مقابله با حضور رو به گسترش ایرانیان در امارات عربی متحده، هزاران نفر از معلمان و یا کارمندان بانک‌های مصری را به این شیخ‌نشین اعزام کردند. اما نتوانستند جایگزین خدمات ایرانی‌ها بشوند. ایرانیان ساکن این شیخ‌نشین‌ها، نقش کلیدی و اساسی در توسعه این شیخ‌نشین‌ها داشته‌اند و دارند. متأسفانه نفوذ ناسیونالیسم عرب، به رهبری مصر در میان اعراب و روزنامه‌ها و احزاب و گروه‌های سیاسی در کشورهای عربی، آن چنان بود که کمتر روزنامه‌ای بود که در تبلیغات سیاسی سوء علیه ایرانیان و نه فقط شخص شاه، شرکت نداشته باشد. در واقع جنگ عرب و عجم را زنده کردند.

سومین مسئله در مورد خوزستان بود. دولت‌های عربی، بیش از همه در سوریه، خوزستان را یک «یالت عربی» می‌دانستند و آن را «عربستان» نامگذاری کرده بودند. در درس جغرافیای مدارس، در نقشه کشورهای عربی، «عربستان» را از اراضی و استان‌های عربی معرفی می‌کردند. برخی از دولت‌های عربی، از «جبهه التحریر الاحواز» یا جبهه آزادی‌بخش عربستان حمایت‌های مالی و سیاسی می‌کردند. اگرچه دولت مصر، رسماً و ظاهراً در این برنامه دخالت نداشت، اما دولت سوریه که متحد مصر بود، سیاستی بسیار آشکار و علنی داشت.

این‌ها موضوعات سیاسی مورد اختلاف ما با دولت مصر بود که با صراحت و مشفقانه به آن‌ها اعتراض می‌کردیم. برای آنها توضیح می‌دادیم که چگونه این سیاست نادرست به نفع موقعیت شاه در میان شیعیان منطقه تمام شده است. دولت‌های عربی در عراق، کویت و سایر شیخ‌نشین‌های منطقه با فشارهای سیاسی و اجتماعی بر شیعیان به طور عام و ایرانیان به طور خاص، آنان را وادار کرده بودند که به شاه ایران، به عنوان رهبر تنها کشور شیعه تمایل پیدا کنند. مسئولان و مأموران دولت ایران نیز از

۴۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

این وضعیت به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند. ما نمونه این سیاست را در رفتار با علمای عراق می‌دیدیم. اما متأسفانه مقامات مصری توجهی به آن‌ها نمی‌کردند و نکردند. در نهایت، برای مقابله با این سیاست‌ها و بیان صریح و شفاف مواضع خود دو نامه از طرف نهضت آزادی ایران - خارج از کشور با امضای من، یکی برای امین‌الحافظ رئیس‌جمهوری دولت سوریه و دیگری به دبیرکل اتحادیه عرب نوشته و ارسال شد. متن این دو نامه در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است. اما مشکل ما با مصر علاوه بر سیاسی، راهبردی هم بود.

مصری‌ها اصرار داشتند که ما برنامه‌های رادیویی را شروع کنیم. برخی از اعضای سماع نیز این نظر را تأیید می‌کردند. مهندس بازرگان هم در نامه‌ای به من، در پاسخ به گزارشی که برای ایشان فرستاده بودم، مفید بودن شروع برنامه‌های رادیویی را گوشزد کرده بودند (دفتر دوم - نامه‌ها).

اما شروع برنامه‌های رادیویی در برنامه‌های ما نبود، ما آن را زودرس و مضر می‌دانستیم. به خصوص که متوجه شدیم که دولت مصر می‌خواهد باب آشتی با ایران را باز کند و اصرار برای راه‌اندازی برنامه فارسی از رادیو قاهره، احتمالاً به این منظور بود که در بده - بستان با ایران، دست پرتری داشته باشند. در صورت آشتی میان ایران و مصر، دولت مصر برنامه‌های فارسی صدای قاهره را متوقف می‌کرد. ما حاضر نبودیم به مهره‌هایی در یک بازی شطرنج تبدیل شویم. دولت مصر از این بابت از ما سخت ناراحت بود.

مشکل دیگر ما با دولت مصر، بوروکراسی بسیار سنگین و کند و تأثیرات منفی و زیان‌بار آن بر کل فعالیت‌های ما بود. یکی از این مشکلات، به عنوان نمونه، ارتباط ما از قاهره با دوستانمان در خارج از مصر بود. ما نیازمند یک سیستم ارتباطی منظم و مطمئن بودیم. برای تسهیل و تسریع در ارتباطات، به پست‌خانه، برای اجازه یک صندوق پستی، مراجعه کردیم اما معلوم شد که بدون دخالت مقامات دولتی، گرفتن صندوق پستی نزدیک به محال است. با کمک میزبانمان، بالاخره یک صندوق پستی تهیه شد. با دوستان قرار گذاشتیم اخبار خود را به انگلیسی به آدرس صندوق پستی بفرستند. هیچ نامه‌ای به فارسی فرستاده نشود. اما این هم مشکل را حل نکرد. زیرا سازمان امنیت و اطلاعات مصر بسیار قوی بود و همه چیز از آن جمله صندوق‌های

۴۷۵ □ فعالیت‌های سیاسی

پستی و مکاتبات را تحت مهار خود داشت. نامه‌ها را باز و سانسور می‌کردند. خود این باعث می‌شد گاهی دریافت نامه‌های عادی یک ماه یا بیشتر طول بکشد. به عنوان نمونه، نامه‌ای از صادق قطب‌زاده به تاریخ ۱۹ نوامبر، در ۳ یا ۴ دسامبر با مهر اداره سانسور به صندوق پستی گذاشته شده بود.

ما می‌خواستیم مرکز چاپ نشریات خود را در قاهره متمرکز کنیم. بعد از بازگشت مجدد چمران به قاهره، برای چاپ نشریه‌ای به چندین چاپخانه مراجعه کرد. اما معلوم شد، بدون مجوز وزارت اطلاعات (استخبارات) چنین امری محال است. مسئول چاپخانه می‌گفت آنچه ما در برخورد با سیستم اداری مصر تجربه می‌کردیم، از یک طرف اسفناک بود و از طرفی آموزنده. وجه آموزشی آن عبارت بود از **سوسیالیسم در یک دولت استبدادی جهان سومی**. در مصر حزب سوسیالیست، به رهبری ناصر حاکم بود. تمام وسایل تولید و توزیع دولتی شده بود. اما در این نظام سوسیالیستی، عموم کارگران و کارگزاران، نه احساس تعلق ملی و نه وجدان کاری داشتند و آنهایی هم که داشتند، یا به برنامه‌ریزی اعتقاد نداشتند یا چیزی از آن بلد نبودند. نتیجه این نوع سوسیالیسم آن بود که مسئولان دولتی به موقع نیازها را پیش‌بینی و برای تأمین آنها برنامه‌ریزی نمی‌کردند. در نتیجه، بعضی از کالاها، حتی ساده‌ترین آنها مثلاً استکان یا لیوان به کلی نایاب می‌شد و اگر ما می‌خواستیم برای مصرف گروه خودمان، چند تا استکان یا لیوان بخریم پیدا نمی‌شد. در نبود لیوان، چای را با کاسه می‌خوردیم. اما نبودن وسایل یدکی ماشین‌های سواری نظیر تایر یا لنت ترمز و نظایر این‌ها، موجب خوابیدن ماشین‌های سواری، از جمله تاکسی‌ها می‌شد. وقتی دولت با بحران کمبود یا نبود یک کالا در بازار روبرو می‌شد، با عجله دست به کار می‌شدند و حتی با پرداخت هزینه‌های بیشتر آن کالا را وارد می‌کردند. نتیجه آن می‌شد که ناگهان، سر هر کوچه‌ای و گوشه هر خیابانی، صدها دست‌فروش، آن کالا را ارائه می‌داد.

علاوه بر پیامدهای کشنده بی‌کفایتی و عدم کارایی کاربران، فساد مالی نیز مزید بر علت بود. یک نمونه از این فساد مالی را خود من تجربه کردم. دولت مصر برای سفر به کشورهای عربی، یک گذرنامه مصری برایم صادر کرده بود. به موجب قوانین مصر، به دارندگان گذرنامه مصری هنگام سفر از قاهره به خارج مبلغی ارز به قیمت دولتی

۴۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

داده می‌شد. اما آن جوانی که از طرف میزبان ما، مأمور بود تا برای ما بلیط تهیه کند و سایر تشریفات خروج را انجام بدهد، آن سهمیه ارز خارجی را می‌گرفت و به جیب می‌زد و ما هم هیچ‌گاه نخواستیم در این مورد به مافوقش حرفی بزنیم.

از آنجا که ما نپذیرفته بودیم که برنامه‌های فارسی رادیو قاهره را شروع کنیم، رفتار مسئولان دولت مصر با ما به طور محسوسی تغییر پیدا کرد و در نهایت، در آخرین دیدار و گفتگویی که دکتر چمران با فتحی‌الدیب داشت، در پاسخ به انتقادات و شکایت‌هایی که دکتر چمران مطرح ساخته بود، با صراحت گفت که دولت مصر از کار با ما راضی نیست و ناامید شده است.

اما نکته آخری که موجب شد ما روابط خود را با دولت مصر قطع کنیم و چمران هم دفتر سماع را ببندد و از قاهره بیرون برود این جمع‌بندی بود که ما هر آنچه را که برای سازمان‌دهی فعالیت‌های خود لازم داشتیم و هرآنچه را که مصری‌ها می‌توانستند به ما در آن مرحله از کار کمک کنند، داده بودند و ما به دست آورده بودیم. در جای دیگری توضیح داده‌ام که آموزش‌های مصریان به گروه‌های داوطلب، عبارت بودند از سازمان‌دهی مخفی، فن مبارزه با پلیس، مواد انفجاری، رمز نویسی، مرکب نامرئی، آشنایی با اسلحه، جنگ تن به تن، شیبخون، حرکت شبانه در صحرا و عکاسی. از میان این دروس، مهمترین درس در مرحله اول، اصول امنیت سازمان‌دهی مخفی بود که برای ما بسیار مفید و شاید مفیدترین بخش بود. استفاده از رمز و یا جوهر نامرئی در مکاتبات بخش دوم بود. اما سایر دروس، اگرچه لازم و مفید بودند، اما در آن مرحله چندان ضروری به نظر نمی‌رسیدند. خصوصاً که اعزام داوطلبان از ایران به آلمان و سپس به مصر با خطرات امنیتی بسیار بالایی همراه بود. از طرف دیگر ما توانسته بودیم با جمع‌آوری یادداشت‌های داوطلبان در کلاس‌های درس، کاملترین جزوه آموزشی اصول سازمان‌دهی مخفی را تهیه کنیم. دکتر چمران بعد از استقرار در جنوب لبنان و دسترسی به برخی از جزوه‌های آموزشی مشابه در گروه‌های دیگر، به من نوشت که جزوه تهیه شده ما، کاملترین و بهترین است. به این ترتیب به همکاری با دولت مصر پایان داده شد.

۱۲. توقف فعالیت‌های سماع و انحلال آن

بعد از خروج دکتر چمران از قاهره و قطع روابط با مصر، فعالیت جمعی ما تحت عنوان سماع عملاً متوقف گردید. برخی از مشکلات و درگیری‌های درونی موجب بروز ناراحتی‌ها و تشنجاتی در روابط مابین اعضای اصلی شده بود. اعضای اصلی که یکدیگر را می‌شناختند در یکی از دو آپارتمان با هم زندگی می‌کردند. اگرچه ما یکدیگر را می‌شناختیم اما با هم زندگی نکرده بودیم و به خلیقات و خصوصیات فردی آشنا نبودیم. زندگی مشترک در این آپارتمان فضای برادری و صمیمیت خاصی را به وجود آورده و موجب نزدیکی روحی میان اعضا شده بود. خرید نیازهای روزانه و تهیه غذا و شستشو و نظافت همه به عهده اعضای گروه بود و هر کسی وظیفه‌ای را قبول کرده بود و انجام می‌داد. با بودجه ناچیزی که داشتیم غذای عمده گروه آشی بود که با حبوبات تهیه می‌شد و چمران اسمش را *آش وحدت* وجود گذاشته بود. مسئولیت تهیه غذا را همسرم پذیرفته بود. اگرچه خانواده ما در آپارتمان جدا زندگی می‌کردند اما در هر فرصتی همه به دورهم جمع می‌شدیم و با هم غذا می‌خوردیم. اما زندگی مشترک با مشکلاتی نیز همراه بود. از این جمع دکتر چمران و من متاهل بودیم. خانواده چمران هنوز به جمع ملحق نشده بودند، چمران عشق و علاقه زیادی به خانواده داشت و دوری آن‌ها برایش سخت بود. اما چمران بسیار خویشتن‌دار بود و به روی خود نمی‌آورد. دوستان مجرد ما، اگرچه غم زن و بچه نداشتند، اما نگران بی‌خبری از خانواده‌های خود در ایران بودند. کندی مبادله نامه، که به آن اشاره کردم، این دوستان را نگران می‌کرد. از طرف دیگر کندی پیشرفت در برنامه‌ها و انتظار کشیدن خود موجب ناراحتی برخی از دوستان شده بود. این شرایط موجب آن شد که افراد بعضاً از یکدیگر به قول معروف دلخوری پیدا کنند. بعد از پایان ارتباط با مصر، از اعضای اصلی درخواست شد که نظر و تحلیل خود را بنویسند. بعضی از اعضای شورای مرکزی نقد و بررسی خود را نوشتند که در میان اعضای شورا توزیع شد. مفصل‌ترین ارزیابی را مرحوم دکتر چمران نوشت. این ارزیابی‌ها در «دفتر دوم-نامه‌ها» آمده است. دکتر چمران در نامه‌ای به من، به تاریخ ۱۳ تیرماه ۱۳۴۵، بعد از برگشتن به آمریکا تحت عنوان «*تحلیلی از مشکلات سازمان مخصوص*»، دو محور اساسی را مورد بحث قرار داد که در پیوست ۴ آمده است.

۴۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

آخرین اجلاس شورای مرکزی سماع بعد از قطع روابط با مصر و خروج از قاهره تصمیم گرفت که تمام اعضاء به استثنای، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من، به ایران برگردند. هریک از این اعضاء با برگشتن به زندگی عادی، شرایط را برای برگشتن به ایران فراهم سازند.

به این ترتیب، دوستان هر کدام در فاصله‌های کوتاهی، به ایران برگشتند. جزوات آموزشی که تهیه شده بودند، توسط همین اعضاء به ایران فرستاده شدند. صادق قطب‌زاده در پاریس مستقر شده بود، دکتر چمران در خرداد ۱۳۴۵ به آمریکا برگشت. چند ماه بعد، من هم توانستم به آمریکا برگردم. اگرچه در آخرین اجلاس سماع پیش‌بینی شده بود که بعد از یکسال، اعضاء شورا به خارج بیایند و شورایی تشکیل شود، اما این تصمیم واقع‌بینانه نبود و هرگز هم عملی نشد. اگرچه ما سه نفر در خارج از کشور در تماس و گفتگوی دایم با یکدیگر بودیم، اما ارتباطمان با دوستانی که به داخل ایران رفته بودند به حداقل رسید. چمران بعد از برگشت به کالیفرنیا در منزل پدر و مادر همسرش - پروانه - مستقر شد. اما برای پیدا کردن کار با مشکل روبرو شده بود. او در رشته علمی تخصصی خودش، الکترونیک، شاگرد اول دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود و به همین دلیل از یکی از بهترین و پیشرفته‌ترین مؤسسه‌های پژوهشی در این رشته معروف به Bell lab در نیوجرسی کار گرفته بود. اما با استعفای از آن مؤسسه و خلاء دو سال «بیکاری»، به مناسبت سفر به خاورمیانه، هر کجا برای کار مراجعه می‌کرد، جواب مثبت و مساعد دریافت نمی‌کرد. او حتی حاضر شده بود نه به عنوان دکترا، بلکه فوق لیسانس کار کند اما موفق نشده بود. یکبار هم که کاری گرفت، رئیس‌اش که یهودی بود و به دنبال یک بحث داغ درباره فلسطین و اسرائیل، از کار اخراج شد.

۱۳. کمک‌های دولت مصر به فعالیت‌های سماع

کمک‌های دولت مصر به گروه سماع عبارت بودند از:

- ۱- در قاهره، دو آپارتمان مجاور هم، در طبقه اول یک ساختمان هر کدام دو اتاق خواب، با ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین وسایل زندگی، نزدیک به یک مرکز نظامی، در میدان کبری/تعبه در اختیار گروه قرار داده شده بود.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۷۹

از آنجا که نمی‌توانستیم در قاهره ارز خارجی را به پوند مصری تبدیل کنیم و خرید ارزان قیمت پوند مصری در صرافی‌های خارج از مصر (مثلاً در بیروت) را عملی نادرست می‌دانستیم. ماهیانه مبلغی ناچیز بابت خرید غذا و مایحتاج روزانه به مسئول گروه می‌دادند. با رعایت قناعت و درویشی به هر ترتیبی بود با همین مبلغ زندگی روزمره خانواده و دوستانی که برای گذراندن دوره می‌آمدند اداره می‌شد. کلاس‌های تئوری در آپارتمانهای جداگانه برگزار می‌شد و افرادی شبانه‌روزر آنجا بودند که آنجا از آنها پذیرائی می‌شد.

بلیط سفرهای اعضای گروه از فرانکفورت به قاهره و برعکس و نیز از قاهره به بیروت و بغداد، توسط میزبان با هواپیمای مصری تأمین می‌شد.

هزینه‌های ضروری در خارج از قاهره از طریق کمک‌های مالی علاقمندان و دوستان، به خصوص از آمریکا، تأمین می‌شد. در موارد نادری، دولت مصر کمک مالی (ارز خارجی) می‌کرد.

کمک‌های مالی، چه به صورت جنبه (پوند) مصری یا ارز خارجی (فرانک سوئیس) که از طرف دولت مصر پرداخت می‌شد، تماماً در یک دفتر ثبت می‌شد. اما متأسفانه این دفتر، در گردش ایام از بین رفت. اعضای که به مأموریت می‌رفتند علاوه بر گزارش عملکرد ما صورت ریز هزینه‌ها را هم می‌دادند. برخی از این گزارشات در دسترس هستند. رقم نهایی کمک مالی دولت مصر به این فعالیت‌ها را به یاد ندارم. آقای سرهنگ فتحی‌الدیب، که در دولت مصر زیر نظر کمال‌الدین رفعت، معاون ناصر، مسئول و رابط گروه ما بود چند سال قبل، پس از پیروزی انقلاب ایران، درباره فعالیت‌های آن دوره ما مصاحبه‌ای کرده و گفته بود که دولت مصر جمعاً حدود ده هزار دلار، طی آن دو سال به این گروه ایرانی کمک کرده است. البته ما نمی‌دانیم که آیا این مبلغ شامل برخی کمک‌های مالی به گروه خسرو قشقایی هم بوده است یا خیر. علاوه بر این آقای حسن صبری از گروه «ناصری»‌های لبنان به نقل از فتحی‌الدیب ادعا کرد که دولت ناصر در انقلاب ایران نقش داشته است و استناد او به همکاری با سماع بود. آقای سید هادی خسروشاهی مقاله حسن صبری را برای من فرستادند و من هم برای ایشان توضیحاتی را در رد ادعاها فرستادم.

۱۴. خروج از منطقه - بازگشت به امریکا

از اوائل سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) تحولاتی در منطقه، در عراق، لبنان و در روابط ما با دولت مصر رخ داد و در نتیجه فضا برای فعالیت ما بسیار تنگ شد. در عراق، دولت عارف با مصر وحدت و هماهنگی داشت. اما سقوط هلیکوپتر و کشته شدنش بار دیگر اوضاع داخلی عراق را به شدت برهم زد. در لبنان روابط میان ایران و لبنان قطع شد. پیامد این رویدادها، فشار بر ایرانیان مقیم این منطقه بود. نه فقط ایرانیانی که نظیر ما ویزای اقامت کوتاه مدت داشتند، بلکه حتی برای ایرانیانی که اجازه اقامت داریم داشتند و سالها ساکن بیروت بودند، بالا گرفت. تیرگی روابط ایران و لبنان، به دنبال سخنانی بود که سفیر ایران در لبنان علیه ناصر ایراد کرده بود و بلافاصله بعد از این سخنان، تظاهرات وسیعی توسط هواداران ناصر در بیروت صورت گرفت. سفارت ایران سنگباران شد. دولت لبنان از دولت ایران خواست که سخنان سفیرش را اصلاح کند. اما شاه نه تنها آن را اصلاح نکرد، بلکه آنرا تأیید کرد. این موجب تشدید تیرگی و در نتیجه قطع روابط شد. در چنین شرایطی و فضای امنیتی بسیار نامناسب برای فعالیت‌های ما گروه تصمیم گرفت که عملیات خود را در منطقه متوقف کند و کلیه اعضاء به جز، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من که وضع امنیتی خوبی نداشتیم، به ایران برگردند. این عده هر کدام بعد از چند ماه فعالیت در یک کشور اروپایی که زندگی عادی پیدا کردند، به ایران مراجعت کردند. مهندس توسلی به آلمان رفت و برنامه دکترای خود را در دانشگاه فنی اشتوتگارت دنبال کرد و در سال ۱۳۴۶ برای تهیه تز دکترایش در زمینه ترافیک شهر تهران به ایران برگشت. صادق قطب‌زاده در پاریس باقی ماند. من نیز به اتفاق خانواده در اول تابستان ۱۹۶۶ به آمریکا برگشتم. به این ترتیب، تماس و ارتباط مستقیم ما با روحانیان و مراجع نجف متوقف شد. ولی ارتباط مکاتبه‌ای با دوستان عراق و لبنان به خصوص با برخی از روحانیان جوان و فعال حلقه آیت‌الله خمینی در نجف و نیز با امام موسی صدر و سید عبدالغفار سجادی و دیگر دوستان لبنانی ادامه داشت. (دفتر دوم - نامه‌ها)

در این دوره، نهضت آزادی خارج از کشور، دوران رکود و سکوت را می‌گذرانید که انعکاس وضعیت مبارزه سیاسی در داخل ایران بود. در این موقع محاکمات سران

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۸۱

نهضت پایان یافته بود و هر کدام به زندان‌های از ۴ سال تا ۱۰ سال محکوم شده بودند. حرکت قشقای‌ها در فارس به‌طور کامل سرکوب شده بود. فعالیت احزاب سیاسی و جبهه ملی نیز به‌کلی متوقف بود.

پیوست‌های بخش سوم

پیوست شماره ۱. اصول مرامی و سیاسی سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)



حل برای کشورهای مستقل از دوپلوك جهاني است و از آنجا که ما انسانهای صلح دوست و خواهان برقراری صلح جهاني هستیم :

۱- بیانهایی نظیر بیان سنترال که در نفع و صلحت اعضاکنندگان آنها و به در نفع صلح جهاني میدانیم.

۲- برای ایجاد تعادل سیاسی و منظور حفظ آرامش و جلوگیری از خطر تنها ماندن در برابر تجاوزات احتمالی ام از نظامی و غیر نظامی اعتماد بیانهایی را که مکتبی بر مبنای طبیعی و اجتماعی و مقننیت مشترک عنوان باشد نظیر کشورهای بیطرف جهان ضروری میدانیم

۳- سازمان ملل متحد را قابل موثری کردن در حل و فصل اختلافات جهاني دانسته و معتقدیم که ملل غیر متعهد جهان در میان دولوک جهاني در سازمان ملل متحد میتوانند نقش موثر و بزرگی را ایفا نمایند .

xxxxxxxxxxxx

سیاست داخلی :

ظرف-

از آنجا که مبارزه ملت با مخاطرات استقرار حاکمیت ملی و برخورداری از زندگی

معاد تندانه ای می باشد ما معتقدیم که :

۱- رژیم سیاسی کشور را جمهوری و مبتنی بر آزادی و دموکراسی خواهد بود

۲- رژیم اقتصادی کشور با یک رژیم سوسیالیستی مکتبی و مبتنی بر جهان بینی خادپرستی که ناشی و الهام گیرنده از اصول عدالت اجتماعی اسلامی میباشد خواهد بود

۳- تحقق امر میان سوسیالیسم و دموکراسی وقتی امکان پذیر خواهد بود که زیربنای فکری جامعه ما را خادپرستی و اصول اعتقادات اسلامی تشکیل دهد

xxx xxx

ما سیاست های استعماری را در خلیج فارس محکوم و معتقدیم که همکاری و کمک بازاد ساختن مردم بحرین و سایر شیخ نشین های خلیج فارس از زیر یوغ استعمار رسباه وظیفه اولیه ما میباشد .

در ساله اکراد ما معتقدیم آنچه که برای اکراد ایرانی مهم است جدا کردن از ملت خود نمی باشد و تحرک آنها بجد شدن حاصل کنی العمل در برابر رژیم ضد ملی فعلی میباشد و تا زمانی

که به تنها اکراد بلکه تمامی ملت ما از نعمت آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی محروم هستند مساله اکراد قابل حل نخواهد بود .

این متن توسط آقای علی شریفیان رضوی به عربی برگردان شد و به پیشنهاد و ابتکار ایشان آیات ۶۵ و ۶۶ سوره انفال، آیه ۲۷ سوره فتح و آیه ۹۹ سوره توبه نیز در مقدمه متن عربی اضافه شد. علاوه بر این در ترجمه عربی ابتدا بخش سیاست داخلی و سپس بخش سیاست خارجی عنوان شد. در پایان آن نیز اضافه شد: والله علی ما نقول شهید. والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین. این متن توسط ۵ نفر آقایان پرویز امین - مصطفی چمران - بهرام راستین - علی شریفیان رضوی و ابراهیم یزدی امضاء شد..

پیوست شماره ۲. نمایندگان سازمان مخصوص اتحاد و عمل «سماح» در مذاکرات با مقامات دولت مصر به ریاست کمال الدین رفعت به منظور آموزش دوره‌های نظامی و چریکی در قاهره سند زیر را امضاء کردند:

الامر فی ۱۱/۱۰/۱۹۶۵

سری القلیة

- یا ایها الذی حررت لومنتین علی الکمال ، ان یکن حکم طین طین یطین
 یطینا طین ، وان یکن حکم طین یطینا انما من الذین کفرا بآیاتهم
 ثم لا یقینون - الان خلف الله حکم و هم ان یرکم دفعا ، فان یکن
 حکم خلف لربنا طین فان یکن حکم الله یطینا انتم بل ان الله
 والله مع السیئین . *انفال: ۶۵، ۶۰*

- که حدیث الله و روح الیومیا بالحق ، فعدن السجد العلم اعلم الله
 انتم محاکم و حکم و یقینون لا یظنون ، فاعلم ما لم تعلموا فیهما
 من مومن لکن کما فیها . *سج - ۲۷*

- و ان الامراب من یؤمن بالله و الیوم الاخر و یعط ما یلقی من ربه صدقة الخ
 و صلیا فالیوم . الا انما یؤمنون لهم سعیدهم الله فی رحمة ان
 الله کلهم و حیم . *توبه: ۹۹*

حدیث الله العظیم

باسم تعالی

«یا» طر آنکسر القصب الامتداد الاخریة و انما کلهم اصبح مرفقا معا بلربنا فیها ،
 و «یا» طر فیرا کلذ الطیور و انما کلهم حور» القصب انهم کلهم من نیر الاستعمار
 و الامتداد من حور و انما «حور» القصب الامتداد» انما فی الامتداد
 فی فرقنا من ۱۱/۱۰/۱۹۶۵ و ۱۱/۱۰/۱۹۶۵ و من المیاطة انی لجهه هذا مع السؤلون
 حکم الامول جازة انما فی الامتداد انی لجهه انی الله و الیوم الاخر و من السؤلون
 فی حقل السیاسة العظمیة :

ا- لجهه جیوری و صیراط الامتداد : من لجهه لید انما حکم القوی السعد و یطین
 حکم القصب طر القصب .

ب- کلذ الامتداد : من لجهه منی الامتداد و یطین طر لجهه الله و الخ من الاحتطال
 السیة لجهه منی القویة من القصب طر لجهه .

ج- کلذ الامتداد من الامتداد : منی طر القصب لجهه و منی لجهه و منی لجهه و منی لجهه
 الاسلام .

في ظل السياسة الخارجية :

- ۱- بناء الامم المتحدة ، التعاون العربي مع العرب الغير المنظمين والسياسة وكافة الدول الاخرى - ليبيا .
- ۲- بناء لجنة المنظمات العربية ضد الاعتراض في ليبيا .
- ۳- تنفيذ سياسة عدم الانحياز والحياد الجلي ، عدم الانحياز في الصراع العربي بين الكيان العربي واليهودية ، طرد الاحزاب اليسارية الاعتصامي تحت الحاد المركزي .
- ۴- تنفيذ صلاحيات وفاق ليبيا مع العرب السلمة في ليبيا .
- ۵- تنفيذ صلاحيات ليبيا والتعاون الجاد العربي مع الدول المتقدمة المتقدمة الديمقراطية من العرب .
- ۶- التعاون ودعم وحماية الثورة العربية الليبية في سبيل الوحدة العربية وطرد كافة الاعتراضات لليبيا .
- ۷- ولا " على ان ليبيا واحد وكليا واحد وحر وواحد ومن نظر اثار العلاقات بين الطامع الاممية طامعين الديمقراطية والتمتع بان العلاقات بين الديمقراطية والتمتع خلاف مصر يجب ان لا تكون مانع من الوحدة العربية كما انه يجب ان لا تكون طامعين الانتظار الرجوع لحاليا واستقلالها ؛ ومن يبدل نظري جهدا في سبيل الوحدة الوطنية بين جميع المسلمين .

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب وهو ارحم الراحمين

بعضنا بعض
() () () () ()
() () () () ()
() () () () ()
() () () () ()

پیوست شماره ۳. سوگند نامه افراد عضو سماع:

بسمه تعالی

سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)

برگ درخواست عضویت

از آنجا که معتقدم که آزاد ساختن خلق ستم دیده ایران و بنای یک جامعه سعادت مند و آزاد و مستقل هدف و مطلوبی عظیم می باشد که به فداکاری و از خودگذشتگی وسیع و همگانی احتیاج دارد و از آنجا که این فداکاری ها و از خودگذشتگی ها وقتی اثرات و نتایج نهایی خود را ظاهر خواهد ساخت که همه در یک سازمان واحد و منظمی متشکل و متمرکز گردد: اینجانب ... متولد ... شهر... دارنده شناسنامه شماره ... صادره از ... ، فرزند... ساکن ...، نظر به اینکه اصول مرامی و هدف ها و برنامه های سماع و تحقق و اجرای آنها را متضمن ایجاد جامعه ای سعادت مند برای ملت خود می دانم با قبول اساسنامه و آئین نامه های مربوطه سماع، عضویت در آن را درخواست می نمایم. تاریخ امضاء

پیوست شماره ۴. خط مشی و برنامه های سماع

بنام خدا

اردیبهشت ۱۳۴۴ / آوریل - مه ۱۹۶۵

خط مشی

الف - خط مشی عام

۱. نظر به آن که انقلابی که سازمان ما خواهان وقوع آن در ایران است یک دگرگونی ریشه ای همه جانبه در سراسر شئون زندگی فرد و اجتماع است و این خواسته جز در پرتو یک مکتب تربیتی و فکری میسر نیست لذا سازمان خواهد کوشید تا از همین آغاز و در تمام مراحل مبارزه کلیه مشخصات و خصوصیات ناشی از مکتب فکری و تربیتی ما در سراسر تشکلات و در تمام کارها و برنامه های وی منعکس و جاری باشد.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۸۷

۲. نظر به آن که آمادگی و خواستاری تغییر وضع موجود در بین صفوف ملت ایران روز به روز اوج بیشتری به خود می‌گیرد و مقتضیات محیط انقلابی در شهر و ده - هر کدام با ویژگی‌های خاص خود - رو به توسعه و تکامل و تشکل است لذا می‌بایستی مقدار اعظم کوشش سازمان صرف ایجاد و تکمیل هسته‌های انقلابی مناسب در شهر و در ده بشود. هسته‌هایی که با تکمیل خود قادر به شروع و رهبری و ادامه انقلاب مسلحانه همه جانبه باشند تا به محض آنکه کیفیت و کمیت و موقعیت مناسب را پیدا نمودند - انقلاب آغاز گردد.

۳. نظر به آن که تنها توده‌های مردمند که صاحب و قادر به انجام و فرجام انقلاب مسلحانه علیه نظام استعمار کنونی ایران می‌باشند و دخالت و شرکت مستقیم خود آنها ضامن و حارس پیشرفت و عدم انحراف انقلاب است، لذا کوشش سازمان بر آن خواهد بود که تمام طبقات و قشرها به ویژه طبقه دهقان و کارگر را در انقلاب سوق دهد.

ب- خط مشی سیاسی و فکری و بین‌المللی

۴. سازمان تا قبل از شروع انقلاب خواهد کوشید که طرز فکر و هدف خود را از طریق سازمان‌های سیاسی و مذهبی و دانشجویی همگام در بین مردم گسترش داده جو مناسب سیاسی و فکری را در راه اقدام به انقلاب مسلحانه بیش از پیش آماده سازد.

۵. سازمان می‌تواند به منظور گشایش و سهولت در تحقق بخشیدن به آرمان‌های ملت از کلیه ملت‌های دنیا و دولت‌های آزادیخواه جهان به ویژه ملت و کشورهای آسیایی و آفریقایی مخصوصاً مسلمان آنها، طلب همکاری و کمک‌های مادی و معنوی بلاشرط و یا به صورت قرض بنماید.

ج- خط مشی سازمانی

۶. ایجاد سازمان انقلابی در چند شهر بزرگ و چند مرکز دهقانی. موجودیت و عمل این هسته‌ها تا آغاز انقلاب مخفی خواهد بود.

۴۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

۷. به منظور تأمین و تضمین موجودیت و اقدامات سازمان، تشکیلات داخل کشور تا زمانی که قدرت کافی برای مقابله با خطرات مختلفه را به دست آورد به حالت جدای از هم به وسیله مرکزیت سازمان مقیم خارج اداره و رهبری می‌گردد.

۸. سازمان خواهد کوشید حتی الامکان تعلیمات فکری و انقلابی خود را در داخل کشور به اعضا خویش داده و برای رشته‌های تخصصی افراد را به خارج اعزام دارد.

د- برنامه تعلیماتی

الف. علیمات اصولاً به دو نوع فکری و جنگی تقسیم می‌شود.

۱- تعلیمات عمومی فکری و تئوری:

— شناسایی فکری و مرام

— علم انقلاب و جنگ انقلابی

— علم سازمان زیرزمینی و مبارزه زیرزمینی و لوازم آن

— بهترین نوع مبارزه انقلابی با شرایط ویژه ایران

— شناسایی اجتماع ما و دشمن ما

۲- تعلیمات عمومی جنگی - چریکی، اسلحه و وسایل تخریب و غیره

۳- تعلیمات تخصصی:

— علم استراتژی، سازمان دهی و اداره جنگ انقلابی

— علم استراتژی و سازمان دهی برای مبارزه مخفی

— علم جنگهای مسلحانه شهری و چریکی

— تعلیمات تخصصی در زمینه‌های مختلف فنی و تکنیکی (ارتباطی، اطلاعات و وسایل فنی و وسایل جنگی و اسلحه و غیره)

ب- تعلیمات از نظر زمانی دو نوع است.

۱- کوتاه مدت - که طی سال آینده برای تعلیمات عمومی اجرا خواهد شد و فقط اگر تعداد شاگردان زیاد بود ممکن است در آخر سال پنج نفر برای تحصیل تخصصی تعیین شوند.

۲- دراز مدت - که تخصصی است و در تمام رشته‌ها خواهد بود.

ج- از نظر عمل و انجام

آنچه را خود سازمان باید انجام دهد - تعلیمات عمومی فکری و تئوری
آنچه را که دوستان خارجی انجام می‌دهند - تخصصی و جنگی
د- آنچه به عنوان متفرقه تصویب شد.

دوره‌های بعدی باید از نظر حجم و تعداد زیادتر و کاملتر از سه دوره قبلی باشد.
تمام کسانی که به داخل می‌روند باید پنج قسمت تعلیمات عمومی و قسمت جنگی
عمومی را فرا گرفته باشند. سعی شود که مطالب امنیتی و فکری و غیره در خارج از
مرکز تعلیم شود و برای تعلیمات جنگی و تخصصی به مراکز آیند. به تربیت اخلاقی
توجه خاص شود. مطلب تعلیمات عمومی به صورت جزواتی خطی یا چاپی تهیه و
تدوین شوند.

برنامه توسعه سازمان در سال آینده: (اردیبهشت ۴۴ - اردیبهشت ۴۵)

الف. در خارج - کادرهای زیر باتوجه به ارجحیت‌ها و مقتضیات تکمیل می‌شوند.
کادر مرکزی: ۱- هیأت اجراییه ۵ نفر؛ ۲- کمیته تشکیلات ۲ نفر؛ ۳- تعلیمات
و تحقیق ۵ نفر؛ ۴- سیاسی ۲ نفر؛ ۵- تبلیغات ۲ نفر؛ ۶- نظامی ۲ نفر
همچنین کوشش می‌شود کادر تبلیغاتی چون گوینده و مفسر و ... از بین اعضاء
تأمین و در نظر گرفته شود.

کادر خارج از مرکز:

اروپا - بمنظور کارهای ارتباطی و راهنمایی افرادی که به مرکز تعلیماتی می‌روند
و کارهای درکنار - ۲ نفر - که می‌تواند از اعضاء وابسته درجه یک باشد. کادر
تشکیلات - تعلیمات در اروپا ۲ نفر
آمریکا - برای انجام کلیه کارهای سازمان در امریکا یک کمیته سه نفری که می‌تواند
از اعضاء وابسته درجه یک باشد.
الجزایر - برای انجام کلیه کارهای ارتباطی تشکیلاتی تعلیماتی افرادی که به منظور
کلاس آزمایشی به الجزایر می‌روند ۲ نفر
عراق: الف- برای انجام کلیه کارهای علنی ۲ نفر؛ ب- برای ایجاد و رهبری شبکه
مخفی ۲ نفر؛ ج - ارتباط قاچاق در دو گروه دو نفری در دو نقطه مناسب ۲ نفر

۴۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

کویت و بحرین - برای شبکه ارتباطی ۲ نفر (می‌تواند عضو وابسته درجه یک باشند)
افغانستان - برای شبکه ارتباطی ۱ نفر (می‌تواند از اعضا وابسته درجه یک باشد)
بیروت - برای شبکه ارتباطی ۱ نفر (می‌تواند از اعضا وابسته درجه یک باشد)
جمع کل خارج ۴۰ نفر

ب- داخل : ۱- کمیته‌های منطقه‌ای $۱۵=۳ \times ۵$ ؛ ۲- کمیته شهر تهران ۳ نفر؛ ۳-
کمیته شهر اصفهان ۳ نفر؛ ۴- کمیته شهر مشهد ۳ نفر؛ ۵- کمیته شهر تبریز ۳ نفر -
جمع داخل ۲۷ نفر
جمع کل داخل و خارج ۶۷ نفر

برنامه سیاسی و فکری برای داخل: الف- تشدید مقاومت مقاومتین :

مقاوم اول - نهضت آزادی ایران: کمک به تشکیلات نهضت - آموزش اعضا
نهضت برای کار مخفی، نفوذ هرچه بیشتر در روحانیت. کمک به تبلیغات نهضت -
ارسال کتب برای نشر و مطالعه. کمک مالی، با توجه به مسئولیت خود نهضت و
سایر کارهایی که بر عهده اوست.

مقاوم دوم- روحانیت: کمک به ایجاد تشکیلات - آموزش روحانیون در امر
تشکیل سازمان و کار مخفی، کمک به تبلیغات - تماس حضوری - نشر کتب و
جزوات مخفی و علنی - افزایش جلسات سخنرانی - سوق آنها به سوی انقلاب.
کمک مالی - برحسب احتیاجات آنها و امکانات ما از طریق نهضت.

مقاوم سوم - جبهه ملی: تشدید مبارزان به حد امکان از طریق نهضت داخل
مقاوم چهارم - دهقانان: ازدیاد شعور آنها به وجود ظلم و تشدید مقاومت آنها (از
طریق نهضت و روحانیت). تشویق افراد روحانی و اعضای نهضت به مسافرت به
دهات و تشکیل هسته‌های تشکیلاتی - ترغیب روحانیت و نهضت به توجه هر چه
بیشتر به مسائل دهقانی.

مقاوم پنجم - مبارزین صنفی: دانشجویان - رانندگان - آموزگاران - دانش
آموزان - کارمندان - کارگران و غیره: تشدید مبارزات صنفی آنها - تشدید مبارزه
آنها در طریق انقلاب - کوشش در جلب آنها به طرز فکر ما.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۹۱

ب- تبلیغات: ۱- بوسیله نهضت و روحانیت، ۲- ایجاد و تقویت مؤسسات غیر سیاسی برای نشر کتاب (شرکت انتشار) - نشر کتاب، ۳- اعلامیه‌های سیاسی، ۴. افزایش جلسات سخنرانی، ۵- ایجاد و تقویت انجمن‌های پخش فکر تحت عناوین مختلف (انجمن اسلامی-کانون نشر حقایق و غیره). در تمام این موارد باید کمک مالی متناسب شود.

ج. مراجع تقلید: آیت‌الله خمینی، میلانی، خویی، محلاتی و نظائر هم با نظر داخل، ایجاد تماس و تولید اطمینان هرچه بیشتر و اقدام به توضیحات لازم و جلب توجه آنان به برنامه و افکار سازمان و جلب همکاری آنان در راه انقلاب و اهداف آن (مقدار مطالب به عهده احمد و دوستان داخل). بررسی امکان خروج یکی دو نفر از آقایان فوق به خارج.

مصوبات متفرقه: ۱- احمد (رئیس طوسی) تا چهار ماه دیگر به ایران می‌رود. ۲- تا قبل از رفتن احمد به داخل راه رفت و آمد قاچاق عراق روشن و به ایشان اطلاع داده شود. حسین در صورت دریافت کارت سبز پدر و تمدید پاسپورت به داخل می‌رود. اتخاذ تصمیم برای رفتن محمود به داخل به عهده هیأت اجراییه است. سه نفری که به داخل می‌روند باید پنج ماده تعلیمات عمومی مصوبه در برنامه تعلیماتی را به خوبی فرا بگیرند. ادریس به الجزیره می‌رود. نصر در ارگان تشکیلات و ارتباطات به عنوان مسئول شماره ۱ ارتباطی عراق تعیین می‌گردد. عباس با هاکوپ ملاقات می‌کند.

درسال آینده جلسات هیأت اجراییه می‌تواند با حضور سه نفر از اعضا تشکیل شود - در این حالت تصمیمات متخذه باتفاق آرا خواهد بود. هیأت اجراییه پس از دریافت نظر رفقای ایران به وسیله احمد درباره علوی تصمیم خواهد گرفت. سازمان بدین وسیله مراتب تشکر و قدردانی خویش را از فداکاری‌های آقای معمار اعلام داشته به ایشان ابلاغ می‌نماید. مقدمات وسائل تعلیمی و تحقیقی از قبیل ایجاد کتابخانه در الجزایر فراهم گردد.

درباره تماس و مذاکره با هاکوپ:

ملاقات و مذاکره سه نفری جابر - عباس - هاکوپ

۱. مذاکره و قراردادهای ابتدایی با موکول کردن جواب از نهضت داخل

۴۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

۲. برنامه پیشنهادی در حدود مرامنامه نهضت باشد.
۳. عقد قرارداد موقعی انجام پذیرد که مطمئن شویم از طرف او مطلبی به خارج فاش نخواهد شد.
۴. عقد قرارداد موقعی انجام پذیرد که خود کادر لازم را برای همکاری با او داشته باشیم.
۵. نماینده نهضت قول می‌دهد که در کادر کلی با او هم اکنون هم کاری کند.

برنامه نهضت در خارج:

۱. تنظیم اساسنامه برای نهضت خارج از ایران
۲. روشن کردن حدود مسئولیت‌های سازمانی
۳. انتخاب سه نفر برای اداره نهضت
۴. تعیین عضویت قطعی افراد در اروپا و امریکا
۵. توزیع نشریات فکری
۶. بی‌طرفی مثبت در تمام مسائل مطروحه در اروپا و امریکا

برنامه الجزیره

۱. در اولین فرصت مناسب با توافق جمع با الجزیره تماس حاصل شده و در مورد همکاری با سازمان مذاکره شود.
۲. در صورت توافق کلیه کسانی را که به هر دلیل نمی‌توانیم به قاهره بیاوریم به الجزیره برای تربیت اعزام داریم.
۳. استفاده از کمک‌های آنها در موقع ضروری.

برنامه عراق

۱. ایجاد روابط دیپلماتیک با دولت عراق با موافقت جمع
۲. برقراری روابط دائم و مطمئن با علما و در رأس آنها آیت‌الله خویی
۳. ایجاد یک کادر از علما و طلاب جوان برای مبارزات سیاسی مذهبی
۴. ایجاد یک هسته جوان از روشنفکران - مبارزان سیاسی در حدود نهضت آزادی

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۹۳

۵. ایجاد یک شبکه بسیار سری برای انجام عملیات مخصوص (شعبه سامان)
۶. کوشش برای بهبود روابط علمای عراق با دولت عراق
۷. جمع آوری تمام اطلاعات در مورد اکراد عراق
۸. تشکیل یک پایگاه مقیم (یک تا سه نفر) برای اداره کارهای درکنار
۹. باید کتب شرکت انتشار به تعداد زیاد در میان ایرانیان توزیع شود.
۱۰. باید سعی کرد به مجله الاسلام کمک قلمی بشود که بتوان احتمالاً در آن نفوذ کرد.
۱۱. باید سعی کرد جلسات فکری برای جوانان و طلاب تشکیل داد.
۱۲. باید تمام نشریات سیاسی در میان ایرانیان پخش شود.
۱۳. باید نشریات علمای عراق در نشریات ما منتشر شود.
۱۴. باید سعی کرد یک نشریه محلی متناسب با شرایط خود محل منتشر ساخت.
۱۵. سازمان دانشجویان ایرانی در عراق را باید رسماً تشکیل داد.

درباره خوزستان

۱. فشار به مصر برای تکذیب موضوع خوزستان - تکذیب باید به نفع تبلیغاتی سازمان ما و سازمان‌های همگام باشد
۲. از طریق نهضت - سازمان‌های دانشجویی - کنفدراسیون و غیره نامه‌ها و اطلاعیه‌هایی به سازمانهای غیردولتی (کانون وکلا و غیره) نوشته موضوع خوزستان را توضیح داد.
- اگر دو قسمت فوق منجر به شکست شد و دولت مصر تکذیب نکرد هیأت اجراییه و کمیته سیاسی درباره موضوع مطالعه می‌کنند و پیشنهادات خود را با کلیه اطلاعات به جلسه شورای آینده برای تصمیم ارجاع می‌کنند.
- اطلاعات و مطالبی که باید در اختیار یک عضو سازمان و در اختیار اعضاء هر ارگانی گذاشته شود.

الف- هر عضو:

۱. مرامنامه و منشور
۲. اساسنامه

۴۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

۳. خط مشی و برنامه کلی (انقلابی - سیاسی)
۴. نظر سازمان نسبت به مقتضیات و عوامل و شرایطی که سازمان را وادار به اتخاذ برنامه و رویه کنونی کرده است (وضع سیاسی ایران... خفقان... فقدان دید انقلابی... لزوم تربیت فرد در خارج... مشکلات کار... و غیره)
۵. نظر سازمان نسبت به دستجات و احزاب مختلف
۶. برنامه‌های تبلیغی - تعلیمی - نظامی - ... و غیره در خطوط کلی
۷. در چه مرحله ای از مبارزه هستیم؟
۸. وقایع سیاسی در داخل و خارج

ب- اعضای هر ارگان:

۱. برنامه کلی ارگان در گذشته و آینده
۲. پیشرفت کلی کار ارگان (سه ماه یک بار)
۳. جریان‌ات و مطالب مربوط به وظیفه خاص وی

ج- اعضای کمیته هر ارگان:

۱. خط مشی و برنامه کامل کمیته در گذشته (و آینده)
۲. برنامه کلی کمیته‌های مختلف
۳. کارهای انجام شده در سایر کمیته‌ها (به طور کلی) (سه ماه یک بار)

د- اعضای هیات اجراییه:

۱. تمام حوادث و کارها به استثنای مطالب صرفاً اجرایی بسیار مخفی کمیته‌ها
۲. تماس خارج بدون اسم واقعی
۳. شناسایی حضوری یک سوم اعضای سازمان مقیم خارج

ه- اعضای شورا:

- گزارش کلی از پیشرفت کار تمام کمیته‌ها و هیأت اجرایی در خارج و داخل (سه ماه یک بار)
۱. تمام جریان‌ات سیاسی خارج و داخل (مرتب یا سه ماه یک بار)
 ۲. شناسایی حضوری یک پنجم اعضای سازمان مقیم خارج
- مطالب بی‌نهایت سری به شرح زیر است:

۱. تعداد اعضاء
۲. اسامی اعضاء
۳. شغل اعضاء
۴. مراکز تربیتی و مراکز ارتباطی سازمان
۵. مراکز عمل در داخل
۶. تصمیمات و برنامه‌های اجرایی
۷. قراردادهای و ملاقات‌های دیپلماتیک
۸. مراکز کارهای فنی سازمان
۹. بودجه و منابع درآمد سازمان

باید به پرسش عام گذارده شود:

هر نوع تغییر در مرامنامه و منشور - اساسنامه - خط مشی و برنامه کلی - نظر سازمان راجع به احزاب و دستجات دیگر ایران - تغییر اساسی در برنامه رشته‌های مختلف - برنامه سیاسی و فکری سازمان.

پرسش عام ویژه

۱- هر نوع تغییر در برنامه کمیته‌ها به پرسش عام اعضای ارگان مربوطه گذارده می‌شود.

۲- هر نوع تغییر در برنامه ویژه قسمتی از یک ارگان از طرف مقام بالاتر به پرسش عام افراد آن قسمت از ارگان گذارده می‌شود.

پیوست ۵. تحلیل دکتر چمران از عملکرد سماع

غرور دوستان ما

به محض اینکه دانشگاه (مصر) ما را پذیرفت، عده‌ای یا همه دوستان ما دستخوش غرور شدند و سر از پا نشناختند. این غرور باعث شد که واقعیات - آن طور که هست - شناخته نشود و یا برآوردها غیرطبیعی باشد. دوستان فکر می‌کردند که همه کارها تمام شده است. پول هست، تعلیمات هست، فداکاری هست، افراد هم زیاد هستند؛ لذا تمام کارها تمام شده است؛ درحالی که اینها جز سرابی نبود، همه دستخوش تغییر و تحول بود و نمی‌باید این طور مغرور می‌شدیم. خرج‌های زیاد و

۴۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بی‌اندازه اولی و انتظارات بی‌حد عده‌ای از دوستان ما، نشانه این غرور بود. عده‌ای از دوستان آنقدر کارها را یکسره فرض می‌کردند که دیگر جایی برای تردید و یا سکوت نبود. هرکس از طرفداران که حاضر به طرز تفکر ما نشده بود، به سختی مورد حمله و شماتت قرار گرفت. آنها که به پیشرفت کار به این سادگی اطمینان نداشته و لذا نیامده بودند، از طرف دوستان ما بی‌ایمان و مردّد و منفعت‌طلب معرفی می‌شدند. من از همان اول با این طرز تفکر به شدت مخالفت کردم و این اختلاف عقیده همیشه بین ما وجود داشت و اکنون که می‌نگرم، بیشتر متوجه می‌شوم که چه قدر از مرحله پرت بوده‌ایم.

جمال حدود دو یا سه سال کار خود را رها کرد و آمد. مقدار کاری که انجام داد، بسیار ناچیز بود. فقط دوستانش «به به» گفتند و فداکاری‌اش را ستودند، ولی چند سال از علم و هنر خود باز ماند و اکنون، به همان مرحله پیشین بازگشت، برای او محال و یا لاقابل بسیار مشکل است. خسارات روانی خانواده و خسارات مالی فراوان متحمل شد و نه تنها کمکی به سازمان نکرد، بلکه سربار سازمان نیز بود؛ در حالی که اگر کار و زندگی خود را داشت، چه بسا که نیمی از درآمد خالص خود را وقف سازمان کرده بود و چه بسا که سازمان در این روز به این فلاکت نمی‌افتاد ... این ضررها را کدام یک از دوستان ما حساب می‌کردند؟ یا بهتر بگویم، کدام یک صلاحیت این محاسبه را داشتند؟

جمال این‌ها را می‌دانست و ناراحت بود، ولی به خاطر سازمان و تبعیت از جمع، سکوت می‌کرد، ولی اکنون من معتقدم که این عمل اشتباه بود. قاطعیت لازم است و بهتر بود که جمال قاطعیت داشت و آن چه را معتقد بود، به صراحت می‌گفت و به دنبال کار خود می‌رفت و به ناراحتی و یا نگرانی و احیاناً حمله دوستان توجهی نمی‌کرد ...

دولت همیشه به آدمی اقبال نمی‌کند؛ گاهی می‌آید و گاهی می‌رود. آدمی باید آنقدر ظرفیت داشته باشد که هنگام نزول دولت یا اقبال آن، دستخوش افراط و تفریط نگردد و خود را نبازد ... اما ما این اشتباه را کردیم و دچار غرور شدیم ...

چه ساعات فراوان که دوستان بحث می‌کردند، ولی همه بحث به دنبال این مطلب بود که جلوی یکی را بگیرند و دیکتاتوری را از سلطه قدرت به زیر آورند؛ گویی که

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۹۷

همه کارها تمام شده است و چرخ روزگار به کام ما می‌گردد و اکنون در صد برآمده‌ایم که جاه‌طلبی را از نردبان ترقی به زیر آوریم. چه ساعات فراوانی بحث در این باره بود که عناوین فرهنگی و یا سابقه‌های سازمان افراد، همه باید از بین برود، همه باید باهم برادر و یکسان باشند، همه باید از گذشته‌ها صرف نظر کنند، همه باید مانند افراد درویش تهی‌دست و بی‌مایه، حقوق گذشته خویش را فراموش کنند! . . . این‌ها، از ناراحتی‌های درونی و عدم اعتماد به نفس و حس حقارت سرچشمه می‌گرفت. کسانی که دستخوش این نوع افکار و احساسات بودند، نمی‌توانستند درست فکر کنند و به مسائل اساسی و مهم سازمان بپردازند.

عدم اعتماد و هماهنگی

عدم اعتماد بین عده‌ای از دوستان حکومت می‌کرد؛ نظر بد و سوء ظن، چه ناراحتی‌های بزرگی ایجاد کرده بود. اگر در هسته مرکزی چنین سازمانی، سوء ظن وجود داشته باشد، بدون شک شکست خواهد خورد. عدم هماهنگی نیز به مسئله کمک می‌کرد و سبب می‌شد که به سوء ظن کمک کند و باعث شود که هرکس وظیفه خود بداند که دیگری را بپاید و مواظب باشد که کسی خطا نکند. به نظر من کسانی که دور هم جمع می‌شوند که چنین کار بزرگی را هسته بگذارند، باید صلاحیت چنین کاری را داشته باشند؛ تجربه لازم دارد، شخصیت و ظرفیت لازم دارد. فداکاری و ایمان پاک می‌خواهد. ولی متأسفانه جمع ما صلاحیت چنین کاری را نداشت؛ حتی به طور پتانسیل نیز فاقد این صلاحیت بود و ما همه این را می‌دانستیم و امید داشتیم که به محض ختم مقدمات، افراد ذی‌صلاحیت آمده، مصدر تشکیلات خواهند شد و به این امید، امروز و فردا کرده، مقدمات را برای دیگران آماده می‌کردیم. ولی دیگران هم نیامدند و غرور بدون پشتوانه، کاری از پیش نبرد.

عدم ثبات دانشگاه

تردید و بی‌تصمیمی، مرض بزرگی است و ما همیشه دچار تردید و عدم ثبات بودیم مقدار کمک را نمی‌دانستیم، به ادامه آن اطمینان نداشتیم و نمی‌توانستیم به طور قاطع برنامه‌ای بریزیم. آنها به ما قول‌هایی داده بودند، ولی سر باز زدند. دلیل این امر به

مقدار زیاد به گردن خود ما بود. عدم پیشرفت کار و ناثباتی ما باعث سوء اثر روی دانشگاهیان شده بود و آنها نمی‌خواستند وقت خود را تلف کنند.

ما یک اشتباه بزرگ کردیم و آن این که، برنامه ما فقط به اتکای کمک دانشگاهیان بود و اصولاً وعده آنها زیربنای برنامه ما و وسعت فعالیت ما بود و هنگامی که آنها شل شدند، برنامه ما نیز متوقف شد. اصولاً آنها شرقی بودند، طرز کار و طرز تفکر آنها نیز شرقی بود؛ نظم و ترتیبی وجود نداشت و ممکن نبود که برنامه کلی بر مبنای کمک‌های آنها ترتیب داد. از یک طرف در درس‌های تئوری خود چیزهایی به ما می‌آموختند و هنگامی که ما از آن دروس پیروی می‌کردیم، مورد شماتت خودشان قرار می‌گرفتیم. ما روش خود را از دست دادیم، به سیستم آنها نیز خو نگرفتیم. روش ما روش زاغ بود که می‌خواست از کبک تقلید کند و حدود دو سال گذشت تا ما به این نکته پی بردیم. آن‌گاه ممکن بود که خود را مهیا کنیم، ولی وقت گذشته بود و مشکلات دیگری وجود داشت و آنها امکان دیگری به ما ندادند ...

راندمان خود آنها در کار خودشان بسیار کم بود. امنیت کم وجود داشت. نظم و ترتیب مفهوم نداشت و متأسفانه ما به آنها تکیه کرده، وقت زیادی تلف کردیم. برای ماشین چاپ دو سال در تردید و به درهای مختلف زدیم و به هم جا متوسل شدیم. وقتی که تصمیم گرفتیم ماشین قطعاً باید بیاید، آنها گفتند: «نه!» و کار متوقف شد. نظیر این مثال فراوان وجود دارد. اصولاً وقت و زمان برای آنها و برای ملل شرق، ارزش چندانی ندارد.

و ما نیز مشمول همین قانون شرقی می‌شدیم و هنگامی تجربه آموختیم که دیر شده بود. ما شخصاً نواقص زیاد داشتیم و محتاج هدایت و راهنمایی آنها بودیم و راستی اگر آنها باتجربه و آزموده و منظم بودند و مانند برادری بزرگتر دست ما را می‌گرفتند، مسلماً پیش می‌بردیم، ولی متأسفانه واقعیت غیر از این بود. آن‌ها بیشتر از ما نواقص داشتند و نواقص ما هم به آن افزوده شد و نتیجه رضایت‌بخش نبود. اگر ما بدون نقص بودیم و تجربه داشتیم، می‌توانستیم با وجود نقص آنها باز هم پیروز شویم، ولی نواقص، دوجانبه و کامل بود و پیشرفت بطئی و ناچیز ...

اصولاً کمک دانشگاه، دستخوش تغییرات سیاسی روز است و چه بسا که خدای ناکرده روزگاری کاملاً به عکس می‌شد، ولی ما آن را ثابت و لایتغیر فرض می‌کردیم.

فعالیت‌های سیاسی □ ۴۹۹

بازی‌های سیاسی و فشارهای اقتصادی آن قدر زیاد است که می‌تواند برنامه‌ای را متوقف کند، مسیری را تغییر دهد. بنابراین خطا بود که ما چنین برنامه بزرگی را فقط به اتکای کمک دانشگاه شروع کنیم؛ آن هم دانشگاهی که خود دستخوش فشارها، تهدیدها، بازی‌های سیاسی و تغییرات و تحولات دایم است ...».

بخش چهارم: ارتباط با علمای نجف - دیدارها و گفتگوها

۱. ضرورت تماس، گفتگو و همکاری

تماس و ارتباط مستقیم نگارنده با مراجع و روحانیون و طلاب حوزه علمیه نجف و نیز روحانیان و علمای لبنان از اواسط سال ۱۳۴۳ و با شخص آیت‌الله خمینی از اواسط سال ۱۳۴۴ که ایشان را از ترکیه به نجف منتقل کردند، آغاز شد.

قبل از آن‌که به شرح این دیدارها و گفتگوها بپردازم ضروری می‌دانم ابتدا توضیح مختصری پیرامون انگیزه مسافرت به خاورمیانه، از جمله لبنان و عراق و تماس با روحانیان منطقه، به خصوص علمای نجف بدهم. از این سفرها و دیدارها دو نکته مورد نظر ما بود. نکته اول با توجه به نفوذ تاریخی روحانیان در میان مردم عامی و عادی و نقش آنها در انگیزش توده‌ها، و نکته دوم قانع ساختن و تحریک آنها به همراهی و حمایت از حرکت ضد استبدادی و ضد استیلائی خارجی ملت ایران بود.

ساختار قدرت در ایران قبل از اسلام، دو رکن اساسی داشت: پادشاه و روحانی. به ندرت پادشاه به تنهایی سلطنت می‌کرده است. در نقش رستم، موبد موبدان بر سر پادشاه تاج می‌گذارد. پادشاه می‌بایستی برخوردار از «فره/یزدی» باشد و تشخیص آن با موبد موبدان بوده است. نقش روحانی، به عنوان رکن اساسی در ساختار قدرت حاکی از نفوذ ویژه روحانیت در میان توده‌های مردم بوده است.

نفوذ روحانیان در توده‌های مردم کشورمان یک سابقه بسیار طولانی تاریخی دارد. روحانیان دوران ایران باستان و قبل از اسلام، موبدان و مغها، ارتباط و نفوذ عمیقی در میان توده‌های مردم داشتند. این که چرا حتی قبل از اسلام، روحانیان چنین نفوذی در میان توده‌های مردم داشتند، نیاز به بررسی‌های جامعه‌شناختی دارد. اما شاید یک علت آن، ممنوعیت دانش آموختن و علم آموزی طبقات عامی و عادی مردم ایران در دوران قبل از اسلام بوده است. شاید هم به علت موقعیت و نقش مذهب در جامعه سنتی و تاریخی مردم ایران زمین بوده است. اگرچه این ارتباط ویژه و تنگاتنگ روحانیان با توده‌های مردم و نفوذ در میان آنان بعد از اسلام، کمرنگ شد، اما از بین نرفت و به تدریج مجدداً شکل گرفت و جایگاه تاریخی خود را در مناسبات و ساختار قدرت پیدا کرد و پادشاه و روحانی، به خصوص در دوره صفویه و پس از آن، دو رکن قدرت شدند.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۰۱

در دوره سلطنت طولانی ناصرالدین شاه، اگرچه رابطه میان روحانیت و پادشاه، نظیر گذشته خیلی نزدیک نبود، اما شورش تنباکو عمق قدرت و نفوذ روحانیت را در میان توده‌های مردم نشان داد. به دنبال صدور فتوای تاریخی *میرزای شیرازی* در تحریم استعمال دخانیات و شورش تنباکو، سه نهاد قدرت، از وجود و حضور و نفوذ یک قدرت سیاسی، اجتماعی و دینی در جامعه ایران آگاه شدند. این سه نهاد و گروه عبارت بودند از: *دربار ناصرالدین شاه، قدرت‌های خارجی، به‌خصوص انگلستان و سوم تولیدگران عرصه اندیشه* مشتمل بر *روحانیان و آزادی‌خواهان*. این هر سه گروه و نهاد از عمق نفوذ و قدرت روحانیان در میان مردم عامی که تا آن زمان بر آن آگاه نبودند یا توجه نداشتند، آگاه شدند. از آن پس دولت‌های انگلیس و روسیه سعی کردند، با نفوذ و رخنه در میان این گروه اجتماعی، بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران اثرگذار باشند. *ناصرالدین شاه* نیز در مناسبات خود با این گروه تجدید نظر کرد. اما روشنفکران و آزادیخواهان نیز ایجاد ارتباط با این گروه اجتماعی وقانع کردن و وادار ساختن آنان به همراهی با خواست‌های ملی و مبارزه با استبداد داخلی و استیلای خارجی را ضروری دانستند.

در دوره *پهلوی اول و دوم*، اگرچه در میان روحانیان برخی وابسته به *دربار* بودند، ولی روحانیان در کل، موقعیت و جایگاهی در ساختار قدرت حاکم نداشتند. اما این بدان معنا نبود که روحانیان موقعیت و نفوذ خود را در میان توده‌های مردم از دست داده بودند. در دوران مبارزات ملی، روحانیان برجسته‌ای با جنبش ملی همکاری کردند. در *انتخابات مجلس هفدهم*، تعداد قابل توجهی روحانی از طرف مردم به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و با تشدید اختلاف میان شاه و دکتر مصدق آن‌ها به جنبش ملی وفادار ماندند و جانب مردم و دکتر مصدق را رها نکردند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه و دستگاه‌های امنیتی وی، توانست کلیه نهادهای مدنی - سیاسی روشنفکران از هر گروهی را تعطیل کند. اما نتوانست نهاد مسجد را که جایگاه حضور و فعالیت روحانیان است، تعطیل کند و یا تحت مهار خود درآورد. آمار دقیقی از تعداد مساجد و نیز از روحانیان در سرتاسر ایران وجود ندارد. در برخی از آمارها، تعداد روحانیان ایران ۱۸۰۰۰۰ ذکر شده است. گفته

۵۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌شود در تهران بیش از ۵۰۰۰ مسجد وجود دارد. از طرف دیگر، ساختار و بافت اجتماعی در ایران به گونه‌ای بوده است که روشنفکران و آزادی‌خواهان برای مبارزه با استبداد داخلی و یا سلطه خارجی، به مشارکت و حمایت توده‌های مردم نیاز داشتند. اما این روشنفکران راهی به سرزمین توده‌ها نداشتند، جز آن که روحانیان را با جنبش ضد استبدادی یا ضد استیلائی خارجی خود همراه سازند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جنبش ضد استبدادی و ضد استیلائی خارجی وجود عینی داشت. طیفی از گروه‌های سیاسی با اندیشه‌های متفاوت که عمدتاً از روشنفکران بودند، در برابر دولت و حکومت کودتا مقاومت و مبارزه می‌کردند. اما به رغم مقاومت و مبارزه طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، روشنفکران فرصت و امکان بسیج گسترده توده‌های مردم را پیدا نکردند. در اوایل دهه ۱۳۴۰ هم که با فشار دولت‌های خارجی، شاه مجبور شد، فضای سیاسی را تا حدی باز کند و جبهه ملی و نهضت آزادی، کار سازماندهی نیروها را آغاز کردند، موج جدید سرکوب و اختناق سد راه آنها شد. در چنین شرایطی، یک حادثه بزرگ تاریخی رخ داد و آن درگیری و تقابل شدید و جدی میان شاه و روحانیت بود. پیامد این درگیری، پیوستن روحانیت ایران به جنبش ضد استبدادی بود.

همان طور که اشاره کردم از زمانی که تاریخ مدون ایران در دسترس ما می‌باشد، قدرت در ایران دو رکن اساسی داشته است: پادشاه و موبد موبدان. شاه هیچ‌گاه تنها سلطنت نمی‌کرده است. شاه و روحانی با هم بوده‌اند. به قول فردوسی:

چنان دین و شاهی به یک‌دیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند

شرط مشروعیت حکومت شاه، برخورداری از «فره/یزدی» بوده است. فره ایزدی شاه را موبد موبدان شناسایی و اعلام می‌کرده است. موبد موبدان تاج بر سر پادشاه می‌گذاشته است. تاریخ همچنین به ما نشان می‌دهد که هر زمان میان شاه و روحانی اختلاف افتاده، شاه شکست خورده و باخته و روحانی پیروز شده است.

سومین درس تاریخ ایران این است که روحانیان به ندرت سلطنت کرده‌اند. سلطنت روحانیان موجب استهلاک مبانی قدرت آنها می‌شود.

چرا روحانیان، حتی از دوران ایران باستان چنان قدرتی داشته‌اند که اولاً قدرتی،

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۰۳

هم وزن، و شاید بیشتر، در کنار پادشاه بوده‌اند و ثانیاً در تقابل و تخاصم میان این دو عمدتاً و اکثراً روحانی برنده و شاه بازنده بوده است، در حالی که قدرت پادشاه، نیروی مسلح و نظامیان بوده‌اند.

در *انقلاب سفید شاه*، محور اصلی اختلاف شاه با روحانیان در ابتدا دو چیز بود: تقسیم اراضی و حقوق زنان و سپس لایحه *انجمن‌های ایالتی و ولایتی*. از اواخر سال ۱۳۳۸ مسأله تقسیم اراضی مطرح شده بود. این که هدف از تقسیم اراضی چه بود و چه ضرورت‌هایی وجود داشت که اراضی مالکین بزرگ به دهقانان بی‌زمین «فروخته» شود و صاحبان این اراضی بزرگ، به کارخانه‌داران جدید تبدیل شوند، در جای خود باید بحث شود که شده است. در جای دیگری من به سیاست‌های راهبردی آمریکا و غرب در پیشگیری ظرفیت‌های انقلاب در کشورهایی مثل ایران اشاره کرده‌ام و دلایل و ضرورت تقسیم اراضی میان دهقانان بی‌زمین را شرح داده‌ام. در اینجا بحث بر سر اهداف تقسیم اراضی در *انقلاب سفید شاه* نیست، بلکه بیان این نکته است که تقسیم اراضی از همان ابتدا هم با مخالفت مالکین بزرگ و هم روحانیان همراه بود. در همان زمان، با فشار و اعتراض *آیت‌الله بروجردی*، مکاتباتی میان *آیت‌الله بهبهانی*، امام جمعه تهران با *سردار فاخر حکمت*، رئیس مجلس صورت گرفت. اما اعتراض روحانیان و درگیری با شاه بر سر لایحه انجمن‌های ایالتی در سال ۱۳۴۱ اوج گرفت و به‌زودی دامنه اعتراض‌ها از مسئله حقوق زنان و تقسیم اراضی فراتر رفت و به تعبیری که در *بیانیه نهضت آزادی ایران* در حمایت از جنبش یا نهضت روحانیان آمده است، خواست روحانیان آزادی ملت ایران بود؛ و این که مگر مردان ما آزادند که می‌خواهند به زنان آزادی بدهند. به این ترتیب، دامنه اعتراض‌ها بالا گرفت و محور اصلی هم شخص شاه بود.

شاه به تاریخ اعتنایی نکرد و از موضع قدرت و غرور و خودشیفتگی ناشی از ضعف درون، به جای آن که به التیام روابط با روحانیان بپردازد، طی یک سخنرانی در قم که نخوت و غرور از سرتاپای آن می‌بارید، به روحانیان به سختی حمله کرد و آنان را «رتجاع سیاه» نامید و اختلاف، درگیری و تخاصم را به نقطه غیر قابل ترمیم رسانید و در نتیجه، روحانیت به جنبش ضد استبدادی پیوست.

۵۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

برخی از تحلیل‌گران به درستی به این نکته پرداخته‌اند که بالا رفتن بهای نفت در بازارهای جهان و ازدیاد سهم ایران از فروش نفت، پیامدهایی در ابعاد سیاسی و اقتصادی داشته است سهمی از این درآمد موجب گسترش دانشگاه‌ها و ازدیاد دانشجویان و رشد طبقه متوسط شهری شد. اما دغدغه طبقه متوسط، به‌خصوص دانشگاهی، مشارکت در سیاست و تعیین سرنوشت است. در کشورهای مثل ایران «طبقه متوسط» صرفاً معنا و مفهوم اقتصادی ندارد. بلکه منظور قشر تحصیل کرده‌ای است که ممکن است از جهت درآمد، جزو طبقه متوسط باشد یا نباشد. شاه نتوانست درخواست‌های این طبقه متوسط را به رسمیت بشناسد و حداقل استقلال دانشگاه‌ها را به آنها برگرداند. به عبارت دیگر طیف گسترده روشنفکری ایران، همچنان علیه استبداد سلطنتی مقاوم ایستادند و شاه نتوانست و نمی‌توانست آنها را جذب یا میزان مخالفت آنها را کاهش دهد.

با توجه به مجموعه این مناسبات و رویدادها، روشنفکران و مبارزان ضد استبداد و ضد استیلايی خارجی نمی‌توانستند وجود یک چنین قدرتی (روحانیان) را در جامعه نادیده انگارند و در هدف‌های راهبردی خود، برنامه‌ای برای ایجاد ارتباط و همگرایی با روحانیت ضد استبداد منظور نمایند.

این چنین بود که از نیمه دوم سال ۱۳۴۲ مبارزان سیاسی خارج از کشور، توجهات خود را به عراق و به مراجع و علمای نجف معطوف ساختند. اما در توجه به عراق، نکته دیگری نیز مؤثر بود. تماس و ارتباط با ایرانیان مهاجر و مقیم در کشورهای منطقه و سازماندهی آنها برای ایجاد ارتباط با داخل ایران و کمک به مبارزات داخل کشور بود. مدرسین و طلاب حوزه‌های علمیه قم و نجف و علاقمندان به زیارت امامان شیعه در نجف و کربلا و کاظمین و سامرا، سال‌ها به‌طور قاچاق از راه خرمشهر به بصره و سپس به سایر شهرهای عراق رفت و آمد داشتند و با شبکه و راه‌های رفت و آمد قاچاق آشنا بودند.

آن چه از ابتدای دهه ۱۳۴۰ از قتل و سرکوب مبارزان ضد استبداد به‌خصوص در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اتفاق افتاد، از یک طرف پیروزی فیدل کاستروی جوان در کوبا علیه نظام استبدادی باتیستا بود و از طرف دیگر، پیروزی جبهه آزادی‌بخش الجزایر و

۵۰۵ □ فعالیت‌های سیاسی

جنگ ویتنام موجب شد که در میان نسل جدید مبارزان ایران، راهبرد سیاسی - نظامی برای سرنگونی نظام استبداد سلطنتی به‌طور جدی مطرح شود. عده‌ای از وابستگان به جریان چپ مارکسیستی ایران به کوبا و ویتنام و گروه‌های سیاسی ملی - اسلامی به مصر و الجزیره توجه پیدا کنند. برای همه این گروه‌ها، عراق موقعیت ویژه‌ای داشت. عراق مرز مشترک طولانی با ایران دارد. رفت و آمد قاچاق انسان و کالا (هر نوع کالایی) حتی در سخت‌ترین شرایط هم امکان‌پذیر بود. حکومت جدید عراق، بعد از کودتا علیه ملک فیصل و نوری سعید، هماهنگ با دولت مصر و جمال عبدالناصر و سوریه، در تقابل و رویارویی با حکومت شاه در ایران و سایر دولت‌های وابسته یا نزدیک به غرب قرار گرفت. بنابراین، فضای سیاسی خاورمیانه، به‌خصوص عراق، برای فعالیت ایرانیان علیه استبداد سلطنتی و البته قدرت‌های بیگانه، موافق و مساعد شده بود.

با ورود علمای بزرگ قم به عرصه سیاست و درگیری و تقابل میان روحانیان ایران با نظام استبداد سلطنتی و بازداشت گسترده سران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و جنبش دانشجویی و نهضت روحانیت و نیز بازداشت و تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه موضع‌گیری علمای نجف اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

۲. آغاز تماس و ارتباط

بعد از تشکیل «سماع» و استقرار در قاهره و گذراندن دوره‌های ویژه، به‌خصوص درباره اصول سازماندهی مخفی، برنامه‌ای برای فعالیت در رابطه با گروه‌ها و احزاب ایرانی در داخل و خارج از کشور تنظیم شد. از اولین برنامه‌هایی که با اولویت بالا پیش‌بینی شد، سفر به عراق برای ایجاد ارتباط با داخل ایران از طریق مرزهای جنوب عراق و ایران یعنی، بصره و خرمشهر بود.

برای همین منظور، پرویز امین به عراق رفت و در بصره مقیم شد. مهندس محمد توسلی به بغداد رفت تا شبکه ارتباط‌های انسانی را با ایرانیان به‌طور عام و طلاب به‌طور خاص سامان دهد. من که به عنوان مسئول کل عملیات، در بیروت مستقر شده بودم سفرهایم را به لبنان و عراق آغاز کردم. از آنجا که به موجب توافق دولت‌های عربی، دارندگان گذرنامه عربی می‌توانستند بدون ویزای ورود به هر کشور عربی سفر

۵۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

کنند، برای سهولت این سفرها، دولت مصر با صدور یک گذرنامه مصری به نام «محسن فهمی» برای من موافقت کرد که با آن توانستم به راحتی به کشورهای عربی رفت و آمد کنم. عربی را هم به آن اندازه که بتوانم گفتگوهای روزانه را انجام دهم یاد گرفته بودم.

در آن تاریخ هنوز آیت‌الله خمینی در بورسای ترکیه در تبعید به سر می‌بردند. از علمای نجف هم در مرحله اول دیدار با آیت‌الله خویی و آیت‌الله سید محمدباقر صدر مورد نظر بود.

قبل از سفر من به نجف، صادق قطب‌زاده به خاورمیانه و نجف سفر می‌کرد. صادق قطب‌زاده با گذرنامه سوری به راحتی به کشورهای عربی سفر می‌کرد. او در سفری که به نجف داشت، در تماس با آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی از محل تبعید آیت‌الله خمینی در بورسای ترکیه باخبر می‌شود. شیخ نصرالله خلخالی از روحانیان همدرس و هم‌مباحثه با آیت‌الله خمینی بود و مدیریت و حسابداری امور مالی تمام مراجع نجف در دست او بود. وجوه شرعی را که مؤمنان می‌پرداختند، دریافت و بر طبق رهنمود مراجع، آنها را تقسیم و حقوق طلاب را می‌پرداخت. اخبار فعالیت‌های آیت‌الله خمینی، حتی در ترکیه، به اطلاع ایشان می‌رسید. ایشان همچنین اطلاع دادند که به آیت‌الله سید مصطفی خمینی اجازه داده شده است که نزد پدرشان به بورسای برونند. همچنین فرزند آیت‌الله طباطبایی با ایشان در بورسای دیدار داشته و گفته است که حال ایشان خوب است. پس از دیدار قطب‌زاده از نجف و آگاهی از محل تبعید آیت‌الله خمینی، ما در نهضت آزادی ایران در خارج از کشور تصمیم گرفتیم که اقداماتی برای اولاً تماس با ایشان و ثانیاً آزادی ایشان انجام دهیم.

برای فشار بر دولت ترکیه و اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی به بورسای نامه‌هایی برای نمایندگان مجلس ترکیه ارسال کردیم. تماس و گفتگوهایی با کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، عفو بین‌الملل و جامعه بین‌المللی حقوق بشر در نیویورک و با سفرای بعضی از کشورهای اسلامی در سازمان ملل متحد، و در واشنگتن و سایر کشورها انجام دادیم. در این دیدارها اعتراض ما به دولت ترکیه آن بود که چرا دولت ترکیه پلیس شاه ایران شده است؟ به چه مناسبت دولت ترکیه به شاه ایران اجازه داده

۵۰۷ □ فعالیت‌های سیاسی

است از خاک آن کشور برای زندانی کردن شهروندان ایرانی مخالف خود استفاده کند. اگر شاه ایران با رهبران سیاسی و مذهبی ایران اختلاف پیدا کرده است، دولت ترکیه بر طبق چه اصول و ضوابطی با شاه علیه ملت ایران همکاری می‌کند. علاوه بر این، پیامی به مؤتمر علمای اسلامی که در ماه می ۱۹۶۵ (اردیبهشت ۱۳۴۴) در قاهره برگزار شد، فرستادیم. صادق قطب‌زاده به نمایندگی از طرف نهضت آزادی ایران خارج از کشور در آن شرکت کرد که گزارش آن جداگانه آمده است (دفتر دوم - نامه‌ها). در نتیجه تماس‌های مکرر حضوری و گفتگو با مسئولان جامعه بین‌المللی حقوق بشر، آقایان جن پاپانگ و روجر بالدوین طی نامه‌ای در آوریل ۱۹۶۵ (فروردین ۱۳۴۴) به دبیر کل سازمان ملل متحد، در مورد تبعید آیت‌الله خمینی اعتراض کردند. (پیوست ۱)

رونوشتی از این نامه را برای دوستان نجف (دفتر آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی) فرستادیم. علاوه بر این، در اردیبهشت ۱۳۴۴، نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی نوشته شد که اولاً ارتباط خود را با ایشان برقرار سازیم، ثانیاً به ایشان اطلاع دهیم که مسلمانان و ایرانیان خارج از کشور پشتیبان حرکت و فعالیت‌های ایشان هستند. متن این نامه در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است:

این نامه را برای آقای حسن مدنی، رئیس دفتر آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی فرستادیم و خواهش کردیم اگر ممکن است آن را برای آیت‌الله خمینی بفرستند. در اولین سفری که به نجف اشرف داشتم، پیگیری کردم، گفتند که نتوانسته بودند آن را به دست ایشان برسانند.

۳. اولین سفر به نجف

در اولین سفر به نجف، با اطلاعاتی که قطب‌زاده در اختیارم گذاشت، یکسر به دفتر آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی رفتم. سید حسن مدنی، رئیس دفتر ایشان بود و از من با گرمی استقبال کرد. سید حسن مدنی، جوانی بود که حدود ۳۰-۳۵ سال داشت و اهل تبریز بود. آنها سه برادر بودند، یک برادر در تبریز صاحب کارخانه بود. برادر دیگر آیت‌الله مدنی، در نجف تحصیل کرد و مدت‌ها در کرکوک بود و سپس به ایران - همدان رفت. بعد از انقلاب، امام جمعه تبریز بود که ترور شد. سید حسن مدنی

۵۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

حدود سال ۱۳۳۰ بعد از گرفتن دیپلم برای تحصیل علوم حوزوی به نجف می‌آید. اما برادرش، با روحانی شدنش موافق نبود و او را منع می‌کرد. و به جای آن او را تشویق می‌کرد که برود و با برادر دیگرش در کارخانه همکاری کند. اما سید حسن در نجف می‌ماند، ولی نمی‌تواند درس بخواند. با دختر یکی از ایرانیان مقیم نجف ازدواج می‌کند و از او صاحب چهار فرزند (سه دختر و یک پسر) می‌شود و در نجف ماندنی می‌شود. سید حسن مدنی به مناسبت شغلش با طیف وسیعی از ایرانیان و عراقی‌ها در تماس بود. به وضع مالی تقریباً تمام علمای نجف و کربلا اشراف داشت. مسئولیت حساب‌های آقای خوبی، مستقیماً بر عهده او بود. او مرد صادق و امینی بود و با دقت و توجه اسرار مالی همه را حفظ می‌کرد.

در نجف از سید حسن آدرس هتل یا مسافرخانه‌ای را برای اقامت چندروزه‌ام پرسیدم. او گفت در نجف، هتل و مسافرخانه غیردولتی وجود ندارد و مرا با اصرار در منزل خودش نگه‌داشت و در آن چند روز از من پذیرایی کرد. برای دیدار با آیت‌الله خوبی، او مرا همراهی و به ایشان معرفی کرد (البته با نام مستعار: دکتر منتظمی). شرح دیدار را خواهم داد. سید حسن مدنی برای من توضیح داد که با مقامات عراق - استاندار نجف رابطه نزدیکی دارد. با کارمندان کنسولگری و سفارت ایران، به‌خصوص با زرین‌قلم، سرکنسول ایران در کربلا ارتباط نزدیک دارد. می‌گفت زرین‌قلم خیلی مذهبی و در دل، مخالف دستگاه است. سید حسن نه تنها راه‌های سفر قاچاق به ایران را می‌دانست بلکه می‌گفت چندین بار از طریق بصره - خرمشهر به ایران رفته و برگشته است.

او می‌گفت به راحتی می‌توان برای هرکس ورقه هویت و اقامت عراق گرفت. به این ترتیب که اگر کسی حتی بدون گذرنامه وارد عراق شود، می‌تواند در مدرسه بروجردی به او اقامتی بدهد (او مسئول و مدیر مدرسه بروجردی هم بود) و سپس از آیت‌الله خلخالی گواهی نامه‌ای می‌گیرد که این مرد طلبه است و حتی می‌تواند از کنسولگری برای او پاسپورت بگیرد.

گفتگوهای ما با هم بسیار دوستانه و صمیمانه بود. در این سفر من تعدادی نشریات سیاسی و کتاب‌های مهندس بازرگان و... با خود برده بودم به او دادم. او آنها را توزیع کرد. در سفرهای بعدی به من گفت که توزیع آنها بسیار مؤثر و مفید بوده

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۰۹

است و درخواست برای آنها زیاد است. از او پنهان نکردم که با نهضت آزادی همکاری می‌کنم (وارد جزئیات نشدم). از من مرامنامه و اطلاعات بیشتری را در مورد نهضت آزادی درخواست کرد. می‌گفت علمای عراق، نسبت به نهضت آزادی نظر مساعد و خوبی دارند.

او وضع حوزه، روابط علما و مراجع را با یکدیگر و برخی رقابت‌ها را توضیح داد. محیط اخلاقی نجف به‌خصوص میان طلبه‌ها را خیلی خوب ترسیم نمی‌کرد قبول کرد که با هم مکاتبه کنیم. آدرس صندوق پستی آلمان را به دادم. او هم همان‌طور که قول داده بود، اخبار نجف را برای من می‌فرستاد و من هم برای او اخبار، اطلاعات و نشریات را می‌فرستادم. حدود ۱۲ نامه با هم رد و بدل کردیم. او همچنین اطلاعات خوبی درباره افراد، مدرسین و طلاب و مراکز اسلامی (نظیر کتابخانه امیرالمؤمنین) برای من فرستاد. در سفری که به اتفاق با اتوبوس به کربلا می‌رفتیم، در سر راه، مأمورین امنیتی - نظامی، اوراق هویت مسافران را بازدید می‌کردند و من مجبور شدم گذرنامه مصری خود را ارائه بدهم، آقای مدنی متوجه شد که من با گذرنامه مصری سفر می‌کنم. اما ظاهراً آن را با کسی مطرح نکرد. ارتباط من با آقای مدنی، علاوه بر دیدارهایی که به هنگام سفر به نجف با ایشان داشتم، از طریق مکاتبه ادامه داشت. همدلی و همکاری ایشان در طول مدت ارتباط برای ما بسیار ارزشمند بود. نامه‌های ایشان و برخی از نامه‌های من به ایشان در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

۴. اولین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی

قبل از شروع برنامه سفر به عراق و دیدار با علمای نجف، تلفنی با دکتر مهدی حائری یزدی فرزند آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم صحبت کردم. ایشان در آن تاریخ در دانشگاه هاروارد - در بوستون، دوره دکترای فلسفه را می‌گذرانیدند. در این تماس، برنامه‌ام را به اجمال توضیح دادم. با آقای دکتر مهدی حائری از زمان تشکیل «متاع» در سال ۱۳۳۵ از نزدیک آشنا شده بودم. یکی از جلسات متاع که در منزل ما تشکیل می‌شد، علاوه بر آقایان مهندس بازگان، مطهری، احمد آرام آقای دکتر حائری نیز آمدند. (برای اطلاع از متاع به جلد اول خاطرات رجوع شود). در سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸، ایشان از طرف آیت‌الله بروجردی و به عنوان

نماینده ایشان به واشنگتن دی سی رفتند. بعد از سفر به آمریکا، ارتباط خود را با ایشان برقرار ساختم و از حال یکدیگر باخبر بودیم. ایشان ضمن رسیدگی به امور مذهبی شیعیان آمریکا، به دانشگاه هاروارد، برای گرفتن دکترای فلسفه نیز وارد شدند و پس از دریافت دکترای خود، در چندین دانشگاه در آمریکا و کانادا به تدریس پرداختند. و سپس برای مدتی به ایران برگشتند. طی نامه‌ای برای مرحوم پدرم، سراغ ایشان را گرفتم. ایشان در مهرماه ۱۳۴۴، از ایران نامه‌ای نوشتند و وضعیت خود را شرح دادند و نارضایتی خود را از محیط روحانیان قم، بیان کردند. جداگانه توسط پدرم پیغام دادند که در حال برگشت به آمریکا هستند. (دفتر دوم - نامه‌ها)

دکتر حائری، با اشاره به روحیه محافظه‌کار علما، در مورد سفر به نجف و تماس با علما تأکید بر این داشت که چون با آنها تماس و آشنایی از قبل نداشته‌ام، اگر بدون مقدمه بروم، به احتمال زیاد، آنها مرا تحویل نخواهند گرفت و در برنامه‌ام موفق نخواهم شد. این سخن درستی بود. منطقی نبود که علما و مراجعی که می‌خواستم با آنها دیدار کنم، بدون شناخت به من اعتماد کنند. بنابراین اولاً خود آقای دکتر حائری، طی یادداشتی برای شیخ نصرالله خلخالی، مرا به ایشان معرفی کرد و از ایشان خواست تا ترتیب دیدار مرا با آیت‌الله خویی فراهم نماید (دفتر دوم - نامه‌ها)

علاوه بر این، توسط مسافری که به ایران می‌رفت، ضرورت دیدارها و گفتگو با علمای نجف را برای دوستان ایران مطرح ساختم و از آنها خواستم که توسط علمای موجه ایران، به آیت‌الله خویی معرفی شوم. دوستان داخل (آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی)، ضمن تأیید برنامه دیدار با علمای نجف، اطلاع دادند که از طریق دوستان مشترک، توسط آیت‌الله میلانی به آیت‌الله خویی معرفی شده‌ام. آیت‌الله طالقانی مرا به شیخ جواد معنیه که در لبنان به عالم شیعه سوسیالیست معروف بود، معرفی کردند و چندین بار در لبنان به دیدار ایشان رفتم. آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی نیز ما را به برخی دیگر از علمای لبنان معرفی کرد. در لبنان با آقای امام موسی صدر که در آن زمان در شهر بندری «صور» مستقر بودند، تماس گرفتم. شرح ارتباط و همکاری با امام موسی صدر و شیعیان لبنان در بخش پنجم این دفتر آمده است.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۱۱

نامه آقای دکتر حائری به شیخ نصرالله خلخالی خیلی مؤثر و مفید واقع شد به طوری که از آن پس تماس و روابط ما با آقای خلخالی خیلی صمیمانه‌تر و جدی‌تر شد. از طریق ایشان و مسئول دفترشان، آقای سید حسن مدنی، با بسیاری از روحانیان جوان و پرشور نجف نیز آشنا شدیم.

آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی ترتیب اولین دیدار با آیت‌الله خویی را داد. در این دیدار ابتدا آقای خلخالی و سید حسن مدنی حضور داشتند، اما رفتند و ما را تنها گذاشتند. گفتگوهای ما کاملاً خصوصی صورت گرفت. برخورد ایشان بسیار گرم و صمیمی و بامحبت بود. ابتدا من از وضعیت کلی ایرانیان خارج از کشور و فعالیت‌های گروه‌های مختلف سیاسی و همچنین نقشه‌هایی که استعمارگران و ایادی استبداد در داخل ایران دارند، شرحی دادم و انتظاراتی را که مردم از نجف دارند را بیان کردم و این که مردم همه جا سؤال می‌کنند که چرا ایشان در برابر تهاجمات رژیم شاه به حریم مسلمانان عکس‌العمل لازم را انجام نمی‌دهند. ایشان ضمن شرح جنایاتی که دولت‌های عراق، بعد از انقلاب در آن کشور و سرنگونی رژیم سلطنتی و قتل ملک فیصل و نوری سعید مرتکب شده‌اند، گفتند که این تجربه بسیار بدی برای ما بوده است. بنابراین ما فعلاً نمی‌خواهیم که شاه سقوط کند. بلکه می‌خواهیم او را اصلاح کنیم. ما نگران آن هستیم که در ایران نیز بعد از سقوط شاه وضعیت نظیر عراق و به مراتب بدتر شود. من در آن زمان با نظر ایشان موافق نبودم. در این مورد بحث نسبتاً طولانی شد.

سپس آیت‌الله خویی در مورد حرفه و کارهای عملی‌ام سؤال کردند که توضیحاتی دادم. ایشان از برخی ناراحتی‌های پزشکی که داشتند توضیحاتی دادند و نظر مرا در مورد چگونگی امکانات معالجه جویا شدند که نظر مشورتی دادم. همچنین از نشریاتی که همراه داشتم نمونه‌هایی به ایشان ارائه کردم.

۵. دیدار با آقای «دکتر محمد صادقی»

در سفری که در فوریه ۱۹۶۵ به نجف داشتم، در منزل حاج شیخ نصرالله خلخالی با جوانی حدود ۳۵-۴۰ سال دیدار کردم که از سنش جوان‌تر می‌نمود. عینک می‌زد،

۵۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

محاسن و عمامه داشت و برطبق نظریه آقای سید حسن مدنی، برای طلبه‌ها «فلسفه» درس می‌داد. ظاهراً وضع مالی خوبی داشت. با همسر و فرزندان در یک منزل نسبتاً بزرگ با اجاره‌ای حدود ماهی ۱۵۰ دینار زندگی کرد. بعضی ایراد گرفته بودند که این در مقایسه با زندگی سایر مدرسین که در منزلی با حداکثر ۵۰ دینار زندگی می‌کنند بالاست. ظاهراً برادرش که کارگاهی در تهران داشت به او کمک می‌کند، آیت‌الله خوئی هم ماهیانه می‌گرفت. از تدریس نیز درآمدی داشت. در تهران در مدرسه معقول و منقول نیز فلسفه درس می‌داده است. در جلسات «مکتب تشیع» که در منزل آقای نخعی تشکیل می‌شد، سخنرانی می‌کرده است. با آقای محمدتقی جعفری نیز آشنا بوده و رفت و آمد داشته است. من شخصاً با جلسات و فعالیت‌های آقای نخعی و مکتب تشیع آشنا بودم اما درباره سخنرانی آقای صادقی چیزی به یاد ندارم. آقای نخعی به جدایی دین و سیاست اعتقاد داشت و به همین علت، آقای صادقی از او جدا می‌شود. اما ارتباطش را با استاد جعفری حفظ می‌کند. بعد از حمله نظامیان شاه به مدرسه فیضیه، آقای صادقی در مسجد اعظم قم (بروجردی) نطقی ایراد می‌کند و به سخنان شاه در قم که در آن روحانیون را «ارتجاع سیاه» خوانده بود، جواب می‌دهد. بعد از این سخنرانی، ساواک مدت‌ها در تعقیب او بوده است. آقای صادقی در فصل حج از ایران خارج می‌شود. در مراسم حج چندین سخنرانی علیه شاه می‌کند به طوری که در اثر اعتراض مقامات ایرانی، پلیس عربستان او را بازداشت و مدت ۱۳ روز در زندان نگه می‌دارد. با فشار حجاج ایرانی از زندان آزاد و به نجف می‌رود. در زمان وقایع ۱۵ خرداد در نجف در محافل دینی و مساجد کربلا علیه شاه سخنرانی‌های شدیدی می‌کند. دولت ایران گذرنامه او را تمدید نمی‌کند و دولت عراق در صدد اخراج او و تحویلش به ایران برمی‌آید. اما دکتر صادقی در منزل آیت‌الله خوئی «بست» می‌نشیند، با وساطت ایشان و اقدامات یکی از مدرسین به نام «نخجوانی» دولت عراق از اخراج او صرف نظر می‌کند.

ظاهراً یک برادرش در اطریش تحصیل می‌کرده است. او مدعی بود که در سفری که برای دیدار برادرش به اطریش رفته بوده با اشخاص زیادی تماس می‌گیرد و برای دانشجویان سخنرانی‌های مذهبی می‌کند. اما روشن نبود که اگر گذرنامه نداشته، یا

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۱۳

گذرنامه‌اش تمدید نشده بوده، چگونه توانسته به اطریش سفر کند. او در صحبت‌های خود به من گفت که شخصی (اسم نبرد) به او مراجعه کرده و از او برای سفر به قاهره و اداره برنامه فارسی رادیو قاهره دعوت می‌کند. هنگامی که آیت‌الله خمینی را به ترکیه تبعید می‌کنند، او با جمعی - حدود ۳۰۰ نفر - بنا به گفته خودش، به منزل آیت‌الله حکیم می‌روند تا او را وادار به اقدامی جهت آزادی آیت‌الله خمینی کنند. اما آقای حکیم آنها را به منزل راه نمی‌دهد و انعکاس این حرکت او خوب نبوده و جمعی از مدرسین حوزه نجف به او اعتراض می‌کنند.

در دیدارمان گفت که شخصی به نام «افشار» که مذهبی بوده و در اطریش تحصیل می‌کرده است به عراق آمده بود و با آیت‌الله خویی هم دیدار داشته است. اما از محتوای دیدار و علت سفرش به نجف چیزی نمی‌دانست.

او می‌گفت ما روحانیان، تجربه زیادی در مبارزات مذهبی و سیاسی نداریم و شما روشنفکران باید به ما کمک کنید. من در پاسخ این سخن او، برایش توضیح دادم که بهترین کار و اولین قدم این است که شما با چند نفر از دوستان همفکر، همقدم بشوید و بر اساس یک ضوابطی با هم همکاری کنید. او انتظار داشت به او برای تهیه ماشین پلی‌کپی کمک شود.

در مجله «الاسلام» که در نجف چاپ می‌شود، مقاله‌ای نوشته بود درباره مسیح از نظر قرآن و یک جزوه‌ای هم چاپ کرده بود به نام «آفریده و آفریدگار»، که چند نسخه به من داد. خیلی باحرارت صحبت می‌کرد. می‌گفت برای هر نوع کاری آمادگی دارد. مقاله‌ای در ۱۳۴۴/۹/۳۰ به صورت اعلامیه‌ای در شش صفحه نوشته بود که توسط انجمن اسلامی دانشجویان تکثیر شود. پیام خوبی بود اما انجمن تکثیر آن را تأیید نکرد. بعدها که از تهران درباره او پرسیدم او را فردی قابل اعتماد معرفی کردند.

رابط دولت مصر با گروه ما، آقای محمدعلی مسعد، او را می‌شناخت و از طرف آیت‌الله خویی، به‌عنوان فردی مورد اعتماد به آقای مسعد معرفی شده بود. اگر این حرف آقای مسعد درست باشد، نشان می‌دهد که مصری‌ها (یا عراقی‌ها) با آقای خویی در تماس بوده‌اند و شاید می‌خواستند که او را برای اداره برنامه‌های فارسی رادیو قاهره به مصر ببرند. دیدار و گفتگوی ما با ایشان حدود ۲ ساعت به طول انجامید.

۶. دومین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی

ملاقات بعدی با آقای خویی در سفری که در ۱۴ فوریه ۱۹۶۵ (بهمن ۱۳۴۳) به عراق داشتم صورت گرفت. درابتدای این ملاقات، آقای دکتر محمد صادقی حضور داشتند. اما بعد از کمی صحبت، طبق قرار قبلی، ایشان رفتند و ما را تنها گذاشتند.

بعد از سلام و تعارفات، آیت‌الله خویی از دارویی که قرار بود برای ایشان ببرم سؤال کردند که داده شد. از یک نوع آن، که قبلاً هم استفاده می‌کرده‌اند، بسیار راضی بودند و تعریف کردند. پس از صحبت‌های عمومی - از ایشان راجع به برنامه‌ها و وظایف ما - سؤال شد. گفتند چندی قبل ۲ نفر از طرف دستگاه (دولت ایران) به ملاقات ایشان می‌آیند و خود را نماینده دستگاه معرفی می‌کنند و پس از ابلاغ ارادت دستگاه و مسئولین از ایشان نظرشان را درباره انتقال آیت‌الله خمینی به داخل و یا به نجف سؤال می‌کنند - اما به شرطی که ایشان قول بدهند که آیت‌الله خمینی در سیاست دخالت نخواهند کرد.

آیت‌الله خویی گفتند اولاً از مسئولیت و مأموریت آنها مطمئن نبوده‌اند. ثانیاً نمی‌دانستند که چرا آنها (مأموران دولتی) برای بازگرداندن و یا انتقال آیت‌الله خمینی به نجف از ایشان کسب تکلیف می‌کنند و به‌خاطر این عدم اطمینان و اینکه احتمالاً ممکن است کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه باشد، تصمیم می‌گیرند که تلگراف بزنند. به این امید که اگر دستگاه واقعاً نظری دارد به مفاد تلگراف عمل خواهد کرد. روز بعد به جای جواب مثبت یا منفی به ۲ نفر بالا - متن تلگراف و نظر خود را می‌دهند. یک نسخه از متن تلگراف را دادند (پیوست ۲).

راجع به برنامه‌های کلی، ایشان متذکر شدند که کاری از دستشان برنمی‌آید. اما گفتند که مطالب و مسائلی در جریان است که به زودی سر و صدای آن در خواهد آمد. یا آنها را هم به حبس و زندان و شکنجه و تبعید می‌کشند و یا آنکه کاری نمی‌توانند بکنند. به هر حال کار به جایی رسیده است (به نظر ایشان) که نباید ساکت نشست. اما گفتند دیگر هر جنجال بی‌خودی، فایده ندارد. اما بعد از مقدمه‌ای گفتند که نمی‌توانند نوع اعمال را بیان کنند. گفتند این کارها خرج دارد اما ما هم بی‌پول نیستیم! چه محل خرجی بهتر از این راه!

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۱۵

من کمی از روحیات دانشجویان در خارج را گفتم و این که همه نگراند و چشم به نجف دوخته‌اند و می‌پرسند که چرا علمای نجف نمی‌جنبند و... و همچنین توضیح دادم که اگر علمای نجف حرکت کنند، ایرانیان خارج از کشور از آنها پشتیبانی خواهند کرد.

سپس از کارهایی که در خارج از کشور در مورد تبعید آیت‌الله خمینی انجام شده بود گزارش دادم و نظر ایشان را نسبت به شکایت به مؤسسات بین‌المللی استفسار کردم. ایشان رأیشان منفی بود و گفتند فایده ندارد و اشاره کردند که در وقایع ۱۵ خرداد، بعد از مدتی دوندگی برای اعزام نماینده‌ای جهت سازمان ملل، آقای دکتر آل یاسین که خود را وارد در مسائل بین‌المللی می‌دانسته است، به ایشان یادآور شده که نتیجه‌ای ندارد و بی‌فایده است. اما من توضیحاتی در مورد اثرات تبلیغاتی این کارها دادم.

سپس از ایشان سؤال کردم روابطشان با عراقی‌ها چگونه است؟

اول گفتند ارتباطی ندارم. کاری به کار آنها ندارم. جز آن که بعضی از وزرای شیعه دولت می‌آیند! آقای عبدالرزاق محی‌الدین - آن هم نه به صفت وزیر! بلکه به علت شیعه بودنشان و ارادت به ما. سؤال کردم چرا برای رفع اختلاف کاری نمی‌کنید و از وجود نامبرده استفاده نمی‌شود!

ایشان جواب صریحی ندادند - اما معلوم بود که صحبت تماس‌های خصوصی مرید و مراد نیست. از ایشان پرسیدم که برای ایجاد روابط بهتر با دولت عراق چه پیشنهادی دارند - گفتند باید رفت با خود مصری‌ها صحبت کرد. با اینها فایده ندارد. همه حرف‌ها از آنجا بلند می‌شود و بیرون می‌آید. گفته شد آیا صلاح می‌دانند که ما با مقامات عراقی تماس گرفته و در مورد اشکال کار ایرانیان صحبت کنیم؟ گفتند بسیار خوب است.

پرسیدم که چرا به کنگره‌های اسلامی نماینده نمی‌فرستید؟ گفتند باید از ما دعوت بشود تا برویم - بدون دعوت که ما نمی‌توانیم برویم - راجع به کنگره‌های اسلامی در باندونک و قاهره صحبت شد. پیشنهاد شد که نماینده‌ای به کنگره اسلامی قاهره در ماه آوریل اعزام کنند، گفتند اولاً دعوت نشده نمی‌شود رفت ثانیاً - باید راجع به آن فکر کرد. اگر چنانچه نظر جنابعالی بر این است که باید با خود آنها صحبت کرد، کنگره فرصت مناسبی است. قرار شد که ایشان شب فکر کنند و اگر رأی ایشان مثبت

۵۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

بود به ما بگویند تا از طریق انجمن‌های اسلامی دانشجویان با مقامات کنگره تماس و ترتیبی برای دعوت از علمای نجف اتخاذ شود.

در ۲۲ تیرماه ۶۵ - یادداشتی به مناسبت تبریک عید برای ایشان فرستادم و ضمن آن نظرشان را راجع به مسئله مورد بحث جويا شدم. همراه با این یادداشت کارت تبریک عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا را نیز فرستادم و در موضوع مؤتمر نیز نظرشان را جويا شدم که متأسفانه خبری از ایشان نشد.

بنا به گفته آقای علوی کاشانی (در بغداد) آیت‌الله میلانی نامه‌ای خصوصی برای همه علمای نجف از جمله آیت‌الله خوئی جهت اقدام در مورد تبعید آیت‌الله خمینی فرستاده است.

در گفتگوی با آیت‌الله خوئی، آمادگی ایشان را برای دیدار با عارف، رئیس‌جمهوری عراق جويا شدم با آن موافق بودند، اما اظهار تمایل کردند که عارف برای زیارت به نجف برود و سپس در نماز جماعت شرکت و بعد از نماز با ایشان دیدار کند. ایشان همچنین قبول کردند که اگر الازهر از ایشان برای سفر به مصر دعوت کند، قبول خواهند کرد. به نظر می‌رسید ایشان آمادگی داشته باشند که در مواقع معین نظیر سالروز آوارگان فلسطینی و غیره بیانیه‌هایی صادر کنند.

۷. دیدار با آیت‌الله امینی

آیت‌الله امینی، با کتاب معروفش به نام «الغدیر» شناخته شده است. او دانشمند عمیق و محترمی بود که هواداران و علاقمندان زیادی در تهران و مشهد و سایر شهرستانها داشت و با بسیاری از بزرگان در قم، مشهد و فارس از نزدیک در تماس بود. او بانی و مدیر کتابخانه «میرالمؤمنین» در نجف بود. به همت آقای سید حسن مدنی در روز چهاردهم فوریه ۱۹۶۵ در دفتر کارشان در کتابخانه دیدار کردم. این دیدار و گفتگوها حدود دو ساعت به طول انجامید. به ایشان گفتم که آقای عالی‌نسب سفارش کرده‌اند که حتماً شما و کتابخانه را ببینم. دو پسرش در اداره کتابخانه کمک می‌کردند.

ابتدا درباره کتابخانه و نقش آن در دنیای امروز و اهمیت کتابخانه امیرالمؤمنین و ارزش کاری که ایشان کرده است با هم صحبت کردیم. او تمامی وقت و انرژی خود را وقف کتابخانه کرده بود. سپس به همراه یکی از پسرانش کتابخانه را بازدید کردم.

۵۱۷ □ فعالیت‌های سیاسی

بسیار خوشحال شدم. کتابخانه‌ای بود در مجموع بسیار خوب و مرتب در سطح استاندارد کتابخانه‌های مراکز علمی جهان. پس از بازدید کتابخانه، در مورد چگونگی خرید و ارسال کتاب برای کتابخانه صحبت کردم. قرار که اگر فهرست کتب اسلامی به زبان‌های خارجی را، که لازم دارند، بفرستند، ترتیبی برای خریدار و اهدا داده شود.

۸. آشنایی با آقای محمد خلخالی

از طریق آقای سید حسن مدنی با آقای محمد خلخالی یکی از پسران شیخ نصرالله خلخالی آشنا شدم. حدود ۲۵-۳۰ سال داشت. متأهل و صاحب دو دختر و یک پسر بود. تحصیلاتش تا حدود دیپلم بود. کار او کمک به پدرش در امور حوزوی بود. با پدرش در یک منزل زندگی می‌کرد. با وجود سالیان دراز اقامت در عراق، هنوز شناسنامه و گذرنامه ایرانی داشت. مرتب به‌طور قاچاق به ایران می‌رفت و برمی‌گشت. زبان اصلی او عربی بود اما فارسی را هم خوب صحبت می‌کرد و می‌خواند. در گفتگویی که با هم داشتیم برای من جالب بود که به رغم موقعیت پدرش و خودش، عضو حزب بعث عراق بود. به شدت نسبت به حزب علاقمند و تا حدود زیادی تعصب داشت. با ناصر و عارف خیلی مخالف بود. او کاملاً تحت تأثیر عقاید مارکسیستی حزب بعث قرار داشت و می‌گفت حزب کاری به کار خدا ندارد و اصلاحات اقتصادی با خداپرستی ناسازگار است. با وجود این خود را مسلمان و علاقمند می‌دانست و تا حدودی متعصب هم بود. اما برای او مذهب یک مسئله شخصی و خصوصی بود. در مسائل سیاسی و اقتصادی به کلی ضد مذهب بود.

در گفتگوهایی که با هم داشتیم، مسائل تئوریک و مبانی اعتقاد اسلامی را برای او مطرح کردم. او قبول کرد که برای اولین بار دیدگاه‌های جدیدی را درباره مسائل اسلامی می‌شنود. اگرچه عیب او این بود که خیلی زیاد حرف می‌زد، اما معقول و مستدل به نظر می‌رسید. او وقت آزاد فراوان داشت و بسیاری از اشخاص و مقامات را می‌شناخت. به مسائل سیاسی ایران، به‌خصوص به جبهه ملی، علاقه نشان می‌داد.

سید حسن مدنی مرا به نام مستعار «منتظمی»، معرفی کرده بود. نظر سید حسن این بود که اگر روی او کار شود، می‌تواند فرد مفیدی برای فعالیت‌های ما باشد. برای من جالب بود که چگونه یک فرد روحانی و روحانی‌زاده که در حوزه علمیه

هم فعال است، دارای باورهای سیاسی و عقیدتی ضد و نقیض است. این که فرزندان برخی از روحانیان، باورهای غیردینی و یا حتی ضد دینی پیدا کنند، سابقه داشت، اما اینکه چرا و چگونه این پدیده بروز می‌کند، قابل تأمل و بررسی است.

۹. دیدار با آیت‌الله غروی و آیت‌الله خسروشاهی

در دیدار از نجف در ماه می ۱۹۶۵ (اردیبهشت ۱۳۴۴) فرصتی دست داد و با آیت‌الله غروی دیدار کردم. نام اول آیت‌الله غروی را فراموش کرده‌ام. اما ایشان از روحانیان برجسته‌ای بود که در انتخابات مجلس هفدهم از تبریز انتخاب شده بود. در اختلاف میان کاشانی و مصدق، هوادار مصدق باقی ماند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نتوانست به تبریز برگردد، لاجرم در تهران ماند و جزء اصحاب چهارشنبه شد. من ایشان را در نجف همچنان سرزنده و پرحرارت دیدم. سیدی خوش‌سیما و خوش‌صحبت با ریش‌حنایی و چشمانی نافذ. ایشان ظاهراً داماد آیت‌الله انگجی هم بود. ایشان هم مثل بسیاری از علمای آذربایجان، با آیت‌الله شریعتمداری بسیار نزدیک بود.

در مورد جریان ناخوشایند آیت‌الله حاج سید ابراهیم میلانی، از دوستان ملی‌گله و اعتراض کرد و به من گفت که در حق این سید جفا روا داشته‌اند. داستان این بود که آیت‌الله سید ابراهیم میلانی هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نتوانست در تبریز بماند، به همت نهضت مقاومت ملی، و با دعوت دوستان ملی به مشهد رفت و در آنجا مقیم شد. عضو کمیته ایالتی نهضت مقاومت ملی خراسان شد. در سال ۱۳۳۶ به همراه اعضای این کمیته دستگیر شد، اما در زندان وقتی تحت فشار قرار گرفت مصاحبه‌ای از او در رادیو پخش شد که به استناد آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، شاه را اولی الامر دانست و از او تمجید کرد. این، موجب ناراحتی دوستان ملی و واکنش‌هایی شد که از آن پس رابطه ایشان با دوستان ملی به کلی قطع شد.

در نجف علاوه بر آیت‌الله غروی، با آیت‌الله سیدهادی خسروشاهی نیز دیدار کردم. آقای خسروشاهی پیرمرد محترم و باصفایی، از نزدیکان آیت‌الله شریعتمداری و از فعالان تبریز، و بسیار کم‌حرف ولی عمیق بود. او برای من شرح داد که چندین بار

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۱۹

بازداشت شده بود. آخرین بار بعد از ماه مبارک رمضان گذشته بود. می‌گفت در زندان ۲۷ نفر بودند، که همه با هم تعهد کردند که به مبارزه ادامه دهند و از پای ننشینند. او گفت که در زندان قصر ۲۸۰ نفر زندانی سیاسی دیگر هم بودند که در جمع آنان ۸۰ نفر غیر توده‌ای و ۲۰۰ توده‌ای هستند. آقای خسروشاهی و آقای غروی، به همراه آقای علوی نام از سفر حج به زیارت عتبات آمده بودند و در حال بازگشت به ایران بودند. از آقای غروی شنیدم که آیت‌الله قاضی، مجتهد و مبارز معروف تبریز نیز چند ماهی است که در نجف هستند و به تهران بازمی‌گردند. بنا به اظهار آقای غروی، آیت‌الله میرزا محمدعلی انگجی، به کلی از تبریز به تهران منتقل شده‌اند و در خیابان امیریه خانه‌ای خریده و ساکن شده‌اند. آیت‌الله میرزا محمدعلی انگجی، که احتمالاً عموی آیت‌الله میرزا اسماعیل انگجی، نماینده مجلس در دوره ۱۷ بود، تا پایان عمر از وفاداران به دکتر مصدق باقی ماند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، این روحانیان نیز به نهضت مقاومت ملی پیوستند و به همراه جمعی دیگر از روحانیان ملی، روزهای چهارشنبه، صبح به هنگام نماز فجر دور هم جمع می‌شدند و به تبادل اطلاعات و بحث‌های سیاسی می‌پرداختند. به همین مناسبت آنها به «اصحاب چهارشنبه» معروف شدند. یک علت این نامگذاری این بود که علمای درباری، شب‌های جمعه در منزل آیت‌الله بهبهانی، امام جمعه تهران جمع می‌شدند و به «اصحاب پنجشنبه» معروف شده بودند.

آقای سید هادی خسروشاهی بعد از انقلاب، با انگیزه کمک به خانواده‌های بی‌خانمان، اعلام کرد که در ظرف چند ماه به تمام این خانواده‌ها، سر پناهی در تهران خواهد داد. این امر موجب هجوم مهاجران از شهرستان‌ها به تهران و اعتراض وزیر مسکن دولت بازرگان، مهندس کتیرایی و آقای مهندس توسلی، شهردار تهران، شد. یکی از افراد خیلی فعال در عراق و مصر، آقای سید محمد موسی آیت‌الله زاده اصفهانی، فرزند آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ شیعه بود. آیت‌الله خوبی چندان اعتمادی به او نداشتند. اما با وجود این، هر وقت دچار دردسر و مشکل می‌شد به او کمک می‌کردند. از طریق آقای مدنی مطلع شدم که وقتی او در پاریس به زندان افتاد (و معلوم نشد چرا؟)، مصری‌ها برای او وکیل گرفتند و او از زندان نجات

۵۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیدا کرد اما مصری‌ها ویزای سفر به مصر را به او ندادند.

آقای سید حسن مدنی می‌گفت مسئله این است که «بیت‌العدل» بهایی‌ها قرار بوده است در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۴ در بیروت باز شود و موسی اصفهانی از دکتر حکمت، رئیس پزشکی قانونی شنیده است که نخست وزیر محرمانه بخشنامه کرده است که بهایی‌ها را به تدریج از ادارات بیرون کنند. موسی اصفهانی گفته است که در دیداری که با «هیراد» داشته است از او درباره این بخشنامه پرسیده و او گفته «بله من این کار را کردم». او همچنین از قول هیراد گفته است که آیت‌الله شریعت‌مداری طی پیغامی از شاه خواسته است ۱- در ایام محرم عزاداری آزاد باشد، ۲- تمام زندانیان سیاسی را آزاد کنند، و ۳- اجازه دهند دو نفر از جانب مراجع قم به ترکیه بروند و با آیت‌الله خمینی ملاقات کنند. اما شاه جواب داده است :

۱- عزاداری با محدودیت، آزاد است. ۲- با زندانیان طی قانون عمل می‌شود. ۳- دیدار با آیت‌الله خمینی فعلاً میسر نیست. در مورد بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران هم شاه گفته بود که اگر از مراجع کسی تعهد بسپارد که او دیگر در سیاست دخالت نخواهد کرد، اجازه انتقال او را به ایران خواهد داد.

سید حسن مدنی همچنین از موسی اصفهانی‌زاده نقل کرد که گفته است، محی‌الدین انواری که از شاگردان خوب شیخ مهدی حائری یزدی است با وساطت علما حکم اعدامش به ۱۵ سال حبس تعدیل شده است. انواری، طلبه‌ای جوان بسیار بافضل و دانش که در جلسات ضارب منصور نخست وزیر و دوستانش شرکت می‌کرده است. اما او فقط در بحث علمی و مذهبی آنان شرکت داشته است. از انواری نقل شده است که وقتی در قم آزاد بود، ضارب و دوستانش به وسیله او از آیت‌الله خمینی سه بار مشورت کردند، اما آیت‌الله خمینی با اجرای برنامه آنها مخالفت می‌کند. این ماجرا در اعترافات انواری منعکس شده است. اما حکم اعدام اولیه و سپس محکومیت ۱۵ سال بعدی او به آن جهت بود که چرا او خبر چنین نقشه‌ای را به دولت اطلاع نداده بود. انواری در رابطه با ترور منصور دستگیر و به زندان افتاد. بعد از انقلاب به عنوان نماینده مردم رزن همدان در مجلس اول انتخاب شد و ما باهم خیلی نزدیک بودیم.

۵۲۱ □ فعالیت‌های سیاسی

سید حسن مدنی، تعریف کرد که موسی اصفهانی‌زاده، از دوستان نزدیک سید محمد خراسانی است و خراسانی، روحانی مقیم لندن بود و موسی اصفهانی برای شرکت در عروسی و ازدواج دوم خراسانی به لندن رفته است.

۱۰. دیدار با حاج سید مصطفی علوی کاشانی

در سفر به نجف، آقای خلیجی واسطه‌آشنایی من با آقای علوی شد. هنگامی که نجف را به قصد بغداد ترک کردم، حاج شیخ نصرالله یادداشتی برای آقای علوی نوشت و مرا معرفی کرد (به نام دکتر منتظمی). او که حدود ۵۰ سال داشت، با قدی متوسط، خیلی خونگرم و علاقمند با من برخورد کرد. شرکتی داشت به نام «شرکت تجارتی مسعود» که کارش واردات و صادرات بود. با او در محل کارش در طبقه دوم پاساژ یا سرای حسین‌بن روح در بغداد دیدن کردم. او با تمام علمای بغداد و بسیاری از علمای نجف و کربلا آشنا بود و رابطه داشت. با هم درباره اوضاع ایران، منطقه، مسلمانان، اختلاف عرب و عجم و شیعه و سنی و ضرورت ایجاد ارتباط میان علما و فعالان مذهبی در عراق با فعالان سیاسی، روشنفکران دینی در اروپا و آمریکا صحبت کردیم. او با علاقمندی بحث می‌کرد. او اظهار علاقه کرد تا یکی از دوستانش را در بغداد که می‌گفت خیلی فعال و علاقمند است، تا با من آشنا کند. اما نمی‌دانم فراموش کرد یا صلاح ندانست در آن دیدار او را معرفی کند و اسم و رسم او را هم نبرد.

می‌گفت یکی از پسرهایش در دمشق درس می‌خواند و علاقمند است او را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد، اما از نظر مذهبی نگرانی دارد. قرار شد با هم در ارتباط باشیم. آدرس تماس خود را به او دادم.

بعد از استقرار آقای مهندس توسلی در بغداد، ایشان را به آقای علوی معرفی کردم و روابط بسیار صمیمی و مفید و مؤثری پیدا کردند و کمک‌های بسیار خوبی می‌کرد.

۱۱. نامه به آیت‌الله خویی

در خرداد ۱۳۴۴، به مناسبت دومین سالگرد قیام ۱۵ خرداد، از طرف نهضت آزادی ایران خارج از کشور، نامه‌ای برای ایشان فرستادم. و امیدوار بودم که این نوع اقدامات

۵۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ایشان را هم به موضع‌گیری وادار سازد. متن این نامه در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج کشور از ۱۳۴۱-۱۳۵۷ آمده است.

۱۲. مؤتمر علمای اسلام در قاهره

به دنبال ملاقات با آیت‌الله خوئی تلاش جدی برای شرکت در مؤتمر علمای اسلامی صورت گرفت. از جانب علمای شیعه برای حضور در این مؤتمر تقریباً ناامید شده بودیم. مؤتمر در آوریل ۱۹۶۵ تشکیل می‌شد و فرصتی بود که بتوانیم مسائل ایران را در آنجا مطرح سازیم. برای این منظور، صادق قطب‌زاده به قاهره رفت. ترتیب سفر او با مقامات مصری داده شد و وی توانست در ماه می به قاهره برود. در قاهره قطب‌زاده با آقای شیخ علی کاشف‌الغطاء ملاقات کرد. ایشان هم دوره با آقای دکتر حاج شیخ مهدی حائری یزدی در قم بود که به دلیل ارادتی که برخی از مقامات عراقی به مرحوم پدر ایشان داشتند، ایشان نیز به تدریج با محافل سیاسی و متنفذ عراقی آشنا می‌شوند و به همه جا راه پیدا می‌کنند و چون بسیار ثروتمند بود، در هزینه و بذل و بخشش دل‌باز بود و نفوذ داشت. ایشان بعد از وقایع انقلاب ۱۴ تموز در عراق و سقوط سلطنت، به پشتیبانی از نظام جدید می‌پردازد. بعد از حکومت قاسم از حکومت بعث و سپس از حکومت عارف نیز پشتیبانی می‌کند.

آقای کاشف‌الغطاء به اتفاق آقای خالصی‌زاده، در مؤتمر شرکت کرده بود طی یکی از ملاقات‌هایی که با آیت‌الله خوئی داشتیم و در مورد ایشان سؤال کردیم، آیت‌الله خوئی ایشان را شخصی مورد اعتماد معرفی کردند. اما گفتند که وی در سیاست مثل همه آل کاشف‌الغطاءها، کمی نپخته است.

صادق قطب‌زاده با او درباره طرح مسائل ایران و تبعید آیت‌الله خمینی در مؤتمر صحبت می‌کند. او از نامه‌ای که به نام انجمن‌های اسلامی خارج از کشور به شیخ‌الازهر نوشته بودیم استقبال کرد و گفت کار خوبی است. سعی می‌کند شیخ‌الازهر اقدامی بنماید. در مورد طرح مسئله تبعید آیت‌الله خمینی گفت که متأسفانه مؤتمر در حال پایان یافتن است و نمی‌تواند کاری انجام بدهد.

به دنبال سفر صادق قطب‌زاده به قاهره و نامه‌ای که به شیخ‌الازهر فرستاده بودیم،

۵۲۳ □ فعالیت‌های سیاسی

بالاخره شیخ الازهر تلگراف به شاه می‌زند. متأسفانه متن نامه به الازهر و تلگراف الازهر در دسترس نیست.

۱۳. سومین دیدار و گفتگو با آیت‌الله خویی

بعد از سفر صادق قطب‌زاده به قاهره، قراری گذاشتیم که با هم به نجف برویم و با آقای خویی ملاقاتی داشته باشیم. علاوه بر گزارش صادق از مؤتمر اسلامی، من نیز با مقامات مصری درباره مسائل ایرانی‌های مقیم عراق و روابط مراجع نجف با دولت عارف صحبت کرده بودم و مسائل تا حدی روشن شده بودند که می‌بایستی با آیت‌الله خویی مطرح می‌کردیم.

دیدار با آیت‌الله خویی در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۴ (۱۹۶۵/۵/۲۰) در نجف صورت گرفت. ابتدا برای ایشان توضیح دادم که در مذاکرات دفعه قبل و بر اساس صحبت‌ها، پیشنهاد کردیم که اگر ممکن است حضرت آیت‌الله شخصاً و یا نماینده‌ای جهت شرکت در مؤتمر اسلامی در قاهره اعزام دارید و به توصیه جنابعالی قرار شد که تماس بگیریم و ترتیب دعوت را بدهیم. این اقدامات انجام شده است و نتیجه را طی نامه‌ای گزارش کردیم اما خبری از حضرت‌عالی نشد. به ایشان گفته شد که جواب مؤتمر بسیار گرم و مثبت بود. اما چون جوابی نیامد و آنها هم نوشته بودند که حتی خود انجمن‌های اسلامی خارج کشور می‌توانند نماینده‌ای به عنوان ناظر بفرستند. لذا آقای قطب‌زاده به عنوان ناظر شرکت کردند و در آنجا، در خلال مؤتمر با مقامات مصری نسبت به مسائل چندی، از جمله ایرانیان و شیعیان عراق و نگرانی مراجع تقلید، به‌خصوص حضرت آیت‌الله، از سیاست دولت عراق، با آنها صحبت شد. مقامات قاهره اولاً از این مراجعه و تماس و گفتگو خوشحال شدند و استقبال کردند، برخورد آنان نیز بسیار گرم بود. ثانیاً آنها با کمال صراحت گفتند که نگرانی‌ها به هیچ وجه وارد نیست. آنها گفتند که دولت عراق با تمام قوا از مراجعی که عمیقاً و به‌طور جدی از مبارزات ضد استعماری مسلمانان ایران و سایر مسلمین طرفداری کنند پشتیبانی خواهند کرد و جایی برای نگرانی وجود ندارد.

البته ما در مورد اجحافات و فشارهای دولت عراق بر ایرانیان و شیعیان نمونه‌هایی

را ذکر کردیم. آنها مدعی شدند که دولت عراق به اشخاصی که فشار آورده است، آیت‌الله شیرازی، دکتر صادقی، اطمینان ندارد، روشن نیست که اگر عده‌ای دور این افراد جمع شوند، آنها علیه دولت عراق توطئه نکنند. مصری‌ها معتقد بودند که دولت عراق شدیداً مراقب و نگران تحریکات دولت ایران در میان علمای شیعه عراق و شیوخ عرب در جنوب عراق می‌باشد. هم‌اکنون تحریکات آنها در شمال میان اکراد ظاهر شده است. دولت عراق معتقد است بعضی از مراجع در نجف و کربلا به تحریک سفارت ایران علیه حکومت عارف توطئه می‌کنند. سؤال و شاید گله و تعجب مقامات عراقی در این است که حضرت آیت‌الله خویی که مورد وثوق و اعتماد هستند، چرا دست به انجام وظایف خود در مورد مبارزات ملت ایران نمی‌زنند و مبارزه را رهبری نمی‌کنند تا میدان به دست عناصر ناهل نیفتد.

بعد از گزارش ما، آیت‌الله خویی شمه‌ای از گرفتاری‌های خودشان و اسارت در دست اطرافیان معاند و دشمن صحبت کردند که چگونه انجام وظیفه را برای ایشان مشکل می‌سازد.

صادق قطب‌زاده، داستان آقای موسی اصفهانی را از بدو کارش در قاهره و سپس دستگیری‌اش در پاریس و اقداماتی که انجام داده بود برای ایشان شرح داد. آیت‌الله خویی در ابتدا مسئله تکفیر شاه را انکار کردند و گفتند که اولاً صحبت با آقای موسی اصفهانی نبوده است، بلکه، یک ایرانی دیگری بوده است و او مطلب را به آقای موسی اصفهانی می‌رساند. اما این ایرانی، مسئله را به صورت تکفیر شاه از طرف آیت‌الله خویی می‌برد و چاپ می‌کند که بلافاصله به دستور خود ایشان تمام نسخ را جمع‌آوری می‌کنند ولی معذک چند نسخه‌ای به دست افراد سفارت می‌افتد. ایشان گفتند که متأسفانه برخی از اطرافیان با سفارت رابطه دارند و نمی‌شود به آنها اعتماد کرد. در مورد تکفیر شاه گفتند، مسئله تکفیر وی مطرح نبود، چه باید کرد؟ وقتی این باید اعلام بشود که به قول شما پشت سرش عمل مثبت هم انجام گیرد که حکم تکفیر مؤثر واقع گردد. تکفیر بدون عمل فایده‌اش چیست؟ لذا مصلحت در انتشارش نبود. ایشان گفتند که در دیداری که آقای موسی اصفهانی با ایشان داشت، یک نسخه از آن تکفیر چاپ شده را که فاقد امضای ایشان هم بوده است، به آقا

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۲۵

موسی نشان می‌دهند، بعداً آقا موسی مطلب را به عربی ترجمه می‌کند و امضای ایشان را زیر آن می‌گذارد. سفیر ایران (پیراسته) به دیدار آیت‌الله خویی می‌رود و از ایشان می‌خواهد که آن را تکذیب کنند، اما ایشان هم حاضر نمی‌شوند آن را تکذیب کنند. آیت‌الله خویی تصور می‌کردند که مصری‌ها باعث شده بودند که آقا موسی به تهران فرستاده نشود. اما صادق قطب‌زاده جریان موقوف را توضیح داد.

مسئله ملاقات عارف با ایشان را مطرح کردیم. در قاهره با مقامات مصری صحبت کرده بودیم که برای ختنی ساختن توطئه‌های شاه و دشمنان، و بهبود روابط علمای شیعه با دولت عارف، بهتر است چنین ملاقاتی صورت پذیرد. آنها از این فکر استقبال کرده بودند.

ما نیز مفید بودن این دیدار را مطرح کردیم. ایشان هم استقبال کردند و آن را مفید دانستند. ایشان برای ما شرح دادند که چندی قبل واسطه‌ای از طرف عارف به دیدن ایشان رفته بود و خواسته بود که وقتی عارف برای زیارت نجف می‌آید، به دیدن ایشان برود. اما آیت‌الله خویی موافقت نکرده بودند و گفته بودند که اگر تنها ملاقات کنند ممکن است حسودان و بداندیشان آن را وسیله‌ای برای هوچی‌گری‌های خود قرار بدهند و لذا پیشنهاد کرده بودند که ملاقات با حضور آیت‌الله شاهرودی صورت گیرد. بنابراین آیت‌الله خویی اصل ملاقات را مفید دانستند اما تاکید داشتند که باید شرایط مساعدی به وجود آید. نظر و پیشنهاد ما به ایشان این بود که ایشان برای معاینات طبی در یکی از بیمارستان‌های بغداد بستری شوند و آن‌گاه عارف برای عیادت به دیدار ایشان برود و همان‌جا هم اگر مایل بودند صحبتی بکنند. آیت‌الله خویی از این نظر استقبال کردند.

در همین دیدار بود که نامه نهضت آزادی ایران به مناسبت دومین سالگرد ۱۵ خرداد را که بنا به توصیه دوستان خطاب به ایشان تهیه شده بود به ایشان دادیم. گفتند جواب خواهند داد. متأسفانه دیدار آیت‌الله خویی و عارف هرگز انجام نگرفت. قبل از آنکه این برنامه اجرا شود، عارف در یک سانحه هوایی ظاهراً تصادفی کشته شد. با کشته‌شدن عبدالسلام عارف، روند حرکات سیاسی در عراق محور دیگری پیدا کرد. درباره روابط دولت عراق با علمای نجف در بخش‌های بعدی توضیحاتی داده خواهد شد.

۵۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

مصری‌ها واقعاً علاقه داشتند که روابط نزدیک و حسنه‌ای با علمای نجف برقرار سازند و تلاش‌هایی هم در این زمینه انجام دادند. به عنوان نمونه وقتی عبدالکریم عامر، رئیس ستاد ارتش مصر و دست راست ناصر به عراق سفر کرد، برای زیارت به نجف رفت. مرحوم آیت‌الله حکیم، یکی از فرزندان ایشان را برای استقبال فرستادند. سپس عامر به دیدن آقای حکیم رفت.

آیت‌الله خوئی نیز به اصل تماس و همکاری اعتقاد داشتند اما به علت آنکه تضاد شدیدی بین عرب و عجم به وجود آمده بود، از عکس‌العمل‌ها واهمه داشتند. در یکی از تماس‌هایی که با آقای دکتر حائری از لبنان داشتم مطلع شدم که ایشان عازم ایران هستند. از ایشان خواهش کردم که سفرشان را طوری ترتیب بدهند که حتماً در عتبات توقف کنند و من هم با ایشان همسفر شوم. ایشان هم پذیرفتند و در نجف به اتفاق ایشان به دیدار آیت‌الله خوئی رفتیم. و این چهارمین دیدار با ایشان بود.

* * *

از اواسط سال ۱۳۴۴، فعالیت‌های ما در منطقه گسترش یافت. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم آقای پرویز امین در بصره و آقای مهندس توسلی در بغداد مستقر شدند. اقامت ایشان در بغداد، امکان ارتباطات وسیع‌تری را با گروه‌ها و شخصیت‌های اسلامی در عراق فراهم ساخت و امکان داد تا در جریان فعالیت‌های دوستان مسلمان در عراق قرار بگیریم و متقابلاً به این دوستان کمک کنیم که یکی از نتایج آن، تلگرافاتی بود که علما و فضلاء نجف، با تلاش و کوشش حاج شیخ نصرالله خلخالی امضا کردند و برای مجلس ترکیه و سایر مقامات آن کشور ارسال کردند. با استقرار آقای مهندس توسلی در بغداد، مسئولیت ادامه ارتباط با علمای نجف به عهده ایشان واگذار شد. ایشان به طور منظم و مرتب گزارش دیدارهای خود را با آیت‌الله خوئی و آیت‌الله خمینی و سایرین برای من می‌فرستادند. (دفتر دوم - نامه‌ها). نمونه‌ای از این گزارش‌ها به شرح زیر است:

۱۴. ادامه ارتباط: دیدار و گفتگوی آقای مهندس توسلی با آیت‌الله خوئی ۱۹/۲۴/۱۹۶۵، ۱۳۴۴/۷/۲۷

ترتیب ملاقات را آقای دکتر صادقی دادند. به موجب گزارش آقای مهندس توسلی

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۲۷

ابتدا خلاصه‌ای از وضع فعالیت‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا توضیح داده شد و احتیاجات آنان را به شرح زیر بیان کرد:

- ۱- کمک‌های فکری برای جواب به خواسته‌های موجود و سابقه‌ای که از نظر فکری با مخالفین وجود دارد. ۲- پشتیبانی روحی و معنوی از اقامات آنان. ۳- برقراری ارتباط بین دانشجویان خارج و حوزه‌های علمیه؛ برقراری ارتباط حوزه‌های علمیه با دنیای خارج. لزوم آشنایی طلاب به زبان‌های خارجی برای خواندن کتابهایی که درباره اسلام نوشته می‌شود و نگارش و ترجمه کتب به زبان‌های رایج دنیا. ۴- کمک مالی برای چاپ نشریات مفید تا به طور وسیع و رایگان بین دانشجویان پخش شوند. ۵- ادامه پشتیبانی از جنبش روحانیون در ایران.
- ۶- کمک به جنبش فکری اسلامی در دنیا.

نشریه *المسلم المعتبر* ارگان انجمن‌های اروپا و شعار «انّ الحیوة عقیده و جهاد» به ایشان داده شد و نمونه‌هایی از نشریات انگلیسی نشان داده شد.

در پاسخ آیت‌الله خویی گفتند که: «ما ۵۰۰ سال از قافله عقب هستیم. در آن هنگام که تمام شرایط در کشورهای اسلامی مهیا بود، کسی اقدامی نکرد. حالا که تمام قدرت‌ها از دست رفته است، به فکر افتاده‌ایم. در مقابل قدرت و زور و ارتش نمی‌توان کاری کرد. به نظر من دیگر راه حلی وجود ندارد. کار ما به جایی نخواهد رسید، مگر اینکه امام عصر فرجی بکند.»

آقای مهندس توسلی اضافه کردند که برای ایشان توضیح داده‌اند که امروز بالاترین قدرت‌ها اراده و خواست مردم است. مثلاً در ویتنام با وجودی که آمریکا حداکثر قدرت نظامی و سیاسی خودش را به کار برد ولی در مقابل اراده مردم شکست خورد و خواهد خورد. بنابراین آنچه در بین ملل ما وجود دارد یک خواست عمومی است که مردم از صمیم قلب آن را درک کرده و به آن ایمان داشته باشند.»

۱۵. روابط دولت عراق و علمای نجف

به دنبال آنچه در بالا اجمالاً گفته شد، لازم و مفید است پیرامون مسائل عراق و ایران، شیعه و سنی، عرب و ایرانی، سیاست مخرب دولت ایران و سیاست‌های نه چندان پخته رهبران عرب توضیحاتی بدهم.

شروع فعالیت‌های ما در منطقه و عراق مصادف بود با زمانی که روابط شاه با دولت‌های عربی، به‌خصوص با ناصر و عارف سخت تیره شده بود. روابط سیاسی میان ایران و مصر به دلیل ارتباط شاه با اسرائیل قطع شده بود. رژیم شاه از استقرار حکومتی از نوع ناصر در عراق سخت وحشت‌زده شده بود و با تمام نیرو تلاش می‌کرد که مردم و عشایر عراق را علیه حکومت عارف بشوراند. پیراسته سفیر شاه، در عراق مرتب شیوخ شیعه جنوب عراق را علیه دولت عراق تحریک می‌کرد. دولت عراق نیز، به جای اتخاذ یک سیاست واقع‌بینانه در برابر تحریکات ایادی شاه، عکس‌العملی که نشان می‌داد فشار بر ایرانیان مقيم عراق و شیعیان آن کشور بود. همین امر، باعث شده بود که ایرانیان و شیعیان عراق، به دولت ایران به عنوان یک پناه و مأمن نگاه کنند. دشمنان ایران و اسلام نیز از این فرصت استفاده‌ها می‌بردند. علاوه بر این‌ها، شاه تلاش فراوان می‌کرد تا نجف را در برابر قم تقویت کند و یا حداقل مانع حمایت علمای نجف از حرکت علمای ایران بشود. مجموعه این فعالیت‌ها باعث شده بود که روابط بین علمای نجف نیز با دولت عراق و خصوصاً با حکومت عبدالسلام عارف تیره شده باشد. دولت عراق هم هنوز نتوانسته بود یک سیاست واقع‌بینانه و منطقی اتخاذ نماید. از یک طرف، ترجمه عربی نطق‌های آیت‌الله خمینی را علیه شاه در سربازخانه‌ها توزیع می‌کردند و در مراسم و دعای صبحگاهی، آن‌ها را می‌خواندند و تبلیغ می‌کردند، اما از جانب دیگر ایرانیان را تحت فشار قرار می‌دادند و بسیاری از ایرانی‌ها را مجبور به ترک عراق و بازگشت به ایران کرده بودند.

از طریق ارتباطی که با دولت ناصر داشتیم، می‌دانستیم که روابط حکومت عارف با ناصر بسیار نزدیک است. اما حکومت عارف متزلزل بود. در زمان عارف، مسئله تشکیل فدراسیون عربی، با شرکت حداقل سه کشور مصر و سوریه و عراق مجدداً مطرح شده بود. به رغم سیاست شاه، هم مصر و هم عبدالسلام عارف در عراق، تلاش می‌کردند روابط خود را با علمای شیعه در عراق بهبود بخشند. همان طور که اشاره کردم عبدالکریم عامر، رئیس ستاد کل ارتش مصر در سفرش به عراق، برای زیارت به نجف رفت و با آیت‌الله حکیم دیدار کرد. عارف نیز اظهار تمایل کرده بود که به نجف برای زیارت برود و ضمناً از آقای خوئی دیدن کند. اما آقای خوئی تمایلی به این امر نشان ندادند. اگرچه برخی از وزرای دولت عارف، نظیر محی‌الدین و

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۲۹

ناجی لطیف با آقای خوویی در نجف دیدار می‌کردند اما ظاهراً این دیدارها صرفاً به علت شیعه بودن آنها بود، نه به جهت وزیر دولت بودن. اما به هر حال این دیدارها نشانه تمایل عبدالسلام عارف، رئیس جمهور عراق برای نزدیکی با علمای شیعه تلقی می‌شد. متأسفانه تکیه مفرط حکومت‌های عربی، حتی حکومت‌های مترقی آنان بر «قومیت عربی»، عکس‌العمل‌های بسیار بدی در میان توده‌ها ایجاد کرده و موجب تشدید و یا تجدید جنگ قدیمی عرب و عجم شده بود. به عنوان نمونه، عارف هوادار ناصر بود، اما او هم مانند سایر ناسیونالیست‌های عرب بر این باور بود که اسکندرون (در ترکیه) و خوزستان/ایران، یک استان عربی و جزء امت عرب هستند. از طرف دیگر ناسیونالیسم عرب نتوانسته بود آرمان‌های مردم عرب را با تمایلات و گرایش‌ها و عواطف دینی و مذهبی همراه و مخلوط سازد و در نتیجه، «قومیت عربی» در برابر وحدت/اسلامی، اصالت پیدا کرد. دشمنان دو ملت عرب و ایرانی نیز به این خصومت دامن می‌زدند. آنها می‌دانستند که هر نوع تفاهم و نزدیکی میان مبارزان ایرانی و عرب، تا چه حد می‌تواند برای آنها خطرناک باشد. تکیه بر قومیت عربی، حداقل در عراق عملاً باعث شکست حرکت‌های مردمی شده بود. چرا که تکیه بر احساسات ناسیونالیستی عربی، موجب تقویت احساسات ناسیونالیستی کردها و در نتیجه ایستادگی و مقاومت در برابر حکومت مرکزی عربی شده بود. تخاصم مذهبی میان سنی (عرب) و شیعه (بیش‌تر ایرانی) نیز تشدید شده بود و تشدید اختلافات میان عرب و عجم حتی به سطح علمای شیعه نیز کشیده شده بود و به صورت درگیری میان طرفداران آیت‌الله حکیم (شیعه عرب) با طرفداران آیت‌الله خوویی (شیعه ایرانی) بروز کرده بود.

مجموعه حوادث و رویدادهای عراق، بعد از انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی، اثرات منفی بر تفکرات سیاسی مراجع و علمای عراق گذاشته بود. به طوری که صریحاً بیان می‌کردند که کشتارهایی که رژیم‌های بعد از انقلاب، عبدالکریم قاسم، بعثی‌ها و مارکسیست‌ها، عارف و... در عراق کرده‌اند، در زمان حکومت سلطنتی سابقه نداشته است. شاه نیز از این جریان‌ها حداقل استفاده را می‌کرد تا علمای نجف را متقاعد سازد که از درخواست‌های افراطی علمای ایران حمایت نکنند.

از طرف دیگر، حرکت اسلامی عراق در مجموع و نیز در نجف، بسیار ابتدایی

۵۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بود. شاید بتوان گفت که اصولاً حرکتی وجود نداشت و یا به تعبیر آیت الله خمینی، «نجف خفته»، به کلی خفته بود.

ما امیدوار بودیم در سایه ایجاد ارتباط با نجف و تلاش و کوشش بتوانیم، ولو خیلی مختصر، وظیفه خود را در قبال بهبود روابط ایرانیان و اعراب و مسلمانان انجام دهیم.

مقامات مصری به ما اطلاع دادند که رئیس جمهوری عراق، عبدالسلام عارف، بسیار علاقمند است روابط دولتش را با علمای نجف بهبود بخشد. عبدالسلام عارف سیاست میانه‌روی و اعتدال را اتخاذ کرده بود و در جهت بهبود روابط با کردها گام‌هایی برداشت و برای جلب نظر علمای نجف و شیعیان عراق، چند وزیر شیعه در کابینه خود وارد کرده بود. برخی از این وزیران، روابط نزدیکی با علمای نجف داشتند، اما کافی نبود. مقامات مصری گفتند که رئیس جمهور عراق مایل است بداند که چگونه روابط نزدیک‌تری با مراجع نجف داشته باشند. از آنجا که هر نوع تماس و ارتباط میان مراجع شیعه در نجف با مقامات دولت عراق، از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود و با توجه به ملاحظات آنکه علمای نجف از این نوع رابطه دارند، ما پیشنهاد دادیم که چون آیت‌الله خویی کسالت دارند، برای آزمایش‌های پزشکی و درمان در یکی از بیمارستان‌های بغداد بستری شوند و سپس رئیس جمهوری عراق و وزراء برای عیادت ایشان به بیمارستان بروند. این طبیعی‌ترین شکل برای اولین تماس‌ها می‌باشد. این پیشنهاد را مقامات مصری و عراقی هر دو پذیرفتند. همان‌طور که پیش از این اشاره کردم در سفر سومی که به عراق داشتم، مسئله را برای آیت‌الله خویی توضیح دادم. ایشان هم از این برنامه استقبال کردند. آقای دکتر بزّاز از آقای خویی در نجف دیدن کرد و قرار شد ترتیب بستری شدن آیت‌الله خویی در بیمارستانی در بغداد داده شود. متأسفانه هلیکوپتر عبدالسلام عارف، در سفری به جنوب عراق در تابستان ۱۹۶۶ سقوط کرد و ایشان کشته شد و کل برنامه مسکوت ماند و بلا‌موضوع شد. دکتر بزّاز که نخست‌وزیر بود، بعد از مرگ عارف برای مدتی رئیس‌جمهور عراق شد. در جولای ۱۹۶۸، بعضی‌ها کودتا کردند و حسن البکر رئیس‌جمهور عراق شد. اما صدام حسین به عنوان نفر دوم حکومت بعضی‌ها، همه کاره بود و قدرت واقعی را در دست گرفت. فشار بر حوزه‌های علمیه و روحانیون و

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۳۱

نیز کردها در شمال شدت پیدا کرد. در ژانویه ۱۹۶۹، یک هواپیمای مسافربری که از فرودگاه بیروت به مقصد اروپا در پرواز بود توسط یک زن جوان فلسطینی ربوده و در فرودگاه آتن بر زمین نشست و پس از تخلیه مسافران منفجر شد. کماندوهای اسرائیلی، با این بهانه که هواپیمای ربوده شده از بیروت پرواز کرده است، به فرودگاه حمله کردند و هواپیمای غیرنظامی پارک شده در فرودگاه را منفجر کردند. این عمل اسرائیلی‌ها، اعتراضات فراوانی را به دنبال داشت، به خصوص دولت فرانسه که خود را «پدر خوانده» لبنان می‌داند، به اسرائیل اعتراض کرد. اسرائیل هیچ توجیهی برای این رفتار خود نداشت. در همین زمان ناگهان دولت بعثی عراق اعلام کرد که ۱۴ نفر را به جرم جاسوسی و از میان آنها، یک کاهن یهودی و ۷ یهودی دیگر را اعدام کرد. اعدام این افراد، افکار عمومی مردم جهان را از مسئله حمله اسرائیل به بیروت، به سوی عراق منحرف کرد. دولت بعثی عراق، اگرچه در کلام و گفتار از فلسطینی‌ها حمایت می‌کرد، اما هنگامی که در سپتامبر ۱۹۷۰، دولت اردن به کشتار گسترده فلسطینی‌های مقیم اردن پرداخت، دولت عراق به رغم حضور ۱۲ هزار سرباز عراقی در مرز اردن، هیچ حرکتی حتی سمبولیک برای کمک به فلسطینی‌ها انجام نداد.

دولت بعثی همچنین در ۱۹۷۰ با کردهای بارزانی به توافق رسید و به آنها که از ۱۹۵۸ در سوریه به صورت تبعید به سر می‌بردند، اجازه داد به عراق برگردند.

مردم عراق که از زمان کودتای قاسم علیه فیصل و نوری سعید، دچار هرج و مرج و کشتار بودند، از یک دولت قوی که آرامش را برگرداند، ولو به طور غیرمستقیم، استقبال کردند. در چنین شرایطی، ارتباط ما با نجف به حداقل کاهش پیدا کرده بود. اما از هر فرصتی برای فشار به دولت عراق، به منظور کاهش محدودیت فعالیت روحانیان نجف، استفاده می‌شد. به‌عنوان نمونه صادق قطب‌زاده با سفیر عراق در پاریس دیدار و گفتگو می‌کند.

یکی از انگیزه‌های این دیدار، تحویل نامه خسرو قشقایی به دولت عراق بود. او قبلاً طی نامه‌ای، نظر دکتر چمران و مرا درباره این نوع تماس خواستار شده بود. دکتر چمران در پاسخ نوشت: (۱۹۶۹/۱۲/۳) «درباره سفیر عراق و قشقایی ... به هیچ وجه صلاح نیست. نه به آن امیدی و نه به این اطمینانی است. وضع عراق درهم و برهم و غیرمتعادل است. عراق خود با مسائل خویش و همسایگانش دست به گریبان است.

۵۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

البته خوش دارد عده‌ای ایرانی را، نظیر بختیار، برای مانورهای سیاسی خود داشته باشد. خود قشقایی هم از آنها درمانده‌تر، بدون جهت و بی‌نقشه به این در و آن در می‌زند. ولی به هیچ وجه صلاح نیست ما خود را در گرفتاری‌های آنها اسیر کنیم.»

من هم در نامه جداگانه‌ای (۱۹۶۹/۱۱/۲۶) به صادق نوشتم که: «درباره همکاری با مراکز و اشخاصی که در نامه‌ات اسم برده‌ای در مجموع موافق نیستم و خوش‌بینی چندانی ندارم، چه از جهت ماهیت آن مراکز و شخصیت شناخته شده آن افراد و چه از جهت امکانات خودمان، به‌لحاظ فقدان برنامه‌ای مشخص و افرادی آماده و متناسب.»

اما صادق به هر حال برای دادن نامه خسرو قشقایی به سفیر عراق در پاریس به دیدن او رفت و گزارش داد: «در آن مذاکره مسائلی چند را بحث کردند. از این قرار که آیا می‌توان به دولت شما اعتماد و اطمینان کرد؟ در حالی که از یک طرف به من می‌گویند که همه امکانات را در اختیارم خواهید گذاشت و از طرف دیگر به محض این که روسیه کمی فشار می‌آورد، برنامه رادیویی شما علیه ایران قطع می‌شود و مقدمات روابط دوستانه با ایران را می‌گذارید و حل اختلافات. لہذا آیا می‌توانید بگویید که چنین تضمینی وجود دارد که در صورت ایجاد یک نوع همکاری‌هایی که به نفع شما باشد با دولت ایران، مخالفین را به آنها تحویل نخواهید داد؟ سفیر خیلی ناراحت به نظر می‌رسید و اظهار بی‌اطلاعی کرد و فرار شد بعداً با یکدیگر ملاقات و مذاکره کنیم که تا به حال چنین ملاقاتی صورت نپذیرفته است.»

۱۶. انتقال آیت‌الله خمینی به نجف

آیت‌الله خمینی در ۱۸ مهرماه ۱۳۴۴ از تبعیدگاه خود در بورسا خارج و به نجف منتقل شد. آقای مهندس توسلی که در بغداد مستقر بود، توانسته بود شبکه‌ای از ارتباط با ایرانیان بغداد، کاظمین، نجف و کربلا ایجاد کند. این ارتباطها موجب شد که آقای مهندس توسلی بلافاصله از ورود آیت‌الله خمینی به کاظمین مطلع شود. در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۶۵ برابر با ۲۵ مهرماه ۱۳۴۴ تلگرافی برای من، به آدرس لبنان فرستاد که: «[آیت‌الله] خمینی سه‌شنبه وارد کاظمین شد. محمد». به دنبال آن، تماس گرفت و پیشنهاد کرد که به اتفاق دکتر چمران به دیدن ایشان برویم. دکتر چمران در

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۳۳

قاهره سرگرم آموزش یک گروه از جوانان ایل قشقایی بود که با معرفی خسرو قشقایی برای آموزش به قاهره سفر کرده بودند.

در این فاصله، مهندس توسلی گزارش مفصل ورود آیت‌الله خمینی را به کاظمین و کربلا و سپس نجف و استقبال جمعی از روحانیان و هواداران ایشان را همراه با عکس‌هایی که خود گرفته بود برای من به لبنان فرستاد (این عکس‌ها متأسفانه در دسترس نیستند). از مراجع شناخته شده، آیت‌الله سید محمد شیرازی به استقبال ایشان رفته بود.

این گزارش برای دوستان نهضت آزادی در اروپا و آمریکا فرستاده شد و آنها تکثیر و توزیع کردند.

آیت‌الله خمینی بعد از استقرار در نجف، روز یکشنبه ۲۰ رجب ۱۳۸۵ مطابق با ۲۳ آبان ۱۳۴۴، درس موقت خود را در محل مسجد شیخ انصاری آغاز کردند. قبل از شروع درس خطاب به حاضرین که متجاوز از هزار نفر از طلاب و فضلاء حوزه بودند، مطالبی ایراد کردند. آقای مهندس توسلی که در آن جلسه حضور داشتند، بیانات ایشان را از روی نواری که ضبط کرده بودند، پیاده می‌کنند و بعد از تأیید آیت‌الله خمینی، آن را برای چاپ و توزیع به آدرس من در بیروت فرستادند. من هم به نوبه خود، متن فارسی را برای دوستان نهضت آزادی و انجمن‌های اسلامی در اروپا و آمریکا فرستادم. علاوه بر این، متن این سخنرانی توسط یکی از دانشجویان عراقی دانشگاه آمریکایی بیروت، سید صالح فخری به عربی ترجمه شد و در اختیار روزنامه‌های عربی لبنان قرار گرفت. در آن سال‌ها، لبنان بهشت روزنامه‌نگاران بود. بیش از ۶۰ روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه، با گرایش‌ها و وابستگی‌های سیاسی، از چپ چپ تا راست راست، از هواداران چین و شوروی تا وابستگان به ایران و عربستان و مصر و... منتشر می‌شد.

روزنامه السفیر که از نشریات نسبتاً روشن و مترقی عربی لبنان محسوب می‌شد در مقاله‌ای ضمن چاپ خبر ورود آیت‌الله خمینی به نجف، آن را توطئه‌ای در راستای تحریکات دولت ایران در عراق علیه ناسیونالیسم عرب و دولت‌های مترقی مصر، سوریه و عراق دانست. این داوری حاکی از آن بود که اعراب، حتی روشنفکرانشان،

۵۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

چقدر از رویدادها و تحولات ایران بی‌خبر بودند. ناگفته نماند که مسئولیت بخشی از این بی‌خبری به دوش ایرانیان مقیم این منطقه و بی‌تفاوتی آنان نسبت به مطبوعات عربی بود. حتی آنهایی که خود را هوادار آیت‌الله خمینی می‌دانستند، نسبت به این مسئله بی‌تفاوت بودند. سید صالح که فارسی را هم کم و بیش می‌دانست، عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت بود که در زمان اقامت من در بیروت، با کمک آقایان امام موسی صدر، رجایی خراسانی، کاظم صدر، حسن آیت‌اللهی، فیوضات و سید عبدالغفار سجادی تشکیل شده بود و جلسات کم و بیش مرتبی داشت. سید صالح که مقاله «السفیر» را برای من آورده بود به درخواست و تشویق من، قسمت‌هایی از سخنان آیت‌الله خمینی را قبل از درس در نجف، همراه با شرحی کوتاه از مبارزات ایشان علیه شاه و تبعیدش به ترکیه نوشت و به دیدن سردبیر السفیر رفت. سردبیر وقتی فهمید چه اشتباهی صورت گرفته است، هم عذرخواهی کرد و هم مقاله نسبتاً جامعی از جنبش ضد استبدادی ملت ایران علیه شاه و فعالیت‌های آیت‌الله خمینی و بیانیه نهضت آزادی ایران به چاپ رسانید. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷) سید صالح بعد از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه بیروت، به عراق برگشت. مدت‌ها ارتباطش را با من، حتی بعد از برگشت به آمریکا حفظ کرد. اما ناگهان از او بی‌خبر شدم و وقتی پیگیری کردم شنیدم که بعد از برگشت به عراق، با گروه‌های مخالف رژیم ارتباط برقرار کرده و همکاری می‌کرد. به همین مناسبت بازداشت و در زندان زیر شکنجه کشته شده بود. روانش شاد باد (تعدادی از نامه‌های او در «دفتر دوم - نامه‌ها» آمده است).

آیت‌الله خمینی در سخنان خود اشاره مستقیمی به مسائل ایران نکردند. در دیدار خصوصی به دوستانمان گفته بودند که منبع قدرت و حرکت در ایران است باید رفت به داخل. لذا باید طوری صحبت کرد که شاید دستگاه غافل شود و ما را به ایران بازگرداند و سپس کار را از سر گرفت. مهم نیست که ما را باز هم بگیرند. گرفتن ما خود ضربه‌ای است بر دشمن.

به دلیل اشاراتی که در این سخنرانی به مسئله کشمیر شده بود به دوستان نجف توصیه شد که متن را به اردو هم ترجمه کنند تا در هند و پاکستان و کشمیر توزیع شود. نمی‌دانم انجام شد یا خیر.

متن این سخنان آیت‌الله خمینی در صحیفه نور آمده است.

۱۷. دیدار و گفتگو با آیت‌الله خمینی

دکتر چمران چندی پس از دریافت خبر من، به بیروت آمد و به اتفاق هم، به بغداد رفتیم. قبل از سفر به عراق، با مشورت دکتر چمران، یک جلد از کتاب «عمّار اوزیغان» نویسنده و متفکر مبارز الجزایری را به نام «افضل الجهاد»، که به عربی در لبنان چاپ شده بود تهیه کردم. عمّار اوزیغان، عضو حزب کمونیست الجزیره (شاخه حزب کمونیست فرانسه) بود. اما به رغم مواضع حزب کمونیست، به جبهه آزادی‌بخش الجزایر و مبارزه مسلحانه مردم پیوست. کتاب وی حاوی نکات بسیار جالب و ظریفی از مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه می‌باشد^۱.

در بغداد با آقای علی‌نقی خاموشی که تحصیل خود را در لندن تمام کرده و عازم ایران بود، از نزدیک آشنا شدم، او که با آقای مهندس توسلی دوستی نزدیک داشت ما را در سفر به نجف همراهی کرد.

این سفر در اول آذر ۱۳۴۴ صورت گرفت. دو دیدار در روزهای دوم و چهارم آذر انجام شد. گزارش این دیدار و گفتگو که از روی یادداشت‌های دکتر چمران و نگارنده تنظیم و تدوین شد و برای اعضای نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ارسال شد، در یادنامه دکتر چمران (انتشارات قلم) آمده است.

۱۸. دیدار و گفتگو میان آیت‌الله خمینی و آیت‌الله حکیم

در هفته‌های اول ورود آیت‌الله خمینی به نجف، علاوه بر طلاب و مدرسین حوزه، دیدارهایی میان مراجع از جمله آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله سید محمدباقر صدر و آیت‌الله حکیم صورت گرفت. ظاهراً در دیدار آیت‌الله خمینی و حکیم در شب ۲۷ مهرماه ۱۳۴۴ مسئله مبارزه با شاه مطرح می‌شود. آقای حکیم به آیت‌الله خمینی ایراد گرفته بودند که چرا بی‌جهت موجب ریختن خون مسلمانان می‌شوید. آیت‌الله خمینی در جواب ایراد می‌گیرند که شما چرا در برابر حکومت شاه

۱. ترجمه فارسی این کتاب توسط دکتر شریعتی شروع شد. سپس آقای دکتر حبیبی ترجمه را کامل کردند و شرکت سهامی انتشار آن را چاپ کرده است.

۵۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

که یادآور حکومت معاویه و یزید است سکوت کرده‌اید. متن گفتگو میان این دو مرجع که توسط یکی از روحانیون نجف تهیه و توسط آقای مهندس توسلی برای ما ارسال شد، به شرح زیر است:

آیت‌الله خمینی: «خوبست برای تغییر آب و هوا به ایران بروید و اوضاع آنجا را از نزدیک ببینید و مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد. در زمان بروجردی، عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جناب‌عالی هم این طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند والا شما هم ساکت نمی‌ماندید.

آیت‌الله حکیم: شما که این جا هستید، لطفی ندارد من ایران بروم؛ وانگهی چه می‌شود کرد، چه اثری دارد؟

آیت‌الله خمینی: قطعاً اثر دارد، ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم، چه طور اثر ندارد؟ اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است.

آیت‌الله حکیم: اگر احتمال عقلایی نیز داشته باشد و از طریق عقلایی اقدام شود خوبست.

آیت‌الله خمینی: قطعاً تأثیر دارد، چنانچه اثر هم دیدیم و منظور ما از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیرعاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود، اقدام علما و عقلاء ملت است.

آیت‌الله حکیم: اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند ... برای دین سینه چاک نمی‌کنند.

آیت‌الله خمینی: عرض کردم که مردم در پانزده خرداد جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند.

آیت‌الله حکیم: اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود مردم به ما ناسزا می‌گویند و سر و صدا راه می‌اندازند.

آیت‌الله خمینی: ما که قیام کردیم از احدی بجز مزید احترام و سلام و دستبوسی ندیدیم و هرکه کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد. در تبعید ترکیه به یکی از دهات ترکیه که نامش یادم نیست رفتم. اهالی آن ده گفتند وقتی

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۳۷

آتاتورک مشغول عملیات ضد دینی خود شد، علمای ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاتورک شدند. آتاتورک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه را به قتل رسانید. من شرمنده شدم، پیش خود فکر کردم که آن‌ها سنی می‌باشند. وقتی خطر را به دین اسلام نزدیک می‌بینند، چهل نفر کشته می‌دهند ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که بر دیانت‌مان وارد آمده، خون از دماغمان نیامد (نه از دماغ من و نه شما و نه دیگری). واقعاً جای خجالت است.

آیت‌الله حکیم: چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد؟

آیت‌الله خمینی: عملیات ضد دینی دو جور است. یکی مثل رضاخان، بی دینی می‌کرد و می‌گفت: من می‌کنم و نسبت به شرع نمی‌داد. البته موضوع اقدام علیه او از باب نهی از منکر بود ولی شاه فعلی هر عمل ضد قرآن و مذهب می‌کند و می‌گوید: از دین است، نظر قرآن چنین است، من از قرآن کریم می‌گویم. این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می‌کند قابل تحمل نیست. باید جانبازی کرد، بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد، عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌ای از آن‌ها کشته شدند.

آیت‌الله حکیم: تاریخ چه فایده‌ای دارد باید اثر داشته باشد.

آیت‌الله خمینی: چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین بن علی (ع) به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آیت‌الله حکیم: راجع به امام حسن چه می‌فرمایید؟ ایشان که قیام نکردند.

آیت‌الله خمینی: اگر امام حسن هم به اندازه شما مرید داشت، قیام می‌کرد. در اول امر قیام کرد، دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا پیگیری نکرد. اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

آیت‌الله حکیم: من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت نماید.

آیت‌الله خمینی: شما اقدام و قیام نمایید من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد.

آیت‌الله حکیم: لبخند و سکوت...»^۱

۱. همچنین نگاه کنید به «خاطرات سیاسی اجتماعی» (۲) دکتر صادق طباطبایی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (س)، ۱۳۸۷.

۱۹. خرابکاری در کربلا

پس از دیدار با آیت‌الله خمینی به اتفاق دکتر چمران، مهندس توسلی و مهندس علی‌نقی خاموشی برای زیارت به کربلا رفتیم. شنیدیم که به مناسبت ایام بعثت و نزدیکی ماه شعبان، شاه یک حوض سنگی بزرگی برای صحن حرم مطهر حضرت ابوالفضل فرستاده است. ما رفتیم و این حوض سنگی را که به قطر تقریباً ۲ متر و یکپارچه بود دیدیم. ضخامت لبه‌های بیرونی سنگ حدود ۲۰ سانتی‌متر بود و روی آن، به خط بسیار زیبایی، نوشته شده بود که این حوض توسط اعلیحضرت کذا و کذا، برای استفاده زوار حضرت ابوالفضل هدیه شده است. کاملاً واضح بود که شاه در برابر تهاجماتی که علیه ملت ایران کرده است، با عوام‌فریبی می‌خواسته است کسب وجهه‌ای کند.

بعد از دیدن این سنگ، تصمیم گرفتیم نوشته روی سنگ را از بین ببریم. دکتر چمران گفت که اگر مرکب چین قوی پیدا کنیم و روی نوشته‌های سنگ بریزیم، مرکب به جسم سنگ رخنه می‌کند و نوشته را از بین می‌برد و مرکب را هم نمی‌توانند پاک کنند. به هر حال برای تهیه مرکب، رفتیم به بغداد، و دوباره برگشتیم به کربلا و یک شب در مسافرخانه‌ای خوابیدیم و صبح بسیار زود که هنوز کسی وارد صحن نشده بود به زیارت رفتیم و سپس مرکب را به همان ترتیبی که قرار بود، روی نوشته ریختیم و از صحن بیرون رفته و کربلا را ترک کردیم. چند ساعت بعد، خبر آن به سرعت در شهر پیچید و روز بعد، بازتاب آن را از نجف نیز به ما خبر دادند. این امر باعث نگرانی فوق‌العاده اعضای سفارت شده بود. انتظار چنین عکس‌العملی را نداشتند. از کربلا به بغداد و یک یا دو روز بعد، به بیروت برگشتیم. دکتر چمران به قاهره رفت.

از آن پس تا هنگام خروج کلیه دوستان از منطقه، چند سفر و دیدار دیگر با آیت‌الله خمینی داشتم و هر بار مجموعه رویدادها و مسائل ایران، منطقه مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. در یکی از این دیدارها درخواست خسرو قشقایی برای دیدار با آیت‌الله خمینی مطرح شد. ولی ایشان دیدار در آن مقطع زمانی را نه به سود قشقایی‌ها و نه مفید برای حرکت روحانیون دانستند. در مورد ارتباط قشقایی با ما، در جای دیگری توضیح داده‌ام.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۳۹

۲۰. گزارش دیدار و گفتگوی آقای مهندس توسلی با آیت‌الله خمینی (با/امام دیروز (۶۵/۱۰/۱۴) حدود یک ساعت صحبت شد. حالشان خوب و التماس دعا داشتند. فعلاً ساکت هستند و فقط به مطالب گوش می‌دهند. قصد ماندن ندارند. می‌خواهند به ایران مراجعت کنند. ممکن است به زودی مطلبی بیرون بدهند. دوستان مصری در اینجا سخت مواظب ایشان هستند. از انعکاس مطالب جلوگیری به عمل آمده است. موافقت‌ها به تدریج میوه خودش را می‌دهد. مسلماً اگر در شرایط قبلی این کار انجام شده بود، وضع کاملاً ۱۸۰ درجه فرق داشت. آمدن شما ضرورت خاص ندارد، ولی در اولین فرصت که وسایل فراهم شد، در صورت امکان با دکتر چمران ببایید تا مطالب را عمیق‌تر و وسیع‌تر بتوانیم مطرح کنیم». «قبل از آمدن به عتبات به نظر من بهتر است اول به مصر بروید، مسائل را روشن کنید، حدود امکانات را معلوم کنید تا بتوانیم در اینجا ایجابی و مثبت تصمیم بگیریم».

۲۱. گزارش مهندس توسلی از بغداد ۶۵/۱۰/۲۲

«از دو گزارشی که مسلماً قبلاً دریافت کرده‌اید و قسمت اول را مجدداً می‌فرستم و
قسمت چهارم گزارش و مصاحبه با فرزند آقا که مجدداً برای اطمینان می‌فرستم.
هم‌چنین از روی عکس‌ها که جوفاً ارسال می‌گردند امید است به طور کلی در جریان
قرار بگیریید. کوشش من در این بوده است که این گزارش‌ها را به طور مثبت و
تلگرافی تهیه کنم تا موقع استفاده به ترتیب مطلوبی تنظیم گردد. نمی‌دانم نهضت یا
دیگران چه اقداماتی تا کنون کرده‌اند. به هر حال در صورتی که از مجموعه این
گزارش‌ها و عکس‌ها و هم‌چنین مقدمه‌ای حاوی چکیده اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های
گذشته آیت‌الله خمینی چاپ شود، به جا و مؤثر خواهد بود. البته در صورتی که
نهضت چنین ظرفیتی ندارد بهتر است ترتیبی بدهیم که از طریق ایران آزاد،
سازمان‌های دانشجویی، به ترتیبی اینکار انجام شود. البته در این صورت برای من اثر
خوبی نخواهد داشت. چون موقعی که به عراق می‌رسد، مرا وابسته به آنها خواهند
دانست. می‌دانند که گزارش‌ها را فقط من تهیه کرده‌ام. در این صورت بهتر است کمتر

۵۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

به عتبات ارسال گردد و هرچه بیشتر در داخل و خارج توزیع شود که از نظر تبلیغات خارجی استفاده شده باشد. از قسمت اول به این ترتیب و چهارم برای هیچکس تا کنون نفرستاده‌ام. لطفاً پس از تکثیر برای رحیم (عطائی) و سید هادی (خسروشاهی) قم بفرستید که مجموع قبلی آنها تکمیل بشود. گزارش‌های گذشته را در خارج فقط به آدرس فاضل (ابوالفضل بازرگان) و کمال (یزدی) فرستاده‌ام تا اگر از یک طریق نرسید از طریق دیگر برسد. می‌خواستم برای عباسی (دکتر توسلی) هم مستقیم بفرستم تا مطالب سریع‌تر برسد ولی چون مخالف قرارهای ارتباطی قبلی بوده انجام ندادم. ولی اگر از وجود من (در بغداد) اطلاع دارد و صلاح می‌دانید، بنویسند که در آینده بعضی از اخبار را مستقیماً بفرستم. از عکس‌ها در دو پاکت هرکدام سه عدد برای فاضل و کمال قبلاً ارسال شده است.^۱ در صورت امکان ترتیبی بدهید که برای همه ارسال گردد. روز شنبه گذشته با آقا حدود نیم‌ساعتی ملاقات داشتم. به طور خلاصه این را گفتم:

۱. خلاصه‌ای از تعداد و وضع دانشجویان ایرانی در خارج؛

۲. سازمان‌های دانشجویی و جبهه (ملی) و ...

۳. فعالیت‌های فکری در خارج: الف: انجمن‌های اسلامی دانشجویان با عطف به فعالیت‌های داخل و نحوه کار آنها؛ ب: فعالیت‌های نهضت آزادی با اشاره به علل تشکیل آن در داخل و اخیراً در خارج؛ ج: فعالیت چپی‌ها و نحوه آن. ۴- اثر جنبش روحانیون در خارج. ۵- مقتضیات فعلی، آمادگی‌های فکری و سیاسی، خطرات موجود و این که ما در مقابل چه مسئولیت بزرگی قرار گرفته‌ایم.

دوستان ما با تمام وجودشان در راه خدا پشتیبان و در اختیار شما خواهند بود. ما خودمان را مسئول شهیدان ۱۵ خرداد می‌دانیم. همانطور که دشمن مجهز است باید ما هم خودمان را مجهز کنیم.

در برابر صحبت‌های من، امام گفتند مایوس نباشید، به کار خودتان ادامه بدهید. ما هم در مواقع ضروری اقدام خواهیم کرد.

به هر حال، گذشته از نقاط ضعف طرز برخوردی که ایشان دارند، بایستی در

۱. در گزارش اصلی نام مستعار افراد آمده است.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۴۱

مسائل خیلی عمیق باشند. قیافه ایشان ابهت زیادی دارد. خیلی قوی هستند. تون صدای محکمی دارند که در مستمع اثر خوب می‌گذارد. ایشان تا کنون ساکت بوده‌اند. اطرافیان از حاج شیخ (نصرالله خلخالی) گرفته تا دیگران، آدم‌های محافظه‌کاری هستند. قاعدتاً بایستی همیشه آیه یأس در گوش آقا بخوانند. از این رو، صحبت‌های ما در ایشان مؤثر خواهد بود. علاقه‌ای به ماندن در نجف ندارند و می‌خواهند به ایران بروند. به علت عدم آشنائی ایشان به عراق و شاید زبان عربی و نفوذ آقای حکیم، عدم امکان ادامه فعالیت‌های گذشته می‌خواهند به قم مراجعت کنند.

اما برنامه آینده: به نظر من خیلی خوبست، دفعه بعد چند نفری با ایشان ملاقات کنیم. اگر جمال (دکتر چمران) هم بتواند بیاید مفید خواهد بود. در این ملاقات روی قسمت آخر مذاکرات قبلی بایستی به طور مفصل صحبت شود. چون این آخوندها هنوز این تصور را دارند که اگر آقا قدرت مطلق پیدا کردند و دستور بدهند دستگاه زیر و رو خواهد شد. اعتقاد به سازمان و برنامه و دید تعلیمات و تجهیزات خیلی ضعیف است. ولی به نظر من اگر ما این مسائل را خوب برای امام تشریح کنیم قدرت جذب آنها را دارد و در او مؤثر خواهد افتاد و بالعکس خوئی و حکیم و دیگران که خود را عاجز می‌دانند و معتقدند که نمی‌شود کاری کرد ولی امام معتقد است که باید کاری انجام داد. اگر ما بتوانیم راه معقولی را به او بقبولانیم مسلماً در طرز فکر و خط‌مشی او مؤثر خواهد بود. بنابراین همانطور که با عباس (امین) صحبت کرده‌ایم، شما بهتر است اول به دانشگاه (مصر) بروید، امکانات را مطالعه کنید. اختیارات و قدرت را تعیین کنید. تا برطبق آنها به طور قاطع‌تری بتوانیم با امام مذاکره کنیم و قول بدهیم. این مسئله را در نظر داشته باشید که مطرح کردن همکاری ما با دانشگاه (مصر) فعلاً صلاح نیست و به عکس کسانی که در ایران هستند، در عتبات مردم نسبت به دانشگاه (مصر) دید خوبی ندارند. استنباط من این است که حاج شیخ (نصرالله خلخالی) و رضوی (حسن مدنی) در این مورد تصوراتی دارند که انشاءالله بعداً حضوری صحبت خواهم کرد. عکس‌العمل دولت عراق هیچ خوب نیست. جریان در مطبوعات، آن طور که باید و شاید درج نگردید. روزنامه المنار در تاریخ ۱۸ اکتبر (۶۵) در صفحات وسط این طور درج کرده است: آیت‌الله الخیمینی،

۵۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

عاد الی بغداد من ترکیا. سماحة الامام المجتهد آية الله الخميني و صل فی الکاظمیه بین اهله و اخوانه».

توجه کنید که اصلاً مسئله قلب و عوض شده است. قطعه‌ای را که در نامه قبلی فرستاده بودم به کوشش یکی از اهالی سامرا درج گردیده بود. با دفتر خبرگزاری خاورمیانه که دانشگاهی (مصری) هستند تماس گرفتم. موقعی که جریان را شرح دادم خیلی در او تأثیر گذاشت. قرار شد جمعه همان هفته باهم به کربلا برای دیدن آقا برویم ولی روز قبل از جمعه که تلفن کردم گفت کار دارم و سرد بود. (دولت عراق) برای استقبال نه تنها کمک نکرده است، تضیقات هم بوجود آورد. در جلو منزل آقا همیشه دو نفر مأمور مخفی پاس می‌دهند. با توجه به این مطالب نشان می‌دهد که در پشت پرده قرارداتی هست و دولت/ایران با اطمینان دست به چنین اقدامی زده است. «موسی (اصفهان‌زاده) در این مدت همیشه دنبال آقا بوده است. پرونده‌اش خراب و اکثراً مردم او را می‌شناسند. نکته مثبت او فقط این است که آیت‌الله زاده است. از این رو به او ترحم می‌کنند. به طور غیر مستقیم کوشش شده است او بیشتر معرفی بشود و به او پیغام داده شد که کمتر به آقا نزدیک بشود».

* «مسئله مهم دیگر، جریان حکیم و امام می‌باشد. عده‌ای از اطرافیان کوشش کرده‌اند که اختلافاتی به وجود بیاورند و عده‌ای فهمیده و عده‌ای نفهمیده، به علت این که حکیم هیچگونه اقدامی در گذشته انجام نداده است. صحبت‌های ملاقات اخیر (حکیم و امام) را کاملاً دارم ولی نمی‌دانم که فرصت می‌کنم نسخه‌ای تا حرکت عباس (امین) بنویسم یا نه. بهر حال قسمتی که در ضمن گزارش آمده کوشش شده که نقاط ضعف جواب‌های حکیم تا آنجا که ممکن است حذف شود بیشتر صحبت‌های امام باشد. در صورتی که تشخیص می‌دهید که این اندازه هم در خواننده استنباط اختلاف عمیق و جدائی به وجود می‌آورد، تغییرات لازم را (البته با حذف، نه تغییر مطالب) بدهید. کوشش می‌کنم متن کامل را هم بفرستم (ارسال شد).

قسمت‌هایی از گفتگوهای آیت‌الله خمینی و آیت‌الله حکیم را در صفحات قبل آورده‌ام.

روز جمعه (۶۶/۳/۱۶) با آقا ملاقات داشتم. آقا اظهار داشتند که نامه‌ای آمده و جریان را برایم نوشته‌اند (جریان ۵۵ نفر را) نامه را نشان دادند و پرسیدند که او را

۵۴۳ □ فعالیت‌های سیاسی

می‌شناسیم یا نه. نامه مال بنی‌صدر بود. جواب دادم بله. پسر آقای بنی‌صدر هستند سری تکان دادند و دیگر چیزی نگفتند.

«عده‌ای از اطرافی‌ها هم فکر این هستند که آقا در اینجا بماند و پولها سرازیر شود تا آنها هم به نوائی برسند. قضاوت آنها روی آقا فقط روی وجوهی است که به ایشان می‌رسد.»

«آقای حاج علوی خواهش کردند که شما روزنامه‌هایی را که در مورد ضریح برایتان می‌آید پیش آقای مغنیه (شیخ جواد) ببرید و از ایشان هم بخواهید مستقیماً نامه‌ای به آقای حکیم بنویسند.»

با خروج ما از منطقه در اواسط سال ۱۳۴۵، ارتباط با نجف و لبنان، به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کرد و منحصر شد به مکاتبات پراکنده با برخی از دوستان در بغداد، کربلا و نجف و با سید صالح و یا در لبنان با امام موسی صدر.

در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ ارتباط و مکاتبه با آیت‌الله خمینی همچنان ادامه داشت. متأسفانه بخشی از اسناد و مدارک و یادداشت‌های من، در اثر آتش‌سوزی عمدی دفتر کارم در هیوستون که در روز ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷، روزی که شاه ایران را ترک کرد و من در نوفل‌لوشاتو بودم، از بین رفتند.

با سفر دکتر چمران به لبنان و آغاز به کارش در مدرسه فنی جبل‌العامل در شهر بندری صور، در جنوب لبنان، ارتباط ما با خاورمیانه مجدداً برقرار و وارد مرحله تازه‌ای شد. که شرح آن در بخش بعدی آمده است.

هنگامی که در اوایل سال ۱۳۵۰ فعالیت سازمان مجاهدین خلق اولیه علنی شد و تعداد قابل توجهی از آنان دستگیر و اعدام شدند، سفر به خاورمیانه و تماس و گفتگو با دوستان در منطقه و با علمای نجف و لبنان بار دیگر ضرورت پیدا کرد و از آن تاریخ تا سال ۱۳۵۷، کم و بیش، سالی - حداقل یک‌بار به لبنان و عراق سفر می‌کردم. این دیدارها به تدریج روابط ما را با آیت‌الله خمینی و یارانشان در نجف جدی‌تر و گسترده‌تر کرد. در خلال این سال‌ها با ارسال نامه‌ها و گزارش فعالیت‌ها، ارتباط ادامه داشته است.

۲۲. معرفی رهبر حزب اسلامی آمریکا به آیت‌الله خمینی

بعد از برگشت به آمریکا فعالیت من با مسلمانان غیر ایرانی گسترده شد. فعالیت‌های

۵۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ما در آمریکا تنها در رابطه با مسائل ایران نبود. بلکه در تماس دائم با گروه‌های اسلامی از سایر نقاط جهان بودیم. از جمله ارتباط مستقیم و منظم با حرکت اسلامی و سازمان‌های اسلامی در آمریکا داشتیم. یکی از این سازمان‌ها، حزب اسلامی آمریکا بود که عمدتاً از رنگین پوستان جدیدالاسلام در آمریکا تشکیل یافته بود. رهبر آن آقای مظفرالدین حامد، از نزدیک با ما همکاری داشت. در آذر سال ۵۱، وی عازم سفری به خاورمیانه و هند و پاکستان بود. به تشویق من، او تصمیم گرفت به نجف نیز سفر کند و با آیت‌الله خمینی دیدار داشته باشد و خواست که وی را به ایشان معرفی کنم. من در آن موقع رئیس جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون بودم، نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی نوشتم: (دفتر دوم - نامه‌ها).

۲۳. ارسال گزارش بخشی از فعالیت‌ها برای آیت‌الله خمینی

گزارشی از فعالیت‌های نهضت آزادی ایران و ارتباط و همگرایی با مسلمانان سایر کشورهای جهان برای آیت‌الله خمینی فرستادم. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱ - ۱۳۵۷)

علاوه بر دیدارهایی که در سفرهایم به عراق (و لبنان) با آیت‌الله خمینی داشتم، مکاتباتی هم صورت می‌گرفت. چند نمونه از این مکاتبات در بخش پیوست‌ها و نیز در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

۲۴. بیماری مودودی

یکی از مسائل بسیار مهم و حیاتی در نهضت بیداری مسلمانان، ایجاد ارتباط، هماهنگی و همگرایی میان احزاب، سازمان‌ها و نهضت‌های فعال سیاسی اسلامگرا در کشورهای اسلامی است. در دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برخی از شخصیت‌های فعال مسلمان، با گروه‌های اسلامی در کشورهای دیگر در ارتباط بودند. در همان سال‌ها انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران با دانشجویان مسلمان خارجی در دانشگاه تهران تماس و ارتباط برقرار کرده بود. هنگامی که سه دانشجوی شمال آفریقا به تهران آمدند، من از طرف انجمن اسلامی دانشجویان میزبان آن‌ها بودم. (جنبش دانشجویی در دو دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ - ابراهیم یزدی - انتشارات قلم ۱۳۸۳)

۵۴۵ □ فعالیت‌های سیاسی

در دوران فعالیت‌های خارج از کشور، امکان ارتباط و هماهنگی و انتقال تجارب و دستاوردهای سیاسی و فرهنگی فراهم بود. بسیاری از فعالان این احزاب، از جمله جماعت اسلامی پاکستان، به آمریکا می‌آمدند و برخی از اعضای آنان در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا فعال بودند. جماعت اسلامی پاکستان در سال ۱۹۴۱ و اخوان المسلمین مصر در ۱۹۲۴ تشکیل شده‌اند و از قدیمی‌ترین سازمان‌های اسلامی محسوب می‌شوند. بر اساس این نگرش‌ها، هنگامی که در سال ۱۳۵۳ ابوالعلاء مودودی، رهبر جماعت اسلامی پاکستان برای درمان بیماری سرطان خود به آمریکا آمد، یادداشتی برای آیت‌الله خمینی فرستادم و پیشنهاد کردم که ایشان طی نامه‌ای از او احوال‌پرسی کنند، اما ایشان از این پیشنهاد استقبال نکردند. (دفتر دوم - نامه‌ها)

۲۵. نمایندگی آیت‌الله خمینی

آقای سید محمود دعایی ظاهراً پولی را بابت سهم امام در ۱۳۵۳ دریافت و سپس برای امور سیاسی هزینه کرده بودند. ایشان ضمن جلب نظر موافق من، یادداشتی را از آیت‌الله خمینی برای من فرستادند که ایشان با هزینه پول دریافتی موافقت کرده بودند. چندی پس از آن، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۴ آیت‌الله خمینی نامه دیگری برای من فرستادند که به موجب آن مجاز بودم وجوهات شرعیه را از جانب ایشان دریافت کنم و بعد از کسر ۲۰ درصد آن برای خرج فعالیت‌های اسلامی، بقیه را جهت ایشان ارسال دارم. (دفتر دوم - نامه‌ها)

پس از دریافت این حکم، طی نامه‌ای از ایشان درخواست کردم که جهت ارسال وجوهات، نمایندگان خود را در کشورهای خاورمیانه، غیر از عراق معرفی کنند. این درخواست از آن جهت بود که ارسال وجوهات را از آمریکا به آدرس ایشان در نجف درست نمی‌دانستم. دشمنان ما در همه جا بودند وقتی از این امر مطلع می‌شدند آن را مستمسکی برای شایعه‌سازی و سوءاستفاده سیاسی قرار می‌دادند و می‌گفتند که «از آمریکا برای آیت‌الله خمینی پول فرستاده می‌شود.» آنها نمی‌گفتند که پول‌های ارسالی از آمریکا، اولاً چقدر است؟ ثانیاً وجوهات شرعیه کسانی است که از ایران و خارج از ایران برای آقا می‌خواهند پول بفرستند و یکی از طرق ارسال وجه، از این طریق

۵۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

است. آیت‌الله خمینی نظر مرا پذیرفتند و آقایان شیخ نصرالله خلخالی در بیروت. اسماعیل بهبهانی و اشکنانی در کویت را جهت ارسال وجه معین کردند. شیخ نصرالله خلخالی از جمله کسانی بود که به علت فشارهای دولت عراق، از آن کشور بیرون رانده و در بیروت ساکن شده بود. سوابق آشنایی زیادی با ایشان داشتیم. اما مدت‌ها بود که ارتباطمان قطع شده بود. لذا از این امر استقبال کردم و آن را مقدمه خوبی برای تجدید ارتباط دانستم و یک بار هم حواله پولی به نام و با آدرس ایشان در بیروت فرستادم. اما متأسفانه به علت تشدید جنگ در لبنان و اشکالات عدیده، از ایشان خبری نیامد و ما هم بالاخره نفهمیدیم که حواله ارسالی به دست ایشان رسید یا خیر؟ یادداشتی برای آیت‌الله خمینی فرستادم و ایشان جواب دادند که حواله ارسالی هنوز به ایشان نرسیده است. (دفتر دوم - نامه‌ها) به این ترتیب، از ارسال وجوه از طریق بیروت منصرف شدم و از طریق آقای اسماعیل بهبهانی در کویت اقدام کردم.

بر اثر فعالیت‌های اسلامی و سیاسی گسترده‌ای که در خارج از کشور داشتیم، از ایران و یا خارج از کشور کمک‌های مالی مرتبی دریافت می‌شد. این کمک‌ها بر سه نوع بود، یک قسمت کمک‌هایی بود که مورد مصرف آن را شخص خیر کمک‌کننده معین می‌کرد، نظیر: کمک به فلسطین، کمک به شیعیان لبنان، کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی ایران، کمک به نهضت آزادی و... این قبیل کمک‌ها را بدون دخل و تصرف عیناً به مصرف مورد نظر فرستاده می‌رساندم. مثلاً کمک‌های فلسطین یا شیعیان لبنان را برای دکتر چمران می‌فرستادم، آنچه را مربوط به خانواده‌های زندانیان بود، به ایران می‌رساندم.

نوع دوم کمک‌هایی بود که مورد مصرف آن را مشخص نمی‌کردند و کمک عام برای امور اسلامی به تشخیص خود من بود. در مصرف این قبیل کمک‌ها دست ما باز بود و بر اساس نیاز فعالیت‌ها خرج می‌شد. (مثلاً برای خرید قرآن جهت مسلمانان آمریکایی زندانی و... یا چاپ کتب، کمک به مسجد و...).

در ابتدا، این کمک‌ها پراکنده و ناچیز بود. اما بعد از مدتی که ادامه پیدا کرد و زیاد شد یک بنیاد خیریه غیرانتفاعی اسلامی با اساسنامه مشخص و هیئت امنای معین،

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۴۷

با شرکت برادران مسلمان مورد وثوق تشکیل دادیم و تمامی کمک‌هایی که برای ما می‌رسید، به حساب این بنیاد واریز می‌شد و مخارج فعالیت‌های اسلامی عمومی، (غیر از نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان) از این محل پرداخت می‌شد. همچنین سعی شد کمک‌هایی که به این ترتیب به حساب بنیادی که دایر کرده بودیم، واریز گردد تا به صورت سرمایه ثابت در امری که سودآور باشد به‌کار رفته تا از محل درآمد ثابت آن، مخارج فعالیت‌ها تأمین گردد و به این ترتیب، یک برنامه‌ریزی حساب‌شده دراز مدت پیش‌بینی شده بود.

بعد از دریافت حکم آیت‌الله خمینی، حساب مخصوصی در دفاتر خودمان به نام ایشان باز کردیم که تمامی وجوهی که به‌عنوان ایشان به‌دست ما می‌رسید در آن حساب وارد می‌شد. هرچند وقت یک‌بار، ۲۰ درصدی را که اجازه خرج داشتیم به حساب درآمدهای عمومی بنیاد خیریه می‌گذاشتیم و بقیه را طی یادداشتی برای آقای بهبهانی در کویت می‌فرستادیم و ایشان هم متقابلاً رسید آنها را از آیت‌الله خمینی دریافت می‌کرد و برای ما می‌فرستادند. آقای بهبهانی در این امر بسیار جدی عمل می‌کرد. همراه با هر حواله پولی که برای آقای بهبهانی صورت حساب کل وجوهات دریافتی را هم می‌فرستادم. ارائه یک فهرست از تمام وجوهات دریافت و ارسال شده در حال حاضر امکان پذیر نیست. اما بر اساس رسیدهای ارسالی آقای بهبهانی گزارشی در پیوست ۳ آمده است. علاوه بر ارسال حواله‌ها برای آقای بهبهانی، گاهی اوقات نامه‌هایی را که می‌خواستیم برای آیت‌الله خمینی بفرستیم، توسط ایشان می‌فرستادم. دولت عراق در چندین مورد نامه‌های ارسالی را سانسور کرده بود و نگذاشته بود که به‌دست آیت‌الله خمینی برسد. بعد از پیروزی انقلاب، مطلع شدیم که برخی از نامه‌هایی که جهت آیت‌الله خمینی به آدرس نجف فرستاده بودم و به‌دست ایشان نرسیده بود، توسط سازمان امنیت عراق به ساواک ایران تحویل داده شده بود.

۲۶. سفر به کویت

در ۲۸ ژانویه ۷۷ از لبنان به کویت پرواز کردم. حدود ساعت ۹/۳۰ شب وارد فرودگاه شدم. عبور از محل کنترل پاسپورت‌ها بسیار سریع صورت گرفت. بعد از تبدیل حدود چهل دلار به دینار کویتی با تاکسی با پرداخت دو دینار به هتل رفتم. شب را

۵۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

استراحت کردم. روز بعد با دفتر آقای «الزید کاظمی» تماس گرفتم، نبود پیغام گذاشتم که زنگ بزند. آقای کاظمی، ایرانی تبار و از وزرای دولت کویت و دوست نزدیک آقای صدر بود. به توصیه ایشان قرار شد در کویت با او تماس بگیرم. سپس با دفتر کار آقای بهبهانی تماس گرفتم. دیدار آقای بهبهانی در کویت مغتنم بود. اطلاعاتی از اوضاع کویت و ایرانیان و روابط شیعیان با دولت کویت پیدا کردم.

۲۷. پیامدهای تفاهم‌نامه ایران و عراق

امضای تفاهم‌نامه میان شاه و صدام حسین به وساطت دولت الجزایز در مارس ۱۹۷۵، پیامدهای نامطلوبی را برای کردهای عراق، علمای عراق، مشخصاً آقایان خوبی و آیت‌الله خمینی و نیز فعالان سیاسی ضد رژیم شاه داشت.

دولت شاه کردهای عراق را در تقابل و درگیری با دولت مرکزی عراق حمایت می‌کرد. عراق توان مقابله جدی با شاه و حامیانش را نداشت. بنابراین صدام حسین از ابتکار دولت الجزایز برای آشتی میان او و شاه ایران استقبال کرد و در نهایت، تفاهم‌نامه‌ای میان دو دولت امضاء شد. در این تفاهم‌نامه خط‌التعیر یا تالوک - مرز میان دو کشور در اروندرود معین شد. حمایت ایران از کردها خاتمه یافت و هزاران کرد به نواحی مختلف ایران، از جمله کرج، نقل مکان داده شدند. دست دولت مرکزی عراق در سرکوب کردها به کلی آزاد شد. دو دولت همچنین توافق کردند که به مخالفین یکدیگر اجازه ندهند از سرزمین خود برای اقدامات علیه دولت دیگر استفاده کنند. پیامد این تفاهم و تعهد، موج جدیدی از فشار دولت عراق علیه مبارزان ایرانی مقیم عراق علیه حکومت شاه بود. البته فشار دولت عراق علیه ایرانیان مقیم آن کشور تازگی نداشت اما ماهیت آن با فشارهای قبلی متفاوت بود. در گذشته دولت‌های عراق از همکاری ایرانیان مقیم عراق با دولت ایران نگران بودند و فشارها در راستای مهار تحریکات دولت ایران و یا نزدیکی دولت ایران با علمای نجف و ایرانیان مقیم عراق بود. در واکنش به این سیاست ایران، دولت عراق از مبارزان ایرانی علیه حکومت شاه حمایت می‌کرد. اما این بار فشار دولت عراق مستقیماً علیه ایرانیان مخالف شاه، به خصوص آیت‌الله خمینی بود. پیامد دیگر تفاهم‌نامه، تشدید فعالیت دولت شاه و سفارت ایران برای نزدیکی با برخی از علمای نجف، نظیر آیت‌الله حکیم

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۴۹

و آیت‌الله خویی و ایجاد اختلاف میان این علما با آیت‌الله خمینی بود. در سال‌های گذشته نیز دولت ایران این سیاست را پیگیری می‌کرد. اما توفیق چندانی نداشت. این بار تمرکز بیشتر، روی جلب نظر موافق و مساعد آیت‌الله خویی بود. در این محور، طلبه‌ها و مدرسین جوان حوزه علمیه نجف گزارش‌های متعددی برای ما ارسال کردند. آقای دعایی در چند نامه خود، به تفصیل این سیاست‌ها و اقدامات را توضیح دادند. (نامه‌های «دعائی، سید محمود» در دفتر دوم - نامه‌ها). محتوای برخی از این نامه‌ها بسیار تند و در مواردی همراه با داوری‌های نادرست بود. نویسندگان این نامه‌ها و گزارش‌ها سعی می‌کردند فعالیت‌های یک گروه از روحانیانی را که ظاهراً با سفارت ایران همکاری می‌کردند، از موقعیت و مقام آقای خویی تفکیک کنند. در این نامه‌ها از فعالیت دوسویه‌ای نام برده شده است. از یک طرف سفیر ایران و از طرف دیگر روحانیانی چون سید محمد روحانی و احمد انصاری قمی را معرکه‌دار معرفی کرده بودند. به موجب این نامه‌ها اینان دیدارهایی با آقای خویی داشتند و می‌خواستند زمینه مساعدی فراهم شود تا به هنگام سفر شاه به عراق، بتواند از آقای خویی هم دیدار کند. نویسندگان این نامه‌ها نگرانی‌های خود و آیت‌الله خمینی را از این تحریکات بیان کرده و از ما خواسته بودند که کاری بکنیم.

با توجه به دیدارها و گفتگوهایی که در گذشته با آیت‌الله خویی داشتم، بعید می‌دانستم ایشان تسلیم این نوع تحریکات بشوند و تمهیدات را بپذیرند. اما از طرف دیگر می‌دانستم که آیت‌الله خویی، موافق با سرنگونی رژیم شاه نبودند و با توجه به رویدادهای عراق بعد از سقوط فیصل و نوری سعید این نگرانی را ابراز کرده بودند که احتمال زیادی وجود دارد که جانشینان شاه، نظیر عراقی، کارهایی بکنند که به مراتب بدتر از شاه باشد. ایشان با خوش‌بینی معتقد یا امیدوار بودند که شاه خود را اصلاح کند. روشن بود که با این نگرش ایشان موافق نبودیم. اما به هر حال لازم بود اقداماتی صورت بگیرد که جلوی امکان هر نوع موفقیت در سیاست دولت ایران گرفته شود. ابراز هر نوع تمایلی از جانب آیت‌الله خویی به نزدیکی با شاه موجب نه تنها وهن روحانیت، بلکه ضربه و لطمه به جنبش ضد استبدادی ایران می‌شد، بنابراین بعد از دریافت این گزارش‌ها، یادداشتی خطاب به انجمن‌های اسلامی دانشجویان و سایر گروه‌های اسلامی و سیاسی همراه با یکی از نامه‌های دریافتی از نجف فرستادم

۵۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

و از آنها خواستم با ارسال نامه‌هایی خطاب به آیت‌الله خویی ایشان را از هر نوع نزدیکی برحذر بدارند. (پیوست ۴)

خوشبختانه به دنبال فعالیت‌هایی که بعد از برگشت دوستان ما از خاورمیانه و استقرار در اروپا و آمریکا صورت گرفت و همت بسیاری از دوستان جوان دانشجو، انجمن‌های اسلامی بسیار فعال و گسترده شده بودند و خود من هم ارتباط‌های گسترده‌ای با مسلمانان غیر ایرانی پیدا کرده بودم که در این گونه موارد بسیار ثمربخش بودند. در پاسخ به این نامه و درخواست، ده‌ها تلگراف و نامه به آدرس آیت‌الله خویی در نجف ارسال شد، که ظاهراً، بر طبق نامه‌های آقای دعایی در آن تاریخ، بسیار مؤثر واقع شدند (نامه ۷۵/۶/۲۶ - ۵ تیرماه ۱۳۵۴ آقای دعایی - در دفتر دوم - نامه‌ها)

۲۸. فشار بر ایرانیان و آیت‌الله خمینی

یکی دیگر از پیامدهای تفاهم‌نامه الجزایر میان شاه و صدام فشار بر ایرانیان و طلبه‌ها و مدرسین حوزه نجف بود. به طوری که در اواخر سال ۱۹۷۵، مزاحمت توسط مقامات عراقی برای توقف فعالیت حوزه نجف به طور بی‌سابقه‌ای بالا گرفت. در رابطه با بحران نجف، گزارشی از جانب دوستان نجف دریافت کردم که بخش‌هایی از آن از این قرار است: «چندی پیش رژیم بعثی عراق به مراجع نجف ابلاغ کرد که اگر می‌خواهند حوزه نجف مستقر باشد باید زیر نظر حکومت عراق، آن را تنظیم نمایند و تعداد محصلینی که در این حوزه تحصیل می‌کنند و اساتید آنها، مواد درسی و نیز بودجه‌ای که در این حوزه صرف می‌شود، از کجا و از چه کسانی می‌رسد باید کاملاً برای مقامات عراقی روشن گردد! گفته می‌شود که آقای خویی با این پیشنهاد موافقت کرده‌اند ولی آیت‌الله خمینی سخت امتناع ورزیدند و صریحاً با هرگونه دخالت دولت در امور روحانیت و حوزه نجف مخالفت کردند و بالتیجه روز پنج‌شنبه ۹ ذی‌قعدة مطابق ۱۹۷۵/۱۱/۱۲ ساعت ۵ بعدازظهر درست ساعتی که آیت‌الله خمینی برای نماز جماعت به مدرسه مرحوم بروجردی می‌رفتند حمله و دستگیری طلاب و روحانیون آغاز گردید مأمورین سازمان امنیت روحانیون و طلاب را در کوچه و خیابان، صحن مطهر حضرت علی(ع) جلو مدارس و هر جای دیگر که می‌یافتند می‌گرفتند و روانه زندان می‌ساختند. دیری نپایید که زندان نجف از

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۵۱

روحانیون انباشته شد و دیگر جایی برای بقیه دستگیرشدگان نبود. از این روی دستگیرشدگان را به زندان کوفه گسیل داشتند و پس از پر شدن زندان کوفه نوبت به زندان «خان نص» (محلّه ای بین نجف و کربلا) و زندان کربلا رسید. مأمورین دولت ضمن حمله و دستگیری، متعرض آیت‌الله خمینی نیز که عازم نماز جماعت بودند، شدند. ابتدا از ایشان جواز و هویه طلب کردند و وقتی با بی‌اعتنایی ایشان مواجه گردیدند خواستند ایشان را گرفته به طرف ماشین پلیس بکشانند که با عکس‌العمل مردم و روحانیونی که در اطراف ایشان بودند، مواجه شدند و زد و خوردی نیز بین مأمورین و مردم روی داد و در این رابطه افراد زیر که اکثراً از مبارزان و آواره از ایران می‌باشند دستگیر کردند: حجه‌الاسلام آقای سید عباس خاتم یزدی - حجه‌الاسلام آقای شیخ غلامرضا یزدی، کریمی مازندرانی - دعائی - املائی - کروی - ناصری اصفهانی و نائینی و نیز پسر حاج آقا مصطفی، حسین خمینی. البته افراد نامبرده پس از ۲۴ ساعت آزاد گردیدند با قید این که اول ماه ۱۲ در اداره سازمان امنیت حضور به هم رسانند. باید دانست که افراد نامبرده همگی جواز اقامت در عراق دارند و غیر از روحانیون دیگر می‌باشند که چند سالی است دولت عراق به آنان دفتر اقامه نداده و امروز آنان را دستگیر و تسفیر می‌کند و دستگیری افراد نامبرده فقط به خاطر اعتراض به روش اهانت‌آمیز مأموران عراقی نسبت به آیت‌الله خمینی بوده است. هم‌اکنون دستگیری و تسفیر روحانیون به شدت ادامه دارد تاکنون صدها نفر از مرزهای ایران و سوریه از عراق اخراج شده‌اند و صدها نفر دیگر در زندان‌های عراق می‌باشند. آیت‌الله خمینی به عنوان اعتراض به روش وحشیانه و فاشیستی دولت عراق، نسبت به طلاب بی‌پناه و روحانیون، درس و نماز جماعت را تعطیل کرده از منزل خارج نمی‌شوند. ضمناً باید عرض کنم که رئیس سازمان امنیت نجف، تعرض بی‌ادبانه و اهانت‌آمیز مأموران به آیت‌الله خمینی را نشناختن معظم‌له توجیه کرده ولی با در نظر گرفتن این که مأموران نجف، سالیان درازی است که رفت و آمدهای آیت‌الله خمینی را تحت نظر دارند و گاهی به اسم محافظت و زمانی به عنوان کنترل، مراقب معظم‌له بوده و هستند این عذری که رئیس سازمان امنیت می‌تراشد، نمی‌تواند پذیرفته باشد و با لحاظ این که حمله و دستگیری روحانیون را درست وقتی آغاز کردند که ایشان عازم

۵۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

نماز بودند، به خوبی روشن می‌کند قصد اهانت به ایشان را داشتند و به اصطلاح خواسته‌اند موضع‌گیری قاطع و مخالف صریح ایشان با دخالت دولت عراق در امور روحانیت را بدین وسیله پاسخ گفته باشند.

اکنون لازم است که برادران ما در خارج هرچه زودتر در این مورد عکس‌العملی از خود نشان دهند. پیشنهاد ما این است که اولاً طی تلگراف‌هایی به دولت عراق به رفتار اهانت‌آمیز نسبت به آیت‌الله خمینی اعتراض نمایند و نیز تلگراف‌های تأیید و پشتیبانی برای آیت‌الله خمینی ارسال دارند و نیز یادداشت‌هایی به سفارت عراق در کشورهای خارج رد کرده از علت تعطیل شدن درس و نماز جماعت آیت‌الله خمینی و بیرون نیامدن معظم‌له از منزل توضیح بخواهند و از دولت عراق رسماً بخواهند که موضع خود را در قبال آیت‌الله خمینی و افراد مبارز روحانیت که در عراق اقامت دارند روشن نمایند. ضمناً رونوشت‌های تلگرافات و یادداشت‌ها را به وسیله مسافری به آیت‌الله خمینی برسانند.

اگر کار دیگری غیر از آنچه پیشنهاد شد، به نظر شما رسید البته انجام خواهید داد. بار دیگر تأکید می‌کنم که هر کاری که باید صورت پذیرد، لازم است خیلی سریع و پیش از فوت وقت باشد به ویژه اکنون که آیت‌الله خمینی از منزل خارج نمی‌شوند و به عنوان اعتراض نماز جماعت و درس را تعطیل کرده‌اند.

واکنش آیت‌الله خمینی به این بحران و فشار از جانب دولت عراق نامه‌ای بود که به حسن البکر رئیس جمهوری عراق فرستادند. این نامه در صحیفه نور آمده است. پس از دریافت این نامه و توزیع وسیع آن، برای توقف یا کاهش فشار علیه آیت‌الله خمینی و ایرانیان مقیم عراق، ابتدا اطلاعیه‌ای برای تمام سازمان‌ها و شخصیت‌های اسلامی، ایرانی و غیر ایرانی فرستادم و از آن‌ها خواستم که با ارسال نامه و تلگراف به حسن البکر رئیس جمهوری عراق به این رفتارها اعتراض نمایند. پیش‌نویس یک تلگراف، به زبان انگلیسی را نیز نوشتم و پیشنهاد دادم. (پیوست شماره ۵)

همزمان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، توسط آقای دکتر صادق طباطبایی که از اعضای فعال آن بودند و بانجف ارتباط مستقیم داشتند، در جریان این فشارها قرار گرفتند.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۵۳

بعد از انتشار اطلاعیه بالا، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و همچنین نهضت آزادی ایران در خارج از کشور هر یک جداگانه اعلامیه‌هایی صادر کردند. علاوه بر این، بیانیه‌های خبری به زبان انگلیسی نیز برای مسلمانان غیر ایرانی تهیه و ارسال شد. مجموعه این اقدامات باعث شد که موج تلگرافات اعتراض‌آمیز علیه دولت عراق از سرتاسر جهان سرازیر شود. همزمان با ارسال تلگرافات، با سفرای برخی از کشورهای اسلامی نیز، تماس‌هایی گرفته شد. سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی و برادرانی که در این رابطه اقدام به ارسال تلگراف به بغداد کرده بودند، طبق درخواستی که از آنها شده بود، رونوشت آنها را به آدرس ما فرستادند که جمع‌آوری و برای نجف فرستاده شد تا آنها نیز در جریان اقدامات انجام‌شده، قرار گیرند.

اسامی برخی از انجمن‌ها و گروه‌هایی که به دولت عراق تلگراف اعتراض‌آمیز زدند و در زمان تدوین این مجموعه در دسترس بودند، عبارتند از: انجمن اسلامی دانشجویان، واحدهای واشنگتن دی سی، دیترویت، میشیگان، ویرجینیا، مرلند، وست ویرجینیا، میدوست سیتی، (اوکلاهما)، نورمن (اوکلاهما)، شانی (اوکلاهما)، اوکلاهما سیتی (اوکلاهما)، پنسیلوانیا، مانهاتان (کانزاس)، جامعه اسلامی کلیولند، اوهایو. جامعه مسلمانان ایرانی در شیکاگو، انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه لید - انگلستان، جامعه اسلامی کلان‌شهر هیوستون - تگزاس، گروه «برادران مسلمان» در شهر هیوستون - تگزاس.

چند هفته بعد از اقدامات انجام‌شده، یادداشتی از آقای دعایی رسید که: «دولت عراق عقب‌نشینی کرده است. نماینده‌ای از طرف دولت عراق با ایشان تماس گرفته و از ایشان خواسته است که ارسال این تلگراف‌ها متوقف شود. بنابراین پیگیری اقدامات دیگر لزومی ندارد.» بر اساس این یادداشت، در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۷۶ (برابر با ۱۳۵۵/۱/۶) اطلاعیه دومی صادر و توزیع شد (پیوست شماره ۶).

۲۹. حفظ ارتباط با نجف

در ادامه ارتباط با آیت‌الله خمینی، هر سال در پایان ماه رمضان به مناسبت عید فطر و یا به مناسبت سال نو، یادداشتی برای ایشان می‌فرستادم و ایشان هم پاسخ می‌دادند. (دفتر دوم - نامه‌ها)

۳۰. کسالت آیت‌الله خمینی

آقای دعایی طی نامه‌ای کسالت قلبی و افسردگی روحی آیت‌الله خمینی را اطلاع دادند. این گزارش طی یادداشتی برای انجمن‌های اسلامی دانشجویان ارسال شد و در پیرو آن نامه‌ها و تلگراف‌های متعدد در پیگیری حال ایشان فرستاده شد. بعد از دریافت و انتشار خیر کسالت ایشان، بعضی از پزشکان ایرانی علاقمند اعلام آمادگی کردند که برای امداد و کمک به درمان ایشان به نجف سفر کنند. بنابراین تلگراف زیر را به تاریخ ۱۹۷۷/۲/۱۷ مخابره کردم:

«امام خمینی - نجف - عراق: عموم مسلمانان از خبر بیماری امام نگران، طیب متخصص آماده حرکت می‌باشد نظر خود را تلگراف فرمائید. والسلام. ابراهیم یزدی.»
چند روز بعد در ۱۹۷۷/۲/۲۱ آیت‌الله خمینی تلگراف زیر را فرستادند: «آقای دکتر یزدی - با تشکر از ابراز محبت جنابعالی و سایر دوستان من به فضل الهی، حالم بهتر می‌باشد. خمینی»

آقای دعایی در نامه دیگری نوشتند که: «هجوم تلگراف‌های شما عزیزان بااحساس و بامحبت و احوالپرسی‌های تلگرافی امیدهای به‌حق شکوفای ایشان از سراسر اروپا و آمریکا تأثیر بسیار شایسته‌ای در روحیه پژمرده معظم‌له نهاده و با وجود امساک که در تلگراف و پاسخ مستقیم نامه‌ها داشته‌اند، درصدد برآمدند به یک یک شخصاً پاسخ تلگرافی مرحمت کنند، که حتماً ملاحظه فرموده‌اید.» آیت‌الله خمینی هم نامه تشکرآمیزی فرستادند. بعد از دریافت تلگراف و نامه مبنی بر بهبود حال آیت‌الله خمینی اطلاعیه‌ای همراه با کپی تلگراف و نامه ایشان جهت برادران مسلمان در خارج از کشور صادر و ارسال کردم. (پیوست ۷)

۳۱. فیلم «محمد رسول‌الله(ص)»

در سال ۱۳۵۵ فیلمی به نام «محمد رسول‌الله(ص)» به نمایش گذاشته شد. در تهیه این فیلم، نظر مراجع‌الازهر و نیز امام موسی صدر خواسته و لحاظ شده بود. بعد از نمایش این فیلم، شایع شد که آیت‌الله خمینی دیدن این فیلم را تحریم کرده‌اند و از نقاط مختلف تماس می‌گرفتند و صحت و سقم مطلب را جویا می‌شدند. با ارسال نامه برای آیت‌الله خمینی نظر ایشان را جویا شدم. (پیوست ۲۸)

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۵۵

آیت‌الله خمینی در پاسخ به پرسش در مورد فیلم «محمد رسول‌الله» - جواب دادند که فیلم را ندیده‌اند و تحریم یا تأییدی هم نکرده‌اند (دفتر دوم - نامه‌ها)

۳۲. پاسخ به یک نامه

در دیماه ۱۳۵۶، شخصی از خاورمیانه به من نامه‌ای نوشت و اظهار داشت که از ایران فرار کرده است و از علاقمندان آیت‌الله خمینی است و ... من این فرد را نمی‌شناختم. بنابراین نامه او را با توضیحاتی برای آیت‌الله خمینی فرستادم. آیت‌الله خمینی نوشتند که این فرد را نمی‌شناسد و سابقه‌ای هم با ایشان ندارند. (دفتر دوم - نامه‌ها).

۳۳. دیدار با آیت‌الله سید محمد باقر صدر

بعد از برگزاری مراسم خاکسپاری دکتر شریعتی، همراه آقایان امام موسی صدر و دکتر چمران به بیروت برگشتیم. آقای صدر وقتی مطلع شد که عازم نجف و دیدار با آیت‌الله خمینی هستم، درباره مسائل نجف و نگرانی‌هایی که وجود داشت با من صحبت کردند. بعد از درگذشت آیت‌الله حکیم، اختلافاتی میان هواداران برخی از مراجع و علما از جمله آیت‌الله خمینی و سید محمد باقر صدر به وجود آمده بود. علاوه بر این، مخالفین و دشمنان امام موسی صدر و حرکت المحرومین و امل شایعات بسیار زشتی درباره ایشان ساخته بودند، از جمله اینکه شایع کرده بودند که آقای موسی صدر، عامل و جیره خوار امپریالیسم و صهیونیزم است و طوری هم مودیان و مکارانه حرکت کرده که هیچ ردپایی از خودش به جای نگذاشته است. بیان این سخنان تند علیه امام موسی صدر، از جانب برخی از روحانیان نزدیک به آیت‌الله خمینی در نجف و یا کسانی که روحانی نبودند و خود را نزدیک به آیت‌الله خمینی معرفی می‌کردند، اثرات بسیار سویی بر جای گذاشته بود. یکی از کمترین اتهامات به آقای صدر این بود که می‌گفتند فعالیت‌های آقای صدر مورد تأیید آیت‌الله خمینی نیست و آقای صدر هم مبارزات و مواضع آیت‌الله خمینی را قبول ندارد.

به دنبال گفتگو با امام موسی صدر اولاً یک نامه خصوصی برای آیت‌الله خمینی نوشتند و در آن، گزارش وقایع لبنان و محورهای اصلی سیاست‌ها و مواضع‌شان را ارائه دادند و درخواست رهنمود کردند. در این نامه همچنین آقای صدر حمایت

خودشان را از مواضع و مبارزات آیت‌الله خمینی به اطلاع رساندند. آقای صدر همچنین نامه‌ای برای آیت‌الله سید محمدباقر صدر (پسرعموی خودشان)، نوشتند ضمن شرح اجمالی وقایع لبنان، متذکر شدند که من گزارش مفصل را به ایشان خواهم داد.

در نجف، قبل از دیدار با آقای سید محمدباقر صدر، اولاً مسئله را به طور خصوصی با برخی از دوستان مورد اعتماد در حوزه علمیه نجف (از جمله آقای دعایی) مطرح و نظرشان را جویا شدم. این دوستان ضمن تایید مسأله، عموماً آقای محتشمی، زیارتی و کروی را علمدار حرکت علیه آقایان خویی، حکیم و صدر می‌دانستند. ثانیاً با توجه به برخی کدورت‌ها، برنامه دیدار با ایشان را با آیت‌الله خمینی مطرح کردم. ایشان ضرورت دیدار را تایید کردند.

دیدارم با آیت‌الله سید محمدباقر صدر خیلی دوستانه و صمیمانه بود. البته از قبل درادور آشنایی‌هایی با هم داشتیم اما در این دیدار، احساس صمیمیت خیلی بیشتر بود. ایشان فارسی را خیلی خوب، البته با لهجه عربی، صحبت می‌کردند. او را فوق‌العاده مطلع، زیرک و عمیق و از نظر سیاسی آگاه یافتیم. علاوه بر مسائل لبنان، مطلب نگران‌کننده درباره برخی گفتگوها میان اطرافیان ایشان با یاران آیت‌الله خمینی بود. ظاهراً یکی از موضوع‌های مورد اعتراض اطرافیان آیت‌الله خمینی، این بود که بعد از درگذشت آیت‌الله حکیم، در پاسخ به پرسش‌هایی درباره مجتهد اعلم جایگزین آیت‌الله حکیم، آقای صدر، آیت‌الله خویی را توصیه کرده بودند. یکی از نزدیکان آیت‌الله صدر برای من توضیح داد که آیت‌الله حکیم در میان شیعیان عرب کشورهای عرب خلیج فارس مقلدین فراوانی داشت. آقای خویی هم به دلیل سالیان دراز اقامت در نجف در کشورهای عرب منطقه شناخته شده بودند. در حالی که آیت‌الله خمینی برای این شیعیان در آن زمان ناشناخته بودند. اطرافیان آیت‌الله خمینی آن را برتابیدند و حرف‌هایی می‌زدند که به نظرم بی‌اساس بود. در دیدار با آیت‌الله صدر با صراحت، نگرانی خود و دوستان را در این تقابلهای بیان کردم و اینکه اگر جلوگیری نشود ممکن است مورد سوء استفاده دشمنان قرار گیرد. انتظار ما از ایشان این است که شخصاً دخالت کنند و مانع شوند. ایشان توضیحاتی دادند که مضمون آن این بود

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۵۷

که برخی از کسانی که خود را منتسب به آیت‌الله خمینی می‌دانند، مطالبی می‌گویند که باید جلوگیری شود.

در این مذاکرات، آیت‌الله سید محمدباقر صدر احترام فوق‌العاده‌ای برای آیت‌الله خمینی نشان داد و با صراحت روشن کردند که نه تنها نظر منفی نسبت به مواضع و سیاست‌های ایشان ندارند، بلکه تمامی مطالبی را که با امام موسی صدر در بیروت صحبت کرده بودیم و در نامه به آقای سید محمدباقر صدر نوشته بودند، تایید می‌کنند. سپس در مورد کتاب «اقتصادنا»ی ایشان باهم صحبت کردیم. با صراحت به ایشان گفتم کتاب ارزنده‌ای است. این نوع مطالعات و بررسی‌ها باید ادامه پیدا کنند.

خلاصه‌ای از گفتگوهایم را با آقای صدر را به آیت‌الله خمینی گزارش دادم و از ایشان هم خواستم که توصیه‌های لازم را به اطرافیان خود بنمایند.

در جلساتی که در همین سفر با فضلالی نجف و دوستان روحانی هوادار آیت‌الله خمینی داشتم، مسأله را مطرح کردم و از آنها نیز خواستم که اجازه ندهند این مسایل مطرح شود. چه بسا مریدان و اطرافیان، اعمالی انجام دهند و حرف‌هایی بزنند که نتیجه آنها ایجاد سردی در روابط علما بشود.

آیت‌الله سید محمدباقر صدر، از امیدهای بزرگ برای آینده اسلام خصوصاً در عراق و کشورهای عربی بود. ایشان بعد از آیت‌الله طالقانی، یکی از علمای منحصر به فردی بود که با تفکرات و دیدگاه‌های جدید در زمینه موضوعات سیاسی، اجتماعی، فلسفی و اقتصادی مطالعات خوبی کرده بود. از آنجا که تمامی تألیفات ایشان به زبان عربی رایج نوشته شده‌اند، انتشار آنها در دنیای اسلام قطعاً اثرات گرانباری داشته است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، دولت عراق که از رشد نفوذ علمای شیعه در میان مردم نگران بود، فشار خود را بر شیعیان، به خصوص آقای صدر، تشدید کرد.

۳۴. درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی

در آبان ۱۳۵۶ جریان درگذشت مرموز حاج آقا مصطفی در نجف رخ داد. به این مناسبت طی تلگرافی درگذشت ایشان را به آیت‌الله خمینی تسلیت گفتم (دفتر دوم- نامه‌ها).

توسط آقای دعایی باخبر شدم که به مناسبت درگذشت حاج آقا مصطفی تلگراف‌های تسلیت فراوانی از ایران و سایر کشورهای اسلامی به نجف مخابره شده بود.

چند روز بعد، آقای دعائی مجدداً از نجف تلفن زدند و گفتند که امام پیغام دادند که وعده‌ای که شما داده بودید چه شد؟ و اشاره کردند به همان مذاکرات فی‌مابین و نظراتی که داده شده بود. به آقای دعائی گفتم من تصور کردم آیت‌الله خمینی تعارف کرده‌اند. اما حالا که مطالبه می‌کنند، آن را تهیه می‌کنم و اطلاع می‌دهم. آقای دعائی اضافه کردند که امام مایل هستند که در جواب تمامی اقشار جامعه و کلیه کسانی که با ارسال تلگراف ابراز همدردی کرده‌اند، بیانیه‌ای صادر کنند و در آن بیانیه رئیس کلیه مسائل و برنامه‌هایی را که حرکت اسلامی و ملت باید تعقیب کنند، مطرح سازند و از ما خواسته‌اند اگر نظری داریم بدهیم. من هم پس از تماس با دوستان خارج و داخل، مطالبی را که به نظرمان لازم می‌رسید، تهیه و تلفنی خبر دادم. ظاهراً تماس‌های مشابهی با سایر افراد هم گرفته شده بود. این بیانیه آیت‌الله خمینی یک یا دو هفته بعد منتشر شد. برای اولین بار یک «منشور سیاسی» با هدف‌های سیاسی و برنامه‌های مشخص برای عمل و مبارزه منتشر شد که تأثیر تاریخی خاصی بر جای گذاشت.

۳۵. کمک مالی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا

از اواخر سال ۱۳۵۶ فعالیت انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا ابعاد جدید و گسترده‌ای پیدا کرد و به تناسب آن، هزینه‌های جاری این انجمن‌ها نیز بالا رفت. در آمریکا از محل دریافت وجوهات شرعی و نیز از محل کمک‌های دیگری که برای ما می‌رسید، بخشی از هزینه‌های انجمن اسلامی دانشجویان پرداخت می‌شد. اما اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نیز به کمک نیاز داشتند. دفتر پخش کتاب با ارسال نشریات خود و نوارها به اتحادیه قسمتی از نیازهای آن را تأمین می‌کرد. اما به نظر نمی‌رسید کافی باشد. ظاهراً به دنبال تماس‌ها و گفتگوهایی که نمایندگان اتحادیه در اروپا با آیت‌الله خمینی در نجف اشرف داشتند، ایشان طی نامه‌ای، به من اجازه دادند که برابر همان ۲۰ درصد از وجوهات شرعی دریافتی که برای فعالیت‌های اسلامی در آمریکا هزینه می‌کنم، به همان میزان برای اتحادیه

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۵۹

انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نیز برداشت کرده و بفرستم. (دفتر دوم - نامه‌ها)

۳۶. مصاحبه لوموند با آیت‌الله خمینی

اولین مصاحبه آیت‌الله خمینی با یک روزنامه معتبر و پرتیراژ جهانی با لوموند فرانسه، در نیمه اول سال ۱۳۵۷ بود. این مصاحبه به این صورت انجام شد که صادق قطب‌زاده با لوسین ژرژ، خبرنگار لوموند در لبنان از طریق امام موسی صدر آشنا شده بود. لوسین ژرژ، با یک دختر شیعه لبنانی ازدواج کرده بود و عاقدشان هم آقای صدر بود. بعد از این ازدواج بر طبق قوانین لبنان تابعیت و گذرنامه لبنانی گرفته بود. این امر سفر و حرکت او را در کشورهای عربی تسهیل کرده بود. چون با گذرنامه عربی نیاز به ویزا برای سفر نداشت. صادق قطب‌زاده هم، به علت این که گذرنامه ایرانی‌اش را سفارت ایران در برن، در هنگام تمدید مصادره کرده بود، با گذرنامه سوری که سازمان دانشجویان عرب برای او تهیه کرده بود، سفر می‌کرد. صادق قطب‌زاده لوسین ژرژ را قانع می‌کند که برای مصاحبه با آیت‌الله خمینی به عراق بروند. آنها بدون آن که عراقی‌ها متوجه حرفه لوسین ژرژ بشوند، وارد عراق می‌شوند. در نجف، صادق قطب‌زاده موافقت آیت‌الله خمینی را برای مصاحبه جلب می‌کند و سپس سؤالات لوسین ژرژ را به فارسی ترجمه و پاسخ‌های آیت‌الله خمینی را، بعد از تکمیل و نهایی شدن به لوسین ژرژ می‌دهد. این مصاحبه یک هفته بعد به‌طور کامل در لوموند منتشر می‌شود. این اولین مصاحبه آیت‌الله خمینی با یک روزنامه معروف و معتبر اروپایی بود و در سرتاسر جهان انعکاس وسیعی پیدا کرد. روزنامه گاردین، چاپ لندن، که با لوموند همکاری داشت و در واقع، نسخه انگلیسی لوموند بود، نیز ترجمه انگلیسی این مصاحبه را چاپ کرد. این مصاحبه در سیر تحول جنبش تأثیر مهمی داشت. روزنامه‌های معروف آمریکا، هیچ‌کدام حاضر نشدند حتی به عنوان آگهی و با دریافت وجه آگهی، این مصاحبه را چاپ کنند. بعد از گفتگوهای فراوان با روزنامه لس‌آنجلس تایمز توسط آقایان عبدالرضا صدر و مجید شریف، از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در لس‌آنجلس، این روزنامه با دریافت مبلغ ۱۲۰۰۰ دلار مصاحبه

۵۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

را، به صورت آگهی چاپ کرد. متن فارسی این مصاحبه به صورت جداگانه توسط انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و نیز اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا چاپ و تکثیر شد.

۳۷. درباره آیت‌الله سید حسن شیرازی

سید حسن شیرازی، برادر آیت‌الله سید محمد شیرازی بود که از نجف اخراج و در شام- زینبیه ساکن شده بود. درباره او داوری‌های ضدونقیض شده بود که در برخی از مکاتبات دوستان نجف (دفتر دوم- نامه‌ها) منعکس است. برخورد من با مسأله، حتی‌الامکان پرهیز از قضاوت و اظهار نظر بود.

در سفری که در اوایل سال ۱۹۷۷ میلادی به بیروت داشتم. بعضی از دوستان درباره او و حوزه علمیه زینبیه که تحت نظر او اداره می‌شد، اظهار نظرهایی کردند که برخی از نکات آن را ذکر می‌کنم:

در این حوزه ۲۵۰ یا ۳۰۰ نفر با لباس روحانیت وجود دارند، اما ظاهراً تنها ۵۰-۶۰ نفر از آنها طلبه هستند. اکثراً طلبه‌های پاکستانی و افغانی هستند که دولت عراق آنها را از نجف اخراج کرده است. به هر طلبه ماهانه ۲۵۰-۳۰۰ لیره سوری پرداخت می‌شود. مطالعات قرآنی و نهج‌البلاغه دارند. اما به شدت از ورود به سیاست منع می‌شوند. آیت‌الله شیرازی می‌گوید گناه است که در سیاست دخالت کنند. حتی در یک نوبت که به ابتکار چندتن از طلاب جلسه بحث امر به معروف و نهی از منکر داشتند، با فشار آیت‌الله شیرازی جلسه را تعطیل کردند.

این طلبه‌ها چون از عراق اخراج شده‌اند و جایی ندارند برونند، فشارهای شیرازی را تحمل می‌کنند. برخی از طلبه‌های افغانی که از طریق ایران عازم افغانستان بودند، ساواک آنها را بازداشت و بازجویی کرده است. طلاب افغانی برای سفر به افغانستان، نیاز به ویزای عبور از ایران را دارند. سفارت ایران در دمشق، بدون معرفی آیت‌الله شیرازی به آنها ویزا نمی‌دهد.

این طلاب زندگی بسیار سختی در دمشق دارند. چندی پیش یک صندوق قرض‌الحسنه درست کردند که کمکی برای همه باشد اما به علت محدودیت مالی نتوانستند آن را ادامه بدهند. برنامه‌های درسی حوزه بسیار پراکنده در سطحی نازل

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۶۱

است. به نظر برخی از این طلبه‌ها واقعاً عمرشان تلف می‌شود. به خصوص ناراحت از این هستند که در *افغانستان*، کمونیست‌ها خیلی کار می‌کنند، ولی مسلمان‌ها پراکنده و ناکارآمد هستند.

دکتر بهشتی با داوری‌های روحانیون مبارز عراق علیه *آیت‌الله سید حسن شیرازی* موافق نبود. من از *صادق قطب زاده* خواستم تا در سفرش به *آلمان*، با دکتر بهشتی در این باره صحبت کنند و نظر او را هم جویا شود. او در جواب من نوشت: «... در هامبورگ با *آقای بهشتی* صحبت کردم و ایشان گفتند که *آقای سید حسن شیرازی*، نوه *شیرازی* که آدم خوب و صحیح‌العملی است زمانی در (عراق) توقیف شده و در زندان شکنجه بسیارش کرده‌اند و سپس به ده سال زندان محکومش نموده‌اند. در حالی که ایشان اهل این کارها، از قبیل جاسوسی برای *سیا* و غیره نیست و صاحب حدود ۳۰ تألیف است و یکی از فعالین به نام است که برای خلاصی حضرت *آیت‌الله خمینی* تلاش فراوان نموده است.»

صادق بعد از شرح این دیدار و گفتگو نوشت که:

«به هر حال بد نیست که اگر دستتان می‌رسد به نام گروه فارسی زبان و سازمان‌های دیگر (البته نه گروه دانشجویان مسلمان که بسیار بدنام و ارتجاعی است) اقدامی بفرمایید. حقیر نیز با سفیر عراق در این زمینه مذاکره کرده و اگر بشود از طریق سارتر تلگرافی برای دولت عراق خواهیم فرستاد.»

البته ما به دلایلی صلاح ندانستیم گروه فارسی زبان را به این نوع کارها، در آن شرایط بکشانیم، زیرا هنوز گروه انسجام لازم را پیدا نکرده بود. و من از اقدامات *صادق* در این مورد هم خبری دریافت نکردم.

پیوست‌های بخش چهارم

پیوست شماره ۱- نامه جامعه بین‌المللی حقوق بشر به دبیرکل سازمان ملل متحد در اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی

دبیرکل عزیز!

ما توجه شما را به اعمالی که می‌تواند از طرف سازمان ملل متحد علیه روش‌های اخیر دولت ایران در مورد پایمال کردن حقوق انسانی اعمال شده و تعقیب گردد جلب می‌کنیم:

گزارش این حقایق در شماره ۵ نوامبر روزنامه‌های نیویورک تایمز، تایمز لندن و لوموند پاریس درج شده به همراه با گزارش‌هایی است که از سایر منابع به ما رسیده است. به نظر می‌رسد که دولت ایران به بهانه حفظ امنیت و تحت راهنمایی نیروهای انتظامی به‌خصوص (سازمان امنیت) رهبران مذهبی ایران را به جرم مخالفت با روش‌های دولت ایران که مغایر با حقوق مصرح در قانون اساسی ایران است اخراج کرده است. رهبران اصلی بدون محاکمه در زندان به‌سر می‌برند و بیشتر یا تمام رهبران دیگر نیز در خانه‌هایشان تحت نظر می‌باشند. ولی ناهنجارترین این تضيیقات عبارت است از تبعید آیت‌الله خمینی رهبر مذهب شیعه اسلامی به ترکیه که ۹۵ درصد مردم ایران به آن معتقدند. در تاریخ ۴ نوامبر، حضرت آیت‌الله خمینی توسط نیروی انتظامی به ترکیه تبعید شد و اکنون در ازمیر تحت نظر می‌باشد. این عمل نقض آشکار ماده ۱۴ قانون اساسی ایران است که می‌گوید «هیچ ایرانی را نمی‌توان تبعید و یا مجبور به ترک محلی و یا اقامت در محلی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح کرده است». این عمل بدون انجام تشریفات قضایی و استناد به قانون انجام گرفت. حضرت آیت‌الله خمینی از سال ۱۹۶۲ به اتهام ایجاد شورش و آشوب در اثر مخالفت با پایمال شدن حقوق مردم ایران، در قم تحت نظر به‌سر می‌بردند. در آن موقع حکومت نظامی برقرار بود و بعداً لغو شد. مشکل است که تصور کرد که چگونه رهبری که تا این اندازه محدود و مقید بوده، می‌توانسته مجرم برای تحریک فعالیت‌های بعدی باشد. با توجه به همکاری دولت ترکیه در قبول و مقید کردن یک رهبر مذهبی که بدون محاکمه و

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۶۳

اتهام و بدون هیچ رابطه با منافع دولت ترکیه گرفتار شده است، مسئله بیش از اندازه مهم جلوه می‌کند. ما تقاضا داریم تحقیقات لازم از هر دو دولت به عمل آید و تصمیمات مقتضی مطابق با مقررات سازمان ملل توسط دبیرخانه سازمان انجام گیرد. با تقدیم احترام - آوریل ۱۹۶۵ (برابر با فروردین ۱۳۴۴).

رئیس: جن پاپانگ رئیس افتخاری: روجر بالدوین

پیوست شماره ۲- متن تلگراف آیت‌الله خویی به نخست وزیر ایران

جناب آقای امیر عباس هویدا نخست‌وزیر محترم - طهران
 ما مکرراً از باب ارشاد و نصیحت، به دولت‌های سابق تذکر دادیم که مدت فشار
 و تعدی محدود و عاقبت آن تاریک است. شما بر ملتی حکومت می‌کنید که مسلمان
 و معتقد به قرآن است و برای قانونی که مخالف اسلام باشد، ارزشی قائل نیست.
 بایستی عواطف و مقدسات و شخصیت آنها را در نظر گرفته و از جریحه‌دار ساختن
 قلوب و پیمودن راهی برخلاف رأی قاطع ملت مسلمان خودداری بنمائید. انتظار
 می‌رود با برطرف ساختن نفوذ صهیونیست و القاء قوانین مخالف شریعت اسلام و
 ارجاع حضرت آیت‌الله خمینی عالم روحانیت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور
 سازید. خویی

جناب امیر عباس هویدا نخست وزیر محترم طهران
 ما مکرراً از باب ارشاد و نصیحت بدولتهای سابق تذکر
 دادیم که مدت فشار و تعدی محدود و عاقبت آن تاریک
 است شما بر ملتی حکومت میکنید که مسلمان و معتقد بقرآن است
 و برای قانونی که مخالف اسلام باشد ارزشی قائل نیست
 بایستی عواطف و مقدسات و شخصیت آنها را در نظر گرفته
 و از جریحه دار ساختن قلوب و پیمودن راهی برخلاف
 رأی قاطع ملت مسلمان خودداری بنمائید انتظار
 می‌رود با برطرف ساختن نفوذ صهیونیست و القاء قوانین مخالف
 شریعت اسلام در ارجاع حضرت آیت‌الله خمینی عالم روحانیت
 و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازید

خویی

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۶۵

به موجب نظر خود آقای خویی، این تلگراف در جایی منعکس نمی‌گردد و مخفی باقی می‌ماند.

پیوست شماره ۳- یادداشت به هیئت دبیران انجمن اسلامی دانشجویان درباره وقایع عراق

بسمه تعالی ۷۵ / ۶ / ۶

برادران ایمانی اعضای هیئت دبیران - توسط رئیس هیئت دبیران

بعد از سلام - به پیوست قسمتی از نامه‌ای را که از عراق رسیده است جهت اطلاع و اقدام شما می‌فرستم. در متن نامه توصیه‌هایی جهت برخی اقدامات شده است. پیشنهاد و نظر من این است که هیئت دبیران فوری براساس این نامه، متنی جهت حوزه‌ها و واحدهای محلی تهیه نماید و در آن به افراد و واحدها توصیه نماید که برای ارسال نامه‌هایی، به وظیفه خود اقدام نمایند.

آدرس آقای خوئی: نجف‌الاشرف NAJAF - IRAQ حضرت آیت‌الله امام خوئی

به واحدها و افراد توصیه شود که کپی نامه‌های خود را برای هیئت دبیران ارسال دارند. در انتظار اقدام شما- والسلام- ابراهیم یزدی

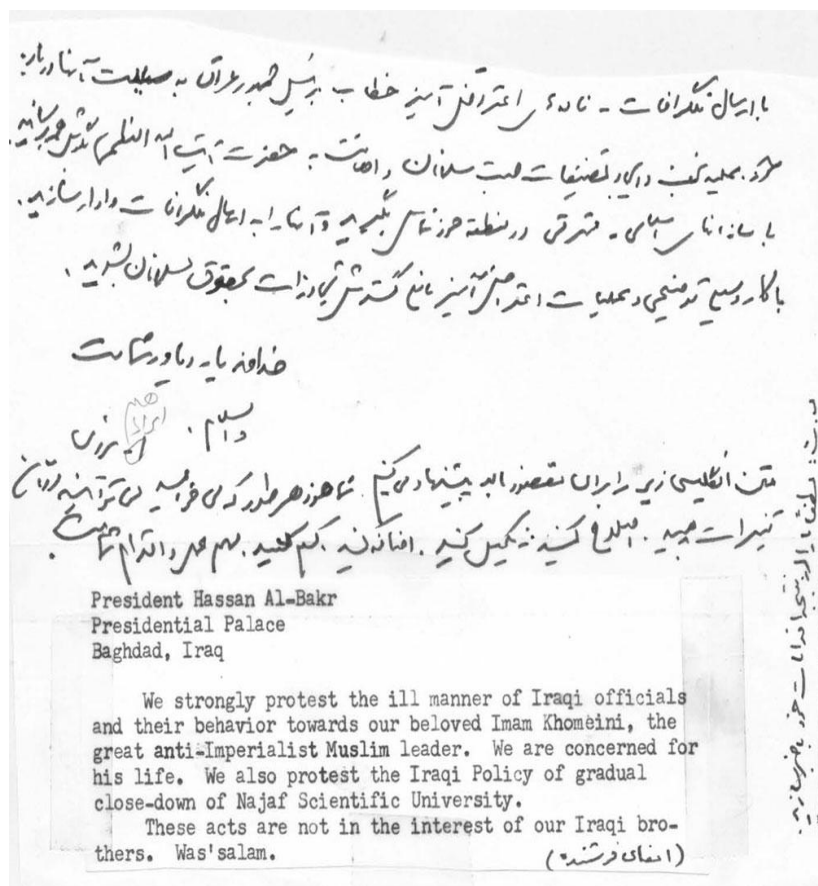
بسمه تعالی

برادر ایجاب سید اسد

۱۵ - ۱۲ - ۷۵

دشمنان اسلام و نفیست اسلام در همه جا فعالیت های ضد اسلامی خود را تشدید کرده اند .
 بحسب طلبه های راجده ، ما درین رژیم عراق ، سید اسد سازش با شاه ، بی وفای
 خود را علیه اسلام ، - همواره علیه کفایت تشدید کرده اند . چیزی صحن امانت به حضرت است ...
 العظمی آئی فین رام الله هاره ، یکی از اصناف خانزاد ، ایشان را (سید اسد مصطفی فین) بیدار
 مجری بازداشت کرده اند . تشدید این محبت ضد اسلام رژیم بعث با اوج گرفتن وقایع لبنان و
 دسرزشت بهم آمیزه آن به ارتباط نیست . چه آنکه در گذشته وقتی که محبت ضد سران رژیم
 علیه مسلمانان و کشتن ایرانیان مسلمان در عراق تکرار یافت ، حضرت آیت الله العظمی رژیم عراق را
 به فرزند زرد عراق و دناوت به لبنان تشدید کردند . اما اکنون عراق با توجه به وضع لبنان از تاریکی
 وضع آمیزه آن رکن عملی و صورت معظم که به لبنان ، آن جزو امانت تشدید نمودند . ناگردد .
 علیه کفایت را الهی تخلص و تشدید حضرت آیت الله راجه عراق ، به فاجعه نشی رانزدای کامل معظم که تبدیل
 نماید . هم اکنون علیه رژیم فیر عرب همزه علیه - لند ایات غا - ابرایه - انشاء فیره را افرای نمودند .
 تنها یک رژیم سرسپرده رژیم فیر عراقی می تواند چنین عمل نماید .

مالکهای عراق علیه این تجارزاده قیام نمایند .
 صدای همراهن خود را بلند نمایند



پیوست شماره ۵ - مؤثر بودن اقدامات دفاعی

بسمه تعالی ۷۶/۳/۲۶ - ۵۵/۱/۶

برادران ایمانی بعد از سلام

موضوع: گزارش اقدامات دفاعی درباره عراق و نتایج حاصله

بدنبال اخبار واصله از نجف و اطلاعیه‌هایی که در این رابطه جهت اقدام ارسال شده بود، لازم است باطلاع برساند که الحمدلله اقدامات دفاعی وسیع و مجدداً نامه‌ای

۵۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

توسط برادران در اروپا و آمریکا انجام گرفت و تلگرافات متعددی مبنی بر اعتراض به مقامات دولت عراق و تلگرافات در تائید و پشتیبانی از حضرت آیت‌الله خمینی و حوزه علمیه نجف ارسال شد. هم‌چنین با مقامات سفارتخانه‌های لیبی و الجزایر و هیئت نمایندگی عراق در سازمان ملل متحد تماسهایی گرفته شد و اعتراضات کتبی و شفاهی صورت گرفت. که به شکر خدا، همه این اقدامات مؤثر و مفید واقع گردید. و گزارش مختصر زیر تائید نتایج اقدامات می‌باشد

«... نجف مشرف شدم و حال آقا و دوستان همگی خوب بود. فعالیت‌های برادران در خارج بسیار مفید افتاده بود و اکنون دیگر مزاحمتی برای دوستان نیست و حتی یکی از مقامات عالی‌رتبه (عراقی) با یکی از دوستان صحبت کرد که ما نسبت به آقا و دوستان ناراحتی بوجود نیاورده و اقامه‌های دوستان شما را هم را که تمدید و چندین اقامه هم که خواسته بودید تمدید کردیم و برخی هم که اقامه نداشتند با اقامه آنان موافقت شده ولی متأسفانه در اروپا و آمریکا فشار می‌آورند و یا تلگراف‌هایی که می‌رسد خوش آیند نیست و اگر حضرت آقا در مورد این اشاعات نمی‌توانند تکذیب کنند حداقل پسر ایشان تکذیب کند. البته فعالیت‌های خارج حتی (ناخوانا) نجف را هم در مورد اهمیت آقا تحت تأثیر قرار داده است و بیشتر حساب می‌کنند. دوستان می‌گفتند که در مورد آقا بیشتر از این تعقیب کردن ضرورت ندارد و شاید فشار بیاورند که بایستی تکذیب کنید و دوستان در محضور قرار گیرند».

حضرت آیت‌الله هم طی یادداشتی از همت همه برادران تشکر کرده‌اند. خداوند به همه ما توفیق بیشتر از انجام وظائف دینی عطا نماید. والسلام - ابراهیم یزدی

پیوست ۶ - گزارش بهبود حال آیت‌الله خمینی

بسمه تعالی ۱ مارس ۷۷ - ۱۰ اسفند ۱۳۵۵

برادر ایمانی بعد از سلام به طوری که مستحضر هستید حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی اخیراً دچار ناراحتی‌های ناشی از عوارض شرائین و قلب شده و در منزل بستری شده بودند. بعد از دریافت خبر، با برادران ایرانی متخصص قلب و عروق تماس گرفته شد و یکی از برادران آمادگی خود را برای سفر به نجف و انجام معاینات طبی ضروری اعلام نمود.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۶۹

طی تلگرافی به حضور حضرت آیت‌الله ضمن اعلام نگرانی عموم مسلمانان از خبر کسالت ایشان مراتب آمادگی برادر متخصص برای سفر اطلاع داده شد. حضرت آیت‌الله طی تلگرافی از احوال‌پرسی همه برادران ایمانی تشکر کرده و بهبودی حال خود را اطلاع داده‌اند. متن هر دو تلگراف و نامه ایشان بدینوسیله به اطلاع شما می‌رسد. والسلام. «براهیم یزدی»

بخش پنجم: ارتباط با امام موسی صدر و شیعیان لبنان

۱. تجدید خاطرات و روابط در صور

در سال ۱۹۶۵ وقتی برای اولین بار به اتفاق خانواده از قاهره به بیروت رفتم، در اولین فرصت با آقای صدر در جنوب لبنان دیدار کردیم.

سابقه آشنایی و دوستی من با آقای صدر به دوران دانشجویی برمی‌گردد. ایشان در آن زمان دانشجوی دانشکده حقوق و من دانشجوی دانشکده داروسازی بودم. اما وسیله آشنایی ما جلسات انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و جلسات تفسیر شب‌های جمعه آقای طالقانی در مسجد هدایت بود. در آن زمان، روحانیان به جز تنی چند، عموماً روابط چندانی با روشنفکران دینی نداشتند. علاوه بر آیت‌الله طالقانی و کمره‌ای، آقایان بهشتی، صدر و هادی خسروشاهی، معدود روحانیان جوانی بودند که کم و بیش با انجمن اسلامی دانشجویان و شخصیت‌های مسلمان دانشگاهی رابطه داشتند. به احتمال بسیار زیاد حاصل این ارتباط و اثرگیری بود که همین گروه از مدرسین جوان قم، مبتکر و پیشگام انتشار مجله مکتب اسلام شدند. امام موسی صدر یکی از بنیانگزاران و مقاله‌نویسان این مجله بود. ایشان چند سال بعد، به لبنان دعوت شد و تماس ما با ایشان قطع شد.

دیدار با ایشان در صور، نه تنها آشنایی‌های قدیم را زنده کرد، بلکه موجب سرآغاز ارتباط و همکاری‌های جدیدی شد که تا زمان سفر ایشان به لیبی و ناپدید شدنشان ادامه داشت.

شرف‌الدین، از علمای بزرگ شیعه در لبنان، به هنگام درگذشت خود، وصیت می‌کند که پس از او شیعیان از آقای صدر برای زعامت و تمشیت امور خود دعوت کنند. هنگامی که آقای صدر این مسئولیت را می‌پذیرند و در جنوب لبنان مستقر می‌شوند، «طائفه» شیعه در لبنان، از بسیاری از حقوق و آزادی‌های اجتماعی و مدنی خود محروم بود و هنوز به عنوان یک «طائفه» به رسمیت شناخته نشده بود.

در دوره حکومت عثمانی، شیعیان «رافضی» شناخته شده و فاقد هر گونه حقوق بودند. شیعیان نیز حکومت عثمانی را به رسمیت نمی‌شناختند و حاضر به همکاری نبودند. از جمله این که، هویت خود را در دفاتر دولتی ثبت نمی‌کردند و در نتیجه،

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۷۱

آماری از تعداد شیعیان در دست نبود.

بعد از شکست دولت عثمانی و فروپاشی آن، قیمومیت لبنان و سوریه به دولت فرانسه واگذار شد. در ۱۹۲۶، برای اولین بار گام‌هایی برای تعیین حدود قدرت و مناسبات به طوائف لبنان آغاز شد، اما بنا به دلایلی متوقف ماند. منظور از طائفه در لبنان، گروه‌بندی‌های دینی و مذهبی است، نه اجتماعی. در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ قوانین جدیدی وضع شد و تغییراتی در مقررات دوران حکومت عثمانی که ناظر بر روابط اهل ذمه (اهل کتاب) با طائفه سنی بود، داده شد. در این مقررات، «حریت عقیده» به طور کامل به رسمیت شناخته شد که با اعتراض‌های مردمی - اکثریت سنی همراه بود.

در سال ۱۹۵۱، بعد از استقلال لبنان، حقوق طائفه‌های یهودی و مسیحی و ۱۲ طائفه دیگر همراه با استقلال سیاسی و مالی آنها، به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۵۵، «طائفه سنی» و در سال ۱۹۶۲ «طائفه دروز» جایگاه قانونی و رسمی پیدا کردند.

هنگامی که آقای صدر کار خود را در لبنان شروع کردند هنوز «طائفه شیعه» جایگاه رسمی پیدا نکرده بود. یکی از اهداف اولیه آقای صدر سازمان‌دهی شیعیان و رسمیت پیدا کردن جایگاه آنان بود. ایشان در همان دیدارهای سال ۱۹۶۵ درباره این موضوع توضیحاتی برای من می‌دادند. به عنوان مثال ایشان تعریف می‌کردند که دولت لبنان، نوجوانان آواره و بی‌سرپرست را از خیابان‌ها جمع‌آوری می‌کند و بر حسب وابستگی دینی و مذهبی در اختیار سازمان‌های مربوطه قرار می‌دهد، مسیحیان را به کلیسای مسیحی و سنی‌ها را به نهادهای سنی می‌سپارد و از بابت نگهداری هر یک از این نوجوانان بی‌سرپرست، ماهیانه معینی پرداخت می‌کرد. اما چون شیعیان فاقد جایگاه و سازمان رسمی و مستقل بودند، دولت لبنان نوجوانان بی‌سرپرست شیعه را به کلیسا می‌سپرد. آقای صدر تعریف کردند که کشیش کلیسا نزد ایشان آمده و گفته است که آنها با این نوجوانان شیعه مشکل دارند و از ایشان درخواست کمک و راهنمایی کرده است. یکی از اهداف راهبردی در راستای سامان‌دهی شیعیان، تشکیل «مجلس اعلای شیعیان لبنان» و به رسمیت شناختن قانونی آن توسط مجلس شورای

۵۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

ملی بود. دو سال بعد، در سال ۱۹۶۷ با کوشش و پیگیری آقای صدر، بالاخره این مجلس تشکیل و به رسمیت شناخته شد. در آن تاریخ من از لبنان به آمریکا برگشته بودم. اما ارتباط با آقای صدر را حفظ کرده بودم. خود آقای صدر یا آقای دکتر کاظم صدر (برادرزاده ایشان) که در آن زمان دانشجوی دانشگاه آمریکایی بیروت بود، خبر خوب تصویب مجلس را برای من نوشت (دفتر دوم - نامه‌ها). شیوه تشکیل مجلس و انتخاب نمایندگان، با رأی مستقیم و مخفی شیعیان بود. با توجه به اینکه در آن زمان هنوز هویت طائفی شیعیان بر هویت مذهبی غلبه داشت، در میان نمایندگان برگزیده مجلس، مارکسیست‌های شیعه لبنان هم بودند. این امر اگرچه مورد اعتراض بعضی از شیعیان قرار گرفت، اما اجتناب‌ناپذیر بود. در کشورهای نظیر لبنان و عراق که شیعیان دچار ظلم و ستم مضاعف بوده‌اند، با توجه به فرهنگ عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در فرهنگ تشیع اولین گروندگان و پیوستگان به احزاب کمونیست در این کشورها، شیعیان بوده‌اند. با ورود آقای صدر به صحنه لبنان و با شکل‌گیری تدریجی نهضت عدالت‌خواه در قالب «حرکت‌المحرومین» و «امواج المقاومة اللبنانية - امل» و سپس «جنبش حزب‌الله»، این مناسبات دگرگون شد و امروز بیش از هر زمان، شیعیان لبنان هویت واقعی خود را احراز کرده‌اند.

شیعیان لبنان با تأسیس و رسمی شدن مجلس اعلی، وارد عصر جدیدی از تاریخ خود می‌شوند. آقای صدر به عنوان رهبر روحانی شیعیان و نیز مجلس اعلی، در این تحولات نقش کلیدی داشته است. آقای صدر تعریف می‌کردند که در سال اول یا دومی که در لبنان مستقر شدند، با ماشین ولکس واگن کوچک خود بیش از صد هزار کیلومتر رانندگی کردند، کسانی که با عرض و طول لبنان آشنا هستند می‌دانند این مسافت در یک سال یعنی چی؟ آقای صدر توانستند تقریباً به تمام دهات لبنان، چه آنها که اکثریتشان شیعه بود و چه اقلیت، سفر کنند و از نزدیک با آنان آشنا شوند، گفتگو کنند و از نیازها و مطالبات آنها باخبر شوند. این برنامه خود موجب آن شده بود که آقای صدر یک نگرش و دید واقع‌بینانه‌ای از وضعیت لبنان به طور عام و شیعیان به طور خاص پیدا کنند. اما رمز موفقیت آقای صدر تنها این نبود. ایشان علاوه بر برخورداری از ظاهری جذاب و کاریزماتیک، از نعمت سعه صدر و

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۷۳

کلان‌نگری نیز برخوردار بودند. ایشان علاوه بر سیادت، خلق و خوی محمدی داشتند. در میان روحانیون کم هستند که رفتار استعلاگر نداشته باشند و تمایز و تفکیک «عالم» و «عامی» در رفتارهایشان منعکس نباشد. آقای صدر رها و آزاد از این خصلت‌ها بود.

۲. تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بیروت

در سال ۱۹۶۵، تعداد دانشجویان ایرانی در دانشگاه آمریکایی بیروت حدود ۱۲۰ نفر بودند. آقای صدر با این دانشجویان جلسات کم و بیش ادواری داشتند. یکی از روحانیان جوانی که از نجف به لبنان آمده بود، آقای سید عبدالغفار سجادی نیز، از فعالیت‌های آقای صدر حمایت می‌کرد و در تشکیل این جلسات خیلی جدیت داشت. به دعوت آقای صدر من هم در این جلسات حضور پیدا کردم. افراد شاخصی در این جلسات بودند، دکتر کاظم صدر، دکتر رجایی خراسانی، دکتر ابوالحسن اعوانی، دکتر فیوضات، عزیز نژاد، صالح فخری، مهدی یادگار. در گام اول، به پیشنهاد من و استقبال اعضای فعال جلسه، اساسنامه‌ای با عنوان «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت - MSA- AUB - نوشته و تصویب شد. یک هیئت دبیران از میان دانشجویان و با رأی خود آنها انتخاب شد. مدیریت جلسات و فعالیت‌ها به کلی به خود دانشجویان واگذار شد. نقش آقای صدر، سجادی و یا من، کمک‌های فکری و فرهنگی بود. چند جلسه آقای صدر و چند جلسه‌ای آقای سجادی، به ترتیب صحبت کردند. من هم چندین جلسه صحبت کردم. یکی از مسائلی که دانشجویان مطرح می‌کردند، تفاوت‌های اجتماعی، بعضاً حقوقی - مدنی میان زن و مرد بود. در یک دیدار و گفتگوی خصوصی با آقای صدر محتوا و منطق نادرست برخی از مقالاتی که در مجله مکتب اسلام در باره این موضوع نوشته شده بود را یادآور شدم. ایشان از من خواستند که حتماً درباره این موضوع در جلسه دانشجویان صحبت کنم. به یاد دارم که در آن جلسه بعد از اشاره مختصر به توضیحات غیرقابل قبول مقالات مکتب اسلام درباره تفاوت‌های زن و مرد، به تعریف و توضیح سیستم‌های زیست‌شناختی انسان، نظیر سیستم اعصاب، عضلات، استخوان‌ها، خون، لثه و ... غدد داخلی پرداختم و یادآور شدم که تفاوت زن و مرد، در اندازه استخوان‌ها و در

اندازه مغزها نیست، تفاوت اصلی در سیستم غدد هورمونی می‌باشد و این ترشحات هورمونی است که بر حالات و روحیات نوع انسان، چه زن و چه مرد اثر می‌گذارد. بنابراین اگر بخواهیم تفاوت زن و مرد را، در چارچوب ویژگی‌های زیستی بررسی کنیم تنها باید به این وجه آن پرداخت. اما این تفاوت‌ها نمی‌تواند بهانه‌ای برای تبعیض در حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی بشود. آقای صدر در آن جلسه حضور داشتند و ضمن استقبال از صحبت من، اصرار کردند که آن را تنظیم کنم و برای چاپ به مجله مکتب اسلام (قم) بفرستم.

انجمن اسلامی دانشجویان به تدریج قوت گرفت. هنگامی که من عازم برگشت به آمریکا بودم، مجموعه‌ای از کتاب‌هایی را که در همان مدت اقامت در لبنان جمع آوری کرده بودم به کتابخانه انجمن هدیه کردم. یکی از فعالیت‌های بسیار خوب انجمن، اجرای برنامه عیادت از بیماران بستری در بیمارستان‌ها، در روز عید فطر و عید قربان بود. در همین جلسات انجمن اسلامی دانشجویان بود که با فخری صالح، از شیعیان عراقی، آشنا شدم. درباره خدمات آن مرحوم در جای دیگری توضیحاتی داده‌ام. او ارتباط خود را با من، حتی بعد از برگشتنم به آمریکا، ادامه داد (دفتر دوم- نامه‌ها).

۳. برنامه تاسیس بیمارستان

در همین سال بود که آقای صدر از دو برنامه راهبردی دیگر برای شیعیان با من صحبت کردند. یک برنامه ایجاد مدرسه فنی در جنوب لبنان و دیگری یک مرکز خدمات پزشکی در بیروت. من و همسرم چون مصمم بودیم در لبنان بمانیم، تلاش کردم تا یک کار درآمدساز داشته باشم. یکی از امکانات، در دانشگاه آمریکایی بیروت بود. آقای صدر مرا با چند استاد در دانشگاه آمریکایی بیروت آشنا کردند. با آنها چندین جلسه پیرامون موضوعات علمی مورد علاقه طرفین صحبت کردیم. مدارک علمی و تحقیقاتی خود را ارائه دادم، آنها استقبال کردند، اما گفتند اجازه اقامت و کار را باید خودم درست کنم. آقای صدر تلاش کردند توسط رئیس مجلس ملی که شیعه بود، این مجوز به دست آید. در لبنان، بر اساس یک قانون نانوشته، رئیس‌جمهور و رئیس ستاد مشترک ارتش از میان دو فرقه مسیحی، نخست‌وزیر، از طایفه سنی و

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۷۵

رئیس مجلس از طایفه شیعه انتخاب می‌شود. آقای صدر امیدوار بودند که رئیس مجلس این مجوز را درست کند. اقدامات اولیه هم صورت گرفت. اما با حوادثی که منجر به تیرگی روابط ایران و لبنان شد و به قطع روابط دو دولت انجامید، ایرانیان مقیم لبنان نیز تحت فشار قرار گرفتند و گرفتن مجوز اقامت به کلی متفی شد. اما آقای صدر علاقمند بودند که من در لبنان بمانم. ایشان طرح تأسیس یک بیمارستان و مرکز خدمات پزشکی، در قطعه زمین بزرگی در منطقه رأس بیروت و اقدامات انجام شده را شرح دادند و دعوت کردند که مسئولیت مدیریت آن را بپذیرم. هزینه ساخت این بیمارستان حدود ۴۰ میلیون دلار برآورد شده بود. بنابراین ساخت آن بدون دریافت کمک از دولت لبنان یا از منابع خارجی امکان نداشت. آقای صدر گفتند، شاه ایران حاضر به پرداخت هزینه شده است به شرطی که نام آن را بیمارستان پهلوی بگذارند که آقای صدر نپذیرفت. روس‌ها اظهار آمادگی برای سرمایه‌گذاری کردند، اما در حد حرف باقی ماند. بنابراین تأسیس بیمارستان، اگرچه همچنان مطرح بود، اما کاری جدی صورت نگرفت و ما هم مجبور شدیم از لبنان به آمریکا برگردیم.

۴. مدرسه مهندسی جبل العامل صور

آقای صدر همچنین از طرح تأسیس یک مدرسه مهندسی در شهر صور در جنوب لبنان صحبت کردند. بعد از بازگشت به آمریکا ارتباط و مکاتبه با آقای صدر و برخی دیگر از دوستان ادامه یافت. آقای صدر خبر دادند که ساختمان مرکز مهندسی را در جبل‌العامل صور شروع کرده‌اند و معرفی یک مهندس شایسته برای مدیریت آن را خواستند. در آن تاریخ دکتر چمران نیز به آمریکا برگشته بود، اما دل و حواسش در جای دیگر بود. طرح مدرسه مهندسی و درخواست آقای صدر را با دکتر چمران مطرح کردم. او فوری پذیرفت - هم زمان آقای صدر در سفری به تهران با آقای مهندس بازرگان هم مشورت کرده بود و ایشان هم دکتر چمران را پیشنهاد داده بودند. به این ترتیب در جولای ۱۹۷۱ برابر با تیرماه ۱۳۵۰، دکتر چمران به لبنان برگشت. دکتر چمران برای سفر به بیروت، بار دیگر، در آلمان ماشین می‌خرد و به همراه خانواده، از طریق کشورهای بالکان، یونان، ترکیه تا لبنان رانندگی می‌کند. او در این سفر با مشکلات زیادی روبرو می‌شود. از جمله اینکه در مرز ترکیه یک بار او را

راه نمی‌دهند و می‌گویند پاسپورتش قلبی است. او مجبور می‌شود برگردد و روز بعد، از مرز دیگری وارد ترکیه شود.^۱

او پس از ورود به بیروت، یکسره به مجلس شیعیان، برای دیدار با آقای صدر می‌رود. برخوردهای اولیه او را به شدت ناراحت کرده بود. او در نامه‌اش برای من نوشت که: «زیاد خوشحال نیستم، زیرا احساس می‌کنم که ۹۹ درصد کار مردم این سامان سیاست‌بازی است و شاید ۱٪ عمل. و این مطلب در سراسر زندگی مردم این سامان حتی شیعیان و رهبران آن صدق می‌کند. هنوز وارد نشده هنوز به مدرسه جبل‌العامل صور قدم نگذاشته‌ام، کشمکش‌های سیاسی و اعمال نظرها و تنگ نظری‌ها و انتقادات و بهانه‌جویی‌ها و غیره و غیره شروع شده است».

چمران سپس در نامه خود به نقد رفتار روحانیان در لبنان و عراق می‌پردازد و بازی‌های سیاسی شاه و اسرائیل و آمریکا را در ایجاد شکاف و اختلاف میان شیعه و سنی، لبنانی و فلسطینی در «آشفته‌بازار خاور میانه»، شرح می‌دهد و می‌نویسد: به آقای صدر گفتم: «من از همه چیز دست برداشته‌ام و با این شرایط به اینجا آمده‌ام تا اصالت‌های انسانی و اصول اسلامی را که به آن اعتقاد دادم زیر پا نگذارم، در آمریکا به من بد نمی‌گذشت و اگر قرار بود که اصالت‌ها و ارزش‌های اعتقادی خود را معامله کنم در ایران وضع بسیار مناسبی می‌داشتم. به اینجا آمده‌ام که برای اصالت‌ها و ارزش‌ها کار کنم و به هیچ وجه حاضر به سازش و معامله نیستم و از خدا می‌خواهم که مرا بر این روش محکم بدارد».

با وجود این فضای ناسالم، او کار در مدرسه را شروع می‌کند تا ساختمان نیمه‌تمام را به اتمام برساند و آماده بهره‌برداری شود. ساختمان مدرسه در کنار اردوگاه فلسطینی‌هاست و او آن چنان تحت تأثیر وضعیت نابسامان آوارگان قرار می‌گیرد که می‌نویسد «بی‌اختیار می‌گریستم».

با وجود تمام این مشکلات، چمران کار ساختمان مدرسه را تمام می‌کند و با ثبت نام دانش‌آموزان، از هر دهی، دو نفر دانش‌آموز، کلاس‌ها شروع می‌شوند.

۱. «یادنامه دکتر مصطفی چمران»، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۸۳، نامه ۸۴، ص ۵۰۰.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۷۷

با استقرار دکتر چمران در لبنان ارتباط ما با آقای صدر و فعالیت‌های ایشان جدی‌تر و گسترده‌تر شد. حضور دکتر چمران در لبنان، موجب آشنایی صادق قطب‌زاده با آقای صدر شد. از آن پس هم من و هم صادق ارتباط و تماس مرتب و منظمی با آقای صدر و فعالیت‌های ایشان پیدا کردیم.

از سال ۱۳۵۰ که حضور و فعالیت سازمان‌های سیاسی - نظامی، چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق علنی شد، به طور ادواری، با استفاده از مرخصی‌های سالیانه‌ام، به بیروت سفر و با دکتر چمران و امام موسی صدر دیدار و گفتگو می‌کردم.

در یکی از این سفرها، آقای صدر، که از صور به بیروت و منطقه الحازمیه نقل مکان کرده بودند، از من دعوت کردند که ایشان را در سفر به جنوب و بازدید از دهات مرزی همراهی کنم. این دهات توسط هواپیماهای اسرائیلی بمباران شده بودند. وقتی به مقصد رسیدیم تازه من متوجه شدم که اکثریت ساکنین این دهات مسیحی هستند. استقبال و احترام این مسیحیان از آقای صدر واقعاً تعجب‌برانگیز بود. آقای صدر توانسته بودند، قلوب این افراد را جذب کنند. در منزل یکی از قربانیان این حوادث، با سادگی تمام روی زمین در برابر و در کنار پدر و مادر او نشستند و بسیار صمیمانه با آنها سخن گفتند.

شاید یکی از مهمترین و پربارترین سفرهایم به بیروت در اوایل سال ۱۹۷۷ بود.

۵. سفر به بیروت، فوریه ۱۹۷۷ (۱۳۵۵)

در این سفر، بر طبق معمول دیدار و گفتگوهای خصوصی با دکتر چمران درباره برخی از مسایل خود وی و رفتار با خانواده‌اش و از ضرورت ازدواجش صحبت کردم. در مورد مسایل عمومی، از جمله بررسی وضعیت نهضت آزادی، پیام مجاهد، نشریات و جزوات، اعزام ناظرین بین‌المللی به ایران، ضرورت کمک مالی برای تأسیس درمانگاه امام حسین در شهرک صدر بحث کردیم. همچنین پیرامون فعالیت‌های آقای محمد منتظری و تلاش دوستانش، به خصوص برخی از مواضع خصمانه‌ای که علیه آقای صدر و دکتر چمران می‌گرفتند، صحبت کردیم.

همچنین درباره اعضای سازمان مجاهدین خلق که حاضر نشده‌اند تغییر ایدئولوژیک سازمان را بپذیرند و از سازمان جدا شده‌اند، صحبت کردیم. متأسفانه

سازمان برای این افراد مشکلاتی به وجود آورده بود که در جای دیگر به آنها پرداخته‌ام. (همچنین نگاه کنید به نامه‌های آقای حمید عطار در دفتر دوم - نامه‌ها) در یک دیدار جداگانه‌ای با آقای صدر درباره حرکت محرومین، مقاومت فلسطین و رابطه این دو با هم مفصل صحبت شد. آمادگی آقای دکتر جلیل ضرابی را برای سفر به بیروت و اداره درمانگاه به ایشان اطلاع دادم.

با توجه به جو بسیار مسمومی که نیروهای چپ فلسطینی و چپ لبنانی و برخی از دوستان تندرو و بی‌توجه ایرانی علیه آقای صدر و دکتر چمران ایجاد کرده بودند، قرار شد به منظور روشن‌نگری، مصاحبه‌هایی با خود آقای صدر و با کمک ایشان با رهبری فلسطین، به خصوص ابو عمار - یاسر عرفات - برای انتشار در پیام مجاهد انجام شود.

در همین سفر با آقای محمد منتظری نیز دیدار داشته و مفصل صحبت کردیم. بخشی از صحبت‌های من با ایشان در مورد مسائل خصوصی بود. اما درباره نهضت آزادی، روحانیت مبارز خارج از کشور (نجف) و همکاری‌ها و هماهنگی‌ها نیز صحبت شد. ایشان نیاز مبرم گروهشان را به مهرهای لاستیکی برخی از فرودگاه‌های خاورمیانه (بحرین، پاکستان) و ورود و خروج . . . غیره را مطرح کرد که به او قول همکاری و کمک را دادم و بعدها انجام و برای ایشان فرستاده شد.

در سفرها و دیدارهای قبلی، ایشان اظهار علاقه و آمادگی کرده بود که توسط دولت لیبی، یک ایستگاه فرستنده رادیویی راه بیاندازد. اگرچه ما با سیاست‌های قذافی موافق نبودیم و آنها را قابل اعتماد نمی‌دانستیم، اما با وجود این مخالفتی هم نکردم، بلکه قول همکاری هم دادم. در این سفر، آقای منتظری گفت که مسئله به کلی منتفی است. اما توضیحی نداد و من هم علاقه‌ای نداشتم که بدانم چرا.

با ایشان درباره سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و نقش و اهمیت آنها صحبت کردم. ایشان همچنین درباره تماس و رابطه با برخی از سازمان‌های مترقی و انقلابی منطقه نظر مرا خواست. من از وی درباره این «سازمان‌ها» توضیح خواستم. اطلاعات ایشان بسیار کلی و ذهنی‌گرایانه بود. تماس و رابطه با این سازمان‌ها معلوم نبود تا چه میزان برای پیشبرد برنامه‌ها و فعالیت‌ها می‌توانست مفید واقع شود.

۶. مذاکرات با امام موسی صدر

۱- بررسی موقعیت خود امام موسی صدر، به عنوان نماینده و معرف کل شیعیان لبنان که هم امکانات فراوان دارد و هم لاجرم محدودیت‌ها و نیز اشکالات و ایرادات.
۲- جایگاه مجلس اعلی شیعه، به عنوان شکل خاصی از ساماندهی شیعیان در لبنان. آقای صدر توضیح دادند که توجه به معنا و مفهوم «طائفه» در لبنان، در فهم جایگاه مجلس اعلی مهم است. مجلس اعلی شیعیان، یک چتر بزرگی را باز کرده تا تمام اعضای «طائفه» زیر آن، به دور هم جمع شوند. تردیدی نیست که در درازمدت، با کار و فعالیت مداوم فکری - فرهنگی، این هویت طائفی، به هویت واقعی مذهبی تغییر پیدا خواهد کرد. اما شرایط ویژه لبنان و موقعیت تاریخی و وضعیت کنونی شیعیان ایجاب می‌کند که راه برای ورود همه افراد به مجلس باز باشد.
در این بحث تأکید شد که باید زیر چتر مجلس، سازمان‌های مختلف تخصصی و حرفه‌ای، نظیر اتحادیه‌های کارگری - انجمن‌های دانشجویی و یا روحانی به وجود آورد.

۳- جایگاه حرکت المحرومین، به عنوان یک سازمان سیاسی که ستون فقرات شیعیان و ضامن استمرار فعالیت حیاتی محسوب می‌شد. بر این نکته توافق شد که فعالیت حرکت المحرومین بهتر است و باید جدای از مجلس، به صورت شبکه‌ای موازی، نیمه مخفی باشد.

۴- امل یا امواج المقاومة اللبنانية، باید یک سازمان سیاسی - نظامی باشد و کاملاً سری فعالیت کند.

۷. مؤسسه تحقیقات یا دراسات مجلس اعلی شیعیان

در سفر سال ۱۳۵۵ به لبنان، در دیدار با آقای صدر ایشان درباره آقای دکتر کنعان با من صحبت کردند. گفتند که وی پیشنهاد تأسیس یک مرکز تحقیقات برای مجلس اعلی شیعه و انتشار یک نشریه یا فصلنامه را داده است. آقای صدر از او خواسته‌اند که در جلسه‌ای با حضور خود ایشان، دکتر چمران و من مسئله مطرح و بحث شود. این جلسه در ۱۹۷۷/۲/۲ تشکیل شد. اما دکتر چمران به علت درگیری در جنوب نتوانست بیاید. در این نشست، آقای صدر درباره وضع فعلی شیعیان لبنان، ایرادات و

۵۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

نواقص و به تعبیر خود ایشان، بیماری‌های شیعیان، توضیحاتی دادند و گفتند که این مؤسسه پژوهشی درباره چگونگی برخورد با این مشکلات و حل آنها مطالعه کند. برای این کار بایستی آمار - اسناد و اطلاعات جمع‌آوری شود.

دکتر حسین کنعان اهداف مؤسسه را در لبنان و در خارج از لبنان توضیح داد و گفت، مجلس اعلی شیعه یک نهاد دینی است. مؤسسه پژوهشی یا "دراسات" بهتر است بیرون از مجلس در جای دیگری باشد و با کارهای مجلس مخلوط نشود. با این نظر او موافق بودم. اما پرسش اولیه این بود که آیا هدف مؤسسه دراسات، سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی است که نوع آن باید تعریف شود.

درباره محل دفتر، اسناد و مدارک، کارمندان و بودجه آن قرار شد آقای دکتر کنعان طرح خود را بنویسد و بیاورد که بررسی و پس از نهایی شدن توسط امام موسی صدر به مجلس اعلی جهت تصویب داده شود.

روز بعد، ۷۷/۲/۳، آقای دکتر کنعان طرح خود را آورد. یک کپی به آقای صدر، دکتر چمران و من داد که مطالعه کردیم و نظرات تکمیلی خود را به او دادیم. چارت سازمانی شامل هیئت مدیره و هیئت مشاورین، وظائف و اختیارات، اهداف و برنامه‌ها و رابطه مؤسسه با امام موسی صدر و مجلس اعلی پیش‌بینی شده بود.

در خلال یکی از این دیدارها، دکتر کنعان تحلیل خود را از وضع لبنان و مقاومت فلسطین مطرح ساخت که در مجموع جالب بود. او گفت که مسئله فلسطین از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، تقریباً مسئله دولت‌های عربی بود و دولت‌های عربی با مسئله فلسطین، بازی سیاسی می‌کردند. از آن زمان، رهبری مقاومت فلسطین به دست خود آنها افتاد و مقاومت رشد کرد تا آنجا که یاسر عرفات به سازمان ملل رفت و سخنرانی کرد و مقاومت در معادلات سیاسی منطقه تعیین‌کننده شد و در عین حال پدیده تهدیدکننده و خطرناک برای رژیم‌های عربی.

در جنگ لبنان، این فرایند برعکس شد، و مقاومت ضربه خورد و برگشت به وضعیت قبل از سال ۱۹۶۷ و مجدداً دولت‌های عربی تعیین‌کننده سیاست‌های فلسطینی شدند، نه خود مقاومت. اما چرا قبل از جنگ لبنان، مقاومت پیروزی‌های بزرگی در سطح بین‌المللی به دست آورده بود که در جنگ لبنان از دست داد؟ دکتر

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۸۱

کنعان بر این باور بود که قبل از جنگ لبنان، مقاومت فلسطین و برخی از دولت‌های عربی، در صحنه بین‌المللی، به نوعی میان خود تقسیم کار کرده بودند. بر اساس نوعی تفاهم، یکی نقش افراطی و دیگری نقش ملایم را بازی می‌کرد. گاهی به هم بد می‌گفتند و از هم قهر می‌کردند و گاهی آشتی می‌کردند. اما در جنگ لبنان که عامل اصلی آن آمریکا و اسرائیل و برخی از دولت‌های عربی بود، مقاومت فلسطین با بدترین شکل شرکت کرد و شکست خورد.

اما این که چرا در لبنان مقاومت فلسطین نتوانست وضعیت را درست و واقع‌بینانه ارزیابی کند، شاید به این علت بود که مقررات بازی در سطح بین‌المللی با جنگ داخلی و طائفی در لبنان بسیار متفاوت بود. در لبنان، رهبری بازی در دست جنبلاط و چپی‌ها بود. روس‌ها فشار زیاد آوردند که مقاومت با جنبلاط همکاری کند. در برخی از نواحی، نظیر جبل، نیروهای جنبلاط با مسیحیان می‌جنگیدند. مقاومت وارد این جنگ نشده بود. اما جنبلاط آن‌ها را به این جنگ کشانید. از این تاریخ بود که به ابتکار جنبلاط، مقاومت فلسطین به جنگ لبنان وارد شد. روس‌ها در این کار نیز نقش داشتند و در واقع با فشار آن‌ها بود که یاسر عرفات آن را پذیرفت. سوریه نقش خود را خیلی خوب بازی کرد. تا قبل از درگیری مقاومت با مسیحیان، سوریه، هم گروه‌ها و احزاب اسلامی و هم مقاومت را حمایت می‌کرد. جنبلاط بازی را به صورت جنگ مذهبی درآورد و فلسطین را هم به دنبال خود کشانید. ادامه آن جنگ باعث شد که امنیت و تمامیت ارضی سوریه نیز مورد تهدید قرار گیرد. در چنان وضعیتی، سوریه ناگزیر شد وارد جنگ شود و از راست حمایت کند.

تحلیل‌های کنعان در مجموع خوب بود. من در ادامه تحلیل او اضافه کردم که معیار برای تعیین سیاست هر نظامی باید در چارچوب درک و شناخت سامانه جهانی باشد، نه فقط در رابطه با سامانه‌های محلی و ملی. در غیر این صورت، برنامه‌ها با شکست روبرو می‌شوند. باید توجه کرد که وضع جهان و مناسبات بین‌المللی با زمان آیزنهاور و دالس و توازن توانمندی‌های بالقوه و بالفعل غرب و شرق تغییر کرده است. در زمان کنندی، معادلات به گونه دیگری بود. بعد هم چین وارد معادلات جهانی شده بود. نکته دیگری که دکتر کنعان در رابطه با بحران مقاومت فلسطین در

۵۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

لبنان گفت، این بود که رهبران مقاومت خود را «رهبران واقعی» لبنان می‌دیدند و این بسیار ساده‌لوحانه و به دور از واقعیت بود.

دکتر کنعان اطلاع داد که برای اواخر فوریه به بوستون (آمریکا) می‌رود. قرار شد، در صورت امکان، به کمک دوستان ما، یک سخنرانی در دانشگاه داشته باشد. ایشان را به دوستان بوستون معرفی کردم و ایشان حدود یک ساعت در ۷۷/۲/۲۱ در مسجدهای بوستون برای مسلمانان صحبت کرد. اجرای برنامه در دانشگاه میسر نشد. دوستان ما از دیدار و رفتار و سخنرانی دکتر کنعان خیلی راضی نبودند و اثر خوبی، به خصوص برای آقای صدر نداشت. مقدار بسیار کمی کمک نقدی (حدود ۴۰۰ دلار) و مقداری هم دارو، جمع‌آوری شد.

۸. دکتر ضرابی و درمانگاه امام حسین (مستوصف الحسین)

بعد از شروع جنگ‌های داخلی لبنان و به خصوص کشتار بی‌رحمانه شیعیان، نیاز به کمک‌های درمانی به شدت بالا گرفت. کمبود پزشک مسلمان دلسوز و علاقمند کاملاً محسوس بود. امام موسی صدر طی تلفن و نامه از ما کمک خواست. او گفت که پزشکان شیعه لبنانی، هنوز به سطح معرفت دینی و آمادگی فداکاری ایرانیان نرسیده‌اند.

در آمریکا پزشکان دین‌مدار ایرانی و غیرایرانی زیاد بودند و هنوز هم هستند و عموماً وضعیت علمی و اقتصادی بسیار خوبی دارند. اما این که کسی حاضر شود از این امکانات صرف‌نظر کرده و به لبنان جنگ‌زده برود و مجانی یا با حقوق ناچیزی بسازد، حکم النادر کل‌المعدوم را داشت. از میان پزشکان دین‌مدار ایرانی در آمریکا تعدادی با سازمان‌های اسلامی، از جمله نهضت آزادی همکاری داشتند. مسئله را با آنها درمیان گذاشتم. دکتر جلیل ضرابی با چهره‌ای گشاده و بدون کمترین تزلزل و اما و اگر، این پیشنهاد را پذیرفت.

دکتر ضرابی از اولین اعضای نهضت آزادی ایران و جزء سومین گروه از فعالان نهضت آزادی بود که در سال ۱۳۴۱ بازداشت و در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند. او پس از آزادی از زندان و اتمام دانشکده پزشکی، برای ادامه تحصیل و گذراندن دوره تخصص به آمریکا رفت و پس از کسب تخصص اطفال، به همراه

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۸۳

همسرش، خانم دکتر مریم مرتضوی که او هم تخصص اطفال گرفته بود، در یکی از بیمارستان‌های شیکاگو به کار حرفه‌ای خود مشغول شده بودند. او عضو شورای مرکزی نهضت در آمریکا شد و از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان و از مؤسسان انجمن اسلامی پزشکان در آمریکا شد.

دکتر ضرابی بعد از اطلاع از مشکلات و مسائل لبنان و اعلام آمادگی برای سفر، از مقام خود در بیمارستان استعفا داد. در مرحله اول خود به تنهایی به بیروت رفت. او قبل از سفر با فعالیت‌های شدید خود توانست مقادیر زیادی دارو نیز تهیه کند.

دکتر ضرابی در اواخر سال ۱۳۵۵، همراه با یک صندوق دارو وارد بیروت شد. اما درمانگاه هنوز تأسیس نشده بود. او مجبور و مأمور بود که خودش درمانگاه را درست کند و این، در حالی بود که عربی نمی‌دانست و افرادی هم که به او معرفی شده بودند که به او کمک کنند، انگلیسی بلد نبودند. حتی جایی برای اسکان او پیش‌بینی نشده بود. جنگ داخلی همه چیز را برهم زده بود. دکتر ضرابی چند روزی را به کمک دکتر چمران در یک آپارتمان متعلق به یکی از شیعیان که به علت جنگ به فرانسه گریخته بود سکنی گزید. ساختمانی که آثار جنگ و خرابی از سر تا پای آن می‌بارید. دکتر ضرابی در جستجوی محل برای درمانگاه، گذرش به یک درمانگاه می‌افتد که بعد معلوم شد متعلق به یک سازمان کمونیستی است که با شیعیان در حال جنگ است و اگر همراه لبنانی‌اش او را به سرعت از آنجا نمی‌برد، احتمال داشت او را بکشند. دکتر ضرابی بالاخره موفق شد محلی را در منطقه معروف به برج البراجنه، در کنار اردوگاه آوارگان فلسطینی و یک قبرستان، برای درمانگاه پیدا کند. ابتدا قرار بود درمانگاه به نام یکی از شهدای امل باشد اما روحانی مسجد مجاور ساختمان درمانگاه، با آن مخالفت کرد. آقای صدر با انتخاب نام درمانگاه حسین(ع) (مستوصف الحسین^(ع)) مسئله را فیصله داد. این ساختمان چهار اتاق داشت. دکتر ضرابی در طبقه دوم آن ساکن شد.

دکتر ضرابی با نام مستعار «دکتر حسن وفا» کار را شروع کرد. ابتدا یک نفر کمک استخدام کرد که انگلیسی را خوب صحبت می‌کرد. به او کمک‌های اولیه، گرفتن فشار خون، تزریقات، بخیه زدن و پانسمان زخم را یاد داد. به این ترتیب کار درمانگاه

۵۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

شروع شد و به راه افتاد. پس از مدتی یک پزشک ایرانی به نام مستعار دکتر علی به درمانگاه مراجعه کرد و داوطلب همکاری شد. ما هیچ گاه نام اصلی او را نپرسیدیم. او در ایران با چریک‌های فدایی کار می‌کرده است و در همین رابطه مدتی دستگیر می‌شود. ولی موفق می‌شود از زندان فرار کند و مخفیانه از ایران خارج شود. ابتدا مدتی به ویتنام و سپس به لبنان می‌رود و در یکی از درمانگاه‌های مربوط به سازمان‌های کمونیستی لبنان طبابت می‌کند. او بعد از مدتی به شدت از کمونیست‌ها دلسرد و دلخور و رنجیده می‌شود، آنها را فاقد صداقت می‌یابد و همکاری خود را با آنها قطع می‌کند. اما چون نمی‌توانسته به ایران برود، به مسلمان‌ها و به دکتر ضرابی روی می‌آورد. آشنایی و همکاری دکتر علی با دکتر ضرابی مثبت بود. بخصوص این که او سال‌ها در لبنان کار کرده بود و با مراکز عمده فروشی دارو و به قیمت ارزان آشنا بود. او خرید دارو برای درمانگاه را بر عهده گرفت.

من چند هفته بعد از استقرار دکتر ضرابی، به لبنان و دیدارش رفتم و یک روز به اتفاق دکتر علی و دکتر ضرابی به دفتر سازمان امل در شیاخ، بزرگترین محله شیعه‌نشین بیروت رفتیم.

در همین سفر بود که هنگام رانندگی در مسیرمان، در یکی از حاذرها که توسط فلسطینی‌ها کنترل می‌شد، یکی از آنها چمران را پیاده کرد و جریان مأموریتش را برای کشتن او شرح داد و گفت چون به تو علاقه دارم، نمی‌کشم مواظب خودت باش. به زودی نام دکتر حسن وفا، به عنوان یک چهره فداکار و خدمتگزار بی‌ریا در میان مردم پیچید. به هر کجا می‌رفت با احترام از او استقبال می‌شد و مورد احترام بی‌شائبه و خالصانه مردم قرار می‌گرفت. امام موسی صدر نیز برای او احترام ویژه‌ای قایل بود. او روغن چراغ ریخته را نذر امام‌زاده نکرده بود بلکه به مصداق آیه شریفه، *كُنْ تَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تَنْفَقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ* - او از همه آن چیزهای دوست‌داشتنی و جاذب برای یک پزشک جوان متخصص صرف‌نظر کرد و به لبنان رفت. («با چمران در مستوصف الحسین(ع)»، نوشته دکتر جلیل ضرابی، یاد نامه دکتر مصطفی چمران، تدوین از دکتر ابراهیم یزدی، بنیاد فرهنگی بازرگان، انتشارت قلم ۱۳۸۳)

در سفری که به لبنان داشتیم، از او و درمانگاه دیدن کردم. در این دیدار، در چند محور با هم گفتگو کردیم.

محورهای مورد بحث

الف - ایجاد یک بیمارستان و مرکز درمانی ثابت و تأسیس درمانگاه‌های کوچکتر، اما سیار، دفتر کار او و محل سکونت به یک محل یا جای مناسب منتقل شود که اگر خانم دکتر مرتضوی، همسرش هم خواست بیاید، محل مناسبی برای زندگی باشد.

ب - باتوجه به کثرت کار و مشغله دکتر چمران، او مسئولیت ارتباط دائم و منظم با آقای محمد منتظری و دوستانش را بر عهده بگیرد. نه فقط با آقای منتظری، بلکه با دوستانش تماس مرتب هفتگی داشته باشد. در این تماس‌ها سعی بر این باشد که اولاً جلب اعتماد هر چه بیشتر و همگرایی و همفکری و ثانیاً همکاری به وجود آید. ثالثاً اصول امنیت و سازماندهی مخفی را به آقای منتظری و دوستانش منتقل کند. آنها ظرفیت کاری خوبی دارند و همکاری با آنها برای هر دو طرف مفید است.

ج - درباره فعالیت‌های نهضت و ارسال مطالب جدید برای پیام مجاهد صحبت شد. از آقای «الهی» از دوستان آقای محمد منتظری که به عربی مسلط بود، بخواهد که ترجمه آثارش را برای چاپ بفرستد. تا آنجا که به یاد دارم، کتاب منیر شفیق درباره فلسطین را آقای الهی ترجمه کرده بودند و دفتر پخش کتاب آن را چاپ کرد. آقای الهی همچنین مقالات خوبی از مجله «البلاغ» لبنانی ترجمه و برای پیام مجاهد می‌فرستاد.

د - توافق شد که ایشان ارتباط منظمی با نجف داشته باشند. هر چند وقت یکبار، به عراق و نجف سفر کنند و با دوستان آنجا دیدار داشته باشند.

ه - در مورد وضعیت نیروهای امل در جنوب لبنان و امکانات آموزشی سیاسی - نظامی بحث کردیم. قرار شد، با دکتر چمران هماهنگ کرده، برنامه‌ای تنظیم کند و داوطلبان را برای آموزش به جنوب لبنان بفرستیم.

قرار شد که نوار سخنرانی‌های دکتر چمران و نیز اسناد «حرکت المحرومین» را به دست او برسانیم. فهرستی از کتاب‌های مورد نیاز خود را داد که از آمریکا برای او فرستاده شود. از کلیه کتب شریعتی، حداقل ۵ جلد و سایر کتاب‌ها نیز تعدادی بفرستند.

در این گفتگو باهم توافق کردیم که او بعد از ۳ یا چهار ماه کار در درمانگاه، یک ماه به آمریکا برگردد و از کارش در درمانگاه، نقش و خدمات آن ارزیابی داشته باشد.

۵۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

شش ماه بعد، دکتر ضرابی به آمریکا برگشت و همسرش را به همراه دو پسرش، نه ساله و چهار ساله، به لبنان برد.

در سال ۵۶، که به لبنان رفته بودم، یک شب را در همین درمانگاه مهمان دکتر ضرابی بودم در حالی که حاج سید احمد خمینی و آقای سید محمود دعایی نیز بودند. آن شب تا صبح از صدای تیراندازی مابین فتح و یک گروه کمونیستی در اطراف درمانگاه نتوانستیم بخوابیم.

دکتر ضرابی از دشمنی آشکار جلال فارسی با امام موسی صدر و دکتر چمران خیلی ناراحت بود. دکتر ضرابی از دوران دانشجویی با جلال فارسی آشنا بود. فارسی اگرچه ساکن مشهد بود، اما به تهران هم می آمد و در جلسات انجمن شرکت می کرد و دکتر ضرابی او را از آن زمان می شناخت. دکتر ضرابی به امید این که بتواند فارسی را قانع کند تا دست بردارد چندین نوبت با او صحبت کرد. اما تلاش او برای آرام کردن فارسی و آشتی اش با دکتر چمران و امام موسی صدر به نتیجه نرسید. رفتار فارسی بسیار کینه توزانه و دشمنی اش با این دو بسیار جدی بود. دکتر ضرابی در گزارشی شرح دیدار و گفتگوی خود را با جلال فارسی به من نوشت که او از این دو با نام «موسی» یا «مصطفی» ی ملعون و عامل و جاسوس موساد نام می برد. (نامه های دکتر ضرابی: دفتر دوم - نامه ها)

۹. سفر به خاورمیانه دسامبر ۱۹۷۶ - ژانویه ۱۹۷۷

این متن گزارشی است که در همان زمان، بعد از برگشت از سفر، برای اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی - واحد امریکا نوشتم و عیناً می آورم:

مقدمه: در این گزارش سعی بر این است که همه برادران را همراه خود به این سفر ببرم. لذا در برخی از قسمت های گزارش، همراه با بحث و معرفی مهمترین مسائل، جزئیات سفر نیز توأم با «حالات» و استنباطات آمده است. امیدوارم که این «سفرنامه» بتواند شما را تا حد امکان در جریان کامل وضعیت این منطقه قرار بدهد. من در این سفر تنها نبودم و همه شما، یاد شما، با من بوده است.

۱/۹ - پرواز به سوی بیروت: در روزنامه ها خوانده بودیم که به علت آرامش

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۸۷

نسبی در لبنان همه فراریان در حال برگشت به لبنان هستند و بنابراین هواپیماها هم پر هستند و باید از ۳ هفته قبل جا رزرو کرد. اما در پاریس بنا بر مصالحی تشخیص داده شد که روز بعد به سوی بیروت پرواز کنم. با پارتی‌بازی برادرمان صادق، جایی در هواپیمای خاورمیانه پیدا شد و بدون آنکه بتوانم به برادران بیروتی، ساعت ورود خود را تلفنی خبر بدهم، حرکت کردم. پرواز هواپیما دو ساعت تأخیر داشت. در هواپیمای لبنانی - جت ۷۴۷، محیط به کلی محیطی شرقی - عربی بود. همه با هم بلند حرف می‌زدند. هر کس حداقل ۵ تا ۶ بسته همراه خود به داخل هواپیما آورده بود. لذا حتی در راهروی بین صندلی‌ها هم بسته‌ها را چیده بودند. لهجه‌های غلیظ عربی، با انگلیسی و فرانسوی مخلوط شده بود. مسیو ژرژ دوستش را که در آن سوی هواپیما نشسته بود با صدای بلند می‌خواند و مادام سرکیس دخترش را یا مادرش را هوار می‌داد! بعد از آن که هواپیما به بالای ابرها رسید و نوبت «پذیرایی» شد، به استثنای شاید چند نفری - همه به مشروب‌خوری افتادند - بوی گند مشروب، سردردی نبود که عارض نکند!

معلوم بود که همه فراریان از جنگ هستند و اکنون به شهر و دیار خود برمی‌گردند! اینها ظاهراً آوارگان جنگ بودند - که از «بیروت» به «پاریس» فرار کرده بودند! این اولین دیدارم از «جنگ‌زده‌ها» بود. توی کوک مردم رفتن، سیر انفس، لذتی دارد.

ساعت ۷ بعد از ظهر به بیروت رسیدیم. دریافت ویزا در فرودگاه و عبور از گمرک حدود دو ساعتی طول کشید. سابقاً مأمورین «بهداشت» فرودگاه، «آبله‌کوبی» مسافر را خیلی سخت می‌گرفتند. البته عموماً با دریافت ۲ لیبره لبنانی گواهی آبله‌کوبی، بدون مایه کوبی آن صادر می‌شد. اما این بار کسی نبود که اصلاً درباره آن سؤال کند. برای رفتن به «مجلس‌اعلی شیعیان» سراغ تاکسی رفتم - سابقاً نرخ تاکسی حدود ۷ تا ۸ لیبره و «سرویس» نیم لیبره تا مرکز شهر و نیم لیبره هم تا محل موعود. اما این بار هر راننده‌ای یا از رفتن ابا می‌کرد یا ۵۰ لیبره می‌خواست!!

در شهرهای «بندری» نظیر بیروت، خیلی ساده سر آدمی کلاه می‌گذارند. به خصوص وقتی بدانند که طرف خارجی است و «هالو». ما هم خیلی چانه زدیم بالاخره بعد از عوض کردن سه تاکسی، سومی با ۲۰ لیبره موافقت کرد. اما وسط راه

شروع کرد نصیحت کردن که این وقت شب به «حازمیه» چرا می‌روی. لابد می‌دانید که ساختمان مجلس اعلیٰ شیعیان در منطقه «حازمیه» از مراکز مسیحی‌نشین شهر است. اول گفت که راننده‌های مسلمان عموماً می‌ترسند به آن منطقه بروند. خصوصاً در این وقت شب. او اول خودش را معرفی کرد. کارت عضویتش را در مجلس شیعه نشان داد و گفت که از مریدان «امام موسی» است و بعد تبلیغ سیاسی حقیر که امام موسی این صلح را برای ما آورده است! اما به هر حال می‌ترسید که به حازمیه برود. می‌گفت به همین دلیل بود که کسی حاضر نمی‌شد برود به حازمیه. او اصرار داشت که ما را شب به محل دیگری ببرد و روز بعد ما برویم به مجلس.

اما با اصرار ما و با توکل به خدا رفتیم. در مسیر راه همه جا سربازان ارتش عربی (سوریه) دیده می‌شدند. همه جا «حاجز» بود و اوراق هویت افراد را بازبینی می‌کردند. در ابتدای منطقه حازمیه کنترل شدیدتر شد. اما بالاخره بدون اشکال اساسی - به محل مجلس رسیدم و راننده را با دادن انعامی اضافی خوشحال کردیم.

در مسیر فرودگاه به مجلس، صدای رگبار مسلسل گاه به گاه به گوش می‌خورد. همان شب آقای صدر را ملاقات کردم. برادرمان مصطفی در بیروت نبود. به صورت رفته بود. لذا روز بعد آقای صدر وسیله مسافری به او پیغام دادند که به بیروت برگردد. دوشنبه برادرمان مصطفی به بیروت آمد. و با هم برنامه خود را شروع کردیم. شوق دیدار مصطفی، قابل بحث نیست. در طی تمامی دوران جنگ، کمتر روزی بود که نگران وضع او نباشم. خصوصاً می‌دانستم که او مسئول کل عملیات امل است و خود شخصاً در تمام جبهه‌ها حاضر می‌شود. می‌دانستم که چپی‌ها، به همان اندازه راستی‌ها، ساواک ایران به اندازه همه آنها در تعقیب مصطفی برای از بین بردنش هستند.

در این دنیای وانفسا، چه چیزی شیرین‌تر و گواراتر از دیدار برادری، دوستی، همراهی صادق و پاکباز می‌باشد؟ و چه نعمتی که خدا به ما ارزانی داشته است. روز بعد با مصطفی به دیدار شهر رفتیم. و اینک گزارش هر بخش از آن:

۲/۹- **جبهه شیخ:** شیخ مرکز شیعه‌نشین بیروت در کنار حازمیه، منطقه مسیحی‌نشین قرار دارد. تمرکز جمعیت و تراکم بسیار زیاد است. خیابان پر سر و صدا، مردم فعال و محروم. شارع صیدا (قدیم) این دو را از هم جدا می‌کند. در طی

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۸۹

جنگ، شیاح شجاعانه از خود، از شرف خود، از حیثیت خود دفاع کرده است و در هر گوشه و کنار آن، در هر ساختمان آن و بالای هر در و دیوار بناهای آن، اثر مجد و شرف و افتخار مسلمانان مجاهد دیده می‌شود. همه جا خون شهیدان قهرمان و مؤمن، سخنگوی زنده و صادق حقانیت و مظلومیت و امضاء کننده افتخار و وجدان زنده و بیدار همه انسانهای آگاه، به چشم می‌خورد. خرابی کامل ساختمان‌های شارع صیدا از دو طرف و هزاران سوراخ بزرگ و کوچکی که بر دیواره‌های بناها در همه جا به چشم می‌خورد، همه حاکی از شدت و حدت جنگ در این منطقه می‌باشد.

ابتدا همراه با برادرمان . . . (از اعضای امل) به مرکز - مکتب - حرکت محرومین در منطقه شیاح رفتیم. در آنجا با گرمی اعضای بسیار جوان امل روبرو شدیم و سپس به همراهی دو تن از جنگندگان امل به سوی منطقه عملیات رفتیم و از سه محور عملیات به نام‌های «محور ابوسعید یا محورالثوره - محور طنور و محور کنیسه دیدار کردیم.

در هر سه محور، مجاهدین امل از فاصله‌ای به عرض یک خیابان با کتائب جنگیده‌اند. فرمانده منطقه همه جا سنگرها را نشانمان داد. در سنگر یا کمین‌الثوره جایی که خون اولین شهید امل با تیر جنایت‌کتابی بر زمین ریخته شده بود، سنگر پشت سنگر، سنگر در هر طبقه از یک عمارت سه طبقه. اینجا بر دیوار سنگر مجاهدی چنین نوشته بود: «یسمع من یرید ان یسمع هذا المتراس لن تیزاح - برای شنیدن آن کس که گوش شنوا دارد: این سنگر هرگز سقوط نخواهد کرد» و سنگر شیاح هرگز سقوط نکرد. مردانه ایستاد، جنگید و شهید داد. در دو جبهه مقاومت کرد. اما تسلیم نشد. سقوط نکرد. در سنگر دیگری «فرمانده جنگجویان خاطرات خود را زنده می‌ساخت»: اینجا سنگری است که ابوعلی (محمدفرهاد) کور شد. یک گلوله کتابی دیوار را سوراخ کرد و داخل سنگر منفجر شد. تکه‌های آهن مذاب به هر سو پراکنده شدند. تنها ۳۶ تکه آهن پاره بر سر و صورت ابوعلی از جمله دو چشم او اصابت کرد. ابوعلی این برادر قهرمان، یک چشم خود را از دست داد!

- : «اینجا را ببینید ... این سوراخ‌های بزرگ، هرکدام ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر جای گلوله‌های مسلسل‌های ۵۰۰ است».

۵۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

این فرمانده با حرارت همه چیز را شرح می‌داد و همه جا را نشان می‌داد. دیگر از گلوله‌های کتابت خبری نبود. در هر دو طرف آرامش برقرار بود، اما صغیر و نفیر گلوله‌ها هنوز در گوش‌ها زنگ می‌زند.

از بیروت به مقصد صور حرکت کردیم - فاصله بیروت تا صور حدود ۸۰ کیلومتر است. جاده بیروت - صور از کنار دریای مدیترانه می‌گذرد و بسیار زیباست. در سر راه - تقریباً در وسط راه، شهر صیدا قرار دارد. در بین راه؛ دهات بسیار و مزارع فراوان - همه جا سرسبز و خرم.

بعد از شهر صیدا، بندر «زهرانی» است که لوله‌های نفت برای بارگیری کشتی‌های نفتکش به دریای مدیترانه می‌رسند. اما در جریان جنگ‌های گذشته و حملات اسرائیل فعلاً گویا کار نمی‌کند. شهر صیدا چندی قبل مرکز اعتصاب وسیع ماهیگیران بود و یکی از فعالین مسلمان بیروت بنام معروف سعد در جریان اعتصابات به طور مجهولی کشته می‌شود و اعتراضات به صورت بسیار وسیعی در سرتاسر لبنان اوج می‌گیرد.

در مسیر سفرمان، همه جا در جاده‌ها، «حاجز» یا نگهبان قوای الردع (ارتش پیش‌گیرنده جنگ) که عمدتاً از سربازان سوری هستند عبور و مرور ماشین‌ها را کنترل می‌کردند. البته هرقدر به طرف جنوب می‌رویم افراد ارتش‌های دیگر عربی بیشتر به چشم می‌خورند - نظیر افراد ارتش سودان - عربستان سعودی ...

از دهات سر راه، دهکده «دامور» که نزدیک بیروت است از همه مهمتر است. دامور مرکز مسیحی‌نشین بوده است. کامیل شمعون کاخ بزرگی در این ده دارد. اما در طی جنگ‌های اخیر لبنان، دامور توسط مسلمان‌ها اشغال شد. مسیحیان فرار کردند. بعد از سقوط تل زعتر، آوارگان فلسطینی به دامور آمدند و در آنجا مستقر شدند. خانه‌های سوخته، بی‌در و پیکر و پنجره و خانه به کلی ویران شده همه نشانه‌های یک جنگ و زد و خورد شدید در دهکده یا شهر کوچک دامور می‌باشد. کاخ شمعون، به صورت مخروبه‌ای بود که به ناظرین هوشیار درس تاریخ می‌دهد. اما ناظر خارجی ممکن است واقعیات دیگری را نبیند و نشنود. فریادهای تکبیر مجاهدین امل را که مردانه به دامور حمله کردند و اولین کسانی بودند که به کاخ شمعون ملعون وارد

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۹۱

شدند و آنجا را تسخیر کردند. در جنگ دامور، مجاهدین امل در کناره دریای مدیترانه و از یک زاویه معینی، ابتدا کاخ شمعون را به زیر گلوله‌های خود گرفتند و عرصه را بر مقاتلین کتائبی سخت تنگ کردند. اما هواپیمای «ارتش لبنان» در آن زمان، سنگرهای مجاهدین امل را بمباران کرد. خوشبختانه به افراد امل تلفاتی وارد نشد و به کوبیدن کاخ شمعون ادامه دادند تا وقتی که مدافعان آن، فرار را بر قرار ترجیح دادند و مجاهدین امل به شهر دامور و به کاخ شمعون وارد شدند.

به سفر خود ادامه دادیم. در سر راه هنوز دهاتی بودند که مسیحی و یا مسلمان - مسیحی بودند. آن چه که در قسمتی از راه خیلی مشخص و واضح، به چشم می‌خورد وجود فراوان سیگار و مشروبات الکلی لبنانی و آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی بود. در کنار جاده، حتی بقالی‌های بسیار کوچک و برخی از صاحبان منازل با گذاشتن یک میز جلوی منزل یا دکان و روی آن کارتون‌های سیگار و شیشه‌های مشروب را به منظور فروش قرار داده بودند. گفته می‌شد که بعد از جنگ لبنان، مصرف سیگار و مشروب در لبنان بسیار زیاد شده است.

وارد شهر صیدا شدیم. در صیدا مردم اکثراً مسلمان هستند، هم شیعه و هم سنی - در شهر صیدا بود که معروف سعد را کشتند. در شهر صیدا بود که وقتی نیروهای سوری وارد شدند، ابتدا با استقبال به ظاهر گرم چپی‌ها روبرو شدند اما بعد ناگهان از همه طرف به آنها حمله شد و تانک‌های آنها را در خیابان‌ها آتش زدند و چندین سرباز و افسر سوری را کشتند. هنوز آثار خرابی‌ها در وسط میدان مرکزی شهر، جایی که یکی از تانک‌های سوری را آتش زده بودند، دیده می‌شد. از صیدا هم رد شدیم و به سفر خود به سوی جنوب ادامه دادیم. جاده‌ها بسیار خراب بودند. از یک طرف جنگ و از طرف دیگر ریزش باران‌های مکرر و فراوان جاده‌ها را تا سرحد غیرقابل استفاده خراب کرده بودند.

در «زهرانی»، آخرین حاجز ارتش صلح عربی اوراق هویت ما را چک کردند و ما به سوی جنوب ادامه دادیم. در پاسگاه روی پل رودخانه لیطانی، اولین حاجز ارتش لبنان عربی (جیش العربی لبنانی) اوراق ما را بازدید و سپس اجازه ورود دادند. قبل از ورود به منطقه، تمامی اوراقی را که هویت ما را معرفی می‌کرد، پنهان ساختیم.

۵۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

چه در این منطقه، نیروهای به اصطلاح «چپ» قوی هستند و با شیعیان سر جنگ دارند.

از چند حاجز دیگر بدون خطر گذشتیم و به شهر صور و سپس به «برج الشمالي» محل مدرسه صنعتی جبل العامل وارد شدیم. مدرسه مهندسی جبل العامل در چند سال قبل توسط مجلس اعلی شیعیان در لبنان و به همت امام موسی صدر ساخته شده است و دارای قسمت‌های مختلف برق، مکانیک و غیره می‌باشد. دوره مدرسه ۲ سال است. سیاست مدرسه گرفتن شاگرد از دهات مختلف جنوب است تا به این ترتیب بتواند احتیاجات فنی هر ده را مرتفع سازد. شاگردان مدرسه مهندسی جبل العامل، از بهترین محصلین فنی در لبنان هستند. علاوه بر تعلیم مسائل فنی، مدرسه جبل العامل، یک مدرسه انسان‌سازی است. شاگردان مدرسه، نمونه‌هایی از بهترین جوانان مسلمان می‌باشند. مدرسه خوابگاه‌هایی دارد که محصلین مدرسه در آنجا زندگی می‌کنند.

شب را در مدرسه گذراندیم. روز بعد، به اتفاق مسئول نظامی امل در جنوب و یکی از افسران فتح به طرف جنوب لبنان به قصد دیداری از جبهه جنگ در یکی از دهات جنوبی، نزدیک مرز اسرائیل حرکت کردیم. از صور خارج شدیم، از دهات، عباسیه، قانون‌النهر، معروب، صوفیه، غندوریه و قنطره گذشتیم و به ده «طیبه» وارد شدیم.

در سر راه، در جاده حاجزهای وابسته به جیش العربی، به کنترل عبور و مرور ماشین‌ها می‌پرداختند. طیبه در چند مایلی مرکز فلسطین اشغال شده توسط اسرائیل قرار دارد. شهری است بسیار زیبا با ده هزار نفر جمعیت، همه مسلمان و اکثریت شیعه. این شهر وقتی مرکز قدرت فتودال بزرگی چون کامل الاسعد بوده است. اما در جنگ‌های اخیر، کاخ کامل الاسعد سوزانده شده است. جوانان امل آنجا را سنگرگاه خود برای کمین علیه نیروهای مهاجم اسرائیلی قرار داده بودند.

در طیبه یک مسجد وجود دارد و یک مدرسه. ۲۵ درصد از اراضی هنوز به کامل الاسعد متعلق است و ۷۵ درصد آن به بقیه مردم در قطعات کوچک. محصول عمده شرکت، تنباکو و گوسفند است. ما به مرکز شهر، محل ستاد مشترک نیروهای فتح و امل وارد شدیم. ساختمانها نوساز و با سیمان و بتون ساخته شده بود. این محل قبلاً

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۹۳

منزل «شرف‌الدین» مسئول نظامی گروه فتح بود. در چند سال قبل، تجاوزگران اسرائیلی بعد از حمله به شهر، منزل شرف‌الدین را بمباران می‌کنند، پدرش و برادرش کشته می‌شوند. برادر دیگری تفنگ را برداشته و تا آخرین گلوله دفاع می‌کند. صهیونیست‌های تجاوزگر، خانه را با بمب منفجر می‌سازند و برادر دیگر شرف‌الدین را می‌کشند. اما خود او که از منزل فرار کرده بود، سالم می‌ماند و امروز در کنار نیروهای فتح و امل با دشمن می‌جنگد تا انتقام خون دو برادر و پدر شهیدش را بگیرد.

علاوه بر نیروهای فتح و امل، نیروهای جیش‌العربی و نیروهای وابسته به بعث عراق و حزب شیوعی نیز در شهر هستند. ترکیب نیروهای نظامی موجود عبارتند از: «فتح نیم فصیل (هر فصیل ۳۰ نفر است). امل یک فصیل - جیش‌التحریر یک فصیل بعث عراقی نیم فصیل - حزب شیوعی یک فصیل».

نیروهای فتح و امل، علاوه بر آن که دارای یک ستاد واحد عملیات هستند، در یک مرکز، همان منزل شرف‌الدین، مستقر می‌باشند. نیروهای فتح و امل و جیش‌عربی ضمناً در جریان عملیات نظامی، ستاد مشترک تشکیل می‌دهند و با هم همکاری می‌کنند. نیروهای بعث عراقی و حزب کمونیست لبنان نیز جداگانه برای خود برنامه مشترک دارند و حاضر نیستند با سایر گروه‌ها همکاری کنند. بنابر یک روایت، دو گروه بعثی‌ها و کمونیست‌ها هر موقع مورد حمله قرار می‌گیرند، فرار می‌کنند. نیروهای امل، جوان‌ترین نیروها در شهر و منطقه هستند. «حرکت‌المحرومین» و «امل» بیش از یک سال و اندی از تأسیسشان نمی‌گذرد.

قبل از ورود نیروهای امل به طَبَّیْه، مردم شهر نظر خوبی نسبت به امل نداشتند. تبلیغات کمونیست‌ها علیه آنان بسیار شدید بود. اما بعد از آنکه نیروهای فتح در شهر مستقر شدند و به علت برنامه‌های مشترکی که امل و فتح دارند، نیروهای امل نیز وارد شهر شدند، تدریجاً مردم نسبت به افراد امل علاقمندی شدیدی پیدا کرده‌اند. افراد امل، به علت اعتقادات اسلامی خودشان وقتی به نماز می‌ایستند حتی نیروهای اسلامی فتح نیز به آنها می‌پیوندند. جوانان امل در مواقع مقتضی در مسجد نماز جماعت برگزار می‌کنند. برای مردم سخنرانی‌های اسلامی - سیاسی برگزار می‌کنند. در ایام محرم، ضمن برگزاری مراسم محرم، جوانان امل در مسجد و سایر محافل

۵۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ضمن ذکر خاطره شهیدان کربلا، از مقام جهاد در اسلام و جنگ با کفار صحبت می‌کنند. واقعیت‌های اسلامی را به مردم ارائه می‌دهند. مردم شهر، اعم از زن و مرد شدیداً به این جوانان پاک نهاد علاقمندی نشان می‌دهند. در روز هفتم و یا هشتم محرم، یکی از جوانان امل در مسجد در حال سخنرانی بوده است که ناگهان حمله به شهر شروع می‌شود. مجاهد امل بلافاصله صحبت را قطع کرده و مسلسل را برداشته و به سنگرهای خود بازمی‌گردد. عمل این جوانان مجاهد - که تجسم و پیوند «گفتار و کردار» و نماینده عدم تناقض و یا تضاد میان «تئوری و پراتیک» در اسلام است. آنچنان مردم را به هیجان وامی‌دارد که او را با فریادهای خود تشویق می‌کنند.

ستاد امل به مردم شهر خبر داده است که مجاهدین امل بدون اجازه مردم، به شهر وارد نخواهند شد و هر زمان که مردم از آنها بخواهند، آنها شهر را ترک خواهند کرد و صحنه جنگ را به خارج از شهر منتقل خواهند کرد.

نیروهای موجود در طیبه، با سلاح‌های سنگین و سبک هر دو مجهز بودند. نیروهای جیش عربی و امل بیش از سایر نیروها دارای اسلحه سنگین بودند.

محور طیبه، جزو «اقلیم جنوب» قرار دارد. «اقلیم جنوب» دارای یک ستاد مرکزی است که در صور قرار دارد و دارای کمیته‌های سیاسی - فرهنگی و نظامی و مالی، خدمات و ... می‌باشد که هرکدام دارای برنامه‌های خاص خودشان می‌باشند. سرویس خدمات امل، مسئول رسانیدن مواد غذایی، رسیدگی به خانواده شهداء تهیه دارو و پتو و غیره می‌باشد.

بعد از ورود به طیبه، به نماینده فرماندهی امل گزارش داده شد که روز قبل نیروهای انزاللی (ارتش مسیحی کتائب با همکاری اسرائیل) از حلیمه با توپ و تانک به شهر عدیسه حمله کرد. و شهر را تصاحب کرده‌اند. سه نفر در این زد و خورد کشته شده‌اند. در عدیسه مردم اکثراً مسلمان هستند. قبلاً چپی‌ها در آنجا بسیار فعال بوده‌اند. اما اکنون شهر سقوط کرده است. نیروهای امل که در شهر چندان قوی نبوده‌اند در جلسه مشترک امل - فتح، بر سر تاکتیک خود به عدیسه صحبت شد. هرکدام نظریات خود را دادند. مسئول فتح که خود از چپی‌های فتح بود، نظر داد که باید از توپ جیش عربی استفاده کرد و شهر عدیسه را به توپ بست. در جریان بحث، شرف‌الدین گزارش داد که ۶۰٪ مردم شهر طرفدار همکاری با اسرائیل هستند.

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۹۵

لذا حمله با توپ به شهر و کشتار بی‌گناهان تأثیر منفی بیشتری دارد. سؤال شد که چرا مردم عدیسه، اسرائیل را ترجیح می‌دهند؟ گفته شد که در گذشته، وقتی احزاب چپ در آنجا بودند، مردم را بسیار اذیت کرده‌اند. پرسیدم چه نوع اذیتی؟ جواب دادند: یک نمونه آن: «یساری‌های لبنانی و یا فلسطینی» از مرکز شهر، به خاک اسرائیل ساروخ پرتاب می‌کنند و بعد از شهر خارج می‌شوند. اسرائیل برای تلافی، مرکز شهر عدیسه را گلوله‌باران می‌کند و خانه‌های مردم را خراب و زن و بچه مردم کشته می‌شوند و مردم از اینگونه روش‌ها متنفرند.

- یکی دیگر از اعضا می‌گفت که «قلوب مردم با ماست اما در حال حاضر شمشیر ایشان علیه ماست».

- یک پیشنهاد این بود که با اعزام یک یا چند تیم، دست به جنگ پارتیزانی زده و بر اساس قوانین این جنگ (حرب عصابات)، تانک‌ها و تسهیلات نظامی دشمن حمله کنیم و مزایای این گونه جنگ‌ها را بحث می‌کردند. نماینده فرمانده /مل برای افراد توضیح داد که جنگ مسلحانه، ادامه جنگ سیاسی است. اکثر اعضای شهر ۶۰ درصد طرفدار دشمن شما هستند. این یعنی ما از نظر سیاسی شکست خورده‌ایم حالا ولو اینکه از نظر نظامی برویم شهر را فتح کنیم کافی نیست، چراکه از نظر سیاسی باختیم.

خطر قریب‌الوقوع، وضع خود طتیبه بود که احتمالاً نیروهای مسیحی - اسرائیلی به آنها حمله خواهند کرد و بحث بر سر این بود که مردم غیرنظامی، در این میان گیر کرده‌اند و حملات آنها دو نتیجه به بار خواهد آورد. مردم که از جنگ خسته شده‌اند برای آرامش به اسرائیل، یا هر نیروی قوی دیگری که بتواند امنیت آنها را بازگرداند سوق داده خواهند شد، یا آنکه مردم در برابر اسرائیل مقاومت خواهند کرد و در نتیجه به دنبال تشدید فشار آنها بر شهر، اهالی شهر را تخلیه و به سوی شهرهای شمالی‌تر، صور یا حتی بیروت، مهاجرت کنند. هم‌اکنون تعداد کثیری از این افراد در صور و بیروت پراکنده هستند. اسرائیل و کتائبی‌ها برنامه‌شان این است که به تدریج یک نوار امن در داخل خاک‌های لبنان به وجود بیاورند و ارتباط شهرها و دهات جنوبی را با شهرهای بزرگتر جنوب لبنان قطع نموده و آنها را وادار سازند تا فقط با اسرائیل معامله کنند. این برنامه «جدید» اسرائیل است که می‌خواهد جنوب را تا رودخانه لیطانی به دست «کتائب و مسیحی‌ها» به طور دوفاکتو اشغال نماید. تمامی

۵۹۶ □ شصت سال صیوری و شکوری

مهمات ارتش مسیحیان از اسرائیل تأمین می‌شود. افراد آنها توسط اسرائیل تدریب می‌شوند. حتی افسران اسرائیلی زیر پوشش «مسیحیان جنوب» در جنگ شرکت دارند. ارتش مسیحیان جنوب، آزادانه از خاک لبنان به اسرائیل می‌رود و در هرکجای دیگر لبنان که مورد نظرش باشد وارد لبنان می‌شود به دهات مورد نظر حمله می‌کنند. هواپیماهای اسرائیلی، مرتباً بر فراز منطقه در پرواز هستند و عکس‌های هوایی از منطقه می‌گیرند. نیروهای اسرائیلی در پشت تپه مشرف بر طیبه مستقر هستند. در بالای تپه نیروهای مسیحی قرار دارند و طیبه نیز در زیر خطر حملات آنهاست.

جوانان امل و فتح همه جا روحیه‌ای بسیار شاداب و مصمم دارند. برای این جوانان، شهادت در راه اهداف اسلامی، افتخار بزرگی است. ایمان این جوانان چون کوهی خلل‌ناپذیر است. یکی از این جوانان، که شاید هنوز به ۲۰ سالگی نرسیده باشد و قیافه مصمم او، دنیایی از عشق و ایمان، صفا و صداقت را منعکس می‌کند، در حالیکه مسلسل خود را بر دوش داشت به ما نزدیک شد و خود را نماینده فرمانده کل امل معرفی کرد. معلوم شد یکی از جنگجویان نبعه بوده است. نبعه، منطقه شیعه‌نیشن اطراف بیروت است که در طی جنگ‌های لبنان به طرز فجیعی به علت خیانت و انحرافات چپی‌ها سقوط کرد.

در سفر به طیبه یکی از جنگ‌جویان عالی‌رتبه فتح به نام «ابوایمان» همراه ما آمد. او مسلسل خود را همراه برداشته بود. وقتی علت را جویا شدم، معلوم شد که تحریکات عناصر مشکوک زیر پوشش چپی - کمونیستی بسیار شدید است و او - ابوایمان - که از هویت و وابستگی ما مطلع شده بود، نگران شده بود که در طی سفر به طیبه، در حاذی‌های سر راه، عناصر چپ‌گرا دست به جنایتی بزنند. لذا همراه ما آمد و همه جا در جاده‌ها، در حاذی‌ها، موقعی که از هویت ما پرسش می‌شد، او می‌گفت که «اینها با من هستند». در رابطه با همین تحریکات، راننده ماشین حامل ما که خود مسئول نظامی و مالی منطقه است، تجربه خود، با کمونیست‌ها را چنین شرح داد:

«افراد حزب کمونیست مرا دستگیر و متهم کردند که چون طرفدار امام موسی صدر و عضو حرکت محرومین هستم، با کتائب و اسرائیل همکاری می‌کنم. آنها مرا سخت شکنجه دادند، آنقدر با ته تفنگ به زانوهای من زدند که مدت‌ها قادر به حرکت

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۹۷

نبودم. مرا روی زمین خواباندند و بروی شکم من می‌ایستادند، تمام سر و صورت مرا شکستند». او جای زخم‌هایی را که هنوز بر پیشانی داشت، به من نشان داد و گفت: «قبلاً اگرچه همیشه مسلمان بوده است، اما به خاطر لبنان و به خاطر فلسطین و مقاومت شرکت داشته است. اما بعد از شروع حرکت محرومین، چون به ایدئولوژی اسلام علاقمند و معتقد است و در ضمن می‌بیند که حرکت محرومین، صادقانه از محرومین و از فلسطین طرفداری می‌کند، به حرکت پیوستم . . . بعد از پیوستن به حرکت، به تدریج به عمق دریای افکار عظیم اسلامی آشنا شدم و دریچه‌های تازه‌ای از انسانیت، انقلاب و مبارزه به رویم باز شد. کمونسیست‌ها از این امر بسیار عصبانی بودند. چندین بار مرا تهدید به قتل کردند. اما من تصمیم خود را گرفته بودم. تمامی وجود من وقف حرکت است و جز پیروزی اسلام و پیروزی این مردم محروم، آرزوی دیگری ندارم».

۳/۹- حضور در جلسه کادرهای حرکت محرومین: از طیبیه بالاجبار برای شرکت در جلسه کادرهای حرکت محرومین در جنوب به طرف صور حرکت کردیم. جلسه کادرهای حرکت هر یکشنبه از ساعت یک بعد از ظهر در مدرسه تشکیل می‌شود. کمی دیر رسیدیم و وقتی رسیدیم که مسئول فرهنگی برنامه را شروع کرده بود. موضوع بحث او «التخلف» بود و انواع آن را توضیح می‌داد. برای کادرها بحث جالبی بود. در گفتمان رایج عربی در لبنان و شاید هم در سایر کشورهای عربی «التخلف» یا «المتخلف» به همان معنای «انحطاط و عقب‌ماندگی» در فارسی یا حرکت قهقرایی به کار برده می‌شود. او در بحث خود انواع تخلف و علل آن را شرح داد: التخلف الفکری و الثقافی - التخلف تربوی و انحطاط نفسی - التخلف الاجتماعي و السياسي، و مظاهر التخلف الاجتماعي، تفرقه و تضعیف اجتماعی - التقليد من الغرب، عادات سیئه - انحطاط خلقی مظاهر التخلف السياسي - الاستعمار - الانهيار الداخلي، الصهيونية، الاعلام. التخلف الاقتصادي - ارتباط اقتصادی با قدرت‌های بزرگ - استهلاکیه، انتاجی (الالباب التخلف) بر اساس قرآن و از منظر تاریخ).

بعد از سخنان او، پرسش و پاسخ مطرح شد. افراد حاضر در جلسه با علاقمندی در بحث شرکت می‌کردند. در پایان ده دقیقه تنفس دادند و جلسه بعدی شروع شد. سخنران بعدی، دبیر سیاسی حرکت در منطقه بود و مسائل و مشاغل لبنان را تحلیل

کرد. خطوط داخلی توطئه لبنان را بیان کرد و نظیر بحث موضوع قبلی، پس از ختم صحبت، بحث و انتقاد و پرسش و پاسخ مطرح شد.

تعداد حاضرین در جلسه ۵۰-۶۰ نفر بودند. اینها مسئولین فرهنگی - سیاسی شبکه‌ها و حوزه‌های حرکت محرومین در دهات جنوب لبنان می‌باشند. هرکدام از یک ده آمده بودند. در بین آنان اگرچه اکثراً جوانان ۳۰ تا ۳۵ ساله بودند، اما اشخاص مسن‌تر هم دیده می‌شدند. همه با حرارت در بحث‌ها شرکت می‌کردند. بعد از پایان جلسه دوم، مدارک تبلیغات جدیدی را که حرکت تهیه دیده بود برای توزیع در ده بین افراد پخش شد. پوستری درباره جنوب لبنان و جزوه‌ای بنام «عاشورا: الثورة مستمر الانقلاب مستمر ... که سخنرانی امام موسی صدر به مناسبت عاشورا، که مصادف با اول سال میلادی بوده است. با دعوت و اصرار دکتر چمران من دو جلسه در این گردهمایی صحبت کردم در یک نوبت درباره دین و سیاست، نهاد دین و نهاد دولت و رابطه دین و دولت و تفاوت‌های هریک و در نوبت دیگر پیرامون دیدگاه‌های اقتصادی اسلامی صحبت کردم. از این برنامه استقبال خوبی شد. با اصرار و پیشنهاد همین گروه دو یا سه جلسه هم در باره تاریخ معاصر ایران و حرکت‌های انقلابی صحبت کردم. رؤس مطالبی که در این دو یا سه جلسه صحبت کردم به قرار زیر است:

۱. تاریخ معاصر ایران:

الف- وضعیت کنونی ایران و جنبش اسلامی و پایداری خلق و رشد بی‌سابقه جنبش اسلامی، تاثیر نهضت آیت‌الله خمینی، نهضت آزادی ایران و سازمان مجاهدین خلق و افکار و اندیشه‌های دکتر شریعتی.

ب- این پدیده علق الساعه نیست. ریشه‌های عمیقی در جامعه ایران دارد، انجمن‌های مدنی نظیر انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان و...

علل استمرار حرکت: حرکت توحیدی در بستر تاریخ، از آدم تا خاتم، حرکت سیدالشهدا در عاشورا- در زیارت وارث و استمرار و تکامل آن است.

۲. از نظر سیر تکاملی جنبش به نکات زیر پرداخته شد: الف- تعریف حرکت و عوامل موثر در حرکت‌ها؛ ب- انواع حرکت‌ها؛ ج- نیروی محرکه- انگیزه‌ها؛ د-

فعالیت‌های سیاسی □ ۵۹۹

اهداف مرحله‌ای؛ ه- مراحل و ابعاد حرمت؛ و- سه بعدی بودن حرکت‌های انقلابی - اجتماعی: بعد ایدئولوژی، بعد سیاسی، بعد جهاد مسلحانه.
در بین شرکت کنندگان در جلسه، سه نفر از خواهران مسلمان نیز شرکت داشتند. حرکت محرومین اگر چه خود هنوز خیلی جوان است، اما با سرعت بین جوانان شیعه در حال توسعه است. روح جدید، آرمان‌های جدید، حیات تازه و افکار جدیدی به آن‌ها داده است. اما این حرکت هنوز بین دختران و زنان مسلمان شتاب اولیه خود را پیدا نکرده است. اما بدون شک، پیروزی‌های جدیدی در انتظار این حرکت است.

۴/۹- دیدار با حاج موفق ۱۹۷۷/۲/۴

حاج موفق جوانی حدود ۲۶-۲۷ ساله که کارش تجارت است و مسئول مالی حرکت محرومین. او تمام معاملات بازرگانی خود را با کشورهای اروپای شرقی انجام می‌داد. او در واقع از اروپای شرقی برای «حرکت محرومین» اسلحه می‌خرید و قاچاق وارد لبنان می‌کرد. در گفتگویی که با او داشتم، می‌گفت که وقتی در بعلبک بود و خبر حمله گروه‌های چپ را به مجلس/اعلی شیعیان شنید، بسیار عصبانی شد و به هیجان آمد. به اتفاق عده‌ای از جوانان و سران قبایل در بعلبک گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که به طور دسته‌جمعی به فلسطینی‌ها و چپی‌ها در تمام منطقه بعلبک حمله کنند. مقامات سوری نیز آمادگی خود را برای کمک به سران قبایل به طور محرمانه اطلاع دادند. ما خود را آماده عملیات کرده بودیم که نامه/امام موسی صدر را که برای من فرستاده بود، دریافت کردم. در این نامه آمده بود که: «هر تیری که به فلسطینی‌ها بزنید بر قلب من زده‌اید.» در این نامه/امام ما را از انجام هر گونه عملی علیه فلسطینی‌ها به شدت بر حذر داشته بود. ما بالاچار تمام برنامه‌ها را که علیه فلسطینی‌ها تدارک دیده بودیم، لغو کردیم. اما حاج موفق در این گفتگو، به صراحت می‌گفت که: «امام اشتباه کرده است، می‌بایستی می‌گذاشت ما به آنها حمله می‌کردیم؛ آنها خیلی وقاحت کرده بودند.» با وجود این اعتراض، او به همکاری خود با حرکت محرومین و/امام موسی صدر، همچنان ادامه داد.

۵/۹- مدرسه پرستاری در صور

فرصتی کوتاه دست داد تا با یکی از این خواهران فعال جنوب صحبت کنم. دختر

۶۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

جوانی است محصل سال دوم مدرسه پرستاری در شهر صور که توسط مجلس شیعه درست شده است. بسیار خوش فکر و عمیق درباره مسائل اسلامی. ابتدا کمی درباره مدرسه پرسیدم. توضیح داد که مدرسه پرستاری تازه تأسیس شده و مدرسه ای است چهار کلاسه که از فارغ التحصیلان دبیرستان شاگرد می‌پذیرد و بعد چهار سال تحصیل پرستار رسمی می‌شوند. دروس مدرسه شامل مواد مربوط به پرستاری از جمله: روانشناسی، فیزیولوژی، آناتومی، میکروبیشناسی، فارماکولوژی، زبان انگلیسی (یا فرانسه)، تغذیه و بهداشت می‌باشد. مدرسه در حال حاضر حدود ۵۰ دانشجو در سال‌های اول تا چهارم دارد. می‌گفت که از این عده، حدود ۵-۶ نفر هستند که به مسائل اسلامی علاقمندی جدی و وافر دارند و او مرتب با آنها بحث می‌کند و به تدریج امید دارد که علاقمندی آنها را جلب کند. می‌گفت که اطلاعات این دختران از اسلام بسیار سطحی است. در رفتار و کردار، اینها همه غرب‌زده (مستغرب) (غرب‌زدگی = استغراب) هستند. فرهنگ استعماری غرب سخت در وجود اینها رخنه کرده است.

یکشنبه شب (۷۷/۱/۲۳) به علت و عده‌ای که در بیروت داشتیم، صور را ترک کردیم. وقتی به شهر رسیدیم گفته شد که برادرمان (دکتر جلیل ضرابی) رسیده است و فعلاً او را به هتل فرستاده‌اند.

۶/۹- بمباران شهر طیه

دوشنبه (۷۷/۱/۲۴) صبح ابتدا همراه با جمال (دکتر چمران) به دیدار برادرمان (دکتر ضرابی) در هتل رفتیم و از آنجا به بیمارستان "میدانی" برای بازدید و سپس به دنبال کارهای دیگر. شب به مجلس برگشتیم و معلوم شد که همان روز صبح ارتش مسیحیان و اسرائیل شهر طیه را با توپ‌ها و تانک‌های خود بمباران کرده‌اند و همه نگران جان مردم و جنگندگان هستند و جلسات مشاوره تشکیل داده‌اند. مانورهای سیاسی - دیپلماتیک، ملاقات با نمایندگان رئیس‌جمهور، فشار بر سوریه، فشار بر رئیس‌جمهور و ... مشاورین نظامی امام موسی توصیه کرده‌اند که ایستادگی و جنگ بی‌فایده است و بهتر است جوانان اهل از شهر خارج شوند و عقب‌نشینی کنند. تناسب نیرو به هیچ وجه به نفع آنها نیست. اما امام موسی صدر رأی دیگری دارد. او

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۰۱

می‌گوید: «جوانان از ده خارج شوند، دور تپه کنار ده همگی، موضع بگیرند - و سپس دست به جنگ پارتیزانی بزنند و با انفجارات جاده ارتباطی بین عدیسه - قلبیه و طیبیه را قطع کنند و با حملات فرساینده خود به ارتش تجاوزگر، او را عذاب دهند. خطر کشته شدن جوانان وجود دارد اما این بهایی است که باید پرداخت». از او پرسیدند: «چرا؟» جواب داد: «نباید اجازه داد که اسرائیل به راحتی بر جنوب مسلط شود، می‌دانیم که نیرو به اندازه کافی نداریم. اما ما با ایستادگی و کشته شدن در راه دفاع از سرزمین‌های خودمان به مردم خودمان نشان می‌دهیم که نباید به سادگی زیر بار سلطه مسیحیان کتائبی و اسرائیل رفت. خون این شهیدان مرز استمرار حرکت، علیه متجاوزین خواهد بود». فرمانده نظامی منطقه ساعت ۱۰ شب از بیروت به قصد صور و سپس طیبیه جهت ابلاغ مشی جنگی حرکت کرد.

سه‌شنبه (۷۷/۱/۲۵) به دنبال فعالیت‌های دیپلماسی، نیروهای ارتش مسیحی از عدیسه عقب‌نشینی کرده و بمباران شهر طیبیه را متوقف کرده است. در شهر بیروت نیز از روز دوشنبه فشار روی مسیحیان تشدید شده است. نیروهای ارتش ریع که وارد منطقه اشرفیه شدند، مسیحیان به تحریک کتائب دست به اعتصاب زدند. در تمامی شهر سخت‌گیری شدیدی در ایاب و ذهاب محسوس است. شب برای دیدار ابوعمار رفتیم. در صبرا، برخلاف شب‌های قبل حاجزها فراوان بود. در یک حاجز، دو نفر فلسطینی مسلح ما را به مجلس فرماندهی خودشان در چادری هدایت کردند. در ساعت ۱۱/۳۰ شب از بیراهه و خرابه به داخل یک محوطه مخروبه بردند. در آنجا چادری بود و در آن چادر، یک تخت‌خواب با بخاری و فرمانده منطقه بعد از شنیدن مطلب ما که با ابوعمار قرار داشته‌ایم با واکی تاکی با مرکز خود تماس گرفت - گفتند ما را به آنجا ببر. ما را به مرکز «کفاح المسلح» بردند. در آنجا با تماس‌های متعدد معلوم شد که ابوعمار جلسه دارد!! و نمی‌تواند ما را بپذیرد! ... و بالاچار برگشتیم. در تمامی منطقه مسلحین همه جا را تحت کنترل داشتند.

۷/۹- سفری به جنوب لبنان با امام موسی صدر

سه روز قبل نیروهای اسرائیل به دهات مرزی حمله کرده بودند، در این وقایع، چند نفری از جوانان دهات جنوب کشته شده بودند. امام موسی صدر برنامه‌ای داشت که

۶۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

به این دهات سرکشی و در ضمن در مراسم عزاداری آنان شرکت کند. از من دعوت کرد که به همراه ایشان برویم. این دهات در نوار مرزی قرار دارند و اکثریت ساکنان آنها مسیحی هستند. همه اهل ده از زن و مرد جمع شده بودند. با ورود آقای صدر شور و ولوله ای پدید آمد. فریادهای السلام علیکم .. الله یخلیک .. قس علیهذا به هوا بلند شد. بسته‌های سیگار در سینی به مدعوین تعارف شد. سیگاری نبودیم و نکشیدیم. امام موسی و مردم راجع به جنوب صحبت می‌کردند. غرش توپخانه‌ها گاه به گاه ساختمان را به لرزه درمی‌آورد. یک بار بلند شدیم که مجلس را ترک کنیم اما همه حاضران، خصوصاً زن‌ها، اصرار داشتند که خطرناک است نروید، نشستیم. اما چون قرار بود از دهات دیگر هم دیدار کنیم بالاجبار حرکت کردیم. هواپیماهای اسرائیلی بر فراز آسمان جولان می‌دادند. از بالای تپه مشرف بر ده، ستونی از دود سر به هوا برداشته بود. گروه ما، علاوه بر امام موسی و من، دو گارد مسلح و یک راننده بود. راه خود را ادامه دادیم. در اکثر جاده‌ها نیروهای ارتش لبنان، مانع کار گذارده و عبور و مرور را کنترل می‌کردند. البته همه امام موسی را می‌شناختند و با سلام نظامی از او استقبال می‌کردند. گاهی هم سری به درون ماشین آورده و به او اظهار خلوص و ارادت می‌کردند و این که در اولین فرصت سلاح‌ها را بروی رؤسای خائن خود خواهند کشید، همه با او هستند. بسیاری از این سربازان لبنانی، مسلمان - اعم از شیعی و یا سنی هستند، اما اکثریت مسیحی هستند.

در سر راه و جاده‌ها مناطقی که مورد حمله نیروهای دشمن واقع شده بود نشان داده می‌شد. دهات بعدی، ساکنین همه مسلمان و شیعه‌نشین هستند. در ده بعدی سه نفر کشته شده بودند، یکی از آنها که جوانی بود حدود ۲۰-۲۵ سال داشت - به منزل آنها وارد شدیم. پدر و مادرش به گرمی از ما استقبال کردند. به اتاقی هدایت شدیم، محقر و نیمی از کف اتاق با لیتولنوم مفروش بود و نیمی دیگر زمین برهنه سیمانی، در قسمت مفروش، بالش‌هایی که در گوشه اتاق قرار داشت و در کناری، اسباب منزل از پتو و غیره، بر روی هم چیده شده بود و چند صندلی در اینجا و آنجا. پیرمرد صاحبخانه دستور قهوه داد. امام موسی فاتحه‌ای خواند. پدر پیرمرد با حرارت از شهادت پسرش که عکسش بر دیوار زده شده بود، صحبت می‌کرد و این که خدا هم

۶۰۳ □ فعالیت‌های سیاسی

او را داده وهم برده است. مادر شهید وارد شد. سخنانی گفت به عربی که برایم مفهوم نشد. همسایگان و شیوخ ده جمع شدند. به همه سر سلامتی داده شد. از اتاق بیرون رفتیم. پدر و مادر جای شهادت پسر را نشان دادند. و اینکه: «اینجا او را کشتند. سرش متلاشی شد بر پله‌های سنگی و دیوارهای گلی و گچی، همه جا خون بود که آن را با دوغ آب گچ پوشانیده بودند و مادر شهید با گریه همه جا را نشان می‌داد. در اتاق دیگری، در نیمی از آن سه گاو نگهداری می‌شد و سه زن به شیردوشی از آنها مشغول بودند. در بخش دیگر اتاق پدر و مادر با دختری جوان نشسته بودند و در و دیوار و اثاث منزل همه از یک زندگی محقر دهقانی حکایت می‌کرد. جوانی رشید جلو آمد و ما را به یکی دیگر از منزل همسایگان که تلفات داده‌اند، هدایت کرد. زندگی خانواده جدید بهتر از اولی نبود. به خانواده سرسلامتی دادیم. دوغاب گچ بر دیوار محل خونها را نشان می‌داد. به منزل دیگری رفتیم که پدر و سرپرست خانواده کشته شده بود. در اینجا وضع منزل بهتر از جاهای قبلی بود. و اسم «منزل» چندان بی‌مسما نبود. باز هم قهوه‌ای دادند و خوردیم و باز هم - جوان و پیر با هم مخلوط بودند. صحبت از استمرار و ادامه ثوره و حرکت بود. در تظاهرات خیابانی که همه از زن و مرد و جوان و پیر، عصازنان - چندین کیلومتر را پیاده به مرکز حاکم‌نشین منطقه رفته بودند صحبت می‌کردند و انتظار داشتند که با این حرکت که برای آنها تازگی داشت، دولت لبنان به پشتیبانی آنها وارد شده و به اسرائیل حمله کند. آقای صدر برای آنها توضیح داد که: «خود شما باید مقاومت کنید، سگ شما بعضی از کل وجود رئیس جمهور است. شما شرف دارید از آن دفاع کنید». باز هم فاتحه و خروج از منزل و ادامه حرکت. در ده بعدی باز همین سخن با خانواده مجروحین و شهداء و قهوه و فاتحه و باز دهی دیگر. اما جوان این خانواده، بیماری یرقان داشته و در اسپانیا هنگام عمل جراحی فوت کرده است. آقای صدر سرسلامتی دادند و به راه ادامه دادیم. ساعت دو بعد از ظهر بازگشت به صور و مؤسسه فنی.

در شرایطی که دشمن آزادانه به سرزمین مسلمین و لبنانیون در جنوب حمله می‌کند و بی‌محابا می‌کشد و می‌برد و آتش می‌زند، دولت مرکزی حاضر به دفاع جدی از مردم نیست. بلکه عناصر ارتجاعی تبلیغ می‌کنند که علت حمله اسرائیل به جنوب

۶۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

لبنان، حضور فلسطینیان است و می‌کوشند تا از کینه مردم جنوب نسبت به اسرائیل استفاده کرده و مردم را به موضع‌گیری علیه فلسطینی‌ها وادارند. اما رهبری امام موسی این برنامه را ختنی کرده است و شیعه در جنوب در کنار فلسطینی قرار گرفته است. در چنین شرایطی سفر امام موسی به جنوب و بازدید از دهات اثرات روانی مثبتی بر جای می‌گذارد. خصوصاً که سایر رجال ملی و دولتی جز چند کلمه حرف، آن هم در بیروت، کاری نکرده اند. وقتی به مدرسه رسیدیم که انجمن نویسندگان و هنرمندان و شعراء لبنان، برای برگزاری مراسمی در مؤسسه اجتماع کرده بودند تا اعلامیه‌ای در تأیید حرکت امام موسی و درخواست‌های مردم جنوب صادر کنند. تا نیمی از این جلسه را شرکت داشتم. پدر مبارک از کشیشان برجسته لبنان در تأیید مواضع این انجمن و اعلام پشتیبانی از امام موسی اعلامیه‌ای داده است که به پیوست است. (متأسفانه تا هنگام تدوین این خاطرات، بیانیه یاد شده را پیدا نکردم).

معنای حرکت امام موسی چیست؟ ایجاد یک حرکت مردمی، برای نجات و حفظ جنوب لبنان، به عنوان یک حرکت شیعی اجتماعی. آیا شیعه لبنان می‌تواند نمونه‌ای از تشیع علوی را ارائه دهد؟ سخنانی بود که خصوصی با امام صحبت کردم و به نظر امام موسی صدر، این حرکت در یک تحلیل واقع‌بینانه به یک درگیری نهایی میان سلطه‌گر و استثمار شده تبدیل خواهد شد. اما این حرکت لبنان را به کجا می‌کشاند؟ بحث‌های مفصل شد. ابعاد حرکت را در یک مسیر طولانی‌تر مورد بحث قرار دادیم.

۱۰. طرحی برای سازماندهی فعالیت‌های شیعیان لبنان

در سفر فروردین ماه ۱۳۵۷ به خاورمیانه در دیدار با آقای صدر، دو مسئله اساسی مطرح و درباره آنها گفتگو شد.

مسئله اول بررسی مسائل سیاسی لبنان، رابطه شیعیان و شخص آقای صدر با فلسطینیان و ساف، با سوریه، با احزاب چپ و راست و نیز با ایران به تفصیل گفتگو شد و این زمانی بود که جنگ سیاسی - روانی علیه آقای صدر و شیعیان لبنان و فلسطینی‌ها بسیار شدید و پر طنین شده بود. هدف از این گفتگو، علاوه بر روشن شدن مواضع، تدوین و انتشار آنها، به منظور مقابله با این جنگ سیاسی - روانی و ترور شخصیت بود. بعد از بازگشت به آمریکا، این گفتگوها تنظیم و برای انتشار

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۰۵

آماده شده بودند که از یک طرف با ناپدید شدن ایشان در لیبی و از طرف دیگر با سفر ما به نوفل لوشاتو و باز شدن صفحه جدیدی در سیر تحول انقلاب، همزمان شد. آن گفتگوها سال‌ها بعد، در نشریات/ایران منتشر شدند.

اما موضوع دومی که با آقای صدر مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، پیرامون ساماندهی دفتر ایشان، ستاد فعالیت‌ها و مدیریت آن به شکلی بود که با وضعیت توسعه یافتگی جنبش شیعیان لبنان و شخصیت آقای صدر هماهنگی داشته باشد. من پاره‌ای از مشکلات، نارسایی‌ها و کاستی‌های حاصل از مدیریت نابسامان دفتر و سازمان‌ها را بیان کردم. ایشان ضمن قبول این ایرادات، با صراحت و صداقت از من خواستند طرحی را تهیه و ارائه دهم.

بعد از مشورت با دکتر چمران و دکتر ضرابی، طرحی را تدوین و پیشنهاد کردم که رئوس آن به شرح زیر است:

۱. انسان سازی با مکتب یا رفع حوائج مردم - مؤسسه خیریه
۲. بزرگترین اشکال مسلمانان، فقدان بینش و تربیت کار سازمانی یا کار جمعی است. الف- بینش سازماندهی و کار جمعی، معادل شبکه‌بندی روی کاغذ نیست. شبکه‌بندی و تقسیم کار روی کاغذ ساده است. انجام می‌شود اما بینش و تربیت کار دسته جمعی و گروهی وجود ندارد.
- ب- تمامی فعالیت شیعیان لبنان را می‌توان در چهار سطح مورد بررسی قرار داد و برنامه و هدف و نقش هر یک از آنها را به طور جداگانه و مستقل از هم در عین حال به هم پیوسته در یک مجموعه، تعریف و مشخص کرد. این چهار سطح عبارتند از:

اول. رهبری - امام موسی صدر

دوم. مجلس اعلای شیعیان

سوم. حرکت محرومین

چهارم. سازمان امل

اول - امام موسی صدر رمز و مظهر کل حکومت و طائفه شیعه و اسلام اصیل است، لاجرم دارای امکانات وسیع و نیز اشکالات و محدودیت‌های زیادی است. این امکانات چیست و محدودیت‌ها و اشکالات کدامند. تمام این‌ها را باید نوشت و به صورت مفاهیم عینی و ملموس تعریف و مشخص کرد.

۶۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

در مورد امکانات امام، مثلاً در ۱- قلمرو سیاسی ۲- دیپلماسی و روابط بین‌الملل ۳- اقتصادی ۴- فکری و عقیدتی ۵- تبلیغاتی و ...

نمونه‌هایی از برخی امکانات و محدودیت‌ها را می‌توان برشمرد:

یکی از اشکالات، تماس‌ها و ارتباطات افقی است. همه مراجعین می‌خواهند مستقیماً با شخص ایشان صحبت کنند. چرا اینچنین شده است؟ فقدان سازندگی، کاهش سطح فعالیت‌ها به نقش «مؤسسه خیریه»، زندگی روزمره داشتن، جدا شدن از واقعیت‌های زمان، مطالعه نکردن، با وقایع جلو رفتن، تصمیماتی فی‌البداهه گرفتن. در واقع از سه نوع نگرش مدیریتی که عبارتند از: فعال - Active، واکنشی - Reactive و برنامه‌ریزی شده - Preactive طرز کار مجموعه، از نوع دوم یا واکنشی است. این ایرادی است که به بسیاری از فعالیت‌های ما هم وارد است. این همان ایرادی است که در سال ۱۳۵۶، در دیدار با آیت‌الله خمینی، بعد از انجام مراسم خاکسپاری دکتر شریعتی در زینبیه، مطرح کردم.

برخی از محدودیت‌ها، انسانی - فردی است. محدودیت انسان در زمان، در مکان، محدودیت‌های عملی و دانستن این که یک فرد چند ساعت می‌تواند در روز کار کند؟ به چند مکان می‌تواند برود؟ چه قدر کتاب و مقاله و تحلیل می‌تواند بخواند؟ رهبری امکان اطلاع از همه چیز را ندارد. پس بر اساس این اشکالات، امکانات و محدودیت‌ها توصیه‌های من این بود که:

توصیه اول - نقش و مسئولیت کلی و عام / امام تعریف و مشخص شود. اصل توزیع قدرت و تفویض اختیار (Delegation of Authority) رعایت شود. یکی از مقولات بینش سازمانی، فهم چگونگی وظایف و انتقال و توزیع قدرت است. مثلاً در موضوع کمک به خانواده‌های شهیدان، مراحل و وسایل مشخص شود:

۱. کمک بشود یا خیر؟ ۲. چقدر کمک بشود؟ ۳. چگونه این کمک داده شود؟ (یک جا، ماهیانه) ۴. چه کسی این کمک‌ها را بدهد؟ (مجلس، مسئول خدمات، حرکت محرومین، خود امام، شیوخ) ۵. پیش‌بینی و برآورد بودجه براساس جمع‌آوری اطلاعات در مورد شهیدان و نیازمندی‌ها ۶. تأمین بودجه، چه کسی باید انجام بدهد؟ از کجا و چگونه؟ ۷. اعلام و تبلیغ این برنامه، چه کسی؟

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۰۷

چگونه؟ کجا؟ کی؟ ۸. افراد و خانواده‌ها به کجا رجوع کنند؟ ۹. چگونگی پرداخت کمک به خانواده‌ها ۱۰. جمع‌آوری و حفظ اسناد و مدارک این برنامه ۱۱. تهیه گزارش ادواری برای امام، مجلس و حرکت محرومین ۱۲. تبلیغ فعالیت‌های این برنامه در خارج از لبنان، چه کسی؟ کی؟ و چگونه؟
توجه: در کلیه این مسائل، نقش امام و مجلس چه خواهد بود یا می‌بایستی باشد؟ امام در کجا باید دخالت کند و در کجا نباید؟ دخالت امام در تمام موارد و مراحل نه ضرورت دارد و نه مفید است.

دوم - ایجاد بازوهای کمکی - مدیران و مشاوران (Staff and Consultants) به صورت واحدهای زیر مجموعه مجلس: اداری، فرهنگی، قضایی، سیاسی و نظامی.
سوم - بازسازی دفتر امام - در حال حاضر این دفتر کارش فقط ترتیب دیدارهای امام است.

برخی از وظایف این مدیر می‌تواند، یا باید این‌ها باشد:

- تنظیم پرونده‌های مورد نظر خود امام
- تنظیم گزارش‌های روزانه، هفتگی، ماهانه
- دریافت دستورات، پیگیری انجام آنها و گزارش
- ضرورت تبدیل مراجعات و درخواست‌ها، از شفاهی به کتبی
- مدیریت ملاقات‌ها و تلفن‌ها (رئیس دفتر باید تمام تلفن‌ها را خودش جواب بدهد و هر تلفنی را به امام وصل نکند).

چهارم - تنظیم و تدوین بودجه دفتر و فعالیت‌های رهبری است.

توصیه دوم - درباره مجلس اعلای شیعی

۱. نقش و انتظارات از این مجلس

۲. امکانات و توانمندی‌ها

۳. اشکالات و محدودیت‌ها

توجه به اینکه: مجلس یک کاروانسرا شده است. درآمد دارند، محل دارند، وسائل دارند، اما نظم ندارند، مسئولیت‌ها نامشخص است. ادامه این وضع آبروریزی شیعه و امام و حرکت و همه است.

۶۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

در مرحله اول - محل و مرکز این مجلس باید ساماندهی شود. مدیر داخلی یا اداری رسیدگی به امور روزانه را سازماندهی کند، نظم دادن به مراجعین، ارجاع آنها به اشخاص مسئول در مجلس، نظافت ساختمان، جلوگیری از پراکندگی مراجعین و داد زدن‌ها و بلند حرف زدن‌ها و ...

در مرحله دوم - در مجلس باید دواثری یا به تعبیری، میزی، برای هر یک از وزارتخانه‌های دولتی تأسیس شود. اطلاعات، اخبار، احتیاجات، فعل و انفعال‌های مربوط به هر وزارتخانه در واحد مربوطه جمع‌آوری شود. اگر چنین مسئولینی یا دواثری وجود دارند، مسئولین به طور ادواری به دور هم جمع شوند، مسائل، مشکلات و راه حل‌ها را با هم بحث کنند و تصمیمات هماهنگ اتخاذ کنند. برخی از این تصمیمات را می‌توانند خود اجرا کنند. برخی را باید مدیریت مجلس و برخی را هم امام، تأیید و تصویب کند. تماس مجلس با وزارتخانه‌های دولتی باید حتی‌الامکان از طریق مسئولین واحدهای مربوطه انجام شود.

تأسیس یک واحد یا اداره امور خارجی و بین‌المللی ضروری است. این واحد باید تمام اخبار و اطلاعات خارجی، در منطقه و در سایر کشورهای مرتبط با لبنان، از جمله سفارتخانه‌های آنها را در بیروت جمع‌آوری نمایند و در مواقع ضروری در اختیار رهبری و مجلس قرار بدهد. این واحد، اطلاعات را برحسب: کشورهای عربی، اسلامی، آسیایی، افریقایی، غربی (اروپا و امریکا) و شرقی (شوروی و اقمارش) تقسیم‌بندی می‌کند. طرز برخورد و تماس با آنها را تدوین و به رهبری گزارش می‌دهد.

مجلس به یک واحد ارتباطات سیاسی (داخلی)، احزاب و طوائف دینی (مسیحیان، سنی‌ها) نیاز دارد. اسامی، مشخصات و تقسیم‌بندی آنها بر اساس مواضع‌شان در برابر شیعیان، امام موسی صدر، حرکت محرومین و غیره، معین شوند و گزارش‌های لازم را برای رهبری تدوین نماید.

مجلس باید یک واحد روابط عمومی داشته باشد برای تماس دائم با روزنامه‌ها، خبرگزاری‌های داخلی و خارجی، با مراکز پزشکی، فرهنگی و غیره ...

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۰۹

اعضای هر واحد می‌باید مرتب با هم همکاری و شور داشته باشند و گزارش‌های خود را به مجلس و امام بدهند.

هر زمان لازم باشد، امام باید با مسئولین واحدها، به طور جداگانه یا به صورت جمعی نشست داشته باشد.

این طرح را به همراه دکتر چمران با آقای صدر مطرح کردم. ایشان کلیات آن را پذیرفت و تایید کردند.

در یک فرصت دیگری، دکتر کنعان طرح تاسیس واحد مطالعات و پژوهش‌ها را داده بود که آقای صدر آن را به من ارجاع دادند و در جای دیگری آن را شرح داده‌ام.

۱۱. گزارش سفری دیگر به لبنان

بعد از هر سفر، گزارشی تهیه می‌کردم و برای اعضای فعال شورای نهضت آزادی در آمریکا و اروپا می‌فرستادم. یکی از این گزارش‌ها به شرح زیر عیناً آورده می‌شود: برخی از قسمت‌های این گزارش، که در جاهای دیگر درباره آن‌ها توضیح داده شده است از این متن حذف شده‌اند.

روز ... ساعت ۵/۳۰ به بیروت وارد شدم. جمال (دکتر چمران) را در انتظار یافتم، از دیدارش بسیار خوشحال شدم. بر حسب تصادف ورود من هم زمان با بازگشت امام موسی صدر و همراهانش از مصر و عربستان سعودی بود. یکی از همراهان ایشان نیز با ماشین به شهر بازمی‌گشت. لذا اجباراً به مجلس اسلامی شیعی الاعلی رفتیم و دیداری هم با امام موسی داشتیم. با احترام بسیار از این دیدار خوشحال شدیم. از سفر به عربستان سعودی و غیره صحبت کرد و درباره سفرش به آمریکا از من نظر خواست که جواب منفی دادم. در توضیح وضع جنوب لبنان و شیعیان خواهید دید.

الف - وضع لبنان و شیعیان و حرکت امام موسی : جمعیت ۲ میلیون نفری لبنان از سه گروه دینی - مذهبی بزرگ تشکیل شده است که از نظر تعداد به ترتیب عبارتند از شیعه، سنی - مسیحی. اما از جهت قدرت سیاسی - اقتصادی - نظامی، ترتیب آن برعکس است: از مسیحی - سنی - شیعه. یعنی از لحاظ تعداد و جمعیت، شیعیان لبنان بیش از سه گروه دیگر هستند اما از لحاظ وضع اقتصادی - قدرت سیاسی از همه پایین‌تر و پست‌ترند.

۶۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

شیعیان عمدتاً در مناطق جنوب و شرق، در کوهستان‌ها پراکنده هستند (جبل‌العامل). حرکت فکری و سیاسی هم در بین آنها نسبت به سایر گروه‌ها بسیار ناچیز بوده است. جوانان شیعه عموماً وابسته به احزاب کمونیست لبنان هستند و تجربه و آشنایی ما با طایفه شیعه در لبنان از زمان سفر و زندگی دو ساله به همراه خانواده در لبنان در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ می‌باشد.

در لبنان کلیه مسائل اقتصادی - سیاسی - اجتماعی بر مبنای طائفگی شکل گرفته‌اند که در سه طائفه بزرگ خلاصه می‌شود. از این که مسلمانان در آنجا به صورت شیعه و یا سنی تشکیلات پیدا کرده‌اند نباید تعجب کرد. ریشه‌های تاریخی دارد. به علت اعتقاد شیعه به اجتهاد و ضرورت تبعیت از مرجع، شیعیان لبنان همیشه با مرکز تشیع در نجف و یا تهران در تماس بوده و تحت تأثیر آن قرار داشته‌اند. رهبری شیعیان لبنان همیشه از طرف مراجع عصر - چه در قم یا در نجف معین می‌شده‌اند. لذا شرف‌الدین رهبر شیعیان لبنان قبل از فوت خود در دهه ۱۹۵۰، به آقای صدر هم به لحاظ اظهار علاقه برخی از رهبران شیعی به ایشان و هم به خاطر وابستگی و شخصیت خانوادگی‌اش به جانشینی خود برای رهبری شیعیان لبنان وصیت می‌کند.

امام موسی صدر جزو اولین گروه از طلاب روشن‌فکر و روشن‌بین قم می‌باشد که به لحاظی تحت تأثیر جریانی که از سال‌های ۱۳۲۳ و تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان در تهران و حرکت فکری مهندس بازرگان [...] به علت سوختگی اصل متن بخش‌هایی از نامه از بین رفته است]

آقای صدر از لحاظ اخلاقی فاقد آن نقاط ضعف‌هایی است که رجال دینی عموماً و اکثراً بدان مبتلا هستند. بعد از استقرار در لبنان، امام موسی توانست یک حرکتی در وضع لبنان به وجود بیاورد. به طوری که در محافل سیاسی لبنان، شیعه فقط نه به عنوان طائفه‌ای که وجود دارد، بلکه به عنوان یک قدرت اجتماعی که باید در محاسبات عمومی بدان احترام گذاشت و مصالح آنان را در نظر گرفت، شناخته شده است.

لبنان فاقد یک قانون اساسی مدون است اما به لحاظ ترکیب طائفی سه گانه که بیان شد استعمار فرانسه در دوران تسلط‌اش بر این منطقه، سنتی را بوجود آورده

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۱۱

است که کماکان همه طوائف از آن پیروی می‌کنند. بر اساس این سنت و رویه، رژیم سیاسی لبنان جمهوری است و دارای مجلس نواب می‌باشد. رئیس جمهور همیشه یک نفر مسیحی است. رئیس مجلس نواب شیعی مذهب و نخست‌وزیر سنی مذهب است. ارتش همیشه در کنترل مسیحیان بوده است. ارتش از حیث ترکیب طوائفی همیشه به لحاظ نفرات و قدرت انسانی بسیار ناچیز و ضعیف نگه داشته شده است. در صورت توسعه ارتش، جوانان مسیحی عموماً حاضر به شرکت در ارتش نیستند. آنها عمدتاً مقامات ظاهراً بارزش اجتماعی، اقتصادی جامعه را اشغال کرده و می‌کنند. لذا فقط مسلمانان هستند که بدنه ارتش را تشکیل داده‌اند. اگر چه نیروی فرماندهی - افسران و کادرهای بالای ارتش عموماً مسیحی هستند اما درگیری ارتش با مردم، خطرناک خواهد بود به خصوص اگر به عمق و تحرک وابستگی طائفی در لبنان توجه داشته باشیم.

موقعیت جغرافیایی لبنان، که بر سر چهارراه حوادث سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا، قرار دارد و سوابق تاریخی و ریشه‌های طائفگی، تسلط استثمار فرانسه بر آن، ویژگی‌های خاصی را برای لبنان به وجود آورده است که معجونی است از آزادی و دمکراسی، فساد، تسلط بی‌رحمانه فرهنگ بیگانه، پوکی و بی‌محتوایی فرهنگ ملی. موقعیت خاص لبنان، آن را به مرکز فعالیت‌های اقتصادی خاورمیانه تبدیل کرده است. اما این مرکزیت [جا افتادگی به علت سوختگی متن] از چپ‌ترین آن‌ها و از راست‌ترین آن‌ها [...] محلی و منطقه‌ای جریان‌ات موجود را فقط در جهت وجودی آنها تشدید می‌کند. در جناح چپ طیف احزاب کمونیست (شیوعی) از چپی و روسی و مستقل قرار دارد و نقطه مقابل این طیف، احزاب دست راستی، حزب کتائب (فلائنریست‌ها) و گروه کامیل شمعون می‌باشد. به خاطر همین موقعیت خاص لبنان است که کلیه کشورهای ذی‌نفع، در صلاح خود می‌دانند که آزادی ظاهری لبنان را حفظ کنند.

کلیه قدرتهای ذی‌نفع در منطقه، از کشورهای استعماری غربی و شرقی، اسرائیل، عربستان سعودی، ایران و مصر هر کدام برای خود شبکه‌های جاسوسی وسیعی در منطقه دارند که مرکزش لبنان است و بسیاری از فعل و انفعالات خاورمیانه در لبنان طرح‌ریزی می‌شود. هر یک از این قدرتهای ذی‌نفع، مطبوعات خاص وابسته به خود

۶۱۲ □ شصت سال صیبری و شکوری

را دارند که غیرمستقیم سخنگوی آنها هستند و این رازی است که همه می‌دانند این روزنامه‌ها از این یا آن دولت پول می‌گیرند و موضع‌گیری‌های سیاسی آنها را درباره این یا آن دولت را مطرح می‌سازند. در بیروت علاوه بر طیف وسیع مطبوعات محلی، مطبوعات اکثر کشورهای عربی نیز در دسترس می‌باشند و کمتر نشریه‌ای است که احتیاج باشد و خواننده داشته باشد ولی پیدا نشود. از روزنامه‌های خارجی زبان یا روزنامه‌های انگلیسی و فرانسوی چاپ پکن، همه در دهه‌های روزنامه‌فروشی‌ها در دسترس عموم هستند. بیروت یکی از شهرهای انحصاری است که مردم عموماً به سه زبان عربی انگلیسی و فرانسوی صحبت می‌کنند. طوائف سه‌گانه هرکدام سیستم تعلیم و تربیتی خاص خود را دارند و البته مسیونهای مسیحی از کشورهای اروپایی نیز مدارس خود را دارند. نظیر مدرسه آمریکایی‌ها - انگلیسی‌ها - آلمانی‌ها - ایتالیایی‌ها - سویسی‌ها و . . . چندین دانشگاه در بیروت هست: دانشگاه آمریکایی بیروت، دانشگاه سنت ژوزف، دانشگاه لبنان، دانشگاه عربی.

در ضمن محیط طائفگی که شیعه سنتی، با اِهمال‌کاری در حق منافع مردم شیعه و روح انزواطلبی و عقده‌های حقارت، طائفه شیعه را به پست‌ترین و پایین‌مرتبه در جمیع جهات تبدیل کرده است. در چنین شرایط و جامعه‌ای است که امام موسی صدر رهبری شیعیان لبنان را بر عهده می‌گیرد [...] و تحولی بی سابقه در آن به وجود می‌آورد.

۱۲. جنگ در «اقلیم جنوب»

همانطور که گفته شد، شیعیان لبنان اکثراً در مناطق جنوبی و شرقی پراکنده هستند. شهرهای صیدا (۴۰ کیلومتری جنوبی بیروت) و صور (۸۵ کیلومتری جنوب بیروت)، مراکز تجمع شیعیان لبنان هستند. صور با مرز اسرائیل حدود ۴۰ کیلومتر فاصله دارد. آوارگان فلسطینی در چندین منطقه در جنوب پراکنده می‌باشند. یکی از مراکز بزرگ اردوگاه‌های این آوارگان در کنار مؤسسه فنی جبل‌العامل در صور واقع شده است. شیعیان جنوب و آوارگان فلسطینی، علاوه بر دین و مذهب، اشتراکات دیگری هم دارند که مهمترین آن‌ها فقر و محرومیت و ظلم است. در جریان جنبش مسلحانه مردم فلسطین، هر دو گروه زیر آتش خمپاره‌های انتقام‌جویانه ارتش متجاوز اسرائیلی

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۱۳

آسیب می‌بینند. دولت مرکزی لبنان، خواه به لحاظ بی‌تفاوتی تاریخی‌اش نسبت به مردم شیعه و یا به لحاظ بند و بست‌های سیاسی، منطقه جنوب را بی‌دفاع در برابر تهاجمات اسرائیلی رها کرده است و اسرائیل، فعال مایشاء از زمین و آسمان بر حسب میل خود هرکجا را که اراده کند، می‌زند و بمب می‌ریزد. در ابتدا سیاست‌های مرموز، کوشش بسیاری به کار بردند که مردم جنوب را علیه آوارگان فلسطینی بسیج کنند و آنها را به جان هم بیندازند. می‌گفتند درست است که اسرائیل به مزارع شما، به خانه‌های شما حمله می‌کند و جوانان شما را می‌کشد ولی این فداییان فلسطینی هستند که از مناطق جنوب لبنانی به اسرائیل حمله می‌کنند و اسرائیل واکنش نشان می‌دهد. این سیاست تا حدود زیادی کارگر واقع شده بود. وقتی قرار شد که مجلس شیعی تشکیل شود بسیاری از محافل ارتجاعی تنها به این سبب مانع تأسیس آن نشدند که امید داشتند آن را به عاملی برای بسیج مردم جنوب علیه فلسطینی‌ها تبدیل سازند. اما رهبری امام موسی صدر شیعیان لبنان را در کنار فلسطین قرار داده و تنها گروهی است که صادقانه از جنبش فلسطین حمایت می‌کند.

نگرانی عمده شیعیان جنوب که بارها عنوان شده است، برنامه اسرائیل برای انحراف مسیر رودخانه لیطانی به داخل مرزهای اسرائیل است. در جنوب لبنان رودخانه لیطانی، بسیار پرآب است و اما از میان مزارع سرسبز جنوب می‌گذرد و به دریای مدیترانه می‌ریزد. اسرائیل مدعی است که مردم لبنان به آن آب احتیاج ندارند و ما بدان سخت نیازمندیم و با احداث سدی بر روی آن می‌توان آن را به مناطق شمالی اسرائیل منحرف ساخت. دولت لبنان هم عملاً مرز کنترل خود را، این رودخانه قرار داده است.

اسرائیل به طور دائم به دنبال پیدا کردن بهانه‌ای است که بتواند مناطق جنوبی - تا مرز این رودخانه را اشغال کند. اما هر بار به نوعی نقشه‌هایش افشا و خنثی شده است. در سال ۱۹۷۳، بعد از جنگ اکتبر، فشار علیه جنبش مقاومت فلسطین به حد اعلی خود رسید. ارتش لبنان نیروهای مسلح خود را تجهیزکرد تا تجربه اردن را در لبنان تکرار کند. هم زمان نیروهای اسرائیلی در مرز تمرکز یافته بودند تا بلافاصله وارد عمل شوند. حمله نیروهای سوریه از مرزهای لبنان بهانه خوبی برای ورود

۶۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

نیروهای اسرائیلی به جنوب و اجرای برنامه بود. در چنین شرایطی، شیعه لبنان نقش تاریخی مهمی را ایفا می‌کند. امام موسی طی ملاقات‌های مکرر خود با رهبران لبنان و رئیس‌جمهور سوریه (که علوی است) اولاً سوریه را وادار می‌کند که نیروهای خود را عقب بکشد و بهانه بدست اسرائیل ندهد. ثانیاً ارتش لبنان نیروهای مقاومت فلسطین را وادار می‌سازد که از درگیری اجتناب نمایند و از آن زمان نقش فعال امام موسی صدر در صحنه سیاسی لبنان بروز می‌کند. و امام صدر از این پدیده سیاسی بهره‌برداری کرده و مسأله جنوب را به صورت یک حرکت سیاسی - اجتماعی مطرح می‌سازد. هر قدر قدرت سیاسی شیعه در لبنان رشد می‌کند و هر قدر همکاری‌اش با جنبش مقاومت فلسطین عمیق‌تر می‌شود، بسیج نیروهای ارتجاعی علیه آن شدیدتر می‌شود.

ارتش که خود را به تنهایی قادر به سرکوبی فلسطینی‌ها نمی‌دید به خصوص با طرفداری شیعیان از آنان، به تقویت نیروهای دست راستی و ارتجاعی پرداخت، کتائب و طرفداران کامل شمعون نیروهای خود را مسلح کردند... (افتادگی) در جریان این فعالیت‌ها، امام موسی صدر در یک مرحله از حرکت سیاسی خود مجبور می‌شود که موضع‌اش را نسبت به رژیم ایران روشن سازد. موضع‌گیری مترقی امام موسی در برابر رژیم فاسد شاه، به بسیاری از شایعات و ابهامات گذشته در مورد او و روابطش با ایران، خاتمه داد و نیروهای مترقی را بیش از پیش تشویق کرد که از جنبش او پشتیبانی کنند. این موضع‌گیری سیاسی از جانب شاه ایران بی‌جواب نماند. شاه نه تنها نیروهای مخالف را مسلح کرد و آنها در سطوح محلی به حمله مسلحانه به طرفداران امام موسی پرداختند، بلکه به بسیج سیاسی نیز دست زد. برخی از مفتی‌های سنی لبنان که دل خوشی از امام موسی صدر نداشتند، نظیر حسن خالد مفتی لبنان، مورد مراجع شاهانه قرار گرفتند. شاه، حسن خالد را به ایران دعوت کرد. از او تکریم نمود و حسن خالد نیز از شاه تمجیدها کرد. موضع‌گیری ضد شاه امام موسی یکی از برنامه‌های سنتی رژیم ایران را در این منطقه و سایر مناطق شیعه‌نشین دنیای عرب، نظیر شرق عربستان، اردن و شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس ختنی کرد. در این مناطق، میان شیعیان همیشه تبلیغ شده است که شاه ایران نماینده امام زمان است و او سلطنت را به نیابت از طرف امام زمان در دست دارد و ایران را او

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۱۵

حفظ می‌کند تا هر وقت امام ظاهر شود فوراً به او تحویل دهد و شاه همیشه و همه جا خود را حامی شیعیان جهان معرفی می‌کرده است. وضع خاص لبنان که در مسیر چهارراه سه قاره قرار دارد و خواه و ناخواه با جهان عرب و اسلام رابطه روزمره دارد و در نتیجه مسائل لبنان در تمام دنیای اسلام و عرب منعکس می‌شود، باعث شد که امام موسی و موضع‌گیری او به خصوص علیه شاه ایران، در دنیای عرب و اسلام به طور وسیعی بازتاب پیدا کند.

یکی از اشکالات عمده در جنبش آیت‌الله خمینی، در رابطه با دنیای اسلام این بود و هنوز هم هست که کم و بیش به صورت یک حرکت محلی شیعی در انزوا باقی مانده است و جنبش نتوانسته است در مسیر عمومی و کلی مسائل عرب وارد شود. اما در مورد حرکت امام موسی صدر که به لحاظ محتوی و معنا به هیچ وجه به پای حرکت آیت‌الله خمینی نمی‌رسد... (افتادگی)..... وقتی نیروهای ارتجاعی مسلح شدند و به نیروهای طرفدار امام موسی حمله کردند، بهانه‌های خوبی به دست آمد تا حرکت، ابعاد سیاسی - نظامی پیدا کند. در بعد سیاسی امام موسی، با زیرکی تمام مسئله شیعیان جنوب را نه به عنوان یک مسئله خاص طائفه شیعه، بلکه به عنوان مسئله محروم‌ترین قشرهای اجتماعی لبنان مطرح ساخت و اعلام کرد که تا زمانی که یک فرد لبنانی، خواه مسلمان یا مسیحی، سنی یا شیعه، از حقوق انسانی محروم است، مبارزه ادامه خواهد یافت. در تظاهرات وسیع بعلبک برای اولین بار در تاریخ لبنان، نزدیک به یکصد هزار نفر شرکت کردند - با کمک جنبش مقاومت فلسطین، نیروهای داوطلب شیعه به سرعت تعلیمات نظامی دیدند و حرکت محرومین بُعد نظامی پیدا کرد. مؤسسه فنی جبل‌العامل، در طی تابستان به مرکز ستاد عملیات سیاسی - نظامی تبدیل شد و امام موسی درخواستهای ۲۰ گانه‌ای را به دولت تسلیم کرد.

در خاتمه، برای تکمیل این بخش از خاطرات، علاقمندان را به مطالعه اولاً «دفتر دوم - نامه‌ها» و ثانیاً به مجموعه مقالات و تحلیل‌های این جانب تحت عنوان «یادنامه امام موسی صدر» توصیه می‌نماید.

بخش ششم: ارتباط با فلسطینیان

۱. شرکت در تظاهرات همدردی با مردم فلسطین

در پایان جنگ جهانی دوم، صهیونیست‌ها و یهودیان مهاجر از اروپا با کمک و پشتیبانی دولت انگلیس، در سرزمین فلسطینیان تشکیل دولت اسرائیل را اعلام کردند. سازمان ملل برخلاف منشور سازمان و رویه جاری، بدون مراجعه به ساکنین فلسطین، بخشی از سرزمین آنان را به یهودیان برای تشکیل دولت اسرائیل واگذار کرد. گروه‌های تروریستی با حمله به فلسطینیان و ایجاد رعب و وحشت در آنان، نظیر آن چه در دیر یاسین انجام دادند، فلسطینیان را مجبور به ترک خانه و زمین‌های خود کردند. این رویداد نه تنها در میان اعراب بلکه در میان مسلمانان در سرتاسر دنیا، از جمله در ایران، با اعتراض همگانی مردم روبرو شد. در ایران نیز آیت‌الله کاشانی مردم را به راه‌پیمایی و گردهمایی در مسجد شاه تهران دعوت کرد. من هم در این تظاهرات اعتراض شرکت کردم. هنگامی که جمعیت تظاهر کننده از میدان بهارستان به طرف مسجد شاه حرکت کرد، در ضمن عبور از خیابان سیروس و بوذرجمهری، این نگرانی بود که مردم خشمگین به منازل یهودیان که در این مسیر متمرکز بودند، حمله کنند. لذا مرتب به مردم هشدار داده می‌شد که مبادا کسی متعرض هموطنان یهودی شود. این اولین آشنایی و دل‌بستگی من با مسئله فلسطین در دهه ۱۳۲۰ بود.

۲. همکاری با مرکز «بحوث» یا دراسات فلسطینی

در سال ۱۹۶۵/۱۳۴۴ بعد از آنکه در بیروت مستقر شدم، به مطالعه احزاب و گروه‌های سیاسی لبنان و منطقه و روزنامه‌ها و مجلات لبنانی پرداختم. در جریان این مطالعه با مرکز پژوهش‌های فلسطینی آشنا شدم. این مرکز که به سازمان آزادی‌بخش فلسطین وابسته بود، زیر نظر یکی از اساتید فلسطینی دکتر سائق اداره می‌شد. در محل این مراکز با دکتر سائق دیدار و ضمن معرفی خود (با اسم مستعار) در گفتگو با او، از فعالیت‌های مرکز باخبر شدم. متأسفانه در این مرکز هیچ پرونده‌ای درباره مبارزات ملت ایران و هواداری ایرانیان از فلسطینیان وجود نداشت. درخواست و پیشنهاد دکتر سائق را برای تشکیل پرونده و جمع‌آوری اطلاعات پذیرفتم و هر هفته چند ساعتی را

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۱۷

در این مرکز می‌گذراندم. مدارک و اسناد مربوط به حمایت گروه‌ها و شخصیت‌های مبارز ایرانی از مبارزات مردم فلسطین را جمع‌آوری کردم. دکتر سائق و همکارانش در این مرکز پژوهشی از این اقدام بسیار خوشحال بودند. این همکاری تا ترک بیروت به مقصد آمریکا ادامه داشت.

بعد از بازگشت به آمریکا، رابطه‌ام با فعالان فلسطینی به کلی قطع شد. در جون ۱۹۶۷ - خرداد ۱۳۴۶ - جنگ میان اعراب و اسرائیل به شکست بسیار بد ارتش‌های عربی، عمدتاً مصر و سوریه و اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های عربی و نیز بیت‌المقدس توسط اسرائیل منجر شد.

اما این جنگ، یک تغییر اساسی در موقعیت سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) ایجاد کرد. تا آن زمان ساف، سازمانی در دست دولت‌های عربی، عمدتاً مصر، بود. دولت‌های عربی از وجود ساف برای مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کردند. بدون آن که بخواهند یا قادر باشند کاری اساسی برای آوارگان فلسطینی و آزادی سرزمین‌های اشغال شده، انجام دهند. اما در ادامه این جنگ، گروه «الفتح» که توسط یاسر عرفات و دوستانش به طور مخفی سازماندهی شده بود، در عملیات چریکی در منطقه‌ای میان اردن با اسرائیل معروف به «کرامه» توانست ضربات هولناکی به ارتش اسرائیل وارد سازد. این نبرد که به «معرکه کرامه» معروف شد، موقعیت فلسطینیان و ساف را تغییر اساسی داد. الفتح توانست در داخل ساف، قدرت رهبری را بدست بگیرد و برای اولین بار، سیاستی مستقل، اما هماهنگ با دولت‌های عربی را پیگیری کند.

با استقرار دکتر چمران در لبنان رابطه با رهبران ساف امکان‌پذیر شد. قبل از آن هم، اعضای از سازمان مجاهدین خلق اولیه، بطور مستقیم با ساف رابطه برقرار کرده و افرادی برای آموزش به اردوگاه‌های فلسطینی در بیروت و جنوب لبنان اعزام شده بودند. در همایش‌های منطقه‌ای و نشست‌های سالانه انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان، کمک‌های مردمی برای فلسطینیان و شیعیان لبنان جمع‌آوری می‌شد. از کمک‌کنندگان هم می‌خواستیم که کمک به هر کدام از این دو گروه را مشخص کنند. بنابر این میزان کمک برای هر کدام معین بود. ما چون ارتباط و تماس مستقیم با سازمان‌های فلسطینی نداشتیم، همه این کمک‌ها را برای دکتر

چمران می‌فرستادیم و او کمک‌های مربوط به فلسطینیان را به آن‌ها می‌داد. هنگامی که محسن‌الله‌داد و حمید عطار از دانشجویان ایرانی در امریکا به لبنان رفتند و به چمران پیوستند، گزارش‌های منظمی از وضعیت فلسطینیان در لبنان برای چاپ در پیام مجاهد می‌فرستادند. صادق قطب‌زاده، چه در اروپا (پاریس) و چه در سفرهایش به خاورمیانه با رهبران فلسطینی در ارتباط بود و در مواردی هم که رهبران و فعالان فلسطینی، در اردن یا اسرائیل تحت فشار قرار می‌گرفتند و دچار مشکلاتی می‌شدند، او از طریق سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر به آن‌ها کمک می‌کرد. یک نمونه از این اقدامات کمک به اسقف کابوچی به هنگام اخراجش از فلسطین توسط دولت اسرائیل بود (دفتر دوم - نامه‌ها، نامه‌های صادق قطب‌زاده). در مورد دیگری صادق، آقای محمود همشهری را، که به امریکا آمده بود، معرفی کرد که به او کمک کنم. من او را به دوستان فعال مسلمان در واشنگتن معرفی کردم. بعدها از همین دوستان شنیدم که او به کمک یک یا دو نفر از مسلمانان رنگین پوست واشنگتن طرح ترور آتاشه نظامی اسرائیل در واشنگتن را به اجرا گذاشته است. محمود همشهری از کادرهای مرکزی ساف یا پی‌ال‌او، و رئیس هیئت نمایندگی ساف در فرانسه بود. بعد از کشتار عظیم فلسطینیان در اردن در سپتامبر ۱۹۷۰، تعدادی از رهبران برجسته ساف یک شبکه مخفی با نام "گروه سپتامبر سیاه" در درون سازمان، تشکیل دادند. محمود همشهری عضو این شبکه بود. این گروه عملیات متعددی را به اجرا گذاشته بود. ترور آتاشه نظامی اسرائیل در واشنگتن نیز کار این گروه بود. محمود همشهری توسط ماموران موساد در دفتر کارش در پاریس ترور شد. این مامورین در غیاب او وارد دفترش شده و در تلفن روی میز او مواد انفجاری کار گذارده بودند. وقتی او به دفترش می‌رسد، فردی به عنوان خبرنگار به دفتر او تلفن می‌کند و پس از اطمینان از این که جواب دهنده تلفن خود محمود همشهری است، بمب کار گذاشته شده را با کنترل از راه دور منفجر می‌کند و محمود در دم کشته می‌شود (رک: نامه‌های صادق قطب‌زاده).

در جریان مراسم خاک‌سپاری دکتر شریعتی، محمود عباس، معروف به ابومازن به نمایندگی از طرف رهبری ساف در این مراسم شرکت کرد. در مراسم اربعین دکتر شریعتی در بیروت، یاسر عرفات حضور پیدا کرد و به ایراد سخنرانی پرداخت. از این

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۱۹

تاریخ به بعد، روابط نزدیک‌تری با رهبران جنبش فلسطین ایجاد شد و با آنها دیدارهایی صورت گرفت.

۳. دیدار با رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین

در ژانویه ۱۹۷۷ (دی ماه ۱۳۵۵)، در سفری به بیروت، پیرامون دیدار با رهبران ساف، منیر شفیق، ابوجهاد و ابوعمار با دکتر چمران و دکتر ضرابی گفتگوهای داشتیم. مسائل متعددی در رابطه با لبنان، فلسطین و ایران وجود داشت که می‌بایستی با آن‌ها گفتگو کرد. قبل از دیدار با ابوعمار، با دکتر چمران و دکتر ضرابی درباره موضوعاتی که باید با یاسر عرفات بحث کنیم مشورت شد و محورهایی به شرح زیر تنظیم شد:

- معرفی جنبش ضد استبدادی - ضد استیلای خارجی ایران. به هم پیوستگی مبارزات ملت ایران با مبارزات مردم فلسطین؛ میان آمریکا و اسرائیل و شاه، نوعی همکاری و وحدت در سیاست‌ها و برنامه‌ها وجود دارد. مردم ایران به طور طبیعی به قداست مطالبات مردم فلسطین و به رهبری آن توجه ویژه‌ای دارند.

- ارزیابی پیروزی جنبش مقاومت فلسطین در صحنه بین‌المللی

- ارزیابی قدرت مقاومت بعد از جنگ داخلی در لبنان

- صحبت از مؤامره (توطئه) در لبنان می‌شود؟ به نظر شما این مؤامره چه بوده است؟

- جنگ لبنان چگونه شروع شد؟

- چرا مقاومت وارد جنگ لبنان شد؟

- سوریه چگونه وارد لبنان شد، آیا شما درخواست کردید؟

- چگونه و چرا مقاومت با سوریه درگیر شد؟

- مؤامره در این درگیری‌ها چه نقشی داشت و عوامل مؤثر آن چه بوده است؟

- نقش جنبلاط و چپی‌ها را در این درگیری چه می‌دانید؟

- دیدگاه شما، امام موسی صدر، احزاب و کتائب در مورد تقسیم لبنان چیست؟

- امکان صلح را در لبنان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا آن را به نفع مقاومت

می‌دانید یا به ضرر آن؟ برخی از گروه‌های چپ مدعی هستند که صلح را امام موسی

تحمیل کرده است، نظر شما چیست؟

۶۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

- روابط مقاومت با حرکت‌المحرومین در حال حاضر و در دوران نبرد و نیز همکاری با امل در جبهه‌های جنگ در جنوب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- برخی از گروه‌های چپ ادعا کرده‌اند که امام موسی صدر ضد مقاومت است؟ حرکت‌المحرومین همدست کتائب است. موقف شما چیست؟
- چه کسانی نبعه را تسلیم کردند؟ آیا در نبعه، امل تا آخرین لحظه مقاومت کرد و جنگید یا خیر؟ آیا در سقوط نبعه، سوریه هم دخالت داشت؟ آیا مقاومت در سقوط تل زعتر نقش داشت؟
- جریان حملات به مراکز حرکت‌المحرومین و منزل امام موسی صدر چه بود؟
- واقعیت و چگونگی حملات ابوصالح و ابوموسی به امام موسی صدر و حرکت‌المحرومین چیست؟
- دیده می‌شود که نزاع شیعه و سنی، به اختلاف میان حرکت‌المحرومین و مقاومت کشیده شده است. برخی می‌گویند طائفه (منظور شیعه) غدر و خیانت کرد و نبعه را تسلیم کرد. مردم نسبت به مقاومت بدبین شده‌اند. چرا؟ در جنوب مردم می‌گویند، مقاومت آلت دست چپی‌ها شده است، «شیوعی‌ها» مقاومت را وسیله اغراض خود قرار داده‌اند، به نظر شما آیا چپ لبنان و چپ مقاومت خود از اخوان مؤامرة (توطئه) نیستند؟
- در درون الفتح تضادهایی دیده می‌شود. حل این تضادها را چگونه می‌بینید؟
- آینده مقاومت را در ژنر چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- موفقیت دولت مستقل آزاد فلسطین را با توجه به نیازهای اقتصادی و تناقضات داخلی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- روابط مقاومت با شاه چیست؟
- چه پیامی برای مبارزه ایران دارید؟
- طرح پرسش‌های مشابهی با آقای امام موسی صدر:
 - ۱- آیا در نبعه سوریه هم دخالت داشت و آیا شما با دست راستی‌ها همکاری کردید؟ در نبعه و در تل زعتر؟
 - ۲- رابطه مقاومت فلسطین و گروه‌های دست راستی با حرکت‌المحرومین در حال حاضر و در تمام دوران جنگ داخلی چگونه بوده است؟

۶۲۱ □ فعالیت‌های سیاسی

- ۳- علت یا علل دشمنی برخی از گروه‌های چپ فلسطینی با آقای امام موسی صدر چیست؟
- ۴- نظر و موضع حرکت/المحرومین نسبت به سوریه و دولت حافظ و دخالت آنها در لبنان چیست؟
- ۵- آیا مقاومت فلسطین از سوریه درخواست دخالت کرد یا سوریه راساً وارد شد؟ ظاهراً در دسامبر ۱۹۷۵ و ژانویه ۱۹۷۶ ورود آنها به درخواست کنفرانس عرمون بود. ولی در آوریل ۱۹۷۶ خودشان وارد شدند.
- وساطت امام موسی صدر بین مقاومت فلسطین و سوریه را من حیث المجموع چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- قرارداد یا توافق میان حرکت/المحرومین (شیخ یعقوب) و ابو جهاد چه بود؟
- چرا و چگونه شما در برابر سوریه قرار گرفتید؟
- انتظار شما از امام موسی صدر چه بود که او انجام نداده است؟
- چه کارهایی امام موسی صدر انجام داده که تصورش برای شما غیرممکن بوده است؟
- حمله مقاومت به مراکز حرکت/المحرومین و مدرسه جبل‌العامل و مسجد شیعیان در شهرک صدر چه بوده است؟ چه بخشی از این حملات خودسرانه و بدون مجوز فرماندهی بود و چه بخشی با مجوز فرماندهی مقاومت صورت گرفته است؟
- آیا با امل فرماندهی مشترک دارید؟ در کدام جبهه‌ها؟ ارزیابی شما از عملیات امل چیست؟
- بخشی از این موضوعات در دیداری که با یاسر عرفات داشتیم مطرح و بحث شد اما متأسفانه پاسخ‌های یادداشت شده در دسترس نیستند.

۳/۱- دیدار و گفتگو با منیر شفیق

ابتدا با منیر شفیق دیدار و گفتگو کردیم. منیر شفیق یک مسیحی فلسطینی، متولد رام/الله و از رهبران چپ فلسطین، اما چپ مستقل و بسیار واقع‌گراست. با افکار و اندیشه‌های او از قبل آشنا بودیم. از او کتابی درباره جنبش فلسطین که توسط یکی از

۶۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دوستان ایرانی مقیم دمشق (آقای الهی) از عربی به فارسی برگردان شده بود، چاپ کرده بودم. درباره انتشار کتاب با او صحبت کردیم. در این دیدار، پیرامون ناهمگنی عناصر و گروه‌های چپ با فرهنگ قومی مردم عرب و فلسطینی صحبت کردیم. او اگرچه خود را یک مارکسیست یا کمونیست می‌دانست اما به شدت نسبت به رفتار کمونیست‌ها معترض بود. او برای ما تعریف کرد که: «وقتی برای شرکت در جشن پیروزی مردم ویتنام دعوت شده بودیم از طریق پاکستان و چین به ویتنام رفتیم. چینی‌ها در برخورد مذهب، از اسلام تغییردهنده انسان صحبت می‌کنند و برخورد فرهنگی دارند و احترام می‌گذارند. همین قدر که ما هیئتی بودیم از یک ملت مسلمان، برای ما غذاهای «اسلامی» درست می‌کردند. حتی در هواپیما به ما گوشت خوک و مشروب ندادند. آنهایی که مائو را دیده‌اند، از او نقل می‌کنند که گفته است که اسلام ارزش‌های استثنایی دارد. پس از برگشت از این سفر، مقاله‌ای برای مجله «ثورة الفلسطینیة» نوشتم و در آنجا گفتم که بسیاری از مارکسیست‌های ما «مارکسیست‌های اروپایی» هستند. بعد از این مقاله، چپی‌ها به من حمله کردند که چرا در نوشته‌هایم از واژه جهاد استفاده کرده‌ام. در ویتنام، مطلبی را آنها تأکید می‌کردند که برای من جالب بود. آنها می‌گفتند ما ۴۰۰۰ سال فرهنگ داریم. آنها ما را به محلی بردند که دو خواهر ویتنامی، ۲۰۰۰ سال قبل علیه متجاوزین خارجی جنگیده بودند و امروز، ویتنامی‌ها آنها را «شهدای انقلاب» می‌خوانند و برای آنها پوستر چاپ کرده‌اند.»

به دنبال این سخنان منیر شفیق و تأیید برخی از مواضعش، توضیح دادم که تحلیل چینی‌ها از دین، با تحلیل کلاسیک مارکسیست‌های روسی فرق دارد. در کتابی که درباره «مذهب در چین» اخیراً (سال ۱۹۷۶) خوانده بودم، روزنامه‌های ارگان حزب کمونیست چین در مقالات متعددی به تحلیل این نکته پرداخته بودند که مذهب دو نوع است، مذهب طبیعی و مذهب اسارت‌بار. آدم‌ها به طور طبیعی باورهای دینی دارند، این باورها هیچ ربطی با استثمار و استعمار ندارد. یک گرایش درونی و طبیعی در انسان است. با این احساس طبیعی نمی‌توان و نباید رودررو جنگید. ما (کمونیست‌های چینی) بر این باوریم که این گرایش دینی محصول جهل آدمیان است

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۲۳

و برای مقابله با آن باید از طریق آموزش و بالا بردن فهم و دانش افراد عمل کرد. چوئن لای، نخست‌وزیر چین، در سفری به تبت به رابطه باور دینی و جهل و نادانی اشاره می‌کند و می‌گوید ما سطح دانش عمومی مردم را بالا می‌بریم، اگر آنها دست از باورهای دینی برداشتند، حق به جانب ماست که می‌گوییم باور دینی نتیجه جهل و نادانی است. اما اگر سطح آگاهی علمی و دانش مردم بالا رفت، ولی همچنان بر این باور باقی ماندند، ما باید بپذیریم که اشتباه کرده‌ایم و نباید بر اشتباه خودمان اصرار بورزیم.

اما **دین اسارت‌بار**، آن نوع سازمان مذهبی است، نظیر کلیسا که از غرب به چین آمده است و با تبلیغ برخی از باورها، به دنبال سرکسسه کردن مردم و تحمیل آنهاست. ما باید جلوی فعالیت‌های دینی این نوع سازمان‌ها را بگیریم. برای منیر شفیق توضیح دادم که رفتار چینی‌ها با شما از همین نگاه کلان آنها به مذهب برمی‌خیزد. خصوصاً که در *انقلاب چین*، *مسلمانان نقش بسیار مهمی داشتند*. یک لشکر ویژه‌ای از مسلمانان در درون ارتش انقلابی چین وجود داشت و رفتارهای آنان، به خصوص در رابطه با رعایت حق و حقوق دیگران و برخی از ملاحظات و محدودیت‌ها در روابط زن و مرد موجب آن شده بود که بر اساس آنها، *مائو دستورالعمل‌هایی برای تمام نیروهای مسلح انقلاب صادر کند*.

ما از او پرسیدیم آیا برخورد خصمانه بعضی از گروه‌های چپ با باورهای مردم و از جمله اسلام، یک مؤامره توطئه نیست.

منیر شفیق جواب داد که، نه همه آنها و نه به طور مستقیم، بلکه حداقل باید گفت که این‌گونه برخوردها به انقلاب لطمه می‌زند، حتی اگر کسی انقلابی صادق باشد. او می‌گفت مبارزه ایدئولوژیک ضروری است. در منطقه ما اسلام، ایدئولوژی انقلاب بوده است. انقلابیون ما باید این را تشخیص بدهند. به عنوان مثال گفت در یکی از دهات جنوب، شیخی است بنام «سرور». او اگرچه محافظه‌کار است، اما در مسجد برای مردم صحبت کرده و گفته است همکاری با *اسرائیل کفر* است. حتی با *مارونی‌ها* هم نباید همکاری کرد، او تأکید داشت که *لبنان نه ایران* است و نه مصر و نه حتی سوریه، کشور کوچکی است. توازن قوا در *لبنان*، انعکاس وضعیت اعراب در کل

۶۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

منطقه است. لبنان هرگز به معنای واقعی مستقل نبوده است. ما باید درک کنیم که هرگونه تغییری در توازن قوا در میان اعراب موجب بلوا در لبنان می‌شود. در سال ۱۹۴۳ وقتی لبنان مستقل مطرح شد، اساس‌اش بر «سازش» بود. آن هم بر اساس سازش توازن قدرتی که عمدتاً اعراب با قدرت‌های خارجی داشتند، نه سازش نیروها در داخل لبنان. در سال ۱۹۵۱ توازن قدرت در کشورهای عربی، موجب امضای پیمان بغداد یا سنتو شد. بیرون افتادن شارل از مسند قدرت نتیجه این سازش و تعادل بود. شمعون روی کار آمد و لبنان به پیمان بغداد نزدیک شد. در ۱۹۵۸ ناسیونالیسم عرب و حرکت ناصر و نفوذ و قدرت مصر در خاورمیانه و انعکاس آن در لبنان، موجب ورود آمریکایی‌ها شد. شهاب که به ناصر نزدیک بود. با سازش و توافق همه نیروها روی کار آمد. بعد از جنگ ۱۹۶۷ توازن قوا در میان اعراب بر هم خورد. کتائب به هم نزدیک شدند، اسرائیل و آمریکا قوی‌تر شدند.

در سال ۱۹۷۰ تغییراتی رخ داد و فرنجه روی کار آمد. در سال ۱۹۷۳ بعد از جنگ لبنان تغییرات جدیدی روی داد و قدرت اعراب بیشتر شد. فرنجه به جنبلاط رشوه داد، و با مصر و فلسطینی‌ها نزدیک شد. در جنبش ملی لبنان و حرکت محرومین سه گروه جلو آمدند. تحلیل ما این است که با تغییر در توازن قدرت اعراب، امکان شکل‌گیری حرکت از نوع حرکت محرومین فراهم شد و حرکت توانست تظاهرات بزرگی را در بعلبک به نمایش بگذارد.

در این موقع، پیر جمایل به فرنجه می‌نویسد، دولت قدرت ندارد، دولت‌ها در درون دولت است. البته منظور او فقط فلسطینی نیست، بلکه لبنان و به خصوص حرکت محرومین است.

در اینجا دکتر چمران گفت اما حرکت کار خود را از سال ۱۹۷۰ شروع کرده بود و به قدرت رسیده بود، به طوری که توانست در آن تظاهرات بعلبک تمام جنوب را تعطیل کند.

منیر شفیق توضیح داد که جنگ ۱۹۷۳، فقط یک تاریخ است. نه جمع‌بندی تمامی نتایجی که به جنگ ۷۳ منجر شد. با تغییر در لبنان نمی‌توان دنیای عرب را تغییر داد بلکه تغییر در لبنان، انعکاس تغییرات دنیای عرب است و این، رابطه‌ای یک طرفه

۶۲۵ □ فعالیت‌های سیاسی

است. این امری است که چپی‌ها نتوانستند آن را ببینند و بفهمند. لبنان منطقه خیلی حساسی است و تمام دولت‌های منطقه روی لبنان نظر دارند و شاید به همین علت باید در لبنان دموکراسی باشد. چپی‌ها اگر برنامه‌ای دارند باید لاجرم در جهت انعکاس وضع منطقه باشد، نه آن که بخواهند آن را تحت تأثیر خود قرار دهند. در غیر این صورت، تمامی نیروهای منطقه آن را برهم خواهند زد. در لبنان هیچ نیروی مستقلی نمی‌تواند کار کند مگر آن که با نیرویی خارج از لبنان - غیرلبنانی - متحد شود.

دکتر چمران: اما حرکت محرومین نهضتی مستقل است.

شفیق: بله اما حتی درباره تاکتیک‌ها باید خود را با نیرویی، بیرون از لبنان همسو سازد. ما دو نوع همکاری داریم، یک نوع عامل "شدن" یا "بودن" است. اما نوع دیگر از موضع استقلال و حفظ آن، سیاست واحد و مشترک اتخاذ کردن است. این وابسته بودن نیست.

دکتر چمران: امام موسی صدر در بحبوحه روابط حسنه خود با سوریه، درخواست اسلحه کرد. اما سوریه آن را رد کرد و گفت اسلحه می‌دهم مشروط به آن که شما بروید در «جبهه القومیه» وارد شوید. اما امام موسی آن را رد کرد و سوریه اسلحه نداد. شفیق: وحدت در دنیای عرب، به خصوص بین مصر، سوریه و فلسطین، نهایت اهمیت را دارد. من خودم شخصاً این مسئله را به امام گفته‌ام. در جریان اخیر این مسئله ثابت شد. برای حرکت محرومین طبیعی است که با فلسطین کار کند و با سوریه نزدیک شود.

دکتر چمران: البته در این جریان، حرکت گاهی موقعیت حساس‌تری داشت که ممکن بود این یا آن امتیاز و قدرت را یا هر دو را از دست بدهد.

شفیق: باید هر جریانی را بررسی کرد و انعکاس و تأثیر آن را در حرکت خودمان بررسی کنیم.

دکتر چمران: این وضع چگونه به وجود آمد؟ در مرحله اول سوریه با چپی‌ها متحد بود. فشار می‌آورد که جریان تشدید شود و این وقتی بود که امام در اعتراض روزه گرفت و مورد حملات شدید قرار گرفت. این سیاست با سیاست سوریه و

۶۲۶ □ شصت سال صیبری و شکوری

چیپی‌ها و جنبلاط هماهنگ نبود. سوریه بعد از جنگ ۷۳ قوی‌تر شد، لذا لازم بود تغییراتی رخ بدهد که نیروی دیگری هم وارد شود و این تغییرات را منعکس سازد. در مرحله اول، تمام کوشش‌های مصر و عربستان برای ختم غائله شکست خورد و سوریه حاضر نشد. در مرحله دوم نیز، سوریه با کتائب همکاری کرد.

شفیق: یک برنامه کلی و توطئه نبود، نیروها بودند و هرکدام برای خود برنامه داشتند و می‌جنگیدند و در طی جنگ نتایجی ایجاد می‌شود.

چمران: هر رژیمی در سوریه اهداف و برنامه‌هایی در لبنان دارد. حتی در اولین میثاق، سوریه دخالت داشت. در مرحله اول، چیپی‌ها و فلسطینی‌ها از سوریه کمک خواستند. درخواست کمک تنها در «دامور» نبود. مقدمات آن از مدتها قبل فراهم شده بود. چیپی‌ها مرتب آن را می‌خواستند.

منیر شفیق: ما هرگز در موضع ضعف نظامی نبودیم که از سوریه درخواست کمک کنیم و این‌که چرا در صیدا/ به سوریه حمله شد، برای آن بود که روابط ما بسیار بد بود. در اینجا دکتر چمران به تفصیل قضیه دامور را شرح داد. (در بخش دیگری رویداد دامور را شرح داده ام).

منیر شفیق: اما در این مرحله، جیش تحریر فلسطین از سوریه و مصر به لبنان وارد شد، نه ارتش سوریه. البته جنبش تحریر زیر نفوذ سوریه است و این همیشه و از اول (۱۹۶۸) مورد اختلاف و بحث بوده است. حتی در بهترین مواقع دوستی هم نتوانستیم این را حل کنیم.

چمران: چرا وثیقه دستوری (قانون اساسی) را و مؤتلفین سیاسی‌اش نپذیرفتند. شفیق: فکر می‌کردند، توازن قوا با آنهاست توقع امتیازهای بیشتری را داشتند. آنها دیوانه بودند. نقشه این بود که سوریه را با خود هم‌دست کنند و فاجعه را ادامه دهند تا برنامه و نقشه کیسینجر برهم نخورد.

قطع رابطه ما با سوریه نه به نفع آنهاست و نه به نفع ماست. ما فقط می‌خواهیم روابط دوجانبه دو قدرت متعادل را داشته باشیم.

شفیق: سپس در مورد جنگ بر سر رهبری ساف صحبت کرد. اختلاف لبنان با سوریه در سه موضوع بود: برگشت زمین‌ها، رهبری اعراب و رشد اقتصادی در منطقه.

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۲۷

درباره کنفدراسیون پنج کشور عربی، اختلاف میان سوریه و مصر و پشتیبانی هر یک از آنها از ساف، نیز بحث شد.

در بحمدون، ساف سه روز مقاومت کرد، مصر به سوریه اولتیماتوم داد. عربستان فشار وارد کرد و بالاخره سوریه مقاومت کرد. مصری‌ها قبل از رفتن امام موسی صدر به ریاض، تشکیل قَمَه ریاض را پیشنهاد داده بودند.

بعد از جنگ ساف با سوریه، مسلمانان و حرکت محرومین قوی‌تر شده‌اند. چپی‌ها بازنده هستند.

اگر مصر و سوریه و فلسطین با هم متحد باقی بمانند، آمریکا و اسرائیل با مشکل روبرو هستند. اسرائیل در ضعیف‌ترین وضعیت، به حملات جواب نخواهد داد.

این دیدار و گفتگو، اگرچه چند ساعت به طول انجامید، اما در مجموعه بسیار مفید بود.

۳/۲- در صبرا و شتیلا - دیدار با ابوجهاد

علاوه بر منیر شفیق، با ابوجهاد، مرد شماره ۲ ساف نیز دیدار و گفتگو داشتیم. او را در اردوگاه صبرا و شتیلا، حدود ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۰ ژانویه دیدار کردیم. ابوجهاد، فرمانده نیروهای مسلح فلسطینی و مرد بسیار متدین و مقید و در عین حال بسیار متواضع و فروتن بود. با ابوجهاد از هر دری سخن گفتیم. از روابط میان گروه‌های مختلف فلسطین، مسیحیان و مسلمانان از یک طرف و مارکسیست‌ها و متدینین (مسلمان و مسیحی) صحبت به میان آمد. او از وجود اشکالات آگاه بود. اما بروز آنها را، اگرچه نادرست اما اجتناب‌ناپذیر می‌دانست.

ما تمایل و علاقه خود را به دیدار با ابوعمار ابراز داشتیم. او گفت ابوعمار سرش بسیار شلوغ است. با وجود این خواهد کوشید که ترتیب دیدار ما را بدهد. با ابوعمار تماس گرفت و برای ساعت ۱۱/۳۰ شب همان روز قرار قطعی گذاشت.

۳/۳- دیدار با یاسر عرفات در صبرا و شتیلا

به اتفاق دکتر چمران برای دیدن یاسر عرفات به اردوگاه آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا رفتیم. مقررات امنیتی شدیدی در اردوگاه صبرا و شتیلا حاکم بود. شب همه‌جا

تاریک بود. چندین پست بازرسی ورود و خروج‌ها را کنترل می‌کردند. میان هر پست بازرسی، ارتباط تلفنی مستقیم سیمی وجود داشت و رفت و آمدها هماهنگ می‌شدند. عبور از این به اصطلاح هفت خوان رستم کار ساده و ایمنی نبود. صبرا و شتیلا دو اردوگاه آوارگان فلسطینی در حومه بیروت بودند. اما نه اردوگاه عادی و معمولی. این اردوگاه‌ها ستاد نظامی و سیاسی مرکز فرماندهی سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. از اینجا عملیات علیه اسرائیل سازماندهی می‌شد. اسرائیل تاب تحمل فعالیت فلسطینیان در این اردوگاه را نداشت و در نهایت، ارتش اسرائیل به فرماندهی شارون به لبنان حمله کرد و صبرا و شتیلا را اشغال و به کمک گروهی از مسیحیان مسلح ضد فلسطینی، چندین هزار زن و مرد و کودک فلسطینی را قتل عام کردند. یاسر عرفات و سایر رهبران فلسطین با استفاده از تاکتیک‌های جنگ و گریز از بیروت به شمال لبنان، شهر بندری طرابلس عقب‌نشینی کردند. متأسفانه در آنجا نیروهای مسلح تحت فرمان سرهنگ ابوموسی - فلسطینی، با نیروهای ابوعمار درگیر شد، و آن‌چنان کار را بر ابوعمار و یارانش تنگ کردند که با ابوجهاد به تونس رفتند و ستاد فرماندهی را به آنجا منتقل کردند.

در آن نیمه‌شب - با عبور از هفت خوان، به ساختمان فرماندهی وارد شدیم. ابوعمار دیروقت آمد، بعد از دیده‌بوسی ما را به صرف شام دعوت کرد. شامی که عبارت بود از نان سوری‌ای با ماست و تخم مرغ پخته و کمی مخلفات. بعد از شام، پیرامون روابط دو جنبش فلسطینی برای بازپس گرفتن زمین‌های اشغالی و جنبش ضد استبداد در ایران گفتگوهای فراوان داشتیم. در این دیدار و شام، علاوه بر ابوجهاد، هانی‌الحسن نیز حضور داشت. او در عین جوانی، از نزدیک‌ترین افراد به ابوعمار بود و با ایرانیان روابط نزدیکی داشت و بعد از انقلاب اسلامی به عنوان سفیر ساف به ایران آمد.

بحث عمده ما با ابوعمار بر حول محور «دولت کوچک یا Ministate» فلسطینی بود. در مورد این پروژه، حرف و حدیث زیاد بود. او برای ما توضیح داد که این برنامه، تشکیل دولت فلسطینی، در هر بخش و در هر وسعتی از سرزمین‌های اشغالی، به تصویب مجلس شورای ملی فلسطینی رسیده است. گویا در اجلاس سال گذشته این شورا در لیبی، مسئله طرح و تصویب شده بود. از او درباره چگونگی تأمین

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۲۹

بودجه برای چنین دولتی پرسیدیم. بدون منابع درآمد ثابت و قابل اعتماد، چگونه دولت فلسطینی می‌تواند خود را اداره کند. او به دریای مرده یا بحرالمیت اشاره کرد که منبع سرشار و غنی مواد شیمیایی است که می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. استدلال‌های او ما را قانع نکرد. توضیح دادیم که کمک‌های دولت‌های عربی، قابل اعتماد و اتکا نیستند. حاکمان این کشورها، به شدت تابع سیاست‌های دولت‌های غربی، آمریکا و انگلیس هستند. اما به رغم این ایرادات، موافق تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در هر مقدار از اراضی اشغالی بودیم. تشکیل چنین دولتی، به این معنا خواهد بود که مرکزیت جنبش فلسطینی، به جای کشورهای عربی، به داخل سرزمین‌های اشغالی منتقل خواهد شد و این به خودی خود بسیار مثبت خواهد بود.

ما می‌دانستیم و در بحث‌ها عنوان شد، و یاسر عرفات هم آن را رد نکرد که تشکیل دولت فلسطین، در ابتداء توسط شرکت‌های نفتی آمریکایی نظیر «اسو» مطرح شده است. شرکت‌های نفتی از حدود سال ۱۹۷۰ به این جمع‌بندی رسیدند که منافع کلان آمریکا از یک طرف در سرزمین‌های عربی است و از طرف دیگر ادامه جنگ و درگیری میان اعراب و اسرائیل، به یک کانون ناآرامی و تشنج دائمی در منطقه تبدیل شده است و این در تعارض و تضاد با منافع راهبردی آمریکا است. بنابراین منافع کلان آمریکا ایجاب می‌کند که به این درگیری پایان داده شود. همین شرکت‌ها بودند که برای اولین بار، این طرح را به صورت یک آگهی بزرگ در روزنامه نیویورک تایمز چاپ کردند. چاپ این طرح با واکنش شدید و منفی صهیونیست‌ها روبرو شد و محافل قدرتمند یهودی در آمریکا، سهام شرکت نفت اسو را تحریم کردند. اما شرکت‌های نفتی توانستند حمایت نظامیان آمریکا را نیز به این طرح جلب کنند. از آن پس روابط اسرائیل با نظامیان آمریکا نیز دچار تلاطم شد. همین قدرت‌های صاحب نفوذ در آمریکا بودند که جنگ رمضان را به نفع مصر تمام کردند و سپس موفق به صلح میان مصر و اسرائیل شدند. اما کارتر که با حمایت شرکت‌های نفتی و نظامیان قرارداد کمپ دیوید را به امضا رسانیده بود، نتوانست یا فرصت نکرد که اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ و انتقال آن به

۶۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

فلسطینی‌ها کند. اسرائیل توانست با استفاده زیرکانه از گروگانگیری در ایران و ادامه آن برای ۴۴۴ روز مانع انتخاب مجدد کارتر شود. سیاست‌های کلان نفتی و نظامیان در خاورمیانه، حتی بر رفتارهای حکام این منطقه اثر گذاشت. در جنگ رمضان، ملک فیصل، جریان صدور نفت عربستان به اروپا را قطع کرد، تا اهمیت نفت اعراب را به دنیا نشان بدهد. اتخاذ برخی از مواضع ظاهراً ضد اسرائیلی شاه را باید در روابط او با نظامیان آمریکا درک کرد.

یاسر عرفات از موضع و اهداف شرکت‌های نفتی و نظامیان در تشکیل دولت فلسطینی و پایان خصومت‌ها در خاورمیانه آگاه بود و به آن توجه داشت.

به هر حال دیدار با یاسر عرفات تا ساعت‌ها بعد از نیمه‌شب به طول انجامید. اما ظاهراً هر دو طرف از این دیدار و گفتگو خورسند هستند. در کنار بحث طولانی درباره دولت مستقل فلسطینی، بر طبق قرار قبلی، پیرامون روابط ساف با حرکت‌المحرومین، با سازمان امل، و امام موسی صدر و نیز با گروه‌های ایرانی نیز گفتگوهایی انجام شد. در یکی از شعارهایی که بر دیوار محل این گفتگو نصب بود خواندیم:

ساصبر حتی یعجز الصبر عن صبوری
و اصبر حتی باذن الله فی امری
و اصبر حتی یعلم الصبر اننی صابر
علی شی امر من الصبر

۳/۴- دیدار و مذاکره با الفاهوم

به پیشنهاد و توصیه منیر شفتیق و کمک او با (الفاهوم) هم دیدار و گفتگو کردیم. محور اصلی بحث ما با فاهوم در باره روابط فلسطین و سوریه بود. فاهوم گفت که روابط ساف با سوریه، کاملاً راهبردی و استراتژیک است و نباید آن را هرگز تضعیف کرد. متأسفانه جنگ داخلی لبنان آن را ضعیف ساخت. به حدی که هم به جنبش فلسطین و هم سایر عرب‌ها ضربه زد.

الفاهوم اضافه کرد: «معتقدیم که بهترین راه حل اختلافات سوریه و فلسطین با

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۳۱

همکاری بین سوریه و فلسطین میسر است. بنابراین ما از هرگونه وساطتی، به هر شکلی که برای رفع اختلافات صورت گیرد، استقبال می‌کنیم. اما ما معتقد نیستیم که رفع اختلاف باید به این صورت باشد که سوریه به خاطر فلسطین از مصالح خود صرف نظر کند و یا فلسطین برای وحدت با سوریه مصالح خود را نادیده بگیرد. بلکه باید دو طرف با هم بنشینند و درباره تمامی مسایل مورد اختلاف خود بحث و مناقشه کنند و سپس، راه حل‌های مورد توافق را بیابند. ما (سوریه و فلسطین) با هم برادران انقلابی هستیم. ما هر دو، بخش‌های غیرقابل تفکیک امت عربی هستیم. برای همین است که ما از این وساطت استقبال و سپاسگزاری می‌کنیم».

۳/۵. دیدار با رفیق شرف

در این سفر دکتر کنعان ما را با هنرمند فلسطینی به نام رفیق شرف استاد دانشگاه لبنان در دانشکده هنرهای زیبا آشنا کرد. او نقاشی‌های بسیار زیبایی داشت. او در آمریکا و اروپا به عنوان یک هنرمند شناخته شده بود. اسلاید برخی از کارهایش را به ما داد. قرار شد او را با «حسین آو» در نیویورک آشنا کنم. او از علاقمندان سرسخت امام موسی صدر بود.

در این سفر ما همچنین با سید شرف‌الدین، برادر شوهر خانم ربابه صدر، خواهر امام موسی صدر از دوستان نزدیک کامل اسعد آشنا شدیم.

۴. اجلاس مجلس ملی فلسطین

در روزهای سفر به بیروت، مجلس ملی فلسطین اجلاس خود را در شهر دمشق، به مدت سه روز از ۱۱ تا ۱۴ دسامبر ۱۹۷۷ برگزار کرده بود.

از فرصت استفاده کرده و فرازهایی از مصوبات این مجلس را ضمیمه گزارش سفر خود کردم.

مجلس فلسطین در پایان اجلاس خود بیانیه‌ای با امضای یاسر عرفات، رئیس هیئت اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین صادر کرد. در فرازی از این بیانیه آمده است: «انعقاد این اجلاس در خاک سوریه، به دنبال تطورات بحران لبنان، خود تعبیری است از علاقات عمیق استراتژیک بین سوریه و انقلاب فلسطین و همچنین مبین علاقه طرفین است به تأیید ضرورت پیمان تاریخی میان سوریه، مصر و فلسطین، در

۶۳۲ □ شصت سال صیبری و شکوری

چارچوب همکاری‌های عربی».

تشکیل این اجلاس در سوریه، در اوج جنگ داخلی لبنان و درگیری فلسطین در این جنگ و تنش‌هایی که میان سوریه و ساف به وجود آمده بود، حائز اهمیت بسیار بود.

این مجلس مصوبات مؤتمرهای ریاض و قاهره را مورد تأیید قرار داد. مجلس همچنین ضمن تجلیل از لبنان به خاطر ایستادگی در کنار مردم فلسطین بر ضرورت تعمیق روابط دوستانه میان لبنان و فلسطین تأکید کرد. مجلس به تشدید و گسترش مناسبات بین سوریه و فلسطین اشاره و تأکید کرده است که ساف، وظیفه پاسداری و تقویت این علاقات را بر عهده دارد و آن را در خدمت اهداف دو ملت و نهضت آزادی‌بخش عربی و تقویت انقلاب شعب فلسطین می‌داند. مجلس، همچنین حق بازگشت و تقریر سرنوشت مردم فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین را تصویب کرد. در مصوبه مجلس آمده است: «مجلس تخلیه سرزمین‌های اشغال‌شده توسط اسرائیل را ضروری دانسته و حق خلق فلسطین را در بازگشت به خاک وطن و استقرار یک دولت مستقل فلسطینی، تأیید و تصویب می‌نماید».

مجلس از حمایت دوستان خلق فلسطین، خصوصاً دول بی‌طرف و اتحاد جماهیر شوروی، چین و سایر کشورهای سوسیالیستی و کشورهای اسلامی و آفریقایی تشکر کرد.

مجلس تعداد اعضای خود را از ۱۸۰ نفر به ۲۵۰ نفر افزایش داد و تشکیل اجلاس آینده را در ماه شباط سال آینده تعیین کرد.

۵. گزارشی از آشفته بازار مناسبات احزاب و مقاومت در لبنان

شرحی که ذیلاً می‌آید متن گزارشی است که یکی از ایرانیان داوطلب در جبهه جنوب نوشته است:

یکی از فرماندهان چپ می‌گوید می‌دانم که ۹۵٪ مردم لبنان با ما مخالف هستند، اما برای ما مهم نیست. ما با ایجاد تضاد و تناقض میان گروه‌ها می‌توانیم همه آنها را کنترل و رهبری کنیم!

نمونه‌ای از تشدید تضاد: کامل اسعد از مرتجع‌ترین سیاستمداران شیعه سنتی و

فعالیت‌های سیاسی □ ۶۳۳

پسر اسعد معروف است که املاک زیادی در جنوب لبنان دارد. چپی‌ها، در جریان جنگ قریب به هزار نفر از افراد کامل اسعد را آموزش نظامی می‌دادند. چرا؟ برای مخالفت با امام موسی صدر. به روابط کامل اسعد و موسی صدر رجوع کنیم. عناصر معروف چپ و دبیر حزب بعث عراق در جنوب لبنان، کاندیدای حزب در انتخابات گذشته برای مجلس شورا شدند. موسی شعیب، یک مارکسیست معروف، در یک جلسه از کادرهای خودشان خصوصی گفته است که: «این حرکتی‌ها را نمی‌شود هیچ کارشان کرد. نه تهدید، نه قتل و نه هیچ کدام بر آنها کارگر نیست. بعد از این همه قتل و حبس و فشار شدید و تصفیه‌ها و تبلیغات ضد آنها، اگر هر سازمان دیگری بود مسلماً تا به حال نابود شده بود و اظهار تعجب از اینکه هنوز سازمان باقی است.

در جبهه «کمهاله»: ابوعمّار و ابوجهاد و ابوزعیم با سوریه و سرکیس توافق می‌کنند، که برای بهبود روابط، نیروهای مقاومت از کمحاله بیرون بروند و جبل را تخلیه کنند، به‌عنوان هدیه‌ای برای سرکیس. ابوعمّار و ابوزعیم و ابوجهاد هم موافقت می‌کنند. ابوزعیم فرمانده نظامی فتح در منطقه جبل بوده است. اما روز بعد در کنگره‌ای که احزاب چپ با حضور حواتمه و جنبلات و ابویاد تشکیل داده بودند به ابوعمّار و ابو جهاد حمله می‌کنند که شما نباید زیر بار چنین طرحی می‌رفتید و حمله به آن‌ها که چرا نپذیرفته‌اید که با سوریه بجنگیم. ابوعمّار و ابوزعیم می‌گویند، قادر به جنگ نیستیم. اما ابوجهاد می‌گوید بسیار خوب، خواهیم جنگید. در روز جنگ فرمانده نظامی احزاب چپ ابوامین بوده است. بیشتر از چهار ساعت نتوانستند مقاومت کنند. افراد او همه فرار می‌کنند. بعد ابوجهاد به آنها می‌گوید شما که این همه داد از جنگ می‌زنید می‌بایستی می‌جنگیدید.

در سنگرهای جبهه جنوب نزدیک مرز، نیروها و کادرهای پایین مقاومت، در نمازهای جمعه به کادرهای محرومین ملحق می‌شوند. ابوموسی فرمانده فتح در تمامی منطقه غرب، زیر نظر ابوصالح فرمانده فتح در لبنان کار می‌کند. ابوموسی اصالتاً اردنی و سخت ضد حرکت محرومین است. همه جا می‌گوید ما از هر دهی یک امام می‌سازیم. در بالای منبر و مسجد به اسلام و شیعیان فحش می‌دهد و بالاخره از کار برکنار می‌شود.

۶۳۴ □ شصت سال صیبری و شکوری

سوریه در جنگ و سیاست، در اختلاف میان مسیحیان، مسلمانان (شیعه و سنی) و فلسطینی‌ها نقش دارد. لبنانی‌ها از دخالت مستمر فلسطینی‌ها در امور داخلی لبنان به شدت ناراحت هستند. اما این فلسطینی‌ها نیستند که در امور داخلی لبنان دخالت می‌کنند، اسرائیل برای سرکوب فلسطینی‌ها از برخی گروه‌های مسیحی نظیر کتائب استفاده می‌کند و آن‌ها با فلسطینی‌ها درگیر می‌شوند و فلسطینی‌ها بالاجبار به دفاع از خود می‌پردازند و در نهایت صحنه جنگ، به جای اسرائیل و فلسطین به فلسطین و لبنان تبدیل می‌شود. در چنین جوّ سیاسی - نظامی ملت‌هایی، بسیاری از نیروهای سیاسی - دینی لبنان خود را نیازمند کمک سوریه می‌یابند. به عنوان مثال احزاب ارمنی، دانشک‌ها، هاشاق‌ها و رامغازها، به دعوت عبدالحلیم خدام به دمشق رفتند. مفتی لبنان، شیخ حسن خالد نیز به دمشق رفت و در باره مسائل نه فقط لبنان، بلکه سایر کشورهای عربی با دولت سوریه مذاکره کرد. اخیراً (ژانویه ۱۹۷۷) مجموعه احزاب لبنان زیر پوشش «الجهتة اللبنانیه» مواضع مشترکی را اعلام کردند. به دنبال آن، گروه‌های اسلامی نیز (به جز شیعیان) جبهه ملی اسلامی (الجهتة القومیة الاسلامیه) را تشکیل دادند و مواضع خود را به شرح زیر اعلام کردند:

— لبنان برای همه لبنانیان، بدون هر گونه استثناء، یا فرق طائفی، بر اساس وحدت زمین و ملت،

— نفی تقسیم لبنان در کلیه مضامین و اشکال آن،

— دعوت برای تفاهم کامل بین ابناء لبنان و چشم پوشی از کلیه اضطرابات طائفی، عرفی و مذهبی،

— ارجعیت دادن فوری به قضیه مهاجرین و بازگشت آن‌ها به منازلشان،

— اعاده ارتش ملی واحد،

— دعوت به سوی ازدیاد تحرک سلطه لبنانی و قبول مسئولیت سلطه خود و تحلیل برخی از مشکلات که باعث بروز بحران شده است.

— اجرای «وثیقه الدستوریه» و قبول ریاست جمهوری سرکیس به مثابه محور وحدت و همکاری وسیع همه لبنانی‌ها.

ابوصالح فرمانده فتح در لبنان خیلی رند و دودوزه باز و هنوز هم سر کار است.

۶۳۵ □ فعالیت‌های سیاسی

در لجنه (کمیته) مرکزی به سختی از سوریه دفاع می‌کند به حدی که بر سر این امر بین او و ابوعمّار اختلاف می‌افتد. در حالی که او و چپ لبنان، عامل جنگ با سوریه بوده‌اند! حالا ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده است، تاکتیک می‌زند که باقی بماند!!

ابوزعیم از طرف مقاومت مأمور ملاقات و مذاکره با جبهه مسیحیان می‌شود و بعد از مذاکرات مفصل، قرارداد عدم تعرض امضاء می‌کنند و آن را نزد ابوعمّار می‌آورد. او بسیار خوشحال می‌شود. ولی همان شب در کمیته احزاب ابو طنبیه که همه احزاب چپ به رهبری جنبلاط حضور داشتند، بعد از طرح قرارداد ابوزعیم، همه نمایندگان موجود در کمیته به شدت به آن حمله می‌کنند و ابوعمّار تنها می‌ماند و تسلیم رأی اکثریت می‌شود و رأی خود را عوض می‌کند. به این ترتیب به فرمانده جبل مأمور آلی Alay دستور می‌دهد که به کحاله حمله کنند. ولی ابوزعیم اعتراض می‌کند که بعد از این قرارداد عدم تعارض چگونه او ممکن است دست به چنین عملی بزند و ثانیاً قدرت نظامی آنها کافی برای حمله به کحاله نیست. بنابراین از سمت خود برکنار می‌شود و یکی از افسران چپ (شیوعی) به نام ابو خالد عاملی به جای او منصوب می‌گردد. اما در کحاله شکست می‌خورند.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۶ جلسه مشترک بین رهبران سعودی و نمایندگان الیاس سرکیس و مقاومت فلسطین در شطوره تشکیل می‌شود و قرار می‌گذارند که مقامات فلسطینی جبل را تخلیه و آن را هدیه‌ای به دولت سرکیس تلقی کنند. روز بعد، گفتگوی چپ با حضور ابواباد و نایب حواتمه و جنبلاط و سایر رهبران احزاب چپ در بیروت تشکیل می‌شود و با این قرار مخالفت شدید می‌کنند. در یک جو تبلیغاتی مسموم، هرگونه خروج از جبل را خیانت اعلام می‌کنند. لذا ابوعمّار از تخلیه جبل منصرف می‌شود. با آن که قرار بود تا ۲۷ سپتامبر مقاومت از جبل خارج شود ولی این کار انجام نمی‌شود و مهلت بسر می‌آید. لذا سوریه به جبل حمله می‌کند. در حالی که فرمانده فتح نیروهای خود را از جبل خارج کرده بود و نیروی چپ به فرماندهی ابو خالد عاملی در عرض چهار ساعت سرتاسر جبهه وسیع جبل را تسلیم سوریه می‌کند و احزاب چپ ابوعمّار را خائن اعلام می‌کنند. مقاومت فلسطینی به احزاب حمله می‌کند که شما فقط اهل حرف هستید ولی موقع جنگ از زیر بار وظیفه شانه خالی می‌کنید و شمایی که این همه دم از جنگ می‌زدید، در عمل صفر هستید.

در جنوب لبنان

در شهر قبریخا نماینده مقاومت به شهر وارد می‌شود تا دفتر «حزب شیوعی» را باز کنند. اهالی این شهر بسیار مذهبی هستند. شیخ محمد شمس‌الدین رئیس مذهبی شهر است. جوانان اهل در شهر سازمان دارند. نماینده مقاومت مسئول تشکیلات حرکت محرومین را می‌خواهد و به نام «مقاومت» دستور می‌دهد که باید دفتر حزب شیوعی باز شود. مسئول تشکیلات می‌گوید که مقاومت دفتر باز کند اما نه به نام حزب شیوعی. مردم زیر بار نمی‌روند. نماینده مقاومت اصرار می‌کند و بالاخره با کمک قوای مسلح، مقاومت مکتب به نام «حزب شیوعی» باز می‌شود و سه نفر از مسئولان حرکت را هم دستگیر و زندانی می‌سازند. مردم شهر دست به اعتصاب می‌زنند اما کمونیست‌ها تسلیم نمی‌شوند. دستگیری این جوانان که از شاگردان شیخ شمس‌الدین بودند، شیخ را سخت ناراحت کرده است. لذا شیخ مسلسل را برمی‌دارد و زیر عبا پنهان می‌کند و به دفتر حزب وارد می‌شود و مسلسل را می‌کشد و افراد را وادار به تسلیم می‌کند و آزادی سه نفر جوانان مسلمان را درخواست می‌کند. پس از آزادی آن‌ها از مکتب خارج می‌شود.

این امر موجب جنجال و تشنج وسیعی در شهر و «اسکاندال» بزرگ در فتح می‌گردد و ابوعمّار و ابوجهاد دخالت می‌کنند!

خوب حالا این کار با کدام یک از موازین و اصول کار انقلابی تطابق دارد؟

۱. حزب شیوعی، مقاومت را سپر خود قرار داده است.
 ۲. حزب شیوعی برخلاف افکار عمومی ده می‌خواهد به ده وارد شود.
 ۳. حزب شیوعی تنفر مردم را علیه مقاومت برمی‌انگیزاند.
 ۴. حزب شیوعی رهبری مقاومت را درگیر مسائل محلی ساده می‌کند. درحالی‌که این شهر در نزدیکی مرز است و با اسرائیل باید بجنگند.
 ۵. حزب شیوعی به مقاومت فلسطین خیانت می‌کند.
 ۶. حزب شیوعی عملاً در خدمت اسرائیل قرار گرفته است.
- در شهر دیگری (بنت جبیل) نمایندگان فتح برای بازکردن دفتر وارد می‌شوند، مردم شهر اجازه نمی‌دهند. فتح به حرکت المحرومین رجوع می‌کند تا به کمک حرکت شاید دفتر تأسیس شود. باز مردم قبول نمی‌کنند و هر دو گروه را از شهر اخراج می‌کنند.

فصل چهارم

همگامی و همدردی با ملت ایران

مقدمه - نقش ایرانیان خارج از کشور در مبارزات ملی

اگرچه مبارزات ایرانیان خارج از کشور علیه استبداد شاه و سلطه بیگانگان بر کشورمان، بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آغاز شده بود، اما گستردگی و همگانی شدن آن از اواسط سال ۱۳۳۹ بود که تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد. در طی این هیجده سال، سازمان‌ها، گروه‌ها، احزاب سیاسی و دانشجویی هر کدام به سهم خود نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. به‌عنوان یک سرباز کوچک این مبارزات، در بسیاری از این فعالیت‌ها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم حضور و مشارکت داشته‌ام.

هدف عمده و اساسی این فعالیت‌ها عبارت بودند از: حمایت از مبارزات داخل کشور، رسوا کردن رژیم ضد ملی و ضد مردمی شاه در ایران؛ اعتراض به سرکوب‌های سیاسی، از قبیل توقیف دسته جمعی رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی، روحانیون، دانشگاهیان؛ نشان دادن همدردی خود با مبارزان داخل کشور؛ جلب توجه ایرانیان مقیم آمریکا نسبت به رویدادهای کشورمان و در نتیجه، ایجاد تحرک در محافل دانشجویی و ایرانی؛ جلب توجه اکثر مردم آمریکا نسبت به عملکردهای سوء دولت آمریکا در ایران و وادار ساختن آنان به اعتراض به دولت آمریکا بود.

شاه نسبت به تصویری که مردم آمریکا از او و حکومتش داشتند، بسیار حساس بود. با چندین شرکت متخصص روابط عمومی قرارداد بسته بود و هر سال میلیون‌ها دلار توسط این شرکت‌ها در میان مطبوعات و رسانه‌های عمومی آمریکا توزیع می‌شد تا تصویر مطلوبی از شاه به افکار عمومی مردم آمریکا ارائه شود. طبق قوانین آمریکا، شرکت‌هایی که از دولت‌های خارجی، برای تبلیغ به نفع آنان پول دریافت می‌کنند،

۶۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

برطبق قانون معروف به Foreign Agent Act موظفند فعالیت‌های خود را در اداره خاصی در قوه قضاییه ثبت کنند و هرساله گزارشی شامل پول‌های دریافتی و هزینه‌های انجام شده به قوه قضاییه تسلیم نمایند. رئیس قوه قضاییه در گزارش سالانه خود به مجلس سنا و کنگره موظف است فعالیت این شرکت‌ها را به‌طور کامل ذکر کند. در آن سال‌ها قوه قضاییه این گزارش‌ها را در جزوات مخصوص چاپ می‌کرد و هرکس می‌توانست با پرداخت ۲ دلار در آن زمان، یک نسخه از این گزارش را دریافت کند و این کاری بود که ما کردیم و اسامی تمام شرکت‌های عامل شاه و نیز روزنامه‌ها و مجلات و روزنامه‌نگاران و حتی سناتورها و نمایندگان مجلس را که از شاه پول دریافت می‌کردند، به‌دست آوردیم. اما تمام سناتورها و نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران با سیاست‌های دولت آمریکا در حمایت از شاه و نیز با سیاست‌های سرکوب و خشونت شاه موافق نبودند و گزارش‌های بسیار خوبی از واقعیت اوضاع ایران منتشر می‌شد.

تظاهرات، اعتصاب غذا، راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز ایرانیان مقیم آمریکا فرصت خوبی در اختیار این دسته از روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران آمریکایی قرار می‌داد تا صدای خود را در همدردی با ملت ایران منعکس سازند. بنابراین برگزاری مراسم علیه حکومت شاه، رسالتی بود برعهده ایرانیان خارج از کشور و باید اضافه کنیم که این رسالت در بیشتر موارد به نحو بسیار خوبی انجام شده است.

گزارش یا شرح تمامی این اقدامات در این خاطرات شاید نه میسر باشد و نه مفید، اما تا آنجا که حافظه اجازه می‌دهد و خود در جریان بوده و اسناد آنها بعضاً در اختیارم باقی مانده‌اند، به شرح آنها می‌پردازم. مشارکت من در این فعالیت‌های دفاعی در واقع به دو دوره زمانی مربوط می‌شود: دوره اول از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ و دوره دوم از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷. طبیعی است که این گزارش بیشتر مربوط است به ایرانیان قاره آمریکا. آنچه ایرانیان مقیم اروپا انجام داده‌اند نیز به طور مختصر اشاره شده است.

فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور علیه استبداد سلطنتی در طی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷، دو محور اصلی داشته است. محور اول: تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها،

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۳۹

اعتصاب غذا، بست نشستن و... علیه شاه و اعلام اعتراض نسبت به حمایت آمریکا از استبداد سلطنتی. محور دوم - اقدامات دفاعی، شامل ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، ارسال اخبار سرکوب مبارزین حقوق بشر در ایران و اعزام ناظران بین‌المللی به ایران برای شرکت در دادگاه‌ها، بازرسی از زندان‌ها و گفتگو با خانواده‌های زندانیان سیاسی.

بخش اول - تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها، اعتصاب‌ها و بست‌نشستن‌ها

در طی سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ تا زمانی که جبهه ملی - شاخه آمریکا - فعال بود، برگزاری این نوع مراسم ابتدا در هیأت اجرائیه و سپس در شورای مرکزی مطرح و تصمیم‌گیری می‌شد. و چون تعدادی از دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا - عضو شورای جبهه ملی بودند (صادق قطب‌زاده و شاهین فاطمی) سازماندهی و اجرای آن را به‌عهده می‌گرفتند. در دوران بعد که جبهه ملی به آن صورت وجود نداشت یا فعال نبود، انجام تظاهرات و عملیات اعتراض، رأساً توسط سازمان‌های دانشجویی و کنفدراسیون صورت می‌گرفت، اما گروه‌های سیاسی هر یک به نوبه خود با آنها هم‌مصدایی یا همکاری می‌کردند. در بعضی موارد، نهضت آزادی ایران - خارج از کشور خود رأساً و مستقلاً عمل می‌کرد.

در این برنامه‌ها از امکانات و شیوه‌های مختلف استفاده می‌شد، از قبیل برگزاری تظاهرات در برابر کاخ سازمان ملل متحد، در برابر ساختمان سفارت ایران در واشنگتن یا کنسولگری‌های ایران در نیویورک، سانفرانسیسکو، شیکاگو و هیوستون و به شیوه و سنت ایرانیان «بست نشستن»، در مراکز عمومی و جهانی، نظیر معبد سازمان ملل متحد، مصاحبه با روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی درباره ایران، نوشتن نامه به مطبوعات و مقامات دولت آمریکا، نظیر سناتورها و نمایندگان کنگره و اعتراض به حمایت دولت آمریکا از شاه، راه‌پیمایی‌های اعتراض در شهرها و در مراکز دانشگاهی، تماس با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و ارائه مدارک و اسناد حاکی از تخلفات مستمر ایران از اصول مصرح در بیانیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و سایر معاهدات بین‌المللی و همچنین اصول مندرج در قانون اساسی

۶۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ایران، و نظایر این‌ها بود. این فعالیت‌ها در نهایت هنگامی مؤثر و مفید واقع می‌شدند که به رسانه‌های خبری راه پیدا می‌کردند و در رادیوها، تلویزیون‌ها و روزنامه‌های جهانی منعکس می‌شد و از آن طریق در *ایران* نیز بازتاب پیدا می‌کرد. گزارش مختصر برخی از این فعالیت به قرار زیر است:

۱. تظاهرات در برابر کاخ سازمان ملل

اولین حرکت اعتراض دسته‌جمعی ایرانیان، در حدود تیر یا مرداد ۱۳۳۹ صورت گرفت. در این حرکت، ۱۷ نفر از ایرانیان، برای اولین بار در برابر کاخ سازمان ملل اجتماع و علیه شاه تظاهرات می‌کنند. در آن موقع من هنوز در *ایران* بودم. تأثیر آن را در مبارزان داخل کشور به‌عیان دیدم. این عمل سبب شد که در نشست سالانه انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا، جو چنان مساعدی پیش بیاید که دانشجویان ملی و ضد دولتی در انتخابات هیئت دبیران پیروز شوند.

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا آن تاریخ، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، به‌طور کامل تحت کنترل سفارت ایران قرار داشت. اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی، نهادی وابسته به وزارت آموزش و پرورش ایران و مستقر در سفارت ایران در واشنگتن، مسئول و مأمور اداره امور دانشجویان، از جمله سازمان دانشجویان ایرانی بود. علاوه بر این، انجمن آمریکایی دوستان/اران خاورمیانه (Amddrican Friends of Middle East) که در تهران هم دفتر داشت، با این اداره همکاری می‌کرد. اداره سرپرستی، سالیانه ۶۰۰۰ دلار و انجمن مزبور، ۱۲۰۰۰ دلار بودجه برای سازمان دانشجویان می‌پرداختند. از محل این بودجه، دانشجویان هر سال به هتلی در یکی از شهرهای آمریکا دعوت می‌شدند و با نظارت اداره سرپرستی، انتخابات هیئت دبیران برگزار می‌شد. این افراد عموماً و اکثراً از وابستگان به رژیم بودند. تمام هزینه رفت و برگشت به محل کنگره، هتل و پذیرایی را اداره سرپرستی می‌پرداخت. مهم‌ترین فعالیت سازمان دانشجویان ایرانی در این دوره، ارسال تلگراف تبریک سالروز تولد شاه و یا حضور در مراسم استقبال از شاه، به‌هنگام سفر به آمریکا و نظایر این بود.

نشست سالانه سازمان دانشجویان ایرانی در شهریور ۱۳۳۹، در شهر ایپسنسی - در ایالت میسیگان - همچون سال‌های گذشته با دعوت و کارگردانی اداره سرپرستی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۴۱

تشکیل و با سخنرانی *اردشیر زاهدی*، سفیر شاه در آمریکا افتتاح شد. این نشست حدود یک ماه بعد از تظاهرات دانشجویان در برابر کاخ سازمان ملل متحد بود. متأثر از جو سیاسی در داخل ایران و انعکاس بسیار مطلوب و وسیع این تظاهرات، دانشجویان ملی و ضد دولتی با هزینه خود در این نشست شرکت کردند. *اردشیر زاهدی* در سخنان خود، به دانشجویان تظاهرکننده در برابر کاخ سازمان ملل متحد حمله کرد و آنها را خائن بی‌وطن نامید و از دکتر مصدق با کلمات زشتی یاد کرد. این سخنان با اعتراض‌های شدید دانشجویان ملی حاضر در جلسه روبرو می‌شود. *صادق قطب‌زاده* و دکتر *نخشب سخنان* تندى ایراد کردند. *زاهدی* که به شدت خود را باخته بود، با عصبانیت نشست را ترک و به *واشنگتن* برمی‌گردد.

نتیجه این رویداد آن بود که در انتخابات هیئت دبیران، دانشجویان ملی برنده شدند و سازمان دانشجویان ایرانی از آن تاریخ از کنترل دولت ایران و آمریکا به‌طور کامل خارج شد. اعضای منتخب در این نشست عبارت بودند از *صادق قطب‌زاده*، *علی محمد فاطمی*، *مجید تهرانیان* (یا *فیروز پرتوی*).

به دنبال این رویداد، اداره سرپرستی و انجمن دوستداران، هزینه‌های نشست را نپرداخت و تمامی کمک‌های خود را به سازمان دانشجویان قطع کرد. به این ترتیب، اولین تظاهرات و رویدادها به نفع استقلال جنبش دانشجویی در آمریکا تمام شد.

۲. جشن نوروزی در واشنگتن

در نوروز سال ۱۳۴۰، سفارت ایران در واشنگتن، مراسم سال نو را در یکی از هتل‌های معروف جشن گرفته بود. *اردشیر زاهدی* علاقه خاصی به مهمانی‌های پر زرق و برق و دعوت از شخصیت‌های معروف، به‌خصوص هنرپیشه‌های هالیوود داشت. مهمانی او در محافل دیپلماتیک واشنگتن مشهور بود. در مراسم جشن نوروز، *اردشیر زاهدی* و همسرش *شهناز*، دختر شاه، مهماندار بودند. *صادق قطب‌زاده* توانسته بود به‌همراه چند نفر از ایرانیان کارت ورودی جشن را به دست آورد. مراسم با خیر مقدم و تبریک *زاهدی* آغاز می‌شود. در فاصله کوتاهی میان برنامه‌ها، *صادق قطب‌زاده* ناگهان خود را به روی صحنه می‌رساند و میکروفون را به دست می‌گیرد و علیه شاه شروع می‌کند به سخنرانی و شعار دادن و تجلیل از دکتر *مصدق*. در میان حاضرین در

۶۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

جشن، آتاشه نظامی ایران، نظامیان عضو و کارمند وابسته نظامی و تعدادی از افسران ارتش که برای گذراندن دوره‌های مخصوص در آمریکا بودند، حضور داشتند. آنها به طرف صادق قطب‌زاده حمله کرده و او را از پشت میکروفون پایین کشیدند و شروع به کتک زدن کردند. دوستان قطب‌زاده نیز در اطراف سالن شروع کردند به شعار دادن علیه شاه و فریاد زنده باد مصدق سردادن. شهناز را در حالی که از ترس جیغ می‌کشید، از سالن بیرون بردند. اردشیر زاهدی هم رفت. برنامه جشن به کلی برهم خورد.

عمل شجاعانه صادق قطب‌زاده و دوستان او در آن سال، انعکاس وسیع و اثر مثبتی بر تحرک سیاسی ایرانیان داشت و جو سکوت و خفقان و ارباب را به کلی شکست.

به دنبال وقایع نوروزی در واشنگتن، دولت ایران با خودداری از تمدید گذرنامه‌های دو نفر آقایان صادق قطب‌زاده. علی محمد (شاهین) فاطمی، که هر دو از اعضای منتخب هیئت دبیران جدید انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا بودند، واکنش نشان داد. این امر خود به موضوعی برای تظاهرات اعتراض‌آمیز دانشجویان ایرانی در سرتاسر آمریکا تبدیل شد.

۳. اعتراض به انتخابات مخدوش

در انتخابات رسوای دوره بیستم، تقلبات انتخاباتی وسیعی صورت گرفت. در اعتراض به این انتخابات، تظاهرات و راه‌پیمایی در برابر کاخ سازمان ملل صورت گرفت.

۴. راه‌پیمایی اعتراض - از دانشگاه کلمبیا تا سازمان ملل - ۳۰ تیرماه ۱۳۴۰

دولت از برگزاری مراسم سالگرد قیام ملی سی تیر در مزار شهدای این قیام، در ابن‌بابویه شهر ری جلوگیری کرد. افراد زیادی، از جمله آیت‌الله طالقانی، بازداشت شدند.

به‌عنوان همدردی با این مبارزان و تجلیل از شهدای ۳۰ تیرماه، به دعوت سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، راه‌پیمایی اعتراضی، با شرکت ایرانیان مقیم آمریکا، از دانشگاه کلمبیا تا کاخ سازمان ملل متحد انجام شد. در این تظاهرات، پسر خلیل که ۵-۶ ساله بود، با پرچم ایران بر دوش در جلوی صف تظاهرکنندگان حرکت می‌کرد.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۴۳

۵. **تظاهرات علیه شاه در سانفرانسیسکو** - روز جمعه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۱ در جلوی هتل مارک هاپکینز، محل اقامت شاه. دکتر چمران و حسن لباسچی از سازمان‌دهندگان اصلی این تظاهرات بودند. شاه روز جمعه بعد از اسکورت ماشین‌های پلیس سانفرانسیسکو وارد هتل شد. بیش از ۱۵۰ دانشجوی به رغم سردی هوا و باران، در برابر هتل علیه او تظاهرات کردند. عکس بزرگی از دکتر مصدق را با خود حمل می‌کردند و شعارهای ضد شاه و حمایت از مصدق سر می‌دادند.^۱

۶. اعتراض به حمله نیروهای نظامی به دانشگاه تهران

به مناسبت حملات وحشیانه نیروهای نظامی شاه به دانشگاه، در بهمن ۴۱ (فوریه ۶۳)، تظاهرات گسترده‌ای در شهرهای واشنگتن، نیویورک، میشیگان، ویسکونزین، کالیفرنیا، اوکلاهما، اوهایو، پنسیلوانیا، می‌نوستا، ایلینوی، کنتاکی، کلرادو برگزار شد. در نیویورک، ده‌ها ایرانی، در زیر برف و سرمای شدید هوا، در برابر ساختمان آسمان‌خراش راکفلر تجمع کردند و سپس به داخل کنسولگری ریختند و در حضور خبرنگاران قطعنامه‌ای را برای مخابره فوری به ایران تسلیم سرکنسول ایران کردند. این تظاهرات و شعارها و خواسته‌های دانشجویان، با عنوان «اعتراض به رژیم دیکتاتوری شاه»، «دیکتاتوری شاه ایران را به کمونیزم می‌کشاند»، «دروغ به دانشگاه تهران»، «زندانیان سیاسی را آزاد کنید» در رسانه‌های گروهی منعکس گردید. گزارش کامل این تظاهرات در بخش فعالیت‌های جبهه ملی، آمده است.

۷. اعتراض به رفتار دوم شاه

رفتار دوم ۶ ماده‌ای و انقلاب سفید شاه در ایران، مورد مخالفت گسترده بسیاری از قشرها و طبقات ملت قرار گرفته بود. در خارج از کشور نیز، گروه‌های سیاسی، در اروپا و آمریکا به مخالفت با آن برخاستند. در آمریکا، موضوع هم در شورای جبهه ملی و هم در هیئت اجرائیه بحث شد و تصمیم گرفته شد تمام دانشجویان برای ابراز

۱. رک . به «یادنامه دکتر چمران»، ابراهیم یزدی، نامه چهارم، انتشارات قلم، ۱۳۸۳

۶۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

مخالفت بسیج شوند. ابتدا یک اطلاعیه مختصری در دو صفحه به انگلیسی تهیه شد که طی آن، دلایل مخالفت با فراندوم، سیاست‌های سرکوب شاه و فساد دستگاه حاکمه توضیح داده شده بود. این نشریه برای رسانه‌های گروهی عمده و اصلی فرستاده شد و در مواردی که راه‌پیمایی می‌کردیم میان مردم و علاقمندان توزیع می‌شد.

روز اول بهمن ۱۳۴۲ برابر با ۲۱ ژانویه ۱۹۶۴، از سرتاسر آمریکا، دانشجویان در واشنگتن گرد آمدند. به مناسبت همزمانی این روز با قتل مهدی کلهر، دانش‌آموز، مراسم ختمی در مسجد و مرکز اسلامی واشنگتن برگزار شده بود که تظاهرکنندگان نیز در آنجا حاضر شدند. ضمناً به مناسبت سالروز حمله وحشیانه نیروهای نظامی به دانشگاه در اول بهمن ۱۳۴۱، ابتدا اعلامیه‌ای که به نام کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی تهیه شده بود و سپس قطعنامه‌ای که در چند ماده در محکومیت فراندوم شاه، تهیه شده بود، قرائت شد و به تصویب حاضرین رسید. عده‌ای به نمایندگی از طرف حاضرین قبول کردند که به سفارت ایران بروند و با سفیر جدید، آقای قدس نخعی، دیدار کنند و از او بخواهند که قطعنامه را به تهران مخابره کرده و جواب دریافت کند. در سفارت ابتدا سفیر حتی حاضر نبود هیئت نمایندگی معترضین را بپذیرد، اما بالاخره مجبور شد و دانشجویان به اتاق سفیر راهنمایی شدند. حضور این دانشجویان در سفارت و برخورد سفیر با آن‌ها موجب تشدید اعتراض دانشجویان و «بست نشستن» آنها در سفارت شد.

۸. بست‌نشستن در سفارت ایران

به دنبال نظاهرات یادشده در بالا و دیدار دانشجویان با سفیر ایران، یکی از دانشجویان گفت: ما به نمایندگی از طرف اساتید و دانشجویان ایرانی در آمریکا آمده‌ایم تا اعتراض ایرانیان را به عمل غیر قانونی شاه و فراندوم قلابی او به سمع مقامات مسئول ایرانی برسانیم و تقاضا داریم که قطعنامه ما را به تهران مخابره کنید. واضح بود که سفیر نمی‌توانست چنان درخواستی را بپذیرد. بنابراین اعلام شد که در سفارت بست می‌نشینیم. سفیر برای اخراج به پلیس متوسل شد. ولی وقتی با اعتراض‌های خشم‌آلود معترضین روبرو شد، مجبور شد از پلیس بخواهد که از داخل سفارت بیرون برود.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۴۵

بحث‌های طولانی میان سفیر و معترضین نتیجه‌ای به‌بار نیاورد و شب را در راهروهای سفارت صبح کردیم و روز بعد با گفتگو و چک و چانه زدن‌های بدون نتیجه ادامه یافت. در نهایت سفیر مجدداً از پلیس خواست بست‌نشینان را بیرون بریزد. دانشجویان در مقابل اظهارهای پلیس بی‌اعتنا نشستند و پلیس مجبور شد آنها را کشان‌کشان بیرون ببرد و چون از دستور پلیس سرپیچی کرده بودند، آنها را به کامیون ریخته و به زندان بردند. این خبر در تمام روزنامه‌ها منعکس شد و از اخبار رادیوها و تلویزیون‌ها نیز پخش شد. همان شب بازداشت‌شدگان را آزاد کردند. اما همین امر باعث شد که ایرانی‌های منطقه شرق آمریکا برای ابراز همدردی با دانشجویان به واشنگتن بیابند و روز بعد، تظاهرات عظیم‌تری در برابر ساختمان سفارت/ایران برگزار شد.

۹. کنفرانس مطبوعاتی

به دنبال این تظاهرات و بست‌نشستن، در ۲۶ ژانویه که مصادف با برگزاری فرماندوم در ایران بود، کنفرانس مطبوعاتی در یکی از سالن‌های هتل معروف به ۲۴۰۰ در واشنگتن با حضور جمع کثیری از ایرانیان و خبرنگاران برگزار شد. دکتر علی شایگان، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را به فارسی تشریح کرد و دکتر سیف پورفاطمی به انگلیسی سخن گفت و به سؤالات خبرنگاران جواب داده شد. در پایان کنفرانس مطبوعاتی، ایرانیان حاضر در جلسه، به‌عنوان اعتراض به سیاست دولت آمریکا در حمایت از شاه، به طرف کاخ سفید راه‌پیمایی کردند که تا پاسی از شب، در زیر برف زمستانی ادامه داشت.

همزمان با تظاهرات واشینگتن، در سایر ایالات، نظیر کالیفرنیا نیز تظاهراتی در برابر ساختمان کنسولگری/ایران انجام گرفت.

۱۰. تحصن در معبد سازمان ملل متحد

در یکی از تظاهرات و گردهمایی‌ها در برابر کاخ سازمان ملل متحد، در هیئت اجرایی جبهه ملی تصمیم گرفتیم که قبل از آن و برای جلب توجه هر چه بیشتر افکار عمومی مردم آمریکا به آنچه در ایران می‌گذرد، ابتدا در عبادتگاه سازمان ملل در داخل ساختمان متحصن شویم. معبد سازمان ملل، یک سالن نسبتاً کوچکی است که

صرفاً برای توقف‌های کوتاه افراد و اعضای علاقمند سازمان ملل و دیدارکنندگان به موضوعات معنوی و مکاشفه درون ساخته شده است. علائمی یا نمادی از هیچ دین و مذهب خاصی نصب نشده است. طراحی نور و رنگ آن چنان است که در انسان ایجاد آرامش می‌کند. نیمکت‌های کوتاهی در داخل معبد برای علاقمندان قرار داده شده است. توریست‌ها و بازدیدکنندگان از کاخ سازمان ملل متحد، از این معبد نیز دیدار می‌کنند و بعضی از آنها هم برای کمی استراحت و هم برای مکاشفه‌ای کوتاه، دقایقی را روی نیمکت‌ها ساکت و آرام می‌نشینند. حدود ۸ نفر داوطلب از اعضای جبهه ملی و سازمان دانشجویان، از نیروهای مختلف، به‌عنوان توریست به داخل کاخ و سپس معبد رفتند. روی نیمکت‌ها نشستند. تنی چند از اعضای فعال این سازمان‌ها در بیرون کارهای تبلیغاتی انجام دادند. به تمام رسانه‌های گروهی خبر دادند که عده‌ای از ایرانیان معترض در معبد سازمان ملل، متحصن یا به تعبیر سنت ایرانیان «بست» نشسته‌اند. کسانی که در معبد «بست» نشسته بودند، همراه خود پلاکاردها - یا تابلوهای مقوایی که شعارهایی روی آنها نوشته شده بود و اعتراض به اوضاع سیاسی ایران را منعکس می‌کرد، برده بودند. بعد از مدتی نشستن، هنگامی که زمان توقف آنان در معبد، از وقت معمولی سایر توریست‌ها طولانی‌تر شد، مأمورین سازمان ملل که در داخل کاخ و از جمله معبد مراقب اوضاع بودند، از آن‌ها خواستند که معبد را ترک کنند تا سایر توریست‌ها بتوانند وارد شوند. آن‌ها اعلام کردند که به‌عنوان اعتراض به دولت ایران به سبک و سنت ایرانیان، در معبد سازمان ملل «بست» نشسته‌اند. با اعلام این تصمیم، پلاکاردها را باز کردند و بر سر دست گرفتند. مأمورین تذکر دادند که بایستی فوراً معبد را ترک کنند. آن‌ها درخواست ملاقات حضوری با دبیر کل سازمان ملل متحد یا نماینده او را مطرح کردند. به آن‌ها اطلاع دادند که این درخواست رد شده است و باید فوراً خارج شوند. تصمیم گرفته شد مقاومت منفی کنند. یعنی با پای خودشان بیرون نروند. بلکه آنها را به‌زور بیرون ببرند. دست‌ها و پاهای هریک از بست‌نشستگان را دو مأمور گرفتند کشان‌کشان به بیرون از در اصلی کاخ سازمان بردند. این در حالی بود که خبرنگاران رادیوها و تلویزیون‌ها و مطبوعات در بیرون منتظر بودند. این مناظر برای رسانه‌های گروهی، به‌خصوص تصویری، هیجان‌انگیز و جالب بود. بنابراین عکس و فیلم از این منظره تهیه کردند و با برخی از

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۴۷

بست‌نشستگان، از جمله دکتر چمران، مصاحبه کردند و در بهترین وقت اخبار شب و در برنامه سرتاسری آن را منتشر ساختند.

تظاهرات و اعتراضات ایرانیان و انعکاس آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی آمریکا سبب شد که شخصیت‌های معروف آمریکا که با سیاست خارجی دولت آمریکا در حمایت از شاه موافق نبودند، با ایرانیان هم‌صدایی کنند. به‌عنوان نمونه ویلیام دوگلاس، قاضی معروف آمریکا، در مصاحبه‌ای که خبرگزاری NBC با او داشت (۶۴/۱/۲۶) به سیاست آمریکا حمله کرد و گفت: «شاه ایران مرد فاسد و مهملی است. متأسفانه ما آمریکایی‌ها مردم خود و مردم خارج را گول می‌زنیم و او را اصلاح‌طلب معرفی می‌کنیم تا کمک‌های مالی بیشتری به او بدهیم»^۱.

پخش برنامه «بست‌نشستن» در معبد سازمان ملل از تلویزیون سراسری، برای بعضی از شرکت‌کنندگان در تحسن، به‌خصوص برای دکتر چمران با پیامدهای منفی در محیط کارشان همراه شد. دکتر چمران در آن زمان در آزمایشگاه بل (Bell Laboratories) کار می‌کرد. این آزمایشگاه یکی از معتبرترین و معروف‌ترین مراکز علمی در زمینه الکترونیک، به ویژه در ارتباط با ماهواره‌ها بود. در محیط‌های کاری در آمریکا، به‌خصوص در بخش خصوصی، این نوع فعالیت‌ها ارزش و پیامد منفی دارند. زیرا به‌زعم مدیران این بخش، فعالیت سیاسی حاکی از آن است که فرد به کار علمی‌اش علاقه چندانی ندارد. آنها ترجیح می‌دهند که افراد در کار علمی و حرفه‌ای خود ذوب باشند و انرژی خود را به‌طور کامل صرف کارهای حرفه‌ای و تخصصی خود کنند. البته محیط‌های دانشگاهی، عموماً و اکثراً از این نظر با جو حاکم بر شرکت‌های خصوصی تفاوت زیادی دارد. به‌اصطلاح روشن‌فکر هستند و سعه صدر دارند و این‌گونه فعالیت‌ها عادی است. دکتر چمران مورد انتقاد و اعتراض مدیران

۱. ویلیام دوگلاس، عضو دیوان عالی کشور آمریکا بود و سفرهای متعددی به ایران داشته است. حاصل این سفرها دو کتاب درباره ایران است. یکی درباره ایل قشقایی است تحت عنوان «چهره‌های دوست‌داشتنی در میان مردمی مهربان» و دومی «در غرب هند»، که به «علی - دهقان همدانی» هدیه کرده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های او «مانیفست دموکراسی» است که قسمت‌هایی از آن توسط دکتر چمران در همان سال ترجمه و در مجله «اندیشه جبهه» چاپ شد.

۶۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

شرکت بل قرار گرفت و بعد از آن اکثر همکارانش از او فاصله گرفتند و به او به اصطلاح «چپ‌چپ» نگاه می‌کردند. اما من که در دانشگاه فرلی دیکنسون کار می‌کردم، با مشکلی روبرو نشدم.

۱۱. راه‌پیمایی ۹۰ کیلومتری

با شروع محاکمات سران و فعالان نهضت آزادی ایران و ادامه بازداشت‌ها و تشدید فشار و سرکوب و به مناسبت سالروز قیام ۱۵ خرداد ۴۲، هیأت اجرایی جبهه ملی ایران - شاخه آمریکا، تصمیم گرفت یک راه‌پیمایی ۹۰ کیلومتری در اعتراض به ایران برگزار کند. همزمان، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا نیز طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به دولت ایران که از طریق سفارت و کنسولگری ارسال شد، آزادی بدون قید و شرط کلیه استادان و دانشجویان و فعالان سیاسی را خواسته بود و به منظور ابلاغ این درخواست جمعی از ایرانیان به سفارت ایران رفتند (به شرح بند ۷). راه‌پیمایی از مرکز شهر بالتیمور - در ایالت مریلند - از جلوی ساختمان اداره روزنامه بالتیمورسن (Baltimore Sun) شروع و تا مرکز شهر واشنگتن دی سی - مرکز اسلامی واشنگتن - ادامه یافت. راه‌پیمایی که با ۱۸ نفر شروع شده بود، بدون توقف در تمام ساعات شب و روز ادامه یافت. در این راه‌پیمایی، تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند آقایان صادق قطب‌زاده، دکتر مصطفی چمران، دکتر علی محمد (شاهین) فاطمی، اقتداری، محمدی، اردلان، و این راقم، شرکت کرده بودند. مسئولیت تشکیلاتی و اجرایی این برنامه بر عهده من بود. یکی از اعضای گروه که نمی‌توانست در راه‌پیمایی شرکت کند، با ماشین خود، ما را همراهی می‌کرد؛ در این ماشین، وسایل مورد نیاز اولیه بهداشتی، بطری‌های آب و نوشابه تهیه دیده شده بود و هر یک از راه‌پیمایان که نمی‌توانست ادامه دهد، از این ماشین استفاده می‌کرد. پلیس شهر بالتیمور در جریان این راه‌پیمایی قرار گرفته بود و بر طبق مقررات، گروه راه‌پیمایان را تا مرز حوزه استحفاظی خود همراهی کرد. سپس هر یک از پلیس‌های مناطق سر راه که مسیر حرکت ما به آن‌ها اطلاع داده شده بود، به محض ورود ما به منطقه آنان، آنها کار خود را شروع می‌کردند. رادیوهای محلی، مرتباً اخبار این گروه را پخش می‌کردند. بعد از هر یک ساعت راه‌پیمایی، ده دقیقه در محل سربسته‌ای استراحت داشتیم. علاوه بر این، برای

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۴۹

صرف غذا و یا رفع حاجات طبیعی نیز توقف‌هایی می‌کردیم. از میان همه افراد شرکت‌کننده، دو نفر خیلی ورزیده و به‌اصطلاح چالاک بودند، یکی دکتر چمران و آقای اقتداری. اقتداری بیچه لارستان فارس بود و چالاک همچون یک پرنده سبکبال حرکت می‌کرد. از طرف دیگر، افرادی هم در گروه بودند که زندگی طولانی در آمریکا آن‌ها را تنبل و به‌قول معروف پنچر کرده بود و عادت به راه‌پیمایی نداشتند و مرتب از قافله عقب می‌ماندند. یکی از افراد برای این راه‌پیمایی، لباس مخصوص و پوتین پوشیده بود و چون پوتین‌ها نو بودند، موجب زخم شدن پاها و عقب ماندن از قافله شده بود. برای من که مسئول سازماندهی این راه‌پیمایی بودم، مشکل بود که چگونه آن‌هایی را که تند راه می‌روند، آرام و آنهایی را که کند حرکت می‌کنند، تحریک به سرعت بیشتر کنم تا همه بتوانیم با هم حرکت کنیم. در حرکت‌های جمعی انسانی، مهم‌ترین مسئله حرکت با هم است، نه تند یا کند رفتن. تنظیم حرکت هماهنگ همه اعضای راه‌پیمایی مشکل بود. اما به هر حال، راه‌پیمایی در طول شب و روز ادامه داشت و رادیوهای محلی مرتب خبر گروه راه‌پیما و محل‌هایی را که می‌رسیدیم، پخش می‌کردند. ایرانیان مقیم ایالات شرق آمریکا، به طور وسیعی از این حرکت و ساعت ورود ما به شهر واشنگتن باخبر شده بودند و در یکی از خیابان اصلی ورودی شهر، برای استقبال و پیوستن به این حرکت گرد هم آمده بودند. با پیوستن این افراد به راه‌پیمایان، صفی طولانی از اعتراض‌کنندگان تشکیل شد. حدود ساعت ۱۲ ظهر روز جمعه ما به مقابل ساختمان مرکز اسلامی واشنگتن رسیدیم. علاوه بر جمعیت کثیری که طبق معمول جمعه‌ها، در نماز جمعه حضور پیدا کرده بودند، اکثر سفیران و دیپلمات‌های کشورهای اسلامی نیز در مسجد برای اقامه نماز آمده بودند. با ورود به مسجد، برخی از راه‌پیمایان در مراسم نماز شرکت کردند. یکی از مهم‌ترین و زیباترین مساجد آمریکا، مرکز اسلامی واشنگتن است. این مرکز توسط دولت‌های اسلامی ساخته شده و سفرای این کشورها هیئت امنای مرکز می‌باشند. امام مسجد معمولاً مصری و از فارغ‌التحصیلان دانشگاه الازهر است. نفوذ دولت‌های اسلامی در مرکز اسلامی به موقعیت هر کشور و درجه تعهدات دینی و اولویت‌های سیاسی بستگی دارد. در آن زمان، جمال عبدالناصر در مصر حاکم بود و مصری‌ها در اداره این مسجد و مرکز نقش مهمی داشتند. هر قدر سفیر مصر فعال و مؤثر بود،

سفیر ایران، به سوء اخلاق و رفتارهای غیراسلامی شهرت داشت. بعد از نماز خبرگزاری‌های متعددی، از رادیوها و تلویزیون‌ها و روزنامه‌ها که در جلوی مسجد آمده بودند با مسئولان راه‌پیمایی مصاحبه کردند و اخبار آن منتشر شد. بعد از اتمام نماز و انجام مصاحبه‌ها، کلیه ایرانیان شرکت‌کننده در راه‌پیمایی و بعضی از مسلمانان غیر ایرانی، برای اعتراض به حمایت دولت آمریکا از شاه ایران، به طرف کاخ سفید رفتیم و ساعتی هم در آنجا صدای اعتراض خود را بلند کردیم.

بعد از انجام مراسم نماز جمعه، مدیر داخلی مسجد، به نام *الزین*، چند نفر از راه‌پیمایان از جمله دکتر چمران و من را به محل دفترش در مسجد دعوت کرد. در مذاکره معلوم شد که او ضمناً دبیر *اول سفارت مصر* در واشنگتن است. ضمن حمایت از راه‌پیمایی اعتراضی ما، پشتیبانی خود و دولت مصر را از مبارزات ملت ایران اعلام نمود. ایشان همچنین آمادگی خود و دولت مصر را برای کمک به مبارزات ملت ایران به‌طور خصوصی به دکتر چمران و بنده اطلاع داد. قرار شد در این زمینه بعداً با او گفتگویی داشته باشیم. شرح این ماجرا در بخش دیگر (تأسیس سماع آمده است).

۱۲. تحسن مجدد در سفارت ایران در واشنگتن

یکی دیگر از اقدامات و فعالیت‌های سیاسی که کلیه نیروهای ملی و اسلامی از جمله نهضتی‌ها حضور مفید و مؤثر داشتند، تظاهرات اعتراض‌آمیز در برابر سفارت ایران در واشنگتن بود. در این برنامه تصمیم گرفته شد که برای بار دوم وارد سفارت ایران شویم. در آن زمان *قدس نخعی* سفیر ایران در واشنگتن بود. به ترتیبی که بر ما روشن نشد، خبر تصمیم به تحسن به سفارت رسیده بود و هنگامی که جمعی از ایرانیان از نیوجرسی، نیویورک و سایر ایالات دور و نزدیک در برابر ساختمان سفارت حضور پیدا کردند با درهای بسته و تعطیلی سفارت روبرو شدند. در حالی که ما مسئولین این برنامه بین خودمان بحث می‌کردیم که چه کنیم، *صادق قطب‌زاده* به بازرسی در و پنجره‌های اطراف ساختمان پرداخت و بالاخره از یک پنجره که باز بود، وارد ساختمان سفارت شد و در را به روی حاضرین باز کرد. ما حدود ۳۰ نفر بودیم که وارد شدیم و در سفارت بست نشستیم. بعد از مدتی، مسئولین سفارت خبردار شدند

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۵۱

و لاجرم به سفارت آمدند. از طرف دیگر، همه دوستانی که مقیم واشنگتن بودند، در این برنامه شرکت نکرده بودند و برخی از آنها مسئول اجرای تهیه تدارکات و تبلیغات بودند، از منازلشان پتو و لوازم خواب در سفارت و ساندویچ و غذا برای بست نشینان را آورده بودند و خبر این تحسن را نیز به تمام خبرگزاری‌ها مخابره کردند. در نهایت، مذاکرات میان سفیر با نمایندگان بست‌نشینان آغاز شد. سفیر ابتدا سعی کرد با ملایمت، بست‌نشینان را قانع کند که بدون جنجال سفارت را ترک کنند. اما نهایتاً مجبور شد از پلیس واشنگتن کمک بگیرد. ما در ابتدا مقاومت کردیم. در حضور خبرنگاران با پلیس گفتگو کردیم که سفارت ایران حکم خاک کشورمان را دارد و بست‌نشینی یک سنت سیاسی - اجتماعی ریشه‌دار و جاافتاده در فرهنگ ایران است. ما قصد تخریب ساختمان و یا تهدید مقامات سفارت را نداریم. درخواست‌هایی داریم که از سفیر خواسته‌ایم آنها را به دولت ایران مخابره کند و جواب دولت ایران را برای ما بگیرد و به ما ابلاغ کند. درخواست ما مربوط به مسائل دانشجویان ایران، بازداشت‌ها و محاکمات بود.

آقای قدس نخعی هر کاری کرد که با زبان ملایم بست‌نشستگان را قانع کند که بی‌سروصدا ساختمان سفارت را ترک کنند، موفق نشد و در نهایت، از پلیس خواست که ما را بیرون بریزد. البته قصد مقاومت در برابر پلیس را نداشتیم. بلکه می‌خواستیم مسئله کش پیدا کند و درخواست‌ها و اعتراض ما در مطبوعات و رسانه‌های گروهی هرچه بیشتر منعکس شود. مقاومت در برابر پلیس ممکن بود موجب ایجاد سابقه سوء برای بست نشینان و مشکلات دیگر بشود. لذا هنگامی که پلیس به‌طور جدی اخطار کرد که بر طبق دستور سفیر، باید ساختمان سفارت را ترک کنیم وگرنه با توسل به زور ما را بیرون خواهد انداخت، قبول کردیم و خارج شدیم. به این ترتیب بست ما که به مدت ۴۸ ساعت به طول انجامید به پایان رسید.

۱۳. سفر شاه به آمریکا در خرداد ۱۳۴۳

بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین تظاهرات علیه شاه، هنگامی بود که او در خرداد ۱۳۴۳ که مصادف با سالروز قیام ۱۵ خرداد بود، به آمریکا آمد. نیروهای مخالف، از هر گروه و دسته‌ای، زیر چتر دو سازمان سیاسی و صنفی - سازمان جبهه ملی و سازمان

۶۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

دانشجویی ایرانی در آمریکا تدارک تظاهرات اعتراض‌آمیز گسترده‌ای را فراهم کرده بودند. یکی از رویدادهای بسیار مهم، به نفع مبارزه علیه شاه، نامه‌ای بود که سازمان بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر به رئیس دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس، به مناسبت سفر شاه به آمریکا نوشت. در این نامه آمده بود که گزارش‌های متعددی توسط اینتریول، نهاد زیرمجموعه سازمان ملل متحد، منتشر شده است که به موجب آن، اعضای خانواده شاه نقش اساسی در قاچاق مواد مخدر در ایران دارند. حتی یک عضو خانواده پهلوی به نام دوکو، به خاطر داشتن مواد مخدر در ژنو دستگیر شد، اگرچه با فشار شاه، پلیس سوئیس فوراً او را آزاد کرد. سازمان بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر، به رئیس دانشگاه کالیفرنیا که می‌خواست به شاه دکترای افتخاری «انسانیت» اهدا کند، اعتراض کرده بود. ما از روی این نامه یک برگه‌ی شاید حدود یک صد هزار نسخه، در چاپخانه زیرزمین منزلمان در نیوجرسی چاپ کردیم و برای تمام کلانتری‌ها، رادیو و تلویزیون‌ها و روزنامه‌های محلی در سرتاسر آمریکا پست کردیم.

انعکاس وسیع این فعالیت‌ها، مقامات سفارت ایران را بسیار نگران کرده بود. در واکنش، کاخ سفید و مأمورین سفارت و کنسولگری‌های ایران تلاش بسیار کردند تا ما را از انجام این تظاهرات باز بدارند. به عنوان مثال، به مأمورین اداره آگاهی فدرال - معروف به FBI، هدایایی داده بودند تا به ایرانیان معارض و مبارز مراجعه کرده و آنها را بترسانند و مانع شرکت آنها در تظاهرات بشوند. از جمله دو نفر به در منزل ما در نیوجرسی - موریستون آمدند و به عنوان مأمور اف بی آی خواستند که با من صحبت کنند. بعد از آن که مشخصات آنها را از روی کارت شناسایی‌هایشان یادداشت کردم، به آنها گفتم هیچ سؤالی را جواب نمی‌دهم، مگر در حضور وکیل حقوقی‌ام. آنها که بدون اجازه رسمی آمده بودند، عذر آوردند و خانه را ترک کردند. این شیوه برخورد در اکثر مواردی که مأمورین اف بی آی به ایرانیان فعال مراجعه می‌کردند، استفاده شد و در نهایت این اقدام مقامات ایران نتوانست در انصراف ایرانیان از فعالیت‌های سیاسی ضد حکومت شاه، مؤثر واقع شود.

در حرکت دیگری برای انصراف ایرانیان از فعالیت‌های علیه شاه، قبل از سفر وی به آمریکا آقای باهر سرکنسول ایران در نیویورک سیدفرید زنجانی، پسر آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی را واسطه گفتگو با دکتر چمران و من قرار می‌دهد. آقای زنجانی به

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۵۳

منزل ما در نیوجرسی آمد و اظهار داشت که سفیر ایران در واشنگتن، از طرف دولت ایران پیغام داده است که اگر شما در سفر شاه به آمریکا علیه او تظاهرات نکنید، قول می‌دهیم مهندس بازرگان و دوستانش را آزاد کنیم. ما جواب دادیم که بروید در زندان با آقای مهندس بازرگان مذاکره کنید، هر نظری که آنها بدهند ما همان را عمل می‌کنیم. برای ما روشن بود که این سخنان سفیر پایه و اساسی ندارد. آنها این کار را نمی‌کنند و نکردند. بلکه برای مقابله با تظاهرات دانشجویان نیروی ضربتی تدارک دیدند. قبل از آمدن شاه به آمریکا، آقای دکتر مهدی ممکن که از دکترهای داروساز خوش فکر و مسلمان و متعهد هستند و از سال‌ها قبل و در زمانی که در شرکت تولید دارو کار می‌کردم او را می‌شناختم. از همکاران خوب ما بود، برای کاری به نیویورک آمده بود. او قبل از سفرش به آمریکا مهندس بازرگان را در زندان دیده بود و از مهندس برای من پیغام آورد که از طریق افسران زندان مطلع شده است که یک گروه ضربت ۳۰۰ نفری مرکب از گروه‌بانیان و درجه‌داران ارتش را زیر پوشش آموزش به آمریکا فرستاده‌اند و قرار است آنها به همراه سایر افسرانی که در مرکز نظامی آمریکا آموزش می‌بینند به نیویورک و واشنگتن و سایر شهرهایی که قرار است شاه به آنجاها سفر کند بیایند و در تظاهرات به نفع شاه با دانشجویان معترض درگیر شوند.

شاه وارد آمریکا شد و در هتل بزرگ و معروف نیویورک به نام والدورف فاستوریا، مستقر گردید. از زمان ورود او به هتل، در پیاده‌روی روبروی محل اقامت او، صدها نفر از دانشجویان و سایر ایرانیان مقیم شرق آمریکا به تظاهرات علیه او دست زدند. انعکاس فریادهای «مرگ بر شاه»، «سرنگون باد شاه» پنجره‌های هتل را به لرزه درمی‌آورد. این فریادها تا درون اتاق‌های اقامت شاه نیز نفوذ می‌کرد. ناگهان نیروهای ضربتی طرفدار شاه وارد صحنه شدند و با دانشجویان درگیر شدند. اما پلیس نیویورک به سرعت دخالت کرد و مانع گسترش درگیری شد. در آمریکا، راه‌پیمایی و تظاهرات، به هر اسمی و برای هر مقصود و منظوری آزاد است. هیچ مقامی و نهادی حق ندارد مانع این آزادی شود. اما اولاً بر طبق مقررات، یک شخص حقیقی و نه حقوقی، می‌بایستی مسئولیت مراسم را در نزد پلیس برعهده بگیرد. و ثانیاً به طور دقیق، محل و مسیر حرکت و راه‌پیمایی و محل توقف را تعیین کند. پلیس جز در موارد خاصی، حق ندارد مسیر تظاهرکنندگان را تغییر بدهد و یا آن را محدود کند.

موارد خاص هم در قانون پیش‌بینی و معین شده است. مثلاً در شهر واشنگتن، به هیچ تجمع و گردهمایی و تظاهراتی نزدیک‌تر از ۵۰۰ متری یک سفارت‌خانه اجازه داده نمی‌شود. با توجه به اینکه در هر تظاهرات و راه‌پیمایی ممکن است کسانی و گروه‌هایی مخالف تظاهرکنندگان باشند که بخواهند با آنها درگیر شوند، این وظیفه پلیس است که امنیت تظاهرکنندگان را حفظ کند و تنها وقتی حق دارد از ادامه تظاهرات آنها جلوگیری نماید که دست به اعمالی بزنند که نظم و امنیت دیگران را مختل سازند. بنابراین حمله گروه ضربت، با دخالت پلیس، بدون نتیجه بود. ثالثاً موافقت کتبی یک پزشک را که اجازه طبابت در آن ایالت را داشته باشد، به پلیس تحویل دهند. به عبارت دیگر این پزشک اعلام آمادگی کند که در صورت بروز حوادث، امکان ارائه خدمات پزشکی وجود دارد. در این تظاهرات، نام و مشخصات من به پلیس داده شد. در تظاهرات واشنگتن دی سی، به درخواست من آقای دکتر محلاتی، از پزشکان مسلمان و متعهد مقیم شهر واشنگتن قبول مسئولیت کردند و به پلیس اطلاع داده شد. در این تظاهرات، نام و مشخصات من به پلیس داده شد. در تظاهرات واشنگتن دی سی، به درخواست من آقای دکتر محلاتی، از پزشکان مسلمان و متعهد مقیم شهر واشنگتن قبول مسئولیت کردند و به پلیس اطلاع داده شد. دومین تظاهرات در برابر ساختمان دانشگاه نیویورک انجام شد. شاه در مراسم ویژه‌ای برای دریافت دکترای افتخاری بشریت در دانشگاه نیویورک به اتفاق فرح و همراهانش حاضر شد. بیش از یک صد ایرانی معترض در پیاده‌روی کنار ساختمان این دانشگاه جمع شده بودند و فریادهای مرگ بر شاه می‌کشیدند و به دانشگاه نیویورک به‌خاطر اعطای دکترای افتخاری به شاه اعتراض می‌کردند. با آهنگ خاصی، شعر موزونی را به انگلیسی و به صدای بلند می‌خواندند: N. Y. U – SHAME ON YOU یعنی: دانشگاه نیویورک شرم بر تو باد.

برای ضبط این تظاهرات و پخش آن از رادیو قاهره، من یک دستگاه ضبط صوت کوچکی را در کیف دستی‌ام گذاشته بودم و نمی‌خواستم کسی از این کار من مطلع شود. در آن زمان، از وسایل الکترونیکی ظریف و دیجیتالی نظیر آنچه این روزها در دسترس همگان هستند، خبری نبود. من برای قطع و وصل ضبط صوت می‌بایستی کیفم را مرتب باز کنم و ببندم. این موجب سوءظن پلیس و چک کردن کیفم شد،

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۵۵

ولی چون به جز ضبط صوت چیزی در آن نیافت، مزاحم کارم نشد. اما بعضی از تظاهرکنندگان متوجه کار من شدند.

۱۴. راز یک بلیون دلار

در جریان مراسم اعطای دکترای افتخاری به شاه در دانشگاه نیویورک، در حالی که ما در بیرون ساختمان تظاهرات می‌کردیم، چند تن از ایرانیان معترض توانسته بودند به داخل سالن محل برگزاری مراسم راه پیدا کنند. یکی از این معترضین شخصی بود به نام «خیبرخان». او زمانی خود از نزدیکان شاه و همبازی او در قمارهای شبانه دربار بود. کیهان هوایی (مهرماه ۱۳۴۳) درباره خیبرخان نوشت که او از ۱۴ سالگی در انگلیس تحصیل می‌کرده است. ظاهراً از همین کشور، دکترای خود را در رشته اقتصاد گرفته بود. معروف بود که قهرمان گلف دنیاست و در سال ۱۳۳۹ به‌عنوان شیک‌پوش‌ترین مرد جهان شناخته شده بود. گفته می‌شد که خیبرخان یکی از معروف‌ترین سرمایه‌داران ایرانی در دنیا، به‌خصوص در آمریکاست که در کشورهای آسیا و اروپا و آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است. دولت ایران سعی کرده است نظر او را برای سرمایه‌گذاری در ایران جلب کند.

او با مشارکت یک شرکت آمریکایی و یکی از برادران شاه، درصدد ایجاد یک استادیوم و مجتمع بزرگ ورزشی بود. خیبرخان در عین حال جزو باند تیمور بختیار بود و هنگامی که بختیار مغضوب واقع شد، ستاره اقبال خیبرخان نیز افول کرد. اما مدعی شد که برادر شاه اموال او را غصب کرده است. بنابراین در دادگاهی در آمریکا علیه برادر شاه شکایت کرده بود و از دادگاه برگ احضاریه برای برادر شاه گرفته بود. اما او نمی‌توانست برگ دادگاه را به برادر شاه ابلاغ کند تا در دادگاه رسیدگی خود را ادامه دهد. او از فرصت حضور شاه در مراسم دانشگاه نیویورک استفاده کرد و دسته‌گلی تهیه کرد و به‌اتفاق دخترش و وکیل حقوقی‌اش در مراسم حاضر شد و به بهانه دادن دسته‌گل به شاه احضاریه دادگاه را به دست شاه داد و به این ترتیب احضاریه دادگاه را به شاه که مسئول دربار ایران و اعضای خانواده سلطنتی بود، در حضور وکیل خودش ابلاغ کرد و سپس، خبر آن را به روزنامه‌ها داد که سر و صدا و جنجال زیادی به راه انداخت. اما خیبرخان تنها به این امر اکتفا نکرد. او با کمک و

همکاری دوستان قدیمی‌اش در دربار، یا کمک کانال‌های دیگر، توانست اطلاعات سری مربوط به موجودی حساب‌های بانکی شاه در سوئیس را به دست آورد و آنها را در اختیار مجله معروف نیشن - Nation آمریکا گذاشت. این مجله اسناد را طی مقاله‌ای تحت عنوان «راز یک میلیارد دلار» به چاپ رسانید. اسناد و صورت‌حساب‌های بانکی چاپ شده در این مقاله نشان می‌داد که شاه حداقل یک میلیارد دلار، تنها در یکی از بانک‌های سوئیس موجودی دارد. ترجمه کامل این مقاله مجله نیشن توسط سازمان مجاهدین خلق اولیه چاپ و منتشر گردید.

سومین تظاهرات گسترده علیه شاه در لس‌آنجلس انجام شد. شاه برای شرکت در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه کالیفرنیا به لس‌آنجلس رفت. قرار بود در طی این مراسم، به شاه ایران نیز دکترای افتخاری داده شود. این مراسم با حضور هزاران نفر از دانشجویان و بستگان آنها در استادیوم سرباز دانشگاه برگزار می‌شد. در روز مراسم، به ابتکار و همت دانشجویان و ایرانیان معترض و مبارز کالیفرنیا، به خصوص دکتر پرویز طاهرپور که آن زمان عضو شورای جبهه ملی در آمریکا بود، یک آگهی تبلیغاتی با حروف بسیار درشت تهیه شده بود که به صورت یک دنباله، به عقب یک هواپیمای کوچک مشقی اجاره‌ای بسته شده بود. متن پیام تبلیغاتی این بود: اگر خماری! نیاز به یک بست داری، برو شاه را ببین NEED A FIX SEE THE SHAH. ساعتی از آغاز مراسم نگذشته بود که هواپیمای مشقی در فضای استادیوم، در ارتفاع کم ظاهر شد در حالی که شعار تبلیغاتی به وضوح برای همه قابل رؤیت و خواندن بود. هواپیما مرتب دور می‌زد و توجه هزاران شرکت‌کننده در مراسم و خبرگزاری‌ها را به خود جلب کرده بود. عکاسان و فیلم‌برداران مرتب عکس و فیلم می‌گرفتند. مقامات مسئول دانشگاه از پلیس استمداد طلبیدند. یک هلیکوپتر پلیس به پرواز درآمد و سعی کرد هواپیمای مشقی را مجبور به ترک فضای استادیوم کند. اما فقط توانست دنباله‌ای را که آگهی تبلیغاتی ضد شاه روی آن نوشته شده بود، پاره کند و هواپیمای مشقی مجبور به ترک فضای استادیوم شد.

هوا بسیار لطیف و مطبوع بود. ورزشگاه از جمعیت موج می‌زد. هنگامی که هواپیما بر فراز ورزشگاه می‌چرخید توجه تمامی حاضران را به خود جلب کرده بود و

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۵۷

همه علیه شاه شروع کردند به شعار دادن. در دهه ۶۰، جنبش ضد جنگ در آمریکا و جنبش ضد فرهنگ، معروف به counter culture، به خصوص در میان دانشجویان بسیار قوی بود. بنابراین با دیدن شعار علیه شاه، حاضران به شدت تحریک شدند. جو بسیار پرهیجانی مراسم را فراگرفت. فرح گریه می کرد و شاه صورتش را با دستهایش پوشانده بود. در همین مراسم، جمعی از دانشجویان وابسته به جنبش ضد جنگ در اعتراض به حمایت آمریکا از شاه و دعوت از شاه به دانشگاه، به صورت لخت مادرزاد در مراسم دریافت گواهینامه های خود حاضر شدند. یکی از آنان در حالی که دوست دخترش هم لخت بر دوش او سوار بود وارد مراسم شد. این رویدادها خود سبب شده تا روزنامه ها گزارش های مفصلی از تظاهرات ایرانیان علیه شاه و مبارزات ملت ایران به چاپ برسانند.

بعد از خرداد ۴۳، به دنبال دیدارها و گفتگوهایی که با مقامات مصری، در برن و در قاهره انجام شده بود، اول تابستان ۱۹۶۴، به همراه خانواده از آمریکا به مقصد مصر خارج شدم، چند ماه بعد دکتر چمران نیز به ما پیوست. صادق قطب زاده، که برای شرکت در یک اجلاس اتحادیه بین المللی دانشجویان به مالزی یا سنگاپور رفته بود، به هنگام برگشتن به آمریکا، به بهانه اتمام اعتبار گذرنامه اش، او را راه ندادند. سازمان دانشجویان عرب، برای او یک گذرنامه سوری تهیه کرد. قطب زاده از آن پس در پاریس ماند. سفر به مصر، لبنان و عراق، موجب شد که ما برای دو سال از فعالیت های دفاعی ایرانیان برکنار بودیم. اما تظاهرات اعتراضی دانشجویان و ایرانیان مبارز ادامه داشت. به عنوان نمونه می توانم از تظاهرات ۲۶ و ۲۷ (جمعه و شنبه) نوامبر ۱۹۶۵ در برابر سفارت ایران در واشنگتن در اعتراض به محاکمه ۱۴ روشنفکر ایرانی و محکومیت آنان در دادگاه شماره یک ارتش و دفاع از حقوق متهمین حادثه کاخ مرمر، یاد کنم که به دعوت سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انجام شد.

۱۵. توسعه فعالیت ها

در فاصله سال های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۵ اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان در آمریکا و اتحادیه در اروپا و نهضت آزادی در تظاهرات و اعتراضات خیابانی در خارج از

کشور به‌طور کلی حضور و مشارکت نداشتند و اگر هم بعضاً شرکتی داشته‌اند، به‌صورت فردی بوده است. اما از اواخر سال ۱۳۵۵ به بعد، انسجام درونی انجمن‌های اسلامی دانشجویان، ارتقاء سطح آگاهی و بینش سیاسی این اعضا و نیز انسجام شبکه تشکیلاتی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، به‌خصوص در آمریکا، آنچنان بود که هم می‌توانست و هم ضرورت داشت در موارد خاص به برگزاری این نوع تظاهرات، به‌صورت مستقل و با هویت فکری و سیاسی خود وارد شود.

از این تاریخ به بعد، چندین گردهمایی و راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز ضد رژیم شاه در نقاط مختلف آمریکا، از جمله در سانفرانسیسکو، هیوستون، در نیویورک و در واشنگتن صورت گرفت. هر یک از این تظاهرات با یاد یکی از شهدای جنبش اسلامی ایران نامگذاری می‌شدند. به جز تظاهرات سانفرانسیسکو که به ابتکار و به نام «انجمن اسلامی دانشجویان در کالیفرنیا» صورت پذیرفت، بقیه تحت نام «سازمان جوانان مسلمان» برگزار شد. البته سازمانی به این نام وجود نداشت. اما ما نمی‌خواستیم به نام «انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، گروه فارسی زبان» این تظاهرات برگزار شود. اگرچه شرکت‌کنندگان در تظاهرات تماماً از اعضای این انجمن بودند. این انجمن یک تشکیلات باز و علنی بود. برگزاری تظاهرات به نام انجمن، پیامدهای امنیتی اعضای آن را در برگشت به ایران سنگین می‌کرد. علاوه بر این، انجمن تشکیلات بزرگی بود که در زیر نام و چتر آن ما توانسته بودیم تمام دانشجویان و ایرانیان متعهد و مسلمان را گرد هم آوریم و مصلحت نمی‌دانستیم که به این اجتماع لطمه وارد شود. برگزاری تظاهرات به نام نهضت آزادی ایران را هم به مصلحت نمی‌دانستیم. چه اولاً تمام شرکت‌کنندگان در تظاهرات عضو نهضت آزادی نبودند و شاید هم، مایل نبودند تحت این نام که احتمال خطر امنیتی آن به‌مراتب بیشتر از انجمن اسلامی بود، حضور و مشارکت داشته باشند.

۱۶. تظاهرات و اعتصاب غذا در اکتبر ۱۹۷۶ (آذر ۱۳۵۵)

جمعی از روحانیون مبارز مقیم نجف، تحت نام «جامعه روحانیت مبارز خارج از کشور» تصمیم می‌گیرند که یک اعتصاب غذا و راه‌پیمایی در پاریس و نیویورک در حمایت از زندانیان سیاسی ایران و آزادی آنها برگزار کنند.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۵۹

بعد از انتقال آیت‌الله خمینی از بورسای ترکیه به نجف، جمعی از طلاب جوان علاقمند و وفادار به ایشان، از قم به نجف رفتند و حلقه فعال پیرامون ایشان را تشکیل دادند. این افراد هر کدام راه و روش و خلیقات خاص خود را داشتند و عموماً افرادی عمل‌گرا و کمتر اهل مطالعه، حتی دروس حوزوی بودند. از اوائل سال ۱۳۵۶، فعالیت خود را تحت نام «روحانیان مبارز خارج از کشور»، سامان دادند و گاه و بی‌گاه بیانیه‌ها و نشریاتی تحت همین نام منتشر می‌کردند. در اوائل دی ماه ۵۶ اولین روزنامه خود را با نام «۱۵ خرداد» منتشر کردند. اما سطح آن پائین بود. تعدادی هم برای ما به امریکا می‌فرستادند. ما هم برای اعضای شورای مرکزی نهضت و انجمن اسلامی جهت اطلاع می‌فرستادیم. اما فرد محوری این گروه محمد منتظری بود که به طور فعال مایشاء، و در مواردی غیرمنطقی و نامنسجم عمل می‌کرد. اعتصاب غذای اکتبر سال ۱۹۷۶ را او برنامه ریزی کرده بود.

در پاریس به کمک صادق قطب‌زاده، آنها سالن یک کلیسا را برای اعتصاب غذای خود انتخاب کردند. جمعی از روحانیان جوان نجف، به پاریس رفتند. تعدادی از ایرانیان غیرروحانی ساکن در لبنان نیز با پوشیدن لباس روحانی به این جمع پیوستند. محمد منتظری با من، ابتدا در هیوستون تگزاس و سپس در شهر ایمز، ایوا که به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان برای سخنرانی رفته بودم، تماس گرفت و خواست که هم زمان با آنها ما هم در نیویورک اعتصاب غذا و راه‌پیمایی برگزار کنیم. بعد از مشورت با دوستان در نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان، موافقت خود را اطلاع دادم. آقای منتظری از زندانیان سیاسی ۵ نفر را اسم برد که در تظاهرات و نامه به سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بشر، آزادی آنها را درخواست کنیم. این ۵ نفر عبارت بودند از: آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، اکبر هاشمی رفسنجانی، مهندس عزت‌الله سحابی و سیدمهدی هاشمی. اولین بار بود که نام سیدمهدی هاشمی را می‌شنیدم. آقای محمد منتظری از تلفن منزل صادق قطب‌زاده، شرح مفصلی درباره مهدی هاشمی داد و اینکه او از اعضای برجسته و فعال «گروه هدفیون» در اصفهان است و به اتهام قتل آیت‌الله شمس‌آبادی بازداشت شده و تحت شکنجه است. چند نامه هم به نام او برای دبیرکل سازمان ملل متحد

۶۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

نوشته شده بود که ما آنها را ترجمه کرده و برای سازمان بفرستیم. برخی از دوستان به من خبر دادند که انگیزه تظاهرات در اصل برای حمایت از مهدی هاشمی است. با توجه به عدم آشنایی با مهدی هاشمی و سوابق او و نوع اتهاماتش، از تنها راه منطقی استفاده کردم و با دکتر سجابی در تهران تلفنی صحبت کردم و نظرشان را جویا شدم. این اولین بار بود که بعد از سال‌ها با تلفن با ایشان صحبت می‌کردم. دکتر سجابی، ضمن ابراز خوشحالی فراوان از تلفن من و قدردانی از فعالیت‌ها، توصیه کردند تنها از کسانی حمایت کنید که آن‌ها را می‌شناسید. این توصیه به اندازه کافی برای من گویا بود. بنابراین در تظاهرات آن روز ما به جای مهدی هاشمی نام آقای مهندس لطف‌الله میثمی را اضافه کردیم. از دانشجویان و ایرانیان علاقمند برای انجام راه‌پیمایی و تظاهرات در روز جمعه دعوت کردیم. اما ۵ نفر از دانشجویان به همراه خود من، از روز سه‌شنبه اعتصاب غذا و تظاهرات در برابر کاخ سازمان ملل متحد را آغاز کردیم. نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد نوشتم و دلایل اعتصاب غذا و تظاهرات را شرح دادم. اعتصاب غذای ما از نوع خشک نبود. یعنی فقط آب، چای یا قهوه می‌خوردیم. به دلیل ناامنی در شهر نیویورک، یکی از ایرانیان مقیم این شهر که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام، استیشن‌واگن خود را در اختیار ما گذاشت که شب‌ها در آن می‌خوابیدیم، تظاهرات روز جمعه با حضور ۵۰ نفر با شعارهایی که منعکس‌کننده درخواست‌های ما بود و روی پلاکاردها نوشته شده بودند، برگزار شد. عکس هر یک از این ۵ زندانی، با توضیح مختصری درباره آنها به زبان انگلیسی روی کارت‌پستال‌هایی چاپ شده بودند که در میان مردم توزیع می‌شد. این کارت‌پستال‌ها، نامه به سازمان ملل، بیانیه‌ای به انگلیسی در توضیح علت اعتصاب غذا و مطالبات اعتصاب‌کنندگان و عکس‌هایی از این تظاهرات در پیوست‌های ۱-۴ آمده است.

۱۷. عملیات «مدرس - صمدیه لباف» - اعتصاب غذا و تظاهرات در واشنگتن
هنگامی که شاه و فرح در نوامبر ۱۹۷۷ به دعوت کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا به واشنگتن سفر کردند، شورای نهضت آزادی ایران - واحد آمریکا و شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان، تصمیم گرفت، دانشجویان مسلمان و فعالان سیاسی ملی - اسلامی در تظاهرات علیه شاه در واشنگتن حضور جدی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۶۱

و گسترده داشته باشند. اما اجماع عمومی بر این نظر بود که این تظاهرات زیر نام «سازمان جوانان مسلمان» انجام گیرد. تمام واحدهای انجمن در سرتاسر آمریکا برای حضور در واشنگتن بسیج شدند. اعضای انجمن در واشنگتن مسئولیت تدارک و پذیرایی و اسکان کلیه کسانی را که از ایالات مختلف در سرتاسر آمریکا به واشنگتن می‌آیند، پذیرفتند. با پلیس تماس گرفته شد و هماهنگی‌های قانونی صورت گرفت. به عنوان مسئول کل برنامه اوراق پلیس را امضاء کردم. آقای دکتر محلاتی، به عنوان پزشک آمادگی خود را برای ارائه خدمات پزشکی، در صورت بروز حادثه به طور کتبی به پلیس اطلاع دادند. در هتل نزدیک به ساختمان کنگره، اتاقی کرایه شد و با درخواست ما، دو خط تلفن مستقیم در این اتاق نصب شد. در واقع این اتاق مرکز مدیریت عملیات شد. گزارش این عملیات که به نام «مدرس - صمدیه لباف» بود در پیوست شماره ۵ و تصاویری از آن در پیوست ۶ و توضیحاتی در پیوست ۷ آمده است.

۱۸. عملیات «سعیدی» در واشنگتن و هیوستون

این تظاهرات در یک روز معین در دو شهر واشنگتن و هیوستون در (روز جمعه) ۳۰ دی ماه ۱۳۵۶ (۲۰ ژانویه ۱۹۷۸) برگزار شد. در واشنگتن، گردهمایی و حرکت ایرانیان از ساعت ۱۰/۳۰ در میدان دویان آغاز شد. در هیوستون در همین ساعت فعالان سیاسی و دانشجویان در یکی از خیابان‌های نزدیک به دانشگاه هیوستون گرد هم آمدند و به سمت ساختمان کنسولگری ایران در مرکز شهر حرکت کردند. در هر دو تظاهرات، بیانیه‌هایی در توضیح وضعیت ایران و سرکوب معترضین به انگلیسی تهیه شده بود که در طول مسیر حرکت در میان مردم آمریکا توزیع می‌شد. در هیوستون، تظاهرکنندگان، مراسم خود را در معبد راسکو، در نزدیک دانشگاه سنت توماس و با برگزاری نماز جماعت پایان دادند.

گزارش این عملیات، که به نام «سعیدی» نام‌گذاری شده بود و بیانیه «سازمان جوانان مسلمان» همراه با تصاویر در پیوست‌های ۸-۱۱ آمده است.

۱۹. کشتار ۱۷ شهریور، تظاهرات واشنگتن - شهریور ۱۳۵۷

در حمله ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، در میدان ژاله تظاهرات مردمی به خاک و خون کشیده

۶۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

شد. جمعه شب به وقت تهران، سه صبح به وقت هیوستون، خواهرم، مینا خانم، با صدایی آکنده از هیجان و ناراحتی در تلفن گفت: «همه را کشتند، همه را تیرباران کردند». او را دعوت به آرامش کردم و خواستم که با آرامی بگوید چه شده است. او ماجرا را شرح داد، روزهای بعد، اطلاعات و اخبار کامل‌تری به دست ما رسید. در همین روزها، آقای مهندس شهرستانی، حدود ۲۰۰ قطعه عکس از شهدای میدان ژاله را برای من آورد. این عکس‌ها را از سر و سینه، از جلو و پشت، از جنازه کشته‌شدگان گرفته شده بود. این عکس‌ها به وضوح نشان می‌داد که تیراندازی به قصد کشتن مردم بوده است. در تظاهرات و اعتراض‌های مردمی گاهی پلیس برای متفرق کردن مردم مبادرت به تیراندازی هوایی می‌کند. گاهی هم ممکن است برای بازداشت بعضی از تظاهرکنندگان پاهای آنها را هدف قرار بدهد. اما گاهی دستور تیراندازی به قصد کشتن «Shoot to Kill Order» داده می‌شود. در قوانین بین‌المللی، این اقدام یک جنایت محسوب می‌شود. در دوران استبداد سلطنتی، در دو نوبت این عمل انجام شده است. بار اول در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که تمام رسانه‌های گروهی بین‌المللی، کشتار مردم را با همین عنوان گزارش کردند. در جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ فرماندار نظامی (اویسی یا رحیمی) چنین دستوری صادر کردند. در واکنش به این کشتار، تظاهراتی در اعتراض به حمایت آمریکا از شاه برگزار شد. (پیوست‌های ۱۲-۱۴) در حالی که در واشنگتن بودم و همراه با سایر ایرانیان در این تظاهرات شرکت داشتم، از آلمان آقای دکتر صادق طباطبایی ناپدید شدن امام موسی صدر و همراهانش را در سفر به لیبی خبر داد.

۲۰. آخرین تظاهرات اعتراض - ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۵۷

این تظاهرات توسط اعضای انجمن اسلامی دانشجویان هنگامی برگزار شد که به اتفاق آیت‌الله خمینی در پاریس - نوفل‌لوشاتو، مستقر شده بودیم - در نیمه اول آبان‌ماه ۱۳۵۷ تعطیل عمومی و تظاهرات خیابانی سرتاسری در ایران، برقرار بود. در بسیاری از مناطق، مردم با نیروهای نظامی درگیر شده بودند و به‌موجب اخباری که به‌دست ما رسیده بود، تعدادی هم کشته شده بودند.

مسئولان این تظاهرات، گزارشی از تحصن و تظاهرات خود را همراه با پیامی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۶۳

برای آیت‌الله خمینی به پاریس فرستادند. این گزارش همراه با یادداشت‌های من، در یکی از بازرسی‌های منزل، در غیاب من یا یکی از اعضای خانواده یا وکیل، بعد از انقلاب توسط مأموران ربوده شده است و در دسترس نیستند. بنابراین به یاد ندارم این تظاهرات در کجا برگزار شده بود. اما به پیشنهاد من، آیت‌الله خمینی در پاسخ به پیام دانشجویان متنی را فرستادند. (پیوست ۱۵)

بخش دوم - اقدامات دفاعی

مقدمه

یکی از وسائل همصدایی و هم‌آوازی با مبارزان داخل کشور، تظاهرات و راه‌پیمایی در برابر سازمان ملل متحد، سفارت و کنسولگری ایران در آمریکا بود. اما منحصر به آن نبود. از جمله راه‌های دیگر که مفید و مؤثر واقع می‌شد، انجام کار توضیحی با نوشتن نامه به سناتورها و نمایندگان مجلس آمریکا توسط ایرانیان ساکن هر ایالت به صورت فردی یا جمعی و یا جمع‌آوری امضا از مردم عادی در پای نامه‌های اعتراض بود. در این نامه‌ها به‌طور معمول، فشارها و سرکوب‌های سیاسی در ایران و بازداشت مبارزان و محاکمه فعالان (نظیر بازداشت سران جبهه ملی دوم، رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران، حمله مسلحانه به دانشگاه و شکنجه زندانیان، نقض حقوق بشر و ...) توضیح داده می‌شد و به سیاست دولت آمریکا در حمایت از حکومت سرکوب‌گر شاه اعتراض می‌شد.

سناتورها و نمایندگان مجلس، هنگامی که این نامه‌ها را دریافت می‌کردند، معمولاً از وزارت امور خارجه کشورشان درمورد مطالب آن توضیح می‌خواستند. وزارت امور خارجه نیز از سفارت آمریکا در ایران توضیح می‌خواست. این نوع حرکت‌ها، به مسئولان ایرانی و مقامات آمریکایی در تهران نشان می‌داد که اعمال آنان در خارج منعکس و منتشر شده است و آنان را به تجدید نظر در اعمال فشار وادار می‌ساخت. هدف اصلی این نوع اقدامات، آگاه ساختن مردم آمریکا از واقعیت اعمال و سیاست‌های دولت آمریکا در سایر کشورها، از جمله ایران بود. مردم آمریکا، در موارد مختلف نشان داده بودند که اگر موضوعی را بفهمند و توجه آنها به آن جلب شود، بی‌تفاوت نخواهند بود. نمونه بارز آن جنبش ضد جنگ (ویتنام) بود.

رئیس مؤسسه علمی در دانشگاهی که در آنجا کار می‌کردم، با درخواست من، نامه‌ای به سناتور ایالت نیوجرسی نوشت و دستگیری و محاکمه استادان دانشگاه، از جمله مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را توضیح داد و از او خواست جهت آزادی آنان اقدام کند. وزارت خارجه آمریکا به نقل از گزارش سفارت آمریکا در تهران به او جواب داده بود که در ایران شخصی به نام «مهدی بازرگان» زندانی نمی‌باشد؟!!

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۶۵

ادامه بازداشت سران و فعالین نهضت آزادی و محاکمه آنان در دادگاه‌های سر بسته نظامی و انتشار اخبار آن، روزه‌روز بر هیجانانگیزان ایرانیان مقیم خارج می‌افزود. هنگامی که نامه‌های پرویز عدالت‌منش و مهندس عبودیت مبنی بر شکنجه توسط مأمورین ساواک خطاب به دادگاه نظامی به دست ما در خارج از کشور رسید، موج اعتراض جدید و گسترده‌ای را علیه دولت شاه به وجود آورد. متن کامل این نامه‌ها به زبان‌های خارجی، از جمله انگلیسی ترجمه و به‌طور وسیعی پخش شد و در اختیار سازمان‌های حقوق بشر قرار گرفت.

یکی دیگر از اقدامات دفاعی، تماس و ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر بود. در آن زمان چند سازمان عمده حقوق بشر فعال بودند. یکی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و دیگری جامعه بین‌المللی حقوق بشر در نیویورک و سومی سازمان عفو بین‌الملل که مرکزش در لندن بود. یکی از اولین اقدامات ما ترجمه نامه‌های عبودیت و عدالت‌منش بود که در دادگاه سران نهضت آزادی ایران خوانده شد. این نامه‌ها را همراه برخی از اسناد دیگر، در مورد نقض اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط دولت ایران، در اختیار این سازمان‌ها قرار دادیم.

اعزام ناظران بین‌المللی - یکی دیگر از اقدامات، اعزام ناظر بین‌المللی برای حضور در دادگاه‌ها بود. بعد از تماس و گفتگوهای مقدماتی، وقتی یک نهاد یا مؤسسه یا فرد خاصی حاضر به قبول چنین مأموریتی به ایران می‌شد، هزینه رفت و برگشت او را از محل کمک‌ها و وجوهات دریافتی می‌پرداختیم. قبل از سفر به ایران برنامه سفر با دوستان خودمان در ایران هماهنگ می‌شد. تقریباً در اکثر قریب به اتفاق موارد، آقای سید احمد صدر حاج سید جوادی، در تهران وظیفه مسئولیت پذیرایی و راهنمایی ناظران اعزامی را برعهده داشتند. معمولاً ایشان به دلیل آشنایی با مدیر هتل پالاس آن زمان، روبروی بیمارستان نجمیه، برای ناظرین بین‌المللی اتاق می‌گرفتند. کلیه مخارج ناظر در ایران را دوستان نهضتی در ایران می‌پرداختند. ناظر اعزامی، معمولاً قبل از سفر به ایران با سفارت ایران تماس می‌گرفت و برنامه خود را به اطلاع می‌رسانید تا ترتیب دیدارهایش با مقامات مسئول در ایران داده شود. او در ایران به نخست وزیر، وزیر دادگستری و سایر مقامات ذی‌ربط نامه می‌نوشت و درخواست

۶۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ملاقات می‌کرد. از حال زندانیان می‌پرسید و درخواست دیدار با زندانیان و یا حضور در دادگاه آنها را می‌نمود. علاوه بر این، دوستان نهضتی در ایران، ترتیب ملاقات و گفتگو با خانواده‌های زندانیان سیاسی شکنجه شده را می‌دادند. این اقدامات دفاعی عموماً بنا به درخواست دوستان در داخل ایران هنگامی که فشارها و سرکوب‌های سیاسی و خشونت ساواک تشدید می‌شد، صورت می‌گرفت. در اروپا، صادق قطب‌زاده مسئول این کار و پیگیری آن بود. او در اکثر قریب به اتفاق، موفق می‌شد افرادی را به ایران اعزام کند.

این ناظران بعد از برگشت از ایران، گزارش سفر و مشاهدات و شنیده‌های خود را می‌نوشتند و مؤسسه‌ای که به نام آنها به ایران سفر کرده بودند، آن را منتشر می‌کرد. این برنامه‌ها که بخشی از فعالیت دفاعی ما بود، اولاً منحصر به نهضت نبود. سایر گروه‌ها نیز به سهم خود اقدام می‌کردند و عموماً موفق هم بودند. ثانیاً فلسفه و توصیه خود ما در اجرای این برنامه این بود که اگر می‌خواهیم حقایق و واقعیت‌های اوضاع سیاسی ایران را به گوش جهانیان برسانیم تا هم دوستان و مبارزین داخلی دلگرم بشوند و هم دشمنان ملت، ساواک و شاه و غیره مجبور بشوند کوتاه بیایند، بهتر است حدیث سرکوب نه از زبان مخالفین شاه، بلکه از زبان کسانی که از خود غرب هستند بازگو شود. پیامبر خدا فرموده است که با هر قومی با زبان خودشان سخن بگویید. درک ما از این حدیث این نبود که باید با فرانسویان با زبان فرانسه، با روس‌ها با زبان روسی مثلاً سخن گفته شود. واضح است که جز از طریق زبان رایج با مردم نمی‌توان گفتگو کرد. پیام حدیث از این عمیق‌تر است و آن سخن گفتن با هر مردمی مطابق با سطح فکر و ذهنیات آنان است. به تجربه دریافته بودیم که هر زمان ایرانیان مخالف شاه صحبت می‌کردند، انعکاس آن در رسانه‌های گروهی غربی ناچیز بود. به‌خصوص که بسیاری از ایرانیان در بیان مخالفت خود با شاه زیاده‌روی می‌کردند و اغراق می‌گفتند. تصور می‌کردند اگر مثلاً تعداد تلفات و کشته‌شدگان را بیشتر کنند، اثرش بیشتر خواهد بود و یا اگر در گزارش شکنجه‌های ساواک اغراق گفته شود، اثرش بیشتر است. درحالی که درست برعکس بود و این نوع گزاره‌گویی‌ها و خروج از عدالت حتی در مورد دشمن، اعتبار سخنان را کاهش می‌داد و این یکی از مشکلات رایج ایرانیان مبارز و مخالف شاه در خارج از کشور بود و هم‌اکنون نیز به همین

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۶۷

منوال عمل می‌کنند. این روش در واقع انعکاس ذهنیت خود ما ایرانی‌هاست. وقتی با خارجی، انگلیسی، آلمانی، روسی یا فرانسوی صحبت می‌کنند، با منطق و ذهنیت ایرانی، اگرچه به زبان آنان، مطالب بیان می‌شود، این چنین رویه‌ای و سخن گفتن برای مخاطبین خارجی، اکثراً نامفهوم است. اما وقتی یک ناظر خارجی به ایران اعزام می‌شد و در دادگاه‌های نظامی حضور پیدا می‌کرد با مقامات دولتی و خانواده‌های زندانیان گفتگو می‌کرد و اطلاع لازم را جمع‌آوری می‌کرد، آنها را به زبانی می‌نوشت و منتشر می‌ساخت که برای مخاطبین او در کشورش و در غرب، به راحتی مفهوم بود و به همین دلیل، مورد توجه قرار می‌گرفت. آنچه که ما شدیداً مراقب بودیم و خود را مقید می‌دانستیم، پرهیز از دادن اطلاعات نادرست، غلط، بی‌اساس به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر بود.

هر یک از سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، در یک قسمت فعال بودند. مثلاً جامعه بین‌المللی حقوق بشر، به نقض اصول مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر حساس بود و پیگیری می‌کرد. عفو بین‌الملل به حقوق مدنی و انسانی زندانیان سیاسی، یا به تعبیر خودشان زندانیان وجدان حساس بودند. صلیب سرخ بین‌المللی صرفاً به شرایط زندان‌ها، نظیر انسانی بودن سلول‌های زندان از جهت هوا و نور و بهداشت و درمان، توجه می‌کرد.

سازمان عفو بین‌الملل، برنامه جالب دیگری نیز داشت که در مواردی از آن استفاده شد. به این ترتیب که سازمان عفو بین‌الملل، در بسیاری از کشورها شعبات محلی داشت. از جمله در چندین ایالت آمریکا، گروه‌های مردمی، به‌طور داوطلبانه در شعب این سازمان فعالیت می‌کردند. نوع فعالیت این گروه‌ها عبارت از این بود که سازمان مرکزی عفو بین‌الملل، اسامی زندانیان سیاسی در کشورهای جهان را به این شعبات می‌فرستاد و این شعبات بر حسب علاقه و یا مورد، چند تن از این زندانیان را انتخاب می‌کردند، و با آنها باب مکاتبه را باز می‌کردند. این نوع مکاتبات با زندانیان سیاسی، اثرات مفیدی در بر داشت. اول این که نفس عمل سبب می‌شد فشار زندانبانان بر زندانیان کاسته شود دوم این که موجب تقویت روحیه زندانی می‌شد. سوم این که ما از وضع زندانی مورد نظر خود، از این طریق مطلع می‌شدیم. علاوه بر

این در مواقع خاص، نظیر عید نوروز، یا عید فطر و غیره، هدایایی از جمله کتاب از طریق این شعبات عفو بین‌الملل برای زندانی فرستاده می‌شد. در یک مورد، هنگامی که آقای مرتضی توسلی که از دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بود و با نهضت آزادی همکاری داشت، به همراه همسرشان خانم منتظر حقیقی به ایران برگشته و بازدید شده بودند، شاخه محلی عفو بین‌الملل در کالیفرنیا، مکاتبه با او را برعهده گرفت و چون تحصیلات او ناقص مانده بود، با پیگیری و پیشنهاد ما، قرار شد آنها با دانشگاهی که در آنجا درس می‌خواند، مذاکره کنند و ترتیبی بدهند تا ایشان از طریق مکاتبه از زندان با این دانشگاه به درس خود ادامه بدهد.

این سازمان‌ها به‌طور مستمر با شاه و مسئولان ایران درگیر بودند. روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی تحت کنترل دولت، به‌طور مرتب علیه این سازمان‌ها تبلیغ می‌کردند و آنها را دست‌نشانده و عامل کمونیست‌ها معرفی می‌کردند. این خود نشان می‌داد که فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور، از جمله نهضت آزادی، کنفدراسیون و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و عفو بین‌الملل مؤثر بوده است.

متن کامل گزارش ناظران خارجی اعزامی به ایران که توسط خود این سازمان‌ها معمولاً توسط کنفدراسیون و یا نهضت آزادی در خارج از کشور، تهیه می‌شده است به‌طور مستقل و یا در نشریه پیام مجاهد منتشر می‌شده است. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷)

لازم است متذکر شوم که این فعالیت‌ها منحصر به نهضت آزادی نبوده و توضیحات من در اینجا به این معنا تلقی نشود که تنها نهضتی‌ها بودند که این فعالیت‌ها را انجام می‌دادند. سایر نیروها هم بودند. به‌خصوص گروه‌های چپ مارکسیستی، خیلی فعال بودند. آنها حتی از نیروهای ملی - مذهبی و نهضتی‌ها به مراتب سازمان‌یافته‌تر بودند و امکانات بیشتر و فراوان‌تری در اختیار خود داشتند و از حمایت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و رسانه‌های گروهی ویژه‌ای برخوردار بودند. در حالی که نیروهای ملی - اسلامی و نهضتی‌ها از برخی از این امکانات و حمایت‌ها برخوردار نبودند.

شرح برخی از اقدامات به قرار زیر است:

۱. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

آقای منوچهر گنجی یکی از ایرانیانی بود که دکترای خود را در حقوق بین‌الملل از دانشگاه کنتاکی گرفته و به استخدام سازمان ملل درآمده بود. وی توسط دکتر نخشب، که در سازمان ملل کار می‌کرد، اظهار علاقه به جبهه ملی و دکتر مصدق و ابراز تمایل و آمادگی به همکاری کرده بود. از طریق دکتر نخشب با دکتر شایگان نیز دیدارهایی داشت و مقالات تحلیلی برای مجله «اندیشه جبهه»، ارگان جبهه ملی - شاخه امریکا می‌نوشت. (دفتر دوم نامه‌ها). او بدون این‌که، مستقیماً خودش را درگیر کند، به خاطر اشتغال در سازمان ملل، دکتر چمران و بنده را به رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به نام مورفی، معرفی کرد. دکتر نخشب به علت این که کارمند رسمی سازمان ملل متحد بود، نمی‌توانست مستقیماً در این کار دخالت داشته باشد. به این ترتیب، برای اولین بار، به اتفاق دکتر چمران به دیدار آقای مورفی رئیس کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل رفتیم. او مرد نسبتاً مسن، فهمیده و دقیقی بود. تمام مدارک و اسناد خود را که آماده کرده بودیم به او ارائه دادیم. او اگرچه با اعتراض و شکایت ما ابراز همدلی کرد، اما اظهار داشت که کار مؤثری نمی‌تواند انجام بدهد. زیرا اکثر کشورهای عضو سازمان ملل متحد، کم و بیش، اصول بیانیه‌های جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد را زیر پا می‌گذارند و کمتر کشوری است که این موضوع را جدی دنبال کند. اما او گفت می‌تواند نامه‌ها و شکایت‌های ما را که به کمیسیون حقوق بشر سازمان می‌فرستیم، در دفاتر سازمان ملل ثبت و برای تمام نمایندگان سازمان ارسال کند. علاوه بر این، برای تمام شعب و دفاتر سازمان ملل در سایر کشورها می‌فرستد و آنها این شکایت‌ها را در بولتن‌های خود چاپ می‌کنند. به این ترتیب، اعتراض شما در همه جا منعکس می‌شود. سخن او منطقی بود و کمکی مغتنم. از آن پس، از این امکانات به‌نحو جدی استفاده کردیم.

۲. اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر – Int'l League for Human Rights

در دیداری که با آقای مورفی، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل داشتیم، به ما توصیه کرد که با این اتحادیه تماس بگیریم. آنها بهتر می‌توانند به ما کمک کنند. این جامعه توسط راجر بالدوین تأسیس شده بود. راجر بالدوین (۱۸۸۴-۱۹۸۱) از

۶۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

عنفوان جوانی یک پاسیفیست (Pacifist) و علی‌الاطلاق ضد جنگ بود. او در دهه ۱۹۱۰، به مخالفت با عملیات ارتش آمریکا در فیلیپین پرداخت. در این جنگ، ژنرال پرشینگ Pershing طی چهار سال بیش از دو هزار نفر از زنان و مردان و کودکان مسلمان در *میندائو* (جنوب فیلیپین) را قتل عام کرد. *بالدوین* به همراه جمعی دیگر از فعالان ضد جنگ به این کشتار به شدت اعتراض کرد. *بالدوین* همچنین مخالف شرکت آمریکا در جنگ جهانی اول بود و مردم آمریکا را به مقاومت در برابر شرکت آمریکا در جنگ و نافرمانی مدنی دعوت می‌کرد. به همین مناسبت در سال ۱۹۱۸ در دادگاهی در شهر *آتلانتا* محاکمه و به یک سال زندان محکوم شد. او به دلیل مخالفتش با جنگ، به عنوان «*زندانی وجدان*» به زندان رفت.

بالدوین در سال ۱۹۱۷ «*اداره آزادی‌های مدنی*» (Civil Liberties Bureau) را تأسیس کرد که در سال ۱۹۲۰ به *اداره ملی آزادی‌های مدنی* (National Civil Liberties Bureau) توسعه داد و در نهایت، در سال ۱۹۴۰ آن را به *اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا* (American Civil Liberties Union) تبدیل کرد که تا سال ۱۹۵۰ ریاست آن را برعهده داشت. این اتحادیه هنوز هم در آمریکا فعال است. در دوران شاه، به دعوت ما، نماینده‌ای از جانب این اتحادیه برای بررسی وضعیت حقوق بشر به ایران رفت. در وقایع بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ و انفجار برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی، با تأسیس وزارت امنیت داخلی، بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی در آمریکا نادیده گرفته شده است. این اتحادیه از جمله نهادهایی است که به شدت با این سیاست مخالفت کرده و در برابر آن ایستاده است.

بالدوین در یک فعالیت دیگری، با کمک دوستانش در مخالفت با میلیتاریسم حاکم بر آمریکا، اتحادیه آمریکایی ضد میلیتاریسم (American Union Against Militarism) را تأسیس کرد.

بالدوین در سال ۱۹۴۲ به موازات سایر فعالان‌های حقوق بشری خود به همراه جمعی از دوستانش، از جمله *چارلز مالک* (Charles Malik) از لبنان و *پرل ماک* از آمریکا و *هنری لوکی* (Henri Lougier) از فرانسه، *اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر* یا Internatoinal League for Human Rights را تأسیس کرد. *بالدوین* و یارانش در

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۷۱

سال ۱۹۴۵ در تدوین منشور سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو و سپس در ۱۹۴۸ در تدوین بیانیه جهانی حقوق بشر نقش فعالی ایفا کردند. اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، در سراسر جهان هزاران عضو و ۳۸ سازمان حقوق بشر وابسته دارد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران عضو وابسته به این اتحادیه شد.

راجر بالدوین، در یک دوره‌ای، تمایل به سوسیالیسم پیدا کرد. اما وقتی به شوروی رفت و از نزدیک حقایق را دید، به شدت از کمونیسم رویگردان شد و کتابی تحت عنوان «بردگی جدید A New Slavery» نوشت و آن را یک نظام پلیسی غیر انسانی نامید. در ۱۹۴۷، دولت ژاپن از وی دعوت کرد تا اتحادیه حقوق مدنی ژاپن Japan Civil Liberty Union را تأسیس نماید. او به خاطر موفقیتش در این کار در سال ۱۹۴۸ جایزه بزرگ دولت ژاپن به نام Order of Rising Sun را دریافت کرد.

در ژانویه ۱۹۸۱، چند ماه قبل از درگذشتش در اوت ۱۹۸۱، کارتر رئیس جمهور اسبق آمریکا، مدال آزادی (Medal of Freedom) را به او هدیه داد.

اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر همچنان فعال است و حقوق‌دانان، استادان دانشگاه، نویسندگان، ناشران، رهبران اتحادیه‌های کارگری، فعالان حقوق بشر، عضو آن هستند و با آن همکاری می‌کنند. آندره ساخارف معاون افتخاری رئیس این اتحادیه بود. دکتر نصرالله سیف پور فاطمی (برادر دکتر سیدحسین فاطمی، سفیر دولت مصادق در سازمان ملل متحد - که بعد از کودتا حاضر به همکاری با دولت کودتا نشد، استاد دانشگاه فرلی دیکنسون بود) نیز عضو مشاور آن بود.

از دیگر اعضای این نهاد، می‌توان از ویلیام باتلر (W. Butler) عضو کانون وکلای آمریکا، ریچارد فالک (R.A. Falk) رئیس سابق مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه پرینستون و استاد فعلی دانشگاه سانتا باربارا در کالیفرنیا و نماینده شورای حقوق بشر سازمان ملل برای پیگیری حقوق بشر در فلسطین (غزه) را نام برد.

این اتحادیه به موجب اساسنامه خود، به طیف وسیعی از قربانیان نقض حقوق بشر کمک می‌کند، نظیر بردگی، قتل عام، شکنجه، زندان بدون محاکمه و دادرسی، جلوگیری از حق مهاجرت، محدودیت برای به هم پیوستن خانواده‌ها، سرکوب آزادی بیان و قلم، تبعیضات نژادی و مذهبی.

۶۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بیش از ۳۸ نهاد و جمعیت‌های مختلف فعال برای حقوق بشر، در سرتاسر دنیا عضو پیوسته این اتحادیه می‌باشند.

به اتفاق دکتر چمران به دیدار راجر بالدوین رفتیم. نامه‌ای را که به‌عنوان او نوشته بودیم، به‌همراه مدارک و اسنادی که از ایران برایمان فرستاده بودند، از جمله ترجمه نامه‌های عبودیت و عدالت‌منش، همه را در اختیارش گذاشتیم. او ضمن ابراز همدلی با ما، قول اقدام و اعتراض را داد. اولین اقدام پر سر و صدای او، هنگامی بود که در خرداد ۱۳۴۳، مصادف با سالروز قیام ۱۵ خرداد، شاه به دعوت دولت آمریکا، به آمریکا آمد. بالدوین، به نام جامعه بین‌المللی حقوق بشر، نامه‌ای به آدرس سفارت ایران در واشنگتن خطاب به «آقای محمدرضا پهلوی، شاه ایران» نوشت و به سیاست‌های سرکوب شاه، بازداشت و محاکمه استادان دانشگاه، از جمله مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله طالقانی به شدت اعتراض کرد. و از او خواست که بی‌درنگ تمام زندانیان سیاسی را آزاد کند و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را که ایران یکی از امضاکنندگان آن می‌باشد، رعایت نماید. (پیوست ۱۶).

نامه بالدوین، اولین اعتراض یک شخصیت برجسته آمریکایی علیه فشارهای سیاسی شاه در ایران بود و بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های گروهی ایجاد کرد.

البته این نوع اعتراض‌ها، در کشوری اروپایی، به‌خصوص در فرانسه، به‌مراتب شدیدتر و گسترده‌تر بود. در فرانسه، رهبران احزاب و اتحادیه‌های کارگری، شخصیت‌های علمی و دانشگاهی، علیه بازداشت و محاکمه سران نهضت آزادی اعتراض‌های فراوان کردند. از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای که علیه محاکمه سران نهضت آزادی اعتراض کرد، فیلسوف معروف انگلیسی برتراند راسل و ژان پل سارتر فرانسوی بود.

بالدوین، که در این زمان ریاست افتخاری جامعه بین‌المللی حقوق بشر را برعهده داشت، به‌اتفاق رئیس آن، جن پاپانگ، تلگرافی در ۱۹۶۴ به آقای اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد فرستاد و به فشار و اختناق در ایران اعتراض و از او خواست که دخالت کند. متن این نامه در بخش پیوست‌ها آمده است.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۷۳

به دنبال این تماس‌ها و ارتباطات و پیگیری‌ها بود که *اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر* در آوریل ۱۹۶۵، مطابق با اردیبهشت ۱۳۴۴، نامه‌ای درباره تبعید امام به ترکیه خطاب به *اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد* نوشت. متن کامل این نامه در پیوست‌های بخش سوم آمده است.

ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در سال‌های بعد، به‌خصوص از سال ۱۳۵۰ به بعد، در دوران محاکمه اعضای فعال گروه‌ها و سازمان‌های مسلح، نظیر *حزب ملل اسلامی*، *چریک‌های فدائی خلق* و *سازمان مجاهدین خلق* با اعزام ناظرین بین‌المللی به این دادگاه‌ها، گسترش بیشتری پیدا کرد.

بعد از سفر به خاورمیانه در سال ۱۹۶۴، ارتباط ما با این جمعیت تقریباً قطع شد. اما بعد از برگشت از خاورمیانه، از سال ۱۳۵۰ به بعد، مجدداً تماس و ارتباط با این جمعیت برقرار شد. اخبار بازداشت‌ها، شکنجه‌ها و محاکمه زندانیان سیاسی در دادگاه‌های در بسته، برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، از جمله اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، ارسال می‌شد. در این زمان، آقای جرم. جی شستاک ریاست این اتحادیه را برعهده داشت و به‌طور مرتب، رویدادهای ایران را پیگیری می‌کرد و در موارد ضروری اقدامات دفاعی انجام می‌داد. متأسفانه در حال حاضر به اسناد فعالیت‌های این اتحادیه در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ دسترسی ندارم. افراد علاقمند شاید بتوانند از سایت این سازمان اطلاعات را به‌دست آورند.

آقای شستاک رئیس اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۷ (خرداد ۱۳۵۶) نامه‌ای به شاه ایران و وزارت امور خارجه آمریکا می‌نویسد و به شرایط غیر انسانی در زندان‌های ایران و نقض حقوق بشر اعتراض می‌کند. در این نامه با استناد به گزارشات سازمان‌های معتبر بین‌المللی رژیم شاه را به‌خاطر توقیف و زندانی و محاکمه کردن هزاران نفر ایرانی، شکنجه کردن زندانیان، کنترل و سرکوبی مخالفین سیاسی، محروم کردن مردم از آزادی قلم و بیان و تحت فشار گذاردن ایرانیان مخالف رژیم در داخل و خارج از کشور محکوم نموده است. در این نامه ضمن اظهار نگرانی از اوضاع درونی کشور، مصرأ تقاضای تغییر سیاست دولت در برابر حقوق انسانی افراد مطرح شده است.

۶۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

همچنین در نامه دیگری که آقای شستاک به وزیر امور خارجه آمریکا سایروس ونس نوشت به سیاست دولت آمریکا در قبال هتک حرمت‌های انسانی در ایران حمله کرد و کلیه توجیهاتی را که سنای آمریکا در برابر مسئله ایران عنوان کرده بود را مردود دانست و درخواست اقدام فوری برای تحت فشار گذاردن رژیم شاه جهت اجرای حقوق بشر در ایران را مطرح می‌کند.

مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به نامه اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر پاسخ داد. آقای شستاک، کپی نامه خود و جوابیه وزارت امور خارجه را برای ما فرستاد. در این پاسخ آمده است که پرزیدنت کارتر و وزیر امور خارجه، بالاترین ارجحیت را به وضع حقوق بشر در سیاست خارجی داده‌اند و من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که وزارت امور خارجه آمریکا به وضعیت حقوق بشر در ایران و همچنین در تمام دنیا بسیار علاقمند است. اما در جوابیه وزارت امور خارجه آمریکا از سیاست اخیر شاه دفاع شده بود:

«در چند ماهه اخیر در امر حقوق بشر در ایران، تغییرات امیدوارکننده‌ای دیده می‌شود.» (پیوست‌های ۱۷ و ۱۸)

در نامه دیگری سالیوان، سفیر آمریکا در ایران، به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر تغییراتی را که اخیراً در قوانین کیفری ارتش و محاکمات نظامی در ایران داده شده است اطلاع داده و آن را به‌عنوان یک قدم مثبت در راه بهبود وضع حقوق انسانی قلمداد نموده است.

در ادامه این مکاتبات، اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر طی نامه‌ای به مقامات آمریکایی چند نمونه از تخلفات، من جمله محکومیت آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و اکبر هاشمی رفسنجانی را ذکر کرد. به نامه وکلای آقای طالقانی درخواست رسیدگی را کرده است.

اعتصاب غذا و تظاهرات مسلمانان مبارز در فرانسه و آمریکا در اکتبر ۱۹۷۶ و تلگرافات متعدد به محافل بین‌المللی در جلب توجه این مقامات به وضعیت زندانیان سیاسی و استمرار تخلفات از جانب رژیم ایران، بسیار مؤثر بوده است.

۳. فدراسیون جهانی حقوق بشر

در اواخر سال ۱۳۵۰، (فوریه ۱۹۷۱)، اولین گروه مسلح وابسته به چریک‌های فدایی خلق در منطقه سیاهکل گیلان با نیروهای ژاندارمری درگیر شدند. تعدادی از آنان کشته و تعدادی هم دستگیر شدند و تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. فدراسیون جهانی حقوق بشر یک ناظر بین‌المللی برای شرکت در دادگاه این متهمین اعزام کرد. (پیوست ۱۹)

۴. همکاری با جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

در اواخر سال ۱۳۵۵، به ابتکار جمعی از فعالان سیاسی ایران «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» تشکیل شد. گزارش کامل فعالیت‌های این جمعیت منتشر شده است (اسناد نهضت آزادی ایران - جلد ۹ - دفتر دوم). اساسنامه، منشور و کلیه مدارک این جمعیت برای من و قطب‌زاده به خارج از کشور فرستاده شد. ترجمه انگلیسی این اسناد و متن کنفرانس مطبوعاتی جمعیت در اختیار جامعه بین‌المللی حقوق بشر قرار داده شد. برخی از اسناد این مکاتبات و نیز فهرستی از اسناد ترجمه شده این جمعیت در پیوست ۲۰ آمده است.

در مارس ۱۹۷۸ (اسفند ۱۳۵۶)، اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، که از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد است، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را به‌عنوان عضو وابسته به خود تصویب کرد. از آن پس این اتحادیه به‌طور مرتب اخبار فعالیت‌های جمعیت ایرانی را منعکس می‌کرد و در موارد لازم، اطلاعیه‌هایی نیز صادر می‌کرد. یکی از اقدامات جدی و عملی و مؤثر جمعیت ایرانی دفاع از آزادی حقوق بشر، ارسال شکایات زندانیان و یا خانواده‌های آنان که توسط ما برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر فرستاده می‌شد.

آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی، عضو شورای این جمعیت و مسئول کمیته معاضدت قضایی و حمایت از زندانیان بودند. زندانیان و یا خانواده‌هایشان، در مورد وضعیت خودشان و یا عزیزانشان به این جمعیت نامه می‌نوشتند و دادخواهی می‌کردند. این دادخواهی‌ها به آقای صدر ارجاع داده می‌شد. آقای صدر به‌عنوان مسئول این کمیسیون، کپی دادخواهی‌ها را با نامه‌ای خطاب

۶۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

به مقامات مختلف کشور، برحسب نوع شکایت و نیز کپی برای کسی که دادخواهی کرده است را برای من در آمریکا و صادق قطب‌زاده در اروپا (فرانسه) می‌فرستادند. من به نوبه خود، متن دادخواهی و نامه آقای صدر را ترجمه و با یادداشتی برای اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سایر نهادهای مردمی مدافع حقوق بشر می‌فرستادم. این سازمان‌ها هم در مرحله بعد نسبت به آنچه در ایران می‌گذشت، اقدام می‌کردند.

آقای دکتر صدر رونوشت حدود ۲۵۰ نامه‌ای را که به مقامات مختلف کشور فرستاده بودند، به همراه دادخواهی‌ها برای من، فرستادند (پیوست ۲۱). از این نامه‌ها، در حال حاضر حدود ۴۰ نامه در اختیارم باقی مانده است. چاپ تمامی این نامه‌ها نه ضروری است و نه ممکن. اما فهرست برخی مقامات کشور و نیز اسامی دادخواهان و تاریخ آنها به شرح زیر است:

الف - مقامات:

- ۱- دادستان ارتش بیش از ۲۰ مورد.
- ۲- نخست وزیر ۶ مورد.
- ۳- وزیر دادگستری ۱ مورد.
- ۴- دادسراهای شهرستان‌ها، شامل تهران دو مورد، کرمان دو مورد، خوزستان، اصفهان، رفسنجان، بجنورد، کاشان، بندر لنگه هر کدام یک مورد.
- ۵- کمیته شهربانی کل کشور یک مورد.

ب - اسامی شاکیان:

- ۱- مردم همادان - (با ذکر اسامی) در مورد قتل آقایان نصرت داوری و باقر مصفا با گلوله مامورین.
- ۲- بانو نصرت جوادی (حقیقت) در مورد عدم آزادی فرزندش محمد حقیقت بعد از ۸ سال.
- ۳- سید محمود غفوری در مورد بازداشت فرزندش سرباز وظیفه سید علی غفوری، به دلیل امتناع از تیراندازی به مردم در ۱۷ شهریور.
- ۴- محمود قنبرپور در مورد قتل فرزندش احمد قنبرپور (معلم) و بی‌خبری از

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۷۷

محمد رضا قنبرپور.

- ۵- اسماعیل شافعی در مورد بی خبری از فرزندش فریدون شافعی.
- ۶- بانو سرور نصیر مسلم (مشفق) در مورد بی خبری از فرزندش مهندس پرویز نصیر مسلم.
- ۷- فرهنگیان شهرستان فسا در مورد حمله مأموران به دبیرستان ذوالقدر و مجروح کردن معلمان و شاگردان.
- ۸- سید علی تقی زاده در مورد بی خبری از فرزندش محمد تقی تقی زاده (دانشجو).
- ۹- بانو صفیه خطیب در مورد بی خبری از فرزندش مهندس ابوالحسن خطیب.
- ۱۰- بانو فاطمه مینائیان در مورد بی خبری از فرزندش مهدی هنردار (دانشجوی مکانیک).
- ۱۱- بانو ربابه تقوی در مورد تجدید محاکمه فرزندش حسن فرزانه و امکان درمان بیماری اش.
- ۱۲- حسن هادی در مورد اعاده ماشینش که در مرز به خاطر داشتن کتاب بازداشت شده بود.
- ۱۳- متجاوز از ۲۰۰ نفر از کارکنان وزارت بازرگانی در مورد دستگیری و بی خبری از سرنوشت یکی از کارمندان.
- ۱۴- سید هدایت الله جهان آرا در مورد بی خبری از فرزندش سید علی جهان آرا بعد از دستگیری.
- ۱۵- اعلامیه کلیه قضات، کارکنان و وکلای دادگستری اهواز در موارد نه گانه.
- ۱۶- نامه متجاوز از صد نفر از اهالی شهرستان کرمان در مورد حمله عده‌ای به نام کولی به مسجد جامع کرمان و زخمی و کشته شدن بیش از ده نفر.
- ۱۷- نامه متجاوز از صد نفر از اهالی شهرستان دزفول در مورد حمله به مردم در مسجد جامع سید مجدالدین قاضی و قتل بیش از ۷ نفر و مجروحین و دستگیرشدگان.
- ۱۸- نامه همسر آقای مهدی شاه آبادی در باره دستگیری همسرشان و ممنوع الملاقات بودن ایشان.
- ۱۹- نامه ۲۲ نفر از بازداشت شدگان بند ۳ زندان اوین در مورد بلا تکلیف بودنشان.
- ۲۰- شکایت آقای سید محمد یزدانیان در مورد وقایع عاشورا و تیراندازی و قتل و

۶۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

جرح مردم.

۲۱- نامه مهدی شمس در مورد یورش شبانه نیروهای انتظامی رفسنجان به منزلش و دستگیری وی.

۲۲- تلگراف متجاوز از ۲۰۰ نفر از مردم اسدآباد همدان در مورد حمله اراذل و اوباش با حمایت ژاندارمری به مدارس و ضرب و جرح دانشجویان و تخریب و آتش سوزی مساجد.

۲۳- نامه والدین بیش از ۸۰ نفر از زندانیان سیاسی خرمآباد در مورد بازداشت فرزندانشان بعد از مراجعت به کشور.

۲۴- نامه مردم سردشت و قطعنامه معلمان سردشت با چندین نفر از اعضاء مبنی بر تیراندازی نیروهای انتظامی و ژاندارمری به سوی مردم و قتل ۷ نفر و مجروح ساختن ۲۳ نفر.

۲۵- نامه خانواده‌های زندانیان سیاسی در مواردی که فرزندانشان بدون حضور هیئت منصفه در دادگاه نظامی و تحت شکنجه محاکمه شدند به ضمیمه اعتراف‌های آنان.

۲۶- نامه آقای شیخ‌بیگ گودرزی از کرمان در مورد دستگیری بی‌علت فرزندش و محکومیت وی به حبس ابد در دادگاه نظامی.

۲۷- نامه بانو بتول بریمانی، دبیر دبیرستان‌های ساری در مورد دستگیری شوهرش آقای محمد مفتاحی و بی‌خبری از حال وی.

۲۸- نامه آقای زین‌الدین تقفی در مورد ادامه بازداشت و شکنجه و محکومیت به حبس ابد فرزندش علیرضا تقفی.

۲۹- نامه زندانیان آزاد شده شیراز در مورد ادامه بازداشت بیش از ۶۰ نفر دیگر از زندانیان.

۳۰- نامه بانو طاهره حیدری در مورد حمله مأمورین ساواک به منزل آنها و دستگیری همسرش آقای محمدرضا توسلی.

۳۱- نامه آقای جواد صاحب‌اختیاری از شهرکرد در مورد دستگیری و شکنجه و مرگ فرزندش عبدالحسین صاحب‌اختیاری (دانشجوی دانشگاه صنعتی مشهد).

۳۲- شکایت معلمان و شاگردان و اهالی بجنورد در مورد حمله مسلحانه افراد انتظامی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۷۹

و ضرب و جرح مردم و قتل یک نفر در هنگام مراجعه به بیمارستان برای عیادت یکی از معلمان.

۳۳- تلگراف کارمندان رادیو تلویزیون کرمان مبنی بر اعلام انزجار از وقایع مسجد جامع و تقاضای مجازات مأمورینی که آقای علی دریاقلی بیگی را مضروب نموده بودند.

۳۴- نامه متجاوز از ۲۰۰ نفر مردم کاشان و تقاضای تعقیب عاملین حمله مسلحانه به دبیرستان پهلوی کاشان و ضرب و جرح معلمان و دانش آموزان. از جمله مجروح نمودن آقای علی خیامی دبیر دبیرستان با گلوله.

۳۵- نامه آقای نظری اسدپور در مورد دستگیری فرزندش در هنگام حمله نیروهای انتظامی به مسجد جامع بندر لنگه.

۳۶- نامه آیت الله ربانی املشی، مورخ ۱۳۵۷/۱/۲۷

۳۷- نامه حسین هنردار، پدر مهدی هنردار از زندانیان سیاسی کاشان.

۳۸- نامه مادر و پدر منصور فرشیید، ۱۳۵۷/۲/۲۲

۳۹- نامه مادر محمد حسین جعفر زاده، ۱۵ مرداد ۱۳۵۶

۴۰- نامه یوسف اکرمی، پدر کاظم اکرمی، ۱۳ مرداد ۱۳۵۶

۴۱- نامه سید مهدی دیباج، پدر علی دیباج و حسین دیباج، مرداد ۱۳۵۶

علاوه بر نامه‌های فوق‌الذکر، نامه‌های دیگری هم از شخصیت‌های برجسته جنبش علیه استبداد سلطنتی برای ما فرستاده می‌شد. از جمله نامه و شکواییه شادروان آیت الله منتظری به دبیر کل سازمان ملل متحد و نامه و شکواییه مشترک آقایان سید علی خامنه‌ای، سید فخرالدین رحیمی خرم‌آبادی و محمد کاظم راشد یزدی و سید محمد علی موسوی - مورخه ۱۳۵۷/۳/۱۳، این نامه و سایر نامه‌ها، شکایات و دادخواهی‌های مردم ستم‌دیده را به انگلیسی ترجمه می‌کردم و اصل و ترجمه آن‌ها را به همراه یادداشت خودم برای اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و سایر مجامع بین‌المللی و شخصیت‌های حامی و مدافع حقوق بشر، می‌فرستادم. (پیوست‌های ۲۲ و ۲۳)

رونوشت نامه‌ها و شکایات این افراد و نیز شکایت آیت الله ربانی شیرازی، حسین هنردار، پدر و مادر منصور فرشیید، ترجمه انگلیسی این نامه‌ها و نامه‌هایی که به سازمان‌های بین‌المللی فرستادم، در پیوسته‌های ۲۴-۳۰ آمده است.

۶۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

آقای صدر طی یادداشتی اطلاع دادند که وضعیت جسمانی آیت‌الله طالقانی و مهندس میثمی در زندان بحرانی شده است. نامه‌ای برای سازمان‌های بین‌المللی نوشتم و ترجمه این یادداشت را هم ضمیمه کردم. (پیوست ۳۱).

این‌ها نمونه‌هایی است از شکایات و دادخواهی مردم ستمدیده ایران و اقدامات جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر که در سطح بین‌المللی پیگیری می‌کردیم. به رغم تمام تلاش‌های بین‌المللی، نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه داشت. بعد از نامه خردادماه ۱۳۵۷ اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر به شاه و وزارت امور خارجه آمریکا، در تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۵۷ نامه‌ای به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر نوشتم و ادامه فشار و سرکوب مبارزین و معترضین را یادآور شده درخواست اقدام مجدد کردم. (پیوست ۳۲).

به دنبال این فعالیت‌ها، اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر بیانیه‌ای در مورد فشار بر جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و بمب‌گذاری در منازل رهبران آن منتشر کرد. (پیوست ۳۳).

در اواخر تیرماه ۱۳۵۷، آقای مهندس صباغیان، عضو مؤسس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، دستگیر شد. این جمعیت در مردادماه طی نامه‌ای به نخست‌وزیر، جمشید آموزگار اعتراض کرد. آقای صدر این نامه را برای من فرستادند. ترجمه انگلیسی این نامه را به همراه اساسنامه و سایر اسناد جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، برای اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، به همراه یادداشتی فرستادم (پیوست‌های ۳۴ و ۳۵). متعاقباً این اتحادیه تلگرافی برای نخست‌وزیر ایران فرستاد. (پیوست ۳۶). این اتحادیه در اوت ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) طی تلگرافی به شاه نگرانی خود را در مورد وضعیت زندانیان سیاسی ایران اعلام کرد. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷ بخش پنجم - اقدامات دفاعی)

۵. سازمان عفو بین‌الملل A/I یا Amnesty International

این سازمان که در فارسی گاهی به آن عفو بین‌الملل و یا بین‌الملل عفو هم گفته شده است در سال ۱۹۶۱ توسط شخصی بنام پیتر بنسون Peter Beneson، که یک حقوق‌دان

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۸۱

بود، پایه‌گذاری شد. هدف اولیه مؤسس آن تلاش برای عفو «زندانیان وجدان» بود. منظور از «زندانی وجدان» کسی است که به خاطر باورهایش، رنگ پوست، قومیت و یا دین و مذهب زندانی شده است، به شرطی که خود او از زور علیه دیگران استفاده نکرده باشد. به زودی این سازمان جنبه بین‌المللی پیدا کرد و به‌عنوان یک تلاش جهانی برای عفو «زندانیان وجدان» در سراسر جهان سازمان‌دهی شد.

ابتدا تصور بر این بود که تحقق این امر کار ساده‌ای باشد، اما با جمع‌آوری اطلاعات و انباشته شدن اسامی این نوع زندانیان در سرتاسر دنیا، روشن شد که چه کار عظیم و مشکلی است.

در ۱۹۶۳ با استقبالی که از این ایده شد، فعالیت عفو بین‌الملل در سطح جهان گسترش پیدا کرد و به معنای واقعی جهانی شد. در ۱۹۶۴ این سازمان به‌عنوان یک شخصیت حقوقی، رسماً به‌عنوان مشاور سازمان ملل در امر حقوق بشر انتخاب شد. عفو بین‌الملل خود را سازمانی مستقل از دولت، برای «حفاظت و تأمین حقوق بشر می‌داند و در برابر گروه‌بندی‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها، مذاهب و ادیان، بی‌طرف و «خنثی» است. در فاصله سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷، عفو بین‌الملل رشد چشم‌گیری پیدا کرد. به طوری که در ۲۸ کشور جهان، بیش از ۱۰۰۰ گروه غیر دولتی عضو وابسته آن شدند. به تدریج با گسترش سازمان، اهداف آن نیز گسترده‌تر شد. علاوه بر زندانیان وجدان، زندانیان فراموش شده، مبارزه علیه شکنجه و خشونت زندانیان و لغو مجازات اعدام نیز به آن اضافه شد.

در ۱۹۶۶ هفته معینی را «هفته زندانیان وجدان» اعلام کردند. در ۱۹۷۷ تلاش گسترده برای «لغو شکنجه» صورت گرفت. در ۱۹۷۷ این سازمان برنده جایزه صلح نوبل شد و در سال بعد، جایزه ویژه سازمان ملل در «حفاظت از حقوق بشر» به این سازمان داده شد.

کوشش‌های «عفو بین‌الملل» در مورد برخی از زندانیان، نظیر نلسون ماندلا برای این سازمان شهرت و اعتبار جهانی ایجاد کرد.

برخلاف بعضی از گفته‌ها، تعداد گزارشات عفو بین‌الملل از «نقض حقوق بشر» در دو کشور آمریکا و اسرائیل، بالاترین درصد را تشکیل می‌دهد.

مراجعه و ارتباط با این سازمان در مورد نقض حقوق بشر در ایران در زمان شاه، از همان اوائل تأسیس آن شروع شد. ابتدا مبارزان ایرانی در لندن با این سازمان تماس برقرار کردند و سپس فعالان ایرانی در سایر کشورهای اروپایی، اطلاعات خود را از وضعیت زندانیان سیاسی برای عفو بین‌الملل می‌فرستادند. از هنگامی که سفر ناظران بین‌المللی به ایران برای حضور در دادگاه‌ها و یا بازرسی از زندان‌ها و تماس با خانواده‌های زندانی شروع شد، گزارش‌های آنان در سطح جهان برای تمام سازمان‌ها و از جمله برای عفو بین‌الملل نیز فرستاده شد و این سازمان، در مورد وضعیت زندانیان سیاسی نیز وارد و موضع‌گیری کرد. از حدود سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) ارتباط مستقیم ما (من در هیوستون و قطب‌زاده در فرانسه) با عفو بین‌الملل شروع شد و به تدریج بیشتر و بیشتر شد. من هم با دفتر مرکزی آن در لندن و هم با شعبات آن‌ها در آمریکا (تکزاس و کالیفرنیا) و قطب‌زاده در پاریس در ارتباط بودیم و اطلاعات دریافتی از ایران را برای آنها می‌فرستادیم. ارتباط من با دفتر لندن خانمی بود به نام آن برلی. یکی از مشکلات و ناراحتی‌های عفو بین‌الملل با مسئله ایران این بود که بعضی از گروه‌ها در انتقال اخبار ایران گزاره‌گویی می‌کردند و به تدریج، سبب سلب اعتماد عفو بین‌الملل از این اخبار شده بودند. این مشکلی بود که چندین بار خانم آن برلی در تماس خود با من در هیوستون با صراحت بیان کرده بود و هم در دیدارهای حضوری قطب‌زاده در لندن با مسئولین این سازمان به او می‌گفتند. مطلبی که صادق در گزارش فعالیت‌های بین‌المللی خود - دیماه ۱۳۵۲ (۲۰ اکتبر الی آخر دسامبر ۱۹۷۴)، به صراحت آن را بیان کرده است (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، بخش پنجم - اقدامات دفاعی و نیز: دفتر دوم - نامه‌ها). در اوسط سال ۱۳۵۳، آقای رضا حقی، محکوم به حبس ابد، از زندان بندرعباس نامه ای می‌نویسد و شکنجه زندانیان را به طور کامل شرح می‌دهد. این نامه نیز برای عفو بین‌الملل ارسال شد. متن کامل این نامه در پیام مجاهد - شماره ۲۳، آبان ۱۳۵۳ چاپ شده است.

یکی از فعالیت‌های عفو بین‌الملل در آمریکا، برقراری تماس با زندانیان سیاسی و کمک به آنها در موارد خاص بود. یکی دیگر از اقدامات مثبت شعب این سازمان در شهرها و کشورهای مختلف، ارسال هدایا در مواقع معین (اعیاد) برای زندانیان سیاسی بود. هر گزارشی که به دفتر مرکزی عفو بین‌الملل در لندن ارسال می‌شد، بعد از تأیید

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۸۳

درستی آنها، برای کلیه گروه‌های عضو عفو بین‌الملل ارسال و در بولتن‌های خبری آنها منعکس می‌شد.

گزارش‌های بسیار فراوان و متعددی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران در دوران شاه جمع‌آوری و منتشر کرده است. برخی از این گزارش‌ها به شرح زیر است:

۱- گزارش سازمان عفو بین‌الملل در باره تجاوز به حقوق بشر و شکنجه در ایران - فوریه ۱۹۷۷/فروردین ۱۳۵۶ (انتشارات نهضت آزادی ایران - خارج کشور) و نیز پیام مجاهد - ارگان نهضت آزادی ایران - خارج از کشور شماره فروردین ۱۳۵۶

۲- بیانیه خبری ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ - عفو بین‌الملل شواهد جدیدی حاکی از شکنجه در ایران به دست آورده است.

۳- بیانیه خبری ۵ آوریل ۱۹۷۸ - عفو بین‌الملل از طرف زندانیانی که اعتصاب غذا کرده‌اند به شاه برای آزادی زندانیان سیاسی نامه نوشته است.

۴- گواهی بریان رومبل در کنگره آمریکا - درباره حقوق بشر در ایران ۲۸ فوریه ۱۹۷۸

۶. شورای جهانی کلیساها World Council of Churches

یکی دیگر از سازمان‌های بین‌المللی که به آنها مراجعه کردیم، شورای جهانی کلیساها در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸) بود. حدود ۳۴۰ کلیسا، سازمان‌های مسیحی ارتودوکس، پروتستان‌ها، انگلیکن‌ها، باتیست‌ها، متدودیسیت‌ها، رفورمیست‌ها، برخی از کلیساهای کاتولیک در ۱۲۰ کشور جهان عضو این شورا هستند. کار این شورا در ۱۹۱۰ شروع شد. در ۱۹۳۷، دو گروه به نام‌های: جنبش ایمان و نظم Faith and Order Movement و جنبش زندگی و کار Life and Work Movement به هم پیوستند و شورای جهانی را به وجود آوردند. به یاد ندارم که چگونه و به چه طریقی به آنها معرفی و با آنها تماس برقرار کردم. اما آنها پیشنهاد مرا برای اعزام ناظر به ایران پذیرفتند. شورای جهانی کلیساها، یک سازمان جهانی درست کرده بود به نام World International League for Peace. از جانب این اتحادیه بین‌المللی برای صلح و آزادی، پدر روحانی William Wipfler به ایران سفر کرد. بر طبق معمول، مشخصات

این فرد را به اطلاع آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی رساندم. ایشان هم ترتیب اقامت پدر روحانی را در هتل پالاس تهران (روبروی بیمارستان نجمیه) دادند. من هم آدرس هتل را به وی دادم. او پس از ورود به تهران مستقیماً از فرودگاه به هتل می‌رود و سپس آقای صدر با او دیدار کرده و ترتیب دیدار و گفتگو با آقایان مهندس بازرگان، دکتر مفتاح و دکتر حبیب‌الله پیمان و نیز تعدادی از خانواده‌های زندانیان را داد. در مجموع، سفر ایشان پربار بود. بعد از برگشت از سفر، یک کنفرانس مطبوعاتی در دفتر مرکزی شورای جهانی کلیساها در نیویورک برگزار کرد. به من هم اطلاع داد و من هم در این کنفرانس شرکت کردم. او گزارش خود را در مورد نقض بیانیه جهانی حقوق بشر توسط دولت ایران و سرکوب فعالان سیاسی ارائه داد. من نیز گزارش کتبی نسبتاً جامعی از وضعیت سرکوب سیاسی و شکنجه زندانیان سیاسی ارائه دادم. روزنامه‌های کثیرالانتشار، نظیر نیویورک تایمز، فراهایی از این گزارش را منعکس کردند.

۷. صلیب سرخ بین‌المللی

همان طور که اشاره کردم هریک از سازمان‌های حقوق بشر، عهده‌دار رسیدگی به بخشی از مسائل زندان‌ها و زندانیان سیاسی هستند. صلیب سرخ بین‌المللی، به وضعیت بهداشت و درمان زندانیان و بهداشت محیط زندان (نور، صدا، هوا و ...) حساس است. در سال ۱۳۵۶ که تماس با این سازمان برقرار شد (توسط صادق قطب‌زاده)، تلاش‌های ما به نتیجه رسید و بازرسان صلیب سرخ بین‌المللی برای بازدید از زندان‌ها به ایران رفتند. اما قبل از سفر این بازرسان، بعضی از زندان‌ها، نظیر اوین و عادل‌آباد شیراز را تمیز کردند و رنگ زدند. حتی زندانیان را جابجا کردند. در سال ۱۳۵۷، به‌خصوص در ۱۷ شهریور که نظامیان مردم بی‌سلاح را در میدان ژاله به تیر بستند و جمع کثیری را زخمی کردند و یا کشتند، از ایران با صادق قطب‌زاده و هم با من تماس گرفتند و ارسال فوری خون توسط صلیب سرخ را درخواست کردند. قطب‌زاده بلافاصله با صلیب سرخ تماس گرفت و آنها کیسه‌های خون را برای آقای دکتر عباس شیبانی به ایران فرستادند.

۸. اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا American Civil Liberty Union= ACLU

این سازمان از قدیم‌ترین سازمان‌های غیردولتی حقوق و آزادی‌های مدنی در آمریکاست. در بندهای قبلی اشاره کردم که این اتحادیه در سال ۱۹۲۰، توسط راجر بالدوین، کریستال ایستمن Crystal Eastman و والتر نلس Walter Nelles برای: «حفظ و فاع از حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان، که به موجب قانون اساسی و قوانین دیگر آمریکا تعیین شده است» تأسیس شد. علاوه بر این، اتحادیه برای اصلاح قوانین مربوط به حقوق و آزادی‌های فردی، گروه‌ها، و افرادی که حقوق و آزادی‌های اساسی آنان پایمال شده و شاکی هستند، کمک می‌کند. صدها هزار نفر در سرتاسر آمریکا عضو این اتحادیه هستند.

در سال ۱۹۷۳، این اتحادیه اولین سازمان ملی در آمریکا بود که مسئله استنبیض نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا را به خاطر نادیده گرفتن حقوق و آزادی‌های مدنی مردم آمریکا و تخلف از قانون، مطرح کرد. بعد از جریان حمله به برج‌های مرکز تجارت خارجی در نیویورک در سپتامبر ۲۰۰۱ دولت جورج بوش، به بهانه کنترل تروریسم، وزارت امنیت داخلی آمریکا را به وجود آورد. حالت فوق‌العاده اعلام شد. بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان نادیده گرفته شد. اتحادیه حقوق مدنی از اولین سازمان‌هایی بود که به شدت علیه این تخلفات موضع گرفت.

با این سازمان تماس گرفته شد و بعد از مکاتبات و مذاکرات و ارسال برخی از گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، آنها پذیرفتند ناظری به ایران بفرستند. در سال ۱۹۷۵ یا ۷۶ یکی از استادان دانشگاه در اوکلاهما (نورمن) بود به ایران اعزام کردند. از گزارش این ناظر متأسفانه سندی در دسترس ندارم.

۹. کمیسیون بین‌المللی قضات (ICJ) International Commission of Jurists

مرکز این سازمان در سوئیس است. این کمیسیون در بررسی و رسیدگی به نقض حقوق بشر در کشورهای فیلیپین، گوآتمالا، آفریقای جنوبی (در دوران آپارتاید)، اوراگوئه، فعال بوده است. این کمیسیون از رسیدگی به جنایات پینوشه در شیلی و محاکمه او نقش مهمی داشت. نمایندگان این کمیسیون در دادگاه پینوشه حضور پیدا کردند. در مجلس لردهای انگلیس علیه پینوشه شهادت دادند. یکی از حقوقدانان

آمریکا به نام ویلیام باتلر که عضو کانون وکلای آمریکا نیز بود، در سال ۱۹۷۶ با من تماس گرفت و گفت که برای رسیدگی به وضعیت حقوق بشر عازم ایران است. او برنامه سفر خود به ایران را توضیح داد و از من خواست که در مورد دیدار و گفتگو با شخصیت‌های فعال ایرانی به او کمک کنم. او گفت با شاه نیز دیدار خواهد کرد. من آقایان مهندس بازرگان و دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی را به او معرفی کردم. اگرچه از نتیجه سفرش اطلاعی به دستم نرسید، اما کمیسیون گزارش او را منتشر کرد: Human Rights and the Legal System in Iran, Two Reports, Geneva, ICJ.1976.

۱۰. گزارش سازمان عفو بین‌الملل - بخش فرانسه

در بهار سال ۱۳۵۴، نهادهای خبری دولت ایران از کشتار ۹ نفر از زندانیان سیاسی، در هنگام فرار از زندان خبر دادند. این خبر موجی از نگرانی در میان زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان ایجاد کرد. فعالیت برای رسیدگی به این کشتار موجب موضع‌گیری سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر از جمله سازمان عفو بین‌الملل شد. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور ۱۳۴۱-۱۳۵۷)

بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸، تهرانی از مدیران ساواک اجرای «طرح ثابتی» مدیر کل اداره سوم ساواک و جریان قتل این ۹ نفر را که به گروه «جزئی» معروف بودند، در دادگاه انقلاب، که به طور علنی برگزار شد، به طور کامل شرح داده است و در روزنامه‌های همان تاریخ چاپ شده است. خلاصه‌ای از آن در جلد چهارم خاطراتم آمده است.

۱۱. شرکت در نشست سالانه عفو بین‌الملل - شاخه فرانسه

شاخه فرانسوی سازمان عفو بین‌الملل در ۱۵ و ۱۶ نوامبر ۱۹۷۵ (آبان ۱۳۵۴) نشست سالانه خود را در شهر اوران فرانسه برگزار کرد. آقای صادق قطب‌زاده با من مشورت کرد و به نمایندگی از طرف نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، در این نشست شرکت کرد. در طی جلسات و سخنرانی‌ها، صادق قطب‌زاده، درباره وضعیت سیاسی ایران و سرکوب مبارزات مردمی سخنرانی کرد. در نهایت در بخشی از قطعنامه پایانی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۸۷

این نشست، وضعیت شکنجه و اختناق در ایران، به تصویب رسید. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور و نیز دفتر دوم - نامه‌ها، نامه‌های صادق قطب زاده)

۱۲. گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر - عباس شیبانی و محمد مفیدی
فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر که یک سازمان غیردولتی است و از طرف سازمان ملل و شورای اروپا معتبر شناخته شده است، آقای ژان فویلدرونی، وکیل دعاوی در دادگاه تجدید نظر پاریس را به عنوان ناظر به مناسبت بازداشت و محاکمه دکتر عباس شیبانی و محمد مفیدی و کشتار چند تن از زندانیان سیاسی تبریز به ایران اعزام داشت. او پس از بازگشت از ایران، گزارش مفصلی را منتشر ساخت. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور)

۱۳. انجمن فرانسوی دوستی و همبستگی با مردم ایران

با کوشش جمعی از ایرانیان مقیم فرانسه، از جمله قطب‌زاده، عده‌ای از فرانسویان متعهد و علاقمند به مبارزات مردم ایران علیه امپریالیسم جهانی و رژیم دست‌نشانده آن در ایران، در ماه دسامبر ۷۵ «انجمن فرانسوی دوستی و همبستگی با مردم ایران» را تأسیس کردند. هدف این انجمن به موجب ماده دوم اساسنامه آن، به شرح زیر است: «ایجاد و تقویت روابط فرهنگی علمی، اقتصادی و غیره فی‌مابین مردم فرانسه و مردم ایران.

- آگاه نمودن افکار عمومی فرانسه به‌طور وسیع از واقعیات ایران و موقعیت حقیقی مردم ایران خصوصاً عدم وجود آزادی‌های دموکراتیک اختناق شدید علیه میهن‌دوستان و شرایط زندگی مردم.

- ایجاد و توسعه همبستگی همه آزاداندیشان فرانسه با مردم ایران در جهت مبارزه این مردم برای آزادی زندانیان سیاسی و تحصیل آزادی‌های دموکراتیک تحقق رشد اجتماعی، ایجاد صلح و دوستی با سایر مردم جهان.»

اجلاس عمومی این انجمن در ۳۱ ژانویه ۱۹۷۶ - دی‌ماه ۱۳۵۵، تماماً به بحث و بررسی فشار سیاسی و سرکوب مخالفین شاه در ایران اختصاص داده شد. در این اجلاس گزارش ناظرینی که در تاریخ ۹ تا ۱۸ ژانویه آن سال به ایران رفته بودند نیز

۶۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

مطرح شد. هیأت مدیره جدید انتخاب شد و آقای نوری البلاء وکیل دعاوی که در بهمن ۱۳۵۰ به عنوان ناظر از طرف سازمان‌های بین‌المللی به ایران رفته بود، به سمت دبیر کل این انجمن انتخاب شد.

۱۴. تریبون بین‌المللی راسل

در تاریخ ۱۰ تا ۱۷ ژانویه ۱۹۷۶ (دی‌ماه ۱۳۵۴) تریبون دوم بین‌المللی راسل در شهر رم جلسه محاکمه‌ای درباره نفوذ و اقدامات آمریکا در آمریکای لاتین تشکیل داد که در آن علاوه بر نمایندگان جنبش‌های انقلابی و مترقی کشورهای آمریکای لاتین، از نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای زیر سلطه در سایر نقاط دنیا، از جمله، نهضت آزادی ایران نیز دعوت شده بود.

صادق قطب‌زاده به عنوان نماینده نهضت آزادی ایران در این کنفرانس شرکت کرد و توانست با نمایندگان نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای مختلف دیدار و گفتگو کند.

در ضیافتی که رهبران این کنفرانس برای تشکیل یک سازمان بین‌المللی دفاع از حقوق و منافع مردم کشورهای زیر سلطه با شرکت نمایندگان نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای مختلف در روز آخر کنفرانس ترتیب دادند، بحثی مقدماتی راجع به خطوط اساسی این سازمان در حال تشکیل انجام گرفت و نماینده نهضت آزادی نیز، نظرات اصلاحی خود را مشروحاً بیان داشت. علاوه بر آن، از موقعیت استفاده شده و وضعیت ایران در زمینه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور)

۱۵. جبهه مترقی فرانسه

در تاریخ ۲۷ و ۲۸ مارس ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵)، جبهه مترقی فرانسه، یک گردهمایی تشکیل داد که در آن نمایندگان سازمان‌های چپ فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، و برخی از کشورهای دنیای سوم شرکت کردند. از نهضت آزادی ایران نیز برای شرکت در این گردهمایی دعوت به عمل آمد و آقای قطب‌زاده، به نمایندگی از طرف نهضت آزادی ایران - خارج از کشور در این گردهمایی شرکت کرد و طی سخنرانی خود

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۸۹

ویژگی‌های جنبش ضد استبدادی و ضد استیلای بیگانه ملت ایران را شرح داد که فرازهایی از آن در پیام مجاهد شماره ۳۹، فروردین ۱۳۵۵ آمده است.

۱۶. کمیته خدمات موحدین جهانی

در پی تماس، دیدار و گفتگوهایی که انجام شد، کمیته خدمات موحدین جهانی (Unitarian Universalist Service Committee) که در میان نیروهای مترقی و آزادی‌خواه آمریکا نفوذ و اعتبار فراوانی داشت و در گذشته اقدامات مشابهی درباره زندانیان سیاسی برخی از کشورهای آمریکای لاتین به عمل آورده بود (نظیر بولیوی و شیلی)، رسیدگی به کار/ایران را پذیرفت و برای انجام آن اقداماتی را آغاز کرد. کمیته مزبور، بعد از تماس‌ها و گفتگوهایی که با مسئولین آن صورت گرفت، طی نامه‌ای به سفارت ایران در واشنگتن نظر و تصمیم خود را درباره اعزام ناظر به ایران و بازرسی زندان‌ها و مصاحبه با زندانیان سیاسی به خصوص زندانیان و زندان‌های نامبرده در زیر اعلام می‌دارد.

۱- مهندس عزت‌الله سحابی - زندان عادل‌آباد شیراز.

۲- طاهر احمدزاده - زندان عادل‌آباد شیراز.

۳- دکتر علی شریعتی - زندان کمیته شهربانی.

۴- دکتر عباس شیبانی - زندان قصر.

۵- علامه محمدتقی شریعتی - زندان قزل‌حصار کرج.

علاوه بر اطلاعات لازم و کافی درباره افراد و زندان‌های بالا - اطلاعات مبسوطی درباره ۲۸۲ نفر از زندانیان سیاسی - با اسم و مشخصات کامل و محل زندان در اختیار آنان قرار داده شد.

سفارت ایران ابتدا به انواع وسایل و بهانه‌ها متشبث گردید که مانع از اجرای این برنامه بشود. جالب آنکه به نماینده کمیته مزبور در واشنگتن که جهت دریافت ویزای نمایندگان اعزامی مراجعه کرده بود می‌گویند: آیا شما هم به ما اجازه می‌دهید بیاییم زندان‌های شما را بازرسی کنیم؟ آقای ویلز، نماینده این کمیته - می‌گوید: البته با کمال میل. به خصوص علاقمندیم که شما وضع زندان‌های ایالات جنوب - مخصوصاً ویرجینیا را بازرسی کنید. آقای ویلز، کسی است که با نفوذ و اقدامات و فعالیت‌های

خود توانست قانونی از مجلس ایالتی بگذراند که «شرکت آمریکا در جنگ ویتنام یک جرم است و هرکس در آن جنگ شرکت کند، مجرم است» و اتباع این ایالت را از شرکت در جنگ مزبور منع کرده است. سفارت ایران که چاره‌ای نداشت ویزای سفر نمایندگان این کمیته را صادر می‌کند و ترتیب دیدار از زندان‌ها و ملاقات با زندانیان را به مسئولان در تهران حواله می‌کند. نمایندگان اعزامی، طی نامه‌ای درخواست ملاقات با نخست وزیر، وزیر بهداشتی و سایر مقامات مسئول را نیز می‌کنند. در ۱۵ جون دو نفر وکلای مزبور رهسپار ایران شدند و با مقامات مختلف ایرانی و آمریکایی تماس‌هایی گرفته و اقداماتی کرده‌اند.

متن کامل این اقدامات و گزارش سفر آنها، که از طرف کمیته خدمات موحدین جهانی منتشر شده است. این گزارش شامل دو بخش است، بخش اول گزارش سفر و ملاقات‌ها و بخش دوم تحلیل علمی و عینی است. از اوضاع سیاسی ایران نیز دارای نکات بسیار جالب و ارزنده‌ای است. (پیام مجاهد - شماره ۲۷، بهمن ۱۳۵۳)

به موجب این گزارش، آسیستان ریچارد هلمز (سفیر آمریکا در ایران)، در ملاقات به آنها تذکر داده است که اولاً مسائل سیاسی به این حادی را بهتر است آنها در تلفن مورد بحث و مذاکره قرار ندهند. چه تلفن‌ها کنترل می‌شوند و ثانیاً، اگر چنان چه واقعه‌ای برای آنها اتفاق بیفتد و یا به جان آنها سوءقصد بشود و یا دستگیر شوند، سفارت آمریکا قادر به انجام کار و یا کمکی به آنها نخواهد بود.

به عبارت دیگر، سفارت آمریکا زیر نظر آقای هلمز که مسئول بخش برنامه‌های فتنه‌انگیز و شیطان‌صفتانه سیای آمریکا و بعداً، رئیس کل سیا بود و خود مبتکر طرح «عملیات فینیکس» (سربه‌نیست کردن بی‌سروصدای مخالفین) در ویتنام بود. احتمالاً مستشاران و معلمین ورزیده آنها و اسرائیل، مأموران ساواک ایران را خوب تربیت و مجهز نموده بودند و باکی نداشتند که طرح مزبور را در حق ناظرین اعزامی نیز اجرا کنند. منتها قبلاً خواسته‌اند به آنها هشدار داده باشند و التیماتومی باشد قبل از عمل. در طی اقامت در تهران، ناظرین مزبور، عملاً در هتل خود زندانی شده بودند. هرکس به محل اقامت آنها تلفن می‌زد جواب می‌شنیده است که افراد مزبور از هتل رفته‌اند.

در تماسی که با سازمان بین‌المللی عفو گرفته شد، مسئولین سازمان مزبور ضمن

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۹۱

تأیید عملیات کمیته خدمات موحدین جهانی، برنامه تهیه شده برای ناظرین را «بهترین و کامل‌ترین برنامه در نوع خود» خواندند. وکلای اعزامی گزارش دیدار خود را برای کلیه سازمان‌های بین‌المللی، مقامات سازمان ملل متحد و محافل خبری جهان به‌طور وسیعی ارسال کرده‌اند. علاوه بر آن یک مصاحبه مطبوعاتی در ۹ دسامبر در برابر کاخ سازمان ملل متحد برگزار کردند، متن گزارش سفر آنان به ایران در اختیار مطبوعات نیز قرار گرفت. در این مصاحبه مطبوعاتی، کمیته خدمات موحدین جهانی، اعلام نمود که با همکاری سایر سازمان‌های بین‌المللی مصراً مسئله زندانیان سیاسی را تعقیب خواهد کرد.

۱۷. انجمن ناشران آمریکا

در سال ۱۳۵۶ نویسندگان ایران، بیانیه‌ای درباره وضعیت حقوق بشر نوشتند و منتشر کردند. این نامه توسط برخی از ایرانیان علاقمند، ترجمه و برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر فرستاده شد. در پی آن، انجمن ناشرین آمریکا، با امضای ۱۱ نفر از ایرانیان وابسته به این اتحادیه، نامه‌ای به نخست‌وزیر ایران نوشتند و عدم وجود آزادی‌های مطبوعاتی و سانسور کتاب را تقبیح و خواستار رفع کلیه محدودیت‌های غیرقانونی شدند.

۱۸. اعزام ناظران بین‌المللی به ایران

مجمع بین‌المللی حقوقدانان دموکرات، مجمع بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، سازمان بین‌المللی حقوقدانان پروتستان، یونسکو (فرانسه) هر کدام به‌طور جداگانه، ناظر و یا ناظرینی را به ایران اعزام داشتند. اعزام این ناظرین عموماً به درخواست سازمان‌های ایرانی در خارج از کشور بود. هر گروه ایرانی که از این سازمان‌ها برای اعزام ناظر به ایران درخواست می‌کرد، هزینه سفر و اقامت در ایران را می‌پرداخت. این ناظرین بابت سفر خود به ایران هیچ پولی مطالبه و دریافت نمی‌کردند. بعد از بازگشت از سفر، گزارش‌های کتبی خود را در اختیار رسانه‌های گروهی قرار می‌دادند. طبیعی بود که گزارش این ناظرین مورد توجه رسانه‌های گروهی جهانی قرار بگیرد و منعکس شود.

همانطور که قبلاً اشاره کردم ناظرینی که از طرف ما به ایران می‌رفتند، هزینه سفر

۶۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

آنها را ما می‌پرداختیم و به آقای دکتر سیداحمد صدرحاج سیدجوادی معرفی می‌شدند و ایشان مسئول پذیرایی از ناظرین و ترتیب ملاقات آنها با خانواده‌های زندانیان سیاسی بودند.

گزارش‌های کلیه این ناظرین متأسفانه در دسترس نیستند. اما برخی از آنها که جمع‌آوری شده است به شرح زیر می‌باشد:

۱۹. اطلاعیه ناظران بین‌المللی

به دنبال کشتار مردم بی‌گناه قم در ۲۹ محرم سال ۱۳۵۶ حملات وسیع مأمورین شاه به مردم و دستگیری‌های وسیع، به درخواست و دعوت ما دو نفر آقای نوری البلاء از فرانسه و خانم مارجوری کهن از آمریکا از طرف سازمان‌های زیر به‌عنوان ناظر به ایران اعزام شدند: انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکراتیک، نهضت بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک و فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر

این ناظرین از تهران و قم و تبریز، دیدن کردند و با آقایان آیت‌الله شریعتمداری در قم و آیت‌الله قاضی در تبریز و همچنین با خانواده‌های زندانیان سیاسی و نمایندگان کانون نویسندگان ایران و کانون قضات و وکلای دادگستری، کمیته‌های حقوق بشر در ایران ملاقات و مصاحبه کردند. (رک: گزارش در باره ایران، از نوری البلاء، نماینده اعزامی انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و نهضت بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک - مارس ۱۹۷۸ - انتشارات نهضت آزادی ایران - خارج کشور - خرداد ۱۳۵۷)

۱/۱۹. گزارش بودلو - وکیل و ناظر اعزامی به ایران

به‌دنبال انتشار خبر دستگیری مهندس میثمی و جوهری و خانم دکتر سیمین صالحی و تأیید آن، کمیته دفاعی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بلافاصله با مقامات بین‌المللی تماس گرفت و موافقت آنان را برای اعزام ناظری به‌منظور تحقیق در وضعیت و کسب اطلاع از سرنوشت افراد دستگیر شده، جلب کرد.

در تاریخ اول نوامبر ۷۴ (آبان ۵۳) آقای «بودلو» به سمت ایران حرکت کرد. بعد از یک سلسله تماس‌هایی با مقامات ایرانی و برخی از زندانیان سابق و کسب خبر و

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۹۳

جمع‌آوری اطلاعات در تاریخ ۸ نوامبر مراجعت کرد. گزارش کامل این ناظر بین‌المللی در مطبوعات معتبر جهانی نظیر *لوموند* (فرانسه) و *ساندی تایمز* (انگلیس) و *البلاغ* (لبنان) منتشر گردید. متن کامل این گزارش تحت عنوان: *شرایط زندان و زندانیان سیاسی در ایران - گزارش آقای ایو بودلو و گزارش آقایان برنارد گوتیه و برتراند والت در مورد کشتار ۹ نفر از زندانیان سیاسی، می ۱۹۷۵ - در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است.*

۲/۱۹. اعلامیه مشترک سازمان‌های بین‌المللی درباره زندانیان سیاسی ایران در مهرماه ۱۳۵۱ چهار سازمان حقوق بشر: *سازمان بین‌المللی عفو* (بخش فرانسه)، *سازمان بین‌المللی حقوقدانان دموکرات*، *دبیرخانه بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک*، *سازمان بین‌المللی حقوق بشر مشترکاً اعلامیه‌ای را درباره وضعیت بحرانی حقوق بشر در ایران منتشر کردند.* متن این اطلاعیه در اغلب روزنامه‌های فرانسوی از جمله *لوموند*، *فیگارو* و *امانیتیه* به چاپ رسید.

در این اطلاعیه گفته شده است که اطلاعات تأیید شده‌ای که جدیداً به این سازمان‌ها واصل شده حاکی از دستگیری‌های جدیدی در ایران می‌باشد. همچنین شکنجه‌های نظام‌یافته و شدیدتری بر روی مردان و زنان و کودکان و افراد مسن و در مواقعی بر روی تمام افراد خانواده زندانیان اعمال می‌گردد. محمود شامخی و حسن کبیری در زمره کسانی هستند که اخیراً به وسیله ساواک به قتل رسیده‌اند.

محمد مفیدی و عباس شیبانی و افراد بسیار دیگری در حال حاضر در زندان به سر می‌برند. سازمان‌های امضاکننده این اطلاعیه اعمال غیرانسانی فوق را محکوم می‌کنند. همچنین یک بار دیگر توجه *سازمان ملل متحد* و نیز کمیسیون مربوطه آن را به رسیدگی به این‌گونه اعمال جلب نموده و خواستار آنند که اقدامات لازم برای پایان دادن به این‌گونه دستگیری‌ها و شکنجه‌ها انجام پذیرد.

چهار سازمان مذکور *انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات*، تنها سازمان‌های بین‌المللی حقوقی و انسانی هستند که وابسته به *سازمان ملل متحد* و *یونسکو* می‌باشند. این پنج سازمان و *سازمان بین‌المللی حقوقدانان پروتستان* که فقط وابسته به *یونسکو* می‌باشد، در موارد و مواقع مختلف و شرایط متفاوت در مورد شرایط ضد انسانی و اختناق در *ایران* موضع‌گیری‌های صریح و قاطعانه‌ای کرده‌اند. این شش

۶۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

سازمان به کرات در مورد *ایران* اعلامیه‌های مشترکی داده‌اند.

۳/۱۹. گزارش ناظر بین‌المللی

آقای *فرانسوا روژلار* پس از انتشار خبر محاکمه دکتر *شیبانی* و *محمد مفیدی* از طرف انجمن بین‌المللی حقوقدانان و دبیرخانه بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک به ایران رفت و گزارش خود را در *روزنامه لوموند* منتشر نمود. این گزارش روزی به چاپ رسید که خبر شهادت *محمد مفیدی* و *عباسی* نیز در همان شماره منتشر شد. متن گزارش در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور آمده است.

۴/۱۹. اعلامیه ناظران بین‌المللی

در سپتامبر ۱۹۷۵ اعدام ۵ تن از فعالان جنبش *دموکراتیک اسپانیا*، موجی از اعتراض علیه *دولت اسپانیا* را به وجود آورد. در چنین شرایطی، حقوقدانانی که در طی سال‌های قبل از این تاریخ برای بررسی وضع حقوق بشر به *ایران* رفته بودند شامل آقایان *نوری‌البلا*، *ایو بودلو*، *کریستیان بورگه*، *فرانسوا روژلار*، *پیجیر* و *برتراند والت* وکلای مدافع در دادگاه تجدید نظر پاریس و همچنین آقای *برنارد گوته* وکیل مدافع در دادگاه دیوان عالی کشور نامه‌ای برای *روزنامه لوموند* ارسال داشتند که در لوموند ۱۰ اکتبر ۱۹۷۵ (آذر ۱۳۵۴) به چاپ رسید. (اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور)

۲۰. اعزام مجدد ناظران بین‌المللی به ایران

بر اثر اقدامات دفاعی و موافقت سازمان‌های بین‌المللی بار دیگر دو تن از ناظران بین‌المللی آقایان *ژان میشل برانشویک*، نماینده *انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات* و *میشل ژست*، نماینده *جنبش کاتولیک* (پاکس رومانا)، در اوائل ماه ژانویه ۱۹۷۶ (دی‌ماه ۱۳۵۵) به *تهران* مسافرت کردند.

اعزام این دو ناظر بین‌المللی از طرف *نهضت آزادی ایران*، یکی از مجموعه‌ی اقدامات دفاعی بود که به منظور دفاع از زندانیان سیاسی و معرفی چهره واقعی رژیم شاه به جهانیان صورت گرفت.

این ناظران به منظور کسب اطلاع از وضع زندانیان سیاسی به خصوص حضرت

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۹۵

آیت‌الله منتظری و علامه مجاهد آیت‌الله طالقانی و رسیدگی به محکومیت ۱۰ نفر از انقلابیون مجاهد (که بعداً نه نفر از آنها اعدام شدند) به ایران سفر کردند و از تاریخ ۹ تا ۱۸ ژانویه در تهران ماندند، ولی همانند ناظران اعزامی قبلی نتوانستند با هیچ‌یک از مقامات مؤثر رژیم تماس بگیرند و یا اگر با کسانی تماس گرفتند، اطلاعاتی بدیشان داده نشد. متن گزارش این ناظران در اسناد نهضت آزادی - خارج از کشور آمده است.

۲۱. شکنجه در ایران

از سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰، با علنی شدن مبارزات مسلحانه، فشار ساواک بر مبارزان و شکنجه زندانیان سیاسی ابعاد تازه‌ای پیدا کرد و ساواک به عنوان یکی از خشن‌ترین سازمان‌های امنیتی شناخته شد. اقدامات افشاگرانه ایرانیان و نیز گزارش‌های ناظرین بین‌المللی موجب شد، بررسی‌های گسترده‌ای درباره شکنجه در ایران منتشر شود. روزنامه سان‌دی تایمز، در شماره دی‌ماه ۱۳۵۳ گزارش مبسوطی تحت عنوان شکنجه در ایران منتشر کرد که برگردان آن به فارسی در همان زمان منتشر شد. (پیام مجاهد شماره ۲۹، فروردین ۱۳۵۴)

۲۲. مقاومت در مقابل خشونت

به همان اندازه که ساواک در برخورد با مبارزان خشونت اعمال می‌کرد، مقاومت مبارزان نیز بی‌سابقه بود. در اوایل سال ۱۳۵۰ آقای رحیم عطایی عضو فعال نهضت مقاومت ملی و عضو مؤسس نهضت آزادی ایران، که از تحلیل‌گران سیاسی برجسته بود، برای درمان بیماری قلب خود در مرکز پزشکی مایو، نزد پسرش آقای فرخ عطایی آمده بود. در گفتگوهای تلفنی درباره مقاومت مبارزان سیاسی، به خصوص مجاهدین خلق از حماسه‌آفرینی‌های آنان می‌گفت و اینکه این مقاومت‌ها تقریباً بی‌سابقه بوده است. مقاومت زندانیان سیاسی توجه یک ناظر بین‌المللی، آقای بولد را به خود جلب کرد و گزارشی تحت همین عنوان منتشر کرد. (اسناد نهضت آزادی - خارج از کشور)

۲۳. کنگره‌های بین‌المللی

یکی از راه‌های انعکاس صدای مظلومیت ملت ایران و نشان‌دادن وضعیت سیاسی سرکوب و اختناق در کشورمان، شرکت در کنگره‌های بین‌المللی سازمان‌های غیردولتی و مدافع حقوق بشر بود. در این کنفرانس‌ها صدها نفر از نخبگان رشته‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و حقوقی گرد هم می‌آمدند. حضور در این نشست‌ها، بی‌تردید امکانات مناسبی را در اختیار ما قرار می‌داد تا این نخبگان در جریان واقعیت اوضاع ایران قرار بگیرند. شرکت‌کنندگان در این گردهمایی‌ها، هریک به‌نوبه خود، مسائل را در رسانه‌های گروهی کشور خود منعکس می‌کردند. به یکی از این گردهمایی‌ها، اجمالاً اشاره‌ای می‌کنم:

کنگره بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات

کنگره بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات با شرکت ۵۰۰ نفر شرکت‌کننده و حدود ۲۰۰ نفر ناظر و اعضای وابسته، از تاریخ ۲ تا ۶ آوریل ۱۹۷۵ / ۱۲-۱۷ فروردین ۱۳۵۴ در نزدیکی شهر الجزیره در محل کاخ ملل تشکیل شد. آقای صادق قطب‌زاده به‌عنوان نماینده نهضت آزادی ایران در این کنگره شرکت کرد. گزارش این کنگره در اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور و در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

۲۴. دفاع از اعضای حزب ملل اسلامی

هنگامی که اولین هسته حزب ملل اسلام در ایران لو رفت و افراد اصلی آن دستگیر شدند و دادگاه‌های نظامی آنها را به اعدام و یا حبس‌های طولانی محکوم کرد، اخبار آن توسط یکی از اعضای گروه (آقای عربشاهی) که توانسته بود از چنگ نظامیان بگریزد و خود را از راه جنوب (خرمشهر - بصره) به نجف برساند، به‌دست ما رسید. برای مقابله با خطر اعدام رهبر این گروه، آقای سید کاظم بجنوردی، دوستان نهضت و سایر نیروهای ملی - مذهبی، فعالیت دفاعی گسترده‌ای را آغاز کردند. از جمله این فعالیت‌ها اعزام ناظر بین‌المللی به دادگاه بود. در آمریکا، آقای ناصر سبزه‌علیان، بعد از تماس و مشورت با من، با آقای چارلز پورتر برای سفر به ایران و حضور در دادگاه آقای بجنوردی صحبت کرد و آمادگی او را برای این سفر جلب کرد. چارلز پورتر حقوق‌دان و نماینده ایالت اورگان در کنگره آمریکا بود. او از مدافعین پذیرش عضویت

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۹۷

چین کمونیست در سازمان ملل، لغو ممنوعیت تجارت با چین و نیز هوادار جدی توقف کلیه آزمایش‌های هسته‌ای بود. در موضوع جنبش برای دموکراسی در آمریکای لاتین کتابی نوشته بود با عنوان: *The Struggle for Democracy in Latin America* (1961)

به درخواست ما و با پرداخت هزینه سفرش، چالز پورتر به ایران رفت. در سر راه ترتیبی داده شد که با مسئولان عفو بین‌الملل در لندن و نیز در پاریس و بیروت با دوستان ما دیدار کند و در آنجا ترتیب دیدارهای وی در نجف و بغداد و تهران نهایی شود. وی در اکتبر ۱۹۷۴ در سر راه برگشت از ایران، طبق برنامه قبلی در نجف توقف کرد و علاوه بر دیدار و گفتگو با پدر آقای بجنوردی، آیت‌الله بجنوردی، با آیت‌الله خمینی نیز دیدار و گفتگو کرد. بعد از برگشت، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، یافته‌ها و مشاهدات خود را در اختیار رسانه‌های گروهی گذاشت. واشتگتن‌پست خبر سفر و گزارش وی را منتشر کرد. او همچنین نامه‌ای به اردشیر زاهدی، سفیر شاه در آمریکا نوشت.

به همت دوستان پاریس، کارت‌پستالی با عکس آقای سید کاظم بجنوردی، همراه با متنی خطاب به نخست وزیر ایران تهیه شد که در آن از حکم اعدام آقای بجنوردی ابراز نگرانی شده و درخواست علنی شدن محاکمه ایشان و آزادی فوری او خواسته شده بود. افراد علاقمند، از هر قومی و ملتی، این کارت‌پستال را به آدرس نخست وزیر ایران می‌فرستادند. این اقدامات دفاعی سبب شد که حکم اعدام آقای بجنوردی در نهایت به حبس ابد کاهش پیدا کند.

۲۵. نامه روحانیون مبارز به کمیسیون حقوق بشر

به مناسبت دهمین سال تبعید غیرقانونی آیت‌الله خمینی، روحانیون مبارز گروه ۱۵ خرداد، طی نامه‌ای به تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۰ به سازمان‌های بین‌المللی به تبعید ایشان اعتراض و درخواست نمودند که:

«۱- رژیم شاه به جرم عدم رعایت حقوق بشر در ایران و زیر پا گذاشتن تمام اصول و قوانین بین‌المللی، از کمیسیون حقوق بشر، اخراج گردد. ۲- اقدام جدی و اساسی جهت پایان دادن به تبعید غیرقانونی قائد بزرگ اسلام حضرت آیت‌الله‌العظمی

۶۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

خمینی و بازگشت معظم‌له به ایران، به‌عمل آید. ۳- به‌منظور دفاع از حقوق بشر و موازین انسانی، رژیم شاه از طرف مقامات انسان‌دوست جهانی مدافعین حقوق بشر، جهت کوتاه کردن دست (ساواک) از جان و مال و ناموس ملت ایران، تحت فشار قرار گیرد.»

۲۶. جلب همکاری روشنفکران آمریکا

جنگ ویتنام و شرکت گسترده و نظامی آمریکا در این جنگ پیامدهای سیاسی - اجتماعی بی‌سابقه‌ای در جامعه آمریکا گذاشت. در طی این جنگ قریب به ۱۱ میلیون جوان آمریکایی، بدون این که بدانند برای چه در ویتنام هستند و چرا باید بجنگند، شرکت داشتند. این جنگ حدود ۱۴۰ میلیارد دلار برای آمریکا هزینه دربر داشت. اما این جنگ باعث ایجاد یک موج سیاسی - اجتماعی در جامعه آمریکا شد. جنبش ضد جنگ سرتاسر جامعه آمریکا و تمام قشرها را دربر گرفت. در طی این جنگ، تظاهرات و راه‌پیمایی‌های گسترده‌ای علیه جنگ و دخالت آمریکا برگزار شد. بسیاری از استادان، روشنفکران، پزشکان و کشیشان، از جمله *نوام چامسکی*، *اریش فروم*، *ریچارد فالک*، *رمزی کلارک*، *احمد اقبال*، *دکتر اسپاک* و *پدر روحانی* (متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام) از چهره‌های برجسته این جنبش بودند. در دانشگاه‌ها، این جنبش به‌مراتب قوی‌تر و خشن‌تر بود. به‌طوری که چندین بار میان دانشجویان و پلیس، کار به زد و خورد کشید. در *دانشگاه کنت* در درگیری میان دانشجویان با پلیس ۷ دانشجو کشته شدند. جنبش ضد جنگ موجب پدیداری جنبش‌های اجتماعی همچون جنبش ضد فرهنگ *Counter Culture* و فرار گروهی جوانان از جامعه و تشکیل «خانواده‌ها» یا گروه‌های اجتماعی در مناطق بیرون از شهرها شد. هزاران جوان آمریکا با گرد هم آمدن در برابر دفاتر اداره نظام وظیفه، کارت‌های منتظر خدمتی خود را آتش زدند. شخصیت‌های برجسته که مشمول احضار به نظام وظیفه شده بودند، تمرد کردند و رسماً و به‌طور عملی به نفی جنگ پرداختند. قهرمان مشت‌زنی جهان، *محمدعلی کلی* از جمله کسانی بود که به اعتبار تعارض میان باورهای دینی - اسلامی‌اش با جنگ ویتنام، رفتن به زندان را به رفتن به ویتنام ترجیح

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۶۹۹

داد. برای اولین بار در تاریخ آمریکا ۵۰۰ هزار نفر در مخالفت با جنگ در واشنگتن گردهم آمدند.

در همین فضای سیاسی - اجتماعی، افشای دروغ تاریخی جانسون رئیس جمهور و رهبران نظامی آمریکا برای کسب مجوز از مجالس نمایندگان برای دخالت نظامی دولت آمریکا، ابعاد جدیدی به این جنبش داد، که در زمان نیکسون به اوج خود رسید. علنی شدن این دروغ بزرگ زمانی صورت گرفت که وزارت دفاع آمریکا پیدا کردن علل ورود آمریکا در جنگ ویتنام را به مؤسسه پژوهشی معروف (راند) Rand واگذار کرد. این مؤسسه، دکتر *دانیل الزبرگ* استاد علوم سیاسی را مسئول اجرای این پروژه کرد. مطالعات و بررسی‌های *الزبرگ* نشان داد که رئیس جمهور وقت آمریکا - جانسون و سران نظامی آمریکا، برای جلب نظر موافق نمایندگان سنا و کنگره و تصویب مجوز دخالت نظامی آمریکا در جنگ، خبر دروغی را با جنجال بسیار منتشر کردند مبنی بر این که توپخانه ویتنام شمالی به یکی از ناوهای جنگی آمریکا در خلیج *تانکین* حمله کرده است. نمایندگان هم بدون کمترین مطالعه و بررسی، درخواست دولت را تصویب کردند. *دانیل الزبرگ* که از این دروغ بزرگ رئیس جمهور آمریکا سخت عصبانی شده بود، گزارش ۹۰۰ صفحه‌ای خود را به جای تحویل آن به مؤسسه *راند*، به *روزنامه نیویورک تایمز* می‌دهد. وقتی چاپ این گزارش شروع شد، نظامیان آمریکا به شدت برافروخته شدند و به روزنامه فشار آوردند تا چاپ این گزارش را متوقف کند. اما روزنامه زیر بار نرفت. در نتیجه، وزارت دفاع آمریکا به دادگاه شکایت برد. دادگاه از روزنامه خواست تا رسیدگی نهایی چاپ گزارش را متوقف سازد. دادگاه از وزارت دفاع خواست تا مطالبی را که به نظر آنان اسرار نظامی کشور است، مشخص کند. اما دادگاه تمام مواردی را که وزارت دفاع معین کرده بود نپذیرفت. در نتیجه گزارش تنها با حذف برخی از مطالب که انتشار آنها را خود دادگاه صلاح ندانسته بود، منتشر شد.

نیکسون و *کسینجر* بالاخره جنگ را تمام کردند و به هر ترتیبی بود ارتش آمریکا را از ویتنام بیرون آوردند. در نتیجه جنبش ضد جنگ، موضوعیت خود را از دست داد. اما جنبش ضد جنگ به یک جنبش سیاسی - اجتماعی جدیدی در آمریکا تبدیل شده بود و رهبران این جنبش نمی‌خواستند آن را به حال خود رها کنند تا به تدریج

۷۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

خاموش شود. اصلاح ساختارهای نادرست سیاسی و اقتصادی در آمریکا نیازمند ادامه چنین جنبشی بود. اما این جنبش برای ادامه حیات خود به «موضوع» احتیاج داشت. موضوعی که برای مردم آمریکا اولاً قابل لمس باشد و ثانیاً قابل قبول باشد. برخی از فعالان این جنبش مخالفت و مبارزه با آپارتاید در آفریقای جنوبی را مطرح کردند. اما صرف نظر از وجود برخی مشکلات، آفریقای جنوبی با سرزمین آمریکا خیلی فاصله داشت و موضع چندان زنده و جالبی، برای جامعه آمریکا، که خود دچار تبعیضات بی‌ریشه بسیار شدید نژادی است، نبود. برخی از این رهبران سعی کردند، مسئله فلسطین را موضوع و محور فعالیت‌های جنبش قرار دهند. اما قدرت لابی یا گروه فشار یهودیان در آمریکا، چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. خصوصاً که برخی از رهبران جنبش ضد جنگ ویتنام یهودی بودند. با توجه به این نکات، ایرانیان فعال در جنبش ضد استبدادی ایران از جمله خود ما جذب حمایت جنبش ضد جنگ را از جنبش آزادی‌خواهی ایران مورد توجه قرار دادند. ایرانیان فعال در آمریکا برحسب دیدگاه‌های ایدئولوژیک و سیاسی خود، با جنبش ضد جنگ در ارتباط بودند. یک نمونه از این ارتباط و تماس‌ها، انعکاس مبارزات مردم ایران علیه استبداد سلطنتی در روزنامه‌های مستقل با گرایش چپ در آمریکا بود. به‌عنوان نمونه نشریه میلیتانت (Millitant) ارگان حزب سوسیالیست کارگران آمریکا، مقالات خوبی پیرامون قیام ۱۵ خرداد ۴۲ ایران نوشت. اولین بار دکتر چمران مقاله‌ای تحلیلی درباره ایران و اعتراض به حمایت آمریکا از حکومت شاه نوشت و این روزنامه آن را چاپ کرد. حزب سوسیالیست کارگران آمریکا، در دانشگاه‌ها خیلی فعال بود. در همایش‌های خود بعضاً از ایرانیان نیز دعوت می‌کرد. در همایش‌های این حزب در هیوستون چندین بار از من برای سخنرانی دعوت کردند.

برای جلب حمایت رهبران جنبش ضد جنگ از مبارزات ملت ایران با برخی از این رهبران نظیر چامسکی، اریش فروم، دکتر اسپاک، ریچارد فالک، احمد اقبال، رمزی کلارک، مکاتبات، دیدارها و گفتگوهای صورت گرفت.

به کمک و ابتکار همین شخصیت‌ها بود که همایش‌هایی در حمایت از مبارزات مردم ایران برگزار شد. نظیر همایش واشنگتن دی سی در سال ۱۳۵۶.

رمزی کلارک در ۲۲ فروردین ۱۳۵۷ (۱۱ آوریل ۱۹۷۸) نامه‌ای به اردشیر زاهدی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۰۱

سفیر شاه درباره اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ایران نوشت و رونوشت آن را برای وزیر خارجه آمریکا- سایروس وانس و جامعه بین‌المللی حقوق بشر فرستاد (پیوست ۳۶ و ۳۷)

علاقه برخی از این افراد به مبارزات برحق ملت ایران تا آنجا پیش رفت که مسئولیت دولت آمریکا را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جنایات شاه پذیرفتند و طرحی برای رسیدگی به جنایات آمریکا در ایران و دخالت غیرقانونی آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تهیه کردند و به صورت یک شکایت به دیوان عالی کشور فرستادند. در دورانی که به همراه آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو مستقر بودیم، از میان همین شخصیت‌ها، رمزی کلارک، ریچارد فالک و کاتم به دیدن ایشان آمدند و حمایت خود را از مبارزات ملت ایران اعلام کردند.

همین‌جا اشاره کنم که بعد از انقلاب و بعد از گروگانگیری، از این شخصیت‌ها، احمد اقبال، چامسکی و ریچارد فالک به ایران آمدند و با من دیدار و گفتگو کردند. آنها به شدت از گروگانگیری اظهار ناراحتی کردند و گفتند که این گروگانگیری تمامی دستاوردهای جنبش ضد جنگ را از بین می‌برد یا برده است و موجب تقویت و پیروزی افراطی‌ترین گروه‌های دست راستی خواهد شد. ارزیابی آنان درست بود و از پیامدهای گروگانگیری، انتخاب ریگان بود.

۲۷. انجمن جهانی خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران

یکی از دستاوردهای کوشش برای جلب نظر و همکاری روشنفکران مترقی و رهبران جنبش ضد جنگ، تأسیس انجمن جهانی خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی ایران به همت جمعی از ایرانیان خارج از کشور و همکاری روشنفکران مترقی آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۷۷ بود. اسامی برخی از این روشنفکران عبارت بودند از: پرفسور ریچارد آرنز از فیلادلفیا؛ پرفسور پیتر بابریس از ایلینویز؛ جان بایز از سنلو پارک کالیفرنیا؛ پرفسور کی بویل از سانفرانسیسکو - کالیفرنیا؛ پرفسور نام چامسکی از کمبریج - ماساچوست؛ لورنس فرلینگتی از سانفرانسیسکو - کالیفرنیا؛ پرفسور روبرت مانز و والتام - ماساچوست؛ پرفسور استوارت ناگل، اربارنا - ایلینویز؛ چانز پورتر از یوجین - آرگون؛ پرفسور استاوریانوز از سان‌دیگو - کالیفرنیا. دبیرخانه اصلی انجمن

۷۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

در لندن و شعبه آن در کبک کانادا بود.

از میان این افراد، چارلز پورتر، از اعضای جناح چپ حزب دمکرات و نماینده سابق ایالت اورگان در کنگره بود. آقای ناصر سبزیعلیان از اعضای فعال انجمن در این ایالت که در ارتباط مستقیم با خود من بود و استعداد هنری خوبی داشت و برای پیام مجاهد و نهضت پوستر تهیه می‌کرد، با چارلز پورتر در ارتباط بود. او از جانب ما از پورتر برای سفر به ایران دعوت کرد. شرح سفر او را در صفحات قبلی داده‌ام خانم جان بایز از خوانندگانی است که در جنبش ضد جنگ اشعاری را که می‌خواند موجب شهرت فراوان او شد. پرفسور نام چامسکی، از رهبران جنبش ضد جنگ و استاد زبان‌شناس برجسته ام. آی. تی است.

این انجمن در اول نوامبر ۱۹۷۷، در آستانه سفر شاه ایران به آمریکا نامه‌ای خطاب به «مردم آمریکا» صادر کرد. (پیوست ۳۸)

۲۸. نامه خانم مارگریت مید درباره نقض حقوق بشر در ایران

خانم مارگریت مید یکی از معروفترین آنتروپولوژیست‌های آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود. او نیز از مخالفین دخالت آمریکا در جنگ ویتنام بود. جلب نظر فعالان جنبش ضد جنگ به مسائل ایران موجب شد که خانم مید در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۷ نامه‌ای به کارتر درباره نقض حقوق بشر در ایران منتشر کند. در دی‌ماه ۱۳۷۵ (ژانویه ۱۹۷۹)، طی مراسمی در سازمان ملل متحد، با حضور آقای آندرو یانگ، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد «مدال ویژه آزادی» به خانم مید داده شد. در این مراسم خانم مید به علت بیماری نتوانست سخن بگوید، اما دخترش، به هنگام دریافت مدال مادر، در ضمن سخنان خود به سیاست دولت آمریکا در حمایت از شاه به شدت اعتراض کرد و از انقلاب اسلامی ایران و تجدید حیات اسلامی - ایرانی حمایت کرد.

۲۹. کمیته صلح و عدالت

به موازات افزایش عضویت مسلمانان، اعم از مهاجرین و بومیان (سفید پوست یا رنگین پوست) به جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون و افزایش بینش سیاسی و تمایل

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۰۳

بسیاری از اعضا به فعالیت سیاسی- دفاعی، کمیته ای به نام «کمیته صلح و عدالت» تشکیل شد. محور اصلی برنامه این کمیته تبلیغ برای صلح در خاور میانه بر اساس تامین حقوق ملت فلسطین بود. اعضای این هیئت مرکب از امریکایی‌های مسلمان و غیر مسلمان بودند. یکی از اقدامات این کمیته، تهیه و ارسال نامه برای نمایندگان کنگره امریکا و رسانه‌های گروهی بود. نمونه‌ای از اقدامات این کمیته در بخش پیوست‌ها آمده است.

۳۰. یادی از حسین آوا

یاد آرزو شمع مرده یاد آرزو

حسین آوا از همشهری‌های بسیار خوب قزوینی ما بود. او دانشجوی رشته گرافیک در دانشگاه تگزاس (A&M) در شهر کالج/استیسن بود. با فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا و نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون آشنا شد و سپس ارتباط و همکاری خود را با این مجموعه‌ها برقرار کرد. او پس از اتمام تحصیل به نیویورک رفت و گارگاه هنری - حرفه‌ای خود را در آن جا دایر و به سرعت جایگاه ویژه‌ای در قلمرو تخصص خود در شهر نیویورک کسب کرد. آوا مردی آرام، کم حرف اما پرکار، خوش برخورد و سلیم‌النفس بود. او مهارت هنری خود را در اختیار نهضت آزادی ایران خارج از کشور قرار داد و یکی از کارهایش سرلوحه روزنامه پیام مجاهد، ارگان این سازمان بود. او هم چنین اولین، زیباترین و جالب‌ترین تقویم دیواری را برای انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا - گروه فارسی زبان طراحی و چاپ کرد. هنگامی که شهید محسن الهی (الله داد)، از دانشجویان هیوستون تصمیم خود را برای پیوستن به جنبش مسلحانه در ایران نهایی کرد، قرار شد ابتدا به جنوب لبنان برود و در کنار دکتر چمران تجربه کار عملی در نبرد مسلحانه را به دست آورد. اما قبل از آن که به لبنان برود، او را نزد حسین آوا به نیویورک فرستادم تا در محضر آوا فن و هنر گراورسازی را بیاموزد. جنبش مسلحانه قبل از هر چیز یک پدیده سیاسی - ایدئولوژیک است و کار در چنین جنبشی تنها به بر داشتن اسلحه و جنگیدن محدود و منحصر نمی باشد. اعضای چنین جنبشی باید به اصطلاح همه فن حریف باشند. حسین آوا با نهایت

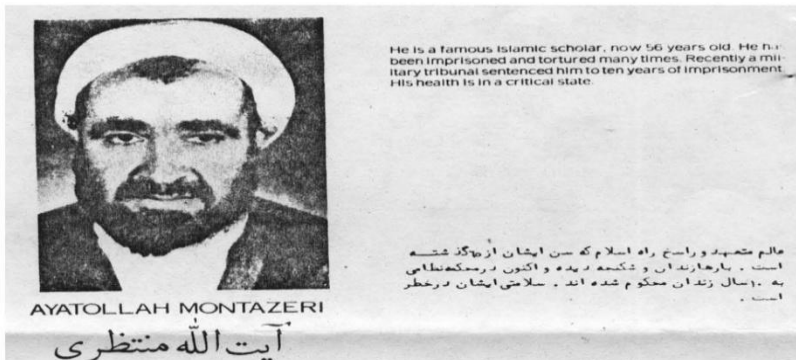
۷۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

علاقه و اعتقاد محسن الهی را آموزش داد و بعد از آن بود که محسن به جنوب لبنان رفت و در آن جا مهارت بسیار زیادی درکار با مواد انفجاری پیدا کرد. بعد از حمله عراق به ایران، محسن به جبهه رفت و در کنار دکتر چمران به مبارزه پرداخت و شهید شد. در جای دیگری در باره محسن الهی به تفصیل نوشته ام (مجموعه آثار).

حسین آوا، به رغم جوانی اش، متأسفانه به سرطان مغزی دچار شد و به رحمت ایزدی پیوست. خداوند او را رحمت کند. آقای علی آگاه، از همشهریان و بستگان نزدیک حسین آوا به درخواست من شرحی از زندگی او نوشته است که در دفتر دوم-نامه‌ها؛ ذیل نام: آگاه، علی، آمده است.

پیوست‌های فصل چهارم

پیوست شماره ۱. کارت پستال زندانیان سیاسی ایران به مناسبت تظاهرات آذر ۱۳۵۵
برای هریک از زندانیان، کارت پستالی طبق نمونه‌های زیر تهیه شده بود. در یک طرف
این کارت‌ها، عکس زندانی و مشخصات او به زبان فارسی و انگلیسی برای معرفی
زندانی آمده است. در پشت هر یک از این کارت‌ها، متنی چاپ شده بود که افراد نام
خود را در آن می‌نوشتند و از نخست‌وزیر ایران، جمشید آموزگار، آزادی فوری این
زندانی را درخواست می‌کردند. سپس آن‌ها را برای نخست‌وزیر ایران پست می‌کردند.
در پشت هریک از این کارت‌ها، متن زیر برای امضاء و ارسال به ایران چاپ شده بود.
MR.JAMSHID AMOUZEGAR, MINISTER, TEHRAN, IRAN
I,.....demand the immediate release of: Ayatollah Taleghani. Sign.
در کارت هر فرد نام او نوشته می‌شد.




۷۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری



He is a famous, brilliant and Islamic scholar, 40 years of age. He has been imprisoned several times and was recently sentenced to three years of imprisonment. He has been under torture since his arrest.

عالم، مورخ و متفکر پرشور اسلامی که سن ایشان از یکصد گذشته است. زندانی و تحت شکنجه قرار گرفته اند و اکنون در محکمه سری نظامی به ۳ سال زندان محکوم شده اند.

HASHEMI RAFSANJANI
هاشمی رفسنجانی



Only 38 years old. He is an engineer and a brave son of his people. He has been imprisoned several times and is now imprisoned with a life sentence. The tortures inflicted upon him have been of such immeasurable extent that he has lost the use of his eyes and arms. His family and friends have not been allowed to see him. No one has been given this permission!

سپهبد آزاده و پرشور است اسلام که سنش حدود ۳۸ سال است. مهندس مبارز است و بیست و چند بار شکنجه دیده است. در نتیجه چشمها و دستهای خود را از دست داده است. اکنون او محکوم به حبس ابد گشته و اجازه ملاقات به بستگان وی داده نمیشود.

LUTFULLAH MAYSAMY
لطف الله میثمی



He is a college professor, age 48, who, after the coup of 1953, was imprisoned and tortured extensively. In 1975, a secret trial sentenced him to 11 years of imprisonment. Since then, he has contracted tuberculosis. He has not been provided with medical treatment for his serious illness. Even his family was prevented by the government from providing such services.

سپهبد سرگرم و دانا که راه حق و فرزند رشید است اسلام. دانشیار دانشگاه تهران که بعد از کودتای سال ۱۳۰۲ چندین بار زندان و شکنجه دیده. در محکمه سری نظامی به ۱۱ سال زندان محکوم شده است. در زندان به سز مبتلا شده به پزشک متخصص اجازه معالجه او داده نمیشود. سن ایشان در حدود ۴۸ سال است.

EZZATULLAH SAHABI
مهندس عزت الله سجابی

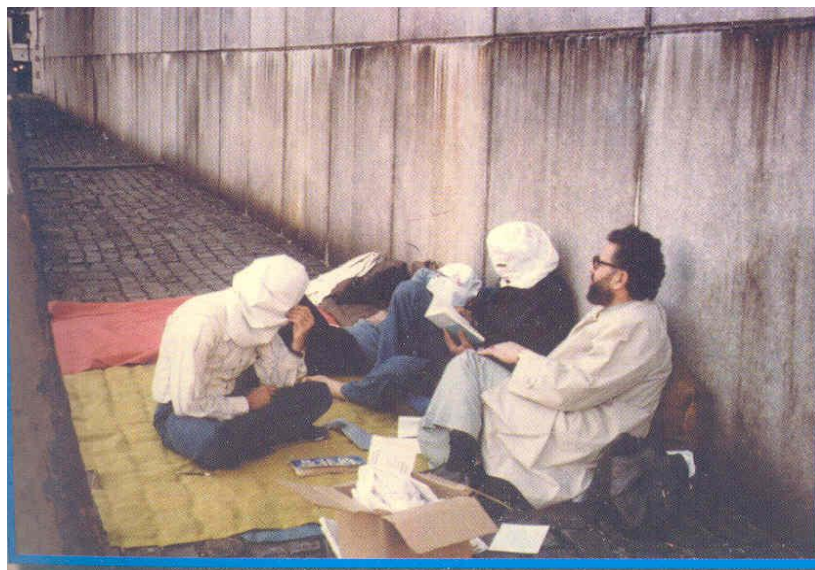
MR. JAMSHID AMOUZEGAR
PRIME MINISTER
TEHRAN, IRAN

I, _____, demand the immediate
release of: Ayatollah Taleghani
Sign.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۰۷

پیوست شماره ۲. تصاویری از اعتصاب غذا و تظاهرات برای آزادی زندانیان سیاسی در برابر کاخ سازمان ملل متحد- نیویورک اکتبر ۱۹۷۶/آذر ۱۳۵۵





همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۰۹

پیوست شماره ۳. نمونه‌ای از اوراقی که در هنگام تظاهرات و اعتصاب غذای نیویورک - در اکتبر ۱۹۷۶ میان آمریکاییان توزیع می‌شد

HUNGER STRIKE for HUMAN RIGHTS IN IRAN

THE PEOPLE OF IRAN
ARE IN URGENT NEED
OF WORLD SOLIDARITY AND
SUPPORT!

**BLOODY TERROR AND CRUDE EXPLOI-
TATION HAVE BEEN THE LOT OF THE
IRANIANS SINCE 1953 (THE SHAH WAS RETURNED BY THE CIA).**

**BACKED BY WASHINGTON & THE CIA,
THE DICTATOR'S 23 YEAR RECORD IS:**

- 100,000 POLITICAL PRISONERS
- 9,000 FREEDOM LOVING PEOPLE MURDERED
- 60 PER CENT OF THE POPULATION IS CHRONICALLY UNDERFED
- 90 PER CENT OF THE POPULATION LIVES IN POVERTY
- EVERY DAY 3 IRANIANS ARE KILLED BY HIRED ASSASSINS OR AS A RESULT

OF BARBARIC TORTURES AND THE SHAH'S FIRING SQUAD

HALT the Shah's dictatorship!
FREE the political prisoners

ORGANIZATION FOR THE DEFENCE OF HUMAN RIGHTS IN IRAN
AND MUSLIM YOUTH ORGANIZATION

پیوست شماره ۴. نامه دکتر یزدی به دبیر کل سازمان ملل متحد - اکتبر ۱۹۷۶

AN APPEAL TO THE UNITED NATIONS
For the Defense of Human Rights in Iran

His Excellency Kurt Waldheim
Secretary General, United Nations
United Nations Headquarters
New York, New York

118

Your Excellency,

After the fall of the popular government of the late Dr. Mohammad Mossadegh, by a coup d'etat launched by the CIA and headed by the Shah, in 1953, the political system was reverted to a new imperial dictatorship which repressed all political activities. The Shah's regime concentrated on eradication of opposition and compulsion of the masses to a total surrender to the new system.

In order to render all opposition impotent, the Shah, aided by the CIA, created SAVAK and gave it unlimited prerogative, necessary to insure a complete success. The creation and later the operation of SAVAK directly violated the Iranian constitution and the Declaration of Human Rights. Waves of imprisonment and torture of opposition elements or the supporters of Human Rights, followed the coup. Freedom of speech and press was then immeasurably narrowed by the government. Because of the magnitude of the press censorship, political publications decreased from six hundred under Mossadegh, to under a hundred.

In 1963, desperate from ever increasing repression, a mass revolt erupted and in the ensuing three-day clash, four thousand people were killed. Ayatollah Khomeini, Iran's most respected religious leader, was arrested and exiled because of his outward questioning of the treatment of the political prisoners and civilians.

By 1963, SAVAK grew from a tool for political repression to an institution for complete control of all aspects of civilian life. Almost 100% of media and publications have become channels of propagation of the Shah's fascist doctrine. Oppression has become the motto of the regime. Torture and other inhumane acts are directed towards any opposition group or individual.

As a result of denied freedom of expression in Iran, many have been forced to resort to violence. This in turn has enhanced the oppression further resulting in circumstances which have left two hundred political prisoners executed, hundreds heavily sentenced to imprisonment, and thousands of others behind bars without any trial. Iran has become famous for pitiless and violent oppression which must be exchanged for a total social and economic freedom and independence.

Due to the international pressures exerted by many humanitarian organizations such as Amnesty International, International Commission of Jurists, Universalist Service Committee, etc., since 1976 the Shah of Iran has created a facade and/or claimed an improvement of the Human Rights conditions in Iran. The fallacy of such actions and claims can be seen in many examples such as secret military trials and torture of Ayatollah Taleghani and Ayatollah Montazeri, etc. Also enclosed are translations of a number of letters from families of political prisoners addressed to the United Nations who have taken the substantial risk of endangering their lives to manifest the state of oppression in Iran.

In the light of the effectiveness of international pressure, and due to the grave condition of human rights in Iran, we strongly request the United Nations to exercise her political power for the implementation of the principles of the Proclamation of the Human Rights and in particular:

- the immediate release of Ayatollah Taleghani, Ayatollah Montazeri, Hashemi Rafsanjani, Ezattollah Sahabi, Lotfollah Meisami,
- the immediate removal of all the illegal barriers placed by the government for the return of Ayatollah Khomeini to Iran, now in exile in Iraq,
- an immediate ending of all the secret military tribunals.
- We strongly request the United Nations to dispatch a commission of international observers to Iran, to investigate the conditions of the political prisoners in particular, and the critical state of human rights in general.

While awaiting for your response we will stage a vigil in New York City. Upon disregard of our appeal we will undertake a hunger strike to demonstrate the gravity and importance of our requests.

Respectfully,
Ebrahim Yazdi, Representative
Organization for the Defense of Human
Rights in Iran

۱۹۷۸

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۱۱

پیوست شماره ۵. گزارش عملیات «مدرس - صمدیه لباف» - ۱۱-۱۶ نوامبر ۱۹۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» - و آنان را که ایمان آورده و دست به اعمال شایسته زدند، هر آینه به صالحان ملحق می‌نمائیم. عنکبوت آیه ۹»
جوانان مسلمان در واشنگتن، همچنان که در نیویورک، برای خفه کردن صدای شرک‌آلود کارتر - شاه و همه جنایتکاران و استثمارگران، فریاد الله اکبر را به عنوان برترین شعار به کار گرفتند. آنها با این شعار اعلام کردند که ما به تمامی خداهای دروغین کافر گشته‌ایم، اما بر تمامی طاغوتها، گردنکشان، مردمکشان و استثمارگران شوریده‌ایم. ما با گام نهادن در سبیل الله اعلام می‌کنیم که راه بهروزی خلق مستضعف ایران، همچنان که همه خلقهای مستضعف جهان، از صراط مستقیم تسلیم به خدا و مشیت او می‌گذرد و راه ما و نیت ما و هدف ما خداست و همین راه است که سرانجام به رهائی خلقهای دربند، به آزادی انسانها و به رشد و شکوفائی استعدادهای میلیاردها خلق مستضعف جهان منتهی خواهد شد.

جوانان مسلمان با شعار الله اکبر اعلام کردند که هر عملی آن هنگام شایسته است که زاده ایمانی خلل‌ناپذیر به پروردگار جهان باشد وگرنه در محک واقعیت‌ها رهرویشان در سایه برقی خواهد بود که لحظه‌ای بدرخشد و پیش روی رهروانش را روشن سازد و سپس آنها را در تاریکی‌های شکست و سر به سنگ خوردن‌ها و مورد معامله قرار گرفتن‌ها تنها گذارد:

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ، كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا..»
نزدیک است که برق، بصیرتشان را برباید، هر آنگاه که روشنایشان دهد در پرتو آن روان شوند و گاهی که به تاریکیشان فرو برد، بایستند. بقره - آیه ۲۰».

جوانان مسلمان با فریادهای الله اکبر خویش و نماز خود به درگاه آن یگانه، هم از آغاز راه خود، سیمای خجسته جامعه توحیدی را ترسیم کردند. جامعه‌ای که در آن انسان‌ها با شکستن تمام زنجیرهای بنده ساز و برقراری قسط فرصت آن را به دست آورند که تا با عمل و ایمان دسته‌جمعی به آهنگ گام‌های خود به سمت الله شتابی درخور ببخشند و حال که از پس آن روزها، روزهای خروش جوانان مسلمان در

۷۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

نیویورک و واشنگتن، بدان می‌نگریم آن روزها را مقطعی از مبارزات پیوسته‌ای می‌یابیم که بوسیله پیامبران بزرگ در روی زمین پی افکنده شد و با راهنمایی خدا و پیام‌آوران او در تمام تاریخ ادامه یافت و با سنت‌های درخشان امامان شیعه، به شیعیان علوی سپرده شد تا همچنان این پرچم را به دوش‌های خود تا تحقق جامعه توحیدی در زیر پرچم قائم آل محمد که درود خدا بر او و خاندانش باد به پیش برند و از همین روست که سازمان جوانان مسلمان به شکل طبیعی خود را پیوسته به همه حرکت‌های رهائی‌بخش جهان که در جهت رستگاری انسان دست‌اندرکارند و در این راه از مقابله با دشمنانی چونان امپریالیست‌های خونخوار جهانی از سرخ و سیاه ابائی ندارند، می‌داند و نیز از همین روست که نام عملیات دفاعی اخیر بنام «مدرس - صمدیه لباف» نامگذاری شد چرا که عمل سازمان جوانان مسلمان، موضع‌گیری و راه آن، از راه مبارک این شهیدان راه الله جدا نیست. مگر نه مدرس و مدرس‌ها با زندگی و عمل خود راه مبارزه را به ما نشان دادند و مگر نه صمدیه لباف‌ها و شریف واقفی‌ها و آخوندی‌ها، پرتوهائی تازه بر این راه افکندند و همچنان می‌افکنند؟

برادران و خواهران عزیز

سازمان جوانان مسلمان به منظور پشتیبانی از مبارزات خلقی و گسترده انقلابیون مسلمان در داخل کشور و به منظور اعتراض به روش خفقان و ترور رژیم سرسپرده و منفور پهلوی و همچنین اعتراض به سیاست مزورانه کارتر نسبت به ایران و دعوت او از شاه خونخوار خائن، دومین عملیات دفاعی خود را از تاریخ ۲۰ تا ۲۵ آبان ۱۳۵۶ (برابر ۱۱ تا ۶ نوامبر ۱۹۷۷) با برنامه اعتصاب غذا و تظاهرات، در شهر واشنگتن دی. سی برگزار نمود.

اعتصاب غذا از ساعت ۱۲ روز جمعه ۲۰ آبان ماه با شرکت حدود ۳۰ نفر از برادران و خواهران مبارز با شعار الله اکبر و لا اله الا الله، در مقابل کنگره آمریکا آغاز شد و تا آخر وقت روز دوشنبه ۲۳ آبان ادامه یافت. تعداد شرکت‌کنندگان در این برنامه روز بروز اضافه گردید به طوری که در روز آخر حدود ۷۰ نفر از خواهران و برادران مبارز در این برنامه دفاعی شرکت داشتند. در طی این مدت ما شاهد مبارزه سرسختانه جوانان مسلمان مبارزی بودیم که برای رساندن صدای حق‌طلبانه خلق

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۱۳

مسلمان ایران به خلق‌های جهان، علیرغم اعتصاب غذا، یک لحظه فرار نداشتند. هزاران بیانیه انگلیسی سازمان جوانان بین آمریکائی‌هایی که برای شرکت در جلسات کنگره و یا توریست‌هایی که برای بازدید کنگره می‌آمدند پخش گردید. همگام با پخش اعلامیه‌ها فریاد اعتراض خلق مسلمان ایران بر علیه سیاست مزورانه کارتر و ماهیت رژیم جنایتکار پهلوی از طریق بلندگو به اطلاع مردم آمریکا رسانده شد. هر روز برنامه نماز جماعت با شرکت تمامی افراد شرکت‌کننده در چمن‌های مقابل کاخ کنگره انجام می‌گرفت و این عمل اثر بسیار عمیقی بر روی مردم داشت به طوری که اغلب علاقمند شده و بعد از برنامه نماز با برادران و خواهران به بحث و گفتگو می‌نشستند. در روز چهارم مقامات امنیتی کنگره، به علت حضور افراد ساواکی در اطراف محل اعتصاب غذا و احتمال وقوع زد و خورد، اجازه ندادند که برنامه نماز جماعت مانند همیشه اجرا گردد. لذا برادران و خواهران ما به ترتیب در گروه‌های کوچکتر، نماز خود را به جماعت در روی قسمتی از پله‌های کنگره که وسیع‌تر است برپا داشتند. در طول برنامه اعتصاب غذا، سه نفر از افراد شرکت‌کننده به حال اغماء افتادند که بلافاصله با آمبولانس به درمانگاه کنگره منتقل شده و مورد معالجه قرار گرفتند. در روز سه‌شنبه ۲۴ آبان برنامه تظاهرات در ساعت ۸/۵ صبح با شرکت بیش از ۵۰۰ نفر از خواهران و برادران مبارز که از سراسر آمریکا به واشنگتن آمده بودند با شعار الله اکبر آغاز شد. تظاهرکنندگان تا ساعت ۹/۵ صبح در مقابل کنگره آمریکا به تظاهرات بر ضد رژیم منفور پهلوی پرداخته و سپس از خیابان پنسیلوانیا به سمت کاخ سفید حرکت کردند. در طی مسیر با دادن شعارهای اسلامی و ضد رژیمی ماهیت رژیم منفور پهلوی را برای مردم آمریکا افشا نمودند. حدود ساعت ۱/۵ به مقابل کاخ سفید رسیدند و در اینجا سایر گروه‌های تظاهرکننده با دادن شعارهایی از برادران و خواهران ما استقبال نمودند، بعد از مدتی تظاهرات در مقابل کاخ سفید دوباره از طریق خیابان پنسیلوانیا به محل کاخ کنگره آمریکا بازگشت نمودند. به علت کثرت شرکت‌کنندگان در این برنامه و چون پلیس اجازه نمی‌داد که بیش از ۳۰۰ نفر در محل تظاهرات شرکت نمایند، شرکت‌کنندگان به دو دسته تقسیم شدند قسمتی در پله‌های شرقی و قسمتی دیگر در پله‌های غربی کنگره آمریکا به تظاهرات خود ادامه

۷۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

دادند. در ساعت ۲ بعدازظهر با شرکت هر دو گروه نماز جماعت باشکوهی در میدان مقابل کنگره برگزار گردید. در فاصله دو نماز پیام حضرت آیت‌الله خمینی خطاب به ملت ایران قرائت گردید و با تکبیرهای مکرر برادران و خواهران شرکت‌کننده پاسخ داده شد. بعد از پایان نماز جماعت شرکت‌کنندگان مجدداً به محل‌های تعیین شده رفته و تا ساعت ۴/۵ بعدازظهر به تظاهرات خود ادامه دادند. برنامه تظاهرات با دعا و نیایش و قرائت سوره مبارکه *والعصر* خاتمه پذیرفت. در طی این پیاده‌روی و تظاهرات سخنرانی‌های متعددی به زبان انگلیسی برای مردم آمریکا در تشریح وضع فعلی ایران و حکومت فاسد پهلوی و حمایت کارتر از آن بعمل آمده و ده‌ها هزار اعلامیه توضیحی بین آنها پخش گردید.

در دومین روز تظاهرات، چهارشنبه ۲۵ آبان ماه، نیز بیش از ۵۰۰ نفر خواهران و برادران مسلمان در این برنامه شرکت نمودند. برنامه از ساعت ۸/۵ صبح در محل پارک مجسمه تافت آغاز شد. پلیس فاشیست آمریکا از جمع شدن ما در مقابل کنگره آمریکا جلوگیری نموده و این محل را در اختیار عمال ساواک و لشکریان اجیر شده شاه خائن قرار داد. این خائنین ...، که روز قبل ضمن نوش جان کردن کتک مفصلی از دانشجویان ایرانی صحنه را خالی کرده بودند. در این روز همگی مجهز به چوبهای بیس‌بال به محل کنگره آمده بودند ولی با این حال پلیس برای اینکه امنیت آنها را حفظ نماید تا استقرار کامل آنها در مقابل کنگره و بوجود آوردن یک سد دفاعی در مقابل آنها، از خروج ما از پارک خودداری نمود. در ساعت ۱۰/۵ صبح برنامه راهپیمایی با شعار الله اکبر شروع گردیده و پس از عبور از مراکز پرجمعیت واشنگتن بطرف کاخ سفید ادامه یافت. تظاهرکنندگان در ساعت ۱۲/۵ به مقابل کاخ سفید رسیده و بعد از مدتی تظاهرات در آنجا به *میدان البیس* رفته و نماز ظهر و عصر را به جماعت برگزار نمودند. در اینجا خطبه‌هایی به فارسی و انگلیسی قرائت شد و خبرنگاران مختلف از تمام صحنه‌ها فیلمبرداری نمودند. بعد از نماز مجدداً بطرف کنگره رفته و تا ساعت ۵/۵ بعدازظهر به تظاهرات خود در محل پارک مجسمه تافت ادامه دادند. در طول مسیر سخنرانی‌های متعددی به زبان انگلیسی برای مردم آمریکا به عمل آمد و هزاران نسخه از اعلامیه‌های تبلیغاتی بین مردم پخش گردید. هنگام

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۱۵

خروج شاه ... از کنگره آمریکا جوانان مسلمان با غریو الله اکبر و شعار مرگ بر شاه خائن، نفرت خود را از او اعلام داشتند. در پایان با خواندن پیام سازمان جوانان مسلمان به ملت مسلمان ایران و حضرت آیت‌الله خمینی و صدور قطعنامه، برنامه تظاهرات با نیایش به درگاه خداوند یکتا و خواندن سوره والعصر خاتمه یافته و برادران و خواهران به مراکز خود بازگشتند.

دومین برنامه دفاعی سازمان جوانان مسلمان با استقبال بی‌نظیری از طرف برادران و خواهران مسلمان در آمریکا و اروپا و ایران روبرو گردید. برادران و خواهران مبارز در آمریکا، با شرکت وسیع و فعالانه خود در این برنامه دفاعی، حمایت خود را از این سازمان اعلام نمودند. در بُن (آلمان غربی) در روز شنبه ۲۱ آبانماه تظاهرات وسیعی بنا به دعوت اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، در پشتیبانی از اقدامات افشاگرانه سازمان جوانان مسلمان، با شرکت بیش از ۷۰۰ نفر از مسلمانان برگزار گردید.

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا با فرستادن تلگرافی حمایت کامل خود را از اقدامات دفاعی سازمان جوانان مسلمان اعلام نموده و واحدهای اشتوتگارت، بوخوم، آخن، هانور، هامبورگ، فرانکفورت، پاریس و ... این سازمان نیز حمایت و پشتیبانی خود را از برنامه‌های دفاعی سازمان جوانان ابراز نمودند. در لندن نیز بنا بر دعوت کمیته اسلامی برگزاری تظاهرات ضد رژیم، تظاهراتی در روز یکشنبه ۲۲ آبانماه صورت گرفت. همزمان با تظاهرات خارج از کشور، در تهران نیز هزاران دانشجوی مسلمان به طرقداری از تظاهرات واشنگتن و مخالفت با رژیم خونخوار پهلوی دست به تظاهرات خیابانی زدند که ضمن حمله پلیس فاشیستی شاه به آنها، صدها نفر مجروح و دستگیر گردیدند.

دومین عملیات دفاعی سازمان جوانان مسلمان که بنام عملیات «مدرس - صمدیه لباف» نام گذاری گردید بطور وسیعی در سراسر جهان پخش شد.

کانالهای سی. بی. اس - ان. بی. سی - ا. بی. سی - تلویزیون آمریکا چندین بار خبرنگارانی به محل اعتصاب غذا و تظاهرات فرستاده و ضمن فیلمبرداری مصاحبه‌هایی با افراد شرکت‌کننده انجام دادند. کانالهای ۴ و ۵ و ۷ و ۹ تلویزیون

آمریکا هریک چندین بار در طی اخبار محلی و همچنین اخبار سراسری آمریکا، جریان اعتصاب غذا و تظاهرات سازمان جوانان مسلمان را پخش نمودند. رادیوهای دبلیو. تی. او. پی - نشنال پابلیک رادیو و چندین ایستگاه رادیویی دیگر در واشنگتن خبر اعتصاب غذا و تظاهرات سازمان جوانان مسلمان را چندین بار همراه با مصاحبه‌هایی که با افراد شرکت‌کننده انجام داده بودند، پخش نمودند. خبرگزاری آسوشیتدپرس، خبر اعتصاب غذای سازمان جوانان مسلمان را همراه با عکس‌هایی از این برنامه به سراسر جهان مخابره نمود، به طوری که بسیاری از روزنامه‌های جهان از جمله روزنامه‌های *هرالد تریبون*، *لوموند*، *شیکاگو تریبون* و ... خبر اعتصاب غذا و عکس‌های مربوط به آن را چاپ نمودند. روزنامه‌های *واشنگتن پست*، *واشنگتن استار*، *نیویورک تایمز*، *ساندی تایمز لندن* و همچنین مجله‌های *نیوزویک*، *تایمز* و ... با فرستادن خبرنگارانی به محل اعتصاب غذا و تظاهرات، خبرهای مربوط به آن را همراه با عکس‌هایی چاپ نمودند.

سازمان جوانان مسلمان به یاری خدای بزرگ، از هر فرصتی برای پشتیبانی از مبارزات خلق مسلمان ایران بر ضد رژیم طاغوتی پهلوی و رساندن صدای خلق مستضعف ایران به گوش جهانیان و افشای هرچه بیشتر ماهیت رژیم منحط شاهنشاهی و پرده‌داری از جنایات دودمان خونخوار و کثیف پهلوی، استفاده خواهد نمود و امید دارد که کلیه مسلمانان راستین در این مهم با این سازمان همکاری نموده و دین خویش را نسبت به جنبش اسلامی ادا نمایند.

پیروز باد جنبش‌های رهائی‌بخش مسلمانان جهان

برافراشته‌تر باد پرچم مبارزات ملت مسلمان ایران

زنده باد حضرت آیت‌الله خمینی رهبر نستوه مبارزات ملت ایران

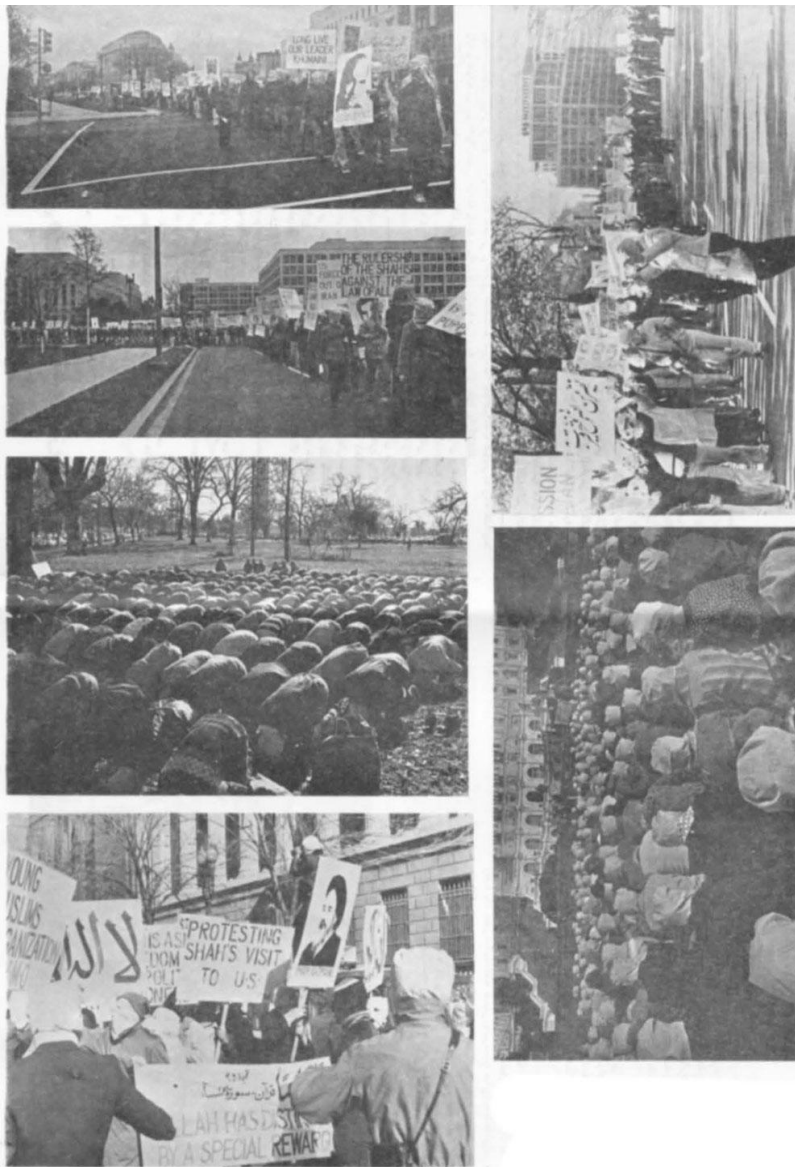
مرگ بر رژیم مردمخوار پهلوی

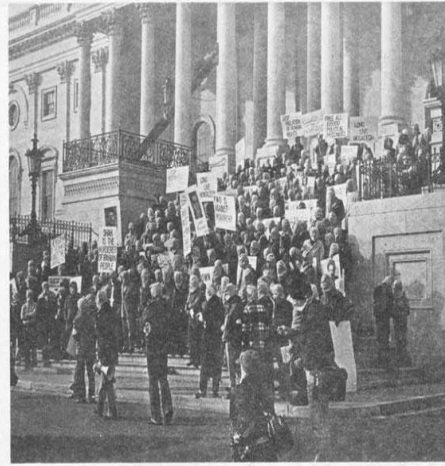
مرگ بر امپریالیست‌های راست و چپ

سازمان جوانان مسلمان

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۱۷

پیوست شماره ۶. صحنه‌هایی از اعتصاب غذا و تظاهرات و راه‌پیمایی جوانان مسلمان در برابر کاخ کنگره و کاخ سفید آمریکا در واشنگتن دی سی به مناسبت سفر شاه به آمریکا و نماز جماعت به امامت دکتر یزدی و سخنرانی، میدان الپس ۱۱ - ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷





IRAN: Torture, tyranny, terror

This is to present information about the repressive operation inflicted by the Shah's regime upon the Muslims in Iran. The Muslim religious leaders, scholars, teachers and students are constantly harassed, imprisoned, tortured (often killed or maimed under torment) and executed because of their resistance to the economic and political oppression. They are plagued and terrorized by the Shah's brutal SAVAK because of their sincere and tireless defense of the human rights in Iran.

Unfortunately, few people in the west know about the Shah's dictatorship. This is, of course, due to the regime's ceaseless efforts to hide its ugly face behind a mask of favorable propaganda. Most western media have refrained from exposing the real nature of the Shah's regime. They usually pat his back as a dynamic, clever and energetic ruler, if perhaps somewhat authoritarian who is trying very hard to bring up his country to the economic level of Japan. The supporters of the Shah's regime introduce Iran as a developed country with a progressive and democratic government. But this is nothing but the reflection of a royal lie! Economic and political collaboration of the Shah's regime with western Europe and the United States is the reason for unjust support that he receives to remain in power. The friendly relationship between the Shah and western leaders is rationalized as: "The one-sided interest of the imperialists, i.e., the uninterrupted export of oil is warding off unemployment and inflation in industrial countries. Therefore, no western country could stop supporting the Shah's regime. Furthermore, the public view in western countries is distorted by the Shah's giving away of different grants to foreign academic institutions and other organizations, while no substantial account has been given by the media about the miserable conditions of Iranian people at home.

On the other hand, the progressive Muslims are labled by the Shah and his western supporters as either fanatics or Islamic-Marxists, who are against the economic development of Iran. The truth is that nobody in Iran is against development more than the Shah, his family and a handful of his supporters, in and out of Iran. In fact, inflation, itself the result of unbelievable waste by the Shah's regime, is the reason for a sinking economy in Iran, so much so that the president of a British bank calls Iran "the greatest industrial bankruptcy in the world" (*Spiegel*, 34, 1977). Indeed, while dire poverty is the rule for more than 85% of the people, a few politicians and businessmen enjoy every benefit of the land. That is, the vast majority of the people have absolutely no share in the oil revenue. Instead, Iran's resources are poured into the pocket of a small minority who spend most of the public wealth to restore or maintain their power.

As a result, many Iranians, especially Muslim religious leaders have protested against such injustice and inequality. Many have sacrificed their lives and their families in order to make people aware of their rights.

.../...

Today, the Shah and his regime are facing the distrust of people. He can resist the growing opposition only through his organized and brutal secret police, SAVAK. Dissidents are introduced as terrorists and militant Communists, and they are harassed, tortured and sentenced to long term imprisonment, or executed. During the period from 1972-1976 more than 300 dissidents have been killed by police on the street or in other places so that suspected individuals disappear quickly.

It is not surprising that the Shah's regime rejects the request of international groups to observe prisons and legal procedures, especially trials. Shah himself shamelessly admitted that torture is practiced in Iran (Le Monde, 1,10,1976). Amnesty International considers Iran as one of the countries where human rights are severely damaged. Despite such extensive repression, struggle against the Shah's regime continues and grows day after day.

Although arrest, torture, execution and harassment of innocent people continue many progressive religious leaders continue to expose the truth. For example, despite his 15 years of exile, the greatest and most popular leader of the Iranian people, His Eminence Ayatollah Khomeini, has always supported the struggle of the Muslim people of Iran. As a result, many religious leaders, students, teachers and others have been arrested, sentenced and imprisoned innocently in closed-military courts. For example:

- Most Reverent Ayatollah Taleghani, 73 years old, to 10 years;
- Most Reverent Ayatollah Montazery, 55 years old, to 10 years;
- Engineer Sahabi, 47 years old, to 11 years (he has tuberculosis);
- Engineer Maisami has been tortured so badly that he has lost one arm and one eye.

Here it should be noted that in spite of the regime's claim, none of the above have been militant in their efforts against repression in Iran. Their only fault is that they inform people about the social crimes of the Shah, and they encourage people to protest against repression in Iran.

Struggling Muslims and their supporters are now holding hunger strikes in Paris and New York to turn the attention of people in western countries toward their cause, and ask for their support of the following demands of the Organization for the Defense of Human Rights in Iran and Muslim Youth Organization:

1. the immediate release of A. Taleghani, A. Montazeri, Hashemi Rafsanjani, E. Sahabi, L. Meisami from the Shah's prisons,
2. the immediate removal of all illegal barriers placed by the government for the return of Ayatollah Khomeini to Iran, now in exile in Iraq,
3. the immediate ending of all secret military tribunals,
4. the dispatch of a commission of international observers to Iran, to investigate the condition of political prisoners in particular, and the critical state of human rights in general.

پیوست شماره ۸. نمونه‌ای از اوراقی که در تظاهرات واشنگتن میان امریکایی‌ها توزیع شد.

What Do the Iranian People Want?

Iranians, in the ideal nature of man, are striving toward human dignity and nobility. They believe in and struggle for integrity, freedom, equity and justice—all the conditions necessary for human perfection. Their goal is to establish a society in which equal opportunity is provided for all men and women to further their awareness and creativity in reaching their full human potential. They seek to build a society in which no one is discriminated against for color, sex, creed or political views, and in which no treachery against these ideals is tolerated.

For this, the Iranian people want a just, popularly chosen representative government.

The current situation in Iran is the result of the systematic war under the guidance of the great leader Ayatollah Khomeini, demanding the **establishment of Islamic Republic** which fully encompasses the ideals of the people and in particular includes the following objectives:

- End of the Pahlavi rule;
- Abolition of monarchy;
- Immediate release of all political prisoners;
- Return of all exiles at home and abroad;
- Establishment of all civil and political liberties;
- End to the American military involvement and, instead, the establishment of a popularly-controlled foreign policy;
- And the promotion of modernization and liberalization programs based on the ideals of the Iranian people stated above.

پیوست شماره ۹. بیانیه عملیات «سعیدی»

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» - از مؤمنان کسانی هستند که به پیمانی که با خدای خود بستند وفا کردند. پس از ایشان گروهی پیمان خویش را گذاردند و از ایشان کسانی هستند که در انتظار اجرای عهد خویشند، ایشان این پیمان را تغییر و تبدیل ندادند سوره احزاب آیه ۲۳».

دشت‌های خشک و تشنه سخت نیازمند بارانند و هم‌اکنون خلق مسلمان ما خون‌های خود را بارانی کرده‌اند تا در این کویر نهال‌هایی بروید و گل‌هایی بشکفند. گل‌هایی برای نسلی در آینده که مصمم‌تر و نیرومندتر در سبیل‌الله گام برخواهند داشت. سینه‌های خون‌آلود و چهره‌های گلگون خلق دلیر ما در مصاف با دژخیمان، نوید دنیایی است که در آن نه از رژیم آدم‌میخواره و نه از اربابان امپریالیستش خبری نخواهد بود، چرا که با دستان نیرومند خلق از پای درآمده‌اند و لاشه‌شان در گوری که خود کنده‌اند می‌پوسد و کود زمین‌ها می‌گردد؛ نوید جهانی که در آن از حکومت زور و زر و تزویر خبری نیست، آن چه در صد سال گذشته انقلابی ایران اتفاق افتاده و آن چه که در هفته‌های گذشته در قم اتفاق افتاد و آن چه در ایران اینک اتفاق می‌افتد، خوب نشان می‌دهد آن حرکت انقلابی ویژه‌ای که خواهد توانست دشمنان خلق را به زباله‌دانی تاریخ بفرستد، نقطه عزیمتش از کجاست و راهش از کجا می‌گذرد و آیا این همه جنبش‌های خونین اسلامی و این همه شهدای مسلمان برای خلق‌های ملیونی شکی باقی گذارده‌اند که بدانند «دوستان خلق» کیانند؟ راستی را در لحظه‌ای که صداها نفر طلبه و دانشجو و کارگر و دهقان مسلمان از زائر و مقیم در قم زیر آتش مسلسل‌ها بر روی زمین می‌ریختند، آن کسانی که سنگ خلق به سینه می‌زدند و می‌زدند کجا بودند؟ بگذار متولی‌های بی‌امام‌زاده در بیغوله‌های خویش به پندار برقراری هژمونی حزب پرولتری بر خلق مسلمان ما مشغول باشند. خلق‌های مسلمان ملت ما و همه کشورهای مسلمان و سپس تمامی رنجبران تاریخ به رهبری پیشگامان مؤمن مسلمان به پیش خواهند رفت. چه برهانی بالاتر از این که چونان گذشته و گذشته و گذشته در تمامی ملت‌های مسلمان، تمامی نهضت‌ها و جنبش‌های خلقی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۲۳

صبغه شدیداً مذهبی داشته‌اند و امروز نیز همچنان گذشته ایدئولوژی انقلابی اسلامی رهنمود جانبازی‌ها و از خودگذشتگی‌های خلق است و آیا چنین تجربه‌هایی در قالب تنگ نظرانه برداشت‌های مکانیستی از تاریخ می‌گنجد؟ و آیا این جنبش خلقی و گسترده (تا آن حد گسترده که ابعاد آن سراسر ایران را فراگرفته است) صغیر آن شلاقی نیست که باید جز مردگان همه را از خواب‌های خوش دگماتیستی بیدار سازد؟

خواهران و برادران مسلمان

سازمان جوانان مسلمان ایران به‌عنوان بخشی از جنبش‌های وسیع و رهایی‌بخش اسلامی برای افشاگری جنایات رژیم جلااد پهلوی علیرغم مناسب نبودن موقعیت و با وجود برف و باران و بادهای گزنده، در یک زمان در روز جمعه ۳۰ دی‌ماه ۵۶ برابر با ۲۰ ژانویه ۷۸ در هیوستون و واشنگتن تظاهراتی برپا نمود تا پیام خون‌های ریخته بر خیابان‌های قم را به گوش خلق‌های جهان برساند.

تظاهرات واشنگتن، از ساعت ۱۰:۳۰ صبح از میدان دویان آغاز گردید و برادران و خواهران مسلمان در زیر شلاق‌های سرد باد و بوران با دادن شعارهای «الله‌اکبر» و پخش کردن اعلامیه‌های انگلیسی کار خود را شروع کردند. در ساعت ۱۱ صفوف تظاهرکنندگان درحالی‌که شعار می‌دادند به سمت کاخ سفید، این لانه سرکرده متکثرترین و امپریالیست‌ها حرکت کردند و در مسیر خود با فریادهای *الله‌اکبر*، خمینی خمینی *خدا نگهدار تو، Islam Against monarchy - Iran becomes Vietnam* و... اعلامیه‌های افشاگرانه خود را در میان مردم پخش کردند. خواهران و برادران ما در صفوفی منظم در حدود یک ساعت جلوی کاخ سفید به تظاهرات پرداخته، و در این میان، برادری با بلندگو سخنانی در جهت افشا کردن ماهیت رژیم شاه و کمک‌های نظامی آمریکا به ایران به زبان انگلیسی ایراد نمود. سازمان قصد داشت همچون عملیات نیویورک و عملیات مدرس صمدیه لبنان در واشنگتن، نماز جمعه‌ای در محل تظاهرات برپا سازد ولیکن به‌علت برف شدید و نبودن جا برنامه تغییر پیدا کرد و بعد از خوانده شدن خطبه‌ای از امام علی(ع) خواهران و برادران ما روی به قبله مسلمین با هم سوره حمد را بلند قرائت کردند و قرار شد نماز به‌صورت فردی بعد

۷۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

از تظاهرات انجام گیرد. مطابق برنامه در حدود ساعت یک، صفوف تظاهرکنندگان از طریق خیابان پنسیلوانیا با گذشتن از جلوی دانشگاه جورج تان در حالی که شعار می‌دادند به سمت خیابان ماساچوست که سفارت رژیم در آن قرار دارد حرکت کردند. پلیس آمریکا از نزدیک شدن صفوف به سفارت جلوگیری کرد، لذا شرکت‌کنندگان در تظاهرات در پیاده‌روی مرکز اسلامی واشنگتن که در سال‌های ۵۰ به دست آیزنهاور افتتاح شده و رئیس هیئت امنایش تا سال گذشته اردشیر زاهدی بود به تظاهرات پرداختند. مسئولین مسجد از ترس آنکه جوانان مسلمان برای نماز وارد مسجد شوند، درب مسجد را بستند!!

تظاهرات در هیوستون: در ساعت ۱۰:۳۰ صبح طبق برنامه قبلی برادران و خواهران مسلمان در محوطه‌ای در زاویه خیابان ویلر و اسکات اجتماع نمودند، و در ساعت ۱۱ برنامه مارچ خود را با فریادهای «الله‌اکبر - الله‌اکبر» آغاز کردند. اگرچه در هیوستون، برخلاف واشنگتن برف نبارید، اما سرمای زیر صفر بی‌سابقه بود. معذک برادران و خواهران با روحیه‌های سرشار از عشق و ایمان و با احساس مسئولیت در برابر حق، با گام‌های استوار و مصمم برنامه را ادامه دادند. پس از عبور از خیابان‌های پرجمعیت به سوی مرکز شهر و سپس در برابر کنسولگری شاه به تظاهرات خود ادامه دادند. در طی مسیر همه جا با دادن شعارهای الله‌اکبر - الله‌اکبر، اسلام ضد سلطنت، ایران خواهان استقلال و آزادی است، نیروهای آمریکایی باید از ایران خارج شوند، شاه عروسک خیمه‌شب‌بازی آمریکاست، سرنگون باد رژیم شاه، ایران ویتنام ثانی است و خمینی خمینی خدا نگهدار تو... و همچنین با پخش اعلامیه‌های توضیحی درباره وضعیت ایران و کشتار اخیر، توجه مردم آمریکا را به مبارزات حقه ملت ایران جلب می‌کردند. در مرکز شهر کم نبودند کسانی که با دادن شعارهای مناسب تظاهرات جوانان مسلمان را تأیید می‌کردند. صفوف جوانان مسلمان بعد از عبور از خیابان‌های مرکزی شهر به عبادتگاه راسکو Rotko Chapel، که مرکزی است برای برگزاری مراسم مذهبی همه مذاهب رفتند و برنامه تظاهرات خود را با نماز جماعت در ساعت ۳:۳۰ بعدازظهر خاتمه دادند.

سازمان جوانان مسلمان برای بزرگداشت شهیدان اخیر قم و به پاس نقش فعال و

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۲۵

سازنده‌ای که روحانیت انقلابی ایران در جنبش آزادی‌بخش خلق ما ایفا نموده است و می‌نماید و برای زنده نگهداشتن یاد شهید بزرگوار آیت‌الله سعیدی خراسانی، این برنامه عملیات دفاعی و افشاگرانه ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۶ / ۲۰ ژانویه ۱۹۷۸ خود را که سومین برنامه وسیع دفاعی و افشاگرانه سازمان می‌باشد به نام «عملیات سعیدی» نامگذاری می‌نماید.

پیروز باد جنبش‌های رهایی‌بخش مسلمانان جهان

برافراشته باد پرچم مبارزات ملت مسلمان ایران

زنده باد آیت‌الله خمینی رهبر نستوه مبارزات ملت ایران

مرگ بر رژیم مردمخوار پهلوی

مرگ بر امپریالیست‌های راست و چپ

درود به شهیدان ۲۹ محرم قم و همه شهیدان راه حق

درود بر مجاهد شهید آیت‌الله سعیدی خراسانی

سازمان جوانان مسلمان ۱۳۵۶/۱۱/۳

۷۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۱۰. صحنه‌هایی از تظاهرات جوانان مسلمان در خیابان‌های شهر واشنگتن دی سی، در میان سرما و برف، در برابر کاخ سفید در دی‌ماه ۱۳۵۶







همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۲۹

پیوست ۱۱. عکس‌هایی از راه‌پیمایی و تظاهرات جوانان مسلمان در شهر هیوستون، در برابر کنسولگری ایران، دیماه ۱۳۵۶





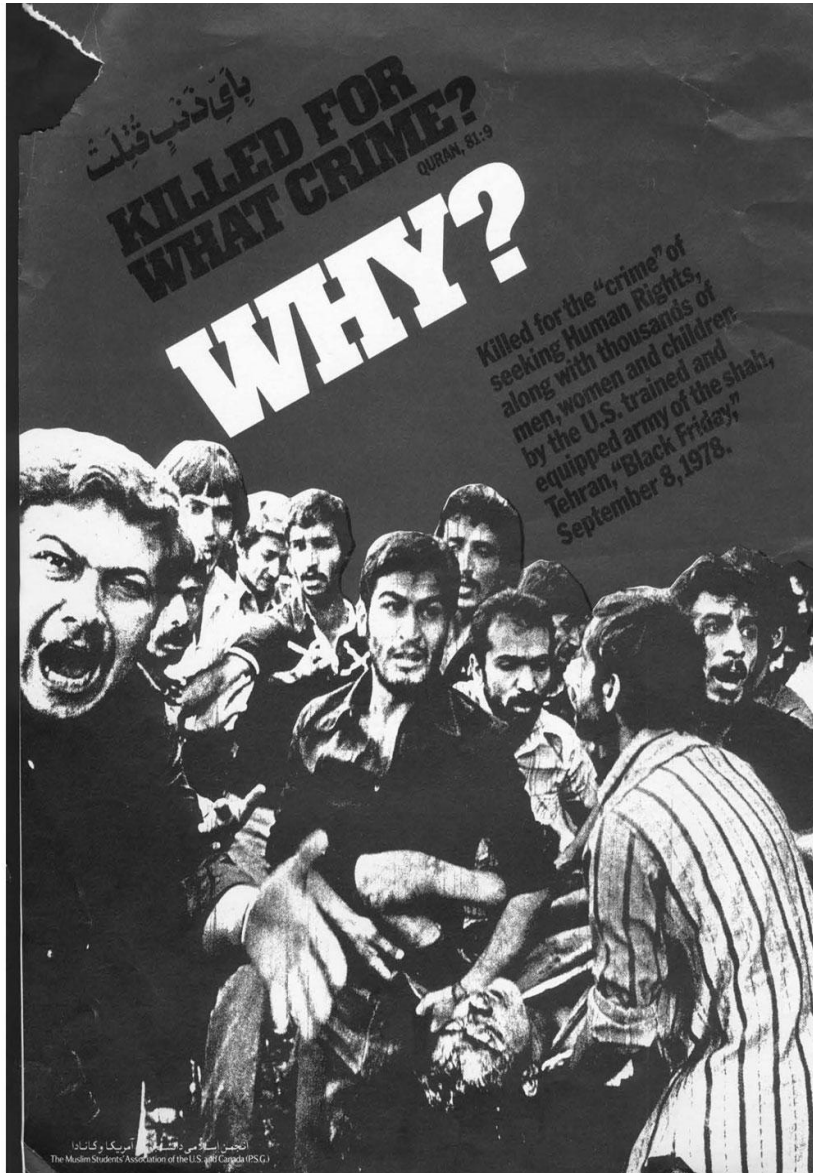
همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۳۱

پیوست ۱۲. تصاویری از شهدای میدان ژاله ۱۷ شهریور ۱۳۵۷



۷۳۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۱۳. تصاویری از کشتار میدان ژاله ۱۷ شهریور ۱۳۵۷-
طراحی این پوستر از حسین آوا است.



همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۳۳

پیوست ۱۴. تصاویری از کشتار میدان ژاله ۱۷ شهریور ۱۳۵۷- طراحی این پوستر از حسین آوا است.

**HOW MANY MORE
WILL BE MARTYRED
ON ASHURA IN IRAN?**

On Ashura, year 680 A.D., Imam Hussein and 71 of his companions were martyred by the army of the king, Yazid. The Yazid of 1978, the Shah of Iran, would murder every Iranian for the sake of his own survival.

"The opposition is counting on vast demonstrations on December 11 when Shiite Moslems, who make up more than 90 percent of Iran's population mark the martyrdom of Imam Hussein, a grandson of Mohammed. The death of Imam Hussein and 71 followers in the year 680 is observed as a time of deep mourning but also of great joy because they gave their lives for their faith."

The New York Times
November 17, 1978

انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا
The Muslim Students Association of the U.S. and Canada (MSA)

۷۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۱۵. پاسخ آیت‌الله خمینی به پیام دانشجویان

بسمه تعالی ۱۳ ذی‌الحجه ۹۸

پیام شما دانشجویان عزیز رسید من در غیرتمندی شما جوانان برومند و از شجاعت و شهامتتان احساس غرور و سرافرازی می‌کنم. امید من در این نهضت اسلامی شما جوانان برومند خارج و داخل هستید. عزیزان من صبور باشید خداوند با صابران است. پیروزی با ملت بزرگ است که به‌پا خاسته و حق خود را مطالبه می‌کند. کنگره‌های همکاری یکی بعد از دیگری دارد فرو می‌ریزد. با قدری پافشاری و پشت کار پیروزی نهائی بخواست خداوند متعال نصیب ملت خواهد شد.

«والسلام علیکم ورحمةالله»

پیوست ۱۶. نامه جامعه بین‌المللی حقوق بشر به دبیرکل سازمان ملل متحد در مورد ایران

۴ ژوئن ۱۹۶۴

آقای اوتانت، دبیر کل سازمان ملل متحد

نیویورک، ۱۷

آقای دبیر کل! ما در گذشته نظر مؤسسات مختلف سازمان ملل را به نقض آشکار حقوق بشر جلب کردیم. به استناد مدارک مسلم بر ما معلوم شده است، رژیم فعلی سلطنت مشروطه که وظایف دموکراتیک آن مشخص است، شدیدترین شکل رژیم استبدادی را با از میان بردن هر نوع مخالفتی حکمفرما نموده است. ما نام ایرانیان سرشناسی را در اختیار داریم که تمام اعمالی را که با شدت عمل و اخلال توأم نبود، به محاکمه در دادگاه‌های نظامی کشانده‌اند. برقراری حکومت نظامی برای خفه و خاموش کردن مخالفان طی سال‌ها ادامه دارد. زندانیان سیاسی را شکنجه می‌کنند. محاکمات به منظور هدف‌های سیاسی انجام می‌شود. درست یک سال قبل اگر هزاران نفر نباشد لااقل صدها نفر بدون آنکه شرایط قیام مسلحانه‌ای وجود داشته باشد، به دست ارتش قتل عام شدند.

جنايات وحشت‌آوری که علیه ملت ایران مرتکب می‌شوند نمی‌تواند مورد توجه سازمان ملل قرار نگیرد. ما معتقدیم که مؤسسه‌ای تابع سازمان ملل که صلاحیت رسیدگی دارد اوضاع ایران را مورد رسیدگی قرار دهد و وضع را آن‌طور که هست روشن نماید. وضعی که هرکس با آن آشناست خاطرش از آن جریحه‌دار است.

با تقدیم احترام. رئیس: جن پاپانگ - رئیس افتخاری: روجر بالدوین

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۳۵

پیوست ۱۷. گزارش آقای تیری مینیون وکیل دادگستری فرانسه به فدراسیون جهانی حقوق بشر^۱

اینجانب افتخار داشتم که به عنوان ناظر حقوقی، مأموریتی را در تهران، از تاریخ ۲۷ ژوئن تا اول ژوئیه ۱۹۷۱ برای فدراسیون جهانی حقوق بشر انجام دهم. این مأموریت دنباله مسافرت قبلی من در ژانویه ۱۹۷۱ بود. در آن تاریخ موفق شدم در دادگاه تجدید نظر نظامی ۱۸ نفر متهم به توطئه علیه امنیت کشور شرکت کنم. بدبختانه من شاهد تجاوزاتی به حقوق اساسی بشر بودم و برخی از این تجاوزات بسیار مهم بود. این مشاهدات، موضوع گزارش قبلی مرا تشکیل داد. مأموریت فعلی من متعاقب یک سلسله اتفاقات مهمی صورت می‌گیرد که ذکر آنها لازم است:

در ۸ فوریه ۱۹۷۱ در سیاهکل، شهر کوچکی از استان گیلان واقع در شمال ایران حمله به یک ژاندارمری - توسط عناصر ناشناسی انجام می‌گیرد. این حمله و تعقیب‌هایی که به دنبال آن از طرف پلیس محلی می‌شود منجر به کشف یک شبکه حقیقی چریکی در ناحیه‌ای نزدیک دریای خزر می‌شود. این شبکه به دنبال عملیات پلیس که یک هفته به طول می‌انجامد، متلاشی می‌شود. روزنامه لوموند ۱۸ مارس ۷۱ گزارش می‌دهد که دو شورشی در حین این عملیات کشته شدند. در تهران شایع است که سقوط هلیکوپتر نیروهای انتظامی که تصادفاً در همین زمان و در همین ناحیه اتفاق افتاد، توسط چریکها انجام گرفته است.

چهارشنبه ۱۷ مارس ۷۱ - سیزده نفر پس از یک محاکمه سری که با سرعت بی‌سابقه‌ای در یک دادگاه نظامی انجام گرفت، در تهران اعدام شدند. محکومیت به مرگ این افراد به خاطر تعلق آنان به گروهی بود که از این پس «گروه سیاهکل» نامیده می‌شوند. روزنامه لوموند ۸ آوریل ۷۱ اعلام می‌کند که تقریباً ۵۰ نفر دیگر که عضو همین گروه بودند دستگیر شده و در انتظار محاکمه به سر می‌برند.

چهارشنبه ۷ آوریل ۷۱ - ژنرال فرسیو رئیس دادرسی ارتش ایران هنگامی که از منزل خود خارج می‌شده است قربانی سوء قصدی می‌شود و کمی بعد درمی‌گذرد.

۱. بیانیه کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران (اتحادیه ملی) بی‌تا (حدود تیر ۱۳۵۰).

۷۳۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

قاتلین فرضی وی بعدها طی زد و خورد هائی در کوچه‌های تهران توسط پلیس کشته می‌شوند. روزنامه لوموند ۱۸ و ۱۹ آوریل کشته شدن یکی و دستگیری یکی دیگر از آنان را که شدیداً زخمی شده بود، اطلاع می‌دهد. «روزنامه تهران» ۲۷ مه ۱۹۷۱ مفصلاً جریان تیراندازی‌های دوشنبه ۲۴ مه ۱۹۷۱ تهران را منعکس می‌سازد. در جریان این تیراندازی‌ها سه شورشی کشته، یکی زخمی و مظنونین دستگیر شده‌اند. در هفته ۲۶ آوریل تا اول مه ۱۹۷۱ تظاهرات کارگری در کرج، شهری صنعتی در تقریباً ۴۰ کیلومتری تهران، رخ می‌دهد. خواستهای فردی کارگران شعارهای این تظاهرات را تشکیل می‌داده حدود ۲ هزار کارگر توسط نیروهای ژاندارمری به زور پراکنده می‌شوند. روزنامه «لوموند» ۵ مه ۱۹۷۱ مرگ ۳ کارگر و زخمی شدن ۱۲ نفر را توسط گلوله‌های ژاندارمری اطلاع می‌دهد. تحقیق در این باره آغاز می‌شود و دستگیری‌هایی انجام می‌گیرد.

تلاطمات بومی دانشگاه تهران صورت جدی‌تری به خود می‌گیرند. قسمت‌های مختلف دانشگاه که به دنبال تظاهرات سیاسی دانشجویان به نوبت بسته و باز می‌شوند، توسط پلیس اشغال می‌شوند. برخی هنوز بعد از دو ماه بسته هستند و احتمالاً عده‌ای از دانشجویان در زندان به سر می‌برند.

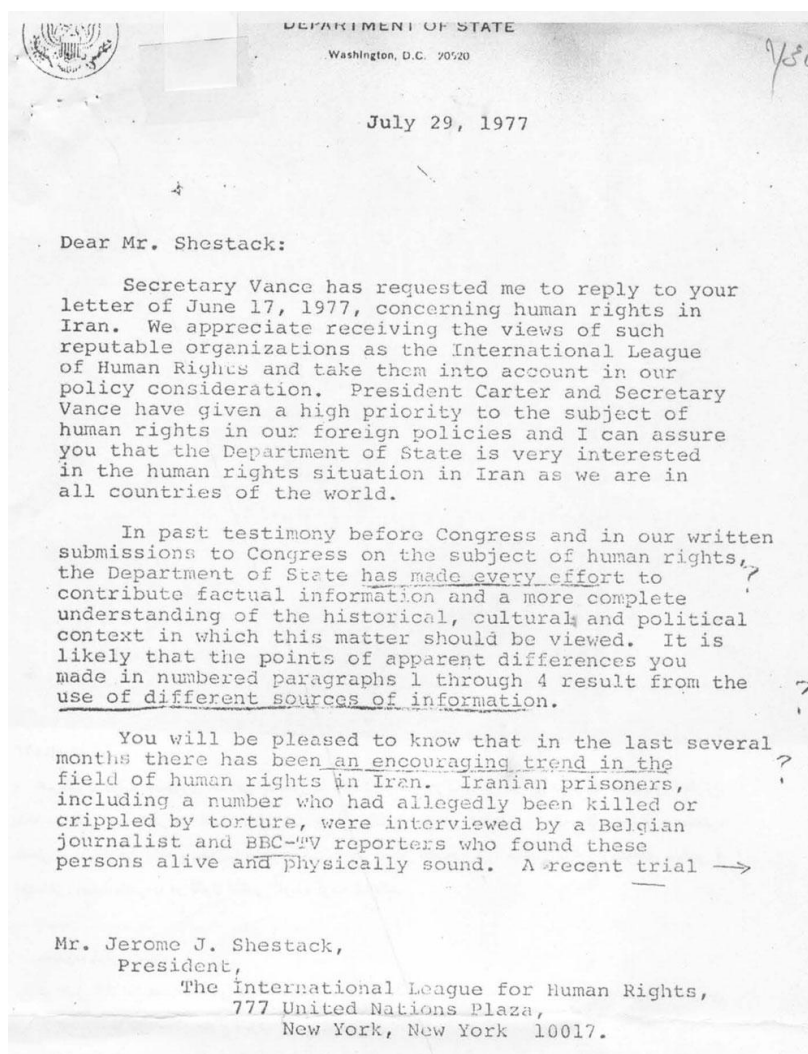
روزنامه لوموند ۲۳ ژوئن ۱۹۷۱ خبری از طرف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی منتشر می‌کند که مطابق آن، اخیراً ۷ نفر به اتهام ارتکاب اعمال خرابکارانه مربوط به رویدادهای سیاهکل، محکوم به مرگ شده‌اند. این خبر توسط آقای امیر خلیلی وابسته مطبوعاتی سفارت ایران در جمهوری فدرال آلمان تأیید شده است.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۳۷

پیوست ۱۸. پاسخ وزارت امور خارجه آمریکا به نامه اتحادیه بین‌المللی حقوق

بشر ۲۹ جولای ۱۹۷۷

الف. متن اصلی:



- 2 -

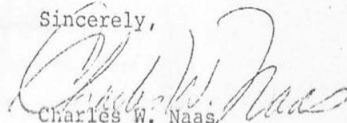
was public and foreign observers, including two Americans, were present. Also, the International Committee of the Red Cross, at the invitation of the Iranian Government has carried out a thorough investigation of Iran's penal institutions; and we understand it has submitted a report to the Government of Iran. The Shah of Iran has also privately and separately discussed human rights with Mr. Martin Ennals and Mr. William Butler (a member of your organization, but representing the International Commission of Jurists at this meeting).

In addition, the lower house of the Iranian Parliament recently passed changes in the law concerning trials in the military court system. These amendments to the law, when implemented, would be steps in the direction of greater due process protection of those arrested for crimes against state security. These changes in the law stipulate that: an individual may choose civilian defense counsel as contrasted to the previous policy of selecting counsel from a military panel; all trials, with few exceptions, are to be public; the arrested person must be arraigned or released within twenty-four hours of an arrest; and the civilian defense attorney will be able to obtain delays in the trial in order to prepare his defense.

Still military courts.
S.M.K., 2 -
Military Magistrate.

I am sure you share our belief that these recent actions are encouraging.

Sincerely,



Charles W. Naas
Director
Office of Iranian Affairs

ب. ترجمه جوابیه

آقای شاستاک عزیز

وزیر امور خارجه، وانس از من خواسته است که به نامه مورخه ۱۷ جون ۱۹۷۷ شما در مورد حقوق بشر در ایران جواب بدهم. اما از دریافت نظرات یک سازمان معتبری همچون اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر خوشحال هستیم و آن را در ملاحظات سیاست‌های خود مورد توجه قرار می‌دهیم. رئیس‌جمهور کارتر و وزیر امور خارجه وانس در سیاست‌های خارجی ما در دادن اولویت به حقوق بشر در ایران، مثل همه کشورهای جهان، بسیار علاقمند است.

وزارت امور خارجه در توضیحات گذشته خود در کنگره و در گزارشات کتبی خود به کنگره در موضوع حقوق بشر تمام تلاش خود را به کار برده است تا اطلاعات واقعی و فهم کاملتر زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی که بر اساس آن باید این مسئله بررسی شود، ارائه شود. محتمل است که نکات اختلافات مشهود که شما در پاراگراف‌های ۱ تا ۴ نامه خود بیان کرده‌اید، نتیجه استفاده از منابع اطلاعات متفاوت می‌باشد. شما خوشحال خواهید شد که بدانید در چند ماه اخیر روند تشویق‌کننده‌ای در زمینه حقوق بشر در ایران به وجود آمده است.

زندانیان ایرانی، از جمله تعدادی از آنها که گفته می‌شد به علت شکنجه کشته یا فلج شده‌اند، یک روزنامه‌نگار بلژیکی و خبرنگاران تلویزیون بی بی سی آنها را زنده و سلامت یافتند و با آنها مصاحبه کردند. در یک محاکمه علنی اخیر، ناظرین خارجی، از جمله دو آمریکایی حضور داشتند. همچنین کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، با دعوت دولت ایران، تحقیقات گسترده میدانی را درباره نهادهای جزایی ایران انجام داده است و ما مطلع شدیم که گزارش خود را به دولت ایران داده است. شاه ایران نیز به طور خصوصی و جداگانه پیرامون حقوق بشر با آقای مارتین انالز (عضو سازمان شما) و آقای ویلیام باتلر (نماینده کمیسیون بین‌المللی قضات در این دیدار) گفتگو کرده است. علاوه بر این، مجلس شورای ملی ایران تغییرات در قانون محاکمات در دادگاه نظامی را تصویب کرده است. این متمم‌های قانونی، وقتی به اجرا گذاشته شوند، گام‌هایی خواهند بود در راستای فرایند حفاظت از حقوق کسانی که مرتکب جرایم

۷۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

علیه امنیت کشور شده‌اند. این تغییرات در قانون مقرر می‌دارد که: یک فرد ممکن است برخلاف سیاست قبلی انتخاب مشاور حقوقی از میان نظامیان، یک غیرنظامی را به عنوان وکیل انتخاب کند؛ تمام محاکمات، به استثنای تعداد کمی، همه باید علنی باشند؛ فرد بازداشت‌شده بایستی در ظرف ۲۴ ساعت به دادگاه فرستاده شود یا آزاد شود؛ و وکلای غیرنظامی قادر خواهند بود زمان دادگاه را برای تهیه لایحه دفاعی، به عقب بیاورند.

من مطمئن هستم که شما هم با ما موافقید که این اعمال اخیر امیدوارکننده هستند. با احترام

چارلز دبلیو ناس،^۱ رئیس دفتر مسائل ایران

۱. چارلز ناس کاردار سفارت آمریکا در ایران در زمان انقلاب بود.

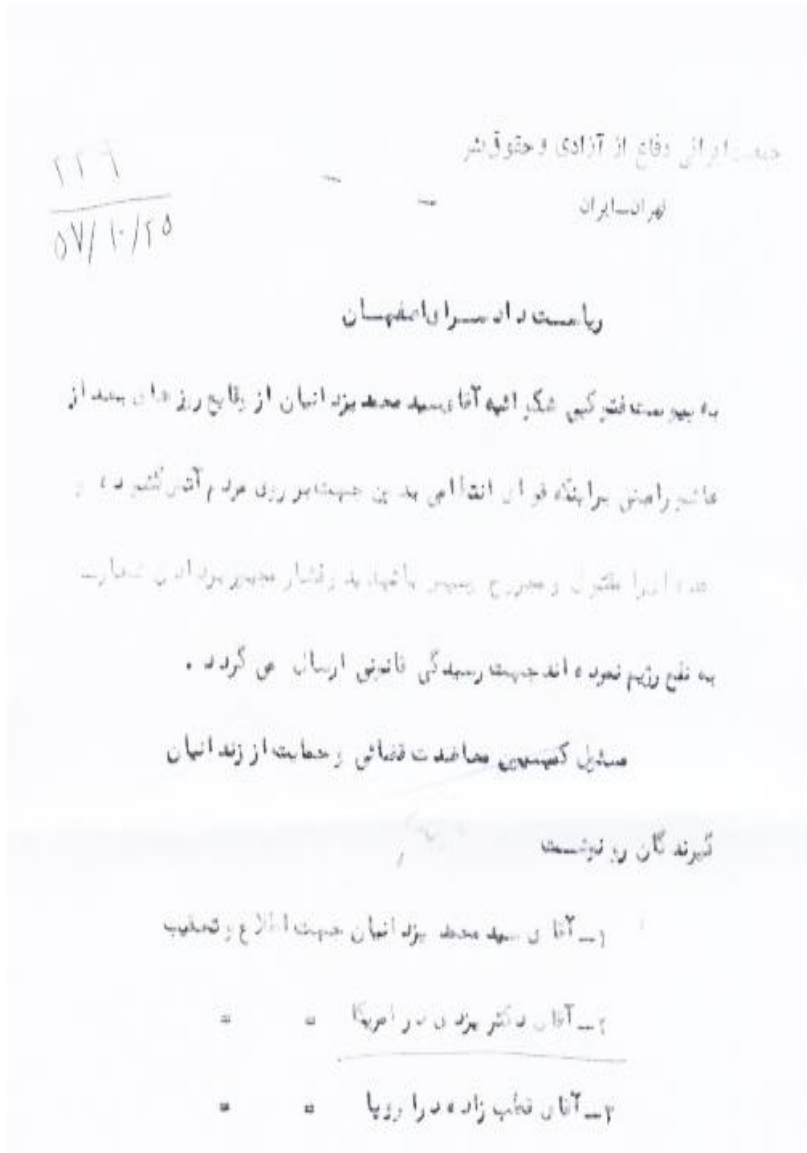
همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۴۱

پیوست ۱۹- فهرست برخی از اسناد جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر که به زبان انگلیسی ترجمه و برای سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشر، از جمله اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر ارسال شده است.

- ۱- نامه به جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا ۵ دسامبر ۱۹۷۸
- ۲- نامه به رئیس هیأت اجرایی اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، ۹ جولای ۱۹۷۸
- ۳- دو نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر نیویورک به همراه متن فارسی ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ (۹ شهریور ۱۳۵۷)
- ۴- ترجمه انگلیسی نامه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به آموزگار، نخست‌وزیر و دادستان کل ایران ۲۸ جون ۱۹۷۸ (۱۳۵۷/۴/۷)
- ۵- نامه به نخست‌وزیر ایران و به دادستان کل، رونوشت به سازمان‌های بین‌المللی ۲۸ جون ۱۹۷۸
- ۶- تلگراف به والد‌هایم، اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و صلیب سرخ بین‌المللی - با امضای مشترک مهندس بازرگان و دکتر سنجابی ۷ آوریل ۱۹۷۸ (۱۳۵۷/۱/۱۸)
- ۷- نامه رئیس اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر به آموزگار ۱۲/۵/۱۳۵۷
- ۸- متن انگلیسی بیانیه مطبوعاتی جمعیت ۲۰/۴/۱۳۵۷
- ۹- نامه جمعیت به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر ۲۲ آگوست ۱۹۷۸ = ۱۳۵۷/۵/۳۱
- ۱۰- نامه جمعیت به والد‌هایم ۲۵/۵/۵۷
- ۱۱- تلگراف جمعیت به آموزگار ۱۶/۳/۱۹۷۸
- ۱۲- بیانیه جمعیت ۱۳ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۳۵۷/۸/۲۲)
- ۱۳- بیانیه تأسیس جمعیت ۷ دسامبر ۱۹۷۷ = ۱۳۵۶/۱۰/۱
- ۱۴- نامه به دفتر سازمان ملل در تهران با امضای سنجابی و بازرگان ۲۴ دسامبر ۱۹۷۷/۳ دی‌ماه ۱۳۵۶
- ۱۵- نامه برمن به صادق قطب‌زاده ۷ مارس ۱۹۷۸
- ۱۶- نامه برمن به صادق قطب‌زاده ۲۰ مارس ۱۹۷۸
- ۱۷- ترجمه نامه جمعیت به فرانسه با امضای سنجابی ۲۱/۱۰/۱۳۵۶
- ۱۸- نشریه ویژه کنفدراسیون جهانی دانشجویان Cosec درباره ایران ۶۲/۱۹۶۱

۷۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۲۰. نمونه‌ای از نامه‌های آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی به دکتر یزدی درباره دادخواهی‌ها



ب. متن تایپ شده دادخواهی چهار روحانی تبعیدی

بسمه تعالی

مسئولان محترم کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر دامت توفیقاتهم

با احترام و درود و سپاس فراوان، موقعیت استثنائی و بی نظیری که به ابتکار آن عناصر شریف و شجاع در فضای مختنق و گرفته‌ی ایران پدید آمده به اینجانبان فرصت می‌دهد که یکی از ده‌ها رفتار غیرقانونی مأموران دولتی را که در دوران تبعید غیرقانونی اینجانبان به شهرستان ایرانشهر (واقع در قلب بلوچستان و در فاصله‌ی ۲۰۰۰ کیلومتری تهران) انجام گردیده، مطرح ساخته ضمن تقاضای طرح و تعقیب آن در قلمرو فعالیت‌های آن کمیته در داخل کشور، مصراً درخواست نمائیم که عین این گزاره را به مقامات و مراجع ذیصلاح جهانی از قبیل مجمع حقوقدانان بین‌المللی و کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر و صلیب سرخ جهانی و غیره ارائه نموده بدینوسیله نقطه‌ی بسیار کوچک و در عین حال پرمعنائی از رفتارهای غیرقانونی هیئت حاکم ایران با معترضان و مخالفان خود را در معرض دید و اطلاع آنان قرار دهید.

و اینک اصل موضوع:

شهربانی ایرانشهر در سه هفته قبل پیرو یک احضار شفاهی به گماشتن یک پست کنترل بر در خانه‌ی که مسکن اینجانبان است مبادرت ورزید. این مأمور که در تمام ساعات شبانه‌روز به مراقبت اشتغال دارد موظف است که همه‌ی مسافران و دیدارکنندگانی را که از شهرستانها و از همه‌ی نقاط ایران برای دیدار با اینجانبان به این شهر آمده‌اند ابتدا مورد پرسش قرار داده و کارت شناسائی از آنان بخواهد و مشخصات آنان را یادداشت کند و سپس غالباً آنان را به اداره‌ی شهربانی جلب یا هدایت نماید. در مواردی نیز اطلاع حاصل شده که مأمور مزبور با ادای سخنان تهدیدآمیز از ورود شخص دیدارکننده جلوگیری کرده است. لازم است تذکر داده شود که چگونگی انجام کارهای یاد شده برحسب تفاوت اخلاق و احساسات شخصی مأموران که هر چهار ساعت یک بار تعویض گردیده و به نوبت، پست نامبرده را عهده‌دار می‌گردد، متفاوت می‌باشد و گاه این رفتارها با خشونت نامتناسب انجام می‌شود.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۴۵

اینجانبان یک وقت در تاریخ ۵۷/۳/۶ و نوبت دیگر به عنوان اتمام حجت در تاریخ ۵۷/۳/۱۱ کتباً به این عمل غیر انسانی و مخالف با قانون اساسی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به شهربانی محل اعتراض کردیم و چون هیچگونه تغییری در عمل مسئولان شهربانی مشاهده نشد لازم دانستیم که تا آن کمیته‌ی محترم را در جریان امر قرار دهیم. رونوشت دومین نامه‌ی اعتراضیه پیوست است. والسلام علیکم و علی عبادالله الصالحین سیدعلی خامنه‌ای، از مشهد تبعید شده از ۵۶/۹/۲۳ - محمدکاظم راشد یزدی، از یزد تبعید شده از ۵۷/۱/۲ - سید محمدعلی موسوی، از گرمسار تبعید شده از ۵۷/۱/۲۱ - سید فخرالدین رحیمی خرم‌آبادی، از خرم‌آباد تبعید شده از ۵۷/۵/۲۱

ج. متن فارسی نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر در مورد دادخواهی چهار روحانی تبعیدی:

«یادداشتی از: دکتر ابراهیم یزدی، هیوستون تگزاس

به: خانم برمن، رئیس هیأت اجرایی اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، نیویورک - تاریخ: ۱۱ آگوست ۱۹۷۸

سرکار خانم برمن به پیوست ترجمه انگلیسی نامه‌ای که توسط چهار نفر آقایان سید علی خامنه‌ای، سید محمدعلی موسوی، محمدکاظم راشد یزدی و سید فخرالدین رحیمی خرم‌آبادی، مبنی بر شکایت به تبعید و رفتار غیرقانونی افسران پلیس، در تبعیدگاه، که برای جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و نیز نخست‌وزیر ایران ارسال شده است و هم‌چنین در مورد بازداشت غیرقانونی آقای هاشم صباغیان، تقدیم می‌نماید. امید و انتظار دارم که هرچه سریعتر در این موضوع اقدام نمائید. با احترام - ابراهیم یزدی

نامه‌های مشابهی برای سازمان‌های زیر فرستاده شده است:

- ۱- ویلیام جوزف باتلر، حقوقدان؛ ۲- خانم استفانی گرانت، عضو بین‌المللی واشنگتن دی‌سی؛ ۳- ویلیام ل. ویفلر، شورای ملی کلیساها؛ ۴- آقای برادی تایسون؛ ۵- خانم آن برلی - عفو بین‌الملل - لندن؛ ۶- آقای رمزی کلارک - نیویورک

۷۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

د. متن انگلیسی نامه دکتر یزدی به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر درمورد دادخواهی چهار روحانی تبعیدی

memo EBRAHIM YAZDI, Ph.D.
5227 CONTOUR PL., HOUSTON, TEXAS 77096

August 11, 1978 مرداد ۲۰، ۱۳۵۷ ۱۳۵۷/۰۲/۲۰

Ms. Maureen Berman
International League for Human Rights
Executive Director
236 East 46th Street, 5th Floor
New York, New York 10017

Dear Ms. Berman:

Enclosed are the English translations of letters sent to The Society for the Defense of Liberty and Human Rights and the Prime Minister of Iran concerning the unlawful behaviour of police officers towards exiled Sayed Ali Khamenehjee Sayed M. Ali Mousawi, Mohammad Kazim Rashed Yazdi and Sayed F. R. Khorram-Abadi and the illegal arrest of Mr. Hashim Sabbaghian.

I hope and expect that you will take prompt action on these matters.

Sincerely yours

Ebrahim Yazdi, Ph.D.

EY/jss
Enclosure

Similar correspondence has also been sent to the following:

William Joseph Butler
Attorney At Law

Ms. Stephanie Grant
Amnesty International
Washington, D.C.

William L. Wipfler
National Council of the Churches

Mr. Brady Tyson
U.N. Plaza

Ms. Ann Burley
Amnesty International
England

Mr. Ramsey Clark
11B University Place
N.Y., N.Y. 10003

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۴۷

پیوست ۲۲. نامه آیت‌الله ربانی املشی از محل تبعیدگاه - بابک یزد به جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ۱۳۵۷/۱/۲۷
متأسفانه اصل فارسی نامه در دسترس نیست. ترجمه انگلیسی آن، که برای سازمانهای بین‌المللی ارسال شده است به شرح زیر است:

Text of the ~~letter~~ of Reverend Sheikh Mohammad Mehdi Rabani from the city of Babak where he is exiled.

With greetings and salutation.

With deep denunciation of recent brutality and bloody events in Iran, I am obliged to discuss and elaborate with you the unhumane behavior of the Iranian Government Officials in this corner where I am forced to remain. By writing this letter I may fulfill some of my responsibilities toward God and toward the people, and I have not supported or confirmed with my silence the overt transgression of the oppressors and their violation of the basic human rights as well as the Islamic Laws in this area.

The defenceless and oppressed people of the town of Babak, a backward region lacking many of the basic needs of their lives, have been confronted with the new wave of the brutality from governing forces. The army and the Jandarmari, or security forces, by the excuse of following and recognizing or identifying and arresting those who were involved in the burning of the office of the Rastakhiz Party have turned this little city to the state of Martial Law. The people, day and night, are under the complete control of the military personnel. Nobody is permitted to come out of their house during the night. One person, who is still in jail, was arrested for going out of his house early in the morning to the public bath.

The young students, who are even under legal age, are subject to brutal treatment if they come to the mosque or show any sympathy towards me. More saddening is that there are many types of unhumane torture for the individuals who have been arrested and there is no proof of their guilt. Regardless of their denials of any wrongdoing, they are continuously under torture.

The wave and the extension of the wild behavior of the military government and their personnel in this little city is such that the people do not have any security concerning their ten and twelve year old children. It is the continuation

Page 2

of this situation that has forced me to postpone the congregation of prayers for a while in order to protect the lives of these young people, although I know that they will not pay any attention to my protest.

Probably the reason for their behavior and the conspiracy towards the young people is to prevent them from coming to the mosque, which is a strong defending mind against colonialism and their filthy agents, and becoming acquainted with the social situation of the country.

I do not have any other shelter to take against this wide invasion of the rights of the individual and I do not have any place to take refuge to defend the rights of these oppressed people, thus, I have taken this opportunity to write this letter and present to you these grievances so that in your memorandums and in your decorations, you may repeat the grievances of these people so that the people of the world will know. The people who are continuously claiming from their radio and television that they are supporting the freedom of religion and the liberty and human rights and are announcing that Iran and 14 other nations of the world are working and demanding for abolishment of torture at the universal level will know that the lives of these defenceless people are still being played with.

These officials assume that by these actions and unhumane behavior can deceive or oppress the people. However, they do not know that the age of despotism is gone and our people will not surrender to them and will continue their struggle until their complete victory.

Reverend Mohammad Mehdi Rabbani-Amlashi
27/01/57 (April 16, 1978)

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۴۹

- ترجمه انگلیسی نامه آیت الله ربانی املشی را با یادداشت‌هایی جهت چندین سازمان بین‌المللی حقوق بشر فرستادم. نمونه‌هایی از این یادداشت، به قرار زیر است:

۱. اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر:

۲. عفو بین‌الملل:

MEMO from the desk of . . .
Ebrahim Yazdi, Ph.D.

June 14, 1978
International League for the Rights of Man

Dear Ms. Berman:

I have received the enclosed letter a few days ago. I have translated and I am forwarding to you the English translation.

I hope you will take immediate action on it.

Thank you,
Ebrahim Yazdi
Ebrahim Yazdi

MEMO from the desk of . . .
Ebrahim Yazdi, Ph.D.

June 14, 1978
Amnesty International
Washington, D.C.

Dear Sir:

I have received the text of the letter of ^{the}everend heikh Mohammad Mehdi Rabani a few days ago. I have translated it and I am forwarding to you the English translation.

I hope you will take immediate action.

Thank you,
Ebrahim Yazdi
Ebrahim Yazdi

MEMO from the desk of ...

Ebrahim Yazdi, Ph.D.

June 14, 1978

۲۳
تیر
۱۳۵۷

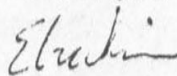
National Council of the Churches

Dear Bill:

I have received the enclosed letter, Text of Reverend Sheikh Mohammad Mehdi Rabani, a few days ago. I have translated it and I am forwarding to you the English translation.

I hope you will take immediate action on it.

Thank you



Ebrahim

پیوست ۲۳ - دادخواهی آقای حسین هنردار - ۱۳۵۷/۴/۲۲

الف. متن فارسی ارسال شده از ایران:

بسم الله الرحمن الرحيم

می‌خواهم از پدری مظلوم برایتان بنویسم که نه فریادش را فریادرسی و نه سؤالش را پاسخگوئی است.

حدود هیجده (۱۸) ماه پیش، سه چهار نفر پلیس امنیتی به خانه‌ام آمدند که: «در اتاق پسر در تهران مواد مُخدر پیدا کرده‌ایم و حال می‌خواهیم اینجا را نیز بگردیم ببینیم چیزی هست یا نه؟» سپس به تفتیش سطحی از خانه‌ام پرداختند و بعد از سؤال و جواب‌هایی که از اهل خانه کردند رفتند. «پیدا شدن مواد مُخدر» در اتاق او تنها بهانه و دستاویزی است برای تفتیش خانه ما. دستاویزی که همیشه در موارد سیاسی مورد استفاده رژیم ایران قرار می‌گیرد.

پسرم، مهدی هنردار، دانشجوی سال آخر مکانیک دانشکده علم صنعت ایران است که در بهمن ماه ۱۳۵۵ (ژانویه ۱۹۷۷ میلادی) به دلیلی موهوم و نامعلوم به اسارت رژیم ایران درآمده و هیجده (۱۸) ماه است از او خبری ندارم. در این مدت کمتر سازمان و یا فردی نیست که به او مراجعه نکرده باشم و از او در این باره کمک نخواستهم باشم ولی هیچ کس جوابی که بتواند اندکی دردم را تسکین دهد نداده است. مسئولان زندان‌ها همواره کینه‌توزانه جواب می‌داده‌اند که: «چنین زندانی در لیست زندانی‌های ما نیست» ساواک و کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر وابسته به سازمان ملل پس از دست به سر کردن‌های فراوان و این جواب مکرر که: «اصلاً چنین کسی را نگرفته‌اند» سرانجام پاسخ داده‌اند که: «مدتی است پسر شما را آزاد کرده‌ایم»، این جواب سرانجام کسانی است که تا به حال منکر وجود چنین زندانی‌ای می‌شده‌اند. شکی ندارم که جواب آخر آنها فریب بزرگی است که می‌خواهند در پناه آن خود را از مراجعه مکرر ما به سازمان‌هایشان رها کنند و علاوه بر آن، دستشان باز باشد که هر تصمیمی که بخواهند در مورد فرزندم بگیرند.

آیا به نظر شما در جایی از دنیا قانونی وجود دارد دال بر این که باید برای مدتی این همه طولانی زندانی را از دیدن خانواده‌اش به دور داشت تا در پناه آن رژیم ایران

۷۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بتواند به چنین عملی دست بزند؟ آیا ملاقات کردن یک اسیر، نقض قوانین بین‌المللی و منجمله قوانین ایران است که رژیم بشردوست ایران می‌خواهد با جلوگیری از آن از قانون حمایت و پاسداری کند!! آیا اگر مجرمی ولو به شدیدترین مجازات‌ها محکوم شده باشد و اگر بدترین جرم‌ها را مرتکب شده باشد باید از ملاقات محروم باشد؟ آزادی فرزندم پیشکش! اما ملاقاتش چه؟ آیا دیدار این بیگناه هم برای رژیم خطرناک است؟

به هر حال از مقام محترم شما که مرجعی بین‌المللی هستید و احیاناً احساس تعهدی هم می‌کنید و رژیم ایران برخلاف رفتاری که با ما دارد سؤالات شما را بی‌جواب نمی‌گذارد، می‌خواهم هر کاری را که حداقل بتواند باعث ملاقات فرزندمان شود و بتوانید انجام دهید، انجام دهید، شاید پاسخی بر ندای دادخواهی ما باشید.
به امید خدا و اظهار امتنان از شما - حسین هنردار - کاشان - خیابان بابا افضل.
جنب بانک صادرات - مرغ‌فروشی هنردار
در ذیل این نامه، متن زیر آمده است:

Original Persian text of an appeal made by Mr. H.Honardar concerning his son, a political prisoner in Iran to the International Human Rights Organization.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۵۳

ب. ترجمه انگلیسی دادخواهی آقای حسین هنردار، که به همراه متن فارسی آن
برای تمام سازمان‌های حقوق بشر فرستاده شد.

نام حسین هنردار

APPEAL TO HUMAN RIGHTS ORGANIZATIONS
July 13, 1978

IN THE NAME OF GOD

۱۳۵۷/۴/۲۳

Dear Sir:

شماره ۲۲، ۱۳۵۷

I am willing to write to you about an oppressed father for whose cry there is no defender and for whose queries there are no replies.

About 18 months ago, four security policemen came to my house stating that: "We have discovered some narcotics in your son's room in Tehran and that we are planning to search your house too in order to see if there are any drugs or not..." Then they started a superficial search of my house, asking questions from every member of the family. It was apparent that "the discovery of drugs" in his room was just an "excuse" and a "cover" to enable them to search our house. The same type of trick is continuously used by the Iranian Regime.

My son, Mehdi Honardar, is a senior in The College of Science and Technology in Iran, who for an illusionary and unknown reason was taken into custody by the Iranian Regime in Bahman 1355 (January 1977). It is about 18 months that I have no news from him.

During this time there has been few organizations and individuals to which I haven't gone for help. I have received no reply from any of them that can diminish my pain. The prisons have always responded enviably that "there is no such a prisoner in any of our jails". Savak and the state affiliated Iranian Human Rights Committee, a member of UN, have carelessly responded after several months that "no such person was taken into custody by them". Finally they responded that "It has been a while since we have freed your son!" This is the final response of the people who up to now have completely denied the existence of such a prisoner.

I have no doubt that their final answer is a deceiving lie and that they are willing to shelter themselves from my repeated inquiries and appeals to their organizations so that they may have a free hand in making any decisions concerning my son.

Now, I am asking you if, in your opinion, is there any such law anywhere in the world that keeps a prisoner from visiting his relatives for a long period of time, so that the authorities may be able to do whatever they would like to? Is visiting a prisoner a violation of all international laws including the Iranians' that this presumably human loving Iranian Regime is trying to save and protect them? Should a Prisoner be denied the meeting of the beloved ones even if he committed the most horrible of crimes and even if convicted to the most drastic of punishments?

Let go of the freedom of my son! What about visiting him? Is meeting this innocent man threatening the stability of the regime?

However, I appeal to your honorable position, being an international agency, feeling responsible, and knowing that the Iranian regime will not leave your inquiry unreplyed. Please do whatever you can and at least arrange for me to visit my son. With your help, I may receive an answer for my long awaited appeal for justice.

With my hope in God, and many thanks to your prompt actions and reply.

Hussein Honardar,

Morghforooshi Honardar,
Janb-e-Bank Saderat
Khiaban Baba Afzal
Kashan, Iran

For, true translation,
Ebrahim Yazdi
Ebrahim Yazdi, Ph.D.
July 13, 1978
Original Persian text is enclosed.

پیوست ۲۴. دادخواهی پدر و مادر منصور فرشیدی ۱۳۵۷/۲/۲۲

الف. متن فارسی ارسالی از ایران:

این متن با مقدمه زیر و ترجمه انگلیسی نامه برای تمام سازمان‌های حقوق بشر ارسال شد.
Persian text of an appeal to international human rights organizations by parents of Mr.Mansour Farshidi,an Iranian Polotocal Prisoner.

نورچشمی منصور فرشیدی از بدو طفولیت دارای استعداد خاصی بود که در تمام دوران تحصیلی شاگرد ممتاز بوده در سن ۱۸ سالگی از دبیرستان ابن‌یمنین مشهد با معدل ۱۸/۷۵ دیپلم گرفت. ضمن این که از انجمن ایران و آمریکا دیپلم زبان انگلیسی گرفت. در کنکور سراسری دانشگاهها شرکت کرده در رشته‌های برق و الکترونیک دانشگاه آریامهر، پلی‌تکنیک شیراز و دانشکده فنی دانشگاه تهران قبول شد ولی چون خودش به دانشکده فنی ابراز علاقه می‌نمود با صلاحدید من و مادرش راهی دانشگاه تهران شد. پس از تاریخ حرکت، تماس مستقیم ما قطع شده و توسط نامه و تلفن از حال او باخبر می‌شدیم ولی همه روز اطلاع پیدا می‌کردیم که دانشگاه تعطیل شده و بچه‌ها سر کلاس نرفته‌اند یا در داخله دانشگاه مبادرت به زد و خورد شده است. در خلال سال اول و دوم دانشگاه مونتاژ لوازم برقی مثل رادیو و تلویزیون و ضبط و غیره را آموخت که از درآمد مختصری که از این راه به دست می‌آورد و چون می‌دانست که تهیه وجه برای من قدری مشکل است، در سال‌های بعد مطالبه کمک هزینه نمی‌کرد. در سال ۱۳۵۰ یک بار که داخل کتابخانه دانشگاه مشغول درس خواندن بوده بدون جهت او را دستگیر می‌کنند و چون هیچ گونه مدرکی علیه او پیدا نمی‌کنند. مدت سه ماه او را زندانی می‌کنند که البته پس از اطلاع، به اتفاق مادرش به ملاقاتش رفتیم و توصیه‌اش از پشت میله‌های آهنین این بود که در مقابل بی‌عدالتی‌ها شکیبیا باشید و می‌گفت که هرچه زودتر درسش را تمام خواهد کرد.

در فروردین ماه ۱۳۵۴ مادرش برای دیدن او به تهران رفت و تا ۲۰ فروردین در تهران با او بود تا این که روز ۲۶ فروردین با خبر غیرمنتظره و هولناکی در روزنامه کیهان مواجه شدیم - منصور فرشیدی که شش ماه متواری بود در قزوین کشته شد - به محض اطلاع با مادرش راهی تهران شدیم و ضمن مراجعه به شهربانی شرحی نوشته تقاضا کردیم که اگر واقعاً کشته شده جنازه و اثاثیه او را تحویل نمایید و متذکر

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۵۵

شوید کجا دفن شده. پس از این که از صبح تا ساعت ۱ بعدازظهر منتظر شدیم در جواب گفتند بروید ۲۰ روز دیگر بیایید. بلافاصله همان روز به قزوین رفته ضمن بررسی و جستجو و سعی و کوشش بسیار که برای یافتنش کردیم معلوم شد کشته نشده و در بیمارستان شیر و خورشید قزوین بستری است. تلاش و کوشش ما به جایی نرسید و ناچار راهی تهران شدیم و مستقیماً به شهربانی و ساواک مراجعه و خواستار ملاقات با فرزندمان شدیم. در جواب گفتند ۲۰ روز دیگر بیایید ضمناً مأمورین مربوطه گفتند که مادامی که از او بازجوئی نشود و پرونده تشکیل ندهند ملاقات میسر نیست. شما به مشهد بروید به شما اطلاع خواهند داد. از شهربانی خارج شده و پس از تجسس و تحقیق معلوم شد که بنا به تقاضای رئیس گروه از نظر تنبیه، از ثبت نام وی ممانعت به عمل می‌آید. وی ناگزیر به اتفاق ۴۰ نفر دیگر از دانشجویان که وضع مشابهی داشته‌اند به دکتر نهانودی رئیس دانشگاه مراجعه می‌کنند و نامبرده اظهار می‌دارد چون اکنون عازم خارج از کشور هستم پس از مراجعت ترتیب کار را می‌دهم. در این هنگام که چند روزی فرصت داشتند با دو نفر از دوستان به عنوان راهپیمائی از تهران خارج و چون یکی از رفقا پیشنهاد می‌کند که در قزوین دوستی دارد بنام سنجری خوبست به اتفاق او به گردش برویم. روی این اصل عازم قزوین می‌شوند و شب را نزد او می‌مانند و صبح ساعت هشت اطراف خانه را در محاصره پلیس می‌بینند. بچه‌ها قصد فرار می‌کنند که ضمن فرار، منصور مضروب و نقش بر زمین می‌شود. بنابراین ملاحظه می‌فرمائید که اگر منصور بنا به اظهار روزنامه‌ها شش ماه متواری بوده چگونه می‌توانست تا روز ۲۰ فروردین در دانشگاه برای ثبت نام دوندگی کند. این خود دلیلی بر بیگناهی او می‌باشد.

پس از هفت ماه به تهران رفته مستقیماً به سازمان امنیت مراجعه نموده و چون جواب درستی ندادند به ندامتگاه تهران مراجعه و از رئیس ندامتگاه تقاضا کردیم که از حال فرزندمان ما را مطلع کند. ایشان هم یادداشتی نوشتند که روز یکشنبه ۱۱ آبان ماه به ساواک مراجعه و با فرزندتان ملاقات کنید. وقتی به ساواک مراجعه کردیم روز ملاقات بود و از نگهبان سؤال کردیم. گفتند منصور فرشیدی اینجاست و امروز ملاقات دارد برای این که کاملاً مطمئن شویم از نگهبان خواستیم دو مرتبه سؤال کند که اگر ملاقات دارد برایش میوه تهیه کنیم. پس از سؤال به ماگفتند میوه و هر چیز

۷۵۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

می‌خواهید برایش بیاورید ولی از هر نوع فقط یک کیلو بیشتر نباشد چون تنهات افسر نگهبان افزود اگر سیگار می‌کشد برایش بیاورید. میوه تهیه شد و تا ساعت ۵ بعدازظهر منتظر ماندیم و بالاخره ما را به اتاق ملاقات راهنمایی کردند. البته معلوم است پس از هفت ماه دوری حالا، چه حالی داشتیم تا ساعت ۷/۵ به انتظار نشستیم و نگهبان مرتب صدا می‌کرد منصور را بفرستید در جواب اظهار می‌داشتند که مشغول صرف شام است و بعد از آن گفتند افسر نگهبان دارد عوض می‌شود قدری صبر کنید. بالاخره در ساعت هشت و نیم جوانی آمد و گفت همانطور که در روزنامه‌ها نوشتند فرزند شما کشته شده، بروید پی کارتان چون تلاش و کوشش ما برای ملاقات او که به زنده بودنش اطمینان داشتیم به جایی نرسید. دست به یک سلسله اقدامات مکاتباتی زدیم به شرح زیر:

عریضه به دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانوی ایران ثبت شده به شماره‌های ۵۴/۹/۲ - ۴۹۵۶۰ و ۵۴/۸/۱۲ - ۵۲۰۵۹ و ضمن پست سفارشی شماره ۵۵/۱۱/۱۸ - ۶۲۷۲۳۷ به ساواک نامه سفارشی شماره ۵۵/۱۱/۸ - ۶۲۷۲۳۸ و همچنین به دفتر نخست‌وزیری، به دکتر اقبال ریاست هیئت امنای دانشگاه و به دکتر میمندی وزیر علوم و آموزش عالی، به دکتر نهاوندی ریاست دانشگاه تهران و آقای دکتر میری ریاست دانشکده فنی، البته هیچ یک از نامه‌های فوق با این که تعقیب هم شد به جایی نرسید. با اینحال ما هر دو ماه یک مرتبه به تمام زندان‌ها سر می‌زنیم همچنین به ساواک و شهربانی مراجعه می‌نمائیم ولی به نتیجه نرسیده‌ایم. بنابراین از آن سازمان جهانی و انسانی تقاضا دارم در مورد فرزندانمان که کوچکترین اطلاعی از او نداریم و مطمئنیم که هیچ گناهی ندارد تحقیقات به عمل آورده و از تمامی امکانات خود استفاده نموده پس از سه سال چشم به راهی ما را با خبری در مورد فرزندانمان آگاه کنند و اگر از نظر مسئولین، آزادیش به این زودی میسر نیست لااقل ترتیب ملاقاتش را مانند هزاران زندانی دیگر بدهند. با تقدیم احترامات فائمه - پدر رنج‌دیده و مادر رنج‌دیده‌اش

ب. ترجمه انگلیسی دادخواهی پدر و مادر منصور فرشیدی

APPEAL

مترجم انگلیسی نامه پدر و مادر منصور فرشیدی
۱۳۵۷/۲/۲۲

"Therefore, we as the parents of Mr. Mansour Farshidi, request you as an international and humane organization to investigate the fate of our son, of whom we don't have any information, and we are sure that he is innocent. Please use all of your power and let us know anything possible about our son after 3 years of waiting."

"Our beloved son Mansour Farshidi has been very intelligent from his early childhood. He has been a top student throughout his student life. At the age of 18 he graduated from Mash'had Ben-Jamin High School with the highest grades (18.75). At the same time he received his English language certificate from the Iran American Culture Society. He participated in the university general entrance examination and was accepted to many universities, such as Arya-Mehr, Shiraz Polytechnic Institute and the University of Tehran. Because of his interests, he enrolled in the College of Engineering, University of Tehran. He left Mash'had for Tehran to attend the university. After that our direct contact with him was by letter or telephone."

"During his first and second year in college, he learned how to assemble and repair radios, television, record players and other electrical appliances so that he could work and save money to support himself. He knew how difficult it was for me to support him. Therefore, after two years he never asked me for any financial assistance."

"During 1971, the univeristy was in an uproar. We knew that the university was closed and the students were on strike or battling with the police. One day in 1971, the police attacked the students on the university campus without any apparent reason. On that day Mansour was busy studying in the university library; nevertheless, he was arrested. He was finally released after two months because they couldn't find anything against him."

"In March of 1975, his mother went to Teheran to visit him. She stayed with him until April 9, 1975. While reading the newspaper on April 15, 1975, we discovered a very shocking and disasterous article. The article read that Mr. Mansour Farshidi, whom had been a fugitive for six months, had been killed in a street shoot-out in the city of Chazvine, located 90 miles from Teheran. We immediately left Mashad and went to Teheran. We appealed to the police department and requested them to give us his body and his belongings or at least let us know of his burial, if he was indeed killed. After a few days we were told to go back to Mash'had and return after 20 days. We left police headquarters and went to Chazvine. After a lot of hard work and investigation, we finally found out that our son was not dead but alive and hospitalized in Chazvine Lion and Sun Hospital (Iranian Red Cross). However, we were not permitted to visit him. Our efforts were fruitless so we returned to Teheran and appealed directly to the police and Savak. We requested to visit our son, and we were again told to come back after 20 days. Meanwhile, we were told that during interrogations visits were not permissible and that we should go back to Mash'had and when the time was proper they would call us. After leaving the police and Savak, we went to the university and tried to collect some information and to find out what had really happened. We were informed that due to the uproar in the university, the officials refused to re-register the student's names as a disciplinary action. My son, with a group of 40 other students in a similiar situation, visited Dr. Nahavandi, the chancellor of the University of Teheran, and appealed to him. He told them that since he was leaving the country for a trip overseas, he could do nothing then, but when he returns he would attend to heir problems and grievences. Since these students couldn't do anything, they decided to spend their time for a short vacation. They took a trip to Chazvine and stayed with a friend called Sanjari. They stayed overnight in his house. Early in the morning, they found that his house was surrounded by police and the security forces. They were frightened and didn't know what to do. They decided to escape. During their escape the police and security forces opened fire from all

Page 2
Appeal

directions. As the result, our son, Mansour Farshidi, was shot and fell to the ground."

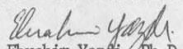
"So gentlemen, as you can see, our son has been in Teheran until at least April 10, 1975, and tried to re-register in his school. How could he be a fugitive for 6 months as the government officials claimed?"

"I waited for 6 months to hear from Savak, but they did not send any information. I went back to Tehran and personally appealed to the Savak. However, no response was received. We went to the University of Teheran and appealed to the chancellor concerning the fate of our son. Finally, the chancellor wrote a letter to the Savak. Following that, on October 2, 1975, we were informed to go to the Savak headquarters and visit our son. On that day, which was a visiting day, we asked the officials if Mr. Mansour Farshidi was there and was allowed to be visited. They responded to us "positively". However, to be sure, we asked again if we could visit him and if we were permitted to prepare some fruits, vegetables and food for him. They reassured us and furthermore, the attending officer recommended us to buy him cigarettes if he smoked. So, we prepared everything that we could and we waited until 5 p.m. that day. Finally, we were guided to the visiting room. It is impossible to describe our mental anguish at that time. We waited in that room until 7:30 p.m. The guard frequently called Mr. Mansour Farshidi's name for him to be brought forth for the visit. However, the answer was that he is eating dinner. After that, we were told that we should be patient because it was then time for the guards and the officers to be replaced with a new shift. Finally, around 8:30 p.m. a young officer came and told us that our son had been slain in a street shoot-out as had been printed in the newspapers. We were told that we should leave. Since our endeavor to find and visit our son, whom we were sure was alive, was fruitless, we again appealed to many of the government agencies. We appealed to the special office of her majesty, Queen Farrah, number 52059, dated 17-8-54 and number 49560 dated 3-9-54. We sent special registered mail to the Savak, number 627237, dated 18-11-55 and also to the Prime Minister's office, number 62238, dated 18-11-55. Also, we sent letters to Dr. Eghbal, Chairman of the Board of Trustees at the University of Teheran, to Dr. Maymandi, Minister of Science and Higher Education, to Dr. Nahavandi, Chancellor at the University of Teheran and to Dr. Miri, Dean of the Faculty of Engineering at the University of Teheran. Despite our perseverance, none of our letters or appeals have produced any response. Yet, every month we go and check every prison with the hope of finding our son. We visit and check with the police and Savak. No one gives us any answers. We have received absolutely no information concerning our son. Therefore, we as the parents of Mr. Mansour Farshidi, request you as an international and humane organization to investigate the fate of our son, of whom we don't have any information, and we are sure that he is innocent. Please use all of your power and let us know anything possible about our son after 3 years of waiting. If in the opinion of the Iranian authorities, his release in the near future is not possible, at least arrange visits for us like families of thousands of other political prisoners."

Respectively yours,

The father and mother of
Mr. Mansour Farshidi

For true translation,


Ebrahim Yazdi, Ph.D.
July 18, 1978

Original Persian text is enclosed.

پیوست ۲۵. دادخواهی مادر محمدحسین جعفرزاده ۱۵ مرداد ۱۳۵۶

الف- متن دست نوشته دادخواهی

بِه گاه کمیون حقوق بشر دالت سازمان ملل متحد

عالمی ترین درو دها س مرا بید برید از پروردگانه عزیز خواهان حقیقت بر چه بیتر شما هستم و از او می خواهم که توفیق دهد شما در راه هدایت من عالمی و انسانی مشا...

من که مادر من هستم داغدار و پر درد و همن احساس رنج است که مرا و اداری کند با سنا سخن نگویم و محتاجان را بر اینان اوشن تر سازم. من که زنی بدم درد و صند رنج کشیده. فبا طم زدنم گذشتام با طم مهر و میتر با نخی که در زندگی احساس میگردم و انزن هم که این اتفاق برای بکرم روی داد و مرا بیتر میسوزاند و پس چه می توانم بکنم جز اینکه در دها س دلم را با شما در صیان نگذارم فرزندم محمد حسین جعفرزاده که در راه تحصیل علم کوشش تر از ان میکرد و از آن دوخته هاس علم خود با تو دضعیف و ناتوان هم می آمیخت و در راه رفاه و آسایش مردم روستای خود کوشش زیادی میکرد او جوانی بود پاک و بی آلاش خدا پرست و دین دارم هدیه اش جز بیلوئی کردن مردم چیز دیگری نبود و من اتقاسم که در سال گذشته روی داد و او را بر هم نقل شمس آبادی دستگیر کردند و آنرا با تمام حکم شده

آیا این چه عدالت یا چه قانونی است که پیران آن می قضا کنند جوانان مردم را این خود این بر نه یا اینکه آنرا در زندان تریدر بیترین شلخیها نگذارند؟

من تک مادر هستم مادر من ضعیف و بیمار مادر من که در بدترین وضع فرزندش را برنگ کرده و بجایه توبه کرده آیا تک مادر استقامت اس می تواند که آنچه حد باشد محضاً محضی که در برابر تنها فرزندش قرار گرفته و او را در بدترین قیانه می ببیند اولین ملاقاتی که با او کردم و او در آن وضع دیدم که با او صحبت کنم حالت سخته من دست داده بود و به این فکر می کردم که با او با بکرم غیر انسانی بوده قسمت های که در زندان و خارج از زندان با ما هم زند و آنرا جانی و جنایتکار محض می کنند.

۱ دادستان شهرستان مازندران خلاف قانون طلب آزادی نموده و به اولیا، مسئولین منازش کرده که مبارا رضایت بدهید و مبلغ پدلی هم در این مورد در اختیار آنها نهاد در نتیجه مخالفتها لیل در زمینه گرفتن رضایت از آن عدوت میگویند بی اثر شد

۲ ما مورین نژادان شهر باقی از ملاقات بازرسان خارجی با متحصن جادگیری نمودند و به بازرسان گفته اند پرونده آنها سیاسی نیست جنائی است در صورتی که اساس پرونده در سازمان امنیت تشکیل شده و دادستان استان در مورد بیگناهان این پرونده گفته بود پرونده این افراد زیر نظر سازمان است و ما احتیاطی روی این فرد نداریم همدستان از این نظر بر این بود که رسیدگی متحصن را جنایتکار محضی گفته تا کسی به جانیقتان برنجیزد. آری این است که قانونی که در ایران حکمفرما می کند و پروان این قانون دم از آزادی می زند.

با تقدیم گرمترین دروها شما بخدای بزرگ می سپارم بیرونز با شید

۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۶ ... از زبان تک مادر زحمتش ...

۷۶۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

ب. متن تایپ شده دادخواهی:

پیشگاه کمیسیون حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد
عالی‌ترین درودهای مرا بپذیرید. از پروردگار عزیز خواهان موفقیت هرچه بیشتر شما
هستم و از او می‌خواهم که توفیق دهد شمارا در راه هدف‌های عالی و انسانی شما.
من که مادری هستم داغدار و پردرد و همین احساس رنج است که مرا وادار
می‌کند که با شما سخن بگویم و حقایق ایرانیان را روشن‌تر سازم. من که زنی بودم
دردمند و رنج‌کشیده به‌خاطر زندگی گذشته‌ام، به‌خاطر محرومیت‌هایی که در زندگی
احساس می‌کردم و اکنون این اتفاق برای پسر من روی داده، مرا بیشتر می‌سوزاند. ولی
چه می‌توانم بکنم جز این که دردهای دلم را با شما درمیان بگذارم. فرزندم **محمدحسین**
جعفرزاده که در راه تحصیل علم کوشش فراوان می‌کرد و از اندوخته‌های علمی خود
به افراد ضعیف و ناتوان می‌آموخت و در راه رفاه و آسایش مردم روستای خود
کوشش زیادی می‌کرد، او جوانی بود پاک و بی‌آلایش، خداپرست و دین‌دار. هدف‌اش
جز نیکویی کردن به مردم چیز دیگری نبود ولی اتفاقی که در سال گذشته روی داد و
اورا به جرم قتل شمس آبادی دستگیر کردند و اکنون به اعدام محکوم شده.
آیا این چه عدالت یا قانونی است که پیروان آن می‌خواهند جوانان مردم را به این
نحو از بین ببرند یا اینکه آنان را در زندان زیر بدترین شکنجه‌ها بگذارند؟
من یک مادر هستم، مادری ضعیف و بیمار، مادری که در بدترین وضع فرزندش
را بزرگ کرده و بجامعه تحویل داده. آیا یک مادر استقامتش می‌تواند تا چه حد باشد
مخصوصاً موقعی که در برابر تنها فرزندش قرار گرفته و او را در بدترین قیافه می‌بیند
اولین ملاقاتی که با او کردم و او را در آن وضع دیدم نتوانستم با او صحبت کنم،
حالت سخته به من دست داده بود و بدین نحو فهمیدم رفتار آنها با پسر غیرانسانی
بوده تهمت‌هایی که در زندان و خارج زندان به آنها می‌زنند و آنها را جانی و جنایتکار
معرفی می‌کنند.

۱- دادستان شهرستان برخلاف قانون سلب آزادی نموده و به اولیاء مقتولین
سفارش کرده که مبدا رضایت بدهید و پولی هم در این مورد در اختیار
آنها قرار نهد در نتیجه فعالیت‌هایی که در زمینه گرفتن رضایت از

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۶۱

آن صورت میگرفت، بی‌اثر شد. ۲- مامورین زندان شهربانی از ملاقات بازرسان خارجی با متهمین جلوگیری نمودند و به بازرسان گفته‌اند پرونده آنها سیاسی نیست، جنائی است. در صورتی‌که اساس پرونده در سازمان امنیت تشکیل شده و دادستان در مورد پرونده این بیگناهان گفته بود پرونده این افراد زیرنظر سازمان است و ما اختیاری از خود نداریم. هدفشان از این تزویر این بوده که کلیه متهمین را جنایتکار معرفی کنند تا کسی به حمایتشان برنخیزد. آری این است قانونی که در ایران حکمفرمایی می‌کند و پیروان این قانون دم از آزادی می‌زنند.

۲- با تقدیم گرم‌ترین درودها شما را به خدای بزرگ می‌سپارم، پیروز باشید.

۵۶/۵/۱۵ ---- از زبان یک مادر زحمتکش ----

۷۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۲۶- دادخواهی یوسف اکرمی، پدر کاظم اکرمی ۲۲ مرداد ۱۳۵۶

الف: متن دست نوشته داخواهی

(۱۲)

۲۲ مرداد ۱۳۵۶

مرجع عالی تدوین حقوق بشر ابوبکر بنی بوقت اکرمی در شهرستان
هدلان فرزندان بزرگم کاظم اکرمی راجع سال بیست و بیستم
از آزادی کردن در سر فلاسی و امنیتی دستگیر کردند و برای
او بیست سال زندان بریدند البتة ^{بعد از} یک ماه زندانی که وستی (ولایت)
ملاقات را بعد از ۸ ماه دستگیر می که پدر او هم دادند از
قبل او را معذور گرفته بود که آمد اجاق ملاقات و بعد از
نمایند ۱۰ سال حال ۲ است که او را اخاف نگه داشته اند
و آزاد میخواهند که تعهد کند با سازمان مصفی آلمان همکاری نماید
و دوم که نمی خواهد از سر بار این سنگل شود به او گفته اند که باید
تا آخر عمر در زندان بماند خدا میداند که دو فرزند او که یک سال و
دیگر ۶ سال دارد در گرسنگی و مادرشان را دیرانه کرده اند و مرتب
در نماز برستان را میخواهند بخرند بینه ایران ساز همان است
که هر چه زودتر به عرض بینه بوم بفرماید و این خواهان از این علم بزرگ
نجات بدهند مشکرم

یوسف اکرمی

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۶۳

ب. متن تایپ شده ۲۲/مردادماه/۱۳۵۶

مرجع عالی قدر حقوق بشر، اینجانب یوسف اکرمی در شهرستان همدان، فرزند بزرگم کاظم اکرمی را ۵ سال پیش بجرم صحبت از آزادی کردن در سرکلاس راهنمایی دستگیر کردند و برای او ۳ سال زندان بریدند. البت (البته) بعد از چند ماه شکنجه که وقتی اولین ملاقات را بعد از ۸ ماه دستگیری به من که پدر او هستم دادند، زیر بغل او را مامور گرفته بود که آمد اتاق ملاقات، و بعد از تمام شدن ۳ سال حالا ۲ سال است که او را اضافه نگه داشته‌اند، و از او میخواهند که تعهد کند با سازمان مخفی آنان همکاری نماید، و او هم که نمی‌خواهد زیر بار این ننگ نرود، به او گفته‌اند که باید تا آخر عمر در زندان بماند. خدا می‌داند که دو فرزند او که یک ۱۰سال و دیگر ۶ سال دارد، دیگر من و مادرشان را دیوانه کرده‌اند و مرتب از ما پدرشان را می‌خواهند. خواهش بنده از آن سازمان این است که هرچه زودتر به عرض بنده توجه بفرمایید و این خانواده را از این غم بزرگ نجات بدهند متشکرم.

یوسف اکرمی.

پیوست ۲۷. دادخواهی مادر محمد بهشتی: متن دست نوشته:

(۱۵)

بسم الله الرحمن الرحیم
اینست محترم سازمان یقه‌انگلی
دینی که منی مادر محمد محمدش را منتهی هم که فرزند محمد را دو سال
است بجرم همان صحبت نمودن در دانشگاه پلنگین گرفتارند
و بعد از ۳ سال شکنجه و هزار بار پیش ۵ سال به او زندان دادند
و منی چون ساکن هم هستم و بی دانشم و دختر منم که در سن ۱۰
و ۱۱ سالگی در دانشگاه تهران و امید و آرزوی من این بود که او
مردی می‌دیدم که یک بار در حالی هست و دیگر با روی گریه از
کار و شوقی افتاد. است. آن آرزوی ما باشد و حالا معلوم نیست
تا کی باید انتظار بکشیم آنهم آیا بیاید یا نه. شما را بنده و چند دستگاه
هر کاری از دستتان می‌آید بر روی بصرم (بصرم) بفرستید که در
راگرفته‌اند خودم ۳ مرتبه از طریق دروازه‌ها در بی‌ستان
بصرم در ۱۰م و اینک اول منم و امید به خدا دارم و در حق شماها
بدرودم بفرستید
۱۷ مرداد ۵۶ (محمد بهشتی)

۷۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

متن تایپ شده: ریاست محترم سازمان بین الملل

اینجانب مادر محمد بهشتی، اعظم هستم، که فرزندم محمد را دو سال است بجرم (به جرم) نماز جماعت خواندن در دانشگاه پلیتکنیک (پلی تکنیک) گرفته‌اند. و بعد از شش ماه، شکنجه و هزار بدبختی ۶ سال به او زندان داده‌اند. و من چون ساکن قم هستم و با داشتن ۴ دختر بیچه قدونیم‌قد و غم اینکه در دنیا یک پسر دارم و امید و آرزویم این بود که او برای من و پدرش که یک روحانی هست و دیگر با این گرفتاری از کار و زندگی افتاده است، نان آورم باشد و حالا معلوم نیست تا کی باید انتظار بکشیم، آنهم آیا بیاید یا نه شما را بخدا و وجدانتان هرکاری از دستتان می‌آید (می‌آید) برای پسرم انجام بدهید، از آن روز که او را گرفته‌اند خودم ۳ مرتبه از قلب درد و اعصاب در بیمارستان بستری شده‌ام و اینک اوّل چشم امید به خدا دارم و دوم به شماها.

بدادم برسید. مردادماه ۱۳۵۶

پیوست ۲۸. دادخواهی سیدمهدی دیباج، پدر علی و حسین دیباج ۱۳ مرداد ۱۳۵۶

الف - متن دست نوشته دادخواه

(۱۴)

۵۶۵۱۳
اینجانب سید محمد دیباج محترم عرض می‌کنم سازمان ملل
میرسانم که ۶ سال قبل بر سرگرم که سال آخر دانشگاه اصفهان
را در وقت شب می‌گذرانید که بگره‌های من برای این جامعه است
با شما او را گرفته‌اند در عرض ۲ ماه زیر شکنجه گرفته شد و
بعد از یک سال دردناکی و ترس و زاری و عقاب و شکنجه
من که در سن ۱۰ سالگی و مادر من در سن ۶۰ سالگی گفته‌اند که
نشاننامه علی دیباج را بیا در بر ما بیا بکنیم او مرد است
و ۲ سال بعد از این قضیه پسر دوم حسین را بجزا متران گرفته
که می‌توانست برای اسم نوپس دانشگاه شرکت کند و الا آن ۳
سال است که از فرزند دوم هم خبری ندارم و به هر جمع دعای بی
هم و به هر جمع می‌کنم می‌گویند ما خبر نداریم خواهید اندک این مادر پسر
دو ساله این کولت من هم عرض می‌کنم که نگرفتیم که شما را به همه سازمان
تاجایی که مقدرتان هست کمال کند شاید یک بار دیگر لا اقل روی پسر
حسین را در این روزهای آخر عمر ببینم و ببینم

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۶۵

متن تایپ شده به: سازمان ملل ۵۶/۵/۱۲

اینجانب سیدمهدی دیباج محترماً به عرض سازمان ملل می‌رسانم که ۶ سال قبل پسر بزرگم که سال آخر دانشگاه اصفهان را داشت تمام می‌کرد که یک مهندس با ایمان برای جامعه‌اش باشد، او را گرفتند و در عرض ۲ ماه زیر شکنجه کشته شد و بعد از یک سال دوندگی و تزرع و زاری و مقادیر مخارج به من که در سن ۸۰ سالگی و مادرش در سن ۶۰ سالگی گفتند که شناسنامه علی دیباج را بیاورید تا باتل (باطل) کنیم، او مرده‌است. و ۲ سال بعد از این قضیه پسر دوم حسین را از منزل گرفتند، که می‌خواست برای اسم نویسی دانشگاه شرکت کند و الان ۳ سال است که از فرزند دوم هم خبری ندارم و به هر مرجع و منابعی هم رجوع می‌کنیم، می‌گویند ما خبر نداریم. خدا می‌داند که این مادر پیر و من با این کهلت (کهولت) سن چه مرض‌هایی که نگرفته‌ایم. شما را به مقدساتان تا جایی که مقدورتان هست کمک کنید شاید یکبار دیگر لااقل روی پسر حسین را در این روزهای آخر عمر بینم و بمیرم. مهدی دیباج

پیوست ۲۹. ترجمه نامه ارسالی به باتلر درمورد آیت‌الله طالقانی و مهندس میثمی ۵۷/۴/۲۹

یادداشت از: دکتر ابراهیم یزدی، هیوستون تکزاس

به: آقای ویلیام باتلر، حقوقدان و وکیل - نیویورک / عضو کمیسیون بین‌المللی قضات

تاریخ: ۲۰ جولای ۱۹۷۸ (۲۹ تیر ۱۳۵۷)

جناب آقای باتلر

به پیوست، اسنادی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ارسال می‌شود. این اسناد گواه بر این هستند که مقامات ایرانی مستمراً اصول مصرح در بیانیه جهانی حقوق بشر و تمامی معاهدات بین‌المللی در مورد آزادی‌های سیاسی و مدنی را نقض می‌کنند. من به خصوص در دو مورد پرونده حضرت آیت‌الله طالقانی و مهندس لطف‌الله میثمی، تأکید دارم. وضعیت پزشکی هر دو نفر بحرانی است. (به اطلاعات پیوست رجوع کنید). آیت‌الله طالقانی، بیمار دیابتی است و دید چشمان آقای میثمی با مشکل جدی روبروست و گوش ایشان به شدت دردناک است. آن قدر جدی است که او از مقامات مسئول زندان درخواست جراحی و قطع اعصاب گوش خود را کرده است. امیدوارم در موارد بالا اقدام جدی بنمائید. با تشکر - ابراهیم یزدی

۷۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۳۰. نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر - در مورد وضعیت ایران ۲۳ تیرماه ۱۳۵۷
یادداشت از: دکتر ابراهیم یزدی، هیوستون تکزاس
به: خانم موریس برمن، رئیس هیأت اجرایی اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، نیویورک
تاریخ: ۱۴ جون ۱۹۷۸

سرکار خانم مارین برمن آخرین باری که در نیویورک بودم، آمدم تا با شما در مورد وضعیت ایران صحبت کنم. اما نبودید و من با خانم تونر (Tauner) صحبت کردم و اطلاعات جدیدی درباره وضعیت اسفناک زندانیان سیاسی دادم. ایشان با اشتیاق گوش کردند. همانطور که می‌دانید، حکومت ایران، تحت فشار سازمان‌های سیاسی بین‌المللی حقوق بشر، نظیر اتحادیه شما، بالاخره مجبور شد متهمین سیاسی را به دادگاه‌های نظامی نفرستد. برای تحت تاثیر قرار دادن این سازمان‌های بین‌المللی، آقای سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، یادداشتی در مورد تغییر قوانین و مقررات مربوط به محاکمه متهمان سیاسی در ایران برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر فرستاده است. به موجب خبر آقای ویلیام باتلر، از کمیسیون بین‌المللی قضات که اخیراً به ایران سفر کرده و با شاه دیدار داشت، شاه یک تعهد جدی داده است، به نقل از آقای باتلر، که «از این پس رسیدگی به اتهامات سیاسی در دادگاه‌های نظامی نخواهد بود». به موجب گزارش آقای باتلر، شاه قول داده است که کلیه متهمین سیاسی به موجب قانون جدید در دادگاه‌های مدنی محاکمه خواهند شد. به رغم این تعهدات، اطلاعات ما از منابع متعدد خلاف آن را نشان می‌دهد به عنوان مثال، نشریه ایران تایمز، که به طور مستقل در واشنگتن چاپ می‌شود در شماره می ۱۹۷۸ خود اعلام کرد که دولت ایران در یک بیانیه رسمی اعلام کرده است که «قانون شکنان» به دادگاه‌های نظامی فرستاده خواهند شد». خبرگزاری آسوشیتدپرس از تهران گزارش داده است که مقامات رسمی اعلام کردند که در هفته گذشته ۲۶۶ نفر بازداشت شده‌اند. از میان آنها پرونده ۹ نفر به دادگاه اطفال فرستاده شده است. (روزنامه ایران تایمز در شماره ماه می خبر مشابهی را درج کرده است سند شماره ۲). کیهان هوایی - مورخ ۲۴ ماه می ۱۹۷۸ (سند شماره ۳) حاوی دو خبر است. خبر اول این که ۱۷۰ نفر بازداشت شده‌اند که ۳۰ نفر آنها زیر سن قانونی هستند. بعضی از آنها به دادگاه نظامی فرستاده شده‌اند. خبر دوم این که ۲۱۴ نفر بازداشت شده‌اند و ۲۹ نفر از آنها به دادگاه نظامی تحویل داده شده‌اند. در همین اخبار آمده است که پرونده ۷۷ نفر

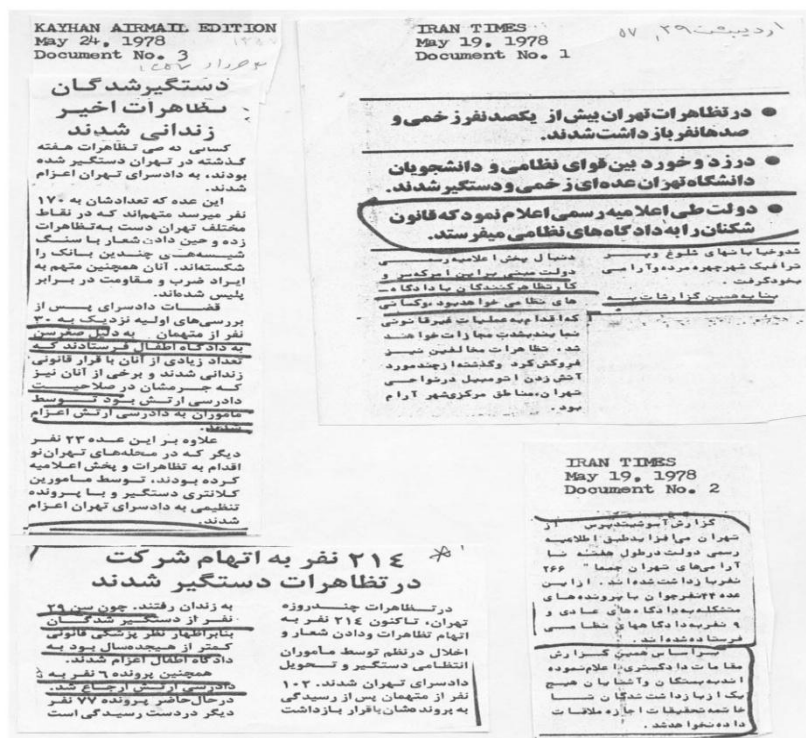
همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۶۷

دیگر در دادگاه نظامی در حال بررسی است. هیچ خبری از ارسال پرونده زندانیان سیاسی به دادگاه‌های عادی نیست.

این اطلاعات نشان می‌دهد که برخلاف ادعای شاه و یادداشت‌های آقای سولیوان و خبر آقای باتلر، فعالان سیاسی بازداشت شده هم‌چنان به دادگاه‌های نظامی فرستاده می‌شوند که نقض و تخلف از قوانین و مقرراتی است که در ماه‌های جون و جولای گذشته تصویب شده است.

من امیدوارم، شما نظیر گذشته، در این مورد به طور جدی اقدام کنید. لطفاً اگر اطلاعات بیشتری می‌خواهید مرا در جریان قرار بدهید.

با تشکر از اقدامات شما. *با احترام - ابراهیم یزدی*
رونوشت :- ویلیام باتلر، کمیسیون بین‌المللی قضات
- ویلیام ن. ویپفلر، رئیس شورای ملی کلیساها
کپی اسناد یاد شده در متن نامه به شرح زیر است:



پیوست ۳۱. بیانیه اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر در مورد جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ۱۸ جولای ۱۹۷۸ (تیرماه ۱۳۵۷)

اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر پیوستن یک گروه حقوق بشر ایرانی را اعلام می‌نماید.

برای پخش فوری، برای اطلاعات بیشتر با خانم موریس برمن تماس بگیرید. نیویورک، اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، امروز (۱۸ جولای ۱۹۷۸)، اعلام می‌کند که جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، که در اواخر سال ۱۹۷۷ برای تقویت حقوق سیاسی و مدنی در ایران، تشکیل شده است، نظیر ۴۰ گروه دیگر حقوق بشری در سرتاسر جهان به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، پیوسته است. آقای خوزه کابرانز، معاون رئیس اتحادیه، به دنبال تصمیم هیأت‌مدیره اتحادیه در ۱۶ جولای ۱۹۷۸ اعلام کرد که: «اتحادیه امیدوار است جمعیت ایرانی برای بهبود وضع حقوق بشر در ایران که در قانون اساسی ایران و معاهدات بین‌المللی تضمین شده است موفق شود. ما امیدواریم که پیوستن به اتحادیه موجب شناسایی بین‌المللی و به نوعی حفاظت از اعضای این جمعیت بشود». در آوریل ۱۹۷۸، منازل سه نفر از اعضای این جمعیت ایرانی، از جمله مهندس مهدی بازرگان، یکی از مؤسسين جمعیت بمب‌گذاری شد. جمعیت ایرانی، یک گروه غیرسیاسی است که توسط ۳۰ نفر از شخصیت‌های برجسته ایرانی، در هنر، حقوق، فرهنگ و روزنامه‌نگاری، تأسیس شده است. در ماه‌های اخیر، جمعیت، نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرده است.

در ۲۸ جولای در نامه‌ای به آقای جمشید آموزگار، نخست‌وزیر ایران، این جمعیت به خشونت و قساوت بیش از اندازه نیروهای پلیس و نظامی در برخورد با تظاهرات مسالمت‌آمیز و آرام مردم بابل اعتراض کرده است. این جمعیت همچنین هر نوع تخلف و تجاوز از اصول بیانیه جهانی حقوق بشر و نقض حقوق افراد را محکوم کرده است. برطبق اساسنامه، این جمعیت با تمام نیرو و امکانات در دسترس خود، در دفاع از حقوق فردی و جمعی ایرانیان که مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته‌اند، می‌ایستد. اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر که در ۱۹۴۲ بنیانگذاری شد، یک سازمان بین‌المللی غیردولتی است که برای توسعه حقوق بشر در سرتاسر دنیا فعالیت می‌کند.

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۶۹

پیوست ۳۲ - نامه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به آقای جمشید آموزگار درباره بازداشت آقای مهندس صباغیان ۱۸ مرداد ۱۳۵۷

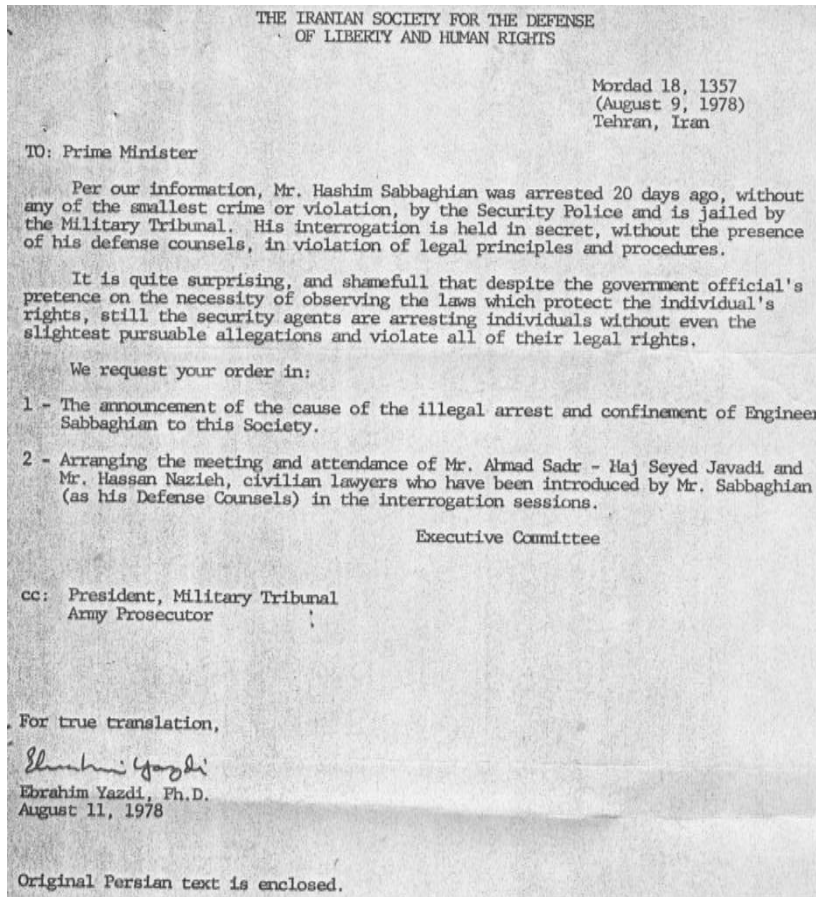
الف- متن فارسی: کمیته اجرائی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ۱۸ مرداد ۵۷ تهران - ایران

جناب آقای نخست‌وزیر به قرار اطلاع آقای مهندس هاشم صباغیان عضو مؤسس این جمعیت از حدود ۲۰ روز قبل بدون کوچکترین تقصیر و یا جرمی، به وسیله مأمورین انتظامی دستگیر و از طرف دادرسی ارتش زندانی شده و بازجویی از ایشان، بدون حضور وکیل مورد معرفی و تقاضا، در محیط در بسته با نقض اصول و موازین قانونی انجام می‌گیرد. جای بسی تأسف و تعجب می‌باشد که با وجود تظاهر مقامات دولتی به لزوم رعایت قوانین حافظ حقوق افراد، هنوز مأمورین انتظامی، اشخاص را بدون کمترین اتهام قابل پیگرد بازداشت می‌کنند و کلیه حقوق قانونی آنان را نقض و سلب می‌کنند. خواهشمند است دستور فرمائید:

۱- علت دستگیری و بازداشت خلاف قانون آقای مهندس صباغیان را به این جمعیت اعلام دارند.

۲- موجبات ملاقات و شرکت آقایان احمد صدر حاج سیدجوادی و حسن نزیه وکلای دادگستری را (که آقای مهندس صباغیان آنان را به سمت وکلای مدافع خود معرفی کرده است) در جلسات بازجویی فراهم سازند. جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر - رونوشت: تیمسار ریاست دادرسی ارتش

ب. ترجمه انگلیسی:



پیوست ۳۳. تلگراف اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر به نخست‌وزیر ایران
۳ آگوست ۱۹۷۸ آقای جمشید آموزگار نخست‌وزیر ایران تهران
اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر یک سازمان سراسری جهانی و عضو سازمان ملل
متحد است، به شدت نگران بازداشت آقای مهندس هاشم صباغیان، یکی از اعضای
مؤسس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، عضو این اتحادیه، می‌باشد با
احترام، آزادی فوری ایشان را مطابق با معاهدات بین‌المللی که ایران هم آن‌ها را امضاء
کرده است، خواستاریم. جروم جی - شاستاک - رئیس اتحادیه

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۷۱

پیوست ۳۴ - اطلاعیه اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر - درباره آقایان علی‌اصغر حاج

سید جوادی و مهندس بازرگان - ۱۹۷۸

توضیح: متأسفانه صفحه اول این نامه در دسترس نیست. اما در صفحه دوم آمده است: «اطلاعات از ایران حاکی از آن است که معاون رئیس جمعیت (ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر)، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی، تحت پیگرد قرار گرفته است. دکتر حاج سید جوادی، یک شخصیت روزنامه‌نگار و نویسنده برجسته ایرانی است که در اوایل سال جاری، توسط اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر به آمریکا دعوت شده بود. اما ظاهراً دولت ایران به او اجازه خروج از ایران را نداده است.

در آوریل ۱۹۷۸ منزل سه نفر از اعضای برجسته «جمعیت» از جمله مهندس

بازرگان بمب‌گذاری شد.

این جمعیت که در سال ۱۹۷۷ توسط ۳۰ نفر از شخصیت‌های برجسته هنری، حقوقی، فرهنگی و نویسنده تشکیل شده است، یک گروه غیرسیاسی است که به دنبال تحقق حقوق سیاسی و مدنی است که در قانون اساسی ایران آورده شده است. در ماه‌های اخیر، جمعیت بطور علنی، تخلفات از حقوق بشر در ایران را محکوم کرده است. این جمعیت در جولای ۱۹۷۸ به عضویت در اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، پذیرفته شده است.

پیوست ۳۵. تلگراف اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر به شاه درمورد زندانیان سیاسی

ایران دوم اوت ۱۹۷۷

اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر - میدان ملل متحد، نیویورک

آگاه باشید که رادیوگرام تلفنی شما به شماره آر. إم. إن ۸۵۳۱، تی. تی. ام. ا. / ۳۵۰۰ به تاریخ، سوم اگوست خطاب به ال. تی. اچ. إم محمدرضاشاه پهلوی، کاخ پادشاه - تهران، به امضای آقای جروم جی شاستاک رئیس آن اتحادیه، برای گیرنده فرستاده شده است.

متن این پیام چنین بوده است: «اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر، عضو وابسته به سازمان ملل متحد با حکم اعدام علی‌الاطلاق مخالف است و از شما عفو مهدی

۷۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

هاشمی و ۵ نفر دیگری را که در اصفهان به اعدام محکوم شده است خواستار است». پیوست ۳۶. نامه‌های آقای رمزی کلارک به اردشیر زاهدی، سفیر شاه در آمریکا و وزیر امور خارجه آمریکا درباره اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان قصر - ۱۱ آوریل ۱۹۷۸ (۱۳۵۷/۱/۲۲)

الف - نامه به سفیر شاه ۱۱ آوریل ۱۹۷۸

عالیجناب اردشیر زاهدی سفیر ایران در ایالات متحده آمریکا

سفارت شاهنشاهی ایران. واشنگتن دی. سی

آقای سفیر من این نامه را درباره اعتصاب غذای زندانیان سیاسی ایران در زندان قصر در تهران می‌نویسم. این گزارش‌ها که در بعضی از رسانه‌های گروهی آمریکا و خارجی چاپ شده‌اند؛ حاکی از آن است که زندانیان از نوشیدن آب هم امتناع می‌کنند و این، زندگی آن‌ها را با خطرات جدی روبرو می‌سازد.

به من گفته شده است که هدف از این اعتصاب غذا، اعتراض به نارسایی‌ها در رسیدگی به پرونده اتهامی آنان می‌باشد که به موجب آن، این زندانیان محکوم شده‌اند و نیز رفتارهایی که در طول مدت زندان با آنها شده است و می‌شود.

من آگاه شدم که دو هفته قبل، دو ناظر بین‌المللی، یکی از آلمان غربی و دیگری از ایتالیا آماده برای سفر به ایران و دیدار با زندانیان و رسیدگی به اتهامات آنان شده‌اند. اما به آنها گفته شده است که به آنها اجازه دیدار با زندانیان داده نمی‌شود. در حالی که من نمی‌توانم درباره برخی از اتهامات این زندانیان سخنی بگویم، از شما مؤکداً می‌خواهم که به آنها اجازه صحبت با ناظرین بی‌طرف داده شود. اگر اتهامات بی‌اساس باشند، افکار عمومی باید آن را بداند و اگر آنها واقعیت دارند، من مطمئنم که شما هم با من موافقید که باید به اعتراض‌ها و شکایت‌های زندانیان با انصاف رسیدگی شود. با توجه به بحرانی بودن وضعیت زندانیان، من اصرار دارم که دولت شما به ناظرین بین‌المللی اجازه دهد که فوراً با زندانیان دیدار کنند.

با احترام - رمزی کلارک

رونوشت: - عالیجناب سایروس وانس، وزیر امور خارجه

- کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۷۳

ب- نامه به سایروس وانس، وزیر امور خارجه آمریکا - ۱۱ آوریل

عالیجناب آقای سایروس وانس

وزیر امور خارجه، ایالات متحده آمریکا واشنگتن، دی. سی
جناب وزیر من یک کپی از نامه‌ای را که به سفیر ایران در ایالات متحده نوشته‌ام برای شما می‌فرستم. به من گفته شده است که وضعیت پزشکی و سلامتی زندانیان سیاسی در معرض خطر جدی است.
من امیدوارم که شما بتوانید تمایل فوری دولت آمریکا، در مورد اجازه سفر و دیدار ناظرین بین‌المللی را با این زندانیان به دولت ایران منتقل کنید. با توجه به بحرانی بودن وضعیت، من از شما می‌خواهم که به این مسئله هرچه سریع‌تر پردازید.
با احترام - رمزی کلارک

پیوست ۳۷. بیانیه انجمن جهانی خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی

مهمان شما تمامی حقوق انسانی یک ملت را در طی ۲۴ سال گذشته، با حمایت فعال ایالات متحده زیر پا گذاشته است.

در ظرف دو هفته، شاه ایران قرار است از آمریکا دیدن کند. از زمانی که او با یک کودتای مهندسی شده توسط سیا در ۱۹۵۳ به سلطنت برگشت، شاه شخصاً مسئول کشتار، شکنجه، اعدام و قتل عام چندین هزار از مردم ایران است. پلیس مخفی گسترده و خشن و بی‌رحم او - ساواک - که خودش آن را برپا کرده است و توسط سیای آمریکا سازماندهی شده و آموزش دیده است، ابزار بسیار قوی در از بین بردن تمامی آزادی‌های سیاسی و مدنی و تحمیل وضعیت «بی‌قانونی» در کشور بوده است. حقوق انسانی، چه مدنی، چه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی اقلیت‌ها وجود خارجی ندارند. ساواک به هیچ‌مقامی به جز شاه، جواب‌گو نیست و قلمرو فعالیت آن بیرون از تمامی مرزها و حدود است. تنها در چند سال گذشته، چند نفر توسط ساواک به صورت قتل بی‌رحمانه، اعدام، یا زیر شکنجه کشته شده‌اند. امروز، ده‌ها هزار در سلول‌های خطرناک شکنجه ساواک یا در تبعیدگاه‌ها از بین برده یا بسیاری از آنها، به دلیل شکنجه معیوب و یا به شدت بیمار شده‌اند.

حال اکنون مردی که مسئول تمامی این جنایات می‌باشد، مهمان رسمی کاخ سفید

۷۷۴ □ شصت سال صبور و شکوری

است. بی‌دلیل نیست که صدها هزار از خانواده‌های زندانیان سیاسی ایران و قربانیان ساواک که مستقیماً توسط شاه ستمگر برای مدت طولانی رنج برده‌اند، حکومت آمریکا را مسئول مشترک این جنایات می‌دانند. در مرحله اول، این سیا بود که بعد از یک کودتا علیه دولت برگزیده دموکراتیک، شاه را بر تخت نشانید. دوم این که سیا، ساواک را که یکی از خشن‌ترین و ترسناک‌ترین پلیس مخفی دنیاست، آموزش و سازمان داده و آن را با انواع و اقسام وسایل شکنجه، مجوز و کادرهای آن را در شکنجه و بازجویی آموزش داده است. سوم این که از ۱۹۵۳ به بعد، تمام دولت‌های آمریکا، پشت سر هم، کلیه تجهیزات نظامی درخواستی شاه را تأمین و به طور انحصاری از او حمایت سیاسی و تمامی اقدامات سرکوب‌گرانه و تخلفات آشکار او را از حقوق بشر تأکید کرده‌اند.

تجارت و فروش اسلحه به ایران در فاصله بعد از کودتا و طی سال‌ها، به تدریج افزایش پیدا کرد و هزاران مقام ارشد آمریکایی صرفاً برای مشاغل نظامی و امنیتی سرازیر ایران شده‌اند. این‌ها دلایلی است که ما از مردم آمریکا که به نام آن‌ها دولت آمریکا، برای سال‌های متمادی به طور فعال فعالیت‌های جنایی رژیم ایران را حمایت کرده‌اند، می‌خواهیم که علیه این جنایات به پا خیزند و جدایی خود را از این سیاست‌ها نشان بدهند. درباره اعضای خانواده‌های خودتان فکر کنید که در محل‌های نامشخص گرفتار باشند و شکنجه شوند، یا با خون‌سردی تمام توسط ماموران دولت کشته شوند و خانواده‌هایشان تحت فشار قرار بگیرند و بعضاً بازداشت و شکنجه شوند و مانع ارتباط آنان یا اطلاعی از آنان (مرده یا زنده) با عزیزانشان بشوند، آن‌گاه شما حس خواهید کرد که ما خانواده‌ها در یک زندگی واقعی، برای یک ربع قرن، چه مصیبتی می‌کشیدیم.

علیه این بی‌عدالتی‌ها، صدای خود را بلند کنید، به مسئولان کشور، به نمایندگان مجلس (کنگره) و سناتورها، به طور مستقیم و یا از طریق رسانه‌ها بنویسید و علیه دخالت آمریکا در نقض حقوق بشر در ایران اعتراض کنید، با هر وسیله ممکن، واقعیت‌های زندگی در ایران، تحت رژیم فاسد شاه را برملا کنید و به دیدار شاه ایران از آمریکا و دیدار قریب‌الوقوع رئیس‌جمهور آمریکا در ایران، اعتراض کنید؛ به ما در آزاد ساختن گروگان‌های خود در زندان‌های ساواک کمک کنید، تمامی کسانی را که

همگامی و همدردی با ملت ایران □ ۷۷۵

در ایران مرتکب جنایت علیه حقوق بشر شده‌اند مجازات شوند و آزادی‌های سیاسی و مدنی مجدداً برقرار گردد».

این نامه توسط تمام اعضای اصلی این انجمن، که نام آنها قبلاً در جای دیگری آمده، امضاء شده است.

فصل پنجم

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور

مقدمه

استمرار مبارزات خارج از کشور، خصوصاً تظاهرات و راه‌پیمایی‌های اعتراض و فعالیت‌های افشاگرانه در سطح بین‌المللی و گسترش آن به‌خصوص در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ امری نبود که رژیم استبداد سلطنتی و ایادی آن بتوانند آن را نادیده بگیرند و در برابر آن سکوت کنند.

فعالیت سیاسی، تبلیغاتی و امنیتی رژیم شاه علیه مبارزات ایرانیان خارج از کشور چند مرحله و چند بُعد داشته است:

۱. مهار سازمان دانشجویان ایرانی

در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، مقامات دولتی دانشجویان را به‌طور عمده از طریق اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی، کنترل می‌کردند. همان‌طور که در جای دیگری اشاره کرده‌ام این اداره وابسته به وزارت فرهنگ و لی مستقر در سفارت ایران در واشنگتن بود. اداره سرپرستی سالانه ۱۲۰۰۰ دلار و جمعیت آمریکایی دوستداران خاورمیانه سالانه ۶۰۰۰ دلار اعتبار، برای سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در اختیار داشت. دعوت به نشست‌های سالانه، کلیه هزینه‌های رفت و برگشت دانشجویان و هتل، همه از محل این اعتبار پرداخت می‌شد. کار اصلی این سازمان، استقبال از شاه، هر زمان که به آمریکا می‌آمد و ارسال تلگرام تبریک تولد شاه، ملکه و غیره بود.

در نشست سالانه سازمان دانشجویان ایرانی در سال ۱۳۳۹، در میشیگان، دانشجویان ملی و معترض، با حضور خود، باعث شدند اردشیر زاهدی، سفیر شاه در آن زمان، کنگره را ترک کند و هیئت دبیران سازمان، از میان دانشجویان ملی و مبارز

انتخاب شد. از این تاریخ، اداره سرپرستی و سفارت، دیگر هرگز نتوانست کنترل سازمان دانشجویان را مجدداً به دست بگیرد.

۲. خرید مطبوعات، رسانه‌ها و شخصیت‌ها

شاه به تصویر خود در مطبوعات و افکار عمومی آمریکا خیلی اهمیت می‌داد. او هر سال میلیون‌ها دلار در آمریکا هزینه می‌کرد تا خود را یک شاه دموکرات و متجدد و مرفعی معرفی کند. سفارت ایران در آمریکا با چندین شرکت متخصص در روابط عمومی یا شرکت‌های حقوقی قرارداد بسته بود تا به نمایندگی از طرف دولت ایران، فعالیت‌های مورد نظر را انجام دهند. در یکی از مطالعاتی که درباره جنبش‌های انقلابی دنیا، از جمله درباره آنگولا، انجام می‌دادم، به موضوع جالبی برخوردم و آن عبارت از این بود که بر طبق «قانون عامل خارجی Foreign Agent Act»، تمام سازمان‌ها، شخصیت‌های حقیقی و حقوقی که برای دولت‌های خارجی فعالیت تبلیغاتی می‌کنند، می‌بایستی اولاً خود یا مؤسسه خود را به‌عنوان عامل دولت طرف قرارداد در وزارت دادگستری آمریکا به ثبت برسانند و کلیه پول‌هایی را که دریافت می‌کنند و نحوه هزینه‌ها و پرداخت‌ها به اشخاص حقیقی یا حقوقی را، در دفتر مخصوص، ثبت و به دادگستری گزارش کنند. وزارت دادگستری موظف است از فعالیت این مؤسسات و شرکت‌ها، گزارش کامل سالیانه تهیه و به مجلس سنا و نمایندگان تسلیم کند. این گزارش‌ها علنی است و هرکس می‌تواند با پرداخت وجه مختصری (که آن زمان ۲ دلار بود)، کل گزارش را که شامل نام و آدرس این گروه‌ها، دولت‌های طرف قرارداد و ارقام دریافتی و پرداختی‌ها و اسامی دریافت‌کنندگان می‌باشد، دریافت کند. و این کاری بود که ما کردیم و توانستیم اسامی تمام عوامل دولت ایران، ارقام هزینه‌ها و دریافت‌کنندگان (نظیر مجلات و روزنامه‌ها) را به دست آوریم. ارقام هزینه شده نشان می‌داد که شاه تا چه حد به اعتبار و آبروی خود در آمریکا اهمیت می‌داد و تظاهرات ایرانیان علیه شاه و انعکاس آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی آمریکا چگونه این تصویر ساختگی را مخدوش می‌ساخت.

در برابر روزنامه و مجلات آمریکایی که در هر حال، از رژیم شاه حمایت می‌کردند، روزنامه‌ها و مجلات مستقل و مرفعی هم در آمریکا بودند که از سیاست‌ها و

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۷۹

عملکردهای دولت آمریکا در کشورهای دیگر به شدت انتقاد می‌کردند. روزنامه‌ها و مجلاتی نظیر نیشن (Nation)، اقلیت یک‌نفره (Minority of One) و میلیتانت (Militant) از این نوع بودند. اگر چه تیراژ این روزنامه‌ها در سطح نشریات بزرگ، مثل نیویورک تایمز یا واشنگتن پست نبود، اما به هر حال در هزاران نسخه در سرتاسر آمریکا توزیع می‌شد و در محافل نیروهای روشنفکر آمریکا نفوذ داشتند. گروه‌های مختلف ایرانی که علیه استبداد شاه مبارزه می‌کردند، از این امکانات استفاده می‌کردند. ما نیز تصمیم گرفتیم از این امکانات بهره ببریم. اخبار و اطلاعات مربوط به مبارزات ملت ایران را برای آنها می‌فرستادیم، آنها هم چاپ می‌کردند. چندین مقاله هم پیرامون مبارزه ملت ایران علیه استبداد شاه نوشتیم و برای آنها فرستادیم و آنها هم چاپ کردند.

۳. تأسیس اداره مستقل ساواک در آمریکا

از حدود سال ۱۳۳۹، این شعبه زیر نظر شخصی به نام رفیع زاده، که از همکاران دکتر مظفر بقایی بود، اداره می‌شد و در ارتباط مستقیم با سیای آمریکا بود (بعد از انقلاب، این فرد، کتابی در امریکا به نام «شاهد» چاپ کرده و تمام این روابط را به‌وضوح شرح داده است).

بودجه ساواک ایران در آمریکا، توسط نخست وزیر به حساب این شخص و تیمسار رفیعی واریز می‌شد. علاوه بر این، شاه نمونه بارز یک فرد خودشیفته (نارسیسیست) بود و به رغم تظاهر به اقتدار، از درون احساس تزلزل و ناپایداری داشت و بقای خود را در استمرار حمایت دولت‌های غربی، به خصوص آمریکا می‌دانست و این نگرانی را داشت و به کرات آن را نشان داده بود که مبدا دولت آمریکا دست از حمایت او بردارد. بنابراین با صرف هزینه‌های هنگفت می‌کوشید تا نظر موافق دولتمردان آمریکا و افکار عمومی مردم آمریکا را داشته باشد. او نگران اثرات منفی اعتراضات و تظاهرات و راهپیمایی مردم در داخل کشور و نیز مبارزان ایرانی خارج از کشور بود و با صرف این هزینه‌ها می‌کوشید اثرات آن را خنثی سازد. این بذل و بخشش‌ها به خصوص در دوران سفارت اردشیر زاهدی به طور بی‌سابقه و چشم‌گیری افزایش پیدا کرد. یک سند بدست آمده بخشی از هدایای سفارت ایران به مقامات آمریکایی را نشان می‌دهد. (پیوست ۱)

۷۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

در آن زمان، ما از کم و کیف فعالیت‌های این شاخه و بودجه آن اطلاعی نداشتیم. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع به کار به‌عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب، هیئتی را مرکب از آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، ذهبیون، غلامعلی حداد عادل، نژادحسینیان و انتظاری، مأمور بررسی عملکرد ساواک در نخست وزیری کردم. به‌موجب اسناد موجود، حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب (آبان ۵۷) مبلغ حدود ده میلیون دلار به حساب واحد ساواک در آمریکا به نام افراد یاد شده واریز شده بود. (اسناد این پرداخت‌ها در جلد چهارم خاطرات آمده است.)

از آنجا که در سلسله‌مراتب اداری، ساواک زیرمجموعه نخست وزیری بود، از طرف نخست‌وزیری، نامه‌ای به این شخص نوشته و خواسته شد که پول را به حساب دولت ایران برگرداند. اما او تمرد کرد و حاضر به برگرداندن آن نشد. به رغم شکایت رسمی به/ایت‌ریل، این پول هرگز به ایران برگشت داده نشد.

۴. تلاش برای نفوذ در سازمان‌های دانشجویی و احزاب

ساواک ایران در آمریکا بسیار فعال بود. یکی از کارها رخنه‌کردن در سازمان‌های دانشجویی و یا برخی از سازمان‌های سیاسی و استخدام عناصری در این سازمان‌ها، با تهدید و تطمیع، به‌منظور جمع‌آوری اطلاعات و یا در مرحله پیشرفته، کنترل این سازمان‌ها بود. شاخه‌های ساواک در اروپا و آمریکا اعتبار ویژه‌ای برای خرید دانشجویان فعال در سازمان‌های دانشجویی و احزاب سیاسی خارج از کشور اختصاص داده بودند. این عناصر نفوذی توانسته بودند به میزان قابل توجهی از فعالیت‌های این سازمان‌ها با خبر شوند و به ساواک تهران گزارش بدهند. علاوه بر عناصر نفوذی، ساواک توانسته بود، برخی از اعضای ضعیف این سازمان‌ها را با تهدید و فشار و یا تطمیع به نفع خود اجیر کند. از طریق این عناصر نفوذی یا اجیر شده، ساواک اطلاعات نسبتاً کاملی از فعالیت‌های گروه‌ها جمع‌آوری کرد. یک نمونه از این اطلاعات جمع‌آوری شده مربوط بود به یکی از گروه‌های چپ که به دعوت حزب کمونیست چین به آن کشور سفر کردند. به موجب اسناد موجود در وزارت امور خارجه، خلعت‌بری وزیر امور خارجه شاه، طی نامه‌ای به ساواک (تیمسار نصیری) به

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۸۱

گزارشی از ساواک در مورد فعالیت گروه‌های چپ ایرانی در چین اشاره می‌کند و در نامه‌ای به محمود اسفندیاری سفیر ایران در چین، اسامی چهار گروه چپی مرتبط با حزب کمونیست چین را ذکر می‌کند: «سازمان انقلابی حزب منحل شده ایران؛ سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان؛ سازمان کمونیستی کادرها و سازمان انقلابی کمونیست ایران». نمایندگان این گروه‌ها طی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۵ به چین سفر کرده و دوره‌های ویژه‌ای را آموزش دیدند. در این گزارش اسامی ۲۴ نفر از این افراد نیز آمده است: «محسن رضوانی، بیژن حکمت، مهدی خانابا تهرانی، محمود مقدم، کورش لاشایی، بیژن قدیمی، ایرج کشکولی، اکبر یزدان‌پناه، سیروس نهندی، بهمن رهنمایا، ایرج ابراهیمی، محمد جاسبی، هاشم قوچانی، معصومه طوانچیان، همایون قهرمان، پرویز لقمان، خسرو صفایی، سیامک لطف‌اللهی، علی صادقی، خسرو نراقی، موسی رادمنش گیلانی، علی شمس، محمود صادقی و حسن آقای کشکولی».

در این گزارش بر نقش فعال برخی از این افراد تکیه شده است و همچنین از مدارک و اسناد میکروفیلم شده توسط این گروه‌ها یاد شده است. در این گزارش، توصیه مسئولان چینی به فعالان چپ ایرانی نیز آمده است: «سازمان انقلابی باید راه و روشی متناسب با اوضاع و احوال ایران و مسائل مبتلابه این کشور اتخاذ کند و از انطباق فعالیت‌های خود با الگوهای مورد اتباع چین بپرهیزد». مسئولان چینی به نمایندگان این سازمان‌ها، سیاست دولت چین را در نزدیکی با حکومت شاه توضیح داده‌اند و از این سازمان‌ها خواسته‌اند که از بورژوازی ملی در ایران و آرمان‌های ملی حمایت کنند. برخی از افراد نامبرده شده در این گزارش‌ها، بعدها به طور کامل به حکومت شاه پیوستند. در مورد رفتارهای سیاسی این افراد در خاطرات عناصر فعال چپ اطلاعات خوبی منتشر شده است.

علاوه بر این، ساواک توانسته بود در سازمان‌های دانشجویی که تشکیلات آن‌ها باز و علنی و ورود به آن‌ها چندان مشکل نبود رخنه کند و در پاره‌ای از موارد به اختلافات درونی تا سرحد انشعاب دامن به زند.

در مراحل پیشرفته‌تری ساواک به ایجاد سازمان‌های موازی سیاسی دانشجویی برای فریب توده‌های دانشجویی و ایجاد تشتت در کل جنبش دست زد. سفارت ایران در آمریکا به‌منظور خنثی کردن اثرات تبلیغاتی فعالیت‌های ایرانیان مبارز آمریکا علیه

شاه و تقابل با آن، علاوه بر چاپ مقالات در مجلات و روزنامه‌ها، با پرداخت پول‌های کلان کوشش کرد تا با سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی در آمریکا نزدیک شود و با کمک مالی به آنها، حمایت آنان را جلب و هم‌وجهه ضد اسلامی رژیم را ترمیم کند. یکی از این برنامه‌ها که به شکست کامل آن منجر شد، در نشست سالانه MSA در میشیگان بود. شرح آن را در جای دیگری داده‌ام.

مرکز ساواک در اروپا در ژنو (سوئیس)، زیر نظر فردی به نام پرویز خوانساری فعالیت می‌کرد. دانشجویان ایرانی در اروپا، با یک برنامه حساب‌شده، به این مرکز ریختند و آن را اشغال و پرونده و اسناد فعالیت‌های ساواک را مصادره کردند. مجموعه‌ای از این اسناد، در همان سال به صورت کتابچه‌ای منتشر شد. یکی از کارهای عوامل ساواک در سازمان‌های دانشجویی خارج از کشور، ایجاد اختلاف در درون این سازمان‌ها با عناوین و شعارهای ظاهراً موجه بود. اگرچه روحیات و خلیقات ما ایرانیان و رسوبات فرهنگ استبدادی، یکی از علل عمده اختلاف‌ها و تشنج‌ها در درون سازمان‌های سیاسی و دانشجویی می‌باشد، اما عوامل ساواک با مهارت از این زمینه‌ها برای ایجاد اختلاف در میان فعالان جنبش دانشجویی بهره می‌بردند. شناسایی و لو رفتن برخی از این عوامل ساواک در درون این سازمان‌ها، به‌طور مرتب اتفاق می‌افتاد. هنگامی که دانشجویان ایرانی مقیم پاریس در آذرماه ۵۷، سفارت ایران در پاریس را اشغال و سفیر شاه را اخراج کردند، به گزارش‌هایی برخوردند که یکی از روحانیون فعال در نوفل‌لوشاتو، همه روزه به مسئول ساواک در پاریس می‌داده است.

به رغم فعالیت‌های ساواک و عوامل نفوذی آن، تهدیدها و تطمیع‌ها، سازمان‌های سیاسی و دانشجویی، کنفدراسیون و انجمن‌های اسلامی دانشجویان، توانستند به‌نحو احسن وظایف ملی خود را انجام دهند. در واقع ساواک در این تقابل شکست خورد.

۵. امنیت ارتباطات

فعالان سیاسی خارج از کشور تا حدود زیادی از فعالیت‌ها و اقدامات ساواک در خارج از کشور آگاه بودند و قاعدتاً باید برای حفظ خود و مقابله با ساواک، گام‌های مؤثر برداشته باشند.

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۸۳

ما، چه در انجمن اسلامی دانشجویان و چه در نهضت آزادی، برای حفظ امنیت افراد و فعالیت‌ها مقررات ویژه‌ای را تدوین و مراعات می‌کردیم.

حتی قبل از سفر به آمریکا، در دوران فعالیت در نهضت مقاومت ملی، من شخصاً مقررات امنیت فعالیت‌های سیاسی پنهانی را رعایت می‌کردم. آگاهی من از این مقررات مرهون *عبدالقادر*، دانشجوی الجزایری عضو فعال جبهه آزادی‌بخش الجزایر بود. در جلد اول از خاطراتم و نیز در «جنبش دانشجویی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰» شرح داده‌ام که در اوایل ۱۳۳۲، سه دانشجوی فعال شمال آفریقا، تونس، الجزایر و مراکش به ایران آمدند. آنها مهمان انجمن اسلامی دانشجویان بودند و من هم مهماندار آنها. یک روز از *عبدالقادر*، در مورد امنیت افراد و فعالیت‌هایشان در الجزایر، به رغم نظام پلیسی بسیار خشن فرانسوی حاکم بر الجزایر پرسیدم. او راهنمایی‌های بسیار ذی‌قیمتی کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این آموزه‌ها، اگرچه ساده و ابتدایی بودند، اما برای امنیت فعالیت‌های پنهانی ما در نهضت مقاومت ملی که من با وسواس زیادی آنها را رعایت می‌کردم، بسیار مفید واقع شدند. در آن دوره از فعالیت‌ها، اگرچه بسیاری از همراهان، مرا با اسم و رسم می‌شناختند، اما به اصرار من، در تمام ارتباطات و فعالیت‌های درون نهضت مقاومت ملی من با نام مستعار «تربیت» معرفی شده بودم. انتخاب اسم مستعار، در حالی که بسیاری از افراد مرا می‌شناختند، از این جهت مهم بود که وقتی فردی دستگیر می‌شود، تحت فشار قرار می‌گیرد تا نام فرد مقابل یا رابط خود را با سازمان معرفی کند. معرفی نام مستعار، می‌تواند موجب کاهش فشار بر فرد بازداشت‌شده بشود. بنابراین هم برای کسانی که از نزدیک همکاری داشتیم ارزشمند بود هم در مواردی، موجب گمراهی پلیس شده بود. به عنوان نمونه، من در نهضت مقاومت ملی عضو کمیته انتشارات و مسئول چاپخانه و امور فنی بودم. آقای *محمدحسن عسگری*، که از زمان عضویتش در «جمعیت تعاونی *خداپرستان*» با هم آشنا شده بودیم امور فنی را انجام می‌داد. او، مادر و خواهر و برادرش، همه مرا با اسم اصلی‌ام می‌شناختند. اما همه می‌دانستند که نام من «تربیت» است. علاوه بر این *عبدالقادر* به من آموخته بود که در فعالیت‌های مخفی برای هر کاری، به عنوان پوشش، باید یک «داستان» داشت که در صورت لو رفتن و بازداشت،

۷۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

بتوان آن را توجیه کرد. آموزش دیگر او، شیوه‌ای که در جبهه آزادی‌بخش اعمال می‌شد، این بود که کسی که دستگیر می‌شود، باید حداقل ۲۴ ساعت هر نوع فشاری را تحمل کند و هیچ نوع اطلاعاتی را بازگو نکند. همکاران فرد دستگیرشده، بلافاصله بعد از دستگیری او، تمام رابطین، مکانها و ابزارها را جابه‌جا می‌کردند. فرد دستگیرشده بعد از ۲۴ ساعت، اگر مجبور بود می‌توانست اطلاعات خود را که در واقع اطلاعات سوخته بودند، به بازجو بدهد. من بر اساس این آموزش‌ها، فعالیت تیم چاپخانه را سامان داده بودم. جریان لو رفتن چاپخانه را در جای دیگری (جلد اول خاطرات) شرح داده‌ام. علاقمندان می‌توانند به آنجا رجوع کنند.

در خارج از کشور، حتی در آمریکا، اصول امنیتی، باید رعایت می‌شد، هرچند به نوعی دیگر. اگرچه من برخی از این اصول را از عبدالقادر فراگرفته بودم اما بعد از گذراندن دوره‌هایی در مصر، اشراف کامل‌تری را نسبت به اصول سازمان‌دهی و فن مبارزه با پلیس پیدا کردم. مهمترین تأثیر این آموزش‌ها به وجود آمدن «احساس امنیتی» در فرد است.

در خارج از کشور، یکی از عمده‌ترین ابزارها در ارتباطات سیاسی، مکاتبات با افراد در آمریکا، اروپا، خاورمیانه و ایران بود. اولین گام جدا کردن آدرس مکاتبات خانوادگی از سیاسی بود. آدرس محل سکونت، اختصاص به مکاتبات خانوادگی داشت. اما برای مکاتبات سیاسی از صندوق پستی استفاده می‌کردم. آدرس صندوق پستی نیز در شهر محل اقامت نبود. به عنوان نمونه، زمانی که من در دانشگاه فرلی دیکسون - در شهر مادیسون - نیوجرسی کار می‌کردم. در شهر موریستون، در ۶-۷ مایلی دانشگاه - زندگی می‌کردم. بین دو شهر مادیسون و موریستون، شهرکی بود به نام «ایستگاه صومعه یا Convent Station؛ وجه تسمیه آن به خاطر وجود یک صومعه در آن ناحیه بود. در شهرهای آمریکا حتی در شهرهای کوچک، نهادهای اداری و خدمات مستقل، از جمله پستخانه دایر هستند. در این پستخانه، صندوق پستی به مشتریان اجاره داده می‌شود. ایرانیانی که مرا می‌شناختند، می‌دانستند که من در شهر مادیسون کار می‌کنم و در موریستون زندگی. اما برای بسیاری از آنها شهرک صومعه ناشناخته بود. علاوه بر این، در هیچ یک از مکاتباتی که توسط این صندوق انجام

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۸۵

می‌دادم از اسم اصلی استفاده نمی‌کردم. انتخاب این محل برای صندوق پستی، کمک مؤثری برای حفظ امنیت مکاتبات سیاسی ما بود.

هنگامی که به دانشکده پزشکی بیلور، در هیوستون - نگزاس رفتیم، از همین شیوه استفاده کردم. شهرک بل / ایر، در کنار شهر بزرگ هیوستون و بر سر راه منزل و دانشکده پزشکی قرار داشت. تمام مکاتبات سیاسی توسط صندوق پستی تهیه شده در پستخانه بل / ایر انجام شد. هنگامی که حجم مکاتبات سیاسی بالا رفت، صندوق پستی دیگری در شهر مجاور هیوستون، به نام ویکتوریا تهیه کردم.

در هیوستون، با افزایش بسیار زیاد تماس‌های تلفنی، از ایران و خاورمیانه و اروپا و... از حدود سال ۱۳۵۵، متوجه شدم که تلفن‌های منزل ما شنود می‌شود. در آمریکا خدمات تلفنی توسط شرکت‌های خصوصی است. در هیوستون شرکت تلفن بل، این خدمات را ارائه می‌داد. پلیس آمریکا برای پیگیری و تعقیب فعالیت‌های یک گروه تبه‌کار قاچاق مواد مخدر، با وجود اطلاع از رهبر گروه، نتوانسته بود علیه او سند و مدرکی برای ارائه در دادگاه به دست آورد و بدون مدرک و سند پلیس نمی‌توانست او را بازداشت کند. هم پلیس به شدت مراقب او بود و هم او به شدت مراقب بود که برگه‌ای به دست پلیس ندهد. در نهایت پلیس برای تهیه مدرک به شنود تلفن‌های او پرداخت و توانست اطلاعات لازم را به دست آورد و آنها را در اختیار دادگاه قرار داد. دادگاه رهبر تبه‌کاران را محکوم کرد. اما این مرد، علیه شرکت تلفن شکایت کرد. شکایت او بر این اساس بود که شرکت تلفن، طی یک قراردادی، خط تلفنی به مشتری خود واگذار کرده بود و حق نداشت بدون اجازه مشترک، به فرد دیگری اجازه گوش کردن مکالمات را بدهد. دادگاه حق را به جانب او داد و شرکت اولاً محکوم به پرداخت جریمه شد و ثانیاً به حکم دادگاه مجبور شد از آن پس، هر زمان که به هر دلیلی، تلفن یک مشترک شنود می‌شود، مراتب را به اطلاع مشترک برساند. شرکت تلفن برای تأمین نظر دادگاه، وسیله‌ای ابداع و روی خطوط تلفن وارد کرد که هر زمان مکالمات مشترکی شنود می‌شود، صدای زنگ مخصوصی روی خط تلفن به گوش مشترک می‌رسد. شرکت تلفن این مطلب را با صراحت و شفافیت در دفترچه‌های تلفن اعلام کرد. بنابراین، مشترک در صورت شنیدن این صدا یا بوق

۷۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

مخصوص در تلفن خود، آگاه می‌شود که تلفن او شنود می‌شود و می‌تواند سخنان خود را قطع کند یا سنجیده سخن بگوید که نتواند علیه او استفاده کنند. هنگامی که از این طریق پی بردم که تلفن منزل ما شنود می‌شود، شیوه جدیدی را برای مکالمات سیاسی جدی از اروپا و خاورمیانه اتخاذ کردم. در نزدیک منزل ما یک رستوران و قهوه‌خانه بود که در بسیاری از شب‌ها به اتفاق همسرم، بعد از خوابیدن بچه‌ها، برای صرف قهوه و برای تنوع می‌رفتیم. در این رستوران سه خط تلفن عمومی برای استفاده مشتریان نصب شده بود. من شماره‌های این تلفن‌ها را برداشتم و به کسانی که لازم بود، دادم. آنها ابتدا به منزل زنگ می‌زدند، اگر من منزل بودم، جواب می‌دادم که فعلاً وقت ندارم و شما ۱۰-۱۵ دقیقه دیگر زنگ بزنید. در این فاصله من به رستوران می‌رفتم، یک قهوه سفارش می‌دادم و منتظر تلفن می‌شدم. وقتی تلفن عمومی زنگ می‌زد، فوری جواب می‌دادم. به این ترتیب درباره فعالیت‌هایمان با تلفن منزل صحبت نمی‌کردیم.

متأسفانه برخی از دوستان فعال ما این نکات امنیتی را رعایت نمی‌کردند. به عنوان مثال تمام مکاتبات صادق قطب‌زاده، از ایران، اروپا، آمریکا و خاورمیانه، خانوادگی و غیر آن، با آدرس محل سکونتش در یک ساختمان و مجتمع مسکونی بود. در این ساختمان‌ها برای هر یک از ساکنین، یک صندوق پستی در راهروی هم‌کف ساختمان اختصاص داده می‌شود و مأمور پست، نامه‌های هر یک از ساکنین ساختمان را، به صندوق خود او می‌ریزد. هرکسی هم کلید صندوق پستی خود را دارد. اما مراجعه مأمور ساواک به این ساختمان و باز کردن در جعبه پست، در مواقعی از روز، کار چندان مشکلی نیست. در ورودی این ساختمان، معمولاً به روی همه باز است. تا آنجا که به خاطر دارم، مهندس سحابی هنگامی که گروه اول از اعضای سازمان مجاهدین خلق، دستگیر می‌شوند، نامه‌ای برای قطب‌زاده می‌نویسد و توسط مسافری، این نامه از خارج از کشور به آدرس منزل مسکونی صادق قطب‌زاده پست می‌شود. از همین طریق، مأمور ساواک با دست‌برد زدن به صندوق او، از این نامه باخبر می‌شود و با ارسال آن به مرکز، موجب بازداشت مهندس سحابی می‌شود. برخلاف آنچه گفته و نوشته شده است، این نامه در فرودگاه مهرآباد لو نرفته بود.

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۸۷

البته تهیه صندوق پستی در ادارات پست شهرهایی نظیر پاریس و حومه آن، یا در آلمان، شاید به آسانی و راحتی آمریکا نباشد. علاوه بر این، ساواک در پاریس بسیار فعال بود و صادق هم به عنوان یک فعال سیاسی دائماً تحت نظر قرار داشت و دست برد به صندوق پستی ساختمان مسکونی‌اش قابل پیش‌بینی بود. من در بیروت با همین مشکل مواجه بودم و نتوانستم صندوق پستی در اداره پست تهیه کنم. ولی با ارتباطاتی که به وجود آورده بودم، از آدرس منازل افراد دیگر استفاده می‌کردم. بعضی از این افراد از ماجرا مطلع بودند و بعضی نبودند. آنها نامه‌ها را نگه می‌داشتند و به من می‌دادند. البته در بیروت، به ندرت مرا با نام اصلی‌ام می‌شناختند. از همان ابتدا به نام «دکتر طلّیعه» شناخته شده بودم.

۶. توجیه امنیتی دانشجویان

دانشجویان فعال در انجمن اسلامی دانشجویان، عموماً بعد از اتمام تحصیل به طور طبیعی به ایران برمی‌گشتند. ما هم آنها را به بازگشت تشویق می‌کردیم. این دانشجویان عموماً نگران بودند که بعد از ورود به ایران، ساواک با آنها برخورد کند. این نگرانی منطقی بود. انجمن اسلامی دانشجویان یک گروه باز و علنی بود و نفوذ در آن، دور از ذهن نبود. اگرچه انجمن، فعالیت سیاسی مشهود نداشت، اما به هر حال ساواک نسبت به فعالیت‌های این انجمن‌ها، چه در اروپا و چه در آمریکا بسیار حساس بود. از طرف دیگر حفظ ارتباط این افراد با خارج از کشور، برای فعالیت‌ها نیز ضروری و لازم بود.

بعضی از این دانشجویان، قبل از بازگشت به ایران، با ما تماس می‌گرفتند. برخی به هیوستون می‌آمدند و من خودم شخصاً یا یکی دیگر از اعضای نهضت، با این افراد پیرامون مسائل امنیتی، کار مخفی در ایران و نیز احتمال احضار توسط ساواک بحث می‌کردیم و آموزش‌های مقدماتی را می‌دادیم. در صورت احضار به ساواک، پرسش‌های احتمالی چه هستند و چه نوع جواب‌هایی باید داده شود؛ چه پرسش‌هایی را باید انکار کرد و کدام را باید جواب مثبت داد. مثلاً فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان - گروه فارسی‌زبان و نیز جلسات دینی - نظیر قرآن‌خوانی و نماز جمعه با مسلمانان غیرایرانی را باید پذیرفت اما هر نوع تماس و ارتباط با سازمان‌های سیاسی را

۷۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

باید انکار کرد. اعضای انجمن که به ایران می‌رفتند و توسط ساواک احضار و بازجویی می‌شدند، پس از بازگشت به امریکا گزارشی از احضارشان توسط ساواک و مسائل و پرسش‌هایی که مطرح شده بود را می‌نوشتند و برای ما می‌فرستادند. در دفتر دوم - نامه‌ها، برخی از این گزارش‌ها آمده است. (به عنوان نمونه می‌توان از آقایان گنج‌بخش، غفوری‌فرد، برادران نجاریان و... نام برد).

در آن سال‌ها، در ایران تشکل و فعالیت گروه‌های کوچک کارساز و مفید بودند و امنیت بیشتری داشتند، این گروه‌ها می‌توانستند، با جمع‌آوری اخبار و اطلاعات و مقالات تحلیلی سیاسی و ارسال آنها به خارج از کشور، کمک مؤثری باشند. ما به این افراد، آدرس‌های صندوق پستی و شماره تلفن‌هایی را برای تماس می‌دادیم. به آنها توصیه می‌کردیم برای ارسال مطالب با پست، از پاکت‌های مارک‌دار نهادها و سازمان‌های مختلف استفاده کنند. در جای دیگری چگونگی دریافت خبرها از ایران را شرح داده‌ام.

۷. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

یکی از برنامه‌هایی که سفارت ایران برای برگزاری مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در آمریکا تدارک دیده بود، تشکیل ستادی برای برگزاری این جشن‌ها بود. سفارت ایران در واشنگتن با بی‌تقوایی تمام در میان اسامی اعضای این ستاد، نام شادروان مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی را نیز وارد کرده بود. انتشار نام ایشان در میان اعضای ستاد، موجب ناراحتی بسیاری از ایرانیان شد. برخی هم آن را بهانه‌ای قرار دادند برای حمله به مسلمانان و روحانیان.

با توجه به دوستی و آشنایی قدیمی که با دکتر حائری از زمان تأسیس متاع در ایران داشتم و نیز روابطم با آقای نصرت‌الله امینی و رابطه آن دو با هم، من ابتدا با مرحوم امینی موضوع را مطرح کردم و سپس نامه‌ای هم مستقیماً به خود دکتر حائری نوشتم. آقای امینی خبر را به شدت تکذیب کرد. آقای حائری نیز طی یادداشتی، که رونوشت آن را برایم فرستاد، با عصبانیت از جاعلین خبر، آن را تکذیب کرد. به زودی معلوم شد، هیچ‌کس در آمریکا حاضر به قبول عضویت در این ستاد نشده است و سفارت نتوانست کاری از پیش ببرد. متن نامه‌های نصرت‌الله امینی و دکتر مهدی

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۸۹

حائری یزدی در دفتر دوم - نامه‌ها آمده است.

اقدام دیگر سفارت ایران، فشار بر مرکز اسلامی واشنگتن برای برگزاری مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود. سفیران کشورهای اسلامی، قانوناً اعضای هیئت امنای این مرکز هستند. بنابراین سفیر ایران در آن زمان، اردشیر زاهدی، عضو هیئت امنای این مرکز و صاحب نفوذ بود. خبری به دستم رسید که قرار است مراسمی در این مرکز برگزار شود. رئیس وقت مرکز اسلامی واشنگتن آقای دکتر عبدالرئوف مصری و فارغ‌التحصیل دانشگاه الازهر بود. ما یکدیگر را خوب می‌شناختیم. او از فعالیت‌های من در MSA و سایر گروه‌های اسلامی در آمریکا آگاه بود. من به دعوت این گروه‌ها، چندین بار در این مرکز اسلامی نماز جمعه و خطبه خوانده بودم. وقتی مطلع شدم که قرار است چنین مراسمی در این مرکز برگزار شود نامه‌ای سرگشاده خطاب به دکتر عبدالرئوف نوشتم و ناراحتی شدید خود را از این خبر منعکس کردم. در این نامه آوردم که پادشاه ایران خود را «شاهنشاه» یا «ملک‌الملوک» می‌خواند، و روایت پیامبر خدا را نقل کردم که فرمود: «هرکس خود را ملک‌الملوک بخواند و کسی که فردی را به این نام بخواند، فرشتگان بر آنها لعنت می‌کنند». بعد از ورود اسلام به ایران، دیگر کسی خود را به این نام نمی‌خواند. اما در زمان یکی از شاهان ظاهرآل بویه یا سامانیان، از امام جمعه وقت خواسته شد که در خطبه نماز جمعه، آن شاه را با عنوان ملک‌الملوک بخواند. اما آن امام جمعه حاضر به انجام این دستور نشد و در این مورد از حاکم شرع و قاضی القضاة بغداد نظر خواست. حاکم شرع او را منع کرد و اجازه نداد و او را از به‌کارگیری این عنوان در خطبه نماز جمعه برحذر داشت. سپس شرحی از رفتار شاه ایران با مخالفین خود و از جمله با روحانیون و با آیت‌الله خمینی دادم و از او خواستم به هر ترتیبی هست از برگزاری چنین مراسمی در مرکز اسلامی خودداری کند. بعد از ارسال نامه چون جوابی از او دریافت نکردم، نامه را منتشر کردم.

انتشار نامه من در نشریات MSA، از جمله در مجله الاتحاد ارگان MSA، از یک طرف با استقبال عموم مسلمانان و از طرف دیگر با واکنش دکتر عبدالرئوف روبرو شد. او در نامه‌ای به من رسماً خبر برگزاری مراسم در مرکز را تکذیب کرد و چون

۷۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

من نامه‌ام به او را با این آیه قرآن ختم کرده بودم که: «والسلام علی من اتبع الهدی»، از من گله کرد که چرا نامه‌ام را با این آیه ختم کرده‌ام. زیرا این آیه در پایان نامه‌ای که برای یک فرد غیرمسلم نوشته می‌شود، می‌آید و با توجه به این نکته ظریف از من گله کرده بود. متن نامه به دکتر عبدالرئوف رئیس مرکز اسلامی واشنگتن را تا این زمان به دست نیاورده‌ام.

۸. خودداری از تمدید گذرنامه‌ها و توقیف آنها

در سال‌های ۳۹ و ۴۰ در ابتدا به سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های ایران در سرتاسر جهان دستور داده شده بود که از تمدید گذرنامه فعالان سیاسی، خودداری شود. اما بعدها، به تدریج با گسترش دامنه مبارزات، گذرنامه دانشجویان و ایرانیان بسیار فعال، نه تنها تمدید نمی‌شد بلکه به‌هنگام مراجعه به سفارت یا کنسولگری برای تمدید، گذرنامه را مصادره می‌کردند و به صاحب آن پس نمی‌دادند (نظیر گذرنامه صادق قطب‌زاده). این شیوه رفتار و برخورد، مشکلات زیادی را برای فعالان خارج از کشور، به‌خصوص آنها که برای انجام فعالیت‌های خود مجبور به مسافرت به کشورهای مختلف بودند، ایجاد می‌کرد. برخی از فعالانی که گذرنامه خود را به این ترتیب از دست می‌دادند، نمی‌توانستند از کشور محل اقامت خود خارج شوند. نظیر آنچه به یاد دارم، آقای دکتر صمد تقی‌زاده در لندن که از فعالان جبهه ملی در اروپا بود و تا زمان انقلاب هرگز از انگلیس خارج نشد.

در بعضی از موارد که کنسولگری‌ها یا سفارت‌خانه‌ها از تمدید گذرنامه خودداری می‌کردند، ما با مهرهای سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های ایران در کشورهای مختلف که تهیه کرده بودیم، گذرنامه دوستانمان را تمدید می‌کردیم. نظیر تمدید گذرنامه دکتر چمران و یا گذرنامه خود من.

اولین گذرنامه ایرانی من در ۱۹ بهمن ۱۳۳۸ در ایران صادر شده بود که یک بار توسط نمایندگی ایران در برلن، در تاریخ ۱۹۶۴، برای یک سال تا سپتامبر ۱۹۶۵، هنگامی که به دیدن برادرم به برلن غربی رفتم، تمدید شد. اما بعد از آن دیگر هرگز تمدید نشد. بالاچاره در دو نوبت با مهر کنسولگری ایران در کلن و با خط دکتر چمران، از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ و سپس ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲ تمدید شد. بار دیگر با مهر

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۹۱

کنسولگری ایران، تا ۱۹۷۴ تمدید شد. با این گذرنامه سفرهایی به فرانسه، آلمان، لبنان، اردن داشتم. در طی دورانی که در خاورمیانه بودم، برای سفر به کشورهای عربی، از گذرنامه مصری با نام محسن فهمی استفاده می‌کردم. اما برای بازگشت به آمریکا و عبور از کشورهای مصر، یونان، اتریش و آلمان و سپس آمریکا، از همان گذرنامه ایرانی خود استفاده کردم.

پس از بازگشت به آمریکا، تا سال ۱۳۵۱ فرصتی برای سفر به خارج از آمریکا نداشتم و تا زمانی که نمی‌خواستم از آمریکا به جایی سفر کنم، نیازی به گذرنامه نداشتم. اما به تدریج با گسترش فعالیت‌ها، ایجاب می‌کرد که سفرهایی به اروپا و خاورمیانه داشته باشم. در این تاریخ، با مشورت دوستان، بر طبق قوانین مربوطه درخواست گذرنامه آمریکا را کردم. در سال ۱۹۶۲، با انتشار نتایج پژوهش‌های علمی در رابطه ویتامین A با سرطان‌های ریوی که انعکاس گسترده‌ای در رسانه‌های عمومی هم پیدا کرد، همانطور که در فصل فعالیت‌های علمی شرح دادم دانشگاه فرلی دیکنسون ویزای اقامت دائم من و خانواده‌ام را گرفت. به‌موجب قوانین آمریکا، کسی که با ویزای اقامت دائم حداقل ۳۶ ماه متوالی در آمریکا زندگی کرده باشد، قانوناً می‌تواند درخواست گذرنامه نماید. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲ چون نیازی نداشتم، اقدام نکردم. اما در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۳)، به‌دلیل نیاز مبرمی که به مسافرت به اروپا و خاورمیانه پیدا شده بود، اقدام کردم. در ژانویه ۱۹۷۹ (دی‌ماه ۱۳۵۷)، در سفر کوتاهی که از نوفل لوشاتو (پاریس) به هیوستون داشتم، کنسولگری هیوستون گذرنامه ایرانی جدیدی برایم صادر کرد. از آن پس چون نیازی به گذرنامه آمریکا نداشتم، آن را رسماً به سفارت آمریکا پس دادم. بعد از انقلاب در سفر به کوبا کنفرانس هاوانا در مرداد ۵۸، و سپس سازمان ملل متحد در نیویورک در شهریور ۱۳۵۸ با گذرنامه سیاسی و سفر به حج، از گذرنامه مخصوص حج و در تمامی سفرهایی که بعد از آن به اروپا، ترکیه و آمریکا و سایر کشورها انجام داده‌ام از گذرنامه ایرانی استفاده کرده‌ام. برگرداندن گذرنامه آمریکا و درخواست رسمی لغو تابعیت آمریکا، موجب خشم و نارضایتی مقامات آمریکایی از من شد. به طوری که از آن پس برای هر سفر به آمریکا با زحمت و معطلی بسیار، ویزای یک بار ورود - حداکثر برای سه ماه را می‌دادند.

۷۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

بعد از انقلاب، اولین سفرم به آمریکا هنگامی بود که دخترم، مریم که در آمریکا دانشجوی بود، سخت بیمار شده بود و ناچار بودم برای رسیدگی به وضع او به آمریکا (هیوستون) بروم. برای گرفتن ویزای ورود به آمریکا به برن (سوئیس) رفتم. در آن زمان ایرانیان درخواست‌کننده ویزا، باید به سفارت آمریکا در برن می‌رفتند. صدور رواید و ورود به آمریکا برای من در این سفر مدت ۶۰ روز به طول انجامید و در نهایت، برای یک بار ورود، به مدت ۹۰ روز ویزا دادند.

این برنامه در چندین نوبت، تکرار شد. در یک سفر که در فرانکفورت به کنسولگری آمریکا برای دریافت ویزا مراجعه کردم، بعد از ۳۰ روز معطلی، بالاخره در یک نوبت با ناراحتی و عصبانیت به کنسول گفتم، این بازی‌ها چه معنا دارد؟ چرا مرا برای دادن این ویزا این قدر معطل و اذیت می‌کنید. او در واکنش به ناراحتی من، برایم توضیح داد که دولت آمریکا در زمان کارتر تصویب کرده است کسانی که در انقلاب ایران و دولت جمهوری اسلامی حضور و نقش داشته‌اند در صورتی که برای سفر به آمریکا درخواست رواید کنند هیچ سفارت‌خانه‌ای حق ندارد درخواست رواید این افراد را رد یا قبول کند. بلکه درخواست آنان باید به واشنگتن فرستاده شود. یک کمیته موقتی، مرکب از نمایندگان وزارت امور خارجه، دیوان عالی کشور، اداره مهاجرت و مقامات امنیتی فراخوانده می‌شوند و درخواست فرد متقاضی در این کمیته رسیدگی می‌شود و نظر مثبت یا منفی کمیته به سفارت مربوطه ابلاغ می‌شود. اگر با درخواست موافقت شده باشد، سفارت حق دارد تنها برای یک بار ورود، آن هم حداکثر برای سه ماه ویزا صادر کند. و این فرایندی است که ۳۰ تا ۴۵ روز طول می‌کشد. فهرستی از اسامی این افراد تهیه و به تمام سفارت‌خانه‌های آمریکا در سرتاسر دنیا ابلاغ شده است. نام من هم در این لیست است.

۹. پرونده‌سازی و تهدید و ترور

در تاریخ آبان ۱۳۵۵ در روزنامه‌ها خبری منتشر شد مبنی بر اینکه ساواک ایران، افرادی را برای ترور فعالان سیاسی خارج از کشور اعزام و مأمور کرده است. از جمله روزنامه واشنگتن پست در ۷۶/۱۱/۲۶ (آبان ۱۳۵۵) خبر اعزام تیم‌های تروریستی شاه را به خارجه افشا ساخت. این منبع به نقل از ریچارد کاتم می‌نویسد: «توسط یکی از

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۹۳

مسئولین دولت آمریکا که کاملاً مورد اعتماد من است، به من اطلاع داده شده است که ساواک تصمیم گرفته است که یک تیم تروریستی به اروپا و آمریکا بفرستد. مقامات آمریکایی حدس می‌زنند که برنامه سوءقصد به جان مخالفین شاه طوری تنظیم و اجرا خواهد شد که عملیات به یک «تصادف» شبیه باشد.»

این خبر در زمانی منتشر شد که شاه در مصاحبه خود با کمال صراحت گفته بود که مأمورین ساواک در اروپا و آمریکا از این جریان مطلع می‌باشند. اگرچه کیسینجر این حرف شاه را تکذیب کرد، و دولت آمریکا اعلام کرد که به این امر رسیدگی خواهد نمود و در صورت صحت، از آن جلوگیری خواهند کرد، اما بعداً مقامات رسمی دولت آمریکا نوشتند که «مأمورین ما با سفارت ایران و اردشیر زاهدی تماس گرفته‌اند و به موجب گزارش آنان، ساواک عمل خلاف قانونی در آمریکا انجام نمی‌دهد». به عبارت دیگر مقامات آمریکایی به عملیات ساواک رسماً صحنه گذاشته و آنها را تأیید کردند. در کتابی که آقای رفیع‌زاده بعد از انقلاب نوشته صریحاً اقرار کرده است که او هم مسئول ساواک در آمریکا و هم عضو سیای آمریکا بود. بنابراین فعالیت‌های این دو نهاد امنیتی در هماهنگی کامل با یکدیگر بوده است.

کمی پس از انتشار خبر واشنگتن پست، مایک والاس، تحلیل‌گر تلویزیون سی بی اس، در ۶ مارس ۱۹۷۷ در برنامه «۶۰ دقیقه»ی خود از یکی از این توطئه‌های رژیم پرده برداشت و چنین گزارش داد که:

«شخصی به نام خان پیرا توسط ساواک ایران، مأمور بوده است تا در پاریس یکی از رهبران مخالفین شاه را از بین ببرد. نام صادق قطب‌زاده، در رأس لیستی قرار دارد که ساواک در اختیار این شخص گذاشته است. کاتم در پاسخ مایک والاس گفت اینکه اسم صادق قطب‌زاده در رأس لیست مخالفین رژیم باشد امری بسیار محتمل است.»

مایک والاس و سی بی اس، در آن سال‌ها طی مصاحبه‌های خود با شاه و آمریکایی‌های مقیم ایران، مسئله ایران و خفقان و عدم آزادی‌های انسانی در ایران را به صحنه افکار عمومی مردم آمریکا و جهان کشانیده بود. اما در برنامه یک‌شنبه ۶ مارس ۷۷ خود بسیاری از مسایل و سؤالات دیگری را که در همین رابطه،

۷۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

به‌خصوص تیم تروریستی اعزامی شاه و طرح نابودی صادق قطب‌زاده وجود دارد نادیده گرفت و علیرغم آنکه این اطلاعات در اختیار او گذاره شده بود، بدانها اشاره‌ای نکرد.

علاوه بر این تدارکات، رژیم شاه به‌منظور ایجاد رعب و ترس و به‌اصطلاح «قانونی کردن» عملیات ضد مردمی خود طی تصویب‌نامه‌ای، قانونی را که در سال ۱۳۱۰ تنها علیه کسانی که دارای «مرام/اشتراکی» بودند تصویب شده بود، به تمامی گروه‌ها، صرف نظر از ایدئولوژی آنها در داخل یا در خارج از کشور، تسری می‌دهد و سپس به دنبال آن همکاری وسیعی بین پلیس سیاسی ایران یا ساواک با سازمان‌های پلیسی کشورهای اروپایی، آمریکا و اسرائیل در راستای اجرای این قانون به وجود می‌آید.

همکاری ساواک با سیای آمریکا و سازمان جاسوسی اسرائیل از همان سال‌های اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تأسیس ساواک، امری کاملاً شناخته شده است. به دنبال همکاری دوجانبه میان پلیس ایران و پلیس کشورهای دیگر، علیه مبارزان اصیل جنبش ملت ایران پیمان دوجانبه بین ایران با کشورهای همسایه، نظیر عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه صورت گرفت. به‌موجب این پیمان، هر یک از این کشورها، اتباع کشور دیگر را که دارای سوابق مبارزات ضد رژیم می‌باشند در صورت درخواست دولت مربوطه به محض ورود به آن کشور دستگیر و به آن دولت تحویل خواهند داد. هر یک از این دولت‌ها، لیست افرادی را که در فعالیت‌های ضد رژیم شرکت دارند تهیه کرده و در اختیار یکدیگر قرار داده‌اند. نمونه‌ای از این همکاری‌ها را در مورد تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه و همکاری پلیس دو کشور و یا در عربستان سعودی و دستگیری یکی از کسانی که به فعالیت‌های ضد رژیم می‌بخش اعلامیه در مراسم حج پرداخته بود (آقای ناصری یزدی از طلبه‌های جوان حوزه علمیه نجف) می‌توان بیان داشت. وجود این تعهد متقابل میان ایران و عربستان سعودی مانع از آن شد که در سال‌های قبل از انقلاب به همراه همسر به سفر حج بروم. شرح آن را در جای دیگری داده‌ام.

در سال‌های آخر قبل از انقلاب همکاری بین ساواک و پلیس دولت‌های اروپایی و

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۹۵

آمریکایی نیز توسعه فراوانی یافته بود. از آنجا که جنبش انقلابی ایران بر اساس احساس همدردی و اهداف مشترکی که در مبارزه علیه امپریالیسم با جنبش‌های انقلابی منطقه، به‌خصوص مقاومت فلسطین و یا حرکت انقلابی در لبنان داشت، سازمان‌های صهیونیستی در کشورهای اروپایی و آمریکا نیز با مأمورین شاه و پلیس این کشورها علیه ایرانیان همکاری می‌کردند.

اما علیرغم توسعه روش‌های فشار و تهدید، رژیم شاه هرگز نتوانست جنبش اصیل ملی را در خارج از کشور متوقف و یا منحرف سازد. ادامه مبارزات وسیعی که در سطح سازمان‌های بین‌المللی توسط برخی از سازمان‌های سیاسی، انجام می‌گرفت، موجبات رسوایی بیش از پیش رژیم شاه را در صحنه جهانی فراهم ساخته بود و همین امر رژیم شاه را وادار نموده بود تا برای مقابله با مخالفین سرسخت خود در خارج از کشور شیوه جدیدی را به‌کار بگیرد و آن تعمیم روش ترور از داخل به خارج از کشور بود. متأسفانه من از پرونده‌سازی و تهدید سایر فعالان سیاسی خارج از کشور اطلاع چندانی ندارم. اطلاعات من، منحصر و محدود است به تنها سه مورد، صادق قطب‌زاده، دکتر چمران و خودم که مختصراً به هریک اشاره‌ای می‌کنم:

۹/۱- طرح ترور صادق قطب‌زاده

همان‌طور که اشاره شد، در اوایل سال ۱۹۷۶ مایک والاس در برنامه خود خبر داد که ساواک دستور داده است که کار صادق قطب‌زاده را یکسره کنند. برای این منظور، شخصی به نام خان پیرا با دادن اسلحه، سرپوش و مخارج لازم، مأمور اجرای این امر می‌شود. به‌موجب اسنادی که بعداً به‌دست آمد و منتشر شد، این شخص در ۱۹۱۰ در شهر تفلیس - گرجستان متولد شده بود. در سال ۱۹۱۴ وی به‌خاطر شکستگی در لگن خاصره برای معالجه به فرانسه اعزام می‌شود. بعد از انقلاب بالشویکی سال ۱۹۱۷ خانواده او به ایران فرار کردند و در تبریز سکنی گزیدند. دو سال بعد او نیز در ایران به آنها پیوست. او در سال ۱۹۲۶ بعد از پایان دوره دبیرستان برای ادامه تحصیل با بورسی که از طرف وزارت راه به او داده شده بود به فرانسه رفت. به‌دنبال مشکلات اقتصاد جهانی در سال ۱۹۲۸، فرانسه کلیه کارکنان خارجی را از کشور اخراج کرد. در همین زمان، دولت وقت ایران نیز گذرنامه‌ها و تابعیت‌های او را که در زمان قاجار

۷۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

صادر شده بود غیر قانونی اعلام کرد و بدین ترتیب از نظر قانونی او دارای هیچ‌گونه ملیتی نبود. وی از فرانسه به بلژیک اشغالی رفت و برای روزنامه «*Le Soir*» کار کرد. در سال ۱۹۵۹ به ترتیبی که دقیقاً معلوم نیست اجازه ورود به ایران را به او می‌دهند و او به استخدام روزنامه «*تهران ژورنال*» درمی‌آید. (این روزنامه به زبان فرانسه توسط روزنامه اطلاعات که متعلق به سناتور مسعودی بود منتشر می‌شد) او در ضمن کار در روزنامه اطلاعات به کلپ اتومبیلرانی پیوست و رستورانی را به نام ایتالیا دست و پا کرد و بالاخره مدیر رستوران هتل *انترناسیونال آبادان* شد و به آبادان رفت. در این زمان او روابط نزدیکی با افراد سرشناس پیدا کرده بود. همین امر باعث شد که ساواک به او سوءظن برده و زیر نظر گرفته شود. اما او تصمیم گرفت ایران را ترک کند. ساواک پس از سه ماه جستجو و مطالعه روی پرونده‌اش بالاخره به او اجازه خروج داد و او در ۲۳ آوریل ۱۹۶۴ وارد ایتالیا شد و در ونیز و میلان با داشتن اجازه یک ساله، اقامت گزید.

در ۷ جولای همان سال ظاهراً بدون کسب اجازه از ساواک با کشتی روسی به محل تولدش در تفلیس (در گرجستان شوروی سابق) رفت و به‌همین مناسبت در ۱۴ اوت ۱۹۶۴ از جانب ساواک پاسپورت وی باطل شد. به‌طوری که بار دیگر بدون هیچ‌گونه تابعیتی سرگردان شد. در این مدت یک خانم فرانسوی به نام *مادام ال* او را کمک می‌کند تا بالاخره با میانجیگری زن *ژنرال پاکروان* در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۵ پاسپورت دیگری برای وی صادر می‌شود و به تهران برمی‌گردد و بار دیگر در استخدام روزنامه تهران ژورنال که این بار توسط پسر مسعودی اداره می‌شد، درمی‌آید. در ۲۷ فوریه ۱۹۷۶ مأمورین ساواک درباره مأموریتی با او تلفنی تماس گرفته و خاطرنشان می‌سازند که از جانب کنسول ایران در پاریس (*امینی*) و مشاور وی (*کیکاوسی*) حاوی خبری است که باید حضوراً با او صحبت کند. عصر همان روز بر طبق قرار، در باره مأموریتش با وی صحبت می‌کنند. *فیروزی* نامی مأموریت او را چنین شرح داد که *نصیری* از نامه محبت‌آمیزی که او به‌خاطر اعطای مجدد تابعیت ایران به وی نوشته است، خرسند شده و قصد دارد او را برای مأموریت جمع‌آوری اطلاعات از دانشجویان ایرانی در اروپا، به کشورهای اروپایی روانه نماید

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۹۷

و در جواب سؤال خان پیرا که چرا مرا انتخاب کرده‌اید، فیروزی می‌گوید زیرا ارتباط تو را با ساواک کمتر کسی می‌تواند حدس بزند. با وجود عدم رضایت وی از این مأموریت، با خاطرنشان ساختن گذشته وی در اروپا و پرونده‌هایی که با پلیس فرانسه دارد، او را با تهدید وادار به همکاری می‌کنند. برنامه کار او بدین ترتیب شروع می‌شود که مسعودی به دستور ساواک در ۱۲ مارچ ۱۹۷۶ به او کارت خبرنگاری با اعتبار یک ساله می‌دهد و فیروزی او را با پاسپورت و اجازه خروج و هشت هزار فرانک فرانسه و بلیط دوسره تهران پاریس از طریق میلان به اروپا می‌فرستد. در میلان خانم ال به وی پیوست تا پس از پایان مأموریت با هم به ایران بازگردند. در این میان ناگهان سر و کله فیروزی در ایتالیا پیدا شد که باعث تعجب بود. فیروزی از او درباره آشنایش با صادق قطب‌زاده جويا می‌شود. وی پاسخ داد که صادق را می‌شناسد (زیرا که در اکتبر ۱۹۷۳ که از هر دری برای به‌دست آوردن پاسپورت ایرانی ناامید شده بود تصادفاً به نام صادق قطب‌زاده در روزنامه لوموند در یکی از مقالات سیاسی برمی‌خورد که در مقاله اشتباهاً آدرس وی را نیز منتشر کرده بود. به او مراجعه می‌کند تا بتواند از نفوذ سیاسی‌اش استفاده نماید و پاسپورتی به‌دست آورد که با جواب رد او مواجه می‌شود) فیروزی ادامه می‌دهد که او موظف است یا شخصاً قطب‌زاده را بکشد، یا کس دیگری را برای این کار استخدام کند و برای انجام این کار باید هرچه زودتر به‌طرف پاریس حرکت کند و برای تماس فوری و ضروری شماره تلفن ۲۳۹۱۰۰ را در تهران و یا صندوق پستی ۱۱/۱۹۶۱ در تهران را در اختیار او قرار می‌دهد. خان پیرا به پاریس وارد می‌شود اما بعد از تحقیق درمی‌یابد که قطب‌زاده در پاریس نیست و به لبنان رفته است. بلافاصله توسط تلفن با فیروزی تماس می‌گیرد و اطلاع می‌دهد که قطب‌زاده در پاریس نیست و او مایل است به تهران بازگردد. ولی فیروزی بعد از تماس با نصیری به وی خبر می‌دهد که او باید خود را به فرودگاه بیروت برساند و با استفاده از اوضاع ناامن لبنان کار صادق را یکسره کند. ولی وی به تهران مراجعت می‌کند و به مسعودی می‌گوید که انجام این کار از وی ساخته نیست. اما ساواک وی را رها نمی‌کند. دو روز او را به /وین بردند و تحت تعلیمات قرار دادند. من جمله طریقه استفاده از کلت و صدا خفه‌کن و سایر عملیات دیگر را به او یاد دادند و بار دیگر او

را روانه اروپا کردند.

خان پیرا بعد از مراجعت به اروپا تصمیم می‌گیرد که با صادق تماس گرفته و کلیه جریان را برای او شرح دهد. او قبل از آنکه بتواند با صادق ملاقات کند، فیروزی که به‌طور ناگهانی به پاریس آمده بود در کافه‌ای با او دیدار می‌کند و پاکتی را که حاوی یک اسلحه کالیبر ۲۲ والتر همراه با صداخفه‌کن و دو بست فشنگ همراه با ۵۰۰۰۰ فرانک فرانسه به او تحویل می‌دهد. فیروزی به ژنو رفته و از آنجا با خان پیرا تماس تلفنی دائم برقرار کرده و جریان را دنبال می‌کند تا برنامه را به پایان برساند. اما خان پیرا که از همان ابتدا به زور و با عدم میل وادار به قبول چنین مأموریتی شده بود فیروزی را فریب می‌دهد و به او گزارش می‌دهد که شخصی به نام «هم HEM» را در پاریس یافته است که این کار را خواهد کرد. فیروزی فوراً به او اطلاع می‌دهد که دستور خواهد داد تا ۲۰۰ هزار دلار به حساب خانم ال که فرانسوی و سال‌هاست با او زندگی می‌کند و ساواک او را در تهران گروگان نگه‌داشته است، ریخته شود.

خان پیرا فوراً با خانم مزبور تماس می‌گیرد و می‌خواهد که هرچه دارد در تهران رها کرده و فوری از تهران خارج شده و به فرانسه برود تا از انتقام ساواک مصون باشد. در ۸ ژوئن ۱۹۷۶ بعد از آنکه خانم مزبور به پاریس می‌رسد به اتفاق به دیدن صادق قطب‌زاده می‌روند و ماجرا را شرح می‌دهند و به او پیشنهاد می‌کنند که ترتیب یک سوءقصد دروغین را بدهند و بعد از دریافت پول در تقسیم آن شریک شوند. اما صادق قطب‌زاده آن را رد می‌کند و جواب وی را با جمله‌ای از والتر اسکات می‌دهد که: «بزدلان بارها قبل از مرگ خویش خواهند مرد. ولی جوانمرد فقط یک بار مزه مرگ را خواهد چشید.»

در عوض در مقابل خبرنگار لوموند به خان پیرا قول می‌دهد تا از جان وی در خارج از ایران حمایت نماید و از او می‌خواهد تا جریان را به اطلاع سرویس اطلاعاتی فرانسه برساند تا شاید بتواند مصونیت سیاسی بگیرد. خان پیرا با مأمورین این سرویس تماس می‌گیرد و با آنها ملاقات می‌کند و تمامی ماجرا را برای آنها شرح می‌دهد. کلیه اطلاعات مربوطه به سوابق او، تماس ساواک و غیره را به شرح بالا سرویس اطلاعات فرانسه، به درخواست وکیل صادق قطب‌زاده در اختیار او قرار

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۷۹۹

می‌دهد. در همین زمان فیروزی بار دیگر تلفن می‌زند و او را تهدید می‌کند و قول می‌دهد در صورت اجرای برنامه، بعد از کشتن صادق قطب‌زاده ۲۰۰۰۰۰ دلار را به حساب خانم ال واریز خواهد کرد. اما او در جوابش می‌گوید دیگر در تهران نیست، بلکه در پاریس است.

صادق قطب‌زاده از زمانی که در دبیرستان با عباس شیپانی آشنا شد و به جنبش ملی پیوست تا زمان انقلاب بدون وقفه تمامی نیرو و استعداد خود را در خدمت جنبش گذاشت. او از بنیانگذاران جنبش دانشجویی در خارج از کشور بود. اولین تظاهرات ضد استبداد شاه در خارج از کشور در برابر سازمان ملل متحد به ابتکار او ترتیب داده شده بود و به‌همین دلیل سفارت ایران از تمدید پاسپورتش خودداری کرد.

(به گزارش کنگره کنفدراسیون در لوزان سال ۱۹۶۱ و گزارش ملاقات نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران با دکتر علی امینی - اسناد نهضت آزادی. جلد اول - قسمت سوم رجوع شود.)

البته این اولین بار نبود که صادق قطب‌زاده مورد حمله رژیم قرار گرفته بود. بارها خانواده او را در ایران تحت فشار قرار داده بودند. در سال ۱۳۵۲ دادستانی نیروهای مسلح او را احضار و سپس غیابی محاکمه کرد. اما از رأی غیابی دادگاه نظامی درباره او مطلع نشدیم.

۹/۲- طرح ترور دکتر چمران

علاوه بر صادق قطب‌زاده، ساواک اجرای برنامه مشابه قطب‌زاده را در مورد دکتر مصطفی چمران نیز طرح کرده بود که با همکاری الفتح خنثی شد. قسمتی از اسرار آن به شرح زیر است:

در سال ۱۳۵۴، در بحبوه جنگ لبنان، ساواک با اعضای یکی از خانواده‌های برجسته شیعه در لبنان که به ایران رفت و آمدهای مکرر داشته‌اند، تماس می‌گیرد و با تهدید و تطمیع و استفاده از رقابت‌های کهنه و قدیمی، یکی از آنها را برای اجرای طرح ترور دکتر مصطفی چمران به لبنان می‌فرستد. نامبرده که خود در لبنان متولد

۸۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

شده بود و به تمامی اوضاع و احوال لبنان به طور کامل وارد بود، بر اساس رهنمود ساواک، با یکی از گروه‌های کوچک فلسطینی تماس می‌گیرد و موفق می‌شود با پرداخت مبلغ گزافی آنها را برای اجرای طرح ترور چمران خریداری کند. ساواک در این طرح نه تنها قصد نابودی مصطفی را داشته، بلکه اصرار داشته است که این امر به دست فلسطینی‌ها صورت گیرد، تا آن را بسیار طبیعی جلوه دهد. زیرا در طی جنگ لبنان عناصر چپگرا و مشکوک با تبلیغات شدید خود علیه دکتر چمران و امام موسی صدر و حرکت‌المحرورین آنها را به همکاری با شاه ایران و موساد متهم ساخته و زمینه تبلیغاتی مساعدی را فراهم ساخته بودند. عناصر چپگرای افراطی لبنانی و فلسطینی که نمی‌توانستند ناظر رشد و گسترش حرکت نوین اسلامی در لبنان باشند، بارها مخالفت خود را با امام موسی صدر، مصطفی چمران و حرکت‌المحرورین بیان داشته و به تحریک توده‌های بی‌خبر علیه آنان و حتی از بین بردن آنان، دست زده بودند. در آن سال‌ها، سفیر ایران در لبنان، به نام قدر، از افسران سابقه‌دار ساواک بود. تحت نظر این فرد ساواک ایران در لبنان بسیار فعال بود. ایادی ایران هم در روزنامه‌ها و هم در نیروهای انتظامی لبنان حضوری فعال داشتند. این عوامل و عناصر در ایجاد جو مسموم تبلیغاتی علیه امام موسی صدر و دکتر چمران مؤثر بودند. اجرای طرح ترور چمران توسط فلسطینی‌ها در آن شرایط نه تنها سوءظن کسی را علیه ساواک برنمی‌انگیخت، بلکه موجبات رضایت و خوشنودی بسیاری از عناصر چپگرای فلسطینی، لبنانی و بعضاً ایرانی کینه‌توز فاقد بینش سیاسی را نیز فراهم می‌ساخت. از طرف دیگر در شرایطی که لبنان در جنگ داخلی می‌سوخت، کشته شدن یک فرد در کوچه، خیابان یا در بیابان و کوه، در مدرسه و یا خانه و در هرکجای دیگری بسیار طبیعی جلوه می‌کرده است.

گروه مزبور کار خود را شروع می‌کند. اما اشکال کار در آن بود که مصطفی چمران دائم در حال حرکت بود و جز تنی چند از یاران نزدیکش، کسی از جایگاه او خبردار نمی‌شد. او شب را در یک جا و صبح در جای دیگری، فرسنگ‌ها دورتر از مکان اول به سر می‌برد. پیدا کردن او و اجرای طرح، مخصوصاً اگر عاملین توطئه قیافه او را شخصاً ندیده باشند و شناسند، چندان آسان به نظر نمی‌رسید. همین امر

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۰۱

باعث شد که کوشش گروه کوچک فلسطینی مأمور اجرای برنامه جلب نظر و توجه اداره ضد جاسوسی الفتح را که به «امن‌الثوره» معروف بود، بنماید. امن‌الثوره، مخصوصاً بعد از جریان ترور سه نفر از شخصیت‌های برجسته مقاومت فلسطین به دست جاسوسان اسرائیلی در قلب شهر بیروت به مراقبت‌های خود بسیار افزوده بود. لذا حرکت‌های غیرعادی گروه‌های کوچک حتی فلسطینی هم، جلب نظر و توجه آنها را می‌کرد. یکی از اعضای برجسته امن‌الثوره به نام «علی‌التر» از شهر محله‌الزون که حرکات گروه مزبور جلب نظر او را کرده و آنها را زیر نظر گرفته بود موفق می‌شود از برنامه و نیت آنها اطلاع حاصل نماید. علی‌التر، بعد از اطلاع از جریان امر، طی نامه‌ای به مسئول امن‌الثوره مراتب را محرمانه گزارش می‌دهد و می‌نویسد که: «...اگر ایادی شاه و ساواک ایران به دنبال اجرای طرح نابودی دکتر مصطفی هستند، این نشان می‌دهد که او واقعاً از دشمنان سرسخت رژیم ایران است و باید از او محافظت شود».

اما تحت تأثیر همان جو ناسالمی که به دست عناصر چپ‌گرای ایرانی و فلسطینی علیه دکتر مصطفی چمران به وجود آمده بود، گزارش علی‌التر به فرمانده‌اش در جنوب لبنان بدون اقدام بایگانی می‌شود. فرمانده امن‌الثوره در جنوب لبنان شخصی بود به نام «حماد» یا «بلال» که ظاهراً چپی بود و دشمنی خود را با جنبش اسلامی، مسلمان‌ها و دکتر مصطفی هرگز پنهان نمی‌کرد و معتقد بود که حرکت اینها، حرکتی ارتجاعی است و اسلام «کهنه و پوسیده» است! و امام موسی صدر و دکتر مصطفی .. . همه ایادی شاه هستند! لذا گزارش علی‌التر را بدون آنکه کمترین اقدامی بنماید بایگانی می‌کند. اما علی‌التر که از طریق دیگری با دکتر مصطفی و کارش آشنا بود، نمی‌تواند حرف‌های «حماد» را بپذیرد و در مورد این توطئه ساکت بماند. لذا خودش مستقیماً به دیدن دکتر چمران می‌رود و تمامی اطلاعات خود را همراه با مشخصات گروه تروریستی مزبور، در اختیار او می‌گذارد و بدین ترتیب گزارش علی‌التر و اطلاعات مربوط به توطئه نابودی دکتر مصطفی به دست یک گروه خریداری شده توسط ساواک، در اختیار مقامات رهبری مقاومت فلسطین قرار می‌گیرد. گروه تروریستی که مأموریت خود را فاش شده می‌بینند، تحت فشار مقاومت فلسطین فرار را بر قرار ترجیح داده از لبنان فرار می‌کند. آقای س.م.ش نیز که رابط ساواک در

۸۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

اجرای این طرح بود به عربستان سعودی فرار می‌کند. *علی‌الدّر* که امنیت خود را در خطر می‌بیند و عناصر مرموزی او را به‌خاطر عملش مورد تهدید قرار داده بودند، نیز از لبنان خارج می‌شود. به این ترتیب توطئه ترور دکتر *مصطفی چمران* در نطفه خفه می‌شود. کشف و خنثی شدن این توطئه بدان معنا نبود که ساواک از ادامه طرح خود دست برداشت. چند ماه بعد یک منبع موثق دیگری به *امام موسی صدر* گزارش داد که در «رشیدیه» یکی از بزرگترین اردوگاه‌های آوارگان فلسطین در جنوب لبنان، یک گروه تروریستی تحت نظر شخصی به نام «*احمد*» پول زیادی از دولت ایران دریافت کرده است تا مأموریت خود را در مورد *مصطفی* انجام دهد. دریافت این خبر و پیگیری آن موجب خنثی شدن آن نیز شد. دکتر *چمران* در نامه‌ای جزئیات این توطئه را شرح داده است (یادنامه *چمران*، ص ۵۶۹، نامه ۱۱۵).

در تاریخ ۷۷/۱/۱۵ سه روز قبل از داستان *احمد* و *علی‌الدّر*، از طرف «*قیادة‌العامة*» دستوری برای ترور *چمران* صادر می‌شود. اما این توطئه هم کشف شد که منجر به دستگیری یکی از اعضای *قیادة‌العامة* در جنوب لبنان می‌شود که عضو مقاومت فلسطین و شیعه بود.

در همین تاریخ *عقیل احمد‌الحاج*، فرمانده نیروی *الروع* در لبنان به شیخ *یعقوب* گفته بود که دست راستی‌های افراطی، برنامه ای دارند که *امام موسی* را بکشند. استفاده از شیوه ترور مخالفین در خارج از کشور شیوه‌ای است قدیمی که بسیاری از دولت‌های ارتجاعی و استبدادی از آن استفاده می‌کنند. *ملک حسن پادشاه مراکش*، وقتی با فعالیت‌های وسیع و افشاگرانه «*مه‌دی بن برکه*» از رهبران جنبش استقلال‌طلب مراکش روبرو شد و خصوصاً افشاگری‌های او در کشورهای اسلامی - آفریقایی چهره *ملک حسن* را برملا ساخت، با همکاری رئیس سازمان امنیت‌اش، توطئه قتل *مه‌دی* را اجرا کردند. سازمان‌های جاسوسی اسرائیلی نیز همین رویه را در مقابله با رهبران سازمان فلسطینی «*سپتامبر سیاه*» نظیر *محمود هم‌شهری* (نماینده ساف در پاریس) به‌کار بردند.

۹/۳. محاکمه غیابی و دستور بازداشت من

در سال ۱۳۵۴ از ایران به من خبر دادند که دادستانی ارتش، برگ احضاریه‌ای برایم

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۰۳

فرستاده است. اما من چنین احضاریه‌ای را دریافت نکردم. در ادامه آن، دوستانمان از ایران به من خبر دادند که در یک دادگاه نظامی به‌طور غیابی محاکمه و محکوم شده‌ام (ظاهراً به ده سال زندان). این اخبار از یک طرف و وجود توافقنامه میان ایران و عربستان (و ترکیه و پاکستان) برای استرداد مجرمین یا محکومین دادگاه‌ها، از طرف دیگر، موجب شد که در سال ۱۳۵۵ نتوانم، همسرم را در سفر حج همراهی کنم. بعد از درگذشت پدر همسرم و تقسیم ماترکش، همسرم واجب‌الحج شده بود. به رغم تمکن و داشتن علاقه وافر برای حج، کلیه دوستان مرا از این سفر برحذر داشتند. خصوصاً که یکی از طلاب جوان حوزه علمیه نجف به نام آقای ناصری از یزد، یک سال قبل از آن در سفر حج بازداشت شده بود. همسرم به ناچار سفر حج را با تحمل زحمات زیاد به تنهایی رفت. من بعد از انقلاب در سال ۱۳۶۳ که در مجلس بودم، فریضه حج را به‌جا آوردم. بعد از پیروزی انقلاب، هنگامی که در نخست وزیری بودم، یکی از مسئولان دولتی در شهر مرزی ماکو، یک کپی از دستورالعملی را که ساواک به تمام مرزها، از جمله ماکو، برای دستگیری من، از هر مرزی که وارد شوم، ابلاغ کرده بود، برایم آورد. (پیوست ۲)

اما ترور شخصیت به‌صورت انواع و اقسام حملات تبلیغاتی، شایعه‌پراکنی علیه من از همه طرف به‌شدت ادامه داشت. به‌خاطر دارم که در یکی از جلسات دانشجویان ایرانی، در دانشگاه هیوستون که با همسرم حضور داشتم، یکی از دانشجویانی که ظاهراً عضو کنفدراسیون بود در سخنان خود حمله شدیدی به من کرد و گفت که به‌جای تشویق دانشجویان به مبارزه سیاسی، آنها را وادار به ذبح شرعی مرغ و گوسفند می‌کنم!!؛ زخم آمریکایی است؟ فرزندانم فارسی بلد نیستند و سوار ماشین‌های آخرین سیستم می‌شوند و در بیمارستان ارتش آمریکا کار می‌کنم!! خوشبختانه همسرم آنجا نشسته بود و بعد از صحبت‌های پر از هیجان و احساساتی این دانشجوی، برخاست و خود را معرفی کرد و گفت که نه تنها آمریکایی نیست بلکه آذربایجانی است و به ملیت و قومیت خود نیز افتخار می‌کند.

۱۰. آتش زدن دفتر کار

با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران در داخل کشور و توسعه فعالیت‌های ایرانیان خارج

۸۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

از کشور به‌طور عام و نهضت آزادی ایران - خارج از کشور به‌طور خاص، با پیشنهاد و فشار دوستان داخل کشور و نیز فشار مسئولین دانشکده پزشکی بیلور از سمت خود در دانشکده پزشکی بیلور و بیمارستان وی - ای (VA) استعفا دادم و برای مدیریت فعالیت‌ها دفتری در یکی از مراکز تجاری نزدیک محل اقامت خانواده، در شهر هیوستون اجاره کردم که بخشی از فعالیت‌های سیاسی به این دفتر منتقل شد. دو نفر کارمند تمام‌وقت (حقوق‌بگیر) و چند نفر هم از دانشجویان، داوطلبانه در دفتر کار می‌کردند.

یکی از اقدامات دانشجویان داوطلب، از میان اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه هیوستون، (آقایان احمد شیخ‌زاده و رضا روحانی) جمع‌آوری اسناد تاریخی - سیاسی مربوط به ایران بود. روزنامه‌ها و مجلات معروف پرتیراژ آمریکا به تازگی شروع کرده بودند به چاپ فهرست مطالب در طول سال‌های فعالیت خود. این دانشجویان با استفاده از این فهرست‌ها، از روی هر مطلب، خبر یا مقاله‌ای در این منابع درباره ایران، کپی تهیه و نگهداری می‌کردند. در آن سال‌ها، هنوز اینترنت، به‌صورت کنونی در دسترس همگان قرار نگرفته بود، اما روزنامه‌ها و مجلات معتبر در کتابخانه‌های مرکزی شهر، این خدمات را ارائه می‌دادند. به‌کمک این دانشجویان، اسناد و مدارک مربوط به ایران از آن سال یعنی از ۱۹۷۷ تا ۱۹۴۸ جمع‌آوری شد. علاوه بر این، دو دستگاه تلویزیون و ضبط نوار ویدئویی نیز تهیه شده بود و فردی مسئول بود تا هر برنامه‌ای که از تلویزیون‌های آمریکا درباره ایران، اعم از خبر یا تحلیل، پخش می‌شود، کپی تهیه کند و همچنین با مکاتبه با تلویزیون‌های معروف و سرتاسری اسناد صوتی - تصویری در بایگانی آنها، مربوط به ایران خریداری می‌شد. به‌تدریج بایگانی نسبتاً خوبی از اخبار و عکس‌های شخصیت‌های سیاسی و یا فعال و مبارز سیاسی جمع‌آوری شد.

در دی‌ماه ۱۳۵۷، در همان روزها که شاه ایران را ترک کرد، این دفتر به آتش کشیده شد. من در *نوفل‌لوشاتو* بودم که همسرم با ناراحتی بسیار این ماجرا را گزارش کرد. بسیاری از اسناد و مدارک در آتش سوختند. اما فرزندانم به‌خصوص *خلیل* و *سارا* و برخی دیگر از یاران و همکاران این دفتر، توانستند با زحمت بسیار برخی از

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۰۵

اسناد را از میان شعله‌های آتش نجات بدهند. اما بخش عمده‌ای از آنها متأسفانه از بین رفت. اسکن برخی از اسناد موجود، آثار این سوختگی را نشان می‌دهد. (دفتر دوم- نامه‌ها) در سال ۱۳۸۰، که برای درمان سرطان پروستات در هیوستون بودم، مردی حدود ۵۰ ساله که مدعی بود تازه از زندان آزاد شده است، و به زحمت توانسته بود آدرس مرا پیدا کند. آمد مرا دید و خود را معرفی کرد: روبرت - بوب - هچ Robert (Bob) Hetch. وی با صراحت گفت که دفتر مرا او آتش زده است اما حاضر نشد محرک یا محرکین را معرفی کند و من هم در آن شرایطی که گرفتار بیماری و عوارض درمان بودم، علاقه و انگیزه‌ای برای شکایت از او و پیگیری مسئله نداشتم.

۱۱. تبلیغات علیه سازمان‌های حقوق بشر

یکی دیگر از واکنش‌های تبلیغاتی دولت ایران در برابر فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور حمله به سازمان‌های حقوق بشر، نظیر سازمان عفو بین‌الملل بود. در میان سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، شاید به جرأت بتوان گفت جامعه بین‌المللی حقوق بشر و سازمان عفو بین‌الملل به‌طور مستمر و جدی مسئله نقض حقوق بشر و وضعیت زندانیان سیاسی ایران را پیگیری می‌کرده‌اند.

ما در خارج از کشور با هر دو سازمان تماس مستقیم و دائمی داشتیم. خانم آن برلی، رئیس عفو بین‌المللی، از لندن هم با من در هیوستون تگ‌زاس و هم با صادق قطب‌زاده در پاریس در ارتباط بود. یکی از دلایل تماس مرتب خانم برلی با ما، کسب اطلاع از صحت و سقم گزارش‌هایی بود که دریافت می‌کردند. برخی از ایرانیان متأسفانه در انتقال اخبار سیاسی به این سازمان‌ها اغراق‌گویی می‌کردند. این سازمان‌ها برای اقدام درباره زندانیان سیاسی نیاز داشتند که آمار واقعی و نیز واقعیت اخبار دریافتی را بدانند.

سازمان عفو بین‌الملل رسالتش رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی در نقاط مختلف جهان و دفاع از حقوق آنان بود و توانسته بود با قدرت و اعتبار بین‌المللی خود فشار

زیادی بر دولت‌های استبدادی و ضد انسانی در کشورهای مختلف وارد سازد. همین سازمان بود که برای رسیدگی به علت اعدام ۹ نفر از انقلابیون اسیر در زندان شاه، ناظرانی به ایران گسیل داشت و ضمن صدور اعلامیه‌ای شهادت این ۹ نفر را در زیر شکنجه تأیید کرد و یا در مورد دستگیری و شکنجه مهندس میثمی و دکتر عباس شیبانی و اعدام محمد مفیدی تلگرافات اعتراض و بیانیه‌های افشاگرانه صادر کرده است. همین سازمان کامل‌ترین گزارشات را در مورد قوانین سازمان امنیت و سیستم قضایی ایران منتشر ساخت که من در جاهای دیگر به آنها پرداخته‌ام.

نظارت و افشاگری‌های این سازمان بین‌المللی موجب نگرانی و خشم شدید رژیم شاه شد، به طوری که رسانه‌های دولتی در ایران دست به دروغ‌پردازی زدند و این سازمان را متهم به ارتباط با کمونیست‌ها کردند. (پیوست ۳). مجله خواندنی‌ها (شماره ۹۳ سال ۱۳۵۳)، بدون اینکه از گزارش‌های این سازمان در مورد ایران و وضع زندانیان سیاسی ایران و جنایات ساواک نام ببرد، با این ادعا که گویا ایران زندانی سیاسی ندارد!! به طور کلی از دخالت‌های این سازمان در کشورهای جهان سوم!! گلایه و شکایت کرد و فعالیت‌های این سازمان را پدیده‌ای از نوع استعمار نو خواند. در زیر عین این گفتار را می‌آوریم و تحلیل برخوردها و داوری‌ها درباره این سازمان را در آن زمان و این زمان، به عهده شما می‌گذارم.

اما مقابله با فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، به این نوع تبلیغات گمراه‌کننده، که عمدتاً مصرف داخلی داشت، منحصر نبود، در کنار و به موازات این اقدامات تبلیغاتی، مقامات مسئول سفارت‌خانه‌های ایران در اروپا به خصوص در لندن، دست به اقدامات زیادی برای تطمیع و خریدن مسئولین این سازمان‌ها و انصراف آنها از انتشار گزارش علیه ایران زدند. یک نمونه از این اقدامات را پرویز راجی، سفیر ایران در انگلیس در خاطرات خود «خدمتگزار تخت طاووس» (ترجمه ح. ا. مهران - انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴) شرح داده است. او تماس‌ها و گفتگوهای خود را با مارتین آنالز دبیرکل این سازمان و خانم آن برلی، محقق مسائل ایران و نیز ناراحتی شاه را از گزارشات این سازمان منعکس ساخته است. او همچنین درباره تدارک زاهدی برای برگزاری تظاهرات به نفع شاه در آمریکا و پرداخت پول نقد برای جمع‌آوری افراد، یا به تعبیر راجی «جمعیت / جاره‌ای» توضیحاتی داده است.

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۰۷

اگرچه رژیم شاه، سازمان *عفو بین‌الملل* را مباشر و دست‌نشانده کمونیزم معرفی می‌کرد، بعضی از دولت‌های به‌اصطلاح اسلامی، خصوصاً بعد از فروپاشی *اتحاد جماهیر شوروی*، به‌جای کمونیزم، این نهاد بین‌المللی حقوق بشر را دست‌نشانده و مباشر *اسرائیل* معرفی می‌کنند. در سال‌های قبل از انقلاب، بسیاری از فعالان جنبش ضد استبدادی، از زندان‌ها و یا تبعیدگاه‌های خود، شکایت‌نامه‌هایی برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر فرستادند.^۱ اما بعد از انقلاب، برخی از همین فعالان که به مقام و قدرت رسیدند، و معترضین را زندانی و سرکوب کردند، در واکنش به اقدامات دفاعی سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، از جمله *عفو بین‌الملل* و *دیده‌بان حقوق بشر*، را به همکاری با اسرائیل و آمریکا متهم ساختند. در حالی که این سازمان‌ها مفصل‌ترین گزارش‌ها را از نقض حقوق بشر در آمریکا و اسرائیل منتشر ساخته‌اند.

۱۲. جنگ سیاسی – روانی: ترور شخصیت

ساواک شاه تنها دنبال نابودی مبارزین سرسخت در داخل و خارج از کشور نبود بلکه به موازات کوشش برای اجرای طرح نابودی این افراد با تبلیغات سوء علیه آنها و دروغ‌پراکنی و شایعه‌سازی و «ترور شخصیت» به‌شدت ادامه داشت. در حالی که در *لبنان* از طرف عناصر مشکوک و مرموز و ظاهراً چپ‌نما و برخی از مسلمانان عقده‌ای و بیمار، «امام موسی صدر و دکتر مصطفی را «عامل شاه» و «سوریه»، موساد، مسلمان فئاتیک و مرتجع می‌خواندند! در ایران رنگین‌نامه‌های دولتی دکتر چمران را «دارای گرایش‌های مارکسیستی» که در آمریکا «فعالیت‌های کمونیستی داشته است» معرفی کردند. اما این روش رژیم شاه در مطبوعات فارسی همان اندازه مؤثر بود که در لبنان. در مقالاتی که در همان سال‌ها توسط شخصی به نام «*بوالفتح نجفی قشقایی*» که زمانی به‌عنوان عضو یک گروه از جوانان قشقایی با معرفی خسرو قشقایی، برای آموزش نظامی به مصر رفته بود و چمران مسئول کلاس‌های آموزشی او بود، در روزنامه‌های دولتی ایران تحت عنوان «دگرگونی‌های جامعه ما - خاطرات یک فارغ‌التحصیل ایرانی...» منتشر شد. نویسنده ضمن این که روابط خود را با سازمان‌های

۱. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به نامه آقای خامنه‌ای و... به جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، و نامه «روحانیان مبارز گروه ۱۵ خرداد» به سازمان‌های بین‌المللی.

مارکسیستی خارج از کشور بیان می‌نماید و خود را عضو برجسته «سازمان انقلابی حزب توده ایران» معرفی می‌کند، درباره مصطفی چنین نوشت:

«شخص دیگری به نام دکتر مصطفی چمران ساوهای یکی دیگر از گردانندگان سازمان انقلابی که خود را یک شخصیت مذهبی معرفی می‌کرد به دستور استعمارگران مأموریت یافت که از روابط تیره دولت ایران و مصر در چند سال قبل بهره‌برداری کند. وی با عده‌ای از جوانان عازم مصر شد. لیکن از آنجا که روابط ایران و مصر رو به بهبود می‌رفت، ساوهای نتیجه گرفت که باید به خدمت دولت عراق درآید و با همکاری بعثی‌های عراق به وظایف خود عمل کند.»^۱

به موازات چاپ این «خاطرات» روزنامه‌های دولتی انواع و اقسام تهمت‌ها را نثار چمران کردند. و او را «کمونیست فعال» معرفی کردند که «ناگهان در ۱۹۷۱ مسلمان متعصب» شد و به انجمن‌های اسلامی پیوست و جبهه خود را تغییر داد.

نویسندگان این خاطرات و مقالات که خود از کمونیست‌های مرتد بودند به خوبی می‌دانستند که مصطفی چمران هرگز کمونیست نبود. اما حالا چرا در آن شرایط او را چنین به باد اتهامات بی‌اساس گرفته بودند چیزی نبود جز خلط مبحث و ترور شخصیت. البته این تنها عوامل و مأمورین ساواک نبودند که دست به ترور شخصیت دکتر چمران زدند. کسانی هم از میان فعالان اسلامی بودند که به‌ناحق او را جاسوس موساد و قاتل تل زعتر و نبعه می‌خواندند و دشمنی خود را با او، حتی تا زمان شهادتش در جبهه جنگ تحمیلی ادامه دادند. بیان آن چه را که در مورد خود من گفته و نوشته‌اند، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب مثنوی هفتاد من خواهد شد (شرح بخش‌هایی از اسناد این ترور در جلد نهم خاطرات آمده است).

جنگ سیاسی - روانی، تبلیغاتی به منظور ترور شخصیت فعالان سیاسی ضد رژیم‌های استبدادی یک روش شناخته شده است. ریشه برخی از این تبلیغات سوء در ساواک و سازمان‌های امنیتی است اما برخی هم، نتیجه خودخواهی‌ها و خودمحوری‌ها، تعصبات در مورد بسیاری از فعالان سیاسی اعمال می‌شد. نمونه‌ای از اجرای این برنامه را می‌توان در مورد آقای موسی صدر نشان داد. سفیر ایران در لبنان

۱. روزنامه کیهان هوایی، فروردین ۱۳۵۲ - آوریل ۱۹۷۳.

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۰۹

به نام منصور قدر، افرادی را اجیر و با پرداخت پول به آنها جزواتی را علیه امام موسی صدر تدوین و منتشر کرده بود. نمونه از این برنامه در پیوست‌های ۴-۷ آمده است. هم زمان با فعالیت‌های تخریبی سفیر شاه و ساواک در بیروت، برخی از ایرانیانی که در لبنان داعیه انقلابیگری داشتند، جزواتی به نام‌های مختلف علیه آقای صدر و دکتر چمران منتشر کردند.

پیوست‌های فصل پنجم

پیوست ۱. فهرست ناقصی از هدایای سفارت ایران در واشنگتن به مقامات آمریکایی

BLAIR HOUSE THE PRESIDENT'S GUEST HOUSE 1651-1653 PENNSYLVANIA AVENUE		
✓ (۱۴ صفر اول)	آرگنیز	+
(۴ صفر دوم)	حسین طاهر جباریان	+
(۱ صفر سوم)	خانم آگیز	+
(۴ صفر اول)	خانم آگیز	+
(۶ صفر سوم)	خانم آگیز	+
(۲۱ صفر ۲)	خانم آگیز	+
(۶ صفر اول)	خانم آگیز	+
(۸ صفر اول)	خانم آگیز	+
(۱۱ صفر اول)	خانم آگیز	+
(۱۳ صفر اول)	خانم آگیز	+
(۱۴ صفر اول)	خانم آگیز	+
۶ مرد	خانم آگیز	+
(۷ صفر سوم)	خانم آگیز	+
✓ (۲ و ۹)	خانم آگیز	+

Atkin Johnson

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۱۱

سندی از پرداخت‌های ایران به مطبوعات آمریکا در زمان شاه

اداره کل امور مالی

به پیوست یادداشت متضمن دستور مقام عالی وزارت به انضمام فتوکپی گزارش شماره ۲۵/۳۶۳۸ مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۳ اداره کل مطبوعات خارجی و فتوکپی نامه شماره ۲۲۸۲ مورخ ۵۷/۶/۲۹ سفارت شاهنشاهی در واشنگتن و یک برگ صورت حساب مبنی بر پرداخت مبلغ ۵۱۶۵ دلار بابت مقدمات چاپ ویژه نامه تایم ارسال می‌گردد.

خواهشمند است دستور فرمایند با توجه به دستور مقام عالی وزارت (که آیا اعتباری برای پرداخت داریم یا خیر؟) نتیجه را به این اداره کل اعلام فرمایند.

از طرف مدیرکل مطبوعات خارجی ۵۷/۸/۸



پیوست ۲. حکم بازداشت من در مرزهای ورود به ایران

۸۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

به : ریاست شهرداری شهرستان مازندران
 از : سازمان اطلاعات و امنیت مازندران

شماره ۱۶۸۹۰ / ۳۶۸ / ۵ تاریخ ۳۶۸ / ۵
 پیوست

دریاچه : اسم ابراهیم
 شماره شناسنامه ۴۸۱۵۷ محل صدور تبریز
 تاریخ تولد ۱۳۱۰ محل تولد شمال رانشهر
 پیرو شماره ۸۰۷

خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه نامبرده بالا با مشخصات فوق و یا هرگونه مشخصات دیگر
 به ایران مراجعت نمود و یا دستگیر و یا این سازمان تحویل نمایند ..

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت مازندران
 گیرنده

ریاست پاسگاه پلیس گذرنامه مرز بازرگان . پیرو شماره جهت آگاهی واقف لازم ..

۸۴-۴۲-۱۳۴

بخشنامه شماره ۸/۱/۷۷۰۵۹
 تاریخ ۲۵۳۶/۸/۲۵

شهرداری - پیرو ۸/۱/۷۷۰۵۹ - ۲۵۳۶/۷/۲۶ يك قدامه عكس ابراهيم یزدی فرزند محمد صادق
 بمنظور اقدام بایسته پیوست ارسال میگردد . م

معاون اطلاعاتی سرلشکر نیروی
 ازسوی

مختور مانده

۸۴-۴۲-۱۳۴

پیوست ۳. مشاور سازمان ملل متحد یا مباشر کمونیسم بین‌المللی؟

«جهان در حال رشد و توسعه در یکی از خطرناک‌ترین شرایط تحول و تغییرات بنیادی خود با پدیده ظاهرالصلاحی از استعمار مواجه شده است.

سازمان عفو بین‌المللی یا به عبارت روشن‌تر، مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی، پدیده خلق‌الساعه‌ای است که در کویر کمونیسیم روییده و رسالتش این است که به اصطلاح سرسبزی و خرمی را برای کشورهای جهان به ارمغان بیاورد.

حقیقت این است که سال‌هاست سازمان شناخته شده‌ای که خود را مدافع حقوق زندانیان و به ویژه زندانیان سیاسی معرفی می‌کند با تعقیب و تهدید، نمایندگانی را به کشورهای از جهان سوم و یا کشورهای وابسته به جهان صنعتی پیشرفته که تعلق به ایدئولوژی کمونیسیم ندارند گسیل می‌دارد. هدف اولیه این مأموریت، بدان‌صورت که رهبران سازمان عنوان می‌کنند، رعایت نهایت بی‌طرفی در تحقیق از احوال و روزگار زندانیان به طور کلی و زندانیان سیاسی به‌خصوص است. اما آن چه که در عمل از جانب نمایندگان این سازمان به ظهور می‌رسد و اینک مواردی مکرر از آن در سراسر جهان و به‌ویژه در کشورهای جهان سوم علنی گردیده است، به‌نحو کاملاً صریحی با هدف‌های ظاهری که عنوان می‌کنند، منافی است. شواهد و قراین بین‌المللی متعدد از فعالیت‌های این سازمان جای کمترین شبهه‌ای باقی نگذاشته است که سازمان عفو بین‌المللی نه ارگانی دوستدار آزادی و عدالت و نه مهربان واقعی برای ملت‌های در حال رشد و توسعه است. زمینه محدودی که این سازمان در آن فعالیت می‌کند و منحصر کردن دامنه تحقیقات و به‌اصطلاح مهربانی‌ها در کشورهای از جهان که سرسختانه با ایدئولوژی کمونیسیم جنگیده‌اند و نطفه‌های وجودی آن را در جنین خفه کرده‌اند و بالاخره انصراف مطلق این سازمان از تحقیق درباره شرایط اندوهبار و قرون وسطایی زندانیان سیاسی در جهان کمونیسیم، به‌خوبی پرده از نیات واقعی آن برمی‌گیرد و تعلقات و وابستگی‌های سیاسی و مغرضانه آن را عیان می‌سازد.

سازمان عفو بین‌المللی که با عنوان مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی به یک دوره فعالیت‌های گسترده در کشورهای جهان سوم و به

ویژه آن کشورها که تن از زیر پذیرش سیطره و سلطه استعمار نو و کمونیسم رها کرده‌اند، آغاز کرده است خیلی زودتر از آن چه که تصور می‌رفت ماهیت غیر صمیمی و ناسالم خود را آشکار ساخت و نشان داد که از حسن نیت مراجع مسئول و از سلامت و صحت اعتقادی مردم این کشورها، آنچنان که رسم حق و انصاف است، استفاده نمی‌کند. بلکه برعکس، برخلاف تمام موازین حقوق بین‌المللی به مداخله در امور داخلی و مسائل مملکتی آنان و اشاعه و نشر اکاذیب درباره آنها می‌پردازد. سازمان عفو بین‌المللی که ظاهراً عهده‌دار تحقیق درباره کم و کیف زندگی و چگونگی وضع زندانیان سیاسی در جهان است، عملاً به صورت سازمان حامی و طرفدار سرسپرده‌ترین افراد به ارتجاع بین‌المللی و کمونیسم درآمده و تمامی هم و کوشش خود را به نشر اخبار خلاف حقیقت و دفاع از کسانی مصروف می‌دارد که به استناد اسناد گویا، در مقام تروریست‌های حرفه‌ای و خائنین مسلم و نوکران شناخته شده استعمار و کمونیسم فعالیت می‌کرده و اینک گرفتار عدالت شده‌اند.

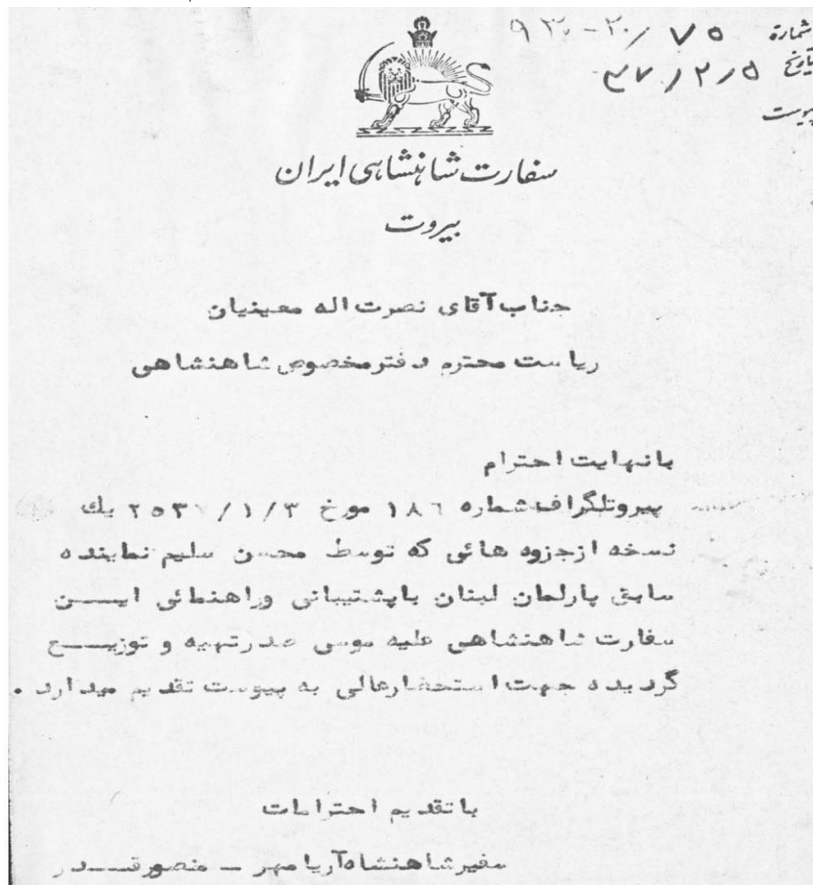
فعالیت‌های خرابکارانه این سازمان در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم، موردی زنده از چگونگی و ماهیت استعماری و ضد انسانی این سازمان است. سوءاستفاده از آزادی عمل که در این کشورها به اعضای این سازمان جاسوسی داده شده بود، مخبره اخبار خلاف واقعیت و افشای این خلاف‌گویی‌ها و بالاخره، اثبات موارد متعدد مداخله این سازمان در خرابکاری‌های مسلحانه و فعالیت‌های تروریستی در پاره‌ای از کشورها، به‌خوبی پرده از واقعیت وابستگی این سازمان به کمونیسم بین‌المللی برداشت و نشان داد که واقعیت وجودی این سازمان جاسوسی، نه در جهت حفظ منافع زندانیان سیاسی و هیچ زندانی دیگر و نه درباره شناخت حق و عدالت و انصاف بلکه در جهت تقویت نیروهای ضد ملی و خائنان شناخته شده در کشورهای روبه توسعه و در جهت خدمت به استعمار نو و کمونیسم بین‌المللی است.

تنها شکل و نحوه رابطه مسئولان پاره‌ای از کشورهای آگاه و آشنا با نیت این سازمان جاسوسی و عکس‌العمل این سازمان در قبال صمیمیت و حسن نیت ارگان‌های رسمی این کشورها، یک بار دیگر به‌خوبی به جهانیان چهره حق و ناحق را نشان داد و به آنانی که درباره کشورهای بیدار، گمان‌های ناسنجیده داشتند، اثبات

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۱۵

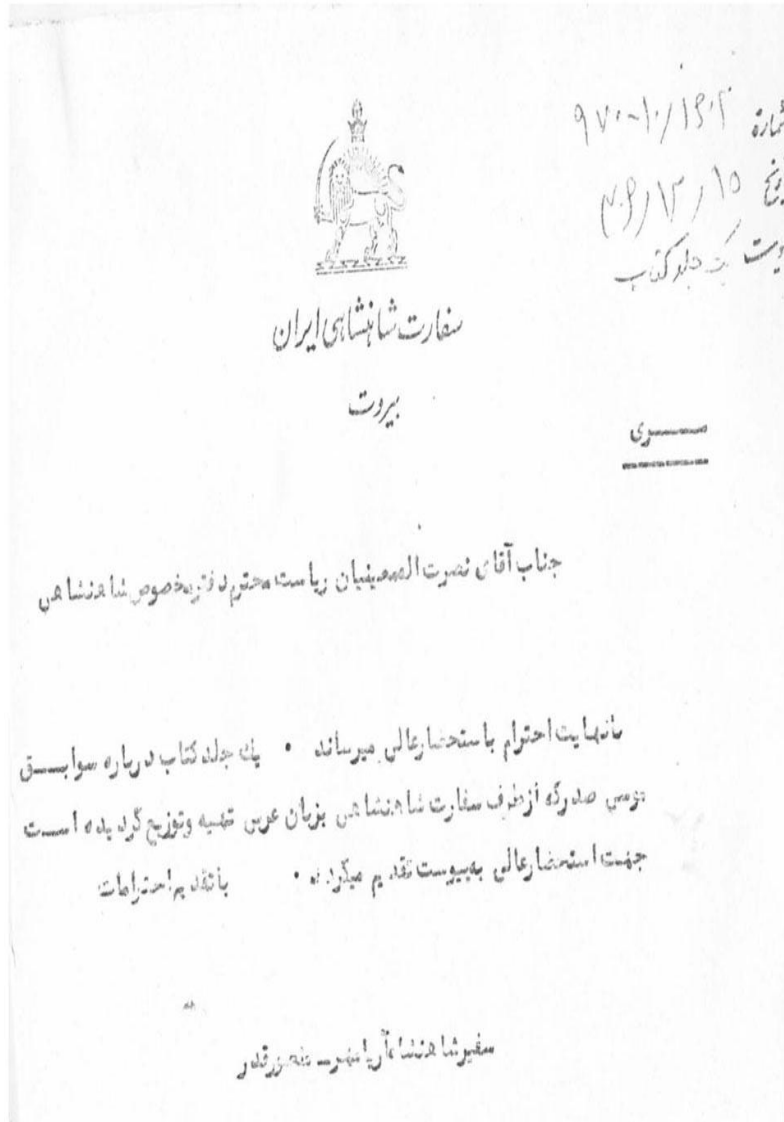
کرد که قدرت سیاسی و مردم این جوامع در داخل با چه عوامل و تحریکات ضد امنیتی و ضد ملی روبرو هستند. صداقت کشورهای که به این ارگان جاسوسی بین‌المللی وابسته به کمونیسم اجازه فعالیت و مجال و فرصت عمل دادند و دورویی و جاسوسی‌های سازمان عفو عمومی یک بار دیگر برای همیشه نشان داد که حنای دشمنان کشورهای که با استعمار از در مبارزه درآمده‌اند، رنگی نخواهد داشت و ملت‌های هوشیار خیلی زود و بی‌امان دشمنان خود و جانبداران بین‌المللی آنان را می‌شناسد و دست‌های آلوده‌شان را می‌گشاید.»

پیوست ۴. سندی از اقدامات سفیر شاه در بیروت علیه امام موسی صدر



۸۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۵. چاپ کتاب علیه امام موسی صدر



ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۱۷

پیوست ۶. چاپ کتاب علیه امام موسی صدر

۲-۲۲-۹۰۰/م
۱۲/۱/۱۳۲۷

سری

جناب آقای منصور قدر
سفیر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر - بیروت
موضوع: کتاب مربوط به سوابق موسی صدر

گزارش شماره ۱۰/۱۶۰۲ - ۹۷۰ مورخ ۱۳/۱۲/۸۳۴ و یک جلد
کتاب، نسخه آن از لحاظ انور شاهانه گذشت.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

انصاری

دفتر سفیوت شاهنشاهی آریامهر
بیروت
شماره ۵۱ تاریخ ۲۱/۱/۸۳

سری ۹۷۰-۱۱

پیوست ۷. کتابی علیه امام موسی صدر



شماره ۹۷۱-۱۰/۱۵۰ ۴

تاریخ ۱۵/۱۲/۶۵

بیروت

سفارت شاهنشاهی ایران

بیروت

وزارت امور خارجه - اداره هشتم سیاسی

پیروتلگراف شماره ۲۴۲۸ مورخ ۱۳/۱۲/۶۵ ۲۵۳۶/۱۲/۶۵ يك
جلد كتاب تحت عنوان سیمائی از موسی صدر در جنگهای
خانگی لبنان بيزان عربی جهت استحضار به پیوست
ارسال میگردد.

سفیر شاهنشاهی آریامهر - منه ورقه در

Handwritten signature or mark.

ساواک و ایرانیان مبارز خارج از کشور □ ۸۱۹

پیوست ۸. نامه‌ای از مسئول ساواک در آمریکا - خرداد ۱۳۵۶

تیمسار ارتشبد نصیری ریاست معظم ساواک

همانطوریکه خاطر عالی مستحضر است و با در نظر گرفتن کلیه جهات و گرفتاری‌هایی که برای بعضی از کشورها بوجود آمده و اقدامات و همکاری منحرین با بعضی از سازمان‌های بین‌المللی جناب آقای زاهدی طرحی تهیه فرموده‌اند که به افراد ایرانی و غیرایرانی به نحوی نامحسوس کمک گردد تا قادر باشند در قبال منحرین ایستادگی و تبلیغات آنها را خنثی نمایند.

جناب آقای زاهدی جزئیات امر را در سال گذشته به عرض مبارکتان در آمریکا رسانده و چندی پیش با اینجانب موضوع را طرح که جهت عرض گزارش به امر مبارک خدمت رسیدم. نظر به این که کمک مالی به فرد یا مقامی مستلزم مکاتبات می‌گردد و اجباراً عده‌ای در جریان امر قرار می‌گیرند لذا جناب آقای زاهدی اصلح می‌دانند در ابتدای کار این کمک نقداً و بدون آگهی سایرین و اخذ رسید انجام گیرد. از جهت دیگر مدرکی در ادارات یا بانک‌ها و حتی به فردی که مورد کمک قرار گرفته موجود نباشد و در مواردی که کمک به یک سازمان از لحاظ مادی مشهود می‌گردد می‌توان کمک را از طریق تاجر نمود که قاعدتاً در حدی منع قانونی هم دارد.

جناب آقای زاهدی ظرف چهار سال گذشته به تصور این که بودجه‌ای در اختیار این نمایندگی می‌باشد دستوراتی درباره کمک به افراد به این جانب صادر فرموده‌اند که با کسب اجازه از حضور مبارکتان دستورات ایشان اجرا و تا کنون حدود ۵۴ هزار دلار ظرف چهار سال گذشته پرداخت گردیده و رسید و چک‌های باطل‌شده آن به پیوست از عرض مبارک می‌گذرد. البته ناگفته نماند که رجوع این گونه امور به این نمایندگی صرفاً بواسطه نزدیک بودن فرد به حوزه این نمایندگی و یا در سرعت عمل بوده است و گرنه صدها برابر این مبلغ را معظم‌له به افراد در سرتاسر آمریکا کمک کرده‌اند.

ظرف سه ماه گذشته و پس از آن که موضوع در مرکز به عرض مبارکتان رسید ایشان دستوراتی درباره کمک به افراد صادر و تأکید فرموده‌اند که مبلغی نقداً و بدون اخذ رسید پرداخت گردد و حتی در مواردی کمک‌گیرنده نداند چه مقامی به او کمک

۸۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

کرده است بالاخص در مواردی که دستمزد وکیل دعاوی پرداخت می‌گردد. مبلغی که تاکنون به طریق ثانوی پرداخت شده حدود ۲۰ هزار دلار می‌باشد.

جناب آقای زاهدی دستور داده بودند که هیچ گونه مدرکی درباره این نوع کمک‌ها نگهداری نشود و حتی هنگام عرض گزارش به حضرتعالی مراتب با دست نوشته شود که ماشین‌نویس و بایگان در جریان نباشد. اینجانب ضمناً تاکنون مبلغ ۷۷۷۷۱۶/۲۳ دلار پرداخت نموده که مبلغ ۳۰۰۰۰ دلار از آن در تهران باید پرداخت گردد. متمنی است در صورتی که رأی مبارک تعلق گیرد مبلغ ۷۴۷۱۶/۲۳ دلار به این نمایندگی حواله و مبلغ سه هزار دلار در اختیار فردی که گزارش (یک خط جا افتاده است). این مبالغ برآید لذا در صورتی که تصویب می‌فرمایند مبلغی به‌عنوان تنخواه‌گردان مخصوص این امر به نمایندگی حواله فرمائید. موکول به رأی عالیست.

منصور رفیع زاده

در میان دریافت‌کننده امریکایی این کمک‌ها اسامی زیر به چشم می‌خورد :
- سازمان زنان نیویورک - رستوران چهارفصل نیویورک - دارالوکاله مارشال -
دارالوکاله ویلیام راجرز
- قسمت خاورمیانه دانشگاه یوتا

فصل ششم

خانواده

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست
می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست

۱. سفر خانواده به آمریکا

بعد از انصراف از ادامه مطالعات در MIT، از بوستون به نیویورک آمده و برای برگشت به ایران از راه دریا به اروپا و از آنجا، با خرید یک ماشین از راه زمینی به ایران، برنامه ریزی کردم. در این میان، دوستان عموماً اصرار داشتند که برگشتم را به ایران به تعویق بیندازم و در عوض خانواده‌ام را، ولو برای مدتی کوتاه به آمریکا بیاورم و سپس باهم برگردیم. این که همسرم برای مدت کوتاهی به آمریکا بیاید و او نیز دنیای جدید را ببیند و سپس با هم، با کشتی به اروپا و سپس با ماشین به ایران برگردیم برایم جالب بود. وقتی نظرم را برای همسرم نوشتم او نیز استقبال کرد. بنابراین برنامه برگشت فوری به ایران را لغو کردم. اتاق کوچکی را با قیمت مناسب در مرکز شهر نیویورک برای چند هفته اجاره کردم. البته خانواده‌ام نمی‌توانست فوری بیاید. همسرم می‌بایستی برای وضع حمل فرزند سوممان تا اواخر دی ماه یا اوائل بهمن (ژانویه یا فوریه ۱۹۶۱) صبر می‌کرد. علاوه بر آن، تخلیه منزل مسکونی و اجاره دادن آن، گرفتن گذرنامه و ویزای سفر به آمریکا و تهیه مقدمات سفر وقت گیر بود. همسرم همه این کارها را بالاچاره به تنهایی انجام داد و در اوائل اردیبهشت ۱۳۴۰، همراه با فرزندانمان، خلیل پنج ساله، سارا سه ساله و لیلی سه ماهه به من ملحق شدند. دو هفته‌ای در نیویورک در هتل کامادور که متعلق به یک ایرانی بود اقامت گزیدیم. این هتل در وسط آسمان‌خراش‌های شهر نیویورک نزدیک میدان

۸۲۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تایمز آن چنان قرار گرفته بود که حتی روزها هم نور آفتاب به طبقه سوم آن نمی‌رسید. پسرم خلیل می‌پرسید بابا چرا اینجا همیشه شب است و روز نمی‌شود؟! در مدت اقامت در نیویورک به تماشای شهر و دیدار از مراکز قابل توجه، نظیر کاخ سازمان ملل متحد، مجسمه آزادی و نظائر آنها پرداختیم.

در سازمان ملل متحد، بر دیوار سالن بزرگ ورودی اصلی به ساختمان، در جای مناسبی، با خط زیبای فارسی اثر مرتضی عبدالرسولی بر کاشی‌های زیباتر ساخت ایران، این شعر سعدی نصب شده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

وقتی این تابلو را دیدم و پیکره‌های علمای بزرگی چون ابن سینا، رازی و جابرین حیان را بر دیوار سالن مرکزی MIT به یاد آوردم، از یک طرف از ایرانی بودن خود احساس غرور کردم و از طرف دیگر، متأسف و متأثر از این که ملتی با چنین سابقه و فرهنگی چرا امروزه گرفتار و اسیر دیو استبداد داخلی و سلطه بیگانگان شده است. احساس می‌کردم فرهنگ ایرانی، با عمق و گستردگی خود می‌تواند در برابر سایر فرهنگ‌ها، با سری برافراشته بایستد و با آن‌ها به رقابت به پردازد و آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار بدهد. در تقابل فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های ریشه‌دار و قومی نه تنها از بین نمی‌روند بلکه با استخراج گزینشی عناصر پویا از سایر فرهنگ‌ها و ادغام آن‌ها در خود و بومی کردن آن عناصر، جهات رشد و شکوفایی خود را فراهم می‌کنند. فرهنگ ایرانی ما دارای چنین ویژگی‌هایی است. به همین دلیل در برابر تهاجم و تقابل با سایر فرهنگ‌ها نه تنها اصالت آن باقی مانده است بلکه عناصر برجسته‌ای از فرهنگ ایرانی به سایر فرهنگ‌ها منتقل شده است. این واقعیت را من بر دیوار ساختمان سالن ورودی کاخ سازمان ملل متحد دیدم. در سال‌های بعد، به خصوص در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، ترجمه‌های متعددی از اشعار مولوی در امریکا چاپ شده اند، به طوری که اکنون اشعار این شاعر ایرانی بیش از هر شاعر دیگری چه آمریکایی یا غربی یا غیر آن در آمریکا خوانده می‌شود.

خانواده □ ۸۲۳

مجسمه آزادی، هدیه فرانسوی‌ها به آمریکایی‌ها، یک تندیس عظیم و مرتفعی است که بر ستون بزرگی در یک جزیره در مدخل شهر نیویورک، در حالی که مشعلی به دست دارد، به واردشوندگان خیر مقدم می‌گوید. در داخل مجسمه آسانسوری، دیدارکنندگان را به بالاترین قسمت در مجسمه می‌رساند و سپس ده‌ها پلکان را باید طی کرد تا به آخرین قسمت از مجسمه، جایی که بر تمامی شهر و اطراف آن اشراف دارد، رسید. تأسیسات مجسمه خود شاهکاری از صنعت و هنر است. در پایان، دیدارکنندگان دفتر یادبودی را امضاء می‌کنند. هزاران نفر، بلکه میلیون‌ها نفر از آدم‌های عادی از همه جای دنیا تا شخصیت‌های برجسته سیاسی جهان، این دفتر را امضاء کرده‌اند. دیدار آن برای من و خانواده بسیار جالب بود. به هنگام امضای دفتر یادبود، نتوانستم، به رغم زیبایی و شکوه و عظمت مجسمه آزادی، سخن دلم را ننویسم. بنابراین نوشتم: «مجسمه‌ای زیبا اما تو خالی است».

۲. استقرار در موریتون - نیوجرسی

در طی چند روزی که خانواده در هتل بودند، برای اقامت خانواده در شهر مادیسون نیوجرسی، محل کارم به جستجو پرداختم. پیدا کردن آپارتمان مناسب برای خانواده در این شهر و شهرهای کوچک اطراف آن واقعاً مشکل بود. در شهرهای کوچک، که به ندرت خارجی پیدا می‌شد، مسکن استیجاری مناسب پیدا نمی‌شد. اما بالاخره در شهر موریتون، که با مادیسون حدود ۸ کیلومتر فاصله داشت، آپارتمانی پیدا کردم و خانواده را از نیویورک به آنجا منتقل کردم.

شهر موریتون، حدود ۲۵ هزار جمعیت داشت و یکی از مراکز تاریخی آمریکاست. در دوران جنگ استقلال علیه انگلیس نیروهای تحت فرماندهی جورج واشنگتن در این شهر مستقر بودند. ساختمان محل دفتر فرماندهی جورج واشنگتن، به عنوان یک موزه در مرکز شهر هنوز نگهداری می‌شود و همه ساله هزاران نفر از سرتاسر آمریکا به دیدن آن می‌روند. در برابر این ساختمان، مجسمه بزرگی از جورج واشنگتن با لباس نظامی آن زمان، سوار بر اسب نصب شده است. در اطراف شهر پارک‌های جنگلی متعددی وجود دارند که بر زیبایی شهر افزوده‌اند. در قلب یکی از این پارک‌ها، یک کلبه چوبی، که در زمان جنگ‌های استقلال محل اقامت جورج

۸۲۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

واشنگتن در جنگل بوده است، همچنان نگهداری می‌شود. در جای جای جنگل تابلوها و لوح‌هایی نصب شده‌اند و حوادث تاریخی اتفاق افتاده در این نقاط را به بازدید کنندگان یادآوری می‌کنند. یک روز به اتفاق خانواده به بازدید از مرکز جورج واشنگتن رفتیم. اتاق‌های کار، خواب، ناهارخوری و آشپزخانه همه به همان وضعیت زمان اقامت وی در این خانه، حفظ شده بودند. راهنمای دیدارکنندگان، قسمت‌های مختلف را شرح می‌داد. بعد از اتمام توضیحات، از حاضرین خواست اگر سؤالی دارند، مطرح کنند. خلیل پسر پنج ساله‌ام از او پرسید شما همه جا را به ما نشان دادید اما ما در این ساختمان حمام و دستشویی ندیدیم. در آن زمان چکار می‌کردند؟! راهنما توضیح داد که در آن موقع استفاده از حمام و دستشویی مرسوم نبود. در آشپزخانه بشکه بزرگی را به ما نشان داد و گفت از این بشکه برای استحمام استفاده می‌کردند. اما برای قضای حاجت از ظروف مخصوص که نمونه آن در آشپزخانه وجود داشت، استفاده می‌شده است و مستخدمین یا بهتر است گفته شود برده‌ها، ظرف را به بیرون از ساختمان می‌بردند و در چاله‌ای در زیر درخت‌ها خالی می‌کردند. آن بشکه و این ظرف، در واقع نیاکان وان و حمام و مستراح فرنگی فعلی غربی‌ها می‌باشند. استفاده از حمام و مستراح نه تنها در آمریکا که در اروپا هم مرسوم نبوده است. رواج آن اقتباسی است از مسلمانان اسپانیا.

مردم شهر موریتون عموماً اعتقادات مذهبی قوی داشتند. کلیساهای آنها بسیار آباد و پرجمعیت بود. در اطراف شهر، کلیسای قدیمی، دانشگاه الهیات، و بیمارستان‌های وابسته به کلیسا متعدد بود. یکی از این مراکز دانشگاه درو Drew University بود که مجسمه‌های بسیار زیبایی در فضای باز آن نصب شده بودند و بهترین فرش‌های قدیمی ایران سالن‌های آنجا را مفروش کرده بود. گفته می‌شد که یکی از شاهزادگان قاجار، بنام فرید که با یک زن آمریکایی ازدواج کرده بود، این کاخ و باغ بزرگ را برای سکونت خود و خانواده‌اش ساخته بود. بعد از مرگش، همسر وی که یک کاتولیک متعبد بود آن‌ها را به کلیسا هدیه کرده است. علاوه بر مرکز واشنگتن، در یکی از پارکهای مرکزی شهر به نام برن هم Burn ham مجسمه توماس پین T. Pain، یکی از نویسندگان و متفکران معروف آمریکا، نصب شده بود.

خانواده □ ۸۲۵

در میدان مرکزی شهر فروشگاه بزرگی بود که بسیاری از کالاهای اساسی مردم، به جز مواد غذایی عرضه می‌شد. کالاها از هر قبیل، از جوراب، ساعت و جواهرات و کراوات و لباس‌های زیر زنانه تا کفش و کلاه و غیره روی میزها بدون در و پیکر به مشتریان عرضه می‌شدند. برای ما که با سبک مغازه‌های ایرانی و نگهداری کالاها در قفسه‌های شیشه‌ای در بسته و قفل شده عادت کرده بودیم، این سبک عرضه کالا بسیار جالب بود. از خود می‌پرسیدیم آیا کسی آن‌ها را نمی‌دزدد؟ آیا در اینجا کسی دزدی نمی‌کند؟ در یکی از مهمانی‌های رئیس دانشگاه با صاحب و رئیس این فروشگاه آشنا شدم و سؤالاتم را با او مطرح کردم. خندید و گفت، چرا دزدی می‌شود. اما ما به دو دلیل نمی‌خواهیم روش کنونی عرضه کالا را تغییر بدهیم. اول آن که با این روش در واقع ما اعلام می‌کنیم که مراجعه‌کنندگان و مشتریان فروشگاه ما همگی افرادی درستکار هستند و ما به همه آنها اعتماد کامل داریم. این رویه در تثبیت و تعمیق اعتماد عمومی در جامعه بسیار مهم است. در حالی که اگر بخواهیم کالاها را در ویتترین‌هایی بگذاریم که چفت و قفل دارند، در واقع به مشتریان خودمان می‌گوئیم هیچ یک قابل اعتماد نیستند. ثانیاً اگر بخواهیم مأمور بگذاریم و اقداماتی کنیم که مانع دزدی بشویم، هزینه آن به مراتب بیشتر از میزان دزدی‌های کنونی خواهد شد و تازه هرگز قادر نخواهیم بود جلوی آن را به طور کامل بگیریم. به علاوه، با چنان تمهیداتی ما عدم اعتماد خود را به همه مراجعه‌کنندگان نشان داده‌ایم. چنین منطقی و روحیه‌ای برای من بسیار جالب بود. حرف رئیس این فروشگاه مرا به یاد توصیه‌های قرآنی انداخت که اعتراف و اصرار بر ارتکاب اعمال ناروا و زشت خود سبب شیوع و گسترش اعمال زشت می‌گردد. او اضافه کرد که شرکت ما بیمه است و در پایان سال بیمه خسارت دزدی‌ها را می‌دهد.

در پایان تابستان، هنگامی که سال تحصیلی آغاز شد، تحلیل را به مدرسه فرستادیم. در نزدیکی محل سکونت ما، مدرسه‌ای بود به نام جورج واشنگتن. به آنجا مراجعه کردیم. بدون کمترین مشکلی و یا هزینه‌ای نام او را ثبت کردند. لوازم‌التحریر مورد نیاز و کتاب‌های درسی تماماً و برای همه دانش‌آموزان توسط مدرسه داده می‌شد. آموزش مجانی، به معنای واقعی و برای همه. به مدرسه رفتن تحلیل‌عامل و انگیزه‌ای شد که به مطالعه سیستم آموزش به پردازم. در آنجا دو نوع مدرسه ابتدایی و

۸۲۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

دبیرستان، وجود داشت: خصوصی و عمومی. مدارس خصوصی بسیار کم بودند و اکثراً توسط شورای آموزش شهر سازمان‌های مسیحی تأسیس و اداره می‌شدند. هزینه‌های آنها از طریق منابع خصوصی و گرفتن شهریه از دانش‌آموزان تأمین می‌شد. مدارس عمومی (Public Schools)، توسط شهر اداره می‌شدند. نه تنها در شهر موریستون، بلکه در تمام آمریکا، امور جاری و روزمره مردم از جمله آموزش و پرورش توسط شوراهای منتخب خود مردم اداره می‌شود. شهردار، اعضای شورای شهر، اعضای شورای آموزش، مسئول پلیس، دادستان عمومی، رئیس قوه قضائیه با رأی مستقیم خود مردم انتخاب می‌شوند. مدارس زیر نظر شورای آموزش قرار دارند و کاملاً مستقل هستند. بودجه مدارس از مالیات‌های ویژه بر مستغلات تأمین می‌شود. یک مالیات ثابتی از املاک شهری و منازل مسکونی، در هر شکل و فرمی برحسب تشخیص و تصویب شورای شهر بر طبق مقررات خاصی تعیین و وصول می‌شود و پس از جمع‌آوری به حساب آموزش واریز می‌شود. بنابراین اگر مدارس نیاز به بودجه و توسعه دارند، به دولت مرکزی ربطی ندارند با آراء مردم از طریق همه‌پرسی است. مشارکت مردم در امر آموزش و اداره مدارس عمومی، جدی و معنادار است. دروس مدارس، کتاب‌های درسی و نظایر آن نیز به عهده شورای آموزش هر واحد اجتماعی است. اما برای این که وضعیت درسی و آموزشی هر واحد آموزشی (دبستان یا دبیرستان) در سطح ملی (در کل آمریکا) سنجیده شود و هر واحد آموزشی و هر دانش‌آموزی بداند که از جهت آموزش علمی در مقیاس ملی در چه سطحی قرار دارد، هر سال دو نوع آزمون سرتاسری، توسط مؤسسات غیردولتی صورت می‌گیرد. معروف‌ترین آن /یو/ تست Iowa Test است. از طریق این آزمون‌ها، به دفعات معلوم شده است که مثلاً مدرسه‌ای در یک شهر دورافتاده، بهترین بازدهی علمی و آموزشی را دارد. این آزمون‌ها به دانشگاه‌ها امکان می‌دهد تا وضعیت آموزشی هر دبیرستانی و هر دانش‌آموزی را در سطح ملی بدانند و در قبول یا رد داوطلبان تصمیم بهتری بگیرند. سیاست دانشگاه‌های معروف و درجه اول آمریکا قبول دانش‌آموزانی است که ده درصد بالاترین نمرات را در آزمون سراسری به دست می‌آورند. این دانشگاه‌ها، در مواردی، با ارسال نامه به این دانش‌آموزان آن‌ها را به ثبت نام در مؤسسات علمی خود و با دادن امتیازهایی تشویق و دعوت می‌کنند. مشارکت مردم در اداره امور جامعه،

خانواده □ ۸۲۷

مربوط و منحصر به انتخابات شهردار و شهرداری‌ها و غیره نمی‌شود. همکاری و تکافل اجتماعی جایگاه خاص و فعالی دارد. در محله‌ای که ما در آنجا زندگی می‌کردیم، مؤسسه‌ای بود که توسط خود مردم ایجاد و اداره می‌شد به نام «خانه همسایگی Neighbourhood house» که انواع خدمات را به مردم محله می‌داد. مثلاً مهد کودک با هزینه‌ای بسیار نازل ایجاد کرده بودند. معلمان این مهد کودک عموماً خانم‌های خانه‌دار محله بودند که بعضاً داوطلبانه و مجانی در مهد کودک کار می‌کردند. خلیل، قبل از رفتن به دبستان و سارا را به مهد کودک «خانه همسایگی» گذاشتیم. در مهد کودک تمامی وسائل نقاشی را در دسترس کودکان می‌گذاشتند تا هرچه می‌خواهند نقاشی کنند. یکی از اولین نقاشی‌های پسرم سربازی با تفنگ در جلوی در یک ساختمان بود. این، یکی از خاطرات خلیل از ایران بود. در ایران، منزل ما در کوی کاخ در پشت ساختمان رادیوی ایران در سیدخندان بود. برای رفتن به منزل پدر و مادر همسرم در یوسف آباد، با ماشین از جاده عباس‌آباد که یک جاده نظامی بود و جدیداً آن را به روی ماشین‌های غیر نظامی باز کرده بودند، می‌رفتیم. در جلوی در ورودی مراکز نظامی واقع در این جاده همیشه سربازانی تفنگ به دست مراقب بودند. این صحنه‌ها در ذهن خلیل آن‌چنان اثر گذاشته بود که اولین نقاشی‌اش انعکاس این خاطره بود. این نقاشی هم چنین نشان داد که ذهن خلیل هنوز به ایران می‌اندیشد. به هر حال، خلیل خیلی زود خود را با محیط جدید تطبیق داد. اما واکنش‌های سارا عصبی و خشمناکانه بود. در یک نوبت او با زدن سیلی به صورت معلم مهد کودک عصبانیت و نارضایتی خود را نشان داد.

همسرم به رغم وابستگی شدید به خانواده‌اش توانست به سرعت خود را با محیط جدید تطبیق بدهد. او استعداد عجیبی هم در یادگیری زبان و هم در ایجاد ارتباط با مردم عادی از خود نشان داد. همسرم در خانه همسایگان دوستان زیادی پیدا کرد. از طریق آن‌ها با فعالیت بیمارستانی به نام «بیمارستان تمام ارواح All Soul's Hospital آشنا شد و در بخش زایمان و نوزادان این بیمارستان در شیفت شب شروع به کار کرد تا هم مختصر درآمدی داشته باشیم و هم کمک به پیشرفت او در فراگیری زبان و هم تماس و آشنایی با متن جامعه داشته باشد. او قبل از این مدتی در بخش تدارکات اتاق عمل بیمارستان مموریال شهر کار کرده بود و تجربه کار در بیمارستان را داشت.

این بیمارستان به کلیسای کاتولیک شهر تعلق داشت و راهبه‌ها آن را اداره می‌کردند. در کنار این بیمارستان صومعه یا دیر راهبه‌ها قرار داشت. سیاست کشیش‌ها و کلیساها تغییر کرده بود و دیگر خود را متولی بهشت مردم نمی‌دانستند و اصراری بر نجات مردم از جهنم نداشتند بلکه با ارائه خدمات مورد نیاز مردم می‌کوشیدند توجه آنان را به دین جلب کنند. یک نمونه از خدمات راهبه‌های این دیر به دختران باردار مجرد بود. مشتری عمده بخش زایمان این بیمارستان را هم دختران جوان حامله‌ای تشکیل می‌دادند که رسماً شوهر نکرده بودند. این دختران جوان که اکثراً دانش‌آموزان مدارس شهرهای مختلف بودند، هنگامی که برآمدگی شکم، به سبب حاملگی بارز می‌شد، رفتن به مدرسه را متوقف می‌کردند و به بهانه دیدار از بستگان، توسط پدر و مادر به این دیر منتقل می‌شدند. این دختران به طور شبانه‌روزی در دیر می‌ماندند تا موقع وضع حمل. سپس در بیمارستان «تمام/روح» (All Soul's Hospital) در مجاورت صومعه بستری می‌شدند. چون اکثراً دانش‌آموز بودند، نمی‌توانستند و مایل نبودند بعد از وضع حمل نوزادشان را با خود همراه ببرند. بنابراین، از قبل توافق کرده و کتباً تعهد می‌دادند که نوزادشان را به مقامات کلیسا واگذار کنند. این زنان جوان دو یا سه روز بعد از وضع حمل از بیمارستان مرخص می‌شدند و به شهر و مدرسه خود بازمی‌گشتند. مقامات کلیسا هزینه نگهداری این دختران را در دیر و زایمان آن‌ها را در بیمارستان از پدر و مادرها دریافت می‌کردند. از طرف دیگر مقامات کلیسا، نوزادان را با دریافت مبلغی که در آن زمان حدود ۷-۸ هزار دلار بود به طور رسمی و قانونی در اختیار زن و شوهرهایی قرار می‌دادند که خود قادر به داشتن فرزند نبودند و مشتاقانه برای قبولی نوزاد به فرزندى روزشماری می‌کردند. کلیسا اسامی و مشخصات این زوجها را در دفتر مخصوصی ثبت می‌کرد و آنها ماه‌ها و شاید سال‌ها می‌بایستی صبر می‌کردند تا نوبت دریافت نوزاد به آن‌ها برسد. مقامات کلیسا با ارائه این نوع خدمات به جامعه در واقع از این که متولی بهشت و دوزخ مردم باشند، استعفا داده بودند و دیگر کاری به خرید جهنم و فروش بهشت به مؤمنین نداشتند. بلکه سیاست آنان این بود که با ارائه خدمات متنوع به جامعه ارتباط مردم را با کلیسا و مذهب حفظ کنند. بهترین بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها،

مدارس خصوصی، سازمان‌های خیریه و امداد و غیره توسط کلیساها تأسیس یافته و اداره می‌شوند. همین امر باعث شده است که کاتولیک‌های آمریکا ۱۰ درصد درآمد ناخالص خود را به عنوان وجوهات شرعیه به کلیسا بدهند. آموزش دین در سازمان‌های مذهبی و کلیسا نیز تغییر و تحول پیدا کرده است. این آموزش، برای سنین پائین و برای کودکان تا قبل از سن بلوغ به قدری جاذب و دلچسب است که تا اعماق وجود آنها رخنه می‌کند. اما اشکال اساسی مسیحیت و یهودیت در مبانی اعتقادی و کلام آنان است. به طوری که عقل عادی و متعارف را نمی‌تواند قانع سازد. جوانان مسیحی، گرچه از نظر احساس و عاطفه مسیحی هستند اما از حیث تعقل و تفکر غیردینی می‌باشند. محور اصلی الهیات مسیحی، تثلیث است که با منطق و عقل سازگار نیست. بنابراین همان طور که خود مسیحیان نیز می‌گویند آن را تنها باید با دل پذیرفت. در همان سال‌ها، مجله جهان مسلم Muslim World که توسط دانشگاه استنفورد - کالیفرنیا منتشر می‌شد. مقاله‌ای داشت تحت عنوان «گفتگو یا دیالوگ بین مسلمانان و مسیحیان». در این مقاله به همین مسئله و مشکل در الهیات مسیحی پرداخته و تأکید شده بود که قوی‌ترین کشیش مسیحی نمی‌تواند یک فرد عادی مسلمان را در پذیرفتن تثلیث قانع نماید. اما به هر حال اخلاق دینی، به معنای رعایت برخی از آموزش‌های پیامبران، نظیر پرهیز از دروغ و دورویی، خدمت به هموع، در رفتارهای روزانه مردم بارز بود. برای ما که در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان، شنیدن دروغ، تزویر، دورویی و ریاکاری، کلاه گذاشتن بر سر یکدیگر، تملق و چاپلوسی سکه رایج و عادی شده است، مشاهده این نوع رفتارها واقعاً از یک طرف جالب و از طرف دیگر موجب تأسف و تأثر برای خودمان و ایرانی‌ها و مسلمان‌ها بود. در ایران طرز معرفی و آموزش اعتقادات دینی به جوانان آن چنان است که نه تنها جوانان را جلب نمی‌کند بلکه آن‌ها را از دین زده می‌کند. جوانان ما، بر خلاف جوانان مسیحی، از نظر عقلانی دین دارند اما از نظر عاطفی دین‌گریز و یا دین‌ستیز هستند.

به زودی در اثر ارتباط با مردم متوجه شدیم که در جامعه آمریکا اعتقاد و پایبندی به اصول، یک ارزش قابل احترام محسوب می‌شد. مقامات دانشگاه و رئیس مؤسسه

۸۳۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

تحقیقاتی که من در آن جا کار می‌کردم، وقتی مشاهده کردند که من و خانواده‌ام به مبانی اعتقادی پایبند هستیم و مشروب و گوشت خوک نمی‌خوریم، در بعضی از مهمانی‌هایی که می‌دادند و ما را هم دعوت می‌کردند، به احترام ما نه مشروب می‌دادند و نه گوشت خوک. آنها قبلاً از ما می‌پرسیدند که چه نوع غذاهایی را می‌خوریم و یا نمی‌خوریم. به پایبندی به اصول واقعاً احترام می‌گذاشتند.

خانه‌ای را که ما اجاره کرده بودیم در منطقه خوبی نبود. همسایگان ما عموماً از طبقات پائین و دچار مشکلات متعددی بودند. منطقه‌ای بسیار ناامن بود. به خصوص که من در هفته دو یا سه روز بعد از اتمام کارم در دانشگاه برای شرکت در جلسات جبهه ملی به منزل دکتر شایگان در نیوراشل در شمال شهر نیویورک می‌رفتم و همسرم تنها می‌ماند. دکتر اسمیت، رئیس موسسه تحقیقات بهداشتی، اصرار داشت که ما اجاره‌نشینی را رها کنیم و در همان شهر خانه‌ای بخریم و می‌گفت دانشگاه هم کمک خواهد کرد. او برایمان توضیح داد که خرید خانه از نظر مالی چقدر مفید و باصرفه است. ضمن این که برای زندگی هم بهتر است. البته حق به جانب او بود. اما من می‌ترسیدم با خرید خانه در آنجا ماندنی بشویم. او حتی با مهربانی تمام چند بار در روز شنبه، تعطیل آخر هفته آمد و ما را با ماشین خودش برد و خانه‌هایی را به ما نشان داد. این امر خود سبب شد که اطلاع بیشتر و جالبی در مورد وضع مسکن در آمریکا به دست آورم. در آمریکا برخلاف ایران، کسی مسکن مورد علاقه خود را با پول نقد نمی‌خرد. برای ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم آمریکا، پرداخت نقدی یک جای بهای مسکن نه ممکن است و نه مقرون به صرفه. در موقع خرید خانه، معمولاً از ۵ تا ۲۵ درصد بهای آن نقداً و بقیه آن به اقساط طی مدت ۲۵ تا ۳۰ سال پرداخت می‌شود. افرادی که سابقه شرکت در جنگی را داشته و در واقع رزمنده باشند با پرداخت «یک دلار» خانه را قسطی می‌خریدند. پرداخت ماهیانه بابت اقساط مسکن به طور معمول از ۲۵-۳۰ درصد درآمد ماهیانه خریدار تجاوز نمی‌کند. توزیع هزینه‌ها و تأمین نیازهای زندگی از خوراک و بهداشت و پوشاک و مسکن و غیره چنان است که اگر هزینه مسکن بیش از ۲۵-۳۰ درصد بشود، پرداخت اقساط ماهیانه دچار اشکال می‌شود. یعنی باید نیازهای دیگر را فدای مسکن کرد. بر این اساس، موقع خرید مسکن بانک تأمین‌کننده وام مسکن، براساس درآمد ماهیانه متقاضی مبلغی را تصویب

خانواده □ ۸۳۱

می‌کند که پرداخت ماهیانه از رقم و درصد یاد شده در بالا تجاوز نکند. بنابراین متقاضی باید مسکنی را پیدا کند که قیمت اصلی آن در حدی باشد که اقساط ماهیانه در حدود این رقم باشد. نتیجه عملی محاسبات این است که هرکس فقط در چهارچوب امکانات مالی‌اش می‌تواند اقدام به خرید مسکن کند نه آن که بلندپروازی کرده و پا از گلیم خود درازتر کند. اگرچه بهره وام مسکن، در مقایسه با سایر وامها پائین است، اما معمولاً اصل و فرع وام پرداختی در پایان مدت، بعد از ۲۵ یا ۳۰ سال، حدود دو برابر اصل وام دریافتی است. به جهت اهمیت فعالیت‌های ساختمانی برای مسکن، نرخ بهره وام مسکن را بانک فدرال (Federal Reserve) تعیین و کنترل می‌کند و با بالا بردن یا پایین آوردن نرخ بهره، صنعت ساختمان مسکن و عرضه آن را به بازار و یا تقاضا برای مسکن را مهار می‌کند. خریدار مسکن مجبور نیست تمام ۲۵ یا ۳۰ سال را در همان منزل بماند. هر موقع بخواهد می‌تواند خانه را به قیمت روز بفروشد و مابه‌التفاوت بهای روز منزل با بدهی آن را دریافت کند. خریدار جدید می‌تواند پرداخت باقی مانده بدهی را تعهد کند یا وام جدیدی دریافت کند. از جهت تشویق مردم و ایجاد تسهیلات خرید مسکن، برطبق قانون، بهره وام مسکن و مالیات مستغلات را می‌توان از مالیات سالیانه قابل پرداخت به دولت فدرال کسر کرد و این به نفع خرید خانه، به جای اجاره آن، می‌باشد. به طور معمول زوج‌های جوان اولین خانه‌ای که می‌خرند، خانه همیشگی آنها نیست. در ابتدای زندگی، از یک طرف هنوز فرزندی ندارند و خانه‌ای با یک اتاق خواب برای آنها کافی است و از طرفی، درآمد آنها هم پائین است. بنابراین، خانه‌ای به تناسب درآمد و نیاز خود می‌خرند. با گذشت زمان از یک طرف سطح درآمد آنان بالا می‌رود و از طرف دیگر چون اقساط خانه را برای مدتی پرداخته کرده‌اند، بر میزان ذخیره مالی آنها و پول اولیه‌ای که داده‌اند افزوده می‌شود، می‌توانند خانه بهتر و بزرگتری را بخرند. در شرایط رشد اقتصادی این ترتیبات بسیار خوب است و خوب عمل می‌کند. اما در شرایط بحران اقتصادی، وقتی افراد بیکار می‌شوند و نمی‌توانند قسط ماهیانه بدهی مسکن خود را به پردازند، بانک خانه را مصادره می‌کند و مالک خانه مجبور است خانه را تخلیه کند و بیکاری فرد به بی‌خانمانی‌اش منجر می‌شود که یک فاجعه برای طبقه متوسط در امریکا محسوب می‌شود.

۳. نقاشی‌های همسر

همسر به نقاشی هم علاقه و هم استعداد خوبی داشت. از سال‌های اول زندگی مشترکمان چند اثر هنری از او بر جای مانده است. یکی از آن‌ها را در بخش پیوست‌ها ارائه کرده‌ام. در دانشگاه فرلی دیکنسون، بستگان درجه اول اعضای کادر آموزشی - تحقیقاتی می‌توانستند مجانی در دانشگاه درس بخوانند. همسر اظهار تمایل کرد که در کلاس‌های نقاشی ثبت نام کند. استاد نقاشی این دانشگاه یک آمریکایی ترک‌تبار بود که آثارش در گالری‌های مختلف به نمایش گذاشته می‌شد و به بهای خوبی به فروش می‌رفت. پیشرفت همسر در نقاشی بسیار سریع و غیرمنتظره بود. چندین تابلوی رنگ و روغن کشید که مورد توجه و استقبال قرار گرفت. بعضی از این تابلوها هنوز هم در منازل فرزندانمان بر دیوارها نصب است. او که به علت دوری از پدر و مادر و خانواده به شدت افسرده شده بود، با شروع نقاشی به تدریج از میزان افسردگی‌اش کاسته شد و شادابی خود را به دست آورد. اما حاملگی او برنامه‌ها را برهم زد. او به علت حاملگی نمی‌توانست بوی رنگ را تحمل کند بنابراین کار نقاشی متوقف شد.

خانواده همسر عموماً و اکثراً بسیار عاطفی و به هم نزدیک بودند. دوری از آنها از یک طرف و تنهایی در شهر موریستون برای او بسیار دل‌تنگ‌کننده بود. همسر روحیه‌ای بسیار گرم دارد و روابط عمومی‌اش بسیار خوب است. او توانسته بود دوستان خوبی پیدا کند. همسر جوان یکی از پزشکان ایرانی که در بیمارستان مموریال شهر موریستون دوره تخصصی‌اش را می‌گذرانید و بلافاصله بعد از ازدواج به همراه همسرش به آمریکا آمده بود، مرتب به خانواده ما سر می‌زد. از دوستان ایرانی، آقای حمید منز و حسین اکبری کم و بیش، پیش ما می‌آمدند. حسین اکبری از هم‌دوره‌های من در دبیرستان دارالفنون و جوان بسیار خوش‌دل و خوش‌مشراب بود. او در تولید دارو فروشنده داروخانه‌ها بود. بعد از سفر من به آمریکا او نیز کار را رها کرد و به نیویورک آمد. آقای حمید منز دانشجوی فرلی دیکنسون در شعبه تی‌نک بود. برادر خانم، آقای منوچهر طلیمه برای گذراندن دوره تخصصی حقوق در دالاس (تکزاس) بود یک بار هم به دیدن ما آمد. خواهرم و همسرش، دکتر پایدارفر، که بعد از اتمام

خانواده □ ۸۳۳

تحصیل در دانشگاه کنتاکی، در دانشگاهی در شمال نیویورک تدریس می‌کرد به دیدن ما می‌آمدند. اما همسرم به شدت دلتنگ پدر و مادرش بود.

یوسف، فرزند چهارم ما، از همان کودکی بسیار پرانرژی بود. در تخت خوابش بند نمی‌شد و شبها یا در طول روز، از تخت پائین می‌آمد و به هر طرف می‌دوید. با توجه به این که همسرم سرگرم کارهای خانه بود، تحرکات یوسف نگران‌کننده بود. به توصیه پزشک اطفال، یک تور بزرگی خریدیم که به‌طور کامل روی تخت خواب او را می‌پوشانید. اما او بزودی راهی پیدا کرد که از زیر تور بیرون بیاید. در نهایت او را در تختش آزاد گذاشتیم، اما در اتاق خواب او را می‌بستیم. یک روز همسرم که مشغول کار در آشپزخانه بود، متوجه می‌شود که در خروجی منزل به طرف خیابان باز است. در این زمان ما در منطقه بهتری منزل کرده بودیم. این منزل در کنار یک خیابان پر تردد بود. همسرم وقتی می‌بیند در باز است با کنجکاوای نگاهی به بیرون می‌اندازد و می‌بیند ماشین‌ها در هر دو سوی خیابان به‌طور کامل توقف کرده‌اند و کودکی خردسال در جلوی یک ماشین با سپر آن بازی می‌کند. او ناگهان متوجه می‌شود که آن پسر بچه، یوسف است. با هراس فراوان و با سرعت، با همان لباس منزل به وسط خیابان می‌دود و یوسف را برمی‌دارد به منزل می‌آورد و سپس از ترس روی تخت می‌افتد!! بعد از این، ناچار شدیم از قلاده‌ای استفاده کنیم که به کمر و پشت یوسف و بند چرمی آن به میله تخت یا رادیاتور بسته می‌شد. حتی هنگام خرید در مغازه نیز، برای مهار یوسف از این قلاده استفاده می‌کردیم تا به هر طرف ندود و او را گم نکنیم.

کار در دانشگاه وقت بسیاری را از من می‌گرفت. علاوه بر کارهای عملی پژوهش و آزمایشگاه، مجبور بودم وقت زیادی را صرف مطالعه درباره موضوعاتی که درباره آنها پژوهش می‌کردم، بکنم. علاوه بر این، فعالیت در جبهه ملی ایجاب می‌کرد هفته‌ای ۲ یا ۳ بار بعد از اتمام کار دانشگاه به نیویورک بروم. علاوه بر دوری مسافت جلسات طولانی بود به طوری که شبها بالاجبار دیروقت به منزل می‌رسیدم. تنهایی و احساس ناامنی او را به شدت ناراحت کرده بود. تا آن جا که مجبور شد در بیمارستان بستری شود. پزشک معالج ناراحتی او را زخم معده تشخیص داد.

در یکی از شبهایی که به نیویورک رفته بودم، ماشین پاکارد قدیمی و کهنه من

۸۳۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

به طور کامل از حرکت بازایستاد. به طوری که مجبور شدم آن را در خیابان رها کنم و روز بعد با پرداخت ۵ دلار آنرا به گورستان ماشین‌ها فرستادم. چند روز بعد، توانستم یک فولکس واگن نو، صفر کیلومتر، به مبلغ ۱۲۰۰ دلار، نقد و اقساط بخرم. ماشین قدیمی قابل اعتماد برای سفر در جاده‌ها و بردن خانواده به گردش نبود، اما ماشین جدید از هر جهت مناسب بود.

نیوجرسی یکی از زیباترین ایالات آمریکا است. رودخانه و جنگل‌های سرسبز آنرا به «ایالت بوستان Garden State» معروف کرده است. به رغم همه گرفتاری‌ها، از هر فرصتی استفاده می‌کردم و در روزهای تعطیل با خانواده به پارک‌ها و مناطق زیبای نیوجرسی می‌رفتیم. بچه‌ها به خصوص خلیل و سارا عاشق این گردش‌ها بودند. در یک تعطیلات چند روزه با همین ماشین کوچکمان به شمال نیویورک و به دیدن آبشار نیاگارا و سپس دیدن خواهرم و خانواده‌اش در شهری نزدیک مرز کانادا رفتیم و از آنجا وارد کانادا و سپس از منطقه‌ای به نام «هزاران جزیره» Thousand islands وارد آمریکا شدیم. در تمام مسیر این سفر، در پارک‌های سرسبز، چادر می‌زدیم و بچه‌ها در رودخانه یا دریاچه شنا می‌کردند.

۴. دکتر چمران و خانواده در نیوجرسی

هنگامی که دکتر چمران تحصیلاتش را در دانشگاه کالیفرنیا / برکلی با درجه ممتاز تمام کرد و برای کار در آزمایشگاه بل، به نیوجرسی آمد، در شهری به نام سمیت Summit که با محل اقامت ما حدود ۲۰ کیلومتر فاصله داشت، مسکن گزید. آمدن دکتر چمران هم برای فعالیت‌های سیاسی و هم برای خانواده ما بسیار مغتنم بود. پروانه، همسر دکتر چمران زنی پرکار، مهربان و صمیمی بود. دکتر چمران و من، هر دو تمام روز کار می‌کردیم. فعالیت سیاسی ما، شرکت در جلسات شورای مرکزی، هیئت اجرایی و سایر فعالیت‌ها، تمام وقت آزاد ما را، چه بعد از ساعات کار روزانه (از ۵ بعد از ظهر به بعد) تا نیمه‌های شب و هم اغلب روزهای تعطیل را می‌گرفت و این برای خانواده‌های ما بسیار سخت و در مواردی غیرقابل تحمل می‌شد. نزدیکی دو خانواده کمک مؤثری در کاهش فشارها بود.

۵. خروج از آمریکا

پس آن که برنامه گروه ما برای سفر به قاهره قطعی شد هم من و هم دکتر چمران از کار خود استعفا دادیم. دکتر چمران پروانه و بچه‌ها را نزد پدر و مادر پروانه به کالیفرنیا فرستاد. اما من نمی‌توانستم خانواده را در آمریکا تنها به گذارم.

همسرم از زمانی که در دانشگاه با هم آشنا شدیم و سپس ازدواج کردیم، چه قبل از کودتای ۲۸ مرداد و چه بعد از آن، در جریان فعالیت‌های سیاسی و اسلامی من بود هم اعتقاد داشت و هم همراهی می‌کرد. همسرم زنی روشن و تحصیل‌کرده و فداکار بود و هست. او مسائل را خوب می‌فهمد. او هرگز کمترین مانعی بر سر راه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی من نبوده و نیست. بلکه برعکس، حمایت و پشتیبانی‌هایش همیشه مشوق من بوده است. علاوه بر این، او برخلاف بسیاری از زنان ایرانی دیگر، از زندگی در آمریکا خوشش نمی‌آمد. محیط آنجا، به‌خصوص روابط آزاد دخترها و پسرها را نمی‌پسندید. بارها با هم صحبت کرده بودیم و او می‌گفت که اگر نمی‌توانیم به ایران برگردیم، بهتر است به یکی از کشورهای اسلامی مهاجرت کنیم. او به الجزایر و مصر، خصوصاً عبدالناصر خیلی علاقمند بود. در دوره‌ای که سفر به الجزایر در برنامه کار بود و پرویز امین به الجزایر رفته بود، خیلی تلاش کرد که یک کار آموزشی تخصصی در الجزایر برای من پیدا کند که بتوانم از محل درآمد آن هزینه زندگی خانواده را تأمین کنم. این برنامه مورد استقبال و تأیید همسرم هم بود اما متأسفانه عملی نشد. بنابراین با هم مسئله وضعیت خانواده را بررسی کردیم و او پذیرفت که به ایران نزد پدر و مادرش برگردد و با آن‌ها زندگی کند. او می‌توانست خانه‌ای را که در کوی کاخ تهران، ابتدای بزرگراه رسالت کنونی، داشتیم برای تأمین هزینه زندگی اجاره بدهد.

با این مقدمات و ملاحظات تمام وسایل منزل، هر آنچه را که برای زندگی در ایران مناسب بود همه را بسته‌بندی کردیم و به یک شرکت کشتی‌رانی در نیویورک برای حمل به ایران (خرمشهر) تحویل دادیم. آنچه را که توانستیم فروختیم و باقیمانده را به یک مؤسسه خیریه اهدا کردیم. از دانشگاه استعفا دادم و با دکتر اسمیت و همکاران دانشگاهی‌ام، به عنوان برگشت به ایران خداحافظی کردم و سپس در اوایل جولای ۱۹۶۴ با کشتی کوئین ماری از نیویورک به مقصد بندر لوهاور، فرانسه، به همراه همسر و چهار فرزندم، آمریکا را ترک کردیم.

در کشتی برای سرگرمی مسافران، انواع و اقسام تفریحات برنامه‌ریزی شده بود. از جمله برای بچه‌های مسافران مسابقه نقاشی برگزار شد و نقاشی‌های خلیل و سارا هر دو برنده اول شدند و جایزه گرفتند. کشتی یک خبرنگار روزانه داشت و خبر مسابقه و اسامی برندگان، خلیل و سارا، در آن چاپ شد.

در پاریس چند روزی ماندیم. قرار بود به اتفاق خانواده به برلن برویم و چند روزی با برادرم دکتر کاظم یزدی باشیم. اما ماجرای توقیف گذرنامه صادق قطب‌زاده که پیش آمد خانواده را با قطار به برلن فرستادم و خود به سوئیس رفتم تا صادق را پیدا کرده و سعی کنم شاید بتوانم یک گذرنامه مصری برای او بگیرم. در سوئیس نتوانستم صادق را پیدا کنم و ناچار با قطار به برلن رفتم و به خانواده ملحق شدم.

۶. مشکل برگشت خانواده به ایران

در برلن نامه‌هایی از جانب دوستان نهضتی تهران به آدرس برادرم در برلن، برایم رسید مبنی بر این که اوضاع سیاسی برای نهضتی‌ها بسیار وخیم است و توصیه کرده بودند که حتی خانواده را هم به ایران نفرستیم. این توصیه‌ها کار من و خانواده‌ام را بسیار مشکل‌تر و پیچیده‌تر کرد. سفر ما به اروپا مصادف بود با اول تابستان، یعنی فصل توریسم در اروپا و شلوغ‌ترین فصل. مشکل اول در برلن، پیدا کردن جا برای خانواده بود. برادرم یک اتاق کوچک در آپارتمانی اجاره کرده بود که علاوه بر امکانات بسیار محدود و مختصر، صاحبخانه اجازه آوردن مهمان را به او نمی‌داد. تلاش او برای یافتن حتی یک اتاق برای ما بی‌نتیجه بود. او تنها توانست در اتاق مهمانخانه آپارتمانی، گوشه‌ای را برای خوابیدن شب‌های خانواده اجاره کند. کسان دیگری هم شب‌ها به آن آپارتمان می‌آمدند. چند شبی را در آن آپارتمان با وضعی بسیار نامطلوب سر کردیم. نامه و توصیه دوستان داخل برنامه‌های ما را به کلی برهم زده بود. با برادرم مشورت کردم و قرار شد قبل از هرکار از دوستان داخل توضیحات بیشتری بخواهم. برادرم با آقای مهندس جلال آشتیانی ساکن مونیخ آلمان، در تماس بود و گفت که او عازم ایران است. با او تلفنی صحبت کردم و ضمن شرح ماجرا، بدون ذکر مقصد نهایی سفرم، از ایشان خواهش کردم که در ایران با آقای دکتر سید احمد حاج سید جوادی تماس بگیرد و از او کمک بخواهد.

خانواده □ ۸۳۷

آقای مهندس جلال آشتیانی فرزند میرزا مهدی آشتیانی از اساتید برجسته فلسفه و از مؤسسين برجسته و متفکر نهضت خدادا پرستان سوسیالیست و از دوستان نزدیک برادرم، دکتر کاظم بود. خود من به هنگام عضویت و فعالیت در نهضت خدادا پرستان سوسیالیست با او خیلی نزدیک بودم و روش، خلق و خوی او را در نهضت بهتر از دیگران می‌پسندیدم.

او قول داد که این کار را انجام دهد. بنابر توصیه برادرم، به کلن برای دیدن یکی از دوستان قدیمی، دکتر احمد شهسا رفتم. دکتر شهسا از همشهریان فاضل و درستکار قدیم ما بود. هنگام دانشجویی با نهضت خدادا پرستان نیز رفت و آمد داشت. با مجله فروغ علم، ارگان انجمن اسلامی دانشجویان همکاری می‌کرد. او کارشناسی علوم سیاسی خود را از دانشکده حقوق دریافت کرده بود و در حالی که هیچ‌کس را به‌عنوان پارتی یا معرف نداشت در امتحان ورودی وزارت امور خارجه شرکت کرده و قبول شده بود. او به رغم کار در وزارت امور خارجه، رابطه‌اش را با برادرم قطع نکرده بود. از برلن با قطار به کلن رفتم و او را دیدم. او را همچنان، شاداب، بذله‌گو، نکته‌سنج یافتیم. از او پرسیدم چرا هر چند بار به ایران می‌رود و بعد دوباره به مأموریت خارج می‌آید. گفت، وقتی آدم مدتی در ایران می‌ماند احساس تهی بودن و خلأ آدمیت خود را می‌نماید. جو سیاسی و اجتماعی یک جامعه استبدادزده، چنین احساسی را در آدمی به‌وجود می‌آورد. بنابراین هر چند سال یک بار، مأموریت می‌گیرم به خارج می‌آیم تا فراموشم نشود که آدم هستم و زندگی آدم‌وار چگونه است!!

بدون آنکه وارد مسائل خاصی بشوم، در مورد سفر خانواده‌ام به تهران نظر او را جویا شدم. او برای من توضیح داد که سیاست دولت، که سفیر نیز آن را پیگیری می‌کند، برگرداندن همه مخالفین به ایران است. بنابراین اگر کاری نکرده‌ای که موجب نگرانی‌ات باشد و فعالیت‌ها در حدود همین کارهایی است که دانشجویان و جبهه ملی کرده‌اند و می‌کنند جای نگرانی نیست، حتی خودت هم می‌توانی بروی. البته من نمی‌توانستم به او درباره برنامه‌هایی که داریم چیزی بگویم. از او تشکر کردم.

بعد از برگشت از کلن به برلن، به دلیل گرانی هتل‌ها و سختی پیدا کردن جای مناسب، بعد از مشورت با دوستان نهضتی، از برادرم خداحافظی کردم و به اتفاق خانواده به برن، پایتخت سوئیس رفتم.

۸۳۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

هر قدر اقامت چند روزه در برلن برای خانواده سخت و مشکل بود، اقامت در کنار رودخانه‌ای در برن بسیار آرام کننده و برای خانواده و به خصوص برای خلیل و سارا دلنشین بود. چادری را در کنار رودخانه حدود شبی ۲ یا ۳ فرانک سوئیس اجاره کرده بودیم. آقای بهرام راستین، که بچه‌های ما او را عمو پیترو صدا می‌کردند در این سفر همراه ما بود. بهرام و برادرش فریبرز، هر دو از اعضای بسیار علاقمند نهضت آزادی و هر دو دانشجوی و از بستگان پرویز امین بودند. بهرام جوانی بسیار متین، درست‌کردار و صمیمی بود. آب رودخانه بسیار آرام و حرکت آن ملایم بود. محل مخصوص شنا در رودخانه حدود ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر بود. خلیل و سارا شنا کردن را خوب بلد بودند. با وجود این می‌رفتند در ابتدای این قسمت روی آب می‌خوابیدند و جریان آب آنها را به انتهای آن قسمت می‌رسانید. بعضی از روزها با خانواده به بازدید از قسمت‌های مختلف شهر برن می‌رفتیم. در کنار رودخانه، که از مرکز شهر عبور می‌کرد و در یک قسمت حفاظت شده، چند خرس نگهداری می‌شدند. تماشای آن خرس‌ها برای بچه‌ها خیلی سرگرم کننده بود.

از برن با منزل مهندس آشتیانی تماس می‌گرفتم تا بالاخره او از ایران برگشت و گزارش داد که آقای صدر به وسیله یکی از دوستان قدیم، پرونده مرا در ساواک دیده و ارزیابی کرده و گفته است که جرائم بسیار سنگین است و تمام جزئیات فعالیت‌ها در آن منعکس می‌باشد. برای اطمینان خاطر از صحت این امر، نشانی هم داده بود و آن حضور خلیل پسر ۶ ساله‌ام با پرچم ایران در دست در جلوی صف تظاهرکنندگان در نیویورک به مناسبت سالروز قیام ملی ۳۰ تیر بود. آن تظاهرات و راه‌پیمایی از مقابل ساختمان دانشگاه کلمبیا تا کاخ سازمان ملل متحد برگزار شده بود که من هم به اتفاق پسرم شرکت کرده بودم و خلیل جلوی صف تظاهرکنندگان حرکت می‌کرد.

آقای صدر هم نظر داده بودند که خانواده را نفرستم. نگران آن بودند که برای بازگرداندن من به ایران خانواده را تحت فشار قرار بدهند.

به این ترتیب، قطعی بود که نمی‌توانم خانواده را به ایران بفرستم. ولی در اروپا یا آمریکا نیز نمی‌توانستم آنها را نگه دارم. یکی از دلایلی که می‌خواستم خانواده را به ایران بفرستم، بیماری شدید و سخت زخم معده و ناراحتی‌های همسرم بود. زندگی

خانواده □ ۸۳۹

در آمریکا، به دور از پدر و مادر و بستگان، گرفتاری مستمر و دایم من در فعالیت‌ها، تنهایی در شهری غریب، اضطراب‌های طبیعی ناشی از فعالیت‌های سیاسی، و با وجود همه اینها، اداره کردن بچه‌های کوچکمان او را به شدت فرسوده و ناراحت کرده بود. توصیه‌های اکید دوستان در مورد خانواده‌ام مرا در وضع بسیار بدی قرار داده بود. راهی را آغاز کرده بودیم و نمی‌توانستیم ادامه ندهیم. تنها راه این بود که آنها را هم با خود به مصر ببرم. بدون آن که از وضعیت سیاسی و اجتماعی و شرایط اقتصادی و غیره در مصر اطلاعات کافی داشته باشم. همان‌طور که گفتم همسرم این مسائل را می‌فهمید. او زنی روشن و فداکار بود. با پیشنهاد سفر به مصر مخالفتی نکرد. برای سفر به قاهره ما نمی‌خواستیم از گذرنامه‌های ایرانی خود استفاده کنیم و باید منتظر اقدامات مقامات مصر و صدور اجازه سفرهای مصری می‌شدیم. بعد از چند هفته، مقدمات سفر فراهم شد. با «عمو پیترو» خداحافظی کردیم و در اواسط تابستان ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) به اتفاق همسر و چهار فرزندمان راهی قاهره شدیم.

۷. استقرار در قاهره

مقامات مصری برای هیئت ما دو آپارتمان در کنار هم، در یکی از ساختمان‌های چند طبقه متعلق به ارتش در نظر گرفته بودند. این ساختمان در یکی از کوچه‌های فرعی از میدان کبری/القبة، که قصر معروف «قبة» نیز در این میدان است، واقع شده بود. هر یک از این دو آپارتمان دو اتاق خواب داشت که با حداقل امکانات مجهز شده بود. در یکی از آنها خانواده ما و در دیگری اعضای گروه جای گرفتند.

اولین مسئله برای خانواده ما، ادامه تحصیل بچه‌ها بود. خلیل و سارا دانش‌آموز دبستانی بودند و به دلیل عدم آشنایی با زبان عربی لاجرم نمی‌توانستند به مدارس عادی مصر بروند. بعد از انجام پاره‌ای تحقیقات معلوم شد تنها یک مدرسه به نام مدرسه/النصر در قاهره وجود دارد که در آنجا تدریس دروس به زبان انگلیسی است. ثبت نام در این مدرسه بسیار مشکل و نیاز به موافقت و دستور مقامات دولت دارد. رابط دولت مصر با گروه ما، این مشکل را حل کرد و خلیل و سارا، با شروع سال تحصیلی، به این مدرسه رفتند. لیلی را هم در یک مهد کودک گذاشتیم. اگرچه زبان

۸۴۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

مکالمه در این مهد کودک عربی بود، اما لیلائی ما با مشکلی روبرو نشد. او به سرعت زبان عربی را فراگرفت. او حتی اشعار عربی را حفظ کرده بود و بسیار هم خوب می‌خواند. اما اگر در وسط خواندن اشعار به هر دلیلی متوقف می‌شد برای ادامه خواندن اشعار باید دوباره از اول شروع کند. او با معلم خود به نام «ابلا بتی» خیلی دوست شده بود. اما مشکل روزانه و نگرانی همسرم یوسف بود. او به شدت بیمار شده بود و بدنش به طور دردناکی می‌خارید و او باخارش مداوم بدنش را زخم کرده بود. با کمک رابط دولت مصر ابتداء به یک پزشک متخصص اطفال و سپس متخصص پوست مراجعه کردیم. معلوم شد که نوعی «کک»، معروف به کک آلمانی او را می‌گزند. این کک‌ها هنگام گزیدن تخم نوزاد خود را زیر پوست منتقل می‌کنند. این خارش واکنش بدن به تخم این حشره است. تنها راه درمان رعایت بهداشت و شستشوی دائم با صابون‌های ضد عفونی کننده است. اما منشاء این کک‌ها با طغیان رودخانه نیل مربوط می‌شد. به این ترتیب که فاضلاب تمام ساختمان‌های شهر قاهره به رودخانه نیل تخلیه می‌شدند. شهر قاهره فاقد سیستم آگوی مدرن بود. در فصل معینی با افزایش بارش باران‌های موسمی در مناطق جنوبی مصر و در سرچشمه‌های رودخانه، سطح آب رودخانه بالا می‌آمد و در نتیجه فاضلاب ساختمان‌ها پس می‌زد و از دریچه‌های کف خیابان‌ها و کوچه‌ها بیرون می‌ریخت. به عبارتی کف کوچه‌ها و خیابان‌ها را فاضلاب فرا می‌گرفت. هم زمان انواع جانوران موزی، به خصوص موش‌ها همه جا پراکنده می‌شدند. علاوه براین، انواع حشرات از جمله همین کک‌های آلمانی به جان مردم می‌افتادند. یوسف ما هم قربانی حملات این کک‌ها شده بود. هر قدر هم رعایت می‌کردیم نمی‌شد. بعد از آنکه خانواده به بیروت منتقل شد و برای مدتی از صابون‌های ضد عفونی کننده مخصوص برای شستشوی یوسف استفاده می‌کردیم این مشکل به کلی رفع شد.

۸. دیدار همسرم با پدرش

بعد از خروج از آمریکا، آدرس ما در فرانکفورت معین شده بود. اعضای خانواده همه فکر می‌کردند که من و همسرم و بچه‌ها مقیم در فرانکفورت آلمان هستیم. پدر و مادر همسرم از بیماری و کسالت وی باخبر شده بودند و به رغم کهولت تصمیم

خانواده □ ۸۴۱

می‌گیرند برای دیدن دخترشان به بیروت بیایند. تلگرافی به آدرس ما در فرانکفورت می‌فرستند و تاریخ ورود خودشان را به بیروت خبر می‌دهند و درخواست می‌کنند که همسرم برای دیدن آنها به بیروت برود. این تلگراف وقتی به ما در قاهره رسید دو یا سه هفته گذشته بود. من بلافاصله به بیروت رفتم و به آدرس هتلی که داده بودند مراجعه کردم. اما گفتند که آنها چند روز پیش از بیروت به دمشق رفتند. از بیروت با آدرس دمشق تماس گرفتم، گفتند، چند روز پیش دمشق را به مقصد کربلا و نجف ترک کرده‌اند. از بیروت با آقای سید حسن مدنی در نجف تماس گرفتم. ایشان پیگیری و تحقیق کردند و جواب دادند که روز قبل به ایران برگشته‌اند. من از همان‌جا با منزل پدر همسرم در تهران تماس گرفتم و درخواست کردم اگر ممکن هست بار دیگر به بیروت بیایند. این برای آنها مشکل بود. اما بالاخره پدر همسرم، باقر طلیعه را راضی کردم و با ایشان یک قراری در بیروت گذاشتم. در بیروت یک آپارتمان کوچکی را در منطقه رأس بیروت اجاره کردم و مراتب را به همسرم با تلگراف به آدرس صندوق پستی محسن فهمی اطلاع دادم. همسرم به اتفاق دخترمان لیلی و پسرمان یوسف، به بیروت آمد و منتظر آمدن پدر شد و من به قاهره برگشتم. اما ماجرا به همین جا ختم نشد. همسرم از بیروت آدرس محل اقامت خود را به پدرش خبر می‌دهد و منتظر می‌ماند. اما این انتظار خیلی طول می‌کشد. در این فاصله یک شب خواب می‌بیند که حضرت زینب او را دعوت می‌کند که به زیارت ایشان برود. او روز بعد با تشویش، اما با شوق بچه‌ها را برمی‌دارد و عازم سفر به دمشق می‌شود. اما به جای سفر با ماشین‌های سواری که نسبتاً ارزان و بسیار سریع و مرتب به دمشق می‌رفتند، از اتوبوس‌های مسافری در میدان شهدای بیروت استفاده می‌کند. در مرز ورودی به سوریه، هنگامی که از او پاسپورت و مدارک مطالبه می‌کنند، تازه متوجه می‌شود که کلیه مدارک و پول‌های او را در اتوبوس به سرقت برده‌اند. بسیار ناراحت می‌شود. در حالی که نمی‌توانست به شام برود و پولی هم برای برگشتن از مرز به بیروت نداشت. اما بالاخره با کمک مأموران مرزی، یک سواری شخصی او را به بیروت به محل آپارتمان مسکونی می‌رساند. وقتی سرایدار ایشان را می‌بیند که بسیار ناراحت و غمزه است، با خنده می‌گوید، قسمت این بوده است، برو بالا کسی در آپارتمان منتظر شماست. همسرم وقتی وارد آپارتمان می‌شود با پدرش روبرو می‌شود.

۸۴۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

شرح هیجان این دیدار غیرممکن است. پدرش می‌گوید اگر امروز نمی‌آمدی و تو را نمی‌دیدم، لاجرم به تهران برمی‌گشتم. ایام بسیار خوشی را با هم داشتند که آن خود نیاز به شرح و تفصیل دارد. آقای طلّیعه دو هفته در بیروت پیش دخترش ماند و سپس به تهران برگشت. متأسفانه من نتوانستم در آن تاریخ به بیروت بروم و با پدر همسرم دیداری داشته باشم.

۹. انتقال خانواده به بیروت

بعد از این دیدار، همسر با بچه‌ها به قاهره برگشت. در فرودگاه قاهره با مشکل ورود روبرو شد. اما با کمک نماینده و رابط ریاست جمهوری مسئله حل شد. این تجربه باعث شد که با همسر مشورت کردیم که خانواده را کلاً به بیروت منتقل کنیم. عوارض امنیتی زندگی در بیروت به مراتب کمتر از قاهره بود. از بیروت می‌توانستیم راحت تر از قاهره ارتباط عادی خود را با خانواده و برخی از دوستان داشته باشیم. بنابراین، هنگامی که سال تحصیلی تمام شد، یعنی اول تابستان ۱۹۶۵، خانواده به بیروت منتقل شدند. در همان ساختمان قبلی در راس بیروت آپارتمانی اجاره کردیم و خانواده مستقر شدند و من به قاهره برگشتم. با نظر و تصویب دوستان، محل استقرار من نیز به بیروت منتقل شد و از آن جا برای پیگیری عملیات سفر می‌کردم.

۱۰. روابط خانواده‌ام با خانواده امام موسی صدر

با استقرار در بیروت ارتباط با آقای صدر منظم‌تر و نزدیک‌تر شد. در همان ابتدای اسکان ما در بیروت، آقای صدر کل خانواده را به منزلشان دعوت کردند تا خانواده‌ها با هم آشنا شوند. آقای صدر این آشنایی را هم لازم و هم به خصوص برای خانواده خودش مفید می‌دانست. به زودی یک دوستی و نزدیکی صمیمانه‌ای میان دو خانواده به وجود آمد. همسر و خواهر آقای صدر و فرزندان‌شان روابط بسیار گرمی با همسرم پیدا کردند. نوعی هم‌دلی، هم‌دردی و احساس مشترک، آنها را چنان نزدیک کرد که هنوز هم بعد از گذشت چندین دهه هم چنان ادامه دارد.

با استقرار در بیروت یکی از اولین مسایل و نگرانی‌های ما درس و مدرسه بچه‌ها، در آن موقع خلیل و سارا، بود. در قاهره، آنها به مدرسه ویژه‌ای می‌رفتند. در بیروت، مدرسه‌های خارجی بودند اما هم خیلی گران بودند و هم ما علاقه‌ای نداشتیم بچه‌ها

خانواده □ ۸۴۳

را به این مدارس بفرستیم. از آقای صدر در این مورد کمک خواستیم. ایشان چند مدرسه را در بیروت معرفی کردند. یکی از آنها، مدرسه مقاصد، از نوع مدرسه علوی در ایران، بود که توسط یک گروه اسلامی (سنی مذهب) اداره می‌شد. با بعضی از خانواده‌های ایرانی که سال‌ها ساکن بیروت بودند مشورت کردم، آنها هم همین مدارس را به ما توصیه کردند. چندین نوبت با مسؤولان مدرسه دیدار و گفتگو کردم. اما از دیدگاه‌ها و برنامه‌های آنان قانع نشدم. وقتی موضوع را با آقای صدر مطرح کردم ایشان جواب داد که معیار شما در مدیریت مدرسه، تجربه شما با نظم مدارس آمریکاست. اما وقتی شما در بیروت با افراد مشورت می‌کنید آنها در چارچوب تجربه و دانش خودشان درباره این مدارس داوری می‌کنند. بالاخره بعد از بررسی‌های فراوان آنها را در «مدرسه راس بیروت» در نزدیکی منزلتان ثبت نام کردیم. در مجموع از سایر مدارس بهتر بود. بچه‌ها در مدرسه مشکلی نداشتند. آنها هم یاد گرفته بودند که چگونه خود را با شرایط جدید وفق دهند. فقط در یک نوبت خلیل با معلمش درگیری پیدا کرد. هنگامی که معلم پشت به کلاس روی تخته سیاه چیزی می‌نوشت یا می‌کشید، یکی از شاگردان کار زشتی انجام داد. معلم برگشت و از کلاس پرسید کی بود؟ کسی جواب نداد. معلم، کل کلاس را تنبیه کرد. خلیل اعتراض کرد و گفت این وظیفه شماست خاطی را پیدا کنید و حق ندارید مرا که تقصیری ندارم تنبیه کنید. این درگیری با وساطت مدیر مدرسه خاتمه پیدا کرد.

زندگی در بیروت برای بچه‌های ما از جهاتی خیلی خوب بود. محل مسکونی ما با دریا فاصله کمی داشت و ما در هر فرصتی بچه‌ها را برای شنا به دریا می‌بردیم. منظره غروب آفتاب در دریای مدیترانه در ساحل بیروت بسیار زیبا و تماشایی بود.

۱۱. دیدار با اکرم حریری

اکرم حریری، خواهر آقای مهندس حسین حریری، از زمان دانش‌آموزی در جلسات دینی خانم کاتوزیان و در فعالیتهای «انجمن اسلامی بانوان» با علاقه و جدیت شرکت می‌کرد. در همین دوره، میان او و همسر دوستی و رفاقت صمیمانه‌ای به وجود آمد. هنگامی که ما در بیروت مستقر شده بودیم، آقای مهندس حریری، سر راه برگشت از انگلیس به ایران در بیروت توقیفی کردند و ما را با دیدن خود بسیار خوشحال کردند. او خبر داد که اکرم خانم، دانشگاه را تمام کرده و می‌خواهد برای

۸۴۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

ادامه تحصیل به آمریکا برو، اما مایل است سری به ما در بیروت بزند. ما استقبال کردیم. اکرم خانم آمد و به جمع خانواده ما پیوست. از محیط بیروت خوشش آمد و تصمیم گرفت در دانشگاه آمریکایی بیروت ادامه تحصیل بدهد. او ثبت نام کرد و مدتی هم به دانشگاه رفت. اما بنا به عللی، در نهایت، برای ادامه تحصیل به ایلی‌نویز آمریکا رفت. در مدت چند ماهی که با ما بود، برای همسر و فرزندانم بسیار مغتنم بود. او اکثراً به همراه همسر و فرزندان به کنار دریا و یا دیدار مناطق زیبا و تماشایی اطراف بیروت، از جمله غار جیتا و رودخانه معروف به «نهر الکلب» می‌رفت. بچه‌های ما به او «خاله اکرم» می‌گفتند و خیلی علاقمند شده بودند (پیوست‌ها).

غار جئیتا، نظیر غار علی‌صدر، (همدان) بسیار زیباست و در درون آن نه‌ری روان است که قایق‌های ویژه‌ای تماشاگران را به گردش در غار می‌برد.

۱۲. سفر به بیت‌المقدس و زیارت مسجدالاقصی

در اوائل سال ۱۹۶۶ روابط ایران با لبنان برهم خورد و در نهایت به قطع روابط انجامید. دولت ایران سفر به لبنان را ممنوع اعلام کرد. در لبنان فشار بر ایرانیان بالا گرفت. به رغم تمام قناعت‌هایی که می‌کردیم وضع مالی و معیشتی ما دچار مشکل شد. در نتیجه با برادرم دکتر کاظم یزدی در تهران تماس گرفتم و خواهش کردم از محل اجاره منزل ما مبلغی پول بفرستند که سخت نیازمندیم. در فصل حج بود که برادرم از دمشق به ما زنگ زد و اطلاع داد که به اتفاق دکتر عباس حائری به حج رفته بودند و در راه بازگشت به ایران هستند و چون دولت ایران سفر به لبنان را منع کرده است و دولت لبنان هم به ایرانیان اجازه ورود نمی‌دهد از ما خواست به دمشق برویم. ضمناً گفت که برایم پول آورده است. خوشحال شدیم. ولی پول موجودی جیب ما آن اندازه بود که با آن به دمشق برویم و اگر برادرم را نمی‌دیدم نمی‌دانستم چه‌طور به بیروت برگردیم. اما چاره‌ای هم نداشتیم. کل خانواده به دمشق رفتیم. این دیدار هم برای برادرم و دوست بسیار خوب قدیمی و هم برای خانواده ما بسیار لذت بخش بود. خصوصاً که با دریافت پول از برادرم از عسرت و فشار اقتصادی برای مدتی نجات پیدا کردیم. به پیشنهاد برادرم برای یک سفر سه - چهار روزه به بیت‌المقدس یک سواری دربست کرایه کردیم. راننده یک مسیحی فلسطینی و مرد

خانواده □ ۸۴۵

شریفی بود. او به تمام راه‌های بیابانی و خیابان‌ها بسیار آشنا بود. در بیت المقدس تمام هتل‌ها پر بود و هیچ جایی برای استراحت پیدا نشد. راننده فلسطینی ما توانست از صاحب هتلی اجازه بگیرد که ما شب‌ها در راهروی هتل او بخوابیم. بیت المقدس مملو از جمعیت بود. کاروان‌های زیادی از زائران خانه خدا، به خصوص زائران ترکیه که با اتوبوس عازم به ترکیه بودند، برای زیارت بیت المقدس آمده بودند و این همزمان بود با عید پاک مسیحیان و عید روشاشانا یا هاشاشانای یهودیان. جمعیت انبوهی از مومنان سه دین بزرگ ابراهیمی از ملیت‌های مختلف، همه در کنار هم بدون احساس کینه و نفرتی نسبت به یک دیگر به انجام مراسم مذهبی خود مشغول بودند. ما هم به زیارت مسجدالاقصی و مسجد صخره رفتیم. در زیرزمین مسجدالاقصی از اتاقی که زکریا در آن جا نماز می‌خواند و جایی که مریم برای عبادت معتکف می‌شد و جایی راکه عیسی مسیح حواریون را اندرز می‌داد، دیدن کردیم. به مسجد صخره رفتیم و از جایی که گفته می‌شد پیامبر(ص) در جریان «اسراء» از مکه به آنجا و از آنجا به «معراج» رفته بود دیدن کردیم. گنبد طلایی که اکنون همه جا به عنوان سمبل مسجدالاقصی از آن استفاده می‌شود در واقع گنبد مسجد صخره است که در زمان کینگ حسین پادشاه اردن ساخته شده است. سپس به زیارت مسجد عمر و کنیسه قیامت رفتیم. کنیسه قیامت در بالای تپه‌ای قرار دارد که به اعتقاد مسیحیان، عیسی مسیح در این جا به صلیب کشیده شد و دفن شد و از اینجا به آسمان رفت. مسجد عمر دیوار به دیوار این کنیسه ساخته شده و یکی از قدیمی ترین مساجد در اسلام است. گفته می‌شود هنگامی که مسلمانان شهر بیت المقدس را محاصره کرده بودند، رومیان به این شرط حاضر به تسلیم شهر شدند که «قیصر یا شاه» مسلمانان بیاید و شخصاً به او تسلیم شوند. آن‌ها تصور می‌کردند که سربازان مسلمان برای سزار یا شاه خودشان آن جور دلیرانه می‌جنگیدند و می‌خواستند او را از نزدیک به بینند. وقتی به عمر خیر دادند او آمد و هنگامی که از کنیسه قیامت دیدن کرد. موقع نماز ظهر عمر از کنیسه خارج شد و بیرون از آن در پشت دیوار به نماز ایستاد. بعد از نماز از او پرسیدند که چرا نماز را در درون کنیسه نخواندی؟ در پاسخ گفت اگر من در داخل کنیسه نماز می‌خواندم مسلمانان به بهانه این که خلیفه ما در

۸۴۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

این جا نماز خوانده است آن را تبدیل به مسجد و حق مسیحیان را از آنان سلب می‌کردند.

در این سفر هم‌چنین از شهر الخلیل و محل دفن حضرت ابراهیم، همسران ابراهیم و اسماعیل دیدن کردیم. به زیارت مدفن حضرت موسی رفتیم. به تماشای بحرالامیت و شنای در آن رفتیم. غلظت نمک در این دریا به حدی است که کسی زیر آب نمی‌رود و روی آب می‌ماند. راننده فلسطینی ما را به همه‌جا برد و همه جا را تماشا کردیم و سپس به دمشق و بعد از خداحافظی با برادرم و دکتر حائری به بیروت برگشتیم. این یکی از بهترین خاطرات همه اعضای خانواده ما از اقامت در بیروت بود.

۱۳. بازگشت به آمریکا

هنگامی که از سفر به بیت‌المقدس و دمشق به بیروت برگشتیم نامه‌ای از دکتر اسمیت رسیده بود که در آن خبر داده بود که من می‌توانم از اول ترم دانشگاهی (اوائل سپتامبر) کارم را در دانشگاه فرلی دیکنسون شروع کنم. هم‌چنین اطلاع داده بود که اوراق لازم برای گرفتن ویزا را برای سفارت آمریکا در بیروت فرستاده است. این در جواب نامه‌ای بود که من به مناسبت تبریک عید پاک مسیحیان برای او فرستاده بودم و او در جوابم خواسته بود که برای ادامه پژوهش‌های مشترکمان به آمریکا برگردم. به این ترتیب امکان برگشتنم به آمریکا فراهم شد. با نامه‌هایی که دانشگاه برای سفارت آمریکا فرستاده بود ویزای سفر بدون مشکل صادر شد. کنسول آمریکا تنها ایرادی که از ما گرفت این بود که چون یوسف متولد امریکاست برای سفر به خارج از آمریکا می‌بایستی برای او گذرنامه آمریکا را می‌گرفتیم. خارج کردن یک تبعه آمریکا بدون گذرنامه جرم است اما چون شما نمی‌دانستید، بر شما ایرادی نیست اما برای برگشتن باید گذرنامه آمریکایی داشته باشد. با این مقدمه کنسول یک گذرنامه آمریکایی برای یوسف صادر کرد.

برای بازگشت به آمریکا به جای پرواز یکسره به نیویورک، که هزینه آن برای ما سنگین بود، برنامه ریزی کردیم که از بیروت با کشتی به آتن برویم و از آنجا با قطار به فرانکفورت و از آن جا با هواپیما به نیویورک برویم. در این میان، نامه‌ای از ایران

خانواده □ ۸۴۷

برای همسرم از خواهرش، طوسی خانم رسید که برای دیدارش می‌خواهد به همراه همسرش به لبنان بیاید. در پاسخ، ضمن توضیح برنامه سفر از او خواستیم که به یونان بیاید. و آن‌ها هم قبول کردند.

سفر با کشتی در دریای مدیترانه بسیار مطبوع بود. کشتی ابتدا در پورت سعید (مصر) برای تخلیه بار و پیاده و سوار کردن مسافر لنگر انداخت. مسافران اجازه خروج از کشتی را نداشتند. دریای مدیترانه در این بندر بسیار زیبا بود. ده‌ها دلفین در اطراف کشتی بالا و پایین می‌پریدند. غواصان و شناگران جوان عرب در اطراف کشتی می‌چرخیدند و مسافران کمک‌های خود را به صورت سکه به آب می‌انداختند و آن‌ها با سرعت و مهارت سکه‌ها را از آب می‌گرفتند. در اسکندریه کشتی یک روز تمام توقف داشت و مسافری می‌توانستند برای دیدن شهر از کشتی بیرون بروند. ما هم بیرون رفتیم و برای دیدن شهر یک تاکسی برای تمام روز کرایه کردیم و راننده که جوانی بسیار مودب بود ما را به تمام مراکز دیدنی شهر از جمله پارک و باغ وحش و نیز یک مقبره کهن برد. مصریان عهد باستان برای دفن مردگان خود، در دیواره‌های یک سالن بزرگ حفر شده در عمق زمین سوراخ‌هایی به ابعاد یک تابوت حمل جنازه، کنده بودند، چیزی شبیه صندوق‌های نگهداری جنازه‌ها در یک مرکز پزشکی قانونی و مرده‌های مومیایی شده را در آن‌ها جا می‌دادند.

کشتی در یونان در بندر... لنگر انداخت. اطلاعات ورود کشتی به بندر را قبلاً به خواهر خانم و باجناقم، آقای نجم الدین ملیحی داده بودیم. آن‌ها زودتر از ما به آتن آمده و در بندر منتظر ما بودند. به اتفاق آن‌ها به هتل رفتیم. سه یا چهار روز با آن‌ها در یونان بودیم. تمام جاهای دینی آتن را با هم دیدیم. این دیدار برای همه ما، به خصوص برای همسرم بعد از آن همه ناراحتی‌ها در قاهره، بسیار لذت بخش بود. خواهر خانم و همسرش هر دو فرهنگی بودند و برای این سفر ناچاراً مرخصی گرفته بودند. آن‌ها با ما به ایستگاه قطار آتن - فرانکفورت آمدند و ما را بدرقه کردند و سپس به ایران بازگشتند. سفر با قطار از آتن به فرانکفورت از میان کوه‌ها و مزارع و جنگل‌های کشورهای اروپای شرقی عبور می‌کرد. هنگام عبور از منطقه مسلمان نشین یوگسلاوی سابق تماشای مناره‌های مساجد برای ما بسیار جالب بود.

۸۴۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

پرواز از فرانکفورت به نیویورک راحت انجام شد. از فرودگاه بین‌المللی کنیدی با هلیکوپترهای مسافربر به فرودگاه نوآرک در نیوجرسی و از آن جا با یک سواری به شهر موریتون رفتیم. هنگامی که بازگشت ما به امریکا قطعی شد از یکی از دوستان خانوادگی در موریتون خواهش کرده بودیم برای ما در همان حوالی منزل خودش خانه ای اجاره و برای ورود ما آماده کند و این کار شده بود.

روز بعد با دکتر/اسمیت تماس گرفتم و ورودمان را خبر دادم و بعد از چند روز استراحت و تهیه مایحتاج زندگی کار خود را در دانشگاه شروع کردم. دکتر/اسمیت هیچ اطلاعی از فعالیت‌های ما نداشت به او گفته شده بود که به ایران رفته‌ایم و برمی‌گردیم.

۱۴. سفر همسرم به ایران

همان‌طوری که در فصل اول: فعالیت‌های علمی - تخصصی آورده‌ام بعد از یک سال کار در فرلی دیکنسون موقعیت جدید برای کار علمی در دانشکده پزشکی بیلور - مرکز پزشکی تگزاس در هیوستون فراهم شد و قرار شد از اول سال تحصیلی جدید، سپتامبر ۱۹۶۷ شروع کنم.

در تابستان ۱۹۶۷، بعد از اتمام مدرسه بچه‌ها، مقدمات حرکت به تگزاس را تدارک دیدیم. همسرم مریم فرزند پنجم را حامله بود. هر دوی ما بعد از پشت سر گذاشتن ماجراها و هیجانان فراوان در مصر و خاورمیانه به آرامش نیاز شدیدی داشتیم. او به طور جدی نیاز داشت به دیدن پدر مادر و اقوامش به ایران برود. اما قبل از سفرش به ایران برنامه مسافرات به کانادا و بازدید از نمایندگی بزرگ اکسپو ۶۷ را به اجرا گذاشتیم. در همان روزهای اول برگشت به امریکا و شروع به کار در دانشگاه یک ماشین شورولت استیشن واگن دست دوم خریدیم. بعد از تعطیل مدارس در اول تابستان، با این ماشین به سوی شمال آمریکا و کانادا حرکت کردیم. دکتر/اسمیت، رئیس مرکز تحقیقات در فرلی دیکنسون، با نهایت مهربانی و با اصرار ویلای خود را در ساحل اقیانوس اطلس در ایالت ماین، شمال شرقی آمریکا، در یک دهکده ساحلی به نام باره‌ربور، در اختیار ما گذاشت. قبل از رفتن به کانادا دو هفته خوبی را در آنجا

خانواده □ ۸۴۹

گذرانیدیم. روزها در کنار دریا بودیم یا به تماشای مناظر بسیار زیبای طبیعی اطراف می‌رفتیم. به بچه‌ها، خلیل و زیبا کمک می‌کردم که انواع صدفهای دریائی را جمع‌آوری کنند و سپس شب‌ها در کنار بخاری- شومینه- می‌نشستیم و به کمک دائرةالمعارف موجود در کتابخانه ویلا، صدف‌ها را شناسائی می‌کردیم. خلیل و زیبا یاد گرفتند که چگونه فیش‌های علمی تهیه کنند. از ایالت ماین به نمایشگاه بین‌المللی اکسپو ۶۷ در مونترال کانادا رفتیم و در یکی از پارک‌های اطراف نمایشگاه چادر زدیم. در برگشت از کانادا نیز همه جا در پارک‌ها چادر می‌زدیم و از مناظر زیبای طبیعت لذت می‌بردیم.

در راه بازگشت از کانادا به نیوجرسی یک شب دیروقت به یک پارک عمومی رسیدیم و به زحمت جایی را پیدا کردیم و چادر زدیم، اما وقتی صبح بیدار شدیم چادر ما را آب گرفته بود. معلوم شد شب آب دریاچه بالا آمده است. بعد از برگشت به نیوجرسی، همسرم با دو پسرمان، خلیل و یوسف، عازم تهران شد و دو دخترمان، سارا و لیلی پیش من ماندند. علت سفر همسرم به همراه خلیل و یوسف این بود که خلیل آن سال دبستان را تمام کرده بود و سال بعد دبیرستان را شروع می‌کرد. برای آشنائی بیشتر او با فرهنگ ملی ایرانی و اسلامی کشورمان، فکر کرده بودیم که خلیل دبیرستان را در ایران درس بخواند و سپس برای دانشگاه برگردد به آمریکا. همه میل داشتیم با هم به ایران برگردیم. اما وضعیت سیاسی - امنیتی من چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. یوسف پسر دیگرمان در آن موقع ۵-۶ ساله و کوچکترین عضو خانواده ما بود و نمی‌توانست پیش من تنها بماند. بنابراین، همسرم با یوسف و خلیل پس از برگشت از سفر کانادا به تهران پرواز کردند.

۱۵. حرکت به هیوستون - تکزاس

بعد از رفتن همسرم و دو فرزندمان به ایران، از فرلی دیکنسون رسماً استعفا دادم و با جمع‌آوری اثاث منزل به همراه سارا و لیلی با ماشین به سوی جنوب و تکزاس حرکت کردیم و این اولین سفر ما به این مناطق جنوبی بود. فاصله بین موریتون و هیوستون را در سه روز طی کردیم.

کار جدیدم را در بیلور می‌بایستی از اول سپتامبر ۶۷ شروع می‌کردم و باید جوری

۸۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

حرکت می‌کردم و به هیوستون می‌رسیدم که فرصت برای تهیه منزل و ثبت نام بچه‌ها در مدرسه را داشته باشم. حدود ده روز قبل از موعد به هیوستون وارد شدیم و در یک متل ارزان‌قیمت در اطراف مرکز پزشکی اتاقی گرفتم. روز بعد به دفتر دانشکده برای کمک جهت پیدا کردن مسکن مراجعه کردم اما خیلی مفید نبود. بعد از مراجعات مکرر بالاخره آپارتمانی در جنوب غربی شهر، به فاصله ۶-۷ میلی محل کارم پیدا کردم. اسم بچه‌ها را در مدرسه محل ثبت کردم. در آن موقع سارا حدود ۸-۹ سال و لیلی ۷ سال داشت. مشکل اساسی این بود که وقتی بچه‌ها از مدرسه به منزل برمی‌گشتند، تا من از سر کار برگردم آنها چند ساعتی در منزل تنها می‌ماندند و این، در یک شهر غریب موجب نگرانی و ناراحتی خیال من بود. به سارا آموزش‌های لازم را دادم که وقتی از مدرسه به آپارتمان برمی‌گردند با کسی حرف نزنند و در را از داخل قفل کنند و هرکس هم در زد، در را باز نکنند. سارا از وظیفه‌ای که به عهده گرفته بود، نظارت برخواهرش و تنها کدبانوی منزل، راضی و خوشحال بود و به خوبی از عهده وظائفش برمی‌آمد. آپارتمان مفروش بود و حداقل وسائل اولیه، یخچال، اجاق گاز و غیره را داشت. یک فروشگاه بزرگ، روبروی آپارتمان‌های مسکونی قرار داشت. تمام نیازهای هفته را از آنجا می‌خریدیم.

شهر هیوستون، در جنوب شرقی ایالت تکزاس در فاصله کوتاهی از خلیج مکزیک قرار دارد. هوای آن اکثراً گرم، مرطوب و شرجی است. باران‌های هیوستون معروف است. وقتی می‌بارد، ناگهانی می‌بارد. هوا صاف، آفتابی و روشن و مطبوع است. اما ناگهان ابرها می‌آیند، هوا تاریک می‌شود و آسمان می‌غرد و می‌بارد. و چه بارشی، گویی دروازه‌های آسمان باز شده‌اند و خزینه‌های خود را خالی می‌کنند. در مدت کمتر از یک ساعت تمامی خیابان‌ها را آب فرا می‌گیرد. برای هدایت آب طوفان به سوی خلیج مکزیک، یک خندق بزرگ به عمق ۲۰ متر یا بیشتر که پهنای آن در قعر خندق ۴-۵ متر و در بالا هم سطح با خیابان عرض آن حدود ۵۰ متر است و از وسط شهر عبور می‌کند و به خلیج مکزیک می‌ریزد. شعبه‌ها و شاخه‌های این خندق یا مسیل، آب‌های اطراف را به مسیل اصلی هدایت می‌کنند. در شرایط عادی آب مختصری در قعر خندق جاری است. در دو طرف این جوی آب، پیاده‌روهایی به

عرض ۲-۳ متر درست شده است که در سرتاسر مسیر خندق ادامه دارد. در روزهای غیربارانی، مردم در آنجا دوچرخه‌سواری می‌کنند. برای پیمودن عرض یا طول شهر با دوچرخه، این پیاده‌رو جای مناسبی است. اما وقتی باران‌های موسمی می‌بارد در ظرف کمتر از یکساعت نه تنها مسیل یا خندق پر می‌شود و بلکه آب به سطح خیابان‌های کنار مسیل می‌ریزد و همه جا را می‌پوشاند و به کوچه‌های اطراف سرازیر می‌شود. هیوستون پایتخت تهویه دنیا است. تمامی مغازه‌ها، فروشگاه‌ها، مراکز مختلف اداری، پزشکی، منازل مسکونی، ماشین‌ها، همه به تهویه و خنک‌کن مجهز هستند. بدون تهویه زندگی در هیوستون بسیار مشکل و تا حدی غیرممکن است.

هیوستون، به تدریج از یک مرکز نفتی و تولید پنبه، به یک شهر بین‌المللی تبدیل شده است و در طی ۲۵-۳۰ سال گذشته به سرعت توسعه پیدا کرده و به یک مرکز بزرگ علمی - پزشکی تبدیل شده است. مسیحیان بابتیست در ایالات جنوبی هیوستون اکثریت را دارند. قبل از سفرم به تکزاس، همکارانم در دانشگاه فرلی دیکسون تصور می‌کردند که من به عنوان یک مسلمان با بابتیست‌ها، که فرقه بسیار متعصبی هستند، مشکل پیدا خواهم کرد. اما برخلاف نظر آنها من هرگز احساس نکردم که به خاطر دینم مورد بی‌مهری قرار گرفته‌ام.

۱۶. بازگشت همسر و خرید خانه

در اواخر ماه دسامبر ۱۹۶۷ همسرم با خلیل و یوسف و مریم دختر جدیدمان که سه ماهه شده بود از ایران برگشت. سفر به ایران در مجموع برای او بسیار مفید بود و تا حدودی جبران فشارهای گذشته شده بود. اما برخلاف برنامه و نظرمان خلیل را مجبور شده بود با خود برگرداند. نظر و هدف اولیه ما این بود که خلیل دوره دبیرستان را در ایران بماند و بگذراند. بعد از ورود به ایران، او در دبیرستان کمال، که توسط دوستان مسلمان و تحصیل کرده تأسیس شده و زیر نظر دکتر *یدالله سجایی* اداره می‌شد، ثبت نام کرده بود. اما تقریباً بدون استثناء، تمامی دوستان نهضت توصیه کرده بودند، که او را برگردانیم. همه احساس نگرانی می‌کردند. به این ترتیب متأسفانه خلیل نتوانست بیش از سه ماه در مدرسه کمال بماند. در این دوره کوتاه البته مشکلات خاص خود را داشت. فارسی را درست بلد نبود بنابراین مشکل داشت. اما

۸۵۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

در همان دوره کوتاه، محیط مدرسه به خصوص شخصیت برجسته دکتر سحابی و برخوردهای پدرا نه و صمیمی ایشان، اثرات عمیقی بر روی او باقی گذاشت و خاطرات بسیار لطیف و عمیقی در خلیل ایجاد کرد.

با برگشتن خانواده به هیوستون، ادامه زندگی در آپارتمان استیجاری بسیار مشکل بود. لاجرم می‌بایستی تغییر مکان می‌دادیم و به جای زندگی در آپارتمان، که برای یک خانواده بزرگی مثل ما، سخت بود یک منزل پیدا می‌کردیم و آن، هم مشکل و هم گران بود. به یک واسطه املاک مراجعه کردیم. او وقتی وضع ما را دید، به ما پیشنهاد خرید یک خانه را داد. تصور خرید خانه برای ما مشکل بود. هنگامی که در نیوجرسی بودم دکتر اسمیت خیلی اصرار می‌کرد ما خانه‌ای بخریم. اما در آن موقع خریدن خانه، مترادف با «اقامت» در آمریکا بود. و این برای ما، هم من و هم همسرم، ثقیل و غیرقابل هضم بود. اما این بار با توجه به فعالیت‌هایی که داشتیم و پرونده‌های سنگین در ساواک، چاره‌ای جز اقامت در آمریکا برایمان باقی نمانده بود. ضمناً خرید خانه مزایای متعددی داشت، اما امکانات مالی کافی نداشتیم. واسطه املاک، به ما خانه‌ای را نشان داد که خود او فروشنده بود. از ما پرسید چقدر می‌توانیم پول تهیه کنیم؟ تمام موجودی من، با گرفتن کمی قرض حدود ۲۰۰۰ دلار می‌شد. این خانه در یک منطقه مسکونی نسبتاً خوبی در شهر هیوستون واقع شده بود. سه اتاق خواب و تمام امکانات را داشت و با مرکز پزشکی نیز بیش از ۶ مایل فاصله نداشت. بهای خانه را ۱۸۰۰۰ دلار توافق کردیم. یازده هزار دلار بدهی بانک به ما، به عنوان خریدار منتقل شد. با ۲۰۰۰ دلاری که داشتیم هزینه انتقال به اضافه کمی از بهای منزل را دادیم و ۶ هزار دلار هم فروشنده به ما وام داد که ماهیانه به او برگردانیم. اقساط بانک، شامل اصل و فرع و مالیات مستغلات و سایر هزینه‌ها حدود ۱۱۵ دلار در ماه بود، قسط دوم حدود ۸۰ دلار در ماه شد. به این ترتیب با پرداخت مبلغی حدود ۲۰۰۰ دلار و ماهیانه ۱۹۵ دلار صاحب خانه شدیم. اقساط ماهیانه به مراتب کمتر از اجاره یک آپارتمان بود. به منزل جدید نقل مکان کردیم و زندگی جدیدی را آغاز کردیم. همسرم به زودی گواهی رانندگی خود را گرفت و هنگامی که اقساط وام دوم تمام شد، ماشین تازه‌ای خریدیم تا او بتواند راحت تر به تمشیت امور منزل و خانواده بپردازد. در همین خانه بود که ما اولین جلسات اسلامی را برگزار کردیم.

خانواده □ ۸۵۳

خرید خانه، فرصتی به ما داد تا با چهره دیگری از زندگی مردم عادی آشنا شویم. به موجب قوانین آمریکا، اگر مرد متأهل بخواهد خانه‌ای را بخرد به نام زن و شوهر، هر دو خواهد بود. از اقساط ماهیانه، بهره‌ای که بابت وام مسکن پرداخت می‌شود و مالیات بر مستغلات، همه قابل کسر کردن از مالیات قابل پرداخت به دولت فدرال می‌باشد و این در مقایسه با اجاره منزل، به نفع خریداران خانه است. متوجه شدیم که بانک مرکزی آمریکا- فدرال رزرو- بهره وام مسکن در تمام آمریکا را کنترل می‌کند و با بالا و پائین بردن آن، بازار صنعت مسکن را مهار می‌کند. مثلاً اگر عرضه مسکن زیادتر از تقاضا و بازار آن کساد باشد، بانک فدرال، با پائین آوردن بهره وام مسکن، مانع سرمایه‌گذاری بیشتر در صنعت مسکن می‌شود. و از طرف دیگر پائین بودن نرخ بهره سبب بالا رفتن تقاضا می‌شود. برعکس اگر عرضه کمتر از تقاضا باشد، نرخ بهره را بالا می‌برد تا از یک طرف سبب تشویق سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در مسکن و از طرف دیگر موجب کاهش تقاضا برای مسکن بشود.

هم‌چنین مطلع شدم که مالیات مستغلات صرفاً برای تأمین هزینه‌های آموزش و پرورش است. شورای شهر که منتخب مردم است برحسب نیاز شهر، میزان مالیات مستغلات را تعیین می‌کند و بانک وصول‌کننده این مالیات، آنرا مستقیماً به حساب آموزش و پرورش شهر واریز می‌کند. مدارس عمومی شهر، شامل دبستانها و دبیرستانها، برای همه مجانی و بسیار مجهز است. هزینه‌ها از محل مالیات‌ها تأمین می‌شود. اعضای شورای آموزش و پرورش شهر را خود مردم انتخاب می‌کنند و هر بخش شهر نیز مستقل است. پدرها و مادرهای دانش‌آموزان از طریق انجمن‌های خانه و مدرسه یا اولیاء و مربیان نقش فعال و نظارت‌کننده بر سیستم را ایفا می‌کنند. بعد از اتمام دوره «ما بعد دکترا- Post Doctoral» و شروع به کار جدید و افزایش حقوق منزل جدیدی با امکانات بیشتر و بهتر خریدیم. یکی از پزشکان مرکز پزشکی این خانه را خودش به سبک معماری اسپانیایی یا موریش که در واقع سبک اسلامی است ساخته بود. این خانه را به مبلغ ۶۰۰۰۰ دلار خریدیم. وام خانه، حدود ۳۰۰۰۰ دلار به ما منتقل شد. منزل قبلی را که فروختیم حدود ۱۰۰۰۰ دلار به دست آوردیم. با فروش خانه‌ای که در تهران داشتیم بخشی از بهای این خانه تأمین شد. باقی مانده قیمت خانه

۸۵۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

را فروشنده به ما وام داد و ما قسط ماهیانه وام بانک و فروشنده را می‌پرداختیم که چندان سنگین نبود.

۱۷. سفر خانوادگی به نیومکزیکو

خانواده به سرعت خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. خلیل، سارا و لیلی به مدرسه و یوسف به مهد کودک رفتند. با خبر شدم که انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در تعطیلات کریسمس و سال نو همایش منطقه ای در دانشگاه نیومکزیکو برگزار می‌کند. درحالی که کارم را تازه در دانشکده پزشکی بیلور شروع کرده بودم با گرفتن چند روز مرخصی به اتفاق خانواده برای شرکت در این همایش براه افتادیم. فاصله هیوستون با این شهر بیش از ۱۰۰۰ مایل است. اگرچه بزرگ راه‌ها کار رانندگی را آسان کرده‌اند اما قسمت اعظم این راه از صحرای خشک و بی آب و علف جنوب تگزاس عبور می‌کند. به رغم گرمای شدید و بی‌آبی در این منطقه، انواع و اقسام کاکتوس‌ها در اندازه‌های متنوع را در این مسیر دیدیم. همایش درمحل دانشگاه و با استفاده از امکانات دانشگاه برگزار شده بود. با شرکت در این همایش بار دیگر موفق به دیدار دوستان مسلمان غیرایرانی فعال در این انجمن شدم. همه از این دیدار خوشحال شدیم. برنامه همایش روی هم رفته خوب و برای خانواده هم مفید بود.

۱۸. سفر مادر و پدر به آمریکا

بعد از برگشت از خاورمیانه به آمریکا در سال ۱۹۶۷ کاملاً معلوم بود که با توجه به مسائل سیاسی و امنیتی بازگشت به ایران یا حتی سفر برای دیدار با خانواده تا زمانی که شاه برسرکار است میسر نیست. خبر محاکمه غیابی در دادگاه نظامی و محکومیت‌ام این جمع بندی را تائید کرد. بنابراین، از پدر و مادرم درخواست کردم حال که من نمی‌توانم به ایران بیایم آنها به آمریکا بیایند. از برادرانم خواهش کردم که ترتیب سفر پدر و مادرم را به آمریکا بدهند. اقدامات لازم انجام شد و در مرحله اول مادرم در سال ۱۳۵۴ به تنهایی به آمریکا سفر کرد. این سفر از طریق پاریس به هیوستون انجام شد. در این سفر مادرم یک شب در پاریس توقف کرد. صادق قطب زاده مادر را از فرودگاه پاریس به منزل خود برد و سپس روز بعد او را

خانواده □ ۸۵۵

تا فرودگاه برای پرواز مستقیم از پاریس به هیوستون همراهی کرد. در فرودگاه هیوستون کل خانواده به استقبال مادر رفتیم. لحظه ورود او به سالن فرودگاه برای تک تک اعضای خانواده لحظه‌ای فراموش نشدنی بود. مادرم با یک ماتو و روسری و با گام‌هائی آرام اما استوار وارد سالن فرودگاه و سپس بعد از عبور از محل کنترل گذرنامه به سالن انتظار وارد شد. دیداری بعد از ۱۵ سال دوری و فراق. در آن سال‌ها، برخلاف این روزها که به یمن انقلاب الکترونیک ارتباط و تماس گسترده در هر ساعت از شبانه روز با هر کجای دنیا به راحتی امکان پذیر است، نمی‌توانستیم به راحتی با پدر و مادر و سایر عزیزان تماس بگیریم. تلفن منزل ما در ایران هنوز وصل نشده بود. بنابراین ما نمی‌توانستیم با آن‌ها تماس بگیریم. منزل پدر و مادر همسر در یوسف آباد تهران بود. در این شهرک یک تلفن‌خانه مرکزی، با تلفن‌های مغناطیسی قدیم بود که ارتباط تلفنی از این مرکز برقرار می‌شد. برای تماس از آمریکا ما ابتدا اپراتور شهرمان را می‌گرفتیم و شماره تلفن مقصد را می‌دادیم. او از طریق مرکز تلفن پاریس با مرکز تلفن تهران تماس می‌گرفت. این مرکز به نوبه خود اپراتور مرکز یوسف‌آباد را می‌گرفت و او تماس با شماره مورد نظر را برقرار می‌ساخت. در این گونه تماس‌ها، کیفیت صدا چندان خوب نبود. اغلب در وسط صحبت تلفن قطع می‌شد و ما مجبور بودیم دوباره با اپراتور شهر محل اقامتمان تماس بگیریم و ضمن اطلاع دادن قطع تلفن از او بخواهیم که بار دیگر اقدام کند. خوشبختانه شرکت‌های خدمات تلفن خصوصی است و چون رابطه تلفنی قطع شده بود، هزینه‌ای به مشتری تحمیل نمی‌شد. ارتباط اصلی و مرتب ما با خانواده بیشتر از طریق نامه بود. این البته خود موجب آن شده است که چه من و چه همسرم یادگارهای خوبی از پدر و مادرهایمان و سایر بستگان داشته باشیم. به هر تقدیر، شوق و هیجان ما، به خصوص فرزندانمان از دیدن مادر بزرگ و نیز مادر بزرگ از دیدار ما و نوه‌ها و صف‌ناشدنی است. روح تازه‌ای به خانواده ما دمیده شده بود. شب‌ها بچه‌ها دور مادر بزرگ جمع می‌شدند تا به داستان‌های او گوش بدهند. از میان فرزندان ما، ایمان، دختر کوچکمان، که حدود دو سال داشت و مریم که از او بزرگتر بود، بسیار به مادر بزرگ نزدیک شده بودند. مادر بزرگ رگ خواب آن‌ها را پیدا کرده بود و همیشه یک بسته

شکلات و آب نبات زیر بالش خود داشت و هر موقع ایمان با شیرین زبانی هایش و مریم با قیافه ای ساکت و آرام به سراغ مادر بزرگ می‌رفتند از او جایزه می‌گرفتند. ایمان بعضی شب‌ها اصرار داشت که حتماً کنار مادر بزرگ با گوش دادن به قصه‌های مادر بزرگ بخوابد. اگرچه من مجبور بودم روزها به سر کارم بروم، اما همسر من اغلب روزها مادر را به نقاط جالب و دیدنی شهر هیوستون، فروشگاه‌ها و نیز برای آزمایش‌های پزشکی می‌برد. روزهای تعطیل کل خانواده به گردش می‌رفتیم. بازدید از ناسا، مرکز فضایی آمریکا، برای مادرم بسیار جالب بود. در شهر بندری گالستون در کنار خلیج مکزیکو از یک دریاچه مصنوعی و بازی دلفین‌ها دیدار کردیم. یک نهنگ بزرگ اهلی شده نیز نمایش می‌داد. هنگامی که مربی‌اش به او دستور داد که دهانش را باز کند تا مربی دندان‌هایش را مسواک بزند، مادر با تعجب گفت این آمریکایی‌ها نه فقط انسان‌ها بلکه حتی حیوانات را هم اسیر خود کرده‌اند و هر طور دلشان بخواهد با آنها رفتار می‌کنند. در بعضی از روزهای تعطیل هفته مادر را پیاده به رستورانی نزدیک منزل، به فاصله حدود یک کیلومتر، می‌بردیم. این پیاده روی در ابتدا برای او کمی سنگین و مشکل بود. اما لذت همراهی بچه‌ها این راه را برای او قابل تحمل ساخته بود. این راه پیمائی که خود ورزشی بر ای مادر محسوب می‌شد بر سلامتی او اثر مثبتی بر جای گذاشت. زمانی که مادر در ایران بود، در هر نامه‌ای به من توصیه می‌کرد که به برادرم، مهندس علی (یزدی) - و خواهرم لیلی، همسر دکتر پایدارفر سر بزنم و آنها را تنها نگذارم. این برادر و خواهرم از من کوچک‌تر بودند. مادر می‌گفت: «تو بزرگی کن و به آنها سر بزن». برادرم علی با همسرش و خانواده در تنسی و خواهرم با همسر و فرزندان در چاپل هیل - کارولینای شمالی زندگی می‌کردند. برای مادرم دوری راه‌ها و شرایط کار و زندگی قابل تصور نبود. توضیحات من که راه‌ها دور است و دیدار آنها به سادگی میسر نیست او را قانع نمی‌کرد. چند روز بعد از ورودش به آمریکا - مرتب سراغ برادر و خواهرم را می‌گرفت. هم از آنها، در صحبت‌های تلفنی و هم از ما می‌پرسید پس چرا آنها به دیدنش نمی‌آیند. بالاخره از مرخصی سالیانه استفاده کردم و به همراه مادر و خانواده برای دیدن خواهرم در چاپل هیل - سفری طولانی را آغاز کردیم. در مسیر، مرتب مادر می‌پرسید پس چرا

خانواده □ ۸۵۷

نمی‌رسیم؟ در این سفر دو شب را در هتل‌های سر راه خوابیدیم تا بالاخره از کوه‌های دودی Smoky Mountains و رودخانه‌ها گذشتیم و به شهر چاپل هیل رسیدیم. در این سفر بود که مادرم متوجه دوری راه‌ها شد. اما سفر به هر حال سفری بسیار خوب و به یاد ماندنی برای خانواده بود. بچه‌های ما خاطرات خوبی از این سفر دارند. مادرم حدود چهار ماه پیش ما ماند. در همین سفر بود که او با فعالیت‌های ما در جامعه اسلامی شهر و همکاری با سایر مسلمانان ایرانی و غیرایرانی آشنا شد.

به یاد دارم که حسن‌خان، یکی از شیعیان فعال عضو جامعه اسلامی، جدای از جامعه در منزل خود مراسم عزاداری عاشورا را برگزار کرد. از من و خانواده نیز دعوت کرد. حسن‌خان تمام دیوارهای اتاق بزرگ پذیرایی و ناهارخوری منزل خود را با پارچه‌های سیاه به طور کامل پوشانیده بود. دکتر ظفر تقوی، یکی از مسلمانان شیعه فعال نیز با پدرش که از هند برای دیدار او آمده بود در این برنامه شرکت داشت. در این اتاق یک صندلی با پرده‌ای سیاه روی آن به عنوان منبر گذاشته بودند. صاحب خانه از من دعوت کرد که مراسم سوگواری را با شعر و نوحه شروع کنم. اما من عذر خواستم. به راستی من هیچ مرثیه‌ای را حفظ نداشتم. افراد حاضر در جلسه، زن و مرد، به دور هم حلقه زدند. همسر صاحب‌خانه، در حالی که ساری سیاهی پوشیده بود، بدون حجاب و با سر و سینه‌ای باز، از روی دفترچه‌ای شروع کرد به خواندن مرثیه و نوحه‌سیرایی و زنان و مردان حاضر در جلسه به دور او حلقه زدند و شروع کردند به سینه‌زنی. احساس و عاطفه‌ی دینی حاضرین بسیار شدید و تند بود و فضای جلسه بسیار سوگمندانه شده بود. بی‌تردید احساس مذهبی خیلی طبیعی و عارفانه بود اما بینش دینی غایب بود. بعد از انجام مراسم نوحه‌خوانی، پدر دکتر ظفر تقوی، مردی حدود ۶۰-۶۵ سال به منبر رفت و به زبان اردو روضه‌خوانی کرد. من چیزی از سخنان او نمی‌فهمیدم. اما طرز صحبت او نشان می‌داد که خطیب خوبی است. حاضرین، از جمله مادرم حسابی گریه کردند. بعد از اتمام مراسم، در راه برگشت به منزل از مادرم پرسیدم که آیا صحبت‌های خطیب را می‌فهمیدید؟ گفت خیر، گفتم پس برای چی گریه می‌کردی؟ گفت نیازی نداشتم حرف‌های او را بفهمم اما طرز صحبتش مرا به یاد امام حسین و یارانش انداخت و گریه کردم. در بسیاری از مراسم

سوگواری برای امام حسین(ع) نیز چنین است. به یاد دارم که مطهری داستانی را از تاج نقل می‌کند که دو تن از علمای نجف یا کربلا با هم درباره مراسم عاشورا بحث و گفتگو می‌کردند. یکی از آنها می‌گفت مردم توجهی به گفتار خطیب و واعظ نمی‌کنند، اما در جو و شرایط روضه‌خوانی، برای امام حسین گریه می‌کنند و نه بر اثر سخنان خطیب. اما آن دیگری مخالف این داوری بود و کارشان به شرط‌بندی کشید. خطیب اول، رفت بالای منبر و شروع کرد به صحبت کردن تا رسید به شرح جریان انتقال اسرای کربلا به شام. او در ذکر مصیبت اسیران شرح داد که هوای صحرا به شدت گرم و داغ بود. گویی خورشید آن چنان پائین آمده بود که روغن در مغزها می‌جوشید. اما زمین صحرا از شدت سرما یخ زده بود. پای شتران بر روی یخها می‌لغزید و اسیران از روی شترها به زمین می‌افتادند و ... مردم به شدت بر سر و صورت خود می‌کوفتند. خطیب وقتی از منبر پائین آمد، شرط‌بندی را برده بود.»

احساس مذهبی یک پدیده وجودی در درون انسان است. مادر صاحبخانه زنی بود حدود شاید ۵۰ سال. برای رفتن به مراسم حج آن سال آماده می‌شد. اما لباس او همان ساری معروف هندی - پاکستانی بود که معمولاً قسمت کمر و ناف زن بیرون است. در دیدارهای دوستانه خانوادگی، همسرم به وضع لباس او، خصوصاً که در حال رفتن به حج بود، ایراد گرفت. اما او با کمال آرامش و خونسردی، آن نوع لباس را بد نمی‌دانست و می‌گفت، آن قسمت از بدن زن که در لباس ساری بیرون می‌ماند، بلااشکال است (عورت حساب نمی‌شود). به عبارت دیگر این نوع رفتارها، از یک طرف وجود احساس مذهبی شدید و از طرف دیگر، نفوذ عمیق سنت‌های فرهنگی و نیز بی‌اطلاعی از آموزه‌های دینی و سطحی‌نگری را نشان می‌داد.

در این مدت همسرم، مادرم را برای آزمایش‌های پزشکی به مرکز پزشکی تگزاس برد و یک چک آپ کامل صورت گرفت. مادرم در هنگام ازدواج با پدرم سواد داشت، می‌خواند و می‌نوشت. اما هنگامی که پدرم شاید یک سال بعد از ازدواجش برای تحصیل حوزوی به قم رفت - مادرم برای او نامه ای نوشت و به مناسبت در نامه‌های خود به پدرم ابراز عشق و محبت کرده بود: *ای نامه که می‌روی به سویش - از جانب من بیوس رویش*. پدربزرگ با اقامت پدرم در قم موافق نبود و به او نامه نوشت که اگر می‌خواستی بروی قم، چرا مسئولیت دختر مردم را قبول کردی و حال او را تنها

خانواده □ ۸۵۹

گذاشته‌ای - باید برگردی - وقتی پدرم برگشت - از نامه‌نویسی مادرم ابراز ناخشنودی کرد و از او خواست که دیگر دست به قلم و کاغذ نبرد. و چنین هم شد. اما هنگامی که مادر نزد ما آمد، برای او دفتری خریدم و او شروع کرد به تمرین خط نویسی و چه خط زیبایی داشت. ما هنوز آن دفتر را داریم.

در همین سفر بود که مادرم درباره رویا (خدیجه) برادرزاده‌ام، دختر دکتر اسماعیل با ما صحبت کرد و او را برای نامزدی و ازدواج با خلیل ما که سال اول دانشگاه بود کاندیدا کرد. مادر آنقدر از رویا نزد خلیل تعریف کرد که رضایت او را جلب کرد. مادرم بعد از برگشت به ایران با رویا و پدرش نیز صحبت و آنها را نیز راضی کرده بود. با همین مقدمات حدود یک سال بعد، ترتیب این ازدواج داده شد. به این شکل که برادرم در اواخر سال ۱۳۵۴ به اتفاق رویا به لندن آمدند و من هم به اتفاق خلیل به لندن رفتیم که مهمان دکتر رضا رئیسی طوسی بودیم. در آنجا خلیل و رویا روزها با هم - به گردش می‌رفتند و گفتگو می‌کردند و بالاخره هر دو اعلام توافق کردند - رویا به اتفاق پدرش به ایران برگشت و ما هم به آمریکا. سال بعد، ۱۳۵۵ - رویا به اتفاق پدر و مادرش و پدرم برای انجام مراسم ازدواج به آمریکا آمدند. برای شرکت در این مراسم، عموی ما، حاج رحیم آقا به اتفاق زن عمو و نیز آقای مهندس توسلی، به اتفاق خواهرم و فرزند کوچکشان، احمد آقا - به هیوستون آمد. از خاطرات به یاد ماندنی این دوران، سفر دسته جمعی خانواده به آستین برای گردش بود. من به علت فشار کار در بیمارستان نتوانستم آنها را همراهی کنم. در هنگام بازگشت از آستین به هیوستون، ماشین آنها دچار مشکل شده و در کنار جاده متوقف می‌شوند، یکی از رانندگان توقف و به آنها کمک می‌کند تا به یک ایستگاه بنزین و تعمیراتی برسند - بعد از انجام این کار و تعمیر ماشین، عموی من برای تشکر از مرد آمریکایی که آنها را کمک کرده بود، به سبک ایرانی نه تنها دست می‌دهد بلکه او را در بغل می‌گیرد و صورتش را می‌بوسد. مرد تگزاسی، که با این مراسم آشنا نبود، سخت یکه می‌خورد و آن را حمل بر نوعی تمایل غیرعادی می‌کند و از شدت عصبانیت، به داخل ماشین خود می‌رود و تفنگش را بر می‌دارد تا به عموی ما حمله کند. در این وقت همسر با زحمت زیاد به مرد تگزاسی حالی می‌کند که این مرد عموی همسر من است و از

ایران تازه آمده است و این یک رسم ایرانی است به علامت تشکر از کمک. به این ترتیب غائله ختم می‌شود.

۱۹. مشارکت خانواده در فعالیت‌های اسلامی

پس از آن که به آمریکا برگشتیم، مسئله تربیت بچه‌ها برایمان جدی‌تر شد. بچه‌ها در حال رشد و ورود به سن نوجوانی بودند. نگرانی من و همسر من این بود که چه باید بکنیم. ما می‌دانستیم که در شکل‌گیری شخصیت بچه‌ها سه نهاد یا منشاء مؤثرند: خانواده، جامعه و مدرسه. برای تربیت مؤثر فرزندان ارزش‌هایی که در خانه و خانواده و مدرسه و جامعه القاء می‌شوند، باید باهم هماهنگ باشند. اگر به فرزندان در مدرسه درس صدق و صفا و راستی و درستی بدهند، اما در درون خانه توسط پدر و مادر و یا در جامعه خلاف آنرا ببینند، نقش مدرسه چندان مؤثر نخواهد بود. عکس آن هم صادق است. در آمریکا نفوذ جامعه و مدرسه در افراد بسیار زیاد است و خانواده تا حدود زیادی تحت الشعاع آنها قرار دارد. شاید در هیچ زمانی و در هیچ جامعه‌ای، هویت و استقلال افراد جامعه تا به این حد که در آمریکا کاهش پیدا کرده است، سست یا ضعیف یا نابود نشده باشد. در جامعه آمریکا، انسجام خانواده تا حد بسیار زیادی یا از بین رفته یا مفهوم و معنای خود را از دست داده یا ضعیف شده است. فوکو *یاما*، امریکایی ژاپنی تباری که با نوشتن کتاب «پایان تاریخ» شهرتی پیدا کرد، در کتاب دیگری با عنوان «پایان نظم» از بین رفتن «سرمایه اجتماعی یا Social capital» را که فروپاشی خانواده یکی از ارکان اصلی آن است، به خوبی توضیح داده است.

با این توجهات، برای حفظ فرزندانمان تنها کافی نبود که سعی کنیم محیط خانواده اسلامی - اخلاقی باشد، بلکه باید سعی می‌کردیم، محیط بزرگتری، جامعه‌ای، در درون جامعه بزرگتر - جامعه اسلامی فراهم سازیم. محیط و جامعه‌ای که بچه‌ها بتوانند دوستان خود را از میان خانواده‌های مسلمان انتخاب کنند. اگر نمی‌توانند، یا نمی‌خواهند دوستان آمریکایی، پسر یا دختر داشته باشند و ما هم نمی‌خواستیم، اما نمی‌توانستند بدون دوست، هم‌سن و سال خود باشند. بنابراین فعالیت اسلامی و گرد هم آوردن خانواده‌های مسلمان به معنای ایجاد فضای اجتماعی، برای داشتن امکان دوست مسلمان برای فرزندانمان بود. البته باید بگویم خانواده‌های خوب و سالم

خانواده □ ۸۶۱

آمریکایی، غیرمسلمان هم بودند و هستند که می‌توانستیم در دوستی به آنها اعتماد کنیم. اما بهر حال بچه‌ها، نوجوانان، از طریق هم سن و سالهای خود بهتر چیز یاد می‌گیرند تا پدر و مادرها.

با این مقدمه و توجهات و هم به دلیل نیازهای روانی خودمان بود که با خانواده‌های مسلمان رابطه برقرار و فعالیت‌های اسلامی را سازماندهی کردیم. با همت همسرم اولین جلسات مطالعه گروهی قرآن با شرکت معدودی از مسلمانان هیوستون در منزل ما تشکیل شد. تلاش‌های همسرم و خانم ایمان ابوالسعود، همسر دکتر احمد القاضی همکار دکتر کولی جراح قلب در بیمارستان سنت لوک هیوستون در تشکیل و ادامه این جلسه خیلی موثر بود. فعالیت آن‌ها در به حرکت در آوردن سایر خانم‌های مسلمان شهر موثر بود. با تشکیل جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون و پیوستن تعداد قابل توجه خانواده‌های مسلمان، یکی از اهداف ما در مورد ایجاد یک جامعه کوچک اسلامی تا حدودی تأمین شد. فرزندان ما توانستند دوستان مسلمان هم سن و سال خود بیابند و در ارتباط با آن‌ها احساس هویت دینی خود را داشته باشند. همسرم نه تنها از این فعالیت‌ها پشتیبانی می‌کرد بلکه به‌طور فعال مشارکت هم داشت. به‌رغم مسئولیت سنگین خانواده از هر فرصتی حتی برای حضور در جلسات ایرانیان مقیم هیوستون هم استفاده می‌کرد. در یکی از جلسات عمومی انجمن اسلامی دانشجویان -گروه فارسی زبان در دانشگاه هیوستون که سخنرانی داشتم او نیز حضور پیدا کرد دانشجویان ایرانی از گروه‌های مختلف، موافق و مخالف نیز حضور داشتند. بعد از صحبت‌های من دانشجویانی که خود را عضو کنفدراسیون می‌دانستند به انجمن و فعالان آن و شخص من حمله کردند. از جمله گفتند که همسر من امریکایی است و فرزندان من از آخرین مدل ماشین‌های گران قیمت امریکایی استفاده می‌کنند. این سخنان بی اساس که بازتاب نادانی و تعصب بود دانشجویان مسلمان را ناراحت و جو جلسه را به شدت متشنج کرد. همسرم که با کمال خونسردی به این اباطیل گوش داده بود ناگهان برخاست و پشت تریبون رفت، خود را معرفی کرد و گفت افتخار می‌کند که ایرانی و آذری است و از پدرش مرحوم میرزا باقر طلیمه (خیابانی) که از آزادیخواهان صدر مشروطه در آذربایجان بود یاد کرد و گفت اختلاف سیاسی امری طبیعی است اما از این که افراد تحصیل کرده

۸۶۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

و دنیا دیده بی مطالعه سخنان نادرستی بگویند اظهار تاسف کرد. در سالهای دهه ۱۹۶۰ که در نیوجرسی بودیم در تظاهرات علیه استبداد سلطنتی پسر خلیل را با خود می‌بردم. (پیوست‌ها)

۲۰. سفر مادر همسرم به آمریکا و درگذشت او

در تابستان ۱۳۵۳ مادر همسرم برای دیدن پسرش آقای دکتر محمد طلیعه و دخترش به آمریکا آمد و چون بیمار هم بود در شیکاگو نزد پسرش ماند تا به بیماری اش رسیدگی شود. به اتفاق همسرم برای دیدنش به شیکاگو رفتیم. مادر در همان‌جا فوت کرد. برطبق نظر پدر همسرم قرار شد جنازه برای خاکسپاری به ایران فرستاده شود. برای انجام مراسم آماده سازی میت به شیکاگو رفتیم. برطبق سنن دینی، پسر نمی‌تواند مادر را غسل دهد. اما داماد می‌تواند. بنابر این با کمک همسرم و بعضی از خانم‌های دیگر بدن را شست و شوی دادیم. مطابق مقررات آمریکا بدن مومیائی شد و نماز میت خوانده شد. جمع کثیری از ایرانیان مقیم شیکاگو محبت کردند و در مراسم نماز ما را همراهی کردند. در مراسم خاکسپاری اش در ایران شه‌ریار شاعر برجسته ایران که پسر خوانده‌اش بود شعری را سرود که در دیوان شه‌ریار آمده است. شه‌ریار با خط خوش این شعر خود را به یادگار نوشت که تصویری از آن در خاطرات همسرم (در دست تدوین) آمده است.

۲۱. سفر همسرم به حج

پدر همسرم، باقر طلیعه در سال ۱۳۵۴ به رحمت ایزدی پیوست. روابط عاطفی بسیار عمیقی میان همسرم با پدرش وجود داشت. درگذشت پدر، خصوصاً نبودن در کنار پدر به هنگام بیماری او را سخت افسرده کرده بود. بعد از گذشت مدت کوتاهی سهم همسرم را از ماترک پدر برایش از ایران فرستادند. که با آن خانه جدیدی را خریدیم و اجاره دادیم. با دریافت این سرمایه همسرم مستطیع و واجب الحج شد. این سفر برای او از جهات روحی و معنوی و کمک به التیام زخم فراق پدر لازم بود. ابتدا تصمیم گرفتیم با هم به این سفر برویم. (همان‌طور که در جای دیگری شرح داده‌ام به دلایل امنیتی نتوانستیم او را همراهی کنیم) و او خود تنها به این سفر رفت. سفر من به حج بعد از پیروزی انقلاب در دوره ای که نماینده در مجلس بودم انجام شد. شرح

خانواده □ ۸۶۳

سفر همسرم به حج از جهاتی جالب است که او خود در خاطراتش آورده است. در این جا به این اندازه اکتفا می‌کنم که سفارت عربستان حاضر نبود به ایشان ویزا بدهد و می‌گفت بدون رجل محرم نمی‌تواند به این سفر برود.

۲۲. سفر به پاریس - نوفل لوشاتو

زمانی که از ورود ما به کویت جلوگیری شد، خبرش را دوستان کویتی، برادران مهری، به اطلاع خانواده رساندند. همسرم و فرزندانم خلیل و سارا نقش فعالی در خبر رسانی و ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر ایفا کردند. چند روز پس از استقرار در نوفل‌لوشاتو، همسرم اداره امور خانواده را به یکی از دوستان خانوادگی، خانم دخی یا ستوده سپرد و به نوفل‌لوشاتو آمد و چند هفته‌ای ماند و روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای با خانواده رهبر انقلاب پیدا کرد. هنگامی که شاه ایران را ترک کرد، دفتر کار مرا در هیوستون آتش زدند.

در جلد سوم خاطراتم که مربوط است به دوره فعالیت در نوفل‌لوشاتو شرح آن را داده‌ام. علاوه بر آتش زدن دفتر کارم در هیوستون، حملات و تعرضات و تهدیدها نسبت به اعضای خانواده ام از طرف عناصر ناشناس اما وابسته به شکست خوردگان از انقلاب و سازمان‌های امنیتی هوادار آنان چنان بالا گرفت که پلیس فرزندانمان را برای رفتن به مدرسه و برگشتن به منزل همراهی می‌کرد. این وضعیت بی‌تردید بار سنگینی را بر دوش همسر و خانواده ام تحمیل کرده بود.

۲۳. لوح تقدیر برای همسرم

هنگامی که در MIT بودم متوجه شدم که در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دوره دکترا، ضمن اعطای گواهی دکترا به دانشجویان فارغ‌التحصیل، یک گواهی‌نامه دکترای افتخاری هم به همسر دانشجویی که متأهل است داده می‌شود. فلسفه یا دلیل آن را چنین بیان می‌کنند که اگر همسر این دانشجو با او هم‌دلی، همکاری و کمک نمی‌کرد او موفق به اتمام دوره دکترای خود نمی‌شد. اعطای این گواهی‌نامه شناسایی نقش همسر در موفقیت این دانشجو و تقدیر از اوست.

هرکس که این خاطرات را بخواند متوجه می‌شود که برنامه روزانه سنگینی داشته‌ام.

۸۶۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

علاوه بر آن که وقت بسیار کمی را با خانواده صرف کرده‌ام، فعالیت سیاسی از نوع کارهای ما همیشه با تنش و اضطراب، به خصوص برای خانواده همراه است. بار سنگین اداره خانواده ما، از رسیدگی به فرزندان، نظارت بر تحصیل آن‌ها و خرید مایحتاج روزانه تا مسائل پزشکی، همه در حقیقت بر دوش همسرم بوده است. در چنین مناسبات و فعالیت‌ها از نوعی که ما درگیر آن بودیم، به کسی لوح تقدیر نداده‌اند و نمی‌دهند. برای ما و به تبع آن برای همسرانمان چیزی جز فشار و درد و غم و اندوه و ترس و اضطراب وجود ندارد. اما جهان ما، صاحبی و نظم و ترتیبی دارد. هیچ چیز بی‌حساب و کتاب نیست. ما هم به درخواست کسی و برای دریافت لوح تقدیر از کسی وارد این معرکه نشده ایم. اگر خداوند بپذیرد آن چه کرده‌ایم و می‌کنیم در راه خدمت به هموطنان و هموعانمان و برای جلب رضایت حق است. در راه جلب رضایت حق، همسر من و همسران ما از ما موفق‌تر و جلوتر هستند. و بالاخره این که اگر هم دلی، هم گامی و حمایت‌های بی‌دریغ همسرم نبود طی این راه هرگز برایم میسر نمی‌شد. خداوند او را جزای خیر عنایت فرماید.

پیوست‌های فصل ششم

پیوست ۱- خلیل در تظاهرات نیویورک ۱۹۶۲



۸۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۲. نمونه ای از نقاشی‌های همسر



خانواده □ ۸۶۷

پیوست ۳. با بهرام راستین و فرزندان در کنار رودخانه راین در برن قبل از سفر به قاهره ۱۹۶۴



پیوست ۴. اکرم حریری با خلیل، سارا، لیلی و یوسف در کنار نهر الکلک - بیروت ۱۹۶۶



۸۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۵ و ۶. با دانشجویان ایران دانشگاه امریکایی بیروت در شب چهارشنبه سوری سال ۱۳۴۵ در محوطه دانشگاه. آقایان رجایی خراسانی و ...





۸۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

پیوست ۷. با آقایان کورانی و سیدعبدالغفار سجادی در بیروت ۱۳۴۵

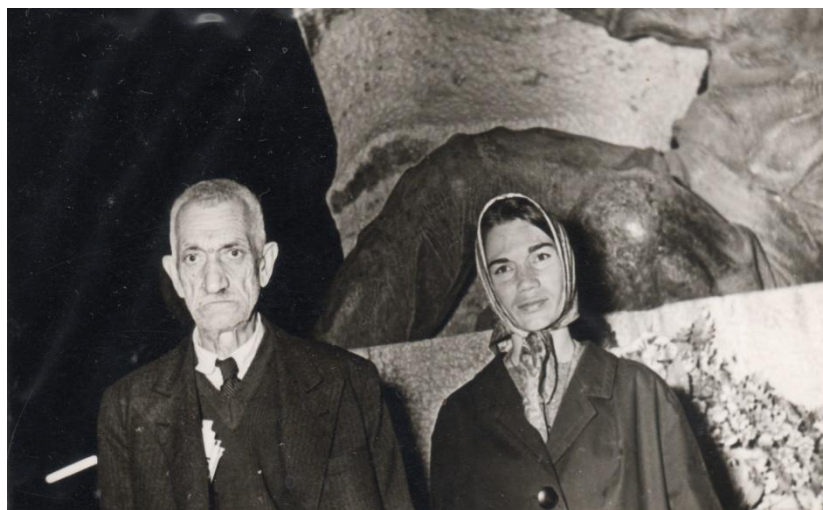


پیوست ۸ - همسرم با یک بانوی آمریکایی جدیدالاسلام



پیوست ۹. دیدار همسرم با پدرش در بیروت ۱۳۴۵

خانواده □ ۸۷۱



پیوست ۱۰. لیلی و یوسف با پدر بزرگ در بیروت، ۱۳۴۵



نمایه

- آپارتاید در آفریقای جنوبی، ۳۷۲، آزادی قلم، ۶۷۳
- آتاتورک، ۵۳۷، آزادی خواهان، ۵۰۱
- آتاشه نظامی ایران، ۶۴۲، آزادی خواهان صدر مشروطه، ۸۶۱
- آتش در خلیج، ۴۱۲، آزادی های دموکراتیک، ۶۸۷
- آتلانتا، ایالت جورجیا، ۶۵، آزمایشگاه تشخیص ایمنی، ۶۵
- آتلانتیک، نیوجرسی، ۴۱، آزمایشگاه های بل، ۳۰۲، ۶۴۷، ۸۳۴
- آتن، یونان، ۸۴۷، ۳۸۱، آستین، تگزاس، ۸۵۹
- آخن، آلمان، ۷۱۵، آستین، ۱۸۳
- آخوندی ها، شهید، ۷۱۲، آسمان خراش راکفلر، ۶۴۳
- آذربایجان، آذربایجان، ۸۰۳، ۸۶۱، آسیا، آسیایی، ۳۵۳، ۴۶۲، ۴۸۷، ۶۰۸
- آرام، احمد، ۳۳، ۵۰۹، ۶۵۵
- آرلینگتن، تگزاس، ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۶۵، آشتیانی، مهندس جلال، ۲۹۳، ۸۳۶
- ۴۰۰، ۸۳۸
- آرم مجاهدین اولیه، ۳۶۷، آفریده و آفریدگار، ۵۱۳
- آرمین، دکتر محسن، ۶۶، ۸۳، ۸۴، آفریقا، آفریقایی، آفریقایی تبار، ۴۹
- آرنز، ریچارد، پروفیسور، ۷۰۱، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹
- آریزونا، ایالت، ۲۹۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳
- آزادی بیان و قلم، ۶۷۲، آزادی خواهان، ۵۰۲
- ۸۰۲، ۶۳۲، ۴۸۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۳۵۳

۸۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۱۶, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۱, ۱۲۳,	آفریقای جنوبی, ۱۱۲, ۲۱۰, ۲۱۱,
۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۹, ۱۳۲, ۱۳۳,	۳۷۲, ۶۸۵, ۷۰۰
۱۳۸, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۵, ۱۴۶,	آکادمی بین‌المللی پاتولوژیست‌ها, ۶۶
۱۴۷, ۱۴۹, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۶۱,	آکادمیک, ۶۴
۱۶۳, ۱۶۶, ۱۶۸, ۱۷۱, ۱۷۲,	آگاه, علی, ۱۷۳, ۱۸۵, ۳۵۹, ۷۰۴
۱۷۳, ۱۷۹, ۱۸۴, ۱۸۷, ۱۸۸,	آل احمد, جلال, ۱۴۷, ۳۵۰
۱۹۲, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷,	آل بویه, ۷۸۹
۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵,	آل یاسین, دکتر, ۵۱۵
۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۳, ۲۵۵, ۲۶۵,	آلفا توکوفرول (ویتامین ای), ۴۴
۲۶۶, ۲۹۳, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۸,	آلمان, ۴۳, ۶۰, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۹۵,
۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۶,	۲۱۶, ۲۲۰, ۲۲۵, ۲۹۶, ۳۵۴,
۳۱۰, ۳۴۰, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۵۱,	۳۵۶, ۴۰۳, ۴۰۷, ۴۱۳, ۴۵۳,
۳۵۲, ۳۵۵, ۳۵۷, ۳۵۹, ۳۶۰,	۴۵۵, ۴۶۳, ۴۶۷, ۴۷۰, ۴۷۶,
۳۶۴, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۶۸, ۳۶۹,	۴۸۰, ۵۰۹, ۵۶۱, ۵۷۵, ۶۶۲,
۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹,	۷۸۷, ۷۹۱, ۸۴۰
۳۸۱, ۳۸۸, ۳۹۴, ۳۹۶, ۳۹۷,	آلمان شرقی, ۱۷۱, ۱۷۸
۴۰۰, ۴۰۱, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۰۹,	آلودگی ذهن, ۱۳۴
۴۱۲, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۹, ۴۲۲,	آمار رسمی سازمان ملل متحد, ۲۱۶
۴۳۱, ۴۴۰, ۴۴۲, ۴۴۴, ۴۴۷,	آمریکا, ۲۱, ۲۲, ۲۴, ۳۳, ۳۶, ۳۸,
۴۵۱, ۴۵۴, ۴۵۶, ۴۵۹, ۴۶۲,	۴۲, ۴۳, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۱, ۵۲,
۴۷۰, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۵۰۳,	۵۳, ۵۴, ۵۶, ۵۹, ۶۲, ۶۵, ۹۸,
۵۱۰, ۵۲۱, ۵۲۷, ۵۳۴, ۵۴۴,	۹۹, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۷, ۱۱۰, ۱۱۱,

نمایه □ ۸۷۵

آنتروپولوژیست‌های آمریکا, ۷۰۲	۵۵۰, ۵۵۴, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۸
آنتوفیلیت, ۴۶	۵۷۲, ۵۷۴, ۵۷۵, ۵۸۱, ۵۸۲
آنتی مارکسیست, ۳۸۶	۵۸۵, ۶۰۹, ۶۱۷, ۶۱۹, ۶۲۴
آنتی بیوتیک تتراسایکلین (ارومایسین), ۳۷	۶۲۷, ۶۲۹, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۴۱ ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۴, ۶۴۵, ۶۴۹
آنگولا, ۴۴۴, ۷۷۸	۶۵۱, ۶۵۵, ۶۵۷, ۶۵۸, ۶۶۲
آوا, حسین, ۱۸۶, ۴۱۱, ۷۰۳, ۷۳۳	۶۶۴, ۶۶۷, ۶۷۰, ۶۷۲, ۶۷۴
آهنگران, حمید, ۱۸۵	۶۷۶, ۶۸۱, ۶۸۲, ۶۸۵, ۶۸۸
آیت‌الله زاده اصفهانی, سید محمدموسی, ۵۱۹	۶۸۹, ۶۹۰, ۶۹۲, ۶۹۶, ۶۹۷ ۶۹۸, ۶۹۹, ۷۰۱, ۷۲۳, ۷۵۴
آیت‌اللهی, صادق, ۱۸۵, ۴۱۱	۷۷۱, ۷۷۴, ۷۷۷, ۷۷۹, ۷۸۳
آیت‌اللهی, کاظم, ۵۳۴	۷۸۴, ۷۸۷, ۷۸۸, ۷۸۹, ۷۹۱
آیزنهاور, ۴۶۲, ۵۸۱, ۷۲۴	۷۹۴, ۸۰۴, ۸۱۹, ۸۲۳, ۸۲۴
ابراهیمی, ایرج, ۷۸۱	۸۲۶, ۸۳۰, ۸۳۲, ۸۳۴, ۸۳۵
ابطحی, مهدی, ۳۲۷	۸۳۹, ۸۴۰, ۸۴۴, ۸۵۲, ۸۵۳, ۸۶۰
ابن سینا, ۸۲۲	آموزش سیاسی, ۴۰۸
ابن بابویه شهر ری, ۶۴۲	آموزش و پرورش, ۸۲۶, ۸۵۳
ابو امین, ۶۳۳	آموزگار, جمشید, ۶۸۰, ۷۰۵, ۷۶۸
ابو ایمان, ۵۹۶	۷۴۱, ۷۷۰
ابو جهاد, ۶۲۱, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۳	آنالز, مارتین, ۸۰۶
۶۳۶	آنتاگونیست‌های ویتامین‌ها در مواد
ابو زعیم, ۶۳۳, ۶۳۵	غذایی, ۳۲

۸۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

اتحادیه انجمن های اسلامی	ابو صالح فرمانده فتح در لبنان، ۶۳۳
دانشجویان، ۲۵۶	ابوالسعود، ۲۱۲
اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان	ابوالسعود، ایمان، ۱۲۲، ۱۲۴، ۸۶۱
در اروپا، ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۶۴، ۵۵۳	ابوبکر، ۱۰۱، ۳۸۹، ۳۹۶
اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان	ابوترابی، حاج سیدعباس، آیت الله، ۱۷۰
در اروپا، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵،	ابوترابی، سیدعلی، ۴۲۵
۲۲۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۵۵، ۳۸۷،	ابوترابی، سیدعلی اکبر، ۴۳۶
۳۸۹، ۴۰۹، ۴۳۱، ۵۵۲، ۵۵۳،	ابوصالح، ۶۲۰، ۶۳۴
۵۵۸، ۵۵۹، ۷۱۵	ابوظبئی، ۴۷۳
اتحادیه بین المللی حقوق بشر، ۷۳۷،	ابوعلی (محمدفرهاد)، ۵۸۹
۷۴۵، ۷۴۶	ابومازن، محمودعباس، ۳۹۱، ۶۱۸
اتحادیه بین المللی حقوق بشر	ابوموسی، سرهنگ، ۶۲۰، ۶۲۸
(نیویورک)، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱،	اپورتونیستی، ۲۷۵
۶۷۳، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۳۹،	اپوزیسیون، ۱۰۸
۷۴۱، ۷۴۵، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۱	اتحاد جماهیر شوروی، ۶۳۲، ۸۰۷
اتحادیه بین المللی دانشجویان در	اتحاد نیروها، ۳۳۸
مالزی، ۶۵۷	اتحاد، عنایت، ۳۸۸
اتحادیه تولیدکنندگان پنبه کوهی، ۴۶	اتحادیه آزادی های مدنی آمریکا، ۳۷۴،
اتحادیه حقوق مدنی، ۶۸۵	۶۷۰، ۶۸۵
اتحادیه حقوق مدنی ژاپون، ۶۷۱	اتحادیه آمریکایی ضد میلیتاریسم،
اتحادیه دانشجویان دانشگاه باپتیست،	۶۷۰
تگزاس، ۱۶۰	

نمایه □ ۸۷۷

- اتحادیه دانشجویان عرب، ۳۵۳
 اتحادیه در اروپا، ۶۵۷
 اتحادیه زنان بابتیست، ۱۶۰
 اتحادیه‌های کارگری، ۳۶۱، ۵۷۹
 اتحادیه‌های ملی دانشجویان، ۳۰۹
 اثناسیا، ۱۶۷
 احزاب دست راستی لبنان، ۶۱۱
 احزاب اسلامی، ۴۱۹، ۵۸۱
 احزاب چپ، ۱۷۸، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۳۳، ۶۳۵
 احزاب کمونیست لبنان (شیوعی)، ۵۷۲، ۶۱۰، ۶۱۱
 احزاب ملی، ۳۰۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱
 ۳۵۲، ۳۵۷، ۴۱۰
 احزاب و اتحادیه‌های کارگری (لبنان)، ۶۷۲
 احزاب و طوائف دینی (مسیحیان، سنی‌های لبنان)، ۶۰۸
 احزاب و گروه‌های سیاسی لبنان، ۶۱۶
 احزاب و مقاومت در لبنان، ۶۳۲
 احسان، ۳۸۸، ۳۸۹
 احمد، ۴۳۴، ۴۶۹، ۴۹۱، ۸۰۱، ۸۰۲
 احمد احمد، ۴۲۵، ۴۳۶
 احمد، خورشید، دکتر، ۱۶۳، ۲۰۸
 القاضی، دکتر احمد، ۱۵۵
 احمد - حسین بن یوسف، ۴۶۱
 احمد صقر، ۱۷۲
 احمد صقر، دکتر، ۹۹، ۱۱۱
 احمد، اسماعیل، ۱۰۳
 احمد، دکتر انیس، ۱۱۰
 احمد، دکتر خورشید، ۱۰۸، ۱۱۰
 احمد، ربیع، ۱۰۳
 احمد، رضا، ۲۰۴
 احمدآباد، ۳۵۱
 احمدزاده، طاهر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۶۸۹
 احمدی، حسین، ۳۲۶
 احمدی، دکتر، ۲۱۹، ۲۲۵
 احمدی، یوسف مصطفی، ۱۸۵
 اخبار و مسائل بین‌المللی، ماهنامه، ۳۰۳
 اخوان المسلمون مصر، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۲، ۵۴۵
 اداره آزادی‌های مدنی، ۶۷۰

۸۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

اداره آگاهی فدرال - معروف به FBI,	۶۵۲
اداره بهداشت دولت فدرال, ۵۲	
اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی,	۷۷۷, ۶۴۰
اداره ضد جاسوسی الفتح, ۸۰۱	
اداره مالیت بر درآمد آمریکا, ۱۹۲	
اداره مهاجرت, ۲۱۶, ۲۱۸	
ادریس, شریفیان, ۴۹۱	
اریارنا, ۳۲۷, ۷۰۱	
اریکان, نجم‌الدین, ۱۰۹, ۲۱۱, ۲۱۲	
ارتجاع سیاه, ۴۲۸, ۵۰۳, ۵۱۲	
ارتش ردع, ۶۰۱	
ارتش رستگاری, ۵۰	
ارتش صلح عربی, ۵۹۱	
ارتش کلاسیک, ۴۴۳	
ارتش لبنان عربی (جیش العربی لبنانی), ۵۹۱, ۶۰۲, ۶۱۳, ۶۱۴	
ارتش مسیحیان جنوب, ۵۹۶	
ارتش‌های کلاسیک غرب, ۴۴۴	
ارتش‌های مردمی غیرکلاسیک و آزادی‌بخش, ۴۴۳	
اردلان, فرج, ۳۲۶, ۳۴۰, ۶۴۸	
اردوگاه‌های آوارگان فلسطین, ۸۰۲	
ارگان انجمن اسلامی دانشجویان, ۸۳۷	
ارگان تئوریک جبهه ملی, ۳۰۲, ۳۲۱	
ارگان جاسوسی بین‌المللی وابسته به کمونیسم, ۸۱۵	
ارگان رسمی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور, ۳۵۷	
ارگانیک, ۱۹۱	
ارگون, ۷۰۱	
ارمی, عبدالله, ۳۲۷	
اروپا, ۲۱, ۲۲, ۳۴, ۳۶, ۵۳, ۱۱۴	
۱۷۱, ۱۷۲, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۲	
۱۹۵, ۲۰۶, ۲۱۲, ۲۲۴, ۲۵۶	
۲۶۵, ۲۷۳, ۲۹۵, ۲۹۶, ۳۰۲	
۳۰۳, ۳۰۸, ۳۴۰, ۳۴۷, ۳۴۸	
۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۷, ۳۵۹	
۳۶۰, ۳۶۴, ۳۶۷, ۳۷۳, ۳۷۷	
۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۹۲, ۳۹۴	
۳۹۶, ۴۰۱, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۱۰	
۴۱۱, ۴۱۴, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۷	
۴۳۲, ۴۳۱, ۴۳۳, ۴۴۲, ۴۵۴, ۴۵۷	

نمایه □ ۸۷۹

اسدآباد همدان، ۶۷۸	،۴۹۲ ،۴۸۹ ،۴۶۸ ،۴۶۷ ،۴۵۹
اسرائیل، ۱۱۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۷ ، ۲۱۲	،۵۵۴ ،۵۵۰ ،۵۳۱ ،۵۲۷ ،۵۲۱
،۳۰۷ ،۳۶۰ ،۳۶۵ ،۳۷۲ ،۴۶۲	،۶۳۰ ،۶۱۸ ،۶۱۶ ،۵۶۸ ،۵۵۸
،۴۷۲ ،۴۷۸ ،۵۲۸ ،۵۷۶ ،۵۸۱	،۶۷۶ ،۶۶۶ ،۶۵۵ ،۶۴۳ ،۶۳۸
،۵۹۰ ،۵۹۲ ،۵۹۴ ،۵۹۶ ،۶۰۰	،۷۹۶ ،۷۹۱ ،۷۸۵ ،۷۸۴ ،۷۱۵
،۶۰۳ ،۶۱۱ ،۶۱۲ ،۶۱۷ ،۶۱۹	۸۳۸ ،۸۳۶ ،۸۲۴ ،۸۲۱ ،۷۹۸ ،۷۹۷
،۶۲۳ ،۶۲۴ ،۶۲۷ ،۶۲۸ ،۶۲۹	اروگوئه، ۶۸۵
،۶۳۶ ،۶۸۱ ،۶۹۰ ،۷۹۴ ،۸۰۷	اروندرو، ۵۴۸
اسفندیاری، محمود، ۴۳۵، ۷۸۱	اریتره، ۴۵۸
اسکندریه، ۴۵۷، ۴۷۰، ۸۴۷	اریزونا، ۳۱۸، ۳۲۷
اسکات، والتر، ۷۹۸، ۷۲۴	اریک (حسیبی، محمد)، ۳۳۸، ۳۳۹
اسکاندال، ۶۳۶	۳۴۱
اسکندرون (در ترکیه)، ۵۲۹	ازبستوز، ۴۵، ۴۷، ۴۸
اسکوآلن، ۴۴	ازمیر، ۱۰۹، ۵۶۲
اسلون کترینک، مؤسسه سرطان، ۴۳	اسپاک، دکتر، ۳۷۱، ۳۷۲، ۶۹۸، ۷۰۰
اسلون کترتنک، ۵۵	اسپرما توزوئید، ۱۶۹
اسلون کترینک، ۴۳	استادیوم و مجتمع بزرگ ورزشی، ۶۵۵
اسلون کترینگ، ۴۲، ۶۲	استانبول، ترکیه، ۱۶۲
اسمیت، دکتر ویلیام، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵	استاوریانوز، پروفیسور، ۷۰۱
،۴۷ ،۴۸ ،۳۷۳ ،۴۵۱ ،۸۳۰ ،۸۳۵	استعمار انگلیس، ۳۷۴
۸۵۲ ،۸۴۸	استعمار نو، ۸۰۶
	استیل واتر، اوکلاهما، ۱۸۳

۸۸۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

اعوانی، ابوالحسن، دکتر، ۵۷۳	اسناد نهضت آزادی - خارج از کشور،
افروز، علی، دکتر، ۱۸۶	۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۷، ۴۲۲، ۵۰۷،
افشار، ۵۱۳	۵۲۲، ۵۳۴، ۵۴۴، ۶۷۵، ۶۸۲،
افغانستان، ۲۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۹۵،	۶۸۰، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۳،
۲۰۴، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱،	۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۹۹
۴۵۶، ۵۶۰	اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، ۳۵۰،
افندی سندروم، ۱۴۷	۴۶۲
اقبال احمد، ۳۷۱	اشتوتگارت، آلمان، ۷۱۵
اقبال یونس، ۱۰۳	اشغالگران فرانسوی، ۴۴۰
اقبال، احمد، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱،	اشکنانی، ۵۴۶
اقبال، دکتر، ۷۵۶	اصحاب پنجشنبه (روحانیان)، ۵۱۹
اقتداری، محمد، ۳۲۷، ۶۴۸	اصحاب چهارشنبه (روحانیان)، ۵۱۸،
اقلیم جنوب لبنان، ۵۹۴	۵۱۹
اقیانوس اطلس، ۴۷۱	اصغری، علی اصغر، ۳۲۵
اقیانوس هند، ۲۱۰	اصفهان، ۴۹۰، ۶۵۹، ۶۷۶، ۷۷۱
اکرمی، کاظم، ۶۷۹، ۷۶۲	اصفهانی، سید ابوالحسن، آیت الله، ۵۱۹
اکرمی، یوسف، ۶۷۹، ۷۶۲	اصفهان‌زاده، موسی، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۴،
اکبر کلینیک، ۱۱۲	۵۴۲
اکبری، حسین، ۳۲۶، ۸۳۲	اطریش، ۲۲۱، ۵۱۲، ۷۹۱
اکبریان، محمد علی، ۳۲۷	اعتضادی، شهین، دکتر، ۱۸۵، ۳۵۵،
اکتینوما یسن دی، آنتی بیوتیک، ۴۴	۳۵۹
اکراد، ۴۹۳، ۵۲۴	اعظم، حسین، ۱۰۶، ۱۰۷

نمایه □ ۸۸۱

- اکرمی، کاظم، ۷۶۳
 المیزان، تفسیر، ۱۳۰، ۱۷۹
- اکرمی، یوسف، ۷۶۳
 الهی (الله داد)، محسن، ۱۸۵، ۷۰۳
- الازهر، دانشگاه، ۱۱۷، ۵۱۶
 الهیات مسیحی، ۸۲۹
- البلاغ، مجله لبنانی، ۴۰۷، ۶۹۳
 الیاس، ۱۱۷
- إل یاسو، تگزاس، ۱۸۳
 ام - دی اندرسون، مرکز پزشکی، ۶۱، ۶۲
- الجهة القومیة الاسلامیة، ۶۳۴
 امارات عربی متحده، ۴۷۲، ۴۷۳
- الجهة اللبنانیة، ۶۳۴
 امام جمعه تبریز، ۵۰۷
- الجزایر، الجزیره، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۱۶، ۳۰۴، ۳۷۹، ۳۸۰
 امام جمعه تهران، ۵۰۳
- ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۱
 امام حسن (ع)، ۵۳۷
- ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۵، ۵۳۵، ۵۶۸
 امام حسین (ع)، ۱۵۵، ۱۶۶، ۸۵۸
- ۷۸۳، ۸۳۵
 امام علی (ع)، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۶۶، ۷۲۳
- الخطیب، شکر، دکتر، ۲۱۴
 امام مهدی (عج)، ۱۶۶، ۶۱۴
- الزبرگ، دانیل، دکتر، ۶۹۹
 امامی، سعید، ۱۹۱
- الزین، ۴۴۸، ۴۴۹، ۶۵۰
 امانیته، ۶۹۳
- السید مهیمن کویت، ۱۹۵
 امیر یالیست های راست و چپ، ۷۲۵
- الصور، احمد، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴
 امیر یالیسم، ۵۵۵، ۱۶۱، ۲۸۳، ۷۹۵
- الغدیر، ۵۱۶
 امیر یالیسم جهانی، ۶۸۷
- الفتح، ۶۲۰، ۷۹۹
 امت اسلام، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۸
- القاضی، احمد، دکتر، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۴
 امرالهی، رضا، ۱۸۶
- القاضی، احمد، دکتر، ۱۲۵، ۲۹۰، ۸۶۱
 امل، ۳۹۱، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۹
- الگار، دکتر حامد، ۱۰۳
 ۵۹۳، ۶۲۰، ۶۲۱

۸۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

انجمن اسلامی، ۲۵۵، ۲۷۶، ۳۶۵، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۹۱، ۶۵۸، ۶۵۹	امور خارجی و بین‌المللی ضروری، ۶۰۸
انجمن اسلامی بانوان، ۸۴۳	امیرکبیر، ۲۹
انجمن اسلامی پزشکان افریقای جنوبی، ۲۰۸	امین، پرویز، ۲۷، ۵۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵
انجمن اسلامی پزشکان امریکا، ۶۰، ۱۱۲، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۲۰	۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۷
۲۴۸، ۴۰۳، ۵۸۳	۴۶۸، ۴۸۳، ۵۰۵، ۵۲۶، ۸۳۵، ۸۳۸
انجمن اسلامی دانشجویان، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۱	امین‌الحافظ رئیس‌جمهوری دولت سوریه، ۴۷۴
۲۰۴، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۶۰	امینی، آیت‌الله، ۵۱۶
۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۰۳	امینی، دکتر علی، ۷۹۹
۴۴۲، ۴۵۶، ۵۱۳، ۵۵۳، ۵۵۸	امینی، نصرت‌الله، ۴۴۲، ۷۸۸
۵۷۰، ۵۷۴، ۵۸۳، ۶۱۰، ۶۵۹	ان. بی. سی، شبکه تلویزیونی، ۷۱۵
۷۸۳، ۷۸۷	انالز، مارتین، ۷۳۹
انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت، ۵۳۴، ۵۷۳	انتشارات اطلاعات، ۸۰۶
انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا، ۱۰۰، ۱۷۲، ۱۸۹، ۲۷۱	انتشارات قلم، ۳۵۳، ۳۹۲، ۴۱۲، ۵۳۵
۲۷۸، ۷۰۳	۵۴۴، ۵۷۶، ۵۸۴، ۶۴۳
انجمن اسلامی دانشجویان در انگلیس، ۴۵۷	انتشارات نهضت آزادی ایران - خارج کشور، ۶۹۲
	انجام، خسرو، ۱۸۶
	انجمن استادان دانشگاه‌های آمریکا، ۶۶

نمایه □ ۸۸۳

- انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه هیوستون، ۸۰۴
- انجمن اسلامی دانشجویان در کالیفرنیا، ۶۵۸
- انجمن اسلامی نئوارلثان، ۲۰۸، ۲۴۵
- انجمن ایران و آلمان، ۴۱۵
- انجمن بین المللی حقوق دانان دموکرات، ۶۹۲
- انجمن پژوهشگران سرطان آمریکا، ۴۱، ۴۷، ۵۹، ۶۶
- انجمن ایرانیان در لکزینگتون، کنتاکی، ۳۱۷
- انجمن جوانان مسلمان امریکای شمالی، ۱۶۴
- انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه، ۳۰۳
- انجمن سیاسی، ۲۷۶
- انجمن عبدالرحمان لبنان، ۱۱۱
- انجمن علما و مهندسين مسلمان امریکا، ۱۶۴
- انجمن فرانسوی دوستی و همبستگی با مردم ایران، ۶۸۷
- انجمن مجتمع مسلمانان، ۱۶۴
- انجمن مردان جوان مسیحی، ۲۳
- انجمن ناشرین آمریکا، ۶۹۱
- انجمن نویسندگان و هنرمندان و شعراء لبنان، ۶۰۴
- انجمن‌ها و سازمان‌های صنفی، ۳۶۱
- انجمن‌های اسلامی دانشجویان، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۵، ۴۱۹، ۵۱۶، ۵۴۰، ۵۴۹، ۵۵۴، ۶۵۸، ۷۸۲
- انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ۵۰۳
- انجمن‌های خانه و مدرسه، ۸۵۳
- انجمن‌های دانشجویی، ۵۷۹
- انجمن‌های محلی، ۹۹
- اندرزگو، سیدعلی، ۴۳۶
- اندرسون، آر دی، ۲۵۱
- اندرسون، دکتر، ۱۶۵
- اندلس، ۱۱۳
- انسان در اسلام، ۴۰۴
- انستیتو مذهب، ۱۲۸
- انستیتوی آمریکایی مطالعات اسلامی، ۲۰۸

۸۸۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

انگلیس، انگلستان، ۶۲، ۹۸، ۱۰۱،	انستیتوی پژوهش بهداشت، ۳۹، ۴۱
۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵،	انستیتوی تکنولوژی ماساچوست
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۷،	(ام.آی.تی)، ۳۷۲
۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲،	انستیتوی راکفلر، ۴۳، ۵۵
۳۰۲، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۸۱، ۳۸۲،	انستیتوی ملی بهداشت، ۵۵
۳۸۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۶، ۴۶۰،	انصاری قمی، احمد، ۱۸۵، ۵۴۹
۴۶۲، ۴۷۳، ۵۰۱، ۵۵۳، ۶۲۹،	انصاری، اکرم، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴
۶۵۵، ۷۰۱، ۷۹۰، ۸۰۶، ۸۲۳، ۸۴۳	انصاری، حسن، ۳۲۶
انگلیکن‌ها، ۶۸۳	انقلاب ۱۴ تموز در عراق، ۵۲۲
انگنچی، آیت‌الله، ۵۱۸	انقلاب اسلامی، ۱۴۳، ۳۵۷، ۴۴۵،
انواری، سید محی‌الدین، ۵۲۰	۶۲۸، ۶۳۷، ۶۷۱، ۷۸۰
انور ابراهیم، ۱۰۸	انقلاب الکترونیک، ۸۵۵
انوری‌زاده اصفهانی، حاج محمدتقی،	انقلاب الکترونیک، ۴۰۱
۴۶۲	انقلاب ایران، ۱۰۸، ۱۱۰، ۴۷۹، ۷۹۲
احمد انیس، دکتر، ۱۶۳	انقلاب بالشویکی، ۷۹۵
اوباما، حسین برکه، ۱۱۰	انقلاب چین، ۶۲۳
اوزیغان، عمّار، ۵۳۵	انقلاب فلسطین، ۶۳۱
اوکلاهما، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،	انقلاب کویا، ۴۴۰
۲۹۸، ۳۱۵، ۳۱۸، ۵۵۳، ۶۴۳، ۶۸۵	انقلابیون مجاهد، ۶۹۵
اولاتند، محمد، ۲۴۲	انگجی، میرزا محمدعلی، میرزا، آیت‌الله،
اوهايو، ایالت، ۳۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۱۷،	۵۱۹
۳۲۶، ۳۲۷، ۶۴۳	انگجی، میرزا اسماعیل، آیت‌الله، ۵۱۹

نمایه □ ۸۸۵

،۴۶۱ ،۴۶۰ ،۴۵۷ ،۴۵۲ ،۴۴۸	اویسی، ۶۶۲
،۴۷۳ ،۴۷۲ ،۴۶۶ ،۴۶۳ ،۴۶۲	اومین، ۶۸۴، ۷۹۷
،۴۸۶ ،۴۸۰ ،۴۷۸ ،۴۷۶ ،۴۷۴	ایتالیا، ایتالیایی، ۶۱۲، ۶۸۸، ۷۷۲
،۵۰۴ ،۵۰۳ ،۵۰۱ ،۵۰۰ ،۴۹۱	۷۹۶
،۵۲۰ ،۵۱۹ ،۵۱۷ ،۵۱۲ ،۵۰۷	ایران، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۷، ۴۸
،۵۲۸ ،۵۲۷ ،۵۲۶ ،۵۲۴ ،۵۲۲	،۴۹، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵
،۵۴۴ ،۵۴۳ ،۵۳۵ ،۵۳۴ ،۵۳۳	،۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۷
،۵۷۵ ،۵۵۵ ،۵۵۱ ،۵۴۷ ،۵۴۶	،۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳
،۶۱۴ ،۶۱۱ ،۵۸۴ ،۵۷۷ ،۵۷۶	،۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹
،۶۳۹ ،۶۳۸ ،۶۲۸ ،۶۲۳ ،۶۱۶	،۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
،۶۶۲ ،۶۵۲ ،۶۴۸ ،۶۴۵ ،۶۴۰	،۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
،۶۶۸ ،۶۶۷ ،۶۶۶ ،۶۶۵ ،۶۶۴	،۲۰۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۰۰
،۶۷۶ ،۶۷۴ ،۶۷۳ ،۶۷۲ ،۶۷۰	،۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴
،۶۸۶ ،۶۸۴ ،۶۸۳ ،۶۸۲ ،۶۸۰	،۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۴۹
،۶۹۲ ،۶۹۱ ،۶۹۰ ،۶۸۹ ،۶۸۷	،۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸
،۶۹۷ ،۶۹۶ ،۶۹۵ ،۶۹۴ ،۶۹۳	،۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶
،۷۱۶ ،۷۱۵ ،۷۱۴ ،۷۱۲ ،۷۰۱	،۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷
،۷۵۴ ،۷۴۴ ،۷۳۴ ،۷۲۳ ،۷۲۲	،۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷
،۷۸۳ ،۷۷۴ ،۷۷۲ ،۷۷۱ ،۷۶۹	،۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱
،۷۹۶ ،۷۹۴ ،۷۸۷ ،۷۸۵ ،۷۸۴	،۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸
،۸۰۸ ،۸۰۷ ،۸۰۴ ،۸۰۲ ،۷۹۹	،۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷
	،۴۳۰، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶

۸۸۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

ایندیپندنس (کانزاس)، ۱۸۳	۸۱۱، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸
ایو بودلو، ناظر بین‌المللی، ۶۹۳، ۶۹۴	۸۴۱، ۸۴۳، ۸۴۸، ۸۵۱
ایوا تست، ۱۸۳، ۸۲۶	ایران آزاد، روزنامه، ۳۰۰، ۴۱۰، ۵۳۹
ایوبی، صلاح‌الدین، ۱۸۷	ایران باستان، ۵۰۰، ۵۰۲
بابایی، ایرج، ۳۲۶	ایران قبل از اسلام، ۵۰۰
بابتیست‌ها، ۸۵۱	ایران ویتنام ثانی، ۷۲۴
بایریس، پیتر، پروفیسور، ۷۰۱	ایران‌نامه، ۳۱۷
بایلسر، ۷۶۸	ایرانیان مقیم آمریکا، ۳۷۷
باتلر، ۷۶۶	ایرج (نام مستعار رابط)، ۴۲۵
باتلر، ویلیام، ۶۷۱، ۶۸۶، ۷۳۹، ۷۶۵	ایرلند، ۱۷۹
۷۶۶	ایروانی، عبدالحسین، ۳۲۶
باتلر، ویلیام جوزف، ۷۴۵	ایروینک، (الحاج تعلیم علی)، ۱۱۴
بابتیست‌ها، ۶۸۳	۱۴۶، ۲۹۱
باختر امروز، ۲۹۸	ایزدی، علی محمد، دکتر، ۱۸۵
باربیتال، ۴۵	ایسترسیل، ۵۱، ۳۰۵
بارهاربور، ایالت، ۵۵	ایکس، مالکم، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
بازار کابل، ۱۹۵	۱۴۵، ۱۶۵
بازرسان صلیب سرخ بین‌المللی، ۶۸۴	ایل قشقایی، ۳۷۴، ۴۶۶، ۶۴۷
بازرگان، ابوالفضل، مهندس، ۲۷، ۳۵۲	ایلی نویز، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۹۵
۳۵۴، ۳۵۵، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۹	۲۹۸، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۶۴۳
بازرگان، عبدالعلی، مهندس، ۱۰۹، ۷۸۰	۷۰۱، ۸۴۴
	ایندیانا، ایالت، ۱۶۴، ۲۹۸، ۳۱۸

بازرگان، مهندس مهدی، ۲۷، ۱۰۲،	باهنر، دکتر، ۴۳۵
۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰،	بایز، جان، ۷۰۱، ۷۰۲
۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸،	بتن روژ، لوئیزیانا، ۱۸۳
۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۹۵،	بجنورد، ۶۷۶، ۶۷۸
۲۹۶، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲،	بجنوردی، سیدکاظم، ۳۷۵، ۳۹۶، ۶۹۷
۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۶،	بجنوردی، آیت‌الله، ۳۷۵، ۶۹۷
۳۸۵، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۱۷،	بحرالمیت، ۸۴۶
۴۲۹، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۷۴،	بحرین، ۲۲، ۲۰۴، ۴۲۳، ۴۷۳، ۴۹۰،
۵۰۸، ۵۱۹، ۵۷۵، ۶۱۰، ۶۵۳،	۵۷۸
۶۶۴، ۶۷۲، ۶۸۴، ۶۸۶، ۷۴۱، ۷۷۱،	بحمدون، ۶۲۷
بازرگانی، طاووس، خانم دکتر، ۱۸۶	بختیار، ۴۱۶، ۵۳۲
باسمانچی، دکتر، ۱۰۹	بختیار، تیمور، ۶۵۵
باغ ارم شیراز، ۴۶۶	بختیار، فرهنگ، ۳۲۷
باغ گل سرخ، ۹۸	بختیاری، کیهان، دکتر، ۱۶۲
بالدوین، روجر، ۵۰۷، ۵۶۳، ۶۶۹،	بداوی، جمال، ۱۰۳
۶۷۰، ۶۷۱، ۶۸۵، ۷۳۴	براداران عقابی، ۱۸۵
بالکان، ۵۷۵	براداران شاکری، ۳۰۲
باندونک، ۵۱۵	براداران مهری، ۸۶۳
بانکی، محمدتقی (داوود)، دکتر، ۱۸۵،	براداران نجاریان، ۷۸۸
۳۶۸	برانشوویک، ژان برانشویک، ۶۹۴
باهر سرکنسول ایران، ۶۵۲	براون، خانم و آقای، ۱۵۷
باهنر، ۲۲۰	برتراند، پیجیرو، ۶۹۴

۸۸۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

بریمانی، بتول، ۶۷۸	برتراندوالت، ۶۹۳
یزاز، دکتر، ۵۳۰	برج البراجنه، بیروت، ۱۹۶، ۵۸۳
بصره، عراق، ۴۶۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸	برج الشمالي، بیروت، ۵۹۲
۵۲۶، ۶۹۶	برج‌های مرکز تجارت خارجی در
بغداد، ۲۲۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴	نیویورک، ۶۸۵
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷	برزگر، علی، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۰
۴۰۶، ۴۶۱، ۴۷۹، ۵۰۵، ۵۱۶	۴۵۳
۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۲	برکلی، کالیفرنیا، ۱۰۳، ۱۸۳، ۱۸۴
۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳	۱۹۰، ۲۰۳، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۶
۵۵۳، ۶۲۴، ۶۹۷	۴۱۰، ۴۱۱، ۴۷۸
بقایی، مظفر، دکتر، ۳۵۰، ۷۷۹	برلن، ۲۹۶، ۳۰۳، ۴۴۲، ۴۵۲، ۷۹۰
بلژیک، ۳۸۱، ۷۹۶	۸۳۶، ۸۳۷
بلشویک‌ها، ۴۴۵	برلن غربی، ۳۵۲، ۷۹۰
بلوچستان، ۷۴۴	برلی، آن، ۶۸۲، ۷۴۵، ۸۰۵، ۸۰۶
بُن (آلمان غربی)، ۷۱۵	برمن، موریس، ۷۶۶، ۷۶۸
بن یوسف، ۱۰۸	برمه، ۴۴۴
بنابی، آیت‌الله، ۲۱۹	برن، سوئیس، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۰
بنادر خلیج فارس، ۴۷۳	۵۵۹، ۶۵۷، ۷۹۲، ۸۳۷، ۸۳۸
بنایة کرمل، بیروت، ۱۹۶	برن هام، پارکی در نیوجرسی، ۸۲۴
بنت جُبیل، ۶۳۶	بروجردی، آیت‌الله، ۳۸۱، ۵۰۹
بنسون، پیترو، ۶۸۰	بروکسل، ۳۸۱
بنگلادش، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲	برومند، دکتر بهروز، ۳۵۲

نمایه □ ۸۸۹

- بنوعزیزی، ۳۳۸
 بنی صدر، ابوالحسن، ۲۱۹، ۲۲۴
 بنیاد خیریه غیرانتفاعی اسلامی، ۵۴۶
 بنیاد دائرةالمعارف تشیع، ۲۰۳
 بنیاد دومنیل، ۱۲۹
 بنیاد طاهر، ۲۰۵، ۳۹۷
 بنیاد علوی، ۱۵۶
 بنیاد مستضعفان، ۱۵۶
 بنی اسدی، دکتر حسین، ۳۰۲
 بنی اسدی، محمدحسین، ۲۹۸، ۳۲۷
 بنی صدر، ابوالحسن، ۳۵۳، ۳۵۷، ۴۰۶
 ۴۰۷، ۴۱۱، ۵۴۳
 بنی فاطمی کاشی، جلال، ۳۲۷
 بوب - هج، روبرت، ۸۰۵
 بوتسوانا، ۲۱۱
 بوتیل هیدروکسی تولوئن، ۴۴
 بوخوم، آکان، ۷۱۵
 بودلت، ۶۹۵
 بودلو، ۶۹۲
 بوذرجمهری، ۶۱۶
 بورژوازی ملی در ایران، ۷۸۱
 بورس، ترکیه، ۵۰۶، ۵۳۲، ۶۵۹
 بورگه، کریستیان، ۶۹۴
 یوروکراسی، ۴۷۴
 یوروکراسی شدید سیستم دولتی مصر،
 ۴۵۸
 بوستون، ۲۹، ۳۳، ۱۱۹، ۲۱۷، ۲۹۵،
 ۲۹۶، ۴۰۴، ۵۰۹، ۵۸۲، ۸۲۱
 بوش، جورج، ۶۸۵
 بوش، دکتر هاریس، ۵۸، ۶۰، ۶۶
 بوش، هاریس، دکتر، ۵۶
 بولیوی، ۶۸۹
 بومانت، تگزاس، ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۶۷
 بویل، کی، پروفیسور، ۷۰۱
 بهادری نژاد، مهدی، دکتر، ۹۹، ۱۷۲
 ۱۸۶، ۲۹۵
 بهبانی، آیت الله، ۱۹۴، ۵۰۳، ۵۱۹،
 ۵۴۸
 بهبانی، اسماعیل، ۵۴۶
 بهروز، همایون، ۳۲۷
 بهزادنی، دکتر علی، ۱۸۵، ۳۵۹، ۴۰۳،
 ۴۰۴
 بهشتی اعظم، محمد، ۷۶۳

۸۹۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

بیژن جزنی، ۴۲۹	بهشتی، دکتر، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۰۱،
بیلور، دانشکده پزشکی، ۶۰، ۶۱، ۶۴،	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۰۷،
۶۶، ۱۲۲، ۱۸۷، ۸۴۹	۵۶۱، ۵۷۰
بیمارستان «تمام ارواح»، ۸۲۷، ۸۲۸	بهن، سیروس، ۱۸۵
بیمارستان ارتش آمریکا، ۸۰۳	بیت المقدس، ۱۳۲، ۶۱۷، ۸۴۴، ۸۴۵،
بیمارستان پهلوی، تهران، ۵۷۵	۸۴۶
بیمارستان سنت لوک هیوستون، ۱۲۲،	بیت‌العدل، ۵۲۰
۸۶۱	بیرانوند، مهندس عباس، ۹۷، ۳۲۶،
بیمارستان شیر و خورشید قزوین، ۷۵۵	۳۳۹
بیمارستان صومعه، ۸۲۸	بیرانوند، منوچهر، ۳۲۶
بیمارستان مموریال، موریستون	بیرانوند، مهندس، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۳۹
نیوجرسی، ۴۵، ۵۲، ۸۲۷، ۸۳۲	بیروت، ۱۹۶، ۳۵۳، ۳۶۳، ۴۰۳، ۴۰۷،
بیمارستان نجمیه، تهران، ۶۶۵، ۶۸۴	۴۰۹، ۴۲۳، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۵،
بیمارستان وی - ای، ۶۴، ۶۵، ۶۶،	۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۰۵،
۱۶۲، ۸۰۴	۵۲۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۶،
بیمارستان هامر اسمیث، ۴۱۰	۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷،
پاپانگ، جن، ۵۰۷، ۶۷۲، ۷۳۴	۵۷۸، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸،
پاتل، یوسف، ۲۱۰	۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۶،
پادگان نظامی «الخاص»، قاهره، ۴۵۸	۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۵،
پادگان نظامی الخاص، ۴۵۵	۶۹۷، ۷۸۷، ۸۴۱، ۸۴۳
پارتیزان، ۴۴۳، ۴۴۴	بیروت، ۵۸۷، ۶۰۴
پارسا، دکتر خسرو، ۳۲۵، ۳۳۸	بیرونی، ۳۰

نمایه □ ۸۹۱

پایدارفر، علی، دکتر، ۳۶، ۸۳۲، ۸۵۶	پارساپور، حسین، ۳۲۷
پدر روحانی ویلیام ویلر، ۳۷۳	پارسی کالونی، ۱۹۶
پرتوماه، مظفر، دکتر، ۱۱۱	پارک مجسمه تافت، ۷۱۴
پرتوی، سیروس، ۶۴۱	پارک، سنلو، ۷۰۱
پرتوی، شاپور، ۳۲۷	پارلمان انگلیس، ۳۸۸، ۳۸۷
پرتوی، فیروز، ۳۴، ۳۲۶، ۴۵۲	پاریس، فرانسه، ۱۱۰، ۱۲۹، ۲۱۰
پرشینگ، ژنرال، ۶۷۰	۲۹۵، ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲
پرل ماک، ۶۷۰	۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۹
پرنگی، عبدالله، ۳۲۶	۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۳۱، ۴۴۲
پروتستان ها، ۶۸۳	۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۸۰
پروژه گل سرخ، ۲۰۰	۵۱۹، ۵۲۴، ۵۶۲، ۵۸۷، ۶۵۷
پرویزی، محمود، ۳۲۷	۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۸۲، ۶۹۴
پزشک قانونی لندن، ۳۸۷	۶۹۷، ۷۱۵، ۷۸۷، ۷۹۱، ۷۹۳
پکن، ۶۱۲	۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۵
پلی تکنیک شیراز، ۷۵۴	پازند، محمدحسین، ۳۲۷
پلیس ایران، ۷۹۴	پاساژ یا سرای حسین بن روح، ۵۲۱
پلیس دولت‌های اروپایی و آمریکایی، ۷۹۵	پاکدامن، ناصر، ۳۰۳
پلیس شهر بالتیمور، ۶۴۸	پاکروان، ژنرال، ۷۹۶
پلیس فدرال، ۳۷۱	پاکستان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۴
پلیس شهر واشینگتن، ۳۱۵	۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۵، ۱۹۶
	۲۰۴، ۳۷۹، ۴۲۳، ۵۳۴، ۵۴۴
	۵۷۸، ۶۲۲، ۷۹۴، ۸۰۳

۸۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تاج زاده، مصطفی، ۱۸۵، ۴۰۵	پنسیلوانیا، ۵۶، ۱۴۶، ۲۹۸، ۳۱۰،
تاج‌بخش، فریدون، ۳۲۶	۳۱۱، ۵۵۳، ۶۴۳
تاجیک‌ها، ۱۱۹	پوپولستی، ۴۷۱
تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ۴۴۹	پورتر، چارلز، ۳۷۵، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۲
تاریخ سیاهان، ۱۶۰	پورت سعید، مصر، ۲۱۲، ۸۴۷
تاریخ قرآن زنجانی، ۱۳۰	پورفاطمی، سیف، دکتر، ۳۶، ۳۸، ۶۴۵
تاریخ معاصر ایران، ۵۹۸	پورفر، محسن، ۳۲۷
تاسوعا، ۱۵۵	پورفر، محمد، دکتر، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۷
تالسا، اوکلاهما، ۳۱۵	پهلوی، ۶۵۲، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۳،
تایسون، برادی، ۷۴۵	۷۲۵
تایلند، ۱۳۸	پهلوی، فرح، ۲۱۹
تایمز لندن، ۵۶۲	پهلوی، محمدرضا شاه، ۲۱۹، ۳۱۴،
تبت، ۶۲۳	۶۷۲، ۷۷۱
تبریز، ۴۹۰، ۵۰۷، ۵۱۸، ۶۸۷، ۶۹۲	پیامی، علی، ۳۲۷
تبیانی، ۴۰۴	پیتسبورگ، پنسیلوانیا، ۱۸۳، ۳۰۶،
تثلیث، ۱۵۹، ۸۲۹	۳۱۷، ۳۲۶، ۴۵۲
تدریسی، منوچهر، ۳۲۷	پیر جمایل، ۶۲۴
ترابی مارکیت، کابل، ۱۹۵	پیراسته، سفیر ایران در عراق، ۵۲۵
ترابی، حسن، سودان، ۱۰۸	پیشداد، پرویز، ۳۰۳
تربیت، نام مستعار دکتر یزدی، ۷۸۳	پیشوازاده، پرویز، دکتر، ۲۹۴، ۳۲۷
ترکیه، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۷، ۲۱۱، ۲۸۰،	پیمان، حبیب، دکتر، ۳۷۳، ۶۸۴
۴۴۱، ۴۴۸، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۶،	تابشیان، مهدی، ۱۸۶

نمایه □ ۸۹۳

- تقی‌زاده، صمد، دکتر، ۲۹۵، ۴۱۰، ۷۹۰
تقی‌زاده، محمدتقی، ۶۷۷
تگزاس، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۳،
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴،
۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۹۶،
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۶۶،
۵۵۳، ۷۸۵
تل زعتر، بیروت، ۵۹۰، ۶۲۰، ۸۰۸
تنسی، ایالت، ۸۵۶
تنگه خیبر، ۳۷۴
توحیدی، علی‌اکبر، ۳۲۶
توسلی، احمد، ۸۵۹
توسلی، دکتر، ۳۵۲
توسلی، عباس، مهندس، ۴۳۶
توسلی، عبدالله، مهندس، ۱۸۸، ۴۳۵
توسلی، غلامعباس، دکتر، ۲۷، ۳۵۲،
۳۵۴، ۴۲۲، ۴۵۲، ۴۵۳
توسلی، مجید، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۳۶
توسلی، محمد، مهندس، ۲۷، ۱۷۲،
۱۸۶، ۲۲۰، ۳۲۵، ۳۵۵، ۴۲۲،
۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۶
توسلی، محمدرضا، ۶۷۸
- ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۶۲، ۵۷۵،
۷۹۱، ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۴۵
تروتسکیست‌ها، ۱۷۸، ۲۷۶
تروکار، ۴۷
ترومن، هاری، ۳۱
تریبون بین‌المللی راسل، ۶۸۸
تری پنوم، ۶۴
تسوجی، ابراهیم، ۱۷۳
تظاهرات ۸ فوریه ۱۹۶۳، ۳۰۰
تظاهرات در هیوستون، ۷۲۴
تظاهرات کارگری در کرج، ۷۳۶
تظاهرات واشنگتن - شهریور ۱۳۵۷،
۶۶۱، ۷۲۳
تفاهم‌نامه الجزایر، ۵۵۰
تفاهم‌نامه ایران و عراق، ۵۴۸
تفلیس، ۷۹۶
تفنگداران دریایی آمریکا، ۴۴۴
تقسیم اراضی، ۵۰۳
تقوی، ربابه، ۶۷۷
تقوی، ظفر، دکتر، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱،
۱۵۵، ۸۵۷
تقی‌زاده، دکتر، ۲۹۶، ۳۰۲، ۴۱۰، ۴۱۱

۸۹۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

۶۶۲, ۶۶۰, ۶۴۴, ۶۴۰, ۶۱۰	توسلی، مرتضی، ۱۸۶, ۶۶۸
۶۹۲, ۶۹۰, ۶۸۴, ۶۷۶, ۶۶۴	توسلی، مهندس، ۱۸۷, ۳۵۲, ۳۵۳
۷۳۵, ۷۱۵, ۶۹۷, ۶۹۵, ۶۹۴	۳۵۴, ۴۵۶, ۴۶۱, ۴۷۱, ۴۷۲
۷۶۹, ۷۶۶, ۷۵۴, ۷۵۱, ۷۴۴	۴۸۰, ۵۰۵, ۵۲۱, ۵۲۶, ۵۳۲
۷۹۸, ۷۹۷, ۷۹۶, ۷۷۱, ۷۷۰	۵۳۵, ۵۳۸, ۵۳۹
۸۴۲, ۸۴۱, ۸۳۷, ۸۳۶, ۷۹۹	توسلی، مینا خانم، ۴۲۳
۸۵۴, ۸۴۴	توسلی، یوسف، ۳۲۶
تهرانیان، مجید، ۳۴, ۳۲۶, ۶۴۱	توفیق، محمد، ۲۱۲
تهرانیان، مینا، ۳۲۷	تولیت آستانه حضرت زینب(ع)، ۳۹۱
تهمینه، ۲۹۴	تولیت، ابوالفضل، ۲۰۵, ۲۱۹
تیجانی، محمد السماوی، ۱۱۰	توماس پین، ۸۲۴
تیلمن، دکتر، ۱۳۷, ۲۰۵, ۲۹۰	تونس، ۶۲۸, ۷۸۳
تیوتیا، ۴۴	تهامی، پرویز، ۳۰۲, ۳۲۷
تقفی، ۲۰۸	تهامی، محمد، ۳۲۷
تقفی، زین الدین، ۶۷۸	تهران، ۲۱, ۲۲, ۳۰, ۳۰۳, ۲۹۵, ۳۰۸
تقفی، علیرضا، ۶۷۸	۳۱۳, ۳۱۴, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹
ثوره، لبنان، ۶۰۳	۳۵۷, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۸۰, ۳۸۱
جابرین حیان، ۸۲۲	۳۸۴, ۳۸۹, ۳۹۲, ۳۹۹, ۴۱۵
جاسبی، محمد، ۷۸۱	۴۱۶, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۴۲, ۴۴۵
جانسون، ۶۹۹	۴۴۶, ۴۴۸, ۴۵۲, ۴۵۳, ۴۵۶
جاویدان نژاد، دکتر، ۱۸۶	۴۵۷, ۴۸۰, ۴۹۰, ۵۱۲, ۵۱۳
جاهد، محمد، ۲۷۴	۵۱۶, ۵۱۸, ۵۱۹, ۵۴۴, ۵۷۵

نمایه □ ۸۹۵

- جایزه صلح نوبل، ۶۸۱
 جایزه نوبل، ۶۱
 جبّاری، فرهاد، ۳۲۶
 جبرئیل روح الامین، ۱۵۶
 جبل، ۶۳۵
 جد بابایی، محمدجعفر، ۳۰، ۳۴، ۳۲۷
 جرم. جی شستاک، ۶۷۳، ۷۷۰
 جزیره موریتوس، ۲۱۱
 جشن سده، ۱۱۵
 جشن نوروزی در واشنگتن، ۶۴۱
 جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، ۷۸۸
 جعفر زاده، محمدحسین، ۶۷۹، ۷۵۹، ۷۶۰
 جعفرنیا، محمدرضا، ۳۲۶، ۴۵۲
 جعفری، سیدمحمد مهدی، دکتر، ۴۱۳، ۴۱۷
 جعفری، عابد، ۱۸۶
 جعفری، محمدتقی، ۵۱۲
 جعفریان، ۴۱۷
 جلالی، دکتر، ۱۶۵
 جمال هنیه، ۱۹۶
 جمالی، علی، ۲۷۲، ۴۰۳
 جمالی، علی و محمد، ۱۸۹
 جمعه خان، ۱۹۶
 جن پاپانگ، ۵۶۳
 جنبلاط، ۵۸۱، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۳، ۶۳۵
 جوادی (حقیقت)، نصرت، ۶۷۶
 جوامع اسلامی، ۱۵۴
 جواهری، پرویز، ۳۲۶
 جورجیا، ۶۵
 جوردن، باربارا، ۱۶۱
 جورکی، دکتر، ۶۵
 جوهری، ۶۹۲
 جهان آراء، جهان، ۶۷۷
 جهرمی، امیرمسعود، ۳۲۶
 جهرمی، دادار، ۳۶۳، ۴۰۶
 جیاب، ژنرال، ۴۴۴
 جیش العربی، ۵۹۲
 چالز مالک، ۶۷۰
 چامسکی، تام، پروفیسور، ۷۰۱، ۷۰۲
 چامسکی، نوام، ۳۷۱، ۳۷۲، ۶۹۸، ۷۰۰

۸۹۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

چمران، دکتر مصطفی، ۱۷۱، ۱۷۲،	حائری یزدی، دکتر شیخ مهدی، ۲۲۰،
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۹۹، ۳۰۲،	۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۶،
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰،	۷۸۸، ۸۴۴، ۸۴۶،
۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷،	حاج سید جوادی، سید احمد، دکتر،
۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۸،	۵۱۰، ۸۳۶،
۳۷۹، ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۲،	حاج سیدجوادی، سیدضیاءالدین،
۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶،	آیت‌الله، ۳۹۹،
۴۶۱، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۶،	حاج سید جوادی، کمال، ۱۸۶،
۴۷۸، ۴۸۰، ۴۹۵، ۵۳۱، ۵۳۵،	حاج سید میرحسین، ۱۹۶،
۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۶،	حاج سیدجوادی، علی اصغر، دکتر،
۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۳، ۵۸۶،	۷۷۱،
۶۰۰، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۱۹،	حاج موفق، ۵۹۹،
۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۴۷،	حاجباشی، چنگیز، ۴۵۶،
۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۷، ۶۶۹، ۶۷۲،	حاجز، ۵۹۰،
۷۰۰، ۷۰۳، ۷۹۰، ۷۹۵، ۷۹۹،	حاجی پور، ۴۳۵،
۸۰۰، ۸۰۷، ۸۳۴، ۸۳۵،	حاجی باشی، چنگیز، ۴۶۱،
چمران، عباس، دکتر، ۱۸۵، ۲۹۵،	حازمیه، ۵۸۸،
چوئن لای، نخست وزیر چین، ۶۲۳،	حامد الگار، ۲۰۷،
چه گوآرا، ۴۴۴،	حامد، دبیر کل حزب اسلامی آمریکا،
چین، ۶۰، ۹۸، ۱۷۷، ۲۷۳، ۳۰۴،	۱۲۱، ۲۰۹، ۲۹۲، ۴۰۴، ۵۴۴،
۴۳۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۳۳،	حاموند، ۱۸۳،
۶۲۲، ۶۲۳، ۶۳۲، ۶۹۷،	حامیان، حسن، ۳۲۷،

نمایه □ ۸۹۷

- حامیان، محمدعلی، ۳۲۷
حبیبی، نادر، ۳۲۶
حبیبی، حسن، دکتر، ۳۵۳، ۳۸۲، ۵۳۵
حبیبی، محمد، ۳۲۶
حبیبی، نوذر، ۳۲۶
حداد عادل، غلامعلی، ۷۸۰
حدادی، نصرالله، ۴۶۶
حرم زینب(ع)، ۳۹۱
حرم مطهر حضرت زینب، ۳۹۱
حریت عقیده، ۵۷۱
حریری، اکرم، ۸۶۷
حریری، اکرم، ۱۷۳، ۱۸۶، ۸۴۳
حریری، حسین، مهندس، ۴۵۷، ۸۴۳
حریری، حسین، مهندس، ۲۰۲
حسن حنفی، ۱۵۶
حسن البکر رئیس جمهوری عراق، ۵۵۲
حسن حبیبی، ۳۸۹
حسن خالد مفتی لبنان، ۶۱۴
حسن مرشد، دکتر، ۹۹
حسن البکر، ۵۳۰
حسن خان، ۱۵۵، ۱۵۷، ۸۵۷
- حسیبی، مهندس محمد، ۳۰۵
۳۰۶۳۳۸، ۳۳۹، ۴۱۶، ۴۵۲
حسین بن علی(ع)، ۵۳۷
حسینیہ ارشاد، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۳
۳۹۶، ۴۳۶
حضرت ابوالفضل، ۵۳۸
حضرت زینب(ع)، ۳۹۱، ۸۴۱
حضرت علی(ع)، ۵۵۰
حضرت محمد(ص)، ۱۵۳
حضرت معصومه(س)، ۳۹۷
حطوط، دکتر، ۱۱۲، ۱۶۴
حق شناس، ۳۶۳، ۴۰۶
حقگو، دکتر جمشید، ۱۷۴، ۱۸۵، ۳۵۵
۳۵۹، ۴۲۲
حقوق بشر، ۶۳۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲
۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۰
۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۹۱
۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۲، ۷۳۴، ۷۳۹
۷۴۵، ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۷۴
حقوق بین الملل، ۶۶۹
حقی، رضا، ۶۸۲
حقیقت، محمد، ۶۷۶

۸۹۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

حیدرعلی رود، ۱۹۶	حقیقی، مصطفی، ۱۸۸
حیدری، طاهره، ۶۷۸	حقیقی، منتظر (خانم توسلی)، ۶۶۸
حیدری، منوچهر، ۳۲۷	حکمت، بیژن، ۷۸۱
خاتم یزدی، حجة الاسلام آقای سید عباس، ۵۵۱	حکمت، فاخر، سردار، ۵۰۳
خالد، شیخ حسن، ۶۳۴	حکیم، آیت الله، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۵۶
خالدی، اسدالله، ۱۷۲	حکیمی، ابوالفضل، ۲۹۴، ۴۱۷
خالصی زاده، ۵۲۲	حلّه، عراق، ۶۱
خامنه‌ای، سید علی، ۶۷۹، ۷۴۵، ۸۰۷	حلیمه، ۵۹۴
خاموشی، سیدمرتضی، ۳۶۴، ۳۶۵	حمیدی، ۴۵۶
خاموشی، علینقی، دکتر، ۵۳۵، ۵۳۸	حنبللی، ۱۰۲
خان پیرا، مأمور ساواک، ۷۹۳، ۷۹۵	حنیف‌نژاد، محمد، ۳۶۴
۷۹۸، ۷۹۷	حواتمه، ۶۳۳
خان نص، ۵۵۱	حواریون، ۸۴۵
خان‌الامین، ۱۵۶	حوزه انجمن، ۲۵۷
خانبابا تهرانی، مهدی، ۷۸۱	حوزه برکلی، ۱۸۳
خانقین، ۳۷۴	حوزه علمیه قم، ۵۰، ۱۴۷، ۱۵۸، ۲۰۸
خانم ال، ۷۹۸، ۷۹۹	۵۱۷، ۵۰۹، ۳۹۴
خانه اسلام، ۱۹۸	حوزه علمیه زینبیه، ۵۶۰
خانه اسلام واشنگتن، ۱۹۸	حوزه علمیه نجف، ۳۹۰، ۵۴۹، ۵۵۶
خانه ایران، ۳۳۹	۸۰۳، ۷۹۴، ۵۶۸
خانه دانشجو، ۳۳۹	حیان طوسی، جابر ابن، ۳۰

نمایه □ ۸۹۹

خلخالی، محمد، ۵۱۷	خدایپناهی، کریم، ۳۶۰، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۲
خلعت بری، ۷۸۰	خدام، عبدالحلیم، ۶۳۴
خلیفه عبدالملک، ۹۸	خدایار، امیر خسرو، ۳۲۶
خلیلی، امیر، ۷۳۶	خدایار، ناصر، دکتر، ۲۹۷، ۲۹۸
خمینی، حاج آقا مصطفی، ۳۹۷، ۵۰۶، ۵۵۷	خرازی، کمال، دکتر، ۱۳۱، ۱۸۵، ۳۵۸
خمینی، حاج سید احمد، ۵۸۶	۳۵۹، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲
خمینی، حسین، ۵۵۱	خراسانی، سید محمد، ۵۲۱
خنجی، محمدعلی، دکتر، ۳۵۰	خرم، علی، ۱۸۵
خوئی، آیت‌الله، ۵۲۶، ۵۴۱	خرمشهر، ۴۶۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸
خواجهوی، دکتر، ۲۹۶	۶۹۶، ۸۳۵
خوانساری، پرویز، ۷۸۲	خزانه، اسماعیل، ۳۲۷
خوزستان، ۴۷۳، ۴۹۳، ۵۲۹، ۶۷۶	خسروانجم، علی‌اکبر، ۳۲۷
خوبی، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۶	خسروشاهی، آیت‌الله، ۵۱۸
۵۶۴، ۵۶۵	خسروشاهی، سیدهادی، آیت‌الله، ۲۷
خوبی، آیت‌الله، ۱۵۲، ۴۹۱، ۴۹۲	۴۷۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۷۰
۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۲۹	خطیب، ابوالحسن، مهندس، ۶۷۷
۵۳۵، ۵۴۹، ۵۶۴	خطیب، صفیه، ۶۷۷
خیامی، علی، ۶۷۹	خلافت و پادشاهی در اسلام، ۱۷۹
خیبرخان، ۶۵۵	خلخالی، حاج شیخ نصرالله، ۵۰۶
خیری، یحیی، ۱۱۲	۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۱
	۵۲۶، ۵۴۱، ۵۴۶

۹۰۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

دنتون، اوهایو، ۱۸۳	دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴۴۲
دهدشتی، سر تیپ، ۳۸۷	۸۴۹
دهقان همدانی، علی، ۶۴۷	داگلاس، ویلیام، ۳۷۴
دیباچ، حسین، ۶۷۹	دالاس، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۸۳، ۸۳۲
دیباچ، سید مهدی، ۷۶۴، ۶۷۹	دالس، ۵۸۱
دیباچ، علی و حسین، ۷۶۴	دامور، ۵۹۰، ۶۲۶
دیترویت، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۸۳، ۴۰۴	داوری، نصرت، ۶۷۶
۵۵۳	داویس، ۱۰۳، ۱۸۳
دیلی تگزاس، روزنامه، ۱۶۱	دبلیو ناس، چارلز، ۷۴۰
دین، مهدی، ۲۳۹	دبلیو. تی. او. پی، ۷۱۶
دینی، عباس، ۱۸۶	دبیک، دکتر، ۶۲
دیویس، ۱۸۶	دخی (ستوده) خانم، ۴۱۳
رئیس طوسی، رضا، دکتر، ۳۶۲، ۳۶۷	درگاهی، عباسعلی، ۳۲۶
۴۰۶، ۴۱۳، ۴۳۲، ۴۵۶، ۴۶۱، ۸۵۹	دریاقلی بیگی، علی، ۶۷۹
راجرز، ویلیام، ۸۲۰	دزفولیان، منوچهر، ۳۲۶
راجی، پرویز، ۸۰۶	دعائی، حجت الاسلام، ۲۷، ۳۹۷، ۵۴۵
راد، منوچهر، ۳۲۶	۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۶
رادمنش گیلانی، موسی، ۷۸۱	۵۵۸، ۵۸۶
رادنیا، عباس، ۲۹۶	دلاور، کریم، دکتر، ۱۸۵
راستین، بهرام، ۴۲۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۶	دمشق (سوریه)، ۱۸۷، ۳۶۶، ۳۹۰
۴۸۳، ۸۳۸	۵۲۱، ۵۶۰، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۴
راستین، فریبرز، ۴۲۲، ۴۵۲	۸۴۱، ۸۴۴، ۸۴۶

نمایه □ ۹۰۱

- راسخ افشار، ۳۰۲
 راشکو چاپل، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۱۹، ۱۳۵
 راسل، برتراند، ۶۷۲
 راشد یزدی، محمدکاظم، ۶۷۹، ۷۴۵
 رامغازها (لبنان)، ۶۳۴
 ربانی املشی، آیت‌الله، ۶۷۹، ۷۴۷، ۷۴۹
 ربانی شیرازی، آیت‌الله، ۶۷۹
 رجایی خراسانی، ۵۳۴، ۵۷۳، ۸۶۷
 رجایی، محمدعلی، ۴۳۵
 رجستر، ۱۶۵
 رحمتیان، خیرالله، ۳۲۶
 رحیمی، تیمسار، ۶۶۲
 رحیمی خرم‌آبادی، سید فخرالدین، ۷۴۵، ۶۷۹
 رحیمیان، جواد و مجید، ۱۸۶
 رزن همدان، ۵۲۰
 رسول گرامی(ص)، ۵۰، ۱۲۰، ۱۴۴، ۴۰۴
 رشدان، محمود، ۱۰۳
 رشیدی، حسن خان، میرزا، ۳۰
 رشید حامد، ۱۰۳
 رشیدی، رمضانعلی، ۳۲۷
 رشیدی، ۸۰۲
 رضایی، رضا، ۴۰۷
 رضایی، محمد مهدی، ۲۰۴، ۴۳۶
 رضایی، مهندس، ۲۱۹
 رضایی، حاج آقا، ۴۳۶
 رضوانی، محسن، ۷۸۱
 رضوی قمی، محمدجواد، ۲۹۳
 رضوی، صمد، ۱۸۶
 رضوی، مهندس، ۲۹۶، ۲۹۷
 رفراندوم در ایران، ۶۴۵
 رفسنجان، ۶۷۶، ۶۷۸
 رفعت، کمال‌الدین، ۴۵۰، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۴
 رفیع‌زاده، ۷۷۹، ۷۹۳، ۸۲۰
 رفیعی، اکبر، ۳۲۷
 رفیعی، تیمسار، ۷۷۹
 رقابی - هاله، حیدر، ۳۰۳، ۳۵۰
 رکنی، ۱۸۴
 رمضان، سعید، ۲۱۲
 رمضان، طارق، ۲۱۲

۹۰۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

روزنامه بالتیمورسن، ۶۴۸	رواسانی، شاپور، دکتر، ۲۹۵، ۲۹۶،
روزنامه تهران ژورنال، ۷۹۶	۴۴۲
روزنامه صدای اسلام، ۱۳۳	روترفورد، ۳۹
روزنامه کیهان، ۴۱۵، ۷۵۴	روچستر، ۱۶۶، ۲۵۱
روزنامه گاردین، ۵۵۹	روحانی پزشکی، ۱۲۵
روزنامه لس آنجلس تایمز، ۵۶۰	روحانی، حسین، ۳۶۶
روزنامه لوموند، ۶۹۴، ۷۳۵، ۷۹۷	روحانی، رضا، ۱۸۶، ۳۵۸، ۴۲۲، ۸۰۴
روزنامه محلی، ۳۱۴	روحانی، سید محمد، ۵۴۹
روزنامه مردم، ۱۷۲، ۳۰۳	روحانی، شهریار، دکتر، ۱۸۶، ۴۲۲
روزنامه معروف بالتیمورسان، ۴۴۷	روز نامه پیام مجاهد، ۷۰۳
روزنامه نشاط، ۱۹۱	روزنامه «اومانیه» فرانسه، ۴۱۶
روزنامه نیویورک تایمز، ۱۲۱	روزنامه «باختر امروز»، ۳۶۴
روزنامه نیویورک تایمز، ۶۲۹، ۶۹۹	روزنامه «تهران ژورنال»، ۷۹۶
روزنامه واشنگتن پست، ۷۹۲	روزنامه «صدای اسلام»، ۱۴۷
روزنامه نگار بلژیکی، ۷۳۹	روزنامه «لسور»، ۷۹۶
روزنامه های دولتی ایران، ۸۰۷	روزنامه ۲۹ اسفند، ۴۱۰
روزنامه های نیویورک تایمز، ۵۶۲	روزنامه اطلاعات، ۷۹۶
روژ لار، فرانسوا، ۶۹۴	روزنامه الاسلام، ۲۸۳
روستائیان، علی، ۳۲۶	روزنامه السفیر، ۵۳۳
روغنی زاد، ۱۸۶، ۲۲۳	روزنامه المنار، ۵۴۱
رومبل، بریان، ۶۸۳	روزنامه ایران آزاد، ۳۵۳
روتقی، حسنعلی، ۳۲۷	روزنامه باختر امروز، ۳۵۳، ۴۰۷، ۴۶۶

نمایه □ ۹۰۳

ساخارف، آندره، ۶۷۱	رویا (خدیجه)، ۸۵۹
سارتر، ژان پل، ۶۷۲	رهنما، فرخ، ۳۲۶
سارکولیزین، ۴۴	رهنمایا، بهمن، ۷۸۱
سازگارا، محسن، ۱۸۵، ۳۵۹، ۴۲۲	رهنمایی، مهدی، ۱۸۶
سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)، ۳۵۳، ۳۶۵، ۶۰۴، ۶۱۶، ۶۱۷	رهنورد، زهرا، ۴۳۶
۶۱۸، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲	ریکز، تام، ۳۷۶
سالور، منوچهر، مهندس، ۴۳۴	زاهدی، اردشیر، ۶۴۱، ۶۹۷، ۷۰۰
سالیوان، ۶۷۴	۷۲۴، ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۹، ۷۹۳
سان دیاگو، ۷۰۱	زرین قلم، ۵۰۸
سانفرانسیسکو، ۱۴۴، ۱۹۰، ۳۱۶	زکریا، ۸۴۵
۶۳۹، ۶۴۳، ۷۰۱	زمانی کاشانی، خسرو، ۳۲۷
سایروس ونس، ۶۷۴	زنجانی، حاج آقا رضا، آیت الله، ۲۳
سایق، دکتر، ۳۵۳	۳۰۶، ۳۹۹، ۵۱۰، ۶۵۲
سبحانی، آیت الله، ۲۱۹	زنجانی، سیدفرید، ۶۵۲
سبزعلیان، ناصر، ۱۸۶، ۶۹۶، ۷۰۲	زندنییا، پرویز، دکتر، ۱۸۶
سجادی، سید عبدالغفار، ۳۸۵، ۴۸۰	زهرانی، ۵۹۱
۵۳۴، ۵۷۳، ۸۶۹	زین العابدین، دکتر، ۱۶۳
سحابی، دکتر یدالله، ۲۷، ۳۶۴، ۳۷۳	زان میش برانشویک، ۶۹۴
۳۷۶، ۳۹۵، ۴۲۲، ۶۶۰، ۶۶۴	ژرژ، مسیو، ۵۸۷
۶۷۲، ۸۵۱	ژست، میشل، ۶۹۴
سحابی، عزت الله، مهندس، ۶۵۹، ۶۸۹	ژنتیک مولکولی، ۵۶
	ژنو، سوئیس، ۴۷۰، ۶۲۰، ۷۹۸

۹۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

شارون، ۶۲۸	سحابی، فریدون، دکتر، ۲۷، ۳۵۲،
شاستاک، جرومی جی، ۷۳۹، ۷۷۱	۳۵۴، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۵۳
شافعی، اسماعیل، ۶۷۷	سیدار راپید، ۱۱۴
شافعی، فریدون، ۶۷۷	سرحدی زاده، ۲۰۱
شاگری، خسرو، ۴۵۳	سردشت، ۶۷۸
شالفروش، اصغر، ۳۲۶	سرشار، علی، ۳۲۶
شاملو، احمد، ۳۷۶	سرکیس، الیاس، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵
شاه آبادی، مهدی، ۶۷۷	سروش، دکتر، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵
شاه خلیلی، سیروس، ۳۲۶	سروش، عبدالکریم، دکتر، ۳۸۹، ۳۹۲
شاهرودی، آیت الله، ۵۲۵	سری، سیروس، ۳۲۷
شاهین (علی محمد)، ۲۹۷	سعید محسن، ۴۰۷
شایان، ۴۱۶	سعید، دکتر، ۱۱۰، ۱۱۵
شایگان، خانم دکتر، ۳۷	سعیدی، ۶۶۱
شایگان، دکتر علی، ۳۶، ۱۰۰، ۲۹۴،	سعیدی خراسانی، آیت الله، ۷۲۵
۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۴۸،	سعیدی، فرخ، دکتر، ۳۴
۴۴۷، ۶۴۵، ۶۶۹، ۸۳۰	سنجایی، دکتر، ۴۱۶، ۷۴۱
شجاعی، جهانگیر، ۳۲۷	سنجری، ۷۵۵
شرف الدین، ۵۷۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۱۰	سوفرا، فریدون، ۳۲۶
شریعت اصفهانی، آیت الله، ۱۹۶	سهندي، پرویز، ۳۲۷
شریعت رضوی، پوران، ۳۸۲	سیف پور فاطمی، دکتر، ۲۹۵، ۲۹۷
شریعتمداری، آیت الله، ۱۷۵، ۲۱۹	شادمان، داریوش، ۳۲۷
۴۱۶، ۴۲۲، ۵۱۸، ۵۲۰، ۶۹۲	شارل، ۶۲۴

نمایه □ ۹۰۵

شکری الخطیب، دکتر، ۶۰، ۱۲۸، ۱۵۵	شریعتی، ۳۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۵۷
شمس، علی، ۷۸۱	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶
شمس، فریدون، ۳۲۷	۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۹۵
شمس، مهدی، ۶۷۸	۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۴۷
شمس آبادی، آیت‌الله، ۶۵۹، ۷۶۰	۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱
شمس‌الدین، شیخ محمد، ۶۳۶	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸
شمس‌العماره، ۴۲۴	۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴
شمعون، ۶۲۴	۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۳
شهرستانی، حسین، دکتر، ۱۰۱، ۱۰۵	۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۲
۱۱۱، ۴۰۰	۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۳۵
شهرستانی، مهندس، ۲۱۹، ۳۹۲، ۶۶۲	۵۵۵، ۵۹۸، ۶۰۶، ۶۸۹
شهرکرد، ۶۷۸	شریعتی، احسان، ۲۲۵، ۳۸۱، ۳۸۸
شهسا، احمد، دکتر، ۸۳۷	۳۸۹، ۳۹۲
شهناز پهلوی، ۶۴۱	شریعتی، محمدتقی، ۳۹۰، ۳۹۶، ۶۸۹
شیبانی، عباس، دکتر، ۲۹۴، ۲۹۵	شریف، ۱۸۵
۶۸۴، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۳، ۷۹۹، ۸۰۶	شریف واقفی، ۳۶۸، ۴۱۵، ۷۱۲
شیخ الازهر، ۵۲۲	شریف، مجید، ۴۰۵، ۵۶۰
شیخ جواد، ۵۴۳	شریفیان، ۴۵۳
شیخ زاده، احمد، ۸۰۴	شریفیان، علی، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۶، ۴۸۳
شیخ یعقوب، ۶۲۱، ۸۰۲	شفقت، موسی، ۳۲۷
شیخ، حسین، ۴۱۱	شفیع بلبل، ۱۰۳
شیخ‌الاسلام زاده، حسین، ۱۸۵	شفیق، ۶۲۵

۹۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

صبری، حسن، ۴۷۹	شیخ‌زادگان، احمد، ۱۸۶
صبور، هوشنگ، ۳۲۷	شیراز، ۲۹۵، ۳۶۶، ۴۷۰، ۶۷۸
صحت، دکتر، ۳۰۲، ۳۵۲	شیرازی، آیت‌الله، ۵۲۴، ۵۶۰
صحیفه سجادیه، ۱۰۳	شیرازی، آیت‌الله سید حسن، ۵۶۰
صحیفه نور، ۵۵۲	۵۶۱
صدام حسین، ۱۱۱، ۳۸۰، ۴۰۱، ۵۳۰	شیرازی، سید محمد شیرازی، ۵۳۳
۵۴۸، ۵۵۰	۵۶۰، ۵۳۵
صدر حاج سید جوادی، سید احمد،	صاحب‌اختیاری، جواد، ۶۷۸
دکتر، ۲۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶	صاحب‌اختیاری، عبدالحسین، ۶۷۸
۲۱۹، ۲۹۶، ۳۴۷، ۳۹۹، ۴۰۵	صادق المهدی سودانی، ۱۰۸
۴۵۳، ۴۵۷، ۶۶۵، ۶۷۵، ۶۷۶	صادق‌زاده، ۲۹۴
۶۸۴، ۶۸۶، ۶۹۲، ۷۴۲، ۷۶۹	صادقی تهرانی، علی، دکتر، ۱۳۱، ۱۸۵
صدر، حسن، ۳۲۷	۵۲۴، ۵۲۶، ۷۸۱
صدر، رضا، دکتر، ۱۰۰، ۱۸۵، ۳۵۹	صادقی، میرحسین، کابل، ۱۹۵
۴۲۲	صادقی، محمد، دکتر، ۵۱۱، ۵۱۴
صدر، سید محمدباقر، آیت‌الله، ۵۰۶	صادقی، محمود، ۷۸۱
۵۳۵، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷	صافیاد، ۴۱۵
صدر، عبدالرضا، ۱۸۶، ۴۰۵، ۵۶۰	صالح‌خو، قاسم، دکتر، ۱۴۱، ۱۸۶
صدر، کاظم، دکتر، ۵۳۴، ۵۷۲، ۵۷۳	صالحی، سیمین، دکتر، ۶۹۲
صدر، موسی، امام، ۱۲۸، ۲۲۰، ۵۱۰	صباغیان، مهدی، ۳۲۶
۵۳۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۷۰، ۵۷۷	صباغیان، هاشم، مهندس، ۴۳۵، ۴۳۶
۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶	۶۸۰، ۷۴۵، ۷۶۹، ۷۷۰

نمایه □ ۹۰۷

طالقانی، آیت‌الله، ۲۳، ۱۰۲، ۱۰۷،	۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰،
۱۱۱، ۱۳۰، ۲۲۲، ۳۵۷، ۳۶۸،	۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳،
۳۹۵، ۴۴۸، ۴۵۰، ۵۱۰، ۵۵۷،	۶۱۴، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۲۷،
۵۷۰، ۶۴۲، ۶۵۹، ۶۷۲، ۶۷۴،	۶۳۰، ۶۳۳، ۶۶۲، ۸۰۰، ۸۰۲،
۶۸۰، ۷۶۵،	۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷،
طاهرپور، پرویز، دکتر، ۶۵۶	۸۱۸، ۸۴۲
طاهری قزوینی، یوسف، مهندس، ۳۳۴	صدیقی، دکتر، ۱۰۳، ۱۱۱، ۴۴۶
طاهری، منصور، ۳۲۷	صراف، حاج نجفعلی، ۱۹۵
طباطبائیان، علیمحمد، ۳۲۵	صراف‌زاده، حسین، ۳۲۷
طباطبایی، ۱۳۰، ۱۸۵	صراف‌زاده، مهدی، ۳۲۷
طباطبایی، شهین، دکتر، ۳۵۹، ۴۲۲	صفایی، خسرو، ۷۸۱
طباطبایی، صادق، دکتر، ۳۵۹، ۳۹۰،	صفواتی، سرتیپ، ۴۴۹
۴۱۳، ۴۲۲، ۵۳۷، ۵۵۲، ۶۶۲	صقر، احمد، ۱۶۸
طباطبایی، علامه، ۱۵۷، ۳۹۲، ۵۰۶	صمدیه لباف، ۳۶۸
طباطبایی، کلود، دکتر، ۱۸۵، ۳۵۵،	صمدیه لباف‌ها، ۷۱۲
۳۵۹، ۴۲۲	صوفی سیاوش، عزیزالله، ۳۲۶
طباطبایی، مصطفی و رضا، ۱۸۵	صیرفی‌زاده، محمود، ۳۲۷
طلوعی، دکتر، ۴۳۶	ضرابی، جلیل، دکتر، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۲،
طلیعه (خیابانی)، میرزا باقر، ۸۴۱، ۸۶۱	۳۵۵، ۳۵۹، ۴۰۳، ۴۲۲، ۵۷۸،
طلیعه، محمد، دکتر، ۱۸۶، ۷۸۷، ۸۶۲	۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۶، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۱۹
طلیعه، منوچهر، ۸۳۲	ضرابی، هوشنگ، ۳۲۷
طوانجیان، معصومه، ۷۸۱	

۹۰۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

عبودیت، مهندس، ۶۶۵، ۶۷۲	طوسی (خانم ملیحی)، ۸۴۷
عتیق الرحمان، ۱۰۳	طهماسبی، امان‌الله، ۲۹۵، ۳۲۷
عدالت‌منش، پرویز، ۶۶۵، ۶۷۲	طیبه، روستا، لبنان، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴
عدل، پرویز، ۱۰۶، ۱۰۷	۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۱
عربشاهی، ۶۹۶	عادل‌آباد شیراز، ۶۸۴
عرفات، یاسر، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۲۸	عارف، عبدالسلام، رئیس جمهوری
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱	عراق، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵
عریضی، دکتر، ۱۲۲	۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰
عزت، دکتر، ۶۴	عارف، عبدالسلام، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۰
عزیزنژاد، ۵۷۳	عالم، میرزا احمد، ۱۹۵
عزیزی، احمد، ۱۸۵، ۴۲۲	عالی‌نسب، ۵۱۶
عزیزی، علیرضا، ۴۱۱	عامر، عبدالکریم، ۵۲۶، ۵۲۸
عزیزی، دکتر فریدون، ۱۶۲، ۱۸۵	عامری، ایرج، ۳۲۶
۴۰۴	عامری، پرویز، ۳۲۶
عسگری، صالح، دکتر، ۱۶۲	عباسی، ۴۲۰، ۵۴۰، ۶۹۴
عسگری، محمدحسن، ۷۸۳	عبدالباسط، قاری مصری، ۱۴۸
عسگری، منوچهر، ۳۲۶	عبدالرئوف، دکتر، ۷۸۹
عصافی، طاهر، ۱۵۵	عبدالرحمن، زغلول، سرهنگ، ۴۴۹
عطار (شیرازی)، حمید، ۱۸۵، ۱۸۶	عبدالقادر، ۷۸۳
۳۶۵، ۵۷۸، ۶۱۸	عبدالله، ۱۴۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۴۳۴
عطایی، رحیم، ۲۷، ۲۹۶، ۳۰۸، ۶۹۵	عبدالناصر، جمال، ۱۲۲، ۴۴۱، ۴۵۰
عطایی، فرخ، ۶۹۵	۴۵۸، ۴۷۱، ۵۰۵، ۶۴۹، ۸۳۵

نمایه □ ۹۰۹

- عقيل احمد الحاج, ۸۰۲
علاءالدينى, ۲۱۹
علائى, امير, دكتور, ۴۴۶
علوى كاشانى, حاج سيد مصطفى,
۵۲۱, ۵۱۶
على بابايى, احمد, ۴۱۷
على پور, سيدموسى, ۱۹۶
عليجاه يا لباس تورات, ۱۱۷
عويده, محمدتوفيق, ۲۱۲, ۲۱۳
غار جيتا, بيروت, ۸۴۴
غار على صدر, همدان, ۸۴۴
غروى, آيت الله, ۵۱۸
غفارى, آيت الله, ۲۷۱
غفورى, سيدعلى, ۶۷۶
غفورى, سيدمحمود, ۶۷۶
غفورى فر, حسن, ۱۸۵
غفورى فرد, ۷۸۸
غنىمى فر, ۱۸۵
غورمن, اردوغان, ۱۰۳
فارس محمد, ۱۱۶
فارسى, ۱۰۳, ۲۰۷
فارسى, جلال, ۵۸۶
- فاروقى, اسماعيل, دكتور, ۱۴۶, ۲۰۷,
۲۰۸
فاضل, سرهنگ, ۲۲
فاطمه(ع), ۳۹۱
فاطمى, سيدحسين, دكتور, ۳۸, ۶۷۱
فاطمى, على محمد (شاهين), ۲۹۵,
۲۹۸, ۳۱۷, ۶۳۹, ۶۴۱, ۶۴۸
فاطمى, فرامرز, ۳۹, ۲۹۷, ۲۹۸, ۳۲۶
فاطمى, فريبرز, ۳۸, ۸۳۸
فال اسيرى, سيد فضل الله, ۳۲۷
فالك, ريچاردر, ۳۷۱, ۳۷۲, ۶۷۱,
۶۹۸, ۷۰۰, ۷۰۱
فتحنى الديب, سرهنگ, ۴۴۹, ۴۶۹,
۴۷۶, ۴۷۹
فتوره چى, عباس, ۳۲۶
فخارزاده, جلال, ۲۴
فخرى صالح, ۵۳۳, ۵۷۳, ۵۷۴
فرانكل, ويكتور, ۱۶۳
فردوسى, شاعر, ۵۰۲
فرزانه, حسن, ۱۰۶, ۱۰۷, ۶۷۷
فرسيو, ژنرال, ۷۳۵
فرشيد فرهمند, رضا, ۳۲۷

۹۱۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

قاضی، آیت‌الله، ۵۱۹	فرشیدی، منصور، ۷۵۴، ۷۵۵
قاضی‌مراد، خسرو، ۳۲۶	فروم، اربش، ۶۹۸، ۷۰۰
قدر، منصور، ۸۰۰، ۸۰۹	فروهر، داریوش، ۴۱۶
قدس نخعی، ۶۵۰، ۶۵۱	فرید زنجانی، سعید، ۳۰۶، ۴۵۱
قدیمی، بیژن، ۷۸۱	فطری، انوشیروان، ۳۲۷
قذافی، معمر، ۵۷۸	فواد شاهین، ۱۰۳
قراجه داغی، جمشید، ۳۲۵	فوزی، جمشید، ۳۲۶
قریب، جهانسوز، ۳۲۷	فویلدرونی، ژان، ناظر بین‌المللی، ۶۸۷
قریب، حسین، دکتر، ۱۶۵، ۱۷۰	فهیمی، داریوش، دکتر، ۳۴، ۳۲۶
قریب، فریدون، ۳۲۷	فهیمی، محسن، ۵۰۶، ۷۹۱، ۸۴۱
قزوینی، محمدرضا، ۳۲۶	فیتزجرالد، فرانسیس، ۴۱۲
قشقایی، خسرو، ۲۹۶، ۴۶۶، ۴۶۷	فیروزی، مأمور ساواک، ۷۹۶، ۷۹۷
۴۷۰، ۴۷۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۸۰۷	۷۹۸، ۷۹۹
قشقایی، عبدالله، دکتر، ۲۹۶	فیصل، ملک، ۱۴۳، ۵۳۱، ۵۴۹
قشقایی، محمدناصر، ۲۹۶، ۴۶۶	فیگارو، ۶۹۳
قشقایی، ناهید، ۳۲۶	فیلاولفیا، ۵۵، ۳۲۶، ۷۰۱
قشقایی، هما، ۳۲۶	فیلیپین، ۱۷۹، ۱۹۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۶۷۰
قطب، سید، ۱۷۹	۶۸۵
قطب‌زاده، صادق، ۲۷، ۳۶، ۵۳، ۹۷	فیوضات، دکتر، ۵۳۴، ۵۷۳
۱۷۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۹	قائم‌مقام، کامبیز، ۳۲۶
۳۲۵، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴	قاسم، عبدالکریم، ۵۲۹
۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹	قاسمی، احمد، ۳۲۷

نمایه □ ۹۱۱

کاشف الغطاء، شیخ علی، ۵۲۲	،۴۲۱ ،۴۱۳ ،۴۰۸ ،۴۰۶ ،۴۰۵
کاظمی موسوی، دکتر، ۱۱۰	،۴۵۸ ،۴۵۰ ،۴۴۷ ،۴۳۲ ،۴۴۲
کتیرایی، مرتضی، ۴۳۵	،۴۷۸ ،۴۷۵ ،۴۶۷ ،۴۶۳ ،۴۶۱
کتیرایی، مهندس مصطفی، ۴۳۵، ۵۱۹	،۵۳۱ ،۵۲۴ ،۵۲۲ ،۵۰۶ ،۴۸۰
کشکولی، ایرج، ۷۸۱	،۶۳۹ ،۶۱۸ ،۵۷۷ ،۵۶۱ ،۵۵۹
کلارک، رمزی، ۳۷۱، ۶۹۸	،۶۵۹ ،۶۵۷ ،۶۵۰ ،۶۴۸ ،۶۴۱
کنعان، دکتر، ۵۸۲، ۶۰۹	،۷۸۶ ،۷۴۱ ،۶۸۶ ،۶۸۴ ،۶۶۶
کولی، دکتر، ۸۶۱	،۷۹۹ ،۷۹۸ ،۷۹۷ ،۷۹۵ ،۷۹۳
کاتم، ریچارد، ۷۰۱، ۷۹۲	۸۵۴ ،۸۰۵
کاتوزیان، ۸۴۳	،۴۱۷ ،۴۱۶ ،۴۰۰ ،۲۲۰ ،۲۰۷ ،قم
کاجی، عبدالله، ۱۸۶	،۵۱۲ ،۵۰۳ ،۴۳۶ ،۴۲۵ ،۴۲۲
کارتر، رئیس جمهور اسبق آمریکا، ۱۳۴ ، ۴۱۵ ، ۶۲۹ ، ۶۶۰ ، ۶۷۱	،۵۴۱ ،۵۴۰ ،۵۲۸ ،۵۲۲ ،۵۱۶
۶۷۴ ، ۷۰۲ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۴۱	،۷۲۲ ،۶۹۲ ،۶۵۹ ،۵۷۴ ،۵۷۰
کاسترو، فیدل، ۴۴۰، ۵۰۴	۸۵۸ ،۷۶۴ ،۷۲۵ ،۷۲۴
کاشان، ۶۷۶، ۶۷۹، ۷۵۲	قمی، میر سیدعلی، آیت الله، ۳۹۹
کاشانی، بتول، ۳۲۶	قنبرپور، احمد، ۶۷۶
کاشانی، معصومه، ۳۲۶	قنبرپور، محمدرضا، ۶۷۷
کاشف الغطاء، شیخ علی، ۵۲۲	قنبرپور، محمود، ۶۷۶
کاظمی، الزید، ۵۴۸	قندی، سیادت، دکتر، ۱۷۳، ۱۸۵
کاظمی، باقر، ۲۹۵	قوچانی، هاشم، ۷۸۱
کاظمین، ۵۰۴، ۵۳۲	قیصری، پریمهر، ۳۲۷
	کاشانی، آیت الله، ۶۱۶

۹۱۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

کروسیدولیت, ۴۶	کانادا, ۶۰, ۹۹, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵
کریستال ایست من, ۶۸۵	۱۰۶, ۱۱۱, ۱۶۳, ۱۸۱, ۲۵۵
کریمی مازندرانی, ۵۵۱	۲۶۶, ۳۹۴, ۴۰۰, ۵۱۰, ۸۳۴
کیسینجر, ۶۹۹	کانزاس, ۱۸۳, ۱۸۶, ۴۰۴, ۵۵۳
کشتی کوئین ماری, ۸۳۵, ۴۵۲, ۴۵۱	کبیری, حسن, ۶۹۳
کشمیر, ۵۳۴, ۲۰۸, ۱۱۲	کتاب, ۵۹۶, ۶۱۴, ۶۱۹, ۶۲۴, ۶۲۶
کعبه, ۱۵۲	کجوری, امیر حسین, ۳۲۶
کفاح المسلح, ۶۰۱	کحافی, مهدی, ۳۲۶
کفعمی, آیت الله, ۴۲۵	کرانی, ابراهیم, ۳۲۶
کلارک, رمزی, ۳۷۲, ۳۷۴, ۷۰۰	کریلا, ۴۶۱, ۵۰۴, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۲۴
۷۷۳, ۷۷۲, ۷۴۵, ۷۰۱	۵۳۲, ۵۳۸, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۵۱
کلانتری, خسرو, ۳۲۷	۵۹۴, ۸۴۱, ۸۵۸
کلرادو, ۶۴۳, ۲۰۸	کرج, ۵۴۸
کلمب, کریستف, ۱۱۳	کردستان, ۱۱۱
کلن, ۸۳۷	کردهای عراق, ۵۴۸
کلهر, مهدی, ۶۴۴	کرزای, ۱۱۲
کلی, محمد علی, ۶۹۸	کرکوک, ۵۰۷
کلینیک مایو, ۱۶۶, ۱۶۸	کرمان, ۶۷۶
کلیولند, ۳۱۷	کرمانشاه, ۳۷۴
کمالوند, احمد, ۱۸۵, ۳۲۷	کرمانی عرب, جلیل, ۳۲۶
کمالی پور, مهدی, ۱۸۶	کرملو, عزیز الله, ۳۲۶
کمبریج, ۲۹, ۳۳, ۷۰۱	کروبی, ۵۵۱

نمایه □ ۹۱۳

گرینبرگ، دکتر، ۶۴	کمره‌ای، ۵۷۰
گنابادی، شهاب، مهندس، ۴۳۴	کندی، ۲۳، ۳۳۸، ۴۴۸، ۵۸۱
گنجی، منوچهر، ۶۶۹	کندی، روبرت، ۳۳۸
گوته، برنارد، ۶۹۳، ۶۹۴	کنستانس، ۴۰۹
لاری‌زاده، احمد، ۳۲۶	کنعان، دکتر، ۵۷۹، ۵۸۱
لاشایی، کورش، ۷۸۱	کنگو، ۴۵۸
لاهوری، اقبال، ۱۷۹	کوآلالامپور، ۱۶۳
لیاسجی، حسن، ۲۹۶، ۳۲۵، ۴۵۳	کوبا، ۳۰۴، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵
۶۴۳	۷۹۱، ۵۰۴، ۴۶۲
لیاسجی، محمدرضا، ۳۲۵	کولی، دکتر، ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۴
لینان، ۲۶، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۷۲	کوهیار، امیرناصر، ۳۲۶
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵	کویت، ۱۱۲، ۱۹۵، ۴۷۳، ۴۹۰، ۵۴۶
۱۹۶، ۲۰۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵	۵۴۷
۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۷۹	کهن، مارجوری، ۶۹۲
۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۲۵	کیهانی، امان‌الله، ۳۲۶
۴۴۸، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۰	کیهانی، علی، ۳۲۷
۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۲۶، ۵۳۲	گاورن، مک، سناتور، ۳۷۲
۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷	گران، استفانی، ۷۴۵
۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۷۰، ۵۷۱	گراهام، بیلی، ۱۲۱
۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷	گرجستانی، علی، ۱۸۲، ۱۸۵
۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶	گرچی، محمد، ۱۸۵
۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷	گرمسار، ۷۴۵

۹۱۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

لیبی، ۱۰۹، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۲۹، ۶۶۲	۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۵، ۶۰۴، ۵۹۹
لیلاند، میکی، ۱۶۱	۶۱۹، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۳، ۶۱۱
لیون، ۳۰۹	۶۲۸، ۶۲۶، ۶۲۵، ۶۲۳، ۶۲۱
مافی، خسرو، ۲۹۷، ۲۹۴	۶۷۰، ۶۵۹، ۶۵۷، ۶۳۴، ۶۳۲
ماکویی، بهروز، ۱۸۶، ۴۱۰، ۴۱۱	۸۰۷، ۸۰۲، ۷۹۹، ۷۹۷، ۷۹۱
مالک، حسین، ۳۰۳	۸۴۷، ۸۴۴
ماندلا، نلسون، ۶۸۱	لدرلی، دکتر، ۳۷
مانرز، روبرت، پرفسور، ۷۰۱	لس آنجلس، ۳۰۶، ۳۲۶، ۶۵۶
مانیان، مسعود، ۱۸۶	لطف الهی، سیامک، ۷۸۱
ماهاتیر محمد، ۱۰۸	لطیفیان، ناصر، ۳۲۷
ماهر وئیان، رضا، ۳۲۶	لقمان، پرویز، ۷۸۱
متیل کولاترن، ۴۰، ۴۶	لندن، ۱۲۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۵
مجتهد شبستری، دکتر سید محمد، ۲۱۹	۲۹۵، ۲۹۶، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶
۲۲۵، ۳۸۹، ۸۲۲، ۸۲۳	۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴
محسنی، ضیاءالدین، ۳۲۶	۳۹۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۵۲۱
محسنی، علیرضا، ۳۲۶	۵۳۵، ۵۵۹، ۶۶۵، ۶۸۲، ۷۰۲
محلاتی، امیر، ۱۸۵	۷۴۵، ۷۹۰، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۵۹
محلاتی، دکتر، ۶۵۴، ۶۶۱	لنین، ۴۰۹، ۴۴۵
محمد، عالیجاه، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹	لوئیزیانا، ۱۸۳، ۲۴۵
۱۲۰، ۱۴۳	لواسانی، آیت الله، ۲۰۳
محمد، والاس، ۱۱۷	لواسانی، حسین، ۱۸۶
محمدخانی، ۱۸۵	لوکی، هنری، ۶۷۰

نمایه □ ۹۱۵

مسعودی، سناتور، ۷۹۶، ۷۹۷	محمدی، احمد، ۳۲۷
مسکو، ۴۸، ۱۸۳	محمود عباس، ۳۹۱، ۶۱۸
مسموعی، رضا، مهندس، ۱۰۹، ۱۸۶	محمی‌الدین، عبدالرزاق، ۵۱۵
مشایخی، محمود، ۶۹۳	مختارزاده افغانی، یونس، ۱۰۱، ۱۰۵
مشفقیان، رضا، ۱۸۶	مدرس، ناصر، ۳۲۷
مشهد، ۲۹۵، ۳۴۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳	مدرسی، بوذرجمهر، ۳۲۶
۳۸۶، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۸	مدفن حضرت موسی، ۸۴۶
۴۹۰، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۸۶، ۷۴۵، ۷۵۵	مدنی، آیت‌الله، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۶
مصدق، دکتر محمد، ۲۷، ۳۶، ۳۸	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۸۴۱
۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۴۸	مدیر هتل پالاس، ۶۶۵
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۰	مدیسون، ۳۱۴
۴۴۷، ۴۶۲، ۴۶۶، ۵۰۱، ۵۱۸	مرتضوی، مریم، دکتر، ۵۸۳، ۵۸۵
۵۱۹، ۶۴۱، ۶۶۹	مرتضی، ۳۶۵، ۴۳۴
مصدق، غلامحسین، دکتر، ۳۰۸	مرشد، حسن، دکتر، ۱۷۲، ۲۹۵
مصر، ۵۳، ۹۸، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳	مروستی، دکتر فرخ، ۱۷۳، ۱۸۵
۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۲	مری هیل، ۳۰۲
۳۵۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۱۳، ۴۴۱	مربوتی، ۱۱۲
۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲	مزینان، ۳۸۳، ۳۸۹
۴۵۴، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۲	مزینانی، سو سن و سارا، ۳۸۱
۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۳	مزینانی، علی، ۳۸۱
۵۰۵، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۸، ۵۳۳	مُسعد، محمدعلی، ۴۵۳
۵۳۹، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۲۳	مسعود، احمدشاه، ۱۱۲

۹۱۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

مفیدی، محمد، ۶۸۷، ۶۹۳	۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۵۷، ۷۸۴
مقدم، محمود، ۷۸۱	۷۹۱، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۳۵، ۸۳۹
مک نامارا، ۳۷۰	۸۴۰، ۸۴۸
مکه، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۶، ۸۴۵	مصطفوی، حمید، ۱۸۶
ملائک، حسین، ۱۸۵	مصفا، باقر، ۶۷۶
ملکی، خلیل، ۴۱۶	مصلح پور، امیر ناصر، ۳۲۵
ملک حسن پادشاه مراکش، ۸۰۲	مطهری، آیت الله، ۲۷، ۱۵۷، ۱۷۷
ملک فیصل، ۵۰۵، ۵۱۱	۱۷۹، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۹۰
ملک الملوک، ۱۰۶، ۷۸۹	۳۹۲، ۳۹۵، ۵۰۹
ملکی، خلیل، ۳۵۰	مظفرالدین حامد، ۲۰۹
ملنیک، دکتر، ۶۱	مظفرالدین حمید، ۲۰۹
ملیحی، نجم الدین، ۸۴۷	مظفری، حسین، مهندس، ۱۸۶، ۳۵۸
ممتاز، دکتر، ۳۰۲	۳۵۹، ۴۲۲
ممکن، دکتر مهدی، ۶۵۳	مظفری، دکتر مهدی، ۳۵۲، ۴۵۲
منتظری، آیت الله، ۴۲۳، ۶۵۹، ۶۷۴	مظفری، مهندس، ۲۰۱
۶۷۹، ۶۹۵	معاد یخواه، ۴۱۷
منتظری، شیخ محمد، ۱۹۶، ۲۰۴	معاویه، ۱۰۳، ۵۳۶
۳۹۰، ۳۹۴، ۴۲۳، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۵	معروف سعد، ۵۹۱
منتظمی، ۵۱۷	معین فر، علی اکبر، مهندس، ۴۳۵
منتظمی، دکتر، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۲۱	مغنیه، شیخ جواد، ۵۱۰، ۵۴۳
منزه، حمید، ۳۲۶، ۸۳۲	مفتاحی، محمد، ۶۷۸
منصوری، بهرام، ۳۲۶	مفتح، دکتر، ۳۷۳، ۳۹۰، ۶۸۴

نمایه □ ۹۱۷

- منصوریان، خسرو، ۳۸۱
 منفرد، علی، ۱۸۵
 منیر شفیق، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴،
 ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰
 موحدیان، حسن، ۱۸۶
 مودودی، ابوالعلاء، ۱۷۹، ۵۴۵
 موریستون، نیوجرسی، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
 ۶۵۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۳۲، ۸۴۸، ۸۴۹
 موسوی اخوان، حسن، ۳۲۷
 موسوی، سید محمدعلی، ۶۷۹، ۷۴۵
 موسوی، سیدزاهدحسن، دکتر، ۲۰۸
 موسوی، میرحسین، مهندس، ۱۴۳،
 ۲۰۱، ۲۱۹، ۴۳۵، ۴۳۶
 موسی صدر، امام، ۲۶، ۳۵۵، ۳۷۸،
 ۳۹۰، ۴۰۶، ۴۸۰، ۵۴۳، ۵۸۸،
 ۶۰۰، ۶۰۴
 مولوی، عبدالقادر، ۳۲۶
 مولوی، محمد، دکتر، ۳۶
 مونتگمری، ۱۸۳
 مهدوی کنی، آیت‌الله، ۲۰۶
 میثمی، لطف‌الله، مهندس، ۳۶۴، ۶۶۰،
 ۷۶۵، ۸۰۶
 مید، مارگریت، ۷۰۲
 میر شمسی، دکتر، ۶۱، ۶۶، ۷۴، ۸۳،
 ۱۲۲
 میرخانی، امیر، ۱۸۵
 میری، دکتر، ۷۵۶
 میشیگان، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۹۸، ۳۱۴،
 ۳۲۷، ۴۰۴، ۵۵۳، ۶۴۳، ۷۷۷، ۷۸۲
 میلانی، حاج سیدابراهیم، آیت‌الله، ۵۱۰،
 ۵۱۶، ۵۱۸
 میمندی، دکتر، ۷۵۶
 مینائیان، فاطمه، ۶۷۷
 میناچی، ۱۹۸، ۲۰۰
 ناگل، استوارت، پرفسور، ۷۰۱
 ناهیدیان، ۱۹۸، ۲۰۰
 ناهیدیان، بهرام، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۲۳
 نجاتی، سرهنگ، ۴۴۹
 نجار، علی، ۱۸۶، ۲۰۵
 نجاریان، بهروز، ۱۸۵، ۴۲۲
 نجف، ۲۶، ۱۲۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۲۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۵، ۳۹۰،
 ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۶،
 ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۸۰

۹۱۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

نصیر مسلم، مهندس پرویز، ۶۷۷	۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹
نصیری، تیمسار ارتشبد، ۷۸۰، ۷۹۶	۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸
۸۱۹، ۷۹۷	۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶
نصیری، حسین، ۱۸۵	۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳
نصیری، علی، ۱۸۵	۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۳
نعمت‌اللهی، محمد، ۳۵۵	۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱
نمازی، دکتر، ۱۸۷، ۱۸۸	۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۷
نواب صفوی، حسین، ۱۸۵، ۴۰۵	۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۸، ۶۱۰، ۶۵۹
نواب، مهدی، ۴۲۲	۶۹۶، ۶۹۷، ۸۴۱
نواب پور، رسول، ۳۲۶	نجفی قشقایی، ابوالفتح، ۸۰۷
نوبری، علیرضا، ۱۸۶	نجفی مرعشی، آیت‌الله، ۴۱۷
نوح‌نژاد، حسین، ۳۲۵	نجفی، محمدعلی، دکتر، ۱۸۵، ۴۰۴
نوربخش، مهدی، دکتر، ۱۸۵، ۱۹۶	۴۳۵
۴۲۲	نخعی، ۵۱۲
نوربخش، مهندس، ۱۸۶، ۴۲۲	نراقی، خسرو، ۷۸۱
نورث کارولینا، ۱۸۳	نزیه، حسن، ۷۶۹
نوری البلاء، ناظر بین‌المللی، ۶۸۸	نژادحسینان، مهندس هادی، ۱۸۵
۶۹۲، ۶۹۴	۳۵۹، ۴۲۲
نوری سعید، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۳۱، ۵۴۹	نصر، سیدحسین، نصر، ۱۲۹، ۲۱۹
نهاوندی، دکتر، ۷۵۵، ۷۵۶	۴۹۱
نهاوندی، سیروس، ۷۸۱	نصر، علی، ۱۱۵، ۴۵۷، ۴۵۸
نیکسون، ۶۹۹، ۳۷۰	نصیر مسلم (مشفق)، خانم سرور، ۶۷۷

نمایه □ ۹۱۹

- نیکسون، ۶۹۹
 والاس، مایک، ۴۱۱، ۷۹۳، ۷۹۵
 والترز، باربارا، ۴۱۱
 والدورف فاستوریا، ۶۵۳
 وانس، سایروس، ۷۰۱، ۷۷۲
 وفایی، عباس، دکتر، ۱۳۴
 ولی بیگ، باقر، ۱۸۵
 هادی، حسن، ۶۷۷
 هاشمی بهرمانی، محمد، ۱۸۵
 هاشمی رفسنجانی، ۲۱۹، ۲۲۳، ۶۵۹،
 ۶۷۴
 هاشمی، فرشته، دکتر، ۱۸۵
 هاشمی، فریدون، ۱۷۲، ۱۸۵، ۳۲۷
 هاشمی، محمد، ۱۸۴، ۲۲۳، ۴۱۰
 هاشمی، مهدی، ۳۹۴، ۶۵۹، ۷۷۱
 هاشمی نسب، عبدالرسول، ۳۲۶
 هانی الحسن، ۳۹۲، ۶۲۸
 هایم، والد، ۷۴۱
 هلمز، ریچارد، آسیستان، ۶۹۰
 همایون بهروز، ۳۲۷
 همایون، محمد، ۳۸۴
 همدان، ۵۰۷، ۶۷۶، ۷۶۳
 همشهری، محمود، ۶۱۸، ۸۰۲
 هند، ۶۰، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۷،
 ۱۵۵، ۱۹۵، ۲۱۱، ۳۷۶، ۳۷۹
 ۵۳۴، ۵۴۴، ۶۴۷، ۸۵۷
 هنردار، حسین، ۷۵۳
 هنردار، حسن، ۶۷۹، ۷۵۱
 هنردار، مهدی، ۶۷۷، ۶۷۹، ۷۵۱
 هویدا، امیرعباس، ۳۸۶، ۵۶۴
 هیراد، ۵۲۰
 هیللی، آلکس، ۱۱۴
 یادگار، مهدی، ۵۷۳
 یارجانی، جواد، ۱۸۶
 یانگ، آندرو، ۷۰۲
 یزد، بابک، ۷۴۷
 یزدان پناه، اکبر، ۷۸۱
 یزدانیان، سیدمحمد، ۶۷۷
 یزدی، دکتر ابراهیم، ۲۰، ۲۷، ۵۷،
 ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۵۳
 ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۳۴، ۴۸۳، ۵۴۴
 ۵۵۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۶
 ۵۸۴، ۶۴۳، ۷۴۵، ۷۶۵، ۷۶۷، ۸۵۴

۹۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

۸۰۴، ۸۲۱، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹	یزدی، حجةالاسلام آقای شیخ
۸۴۲، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۴، ۸۶۳، ۸۶۷	غلامرضا، ۵۵۱
یزدی، مهندس علی، ۸۵۶	یزدی، دکتر محمدکاظم، ۴۱، ۷۴۵
یزدی، لیلی، ۸۲۱، ۸۳۹، ۸۴۹، ۸۵۴	۸۴۴
۸۶۷	یزدی، مهندس اسماعیل، ۸۴۶، ۸۵۹
یوتانت، ۶۷۲	یزدی، خلیل، ۲۱، ۱۴۷، ۴۶۳، ۴۶۴
یوسف الصباحی، ۴۶۳	۸۰۴، ۸۲۱، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹
یوسف علی، ۱۳۸	۸۴۲، ۸۴۹، ۸۵۴، ۸۶۳، ۸۶۷
یونس، عبدالحمید، ۱۱۲، ۱۵۴، ۱۵۵	یزدی، رحیم آقا، ۸۵۹
۱۶۴	یزدی، رویا (خدیجه)، ۸۵۹
	یزدی، سارا، ۲۱، ۱۴۷، ۴۶۳، ۴۶۴